

BL MANUSCRIPT NUMBER: 10154 1105

TITLE: TAYSIR AL-QĀRĪ' FĪ SHARH

SAHĪH AL-BUKHĀRĪ

AUTHOR: AL-DIHLĀNĪ, NUR AL-HAQQ IBN

'ABD AL-HAQQ MISHKĪN

DATE: 17TH CENT.

753 FOLIOS

NOTES: ARABIC AND PERSIAN

BL CATALOGUING
REFERENCE: 10ETH 2659

COPYRIGHT

This microfiche is supplied by the British Library, Oriental and India Office Collections and is for private study or research only. The material is subject to copyright and may not be reproduced without the written permission of:-

The British Library
96 Euston Road
London NW1 2DB
United Kingdom

الحقوق محفوظة

تقدم المكتبة البريطانية قسم المجموعات الشرقية والمكتبة الهندية هذا الميكروفيتش من أجل لفادة الدراسات الخاصة والأبحاث فقط. جميع الحقوق بما يخص هذه المادة محفوظة ويحظر استئراج نسخ عنها بدون موافقة المكتبة البريطانية خطيا.

Handwritten notes in the top left corner, possibly including a date or reference number.



Handwritten Arabic script in the lower-left quadrant, including a signature and some illegible text.



تسلیت و بی حسی گشته است تا آنکه نسبت به اشیای ماضی گزیده
و جای پیش از گشته ای آن صریح است اصل آن بود و در این
مردمان بر اوله متین فی العیون و نامر و عادت التیریه
با سر و ابرو است محمدیه اعالیه و اعالیه زبان او را مع
فقط خود خواند آن که در آن و مسلم صاحب العیون چون نوا
سید است بکشت که در هر دو سر زخم و پای ترا با قلب و کشت
و اما گشته اند او ستاد و ستاد و ستاد و ستاد و ستاد
و تندی بکشت تندی مانده او که او است و ستاد ستاد
و در آن کعبه و طاعت از او می و بعضی از همان نشان او که در
که می آید از آفات الهی است که در وی نیز بر او کفایت
می بیند آن نور در عطا جایش و ایقان آن و در دست
کتاب است و حدیث از من دست و کفایت نور فقه
کمال به و غایت به مع کفایت با نوع بر طرف مرث و کل
و در وقت نظر و قوت اجتناب و کفایت با نوع از اصول
و در وی از ابرار و عبادان اصل او است بود این حکایت
صحت داشته و در حدیث از اصحاب ایک و کفایت
ایشان در بودی در حق صاحب کفایت یا حدیث است که
باید با کفایت که خداوند او غایب باشد هر دو در کفایت
و چیزی برای آخرت کجا بود و در کفایت نیز سنجی با کفایت

آورد و مانده که ناری در صورت سینه است و اهل آن است
وی تا بر آن تندی در وی تندی که حق فوج او که در کفایت
طنین و عدالت تمام در خواب با او که در کفایت
تسلیت بر زبان او باز کرده اند کفایت و عاقل کفایت
در صیاح آن صاحب است و آورده اند که او در کفایت
معموم شد کفایت حدیث در باز کرده اند که در کفایت
داده در کفایت شانه و کفایت آن مبارک و کفایت که در کفایت
اصحاب را می طلوع با کفایت او مع و اهل و در ابرار و
بج بود و کفایت هر دو سالگی کتاب انشای اصحاب و کفایت
تسلیت که در ایقان در حدیث تندی در کفایت صلی الله علیه
و سلم با کفایت کفایت تندی در حدیث تندی می کفایت
پس برای صلوات قرات حدیث رحمت مستند و کفایت
نموده در کفایت از وی که کفایت در کفایت و کفایت
و شام کفایت کفایت حدیث رحمت کفایت در حدیث تندی
در کفایت در حدیث تندی سال نامت نمود و در حدیث تندی
که در کفایت تندی با حدیث تندی که در حدیث تندی
و شام تندی تندی در حدیث تندی حدیث تندی از حدیث تندی
در حدیث تندی صاحب حدیث تندی در حدیث تندی او را کفایت
تندی تندی در حدیث تندی و اصحاب تندی در حدیث تندی

ابو عمرو عبدالرحمن بن ادهامی در کوفه در سفینان ثوری و در کوفه
عادر بن مسلم هر یک کتابی تصنیف کرده بعد از آن هر یکی کتابی
علی بن محمد بن ابی نعیم خوانده اند که برای هر شش مثل هر بن مسلم
و اسحاق بن ابی یوسف و غیره مشهور است تا آنکه مشهور است
تصانیف بزرگ است ابواب تصانیف خود و مسکین و هیچ که ام
ازین کتابها تصانیف صحیح است تصانیف نیز خود خوانده اول کسی است
مجموعه تصانیف که بخاری بود و در طبع برین تصانیف است
اول کتاب برین صحیح و از روی هر یک است که گفت در غایت
که حضرت چهار صلی الله علیه و آله در کوفه ظاهر شد و در آن وقت
بیت ادم بود و در هر دو دست است و آن سرور را با او میگویند
کسی از روی مبارک نوی سر علم و اینها همه بر سر هر یکی است
گفتن تو چنان شوی که از روی خود را دور کنی و اینها همه بر سر
نیز است و است و سو که شد بنام لغت و مکرر صحیح طبع و نیت
چهار است که بخاری گفتن صحیح خود را که ششصد هزار است
تصحیح خود نام در محبت خود چنان بود پس آمده که بنام بخاری است
شانزده سال تصنیف تصنیف نموده و گفتن صحیح با دوام و این
کتاب از احادیث صحیح و کوفه که خود نام از احادیث است
صحیح بزرگ است و تصنیف آن در کوفه هم نام خود و صحیح
حدیثی از آن کتاب در یاد و در کتب است که با ششصد هزار

از خدا و خدا را که و مقال و در کتب نماز که از او است
آن که کتب آیه از هر یک که در کتب نماز در وقت نماز است
و هر چه از وی است آن بقیه می است و این کتاب است
بسیار است و این حدیث از جامع بقیه است و نقل کرده که بخاری
نقل فرمود که کتاب فاضل در حدیث از میان خود و نیز در وقت
رسالت صلی الله علیه و آله در کوفه مستقیم رسانید و هر چه از
بسیار است و در کتب نماز که از او در کوفه و در وقت نماز است
و حدیث آن کتاب که از او رسانید که با حدیث هم نام که و چند
توزید در حدیث خود که از او با حدیث هم نام که و در وقت نماز است
که گفت کتب خود را سه فواید تصنیف کرده و این کتاب است
و تصنیف نموده و در میان بود و نام و کتب اختلاف تصنیف بخاری
از جمله است و وضع وی در تصنیف و احادیث است که تصنیف
آمده و گفتند که گویا که احادیث از او تصنیف هر یک است
و هر چه از او این تصنیف نموده و در حدیث است و در حدیث بخاری
هم از حدیث بقیه است تصنیف است و در حدیث هم نام که و در حدیث
کوفه که در میان آن مقام بر جسم در خواب بودم حضرت
نیز در حدیث صلی الله علیه و آله که در حدیث هم نام که گفتن ای بزرگوار
در این کتاب از او سر می گوئی گفتند که در حدیث صلی الله علیه و آله
کتاب تو که نام است کتب کتاب هم نام که در حدیث صلی الله علیه و آله

تعلیقا در باب اول در باب چهارم در کتاب در بیان معانی
بسیار و جمیع معانی که در کتاب در صحت مقدم است
بر جمیع کتب معتد در دنیا آنکه گفته اند که اصح کتب
معد کتاب در صحت معانی الهی و وضع مشابه آن است که در
صحت معانی گفته اند که جمیع معانی معانی
و الهیه و الهیه معانی و معانی الکفر است نه بر اینست
مشناوه در صحت است و استقامت و صحت معانی
آن در هر دو پیشتر است و استقامت معانی و در
معانی معانی اصل صحت و شرح معانی الهیه
و الهیه علم و الهیه و الهیه معانی معانی
آنست که بیان و استخراج معانی الهیه و الهیه
باشد و استقامت معانی معانی الکفر است و استقامت
که شاه زنده و بسیاری از مشایخ و علماء اوقات از برای
مراودت و کلمات معانی و تقصای معانی معانی
و کشف و کلمات برای صحت معانی معانی و در
و شاه زنده و الهیه معانی و الهیه معانی
آورد و الهیه معانی و الهیه معانی
بر هر دو است که استقامت معانی معانی
فهرست استقامت معانی معانی معانی

صحت معانی و استقامت معانی معانی
و بر صحت معانی معانی معانی معانی
ایضا است و استقامت معانی معانی معانی
که صحت معانی معانی معانی معانی
از آن است که حاصل معانی معانی معانی
بود و استقامت معانی معانی معانی
بصحت معانی معانی معانی معانی
صحت معانی معانی معانی معانی

آورد و استقامت معانی معانی معانی
فهرست معانی معانی معانی معانی
و استقامت معانی معانی معانی معانی
فهرست معانی معانی معانی معانی
های استقامت معانی معانی معانی
در استقامت معانی معانی معانی
استقامت معانی معانی معانی معانی
معانی معانی معانی معانی معانی
استقامت معانی معانی معانی معانی
کلمات معانی معانی معانی معانی
اگر در استقامت معانی معانی معانی

غلط آورد و در آنجا در خواب به ذکر بخاری بر همان مکان
 میسنداد و بعد از نماز آنکه کتاب آورده و صحت مقدم است
 بر جمع کتب معتقد در حدیث آنکه گفته اند که اصح کتب
 بعد کتاب الله صحیح البخاری و صحیح شهاب بخاری آن بود که
 صحیح البخاری گفته که بعد از احادیث صحیح بخاری صحیح الطحاوی
 و انشاه و در این باب است مع الکذا رت نه هزار پیشتر
 شد و در حدیث است و استقامت و مکرر است حدیث
 آن و در هزار پیشتر است و در حدیث است و در حدیث
 بیان علماء اصول حدیث و شرح بخاری حدیثی غیر
 و انما علم و انما اقراب اسانید حدیث جامع صحیح
 ائمت که سیدان و مختار صحیح الله علیه و آله و سلم بود
 باشد و در حدیث است مع الکذا رت نه هزار پیشتر
 که در آنروزه در بسیاری از مشایخ و علما حدیث در این
 مراد است و کلمات حدیث و حدیثی است و حدیثی است
 و کثرت و کارهاست برای حدیث شفاوی بخاری و در حدیث
 و حدیثی است و در حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 که از آن زمانه ترقی محراب است و حدیثی است و حدیثی است
 بر حدیث است و حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 خود است و حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است

صحیح بخاری در وقایع و احداث برای خود برای مردم خوانند
 و در حدیث که خوانند هم معتقد و حاصل شد و هم گفته است
 انما سنا است میان علماء ائمتین بعد شدت است
 که صحیح بخاری را در صحیح شدتی بخاری اندازد که حدیث
 از آن شدت حاصل شد و در حدیثی است و حدیثی است
 بود و حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 بدو است حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 صحیح خود در حدیثی است

آورد و حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 علوم و حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 وطن و حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 غیر صحیح برای حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 برای حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 در حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 بخاری است و حدیثی است و حدیثی است
 تا سماع آن دو کتاب از تمام محمد بن اسماعیل فرستاد و حدیثی است
 گفته است حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
 اگر او را حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است

در سیمیا و درای من و علم بشود و در این کمال کارها
است تا خود را در سیمیا کمالی حاصل نماید و این سادگی که
در این علم میز ایشان استعمال صحیح فرستاید به کار می آید
گفته است که در این مکتوب که قوی بسوی حدیث مشهور است
بسیار است نسبت به شیایان کاری و ادعا که هر که که
مجهول است سیمیا کارها پس از آنکه در مکتوب چون وقت بگذرد
موردی که شورش وقتش او را در مکتوب کارها و مکتوب از این
آن بود که با وی این امر اتفاق افتاد بود و در مکتوب
و گفت که علم را هم با چند وی به انضمام او را در مکتوب
مکتوب و در مکتوب ایشان را برای آنکه قصه را میان و در مکتوب
ایشان می خوانی در مکتوب او را در مکتوب و در مکتوب
با این مکتوب که در مکتوب در مکتوب در مکتوب
مکتوب و با مکتوب و در مکتوب در مکتوب در مکتوب
کرد و مکتوب و در مکتوب در مکتوب در مکتوب
در مکتوب در مکتوب در مکتوب در مکتوب
مکتوب در مکتوب در مکتوب در مکتوب

از وقتش و از وی است تا خود را در مکتوب
بجانب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
در مکتوب او در مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
بهر مکتوب با مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
ایشان و خوف و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
و بعد از مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
قد صفت مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
آنجا که مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
بعد از مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
در مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
او که مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
که گفت مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
که با مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
کردم با مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
سبب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
بعد از مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
از وقت مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب

از آن وی خبری که گفته است وی کرده است اما مثل کج
 رجا که گاه میسر و گاه ایستادن بر سرشست روی می نشیند
 مردی بسیار خورده اشکلی بر لبش که مرغان می از آن برآید
 سکون چیزها که میگویند تاقت غایتی در حق امد قضا و تقدیر
 نزل علیا نوی سوزند بخورده ام آن سرور اگر فرود
 نگرود و می فی العوم اشعور به البرود در وقت مستقیم
 برین شفق میخورد و می از وی دان صینه تصدیق بر آن کمال
 به یقین پشانی که سبیلان میکند از عرق از جگر و مکی سیرت
 در آن فرود آمدن و می در عطف شفق حکام آن صینه
 برمی کن بگریه قال عزیز العیث من پیش من این شباب
 من عروقا این از پر من عایشه ام المومنین رضی الله
 عنها قال یحیی لعنت عایشه عایشه گفت که مرا از حضرت
 شنیده و نقل کرده است و وی رضی الله عنها در وقت
 سوادم شده بود آواز با بی بر سوال گفته شنید
 وی که تا زنگر که آن سفره حاصل الله میداد
 و سلم برنا لوفی الایمان لکن فی التوفیق از صبر می ورن
 یک در است بود اندر حساب و با صد است مثل زنی
 دان عطف خصم است برین در خواب میا که رسا
 برین حال و دست به برین چشم خود فی التوفیق میا

و کان لاری رویا الاما حات مثل نزل البصیح و هو انا
 صلی الله علیه و آله و سلم بنده قرآنی را که از آن می خواند
 شدی بخورده بود بخانه سفید و صبح صادق در وقت
 در ظهور بر است که این حال شنیده بود و مکتوبی
 آنگاه بود که در شسته اگر بنا گاه می آمد و بر نوبت یکبار
 می آوردش به قوای مشرب است حقیرت عمل آن می گاه
 و با وجود آن سرور و در پی در پی از نیت این
 کشید آنچه کشید چنانکه از او حضرت معلوم نمودم
 حسیب ایما کلاه سینه دست بر پشت شد سوسنی حقیرت
 صلی الله علیه و آله و سلم عقلت و گفته گفت از خلق که
 موجب فراخ خاطر و دم شست الی است و کان یقلوبنا
 فراد و بود از حضرت گرفت سبقت در فرود آمدن
 کج می سودا می که در که باشد کبر عداوت هم و نام
 بر سهیل از گزیده از آنجا نظره که بر شریف می انداختند
 پس مبادت میکردان غار و استیفا می شد برین
 تعبیر است از بعضی بود و آنچه سینه در با دست حقیرت
 در وقت تقریبی از عایشه واقع شده از جای دیگر
 معلوم شده که عایشه حقیرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بنقضیه و تفسیر کرده گویند که گفته که کن از خلق که از پی

سیزده گشت مرا فقال ازاده با ستم ربک ازین سخن غفلت آید
 من عاقبت از او در میان کارم چه سلبه و غاده که نگار گرفتم و
 خشنود از برای ما فایده نگین داشت شریف است چه متبرک
 کلام باقی مشایخ آن که سخن وی سوخت بر است چه بر من
 و در تمام این حاصل شود و او که بعضی شراح گفته اند که اولین بر
 تجلی از دنیا و دویم برای اولی که سیم برای سو است است
 از زمین سوخت کلام که بر او را محضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرموده اند تا بقاری ایا دارد باید دانست که اولی که نازل
 شده است از قرآن همین صید آید است الی قوله تعالی یا تم
 و در وی امر است از جانب حق تعالی شانه قرأت آنچه منزل
 سخن با ستم خدا بگردانند تا نام پاک آنگی تعالی و تقدس است
 فرج بسیار رسول شد صلی الله علیه و آله و سلم پس از شرف
 با آن آید است بر جهت قواد و در حال که سیزده اولی از جهت
 اینوا فخر خلق علی خدیجه بنت خویله فقال زینبی زینبی
 پس در آنکه آنحضرت بر خدیجه ام المومنین و خدیجه و گفت
 بیچید مرا در جاه و بیچید مرا در جاه و خدیجه حتی در حبس
 ارتفع پس بیچیدند او را تا آنکه گرفتند آنحضرت پس تعالی
 خدیجه را بجز خدیجه پس گفت آنحضرت خدیجه را در آن حال
 که خدیجه را با جوار الله شریف است علی خدیجه سو که بگوید آنحضرت پس

بر سخن خود مرکب از این سخن ترسیدن است بهت با بیاری
 را که در چنین وقایع چون آنکه رسیده به تا آنکه بر ستم بر جوار
 که تحمل با خود بگوید تا آنکه رسیده به تا آنکه بر ستم بر جوار
 سوز بگوید بر آنکه تعانت خدیجه کاوه شده بود بگویند آید
 گفت خدیجه چنین نیست سو که بگوید که سو ای آن که تا هرگز
 بگویند تسلیت از جوار تحمل تحمل تحقیق فرمودم سکنی در این دنیا
 بجای کسی و احسان سکنی با ایشان و بر ستم اری ستم و عا
 در نامه در این سخن سکنی آید و نگین الله و هم
 سکنی مردم با چیزی که نمی باشد از چیز تو از سلام الله و
 نغایس فرایده و غرایب و لغزای العقیبت و معانی سکنی
 و ستم علی را سب الفی و سکنی بر عا نشانی من ستمی
 که در آن من رسیده به در باطل جا که تا بگویم رضی الله
 بجز بر است در این خدا و او رسیده و در حق است آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم با انواع حکام الله و در محاسن حضرت
 که در ذات شریفین آنحضرت بر جوار آنکه مشایخ و سکنی
 کرد که می ستمی است صاحب انصاف است و عا بر ستم اهر
 عدول گفته و چنین کسی قادر کرده و عمل گفته و در
 حدیث دلیل است که حاج بر حق بر روی کسی خوانند است
 و حدیث است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت است

با کلام است و بر آواز مشغول کرده و شاعر خود سازد و کلمات
بعضی که در بعضی است و در بعضی نقل بن عبد الغزالی بن عمر
رفتند که بعد از آن هر دو را آنکه آمد بوی صلی الله علیه و آله
و سلم در تکرار که هر نقل بن اسد بن عبد الغزالی است هر دو
صد و پانزده که در بعضی است و در بعضی نقل بن اسد که در است
و کان عمر استغفرانی الفا علیه و بود در تکرار و در بعضی نقل بن
بود در ایام جا به است پیش از نیست سرد و کان کتب
و کتاب الغزالی و بود در تکرار که کتابت میگردد که آنی که در است
عمرانی بود و کتب بن علی و الصلوات با شاکه ان کتب
و در بن عمرانی شرح بود و عالم بود گفت و در بعضی نقل بن
از ان کتب نیست عمرانی خبر را که خدا خواسته بود که در کتب
گفته اند تا بنی مسلم که ان کتب نیست عمرانی بود و بعضی نقل بن
تو است گفت عمرانی بود و ان کتب نیست عمرانی که آنی که در است
تو از کتب نیست چنین باشد که در تکرار و در بعضی نقل بن
را که گفت عمرانی بود و هر چه میگردد نیست عمرانی بن نیست
این نقل را بود و در بعضی نقل بن انیم می آید که در تکرار و در بعضی
سیرانی بن نیست و در بعضی نقل بن انیم که در تکرار و در بعضی
از کتب است که ای الغزالی الغزالی در کتاب التفسیر و در بعضی
از او چون حدیث را با اختلاف است و آورده و گفته که آن

کتاب الغزالی و کتب بن علی با بعضی نقل بن
و بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه واقع شده و بن عبد
صفت است که در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه
و بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه واقع شده و بن عبد
سال که بعضی نوشته بود و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه
اصح بن ای الغزالی است که در تکرار و در بعضی نقل بن
نست و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه واقع شده و بن عبد
و عطف است با آن ان بود که عبد الغزالی بر او عهد است
پس در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه واقع شده و بن عبد
علیه و آن و سلم را در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه
با در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه واقع شده و بن عبد
من است ای که می بینی تو را خبر رسول الله علیه و سلم
خبر ما می پس خبر او در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه
جز حال که در بن بود و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه
نزد ان حدیث موسی است که در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه
ناموس است که در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه
ناموس است که در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه
صاحب است که در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه
تفسیر که در تکرار و در بعضی نقل بن ای الغزالی و العربیه

ان کتب

که میسری میگوید در دوران مخصوص گفته اند که آن بسم الله
مشهور است حکام است چنانکه کتاب مشهوری است صلی الله علیه و آله
بمخالف میسری که گویا در مسائل رسوا شده است و این وجه
چیزی نیست چنانکه بر او انشاء شده بود و در صورت
که گویم موسی علیه السلام اشرف و اقرب است به نبی شریف
مخالف میسری که در شان نبوت وی همی بود مخالفت داشته
بیز معلوم شده که نزول جبرئیل علیه السلام بر موسی بیشتر از نزول
اوست میسری است چنانکه در صورت چون مشهور است حکام بود و چنانچه
می گوید چنانکه قرآن آورده است اصحاب می آورده و در کتاب گفته
که صاحبان هر دو می بود در آن نجاست که موسی را علی بن ابی طالب
بنی الطهیران واقع شده با یسعی میا بعد از این کاشتن در این
بیت از جوان با ستم تا کسب کمال نبوت گنم صبح میسری
مشهور بود و همین معلوم است چنانکه با یسعی گون میا در
تو که ای کاش با ستم در حق می بود در آن فراموش توان
با داری در هر دو می تو گنم این برود و اول از ورد است که یسعی
آورد و مشهور گشتت فقال سوال الله صلی الله علیه و آله
او مخبر می گنم گفت خدا با برودن از زمین منتهی است
قال نعم لم یات رجل ذلک مثل ما هست به او هر دو می است
هر دو با بند میسری که گفته در آن کتاب که در سخن داشته شده

این قول در حدیث اتفاقاً صحیح واقع بوده و در کتاب صحیح
امین و مشهور بوده اند و گنم کسی را از مشهوران است بر او آمده
و این در کتاب بی بیگ انکه گفته اند که در این امر
شود و قیاسی بر هر دو می را ادنی قوی در سابق میسری در
ان هر دو می بیشتر از یک گنم در وقت او همین در گنم
مردن او بود و بیت صحیح با یک زمانی است که در هر دو می
در کتاب او از آن فرود شده و اعتبار میان آن دو در همه با یسعی
میسری در هر دو معلوم و صحیحی بود آن دو کرده اند چنانچه
بر سابق پیش از دعوت بود و صحیحی بود و شایع بر اعتبار
ایمان است و غیر الوهمی در همه فرود آمدن و می دانست که گفته
که اسد سال می نیاید قال این شباهت و این شباهت
عباد الرحمن این جابر بن عبد الله انفساری قال گفته است
شباهت مشهور او را ابو سلیمان عباد الرحمن که همین جابر بن عبد
انفساری گفته بود که بحث من فرموده می و ما که آن جابر
حدیث میگرداند از غیر با سخن او می انفساری است همین گفته است
نهری در باب تعبیر سوره اقرأ آورده قال همین شباهت
فاجتنبی ابو سلیمان جابر بن عبد انفساری قال قال رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و هو یسعی من قرآن الوهمی فقال
فی حدیث بیس گفته جابر در حدیث خود که از زبان سید مرتضی نقل

میکرد چنانکه او را از دست صورتها من السواد میان او کما
گویی و نیز فرقی که گاه شیشیم آدمی از اجابت آسمان
خرقت مصری خاندان ملک الای جانی بخواب پس شد کردم
نظر فرورد با او که گریستم نگاه دیدم فرستد که آمدن بود مرا
بنام حوا جالس علی کرسی بین السواد اهل حق شیشیم است
بر کوشی میان آسمان و زمین فرجه است از فرجه است و گفته است
نوعی پس بر رسمیم از وی و باز گشتم بزبان گفتیم بر چیزی را
به جدم را عمار خانزل قد تعالی یا ایها الله شرفم خاندان کنگر
نگر و تا یک نظره در او چرا بر سر فرود آورد اصدتالان
آیات گردید او صبی انکهای عجمه طایفه خود بر نیز برتر است
کافران از خدا بیگانه نه بر دور کار خود را بر یک گردید چنانکه
پاک در آنجا است و تا از آنرا که کن شد نیز در منزل ملک کن
و نه است کرده اند که امر پیچیده بخلقت نبوت است و در آواز
شیاک نفس شریف است و طهارت است بلکه شستن نفس
از عافیت و در اعلی ما قصار بر آند و کرد و گفت که شایسته
ده اند که در نیز وقت اهل ایما فی خود که بی شایسته در
چینی لوی تمام پس کم شد آمدن وی بی نام آدم تا به
عباد الله بن بر سعت ابو صالح است حاجت کرده است کوشی کند
بن بر سعت ابو صالح یعنی میان کوشی از است روایت کرد که

نیز از است او است کرده اند و تا به حال بن بر با او من از وی
و نه است کرده مثل را که با وی این شایسته است اهل شایسته
از نیز چینی که جان بن شایسته است نیز و قول او تا نیز است
را بن چینی است در قول او تا به حال را بن شایسته است اهل شایسته
و هم بر او دره است بر سعت بود و هم بر او ان نیز است
چال فرود فی قول بر سعت فرود و با دره جمع با دره کوشی شایسته
گوشی آن ملک و کرد است و شکام عب و فرغ این کوشی
پاره نیز حرکت می کند با که از نیز مسطحات اهل حدیث
ستا اجتهت و شایسته مصنف که در بن جمع عرض بیان کرده است
و آن چهار شایسته از آنکه را بنوی رود بی کرده از شایسته خود اند
و یکی که هم از شایسته خود است کرده می آید که آن شایسته
بر که سیر است و شایسته در جمع مجال سنا معالی این شایسته
شایسته تمامه میگویند چنانکه او نام بخاری از شایسته کرده است
از است شایسته آورده تا بیکر که آند او بر است شایسته
و ابو صالح کرد با بنی بنی نه در سخن از شایسته آفرید چنانکه
هم از است اجتهت کرده اند و صحتی دیگر است از است است
کرد او می گویند خلیه را است او گفته سیر است با است
با از شایسته شایسته و آنرا است است نه می گویند که در و تر
بود العین خوانند از جهت عدم مسافت در بعضی مجال

چنانکه منصف ثانی اشارت کرده مقرر و نامیده بود این
نهاد هم این ضمیر را بهیچ تعلیل مستثنی نماند چنانکه عقلیه
ازین جناب که تاهی است بهائی بن دو هم کرده است
و چون حال عقلیه هر دو آوی از ایشان جناب هم
بهال شایع عقلیه فرموده و در متنی است که ضمیر و تکیه بهال
سایع عقلیه باشد و در نهایت معنی شرط کرده اند که عقول
هر دو متضمن صفا باشد و معنی بر آنند که افعال معنی کاتب
و چون در قول هر دو است جمله تابع یا در دو ظاهر بود
قول اول است و کار است است و ثانی به نامند و بیشتر ضمیر او
بناب است است حدیث موسی بن اسماعیل قال عذرا ابو
عذرا قال عذرا موسی بن ابی عذرا قال عذرا موسی
چون بن ابی عذرا معنی است و جمله عذرا عذرا که یکبارگی
تعمیل به هر دو است این بن عباس از ضمیر این آیه که هر دو
نخاستن قرآن در وقت نزول زبان جزو ثانی است یعنی
بنسبت آن قال کان مولاه صلی الله علیه و آله و سلم متنا
من انزل الله کتبت ابن عباس بود سوال خدا صلی الله
علیه و آله و سلم می یافت از تفریق قرآن و شواهی بر خود
اند که تالی علیه السلام منزه و کان ماحول که شفته و چون
سرور از ابن عباسی که می جنبانند هر دو لب را همین را تکی

نزد لب و زبان سوزاند تا در موشش نشود در اینم از جمله
شاید و آری آن بود که گفتا هر یک آنها از جنبه مستقیم
او است که یک زبان فعال بن عباس قال هر که میگفت
که کان سوال شد صلی الله علیه و آله و سلم هر که میگفت
گوید پس گفت ابن عباس پس من جنبانم بسیار و نام
مرد را چنانکه سوال خدا جنبانید بسیار قال عذرا تا هر که
نماند این بن عباس هر که میگفت شفته و کتبت سید بن حمیر
موسی بن ابی عذرا که من جنبانم بسیار چنانکه در
این بن عباس بن جنبانید بسیار این جنبانید بسیار
عذرا این هر دو قول غیر مترقی است و ثانی که می
و قول عذرا قال عذرا عذرا عذرا عذرا عذرا عذرا
بر قول او جامع یعنی جدا از این در شواهی حال گوشت
فرود آمد بعد از قول ابن عباس را این معنی بود و آیه
قال عذرا که من صد که و بگو و کتبت ابن عباس از ضمیر
این بن عباس است معنی آن قرآن خبر ترا رسیدند و در است
این که کتبت از زبان هر یک که خواهی فادانم از این قول
و معنی که کتبت از زبان هر یک که خواهی فادانم از این قول
آیه یعنی کتبت از قرأت خبر تل چنانکه شفته کرده و این
قال عذرا مستقیم و انصاف کتبت ابن عباس از ضمیر فادانم

پرسش مشران قرآن را و خاصش با شرم آقا عیسی
بیان است بر نفس برسانت بیان آن و این عباس شکرگزار
بنازه لغزات چنانکه گفت که عیسی آن تفرقه از سر برست
این که بخوابی و مغروران دیگر گفتند ما و جان حافی که
مشکلات و مباحثات مکان رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم عبودتک اذ انما و جبرئیل استیع فاذا اطلق جبرئیل
قرا و الهی صلی الله علیه و آله و سلم کا قرا این قیاس
سیکویه بود رسول خدا از منزل این آیات و آیه که
اودا جبرئیل شنیدی و وقتی که رفتی جبرئیل میخواند چنانچه
خود جبرئیل بود حشمت عبادان قال انبرا عبدا الله
قال انبرا بر من من الازهری قال و دعنا بشیرین محمدنا
انبرا عبدا الله قال انبرا بولسش و مسعوده من ازهری
گفت بخبری و دعوت کرد و ایشتری بن محمد باستان بگو
از اهری شطه فی شایع کتاب گوید در تصرف مستحق بل
صل قال ع سطر است و درین بگو که در نظر است و چنانچه
آن اعتاد می تمام است جمع کرده است بیان ح و قال
به بگو رسم اصل حدیث است که چون اشغال می کنند آنگاه
باستان می و دیگر در میان او باستان سستی حرف ما و گفتند
ح میبوسند و میخوانند اسم اکثر اقصی حمزه تا شنبه زنده

مجموع کینه باستان است چنانچه جامع از حدیث اشیاء چند است
از اهری به و طرفین اقصی کرده اول از حدیث اشیاء می از اهری
و می از اهری دیگر از طرفین بیشتر از حدیث اشیاء و حدیث
بر من و مسعوده این هر دو از زهری مجموع بر اندک آن حدیث
از جبرئیل است و جمعی گویند ما خود از حدیث است که میانی
بود و حدیثی میخواند که گفته اند به ال حدیث است و در حدیث
از ان همین در از حدیث است و حدیث اشیاء بر فایده حدیث
که در حدیث قال جبرئیل عبدا الله بن عبدا الله من این حدیث
گفت زهری حمزه و در حدیث از این حدیث است
حدیث قال کان رسول الله گفت این حدیث بود رسول
صلی الله علیه و آله و سلم ام و ان من شیء و چون مردترین
مردم و کان او و ما میون فی رمضان حدیث حدیث جبرئیل
بود و حدیث جبرئیل در حدیث بود و در حدیث حدیث حدیث
بیکر اودا جبرئیل بگویم بود او و حدیثی که حضرت عیسی
در حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
فی کل ایام رمضان بود و حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
جبرئیل در حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
بیکر و جبرئیل که حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

عید داد و سلم اجود بالجزین الیج المسد جو انروز بود
نیکو سمانا تا دو کوهستی می روند و بعد جابرسه و سق طبع میزند
از وی هر کس سینه صغی که نید بر چهره اش بگشت که بچهره شند
آرزو داد و سبها بازی آرزای باران هر جا حدیث
او ایامی که حکم بن نافع قال انبرنا شیب من از لاری قال
الجزیری عیدا شد بن عبد الله بن عبد ابن سواد ان حدیث
بن عباس سنی احد عینا اجزوان ابوسعیان بن عزیر
انبرنا بخش عید ابن عباس بنزاد عیدا حد بن طریقه
ابن عتیرا ایکه ابوسعیان بنزاد او ابن عباس بن هرقل
ارسال الیه فی کتب بن خزیمه هرقل عید و دوم کوه
کسی انبوی ابوسعیان در عالی که ابوسعیان در جسی کرد
بود و کاه تا شام و بود در آنجا و بازگانان و دیگر
شام کنی المذنب الی کان رسول الله صلی الله علیه و آله
فاذینا ابوسعیان و کفار خزیمه در الحالی که نماز بود
سفر عید اصلی صد عید داد و سلم کرده بود و صلح حدیث
ابوسعیان از او کاران خزیمه و اهل کربا فاذه و هم
با عیاد عالی کجا بنبر در جیب المفسر بودند در بعضی نسخ
نفسه و هر هست و بن هرقل فذها هم فی مجلسه و هر عیدها
از هم پس فذها هرقل بنجا و خزیمه در مجلس خود که

بزرگان روم بود و عید هم خواستند فذها فذها
بوزوه و عاز جاز و خرا و فذها که بیان کند لغتی بر ایشان
فقال لکم انزبنا سبنا ابراهیم الی انتم انتم انتم انتم
گفت هر قل که ام کی از شما نروید که است از وی خودی
مردی که کان کینه که او بنبر سینه قال ابوسعیان باقت
انبریم شبا گشت ابوسعیان گفتم بنتم نروید که نروم بی
از وی خزیمه فذها قال او فذها سنی و قره اصحابه با صلح
عید فذها گفتم هر قل نروید که بیاید ابوسعیان از ان
فذها یک کینه با ما ان اودا و کوه و فذها فذها
لترجات عقل هم الی ساجلی فذها من فذها ابراهیم گفتم
ترجمان خود را که کوهرا نشنا تا باران ابوسعیان را که گفت
من سوال کننده ام این را یعنی ابوسعیان از ان احوال
پس سوال خدا صلی الله علیه و آله و سلم فذها کنی فذها که
مدح گوید و عید و روح سازند او را فذها فذها
با فذها علی که گفتم فذها ابوسعیان که بر سو که فذها
شری از او که نقل گفتم در من در فذها فذها فذها
از احوالی که فذها از دشمنی که در آن وقت فذها فذها
دوران سانی زمان قال گفتم فذها فذها فذها
بر سید مراد ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ای که گفتم

چگونه است نسبت او در میان شما قاتل هر قیامت دوست
گفتم او در میان صاحب نسبت غلبه قال قاتل قاتل قاتل
شکر ما در قاتل قاتل گفت هرگز آنگفته است بخوان
از شما کسی بر کار پیش از وی گفتم فی قال قاتل کان من باب
مکتب گفت لا گفت هرگز آبا بود است کسی از پران
با و شاه گفتم فی قال ما شرافت ان من انبوه ام شمعان
غلبه غلبه شمعان گفت هر عمل بزرگان مردم از وی حسب
نسب او کان قوت است کرده اند او را با ما قاتل ان
گفتم تا در ان مسکنان و حوزو سالان مراد از شرافت
بگردد و خود است از پس ساختن در دو با که شمعان از بود و
ایشان از شرافت پیش از سوال هر عمل میان آوردند
شیخ این سخن که مراد از قوه غلبه است و قال از در
ام تقصیر گفت علی بزرگون گفت آبا با و می شود بود
تا میان او با کم می شود گفتم عکبر زبا و می شود در قال قاتل
منهم سخنان در بین بعد از غلبه گفت او را بزرگوار
یکی از تکلیف از وی که هست و غلبه در بین او را صاحب
در می آید در بین گفتم فی قال من گفتم شمعان بزرگوار
ان غلبه انما گفت لا گفت آبا و در شما ان که هست بزرگوار
او را بعد از پیش از گفتن او خبر را که گفتم است گفتم فی قال

بیک وقت لا در سخن سینه زبا در می با و با بل نیا گفت
آبا غلبه همه سینه گفتم فی قاتل ان از وی در زبا فی در
صدا هم سینه خود بر گفتم است در بین مدت صدای قال
علم گفتم فی اول غلبه سینه سینه زبا و انکه گفت از سینه
مکن خود را بگردد شمعان سینه که در ام ان صد سینه
ان در کل ان غلبه غلبه وقت سینه سینه آبا سینه
من آبا در سینه سینه سینه سینه قال سینه کان قاتل
گفت عکبر است عکبر سینه سینه سینه سینه سینه
غلبه غلبه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه با و میان او در سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه از وی قال سینه با گفتم سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
گفتم می گوید عبادت گفتم سینه سینه سینه سینه سینه
و دیگر سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
در صحافت او سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
قواندن از صحافت و کرد است و سینه سینه سینه سینه
اینها مقال از زمان قبل از انکه من سینه سینه سینه
با و نسبت گفت هر عمل از زمان خود را بگردد سینه سینه
ترا از نسبت وی پس گفتی که تحقیق می در میان شما

سب عالی است و کنگ از سب نیست فی سب تو ما
چنین است که چهران را بکنند چو نه در شرفین سب
قوم خود و ساکن ملقات احد تنگ جدا لغول قدر آن
و پرسیم ترا ای کنگه است یکی از شما یا نه انقول ای کنگی
تو کنگه است کسی گفت و گمان عدالت جدا لغول قدر
گفت ملق ای منی بجزای کنگه پرس کنگه اگر می کی از قوم
او کنگه است انقول ای پیش ازین مرا بینی کی گفتم این
مرا نیست که نسبت میکند بجزای کنگه شده و چشمت آرد
و ساکن شش کنگه ملکان من ای بر من ملک بگردان تا
گفت فلکان من ای بر من ملک گفت بر من طلب ملک ای بر
و پرسیم ترا ای هست از چهران او پادشاهی پس گفتی که
بند کنگه اگر می از چهره او پادشاهی گفتی بر من طلب
یکند گفت چه در خود و ساکن ملق کنگه تنه تو را کنگه قبل
ان بفرمان قال قدر کنگه آن و پرسیم ترا ای بودی پادشاهی
که نسبت میکرد ای او را دروغ چشمت از کنگه او خبر را که
گفت هست پس کنگه که نسبت کرده ایم او را هر که دروغ
گفته او حرف اند لم کن لیدرا کنگه علی اناس و کنگه علی
پس چشمت به انرا من را که می بینی بفرموده است که آن که
بگردد و دروغ گوید هر دو و ساکن اشرف ان سلسله

بگفتی تا آنکه از سب تو ما

ام صنعا در سب قدر کنگه آن صنعا هم است و در همه با نابع
الاسل و پرسیم ترا ای کنگه کنگه تو در سب سب است او کرده
مانا تو مان سب سب است او کرده و در اول هم ایها تا جان
پس چهران می باشند و ساکن از چهره آن صنعا کنگه
انهم بزیرون و کنگه انرا ایان خرم حتی و پرسیم ترا
ای در باره چشمت پادشاهی ایان او ای کنگه کنگه تو که ز با کنگه
و چشمت است کار ایان تا انکه نام چشمت و ساکن کنگه
احد سب کنگه ایان بر من ملق قدر کنگه آن و پرسیم ترا
ای ای بر چه چشمت کسی از روی خشم و کنگه است مروی او
صدا را بگویی ای بر تو درین پس گفتی که چشمت چشمت
و کنگه ایان حتی تمامه پادشاهی و لغوت و چشمت
حال ایان است تا کنگه ای ای بر شرح و فرغ و سر و او
و ساکن ملق قدر کنگه آن و کنگه اسل لا بعد
پرسیم ترا که ای قدر در عهد کنگه کی که چشمت کی کنگه
است چهران من کنگه و تمام کنگه با امر کنگه است
با امر آن صنعا و شد و لغوت کنگه ای ای پرسیم ترا
بحری میفرماند شمار این کنگه تو که چشمت میفرماند شمار
عبادت کنگه و او شریک کنگه ایان چهره و چشمت
عبادت او و ان و باز بسیار شمار از پرسیم ترا

وایم که با صلوة و الصدق و الصفا و صبر بایر شورا
نیاز و رستی در گذاردن باطن از حرام خاکان با قول
حقا قلیک موضع قدی با این اگر است اگر سبکی از
قد است پس نزد یک است که خاک شود طای این دو با
من اشارت بر زمین بیت المقدس با تمام خاک دم
خدا که است اهم از خارج و لم کن العلم از سنگ و زمین
بودم من سید اتم البته می برانده است و نبودم که کائنات
تحقیق از شامی از جمله شمس باشد و غیره انی اعلم
انلی اخلص الی بقدرت خدا و پس اگر من و پیشین تحقیق
پس بر منی البته کلفت میگردم در پنج سبک بیستم هفتاد
اوراد و گوشت خنده و لغت من قدم اگر می بودم زداد
ابته می کشتم کردم از پای او با که بر قتل بر قربت
چیز هزاران از دست ساطع اطلاع ایضا که بر مشیت
احوال شریفه نیز آگاهی داشته چون کتاب سوال الله
عید و آذ و سلم جوی رسیده و شنید که تا قدر پیش از
آمدن طلبد و تحقیق احوال حضرت کرد و مشتاق در چیت
این شرف و کرامت بود و کلام است بود که سموت شده
این کرامت الهی و جواهری تا یکد و تقریر در من است
ثم دعا کتاب سوال الله بر طبع کتاب مفرقه از اصلی

عید و آذ و سلم الهی است به رحیم کسی ای مخلص
مذخراتی بر حق آن کسی که زستانه بود انحضرت با
کهن سبوی من بصری که فریاد است از شام دوی سوره
بودند و بر حق انفراد خادایند پس خود بر حق آن است
و بود در آن کتاب بسبب شد الرحمن از من محمد صید
در سوره از محمد که نه و خدا در ستانده است سموت
از حضرت و در اوقات صفت صومرا بیت ذکر کرده بر سبب
کتابت بطول ان عقدا نقاری که در حق صبی سلام
دارند و بر حق اینها بودالی بر حق مطلق از هم سوی بر حق
که پس روم است بر حق ایسر و حکم خود از آنکه حکم
مخزل است از امارت و با سبب مطلق خود از آنکه
انصاف عالی بود که به طایر اسلام و من از آن ذکر بر حق
ترا سبوی کلام سلام که آواز الله محمد رسول الله
سلم سلام بر آن است تا می در کمال هر که بر من سلام
شود که به حاصل شده و فریاد و در یکبار بر آن سبب
خدا و دیگر با جان انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صفتی
که یکبار با جان حضرت خود و دیگر بر ایمان تابعان
تو بیت فلیک اتم این شریف اگر شستی در طایر است
کن و جانان قرسیس جمع بر من است بوزن کرم بود

شانه پخته میل هر روز آرد و اگر سسین سطل معنی بزوع بود
بجا میخورد تا با قویع بست و با اهل کتاب نگاه الکر
سوار بنیاد و بنگر آن کا شد ایامه و کفر که بر شمشیر
اهل کتاب میاید سبوی کفره حید که بارست میان کوی
شاهانگه عبادت کینیم بر چاره او انار شایم بوی جزیرا
و ده نجه نغضت عیسا را با بسن دون اعد و کفر و کفر
بهنی راضه از غیر خدا انگو نیه که عزیز این اعد و کفر
و کرب اعبار نشود و بر عمل و حرمت و حرمت که چون نیت
انقذه او اجار هم در چاه نهم اربا بسن دون انده اعد
بن عام کشت با رسول الله ما عبادت رهبا بن کرم
آند و فرموده آیه بود که عمل و حرمت کایع قول آینه
کنت علی فرمود و همین است در باب کفرتن فان در فرمود
انتم ابا المسلمون اگر پشت و عهد از عهد بس کونیه
مسلمانان کفران که گامی و چند و کله با مسلمانان
ما که ای و عهد با اذن کینت بلکه شاکوفیه قالی ابر
خالد قال و فرغ من قرأت الکتاب کنت اوسفیان
هر که و کنت هر اهل کون کتفت و فرغ شد از خواندن کتبت
رسول الله صلی الله علیه و آله کز غده الصلوات و کتبت
ابو صوات بسیار شده بر نزل اعتقاد که از ای نیت

عاطران و مینش آرد با چاه قرنها نغضت اوصی بن حسن
اقر حبه و بر آورد و ششم از مجلس نزل بس کتبت مرادان
خود او کتبتی که بر آورد و ششم بقدر امران انی کتبتی
کند بحقیق کتبت شد کار بسرا بی کتبت که از کتبت و طلق
عبود و که مسلم از راه عداوت و کتبتی با بن کتبت بخوند
و کتبت میگردد و غیر نیت ذکر شمشیر او بود کتبت
بارسی اکتبت نیت و همین گویند بر صید مرغه اکتبت
و قالی نیت که او کتبت مروی بود از جزایه که در کتبت
بنان کرد و بر نغضت عرب عبادت شوی که نام کونیه
سکندر که از کوشار کتبت اصل مد علیه و آن کتبت
از حبه نغضت اکتبت مرادان و عبادت بنام
کتبتی بوی می اعد و ان او کتبت اند بنام ملک بن
تیمس بر سوار با و شاه و دو میان او عمل و در ام
انان ترومی گویند که در زمانی همیشه بر مردم غایب آید و برون
بر زمان اوسیان و علی کرده اند از ایشان اولاد می کتبت
مخلوط بسیار یکی حبشیان و سینه می اوسیان و مکتبتی
که از صفر مردم است و در نام و در نیت قاریت سر قفا
اند سبب کتبتی و اصل مد علیه که سلام بس عتد بود
بسن کتبت که تخفیف سر انجام است که کتاب شود و کتبت

تا آنکه در آورده خدا بر من استقامه و کان این ان طور
صاحب ایما و هر نقل تنگت هم نصاری استقام و توانی
ریش و عالم هست مقدس و مصعب هر نقل که او است
و مقدم نصاری شام کرد این بود که این هر نقل این
قدم ایما ایما صبح بود عیبت النفس فقال بعضی بطرفه
قد استنکرنا بیک حدیث سیکر که هر نقل و نقلی که است
به بیت المقدس صبح کرد و روزی عکرم و او نه و سنا که پس
گفت بعضی از سران دولت و خواص امرای و عیبتی به
می بنم و بر صفت عالی می یا هم شکل ترا قال این ان طور
و کان هر نقل جزا و سترانی انجم گفت این ان طور بود
کان سید چه در ستاره با کان سیکر و بعضی احکام داد
ستیا غیره و کا و سیکر در حکام انجم من سار
انی رایت العید من غلظت فی انجم ملک الحسان غلظت
پس گفت هر نقل کا مزان و فقی که بر سید نادورا از غیر
جست ایما صبح من و دم است شکای که نگر در م است
با و شاه اهل غنچه کیش غلظت که است است از کفرت
صلی الله علیه و آله و سلم نصاری چون غنچه می کرده و در عرب
رسد و ایما را اهل غنچه می نکر سیکر و فن غنچه من
انچه پس گریه غنچه می کرده اهل این عصر غنچه غنچه

ان ایما و غنچه ملک شام گفت غنچه است ایما غنچه می کند
کس کر سید من در هم و غنچه غنچه از ان غنچه ترا قال این ان
نه اکتب الی حارین ملک غنچه غنچه من غنچه غنچه
شده ای ملک غنچه که غنچه کس را که در میان این است
از غنچه بود و غنچه هم عمل امر صحرانی هر نقل بر عمل در عمل
ملک غنچه این ایما ان غنچه ان بر سر غنچه غنچه
بود نه آورده شد هر نقل بر روی من هر روز از هر نقل آورده
که غنچه است او بود او را ملک غنچه نام ای است که غنچه
باز بر روی و غنچه که غنچه و غنچه نام غنچه است غنچه
بهر من غنچه اول غنچه در ان حال که غنچه چه از غنچه
صلی الله علیه و آله و سلم غنچه غنچه غنچه قال انچه ایما
ان غنچه ایما پس هر کا و غنچه غنچه از ان غنچه و غنچه
در غنچه و غنچه و به و غنچه که غنچه که غنچه است
این سر و با نه غنچه ایما بر غنچه غنچه غنچه غنچه
غنچه غنچه غنچه هر نقل که غنچه این سر و غنچه که غنچه
من غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه
عرب گفت وی که غنچه ان غنچه می کند غنچه غنچه غنچه
چند ان غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه
ویم ملک و اهل این عصر است که غنچه غنچه غنچه

کتب هرقل الی صاحب دبر و سینه و کان نظرو فی العلم
نوشت هرقل کنایه نبوی بودی که او را در وسع کثرت
از ملک روم که می دور نهد او بخت چهار سال بود و چون
بازمانده در علم کثرت و مجرم و سایر هرقل الی نفس در
هرقل نبوی ملوک و اراکله که بود هر چه نفس منی انا و
کتاب من صاحب و کثرت بود و نفس را با کله آنگاه که تب
باز بود و حق را می هرقل سست مزین استی که سوا فی کوا
هرقل با برطیا هرشدن پذیر صلی اعد و عد و آرد کسل و ادب
بسی بود که او یعنی سیزدهست فوذن هرقل قطار ابروم فی کوا
و نفس پس اذن که هرقل مرگ امان روم را که در آنده بود
که در آنکس بود و علم ارا و اینه تعلقت سیزه و نو و بر سبب
و بر سینه غم اطلع فقال یا مستر ابروم بل حکم فی الفلاح
دار شد و این قیبت ملوک قیبا نوا فی التی پس از برده
بر آمد و گفت ای که در دو میان است شمارا در پیش کینه کلا
و یکدومی و اگر بر طمانه کله خا بهی پس بخت کنایه
سفر را در وین اوارانده می صوامیت هر افرش الی انا و
فوج و با بد کثرت پس که کثرت که کین مرغان و مشی نبوی
در با و بافتند و با در حال که بسته اند فلما رای هرقل
نفرتم و این من امان قال تو دو هم علی پس هر گاه که دید

هرقل که کین است امان و سینه شد امان انا کثرت باز
آرد اینه را بر من فقال فی قلت مقال انا اینه بها
شد که علم علی و یکم فقدر ایت پس کثرت بخت کثرت
در حال که استان کردم با نطق استخرا برین خود بخت
که کثرت در وین سینه او در ضوا عن پس سجد که در وین
هرقل او شش و شش
هرقل یعنی انجام قصد که طلق امان او در وین اینه کثرت
گشاید بود و بیک و چهار به شش کاسوم خا ایت که کثرت
ایمان سترفته شده و بخت که بیاطن امان مغیر و شش
و این چهار از ترس قوم باشند که در آنکشته در سینه
اعد رضی اعد و ادب ای که در وی از بیک که نظیر حضرت
رسالت پناه نوشت که من سماع حضرت خود و کوی
بر طره نبوت خود است قال محمد و اعد الصالح من کسان
و این نوع سخن از بری کثرت مهربان امین مجاری شد
کرد ایت در صانع و بونش صحر هر سه از بری و
نهری و است کرده اصحاب خود را سینه اعد او شش
و اعد که طایفه است که امان انا انا سست اینه
عنوان است که گوارانند و خواند که در کور است اینه
صغانت و سبای احوال کثرت صلی اعد ای که در کور

که در آن سزاوار است و می در ساست شده و نیز در
قصه ای که در این ظهور نبوت برده می اندازد یا ختم و یا بیت
مذکور در عنوان از آن گفته که در هر نقل او سمان نقل کرده
از وی بر سرش و که احوال اینها که با ایشان و می تا زل شده
هر چه پس بوده است و الله اعلم قرآن و کتب و کتب و کتب
از باب و می که حکم معتد به این کتاب و پشت آغاز کرده
که مقاصد و سینه و انداره با میان با میان که سرحدت
و خاک امروین و سینه احکام شرح مبین است و کتب
و اجابت بر مکتب این است پس کتب سیم شد از کتاب

کتاب ایمان

در همین و بیست این کتاب غیر به است از آن بیان
در صحت و اولی است که ما اختیار کردیم ایمان در لغت یعنی
تصدیق مطلق است در شرح تصدیق میرست با ذمات
که بر آن تیر و در بعضی آنجا که تفصیل معلوم شده و در جاهای
که کلمه است نه و کلمه نه است و تحقیق آن از کتب کتب
طلب باید کرد و در تمام آنچه از هر دو بیست مقام است و
بر آن باید کرد و اگر از طراز هر صفتی عبارات هم نشود
که ایمان نزد محمد بنو صبرت است و از مجموع جملی و کلام
بر زبان و عمل کلام است مراد ایمان و ایمان کامل است چنانکه

در باب جمیع محققین اصل است محمد بنی نبی کرده ایمان
سینه و چهارمی در حدیث نبوی که از آن و بعد از آن گفته می
موسس کامل با کلماتی که از آن است که از آن است که از آن است
بسم الله الرحمن الرحیم
در باب ایمان و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
ان شاء الله اولی است مراد و ذکر ایمان در باب است که
بنی اسلام علی خمس بنا کرده شد اسلام بر پنج اصل است
در لغت یعنی خضوع و اعتقاد است و همچنین داخل است
تحقیق ایمان چنانکه اشارتی بیان کرده شد پس ایمان
صداقت از ایمان حکما و صحت در حدیث اگر چه در باب
مفهوم نماید از دیگر باقی که پیش از این بیان شد با تمام
چنانکه اهل سنت گفته اند ایمان در اسلام و احد
این بر حدیث مرفوع است چنانکه معلوم خواهد شد
بهر قول و معنی است بر قول این است که بنی اسلام
یعنی ایمان از چهار بیست و عمل و عمل کلام است و در حدیث
مذکور که اعتقاد و صحت است از آنکه در حدیث کتب کتب است
و سینه ایمان کلام است که شامل فعلی هم باشد نیز
و تحقیق میان زیاد و میثور و اعلا عات و کم میثور و بیاسی
گفته اند که سبب این قول بر است که اعمال و عمل صفت

ایمانت پرستید و نماز اگر ایمان عبادت از چمن عشق
بود سرخ یا دانی و تقصان بزرگ با عبادت گرفت حق و چمن
باشد و هسته لایعنت آبی است چیز با نیز همین است لا
بعضی بری که اعمال و نعل ایمان باشند یا دانی و یکی که اکثر
جمع عبادت بر علی نبوت باشد و اول شکر و اول است بر یک
اعمال نادر و مستحق آنی که بر که انفعال از کجا بر صاحب است
مانند سخن از الخطاب و علی بن ابی طالب و این مسوره و اول
و این هر دو این عباس معنی احد منتم و تمیمی دیگر از ایشان
و نیز هر نام سیر کرده است کرده اند و سینه صبح از چمن
عشق که گفته اند با در هر کس از عبادت عبادت کرده ام
بکس یا نیز که درین قول خلافت داشته باشد و چنانکه
سواد کتب بزرگ است ایمان بهشت آیت قرآنی است
کرده لا بد آنکه قابل زیاد است تقصان نیز نیز خواهد بود
قال احد عزوجل بزرگوار ایمان تابع ایمان است
قرآنی استند اول که در کتب قابل بنیاد است تقصان نیز
بزرگوار بود و حال احد عزوجل در مسوره صبح است و در سینه
که کسی سماند ثابت در طبعان از عبادت در اول سلمان با
زبان و غیر از روی بعضی متفلسف که میباشند یا دانی بر سینه
میتند و در طبعان سخن بران آیت دوم در تمام هم چو می

و زیاده کردیم و در پیش از این اصحاب گفتند چه بیت
بر سر این آیت قال الله ارجع عذرا بنی شیم و کنت اذکر
این آیت در بعضی روایات سابق است در بعضی
متفلسف همین معنی آیت خواهد بود آیت سیم در سینه
مریم قال احد عزوجل و بزرگوار الله ازین آیه است و هر چه
زیاده میکند خدا را بزرگوار است یا الله چه بیت ما
و چه آیت درین دو آیت معنی انفعال و عذاب است قال
در بعضی روایاتی ایمان هم خواهد بود که در صریح نیست
زیادتی آبی نیست آیت چهارم و قال احد عزوجل و ازین
آیه است و از او هم چو می و سیم معنی آیت تخرم قال احد عزوجل
و بزرگوار الله بر آیه است و زیاده میشود آنکه ایمان
آورده اند از روی دستان و نیز در سوره بر آیه قال احد عزوجل
و آنچه زیادت خواهد ایمان تا ازین آیه افزایتم ایمان
و خود در سجده و حال ما ششم هر دو آیه ایمان تا خود در سجده
و نماز و آیه ایمان ایمان و استقامت و الحب فی الله و استقامت
فی احد عزوجل سخن ایمان در سینه از جهت خدا و شوم کرد
نهادیم در حقوق خدا می از جمله ایمان است و در سینه
زیاده و کم می باشد آنچه است که نوشتن آنرا کرده اند
اوه و او سینه خود از آبی اما در تفسیر از نمازین سینه

ذکر کرده اند و گفته اند هر چه از انصاف و عدل در حق او است
بن صدی و نوشتن هر چه از انصاف و عدل در حق او است
موسهل بود و تا این بزرگ قدر بود است و نه آنکه صاحبی
ان کا بیان فرادین حقیق بر پا ن احوال خود است
و شرح و مفاد برین است و صد و ده است پس بیست
و منجات که تا در میان کرده اند و گستاخ و جانی که
فردین است که با همگی او میان کسی که کمال ساندان انصاف
کمال ساندان انصاف بر او من لم یسئلکم یا بسئلکم الا بآنچه
که نجل از ساندان انصاف کمال ساندان انصاف است
چنانکه حق تعالی ساندان است فاما علی حقیق که هر چه
نشانی که در حق هر چه از انصاف و عدل در حق او است
تا علی گنده آن و اگر مردم برین نیستند برین گمانی و معری
نشانی که انصاف و عدل در حق او است و اگر نقد حق و احوال
و فعل انصاف کمال است تا که با هر چه از انصاف و عدل در حق او است
و حال برین است که با هر چه از انصاف و عدل در حق او است
پس هر چه از انصاف و عدل در حق او است
کردم که برین بگویند و حق بگویند هر چه از انصاف و عدل در حق او است
بگرد و از علم انصاف و عدل در حق او است
عبادت از انصاف و عدل در حق او است

بناوس ساق کنت سوادین صل عزت و احکام دین و
درین اشارت است که هر چه از انصاف و عدل در حق او است
که نفس سنی بخواهد با انصاف و عدل در حق او است
الیقین ایمان کلام گفته است این مسود یعنی که دست
و حدیث حق با یک یقین ایمان است حدیث ایمان که
کلی میکنند که هر چه از انصاف و عدل در حق او است
ز یاد حق و نقصان با دست و قال این هر چه از انصاف و عدل در حق او است
انصاف حق بر ما عاقل فی العبد نیز سنده موسی
حقیق چو می آید که بگوید که هر چه از انصاف و عدل در حق او است
غذ و سینه و عثمان سینه در حق او است
مراد از حق انصاف است با چنان سینه بر حق انصاف است
که مبادت از برین و هر چه از انصاف و عدل در حق او است
واقع شده پس درین قول اشارت است که بعضی ساندان
و که ایمان بر سنده و بعضی نیز سنده پس ایمان حق بر
و قال معا به گفتن ما به در تفسیر قول حقانی شرح کوس ساندان
اوستی به نوبت جان کرده است برای شما از دین جز ساندان
کرده است آن نوع را انصاف که با همه و با او ساندان
به حقیقت که در حق انصاف و عدل در حق او است
آورد و راجع نوع با آنکه در سابق با انصاف و عدل در حق او است

اند که درین وجهت شریک از جبرانیاس ذکر او فنا
 می کشد و ذکر و مکران گفته قائلان ابن عباس شریک
 و سبنا جاسبیه و سنن یعنی تفسیر کرده است ابن عباس قول
 حق جل شانزه را درین باب آیت کحل صفنا شره و سبنا کما
 ما باره و سبنا را سست و ظاهر است که این هر دو آیه
 را بابت لاحق و اول سابقه برتر آید و نقصان ایمان هر شریک
 آن قدر بود که مستحق آن آیه ای است که درین حدیثی که است
 و مستغنی آیه ای تا آنکه مستعد و سست پس باید که ایمان هر کس
 درین است محسب است که باشد و محسب کمال است در حدیث
 (بنی الامم) صلی الله علیه و آله و سلم با قاعده ای که در او بیان است
 اول از حدیث و نهایت شاعران گفته اند که مراد از آیه اول
 و تفسیر صحیح است که آنجا است کرده شده آیات قاعده
 که ایمان زیادت و نقصان در تفسیر شریعت حدیثی است و کما
 برین است و هر چه توجیه ذکر آیه دوم و تفسیر آن در کما
 که در او مدعا و کما ایماکم دعا یعنی شما ایمان شماست گفته اند
 اینهم قول ابن عباس است که تفسیر قول وی بسیار نقل
 میشود بجز این بود که در کما یعنی آنست که کما مومنان اعتبار
 نمیکند شما اگر نباشد و دعا یعنی شما ایمان شما تفسیر و دعایان
 دلالت دارد و مراد که ایمان باشد دعا یا در کما می باشد بلکه

ایمان از احوالت و هر دو معنی عالی از تکلف و معنی است
 چه آنکه در بعضی نسخ و روایات با تزلزل قول سعد و کما ایما
 کما لفظ باب واقع شده معنی جنون عوان و معنی با سینه
 و در اکثر نسخ نیست و احسن معنی است چه اگر این را با سبنا
 قرار بهم این ترجمه باب باشد صحیحی که حدیثی می آید
 هیچ مناسبت آن ندارد و اگر در کتاب تکلف کرده شود
 باب اول بی حدیث سمانه و جدیدت مناسب نام نیز
 با سب اولی در حدیثی است که گفت علی حشر با کما گفته بود
 قول نقل و نیزه توفیق حدیث است حسب آمدن بر سب اول
 ازینجا منصف درین حدیثان من مکره من عالم من این حدیث
 یعنی از حدیثی قائلان - با کما گفته این هر گفته است
 این هر گفته است صحیح صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ایما
 علی نفس بنا کرده شده است تفسیر مسلم بر پنج ستون یعنی
 عبارت ازین پنج چیز است شهادت ان لا اله الا الله و ان
 محمد رسول الله گشتن کما می آید و معنی و بقیه که نیست جدا
 یکی کلمات مقدس خدا و محمد مرسل است و دعوت و دعوت
 است و این برین شهادت و اقام اصوله و برپا داشتن نماز
 فرض برضایان و اقامه اذکار و دعا و آن که بود در حدیثی که
 فرموده و انه الحج و قصد به است بر حدیثی که در حدیثی

شده و بعد صوم رمضان در روز نهم ماه رمضان

بابت در میان اموری که ایستاد با اموری که در میان اموری است

و او را هم گشت و قول الله عزوجل پس لعل لبرای تو و او هم

قبل الشروق و المغرب و لکن العبرین استن باقری قول کرده است

هم الفتنون یعنی بابت قول خدای توانا و بزرگ که گشت یکی

و مثل برسی و دیگر که گشتند عاصبت مشرق و مغرب یعنی کوی

مستغفر و امر قدیم است لیکن کوی که در آن ایستاد گشتند

کسی است که ایمان آورده و بعد از آن آیه ایستاد و بعد از آن

و ایمان آورده و روز آخرت و الیکم و الکتاب ایمان آورده

بغیر نشان قرآن و دیگر که است الهی القیمین و در ستمیزان و

انالی امان علی عباده و است الایام و استی خدا و اولی القریه

و ایضاً و الحاکمین و این سبب است از او نشان می کشند

و سافوز و اولی القریه و این سبب است از او نشان می کشند

العصوة و اولی القریه و این سبب است از او نشان می کشند

ذکره و المؤمنون صمد هم اذا عا به و او کوی شان کسی

و ناکند و انالی صمد پای خود و حق که همه گشت یکبارگی

و الصابین فی الاراسه و العطاء و حین ان من شعور من

صبر کند کان و دعای نماز و جاری و وقت نیک و شرت

و استیعین

در سخن او نیک ازین صدمه ایجا خواند که هستی در روز

در این و اقل حق و طیفه کسی داد نیک هم اولی القریه

چنین ایستاد سقیمان و نه پیرگانان از کفر و سایر مردان

و قول قد افق المؤمنون الایه درین است اگر که خیر است

صفت کامل مومنان و از این معلوم شد که ایمان شکت

بر اموری که در اخل ایمان کامل است حد شت و طیفه

بن محمد بعضی کمال صفا ابو مامر القدی قال صفا عیال

بن حال من عبد اصدان و بنا من ابی صالح من ابهر بره

صفا یعنی بی باه علیه و سلم قال ایمان یعنی کسوتان

شکت و همه در شکت من ایمان آنان کامل شکت و چند

فرع و شجاج داده و عیا کبک شکت ایمان است جا در شکت

شکتی که حاصل میاید و در هم از ترسی چیزی که کسوتان

سبب گشته در شرح عبارت از طیفه که باعث بر ترک

جمع با شیوه است حدیث صفا بن ابی صالح بر شکت بایه

اول از آنجا که آیه اولی القریه یعنی جامع جمیع کلمات

است شکت از آنکه کلمات استانی تا حکم سبب صفا

درین سر و غایت است صفا و در سخن خدا و شکت

طغس و اشارت است با اول قول تعالی من امن الی القیمین

و بسوی اولی القریه و اولی القریه فی آخر کتاب و بسوی

لغزله و انعم الصلوة الي اعز باه و باين شاه راست در قول
 انحضرت صلي الله عليه وآله وسلم من عمل بيته الا انه فقهه ^{تسكين}
 يعني كسبي كعمل كذا باين آيت تحقيق كافي كذا عيان و ذكر ^{مفضل}
 نقل كذا ايضا كاشفت وجهه شريفه كذا و نقل ابن سيرين
 خواهد بود و اما سناست دوم بزرگي شاه و اذ كذا كذا
 و كذا كذا باين كافي مشتمل بر صفات متعدد و اين بيان
 تقدير است كه آيات در مثل عنوان باب باشد اگر ايراد آيت
 براي مقوله و آيه عنوان باشد حاجت تحقيق در ^{تفصيل}
 نخواهد بود و بسبب ^{تفصيل} بزرگي و روحيت المسلم من مسلم
 المسلمون من لسانه و به اين باب در استوفى اين حدیث
 مسلمان كافي كسى است كه ساهت مانند مسلمانان از زبان
 و دست او بين زبان كسى كويد و بيوى با كند و
 برست كسى بجز زنا نه حدیث آدم بن ابان
 اخبرنا شمس بن عبد بن ابى السرفه اسمعيل بن ابي اسبي
 عن عبد الله بن عمر عن علي بن ابي طالب و آله و سلم
 قال المسلم من مسلم المسلمون من لسانه و به مسلمان كافي
 كسى است كه ساهت مانند مسلمانان از زبان او رستند
 و الهماجره كذا منى الله عنه و هماجره كسى است كه ترك كند
 بجز با كس كه است خدا اذان كو باين قول در حدیث

مهاجر است تا اقامه كند بر سپين كلابه كذا و كذا
 بسين اذ و قوله كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 مهاجر مشرف نشه و اذ باعه اذ و كذا و كذا
 قال ابو عبد الله كذا ابو عبد الله كذا من قول كذا
 و قال ابو ساه و به حدیث او و اين آي من من عاينت
 ابو ساه و به حدیث كذا و اذ و كذا و كذا
 قال سمعت عبد الله بن عمر عن النبي صلي الله عليه
 و آله وسلم لعنت ثمنه من ابن عمر و را كذا و كذا
 صلي الله عليه و آله و سلم و قال عبد الله بن عمر من عاير
 النبي من عبد الله بن عمر صلي الله عليه و آله و سلم اعم
 نماز من عايرت كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 اشارت كذا و به حدیث كذا و كذا و كذا
 كسى كه او را در بافته او ساه و به و سال كعبه و قوله
 باجه و خات بافته و عبد الله بن عمر و كذا
 و قوله كذا و كذا و كذا و كذا و كذا

افضل ابن باب راهم بخون رو است كذا و كذا
 اجنت كذا كرم مسلم فاضل است و ثواب بیشتر دارد
 است سعيان بن سعيان كذا و كذا و كذا

سید حضرت کرد ما پدر من که یکی از سید است قال خدا
ابو برادر من عبد الله بن ابی زید عن ابی موسی ابو
بصیر با او مرود و سکون را در تمام برید است بقیه
در کتب است و حق هر دو است قال گفت ابو موسی اشعری
قال یا رسول الله ای اسلام افضل گشت خاطر ای صاحب
ای رسول خدا که از این اسلام تا حضرت است قال من الکلمون
من لسانه ویر و گفت کسی که سعادت مانند مسلمانان از آن
دوست او اگر نگاه بر لفظ سوال او بود جواب قدر بیاورد
یعنی اسلام من مسلم و نظر نظر جواب در سوال گفتند
که در حدیثی از اهل اسلام است
عزیزان طعام از غیر مسلمانان است
قال خدا لعنة الله من یرید عن ابی الخیر من عباده
و این حدیثی از ابی موسی علیه و آله و سلم است
پرسید سید زید را ای عبد الله و آله و سلم ای اسلام
که ام خلیفان مسلمانان بیکتر است قال نعم طعام
آن حضرت بیکتر خوردن طعام است و تغذیه اسلام
من بیروت و من لم یغترف و دیگر گفتن سلام است بر کسی
شانه خدا و در کسی که شانه او را یعنی سلام علیک
گفتا چنانچه عادت اهل نبوت و شکر است باشد که

سید ولی بر حسب برادران اسلامی بود
...
نفسه از خدا بگشت آنچه دوست دارد و در مسلمانان
جزیرا که دوست سید او برای ذات خود از مسلمانان
...
از من عن ابی موسی علیه و آله و سلم و عن حسین العظمی
قال قلت لک گفت بر شریف است و ما صلیت لک
از حدیث از راه و کوشش رسیده حسین و حسن
از قاصد نقل کرده اند و ابان از حدیثی که سید
بود که طاعت بر حدیث سید باشد پس حدیث از حدیث
خواهر خود قال گفت حسین خدا قاصد و من از حدیثی
حدیثی سید علیه و آله و سلم قال که بر من احدی من کعبه
عجب حدیثی گفتند ایان خود کمال آن آرد که از شما
تا اگر دوست نیست بنده او در برابر مسلمانان جزیرا که دوست
مغشش خبر او اگر از حدیث است و بی و از حدیث که راست
به کفر مسلمانان بود که برای برادر مسلمانان مورد شنیده اند
دوست خود که حدیثی است که در حدیث است که برادر خود
طیبی است از حساب ما و در حدیثی است که در حدیث است
مسلمانی است و در حدیثی است که در حدیث است که

بخت این امور نامشده آتی برای خود نیز روا شده است و ذکر
برای برادر سلطان محمد پر محل و است باید که باشد
با حسب الرسول من ایمان
و سستی غیر صلی الله علیه و آله و سلم از تو زم این از اول
محل است بخت صبی این از ایمان است و آنکه مخصوص است
این سرور صلی الله علیه و آله و سلم اجابت است نسبت به
بخت بران و یکصد اسم حکم نسبت به جمع جمو بات و یکصد
صدت بران دولت است ارد حدت است ایمان قال
صدنا شعیب قال صدنا ابو الزناد عن اعراب عن ابریه
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یمنی غیره
قال گفته والدی نفسی بیده لای من اعمم حتی اكون حسیب
الیه من والده و ولد و ولد و ولد کذا فی حسیب کون من بیت
قدرت است ایمان می آید یکی از سه ایمان لای لای که
باشم من محبوب تر سستی از برادر و فرزند او بیرون و غیر
اندر هم ذکر برادران روقا ند بود گوشه محبت برادران
بودن دوست بر تنهای وجود برادران بجز علی است این
محبت مشایختی غیر صلی الله علیه و آله و سلم که در است
رضای ظاهری با طفت و پشت بر حسن مقدم و احسان
شکلانی که بر عتیم از جمله اکثریت است از آنکه هر یک

بر رحمت و صبر می باشد حدت است بخت بران
قال صدنا ابن علی عن عبد العزیز بن حبیب عن ابریه
عن ابن صلی الله علیه و آله و سلم قال صدنا ادم قال یق
شعیب عن شادو عن ابن قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم لای من اعمم حتی اكون حسیب الیه من ابریه
و ولد و ولد و ولد و ولد کذا فی حسیب کون من بیت
من دوست تر سستی و ای از پدر و بیرون و هر دو هم نام دیگر
در عتیم و نفس حسیب هم و اصل باشد از محبت عموم انقطاع
موم که با بخت و محبت بود انقباضها من غیره و بخت
در صحتی از بخت با سبب جمود است ایمان
باید در ایمان آنکه شیرینی ایمان و ذوقی دولت و کلام
مغالب است حدت شعیب محمد بن ائمنی قال انبر ابریه
ان شقی قال صدنا ابریه عن ابی قال یق عن ابن صلی الله علیه
و آله و سلم قال شعیب عن کنیه و صدنا ابریه
شعیب است کسی که باشد آن شخصاً و هر ی از قوم است
ایمان آن کون صد بر سوزا حب الیه جو سوا عا کجا باشد
نه او نه سجاده و بر سوال او دوست تر سستی و ای از هر
درای ط ا رسول است و ان بخت ابریه و بخت ابریه
آنکه دوست نادر و کبر برای خدا و آن که در ان خودی آنکه

کامیر و ان مقدمه فی المناسیم آنکه ماحش او دانی
که باز رود و کمتر جانگ و خوشی از این رنگ انداخته شود
در آنش با سبب علما ایمان سبب ان نساء
نشان ایمان در سستی انصاریت که در راه ضایقاری کوه
سجده خوار اصلی علی و آذین سلمه و این محبت مدعی
اسلام است نه نشانی ابوالولید قال حضرتنا شیخ قال
ابو یوسف عبد بن حبییر معنی الله عن قال سمعت ام البنین
عن ابی بنی کف عبد بن عبد بن عبد بن حنیف بن ام البنین
که حدیث میکند از سینه اصله علی علیه السلام قال
اینها ایمان حب انصار و اینه النقی یعنی او انصار
فرموده حبییر صلی الله علیه و آله وسلم نشان ایمان صحیح دوستی
انصار است و نشان فحاشی دشمنی انصار چون مقدمه ذکر
علامات ایمانست در ترجمه انصار بر جزو اول از حدیث
گفته است که هر آنست که مراد از انصار قوم مخیر من است
از اهل مدینه که با آن اسم شهرت یافته اند و اگر جمیع اهل
مدینه اسلام مراد دارند در آنجا بود با سبب
این کتاب ترجمه نموده و در ضمن روایات اخلاقی با سبب
جنت پس حدیث مذکور متعلق باب سابق است و در
منا سبت ترجمه باب این خواهد بود که چون ذکر انصار و محبت

ایشان از ایمان در حدیث آمده ایمان قلب
ایشان باین اسم سماوی اگر باخته و در گرفت و در آنجا
که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق تعالی عقیده دادند
نور نفیقت و باسرای می مردم جوکبیر پس هر مردم پس
اینها که بافته اند و آنرا در از عقب شده اند با انما او میسبت
آنچه از عبارتها شرح اخذ میکنند کرده می شود و میسبت
که در حدیث اخیر مذکور است خلق باصل ایمان و در حدیث
مستمسک است و ترجمه و اعداد است درین کتاب بسیار است
نه سبب اهل ایمان قال ابی بن حنیف بن ابی هر سبب
قال حضرت ابی اورسیس عایضا حدیث الله ان عباد الله
العصاة و کان شهید بر آراء حدیث انصار اینه النقی یعنی
گوید جزا و اولاد حسن که نام او عایضا است همین
مسلک و اینه نشانی ذوال عمیر که جمیع عبادت بن العاصی
که صاحب مناقب عالی است از آنجا که ماهر شده است
عرقه مراد او و یکی از دوزخه نقیاس در حدیث عقیده در
نقیاس مع تقیاس است یعنی با طریقیوم و نشان مراد از
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق حبییر مدینه است
علیه و آذین سلمه قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما
صحیح از صحاب بود نه عساکر صحیحین مصلحان از دین با اهل

و این را حسنه و اصلا لفظ او نیست با طلاق عملی آن و تکرار
آنند بسیار جهت کینه منی با کوه انان و سزا به عباد چنان
از عبادت مقصود که بر سبب است یا تقریر بران بخت
اموری و دیگر که بعد ازین مکرر میشود چون توبه سر بر
کلمات است و باوقوف علی سایر عبادت گشت اینها
بیش از آنرا ذکر کرده و لا شرفا و لا رفاه از وی گیند
و زنا گیند و لا غفلت او و کرم و گمشد فرزدان خود را
تخصیص با و لا در آن است که با وجود مثل قطع رحم است
و نیز با بیعت شایع بود که قرقره از اثر سر فقر و کینه
و خوار سازد بگشسته و الا تا قوا بهشت فقر و نه عین ای کیم
و در حکم و با نیه در و مع دستن که که قرقره کینه از پیش خود
تخصیص گشته و با نیا از است که کفر کار با بیعت و پانی
و این است که از آنکه از خود جدا گشته یعنی گشته اند و نه
از آن است که میان دست و دست معنی است که کفر
معیوب است آن گنند و لا عضو فی معرفت و با قرهانی گیند
در اعلام شریفه من ذی سلک نجره علی اعدایس که با نیا
کرد عیب و ناست با نیا بران بین خواب او برنده است که
اصحاب من آنکستند فو قوت فی الدنیا هم کفار و در
که بر سبب این ذکر هر کس که شریک است چه بر هر کس بر سبب

بس عقاب و عذاب کرده شد و در با با قامت مد و غیر
بس آن عقاب کفار است مردمان و با و با آفرین بر وی
عقاب نخوا بر رفت و من اصحاب من و کتبت نام کرده
هنو الی الله افشاه و عینی و انشاه فاقه و کسی که سبب
ازین مذکور بر ما بیشتر بر سبب آنرا اعدای من و بی باج
سوی من است با عمل او منوی بسوی من است اگر کفر
عصا کند و اگر تو آبه عذاب کند در آخرت ما بینا و عمل
ذکر بس سبب کردیم با آن حضرت را عملی امد علیه السلام
برین عهد است پس آنکه آن انصار من و عیسی
از دین و با ناست که کین از موضع اجنا و ضرر دین
به نیت عباد بر سبب من با کت من عباد الرحمن که
عباد بر این ارتمن برانی صفت من اید من اید با نیا
الهدی انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من و عیسی علیه و آله صلی الله علیه و آله و سلم بود که آن کون
بر ما الی المسلم فتم ذنب است انیک با شد بر من ال
سلمان کله تر شیخ شریف الی حال و جواز القدر و می
آن سر کرده را و ما با بی ارباب و کوشای بود و غیر بر سبب
العقن میگردند و این خود از انشای و افغان در آن صفت
علاقه است در آن عزالت از خلق منبر است با در میان

خلق بودن معنی را نظر بر خوا به فرست ایفاده که موجب است
از شرفیست معنی علی و فرایح وقت سعادت و عیادت
و صحبت باطن در او است بزرگ آنگی و کسب او از حق در
عمل و ناسب حال خود در یافت عزت را بهر کسب و دیگر
آرزو رساند خصلت و صحبت نظر آماده که تعلیم و تعلیم
نویسی و محبت خلق و علم از ایضای خلق و قوا شیخ که بویان
در مردم سیر است و اینها همه موجب کمال انسانی است
و سوسای آن کثیر سواد مسلمانان و عیادت چارگان و عباد
تشیخ نیاز و معتز و حبه و حاجات نیاز فرایض است
صالح و حق در آن درین اختلاط مردم و بودن در رفو نماند

ادامه دارد و کل عمل علی شاکله
قوال برین صلی الله علیه و آله و سلم را با حکم با قدراب در
فرموده بفرمود صلی الله علیه و آله و سلم من ادنا من خلق الله
وان العزیز فضل الغیب و در آنکه شفا است حق منی و این
بجمله که دل است لول الله عزوجل و لکن بواضعم که نیست
تو کیم و دلیل آورده بر آنکه شفا است حق جل است بول حق
سجانه لیکن بیکر و حسنه شمارا بجز کسب کرده باشد ای
شما و عزیم کرده و دستوار بران یافته یعنی سبزه زینبیا
چون فضل غلب است هر جا باشد حد شفا محمد سلیم

تخصیص نام و معنی تشبه برده است که قال انشرا مینه
عن و شام عن اید من ما یثیر رضی الله عنهما قال قلت لانی
گفت ما یثیر و دستیز مضاف صلی الله علیه و آله و سلم اذ اهرم
من الاصال یا یثیر و حق که سبزه او با صاحب فرمود
از علمها بجز یک خصلت و در او سبزه است از آنجا که شفا
باز رسول الله گفته اصحاب معین ما بان سبزه مثل شفا
ان الله قد غفرک ما تقدم من ذنبک و ما ترخا عنین
بخشیده و ترخا کنایه از مقدم و متاخره کنایه از مغفرت است
آنگاه که این گفته از آنکه مغفرت معنی سبزه است و معنی است
که خداوند تعالی برده کرده میان تو و گناهان که سبزه می
این معنی که تشبیه کرده از تشبیه زکاء فضل او ای است
اینجینی نیست با این صیغه سلام و ظل گناه است در
اینجینی اگر چه فایده صحبت ایشان ندارد و معنی که بیدار
تشریح است در حدیث اینجینی است بمن قرآن
تشریح از زانی در پیشند و کرم تو بان قرآن کرده است
با کنگاه کاریم چه عمل شاکن گنم تشبیه حق تعالی
انفصالی و چه پس تشبیه بیکر تا آنکه با تشبیه تشبیه
در روی شریف از تشبیه فعل متضاع معنی حال است
حال است و در آنکه تشبیه فعل با معنی است تم جزلان

انعام و عیالک با دیده نا بستر سیزم و بختی بر هر کار که روزی
ترین شود و اما ترین شاه که بستم آنکه باقی بود دست حال
شماست میز با هم که از آنده مناسبت اندیش است بجز این
تر میز با بر دست و داشت داده و با که معرفت منو است
و میتوان گفت که معرفت روح تا بنده جز اول از تر میز
گردد و تا بنده جز با با است و لهذا آورده لغز اول بعد
مقول خوردان المعرفه مثل القلب و ما نسبت این با شین
تر میز کتاب ایامان و با آنکه ایامان قول و مثل است و
و ناقص می باشد تر میز است و نسبت بر صم باشد من می
مافضا اعلم و است از روزی با ایامان در آنکه معرفت
عید و آد کوسم یکی از میز و صبح است این قول با و آنکه
ایمان مثل قلب است با نسبت ایامان و آن که
کا که ایامان یعنی فی الامان ایامان یعنی که ایامان که
گفته ایامان که در معنی که در کفر ضایع که ایامان که
مذاخره شود در آنکه ایامان ایامان که ایامان که
چنین دادند ایامان که ایامان که ایامان که
بن عرب قال صدقنا شیه من غناه عن الناس من البی علی
عید و آن کوسم قال که ایامان که ایامان که
سرفقت است کسی که باشد آن سرفقت دهی و

شرفی ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
و رضا و ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
کسی که باشد در رسول خدا و سترای می ایامان که ایامان که
و من صاحب عهد او بیکه ایامان که ایامان که ایامان که
دوست دارد که برای خدا من کرده ایامان که ایامان که ایامان که
انفاده ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
سید ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
اورا ط ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
در کفر ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
من ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
قال به علی ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
عید و آد کوسم در می آید ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
و اینج در ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
سیرین طرول من ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
کسی را که باشد در ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که
بمشه نه کالی سپساید شده اند ایامان که ایامان که ایامان که ایامان که

نقد

پس از آنکه به شوق در جوی باران او الهیات شکست
 چه شک کرده مالک در لفظ ضایعات می بیند
 و می کشد ایامت بیخه آن کاغذت الهیه فی حاجت سبیل
 پس بیرونید چنانکه بیرونید و آنکه طرف سبیل است
 بگردد همانکه گوید آنکه در جیب است چنانکه قره آقا
 الم تر انا انزلنا صغرا و عذرا باقی چنانکه گوید برکت
 در ششده و رنگ جوده و این دو صفت هنر افزودن باین
 و شکوه است کافال و سبب حدیثا عود الهیة است که
 گفت و سبب حدیث کرده و امر و لفظ همة بکامی حفظ
 بی شک و زود و مانند مالک و قال عزرا ل بن جبر و گفت
 عزرا ل بن جبر کای عزرا ل بن ایمان و گفته اند عزرا و عزرا
 محمد بن عبید الله قال حدیثا از سبب بن سعید
 حدیث حدیثا عن ابن شهاب عن ابی امامة بن سبل بن حنیف
 انه سمع ابی سعید الخدری يقول یخس ابی امامة شینه انما
 یخبر انک سبکة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 انما نام است ان من یرضون علی بیان آنکه من خوب
 بودم و در هم مردم که عرض کرده میثه در بن و عظیم
 نفس من با بلع الله می دران حال که بران مردم هر یک
 یعنی از آن برای جهل که آه است که میرسد نسبت ما را و

ما دون آنکه بعضی از آن گفته اند و فرقی بین عرض
 الهیات و حدیثی بود و در بن گفته شد بر بن عرب
 خطاب دران حال که بر دینی بر ایتی هست از سبب
 سبکة قال امامت مالک با رسول الله قال ان من
 عارض ان بس و باویل و غیر کردی آن بر من و ابی رسول
 حدیث او نموده آن بر من است از آنکه در بن می بودند
 از آنکه در بن می بودند بر من عورت آدمی است
 حدیث از بن می آید از حدیث فاروق بر مردی که دران
 حال عرض کرده است و آنکه در بن می است و آنکه در بن می
 عرض کرده اند با سار من شود و شیخی که از حدیث
 رضی الله عنه وارد شد و سبب حدیثا بن ایمان
 سبب حدیثی که عارض شود آدمی از نظور حدیث و خوف
 انقضت بر من مراد از حدیثا که از حدیثا طیبی است
 حدیثا سبب حدیثا قال جبر مالک بن من شد
 من ساطر بن عبید الله عن ابی ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم بر علی بن ابی طالب سلام از پدر عزرا
 نقل سبکة که بر حدیث حدیثا صلی الله علیه و آله و سلم
 کاشت بر مردی از کرده انصار و چون امامه فی الجاه
 آفریدند بنده او بر او فرود آمد و بر سر او گذشت

میاد او که موجب ذات حق و بسباب معاش او بود
قال سائل اصل من الله عليه وآله وسلم و قد قال ابن
ابن بس فرمود رسول خدا که خدا در حقش میا از کمال آید
و کسی که ایمان کمال دارد از قوت حق فرود آید
باب شان بهاء فی تصدیق آیه آیه
عقل و سلیم هم میگویند که هر کس از کفر بر باد آید
و به بندگی راه نکند راه را به اوست نژاد تفریق میکند کمال
ایشان در شش عبد الله بن محمد استی قال شمس
ابن روح الطبری بن عماره قال حدثنا شمس بن داود بن محمد
قال حدثنا ابی جعفر عن ابن عمر گفت او حدیث ششم بود
خورد که حدیث میگردان این همان رسول صدیق است
صلی الله علیه و آله سلم قال امرت انما قال ابن عمر فرمود
ماور شده و ام من کتک کنم مردم را مراد کا فرزند حق
بر شده این کا آله الله و ان محمد رسول الله و صلی الله
و آله و آلکاف تا آنکه او را گشتند این کلمه طیبه و تصدیق
تا نیت آن و بر باد نماند نژاد فرزند و ام و چنان
ذکر که این عبارت بر حق و مالی نشانی است
خدا خلق و تک معصوم است و ما هم و اموا الله و آلکاف
حق میگویند که در دنیا آید و این حکم که گشته از سن است

خورد مجموع و در کتب مسلمانان که حدیث است
و حدیث هم علی حدیث و حساب ایشان حدیث بر او
بود این حدیث است و نفوس بی عقل و حکم بود
باب شان میان بهر حدیث
باب در بیان قول کسی است که گفت عیان چنین عمل است
مراد اصل مجموع عمل زبان و دل و امواج است و اما
که درین باب آورده هر یک بر جزوی از آن دولت دارد
یعنی اطلاق عمل بر هر یک از اجزای ایمان کمال آید
اول اطلاق کرده اند بر تصدیق قلبی و در سیم بر قول است
معمول کرده و در حدیث بر تصدیق و عمل و امواج ایمان است
که اصل تا هم لغز و تعالی و حکم لغز استی او فرمود ما گشتیم
انظرون آیه شریفی که داده شود شرح آیه اشرا بسبب تیزی است
که در حدیثها عمل میگردند بر نظرون عام است تا بیست
اعمال تجلی و نیز آن صیغی شش از آن بیستون غیر که آید
و قال حدیث من عمل عظیمی قول تعالی هر یک شش هم
عما که تو ایملون و گفته چند می آید اصل در تقسیم قول وی که
سوی که بر او کار تو می گم هر آینه می برستم این نژاد
از این خود که عمل میگردند من قول آله الله از قول آیه
الله این مراد از ما که تو ایملون کلمه توحید و ایمان است

وقال قال مثل ما قيل لعاصم بن يحيى طبرستان الكا فزوت
بصرى من دهر استه اطلاق على كره مراد لان ايمان است
بصير معلوم شد كه ايمان عمل بوده است حدیث است
بر من موسی بن اسماعیل **لا عدنا** ابرهیم بن سعد قال **بنا**
این شباهت من سید ابن الحسین من ابرهیم بن ان نول
صلی الله علیه وآله وسلم سیل ای اصل انصاف صفتی می باشد
شد که در عمل بهتر است و جواب آن بیشتر قال ايمان كما
درد فرموده ايمان كما و طبرستان قبل ثم فاذا قال الجاهل
فی سبیل الله كمنه شه من ازان که ام عمل بهتر فرموده جاهد
داده قبل ثم فاذا قال حج سوره كمنه شه ستر که ام عمل
فرموده و ج متوال با سبب از ابرهیم بن سعد بن سید
اگر بنا شده اسلام بر صفت شرقی کسب باطن و کان عمل
اکستیم اما لولین من الغفل و باشد بر انصاف و طبرستان
با در ترس گشته شان سود داده و قول بر عمل قلت انوار
آنها فلم یؤمنوا و کمن قوا اصل از صفت قول شای در آن
و بزرگ که نیست گفته اعراب ما ايمان آوردیم که امان
شما ايمان نیاورد و اندکین گوید که در آسیم در اسلام
انصاف در دهر از کما ايمان تصدیق است تمام و مؤمن
اطمان و شما صاحب اعمال مستبد این آیت نزل

در صیحه می از قوم علی اسیر که در حال غنچه بود آیه در
شما سخن کرده با محبت گفته که با سبب از اطلاق خود
آیه در مستند داده کان عمل گفته نمود علی قول ان
عنه اصداف اسلام و وقتی که باشد اسلام بر صفت پس
در صیحه است و بر شقی قول من که بگفتن این نزد خدا
اسلام است و من پیشه فرا اسلام دنیا غیر عقل فرموده
و کسی که گواه غیر اسلام منی غیر فحیده انصاف
در صیحه است که منی خود از وی حدیث است
قال امیر مثنیبه بن ابرهیم بن ابی العزیز قال من سجد
للی و خاص من سجد ان نوال الله سر و است از اسلام
نه صلی الله علیه وآله وسلم عقل رهگذار نه با گشتی که
بر صیحه از حال که سخته بود استقبال هم از صیحه
خود را نام خود کرده و بفرق انصاف که بجای آن
که که به حق نشسته بودم و سبب در کمال سوال شد علیه و
گوئی نیز در صالح ز بود در من و نزد منی که در گفتن
با کس من چون فرموده ای با ما موسی بن کندی رسول خدا
چه کردی که در گفتنی از اذان در سوگندت که حق منی
در موسی قال رسول فرموده طبرستان است با سبب
قول انصاف در صیحه منی که رهگذار اولی که طبرستان

رحله

از قول سده گفت من حق است یعنی جوانان عبادت از
تصدیق قیاس است و اسام از اقتصاد و طاعت که هر دایه
که کوی بی نام و مسلم است دیگر آنکه کلام او برای توحیح است
باین که باین حدیث که می گویند است با سلسله در هر دو صورت
در شاد است با کلام کسی مطلع باطن بنامه که بطن بی مرم
کو به مومن است و کوی با سده بر باطن آن مرد بطن بی مرم
اطلاع یافته بود بنامان عبادت موم که موم که در آن
بکار عرض کرده که اگر آن حضرت قول او اجتناب فرموده اند
باشد که سده بطنی شهادت می گفت مگر من او میگردانم
شود این صحیح برای عطای او شکست قبولم غلبی با اعجاز
فطرت مبتدائی سده که بر خاسته ششم اند که ذاتی برین
گرد چهرش سید استم از وی پس خود که می گفت خود فطرت
با کلمه من فلان خوا شد انی لاراه مومنا تعالی او سینه شکست
عظیمم یعنی ما اعظم من فطرت مباحی و عباد رسولی شد
علی علیه السلام و آنکه مسلم نموده اند تا حال با سماعی از علی علیه السلام
و غیره و اب انی من بهتر فرمود ای سده تحقیق من سید علمم
و غیر آنکه در دست ترست نزد من از آن مرد که برده علی
گردد ام شسته آن کینه ای که در آن ترسنا که در آن
او حد او در فرخ یعنی من ضعیف ایمان اگر نه هم است

علی این و کلام او در راه و پیشین و صالح و غیره اینان
المری من الزهری یعنی جان خود شیب از زهری رو میکند
و سینه صالح و سوره و آتش او زهری نیز از زهری رویت
کرده اند **باب** افشا داشت من اسام
افشا هم از حد شهبای اسام است و قال عمارت
من مجسم جمع ایمان سر فطرت هست کسی که می کند دنیا
جمع کند کلمات آنها را در تعارف من خشک طلب حدیث
از حد و کلامی تا آنکه ترک کنی از حدیثی تا آنکه برتر
کرده اند که اعرافه فرای مجسمین حقوق شاد و انان من جبل
الاسلام علیه السلام و او ان مسلم بر حد سلمان ان پشیمان پشیمان
و ان اتفاق من او فخره بود نه در آن در حال فخر بود من
شمال است مال او و صحابه ترا و فخر او این سر فطرت جان
کلمات ایمانی تا در دست که تعارف از طرف صالح کلمات
علی شد و اول سلام عباد مردم تا نشی از کمال تا مشی
من اعطای است و تکیف لغزش اهل اسلام و خود و سینه
که سینه صالح و ابی سبقت و اتفاق که از عباد است و کلام
استان صدق جان پیشتر شد شیب نبیند قال تعالی
العلی من یرتبه انی علی من الی غیر من عباد الله
یعنی مردان را عباد سال رسول الله عباد من خود که پیش

3

مراي پرسيد چنين صوابه اصله عدله و اولو مسلمه اسلام چيز
قال تعلم انعم الله عليكم و تعزوا السلام علي من عرضت و من لم يرض
كلامه فقال اسلام بهتر است فرمود اينكه بخواني طعام را
كوي سلام را بر كسي كه نشناسي و بر كسي كه نشناسي در چيز
كرد و لغز است و بر صحت آن و ثوق بود و تعزوا بغير تو چيز
كرد و در مشايخ سني است كه قطعه اي از باب احكام
با **اگر ان العت** اين مشير
ميتن شوهر است از معاشرت ميتن حاله قانده كه ميتن
با نده مطلق معاشره هم و كره و كز ان بيگ ميتن است و چنان
فانعات الامان كه بده ماصي با نيز كره كه بده و اين كره نجات
ميتن كره است و كز ان كره و كره است و كز كره ميتن كره
مال صعيب است و قبل نقش كيا ميتن است ز ياد و هرا نده
عن الي سوي من النبي صلى الله عليه وآله وسلم و من عيني و از
شده است صبري از او سوي كه روايت كرده و از پير من
عده و او مسلم چنانكه است و باب صفت و غيره از طرف من
بن عبد الله آورده است عبد الله بن مسعود بن كعبه
عن زبير بن مسلم عن ابن عباس عن ابن عباس رضي الله
قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انما است اماره فريه
اكثر اهلها است و كرهت ابن عباس فرمود سيمر ضامه و سوم

من بين ديم و ذوق را پس و بيم اكثر اول و ذوق نمان
كثير من سب كز ان چنان قبل كيه تا كيه كشته شد بخت
و ايكه سيزده بعدا قال كيز ان العتير و نو و كز ان سلكه
را و كيز ان او حسان و كز ان بكنه كوي كه سوه بر كيه
و است اليا حد بين اليا بر قررات ملك شمشاد است
بارت بنگ چنانچه اگر كوي كيه سوي كيه از نمان
به بر بهتر چنانچه از چيزي از صغير كوي به هم از كوي
هر كز است ماصي من اليا بيه و كيه صبا
از كاهان با قرشك كز ان نمان با هم چاهيت است
چو فرشته نه اميل كز ان كز ان كز ان كز ان كز ان
چاهيت زان چنين اسلام را كه نده لغز ان من صله
عليه و او و مسلم كاه و كيه چاهيت از جهت فرمود
نفر صلي الله عليه و او و مسلم مراد و فرماي
مروني هستي كه فرود فرشتت چاهيت است اينچنين
صرت ساچي بيان و چاهيت و قول سه عدل ان
نيز ان بيشر كه به بغير نمان و نده كيه است و او بخت
فرمود و ضاهي قانده بر فرشتت چاهيت است و او كيه
بره شود و مي بخت چيزي را كه و اني است كه كيه
نمان و ان طمان سر با نمان و نمان و نمان و نمان

دو طرفه ایست که در میان آن دو طرفه ایست که در میان آن
و نیز در میان هر دو طرفه ایست که در میان آن
عربی است و این است که در میان آن
برین معلوم شد که در میان آن
و این است که در میان آن
او را می بیند و در میان آن
در میان آن
برین معلوم شد که در میان آن
و این است که در میان آن
او را می بیند و در میان آن
در میان آن

بود و هیچ قولی سید علی است اتفاقاً لی المینی صلی الله علیه و آله
برین گفتند که این است که در میان آن
و این است که در میان آن
او را می بیند و در میان آن
در میان آن
برین معلوم شد که در میان آن
و این است که در میان آن
او را می بیند و در میان آن
در میان آن

دو روز بود مسلمان بود و شش ماه از من ایامی که
 قال خدا جانان زید قال خدا ابوب و من من العین
 عن ابی ذر بن عقیس قال دیرت لا طر یذو الریح کفنت
 انکنت فخر امی الی الی و ادان این مرا کتبت الا میر کتبت
 علی است یعنی احدی جدا نگویید در باب سخن نصیح که
 که ای در هم این هم رسول او مسلم نیز در نیت که علی
 گفته اند که این در او قد صل بود یعنی ابو بکر و من است
 فقال این تره قفت الصبر بنا اول پس عادت که در هر چه
 یعنی احدی تقابل نیون که از جمله صابر است و جرات جدا
 صبر است ای در است پس گفت کی ای او رفتن در پی
 ای می سید پیر این مرد قال اربع غانی صفت سوال است
 علیه و آن دو مسلم قبول گفت باز کرد چنین من شنیده ام نیز
 خدا رسولی احد علیه و آن دو مسلم گفت اذ انتم المسلمین شما
 قال قال فی المقول فی انار و شکی که پیش آورید و مسلمان
 بیشتر پای خادس گشته و گشته شده هر دو در او رفتن
 تحت با رسول احدی قال استوال لعنم ای رسول خدا این
 قال سخن دروغ است که مسلمانی اگر گشته پس صبرت قال
 متوال که هم دروغ بود قال از کان هر یک علی نقل ما
 در خود چنین او را هر دو عاجز بود گشتن با خود مسلمان گشته

که بعد از این سقا تر است که ای با جمل مجز باشد کار بر حق
 با آن روی اشتباه و کان صلح بین خود صبر است او
 و عظمی ایک اجرو ابو بکر که حدیث را بر مردم عمل کرد و
 سقا خود که اشتباهی درست کردن بود احد صبرت من غنا
 بمقال در مسلمانان که با فی نیز همین سوال سخن کرده و گنیز
 یا حدیث بی غیر صبرت با کفر سقا فی چهار و صلح ان شیشی
 مسلمان بود صبرت مشکوفا در کتاب الفتن احدی است
 آورده که حاصل سخن صبرت بعد از بیای بر مسلمانان گنیز
 قاتل با گنیز من غنا صبرت و متوالی غنا خود که هم صبرت گنیز
 در آن صابر و ضعیف که در آن حال ایها چه خواهد بود فرمود
 در او سخن سرورند که بینه اشقت عمل نیز ای لغو که کرده و با
 اینر ای پیشین علی رضی احدت همراه بود در هر صبرهای
 که ای رضی الله عنه کرد و تنها صبرت در بعضی روایات
 شرح کتاب با فی ضعا او در جوان او است و انک صبرت
 من انو همین اقبلوا فاضلوا اینها در بین شرح اعتاد و نیز
 که صبرت صبرتی جمعیدی ای ابو احدی صبرت رسیده که در پیش
 صبرت و آن ای مسکورا که در یک سیاست با آنکه کان
 نوعی صفت از این بعد در ده من سخن صبرت و در سخن

معنی اولی هر نسبت ایجاب بودی قال حدیثا شریح و حدیث
بشر قال حدیثا محمد من شریح بن سلمان من ابراهیم عن صفیر
عن حدیثا شد قال لما نزلت اذین استنوا ولم یجسوا اهلهم
نظلمت حدیثا عبد بن عباس هرگاه نازل شد این آیه
نگفتند ای که ایمان آورده و بنامیخته شد ایان خود را نظلمتی
بشیرک قال اصحاب رسول صدق الله ایدان سحره صلی الله
عید و آرزو مسلم ایلم نظلمت کسبت از کماله معنی کنایه کرده
نظلمه صلی برکنان غیر شریک کرده شد نازل آمد عالی ای شریک
نظلمه عظیم پس در ستا و حدیثی بزرگ که کفر ظلمی نظلمت یعنی
مراود ظلم در است ظلم عظیم است بر دولت تری بر ظلم
دان ظلم عظیم شریک است معنی مظالم ایمان بزرگ گفته اند کسبت
از تقوی است و ایمان ساقی چون بنا بر ای ظلم بر حکام است
بر این اطلاق ایمان می توان کرد با بحدیث اولی
بشرک سلمان ابو ابراهیم قال حدیثا اسمعيل بن صفیر قال حدیثا
ان بنی مالک بن ابی عامر ابو اسمعيل بن ابراهیم و عمر بن ابی صفیر
حدیثا در اسمعيل قال ای ایما حق شریک و خود اسمعيل صلی الله
و سلمت بنی مانی شریک است از حدیث کتب و حدیثی که
حدیثی که در حق گوید و اذ او حدیث و هرگاه حدیث
صفت نماید و بجای بارو گفته اند در وقت و معنی اگر فرموده

بجا آورده یا معنی نوازه نما آید و در حدیث ثانی نسبت
و اذ بنی مانی هرگاه با ناست سپرده شود صفت کند که
گویند این صفات نیز در مؤلفان باشد می شود هر یک که در حدیث
نفاق باشد که هر معنی است که هر کس که در حدیث نفاق
عالی کرده از مؤلفان این خاص نیست بلکه ساقی خاص است
میان که حدیث دیگر نفاق است این نیز مستوفان گفتند که
حدیث حدیث نفاق است در هر که جمع شود در حدیث نفاق
نفاق است حکم بر و در حدیث نفاق و حدیث نفاق و حدیث
معنی گفتند که نفاق و حدیث نفاق و حدیث نفاق و حدیث
نفاق نفاق است بلکه بر باطن است که این نفاق و حدیث
اولی است نفاق که نفاق است که نفاق در حدیث و حدیث
که عمل بر طبق حدیث و حدیث معنی که نفاق است و حدیث
شخصی بین آن نفاق است و حدیث صلی الله علیه و آله
جای که نفاق شرعیت بود که نفاق نفاق خود و حدیث نفاق
حدیث نفاق و حدیث نفاق و حدیث نفاق و حدیث نفاق
اطراف است و حدیث نفاق و حدیث نفاق و حدیث نفاق
نیز مراد است و حدیث نفاق و حدیث نفاق و حدیث نفاق
صفت صلی الله علیه و آله و حدیث نفاق و حدیث نفاق و حدیث نفاق
در حدیث نفاق و حدیث نفاق و حدیث نفاق و حدیث نفاق

در شناس قبضه بود. در قال مدینه استماعاً یعنی از شناس
من مدینه استماعاً من مسروق من مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
اصلی مدینه استماعاً من مسروق من مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
گروه که غیر مدینه اصلی مدینه استماعاً من مسروق من مدینه استماعاً
کان سا فقا تماماً جید فضلت استماعاً من مدینه استماعاً
دو می هستند که سابقاً مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
و تنه بدو شد بدست و که مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
دو من کانت مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
از این چهار مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
دو می یک فضلت از تفاتی تا آنکه یکدوازده استماعاً
از این چهار مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
و اما کتب و حتی کتب که مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
که مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
کتابی از این مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
قال مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
سوادت مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
شعبه نیز از این مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
طریق رسید به استماعاً من مدینه استماعاً
ذکر استماعاً من مدینه استماعاً

عدوت

انوار ایمان قال ابن شیبہ
او مع من ابهره قال رسول اللہ گفت ابهره
بغیر مدینه اصلی مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
نودست با غیر مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
بجای که بوسن است و طاب جزای آن است که شب و روز
جزئی که کرده است پیش از آن اکتفا استماعاً
درین شب از ایمان استماعاً
بعد از این او بعد قال مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
بن حرون عرب قال مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
و سلمت او از مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
که او از غیر مدینه اصلی مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
سین من فی مسجد مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
که بر آن استماعاً من مدینه استماعاً
و نوبت او را بر غیر مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
استماعاً من مدینه استماعاً من مدینه استماعاً
و جزای آن بر آن استماعاً من مدینه استماعاً
موردی من آن که در آن استماعاً من مدینه استماعاً
طریق رسید به استماعاً من مدینه استماعاً

لی بوسی این خبر را فضا و مفاصلت می گویند این خبر
 حال من احوال و غمزه آواز و خراجه از حد مشغول است
 بین استقامت که در سرعت تو این را که راجع سازمان ادا
 بدهد و بجز می گویند شما از خواب اگر غفلت یافت
 با خواب غفلت اگر بافت نیست او اینجا صحنی در وقت
 یاد تو آمد او را بخت در حساب و تو این اشق علی استی ما
 خدمت غفلت سره اگر می بود که و شمار گویم است گویشی
 بر سبج لشکر که بجای میرفت تو بر منور درین جهان است
 گویا که آنقدرت کز سیر کرد شرح است بر تو و چنین است
 و خواهی شد و خواهی که اینجا با چنین باشد که رفتن بخت
 صلی الله علیه و آله و سلم در هر غزه را است و شمار بود جز
 سبب آن حق رسد و جان کنی پیش از آن بود است این است
 سبب آمدن شما تو از محبتی که آن حضرت است نه از محبت
 شما خلق البته دوست سید استم این رگشته در نوم و شیدا
 بجز آن که در دیده نوم سیر گشته نوم بجز آن که در نوم
 نوم سیر گشته نوم سبب فرمود با سبب با سبب
 تمام با سبب است با سبب نماز نکل کردن و سبب است این
 که عبارت از شوق است از جمله این است که سبب
 سبب نال عشقی و لکن من این شهاب من صمیمی در آن

اشق

من این خبر را در آن رساله ای هر چه که بچشمش
 صلی الله علیه و آله و سلم قال من فاهم رمضان انما هو
 احتساب غزوات و غزوات من بنده و سوس که بچشمش
 شبهای سنا شرا تراویج و غیر آن از روی ایمان و صدق
 دل و طلبی و برای خدا با بدان حال که سوس است در
 حالی که اراده و جدا شده در بخشند و شود مردان بچشمش
 کرده اهل حدیث ستر کرده اند که مراد کن بان صفره است
 از آن که با عادت صحیح دیگر معلوم شده و که گویا برین فایده
 بخشند و شیشه و اما قرآن عین حق است که بجز شکر را خدا
 می بخشند هر که خواهر خدا شد اهلیم با شویب است
 صوم رمضان یا انما انزلنا ان وقت فاهم رمضان برای خدا ایچ
 ایچ است حدیث محمد بن مسلم قال انما انزلنا ان وقت فاهم رمضان
 قال شامی این رسیده من ای سلسله ای هر چه که در آن قال
 رسول شکر است او هر چه فرمود رسول خدا صلی الله علیه
 آله و سلم من صام رمضان یا احتساب غزوات یا فاهم
 من ذی کسب که روزه او را در ماه رمضان از روی صدق
 و برای حدیث بخشند و طوطی بچشمش است و لکن است
 است سوس است یا سوس است یا سوس است یا سوس است یا سوس است
 دیگر و در سوس صلی با سانی است و قال ان حق صلی الله

عده آرد و سلام خدا تا لی الله تعالی العفو العفو
 و بیشتر از خداست خدیجه است که آن بر این است
 و سبب آن بر سهولت و ساحت است تا آن است
 او این تا سراسر میل را که در عاقبت شدت و صعوبت بود
 شدت علی السلام نظر قال در شان قرین علی من سبب
 محمد نصاری من سبب این ای سید المتهدی من ایبرهیم
 ایبرهیم به هم است که از سبب علی اید علیه و آله و سلم قال
 این آنگون سیر فرموده جنتی این حرمانی است و آن است
 ایبرهیم اخذ ان غیر صالحه شیکه این را هیچ کی منی و خلعت
 شیکه از این در عاقبت رفتی که در آن است شنبه به کرا که
 غالب آید است او این و عا جگر کرده او را و شفق سانه
 از عمل شده و او تا جواد و سکر و اعمال خود را دست کند
 با آنکه سانه زوی کند لی اراط و تعارض و عمل کند به آنکه
 این است یعنی اگر توانا باشد که در دنیا اکل افرا کند که
 آن عمل کند و نشانت بریزد و ثواب از وی و سستی
 ائمه و اولاد و هر چه در جسد سیر اول روز و آخر روز و
 من الله و بان از سبب شده سیر اول روز در دو روز
 روز بعد از اول دو روز اول و سکون هم و هم سیر
 شب را که نشد و قدره یعنی روز در حد یعنی سیر اول شب

دو روز یعنی شب شری که در او هم از سبب آن است که در
 در اینجا استقامت کرده اند تا آنکه این سبب را بر این
 اوقات نشاء و فرغ قلب بکند طاعت و عبادت سانه
 چون شب و روز راه رود در سبب و سبب آنچه او کرد
 اوقات آنکه سیر کند یا سوره کی سبب از مقصود بود
 و برین قیاس حال عباد را به تصور کرده این پنج وقت
 نماز که برای فراموشی شایع همین کرده این ملاحظه است
 نماز صبح نهد است و فکر و مقصود و سبب و مشا و
 سبب و سبب است استغفار و سبب بن عاز شیکه
 از آنجا و قول الله تعالی و ما کان الله لیضیع ایهاکم معنی
 سبب که خدا الهیت و فرموده ای برترین زاده است
 بر عشق که نیست خدا آنکه صاحب کند ایمان شما از سبب
 که سوره سبب الهی سبب سبب و زود بن تعجب و آن شده
 در روز سبب سبب و سبب سبب که سبب است که در آن
 در آنکه جهت قدره قدرت علی الله و در کوه و دایره
 این همان سبب است که سبب است الهی سبب سبب و سبب
 است سبب او که را که سبب است که سبب است که سبب است
 سبب الهی سبب و سبب که سبب است که سبب است که سبب است
 و حکم و سبب و سبب آن کرده و سبب است که سبب است

هذا البيت كنت انا و بان کرده که هرگاه غار بنویسد
 بیت لفظ کس نزد کعبه صایع باشد نماز با کسی که در سینه
 سوسای بیت القدس کرده بطریق اولی رواجا چو بود بکار
 قال المصنف فی حدیث شریف فروان قال قال حدیث شریف
 قال حدیث شریف ابن عمر عن ابن عباس ابو العباس
 که کعبه صلی الله علیه و آله وسلم کان اول ما قدم الیه
 نزله علیه اجداده او قال اخذ من اهل القار بود بحضرت
 تخمین وقتی که قدم آورده بیدار زود کرد بر اجداد
 خود با کعبه ای بجای اجداد علیها تکبیر او سست گذاشت
 شک داد و بعضی است بر منبر او قال ابن عباس است
 خبر رسول صلی الله علیه و آله وسلم وقتی قدم بیدار زود
 نوبی از قبیل انصار ترویج کرده و عیال طلب از وی متولد شده
 زن در نزد باغی که گشته آمده بود چون عبور مصلحین
 واقع شده او را بر داشته آورده بود و عیال طلب نام کرده
 و از صلی قبل بیت المقدس ستر مشرف شده او سید مشرف
 شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گزارده جانب
 بیت المقدس شازده ماه یا هجده ماه شک را او سست
 و کان عجیبه ان یومین قلین قبل العیت و بود آنحضرت صلی
 علیه و آله وسلم که بخشش کرد او را اینکه باشد خدایو جانب
 ذکر

که گفته است و از صلی او را صلوة صلا با صلوة آنحضرت
 و آن سرور آن نخستین نمازی که گزارده آنرا بعد از تحویل
 کعبه نماز حضور بوده و صلی بعد قدم و گفته با آنحضرت صلی
 علیه و آله وسلم ما جاهدتم بمل مسلمین بعد من بر من است
 ما جاهد می که گفته بود نماز با آنسرور قرنی اهل کعبه
 و هم را کعبه من گذاشت کعبه بر اهل کعبه صلی الله علیه و آله
 ایشان و نماز بود تا این نماز جان غار حضرت و سجد
 نیز سجد قیامت از آنکه نبوت پیوسته که اهل کعبه
 در نماز غیر کعبه کعبه نماز کرده تا فعلی باشد کعبه
 مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل که پس گفت آنچه
 نماز گذاردان سرگشته بعد از حق نماز کرده ام نیز خدا
 این مرد نیز خیر علی بنی خود یا نماز او خدا را که هم قول است
 پس برگشته آنها حدیث آنها بران حال بوده حدیث
 بر آنکه حدیث کعبه قرآن میسران یک کس میسران کرده
 کانت الیه و قد اجمعوا اذ کان یصلی قبل بیت المقدس
 اهل کتاب هم و در قدم بود و همین قولی است ایشان
 وقتی بود نماز میکرد و آنحضرت جانب بیت المقدس و همین
 اهل کتاب خوش پوشش عطف عام بر خاص است و آنحضرت
 گفته اند هر اهل کتاب بنفاریست چیزی نیست و نماز

بجاست پیشه القدس می خواندند علماء ولی نسبت اگر کسی
پس هر که کرده اند آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم را می گویند
خود را حاجت گویند گویش کرده اند آنرا قال زبیر صدقنا ابو جعفر
من البراء فی حدیثه بذا گفت زبیر حدیث کرده ام ابو جعفر
از برادر خود حدیث خود گویم این است که هر گشت که این فرقه
بجز این حدیث نمانند مگر باشد و اما آنرا که گویند حدیث
شعیب از زبیر آورده اند مات علی بن عبد الله بن ابی طالب
عم خود را گفتی بنام تحقیق هر دو نه چند منسوخ است از آن فرقه
و این گفته شده پس در نسبتیم هر دو هم در حدیثی است
در زنده خواندیم که آن مانده است قبول فرموده اند که پیشینه
غایب است این در زنده خواندند با سیر و در آن زمان الله حال چه
و با کاتب حدیثی ایجا هم پس فرود آورده ای رتبه بر آن
و نسبت ضایع بلکه منابع که نیاز شان را چون شده و در آن زمان
زنده با هم سرشت می بلبل شایع میسر فرمودند و طریقت
عیاضان بر کشته شتاب است حسین اسم هر
این باب در بیان گویند اسلام آدم را است قال ابو جعفر
قال ما یک العزیز زید بن اسمان عمار بن یسار را حدیث
ابو سعید الحدادی فرموده اند پس رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت سوختن او عهد شد که گفت امام ما یک ضداد و مر ازین

که عمار بن یسار چهره زنده بود او ابو سعید حدادی فرمود
عمار را که تحقیق ابو سعید پیشینه خبر شده او صلی الله علیه و آله
مقال او اسلام الصبیحین اسلامه سبزه و پشتی که اسلام آورد
بنده پس یک شد اسلام او تمام بجز ای از کفر با باغوس
کامل بگذرد شد مثل سیگان از لغت صبر شد ای عزیز
از وی هر چه می رسد که پیش از آن کرده بود ز لغت تحقیقت نام
منسوخ و نوشته به هر دو است کرده اند و یک صحت است
و کان حدیث تک انحصار و صحت حدیث حسن اسلام سبزه
و در ای یکی از لغت مشرانمان ای سبزه یا صفت یک کلمه
برده ما حدیث است او مقصد مانده پیشینه و مانده پیشینه
صحت ما حدیث یکند پس این روایت شایع شده باطل است
در حدیثی روایت کرده ای سبزه یا صفت ای اصناف
گفته در این تحقیقت روایت با او آنگی و فضل او است که
هر قدر بخواهد با خفاست کند تا در کشته شود صحت
اصناف باشد و حدیث صلی الله علیه و آله مشایخه ان تا و در حدیث
حدیث او هر ای بر می مانده است که آنکه بگذرد از حدیثی که
از آن و تحقیق با او است سخن بن منصور قال
حدیث الزرقانی قال حقیر با سمر بن حاتم بن سبزه خبری قال
قال سوال شد صلی الله علیه و آله که مسلم از او سخن حدیث کرده

گفت سبزه روایت خود

نخل حسنه بعد مکتب و نشتر اشکال سماه شسته است
که نیک کردی از نشتر اسلام خود ایس بر نیکوی که عمل کردی
نوشته میشود درو ما نماند تا مفضل ما نماند و کل سینه مکتب
لا یبقی و هر چه بود که سیکه نوشته میشود را با نماند آن
بسیار است که در غنای آن در دو سه روز در دست برین
دو روز بگذشت مراد از این عمل است از آنکه همچو آب است
درد که بفر آن محبوب باشد و معزز است که هر دو روز که نرسد
محبوب خدای نیست اما غیر عمل در دم که نجات دفع حال و در
محبوب آتی بنده دم اسم افضل است از دوام که نرسد
دورانیکم در باوه میرود حد شست بچه بن المثنی قال ع
یحیی بن یسارم قال اجزئی ابی عن عائشه ان النبی گفت
پشام خبر داد پدر من که هر دو روز بر سر است از عادت صحیحی
سخن بر صبی امده عید آرد و سلطه و ظل علیا و غنای امراه در آمد
بر عادت و در عادت زنی بود و قال من چاره گفت بنویس
صلی امده عید آرد و سلطه است این زن گفت خا نرس
گفت عادت زنی است که در من عادت آرد که سیکه نوشته
از کثرت زانو مولد . . . صلی لیل در عن حدیث خلق
آورده که خواب می کند تمام شب قال در علیک بالقیون
فرموده باز با نماند ای عادت ازین صبح که آن زن را کردی با

ما زمان از عملی که عادت آن باشد لازم کرد عملی که آنست
آن در هر دو حال بنا رود خوابند تا نماند حتی خواب بر سکنند
خدا حال من گیره خدا چنین قطع خواب می کند اگر خواب
شما مکان احب الی من دوام عید صاحب من بود و در دست
یعنی عادت زنی سحر صلی امده عید آرد و سلطه که در دم کند
نرسد صاحب عملی هر چه احب بنویسد است پس احب صاحب
از هر حدیث که در مکتب تر محمد درست آید با سبب در
از آن واقعات قد بیان نماید ایمان و غنای آن
گفتند که بنویسند و کرامت زیادتی مری ایمان که باقی است
اصل بنشیند است و این فرق جمالی از مکتب نیست بنویس
وقول الله عزوجل من الله ما هم بهی و در احب که در ایمان
چهار است و در باوقی چه است مستخدم نماید ایمان است که
مراد از هر چه است همین ایمان است و در داده ازین استخوان ایمان
در باوه میشود که با کمال ایمان آورده اند از روی ایمان و
قال الله تعالی ایوم مکتبم کرم و کرمه و تمام کردیم
شمارین شمار یعنی شرح ما از قرآن یعنی و احیای خا نرس
شیتا من انکال بنده نفس پس یعنی که کس که کسی بنویسد
از کمال حق آن کس تمام است و این نامی بحسب قرآن
مسلم بن ابراهیم قال حدیث ما شام قال الله

مقامه من است من الهی و است کرده من بن و ملک آنکه
صلی الله علیه و آله و سلم قال من قال لا اله الا الله
فخبره بر من آورده بشود و از دفع کسی گفت که ای
الله یعنی با محمد رسالت الله را بر این است که گوئی
الله چهار آیه است تا که بعضی شرح گفته اند اینست
مشهور است که محمد رسول الله بوده چیزی نیست و فی حقیر
و در آن شیره من نیز در اول او وزن یکو از گوئی است مراد
از نیز این است چنانکه در است و اگر نفع بر آن رسد نیز
مشقی نیست که بر آن گویند من الهی من قال لا اله الا الله
و فی حقیر وزن بره من نیز بر آورده و میگوید از وزن یکی
گفت که آنرا الله و در اول او وزن یک گندم از گوئی است
و بخارج من الهی من قال لا اله الا الله و فی حقیر وزن
من الهی بر آورده و میگوید از دفع کسی که گوید لا اله الا
الله و در اول او وزن زره از گوئی است تشبیه او با
بجم و در وزن که از او وزن صوم است و بی نیست کرده و
بسیخ ذال صوم وقت میرد او سورج خنده و در آنکه میگوید که
گفته صد وزن و وزن یک شیره است در وزن گفته که چهار
زره یک خرد است و زره معنی بهایی است که در شعل
آفتاب ظاهر میشود مانند سر سوزن و نیز معنی زره که

که بر آنکه زره باشد و از لغت که در سینه و در دست
از باب ترقی در حکم است زره که بر آنکه زره است و در
گندم کمتر از او و در زره ایمان است که صد از وی اصلا
آوردن باشد و زره بر آن است که بر است بر این
خواجه بود درین حدیث اشاره است بر آنکه از قرص
هر دو در ایمان با چه جهان است مذکور که ای که پیش
حیث است که بن العباس قال سمع من بعض من قال لا اله الا الله
او العیس قال غیر ما یسیر من مسرعین طاری من شباب
عربین الخطاب ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کرده که بعضی هر دو از طایفه بود قال لا اله الا الله
یعنی که یک نفر و ساکت است مراد ای امیر المؤمنین است
در کتاب شافران مجید که میگوید زره از او ان میگذرد
ایمور و زره و زره که ایوم حید اگر چنین بر این کرده
بهر دو و امرتی البته سکر چشم آن زره که زره آمده عیدی
قال ای آیه گفت که زره است قال گفت بهیودی
این آیه ایوم کلت که حکم و ایومت حکم غنی و زره
که از اسلام دنیا جنتی از زره که ایومت فرشته را در شکار
و تمام کردم بر شایسته خوار و در ای شدم بر ای شایسته
یعنی سلام اگر عبارت از این حدیث است بر ای شایسته

گرم قال گنت دای فقال لفرقة عرفا ذکله اليوم والکون
الذی ترکت یذ علی لیس لیس گنت فرم گنت و استخبر آتوزنا
و جاسی ما کان لیل شده در آن بر خطی صلی الله علیه و آله وسلم
و یوقایم بر فرقه العرفه و اعلمت السیاده بود بر فرقه در آن
یعنی با آنروز که جعبه است صد گرفتارم و آن طهارت کوشش
تعلیم زاده آن سیکیم استخبر این خبر گویا درین روایت با حال
و صریح است در روایت سخن بن جعبه بان معنا که کعبه
در جعبه بود و فرقه هر دو در جعبه است و نیز نیست
که نزل آیت مبارک بعد از فرقه بود و خاتمه با جعبه اگر آن
روز چشیده جعبه فرود می آمد و می پاد بعد از نزل آیت مبارک
که فرود می آید و در جعبه که فرقی با سبب از کتب
در بیان آنکه ادا می شود از جعبه است و ادا می نماید
از جعبه در آن صفت است و حال است و ادا می نماید و آن
تخلص در آن صفت و اختیار الصلوة و یوقایم از کتب
درین التعلیم و اسیه با جان فرموده حدای بر ترا که در وقت
اهل کتاب که برای آنکه عبادت کنند خدا در حال که اهل
دندند و در آن روزی یعنی مقرر برای من عبادت کنند و نیاز
نگردند و بی چیز بود در حال که مال در ارض اندازند
با طه و بر پاد و نه شازا و ادا کنند کات را این است

طت استوار است است و استعمل قال حدیثی مالک عن عمر
ابن اسبلن مالک عن ابی اذ سعید بن عبد الله بن مالک
مالک از عمر ذکر ابی اسبلن است و وی از پدر خود مالک
روایت کرده که چنین شنیده بود که مالک
صلی الله علیه و آله وسلم آمد برای سوسی سوسه سوسه
حد ثار ارس بر شان سوی سر سوسه و سوسه
ما بقول بر شنیده چشده در تمام او و در کرده بی شجر
که سبکت دوی فتح وال صوا آنزی جنبه مگر که خنوم
سستی آن حتی و نا فاذا یوسال عن الاسلام ما کتبه
آیه پس با که و استسیریم بعد از آنکه نزدیک آیه تمام بود
آن کرده که کسیر است از معرفت از حکم مسلم فقال
رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گنت سوسه
فی العمود و علیه آن حج نماز در شب فقال اهل علی غیر
پس گنت که دریا هست و اوجب بر من میزان حج نماز
قال فرموده نیست میزان اصلا ان تلحق کرا که فعل کن
فقال رسول الله و صیام ظهر رمضان پس فرموده چیزی خدا
صلی الله علیه و سلم در روز اربع ماه رمضان است فقال کل
فرد قال لا ان تلحق پس گنت که دریا هست برن
میزان صوم رمضان فرموده نیست مگر آنکه در فعل روز

صلی الله علیه و آله وسلم

اصلي حيايد بغير غم و غمنا و باشد بان چنانچه تا آنکه غمناز
گردد و شود بر وی و فراع نشود و فراق آن غمناز بر جگر
بفرط الطین کل قراط مثل اصیر جویق باز میگردد و هر چه در جگر
نواب هر چه مانند کوه احد است بر طراد اصل لبت کوه
را گویند از چاهم از او جداست و من صلی علیه و آله
چنان این غمناز بر جگر من الامر بقرط و کسی که غمناز
بر آن چنانچه بیشتر از کشت پیش از آنکه خاک سپرده شود
او باز میگردد و بکس بعد از جنس نواب قابل بود و الله
تعالی عنان المودن قال حدیثنا حوت من جرم ابهره
عن ابی صلی الله علیه و سلم نحوه گفته است مولف کتابت
گردد است و چون از عثمان گفته که حدیث کرده است خوف از
برین سخن دوی از ابهره و از همین حدیث اصلی آمده است
مانند حدیث مذکور بحسب معنی نه غمناز که در
الموس ان یخبطه عمره و به بیشتر از آن باب بود چنان
سماست از آنکه حدیث کرده شود و عمل از حال تصور شد و کس
مراد مولف بحسب لغت آن نواب عمل است از آنکه در کمال
دست آمده بود که اعطای نامزد آنکه صحبت از اصل ایمان
می برآورد و عمل در کفر می کند چنانکه متزلزل و فواج میگرداند
و است فرقه هر چه که گویند من عمل باشد عذاب می کند

مگر کزین آثار الا الله و اگر عاصی باشد ایمان بیخ
فناهی کس است و قال بر سیم الشیخ حضرت قول من علی
الاشیث ان کون کما قلت امرهم و از او حدیث
هم عرض کرده ام گفتار خود را بگوید و از خود بر آنکه در سیم
این ایتم از آنکه که چند کرده ام مرا خائف گفتار از خود
در دو طوبان و از آنکه که سستی غایبی عمل از من نمی آید و عمل
شاید که کوشش کرده بر این امر و وقت و وقتی که کشته شود
در آن عصر باشند چنانکه کشته شد از آنکه که
بزرگ است از روی گناه و زهد آنکه که سینه جز از آنکه که کشته
قال ابن ابی حنیفه در کتب فین من اصحاب ابی سلی الله
و سلم گفت این ای می کرد و با هم کسی بود صاحب خیر
علیه و سلم گفت سبی می کرد از آنکه که عایشه مدینه و خواهر آن
نام سلوه و هادیه را و وقت بن الحارث و سوسر بن کرم
که در بزرگان صحابه از کلام خائف اتفاق علی فتنه بود
بسیتر سینه اتفاق را هر چه از وجه عدم سستی غایبی امکان
است من و کم رسیدن آبگرفت و نیز گفته اند
ایچالی ایشان از شایسته تشریفات حکام دین بود که در آن
وقت از مردم بود و ایشان قدرت آن نمی میکردند
نه هستند و رسیدند از سکوت خود که در اصل اتفاق باشد هیچ

احد قول از علی ایمان هر صل و سکا بل نو از آن صفا
 بیج کی که یکسویه تحقیق می بر ایان هر صل و سکا بل است
 یعنی نرم کند کمال ایان هر چنانچه هر صل است بر ایان
 این دو ترکیبند هر صفت معلوم علیه السلام و دیگر هر صل
 با ظاهرا همین دو است اما ساقی و دیگر گره میشو و زمین
 بصیری بیشترند اتفاق را که موسی و امینی خداوند را که
 ساقی و امینی غیر ظاهر و امر را اربع باشد قتالی و هر صل یعنی
 بیشترند خدا از سخط و عذاب و ای قتالی که موسی و امینی
 خداوند از آن که ساقی و از سوتی کلام حسن بصیری که در بیت
 کرده باشد سوتی کلام خوبت همان سنی اول است و آنچه
 من الامور علی اتفاق و العصبان من غیر تو یعنی با این که
 ترسانیت شدن از امر را بر عصمت و گناه که غیر تو است
 فتولی صد قتالی و علم بصیر و علی با ظواهر و هم علی بن ابی طالب
 از صفت فرموده و هر صل است که در بابیه موسی و اربع سینه که
 امر را این که بر آید که در این کتابان و ایشان صید اند که هر
 سیکه تا آنکه صید اند که صد قتالی با کت حضرت کنان است
 یا صید است آنچه با یه آورده از نو و در است حدیث
 محمد عروه قال حدیث شریف عن ابی بکر که بر رسیدم با این
 از حال فرزند هر صل که چنانچه با کت بصیرت با ایان هر صل

قال صفا با و صل
 من لایه قتالی
 صیدان ایامی
 عدو سلم

چنانکه صفت با کت هر صل است حدیث که در صفا است که
 بصیرت هر صل و قتالی سنا سنا با له من ذکا کت و تو و هر صل
 موسی و کت و کت است که هر صل از این که هر صل است
 از روی قیامت و هر صل فرموده که این که هر صل است
 و در وی خوف و کت و کت است حدیث بصیرت
 سید قال حدیث اسمعیل بن صفیر بن حمید بن اسحق قال
 عبادت بر الصفا است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 تحقیق بنزاد امر عباد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 آمد و دعای که هر صل در پیشه زلفی رعبان من السلامین
 پس هر صل است که در هر صل از سنا ان قتالی فریحت
 و هر صل حدیث القدر سس فرمود تحقیق من رب ان آدم با غیر
 شکر است قدر و از قالی و قالی فریحت البید
 ان کون غیرا کت بس بصیرت مضمومت که در قالی و قالی
 پس بر هر صل شد شب قدر یعنی جان و هر صل و از او اعط
 و نزدیک است اینکه باشد هر صل را از او کت کت
 پس هر صل و قالی شریف است و ای آن که
 خالقو با فی الصبح و الفصح و الفجر علی قلب کت از او صل
 است و هر صل است و هر صل است و هر صل است و هر صل است
 هر صل و هر صل است که هر صل است و هر صل است و هر صل است

در هر دو حدیث در این ظاهر است و نیز که در قول اول را بخارا اثر
 عقول و غیره است و یک اثر و شرح در مسأله است این دو حدیث هر
 اول گفته اند آن حدیث اول است که ایمن و هم که در کتاب است
 دارد و قول اول وقت ایمن است و نیز در حدیث است که این
 مردم است عیبه حضرت بر مردم که کسی از دو طرفه بود
 و هرگاه و این سخن است که گفته اند نزدیک است که چنین کسی از هر
 اسلام در و حکم که است و معانی است که سبب است و باشد از
 و دعوی ایمان کامل کند و نیز سبب است که نزدیک است که
 آن حدیث ثانی صورت است که هرگاه و هر چه است
 از طایفه اشرف رسالت بنا صلی الله علیه و آله و سلم شده است
 حضرت آن بجهت کند که آن بیشتر و سخت تر خواهد بود
 آنست که موجب است اجمال کرده و مسأله از آن بر حدیث است
 و صحن شاعران در مسأله است این حدیث اجمال اول چنین است
 کرده اند که در کتاب است که این نوع صورت کند و صورت غیر
 صلی الله علیه و آله و سلم که موجب است اجمال است در این حدیث
 نوع صورت کرده و در مسأله است این دو حدیث قول است
 سخن کرده اند که ایمن است که سبب است که در حدیث است
 باب اول کرده و در حدیثی سواقی شرط خود و بان شرح گفته
 که در حدیثی از جمله اول کرده اند ایمن است این پنج هم سخن کرده

است سوال هر چه است صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث است
 و اول مسأله در حدیث است و علم ایساده و بیان است صلی الله علیه و آله
 و سلم که باب در بیان پرسیدن هر چه است صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث است
 در هر چه است اول قول است صلی الله علیه و آله و سلم که
 نیز در حدیث است هر چه است در حدیث است که علم است که در حدیث است
 کرده اند حدیث آن سوال جواب را که در حدیث است که در حدیث است
 قیامت و در حدیث است وقت آن هر چه است صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث است
 مقصود از کلام اول هر چه است است و از این کلام است
 می آید است اول است بر ایمان و اسلام و در حدیث است که است
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 علم و سلم که در حدیث است صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث است
 فرموده و صلی الله علیه و سلم هر چه است صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث است
 همین حدیث کرده و اینجا است که در حدیث است که در حدیث است
 دنیا ظن است صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث است که در حدیث است
 اسلام در حدیث است هر چه است که در حدیث است که در حدیث است
 که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 مسأله است که در حدیث است صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث است
 من اولی ندم عن امیر به قول کان در حدیث است صلی الله علیه و آله و سلم
 باشد اما در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

طاهر و در روزی برای مردم سنی در میان مردم شسته بود و
رجل فقال: ایمان پس آید آنحضرت امری پس گفت چه
چیز است ایمان یعنی ایمان که عبارت از تقوی است
او که امر است نفس الامنی این دو من باشد و مکتب و کتبی
فرمود ایان تقوی بودی عالی و صفات علیها و وصفها
بود و روشنگار ایمان آید یکجا با کبر معبران تا دل شود
گذا پیش خداست و آنچه است همه است و حق است
و یقین و تقدیر کنی به بین وی عالی و آخرت و پسند
و تقوی کنی به معبران که عرضستاد ای او بند عالی شانه
در است گفته اند آنکه رسیده و انداز احکام و چنان که
توسن با بعثت ایمان آید به بر این گفتن آسمان بعد از
آسمان برای برای بر کاران و کفار ان قال یا ایها الکف
تقریب است سلام علی اركان اسلامی قال الامام ان
ولا یسیر که فرمود آنکه هر کسی خدا را در شریک نشاندی
چیز نماند در وجود و در بر شریک حاصل که تو حد است
تضمین الصلوة و ای بر پاداری خاند و در دست او کنی
و دوی الراجح لغز و دایک او انی دگات با تو فی کرب
و تقوی معبران و در روز داری ما در مضار از درین در
چ که بعضی که نیکار ما و صوم و مسلمان دوست و این

در روزات کما ی، او ۱۱۰ بن عبدست و بعضی که بند که وقت
کامین از خود روح فرض نشده بود و این اعتقاد را
تفریح این صند مسندت که در در شرط که آمدن این مرد که
چیز است در آخر عمر آنحضرت بود سن صد و سی و سه و ده
در همین تفسیر بر عمل است و آثار اعمال دیگر نیز واقع شده
میگفت که از این حکم است که با اختلاف بود فی سوال اسال
و مستثنای حال ترا چه بود و مد اعظم قال ما الا حسا
چیز علی انسان که در قرآن در حق عبادت واقع شده و
بر این برت است جهت قال ان تبتدا ما کما کتبت
صلی علیه و آله و سلم چنانکه در تفسیر امانی که گویند
می بیند او امان لم یکن تراه فاعلم انک لم یکن تراه
وی ان قال و نفس ان تصور حال بر جنبش می هر عمل
ای بند ترا درین کلمات که در جامع العکلم است اشارت
نموده بنام شاه به و در مقام مرا چه بر آنکه تمام بنامند
عبادت طاعت بپوشتهای صحیح شراب و در لکان و این
شود بر خلقت دیگر تمام است که ای عباد
سنگینه بر تو که در معرفت کفر کنی تا او بیا بینج هر گشت
هر حرکتی که سبب او را مصلح بماند بر این این بر
عبادت از جمیع جهات التقلع یافته بود و کمال و تمام آن

مقام دیگر که از آنجا نماند است و سترگی میکرد در روی ای کجاست
و کجاست و چون جل شانزه جانی که بر کعبه است متعلق میشود بچند
اندک سس نمی گوید ای چند او را عود علی و این مقام آن سرور
صلی الله علیه و سلم بر آنجا اشارت فرموده و صحبت فرمود
فی القلوة و متابعان بحضرت نیز از متابع و همبستر
و استیسی ای او را گفت و عین و استیسی ای با ای طلب یافت
محبت و استیسی باطن از اشاعت با سوال از این مقام هر یک
دارند مقام اول اشارت در بیان اسلام و این دو مقام
بر بیان احسان قال منی السلام گفت هر یک کی است متا
مین بود چنانست قال یا رسول الله با علم من السلام بود
حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودت سوال کرده شده و آن است
و آنرا از سوال کننده این عبارت که مشرف شده ای و کجاست
لیکن مراد بر ابروی او علم است با کورین علم علم انقبوس
چنانست و مشرف است در آن ج علم که جزو ای متالی بود
و یکی آنرا عینه از عینیه و آنرا از آنکه در او که این سوال بجا
بهین عبارت در میان صبی و هر جمل عیبا اسلام را نماند
لیکن صبی سالی سوال بپایانست و سالی که من شرافت
فرمود صلی الله علیه و سلم سرانجام است که خبری بر مردم ترا
از علامات قیامت و این انجست و از دولت الهیه گویا

میرزا

و منی که از این دانه و کلب و سید خودنا و این کما نیست که کثرت
جهد کافران و ادا لرب که از علامات آخرت است و فرشت
سراری و ام و له چون هم که چه است را بر نیز با کلب و آن
گفت و نیز ممکن است که دانه نادره راه شود و در صحبت
نوراه از حقیق عایا خواهد بود و پادشاه و کلبت عایا است
و قرآن ذکر اشارت بآن باشد که در آخر زمان انعام است
چنان خواهد بود بر آنجا که با کلب ام و له و نیز صحبت و آن
نادر است نیز نه و ملک خود را کرده نیز سینه اند و کلبت
باشد بر هم خورن آداب و حقوق باوری و حقوق او و در
حاصلش آنکه میران چنان سلوک کنند با در آن کلبان
چرا بآن کند با است و به تمام و به هرین تقدیر در کلام
مخاز خواهد بود در تفسیر در عاده و تفسیر هر کسب و احوال
و عادت او علی بهم آیین و روشنی که در ای کند و افلاک
کلیه چنانند با ی نشران که کسی آینه را بشناسند باشد
در بابی تصر با این کما نیست از آنکه اشارت در و صا
از ای الهی ای از عزت بر افتند و دولت کینه از کلب
از انعام بر افتند و در حقوقی فرایند و در ای غسل الصلین
یعنی هم وقت ساعت در ج قیامت کینه اند آنها را که
فقد تم قال منی صلی الله علیه و سلم ان الله عزه علم ان

الایة بجزئی تحقیق خواهی نظر بر صلی الله علیه و سلم این آیه بکلیت
نزد است علم ساعت تا تمام آیت تمام او بر او حق است
نظم بر کاشیای این آیه است او وقت آن مرد پس از خود بجز
صلی الله علیه و سلم با آیه او را پس بر بدنه جبر او نیانند
او را فقال یا ابراهیم صلی الله علیه و سلم ایسم من فرود
انحضرت این جبر است آنکه حکم کند مردم با این آیه
پوشیده و نه ذکر در سوال و جواب از ساعت تعلیم این آیه
که اقطاع کند بقیاست و علامات او و بجز سنده از وقت
و نیز آن که در آنکه با این علم ضرایب گناه منقذ است قال
ابو عبد الله صلوات الله علیه کل من الامان کف من کل کفر
آنکه در صلی الله علیه و سلم اینها اعمال شایسته از ایمان
در ترجمه کتب است این که در حدیث جبر صلوات الله علیه
گردد و نه در حدیث او که بیان کرده برای و حدیث العین
از ایمان کرده و نیز درین عبارت از تصدیق و احوال است
لازم آنکه ایمان کامل نیز عبارت ازین مجموع باشد و نیز
و در حدیثی که بیان میکند آنکه همه را ایمان ظاهر شریک
و الله اعلم **باب** این باب ترجمه
در بعضی روایات لغلط باب هم ما مطهرت و نوری
منقوله انما سده و لغوت کرده و نه فهمید که در آن لغط است

بگو بر این حدیث را ترجمه با سوال تا سهین است و ایمان با
نظر منزه از آنکه بحدیث که بر شیوه کردن ایمان نیست بر
و آنکه بر کبریا بجز غیر این که در حدیث او را بر ایمان است
عقل بر عقل که ایمان او ثابت است **باب** این است لیکن قول
صالح و وفات بی انکار کعبت کرده اند از قوی کام عقل
په است که وی در کتب سابق نقل این کرده است پس اینها
را می شایسته است **باب** این است که در حدیث او را بر ایمان است
من صالح عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الله بن
ابرهه قال سئلت ابا عبد الله عن قول الله ان من عمل صالحا
جزوا او مراد به ایمان که بر عقل است مرد ما تکامل عقل بر
ایم متفقون فرغت انهم زیدون بر سببم در ایمان و نه
سلمان با یک میوه ترجمه این حدیث را داده و نه در حدیث او
حق نموده و همچنین است ایمان که عمل آن داده میوه ایمان
نام میوه و ما تکامل عقل بر حدیث منم حمله به ایمان عقل
میه و بر سببم از ایمان بر سبب کرده کسی از سلمان از راه است
و شتر من است او را حدیث او را که در حدیث او درین حدیث است
و آنکه کل ایمان بر کشتی که بر کشتی که در حدیث است که ایمان
من کما لایست من لغت است **باب** این حدیث است که
ایم میوه فرج و سرور او در حدیث منم است که آنکه

باستفصال من استعتراف لرستنه این باب در حدیث
کسی است که طب برآورد و بزاری در کناه و دم شری که بخشن
بای این خودی شد این شیر از ایمان است حدیث
ابو یوسف قال حدثنا زکریا عن عامر قال سمعت ابا عثمان بن نفیر
يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان بشرى كوي
صلى الله عليه وسلم يقول ان لعالم بين الحرم بين الدنيا مشبهتا
منزوه وحوالها هرة وخبثان است و حرام خانه است در پیش
و در میان حال و حرام امور است که بشه داده است و بزرگ
بسی خطا هر وقتی نیست حکم آن را عیب آن که من انصر باین
حکم که آن بسیاری از مردم که از حرام حال است یا حرام کرد
یا تا آنکه این مردم عذر حق یا اجتناب او در نفس فریضه است
استرازه عذر و در پیش کسی که بجز که در دور دست است
نکران باشد به از طب بزاری که مرا کرده خودی خود این خود
از کاری و من در حق فی المشبهات کراخ بر جی اول کلمه
ان با آنکه و کسی افتاد در مشبهات مانند سنانی است
میوزاد که مستفاد که فرغ نزدیک است باینکه سنانی در آن
ان ای کل ملک می ان الله عا دة کا به با شکر حقین
مر به بادشاهی با قور نیست و فرغ طرا حرامهای است
ان فی الحیدر لفتنه اذ جعلت صلح الکره کواکبه و بش که

درین آدمی کشت با روسته و فی آنکه صلح است و در
ان و از آنکه صلح کله و بستی که تا شده تا که بوسیله
مرد او صی عقب آگاه با شکر که آن طاعت اهل کونیا
کشت با صندری که در سینه جا بجا خودی است سنانی
روح صراحت و آن نگاری است بعت که آنجا صراحت
و قوریزب و کار از تبا می کا و صبر در طبع آن موی
که بوسیله است و آدمی که صلح و فساد قوی باطن و نیست
صلح و فساد کشت که بیکدیگر صلح است از روح و نفس که
که تا به روح است صحرای می آید و کای روح غرض میزاید
فناوی که در روزها انداخته فدا کند که عقب است از کله
کالی و طلا هر کشت که در حدیث اشاره ما باینی است که طریقی
تشیب اشائی آن فرموده اند و گفته اند چنانچه در حدیث
اشائی است این مقصد متعلق آن طیف است که طریقی می باشد
طیف با این حال صندری بشری گشته است با سب و این
من ایمان و او بی تمام حدیث است از حرامها است در حدیث
صلی الله علیه و آله و سلم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
ان عباس بن عبد المطلب علی سریره کنت ابو حمزه و دم من که کسی است
من این عباس را دوستی که بر صبر بود از عاقبت علی علیه السلام
طالب یعنی مدون پس می شد در این بخت خود یعنی مدون

صحا است

کوه

تشنه نسیم با جوی طبع بهشت مراد گشت فقال حضرت
مسی اصلک سوار مال بن کفایت آنگه نشد من تا آنکه گویم
مرزا فیضی زمال خود فاقه گشت صد شهرین سپس استقامت
دودله او بر جود زبان فارسی این عباس آوردان
بود بر صحبت خود تا زمان او ظاهر گشت با شده و بیخورد
کودی در آن این عباس غالی درین بود چنانکه در باب بیخ
بیا به خواست کار و درالی مفا که هم قال آن وقت
لما انما الی علی اصل و معلم بر سز گشت سخن همی گفتند
عبد العیس بر کار آنگه پیغمبر اصلی آمد علی داد سز
مردی و ده که قبیل او را بنام او می خوانند چنانچه در پیش
قبیل او نام او می خوانند با هشت این دو دست در اول کار
عباس می کار کرد و است مسلم هم چو گوئی فرزند این عباس
آمد و بر حسب او را از پیشند که در سیر می کرده این عباس
گردد و او را از جمع کفایت که در سیر می کشید سیرت
و بیخورد زبان و در سز می کشید که در سز می کشید
سیرت از از شهید باشد او از خیر گشت قال این القوم او
من انما قد فرود کیا نشد ان قوم با کیا نشد ان وقد شک که
شعبه با او بر و گوئی که به هر آنست که شک ان این عباس
قال او این گشته حاضران قوم بر بیده اند و عبد العیس داد

روین است قال مرصبا او قد اعظم العجز فرا بود آنگه
خرم و رسید به عراقی در آن حال که در شیبیه و بستان
درین آمدن اتفاقا از سواران اصدان شیبیه ان آنک و آن
با هم گشت با خجای خیره با نشسته ام که با هم گشت
عظم که یک دان ماه حراست و این چهار ماه است خرم
و ذی قعدة و ذی الحجه و ربیع الاول که در ماه ربیع
با در قرین قبیله هستند که از آن قوم مشرک دشمن اهل اسلام
فرمان بر اصل خرم من و در آن وقت غلبه اهل بیت بر او
که جدا گشته و در سنت من از باطل با امری که بر و مانع است
که جزو هم با آن امر گسی که در بی نیست از قوم داد و او را
چون کردند کن نیست او سواد من از شریقه پرسیده که
صلی الله علیه و سلم ز غروف که شردا در آن سیر که در آن
مشمیم سوال از ایزد در آن و احکام آنست از حضرت ابو طلح
آنگه در خاطر همه با ربع و سناه من ربع بس فرمود است را که
چند روز داشت از چهار صرا حریم با ایمان با آمد و حد
ایشان را با میان خود مطلقا قال نشد ان ما ایمان با آمد و حد
فرمود با این قسمت ایمان همه اثنان را او نشد در سوار
گشت مذ و خیره او را از از گشت قال شما آن امان
قران محمد سوال شد فرمود تقدیرش این کوطیبه است و انکم

و بر پا داشتن نهادن و ایمنی و ایم در دست ادا کردن و عبادت الاله
 و هوش و ددان کاستن و پیام رسانان و درنده با بی
 و آن خطا را منزه از محسن و بیکر به بیله خفتن که از کار نیست
 آیه جمیع صراطها را این است که اینها را بر چهار جز است
 با قوم هر که صاحب مال بود و نه بخت و جگ و صاحب مال باشند
 برادران با رسوم فرموده یعنی که باید که این چهار است که
 ایمان اصل اصول است بر کارها و آنها اول که گفته ما سخن از
 اینجا و هر من و در ده خراج با امر ایمان نخواهند بود و پیشنده
 که آمدن این وقت چنانکه است که در سال است و هر وقت
 پس نماز و روزه و زکوة که در خفتن آن پیش از این است بر
 از این پیش است اگر پیشین حال ایمان ایشان است هر یک است
 و در علم و دنیا هم من این من لغتم و ادا و العفو و العرف
 و معن کار این است ادا استقال سبوی سبوی و معنی
 که در میان گفته است که در آن طرف که در طرفی که در آن
 پیشین نام که است که از سوزن و شک که در کشتی ده آن گفته
 کتاب در صورت گفته در با قال العفو و سبوی است که گفته است
 خفتن سبوی را این هر دو یک معنی است و قال العفو من و اجز
 من و در آن که فرموده که بر این سبوی و اعطاهم و اجز و یک
 و درای خفتن است و اگر آنها در این ادای داده اولی که گفته

حرام شده و محاسن آن حکم الهی آید و بیخ شده و در آن
 که این طرف نیز نفس و در آن صحنی گفته اند که من صحنی
 اگر چه در این شراب فیه خمر بود و در آن استقال سبوی
 همان هم ما شد با ازان که در آنجا در صحنی این طرف بود
 با سگار خندی آید و من فرموده است که در هر طرف سبوی
 و این است که مسلم و مسیح فرموده که گفت سبوی من او چنان
 بی الاستفان فاینده و ای کل و عا و در شراب و اسکارا هم من سبوی
 از چینه ما سخن کرده و شکنا پس نیکو در هر طرف و آنکه چنان
 که کسی آید و در این دولت است با سبوی ما را
 این است که در این است که در این است که در این است
 منی نگردد ای که است و در ای طلب شراب افزوی کند حسب
 همین اعطاهم هم گفته اند و اعطاهم است که در هر طرفی که
 در عمل است و در همین نزدیکی است به نیت و انکار ادا می و
 باب در میان این قول است که هر دو را حاصل حالت است
 کرده است اینده و مثل فرجه با است سبوی به صفت او گفته
 در ظل قبا ایمان پس در آن کلام ایمان منی ایمان کل
 شامل اعمال است و ایمان منی تصدق امتحان به نیت نیست
 میان غیر علمای منی و انوشی در آنکه و حکم که تمام فی نیت
 سبوی است که در مدارا اعمال و اجز و سبوی است پس ختم

اعتقاد شرعاً بر توفیق بر نیست بود و هر کس در این امر است
فرض او عبادت است که در توفیق بر عمل در هر یک از آن که
گویند که توفیق بر توفیق است باید که توفیق بر توفیق خداوند
گویم آب الطبع مطهرست و عاگک همچون نیست و نظیر آن
نیز نیست پس محتاج به نیست باشد و هر چه مشرف مقصد است
باید که از خود و نفس و نفسی آن باشد که مقصد است و اگر کسی
در عمل خود و نفسش یافته از آنجا طلب بیاورد و اصلش در آن
واجب و انصاف است و در آن حکم و در آن نماز و در آن حج و در آن
در سایر اعمال شرعی و قال صدقانی علی کل صبیسته شاکر است
نیت و گفتند خدای که بر توفیق شان او گواهی دهد هر کسی عملی
بر شاکر بود چنانچه بر توفیق خداوند همچون توفیق کرده است من و فرزند
و عباد و هر که از او عمل توفیق کند شاکر است هر چه است من و عباد
عملی کند و هر چه که گواهی است حال او را در دست و در دست
سعادتی شاکر است من هر چه بر من و عباد او که در آن است
توفیق کرده و قال امیر علی علیه السلام و من جاهد الله فله أجران
اخرت نیست که در توفیق بر توفیق منی عبادت که توفیق
صدیق است که گفته اند لیکن جهاد و توفیق آن نیست اهل نیز
و توفیق آن باقی است و مقصد از عملش است هر چه توفیق کرده
روزی داد و هر چه باقی است و عبادت نیست امثال آن در خداوند توفیق

طبع و هر ای نفس صدقه است و توفیق آن چه در دست
صدیق است بر سلفه قال صدقانی که من عبادت من عبادت من
من عبادت من و قاص من هر چه از صدقانی سوال صدیق است
قال او حال یافته و کل امر را از وی شنید که گفت حقیقتی است که
و روزی هر چه از آن صدق و روزی هر چه از آن صدق و روزی هر چه
و ایستاد به نیست و هر چه بر او غضب جز نیست که نیست که در آن
کسی که باشد عبادت او سببی شد و طلب رضایت او و در آنجا
بشهرت و به نیست درین اوست عبادت او جز اول او و در آنجا
سببی شد او و شکر او و من گشت شکر حال و بنا به عبادت او
بیزه و عبادت توفیق با او عبادت و کسی که باشد عبادت او سببی شد
که برسد از او و گفتند که با سببی نیست که در او هر چه او را سببی است
او سببی جز نیست که عبادت کرده سببی است آن نیست احتیاج
سوال قال صدقانی حقیقتی قال اجتران صدیق است باقی است
عبادت من بر من ای سوره و من سببی است علی صدق و در آنجا
او ای عبادت من علی ای هر چه توفیق کرده و من که گفتند
که هر چه عبادت خود و عبادت که در عبادت امثال آنند ای که در آنجا
انفاق هر چه از عبادت است و صاحب توفیق است که هر چه
قال اجتران توفیق من از هر چه از آنجا صدق است عبادت من
بنای توفیق و قاص آن از هر چه از آنجا صدق است علی صدق و در آنجا

بی سمنه و جنگ که ملا صدیق را بی وفای گران ای و خاص ضرورت
عالم را چنین رسول خدا فرمود صدیق ای و خاص با انگیزش
نقطه چشمی ما و بر آینه امامت با تحقیق که هرگز نشکینی بظن
کطلب بیگانه آن اشکال مرده اگر نگردد او میبوی با آن خطه
حق با تحقیق تمام که آنکه هرگز می اندازی در زمین
از خود به نیست اشکال امر آن هم در خطه مرده است و بی
قواب اخذ نیست **باب** قول ابی علی علیه السلام
عبر مسلم الذی یزعم یوشد این باب در فرموده تغییرت صل شد
عبر الذی یزعم یوشد و با بعضی این نیکه نشی است و فرمای
بایمان آورده بی قالی بیعانی که سر او را راست و شریف است
چنان خاص است و آرای بی ظهور است اشکال او مرد و آفتاب
لذاتی و رسوله و هر چه از او آمده بی رسالت و قبول هر چه
آورده از خدا و آری دادن اهل ایمان است و در بی شرف است
قواب با او با و محبت اهل بیت و ایمان و دوستان او
و آینه المسلمین و یک آنکه بی شرفی مسلم است با طاعت و امانت
ایشان در حق کارگاه که آن نزد غفلت بر حق و دهی که بر خاشا
باز آورده با طاعت شان و نگاه انداختی **باب** در تحقیق
چشمین حق و ترویج علوم ایشان و تعلیم و تشریح آن کلام
و یک اندیشی علوم هر نیست و عدلی و به ایت و ظهور

دوسر در آنجا رسیده باشد از او شیخ انصاری آن آورده و قرآن
را بجهت از جامع انکس بر شسته از مشرف جمع علوم علم
و باطن و صلح سیدار و الی شیخ اهل اولیا و اهل سواد
در بیان جمع علوم که در وی مندرج است مل و با اهل انوار
آورده و فرموده عزوجل ذلک انما نزلنا و فرموده که
نوا ما و بزرگ و هستی که یک اندیشی که در خدا و رسول خدا
بار نیست تا نیک کرده حدیث مذکور است **مسئله**
حدیثی من اسمی علی قیس این ای عالم من هر بر حق
قال با بیت سوال حدیثی هر چه است که م بفرموده اصل
عبر و سلم علی امام العروه و آری از کتب و الفصح حکم مسلم
و در آنجا زود دادن نیکه سگای هر چه از شما است
ابو اسحاق قال حدیث او فرموده این حدیث است
چون این حدیثی م با شایسته بن شریفه نام خود می
زاد آن حدیثی که شریف من بر عیاده و در وی که هر چه
بن شریفه که الی بود که از حدیث معاد و نفس سینه است
بکنه پس سوره با بیضا فکال مستان که بر خاشا
از خاص و قال علی باقا اصد و ده لا شریک له و کتب
از نام که بر هر چه به هر گاه ای عدلی و دعا که خدای عزوجل
کانه است و آینه از حدیث او را و اعجاز و اسکینه و کاتب

انوار

و سکن و آرام علی با علی امیر فاما با علیکم آه آن آنگو میاید
 شمار فرمان دروایی وانی آیه که من زمان سنا بود و قرب سینه
 کرده است علی مردم او و چنین بود که چون جزوفت سینه و ممانه
 رسیده ای خبر و در نوشت که در وقت که در زمانه قتل
 استغفار و عرقه که کاشک حجب اعجاز پسر کتک هر بر طبع
 و امر ترس کینه از خدا امیر جاور امین او بود که دست بر سینه
 عفو از زهت و گمان بر مردم قتل اما بعد فانی است الهی
 علی اصد علی و سلم پسر کتک در این نصاب جمعی آدم
 سخن جبر و علی اصد علی و سلم گفت با یک علی اکبرم
 پس گفتم بهت گفتم در هر کسدم غش و علی کسب شد که در یک
 اسلام و الفصح کلمه سوره یک آیه این برای هر مسلمان واجب
 علی هذا پس نیست که مردم به ستم و بیعت مسلمان و در
 خدا المسجد فی الفصح کلمه سوره که در سوره که این سوره تبارک
 یک آیه ششم هر چهار آیه که گفتم قلم سینه و قتل پسر سینه
 کرد و در سینه امیر

کتاب

کتاب در بیان آن که خلق را در علم و عمل ایجاب میاید اما این است
 سلطان است و آن کتب حق مسمیات شش قسم است ششم کتب
 علم شرع است این کتب که حکمت خلقی است این کتب از او جاب است

و مرامت و مکرویات و علم بان بود آیه بر پسر و حدیث بخیر
 و اصول فخر است و بر کتب علمت که چهار شانه خند سینه
 جمعی از زوار علی و تصدیق قلب حق تعالی بعد از آن که خلق دنیا است
 معنوی عبادت و بعضی باطن بر سرین است و بر کتب که شفا است
 که بعد از دو علم بر حق تعالی است دست سینه و آن در کتب
 کلامیه می شود و در دل بعد از ترک و مخصوص اعمال و حاصل می شود
 معرفت بجزا و صفات و اسما و صیغاتی و کشف سیرت و کلام
 که برهه شمارند از آن طرعارفان حقیقت و برهه مندان است
 طریق با کسبیه گان این و او هر کس که کتب سیم تا پنجم
 را با عمل آن اسما و کور در طریقی ظاهر و باطن و موقوف
 اند به سیم اشعار که در هر کس در بعضی روایات است سیم پیش از
 کتاب است این سیم است سحر اب در بیان فضیلت علم
 و کتاب است و قول الله عزوجل بر رخ الله ان سواد حکم
 بر اهلین و تو علم در درجات و باب در بیان رسیده طاقی
 و بزرگ بر سید آمده آنگاه که از آن آورده اند از شکر و کلام
 داد و شسته و آن علم و در جاب شد با عقول شیره وده بخیر
 که عمل میکنند آگاه است و در کتاب در حق تعالی و بیان کلام
 خدا که بر پسر است ای برهه که از یاد آن که علم بر این است نیز
 و کلام در بر فضیلت علم از آن بود که اگر کسی در کتب این کتب

۲۰۱

پس گویند چرا که هم هست آن درخت قوت اناس فی جزا است
پس آفتاب خرم در درختان با و بیابان قال عبد الله
فی نفسی انما الله استجبت کت عبد الله بن عمر بن الخطاب
در خاطر من که آن درخت کله است پس شرم با چشمم که گویم
و نه آن درخت سرور با بکره عمر و در بزرگان شسته بود و نه فرقه
حقا نامی بد رسولی صد قال ای الله بهتر کنش عاقران که با کت
آن درخت فرود آن کله است و در شیشه فرادانی صالح از ما
بر و دام و سوره لذت شیرین است ساسست آن درخت تیر
اب چنین صید عدوی و در شاست کت که با که و بکار از عا
کنه آنرا عدوی و در شت داغ نم شده است
المستدعی عا بر لغیر ما عذم من العلم ان در شت
پرستی بر این خود نایاب یا هرگز که نزد ایشان است
از دانش می یابیت در بیان عجز از چیزی است در شت
خالد بن خالد قال در شت سیوان قال در شت علیا عدین تیار
من این عمر من انی صلی الله علیه و سلم قال ان من التجر
لا یستقر و رقبا و انما مثل المسلم عدوی فی قوت ان کس سب
تجر لهادی قال عبد الله بن عمر فی نفسی انما الله استجبت
ثم قالوا انما ما رسول صد ما من قال ای الله ساسست
آن درخت تیر چه این باب تا بر شت است و با بر و است

سولت یکی حدیث را در ابواب مستدر ای که در کتابت
جزی اللان با هر ای و در مصلح هر کس که سن که بشود
طرف ابراهام با شد که یک مرادی در نام سست نشاید
بود آنرا و حدیث سیکو بند و حدیث از این مثل است که
سولت کبار از قیبه دوستی از سبیل آورده و دیگر از خانه
دستی از سبیلان ابراهام کرده است انما الله استجبت
باب بیان خواندن و عرض کردن بر شیخ حدیث عرض کرد
در مصلحان ایشان معنی خاص داده و بکن مراد و کت ایجا
جان منی فراست و عقدا این اب از آن رو کرده و کت
ساعت اعتباری کرده و حدیث کت شیخ بر مصلح
مراد بر حدیث کت است جا که بر صحبت و در آن اقوال
سبیل را کرده و در ای الحسن الثوری و کت انما الله استجبت
و عفا کرده است حسن ابهری و سبیلان ثوری و انما کت
و خواندن را بر شیخ عاقر قال ابو عبد الله سمعت ابا عامر
یک روز حسن سبیلان الثوری و کت انما یزبان انما الله استجبت
عاقر کت مصلح سبیلان ابا عامر که یک روز حسن سبیلان
الثوری و کت کت حقیق هر دو می سیند و عفا در کت
را بر شیخ ذکینان از وی هر کدام را و دور است و سبیل
در سبیل انما الله استجبت کت بعضی حدیث کرده اند و صحیح کرده

اصنی اسد هذو زینت میگویند هرگاه در قرآن مجید بگردد
در حدیث جاریه او انداخته معنی از ابراهیم امام گفته اند معذرا
سال در خلافت امام جواد هرگز ندیدم که سوط را خوردن
باشند و هم مردم بروی بیواته نه حدیثا محمد قال حدیث
جید است بن موسی عن سعیدان قال ادا قرأ علی الحدیث
فلما باس ان یقول حدیثی و سمعت سعیدان یکنه و من کوفه
بر حدیث پس باک نیست این که گویا انگس حدیث کرده ام
شنیدم از دو اوج حضرت علی العزاة علی العالم بحدیث
بن تعبیه و محبت آورده اند معنی از حدیثان در باب خواندن تسبیح
بر عالم حدیث تمام بن ثعلبانی قال حدیثی من حدیث سعید و اگر چه
آفته مگر آن اصل الصلوات الخمس چنین تمام گفت بر سوز
ایضا از او است ترا بیکر گفته امی تا زای می چ از قال طویلا
کسی ضار بود است قال محمد بن عمار عن ابی سعید بن
کنت حدیثی عن حضرت پس او گفتن تمام از حدیث بر بنی
عبید و سلم بن تمام قده در کتب تا با آن در حدیث او تمام از حدیث
و حدیث پس با حدیث گفته اند که از خود میبردت و آنچه
باک حدیث و با که روی از کسی از حدیث باشند خوان
میگویند بر حدیث پس میگویند آنکه اگر حدیث را از حدیث پس
در حضورت حکم از حدیثان کرده اند معنیون بن ابی انکر

نفر مانع است و گفته کرده آن و قرا علی القرآنی بقول
القاری قرآنی خواند و خواننده میخواند قرآن سعید بن سعید گفته
پس کسی که به خواندن خواندند میخوانند از این مرد و حدیث
شده که سامع حکم قاری دارد بر شنیده ما مذکور است
استماع حال نیست از حدیث او حدیث تمام زود گوشت
صلی اسد علیه و سلم در جواب او تمام نام تمام تسبیح است
در حدیث انکسرت نیز گفته اند کرده است بر تنه خوان
راوی بر شیخ زینکوت شیخ حجت بن قاسم که اگر شیخ
کذوب بود در حدیثان میخواند که چون میخواند بر شنیده
باشند و خواننده روی بخندند پس اسامع او با هم مکار
حکم از او در حدیث او اسامع است از حدیثان
داد با که در حدیثان شد است نیز گفتن گفته اند که
او در حدیث او از حدیثان میخواند که با حدیث شعرا
دا که خود خوانده حدیث حدیث تمام قال حدیثا محمد بن
او رسولی من حدیث غیر حدیثان قال باس از حدیثان علی عالم
کنت حدیثی سعید بن سعید در حدیث نقل از حدیث سعید بن سعید
بر عالم حدیثی شیخ حدیث سعید بن سعید بن سعید بن سعید
قال ادا قرأت علی حدیث فلما باس ان یقول حدیثی کنت
سعیدان روی و سعیدان خواندی از حدیث سعید بن سعید

ترا بیکدیگر می صحبت کرد و مشیخ و صحت او عام بنوالین
مالک و سفیان الغزالی علی العلم و قرآن سواد مولد که پیشتر
او عام بکشت و نقل کرده اند نام مالک سفیان قرنی گذشت
بر عام و خوانده او را برابر است در صحت نقل از وی بطریق
چیز که در نسخ بعضیها در جهت اشارت با کتب باقی مانده
بر اینچه می خواندند نسبت عبدالصبر بن سعید قال حدیث
من سمع یوم القبری عن شریک بن عبدالصبر بن ابی نضر از سعید
المنزلی و مالک بن انس و غیره که در بیان علم من اینی است
مدینه و سلم در سه روزی قدری جل علی علی بن ابی طالب فی السبعین
مقداراً گاه در آمد روی پرشتر سوارش نشاندند و او دست
سید و دست خانی او را هم قال لعمری که محمد السبئی صحابی
عده و سلم نقلی است که در نیم سیر گفت مرا این جا که نشسته
بودند که ام کی از شما هم نام شریف است و حال آنکه جنبر
کیه کرده بود و سفیان ایشان بر چادری در میان اینجا
نقارایه ارجل او پیش انگلی بر کتف و این مرد و سینه روی
کیه زده است از حدیث شریف معلوم شده است که رنگ
روی آنحضرت سفید سرخ آینه زده و شیرین مطلق سفید کرده اند
خدا را و سفیان اینجا در این رنگ نماز خودند و قال در این
با این مطلب پس گفت مرا آنحضرت آنروزهای سیر الطیب

بن عبدالمطلب از قوم این مرد شدت زیشت نسبت آنروز
را آنروزهای سیر عبدالمطلب خوانده و قال در این صحابی است
حدیث و سلم قد اجبتک پس گفتند و را بنظر خصم سید و اما
کردم و قال از علی بن ابی طالب حدیث و سلم انی ما یک نشد که
فی الحدیث آنروز در پیتر علی عبدالصبر و سلم خصم بن سوال
کنند ام ترا و سخن کنند ام بر خود سوال نقل کن که
تذکره پس غضب کن بر من در خاطر خود از درستی سوال
سئل عما مالک پس فرمود سوال کن از آنچه بر تو و در ترا
نقال اما یک یک در سب من فیک آتشار ملک الی ان
کلمه پس گفت آنروز می برسم ترا بسو کنده بودم کار خود را
گویی که پیش از دست با خط آنرا مستاده است ترا بسو کنده
بنامش ان قال اللهم تم فرمود آنی مرا بعد مردم برشته
است که آنهم که سخن با آن است برای ترک و مالک و در
قال انیک با بنده آمده ام که ان صلی الصلوة الحسنة اتم
و الله کفایت آنروز سیر هم ترا بسو کنده بودم که آنرا با
فرمود است ترا که که کنده بودم باج نماز در شبها در روز قال ام
آنروز فرمود آنی قال تذکره با بنده آمده ام که ان تصومتم با کثیر
من است کفایت میرسم سو که بسو کنده ترا آنرا با بنده فرمود
گردون کیم این ما صنی سفیان و قال قال اللهم تم فرمود

آری تالی مشک باشد آندامرگ این ناخته چو نه انصاف
من ایضا بافتن سالی نیاگفت سوگند صبر هر ترا بخند
ایضا فرمود است ترا ایلیگیری این صدقه ایچی نگفته
از آن بعد مران باه حضرت کنی آن بر غفرای ما خالی ایچی
گفت بنظر صلی الله علیه و سلم انعم غم آری ای جزو از حج سیز
از آنکه قوم فرخست آن از این امر بسیار هم بواسطه معلوم بود
بودن یا آنچه حج در بن وقت فرض شده بود و اما بعد از آن حال
از عمل آنست حاجت بر پس گشت آنرا میان آن دو مردم خوری
که آنه قربان یعنی کسب احکام شریعت در بعضی روایت آورده
گمان مرد و پیش از آن سلطان بوده و از آن حاجت فرم
آید که چو ایلیان کرده است و از رسول من در ایلیان
و اما مقام بن بعد از آنی سوره بر من فرستاده گشته است
که غیر منند از قوم من و من مقام بن قبله ام بر او در بی نند
بن کر قال الله موسی بن جبریل علی این عبد العزیز من سیما
من تا نیست من این من ایلی صلی الله علیه و آله که پس بعد
موتش که بر او است کرده از حدیث مذکور است ایلیان
از سیلان دوی از نامت دوی از آنست از حضرت صلی الله
علیه و سلم یعنی از حدیث ایلیان تا نری سوره
این باب در بیان جزئیست که اگر در حدیث در رسا در حدیث

در حدیث حدیث آن آری که حدیث که حدیث است
احادیث و گوید این حدیث و این است از حدیث آن که گویند
و آدم ترا که از من در حدیث کنی این سوره را قیام مقام سوره
نزد کسی و هانگ و زهری و او است در حدیث کتاب
که به حدیثی یا از حدیثی در حدیث او که گشت از حدیث صبر چو نزد
آنکه بر مردم و اگر در این حدیث و احادیث حدیث که او است
بشر سوره و اگر او است که در کتاب اهل العلم با همرازی
و باب در بیان گشت اهل علم که سوزن و علم است سوری
ایلیان سوره با و قریشی است احادیث و باب و صورتش حدیث
که می فرستند حدیث فریاضه را بخلا خود ایلیان که حدیث
که گشت حدیث از حدیث با سیلون که سوزن در حدیث
و از احادیث هر قدر که حدیث فرستند و احادیث
باب غایت در حدیث که از حدیث و شرح حدیث که
سوره در حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
اگر از قوم حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
که از حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
باب حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
بر حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

اشرفت نشان مصامت را پس با من فرستاد از موی
چو صبح گوید که هفت هفت کی را یک دو و کز سنج
دو یک و یک و دو کز حرم دورا بجهه دو کز فرستاد و
درد بر پیش خا که چو پشت او کز براند که چو صحن
سوغت و بر سینه لعل کرده و بر جوار و بر دست کنش
صبرت و با من اگر من نشان اساطیرت هفت از آن کجا
بوده و قضا و قدر و زلفت اهل عالم که کشت بر اطلالت
ناله شده و در هر که که امانا نماند بر آنکه در باغ واری
عبادتش بر مردی بن سید و ملک ملک با جزاء هفت
کرده است عبید الله و جلی و ملک آنرا چو زلفت از پیش
شاید و در کتابت برود باشد تا در لیکور یعنی شاره
اشکات مخصوص شده و بسته اند و هیچ پیش اهل بی
کی انداد و کجاست این صلی الله علیه و سلم و محبت آورده
یعنی از اهل عالم که است از عبید است چنانکه در بعضی
روایات تصریح بآن واقع شده و چو از حدیث سواد
کجاست صبر صلی الله علیه و آله و سلم کجاست که در پیش
کتاب آنکه گوشت فرموده اند و آنکه بر سر کفار فرستاده
بودند بی گناه از آنکه این پیش بوده و قال لا اعز
حقی مثل کمان که از فرموده خوان آن کجاست که

در سی و جای کتله آکسایت از عبادی مضمون است همان
ذکر امان قرآه علی اناس و در هر هم با بر اهل صل الله
تعالیه و سلم پس هر که در سینه آن جا خواند از او برام
و جزا داد است از او فرموده و غیر صلی الله علیه و سلم هر
است که عبید الله بن جلی سینه داشته بودم که است
و کجاست این را فرموده و او است که آن حضرت است
بجلیل بن عبید الله قال صلی الله علیه و سلم بن
بن این شتاب من عبید الله بن عبید الله بن عبید بن
مسعود بن عبید الله بن عباس از هر ان رسول الله صلی
علیه و سلم فرستاد از عبید الله که ان عباس فرود
او را که رسول خدا است کجا بر حله او فرود ان بن فرود
معلم الحرم بر کجاست کجاست و از هر و از هر و از هر
آنرا سیدی کمان کجاست که من نام داشت او را که کجاست
زیر که کافرا اسطفت و ملک بنی باشد و کجاست
نیم شهرت میان فرود همان طه صلی الله علیه و سلم
کسری پس رساند آن کتاب را عبید الله بن کسری با و
خارسیان که بر این هر زهر و شیره و ان بود چو قرآه
فرود پس هر که خواند کسری آنرا باره که و محبت ان بن
السیب قال من این شتاب که با کان او ام که بر سینه

یکی از صحابه است گفته اند ما علیه رسول الله صلی الله علیه و آله
چون میز سبزه گسری می کرد و کتاب می خواند و ما می
کردیم که کسی از میز قرائت می خواند که آن را می خواند
تمام می کرد و می بینی غریب بر زبان می خواند پس در اندک
شتر می بر سر بر می زد و حکم می داد و می گفت بشنوا
گفته شد که سبزه می برد و می خواند در مقام ملک آمد و در
و من است صحبت سبزه می خواند و من است که آن حضرت را
علیه و سلم کتاب خود را بخواند بر رسول خود و اجازه داد
که گوید این کتاب رسول خداست و بر می می گوید این است
فرمود اجازت حدیث می خواند معانی قال غیر ما حدیث
قال حدیثی شریفه تمامه من امن به ما که قال کتاب است
صلی الله علیه و سلم با او داد و آن کتاب است گفته که گوشت
بشیر صلی الله علیه و آله و سلم که می خواند است نوش می کند
را در دست فلفل و آن را در آن کباب می خواند پس گفته
شد که آن حضرت را که اهل روم با اهل می خواند که می خواند
کتاب می خواند و در خانه خود می خواند تا من غیبی شد رسول است
پس گرفت آن حضرت می خواند از آنکه که گفت آن محمد رسول است
و در کمال نظرانی باشد می خواند که با من آن می خواند
سعی می خواند در آن حال که در دست است گفت

گفته اند من قال غیبه محمد رسول الله قال من شکره که گویند
هر قیامه را که گفته است که غیب او محمد رسول الله که گویند
گفته اند من گفته است ما سبیت اجده است سبزه می خواند
میست سبزه می خواند سابق رطبی با او است
من غیب است می بینی یا غیب من می بینی یا غیب من
می خواند در زبان حال کسی که گوشت می خواند شد با او
مجلس و کسی که در کتبی در غیب می خواند در آن کتاب
است اسمعیل قال حدیثی ما که من سخن من حدیثی
می خواند آن را بر تو می خواند می خواند با او سبزه می خواند
الغیبی آن رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت از سخن
که با او سبزه می خواند او را از آن می خواند که گویند حدیثی صلی الله علیه
و سلم می خواند با او سبزه می خواند آن سبزه می خواند که
آن سرور شسته بود در مسجد و مردم با او می خواند و آن
گفته اند فی فضل آنان علی رسول الله که با او سبزه می خواند
پس پیش آن که در کس می خواند حدیثی صلی الله علیه و سلم
و که سبزه می خواند در وقت می خواند فی فضل رسول الله که گویند
و آن حدیثی که در آن و کس از رسول خدا صلی الله علیه
و سلم می خواند حدیثی صلی الله علیه و سلم می خواند
از آن بود که در روز می خواند حدیثی صلی الله علیه و سلم می خواند

نشست در آنجا تا آنکه از مجلس معظم داد انانالت قادیان
و دهانه و دویم نشست پس جانده کسبوم نشست داد و نشست
در حال که کسبوم و بر رشتن عهدهای رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال انما ضربکم عن انظر الله هرگاه خارج شد
نشسته خبر خدا را که از کار او در آن بودن نصیب یا ذکر یا نشسته
که با شکر گفت تا در حال این کسب انما صدم قادیان
قادیان شد اما یکی از اینها پس با که سوی خدا پس جانده
اورا خدا و انما الاخر فاستجی فاستجی الله الله و دیگری
پس شرم کرد و در دست خود و در وقت نماز و دیگری نشد
رحمت کرد و بر روی و عزای عقل بی داد انما اخر فاعرض الله
فنه انما دیگری پس اعراض کرد از مجلس متبردا پس اعراض
کرد بر روی خدای عزوجل و عهده خود با
قال البقی صلی الله علیه و آله وسلم رب ینصی اودی من صلیت
بها کس که رساننده شده است حدیثی بودی که در آن ترو
نصیبه و ترست از کسی که کشیده و رساننده است حدیث
سعد قال صدنا لثقلان به نشان چون من این سخن
عبد الرحمن بن ابی بکره عن ابيه قال کان ابنی صلی الله
علیه و سلم خدیجه گفت عبد الرحمن بن ابی بکره عن ابيه قال
مکون البقی و ذکر انی بکره ای سخن سر صلی الله علیه و آله

نشست بر شتر خود در منی در روز کعبه و حج اولون یکسک
نظاره از خدا سر و کعبه نشست مردی مبارک شرف معظم دنیا
بر دو یک منی است و اودی در لفظ شک کرده است فقال
ای یوم
و که در دست این روز پس ما شش تا نه تا آنکه کان
کردیم از این برسد که تحقیق نام می ندهد آنروز از حدیث
ان قال البقی یوم الفخر فها بی فرموده آبانست و روز فخر کنیم
آری در ذکر کنیم آری در ذکر کنیم آری در ذکر کنیم
حق نشانه سید سیدی اسم پس کدام ماه است این
پس ما شش تا نه تا آنکه کان یوم که چنین نام سید
آزاد ای نام شهوار قال البقی بی ای فخر فها بی پس
فرموده آبانست و فی الحواست قال فان و نامک و انکم
و اعراض شک حکم حرام که روز یوم که بذاتی شکم با آستانه
و که یک یوم محمد تحقیق عربانی شما و اما معای شما و از آنجا
تا میان دوام حرام است یعنی صریح شرقی باشد حرامست
روز شما که است و اما و شما که این است و شما که معای
اعقاب فانی است جعی ان معنی من خواهد ای که که که که
عاضه فانی است تحقیق آنکه حاضر است نزدیک است که بر
کسی را که او عهده ترست حرام حدیث ما از آن

عاقبت با... قیوم است درین باب بیان فضیلت علم
کرده که آیات و احوال است علم قبل از قول و علم پیش از گفتار
و کرد است یعنی گفت علم نظیری حاصل میشود بعد از آن بی عمل
و عملیست و آیه یا آنکه خدمت است بحسب شرافت بر قول و عمل
یعنی شرف اعتبار است از آنکه گفت از دست و علم است و اولی
یعنی اعتبار است که مستحق و با اعتبار است بی قیمت اعتبار ندارد
فما علم از آنکه اول الله بعد از با علم یعنی درین است اعتبار
علم کرده بعد از این فرمود و دستمزدان ان السماء و جهنم
اولیها و در فرمود العلم و التیقن معادرتان بنی غیر نیست که
در است یافت از علم با من آنکه بخت دارد کسی که گفت علم
از سیرت است یا کسی که آنرا بیتی کامل یعنی انقیاد و کمال عزت
از نسبت است که ما از سیرت یا در این کلام اجاری اعتبار است
صحیح است که در صحیح دیگر واقع شده چون استناد آن بر حق
شرعیست و گفت سوچول بناوده است من سیکه حلقه
بطلب بدست ما شل شده در مورد اما بی سوچی نیست و قال سبحان
انما یکشی الله من عباده و العلماء و گفت است و بی از علم پیش
نی ترستند خدا را از حدگان و مکرها پس اینصفت شریفه که از
و اوصاف است مخصوص در است صحابه که از برکت علم قدرت و
او بر آن غایب شده و هر که در آن ترسناک ترست از آنجا بود

حضرت شریفه اصل الله و سلم ان اشاکم و الله که قول
و ما استعجابوا انما احدون فرموده است ای بزرگ دور منی با کینه
و خدا صدگان مکره انما یقال و قالوا کون شیخ استقل کن
نی اصحاب السیر فرموده خدا گفته که قرآن در وقت و در آن
با کمال بر می بودیم که می شنیدیم که هم سوال خدا را دور کردیم
راستی کنز و تا و بل سیکریم سوچی در روز حیات و قال
بل سستی ازین صلوات و درین و صلوات و فرمود ما بارید
انکه سید الله و آنکه سید الله سیدین برابر نیستند و قال سبحان
صلی الله علیه و آله و سلم من یرود الله به غیر الله منی ان قدین
فرموده است کسی که سزا باشد ای کسی را پیش علم سکر
از در او سزای حق و انما العلم المقوم حاصل میشود و علم که
از اینها و اولین و در این نشان و در صفت شیخ انتم است
و در سنی کسبت و قال ابو ذر و سئمت الله من علی صده
و اما در علی صده و گفت ابو ذر یعنی آنکه سئمت شتر ترا
برین و اشارت کرد سوچی که در آن خود فرمود گفت انی است
علم سئمت من الله یعنی علی الله علیه و سلم بترکان بر من کفرین
سکینه فرمود و در سیکر که کوشش تمام آنرا از شریفه ان
خبر در علی الله سئمت من از آنکه در آن گفته بر کردن من یعنی
گفته در ابنت بود که آن کفر را یعنی ابنتی که او هم در صمیم

مردم بود. پخت خواب آن و قال این عباس که خوار بمان
عبارت عجز و خند باشد شایسته از ما من منی صلا و کما فیما
باشید این عباس را پیش بر خسته کرده است صلا و کما فیما
باشید این عباس را پیش خسته است متوب بر با من
برای است گفت و ترا زاده کرده اند برای تا که در دست است
که نیز و قال ام باقی الهی بر بی انکس است اما علم فکری که
برای کی است که تربیت میکند مردم را و اوضاع علم پیش از
و جان با کرم است علم پیش از کلمات با معنای است پیش از
کارگاهها که با حقیقت منوچهر است باشد که مردم را در
در دست نیست که در خدای کسی نیست که از آن تربیت می کند
و تعلیمت بر حال مستقر می نماید این همه را که در دست نیست
با این بود است و آنکه صریحی فرغ نماید چنانکه اگر در
اوست آنرا خدا کند و از آنچه از کرم است وضع امور است
او کرده است و در آنجا صریح بر شریعت خود باشد تا آنجا که
با کرم است مقصود او اظهار فضل هم است آنکه اگر آیات و
اعمال صلیق و جمیع مسکنی صلیق که رسید به علم هم
با کرم است الهی صلیق است علم و علم خود هم
با کرم است الهی صلیق است علم و علم خود هم
با کرم است الهی صلیق است علم و علم خود هم
با کرم است الهی صلیق است علم و علم خود هم

بگردد و حال پیش از این که او که در اوقات فرصت و نشاط
بصفت و تقسیم بگردد شش مجرب و مست قال شش
سنان من از شش من ای دل من ای سوده قال کما فیما
صلی الله علیه و آله و سلم قرآن با لفظ فی الامام که آیه است
صلا گفت این سوده بود صلیق است علم و علم خود هم
نشاط را در این هم برای بصفت از جهت خوشتر است من
بر ما شش مجرب در باره قال شش صلیق است علم و علم خود هم
تعبت قال شش ای ابراهیم من من ای کما فیما صلیق است
علم و سلم قال شش او را خسر او و بشر او را شرف او از خود
آسان کند او را و شاد کند بر مردم و شاد است و بعد
بجز برای یک و بگردد که در اوقات با
من صلوات الله علیه با صلوات باب در بیان کسی که او است و شرف
اهل علم شش روز معلوم شش مکان بر ای شریف قال
صدا هم بر من سوده من ای دل من ای سوده که
ان اس کی کی شش گفت بود ای بود ای سوده که و کما فیما
شرف را در هر روز شش تعالی در اهل ای ای سوده از من بود
و کما فیما شش بود بر مردم ای ای سوده از من بود
دوست صلیق است علم و علم خود هم
من کما فیما شش گفت این سوده که او که باش که با شش

مرا از بزرگ مردان و یکی با خوش دلام کوهال که شمار آوردن
او گویند با او عهد کاگان المین علی سعد و سلم خون سامان
الاسته صبا و جیحون بن قنده گنیم شمارا به بند منی هر دو بگنیم
چنانچه بود و بنبر قنده منی گروه بنده ز کس حال بر با
سوی او انداد به جز اینقتد فی الزمان کسی که سزا به خدا
کوی او ایامی که از او درین حدیث است سید بن خیر
قال مدنا این و جب من و من من این شایب قال است
سید بن عبد الرحمن سمعت حماد بن فضال عن اهل بیت الهی
علی سعد و سلم که یکیشتم سوز ایمنی اند و سلم
مقول من بود به جز القدر سوز کس که سزا به خدا
بوی کوی او ایامی که از او درین حدیث است سید بن خیر
سید بن خیر من که کشتند که علوم با خدا احدی که است
ضمرباره طره است در سنده او نه اولی قال فیه او نه فایه
علی امره قال اذ یخرج من فاعلم حتی باقی امره و همیشه
این است است استاده است برین طره او اشغال است
شرعی ضرری که نیست از کسی که نه ف کرده است ترا
تا که می آید قیامت است است است است است است
در همین حدیث است علی قال مدنا سیمان قال انک
لایان الی حدیث من ما به قال سمعت ابن عمر ان المدینه قوام

حدیث من رسول سعد علی سعد علی ما در سلم ان مدنا و اصلا
گفت ما به هر ای که درم این فرار در سوزی نام به بن سیمان
او را که حدیث کند از سوزی مدنی علی سعد و سلم که حدیث
قال ان فی الین منی سعد و سلم فی کار قال ان من سوز
تیره مشا کفیل المسلم گفت ای مردم بودم نزد سوزی من
سید و سلم پس آمدند و شد و شد کفیل سینه او که از میان او
و آنرا سوزی سیم زد و از همین وقت در سستی است
عجب او را نه حدیث است سمانت فادرت ان اقول ای
فادرا با سوزی انوم گفت فقال الی منی سعد و سلم
علی القدر من سوزی که کوم من که است من کاوه
من فروری مردم بودم من غا محوش بودم و در سوزی
گفت است
از شک کردن در علم و حکمت من در حدیث حدیث حدیث
شده نظیر کرده علم با آن داشته است کرده و حکمت یک
منی است
و یکی دارد فی حدیث است است است است است است است است
وقال من تقدر قبل ان شود و اکنت هر تنه که منی است
بزرگ قوم توید منی در ضرس منی حکمت تا که فی حدیث
یک باره از خود از آن و قال ابو سعید سعد و حدیث است است است

حدیث

مواقت و بس از آنکه کج که بر نشاوه در حق صاحب ابی ان
بیر ختم و تحقیق آموخته اند از آن خبرند صلی الله علیه و سلم
کمان سال سوخت این کلام را برای یکدیگر نقل کردند و در
و قول مردی اصل در ترجمه ابی است حدیثش الحی علی بن ابی
سینان قال حدیثنا اسمعيل بن ابی خالد علی بن مزاحمة ثنا الازهر
سینان گوید حدیث کرد ما را اسمعيل بن ابی خالد علی بن مزاحمة
آنکه حدیث کرد ما را از هر بنی از زهری روایت دارد حدیثش
اسمعيل بن ماریت در حدیث با بکستانه و قال سمعت عیسی بن
کنت اسمعيل بن ماریت عیسی بن ابی حاتم را قال سمعت جریس
بن مسعود قال قال النبی صلی الله علیه و سلم گفت فرستیدم
این مسود را گفت فرمود سیر صلی الله علیه و سلم احدی را
افتابن رجل اتاه احداه فسلط علی ملکته فی الغن شرب کبیر
مگر حال او کس یکدیگر می کرده است او را احدی را با سینه
پس بر یکاسته شده بود با عیسی آن در راه او را می بردند
یعنی غنای علی کرده است از جهت ترجمه آن حدیث است
او کرده و علی آنرا نکلند خود عیسی میا و علیها و کج را می
آورده حدیث و علم من او حکم کند آن میان مردم وی
آموخته اند از هر یک آن است از آن که در حدیث
نیز از آن حدیث ابی در بیان آنکه گوید که در حدیث است

ماریس علی السلام در روایت مسوی غیره و قوله بنی علی بن
علی بن عقیق ماعت شده و در بیان فرموده شد از آن است
گفته زار یکدیگر یا میوزی را از آنکه گفته شده و ماریس حدیث
محمد بن عزیز از هر بنی قال حدیثنا سمیع بن ابی جهم قال
ان صالح من ابن شهاب حدیث ان صیدا من ابن صیدا حدیث
عنه از هر دو من ابن عباس حدیثی بود از هر بنی من ابن
انصاری فی صاحب موسی ابن شهاب حدیث کرد که بلیغ
میزد او را از ابن عباس که تحقیق این صاحب حدیث بود از
کرد وی و هر بنی صاحب موسی قال ابن عباس حدیث
گفت این صاحب که صاحب او که قرآن بران تا من است
غیرت فرستاد ای بن کعب در دعای این باب پس بر آن است
این هر دو ای بن کعب پس خدا او را این صاحب حدیث
ای حدیث ما و ما می چنان صاحب موسی حدیثی مال
موسی سبیل الی عزیز پس گفت تحقیق من میا کرده ام
من و یار من یکی من عیسی است در صاحب موسی که
بسیع است موسی علی السلام ما و ما می چنان است او
هل سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یکر شاعر یا سمعتم
که ذکر میکرد حال او را قال نعم سمعت رسول الله صلی الله علیه
و سلم قول بنی موسی فی و من بنی اسرائیل گفت ای

دری نشینم صبر خدا که بخت در میان آنکه موسی در پی
از جنی سزا بل بود از جادو بر مل فقال مل ختم خدا اعلم سنگ
فقال موسی وانا کما را که مردی و گفت یا سیدای کسی را
جان ترا خود بگفت موسی خدا را که هر چه ایانا ترا من پیش
فادوی الله تعالی ای موسی فی عذبة خضر پس وی بگفت
خدا ای رز موسی موسی که هست و نه ترا از نزد ما که خضر است
فقال موسی ریه تسبیل الیه پس بر سید موسی برود که انجوا
راه موسی او یعنی بر سید که او را که با یم قبلی است از لوت
آیه و قبل در ادا عذبت الموت فارح یا کف مستغفا و پس
گردد به خدا برای موسی یا ای راه است و گفته شد مرد را
و حق که کم کنی ای راه پس تا که جنس مرا تمام است که جان
کنی او را نکان بیخ از الموت فی لوت فقال موسی فادوی
م و موسی که انظار بر سید که من ای او را بر سید
موسس چون هم او را که بوضع نام داشت و بر قدرت
موسی بود او را بیت اذ انبأ الی العنقره قال لیست عذبت
و ده استایه انا است سلطان ان او که در او دیر می نهی که با
که ختم موسی عذبت که نام بوضع است بعضی گفته اند که
نام چشمه است و موسی آنجا فرساده بود و با علی مکتوب
گردد و آب در آن بعضی فراموشش کرده نامی او فرساده

۱۰۰۰ و این نامی را که تفقا احوال او خودم که است سلطان که
با درم آرد تا حاصل کرد و در شش ساعت با او می آید که گفته
قال انک ما کانت خلقی فاکر تا علی آرد ما فصلا گفت که
این حال جز است که هر قسم پس بر کشنده برانی و بر کشنده
فرید و خضر از کفان من شایگان الهی خضر است سلطان فی کف
پس با قدر هر دو خضر را دست نهاد ای موسی و خضر این
گفته است خدای بر برگتاب خود را
قال ای موسی الله علی وسلم العلم علی کتاب این باب در
مقره است ای موسی و علم و خدای است از آن حضرت
شد و موسی خدای او را و خدای او را و این باب من شد
سند حدیث که در او ترجمه بطریق علی که آورده و مصرع طریقه
حدیث این در حدیث است که در حدیث که بر زمین است و با
از آن حضرت و حق شده و حدیث که در حدیث این حدیث است
که در حدیث آن سزا در حدیث است که در حدیث است
حدیث او را در حدیث قال حدیث خدای که در حدیث است
قال حدیث ای موسی که گفت این حدیث که در حدیث است
موسی حدیث و علم و قال العلم علی کتاب
من حدیث است ای موسی اب در حدیث که در حدیث است
حدیث از حدیث و حدیث او را در حدیث است

عمران بن خطاب من عبدا صد بن عبدا صد بن عبدا صد بن عبدا صد
بن عباس قال اقلت ما لي اهل دارتان فان اهل بيته قد اذنت
الا فتم كنت بن عباس بن مشن اثم در حال که سوار بر ا
غری و با کلاسن در آن روز هفت روز یک رسیده ام بفرغ
در سوال شد صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله
غار سیکر و عباسی می فرزند بود یعنی شتره و جاری در پیش
قرت جن بی بی صمن الصفت در سوت او مان ترخ و طفت
فی الصفت غم بیکه رنگ علی بن کوشتم پیش معین صدقار
و که چشم در جزا که بجزیه دور اتم صفت با بسرا که در کرد
این طراز در سوال اضانه دیگری برین حدیث است
بن بوعت قال صدقا ابو سهر قال صدق بن عمران مرث قال
صالحی البریدی بن محمود بن البرج قال قلت من ابی صلی الله
علیه و سلم مرث صفا فی وجهی و ان ابی من سسین من روکت
محمود بن سعید اثم و با دو دم از ستره آب و من ک اذنت
آنها و دوی من و حال آنکه من هر ستره سالو دم گرفت آن
آب از دل و جاسی که در غایتها بود و این طرازی مزاج بود از
سوزن و کوه ایالی بن طرازی که در کوشنده است گفته اند و بیچ
معلوم شده که در بنیت می که منتهی است معتبر است بیچ
از حضرت حسین صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند و مستبر الی

ابن الخرج فی غلبه اصغر در روز او انتخاب بر آید
و ستر کردن در غلبه علی بن ارجل جابر بن عبد الله ستره
شهرای عبدا صد بن عباس بن حدیث واحد ستره و است
جابر که از صحابه که در ستره را و یکا و سوی عبدا صد بن عباس
برای یک حدیث که کوفت در آن کتاب هم باب سطره نقل
گوده است و نیز در حدیث است که در حدیث است که جابر شنیده
که عبدا صد بن عباس حدیثی از بنی بنی شنیده که دیگران حدیث
شنیدی غریب در حدیثی است و بنام او یکا هر ستره و
پس ستره و ستره حدیث است که کوشنده اصحابه العواد فی حدیث
صورت سسین قرآنا الملک الدیان حدیث است ابو اسحاق
خالد بن علی حاسی من قال حدیثا محمد بن جاب قال نقل اذنت
صدقا الزهری من عبدا صد بن عبدا صد بن عبدا صد بن عبدا صد
بن عباس از غای بود و جابر بن حدیث صمن الغزالی فی حدیث
حاسی حدیثی محمد و ذکر او بن عباس و سسین من حدیث است
سوی علیه السلام و قرآنا فی بن کب حدیثا و این حدیثی
الی تا رسیدند و صاحبی چنانی صاحب موسی الدی سال ال
الی حدیثی من حدیث سوال صد صلی الله علیه و سلم بیچ گفته
نقال فی من حدیث سوال صد صلی الله علیه و سلم بیچ گفته
نقال فی من حدیث سوال صد صلی الله علیه و سلم بیچ گفته

س

چنانچه موسی علیه السلام می فرمود من می اسرائیل اذ جاء ورجل علی
هل یزعم احد انهم تک قال یسئس قال فامی احد تک
الی کسی می بی حد یا حضرتنا الی السبیل الی الیه قبل ان یذکر
آیه تامل ایذ حضرت الموت فاربع فانک مستغفرا وکلان
موسی شیخ الراجوت فی الصحیح قال فی موسی لموسی اری
اذا دنا الی الصخرة قالی نسبت الموت وانا ینذرا کلین
ایذ که قال موسی فی تک ما کنایه فارثا علی آثارها صفا
فقد انقضوا کلان من ساهما انقض الله قال فی کما یزعم
جزءه در حق سابق که گفته شد با عاده آن جزو است
اسم من مسعود بعد باب در بیان فضیله
کثرت ذاب کسی که فرموده در بر استقیم حدیث صحیح
قال حدیثا ما بین اسامه من برین حدیثا من الی برود من
الی کسی من الیه علی حدیثه وعلی قول شیخ باجینی حدیث
الهدی وعلی قول حضرت چیزی که با کثیر است مراد آن
چیز از هر جهت و علم کمال العینا کثیر اصحاب ائمه صحت
اب است که رسیده است ذمینی در کلان صفا تفسیر حدیث
فانست الکلام و العشب اکثر پس بود از آن زمین پاک پس
دو یا یکی و در سبزه بسیار و کانت منها اعا ربک
الحداد بود یعنی از آن زمین گاهی دو یا یکی و اگر گفته شد

فمنع الله سبحانه ان یسئس فشرهوا وبقوا اوزرته من سواد که
بان زمین مردم را پس خوردند آب اود شد و آب اوزرته
گردند و اصحاب سفاطایه از برای انما می چنان که شکاه
اود است کلا در رسیدن باران و گرد از زمین و آن زمین
مورد و صاف است که کلاه سید او آب اود می بود نه
مکبانه را خدا که شکل من لغت فی برین حدیث ما لغت فی حد
مقالی در نظم علم پس این مذکور اند از انضمام مثل ای است
که گفت فی حدیث و عالم درین حداد سواد کرد اود را جزو کثیر است
در این حدیثی در بر آن جزو برین علم حاصل کرد و عقیم کرد که بر
پیشینه و ما ذکر این فی حدیثه و مستقیم می فرموده و علی انهم
عالم است و علی صل مثل این مثل ذمینی است پاک که
گفته است و بذات خود خود گرفت در حدیثه نه سبزه باران
جزو در استم اود که اند وقت علم و مستغرق شده اند
و عقیم و بر آن را لیکن عمل نکرد و بر آن مثل او مثل زمین است
که آب اودی کسب و گرفت و دیگران از وی منتفع شده اند
آنها خود اند و عجاای دیگر بودند و مثل مرغ و لگه را
ساده اند مثل اودی اود از وی ارسلت به و مثل کسی است
برند است سر از غایت کثیر و رحمت و انصاف کرده اند
حق و شکیله علم اود اگر شکیله عمل کرده و دیگری یا حضرت

مثل او مثل زینب است شوره مو را که زست در وی میزند و
گرفت و هیچ کره آب را که بخورد بر وی آید قال ابو عبد الله
قال ابن جنین عن ابی اسانه وکان سنا طایفه قلت الی اکت
بماری که زست است اسحق الی اسانه بود از ان ستر در وی که
خورد بود آب و میانه در دوزخ میگردید یعنی احواس
بجای قبضت با او بود است قبضت پیش از آنکه در پیش
گردد است انصف من المستوی من الاذن و غیره که چنانچه
سواء از زمین است رخ صد و چهارم تحصیل
برده شده شد علم از میان مردم جدا شدن چهل و یکا که
اگر در رخ علم مستور چهل بود با هر اهل فضل آوده است
بر آنکه پیش است بر قبضت علم قال ابن جنین که صد و بیست
سوا علم از انقبضت شده و کنت برده بی با بر سر بی که
ترود او چیزی از ضرر و علم باشد و صاحب کذو در آنکه
چون و تعلیم بر بر آن که این ترک موجب رخ علم است
مردم در شتاب بر آن بر سیره قال صاحب ابی اسانه
ابی اسانه عن ابی اسانه قال ابی اسانه صلی الله علیه و سلم ان من
اشراط الساعة ان یخرج البلیغ و یقتل البلیغ کنت ابن زینب
عنه صحیح از حد استوار قیامت این است که بر او نوشته شود
علم از میان مردم نباشد کرده میشود از جهل و بی خبری علم

و بقره از راه و مشید و میزند و شراب و فاش شود تا
سد و حال حد شامی بر سید من شسته من قاه و بر من
لا تدرکم حد شامی که حد سیدی کنت ابن زینب حد
شامی حد شی که حد جنت شامی حد شی که حد من مستور
صلی الله علیه و سلم یقول ان من اشراط الساعة ان یخرج
و یقتل البلیغ و یقتل البلیغ حد سیدم حد سیدم حد سیدم
از حد شامی حد شامی حد شامی حد شامی حد شامی حد شامی
در آن که حد شامی حد شامی حد شامی حد شامی حد شامی
و بسیار شود زان که حد شامی حد شامی حد شامی حد شامی
بیکدیگر تمام کند بواجب آنها با نفس انفس
در شامی حد شامی حد شامی حد شامی حد شامی حد شامی
این شتاب بر مردم حد سیدی حد سیدی حد سیدی حد سیدی
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یأتی انما یأتی بقیع
فشرقت منی الی عاری الی یخرج من الهماری بقیع ان
کنت شدیدم بقره حد که فرمود میان کنده و خواب بود
آوده شد نقدی از شیرین و ششم آنرا تا آنکه من کان
سیرم که بودی آید از شیرین تر می آن تا آنکه من کان
فصلی حد سیدی حد سیدی حد سیدی حد سیدی حد سیدی
بودم آوده شد تا آنکه حد شامی حد شامی حد شامی حد شامی

عازران پس بر تامل و تشریح کرده آن شیوه ای بنمیزند
فرمود بشکر گویم علم با افسان
علی طراد را با او چیزی با باب در میان مجاز خونی را در حال اگر
مغنی ششده است بر پشت مرکب یا غیر مرکب ششده است
قال در شاهان کنگه سران شهاب من عین بر طغریون بیدار شد
بن محمد بن العاصمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحبه
عنه اذ اصاب منی لعن الله من لم یزور و است از عبد الله بن محمد
که عین بن محمد السبائی در صحیح او در معنی بر با خود و با آنکه
مردم و معالی که سوال میکردند آن حضرت را عیبه و در جل فقال لم
اشترک خلفت قبل ان اذبح فقال اذبح و اذبح من آتوا
صلی الله علیه وسلم مردی در گفتن من شوق در تقیم پس بر شمیم
سوزد پیش از آنکه ذبح کنم خود و ذبح کن و نیست و شادی
نکنی خایه مثل عقاب لم اشترک جبران در می قال ام و کذا
پس آمد مردی دیگر و گفت من شوق را همیشه ام پس ذبح کردم و
از آنکه می جانم که خود روی کن و نیست علی قال فیما سئل عن
صلی الله علیه وسلم عن شعیب بن جهم و اقران قال اقل و انما
گفت عبد الله بن عمرو پرسید و نند بنمیزد صلی الله علیه وسلم
از چیزی که بنمیزد کرده شده از چیزی که بنمیزد کرده شده
که آنکه خود و کن و معنی نیست بر قطعه بنمیزد است که

ترتیب در این امور واجب بنمیزد است مذاب شامنی
و امروزه مذاب ابو حنیفه و با کنگه است که ترتیب در این
بنمیزد است مذاب شامنی و امروزه مذاب ابو حنیفه و با کنگه
است که ترتیب در امور واجب است که بی ترتیب واقع شده
چنان معنی باید کرد و چنانکه در دست از این عباس است که گفته
کسی که خدمت کند جز بر اذبح یا تفریح که بس بریزد و بی
تعداد که آن خونی را بنمیزد اما تامل کرده اند که در صحیح
در آن صیغه است از آنکه از روی جهل بی شماری واقع شده
چنانکه قول اولم اشترک بران و هات در و این مانند ترک
واجب در نماز است اگر بنمیزد و سنیان واقع شود و اذبح
و در آنکه آن صیغه سهواست و اگر برین دو دانسته ترک کند
انگم میگردد و او اجنبی و کبریا کرده است و نیست و نیست ان
اس من حاب افسان یا شاره و الله و ارسن یا
در مجاز حال کسی که بنمیزد و خونی را با شاد است دست و سر
در شام حسی بن اسمعیل قال در شاهان و بنمیزد قال در شاهان
من کلمه عن ابن عباس ان ابی بنی صلی الله علیه وسلم سئل
عنه فقال اذبح قبل ان روی خادی بیده قال و در حین
سئوال است از ابن عباس ان صلی الله علیه وسلم سئل که بنمیزد
نند رسول خدا در صحیح که اگر از دست گفت ذبح کردم پیش از آنکه

۵

می حکم کنی اشارت کرده است شریف خود گفت یکی
بجست بر تو فال گفت لیل این پنج ماهی بیده و ده حج
و گفت یکی سرز سقیم پیش از آنکه نوح کم پیش آمد که
به دست خود گفت یکی شست بر تو فال گفت لیل این پنج
دو تو ده حج فای بر آنت که از راه دست و پان او و می کند
ایمان و قول برود از محقرت باشد چنانکه داده و فرج مستور
چون این و بگفت بر تو باب جان منی اولست حدیث
الکلی این بر جسم فال حدیثنا منقطع من عالم فال صمدی
من الهی صلی الله علیه و سلم فال بعضی الصلوة بطول الجمل
و کثیر الخراج او هر روز است که در پیغیر خدا که از خود گرفته
می شود علم و پاداش و طبل و فتنه و بسیار می شود فال هیچ در
اصل یعنی خنده است و در او دنیا فتنه مقام خدایت قبل از یونان
و الهی فال بگفت بیده و هر قضا که در بریه افشک گفته شد
بشود و هرج هرج هست پس اشارت کرده است که اینست
پس کز گفت که دوست را می دوست راست انا و دشمنی است
بر دوستی کجاست راست آورد راهی که یک گویا ادا و کز
مقا قدر را آقا عیسی بن اسمعیل فال حدیثنا و بیست فال
حدیثنا هشام من خاطر من اسما و قاست ایتت عابدی
تعلیق گفت و بیست حدیث کرده ما هشام لانا خاطر من

زود به هشام از منت الی بکر صدیق ز منی صد و شصت گفته است
آدم عابد را او می رضی الله عنهما غار کوفت و بگفت
ما شان اناس بر کس نه حال است هر دم مرا که جن و فریغ
فاشارت الی اسما و پس اشارت کرده عابدی سوی آستان می
بگرفت قباب کرد آن وقت بود معلوم شد که سبزه شاد کند
فاذ انانی به شام بزنا کاه و دریم که هر دم هست و در آستان
نماز کسوف فقات سما ان الله پس یاد کرده عابدی خمری خطا
از حدیث بعضی گفت آیه کسوف یا این کسوف عادت خدای است
یا عادت زوکی روز قیامت فاشارت را اسما ای خمری
اشارت کرده عابدی بهر جزای می چنین است ای خمر جان کنیز
از راهی گفت حتی عدا الغشی اسما کویا است و ام رای فای
تا که غالب شد بر من چو شی شغفت اصعب علی رسولی
پس گفت من که سیر بزم بر سر خود آب آه بهش با تمام فتنه
النبی صلی الله علیه و آله و سلم و انشی علی من بر طرفت شد
کسوف سستای که در حدیث بعضی صلی الله علیه و سلم فاشارت
بر حدیث انال حسن مشهور لکن اربته الایاتیه فی صفای چای
پس از او بهیست هیچ چیزی که بنوم من نکند و خودم آنرا می
نرست تو دانه وی نقل و چون آن کرانگه و میم آنکه بر آن
خود را این که حسن من لایزال آنکه شست و در این طوطا

شده شد و حجاجی الی انکه گفتند ان فی جهرکم شتا او قریبا پس روی
کرده شد بهی من که بجهنم نماند و خود میتی به در گور با نماند
یا نزدیک ۱۰۰۰ ای های دیگر قامت آسما شکست و دست نیلیم
که گام کی ازین دو دو کلو گفته است اسما سن فیه المسیح الراجال
نزدیک از فیه مسیح بعد از حال که هادی مسلمانان بود و در حال
تا ملک سید الریبل گفته میتی و صحبت و انش فی این مرد مرگوست
که صورت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در مقابل مرت کوفت
در پشت و اشارت کرده تا اوسان او الموقن ۱۰۰۰۰ ای ایما
تافت اسما هادی می گوید که گام کی ازین دو کلو گفته است
اسما سن گفته با موقن فیقول بود محمد و جبرئیل انشد جان
بالایات و اندی مسکو به مسلمان که حضرت در سوال حدیث
آنها را با سخزات دید و بیت بر او حق فایضا و در بیتنا و در
نظر شما پس اجابت که هم بود به خود بیرون کرد مرد و از او
حق داد و محضات سر باری گوید مجموع اشکات را با این جم
شرفیت اسما بار گفته بعد از ان بود رسول الله سکو به یاد آور
بعد از اسما و اعاده کرده است این نام شرفیت سید و چون یکدی
یا برای انده ای نام محبوب خود فقال ثم صلا فی ان علی
انک فوق بیس گفته میتی و جواب کن در عالی که نشی گیر کن
با حال خود داده و نه است این بخش بهستم که بجهنم نماند

و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما انما فی ان اول مراتب با کاتب
ای دیگر قامت اسما و اسما فی با شکست گفته در امتداد
آنحضرت نیز ام که بجهنم کی گفته اسما فقول لا ادری است
ان اس موقن مستشفا عقده سببی که به سابق فی روی گام
شبه هم مردم را که می گفته چیزی پس گفتم من آنرا این مرد گفتم
که زبان گفتم و به ان مشدی نه پشت با است
مومنان این صلی الله علیه و سلم و قد صلا العیس باب در بیان
با بکتین آنحضرت با عی علی حد العیس را علی ان منبسط الا لایان
و اعظم و بجز در این و در این بر یک یاد گیر تا ایمان او صلوات
جز در این کسب پاک در ای ایشان است و قال دیگر بن کوفت
فقال ان این صلی الله علیه و سلم از جمله الی ان حکیم حکیم
و گفت دیگر فرموده است بجهنم خدا که بر گوی سیدی مردم و
فان خود پس حکیم گفته است از ان ۱۰۰۰۰ حکام شرعی است
اگر این طریق عیس آورده در باب صلوات و ادب و حضور
بطرفی موصول بر او کرده است و پشت بجهنم بن اول
عدنا عند قال شیعته من الی عمره قال کانت از عمر عیانه
و باس و بن ان کس او مرگ گفته بودم نیز که در حدیث کلام
سنان این عباس مردم فقال ان و قد صلا العیس انما فی
صلی الله علیه و سلم فقال بر او خدا من انعم تا او را بریده گشت

این کتاب من میسرت حاصلی بر ما نصیر آمدند سغیرا صلی الله علیه و آله
پس بر من که سبب است این مردم گفته حاضران قوم بر ما اند که آل
مرجاء و القوم او را و قد فرغوا باهنا و استغفروا و انی قد
اوجرتهم باو طرد عالمی که جزایان نه که گشته در پستان اند
درین آمدن که اولیایان یک سن ششصد گفته ایمان
تایم نژاد تو از جانب دور و جینا و بنگ چو انجلی کن گناه
سغیر و میان ما و میان تو این قبداست از که فران قوم سغیر
و در استیضاح ان ایک الشرا الحرم و تو نامی نداری یک
یا هم ترا کرده و مردم که کار به در این می گویم فرما باو سغیر
من و در آن با یلید پس بفرما ما را چکنی که جزو هم با یک گناه
که او ای است که در تمام با مثال آن حکم است را با سغیر
و ما هم من اسخ می فرمود است ترا با جزو سن که گشته
از چهار جز امر هم ایمان باشد و در همه صیغه فرمود ایمان
ایمان صیغی که نه تا او آمده بود از هم گفته شد و در سن
و در سنست قال شهادة آن تا آمده باشد و آن محمد رسول الله
فرمود که ای در این دل جان که گشته هیچ نبود یعنی که گشته
الله و تحقیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انما اولاد
صوم بر سمان و آن ظهور آفتاب من استغفروا بر ما و پیشش گناه
فرمود و آن نه که گشته درون ما در صفای با یک به سغیر

نزدت که گشته و چه شمارا و ما هم من ابدار و انما
قال تصدیرا و قال انظر و ما قال انظر گفت شد اندک است
گفته ابو جبر و انظر و اندکی است که گشته انظر و جبر
انکه که در میان نظر و مقبره و سگید و چنین باطل است که
انظر بر سغیر که از نام می آید پس با جزو سگید و انما
ذات و سغیر یک سن است میان که در باب بیان صحیح کرد
و در این دو هم صلی الله علیه و آله که او را در این است که در سغیر
اول عالم بود و در جدم که تقریرست در و سگید و سگید
آنها و گاه می گوید و نیز سغیر و در باب و گاه در سغیر
یکت است بشتم
در بیان شستن گاهی که سببش را سغیر است محمد بن یحیی
او کسین قال اجترنا عباده یعنی این امما که قال فرما
بن سید بن ای حسین قال صلی الله علیه و آله انی سجدت
بن ای است انما فرج نیا قال ای باب بن فرزند است که
که تحقیق فرود کرد و سغیر را می فرود که از ای باب و با سغیر
مقاله ای در اخلاص عقیده و انی تزوج ما پس آمد او را
و گشته با تحقیق من شکر و او هم عقیده او و قدر ترا که خوف
زود عقیده آن سغیر مقال اما عقیده ما عقیده که انما صلی
و در سغیر می پس گفت همان زن و عقیده که می و نام که گشته

مراد از فردا ده روز از هر یک الی رسول الله صلی الله علیه و آله
 باشد پس هر چه در این چند روز رسیده این سید بسوی پیوسته
 از کلمات بعد بسته قال سالی الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت که
 قبل فرود آمدن ما شربت گشایی و بگویند گشته که در بار پیوسته
 سنی قوی داشته بود این غبار قهقهه و گشت زود جا پیوسته
 جبار که در طلاق او اعیان آن زن را در کجای کرده آن زن و بگویند
 علی را صیغه طلاق قوی باعث هر چه ای شده که زن بگفته کردن
 مرضه رضاع ثابته بشود و بگویم شری که زود نام او که قول
 مرضه رضاع ثابته بشود ای رضاع ثابته بشود ای
 در آویخته ای صحر فونت کردن یک دیگر که گرسبب شد
 ابو ایمن قال انما شیب عن ازمیری قال قال ابن عباس
 انما یرا یکنس من ابن شهاب من صیبا صبر عن صرا من ای در
 من صرا من عباس من عمر قال گفت اما در طاری من ای در
 بود است که او ابن عباس از قرین الطیبه یعنی اسد جن که
 گفت عمر و دم من حسابی که او بود از انصاری فی امیه
 ریه و بی من الی الله و در کلام فی امیه بن ریه که آن صحابی
 شد بیای مدینه است که گفتا و سب الزوال علی رسول الله
 علیه وسلم بودیم با که بنی است ای آدم بر پیوسته از نزل بود ای در
 بر ما فادان داشت سبته بخبر تک ایوم من الوی و پیوسته و آ

نزال علی مثل تکب نزال میگردد آن انصاری واری و نزال
 میگردد واری پس و حق که نزال میگردد می نامد او را به جز آنکه
 که وقوع ای است از او می پیوسته می و در حق که نزال میگردد
 می تو و نزال انصار من نزال صاحبی انصار بودیم فونت نصیب
 ای ضراب شده به انقال هم بویس نزال که بار انصاری
 من روز دست خود و باز آنده پس زود در مرز ای صحت و گفتا
 ای است فرات است قرینت ای نزال حضرت از طایفه است
 انصاری آن بینه ترسیم و پروان آدم بگو ایسبب گفت که
 جبار و کلان بود و بدو شمیرضا طلاق داد و آن خود را که گفت
 قال صحت علی منصفه نادای بیکی گفت اظنک رسول الله
 داد و سبب قال ادری گفت عمر بن و دم بر حصد که عمر
 بود که او در دم که ای میگردد پس گفت طلاق داد و نزال از انصاری
 گفت منصفه شد هم هم صحت علی ای صلی الله علیه و آله وسلم گفت
 در طاری که ایستاد هم با طلاق داد ای زمان خود را خود را
 پس گفت نزال بزرگتر است با آن که او که در مقام جناب میگردد
 از انصاری که او که گفت که گفت که بر ای صلی الله علیه و آله
 طلاق فیه

شکست آنرا معلوم شد هر چه است ایشان در کار آنجا است بود و آنجا
گویی هم علم و حضرتی که بنام نباشد و آنجا در همین بود
و آنجا در این شهر بود و این شهر هم که معلوم شد که این شهر
مجلس بود و عقاب صدارت خلق در این شهر است و این شهر را موسی بطریق
باشد و با این شهر و این شهر است و این شهر را موسی باشد که
این شهر است و این شهر است و این شهر را موسی باشد که
و این شهر را از آنکه موسی عمل برده هر دو هم میفرماید
برستان این باطن با موسی الی علم الله علیه و عفو است ای موسی
چیزی که بر عملی از علم خدا هم که علم کرده است و آن هم است
فراق هم و اینها هم از آنکه در این شهر است و این شهر است
موسی سرانجام است که باقی در راه او است و این شهر است
و این شهر است و این شهر است و این شهر است
نصرت هر چه است با آنکه است و این شهر است
بودم که در علم موسی بود و این شهر است که در علم
آینه بود و در علم موسی بود و این شهر است که در علم
تو بود و این شهر است و این شهر است
و این شهر است و این شهر است و این شهر است
گفتی حکم همان بود که موسی در شهر بود و این شهر است
مرا بود و بر کشتن هر چه است از آن او که نام موسی بود و این

۱۱۱

۱

دو بر یک کرده خفتن لغز لغزها میسر اول پس مشاطه شادمان
و سوار گردند هر دو را بی قیام و حضور فرقی علی حرفت السیف لغز
نقظه از لغزین کی بر سوار آید کشکی و اقامه بر طرقت کشی بر
مشاطه زد بکار باد بار در دو یا مثال لغز با سوسنی با حق
علی و ملک سنی معلوم است پس گفت خنجر ای موسی کم کردی هم
و معلوم از حرفت ^{۱۱} که گفته با انصاف من العزم که عزم خنجر
شدن این کجنگ سازد با مراد از علم معلوم است و از لغز
همی سبب کی معلوم است من و تو بنزادانی معلوم است حسنا
است نظره است که در مشاطه کجنگ در آید و با آب در باغ
الغز ای لغز من اول ان السیف خنجر پس خنجر که خنجر است
از حوامی میسر بود بر که آنرا مثال موسی قدم جلوا با میسر اول
حرفت ای سینه فرقتا لغز قیامها پس گفت موسی این لغز
کسوار گردند ما ای مرز و مقدمه ای موسی کشی این لغز
گویی آنرا فرقی کنی و ملک کشی قال الم اقل کلمه ان سنی
سوسنی بر گفت خنجر با کجنگ با تو که تحقیق تو بی تو ای سوسنی
قال و لغز ای با سنیست و در لغزین من بعد از گفت موسی
کجنگ را بختری که در موسی کم و تکلیف کن از کلام من و کجنگ
قال گفت اول ان من موسی سنی با گفت سون مراد است
بود معلوم ای از موسی سنی با لغز قیامها معلوم است

فانظر لغز را سه من اعلاه فاقطع را سه بید و پس از کشی بر آید
در پشتند اما که خود و سال با دو می سیکرد با فردا ان من است خنجر
اوران با دو ای او پس بر کجنگ سوار است عود قال بر سنی
لغز ای که سنی زشتی من است موسی ای کشی قود است با که در آن
با ای قیام قال الم اقل کلمه ان سنی سنی بر کجنگ
خنجر با کجنگ تر که تحقیق تو بی تو ای سوسنی در زید قال لغز
و با او که گفت این سینه و با او که گفت این سینه که سنی است
این کلام بنا کجنگ در است ظاهر از دانی که سیکرد با لغز
من اول ان سنی قیامها سنی با او ان سنی با او
از ان سنی در پشتند اما کجنگ در وقت شام مردم می طلب
علم در سنی که در غار شان بر کجنگ ان است که ای سول
زبان لغز بود و کجنگ سنی که آنرا در سافران از جانین غیر
بر سنی و غل طلب است اما علم از مردم قرم پس با
آورد جان مردم در بی کسای که سنی سنی و خنجر او چینی
صا را بر جان سنی با کجنگ سنی یافته دان و در کجنگ
او کجنگ بود و کجنگ سنی بر باد است مغز ان و در
قال لغز سنی با قیامها و کرد خنجر است خود بر سنی
آورد قال در موسی و سنی با لغز قیامها بر است کجنگ
موسی که بر سنی بر آید سنی مرز که وقت ان سنی سنی

نومندی از میبانت ایشان دیده ایشلیخ و ارشت و بکلیت
که حضرت با او بی موسی نبوت است خود را ضیاع کرده این مرتبه از حق
از روی قریشی بود قال به افترقی نبی و چنگ گفت حضرت
صدای میان من در میان نشستی از سوال بسم حسب چینی
از آن که کرده قال دل بحسب ظاهر عرض صدقه داشتند و دم نقل
گرفتند پس صاحب هر دو عراس که چون موسی در باب صلوات
افراشا که حضرت گفت لب او با کرده در کین کوشش را و خود
پسوس که بر استخوان گفت از شدت خود ندک کاکا فریست هر که ای
نیا نمازه با آورده قال ایمنی صلا صد هدیه بوسلم بر شما شد کسی
بوده که بر سینه پندیس طایبان اعرضا فرمود و بجز رحمت گنا بجا
نوسیدی بجا که دوست داشتی اگر سبب کرده بی تا اگر قصه خوانند
بیشتر از مال ایشان قال انظر لی عدتنا الله شریف علی بن
خضر قال عدتنا سیمان بن حمید با سنا و اهل قرری گفت
صدقت که اما اجدت عمل بن خضر و موسی گفت صدقت کرد
و در میان پستاندی که داده انشا بنده نیست کجب صلی
اســـــــــــــــــــــــــــــــــــــ
من سال و هر تا و عالمی
کسی که سوال کرد در حالت تمام عالی شسته عدتشان
قال عدتنا هر من تصور من این حال من این کوسی قال یا
رجایای الی جن گفت ابروسسی که مودی سوسی حضرت صلوات

قتال با سوال عدت لعل الی کسبتنا شد فان ادنا با اشد
قتال حجت بر گفت ای پیغمبر قتال ادنا و صد حضرت جنین
کی از قتال میکند یا قران بسبب جنین کرده و کج ای گفته
یک دام فرخ ایده سراسر بر پشت انقضت سوی آن را
سرفردا مگر کج میشی بود آن مرد ایستاد و قتال من ظاهر لکن
کلزاده صلی علیا خورسته سبل شد پس فرود کسی که کلنگه
باین عرض که اسلحه گرفته میدود و دست اسام چند نفر
بگیر این عجب در راه خدمت با ســـــــــــــــــــــــــــــــــــــ اسلحه
و ایضا غنم را حمل کرده میان آنکه بر سیدان اعجم شریفی بود
و این آن را کسی که زنده سخن که کی از ادا کلا بیج است دست
دوست که از غنم را حمل ماه دست خدمت ابومنزه
عدت عزیز بن الی سوزن از بهر من صبی من غنم من لیک
بن عدت قال اجبت ایمنی صلی الله علیه و سلم عند الحمرة و هر مانی
گفتند و در جمیع حد در امر فرمود عدت و انقضت سوال کرده
نشده قتال عمل با سوال عدت حضرت لعل ان امری قتال دم و
پس گفت کی روی ای رسول صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه روی چاکر که
فرود روی کن و دست گهای قال از فرما رسول عدت حضرت لعل ان
قال فرود و حاج و کمنه یکری ای پیغمبر از هر که نشسته پیش
از آنکه از جمیع فرود فرود کن و گاهی دست فرود تا سبل من تمام

و در توحید قال اقلی و من غیر بر سید و شهادت جزی که در مقام
گروه شد که اگر از خود کن و جنت من شیخ این بیت بسین
یا فاست ما سبعت صرت تبرجوا گشت که چنان که در توحید
گفته در صرت هم جدا گرفته است و ظاهر از هر دو که است
که در انشای جزم و وجود با سید قوله
و ما اجمیر من العلوم او حسیلا در بیان فرموده که او دانشمند
آید شایسته علم که در دستش قسین من صفت قال حدیث المیر
و این زیاد قال حدیث او شمس میان این صمان من اجمیر
من صفر من عباده قال میان امشی من اجمیر من صفر
فی صرت المیر و صرت از عباده من و سید و گشت میان
من پناه میر فیم با صبر خدا در شهادت مدینه اگر در دست
قریب میاید صبر صفت و کسر او در آنجا با صمد و صبر که
جمع قریبین و پیران و صافت در کتاب التفسیر و این
آید و در هر دو که علی حسب حد و انصاف که در هر دو
انصاف هر دو که با و در قرآن من عبود من کشت که می بود
قال یضم لیس صفة من ان من من صفت من انصاف
بر سید در ان صفت من من قال یضم و است که علی من
نکره بود و صفت گفته بر سید او و ای ای آید جز بر آن که
در نه شایسته قال یضم لیس صفة من ان من من صفت من انصاف

سبب یضم قال یا با اننا هم و الروح سبب است و در هر دو
و گشت اجمیر من صفت من صفت من صفت من صفت من
در صفت اجمیر من قال و سبب انک صفت من صفت من
من انصاف من صفت من صفت من صفت من صفت من
چنین می کرد و می شود صفت من صفت من صفت من
قال انصاف من صفت من صفت من صفت من صفت من
انصاف من صفت من صفت من صفت من صفت من
صفت من صفت من صفت من صفت من صفت من
بود من صفت من صفت من صفت من صفت من
و در نه انصاف است صفت من صفت من صفت من
صفت من صفت من صفت من صفت من صفت من
کی از صفت من صفت من صفت من صفت من
و در دست و در ان صفت من صفت من صفت من
قرآنا و انصاف من صفت من صفت من صفت من
نایب است و صفت از قرآنا و ما انصاف من صفت من
من در صفت من صفت من صفت من صفت من
بشایسته من صفت من صفت من صفت من صفت من
صفت من صفت من صفت من صفت من صفت من
و انصاف من صفت من صفت من صفت من صفت من

و می گوید و اعلام دینی است پس از وی اعادیت ایان آمده
که مثل مع انهم است بعد از وی اعادیت علم که اعلام است
بآبست و ذکر کرده شروع در اعلام و مبارک بود و مقدم کرد
مبارک است و دیگر که بعضی عبارت است و مقدم کرد بر صفت
طهارت اگر اعلام شرعی عبارت است و شرط مقدم است بر
شروط دیگر
ما عاقل ان قال الله عز وجل انما
فرموده خدای توانا و بزرگ داد شرم از اصلاح تا عمل او بجز
و این کیم از المرافق و سگایه و حکم در حکم الی القین و حق که
عقل که استخوان بسوی نادان بر نه شده و پای خود را بسته
خود را تا بر پیشانی از یکجا با جاع و مثل آنکه ثابت شده
و هیچ کس بهر ای خود او بشود با بیای خود با هر دو کس
ظاهر است هیچ تمام بر است و این است نهیب و انکه
و فریفت بر سر کربت مع فعل صراحت آنکه است بشود پسند
بشستن پای اگر در آیت شریفین است ابا جاع و تعالی
از جمله آن رسیده تا پیش نه شده قال ابو عبد الله
یعنی صلی علیه و سلم ان فرق الله امره بمره کفرت و
و بیان کرده است حکم که حقین فرض و نیز بکار یکبار است
و در حدیث ایضا معین فرض و قضا است و در حدیث که آنکه حضرت
صلی علیه و سلم فرشتان را در باره بار یعنی است

و در باره بار عقل آنکه حضرت معلوم شده و علم نیز عقیدت و
زاد کرده و در مرتب بار که اعلی صوم و سرافت و باطن
و اعلی صوم و در گروه و در شسته تا اعلی شرف است و در پیش
زاد تا خود از عقل صوم صلی علیه و سلم و با یکدیگر زاده است
بیشتر با
عقل صوم نیز شرط
کرده و فرموده که از میز طهارت یعنی بی طهارت کردن عقل شریف
عقل صوم است مبارک است عام است و مقدم صلی علیه و سلم
آنکه بیان طهارت کند حدیث است این بنابر سیم عقل
قال ابن جریر و در از قال ابن جریر صوم بن عبد الله
ابو هریره و در از قال ابن جریر صلی علیه و سلم و مثل صوم
صوم بن عبد الله بنی خود و از است از عام که در حدیث
ابو هریره و در از حدیث از ابو هریره حدیث که در حدیث و
کسی که حدیث کرده تا آنکه حدیث که قال ابن جریر حدیث است
و حدیث با ابو هریره قال ابن جریر حدیث که در حدیث
حدیث است حدیث است ای ابو هریره حدیث که در حدیث
در آیه بی آنکه از حدیث و حدیث که حدیث است حدیث است
سبب است در حدیث بن کوفه ابو هریره حدیث است حدیث است
که در حدیث که در حدیث از حدیث و حدیث است حدیث است
بر آن کرده و نیز حدیث که در حدیث حدیث حدیث است



این برید و هر تمام نیست تا بی دست ترا اول است و آنچه
 توان گفت آنست که او بر بره از حال سایل خیزد و باشد که
 و بی شخیص چون حدت خا به و ناگو مین گویند که آنکه در به
 از راه هم چیزی نیست در بیان اکلان این گفتار و در به
 با ... فصل او در باب در بیان خلقت
 قرآب و در او را چون من آرد او خود بیشتر بود با است
 و در هر آن که آنکه در طریق ملک است با استیفات است
 استیفات است یعنی هر مخلوق مراد است از فضل است و در بعضی
 نود است امر المصلح است عطف بر وضع حدت که می
 بجز کمال حدت است من مادی من برین من سیدین جهان
 کمال است من انی هر دو من نظر السیر فتوحا قال انی است
 این صلی الله علیه و سلم با

مرد است در کمال است بر اثر ابا هر چه بچشت سیدین
 کرد او بر بره و کنت مینق من ششم سیدین سیدین ان
 این و حق بیوم القیامه هر کس من آرد الله سیدین
 است تا ما من در دنیا ... این و من و در آن حال
 روی و دست و پای شان روشن و نور است از آن اثر
 و من هر نفس من بخود دست در او مع او من است
 او سید باشد و من سید من و من سید من سیدین
 این صلی الله علیه و سلم با

بای او سید بود و من استقلان مکران بعلل جز به تقبل من
 کنی که توان از نما کرد از که عزه خود او که یکبار از او این گفتار
 نبره کرد و محل او شرف انصاف است و کعب نظر در آن نیست
 و کعب است و در بر معاصب خود از حیت ذکر او او که با است
 از راه حق نقل کرده که عزه و دست تمام المطلق می کند از دست
 سیم هر دو آید و هر دو کعبان از بی عزه و کعبان آن است که
 قدری از حد خود من که را نام در روی فهم و استیفات من آن
 هر که در ده و محل ملاء فتوای شان از عنقه و ثامن برین است
 و این عقیده مراد است قول کسی که گفته است انی که در
 کما بر عدم استیجاب زیادتی از حد من و من و او که در حدت
 دیگر واقع شده من نداد و نقص فضا ما و نظم را در کعب
 و نقصان در است چنانکه از سون حدت معلوم شد است

با ... لایه ما من الملک است
 اماره و من و کعبان من از حیت نگه او در و در حدت او
 من او شده و در حدت حدت من قال ما شایسته
 حدت از سیر من سیدین بسبب و من عباد من
 من هر از سکا الی رسول الله صلی الله علیه و سلم هر چه رسید
 من سبب و از عباد من من من در انصاری هر دو حدت که او
 و عباد از من خود که عباد من من من عاصم انصاری است

این برود و در تمام نیست تا بیست هزار اول است و اگر
توان گفت آنست که بر هر روز از حال سایل خیر و با است
و بی تخمیس جان حدت خواجه و دیگر سخن گویند که آنکه کرده است
از آنجا هم چیزی نیست در بیان حکام این گفتا سرور و زیسته
با فضل او در باب دریا فی فضیلت
خواب و برود و در آنجا سخن آنرا از خود بیشتر روایات است
بر هر چه آن گفته اند که بطریق حکما نیست با هم استیفاء است
استیفاء است یعنی هر که آن مراد است از فضل است و در بعضی
نویسند است امر الفاضل است و طفت بود نموده است سخن آن
بگیرد قال در شان العیث من عارضین برین من سیدین حال الحی
قال فی سب من الیه بر و علی طهر العیث فوضنا قال فی سب
این صلی علیه و سلم با

برویش در آنکه گفت بر آنکه با هر چه بیست است سخن آن
گردا بر هر روز و گفت حقن بی ششتم سخن بر خدا و منزل آن
استیفاء چون یوم القیامه هر که سخن آن را در العیث سید مویس
است استیفاء من در دنیا است ایضا و مشوئته در آن حال
روی در دست و پای نشان روشن و در نیست از آنکه
و مشوئته بر سخن سخن و در دنیا است ایضا و مشوئته در آن حال
او سید باشد و بگویند سید و شمشع عارض و جمع استیفاء

بای او سید بود و سخن استیفاء حکم آن لعل خیر و فضیلت می
کنند که گفته اند از شاکر و از کعبه خود اگر بگفته اند و آنجا گفتا
نیز که در محل او شرف است و سب نظری آن است
و اولت دارد بر صاحب خود از جهت ذکر او و او که سب است
از راه سخن نقل کرده که فرمود در دستم الطاق می کند از دست
سرم برود آمد و فرمود بگویند و نه می فرود و بگویند آن است که
قدری از خود و حقن که از اسم در روی او برده است و سخن آن
بر آنکه در و محل و طوایف شان از خیر و گنا خیر بر آن است
و این اعتبار کرده است قال کسی که گفته است ای گروه چه
علا بر صدم استیفاء بیادنی از حد مغز و من و اگر در حدت
دیگر واقع شده سخن از او و نقص لغت او و عظم مراد او
و دشمنان در بر است چنانکه از سون حدت معلوم شده است
با لا ینبغی ان یسب المسلم

اعاده و در حدت کسی از جهت تنگ او و در حدت ناگوار
مبنی او و در حدت حدت شش علی قال حدت شایان
حدت شایان از سب می سب و سب و سخن مبارک است
من می از سب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی می
بن سب و از حدت مبارک است بر حدت شایان هر چه حدت کرد
و عباد از حدت خود که سب و حدت برین عامه انصار است

سینه شکوه کرد و بعد از مدتی سبوی پخته را از او جدا
 عمل را از آن جدا کنی تا انصاف برود و اگر می باشد که کرم
 می باید جز را در آن صبی است با مشه و اورا که از او برآید
 بر آنست که آنرا در ظرفی که در آنست که در آنست
 یعنی برنگرد از آنرا صبی است که در آنست که در آنست
 یا در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 همین شخص نیست تا آنکه اگر خشم باشد که می درک می کند
 یا هم که جز می باشد حکم اینست که اگر کسی در آنست
 نه نیست باشد و تخصیص صحت و عیب از جهت نفس است
 حکم اینست که اگر در این است حکم هر حدت نفس در غایب
 از آنست که اعمال از این فرج بود و در بر سرین بود
 در خصوصت علی بن قریب در قال حدیثا سیمان من مریض
 از غریب کرب من این عباس را ای صلی الله علیه و سلم نام من
 نفع نمی رود است است که نفس خسته را جو اس که بچو
 تا آنکه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 در حال است که نفع نمی رود است و باست که گفت این کجا
 در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 به سیمان مرده طبره من فری کرب من این عباس کرب

علی بن قریب است حدیث کرده با حدیث سیمان کبار در آن
 دیگر که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 من طالعین میزنند سبقت تمام ای صلی الله علیه و سلم
 اقبل گفت این عباس کربم نزد خدا فرود آمد است
 کیش من تمام کفرت کرد از شب و در آنست که در آنست
 که در این روایت است اما فی بعضی از آنست که حدیثا
 فلان کان من بعضی ای صلی الله علیه و سلم از آنست
 من سخن صفت و مشور اخذ عباس هر که در آنست که در آنست
 سیزدهت این است که در آنست که در آنست که در آنست
 گفته بود و بطور صبی که بعد از گفت او را میگردد و گفته
 اضل و قام صلی در استاد و عالی که در آنست که در آنست
 ما فرقا پس و هو که در آنست که در آنست که در آنست
 ثم جیت نعمت من سبیه و سبیه کرم در استاد او را
 دست و در حال سیمان من شاد که در آنست که در آنست
 از حاجت شال فری حلقی من نیست پس بگردانید و است
 کرد از حاجت دست راست ثم شکی اندم ما ضلع تمام
 من نفع نیست که در آنست که در آنست که در آنست
 نهاد و خوا بگردانید که در آنست که در آنست که در آنست
 با صفا در سبزه است و آنست که در آنست که در آنست

الی انصاف تو پس ایستاد آن سادی سوی خاندان فریضی
تو خدایا نماز کرد و حال آنکه دشمنان تو خدایان ما
مخالفان این رسول صلی الله علیه و سلم تمام عقیده و ایمان
تو میان من که بر کفر تو بودا اگر دم میگذرد که حقیق سوال خدا
بگردد چشم او خواب بگردد و او قال هر محبت صید بر غیر
گشت فریضی من بعد بن فریضی او و او ایام او میگذشت
خواب ایام او میگذشت یعنی آنچه میگذرد میگذرد و او
انی ای میانی انام انی از تکلیف بر تو ایستاد و او
ای ایسم بر او ایستاد که حقیق من میگذرد و او ایستاد
تو ای ایسم بر او ایستاد که خدایان او گشت خواب بگردد
چشم او در آن وقت که در این حدیث که خدایان میفرماند
یعنی که هر که خدایان او است و او ایستاد بر او ایستاد
و او ایستاد و او ایستاد که خدایان او ایستاد و او ایستاد
بآیت مذکور یعنی اگر خدایان او ایستاد که خدایان او ایستاد
علاوه بر این در اشغال تو از شیخ سرور جبر که در میان تو ایستاد
چیز بگردد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
بیان تمام کرده و وضو را هر نام کردن من است که در میان
مسئله دیگری ایستاد تا مذکور بگردد باشد و اگر ایستاد
و او ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد

این اورد قال اولم استخ انصاف از آنکه سببار میست که
تو فرست گد که خود چیزی از اعضا و صفت او که برشته باشد
و او ایستاد و او ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
و ایستاد و او ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
گردد و او ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
این سند بر سر صبیح آمده که این عمر بسیار ایستاد ایستاد
که هر از این صبیح ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
و او ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
کسی است که سببار ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
شیر از قلع و عسل و غیره و او ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
پرسیده و ما مذکور بود وضو و او ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
بگوید و او ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
خدا صحت سلیمان ملک من ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
این چهارمین ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
صلی الله علیه و سلم من فرموده است ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
از غزوات حتی بکون با لشکر نزل ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
او ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد
که بر سر دشمنان تو ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد

نفت تصدق به رسول الله قال صلوة انا كنه به و كرم
اما دعوات ذری ای سوال شد فرمود نماز من است که
پس مردی شفا جان را از انزال فوضا فانس انوار
پس در کمال آن مرد از آن فرود آمد و وضو کرد پس تمام کرد و
را تم قیمت صلوة فعلی المغرب بهتر از آن دیگر گفته
پس گفته که تا تمام نماز تمام کن ای انسان عزیز و فی نزد
پس نشاند هر که آدمی شستر صفا در جای خود تم اغتسال
پس از آن دیگر گفته که تا شسته فعلی و غم پس بنامش که از
آن وقت میان خورشید و غروب در غروب و برین معنی
گفته اند و علاج کردن آن حضرت مسی علیه السلام در بزم
و عرفات و جمع نوز صفا در سفری دیگر پس شویت کسب
این است و باب بی شرح و مبسط علوم فرما شده
باب صلی علیه السلام در غروب و شستن
بوی برده است از یک است آب به شستن
قال ابن ابراهیم الخزازي فيقول قال ابن ابراهیم الخزازي
عن زین العابدین علیه السلام ان من اعلم ان ما سألني
فصلی و یومئذین ان ما سألني و یومئذین ان ما سألني
و بعد از آن فصلی و بعد از آن فصلی و بعد از آن فصلی
و از سر آن سینه که گفته فرود من با تقصیر کجا شستن

کف دست را پس در آن دست که شستن که گفته فرود
ما که امانت علی بن ابراهیم الخزازي من شستن کف
آب را پس که گفته فرود همان که پوست آن طرفه بوی
دست دیگر یعنی آنی که در دست بود و هر دو دست که
پس در تمام شستن برین شستن بود است بوی فرود تم
اندر فرود من با فصلی باید و بعضی السیری بیشتر گفته
در آب برین شستن آن دست فرود که حب است تم
برای بیشتر مسج که بیشتر هر آن است که آب در دوی
مسج گفته تم اندر فرود من طاه و مسج علی بن ابراهیم الخزازي
علما بیشتر گفته کنی از آب پس با شستن بوی خود که
تا اگر شستن آن با تم اندر فرود ای فصلی ما بعد
السیری بیشتر گفته آنی که برین شستن آن خود را
بای حب با که با مقصود شستن که یک است با
شستن حال از شستن تم قال یکنه است اوله
صلی علیه السلام و علم تم بیشتر گفته بای شستن کف آن
عاشق این چنین دید و دم من خنجره را که وضو میکرد و من
صدت طاهراست و که شسته به شستن ای و همچنین
دوی دست تا یک یک با کرده است و گفته فرود
ما که در احادیث دیگر تقصیر آن واقع شده و

باب الغزوة على كل حال وفضل الوقاع باب
در بیان عزادگی استقامت بر سر آنکه گفتند و تمام خدا بر او
و هر حال و خدا را با یاد کردن نزد جامع حدیث علی
بن عبید قال صدنا ورر من شعور من سلام بن ابی العبد
من کرب من ابن عباس علی بن ابی حمزة است از آن وقت
که سر سینه آن صحابه را صلی الله علیه و سلم قال ان اصکم
اذه الی الله قال لیسب الله الله صلی الله علیه و سلم
ما زده خفا گفت این عباس اگر گفتی کی از شما رفتی که ای
زن خود را یعنی معتد جامع و کج این مدار که شکر است
این کار سینه و عالی که بزرگ بنجوم نام خدا ای بار خدا ای
خدا و در بار او که شریفان از فرزندی که دردی کنی بار خدای
بیتا لم تقدر و من خیر کرده شود میان انگسندان و کوز
مرد میرساند آن فرزند که شیطه زار این فرزند خدای
یا شده و محمود باشد از انار و اعجازی او در خط هر دو با هر
چون از حدیث مسلم شد که نزد جامع جاز است نام خدا بزرگ
و جمیع احوال هر دو خوانا به بود بسیار و در حق اولی است
بان معتز که در کرم مناسبت است حدیث تمام تر جواب و
مناسبت این باب کتاب الوصوه و در صبح جو است حدیث
باب میزان فضل لغا و جزئی که سکو به سکه

از او بود و آمدن در جای گفتاری حاجت و از نظر خود
که همین علت است از آن که بیدار بودی سبب است
حدیث آدم قال صدنا شفته من صدنا شفته من سبب
قال سمعت انا رسول کان ابی صلی الله علیه و سلم اذا
دخل الخلاء قال اللهم انی اعود بک من الخبث و انی ائتم
عبد العزیز گفت شدم ائتم اگر بگفت بود و سوز خدای
که در آید می خور گفتی این کلمات ای خدا من با تو بگویم
تو از بس با طهری در آن زمان شان خست نما و سحر و بار
موصد و هر دو مضموم جمع جنسیت است و حاجت صبح شیشه
قال ابو عبید الله ما عرابن عرهه من شکر تو گفت که در حدیث
گروه است آدم این هر عره که می هم از شکر تو که قال
عبد من شیده ذی الله و گفته است گفته از شکر تو
الی بی الی و قال موسی من جاد اولی و گفته سبب
که او است از آن که از احوال بود که بیداری بنما از آن که
وزن و فرزند می شست از آنکه زنا با الی فرزند من زنا پدید
آید و اولی صوفی معذرت آدم از شکر و قال سعید بن زید
عبد العزیز اذا اذاد ان یصل من اذی رده است آدم از شکر
قال سعید بن زید صدنا حسب العزیز اذا اذاد ان یصل من
که است آدم یعنی پیش از او آمدن در حق این دعا خواند

ساعت آن باب دوازدهم که درین شهر فخر کرده که کتاب
 از صورت آن در صورت که ظاهر بوی صوفی بود است مقدر و متوجه
 از مشیقات گشت با **سومین موضع اما از لغت**
 نهادن سبب از در آمدن خدا شد شش عبادین محمد قابل
 صدقاً یا شرفی این عبادین من قال صدقاً قادر علی عباد الله من
 بزیه عن ابن عباس عن ابي بصیر قال سمعت رسول الله
 یوصف ذلک ورواه افعال من وضع ذلک فاخره افعال عمر بن
 حفصی فی اربعین مراد است از ابن عباس که سوره فخره اصلی بود
 در آمد و ظاهر من شادم من در تکفیر است آب و غیره بجزیره
 نهادن این کتب من بر داد و گفت که ابن عباس نهادن
 فرمود ای خدا عالم گردان او را در این دین خردمند سوره
 فخره را و در این عبادین هر وقت خود سال بود و بشک
 از روی عبادت بر ایشان و خردمند و کویس من او را در این
 کرده پیش از حضرت عمو مبینی که در **سومین**
 بگویند است و استقبل التقدیر من بطاوه اول که نکرده بود پاک
 باشد یا مانند آن باشد آدم قال صدقاً ابن ابی عمیر
 صدقاً از بصری عن عطاء بن یربوع عن ابي جعفر الکاظم
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فی احدکم **فان یله**
 گفت ایاوب که فرمود سوره فخره و گفتی که کسی که از شما **فان**

خدا استقبل التقدیر له یولد اظهر و یرسل و کثرت من اوزینت
 و چه قدر را باکره از قید مومانی شست خود مشرق و او عزیر
 را به پیشی گشت یا بغیر بیان قطاب اهل مدینه است
 قدرایشان جاست ایشان عبادت مؤمن است و مکتوبها
 که روی در پشت بنشیند و حقیقه و مانده که درین حدیث
 منی عام است مخصوصی اصحاب از او این است که در پشت
 اقام بود ضعیف بود می بود هر کسی گفتی سبحان فانی در سینه
 اقام الله و قاسم هم همانی گشت از انگو منی سبب شد
 قدر است و حق قیاست در صحرا می است که در عالم علی
 که این را گشت در صحرا هم من در حال عبادت مایه بود
 بود و تفسیر کرد و این عموم را نام شایه و نام تفسیر
 نکرده بود با خود از آنجا معلوم می شود و معرودان نیز این
 داد و قال شیخ صدیق ابن عمر صدقاً و عبادت من کن الله
 حق بر صحن برسد

است. القدر في العجوت قضا واجت كرهه
 فانما سئلهم باسم الله قالوا انما العجوت من عاض
 من فدا الله عن محمد بن يحيى بن حبان عن حماد بن اسحق بن حبان عن
 حماد بن اسحق بن عمر قال. حضرت فورا بيت فعدت لعيش ما جئني
 رسولا بعد علي كنت ابن عمر با آدم باي ما علفه من عيشي
 فورا اسبغ بي من مطهره اصله علي بعد علي وسلم بعض ما كنت
 اقله شش من انما قضا سكره اتم حضرت حاجت فورا. انما
 بشكركم كعبت دوي كره و شام ما كعبت القدس است
 حدشت بقرب بن ابراهيم قال حدشا بن يمين باه و قال
 اجزا كعب من محمد بن يحيى بن حبان ان مراد اسحق بن حبان انما
 ان حدشا بن عمرو بن حماد قال القدر كعبت ذات يوم علي قوربا
 كعبت ان عمر كعبت برقم زادي برشت خانه و كعبت عليه
 بود دوي دوران جنوت و شست فراست. سوال اعد بن
 و دم مطهره اصله علي بعد علي و سلم قال حدشا علي بن الحسين شش
 بيت القدس شش برود شست دوي كره و كعبت برشت
 در بيان آهست كره
 آهست حدشا قضا بي حاجت هسنتها مني ادا كعبت مني
 كره و كعبت كره باي ما ذره و من فرج كعبت كره و آهست
 حدشا او اهل كعبه بن حبان قال حدشا شش من باي

[The right page is mostly blank with some faint bleed-through from the reverse side.]

در سر مطهرین ای سوره نعال سمعت ان بن ملک قبول
الهی صلی الله علیه وسلم از طریح لاجنه ارجی انه طعام متناذرا
من ما سمعت ان بن ابی کفرت و حق که بر آدمی قضای صفت
می آید من و عقی می عادم خود سوال را که گویند صلح رسید
باشد و عاقل که با انهم بر او بر آید حتی سستی بر بخواب
ان بن که این آب سستی مکه این قول مطهره ای ان بن است
و عقی که میذوقد نشاء منخ بر لغت است که از عاقل
صمیمی و دیگر که صریح در ان واقع شد و در با نزه انجا بان که است
چرا که در باب عمل انضرو لاجنه و اقامه و در مجملین حکا که در
مردون بر ذوق دو است کرده ادا و عیانا سستی نشاء
الهی صلی الله علیه وسلم از قدرت انش آورده و تخریج عیانا
و قدر سستی با ادا و قیر آن کسی که گفته اند کفرت است
آب سلوم است و در ان قدرت نیز صریح بان فرست است
من عمل بعد الملاء المطهره جان کن
بر ایستاده بر ای نظیر او و قال ابو الدرداء ان الحسین حکیم
صاحب عقلن و ظهور و الو ساد و کفرت او در او آید
نیت در میان شما صاحب این عقدا ت ان کفرت ان کفرت
و آب لغات و در ساد است که نیت از ان سمود است
صنی بر ای بر سید از وی که بر میان نشاء و عیانا در



اول شریفه چه گردان ناست من و اول شام حبه
سنان بن عرب قال حدیث شریف من عطاء بن ابی سیره
قال سمعت ان بن ملک يقول کان ابی صلی الله علیه وسلم
از طریح لاجنه ثقیه ان او عیانا ادا و من با کفرت
مهر برده و دستش که برده ناست ای قضای صفت خود اول
نیز ستم و عقی در عاقل که با آن برزی بود بر آب شست
عمل انضرو مع اصلا و فی ان سستی باب در بیان بر و سستی نیز
خود با آب بر سستی در شست محمد بن بشاء قال حدیث ان
حدیث قال حدیث ان سستی من مطهرین ای سوره نعال سستی
قول کان ابی صلی الله علیه وسلم من عمل المطهره فاعمل ان و عیانا
ادا و من با و عیانا سستی با عاقل سستی ان بن و در تخریج
در ای که عطا را برای قضای صفت می برید سستی من
آن برزی بر آب و نیز در آداب و نیز خود می سستی بر کفرت
آب نوا انضرو انضرو سادان من شریفه صفت کرده است
محمد بن حمزه انضرو نشاء ان ان سستی
بن ان سستی عیانا باب در بیان نیت کردن از سستی است
درست حدیث ساد بن عیانا نعال حدیث حدیث ان
من کسب ان ای کثیر ای ای من صفت در ان ای عیانا من ای
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان شرب احدکم شربا

قرا... رکت ابو قحاده و غیره...
کلیه از شما پس من نزد حضرت آن داد آنی...
بر حینه و لا یصح...
و اسان گنه برست است این بره...
در وقت...
عمر و نفس...
مادر ساس...
پاد آید...
و بیک...
کول کند...
الکثیر...
قال...
قال...
درست...
پان...
قال...
قال...
قدوت...

من مدینه...
و بود...
قال...
که...
و...
فان...
یا...
سنگ...
فمن...
بسیک...
سیر...
این...
یعنی...
نیک...
لیکن...
صلى...
سکت...
فصبت...
ما...

من در سکنه بزم و طاعت کردم بسوم ماه تا غزوه من گزینم
سرگنی را در وقت دم تقصرت با آن سرگنی با خطه لغزین و اهل حق
و قال با اریس بر گرفت تقصرت در سکنه زوداد و خاضع کن
را در فرمود این سخن است و قال بر حسین بن پوست من در این
اهل سخن قال غزوه منی عبد الرحمن مقهور و موافقت ازین صلی الله
بر کسی را گزینم ابو اسحق بن سعید کرده درین حدیث طهارت گزید
علاء حنفیه است که لاله با جریست که تکیست اعمار
شرط نیست چنانکه امام اعظم داماد مالک و غیر صحابان روایت
و قوله که در تکبیر هر دو طرف آن گفتا که با شد و منتهی
تجلیت صبح است در تجلیت اعمار با
مردم در آن زمان که در تکبیر پیش از آنکه اعضاء در وقت
محمد بن یوسف قال با خبر با سیمان بن زید بن سلم بن علی
بن ابی بکر بن ابی جاسر قال قوما رسول الله صلی الله علیه
مردم در وقت این عباس که در تکبیر جهره تکبیر در آب
در این مرتبه در وقت الحسین بن علی قال در شایسته
بن محمد قال با خبر با طبع بن سیمان بن عبد الله بن ابی بکر بن محمد
بن محمد بن عباس بن مسلم بن عبد الله بن زید بن ابی اسحق
و سلم قوما درین مرتبه سخن سخن منزه او منکر در وقت اعدا
او در بار از راهی جز و تعلیم است

قال غزوه منی و منکر در سر سیدار غزوه منی عبد الرحمن
غزوه منی قال غزوه منی بر حسین بن محمد بن ابی سیمان
ان عطاء بن یزید با خبر دران حران موی عثمان بن عطاء از راهی
سلمان بن عثمان و عابا با جعین حران موی عثمان بن عطاء که در
عطاء بن عثمان و عطاء بن عثمان که در حدیث طهارت گزید
مرات غزوه منی بر یکت است ابراهیم برود که دست چنان
پس شربت هر دو تکبیر ابراهیم از تکبیر است دست چنانکه در
در بیت دیگر است درین حدیث غزوه منی مثل بیان کر و قوما
غزوه منی امانا با خبر در وقت دست او در تکبیر و در هر یک
آب در دره منی که تقصیر منی کرده اند و تقصیر منی در هر یک
درین دو است هر دو تکبیر و در هر یک که گفته اند غزوه منی
که مثل و حدیث غزوه منی است در هر یک که در هر یک
الی المرفیقین وقت جود شربت هر دو است در تاریخ سید
فهم بر اسرار هر دو که در هر دو با جعین غزوه منی که در هر یک
و که در تکبیر اسلام منی و که در تکبیر که در هر یک که در هر یک
در حدیث رضی الله عنهم مثل حدیث غزوه منی
الی الحسین بن یزید شربت هر دو با ابراهیم برود که در هر یک
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من توعدا و نحو و منی که در
عطاء بن زید و سمیرة که در هر یک که در هر یک که در هر یک

من ثم صلی کریمین لاجدث صیفا غنیه نیز گفته و دور کوی کر
حدیث گفته و این شش هزار مراد خواهد بود و دو سال است
شیانی است نظیر تیر در صحنای قرآنی در سراسر آفرین
مابع از این ذرات کما بود و مگر ظاهر بنوی و دو ماه و شش
تکسر و تیر در صحنای قرآن در سراسر آفرین مابع از این ذرات
هم دیگر خواهد که تامل بنام رود اگر عارض شود در این صحنه
توسعه آن نماید و اصل حدیث سخن کلام بود و بنام دیگر گفته
که صلا خاطر ما سواد در صحنه باطن او گفته می باشد صحنه
قرآنی آن برود و اصل کلام خواهد داشت غرض از تقدم من در ذرات
مراد آنکه پیش از این کرده آن بان و در بعضی در این است و نام
نیز واقع شده که با مراد آنست که بعد از آن کما بنوی واقع
نشود و در صحنه از صاحب انجیل که گفته باشد از صاحب من
در هر قسمی قال مدانا صانع من گیسان قال شیئا این را شاید
یعنی از هر قسمی گفته که صانع من گیسان نیز است این شاید
اصح و در بعضی گفته و مکن عروقه و صحت من بران فلما فاض
شمان قال و صلیکون لئلا آتیه ما تکون و بس که حدیث گفته
از حوزن بر کلام و مکن و مکن کنت هرگز این حدیث کلمه شمار
صحنه بنوی که بنوی است قرآن حدیث که در م شده یعنی حوزن
نی بود و در حدیث از حدیث اگر معتقد نوشته و از حال بنیست

صحنه است یعنی صلی حدیث بر اسم انجیل و بنام ما اصل حدیث گفته
بر این الصلوة الا غفر له ما قبله و من الصلوة حتی یصلی شیئا
بجز حدیث که در حدیث بود و خود شکسته مردی پس نیک می که حدیث
خود را بر عادت حدیث آید و بس که حدیث و حدیث و حدیث
که اگر کسی آفرین شود و مرد را کما بان صلیکون گیسان و در بیان
در کنت شیانی کما بان حدیث از انوار و کما بان حدیث و آن از آن
گفتن با آن حدیث خود و بنام این است که در حدیث که
علم واقع شده و اسب است یعنی فی او غنیه بن
بنام حدیث آن در حدیث که حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
مبارک من حدیث صلی حدیث که در حدیث است یعنی حدیث
بنام حدیث و حدیث این زید و این حدیث و حدیث
بنام حدیث قال انظرنا حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
از هر بی قال حدیثی او او در حدیث است با هر بی من حدیث
صلی حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
گفتن او که گفتند زود کسی که حدیث حدیث حدیث حدیث
که حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
که حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

اصحک علی بن ابراهیم که از اهل بیت است و من استخبره و فرموده است
اصحک من ذی فضل یزید فرموده است حضرت و حق گوید که
از شاه پس گوید از دست خود است و از دست خود است
محقق است که هر کس که با حق است و حق را بداند
شود که از شاه خوب است گویند به دست خود است
خوب است و هر کس که بدست فرقی در شاه است و بدست خود
کرد و بدست هر کس که بدست خود است و بدست خود است
بدیاری تا دست حق است و در طرف است و بدیاری تا
پس بعد از آنست بطرف اول است و حق ان به خدا حق است
چنین است که در دست است و بدست خود است و بدست خود است
این است که بدست خود است که خوب است که بدست خود
گواست که دست دست او کجا می بیند رسیده است
فضل از علی و اشیع علی بن ابراهیم است
شستن بر روی او و سجده کردن بر زمین اگر بر این باشد
است و سوسن قال خدا او عواد من ای شرف من و بدست
من تا ملک من و بدست من عواد قال گفت این صلی الله علیه
عافی سفره خود است گفتن من عمره ما تا سفره انا که
سفری پس در داشت دارد رسیده است و بدست خود است
که در خود می گویم و از دست است که از دست خود است و بدست خود است

پس نامه ای شستم فتادی اهل صبره و علی بن ابراهیم است
برین وقت است شاکر و آواز میزند می باشد شاکر ای
آتش اهل است شاکر با گفتار که از دست خود است و بدست خود
تا بدست خود است و بدست خود است و بدست خود است
و بدست خود است و بدست خود است و بدست خود است
بودی بران و بدست خود است و بدست خود است و بدست خود است
سهم از دست خود است و بدست خود است و بدست خود است
تا سار است خود است و بدست خود است و بدست خود است
و از دست خود است و بدست خود است و بدست خود است
هرگاه در بدست خود است و بدست خود است و بدست خود است
اول خواهد بود و بدست خود است و بدست خود است
سازد خود حق درین مسکن است و بدست خود است و بدست خود است
مثل او که خود را رسیده است
می او نمود که بدست خود است و بدست خود است
من زید بن علی بن ابراهیم صلی الله علیه و آله است
عاصم و حمید و بدست خود است و بدست خود است
است و او است قال خبرنا شیب من از بری قال
خبرتی عاصم بن زید بن علی بن ابراهیم صلی الله علیه و آله است
عزاد عاصم و بدست خود است و بدست خود است و بدست خود است

و به خدا که طیب آب و حضور ابراهیم است
ظرف آب بر سر شست هر دو دست است و بعد از غسل دست
تم نقض و شستن و دستش را بیشتر بشوید و دست راست
بشویید و دست چپ را بشوید و در دست چپ را شست و دست
آب از چپ تم غسل و بعد شست و به بیانی از طریق نماز بشوید
باید خود را سه بار و هر دو دست پنج بار تم غسل و دست
غسل که عودا بشوید که هر خود را بیشتر شست هر دو
سه بار تم غسل و با دست راست غسل و با دست چپ
نزد و وضو می بیشتر گفت عثمان ایدم سینه را که وضو میکرد و قال
من تو نماز خود وضو می نه آنم صلی که من وضو می نه آنم وضو می
نه آنم وضو می نه آنم وضو می نه آنم وضو می نه آنم وضو می
بشود و در وقت نماز که در حال که حدیث می کند در آن
دور گفت من خود را بیامرزده خدا آید که در دست چپ
از این گفته است
سین و ثواب در میان
بشود و در وقت نماز که در حال که حدیث می کند در آن
دور گفت من خود را بیامرزده خدا آید که در دست چپ
از این گفته است
سین و ثواب در میان
بشود و در وقت نماز که در حال که حدیث می کند در آن
دور گفت من خود را بیامرزده خدا آید که در دست چپ
از این گفته است
سین و ثواب در میان

و در ایامه قال ابن سیرین که سینه را جمع بر وضو هم آمده
درین باب آن باشد که آب هر چند بجای نماند بر سر است
میکرد پس در احکام با نام تر شست که آنرا بشوید
آدم بر آب پس قال حدیث شریف قال حدیث محمد بن زیاد قال
سمعت ابا هریره و کان یرثه و ابا هریره و ابا هریره و ابا هریره
گفتند حدیث زیاد شستیم ابا هریره و ابا هریره و ابا هریره
و حال که وضو می نه آنم وضو می نه آنم وضو می نه آنم وضو می
بشود و در وقت نماز که در حال که حدیث می کند در آن
دور گفت من خود را بیامرزده خدا آید که در دست چپ
از این گفته است
سین و ثواب در میان
بشود و در وقت نماز که در حال که حدیث می کند در آن
دور گفت من خود را بیامرزده خدا آید که در دست چپ
از این گفته است
سین و ثواب در میان

صلی الله علیه و آله و سلم علی الطهرین و علی الطهرین باب و در پیشین
هر دو پای که در عین است نه در وضو و مسح ناگردد بر آب
و در آن وقت شست نه شست نه شست نه شست نه شست نه شست
بوسعت قال ابی هریره و ابی هریره و ابی هریره و ابی هریره
قال قال حدیث محمد بن زیاد قال حدیث محمد بن زیاد
سمعت ابا هریره و کان یرثه و ابا هریره و ابا هریره و ابا هریره

من ترا که پیش تو چهار جز که نه به نام هیچ یک را دادی با این
که صاحب چیز ترا بگرد و بپوشد و است لاش من در کاف
و اما این گفت این هر که ما بدان چهار چنگ این هر که گفت
دوم که در سینه می از چهار جزای این هر که گفت دوم که
بینه می از چهار رکن که هر که در رکن باقی اگر گشتی که در
هر جا بود است عراقی است بطریق طلب آن ایامی که است
و اما یک تیسرا اتصال سینه دوم که می پوشی بطریق
که می نازد و اما که در واقع است و این که است اهل علم
و اما صاحب چیز می پوشد که هر که در واقع می نازد و اما یک تیس
با صفره دوم که ترا که یک تیسرا عا در پیش از صفران و یک
از گفت یک اهل ان سس از راه اتصال علم نقل است حتی که
دوم صفره دوم که ترا و هستی که هستی که می نازد و اما یک تیس
مردم یک برای اجماع و صفره و هستی که می نازد و اما یک تیس
و یک تیسرا که است بیشتر آنچه در می بین شروع در کس
از اول به و پیشین قال عباد شانه الا که ان خانی علم از سوال
صلی الله علیه و سلم پس الا ایما تین گفت خداوند من و تو
من این دور که تا رسیدن آنکه از ایامی ابرهیم علیه السلام
آنها باقی مانده است این دور که است و اگر که در آنم و در اول
ا برهیم علیه السلام با کتبه و هم هر که در آن

سینه خانی را است رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
ان من حیثا شرفه و شانه حیثا ان سبب پوشیدن شرف
بسته را که پیشین و این هم سینه شانه که می پوشد خانی سینه
دوم می و در سینه که در آن صفت و در دای شرفه
در آن سینه که در آنجا است ان ایما پس من دوست سلام
که پوشتم که که از آنجا است و می صلی الله علیه و سلم و
و اما صفره خانی است رسول الله صلی الله علیه و سلم
می نازد و اما است ایما که در آن پیشین من و برهیم
بیشتر است که که می نازد و این دور که در آن دوست سلام
این که رنگ که آن که ترا که ترا که ترا که ترا که ترا که
مرا که که در آن جا است می نازد و این واقع شده و
سین و در او که در صبح با کس و در صفران ثابته می نازد
هر که صفت که که می نازد و با سر که در صفران جا می نازد
خانه و صفت که که ترا که ترا که ترا که ترا که ترا که
در کس ای او که در صفت با کس و در صفران ثابته می نازد
و اما یک تیسرا که که می نازد و با سر که در صفران جا می نازد
تا که صفره او صفت که که ترا که ترا که ترا که ترا که
این نیز که کس ای او که واقع شده و که ان صفره صفت که که
صفت و این صفت که که در صفره خانی می نازد و این است

قول در او از حدیث قول باقی جواب داد و با آنکه بگوید
نه اگر نزدیک میگردد و گفت در کتاب باقی آید و این سخن با
تاکید که محقق تکمیل کرده است و گفته است که در حدیث آمده است که هر که
کرایه یا اختیار کند و غلبه است حدیث دیگر که در
با صبار و در احوال است اما احوال علم از رسول اصدقی
علیه و سلم حتی طریقت بر او عطا اما بجز من از آن در دست
نیده و این سخن است که اگر بگوید تا اگر بگوید این سخن است
و احوال و صیغی ابتدا علیه آن زمان سبک که در احوال مستند به
می باشد و در مورد استم از راه ذمی الحی بود و در فصل آن
کتاب بی توضیح میرسد با
در عقل و بیان اختیار کردن طرف راست در دست چپ
اینکه اگر در دست چپ است برین در مثل حدیث
حدیث امیرالمؤمنین قال حدیثا قال من خلفه من غیر من
فالت قال ایضا علیه وسلم من فی مثل ایضا
بیاضه و موضع الوضوء و منیة گفت تمام علیه که هیچ جایگاه
و مثل سید احمد در زمان او و منزه است در این معنی
تا که با وی بود و در مثل و در زمین جایگاه ستم شریک
ابتدا کند و در مثل با کرافت راست و چپ و وضو از دو
درست مخصوص بر هر حال حدیثا قال خبری از حضرت امیرالمؤمنین

قال است ای من سرور من عاصمه قالت کان فی مثل
در حدیث امیرالمؤمنین گفت عاصمه بود منزه اگر خوشش می آمد
بود ابتدا از طرف راست است فی مثل در مثل عاصمه که در حدیث
راست می پوشید و در وضو از سایه کردن از اید از طرف
راست از سر و پیش میگرد و ظهور در وضو است که در حدیث
راست است و چپ ای راست می پشت در وضو و چپ است
در مثل فی مثل که در حدیث ای که در حدیث در کلاه خود
چپا که طعام خوردن و چپا در چپ است که در حدیث است
در ای آرد و چپا ای راست در سجده می نما و همچنین سرگردان
و در حدیث است و شارب گرفتن در سر شستن از سوی چپ
گرفتن از چپ نفس در دست و پا در وضو از احوالی که در حدیث
با وضو مثل بر آمدن از سجده دوران طایفه است و نشان است
کردن و چپ در سر اولی بر آید که در حدیث چپ سبک
انما سبک الوضوء اما عاصم العلو
علیه من آب برای وضو و هم که نزدیک شود وقت نماز
گفت حضرت الصبیح قال نفس الماء علم بود فمثل التیم
گفت عاصمه رسید نماز صبح پس علیه و شارب و با وضو
برین نماز است آیت ختم
اینکه با یک من سخن بن عبد الله بن ابی طلحه من انس بن کعب

از قال بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و عاشرت مطهراً
المطر فالتفت ان من الرضوخه فلعلم بحده و کتبت من بیوم سیزده
خدا و حال آنکه زید رسیده و خود نماز عصر بسبب طلب کرد
مردم آب داد یا پشت نه آنرا تا فی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی ذلک انما ربه و دهر انکس ان تو غمزه است پس آنگاه
شب منزهت آب و خود دردها یعنی آنکه کوه مرئی اندک کسب
دردهی آید و سپس نماز و طرف آن آب دست مبارک خدا
و فرموده نماز کرد و خوشگشته از آن آب قال فریست اما
بیخ من کتبت ما بر حق فرموده امین عند افرقم کتبت من
سیر و دیم آب کوی بر آنکه از بر انگشتان تا آنکه در کوه کوه
ازاد ان سببه شد و افرزدم و کسکس ای فی نماز من نیز
دا و علی بن مردم است ا
و از
میشل به شرفستان اب و حکم طهارت آن پیشه میزدند
آب و حکم کسی آبی و گان خط و لاری بی با سمان خنده بر لاری
و اجمال بود و خط که سید به آن نومی باکی آنکه گزین شود و آن
نومها شسته جان و در سخن در میان من حق و نیز بر تو هر شسته
در میان ان عمومی که ایتمی و سورا کتاب و ممراتی المسجد
و آب و سپان کیش باهون پس خوده سکان و کاشتن آفتاب
در مسجد و قال ازهری ادا و علی بن ابی اسیر و خود و نیز

بگفت ازهری و سنی که من از خدمت سگ در طری کوه
است چنانچه زبان آب او را که نیست در طاب و کوه
بفران ای که در شوکت آن آب که در این زبان سگ است
و قال سفیان خا و انقضت لیت لعل الله عز وجل نعم لعمرو و انما
و دنا و فی النفس من سنی و کتبت سنان و فی ای کوم خود
کردن از آن آب مذکور میندازد حسیب فرموده است کتبت
بر آنکه یا جید ای یا بسیم هم کتبت و ان طاب است کتبت
سگ چرت سیزده شقی از حجت هم اتفاق چنانست بر حق
سگ بتوجه او به و ختم سزاوار است که در شوکره شود آب
نکورد از حجت بود آب و خیم کرده شود از حجت عیاض
گذا اندر و سمان کتبت که این آب مخلوط با آب سگ کتبت
صرف نیست در آنکه سگو یا این آب و کتبت است در ذرات
کتبت که در شوکت و خیم هم آب صرف کتبت ای که رسد
آنرا یا به شست و باکی کرده تا نماز بچیم رود و در حدیثی کتبت
ای آبی که اگر سگ بنوشد آب و کتبت است یا به شستند
صبح است در کتبت آب سگ در شست با کتبت سمان
قال حدیث اسرار من عامر بن ابی سیر قال کتبت
عبده حمت ما من شرف سنی صلی الله علیه وسلم انشاء
من علی السنان و من سنی علی السنان کتبت این سیر کتبت

مرید و اندام جزئی از سوی شریعت سبزه است که رسیده
 تا آنکه از جانبش با از عبادت اهل نفس ننگ کاتب
 فعالان کنونی شرفی شرفه سدا حسبال من لرب و اما
 پس گفت عید و آینه بودن نامی از آن حضرت نزد من
 محبوب ترست از عبادت و یا و چیزی که در دنیا است از شرف
 پیش و حضرت است محمد بن عبد الرحیم قال اخبرنا
 بن سلمان قال حدثنا عباد بن ابی جعفر عن ابن سیرین عن ابی
 اذین قال احدثنا ابا عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
 ان من شعور من كنه الكون من شعور ابراهيم و اسحق و يوسف
 و محمد و اجمعين و هو اول من خلق الله عز و جل
 این دو حدیث بجز اولی در حدیث است که بجز گذشت
 اصحاب سبزه کار نیستند و گفته که یوسف از هر دو است
 از او مبلغ و سبزه پیش که پاک خواهد بود هر دو پاک
 آتی که یوسف نیز پاک است و این دو است بر ذمه کسی که
 تا جاست خاست سوی که از این حدیث شده و گفته که اگر
 افند آتیب پاک سبزه با پاک سبزه سبزه نام
 آنچه بود اتمام شایع منصرفه نامه نقل یکدیگر از کتب و عدم
 که در سوی شریعت حضرت نزد ساقی و طهارت و عدم
 و قول است اما ذمه احد من چهار احوال امور چنانست

که در هر مطلق سوی مراد است و این نیز بری که کرده اند
 عدت آن شرافت و تبرکه که خلاص مطلق می بران نیست
 بن آیه است عباد بن یوسف قال اخبرنا ابا عبد الله
 فرقة و من اخرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه
 قال اذا شرب الخب في ايام احدكم فليشرب سبعا عشر مرة
 و هي كواشف يصبك آبي ايسري كذا و طرفي كذا شاست كذا
 آن طرف را گفت با و اگر کعب سبک نجاست فليشرب و من
 بار از حدیث کمال اصحاب است و گفته نجاست فليشرب بار
 شستن آبی می شود و اگر اما افعالی است حکم آن قبول نیست
 باشد همان است محمد بن شیبان اخبرنا ابی جعفر
 بن ابی انثرت که طریقی که یکی از شیایان در حدیث است که حکم
 مقصور بر شرب آب است اگر چیزی جاری باشد و سگ آن خورد
 این که آنچه در سگ بآن رسیده باز نشمارد شستن نیز
 بن است اما سخن قال اخبرنا ابا عبد الله قال اخبرنا
 عبد بن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 اخبرنا عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 اخبرنا ان من شرب من ماء احدنا في يوم الجمعة
 و لم يشرب من ماء احدنا في يوم الجمعة لم يمت
 یعنی اروا و سبک گفت آن مرد چون خورد و میس کند کاتب

بهر نسبت برای ما بان نوزده تا اگر سایر اسکره آن گفته شود
نهاده خواند پس هر چه از او بماند در او باقی ماند
تواعت است که در این حدیث بر طهارت مورد تاکید است
تا اگر محاسبین در صورتی که است و در آنکه در صورت آن
شریعت است اختلاف در بر تقدیر شریعت موقوف است که
سزای آنست و عادت و عادت رحمت من خود و یک است
و با اینها این طهارت معلوم است که اگر مرد این نوزده را بپوشد
پوشیده و نماز آن کرده و قال محمد بن شیبه که از مشیخین است
قال من قال ابا عن یونس من این خطاب قال حدیثی محمد بن
عبدالرحمن ابن قال کانت الکلیه تشقی و تبری فی الصدقه و
من ذلک قول الله علی حدیثی یستم قولهم که در این حدیث
ذکر است حدیثی که در آن ذکر می آید در حدیثی که در حدیث
و زبان تعبیر خاص نبوده که با آنست آنچه بر آن ذکر می آید
این حالی در آنکه از آنجا که از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی
که حدیثی نیز در حدیثی که در حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
و از این حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
از آن حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی

نزد من این حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
این حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
کنت حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
این حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
کنت حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
و از حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
این حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
بیست حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
نستم حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
از حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
و از حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
آن حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
تاست حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
بی آنکه حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
من لم یرا الوضوء الا من التوحین علی
الرباب و در بیان حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی
شیخ را حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی که حدیثی

دین پس فرمود تا او را با احدی از آن بندگان که در این
مرقل حاضر بود ترست نشان او با آید است کی از خدا دانند
یعنی بر آنکه بدست از احدی از آن بندگان که در این
دستوست همین فرمود و فرمودی بگردید می بگوید که در این
مجلس کسی بر آید و در آن روز که گویند از خود او مشهور گشتند
درین کسی که بر آید از او بر او گرامی دانند گرامی دانند سببش آنکه
دستورال کار این است که احدی از آن بندگان که در این
مجلس حاضر گشتند با او دوستی که خداوند کسی در آن روز که
نزد او خواهد آمد و دستور او قال الحسن ان احد من شعرا را
اظهار او قطع شود و دستور او غلبه گشت حسن بصری که
گفت کی از سوی خود جزئی از آن نشان خود جزئی از آن نشان
از آن نشان خود جزئی از آن نشان خود جزئی از آن نشان
برای همین است که با چهار بنویسند و دستور او
نیست و دستور او چهار دین میزند نماز کرده اند که
و حسب است که از هر دو گنه که هر دو جانب آن است که از
سر روی یا که کتاب آن رسیده و دستور او است پس بعد از گفتن
سوی و آن جزئی است که کتاب آن رسیده پس دستور او
در صورت را دادن نموده که خود خواهد گشت دست بر آن
دست بر گشت آن که دستور او حسب است آن گل است چنانکه

نزد آن که او بر هر روز که در آن است
که در حدیث مراد صاحب از نقل
و دستور او حقیق سوچیا است
عبد الله و سلم که آن بی عجزه است از آن صاحب که در آن
از جابر که بعضی متفرقت بود در عجزه و ذات الاطراف است
این عجزه و دست از آن صاحب است که در آن روز که
بود که سکههای او در دست و سینه و سینه او را گفت که بر آن
بگردد است و در آن روز که این که جایی مردم رسیده بود
بود نیز برای همین که این صاحب نام در آن است فری
فرزند آدم در آن و سوره شتی می صلوات پس از آنکه مشهوری
یعنی تبری می رسیده پس بر آنجا بود و آن صاحب که در آن
گروه و دستور او که با او کسی از آن روز و در آن روز
میزند از او که دست و این در جزئی نیست بعد از آن
که هر دو اصل است در حدیث خود و خروج دم سینه است چنانکه
این که در حدیث رسیده و در حدیث که در آن روز که دست
و دست از آن صاحب که در آن روز که در آن صاحب که در آن
قلی بن ابی طالب می صلوات پس از آنکه مشهوری
مشهور است چنانکه در آن صاحب که در آن روز که در آن
کام تر که اگر همین که هم مشکلی بود یک یک طرف و در حدیث

میدانند با یکدیگر گفتند که ما هم به پیش از این که چون بدین دنیا
هم رسیدیم باشد و این خود با اتفاق باطل است و در حدیثی است
با کوشش و تقصیر باشد و با حیات قبل مرگ است یا همچنان که
با شکوه بدین و عبادت رسیده ترین میگردد و علی و آله و اهل بیت
السلطان صلوات الله علیهم را ما تمام گفتن من همه استخوانان نماز
نیکو کرده اند و در دنیا می خوانند و در میان خود چنانکه در وقت
صبحه شوقی است از من می آید که منمیه و در وقت حضور از خون
گردنی که در آن سپهر خون و با این دنیا و قیامت منی آمده است
عده پیش که سوختند و از طایفه ما گفتند این غیب خدا
چنانکه مستحق و قال هو در سنن مجری علی و علی و اهل بیت
علی و اهل بیت و خود آنچه گفته اند که من است در آن دنیا
و در وی این مقدار را هم گفته است چه اوم آبی طینه آورد
و در پیش آنکه و خود آنچه گفته اند که در دنیا زنی و آنچه
دوی عام است تا علی و منوی و جیب سینه و اهل بیت
تخصیری کرده اند آنرا قسم اول است این عام مخصوص تمامند
و بهتر آن گفت و تخصیری که بخوان نیز معلوم می ماند و در ضمن
بسته جمیع آورده و الا لیکن و ما سبلا اگر کسی که حدیثی نقل
در باب حدیث بخاری نیست که در تخصیری حدیث هرگاه در حدیث
کتاب آمده است باشد حدیث بخاری را باقی است و اگر در حدیث

که آدم و حوا هم هستند اول با خود بیگانه و در آن وقت که
بروندند از قطعی و معاصران برهه فخری است و آدم و حوا
نمودند این هر هر احسن خودند آدم و حوا از وی و خود هر که
باشند و نازک را بخوانند و نیم گفتن که چون رسیدن شاه میگرد
باشد از هر جهت خواهد خورد و در حق این الی او می باشد و فی
صلواته و از زبان انداخته این الی او می خواند و سپس از میان
نماز خود است ایام خود جز در وقت نماز آدم و حوا باقی ماند
بمنزله بود و قال این هر هر الحسن من نیم خیس هر او مثل می بود
گفت این هر حسن در شان کسی که خون از کمر کشید و برکت
کوشش من با ای که زدن یا اگر غضب است که در آن
موقوف است هستند اول ترا که گنبد که هم کلام است که
صاحب و خود که زنده و حدیث است من ایام خاک است
آدم قال حدیث است المصیری من ای هر هر و قال قال ابن
ابی عمیر و سید سلیمان بن ابی سعید و ما کان فی المسجده فیکتفوا
تأم بحیث گفت ای هر هر زود و خود علی حدیث است
اشهد حدیث است بنده در جای نماز منی و آب نماز که
بهت در مسجد و در آن مستقر است نماز را و آدم می گوید که
تعالی در حق علی الحدیث ای هر هر و قال الصلوات منی استقرض
بسیار می فرستد حدیث ای هر هر و گفت آدمی که

مسعودی را فتح بن طایغ و ابوسعید خدری را ابی بن کعب و ابن سیرین
و ذی بن نابت و وجیب شمل را ایزال و سبت را عابد بن کعب
صدیق عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و ابن عمرو بن عبده
و ابن عباس و معا جران و دیگر باین زمره الهیار بود و اصحاب
ایشان را و کجی و قزوی و اهل کوه اند ما فرین برین شدت
استیمن مشهوره قال ائمة الفخره قال ائمة شیعیه من لکم من لکم
ای صایغ من ای سید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
ارسل الی اهل من الاقطار فجاؤوا و سید من جنتی من لکم
فرتبنا کما اصبی هر ای در اقطار و طسب بیه بر آید ای در سب
کسر و بکشد از آیه نقل عقالی منی صلوا علیه وسلم فاستجابوا
فقال لهم فرم و غیره نشانیه که استجاب که مردم ترا که گفتند
هر ای منی بشین تراغ از حاجت بلای آمد من علی بن
او معلوم شد من چنانکه آب از سیر او ظاهر میگردد از ان احوال
راود او و کلمه آنرا بیان کرد فقال اذا اجمعت او فقلت
فعلیک الوشوه فرمود و قسمتی که مشتاقی کنی منی بری از او
از حاجت بر غیر می یا صبر از آنی که در طوی پس بر تو آید
و وضو ست تا خود و بپست است که در نظر او و سید
قال در نشانیه و گفت و سب حدیث کرده اند شیعیه و قول
فقد و کجی من شیعیه الوشوه و گفت مولف گفته است فشد

و کجی از شیعیه و خود ائمتی علیک او خود و گفتند
الرجل یومنی صاحب جرم کسب بود کرد
و خود میکانه زیار خود انداخت این مسلم قال انما یزید
بن یارون من کجی من موسی بن من کسب الی ابن یزید
من سانه بن زید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم هرگاه
بروج کرد از وقت حرقه از کوه بودی کن پس فتادی
حاجت کرد قال امام فخرت اصعب عدیه و ترمذی و گفت
هر کس کسب کبیر نیم بران حضرت آب را و حال آنکه وضوی که
فتقت با رسول الله صلی الله علیه و سلم الی انک من کجی من لکم
مذابا فای سبکی فرمود و منی تا در پیش است حدیث خود
بن نقل قال در نشانیه او باب قال سبت من سید قال
ایزالی سید بن ابراهیم ان یوم بن سیر بن مسلم ایزاد و سبت
عروه بن المشرقه بن شیعیه حدیث من المشرقه بن شیعیه ان کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم و انه ذهب حاجته لانه یزید
که جنتی وی بود بار رسول الله و همین ان حضرت من سید
و سلم رفت برای فتادی حاجتی که فرود او و ان المشرقه بن
اصعب الفارغی و او یوشنا و فقیل و جده و یزید و سب آید
و سب علی العین و همین منزه کشت که بر کجی من آب و سب
و ان حضرت و خود میگردد پس شیعیه او خود او سب که بر فرقه

و صح که برین باب است قرآه القرآن طریقه
و ترجمه باب در حکم خواندن قرآن عظیم پس از حدیث استغفر
قرآن مثل آن که در سوره صبیح صبح نیز در خارج حدیث است
برین حدیث بر او از حدیث نافع از قبل و در است خاک کوزه
او برین حدیث است که در حدیث استغفر این قرآن نیز حدیث است
حدیث است و در حدیث نافع از او کرده او را از کوزه کوزه
با قرآن بر نفس بر آن باشد و در اینجا هر دو حدیث است و اما
مفاد حدیث است و در حدیث است که کوشش حدیث و کوشش حدیث
نفس اول در حدیث است در حدیث است و اما فی مانع از آن
و سخن خواندن حدیث و در حدیث است که مفاد حدیث است جواب آن
سوره در حدیث است و در حدیث است که در حدیث است و در حدیث است
و کفایت آن حدیث است چون در حدیث است و در حدیث است
حرکت با وی در حدیث است از حدیث است و در حدیث است
مترجم حدیث است و در حدیث است که در حدیث است
لا بیس با قرآه فی الحکم نقل کرده است مقهور از حدیث است
با کوشش در حدیث است قرآن در حدیث است و در حدیث است
چون در حدیث است که در حدیث است و در حدیث است
نفسین را که با قرآن است از حدیث است و در حدیث است
در حدیث است از حدیث است و در حدیث است

که غایب در آن نام شده و آداب قرآنی می باشد در وقت
قریش بر زبان میرسد و قال در حدیث است که در حدیث است
عادت بر این سوره است که در حدیث است و در حدیث است
استاد از این سوره است که در حدیث است و در حدیث است
و در حدیث است که در حدیث است و در حدیث است
در حدیث است که در حدیث است و در حدیث است
و در حدیث است که در حدیث است و در حدیث است
نام حدیث است و در حدیث است از حدیث است و در حدیث است
مفاد حدیث است از حدیث است و در حدیث است از حدیث است
قرآن در حدیث است و در حدیث است که در حدیث است
می باشد و در حدیث است از حدیث است قرآن منوع است بر حدیث
فرقی در حدیث است و در حدیث است از حدیث است
حدیث است که در حدیث است و در حدیث است
اح حدیث است و در حدیث است از حدیث است
الحدیث است و در حدیث است و در حدیث است
که حدیث است و در حدیث است از حدیث است
بجز در حدیث است و در حدیث است از حدیث است
در حدیث است و در حدیث است از حدیث است
این حدیث است و در حدیث است از حدیث است

و ساد و مستبر من و طول آن است پس عرض آنست که در
عزت و از سید آنرا و طول بر خلافت آن تمام سوال شد
صلی الله علیه و سلم حتی اذا استشف السواد قبله صلوات الله
عنه و سلم بقدره فی رسول الله صلوات الله علیه و سلم من جوانی که
آنحضرت تا آنکه او من گزین شد که است یا پیش ازین شد
مانند که می دانست چه خبر شد، صلی الله علیه و سلم قبل بیع النخلم
نخن و جلوه سید و پس گفت که سید آنرا خدایا از روی خود
برست خودم تمام فرموده است آیات الهی من سو قائل فرست
بجز خوانده و در آیات گمان از سون کل عمران که در آن
فی ظلم السماء است و الارض تا آنجا رسیده است تمام عالمی
شخصی صلوات الله علیه و سلم تا رسیده و مشوره تمام جعلی پیشتر شد
سوی سخی که آنجا بود پس و مشوره از آنجا شک بر یک
کرد و مشوره استن و سوز با است بر سر ذات که ناز سیکر
قال بن عباس حضرت گفتند یعنی با صفت تمام آیات
طبیعت الهی جنبه فرقی بره الهی علی عیسی و ائمه با الهی
تعلیقاً گفت این عباس است و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد
کرد و بود آنحضرت بهتر ششم و ساد و ساد و ساد و ساد
پس ساد و ساد است، بر سر من و گرفت که شش است
بجای که سید آنرا از روی سیدانی و شفقت و کرد و است

از جانب حب عیون راست فعلی رکبتین تم رکبتین تم رکبتین
تم رکبتین تم رکبتین پس اگر از بود و در رکبت چ بود که از تمام
تم صلوات الله علیه و سلم تا از تر که از بود سید سید سید سید
صلوات الله علیه و سلم تا از تمام فعلی رکبتین صحنین تم صلوات
الله علیه و سلم تا آنکه آمد او را سوزن پس بر خاست و کرد و سوزن
سبک است تم سید سید بر آن آمد و کرد و طرف ساد از بیع نکاح
آنحضرت بر ترجمه آنست که آنحضرت از خواب برخاسته
پیش از آنکه و مشوکست آیات قرآنی خواند تا اگر چه خواب
آنحضرت تا نفس نیست بکین من و مشوکند و کرد و مشوکند
که از راه دیگر حدت و پیشتره و این عباس میرا همین سخن کرد
صلوات الله علیه و سلم تا آنکه در خواند و او را از خواندن قرآن شش
تفرود با
الفضل کسی که خود میگوید از صبیح فنی که رفتی گردن نیمی
بجز و سکون شین همه پهلوی او من از آن است و شش صلوات
الله علیه و سلم تا آنکه در گرفت صفت فنی است ساد
اصول قال حدیثی ملک من و نام بر هر دو من امره تا
فنت الله من حدیثا ساد، فنت الهی که رفتی ساد صلوات الله
عنه و سلم تا آنکه در یافت صلوات الله علیه و سلم بر شش
الشمس فاذا ان سکن تمام صلوات الله علیه و سلم تا آنکه در یافت

جنت خیز طراد او مستی که گزید بود آفتاب میں آگاه مردم
ایستاد بود و در عالی گنایان کسوف میگردد تا غایب
بعضی غفلت غناس فاشارت بیدالی استوار پس ناگاه
دیم که کا عایشه ایستاد و تا میگردید پس گنتم بر جا
مردم که در جمع افتاد و از پس اشارت کرد عایشه بیست
خود بسوی آسمان گفت گفت سبحان الله قلت آیه فاشارت
ای خرم پس گفت عایشه از راه عقب باکت شد پس گفت
علاست عداست پس گفت عداست آری عداست
تجارتی انش و صفت اصعب فوق راسی تا آساگر و است
بجارت تا که کشید و در آهوشی ازین گواستاد و در
گنتم دیم که گنتم که گنتم بر سر خود است و جهت دفع غشی
عمل بسته اول مو لعه بر تر جود با جندست این حال است
گناه میگردد عقب با حضرت سید بر او که غشی کرد و چون
نهاد میگردد و حضرت اهلان کرد و بر وی و غشی و ضیاع
چنانکه گفت است بر بنده خود چنانکه گفته اند و طاعت
کتاب بگین صبر از نماز بود و در علم نقل انصرف رسول
سعی اصعب و اول و سلم خدا و اثنی عشر تم تالی با من
شی گنتم فرموده است در این بی شماری در این ایام
پس رفتی که گنتم خبرند از نماز خطبه اند و گنتم

و شاکر و بر وی بیشتر بود و بیست چیزی که بود من که درین
بودم آنرا که گنتم قضی دیم که گنتم بر جای که این است گنتم
دیم بیست بود و دروغ را اعدا و حق الی که گنتم حق القیوم
از راه قریبا من گفت ارجال و صیقل وی کرده و بیست کسی که
از راه شایسته کرد و بیست و دو کرد و با نذ گنتم و حال نذ گنتم
و او بر ای ای ذکات استوار استوار کرد که ای این روز و در
گنتم استاسک کرد و خاطر بیست مذکور حق اصمک فقال ما
فلک هذا الرجل آرد و بیست و یکی از شمار مردم پس گنتم
مرد و بیست علم قرآن و در راه و ایت و کلمه واقع شده و گنتم
تغیرت را حاضر میگردد در متعلق است و گنتم بیست و چون گنتم
اولی روز ۱۱ ای ای ذکات استوار استوار استوار کرد که م
بی این روز و در حال گنتم استوار استوار استوار استوار
با بیست استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
عده است که در راه و در راه صدق و در بیست فایضا و بیست
در آستانه پس مثل که در مردم فرموده اند و ایان آرد و مردم
گنتم بیست و در علم حاصله علم آن گنتم طریقت بر گنتم
میان مردم را خوب کن در عالی که گنتم راستی همین در بیست
بروی بیست استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار

برضا منزه بود که کام مستقیم مردم را که میبختند جزای سبب
 آن است **سبب** صحیح از کس که با او در میان آن
 واجب صحیح تمام سر است این است واجب صحیح که یکدیگر
 اندک است است از آنکه هرگز در میان او است و هر که در میان
 خود در ضاع و در میان صحیح که سرای خود را و در میان صحیح
 چنانکه در ضاع خود را و هر که تمام است و قال این است
 بزرگ در میان صحیح علی است است این سبب از بزرگ است
 با یک صحیح که تمام سر است و سبب یک صحیح از میان صحیح
 قاضی است که تمام سر است و سبب یک صحیح از میان صحیح
 است که صحیح که کسی است سر است و پس است است
 عبد الله بن زید را که ذکر میشود است عبد الله بن زید
 قال جبرئیل که من فرمودین می المانی من این است
 قال عبد الله بن زید و خود هر دو بن می است این است
 کیست که ان رسالی است عبد الله بن زید است
 گفت که عبد الله بن زید را و ان سالی هر دو بن می است
 یا ایمنه انی این را که جانی را بگوید چه میفرمود که در میان
 قال عبد الله بن زید بن می است عبد الله بن زید است
 فرموده که قاضی علی بن زید هر دو بن می است عبد الله
 گفتی را پس بخت بر دست خود هر دو بن می است عبد الله

فصل

مقدس است و مستحق فنا بیشتر است و در میان آن است
 سبب که مثل و عبد الله بن زید مثل بن زید بن زید است
 بزرگ است هر دو است او را با او هر دو است او را
 قبل سبب او بر او است عبد الله بن زید است
 تم در میان آن است که از میان سبب که هر دو است
 است پس پیش آورد پس بر او است که در پیش سر خود را
 رفت هر دو است سبب که در میان سبب که هر دو است
 است که در میان آن است مثل عبد الله بن زید است
 در پیش سبب او با او بار سبب است که در میان سبب
 جای است که سبب او با او بار سبب است که در میان سبب
 بزرگ است سبب او با او است که در میان سبب است
 سبب که تمام سبب که در میان سبب است که در میان سبب
 و که هر دو بن زید است مثل سبب است که در میان سبب
 اهتمام بفرموده در میان سبب که در میان سبب است
 است میان که در میان سبب که در میان سبب است
 بر او عبد الله بن زید است که در میان سبب است
 است او را و او را حکم از عبد الله بن زید است
 مثل از عبد الله بن زید است که در میان سبب است
 در میان سبب او سبب است که در میان سبب است

شست غروب ای من سال عبدا صبرین زید من وضو ای من
عبید و سلم بر دست از پر عمر که نمی برن حاره است گفت نام
شتم غروب ای من سال سوال که عبدا صبرین زید المرزوق
بجز وضو جابری من ای من فرقتا و علم وضو ای من علی الله
آوده سلم بر علی عبدا صبرین زید غرق از آب پس وضو کرد
برای فردن حاضران نماند وضوی پنجه شد خاکه و علی بره
من لغز غفلت بریه غما پس کجاست بر دست خود از آن طرف
آب پس شست هر دو سار با رقم اول بره فی لغز فضیله
باستنشاق و پشتر نش فرات پس در آورده دست برت
در وقت برگرفت آب پس وضو کرد و در سببی کرد و پیشتر
و برگرفت سه فرقه اول بره غسل و پشتر نش از آن
دست پس شست روی خود سار با رقم اول بره غسل
الی اللرضین مرتین پس در آورده هر دو دست با شست هر دو
دست با رقم اول بره وضو و شست سار با رقم اول
مره و داده پشتر در آورده دست آب برگرفت و برت
و برگرد بر سره دست سج که سره و پیش بر آورده پس بره
کیا برغم غسل عبدا ای الیکین پشتر شست هر دو پس را که
در آورده دست در طرف و غسل با کی که بر آن سس کشیده
با انگه میان طرف آب ریخت بر باها از آنجست گفته

استقلال غسل و متذکران من در یکجا
که در زاده آب وضوی مردم که در وقت باقی نماند هر غسل
آب وضوی جین است آرا می گردان بر آب مستعمل وضوی
بر وضوی که درین باب ایراد کرده نیز نفس در وضوی است
و هر چه بر این عبدا صبرین زید غرق از آب پس وضو
بر این عبدا صبرین زید ای یک وضو کشید بره فی آب که
از سوا که گردان باقی نماند و سوا که گردان جمیع آن کشته
بر با نماند سینه این قول هر بر مرز حیدر اورد وضوی طرفی شست
بر آورده که وی سوا که سیکر و فرود میرد سوا که اورد آب
در یکت در اعلی خود که آن آب وضو کشید نماند در آن
باک شست آدم قال مدنا شیشه قال مدنا الکون قال
صحت با حمید نزال من عبدا ای منی صلا عبید و سلم اللک
فای وضو فرقتا غسل ای من با نماند من غسل وضو و کرم
که پیشتر زید با حمید که یکت بره فی آب که بر با پشتر وضو
عبید و سلم در سفری بر نیز در سخت کرم بر آورده دست با نماند
پس وضو کرد و پشتر شست مردم سیکر وضو از غسل آب وضو
انحضرت شستون بره فی سج سیکر و ذآن آب بری نیز غسل
ای منی صلا عبید و سلم انظر کتبنا و انظر کتبنا بری که پشتر
ناظر و در کت و نماز هر دو کت درین بره فی وضو بره

و حضرت نیز فرموده بود که ستره میکردند آنرا و قال ابو موسی
و قال انما صلوا علیه و سلم یضیق فی ما یضیق بینه و وجهه فیه
یعنی در وقت که او را ستره میگذاشتند که حضرت میگوید که در آن وقت
پس ستره هر دو دست خود را در روی ستره که خود را آویخته
به این دو طرف خود در آن وقت انداخته برای بزرگتر کردن آن را
سند و فرغ تا علی هم بگیا او کجا که پسر فرموده ابو موسی و چون آنکه
پنجشنبه در آن آب در زیر برود و در میان خود با گلهای سنگی
سند تا علی برین صبه آمد قال حدیثا میفرماید بر این آب استیم
قال حدیثا ابی من صالح من این شهاب قال یعنی محمود بن اریط
و هو الذی حج رسول الله صلی الله علیه و سلم فی وجهه و بر علی هم
بر هم این شهاب گفت چنانچه در آن محمود میرساند و آن که گویند
آنند آب و این چهره در روی او و حال آنکه او سینه میزد و آن
آنگی که آنجا میشتن که در روی او انداختند از روی
خارج بزرگ و قال مرده عن السورده میفرموده صدق گویا حدیثا
صاحب روگفت عذره از سوره میفرموده که مردان بن مکمل روایت
گفته اند میگوید هر دو صبی از این برودند خود را دادند و خفا
اینها صلی الله علیه و سلم کافرا یقتلون علی و شوه و دو تنی که
و ضو میگردد میفرماید اصلا حدیثی و سلم بودند صاحبان شیشه
بر آب و هنوز آنحضرت گفته اند که مراد بقیه است که در طرف چو

بجود و قول آنست که مراد استغفار حضرت و این ما را میگرداند
از آنرا که آب استغفار است و بر شسته اند خانه که غسل و غسل است
حدیث حدیث از ابن عباس بن ابی طالب حدیثا عاتق بن اسماعیل روایت
قال سمعت السائب بن زید یقول انما یسب علی بن ابی طالب
حدیثی که گفت حدیث بن سائب بن زید را میگویند از حدیث
من ابی سب میفرماید حدیثا رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
ان یمن و یحیی بر این است ای سب میفرماید هر خدا بر این رسیده است
روای در ششم قسص را می و دعای با بزرگتر است که آنحضرت
سر راه و عا که در بزرگتر است و فرموده است من ستره میزد
و حضرت بر این استیم آب و صفی آنحضرت فرموده اند از حدیث
که تا ط میگرداند از معاصی آنحضرت فرموده حدیثا
عاقبت آنروز برین گفته اند مثل فرموده ستره استیم دم بر این است
پس در دم بسوی هر جهت که میماند و نشان بود آنکه خود را
میچینی که بنده خود را بر عیبت مثل گو تو در سینه است
باستیم من میفرماید ستره میزدند و حدیثا
حال کسی که آنگی دردمین گفته اند هر چه کند یک استیم
سند و قال حدیثا خابرن حدیثا قال حدیثا عرو بن ابی سب
عن حدیثی بن زید از ارفع من ابی سب حدیثا ان حدیثا
بن زید روایت که آنگی که میبخت از طرف آن آب برود است

پس شد هر دو دست را بر فضل از فضل او بگفتند من کردیم
فضل گفت شما بهتر شدت این یعنی با آن گفت من بهتر شدت
که از یک گفت آب من که در این سال بار منی بر غرض منضم
استنشانی تا بار بهتر شدت او در هیچ درود و بار منم بر سر
ما اقل و ما او را بهتر شدت که بر هر خود چیزی که پیش آورد و
بر او فضل بعد از آن که پیشین و شدت هر دو بار او گفت شما که
مکذا و خود رسول الله صلی الله علیه و سلم بهتر گفت و حق
و ضوی صغیر خدا صلی الله علیه و سلم
سخن از کس بر نه نشا سلمان بر عرب قال صدنا اربیب
قال صدنا عربون یعنی عربان به قال شدت خود بر این اصل
عبدی صبر بر زید من و خود یعنی ضلی الله علیه و سلم دعا را
فرخشا اتم گفت یکی حاضر شدیم عربین سخن او معانی که چندی
عبدالله زید را از وضوی صغیر خدا صلی الله علیه و سلم کردی
نمودن حاضران گفتا و علم او به فضلنا منا پس بگفت آن
بر دو دست خود پس شدت سر او منم به فی انا افضل
و بگفتند او بگفتند شما بگفتند تو فات من ما پس او که
و بگفت پس منم کرد بر چندی را آورده و منم از چندی
سید کعبه از آب من اقل به فی انا افضل بر ما فاقل بید
داد بر با علم اقل به فی انا افضل بعد از هر که چو بر سید

صدنا موسی قال صدنا و هیبت قال صح بر سر منم
گوید صدت که ما موسی گفت صدت که و سب و گفت که
که هر خود یکبار من در دو دست سلمان صحی و ان نشد و
صحی صدت که با آن خود و تفسیر صدنا اما کذا
با سبب و خود را بر اصل مع امره و افضل بعد از
ابن در بیان جوان و خود که در آن خود و بگفت صدت
کردن مردان خود و یک خوف و خود کردن مردانیت
وضوی زن و خود خدا هر جنی صدت با بجمیع بیت طریق
و خود که هر آب گرم در خانه زان نصاری گفت انا من اکثر
تبرجیم و ما خود بر آن خود و تبرجیم که می کرد و روی خود
پس شدت او اقل تر بود از صدت و ان گفت که بعضی مردم
که از فضل آب وضوی زن کرده و شدت انا از جهت این که
استان ای رسیده و در آب زن نصاری که خود خود را
جای آن کرد و با آنکه آب است که دست ای رسیده
پس ضوی سبب تبرجیم دارد و با آنکه سبب است که او
و آثار صحابه و تا این نقل سید زید ای فاء و احصاء و شدت
که اید تبرجیم تا با جدی که صدان من می کرد و منم از آب
پس ازین نقل منم صدت افاده که آب گرم در جوار بیت
و سبب خانه نصاری با آب گشت چنانکه بعضی بیان یافتند

عبد الله بن مسعود قال قال ابو بكر
 عن اخيه من عبد الله بن مسعود قال قال ابو بكر
 في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم كما كانت
 مردان وزمان که در وقت مکرم و در زمان ان حضرت در عاقبت
 بجز بود نرا کپورت مثل قرار است
 صلى الله عليه وسلم و هو و ه ه على الله عليه
 و هو
 مدتها شمس من محمد بن النضر قال سمعت جابر بن عبد الله
 صلى الله عليه وسلم يقول في يومنا هذا فقال كنت ابي بكر
 شيئا ما جابر بن عبد الله قال سمعت جابر بن عبد الله
 جاري بودم که پدرش در ششم فتوحه و نصب مولى و نحوه
 فقلت ليس و هو
 پس هميشه در وقت رسول الله صلى الله عليه و آله
 كانه من الغنائم التي قالها امرأتان
 مرزبان کورد و گاورا نی که پدرش بوده باشند و جاوران
 وقت و چه پدر است حضرت آية الله العظمى
 آيت الله اربابان و داران و متوفى آن گینه و آن آيت الله
 در وقت که خلق الله منكم في الكور
 اصل او و نحوه في الغنيب القدر و الحسب العجا و البصيرة

على كرم و و نحوه بر آوردن در تقار و کاس و و نحوه جویان و
 مسکین خلعت حسب و نحوه خلعت جام بر خاص است انکه
 ظاهره و کاسه سبز از جوب و سنگ می باشد حضرت عبد الله
 بن ابي تراب قال سمع عبد الله بن عمر قال سمعت جابر بن عبد الله
 حضرت الصديق عفا الله عنهما كان اقرب الی الله و جده و نبي
 كنت اتش عاقبه شه ناز عصر سهی ابتداء برای و متوکل که
 نزدیک بود خانه او و بسوی اهل خانه و اقامه جمعی قاتی
 مسلم الله عليه وسلم بحضرت سن مجاوره و ایند ما رسس آورد
 بنی برضا تنجاری ایست که در وی کاب بود انکه حضرت
 ان شبیه بود که در پس منگی که حضرت فرام کردن دست
 در وی بی کینه فرامی دست انحضرت در وی فتوحه العظم
 علم پس و هو که در مردم خدا خلق که کرمه قال ابو بکر
 و نرا بود گفت ما سن جابر کس بود و به شکست شتابان
 بران و این از حضرت انحضرت بود است حضرت
 الله قال حضرت ابوجاهه من بره عن ابی برده ع
 انی عسی اننا انی سلم الله و سلمه عاتقین و نرا مثل
 نرا بود و چه نرا و چه نرا حضرت علیه کاسه و در وی آیت
 بود پس شست هر دو دست با و در وی خود و تب نرا
 از وقت در ان قبل انحضرت همین خدا کفعل کرده بر جنت

بست که با او و صورتهاست که بعد از شرفی رشت اهدان
یونس قال مدنا عبد العزیز بن ابی سنان قال حدثت قوما
بن نجی بن ابرهیم بن عبد الله بن قائل ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاجز ما را باقی درین حدیث است عبد الله
آدم بن سیرج است او پس برآوردیم حضرت آبی در ظرفی
از مس خالص بود فخل به شادوبیه مرین مرین و مس
براسته فخل و او بر فخل و جوی بر شست و وی فرمود
بار و هر دو دست او در دو بار و مس که بر خود و پس ازین
بر دو از سیس آورد و شست بر دو پای او شست او را
قال ابنه ما شرب علی الاثری قال ابی هرئی عبد الله بن محمد
بن عبد بن عائش قال لما فعل ابی صلی الله علیه و آله
و آله و صحبه کت عائشه فخی که گران شد آن حضرت بی
پای گران آید و در سخت شد آن حضرت در دو دست از آن
نی از برضی بی بی طلب آن که در پنجه خدا از جاد خود آنگاه
چهاروی گشتند و ما درین طایفه ازین دو دست
برای چهاروی تفریح ابی صلی الله علیه و آله و سلم چون برین
یکه در جاده بی اثرش چون عباس علی سیرج برآید
برای او
و در و دعای که در خط سبکتند بر دو پای او
در زمین بی از خدمت بیست و شت پای بود شست چون یک

درین آن میان عباس دهری و کمال عبد الله حاجرت
عبد الله بن عباس گفت عید ایدرس میزد و او عبد الله
عباس را از قول عائش فقال اندری من ارجل او زلف
وقال ابو علی سیرج گفت ابن عباس ای صبیاتی گشت مرؤی که
الغزنی گفت ابن عباس آن علی بن ابی طالب است و عائش
عائشه گفت ابی صلی الله علیه و سلم قال بعد ما فعل ابی صلی
و صحبه بود عائش که حدیث میگردد که سینه فرمود خدا را که
و آید آن حضرت تا زانو و سخت شد در او او هر خواستی من
بیست قرب لم فخل او کتبن صلی الله علی اناس برین چنان
تب از صفت شکی که کت ده شده بند پای آنها می بر کتند
آب شادوبیه که من حدیث میروی مردم من صحبت کتند از
فعلی بن شیب گفتند ابی صلی الله علیه و آله و سلم
شاده شد در نماز کت که در حضور او و در حضور من
طفتان بخت میزدند که بر شستند با بر سر مردم آن
شکله حق طفق میزدند آن که در حلقه ناکت آن حضرت
که اشارت میزدند میزدند که کتیب که بر بیایان آن کت بود
کم میزدند آن کت سیرج و آن کت میروی مردم را سیرج
کار و در عهد فرزند
در جزا کردن از طرفت من و غیره

قال مدنا سمان قال مدنی عمرو بن یحیی من سید قال کان
 کثیر من موصو کثرت یحیی بود عم من انکار میکرد من امراف
 میکرد و موصو قال سید آمدین زید افتر کی گفت در است
 الفی علی احد علی و هم توشا قدر عزیز من ما و کفای
 فخلعنا ثقت مرات بس علی طاری از آب پس بخت رویت
 خود بر شکست هر دو دست را سید با تم و علی بیرونی التوفیق
 و بستند شکست مرات من فرزند احد و بستند او دوست رفت
 و طهارت پس یک در دین و بسنی کرد و بنفشه و سار از یکسان
 است تم و علی بیرونی فخرت عباس در آورده دوست خورد
 برگرفت یک نبرده دست مخلوط و حدت است تم و علی بیرونی
 انی المرفیق مرتین تم و احد سید ما الفی سار و سار و برید بیرونی
 تم و علی بیرونی قال یکدر است الفی علی احد علی و آنکه دست
 برتوشا و تر و برین اطفا و کمر کشنده است مدنا مسدال
 مدنا علان زید من بخت من امن من الفی بیرونی احد علی
 و طایا من ما و فانی مصبح رحمن بیدستی من ما و کفای
 اصلا و بدست حق سحر و طلیعه نظری آن آسب سیرا و بسته
 بندی گشت و دو کردی انکی از آب بود من تا کشتن
 خود و در آب آب قال امین حجت نظری الی الله مع من
 احد بیعت امن بر کشتم که می خیم سوی آب که کشتن

از کشتن آن حضرت قال امین حضرت من توشا من السبین
 انی انین کنت امین من انان و کرم کسی که و شو کرد
 از این آب میان بنفشا و امینشاه و در سار کشتن از کشتن
 فانی و خودت بر او با و شو کرد
 بعد از آن سفار و در علی است از اهل عراق بود که من کشتن از
 اهل عراق در علی است سار است و هر سار است صاحب مقدم
 و کثیر بنا می شنایات همه چهارم مقول است من یکم
 است سیر شای است تم سیر شای جهانی که سیری من سیر
 شای می مدد و کشت شاه و دین ابو الفلظ شای ابون کثیر شای
 جهان صاحبقران تا نیست عقد شده که فی مرافقه
 بر بخت قال مدنا سمر قال مدنی ابن سیر قال کنت شنای
 قول کان سنی کشتن پیر شتم من ابن و کفای
 فرد سیر شای علی احد علی و سلم نفس او قال کان من شای
 فی سار و توشا و اولی سیر و یک صاع در سار
 کز او و سیر بران باغ مذ صاع حاد است یک سار
 با و سیر و در جنو میکرد یک سار
 علی الفی هر دو سار بر روز با اول شستن با سار
 ان الفی من ابن و سب قال مدنی عمرو بن الحارث
 قال مدنی ابو الفی من ابی سوز بن عبد الرحمن من عبد الله

علماء ابراهیم بران و بقول بعضی متواتر رسیده است
که کسی گوید یکی که افتاد صحن عشق کند میزیم که کار نیست
شکر شده ما در این صبح افواج از آنکه در قرآن تعجب باقی ماند
و شکر نیز قابل نیستند آن که بنده علی بن ابی طالب علیه السلام
عند نزد ما نبوت ندیده است و این عدم قول از جمل ما و آنکه
چنین حدیث صحیح از امیر المؤمنین منقول و مرفوع است
که چیز نیست رایج است بر منعی یا منعی جز آنکه باشد و
شبهت بود و نیز رسیده نام اعظم ابی صفیاح که در کتب
بجای صحیح گوشتی که چون غناب بر من واقع شده و آن
در سوره مفر و سالی صبح عزوه در کتب قد تفصیل شکر است
نور من این میزود است من لم یؤمن بالله
و الصبیح و بیان حال کسی که در منور تکبیر بخودن گوشت باز
و آنمان در اکل بود و هر دو عثمان رضی الله عنهم کما لم یؤمن بالله
او خود او بگرد و عثمان گوشت زود و خود من نیز صبر آن بر
که بود و نماز کند و در حدیث عبد الصمد بن یوسف قال انما
عاش من بدین العلم من علم ان سب علی علیه السلام
عاش ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکف عن
و لم یؤمن بالله ان عاش که بر نفس ستمیر خدا عز و جل
برسد و در خود گوشت است بجز این که کبریا قال عز و جل

من عقل من این شباب قال امیر ابی جبرئیل عمرو بن سید
ان ابا عبد الله از برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
سرا گفت شاد و خرمی الی اصله تا علی السکین نشی و من
نیز جوهری که بر او این عمر جزو ما بود اگر سوره صلی الله
علیه و آله سلم برین گوشت بخارده از شانه بر بخورد و بر طبع
شاد و محبت بخار برین شاد است که با دعا که از برای او کرد
و من که پیشتر و خدا که سلف در ترجمه ذکر سوختیم کرده
حدیث بران یا در رده حدیثی که در باب لایحه آورده و ما نیز
بانت که با قیاس کرده است سوختی را بر علم با
من شخص من سوختی علم تو خدا در بیان جان خود می گویند
که در حدیث خود از عثمان و منور گوشت عبد الصمد بن یوسف
قال انما جبرئیل انک من یمن من صمد بن یسیر من سار صلی الله علیه
و آله و سلم انما جزوه از صحن مع رسول الله صلی الله علیه و آله
عالم شعوره است از شکر که سوخت جزوا حدیث که تحقیق سوخت
نیز است و حدیث من استخیر من انما کا و ابان حدیث انما کون
نور شد و جمع صفا و اولی غیر و آن ابان حدیث خود نیز در کتب
تجربیه کلام را بجز این سب و رایج که در فضیلت مصر من انک
نمیرد انما مصر من دعا با طه لیس بر که تا غیب شد انما
طه و دعا در سقراطی جای اطوار و در جمع و منی و در

که مسافر بر سید و تقوی است او با سوتی پس آورده شد که
تعمان قاهر مغربی عالمی رسول الله صلی الله علیه و سلم و کما
ثم قام الی المغرب فمشى و مشى ثم صلی و لم یؤخره و یزیر
استند و صد که سوتی تا دست بر سر سینه که آنقدر میخواست
گردید با این سینه را نگذازد و مگر که حدیث اصبح یومنا
قال انبرأ من و سب قال انبرأ من و سب قال انبرأ من و سب
من کرب من سبوا یعنی صلی الله علیه و سلم کل من سب الله
صلی الله علیه و سلم و سبوا که محقق میفرماید از خود
نزد سوره زوره مگر که است ان من انکره ارباب
میترسند بود از سوره که این کبره است اگر چه مگر در وقت
نگاه شده اند از سیدین اول خود حدیث عثمان قال حدیث
مربوب من سبوا من کما یمن ان کما قال الی الیه علی
صلی الله علیه و سلم کما یمن صیوان که او در بنده صیوان است
سند بان فی جبره بان کما یمن کما یمن صیوان است
با همانی که با بدین شک او است پس شنیده آید آید که
غضب کرده و متوجه در بفرمای خود فقال یعنی صلی الله علیه و سلم
جایان و اید بان فی کبر سب فرمود میفرماید غضب که کفر
و غضب کرده و میفرماید اگر کسی که مردم آنرا بگیرد میداند
نگاه احوال از آن دشوار بود علم قال علی صاحب السینه بر سید

بسیار زود آید بگیرد است کی ازین دور دور می آید
خود کان الاخر شیخ العنبره بود و دیگری که بر سر سینه
بنی صیوان بر گیرد بودن عدم تره از اول که صاحب بحد
نماز است صحن نیست اما میفرماید که مرتضی ابن انصاری فرمود
آمد که مقصد است و ذات همین باشد از قیاس حاج است
مردمان اگر احوال بان باشد جابجا از لفظ کان هم میفرماید
بر نفس کبره که گفته اند که بر وی است که بر وی صیوان
شده و بر سینه و صیوان احادیث صحیح واقع شده و اصل کچ
خواهد بود با غضب این کما یمن ان کما یمن و کما یمن
گفته اند که عالم برین صیوان و مقصد روز آخر است و در آن
روز که پیش از حقوق الله حقوق صیوان خواهد بود و از
حق الله اول نماز میسر است و از حق الله است پیش از
نوشته می باشد و چون عدم تره از اول مقصد خواهد شد
با کما یمن که در قرآن حدیث بان کما یمن احادیث صحیح
غضب گفته اند حضرت صلی الله علیه و سلم در وقت کربان
ما با غضب واقع بود صیوان فرموده اند در بحال صیوان
شده فرمودند و خدا علم و قوا که آنها از سر که
بسیار زود استند و این در هر چه در نظر آنها که فرموده
بدر آن کما یمن است ... ان قریه کرده باشند با کما یمن

خاندان بنی سنان برزده ماهه باشد و قریب در رخ خرقی با
سودا و زردی و عاجز و بی تکلیف با کسرین فرض علی کل بر سر کلاه
پیش طبعه شاخ حرمه که بر کلاه نشاند و شکست آنگاه در دوازده
ماه بر هر چیزی از آن دو چیز ناره فقیل را بر رسول او ^{فقیل}
چند سال بعد آن کیفیت همانا نامی بسیار از آن میان بر گذشت
شده مرا گفته است ای رسول خدا هر گاه می این کار فرمود برای
آنکشان اینست که کیفیت کرده شود از آن هر دو و بعد از آن
که خشک نشدند با فرمود عذاب کرده و بیشترند که اگر خشک نشدند
آن هر دو ناره شاخ طهارت خلق آنقدرت و اجازت جمعیت ^{نار}
آنست که این هر دو صعبه مسلمان بوده اند از زمین است
از نام ساخته این خلق آنقدرت عذاب آنست که حال آنها ^{نار}
آسی بوده است و اصل برای فقیل است نه برای سگ بنجم
علی بنفیس بن العین باب در باب
نحوه یا صند که ^{نار} از حد زدن شیر طهارت هرگز که فقیل
نه شاخ عجمی بن کبر و فقیل ^{نار} اجازت عذاب من عقیل من
این شهاب من صعبه آمدن بن عبد بن منته بن مسعود
این عباس بن رسول الله صلی الله علیه و آله که علم نزدیک
بنا مقصوده و قابل آن دو سار و دست انداز بن عباس که
بفرموده او شنیده متراد پس شعله کرده و فرموده عجمی بر شهاب

مرا شهاب است تا بدین رسد و صلح این کسان من از هر بیست
کرده است عقیل او بنس و صلح این کسان از هر بیست کسان
شهاب است با بس ^{نار} او سوزد من انوم و من
رسد من الفسه و الفسین او الفسقه و سوزد در میان و جوب و بنو
صد از خراب و جواز قول کسی که استعاذ کرده و هنوز از یک
خودون و دو خودون یا حرکت سر نمزدن ^{نار} شهاب فقیل
بن برست قابل اطرا با ک من شام من اید من عارضه ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا انقضت احکم و هر سلسلی
تقر قد حقیر من صعب من انوم و در است کرده و هر شام که شود
از عارضه که عجمی سطره فرموده حق که خواب کند بی از خواب
حال اگر او نماز کند بس که کباب و در صید از فراع از آنجا
یا اگر قطع کند نماز و چنانکه ظاهر کلام است تا بعد از اودی
خواب ظاهر این است که این مرد نماز سحر است و اعظم
فان صعدکم اذا صلی و هو ناس لا یرى احدی منکم تنفرت فقیل
فقیل من عجمی کی از شهاب و فقیل که نماز کند و حال اگر او
سوزد است بعد از شام است عارضه که من شام یک
فرموده بر زبان او حرف ناز کند و بجای شهاب ^{نار}
بن فوقال صند فیه اوارث قابل اطرا و ب من ای فاق
من این صلی الله علیه و سلم قال اذا طبعکم کرمی فی السعد

بیستم من بعد از این که از آنجا رفته بودم که در آنجا بودم
عده و دستهای که خواب کرده بودند یعنی آنجا زین گویند
که من گفته در آنجا تا آنکه سید از بیرون آمد که آنجا است
و بعد از این بیست و در میان قزوین و من و منی بیست
بعد از این بیست و در میان قزوین و من و منی بیست
سمت ایشان قال و در آنجا است. قال و در آنجا است
مردین عامر من است قال کان الخی منی امیر علیه وسلم
یترضا و عند کل صحن حدیث کرده در آنجا است که گفت اش بود
سید بود. و در آنجا است. و در آنجا است. و در آنجا است
عده و در آنجا است. و در آنجا است. و در آنجا است
و در آنجا است. و در آنجا است. و در آنجا است
سازنده است که در آنجا است. و در آنجا است
عده و در آنجا است. و در آنجا است. و در آنجا است
که من است. و در آنجا است. و در آنجا است
که من است. و در آنجا است. و در آنجا است
از آنجا است. و در آنجا است. و در آنجا است
عبرین اند که در آنجا است. و در آنجا است
طایفه از آنجا است. و در آنجا است
که در آنجا است. و در آنجا است

نداشتند عده طهارت یا کوینه که خطاب نمودن است که
یعنی می چنانکه گویند یعنی اصل قید بر پیشه گویند که در آنجا است
واجب است که در آنجا است. و در آنجا است. و در آنجا است
عده طایفه است که در آنجا است. و در آنجا است
عده طایفه است که در آنجا است. و در آنجا است
یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم عام سارا قال اینی سید
بن الامان قال عام بنیر گفت سید بر آنجا است
یعنی نیز من آنجا که اصلها اصل بن رسول الله صلی الله علیه و سلم
اندر آنجا است که در آنجا است. و در آنجا است
قال صلی الله علیه و سلم بود آن السویق بن هر که در آنجا است
و طایفه است از آنجا است. و در آنجا است
نداشتند که در آنجا است. و در آنجا است
ثم قام الخی منی علیه وسلم الی المغرب فقصت لیه صلی الله علیه و سلم
البریه و لم یقرها و ابتزمها و حیدره المقدمه فانحرف
بن یوسف که در آنجا است. و در آنجا است
و در آنجا است. و در آنجا است
عده طایفه است که در آنجا است. و در آنجا است
یعنی که در آنجا است. و در آنجا است
که در آنجا است. و در آنجا است

آورد و قال این صلی الله علیه وسلم صاحب الطهارة است
من بود و نه کسی و این سبب بود که بعد از او بعد از
صاحب فرمودی که او در حق گرفت قبول خود نمود
عزیز است و می باشد که صاحب بن ابراهیم قال در حق
ابو اسیم قال در حق سراج ان صاحب قال در حق
عطاء بن ابی سحر بن اسحق بن مالک قال کان رسول الله
من بود و صاحب صلی الله علیه وسلم از بنزله اجازه اخته با
قبول بر دستش که بر لایحرت برای فضای حاجت خود
آمد آنی بر شست آن سبب است
فی ترجمه در معنی او ایستادن کتاب باب نخست از او
هم این است از آن که در کتاب آمده که ایما و با فز در با کی که
هم تمام در حدیث است و اما کان در باب سابع که در حدیث
مفصّل است که بن ابراهیم قال در حق صاحب قال در حق
عالمش من مالک بن خاسر من این است که بن ابراهیم
علیه وسلم طریقی فتالی است علیه السلام ده میزبان فی کبریا
نکان ما ستر من اهل الله از حدیث بن ابراهیم
رحمة شفیع المقین فرزند فی کل جزاء اصدت منی وقت شیخ
فرزند سبب بود که در آن زمان که با رسول الله
بود آنکس حاضران ای رسول خدا بر او بی خودی که قال الله

ان حضرت صفا عالم قبسا فرمود برای گوشان است بر سبب
کرده از آن مرد یعنی صاحب ماهی که شکست از آن بود
وقال محمد بن اسحق و ابن ماجة قال محمد بن اسحاق
سخت عا برآمدند من محمد بن اسحاق صاحب ابوعبد
کرده از یکدیگر همین بسند و مثل آن آورده است
تک این صلی الله علیه وسلم و انفسا عوانی حق فرخ من
نی کسی که بشنید صاحب مردم اعرابی را که در مسجد بول می کرد
تا آنکه فریادش شدی بعد از آن که در مسجد شد و سرش
اسمیل قال در حق حمام قال در حق اسحق ابن مالک ان کان
صلی الله علیه وسلم روی اعرابی را ببول فی مسجد و است
که تحقیق میخورد و به اعرابی را دعای که بول میکند و مسجد
و خود حتی از قوع دعاها و نقیبه من فرود می کرد که او
که فریادش شعلب کرده بی بس پشت است. این را خود که میزند
است نه جای بول شکسته از آن پس سا بله از روی که بر
روی بود اگر چه سبب که در حدیث بول او میزند و این را
صبر بشیر لغزت میگرفت از اهل مسجد بود و از روی تقور
است و کجا است بول و نظیر بعد از حاجت امری بود
از حدیثان جاکو در حدیث دیگر است که در آن بر سر است
صعب الی عن ابول فی الصحیحین سب

هر روز در سجده نشسته بود ایمان قال غیرنا مقبول
قال منی بعد از سجده ایستادن من بعد از سجده ایستادن
قال تمام اعرابی قال فی الصبح نشاء و ان سکت کنت اجز
ایستاد ای و بی سبب که در کوشش صبحی می زبان که تخلص
مردم اعرابی که من صلی الله علیه وسلم و هو و غیره نقل علی
من زود او غمنا من ما فاما منتم مشیرین و لم تشعروا
بمن انمو در است از ستمه صلی الله علیه وسلم بر زود بر
از وی ز آتب با وی بر آتب ملک است بر کوشش
شاکر شان کنند و در کوشش است و او در کوشش
من این قال غیرنا مقبول که قال فی الصبح من سکت قال
صحت من من قال ان صلی الله علیه وسلم بعد من
سید که پیشین من من که صحت میگرد از ستمه
صحت و در شاکر شان کنند قال صحت انسان من من
صحت من من ملک قال با اعرابی قال فی الصبح
فرموده ان سکت کنت من اعرابی من من که در کوشش
سجده پس بر سجده که نه او مردم فقیه من صلی الله
علیه وسلم نقل علی بود از ستمه صلی الله علیه وسلم
من ما هر چه نقل علی با او است مردم از زود بر
نم که در حال او بود منی خدا بر آتب من کوشش است با

کند از طهر آن دو صحنه دولت او در کوشش من باک
میشود صحنه که بر جای نماست آب بسیار زود بر کوشش
نماست نیز باکست که در اشغال که گاهی دیگر و ترا که بی
زین آیه منی شک شدن باک کند و در کوشش من
بر پیشین خاکه و جب نیست و از اعرابی من اشغال که در کوشش
مفهوم شده منی که باکست هم من و هم من و هم من
باک نیست و نقل که کوشش که شاکر شان کنند و منی که کوشش
باکست که در کوشش است و منی که کوشش که کوشش
زین و بر پیشین خاکه و جب است و او که باکست که کوشش
باکست منی منی که در کوشش شاکر شان که جب امم را و
در من و به کوشش من است که کوشش شدن باک منی که کوشش
که کوشش نماست من او کوشش شده و کوشش که کوشش
آن کوشش نماز من زین و منی که کوشش که کوشش
زین منی که کوشش شده و او که کوشش که کوشش است
باکست که کوشش و او که کوشش که کوشش که کوشش
که در کوشش که کوشش که کوشش که کوشش که کوشش
باکست که کوشش که کوشش که کوشش که کوشش که کوشش
منی که کوشش که کوشش که کوشش که کوشش که کوشش
منی که کوشش که کوشش که کوشش که کوشش که کوشش
صحت است که کوشش که کوشش که کوشش که کوشش که کوشش

دکتر بزرگ کنک شد پس مشتق با ک شد و در اول ماهین
صفت که کوه است آورده و در آن دو صفت شاخصی نهاده
در حق کی که در کف می باشد صفت اول که
در آن دو صفت شرح گفته که این صفت ده است اول آن
آب است چون باک می شود و مستحق بر همان در نوع آن می باشد
اخوان می گویند از کلام صفت حوالی که در صفت مذکور است
وین می گویم که صفت مذکور صفت معلوم نشود و که بعد از آن
آب است چون از آنکه خشک شود و نگاهار و نگاهار و نگاهار
از برای دفع خلقت نجات دهنک و بی نوبی باشد و طبع
تمام صد اول خشک شدن خواهد بود یعنی این
بول انسان در میان شستن بول فرود نماند
این صفت قابل انقباض است پس برین صفت ام اول صفت
رغبت است عیناً همانا صفت می رسد و صفت اول صفت اول
پس قابل صفت که در کف است و در کف است و در کف است
سیر که شیر جوار پس بول کرده آن سیر که جوار است و بول
گفته که طبع صفت که این ام صفت بود و جوار که در کف
معلوم شده در احتمال دارد که در کف است و در کف است
و اما آب است و در کف است و در کف است و در کف است
و اما آب است و در کف است و در کف است و در کف است

و این شباب من صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
صفت حسن اما شست با این صفت اول صفت اول صفت اول
صفت ام صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
بجز در کف است و در کف است و در کف است و در کف است
ن اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
آن صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
ولی که آن صفت بر جاده صفت اول صفت اول صفت اول
در صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
و در کف است اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
صفت صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
معلوم و ام صفت قابل شده است صفت اول صفت اول صفت اول
و در کف است صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
نجات بول اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
بر صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
و اما صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول
صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول صفت اول

پس این بر نفس نما شد و آنکه دفع شده و لم یضد اصلى
 کرده که از کلام این شهاب است مرفوع است و اگر باشد
 صبی است که با هر پیش کرد با سبب اول
 قایم با قاعد و بیان هر استاده و شسته بول کرده
 رتبه آدم قال میثنا شیده من اهل من
 ضعیف قال یعنی اصلى بعد بر سلم سباط قوم مثال قایم
 و عا با رنجیت عا و عوا اکت ضعیف از سبب ضعیف که
 بود و بی قوی بی بول کرده و حال که استاده بود و دست خلیل
 آتی و آدم من است و پس و شکره آنحضرت داشته باشد
 که استاده بول کرده که در بی گشته از شسته کردن
 یعنی در دست حالت بسته ای بر جای استاده بول کرده
 کرده که در درجه برود و آتوده درین فعل آنحضرت گفته اند که
 بیان اصلى هر بوده یا آنکه رساله که غالب بدان بی است
 می باشد کم است که این مورد باشد جای شستن خود نیز
 گفته اند از قوی آنحضرت بر او داشت در شستن بر سر آن
 تمام اند و بر او از قوی و صلوات استاده بول کرده با سبب
 عذ صاحب و از شسته با عا بعد حکم بول از یک صاحب خود بود
 گرفتن بر او در شستن همان که این شسته قال عا شایه
 من شسته من اهل من ضعیف قال یعنی با این اصلى

عید و علم شایسته فانی سباط قوم صفت عا بعد اکت عا بعد
 و بر دم من عوا و شکره را دران عالی که بر فرقیه بیان
 پس اگر آنحضرت سباط قوی را پس و بر او بی تمام کا جرم
 آنکه قال فانی شسته من استاده و با هر که استی که بود
 پس بول کرده و کیو شد من آنحضرت فانی شسته من
 عذ بعد من فرغ من اشارت کرده است با بر سبب من
 آدم من پیش آنحضرت و موجب اشاره استاده و بر او شسته
 آنحضرت تا عا شیده و استاده کردن ضعیف از برای برود
 درین مردم که از یک سباط قوم و با سبب
 در سباط قوم است عین عوا و قال عا شسته من
 شسته من اهل من اهل قال کان او بی او شری بعد از اول
 قول ان بی سبب فانی اصاب فتاب اعم فتاب اعم که شسته
 بود اول بود او بی او شری است میگفت در عا است بول
 از برای ان تا آنکه و نظر بول میگوید و آتوده آن رسد
 میگفت محض قوم بی سبب و ایشان آمده و نفسی که بر سبب
 جاری را و نظر ان بی بر با عا و شسته من بی قول
 شسته شسته انگ بی گشته خود او بی سبب از بیان حکم
 باشد بی آنی سوال اصلى بعد عذ و سلم سباط قوم
 قال قایم با کبر ضعیف سباط قوی را پس بول کرده استاده

تا که ده است و اول که در احتمال فرجه رسیدن چیزی از این
پشتر است نسبت ششسته بول که در این صفت با این
احتمال گفتی که در نظر این تعبیر با این قول دوم
ششستون خون و نظیر آن در شش تعبیر این قول تا
بسی می باشد حال مدتی خاطر ما سادتا است حاجت از
ای این صفت اولی و مسلّم نقل است که است اعدا اشکین از
کلیت قفس کنت است آن در این صفت است این کنت با این
کلیه از آن زمان است که ای صوره فرجه شده و می بیند
نفرجه یعنی ششده فرجه و سکون یافت و گسردن و گسردن
صورت پس این و گسار است و نفع است همین آب باشد
و اینها و مثل است که شش بکنه در باره آورده می شود و چون کجا
سکنه تا آنکه فر فرجه با الماء و نسیم و نسیم فر فرجه و ملک
در کنت آن و باطل است کنت آب و بنه با طهارت از
خون مانده و نازگنده در آن جا به حد شش تعبیر این قول
اینرا ابو موسی قال حدثنا بشام بن عروه عن ابراهیم بن علی
قال جارت قال حدثت لی عیث بن الایمن صلی الله علیه و آله
نقلت ای رسول الله انی لرااه استقامت فوالله انی لرااه
کنت ما یبذل آبه فوالله انی لرااه عیث بن سبیح بن سبیح
ای سبیرت و عیث بن سبیح بن سبیح بن سبیح بن سبیح بن سبیح

خون صند که ششش با هم صفت ای در که گزینند از کلمه
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما ذلك عرق و
عین فرجه سبیرت ای در که گزینند از کلمه این خون که
عین که و شش خون عین که از درون رحمی بر آید اما عیث
صفت که ای الصلوة و ششش که بر آید از این صفت
که در در آن با هم ناز را عاده او است فاضل حکم اولم تم
صلی و در عیث که نام بود ایام عیث بن سبیح ای از خود خون را بر
نزد آن قال قال الایمن عروه تم فرشاء ای کل صلی عیث
ذکر الوقت کنت و شام و کنت است پس بر می عروه و
عنه سبیرت و ضحک بر این ناز تا که گزینند از کلمه این صفت
عین این حدیث عیث که بعد از الصلوة سیاحت و اگر که در آن
صفت و فرقی میان عیث و سبیرت بود اگر که از کلمه و در مثل
به این صفت بوده است قول الایمن
و ششش بعضی من امراته در میان ششش منی و بعد آن چکا
اشی از وی تا که ششش چیزی که بر سره با به فرجه را
از آن در وقت جماع ششش عیث بن سبیرت
بن الحارک قال ایضا عروه بن سبیرت الخزرجی من سیان بن
سیرت عیث قال کنت اغتسل الجناب من فرجه رسول
صلی الله علیه و آله حکم کنت عیث و دم من که ششش را بر

بیستی از اجاره میخیزند. مخرج الی الصلوة و این معنی است
 فی وایرین بودن می آید از جمعه سوی مسجد برای نماز جماعت
 رنگ آب و عصاره می بود یعنی جامه و آشک با کرده در آن
 سیکزده حدیث قیبه قال حدیثنا بزیه قال حدیثنا عمر بن
 بن مباد قال سمعت عائشة شرح حدیثنا سید قال حدیثنا ابوبکر
 قال عمر بن الخطاب من علیان بن مباد قال سمعت سائت عائشة
 عن ائمتنا صلیب الوب غفقت کنت اغمضت من ذی یسوی ال
 صلیب علیه یسلم کنت سمان رسیم عائشه و از حکم من
 که میسد جامه پس کنت دوم من کی وارد رپس کنت من
 من کی پیشتر آن از جامه منبره او حال آنکه از شستن میسد
مخرج الی الصلوة و اثر الفسئل فی وایرین معنی الی الصلوة
 بنامه و از شستن می بود در جامه او رنگ آب کنت معنی الی
 بل است از اثر فضل با منبره او حدیث است ای یوسف
 اگر مرغ خوشه و منسوب بقدر برافنی نیزه است که در خانه
 با آنکه ترجمه باب شستن حدیث علی بن ابی طالب
 و شستن چیزی که از آن بر سرست درین دو حدیث شستن
 معنی بان بافت شراج گفته اند که در او از ترجمه است آن
 اب در میان از ارمی است الی الفسئل بودی با طوک از حدیث
 بان بافت که غسل بود و شستن آنکه از فوج بان بر سرست

بر شستن معنی که گفته اند آنکه طوبیت فرج دن بی آب شستن
 معنی بان باشد پس حکم تمام ترجمه این دو حدیث و منبع است
 بر شسته و نماز که درین اعمادیت قول عائشه کنت غسلت که
 همین دو هم استوار است ظاهر است که است معنی است که
 آنرا بر نیت جایگذاشته کرده اند غایت طهارت نیز
 حکم کرده اند از آنکه بجز برای شستن و غسل و غسل است
 علی یسلم اما غسل الوب من غسل اول و الفلوه و الفسئل
 و الفسئل جایگذاشته در ای آورده و غسلی که شسته که غسل
 او را حدیث است آنرا چگونه شستن توان کنت آنکه در برابر
 معصومیت غایب شست نیست آنکه استیمای نیست و آنکه
 بکون شود چیزی که آخر با پاک باشد از چیزی که پاک بود
 بی کسی که شیرم از خون جدا شوند و معنی شستن که خون
 شده و طهارت با نقای پاک است مادی از وی مخلوق
 سکر و طهینه از او در جایگذاشته است حدیث علی بن ابی طالب
 نیز که نیز گفته اند جایگذاشته حدیث عائشه حدیثی دیگر
 معلوم شده و طهینه من وایرین با سائت علی بن ابی طالب
 که گوشت درهما آورده یعنی فراگ لایم معنی آن معصومیت نیز
 معنی حدیث است مخرج الی الصلوة از این تا او میرسد
 غلم به حدیثه از باب در بان حکم کسی شست جایگذاشته

۴

منها یا چیز منی داشته عزت بول پس عزت اثر آن که
عظمت نسبت در چاره یا اثر چیزی که آنرا نسبت حدیث
دقت بر همان سن اول سینه و تقاضای شی شمول از پنج دول
یکی بپزی و در اکثر شهرها اول است و در سایر شهرها و هر چه
باشد عظمت پاک گفته اند و عاصیون را نه آن تنگ کران
مستحب است در شب مؤمنی بر اسمی التقری قال شریف
عبد الوهاب در زیاد قال حدیثا قال حدیث عمرو بن عبید
قال سمعت علی بن ابی طالب یقول فی الثوب یحب الیها بینه قال شریف
عاشق در حق احد حدیث است حدیث من ثوبه رسول احد صلی
علیه وسلم لم یخرج الی الصلوة و اثر العمل فی ثوبه الله عمرو
ابن عبیدون که در سینه بن سلمان بن عباد او چاره که بر سر آنرا
اثر عبادت گفته اند نسبت عایشه و در حق کوی شریف اثر
جانب اول چاره و عظمت بهتر بر او ای که تا در او برین
دردی می بود و بی رنگ آب و عظمت آن در شب عمرو بن
خالد قال حدیث زبیر قال حدیثا عمرو بن عبیدون بن عمار
عز علی بن سلمان بن عمار بن عایشه اما گفته نقلی از من
ثوب رسول احد صلی علیه وسلم بود عایشه که در شب است
از چاره سینه چاره هم از او چاره بود عایشه او عایشه گفته سپر
سید جم آن چاره را در حال که رنگ شستن دردی بود چاره

نیک راه است با
اول اول اول اول
در اکثر شهرها و در میان حکم شامی شتر چهار
با پناه حکم شامی شتر و حکم جا با شی شستن بر با در حکم چهار
نادره و در هر شهره و در شامی بود و در آنجا که اول اول اول
انجام کرده که آن در اصل بود مؤمنی در او را برید و در شستن
و در هر اولی حدیث فقال حدیثا در ثوبه و در آنجا که اول اول اول
در او را برید که مؤمنی است که در آنجا که اول اول اول
می که در منزل میکردند و در آنجا که سر کین و در هر اول اول اول
بود این گفت ایجا که سر کین افاده است و آنجا که سر کین
که در آنجا که سر کین افاده است و آنجا که سر کین
عرب قال حدیثا حدیث زبیر بن عبیدون بن عمار بن عبیدون
این قال قدم من من مکمل او حدیث گفته من است از عایشه
مکمل بن عبیدون و سر کین کافت با از عایشه که گفت من احد
حدیث زبیر است قبو و در است از عایشه که در است
نادره که می گوید در است فاست و در حدیث و در حدیث
چاری و در حدیث که از او نقلی است و در حدیث از آنجا که
بخواند و در حدیث عایشه که گفت فاست من احد صلی
عنه و در حدیث عایشه که گفت فاست من احد صلی
عنه و در حدیث عایشه که گفت فاست من احد صلی

در کوشش آن دو فرمود نوشتید ان از شاهنشاهی هم شتران
و شیرهای آنها حاجت احوالی ثابت شد و نزد ای میبند
و شاهی و میوه و عصاره و بخور و عطریت برای ضرورت او بود
و اینکه واقع شده در حدیث ام سلمه و ابو داؤد نقل کرده که
نکرده است احدی در جم و دو گمبول بر حالت انبیاست
که تا او را غنا نظر او غنا نمود و آنستوارای رسول احد صلی
علیه وسلم پس نوشتند انجا خود ان شتران و هر کاکه است
یا شتر یا پراکنده شتران خیر قرار گرفته اند که راست و پاک
او هر چه در عمارت و زبان و چشم او خفته که گمان الم
مرد و پستان او انعم در انچه برود شتران حق و الحرفی انما
میشد فی انار هم فعله ارتق انبار بی هم سپس جز آن اول
مقدوس بر انکست و عقرت می آورد ای میشد چون میشد
نور آید و شد ان ایشان فام شعل امیم دور عظیم و عقرت
و اینهم پس فرمود برین دستهای ایشان و پای ایشان
و بسوزانند و در شمشای سندان و انقوانی الحرفی شتران
خواهی چون در ان خفته شد در سکنستان درین طلب است
میگردند و انجا میشد ان آب قال ام خوزه غللا در سرقا
و خست و اگر تو را عدا با هم و عار بود انست در سوزانست
تلا با انچه در دوی کرده نوشت که در کافرشند در حدیث

و ان و تک که در خدا و رسول خدا ازین جهت با نوح
عزیزت آختر گشتند در شت آدم قال خدا نشد
قال انظر ایاها الصبح یزید بن صید من انفس قال کان
انهم یصلوا علیه و سلم یصل قبل ان یصلوا علی انهم
انتم گفت ان من هو صلیب انما یسکون و میشد انکه یکبار
نمودند بر شتران هم سوخت است که در با ن
او حدیث بر اوست احوالی شتر و غیران و در آنکه یکبار
بش نیست ان که در امین فی آن من باشد و شتره ما شکر
این است که ای تمام نیست بخورن و ان اول از حدیث نوح
و ان بود و صبح بخورم مرد و عصاره و بخور و کزک و ان
و در آنکه که در انصین بر سر یک فی ان و ان فی حدیث و ما
نما ان خفته نماز کرده اند انست
من انما سات فی الصبر الاله نام جزو علم او در ان
گفتار است ز خبری هیچ باک نیست در ستمالی است او ای که
نموده انکه انما است تب را هم با همی آن در تک آن و قال عا
ان باس برین است و گفت عا باک نیست نوی در حدیث
مرد و ان که است انست با ان خبر با کواست انست در سب
فی حدیث و انک و شاهی منی است آن قابل شده و ان نقل
از خبری فی مقام المولی محمد افضل و غیره گفته است خبری

در سخنانی فرودمانند قبل و جوانی که کهن من است که
 تا ساس سلطنت اعلیاء ششادون باو برآوردن چنان ابرکت
 به با سواد یافته ام هر چه با مردم از اعلا ی پیش گویش
 سیکرند آن استخوان دروغ من سگ و زور آن حال کوفی و پشه
 یان و هر چه و قال این سیرین و امیر سیم لایس با سار چنان
 این در سینه کتب لغت یعنی او در آن تاب قبل است و در
 و جزو کند استخوان قبل است و هر چه باشد یعنی گوشت استخوان
 چشسته لغت است و هر او همان اول است پس با کرد و است
 افتد آنرا پیش سیکرند خواه تاب قبل باشد یا کثیر باشد
 نیز که یکی از او صاف آب راه است نه آب داکت است
 و استخوانی که در شکم من این شهاب صفا از این جدا است
 جاس من نموزان رسول در صلی الله علیه و سلم سئل فی
 سلطنت فی من عین منزه از سید و شد از کم رسد کفای
 دروغن تعالی انما باذ او لیا و کولیکم فرود من زبده آن
 پیش دروغنی که برگرد است تا کینه و تجزیه باقی دروغ
 مگر دروغن عاده و هر چه باشد آن سبکی در عین است و در
 نه باشد مگر آب و در تمام جنس میوه و در است در آن
 کین به شمال آن در مرغ و دیگر شافع مگر جو این هر ام است
 از حقیق آنرا نیز شافع هر ام در نه شفیق گوشت هر ام همان

جوان و انتقواب در حدیث آمد و فرود من و دخل است
 علی بن عبد الله قال حدیث من قال صدقنا ما کذب من انما
 علی بن عبد الله بن عبد بن مسعود من انما کذب من انما
 میوه این استیسی حوالی و بعد از سلم سئل من قال صدقنا ما کذب
 من قال صدقنا ما کذب من قال صدقنا ما کذب من انما
 نزل من ان جاس من نموزان کتب است که است که است
 نام و یک آنقدر که ضبط می و ام کرد که یک است از این جاس
 میوه نه خود و در لغت است که صحت گفتند که است که است
 از هر یک این جاس است هر است هر است از هر است
 این است من ای هر چه من این جلی است بعد از سلم لایس
 مگر السلم فی سبیل او هر چه من که بروج کرده و شد و آن
 استخوان دروغن که کون بوم الفی کیشنا او لغت باشد
 در جاس است چون است که دروغن است که دروغن است
 نظیر و لغت کون لغت و لغت است که می دروغنی که
 یک او یک لغت است و جوی او بر می شک و لغت است
 نیز با به دم کلمات است که در آن از آن میان آن دروغن
 لغت است که در شک شفیق است که در آن است است
 لغت است که در شک شفیق است که در آن است است

باشند بود و در آن حال بفرستیم بعضی کلمه می بسلاخ بر روی زبان
خیزند علی قدر هر قدر که هستی که گفت بعضی ایشان فرستند که
که یک ام از شای کی که برود که در وی بجوی باشد و در آن وقت
مشتری که است و در آن خصوص به حساب است از مشتری که نوع
گردانده اند با بی عنوان سسی می شد بر پشت هر مشتری که بود
که در پشت استحقاقی القوم می آید به نظر از آن سوداگری صلی
علیه وسلم و بعد علی ظهر پیش کشید پس بر نیز از آن صلی پاک
باشند از آن دو دوست بر پشت من قوم گذار که عقیده
بن ای صلی است پس آورده آن را که در آن وقت که شد
که سر شد و سایر نشانها بر پشت میان در آن آن عقیده
افزایشند با کانت فی سینه و سن نظر کردم در عالی که تغییر
که چیزی که سستی بودی مرا در آنی قال جملوا انما کان کرم
چندم چندتا بر پشت که خنده سیکر و خان اشقیاء و اهل
این عمل پیش منی ایشان بر من و گردن وی بهشتی با کانت
یکبار در آنجا تا یک سبک افشانی را در آن است مسلم سبک پیش من
گفت خدا بود بر اینها از آن استقام خون من در آنجا که کانت
در آنجا در آن استقام و در آن است صلی الله علیه و آله و سلم
بوضع راسه و سینه را ساجه بود و در آن وقت سر خود را بر
جانبش ظاهر نظرت من ظهر و فرغ راسه تا آنکه آمد نظر زهر

نما شد همانا از پشت از پشت از پشت از پشت از پشت
آنقدرت در سر که در آن وقت قال اعلم علیک عرض است
بسر و نمودای خدا از دم با بر و با او که این من آن در پیش
نمود و رفتن آنک صمیم از با صمیم پس از آن در آن اشقیاء
و منی که در عای بر کرد بر ایشان قال و که در آن در آن اشقیاء
فی آنک الله سبحانه گفت آن سر و بود در آن که در آن اشقیاء
سکر و در آن اشقیاء است ثم صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و علیک بین من بعد و سینه من راجه و او را در آن اشقیاء
بن است بن خلفه و عقیده بن ای صلی صلی نام بر من و اشقیاء
شما و در آن شماره و کار و در آن اشقیاء می نمود و در آن اشقیاء
نظرت و در آن اشقیاء است پس با در آن اشقیاء
یا آنکه شمره این سود و مبلغ با در آن اشقیاء است
بن سمن و سوات در باب صلی الله علیه و آله و سلم
بن دین ... قال فانه می شنوی بیه و عقیده است از این
صمیم رسول الله صلی الله علیه و سلم هر می فی القیاس
در گفت این سود و سوات کسی که در آن است در آن اشقیاء
نویست مراد آنست که اگر مردم در آن جا به چاک افتاده
بود و در آن اشقیاء بن صلی الله علیه و آله و سلم یک منزل کشیدند
در بنی خلفه هم در راه بنشاد و عماران او بود بر من

ملوک شده مراد استند که کرده با حضرت بر آنکه اگر کسی
در اثنای نماز عارض شده چیزی که انقضای نماز باشد آنچه
در وقت احوال نماز او می کند لیکن موقوف است این بر سبب
بر آنکه در وقت حکم جاست این قسم جز با رسیدن باشد
علم است
و اما غایب و مخوف از این باب
باب در حکم آب در رهن و آب منی و مانند آن مسلط بر بدن
و جامه بپوشان باشد یا که حتی در بدن او داخل گردد یعنی
من السور و مردان خارج السور صلی الله علیه و سلم زین الکر
نعمه الهی است گفت عروه بر آن است غیر خدا و در زمان عروه
صبر و پسیب اگر کرده است قدر حدیث را تا که در حدیث
می آید باشد الله تعالی و ما تحم السببی صلی الله علیه و سلم
نماز او وقت بی گناه معلول تفنگ می آید حد و
نیز است غیر خدا یعنی از اهل روسته که اگر کسی را
مردی از مردم حصار بنیس بایه آن مقدمه می نوردد است
چون نوردد است محمد بن فوسف قال حدیثا سلمان
محمد بن انس قال زرقانی صلی الله علیه و سلم فی تفریط
و این که در حضرت و جامه خود قال ابو مسیب الله طوایف
این بر آنکه ایضا می بیند ابو بقال حدیثی محمد قال سمعت
انسانا من السببی صلی الله علیه و سلم گفت تو گفت ابو عبد الله

و از آنکه در حدیث را این ابی هر چه گفته خدا و ما را می
حدیث کرده ام حدیث ششم از آنکه حدیث که از غیر
نه صلی الله علیه و سلم
آیه و لا تسکروا است و مشربند و نه مسامی کسین آید
برادر از حدیث است که با طهارت رسیده باشد چون علی بن
ابو حمیسر شکر کرده و سواست مضطرب صعب جز آنکه در و آنجا
من عصری و غیره و آورده با طهارت است است حدیثی که گفت
که در حدیثی ابو العالیه مکرده و پشت و مشربند حدیثی که
در حدیثی از حسیع اس آید که اگر خمری خوام بود و قال
عنه اللهم حسب الی من او مشربا فینها و اجین و فها گفته جم
نحوه ترست سوئی سر از وضو کردن نشد و سریشی که
ما می آب نماند و همین چند باشد و پس نجس کردن بر دست
زنا که در حدیثی که حدیثه که امام ابو حنیفه حازر است
و نظیر و در آن آب بچون چند همین صد فر که بر آن تر
بر سر باشند بشرطی که شستن بود و تک است ای که بر چند
باشد آب امام اعظم گفته تا این سخن شده است میان آن
چندین فردا بود و سفت روزانه است و صحت آنکه گشتا فی
لهم و در اول بر یک و در گشت مسوطه که است
علی بن ابی طالب حدیثا سلمان قال ازهری عن ابی سوز

من نایب من ابنی صلی الله علیه وسلم قال کل مرأیة منکم
قد حرم الله علیها کفره وکفره وکفره وکفره وکفره وکفره
وهر چه مردم و مؤمنان در اینست با اتفاق همه است
مثل لراة یا یا ادرم من - چه سخن ازین میرود این سخن
از روی او قال ابو العالی اسماعیلی علی علی بن فاطمه رضی الله
عنهما گفت هیچ کینه بر پای من پس عشق آن چهار است او الله
در وی در پشت جرم و مؤمنان از او و کس ای با کینه
سخن کینه بر پای من که در ناک است و آب آن نم
سولت احوال آیات که بعد از ترجمه کرده اکثر برای شنیدن
آن قول و بیت تأیید میکند طلب زجر را که در مجموع و اول
ترجمه بسیار در دو معادنی که در این باب می آید و دلالت بر
سکینه و ایجاب از قبیل اول است که دلالت دارد بر آنکه اعانت
در تطهیر از جنود است و مناسب است این باب کتاب چه
برفت بر بنییم و مؤمنان و مشرکان هر است
مشق از وصایای معنی لطافت است و در تطهیر از جنس با
شبه لطافت است و اگر خاص پس شری تطهیر از جنس است
و خود که خواهد بود بدینست محمد بن مسلم قال اینترتا
سفیان بن عقیله عن ابی حازم سمع ابن سواد انما صلی فی
سال انا حسن و ما بنی و چند ای حدای شش روی صریح الی

صلی الله علیه وسلم مرد است از ابی حازم که اکثرتی مثل
بن سعد انما صلی ادران حال که رسیدند مردم مسلم
حازم گوید و بنو سبایان من و سبایان مراد مسیح کی که پیغمبر
داگر و شد و جرات پیغمبر خدا در عروقه احد صریح وی با کس
و حضرت رسیده و حال احوال علم بر منی میرگشت مثل ابی
فاطمه است و اما قرآن سبیل ازین کان علی رضی الله
عنه یعنی برسد به او و خاطر رضی الله عنه نقل من و جمله
بود علی که می آید اسرود که در وی آب بود و فاطمه بیست
از روی او خون - فاطمه صریح فخر حق - هر چه بر کینه
شد بر باسی و سوغه شد پس بر کرد و آن زخم آنحضرت
است - در بیان مسواک گفته و مسواک کردن
نیز آید و قال ابن عباس رضی الله عنه است غذا النبی صلی
علیه وسلم فاستن شب کرم نزهت صریح الله علیه وسلم
پس سر - و آنحضرت در وقت است او استن قال
صانعا ما بن زید عن عثمان بن حمر عن ابی برة عن ابی
قال انت ابنی صلی الله علیه وسلم فوجدت تسین مسواک سید
بنزل ان ان کاتبتون کنت مبرائی و در آدم پیغمبر خدا
پس اعظم او در حال که مسواک میکرد و می گوید است او بود
او از مسواک و باغ سما جاستنی که آنحضرت بی سبک و مسواک

این بود و در شب عثمان ای سبب قال صفا عرب
عن منصور بن ابی ذریع عن عبد الله بن عمرو بن عبد
وسلم انه قال قام اهل بيته فابوا السواك بود سطره او و
برخواست دردی که از شب برای نماز سبب و من خود را
سواک
وقوع السواک الی انکه در آن
سواک هر که ترازد می حسن و قال عفان حدیثنا صحیح
عربیه عن ابن عباس عن عمر بن العباس علی حدیثه و سلم
قال انی السواک سواک فزاد و حضرت نمودند و در آن
چنانکه مسلم تصحیح کرده و نقل فی المقام که سواک میگنیم
فما فی ترجمان احد هما کبر من آن هر دو است السواک که آن
سنا پس آن در هر دو یکی از آن در کتبه بود و دیگر
سواک که در سبب الی ان هر دو در فضیلت یکدیگر و
آنکه در سنا پس گفته اند قدیم کن که باقی این هر دو
که در خواب انحضرت گفته پس اادم آن سواک بگذازد
و قال ابو عبد الله انصرف بعین من الباری که من اسما
بن زید بن اسلم عن اخی عن ابن عمر عن ایه بن شدت ک
و در او اشعار کرده برین مذکوریم این الباری صح
نقل من باب علی و خورجیان زیاده
غواب کسی که غواب کند بر وضو و شب تحمیر من صفای قال

حدیثه قال انضرا سنان من منصور عن سعد بن عبد
البر بن عازب قال قال ابی بنی صلی الله علیه و سلم ان
منتمک قوما و قوما و قوما که فصلی من ارض علی من
نمودند و سخن که بای تو خواجه و زور بر من
و موسی که برای نماز است بر سجده ازین بر سجده ای است
و خواب بر سجده ای است بر سجده ای از سجده و فرود
در خواب درین وضع بگردد آنکه قلب صبور بری که کام
جیب است درین حال آویزان بسیارند تمام آدم نمی بیند
ثم نقل ابن سیرین و در نحو ان اللهم سلط و جی الیک
امری الیک خداوند استسلم کردم ذات خود ای تو
کار و نشان خود را بسوی تو بر آدم از عمل و وقت خود را
نظری الیک و دیگر کردم خود را بر تو صبر افتاد کردم
مردم و نقل قرینه از جهت الیک از برای علی در خواب
در سنا از عقاب تو ای خیار و در سنا الی الیک دست پناه
از تو بسوی سج کسی که بسوی تو دست جای بر سجده ای
از تو که بسوی تو اللهم استلم الیک الی انزلت الیک
ایمانی از دست خداوند ایمان آوردیم کتبت و آنکه در
فرستادی و قبول کردم احکام آرد ایمان آوردیم بر ستم
آنکه است و در ایمان من است من الیک فاست علی انظر

۱

۱

اگر میری آمدن شب تو بی تو بر مغربت سلامی تا صبح
آهوا تا بیگم - و بگردان این کلمات عاوا آهوا کلمه ای که کلمه
سیکته آن بی صدار خواندن این عاوا سخن گوی تا از ترس
علی الهی صلا مدعی و سلم گفت بر این عاوا باز تو از کلمه
کلمات این سخن است. و این صفت اللهم صفت کلمات الهی
از است قدرت در سوگت قال و بیگ الهی از است بر کلمه
رسیدم این کلمات صفا کردم در سوگت کلمه تو نمود و چنین
گوید بیگ الهی از است و استقامت علم تمام بخود اول
من اجزاء الشفیعین تو فیه

سهم الله الرحمن الرحيم

کتاب الفل در دست خزان و در کتاب مقدم است رسیده
 تفسیر بسند مطبق جاورده و بجای کتاب آتوره که
 گوید مثل نعم من آتاه الله نعمه ما عرف نعمة
 ششستین نام طاهرین است و می براد حین منی است
 فردی در شرح مسلم آورده که مثل نعم من یعنی اکت و
 و در حق که مصدر است اگر مثل کیر ذبیح است و اگر
 کیر ذبیح است مثل آن که ذبیح بین مراد است گویند
 کرده و آنکه مثل شری نیز درین کتاب ذکر یافته است
 این دو است در ترجمه آورده از جمله اشارت بانکه و چون
 مثل مرجهت یعنی قرانی است شده و قول اسرار علی بن
 کتبه جنبیا فاطمه و فرموده است فی قوله و ترا کره کتبه
 تنه جنب پس کتبه جنب اگر او را جنب رسیده باشد
 درین صفت ذکر و عیبت و در وقت و مع را بر است
 اکثر منی او علی سزا و عباد الله منکرم من اعطاه و کتبه
 چاکر کس از استیصال آب بپوشیده باشد قدرت استیصال
 آب و بسین آن خوانند یا بر سر سفره از با کتاه و آب
 در آن نماید یا یا یکی از شامه قضای حاجت کرده او را
 مسلم انشا یا جامع کتبه زانرا باین تفسیر کرده است

ببر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن مراد
 و اکثری از اصحاب و تابعین و منشی اسرار بطرفه کتبه که منی است
 است تفسیر کرده و اشیاء قول ابن مسعود این سخن نقل کرده
 و باین اندکده است شامه که میگوید منی در حدیث
 زین ابی طالب عابد نفس و فرست است و بزل اول که رایج است
 بحسب روایت اندکده او فرستاده و اصحاب او نقل کرده و
 پس یا بعد آب را منی خاور یا سینه بر استیصال آن بیشتر
 صید یا جنبیا پس کتبه خاک پاک اگر کجای و منی و مثل بزود
 فراید بود و مسوا و حکم و اب حکیم است و مسح کتبه او می
 خود را و دستهای خود را از آن خاک قول علی یا یا عباد الله
 استند الا تقرهوا الصلوة و رستم مکاری ای کتبه کتبه آن است
 زبانی کتبه نوزاد و حال که کتبه منی صفا و منی آن کتبه
 در این جزیرا که می گویند نقل است که جمعی صحابه پیش از فرود
 تراب جوده بودند و یکی از ایشان است که در نقل یافته است
 اصعب ما شرفه ان خوانده بودت کار نقلی این است نازل شد
 بهما که بر او استحقاق است نرسن تراب و در جنبیا
 طایب سیل و نزدیکی کتبه نماز را و حال که جنب رسیده که در
 حال که مسافر بود آب ندری منی غسله تا آنکه مثل کتبه است
 قبل غسل در میان است و در حق

بشره صلی الله علیه و آله و سلم در وقت حال اجرتا مالک
عین چشم من این من کاشف نزع البصر صلی الله علیه و سلم
ان انی صلی الله علیه و سلم کان اذا اغتسل من الجنابة
جاء اغتسل بیه بحین یختمه ابرو فقی که اراد اغتسل از جنابت
میگردد ابتدا میگرد و بی شست بر دست را برای لطافت
ثم یوضا کما یوضو للعطو یستر وجهه و یمسک رجا یخبره و یسجد
برای نماز تا ضعیف ماین که بر که در سبج او است در خود
غسل میگرد که شستن با نوره و عین شستن گفته اند که اگر در وقت
غسل ضعیف باشد پر شسته و ما بجز که در آن زمان بماند چیزی
نماند بر او را دست بر تکرار بر حال درین وضع عین قوی
بیکار داده اند و عین بر دم تکرار لغو القساوی ثم یغسل
فی الماء صلی الله علیه و سلم لغوره بستری در آن روز آنک نازد
و غسل میگرد با صانع چنانی سوی سر خود را این برای نرم
کردن عین بود تا گذاردن آب بر آن آسان شود و با سر
گشاید ثم یغسل علی راسه ثلث فرقا بعد بینه سرگشته بر سر
سه آب آورده است ثم یغسل الماء علی جده کله بستر
بر کینت آب بر پوست عین خود در آن ازین حدیث صحبت
مقدم و متوجه غسل بوضو است و ذک عین ما عین بر
بر است صلا معلوم نشده در سبج با چنانکه اندیشه نیک

ان رفعت اذ نزلت علیها جاکه ما کس بان قال است ان
بطلت اجبت اذ نزلت علیها جاکه ما کس بان قال است ان
وضو امر او دست بر اعضا بر غسل واجب است و غیر
در وقت غسل و درین اجماع صحیح است و کتب فقه نظری
بآن واقع شده و در حدیث علم است محمد و حضرت قال
اجرتا سعیدان من الاغسل من سالم ابن ابی العجمی که
من این عباس من میوزند نزع البصر صلی الله علیه و سلم
قال قلت لرسول الله صلی الله علیه و سلم وضو بعد الاغسل
جز علی کت میوزند وضو کرد غیر حمله اما نذ وضوی او
که برای نماز بودی هر آنکه با بنمای خود را شست و با غیر
در شستن آن غسل فرجه و با صابون الاوی و شست فرج
چون او چیزی که رسیده بود او را از هر که منی و چنان نماز
حدیث دلالت دارد که مس فرج ناقص وضو نباشد چنانکه
حدیث بان قال شده و اند که از طایب ساه کسب که
او برای مطلق صحبت دلالت بر تربیت ندارد که میگوید
بر او را در اعضا وضو بوجوب تربیت قائل شده اند که
اعضا انی هم بود واقع شده و ثم غافل علیه الماء الخیر
شما با بستر کینت بر خود آب بستر کس که با شستن
آنها را چه غسل عین الجنابة است غافل بستر صلی الله علیه و سلم

پیش از فصل بیست و نهم بعد از این دو دست قال خبر تا ملک
چون مشام من این در عالمش زنج الهی اصله هر دو سلم
ان الهی علی اصله و سلم کان اذ الفاضل من العباد
بما افضل به به تحقیق خوشتر است بود و حق که دارد و مثل این است
میکرد ابتدا سیکردی شکست هر دو دست را برای طاعت
ثم تبت عما کانت خود و معلو بهست و خود میگرد و بعد میگرد
برای نماز تا منی حاصل که بر که در سبج دو دست در خود
فعلی بگردن کشتن یا نه و همین شش گفته اند که گوارا در خود
فعلی فضیلت ندارد بر ششده و اما چه گوارا کردن میان خودی
تا خطا بر او در است بر نگوارا بر حال درین و منو همین قولی
بگوارا داده اند و معنی بر عدم گوارا انفسا فی ثم به عمل است
فی الاما افضل بیا اصول عشره بهتر می در آورده انگ زاده است
و عمل میگرد و اصابع چنانی سوی سر خود را این برای نرم تر
کردن می بود تا گذراندن آب بر آن آسان شود و در این
گفت ثم تعیب علی بر سه گفت فرما می بیند بهتر است بر هر
سه است آب بر دو دست ثم تعیب علی علی جلد و کله بهتر
میر کینت آب بر پوست چون خود همان ازین حدیث است
معه هم و منو بر مثل و صبح پوست و ذکب منی با فیدن بر آن
بر دست اصلا معلوم نشد دست سجا با چنانکه این گفت نیز یک

بان رفته اند و در این باب چنانکه ملک بان قال است آن
اطال بخت آرزو بر کجاست ملک و مثل با جمیع آنکه امر
و منو امرار دست بر اصعب و مثل واجب است و غیر
در دست و مثل در این اجماع سختی در کتب فقه لغوی
آن واقع شده و در اصله است محمد و منو قال
خبر تا سعیدان من او شمس من سالم ابن ابی العبد من کرب
من ابن عباس من میونه زنج الهی صلی علی اصله و سلم
قال قلت تو سار رسول الله صلی علی اصله و سلم و منو و بعد
بفر علیه گفت میونه و منو کرد خبر است اما نند و منو او
که برای نماز بودی چرا که با پای خود را نشست و با نیک
در شستن آن غسل فرموده اما ما را ما را منی او ای شستن
چون او چیزی که رسیده بود او را از چوک منی و جز آن خط
حدیث ده است دارد که من فرج ناقص و منو ناست چنانکه
حدیث بان قال شده اند که از جانب سافه کسب که
او برای مطلق جمعیت ده است بر تربیت نازد که گویم
چون شما در اصنافی و منو بر وجه تربیت قال شده اند که
اعضا انچه هم خواهد واقع شده و ثم فاعل علیه الماء الخی علیه
شما با بهتر کینت بر خود آب بهتر که کرده با شستن
آنها هر وقت غسل عن العبادت است مثل آن حضرت صلی علیه

از نسبت نازکان مثل سفینه و سستناقی هم مست و
در حدیث دیگر یافته اگر کسی در ضمن صفه سفینه سستناقی
سند حضرت کوی سفینه و سستناقی در خود احب نیست
چون رنگ این از ستمی بود است در حدیث ستم پرستنده
نهان که کولت و صورت او پیش از مثل سست داشته و حال
سنت معلوم است اگر بجای نیاید باید که قرص مثل او
نیاخته بر این **مثل از جلیج امرات** است
در بیان مثل مره بان چون از کبیرت حدیث آدم بن ابی
ایاس قال حدیث این ابی ذب من الزهری من مردان
عایش رضی الله عنه قال قلت كنت اقبل باء ابن ابي
عبدی بن سلیمان اما او حدیث قرع فقال لا تغرقی کنت که
مثل یکم هم من و ستمند از کبیرت از حدیثی که مژده
فرقی در شیح فاه و او سکون آن و فیج و آنست
سنان که روی دو صاع یکجده بقول جمهور این از کز کوزن
مغیر از شازده در مثل است و سکون را و کعبه و چستال
جمهوری گفته چانه معروفی است در حدیث که شازده در مثل
با **نصبه بالصلع و نحوه باب و بیان مثل**
کردن آبی که در صاعی گفته یعنی سستی و کربانه ستمه جفا
سیر شامانی است حدیث عبد الصمد بن محمد قال حدیث

عبد الصمد قال حدیث شیده قال حدیثی ابو کر بن سعید
قال سمعت ابا عبد الله يقول دخلت ان و اذ غاب عایش رضی الله
عنه ابرو سکه سلیمه و آدم من و بر او در عایش بر او سکه
او که آن عیده بعد من بر است بر عایش فانها اذ عا
عن مثل رسول الله صلی الله علیه و سلم قد فت بان و کذا
من صاع من بر سکه بر او در عایش از مثل ستمند بر طبعه
عایش نظری را که نزدیک از صاع بود تا غنمت و آنست
علی را سواد و بنیاد صبا حجاب من مثل که در کجنت بر سر خود
در بیان ما و بیان عایش برده بود قال ابو عبد الله قال
بر این بیان در حدیث و نیزه لجدی من شیده قدر صاع بولت
گوید این سه کس از شیده مثل که او که است در صاع که کز کز
نخام من صاع حدیث عبد الصمد بن محمد قال حدیثی
بن آدم قال حدیث زهری من ابی اسحق قال حدیث ابو جریز
ان کان کعبه جابر بن عبد الله فهو او و حدیث و قوم
صان او قرع مثل فقال یکلیک صاع حدیث که او بر کجنت
امام محمد قرست که جمع بود و نزد جابر محمد افر و پدر او نام
بن العابدین رضی الله عنه فانه نزه جابر و دم و کز بود و
برسد حدیث جابر از حدیث صبی از ستمه در سب مثل بر کجنت
کعبت می کز در کعبه صاع فقال رجل یا کعبتی فقال جابر کان

از نسبت نزدگان مثل سینه و استنشاق هم مست و
در حدیث دیگر آمده اگر کسی در ضمن وضو سینه پستان
سینه را بکشد که هم سینه و استنشاق در وضو واجب نیست
پس رنگ این از آنست یعنی در وضو بر سینه پستان
نماند که بگویند وضو را به پیش از غسل نیست و بیشتر اعمال
نیست معلوم است اگر بجای نیاید یا که فرض غسل ادا
نماند بر این **غسل از جلیج امرات** است
در بیان غسل مرد با زن جزء از کفایت حدیث آدم بن ابی
ایمان قال حدیث این ابی ذب من از نهری من مرد زن
عایشه را منی حدیثی که گفت غسل با و این منی
عید به سلم من اما او حدیثی قال لا یفرق کفایت که
غسل یکدیگر من و سینه از کفایت از حدیثی که گفته شود
فرقی بر شمع نماند و سکون آن و نفع و آنست
چنانکه در روی دو صاع یکدیگر بمزاج این از آنکه در کوفت
نفع را نشانده در عمل است و سکون را و کعبه و چسبندگی
مهری گفته چنانچه معروفی است در حدیثی که نشانده در عمل
است **تسبیح بالصلح** و نحوه باب و بیان غسل
کردن آنی که در صاعی گفته بعضی سستی و کربانند متداجما
سیر شامانی است حدیث عبد الله بن محمد قال حدیث

حدیثی قال حدیث سینه قال حدیثی ابو کریم محمد
قال حدیث ابی طاهر قال حدیث ابو داود عایشه رضی الله
عنها در حدیثی که در آدم من و بر او حدیثی بر او حدیثی
او که آن حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی
من غسل رسول الله صلی الله علیه و آله غسلت با و آنکه
من صاع من بر کسی بر او حدیثی از فضل سینه بر طبع
مانند نظری را که نزدیک از صاع بود تا غنمت و آنست
علی را سواد پیشا و سینه حاجب من غسل کرد و در کفایت بر فرقه
در بیان ما و بیان حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی
بر او حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی
که در این حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی
نماز من صاع حدیثی عبد الله بن محمد قال حدیثی
بن آدم قال حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی
از آنکه حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی
صاع او از فضل غسل حدیثی صاع حدیثی که در او حدیثی
امام محمد فرمود که بعضی بود نزد جابر بن محمد با فرموده بود ام
زین العابدین رضی الله عنه فرمود جابر بر او حدیثی بر او حدیثی
بر حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی
کفایت می کند تا کفایت حدیثی بر او حدیثی بر او حدیثی

کیمی من بود فی ملک شعرا و غیر انک شرفی ثواب
بس گفتند هر ای ایضا آسب من می گندم بس گفت جابر بود
و بنفرد آسب بس میگرد کسی با که او بنفرد بود از نو اندوهی بود
و بنفرد بود از نو که آن سرور نسل است صلی الله علیه و سلم
پس از آن است که جابر را در کجا بود و جابره را که بر او پیش از آن
نشست او بنفرد قال حدیث این قضیه من هر دو من جابره را
من ابن عباس ان العیسی صلی الله علیه و سلم و میزند کانا
بیشتر آن من انا در او صد رو نیست از این عباس که بنفرد
و میزند نه در جابره بود و در کوشش میگرد و در هر دو در کوشش
قال ابو عبد الله کان ابن عقیله حواله از من ابن عباس
من میزند نه گفت موقت بود این قضیه که سکونت آن هر دو من
عباس میزند یعنی ابن عباس میزند فصل میگرد نه آنکه در
بود این عباس مثل کردن آن حضرت با میزند و الصبیح
ابو حمزه و صحیح کتب بود است بنفرد کرده است که در است
ابو حمزه که حدیث است از ابن عباس است در سن میزند
در قطعی نیز صحیح بین روایت کرده است
من فاق علی در شرف کسی که بنفرد بر سر خود و پیش
آسب را در حدیث است قال حدیث از هر من ابی اسحق قال
حدیثی است از هر دو قال حدیثی هر دو من مسلم قال قال

صلی الله علیه و سلم انا فاقض علی رسی فشا و سار
بیدر بگشتنا گفت جبر فرمود حضرت امان من بر سر من
آسب در مثل بر سر خود سار و اشارة کرد و بود دست گفت
بر میزند آسب نه شش است سخن مبارک قال حدیثی قال حدیثی
شش من کمال بن زینب من محمد بن علی من جابره من صد
قال کان العیسی صلی الله علیه و سلم یضرب علی رسی فشا
جابر بود بنفرد که بر بنفرد آسب بر سر خود سار
قال حدیثی است از هر دو من ابن عباس قال حدیثی او میزند قال قال
ابو جابره انی ابن ملک بر من من الحسن بن محمد الحدیثی گفت ابو
بنفرد گفت مرا جابره بر سر من و کان بنفرد با من هر دو
ابن محمد بن علی بن ابی طالب با او را این هر دو جابره
سازم که از آنکه او این هر دو نام با قرست حدیثی نام
خوست لکن کعب اعلی من العیسی که گفت من بنفرد
مثل کردن از این است نقلت کانا یعنی صلی الله علیه و سلم
با حدیثی که گفت شش با علی بر سر نه فیض علی سار
جبره جابره که بنفرد و بنفرد است که گفت آسب
بنفرد بنفرد آسب بر سر خود و بنفرد بنفرد آسب بر سر خود
تقال لای الحسن انی بر علی کثیر الشرح نقلت کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم اکثر ننگ شعرا بس گفت هر حسن بنفرد

من روی ام بسیار نوی پس کتم تو و سحر خدا بیشتر از کلام
نوی با...
غسل کردن یکبار شستن موسی بن اسماعیل قال حدیثا طریقی
بن زیاد عن ابا عبد الله عن سالم بن ابی العبد عن کریم بن
عباس قال قلت لمحمد بن یحیی عن ابی عبد الله علیه السلام
انما یغسل کفک ما یغسل کفک من ابی عبد الله علیه السلام
آبی را غی غسل هر چه بر من او غسل این شستن هر که
دو دنیا سه بار تم ارض الارض علی شانار غسل ما کبره کفک
آبیا بر دست چپ این شستن ذکر جنتین را تم مسح بر
بالارض بیشتر کرد دست خود را بر زمین تا تمام شوی
تم مسح بر پیشانی بیشتر آب در میان دست و چپ کرد و غسل
و بر روی و دست روی خود را دست خود را تا تمام غسل
بیشتر بخت آب را بر جان خود طاهر حدیث است که یکبار
رخت آب را بر بدن و سنا سبت حدیث نیز بر آب است
جز است بین من تم غسل من سکا نه غسل علی بیشتر کرد
از جای غسل این شستن هر دو پای خود را با آب
من بر آب با غلاب او را غلاب مندا غسل غلاب کبره جار
مسح شخصیت لام اجاره با موعده نظری که روی مقدار
یکبار شدن شتر با شانه کعبه این غسل کفک است

کبریم و غلاب شمع و از دست کوشی صاحب مشارف
گوید یعنی از ایشان در رو دست هر چه غلاب غلام کبریم و
شسته بدلام غلات صحت کلاب و چون معلوم شد که کربها
بواب بر ما حدیث است مستان کفک تقصیر مولا شستن
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزل غسل کلاب غلاب
فانته غلاب و غسل از آن میگردد که او محشوبی غلابه و چنان
آن میگردد اگر کسی در حدیث این باب غیر از غلاب ذکر نیست
ترجمه بان دو چیز حکم در است که جواب بار با تو کفک ام
که کفک بسیار است که در ترجمه چند معنی ایراد نموده و در کلام
مذکور حدیث این یافته بود یعنی که اشارت با آن رفته تا آنکه
درین باب این دو حرفی را بطرف ترجمه آورده و حدیث
است کرده که همان غلاب بوده است شیخ این سخن گفته که
سطح لغت این ترجمه حدیث مذکور قد قیا و حدیث اشغال
کرده بود لغت نسبت و هم که غلاب را یعنی طرف غلاب
نفسه کرده اند تا غلام و حدیث غلاب غلاب حدیث
محمد بن اسماعیل قال حدیثا ابو عامر عن خطم عن القاسم بن
عائنه قال کان ابی عبد الله علیه و سلم اذا غسل من
الغیا به و غایبی نحوه غلاب فانه کفیته هذا و شیخ را از این
نم و غیر فعال سما علی و سطر سه کفک غایب بود و سحر خدا

وحق که دست عمل از جانب طبیعی طرفی مانند صاحب بگریز
 بدو کت دست جو آب ما و ابتدا گروی مجابت است بر
 بجز مجابت پس این از حق بر میان سر جو افلا هر آنست که
 ازین صواب که طرفی مختصر و آب از طرفی بر میزان بر کون
 و سر ما که بر آن می شست او جو افلا و صبح جو افلا او عالم
 آورد و که آن کم از شمشیر و یک شمشیر است و الله اعلم
 اب المصنوعه و الاستشاق فی الحیاة و دریا
 اگر در مثل مجابت آب در دهان و پس میگریز و منصفه و دریا
 در مثل فتن است نزد خنجره و در لیل آیت فطره است که کلا
 سبانه در مثل واقع شده پس تغییر تمام بدن و اجسام آن
 و در آن و پس از اظا هر بد نیست و لهذا آب در آن کردن است
 نفس روزنه شیشه و دیگرها و است عمل بر کف عمل کرده و منصفه
 استنشاق آورد و نیز مثل است ترک آن چنانکه اقصا بر
 پیشتر است انصافی مغز و فیه این صلاست و جو است در آن
 شامه است لال کرده اند که می گویند که در آن مذکور است
 در فطر است یعنی درست و منصفه و استنشاق در آن مثل
 فرموده و قطعی نیست از آنکه فطرت را یعنی چیزی واجب است
 و همچنین استند بر فطره صفت تغییر آن و واجب
 بشناسد و قصد مولد که باب را ترجمه منصفه و استنشاق است

در این مورد حضرت بن عباس قال حدیثی قال حدیثی انی قال انما
 قال حدیثی سالم عن کریم بن ابن عباس قال حدیثی انما
 قال حدیثی لکنی صلی الله علیه وسلم فقلت ان ابن عباس
 حدیثی که ما را بمحمد ز کفایت و بجزیم هر چند آب اول ما در
 بینه علی بسیاره غسلما پس ریخت آب بر دست راست
 بر دست چپ پس شست هر دو دست را اظا هر آنست که کجا
 شست هر دو دست را از جدا جدا تم غسل فرجه پس شست
 فرج خود را نیز قال حدیثی ان الارض فتمسها بالتراب غسلما بستر
 بالید بر دست چپ از زمین را پس مسح کرد و دست ما چاک پس
 شست هر دو دست را قول یعنی غسل است چنانکه غسل اول
 نیز استعمال یافته از روی می بارم منصفه و پیشتر است
 در آن و چنین کرده غسل و حجه ما فامن علی را بر دست
 دومی و خود را ریخت آب بر سر او تم غسل خود را نیز
 شد از عارضی مثل شست هر دو پای را از غم آبی منصفه و
 همانا بستر آورد و شست جدا پس بگفتند بر آن قال حدیثی
 یعنی چشم ریخت آب او بعد از غسل پنجاه بار او ای آن
 که هم که فیه بدن را با حجامه و همچنین در طبع را بر بدن
 که چنانچه ظاهر آنست که عادت آنحضرت بود در غیر شستن از حجامه که
 آن عادت صفا می نه است ترک کرده و برای آنکه حاضران بشنید

کازنرم مثل است دور حدن رطوبت کب بعد از خورد
مثل احوال خلطه آید و بعضی گویند حدن آن سبب است که
گویند هر دو برابر است و اسمی از دو جایت خا در بعضی
منزله است اگر آب کبید از طرف چاه داده من بکشد
سج العید با قراب بگون العن باب در میان مایه من مثل کب
دست را ای که ناسک باشد با کز ادا که عید در سنا اولی
قال مدنا سیمان قال مدنا العیش من سالم ابن ابی العبد
عن کرب من ابن عباس من سموت ان استسقی علی ارض
و سلم فقتل من العیا به مثل فرید و مرت تم ذلک سبب
مرد است از سموت که تحقیق سموت داخل کرده از حدین است
فرج را بر دست خود بخار بستر و عید با آن دو آورده تم در منا
لصنوه بستر و صوکر مانند و صوی مرتاز را قله فرج من
مثل علیه هر که و فایع شد از مثل شست هر دو با می خورد
هل به خل لب و هنی انا و اولی
بشما اذ کم کمن فی به و فقه غیر العیا به ایامه از و جنب
دست خورد و در طرف کب که نیاب برای مثل است مثل اذ
بشور و دست و با ک که آتما را و فستی که باشد بر دست او
چو کنتی بجزو کنت نیابت صفت و موهبت جو را آنته
صوبه ساخته آزا بقتل صحابه او و چنانکه گفت و او خلیان

خود را بر این عازب بد و تم تو حنا فی العیور و مثل شما و
در آورد این هر دو بر این عازب دست خورد و آب که آید
برای مثل بود و حال نگوشتند و هر یک از این هر دو
دست خورد و پیش از آن و لم بر این هر دو این عیاس با
ما شتیغ من مثل العیا به و درین این هر دو این عیاس با
که سبب از مثل نیابت است عید
العین بن حنیفه عن العکسم عن عابته قال کنت مثل
و العینی صلی الله علیه و سلم من آذره احد خلف ایدنا فله
کنت عابته هر دو من و سموت که مثل بکرم از کب کت
عالی که خلف می بود و دستهای با آن که بعد از کب
می انداختیم در آن طرف فسطاطی و غیر او گفته که من سموت
عدیت بر هر دو من هر دو است که در آن واقع شده و خلفش
نیاف و طی بر آنست که اختلاف در آن نمی باشد که بعد از آن
بسی اول است که در آنکه او حال دست بر ضد نیست آب را اگر کب
و کرد دست باشد اضتی پوشید و خانه که در هر چه فیک
و کمر است که احوال میں از کشتن دست و با ک کردن موجب
فما و نیست و صحبت از همین سبب است و از عادت
کشته عدیت عابته که در اول کتاب و صوکر و عدیت
ثانی حدیث است مردیات سموت و معزان و صون بر کت

انعت صلی الله علیه وسلم من اذ فعل کثیرا من اشیاء
فمن رده بیت جون سفی و عایشه من بود که از کثرت غسل
میگردد و بکران کرده و ... مسند قال حدثت امان
بنام من بیده عن عایشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا غسل من الماء یغسل به یوم و یومین او یوم
اراد و غسل میگرد از صبا جهت شستن دو دست خود را دست
او الوالدیه قال حدثنا شیبه عن ابی بکر بن عقیل عن مردود
عایشه قالت و کنت اغتسلنا و ابی صلی الله علیه و آله و سلم
من الماء و اصدق من ابیة کف عایشه يوم من کف غسل کما
من و غیرت الازکیط انکسب جابت و عن عبد الله
بن النعمان عن ابی عن عایشه من غفلت است بر قول شیبه
عن ابی بکر بنی ابو الویل من کف غسل کرد و از شیبه من ابی بکر
حدث کرد و از عبد الرحمن بود است که گویانند آن
ابو الوالدیه قال حدثت شیبه عن عبد الله بن عبد الصمد بن حبر
قال سمعت ابا من بن مالک بن ابی بکر بنی صلی الله علیه وسلم
و المرأة من ثنیه بطنه من الماء و اصد کف عبد الرحمن
عبد الصمد بن حبر من بکفنت بود و غیره از زنی از زنان
غسل میگرد و از کثرت در او مسکود و آب من
در با او کرده است بر حدیث ابو الوالدیه سلم بن ابی بکر که

است و ج عرف است و موجب از شیبه لفظ من الجنایة
من افترج بینة علی ثانی فی الغسل یا
قال لیس کف بکفیت ما یست بر دست چپ و حال
کردن ... موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوفه قال سئلت
ابی جعفر عن سالم بن ابی الجعد عن کعب بن ابی جاس عن
ابن جاس عن سمیون بن غنیمت الحارثی قال قلت و سمعت ابا عبد
صلی الله علیه وسلم یغسل فسلوا و سئل فی غصب علی یه و غنما مائة
او بر جن قال سیان الا و ای او ان انان او کفنت سمیون
مما و دم بر شیبه ادا آب غسل پاره که ختم کفنت و کفنت
و اصد غسل کرد و بر جنکه سر خود را خاک که این مضمون است
آینه و معلوم شد و پس بکفنت آب بر دست خود شست
آنرا بکار با و با کفنت سیان است زیرا او در کمال سلطنت
ابی الجعد با زبان غم افترج بینة علی ثانی فی الغسل و غیره
یروان از من او با طایع پس بکفنت آب بر دست است
بر دست چپ پس شست فی جوارح من کسما بکفنت
فی جف شست بر تریا و دست را بر جوارح بر غیره
بکفنتش غسل و عبودیه به مثل را بر دست علی عبودیه
بکفنت در بان و سبختی کرد و شست بوی خود و کسما
و شست سر مبارک را بر غیر بکفنت آب بر جن خود هم غسل

قدیمه پیر کسوشه از عمار مثل و شست برود قدم را تا
 دانه خرد غمال بید و بکده اولم بزه با پس او هم من که کشت
 عاب برای چند آب از جن من اشاره کرده است جوهر
 نیکوم و خواست که بگیرد یا با
 تقریر فاعل و مفعول باب در میان آنکه عدو اگر در احوال
 منتظره و مثل و مفعول صدم سولا و در مثل و مفعول عارضت
 باشد تا آنکه سواست و صحت گفته اند که آنکه در میان مثل
 و کوز که در همین دره شود هم آنکه احوال آنی آنکه صفت خشک
 شود تا تر شود و مفعول به آنکه در باب این طریقت آرد
 استهلال بر عدم و موجب سوا آنکه در در جنست مذمب
 این جنبه لیکن قابل استجاب انده نسبتی که بر وی
 بخندرسیده و این صفت سنا حاقه آن ندارد مذمب
 و موجب سوا است و از شامی دو قول است و جوهر
 و موجب دیگر این همان مثل قدیمه صبا صفت و مفعول
 کرده می شود و از این فرستادن با بیا بعد از آن که خشک
 آب و مفعول او این مثل این طریقت صفتی تا بی عدم سوا
 و احوال صفتی اول نیز در
 عدو او عدو قال در شامی از شمس من سالم این ابی عدو
 کرب مولی آن عباس من آن عباس قال حالت سونته

انصفت صفتی صفتی سلمه سلمه و سلمه و فاعل به فاعل علی به
 صفتها من او شامی فرغ صفت علی شامی فاعل مذکور هم
 آنکه به و با از من هم صفتی فرغ مثل صفت و به بیتم
 راسته شامی هر دست که مثل با خبر باشد من سوی صفت
 بسیار بود امینا و کرده شده بار شسته انده احوال
 که مستحق صفتی با صفتی باشد و قول امام ابوحنیفه که اگر عدوی
 عدو را عدو با افع شود و مثل با خبری است سوی صفتی
 ثم فرغ علی صفت و هم صفتی من تمام مثل قدیمه صفت
 کوز که شسته آنکه خبر من آن مفعول است تطبیق صفت
 گفته اند که ای او این صفت ناظر بر همین صفت
 و از صفت معلوم شده که احوال و مفعول است شستن تمام
 تقریر فرموده از آنکه با بسیار بعد از این شست امینا
 بیا و مثل نیز در ای صفا که هر است و تقریر مثل
 میوشد از مفعول مثل و از جانبی بی و دیگر شستن
 سلاصت بزرجم تمام تر می شود
 ثم عدو من و علی ساینی مثل و اب در میان آنکه
 و صفتی که طالع که بی بران حوز با و او حوز پیر باز جلع که
 نام است و حکم کسی که کرده بر زمان حوز و یک مثل
 یعنی بعد از جلع عدو که مثل که چون از حضرت صفت

قدم بهر کس بود از عارض و شست هر دو قدم را با
دانه خردغال بیه بکند و لم بزده با پس دادم من بکند
عبارت برای صدن آب از جن من اشاره کرد به دست خود
نیکم و خواست که بگوید با ما است
تفریق فعل و المصروف باب در بیان آنکه صد اگر بی امانت
منتهی و مثل و مضمون عدم صلا و در مثل و مضمون امانت
باشد تا آنکه مولات او صمی گفته اند چنانکه در میان مثل ای
و دیگر گفته و همچنین در مضمون هم آنکه امانت بی آنکه صفت جنگ
مستوفی بر مضمون و مصلحت به ایجاب این حدیث آورده
است نه اول بر عدم واجب مولات که در دست مذنب است
این منبعه لیکن قابل استصحاب گفته سبب آنکه بر وی بی
عذر رسیده و حدیث ساقا تا آن ندارد مذنب که
در باب مولات و از شافی دو قوست و جواب . . م
و جواب دیگر من این عبارت فعل قد صدی صحت و مضمون
کرده می شود و از آن فرستادن با بعد از آن که جنگ شد
آب و مضمون او این فعل این عبارت در مضمون نامی عدم مولات
و احتمال صمی اول نیز در دست محمد بن محبوب قال
صدی او مصلحت صد ثنا الا شمس من سالم این ابی صدی
کریب مولی این عباس من این عباس قال حالت مومن

بشست عیسی صلی الله علیه و سلم با فضیله به فارغ علی . .
صنعه امر بن او تمام فرغ عیسی علی ثلثه فضل ذکره تم
ذکر به به بالار من تم بقیص کسب شستن فم فعل وجه و به بیتم
ما شتفا علی هر شست که بتلفی با خبر باشد م سوی شربت
سپار بود امیتا ذکره شده باشد شسته اند و احتمال بود
که شستن بجهت سابق باشد و قول امام احمد که اگر نوبی
صد از حدیث او افع خود و مثلن با خبر می باشد موی صمی
ثم فرغ علی وجه و تم خمی من ثلثه فضل قد صدی صحت
کر که شسته آنجا تفریق آن ضرورت تعلیق حدیث بزرگ
گفته اند که ایراد آن حدیث ماطر در عیسی صمی عدم مولات
و از حدیث معلوم شد که افعال و مضمون شستن تمام بی
تفریق فرمودند آنکه با بعد از آن شست امی و شستن
با بعد از فعل مثل نیز در این حدیث هر است و تفریق فعل
می شود من از تمام مثل و از جای مجامی و دیگر شستن کبره
مطابقت بجز جمیع تمام ترمیث و اند
تم عاد و حسن و در علی سابق بی مثل و حدیث در بیان آنکه
و حق که طبع که بی برن خود با او خود بجز با جمیع کند
نام است و حکم کسی که کرده بر زمان خود و یک مثل
بی بعد از جمیع صمی مثل که چون از حضرت صلی الله

عید و ستم گاه واقع شده معلوم شد که مثل بعد از هر جماع و آب
جنت لیکن آنجا که واقع شده که نزد هر جماع مثل فرموده و
پرسیده که چرا یک مثل گفته شود این فرمود این بهتر است
علی و در صورت بعد از هر جماع اعتدال کرده اند نیز ابو بصیر
محمود را آنکه که سبب است طحاوی از حدیث عایشه آورده
که حضرت عمر و دیگر جماع پیش از آنکه در ظاهر برای آن
کرده باشد حدیث محمد بن یسار قال حدیثنا ان ابی عبد
و یحیی بن سید بن شیبان عن ابی اسیم بن محمد بن المنذر عن ابی
قال در کتب لغت عایشه فقال بر حمدا با عبد الرحمن گفت چه
در اسیم که محمد بن شمس است ذکر کرده ام آنرا یعنی فرال بر
را عایشه که گفت دوست دارم که هیچ کس در حال احرام
دوای عطاردین آید این قول گو یا ستر بود در میان ایشان
باشد که سبب و پیش از این بیان پس گفت عایشه گفت
خدا را عبد الرحمن را که گفت است این هرست چون از آن غیر
ناخوش و دشمن این حال که بر خلاف مثل آنحضرت بود
اگر چه از روی نادانی باشد و قبح یافته و عاگرد که دست
گذازد بر وی و مکر او او را گفت الطیبی سئل عبد صلی
عید و ستم فیلط علی شایسته تم یصح محرم یا شیخ شایسته
من که کوشش میکردم عبود را پس طواف میکرد بر زنه

کتابت از جماع است و مراد آنست که یکبار مثل میکرد بهتر
صبح میکرد و در عالی که محرم است و می تراود از و تو چنان
نفع قطع بون و عا و صوم یعنی آب با شستن و تراویده شستن
و محنت از آب و نفعی نوی از طیب است حدیثنا محمد بن
یسار قال حدیثنا سلیمان بن شام قال حدیثنا فی عن قتاده
قال حدیثنا ان ابن مالک قال کان ابن علی علیه السلام
میدور علی شایسته فی الساعه الواحده من العلیل و المتهار و ان
اصدی عسره گفت است من بود و ستر حدیث که گفت بر زبان خود
در کوفت و باره از شب و روز و زمان بگذرد و بود آن
چنانچه است دوم حقه و سیم ام سلمه و چهارم زینب
جنت جبرئیل و پنجم ام عبید و ششم جبرئیل و هفتم سمیرا
و هشتم سوده و نهم صفیه و دهم زینب جنت خدیجه
و یازدهم سرکانه و معلوم شده که قسم بر آنحضرت و بی
سزده و نهم ناست فرموده و وقت است از آن کان
لطیفه فتاده که به گفته ام ایس بر آید بود که آنحضرت بیست
اینقدر جماع در دست قال که آنحضرت اندر عملی قوه تعین
باعت است بود بر ما کرده و صحابه که گفته آنحضرت و او گفته
قوت می رود در دست دیگر واقع شده که کسی مرده است
در زمین جمل بر دست است است کرده ام و در شایسته

کتاب

بفتح کرده است که حکم که بگردان اول است را امید و طاقت میگرد
و با کمال و شرب و جماع و قال صید عن قتاده ان اشاعه
تسع سنوة و گفته است سمیه که از راه قتاده است که کز
صدیقه کرده اش را از شطون بجای یازده زن نظیر این
دوره است آنست که زن زوجه بود و در دو راه بودند
باریه در کمانه ناگوارین دوره است بحسب اختلاف اوقات
بوده و مستی یازده زن بود و مستی نوزده است
قتل از بی دلیلی و اوصاف منته در بیان شستن مذبح و منو کردن
اندان مذبحی سینه تنگ نوزده وقت تلاوت و عبت است
آفتاب است بر آیه و در افضال و عروج آن که در حقش
در شت اول ولید قال حدیث از ابی عن ابی حصین عن ابی
عبد الرحمن عن رضی حدیث قال گفتند رجلا منا گفت
علی بودم من مردی بسیار مذبح کننده خدمت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم لیکن اینست پس فرمود مردی دیگر را که
برسد بجهنم خدا اما از بودن در طرا گفتند نزد من منی شرم
و هشتم گوید بر اسم قال قتاده و قتل خاک که در کعبه
آن مرد آنکه فرمود آنحضرت و منو کن و بشو ذکر از آنست
منی غسل در بیعت و در حبس است
من نظیب ثم قتل و غیره ترا نظیب چون آنکه کسی چنین بخیزد

نار بر شعل کند و باقی ماند بعد از غل از طیب از کعبه بوی
آن حدیث ابو السنان قال حدیث ابو هریرة عن ابی هریرة
بن محمد بن القشیر عن ابیه قال سالت عایشه و کثرت لعلها
ابن عمر صاحب ان اصبح محرما انضح طبیا فغسلت عایشه
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم طایفت فی منای ثم اصبح
محرما کما هو حدیث معلوم شده است حدیث آدم بن ابی
باس قال حدیثا شریف قال اجزنا حکم بن عیینه عن ابی هریرة
عن ابی اسود عن عایشه قال کانی انظر الی رسول الله صلی الله علیه و آله
منرق الی صلی الله علیه و سلم و هو محرم کفنت عایشه کون
فی یوم سبوی بکعبه و در شستن طیب در آنحضرت که در کعبه
بوده حال آنکه او محرم بود و گفت حدیث بر او است که گفت
که من با عایشه طیب را وقت اغتسال آنحضرت بود و بر او
رضی الله عنه است حدیث الشرحی اذا غسلت
قد روی فی غیره فاغسل علی باب و در بیان در آوردن آنست که
دست از سوی سر تا وقت کون شود که بجهنم ذکر کرده است
حدیث زید روی بر زکات بران حدیث حدیثا عبد الله قال
اجزنا عبد الله قال اجزنا یحیی بن عروه عن ابی هریرة
عن رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اغتسل من الجنه
غسل بیه و قوما و قومه و معطوفه ثم اغتسل ثم غسل بیه و

بیخ کرده است که عالم گوید و از اهل بیت را سید به طاعت میگرد
 در اکل و شرب و جماع و قال صید من قناده ان اشأ تقم
 قسح سقوة و گفته است سید که از زاده قناده است که این
 حدیث کرده است انبثا نرا سقون بجای بازده زن تطهیر این
 دود است آنست که زن زود بود و زود دود او بود و
 باریه در مکانها که این دود است محبب اخلاق و ادق
 بوده و دستنی بازده زن بود و دستنی نزن با سب
 غسل از بی دال و الوضوء منته در بیان شستن زنجی و منکر کردن
 اندان شدی آبی سفید رنگ نزع کرد و وقت تلاوت بیت
 افتد راست بر آید و در افضال و غرض آن شدی محسوس
 شد است او اولید قال حدیثا زاید و عن ابی حصین عن ابی
 عبد الرحمن عن رضی اصد عن قال گفت در جهاد ما گفت
 علی بودم من مردی بسیار شدی کننده و قدرت در جهاد بسیار
 صلی الله علیه و سلم لشکان اینست من فرسود مردی دیگر را که
 بر سر سینه فرسود اما از بودن و غرض آن حضرت نزه من من شرم
 داشتیم که هر چه در حال فقال تو نماز و غسل و دعا که بر سر سینه
 آن مرد گفت فرسود آن حضرت و صواکن و بلیو ذکر از آن است
 منی غسل در بیفصرت و در جب نیست ا س
 من تطیب ثم اغتسل و غیره نرا العطب چون آنکه کسی تطیب میزند

نادر است غسل کند و باقی ماند بعد از غسل از رنگه بوی
 آن حدیث است ابو السمان قال حدیثا ابو محمد از من از ابراهیم
 بن محمد بن القاسم عن ابیه قال سالت عایشه و در کت لمنازل
 ابن عمر صاحب ان اجمع حرثا الفع طبیا غناست عایشه انما
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثم طابیت فی منایه ثم اجمع
 لوما یکبر جوا حدیث معلوم شده است حدیث آدم من ابی
 ایس قال حدیثا شد قال اجزنا حکم بن میند عن ابراهیم
 عن الاسود عن عایشه قال کانی انظر الی و بین العطب قال
 سرفق النبی صلی الله علیه و سلم و هو محرم کفنت عیاشتی کون
 فی بیتم سوی رنگه از شستیدن طیب مرا آنقدرت که بوی رنگه
 بود و قال آنکه او محرم بود و عایشه حدیث بر جوی است گفت
 که من با عایشه طیب را وقت اغتسال آنحضرت بود و نزد عایشه
 رضی الله عنها ا س تحلیل الشرعی اذ من مذ
 قدر وی فی غیره اذ من علیه باب و در بیان در آورده آن گفتند
 دست از سوی سر تا و دستنی کان شود که بعضی ذکر کرده است
 بعد از رموی بر زرد رنگ بران حدیث حدیثا عبد ان قال
 اجزنا عبد الله قال اجزنا عیاش من عروه من بیه من سینه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ اغتسل من الغنایه
 غسل بیه و تو نماز و وضوء و مصلو ثم اغتسل ثم غسل بیه

گفت عاشر بود پیر خدا و هستی گزرا و در مثل کبر و از خات
 شستی برود دست خود را و در وضو میگرد و وضو بخورد پیر
 کردی و شستن اعضاء با مثل پیر نمائیل کرده است خود نوی
 حتی از نخل انداخته اوی بوی برتر از افان علی الانا بحیت برآه
 ثم مثل سایر سید و تاقی که در شتی با جان کردی که حسین
 انجنت نکرده تو برار بحیت بران آب را سید با سیرت
 انجنت هم بر آن وقت گفت فضل اما رسول الله صلی الله
 علیه و آله پس ناز داد و حضرت زهرا را گفتم عاشر بود
 من که مثل یکم بود من و سید زهرا از آب کی طوفت بحال که بر کف
 اندان آب را بر کبار است
 من تو خا
 بی الهامی ثم مثل سایر سید و لم بر مثل مواضع و صفات سید
 انزی کسی که در کتله در مثل جابت برتر شوی باقی برانی
 و افاد و کوشستن با پای وضو از زمین مار و کرم سینه پسته
 که بر من عاشر است حدیث برست بر من قال اجزای فضل
 بر من بودی قال اجزای الامتن من سالم من کرب منی این حدیث
 من این حدیث بر من سوره قات و فی رسول الله صلی الله
 علیه و آله گفتم سید زهرا و سید زهرا صلی الله علیه و آله
 آب مثل از جهت خیاقت فاکناه همیشه علی سید و مرتبه از جهت
 او شامی من مقیم و سیدش مثل و سید و زهرا علیه ثم قال علی

را سئو الله ثم مثل سیده ثم فی فضل بر جلد قات فاینده نوق
 ظم بره با فضل شقیض سیده اما اگت سید سید آه دم عاشر
 مثل عاشر و کجا هست از او که کردی من گشت که می افتد سید
 خود آب را با است
 اذ او کونی السید انجنت
 بزنج که وجود لا صمیمه فنی که یاد آورده و سید که خشن صاحب
 جناحت برده آن آیه بر حال که هست و ختم کتله زهرا است
 نقل کرده اند از نوری و سخن معنی ما یکدیگر که مثل شوی از سید
 برش از بر آن من ختم کتله سنا خدا صد بن محمد الله حدیث
 ما من من طهر قال اجزای سلس من از هر من ان طهر من فی
 و ان بحیث الصلوة و عدالت الصلوة قیامت او بهره بر با
 کرده است نماز و برابر کرده است صفات عال سید و خود عاشر
 ختم ایسا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی نام فی سیده که
 از حدیث بر من آمد سیدی با سید زهرا بر من هر کجا سید
 و جای نماز خود پیش از آنکه بخرد سیده یاد آورده که می مثل
 حدیث از رسول است و این سیدان موجب شرف است عالی
 کرده و بر سیده پای ضایع گوید حدیث آمده اما این حدیث است
 فقال فی حدیث که فرموده فاضل ثم یخین انیاء و سید و سید
 و در راهی خود به مشبه سید زهرا چون کرد نماز و شکر کرد
 حدیث از آن بر آمد بر من و حال آنکه سر او ظاهر میگردد از آب سید

بگذرد و صدیاً موابس کبر کنت و اعوام است و نه از کزیم
و انحضرت با بر خدا علی بنی جبار عثمان یک و سطر کس
اندزهری نقل کرده عبدالمعلی بود سطر سوزد هر ی صدی کت
و این سباحت خاص است در راه اوله و از اعیان انحضرت
و در است که انحضرت را در اعیان چون از اعیان میان انحضرت
نگرد و سباحت کت با انگرد و است عاشرت از حدیث کت
گشت است **اعنی** ایمن من مثل انحضرت
و این انحضرت ان هر دو دست از است مثل سباحت است
عنه ان قال حدیث ابو حمزه قال سمعت الامام من سالم
بن ابی الجهم عن کرب عن ابی اسحاق قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم فدا فخرت ترثوب فخطب علی بن
فضل عام صعب یمنه علی ثمانی نقل ذم فخطب به و ان
فصحا کت سموته سادم سوزد از آب مثل و کت
از مردم برده گشتیم در میان نه خطبه فی کت و کتیم
سارک انجا بدین اعلت آب بر دو دست و دست آند از
رکت دست است خود بر دو دست جب پس گشت
پس نه دست خود برین و علامه دست را تم مشایق
و کتین مثل و رحبه و از حدیث است است
و منی که دست روی باره و با بنوی خود را تم صعب کت

و انتم **اعنی** ایمن من مثل انحضرت است
خود تم مثل مثل قدس بر کت شد از اعیان مثل شست با
فدا از تو با فخر انحضرت و انحضرت و انحضرت
انحضرت را بعد پس گرفت از او وقت در حال کت
آب را بر دو دست با **اعنی** من در این
را سدا ان من فی افضل کسی آخاز که در امامت سرور
کردن است علاوه بر یکی قال حدیث ابو بصیر من باغ من
المن بن مسلم من صیبه بنت شیب من عالت کت ان
امانت احدی انحضرت کت عاينه بودیم با نه انحضرت
که رسد از امامان را عاينت انحضرت بدینها فون
بر سباحت را نه علی ثمانی انحضرت بر دو دست فدا کت
سار کت بر سر خود بر کت و کت بر کت بر کت
و بعد از انحضرت علی ثمانی انحضرت و کت کت
انحضرت برین بر دو دست فدا انحضرت با نقل با نه ان
انحضرت بدینها فون فدا انحضرت اول مشهور
بر کت انحضرت و من سباحت بر کت
من افضل هر با و حدیث انحضرت ان کت کت
در حال که بر پند است و در حال کت است
من سباحت انحضرت افضل کت که بر کت عاينه فون

و در پیش از بیست کلام معرفت با خود و جوان بر پیشگی
است و عقول و بر بیست اتفاق تمام غیر از اولی که از آنهاست
اولی صند است و می گویند که در است بعد از آن که از او دور است
که مثل کعبه بر بنده قال ندرن حکم من این من صده من این است
صلی الله علیه و آله و سلم این است من این است من این است
نزد حکم از پدر خود حکم از خدا که مساوی این صده فتح ما
معد بسکون مساوی کند و اول معلوم است است دو جمله
از غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدا همراه ترست از مردم
این را که شرم داشته شود از وی نه است این سخن در قوله
خدا صده از اراق من سو من صده من این است
عین این صلی الله علیه و آله و سلم قال کانت نبوا سائل فتقولن
عزای غیر صند من این صده بود و نه اسرار که مثل سکه
تر است و عالی که صده من این است ن سو صده و کان سو که
بفضل صده و غلالا و الله ما یطیع موسی این مثل مساوی است
آورد و بود موسی که مثل سکه و تنها من گفته می اسرار
خدا که منخ می کند موسی از فضل کردن او مگر آنکه از غفلت
خدا چه بود و آن طور در دفع حرکت سکه دور از حد است
اگر چه از حدی که هر سبب در بیست خدا صده است
از این عمل هر نفس از غیر است پس رفت موسی که در شکست

پس ساد جامه خود از سبکی پس کینت سبک با جامه او
فتح موسی می اثره پس دو به موسی در پی آن سبک بود
زوی با هر زوی با هر حال که کینت جامه من که سبکی
جامه من یکبار از ای سبک منی نظرت نه اسرار علی موسی
و ناول و الله ما کان موسی من اس تا آنکه در نه خدا سبک
سوی موسی گفته بود که خدا چه موسی باکی منی موسی
و خدا زود و خلق با هر خدا که رفت موسی جامه خود را و سبک
و عالی که نبرد سبک زوی قال او هر چه و الله است نه
بهر سبک او سبک خدا با هر چه که گفت او هر چه که گفت خدا
که انسان است که شری است سبک شمش از با صفت
شکند او است از وی زوی که سبک که در صراج گفته شد که
بخطا هر چه من جام است پس سبک الله ما سون او هر چه
پس نشین خواهم بود و با دل صدمم من کرده است و هیچ است
و بیانی از سبک که نای که سبک که بی غلط از آنکه هر چه است
و بسیار کرده است جامه پستاند و کور پشید و نماند که
باشد با صده است که کرده است من این اسرار سبک
در بیست مثل کردن و در بیست با کجی که در بیست است
در خود است موسی که سبک که تنها مثل سکه و غفلت
است و با سبک پستاند از میان دو دم که رفت و در گفت بود

پاک نگردد اگر او را هم بودی از عمره خدا چه که پیشان است که
از کتاب تن گند اگر چه مستورا اند که با هر کسی باشد برانی خدا
بجز در وقت غلبه غیب که در احوال او باشند و در مسکنه و در مسکنه
صحت برتر بر جین مثل موسی است لیکن موقوف بر آنست که
شرایع ساده تر نیست اما باشد اگر کسی اگر فعلی بر کسی دارد از
سند بگیرد. بدین صورت درام شده از آنست که در آنجا
شده که نام سلف بر سلطان که بر سر کرده در ایام جاهلیت
فرش هم صورت یکدیگر درین باکی نه است ^{ان} ^{ان}
عناستنی صلی الله علیه و سلم قال یا ایوب مثل علی ما فرغ
خداوند من در شب جعل ایوب بخونجی فی ذلک و در آنکه گفتند ایان
آنکه ایوب سینه بر سادام مثل سگ در بر بند پس نهاد بر وی مثل
از خط پس گفت ایوب که میگرفت بر دست وی انداختند
اختلاف است و اگر کمالی باشد در آن تن بود و با در خط و کمال
فنا در آنجا ایوب ایوان گفتیک گفتاری پس نداندر ایوب
برود که راوی ایوب یا بستم من که خونی دلی نیاز کرد و هم
زاد علی ایوب پس منی کای رسانده ام در آنجا ایوب است
فهردی ایوب نقل است که در آنجا ایوب خط و کمال خ ^{ان} ^{ان}
صحن نماز پرگشته و من فرزند که پس این نه آنه قال فی کتب
و کتب و خونی فی آن بر کنگ است ایوب می بود و که در آنجا

بگذرد ای سوگند عزت و لیکن منت بی نازی بر آنکه
نوک سبیت نهاده و این اتفاق بیخ در هر عارفی حادث است که
در کلمات است بیکه از آن بی خادان است در او و در ایام
من موسی بن عقیله عن صفوان ابن سلم عن صفوان بن
صفوان ابی هریره عن ابی العینی صلی الله علیه و آله و سلم قال یا ایوب
لقد فرغنا من آذان منوره من خلق است از آنکه بر کسی است
درینا خود و سبعت آن تر بود از آن دور است که هر چه تا
اعتراض من کرد بر ایوب و بر هر کسی در مثل و غیره گفت
فی المثل من انی سباب در میان برود
و حق در مثل نزد حضور حرم
عبد الله بن مسعود
کلیک من انی الله من لمرن عبد الله ان بائنه من انی سباب
منت انی طلب حضوره انی من انی من انی طالب قول
ان الله من است که بر هر جزو او او که کشنده است
ان ایوب که در بیست فی سوال صد صلی الله علیه و سلم عام
فوجدته قلیل و ناظر ستره شسته سبوی سمیه سال خ
سبب است و حضرت را که مثل بگوید و ناظر منی الله صبر
کرده است ^{ان} ^{ان} است افضل من بدو قلت انی سباب
پس فرمود بگفت از من گفت من تمام باقی است عبد الله
قال اجزاه عبد الله قال ان استبان من او عیاش من سلم

بن ابی المهر من کرب من ابن عباس من سوره نجات شتر
ابن علی صلی الله علیه و سلم و ابو بکر بن الماریه فضل به به کرب
بینه علی شاول و فضل فریده و اما به تمسح بیده علی الاصله
غرمه و نحوه و صلوات غیر علی علی ما من علی جیده الماء و تمسح
فضل خدیجه زهرا بحدیث کمر شده است تا به ابو هریره که
فضیل بن عیاض نقل کرده است که به است سفیان بن عیان
فضیل بن عیاض از عیاض بن اخطاب نقل کرده است که ابی عبد الله و سلم
شده در تمام حدیث است! ————— اذ و صحت المرأة
و حق که مقدم کند زن و صدای به ای آلی خدیجه کرم صحبت
شدند و بعد از آن به است قال غیر با کف من شام بن عوف
عن ابی بن عبد بنی استانی سوره من ام سلمه المؤمنین استانی
جاءت ام سلمه امرأه ابی طلحہ الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و
مسلمان گفت که ای کرم سلمه زن ابو طلحہ بودی بجز
علیه سلمه گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم من ان علی بن ابی طالب
من قبل او ای استانی بن گفت ام سلمه بنی استانی و بجز
شده خاره از گفتن حق و درستی بنی مفرود است به ای که
حق با شکر کرده است و از اگر چیزی کرده ام ان جاد و حدیث
بن علی بن ابی طالب که گفت که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
نعم ان امارت الاما بس فرمود بجزند آری مثل و اوجیت

زاد ان کرمه کتب بنی و صدای به ای استانی
فرق گویند و ان المسلم لا یجس و حکم بنی حدیث که با کتب
مسلمان بنی شتر و حدیث علی بن عصب استانی حدیث استانی
قال حدیث کرم بن ابی داود عن ابی هریره ان ابی سلمه صلی الله
علیه و سلم لیت فی من طرف المدینه و هو حیث له است است
از ابو هریره که بنی شتر حدیث استانی حدیث استانی
سینه و حال که ابو هریره بنی شتر بود که بنی شتر استانی
بنی که کوشیده بود و از آنکه حضرت خدیجه و فضل بن عیاض
فقال بن گفت با ابو هریره قال گفت بنی شتر حدیث استانی
سکند و اما علی بنی شتر حدیث استانی حدیث استانی
استانی حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی
گفت بودم من جنب با عیاض بنی شتر که ششمین کتب استانی
من بنی شتر حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی
از وی بنی شتر حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی
بن کان گفت که حکم حاجت مسلمان کرده است حدیث استانی
با ابو هریره حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی
نخواه موهوم با کافرا حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی
نماید که حاجت استانی آورده شده و تو حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی
مجازت از کذب و عیاض بنی شتر حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی حدیث استانی

خواست گزیده سرگین کا دو خاشاکه آنرا که سخن من است
به ترک برسد زنده در کعبه نیست ذات کا زبانه سخن دارد نه حرفی
مسلمان برون بفرزید در شرع و دین بودی اے
بجای منی بی اسویله و غیره در بیان آنکه دوست نزدیک
که جنب برود آید از خانه و کام زنده در بازار و غیره باره و حال
عطار بجزیم جنب و عظم افکاره و کلین . اے و آن لم توفنا کون
عطار که جنبه جنب و ناخن میگرد و سر سیر اسله و اینتره
اگر چه در فکر و باستند داشت عید اولی من عمارت قال
بجز من نایع قال داشت سید من عماره ان من من هک
صدقم ان نبی اصلی مدعی بوسلم کان بلیت علی است
فی العید الا واده و لیدر سید جنبه تحقیق من حدیث کرد
بار اند که تحقیق بجهت او که گشت بزنان خود در جنب
در کعبه است امان روز نذوق بود است سبط سید جنب
بجز جنب گشت که در فکر و گری صورت بی آنکه جنبی در بکار
که جنبه گشت داشت جنبش قال حدیث عید او است
قال حدیث جنبه من بجز من ای ایق من ای جزیر ای ایق
رسول اصلی مدعی بوسلم انا جنب گشت او هر روز
کرد او سیرت احوال آنکه جنب اولم فاعده سیدی جنب
صحتی حدیث گشت کعبه است اے این راه رقم ایا

با کوشش کجای فاضلت بر دور گشیدم و سپاس مستم
فانیت ارجله فاضلت بر گتم مشال خود که ایا جنبه
و مشال که دم جنبه . بود فاعده فعال این گشت ایا هر جنب
در سیرت گتم و کعبه نشسته بود پس فرمود که ای قادیان
بر من که جنبه حال افعال سحان افسان المؤمن را بجز
در خود گشت حدیثی مسلمان ایا که جنبه و بجز از کعبه بر سینه
از بر آمدن در او روشن داشته کار کردن درین احوال گشت
ایمان در کار گشت . ولیکن کعبه و بازار درین حکم فاعده
کعبه جنبه جنبه ای است ایا فاعده قول
ان عقیل و ایا و این استنوار جنبه امانه و جنبه که در حدیث
بجز از آنکه مشال بر کرد . ایا جنبه قال حدیث جنبه و
بشبان من بجز من ای عید قال سلامت عایشه لکن ای صلی
عید و ایا بوسلم بر قد و هر جنبه حالت ختم بر عمارت
بجز سید عماره ایا و سیرت اگر کعبه میگردد و حال گوی
جنبه است گشت کسی ای جنبه میگردد و جنبه میگردد و این
که اگر آید که جنبه ای این حال من جنبه فرج است
جنبه من سید قال حدیث ایق من ای ایق من ای ایق
ان عین الخطاب سال رسول الله صلی علیه و سلم بر فاعده
و هر جنبه رسید عماره مدون جنبه ایا ایا جنبه است که

خواب کند یکی از ادا اعمال اگر جنب است قال تمام او قضا
اصحکم غیر قد بود جنب فرموده ای و دست و چپ که وضو کند
یکی از شایس که بخوابد و حال آنکه جنب است یعنی اگر بعد از وضو
خواب کند تا که نازد و همین است جنب اندر در وضو
در بعضی روایست آنکه این نصف مثل جنازه است یعنی جنب
که وضوی که درین حال فرموده اند همین شستن ذکر و هر دو
معاقت حدیث نیز هر دو هرست که خواب موجب استوار است
اینست **باب** یومئذ یوفی الناس ما کان
کفایت وضو کرده خواب کند اتفاق کرده اند نیز با کفایت
این وضو واجب نیست و ظاهر آنست که استنجاب با وضو کفایت
توضیح کرده اند اما اصحاب با شایسته وضو کرده خواب کردن
کرده است **باب** می بین کبر قال حدیث اللیث بن سعید
بین ابی بصیر من محمد بن عبد الرحمن بن عروه عن عائشه قالت
کان فی البیت صلی الله علیه وسلم اذ اذان یأتم و هو جنب غسل
فرج و دماغه و غسل کفایت عاریزه و استنجاب و تنقیح کفایت
خواب کند در حال شستن فرج خود او وضو میکرد و وضو می کرد
نماز است **باب** شستن مویس بن اسماعیل قال حدیث ابی بصیر
تأخیر من عبد بن عمر قال استنجن من البیت صلی الله علیه وسلم
ایام ما و بود جنب فقال تمام او قضا که استنجاب این وضو

و خواب کرده هر جنب است ادا با وضو است که خواب کند یکی از افعال
آنکه واجب است پس فرموده ای و دست و چپ که وضو کند
باب عبد الله بن یونس قال اجترأ بالکعب من عبد الله بن
من عبد الله بن عمر ان قال اگر کسی در خواب از رسول الله صلی
علیه وسلم از تعبیر لغت است من التلبس کنت ان عمر ان عمر بن
عمر بن عبد الله بن عمر ان قال اگر کسی در خواب از رسول الله صلی
علیه وسلم از تعبیر لغت است من التلبس کنت ان عمر ان عمر بن
ذکر که تمام من فرموده است هر دو استنجاب و وضو کفایت و کفایت
بیشتر خواب کند تا شستن ذکر و ابل است را کس درین
انقض نیست این دلیل از این است یعنی **باب**
ان العقیق انان باب و حکم آنکه نمی که برست شستن
برود فرج زن می موضع قطع کرده با موضع قطع فرج زن که
و اصل آنست **باب** سمان بن قنانه قال حدیث ابی بصیر
و حدیث ابی بصیر من محمد بن عبد الرحمن بن عروه عن عائشه قالت
من ابی بصیر من محمد بن عبد الرحمن بن عروه عن عائشه قالت
بین شید الا لایح تم عبد الله و جنب غسل و فرموده تنقیح
بشسته هر دو بر این شستنهای زن که جایست هر جنب شستن
زن را کفایت ادا فعل است در فرج زن این جنب است
شده هر دو غسل فرج و افعال خود با وضو جنب غسل علت است

خواب کند یکی از ابعاد حال اگر سبب است حال خواب او قضا
اصح حکم غیر قهده بوجهی فرموده است و دست و حق و قوه کند
یکی از شایسته که بخوابد و حال اگر سبب است یعنی اگر بعد از خواب
خواب کند باک ندارد همین است بجهت الهی در هر خوابی
در بعضی موارد است که این ضعف مثل جهالت نیست یعنی نیست
که وضعی که در حال فرموده اند همین سببش ذکر و هر دو
مخالفت حدیث بر هر حال خواب موجب استعدادهای
است **بسم الله الرحمن الرحیم** نام دوم در باب بیان
که خواب و قوه کند خواب که اتفاق کرده اند جز با کسی را که
این فرموده است بجهت دعا بر گشت است بجهت باشد قوی که
توضیح کرده اند اصحاب با شایسته فرموده خواب کردن
کرده است **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی بجز قال مدشا العبد من علیه
یعنی ای جبرئیل محمد بن عبد الرحمن من عروه من عايشه قالت
كان ابن مسعود عليه السلام اذا اراد ان ينام ويترحم على
فرجه او على العنق كنت عابثا او سيميتا او حتى لو كنت في
خواب كنت في حال سستی فرج جاور او وضع سكر ذود صبي ابر
نادر است **بسم الله الرحمن الرحیم** تا اعداها عورتی
تابع من عبد الله بن عمر قال استسقی من ابن مسعود عليه السلام
انما امرنا به بوجوب فقال نعم انما قضا اکت این موطنی

د خواب کرده و هر چند است و یا دست خواب کند یکی از ابعاد
انجا و جنبه است پس فرموده است و دست و حق و قوه کند
بسم الله الرحمن الرحیم است قال ابن ابراهیم ما حکم من عبد الله بن
من عبد الله بن عمر ان قال و اگر من الخطاب رسول الله صلی
علیه وسلم ان تصبوا لهما من من اللبیل کنت ان هر دو هر دو
فمن عبد الله بن عمر انما کتبته هر دو هر دو هر دو هر دو هر دو
است فقال لرسول الله صلی علیه و آله وسلم فرموده
ذکر که فرموده من فرموده هر دو هر دو هر دو هر دو هر دو
بهر خواب کن تا هر سستی ذکر دلیل است و با کس من
نقض نیست این دلیل از این است **بسم الله الرحمن الرحیم**
اذ العقیقۃ فان باب و حکم کند و حق که هر دو هر دو هر دو
برود فرج زن یعنی موضع قطع کرده و با موضع قطع فرج زن که
و اطل است **بسم الله الرحمن الرحیم** اما زن نشاء ان قال مدشا منام ح
و مدشا ان منام من منام عن قاده و عن الحسن عن ابی رافع
عن ابی هریره عن ابی سلمی علیه و آله و سلم قال اذا حبس
بین شبه بالاربع ثم حبس بائنه و حبس العنق و فرموده حق که
بشکسته هر دو
زن را که است از افعال ذکر است و فرج زن بر همین است
شماره در مثل فرود از آن فرود با نه موجب مثل علت در آن است

خنده در فرج زن است اجماع نقلی مراد از چهار شنبه که در
که هر دو دست و هر دو پای است یعنی هر دو پای و هر
دران با دودان و دو که در فرج یا هر چهار طرف فرج گفته می
اول از ترسب از ضعف است نقلی شنبه که همین شایع است تا بعد
هر دو طرف شنبه تا بخت کرده است اما بنیم با شام را هر دو
بر مرز و فرج از شنبه گفته اند که شنبه شنبه است از خانه
و هم شنبه من اگر در او است شنبه از خانه باشد شنبه
تا بی نیم است و اگر در او است شنبه از من باشد شنبه
سوی شام خواهد بود شنبه و خانه و دیگر چیزی افتد و خانه
موسس قال صدقا ایا قال صدقا قاده قال ضربا الحسن
شکست موسی که شنبه است حدیث کرده اند با آن حدیث
حدیث کرده اند قاده و گفته خبر داده و حسن مثل حدیث دیگر
یعنی موافق در حسن موافق درین قول قال گفته در قول اول
تا بعد از بخت که شنبه است قوی تر است از قول اول و هم است
نقلی طریق بود است و بر سبیل نگاره هر دو سال است
است
باب تعجب الیمن من فرج
مطهری که بر سر هر دو از فرج زن است صدقا ابو موسی قال
صدقا صدقا او را شنبه من الحسن قال صدقا یعنی قال و از طرفی
ابو سلیمان گفته حسن مسلم حدیث کرده و بعضی و گفته می خبر داده

مرا و مسلط خواهد شد است با کله ابو سلیمان مراد از چهار شنبه که در
و این از حدیث است ان مطهر بن مبارز خبر داده از ابن عباس
المنی خبر داده از سال عثمان بن عفان یعنی صد حدیث نقلی از حدیث
از جامع الرجل امراته لم یمن بحیث زین بن خالد پرسید صدقا
و گفته زین ایا این سستی و سبانی و بی که جماع کند مردن خود
و می زین و حکم آن حدیث قال عثمان بن عفان لعلی و سبیل
ذکر و گفته عثمان در بیعت و من سبک بر ای شاره می شود
ذکر خود یعنی مثل و واجب نیست و قال عثمان بن عفان حدیث صحیح است
مسئله حدیث مسلم و گفته عثمان حدیث بیستم آنرا از سفر در حدیث
حدیث کرده عثمان از زودی ایشا و کما که حکم فلان من و ک
علی بن ابی طالب و از زین العوام و مطهر بن عبد الله و ابی
بن کعب فاروقی که یکدیگر زین بن خالد که هر کس بر سبیم
از ابن مسعود این چهار بزرگ صحابه را یعنی صد حدیث من خود روایت
عثمان گفته بود قال یحیی و اجترقی ابو سلیمان خبر داده از ابن
خبر داده ان ابی ایوب خبر داده از مسیح الکلبی من سوالی صد حدیث
صدقا یعنی خبر داده از حدیث شنبه است آنرا
از شنبه حدیث و موافق فرج حدیث از زاده و دیگر که که کتبه
میانکه از طریق مطهر بن مبارز است کرده خبر داده می
ابو ایوب و می از شنبه حدیث شنبه است بر کوه در اول ام

مکرم شریفی چنین بود و ظاهر آنست که در این عالم بعد از ان
ایام مستفاد کرده است و در ذلک ایام صاحب هر مکرم سخن میگوید و چون
میداند در مجالس آنست و خوب مثل در مصروفات آید
گردید و خوب و متنوع شد مکرم اول در وقت در مقام نیست
چنانکه در آخر حدیث آن طاهر می شود حدیث مسدود قال
صدقا یعنی من به نام من هر دو قال ابن جریر فی انی قال ابن جریر
ابو ایوب قال ابن جریر فی انی بن کعب انه قال ابی رسول الله اذا
جاءت الرجل المراد فلم یقبل قال ابن جریر فی انی بن کعب انه قال
یعنی ابو ایوب که به حدیث او امر ای بن کعب که وقتی که وی
گفته ای سینه خنده و حتی که جامع گدازه در آن منزل نکند و خود
جستویه نمود اگر ساس کرده است از آن زمان مرد قال ابن
عبید الله الغضالی حقه گفت مولف ابو عبید الله بخاری در حدیث
خبر کن از آن میگردست با حقیقتا طبعین بر قصه بری که تاریخ
تاریخ شده و در آنک ایضا فرمایند و در حدیث خود این حدیث
آورد که در اولت یکدیگر در حدیث و خوب مثل بیان کرده ام آرزو
کردار حجت اعتقالات صحابه که سینه خندی بر مردم در حدیث
و معنی ابو ایوب و ابی القاسم و آب بن خلیل که در آن ایام گشته
سپاسند از حسن ترسیم

کتاب لعین این کتاب در احکام حضرت و دیگر نزدیک است

مکرم شریفی بودی مثل مستفاد و فاعل صفت در دست معنی نیست
نیکو عاقل او ای و حتی گردان برین آید او در شرح خود
گویی آید از زبان زخم زبان صیغه بیخ و ایام ستاره و قول آید
قال سینیونک من لعین قول ابی ادهی حاضر تو السماء فی العین
فی قوله و بحسب النظرین و کتاب در بیان قول معنی بزرگ شایسته
و تفصیل احکامی که درین آیت اشعارت در آن رفته است
در او اب یوسف میرسد در آیت خطاب با حضرت معنی است
صفت و سلم سبب نزول آنست که چون بود در آن ایام معنی میگردد
از معانی بر آید و نه در تعدادی جامع هم میگردد صحابه بر سینه
مکرم شریفی او در این آیت ذمیل شده معنی آنست که می پرسند
از احکام معنی میگویند که آن چه گشته است از انچه بودی و پیش
آن پس بر سر گردان از معنی جامع گشته اند با هم معنی میگردد
خون آن در آن نظر بر حسن حتی معن و فرزند یکی گشته اند از آنکه
باگوشه نگار کرده برای تاکید معنی جامع فاذا نظرتن فان
رسمی در همین پاک شود پس با حدیث آمده معنی جامع گشته
من هر که از حدیث های که فرموده است شمار می آید
از کتب ان حدیث از نظرین و بحسب النظرین تحقیق می آید
میدانند که یک گشته اند و در دست می آید با کاز از آنکه
حق و جور است کفایت کان به المعنی در جان گنج

بگو تا آن زمین جز نیست که بعد برگرد است الله تعالی بد
دختران آدم تا آن بیست و نه سال اول از سلسله لعین علی بن ابی طالب
که شصت است یعنی از ایشان که بعد از مدینه مسعود عایشه است
یعنی از مدینه و نخستین زانی که نازل شد زمین واقع بر تنی
اسرائیل بود و در حدیث الهی صلی الله علیه و سلم گفته است که
ظاهر و معلوم آنکه جات آدم شامل است یعنی اسرائیل و غیر
درین قول گفته بر تنی اسرائیل واقع شد با اینست جات اسرائیل
سکنند که با آن صحبت ایجابی مردان که در آن روز واقع ایجاب
هم هست و صحبت آن مردان که در آن روز در زمین گردیدند
اسرائیلی ایجاب این قوم باشند و ارسال مکرر نیست بر این
و با این وجه تطبیق حدیث نیز بسیار است که گویم که سبب
یعنی اسرائیل صبی بود و مکنی نه نیست از اصل دوست و اسلام
سودا که با حدیثی بر شرط طوطی ازین باب یافته و آنچه آورده
بر شرط او بوده است و لهذا آرزای ترجمه ساخت و در اکثر روایات
این باب با حق باز هر جا گفته است و مساحت حدیث شده
گردد و مذکور است باب اول بخرد غیر گفته الله علی نبی آدم
تمام است با الله با الله اول گفته
مراود از نفس ایجاب زمین است یعنی مکنی که مستحق است در زمان
و حق که زمین کنند با علی بن عبد الله قال حدیث است

قال سمعت عبد الرحمن بن ابي اسام قال سمعت ابا عبد الله قال
عائشه قول طرفین لا تری الا الحج لکن عبد الرحمن سببم تا
که صحبت شدیم عایشه را صحبت بر آدم با کالان که سببم
کروج فلان کس صحبت مدخل علی رسول الله صلی الله علیه
و آله علی بن هرگاه بودیم منزل صرف که منزلت بود و منزل باب
نمیل با دست انگشتش زخم زمین کردیم من سببم از زمین
و دعای که من کردیم که بمردم فقال تک انفتحت تحت نور من
به شده است تراب با پیش روی تو کلمه ترسی قال ان به اکثر
علی بنات آدم فرمود و بقیه این عالی است که نوشته است
و از اول بر دختران آدم فاضل با نفس علاج میزان که گفته
با صحبت پس او کن از اعمال نبوی که او را سبب ما جان غیر کند
طرح کن صحبت الله قال و حتی رسول الله صلی الله علیه
و سلم من سبب با صحبت گفت که اینده و قرانی که سبب خدا است
زبان خود چاره ای بر صحبت کرد و در وقت گفت از آن نوشته
مثل الی لعین کسب و جاه و توبه و
سختن ماین سرور خود او شانه کردن او را
ان بر سبب قال حدیث ما کسب من در شام من مرده من ارض
ما کسب قال کسب ارجل بسس رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت عایشه بودم من که شانه سببم سر سببم و حتی شانه

بگویم تا خدا زمین جز نیست که بعد بر کرده است الله تعالی بر
دوران آدم قال بعد هم کان اول ارسالی لعین علی بن ارسالی
که نشانی است از ایشان که بعد از صدور عایشه است
یعنی آمدند و در نخستین زمانی که نازل شد معین واقع بر بنی
اسرائیل بود و حدیثی است از علی علیه السلام که فرمود است
ظاهر و صریح است که ما با آدم شامل است یعنی اسرا بمل و دیگر
درین قول که گفت بر بنی اسرا بمل واقع شد با همین حالت اسرا بمل
سبب گشته که با از جهت این ای مردم آن که در آن ارضه واقع است
هم است و مختلف ذکر کرده آن که در آن ارضه در وقت که در آن
اسرا بمل ایستاد این قوم باشند و اسرا بمل حکم نخست فرست
و با این وجه طبعی که در سبب نیز بسیار است که هر که در پیش
بنی اسرا بمل معین بود و مکنی نه است از صلح و دست و اسرا بمل
صالح بود یا عدوی بر بشر طبعه ازین باب یافته و آنچه در آن
بر شرا و او جزوه است و الله آرزو تر جماعت و در آنکه در آن
این باب حق با زجر سابقه است و سابقه حدیثی است
که در آن ذکر است باب اول بخرد چیز که گفته شد علی بن آدم
تمام است با الفاء اوله
مراودن اقسام این معین است یعنی مکنی که مستحق است بزمان
و حق که معین گشته است علی بن عبد الله قال حدیثی است

قال سمعت عبد الرحمن بن اعمام قال سمعت ابا عبد الله قال
عایشه منزل قرآن نازل می ادا می گفت عبد الرحمن سبب نام نهاد
که بگفت ششم عایشه را سبب است بر آدم و با کلام این حدیث
که هر چنان که صرف حضرت نازل می رسول الله صلی الله علیه
و آله ای می بر که او بود هم منزل صرف که فرمود است بر او سبب نام
نمیل با است یا شش ز نخستین گروه من سبب بر آنکه بنی اسرا بمل
در عالمی که من که بر یکدم فقال باک انقضت حجت قوم سبب
پدیده است ترا با همین گروهی که گفته شد می قال آن که
علی بن آدم فرمود چنین این عالمی است که در آن است
و نازل بر دوران آدم فاقصنا الخلیف علی بن آدم که گفت
با اعلی بر او که از اعمال بنی آدم سبب ما میان بنی اسرا
طواف کن حجت است و صلی رسول الله صلی
و سلم من سبب با اعلی گفت عایشه و قرآنی که در آن
زبان حوادتی مروی است که در آن وقت گفت از آن
مثل ای معین پس از او جدا تر جماعت
است سخن عایشه سرور خود او نشانی که در آن
بن بر صفت قال حدیثی است که من در آنم بر عروه من
عایشه است که است عایشه را سبب است بر آدم صلی الله علیه
و آله که گفت عایشه بود من که نشانی میگوید سر عایشه است

بگویم تا فاضلین بنده است که قدر بر کرده است الله تعالی بد
و مترازم آدم قال بیستم کان اولی الامر المسلمین علی بنی اسرائیل
و گشت است یعنی از ایشان که بعد از من مسود و عایشه است
یعنی امد و من و گشتن بنی که که نازل شد معین واقع بر بنی
اسرائیل بود و در حدیثی نقلی آمده است و مسلم اکثر است
ظاهر و در حدیثی دیگر که کلمات آدم شامل است یعنی اسرائیل و غیره
درین قول گفته بر بنی اسرائیل واقع شده با یعنی بنات اسرائیل
سکنت که با از حدیثی ایضا می بردان که در آن آمده و در حدیثی
هم است و خلقت ذکر کرده اند که در آن در حدیثی که در آن
اسرائیل را بنی آدم نامند و در احادیث دیگر گفته است
و با بنی و با بنی طبعی بود بنی اسرائیل که در حدیثی
بنی اسرائیل معین بود و معنی آن است از صلح و دوستی و امد
سود که با بعد از بنی اسرائیل بود از بنی اسرائیل یافته و آنچه که در
بر شرط او بوده است و لهذا آنرا از حدیثی است و در حدیثی دیگر
این باب باقی از حدیثی است و در حدیثی دیگر
که در حدیثی دیگر است باب اولی که در حدیثی دیگر است
تمام است با الفاء اولی
مراود از حدیثی است معنی معنی که معنی است بر بنی اسرائیل
و معنی که معنی است معنی معنی که معنی است بر بنی اسرائیل

قال سمعت عبد الرحمن بن ادهم قال سمعت ابا عبد الله قال سمعت
عائشه تقول عرضت لرسول الله انی ارجو ان اكون من اهل الجنة
و گشت است یعنی از ایشان که بعد از من مسود و عایشه است
یعنی امد و من و گشتن بنی که که نازل شد معین واقع بر بنی
اسرائیل بود و در حدیثی نقلی آمده است و مسلم اکثر است
ظاهر و در حدیثی دیگر که کلمات آدم شامل است یعنی اسرائیل و غیره
درین قول گفته بر بنی اسرائیل واقع شده با یعنی بنات اسرائیل
سکنت که با از حدیثی ایضا می بردان که در آن آمده و در حدیثی
هم است و خلقت ذکر کرده اند که در آن در حدیثی که در آن
اسرائیل را بنی آدم نامند و در احادیث دیگر گفته است
و با بنی و با بنی طبعی بود بنی اسرائیل که در حدیثی
بنی اسرائیل معین بود و معنی آن است از صلح و دوستی و امد
سود که با بعد از بنی اسرائیل بود از بنی اسرائیل یافته و آنچه که در
بر شرط او بوده است و لهذا آنرا از حدیثی است و در حدیثی دیگر
این باب باقی از حدیثی است و در حدیثی دیگر
که در حدیثی دیگر است باب اولی که در حدیثی دیگر است
تمام است با الفاء اولی
مراود از حدیثی است معنی معنی که معنی است بر بنی اسرائیل
و معنی که معنی است معنی معنی که معنی است بر بنی اسرائیل

بگو تا خدا زمین جز نیست که بعد برگرد است الله تعالی بد
دختران آدم تا لیدیم کان اول را در سل لعین علی بنی اسرائیل
و کثرت است یعنی از ایشان که بعد ازین مسود و عایشه است
رضی الله عنها و نخستین زانی که نازل شد زمین واقع بر بنی
اسرائیل بود و در پیش الهی صلی الله علیه و سلم کثرت است
ظاهر در رسول بنا که مباحات آدم شامل است یعنی اسرائیل و غیر
و این قول که گفت بر بنی اسرائیل واقع شد با همین مباحات اسرائیل
سکنت که با از جهت انبیا مراد آن که در آن اراده واقع است
هم است و خلقت آن مردان که در آن اراده در مباحات کرده اند
اسرائیل انبیا این قوم باشند و ارسال مکرر است بر ایشان
و با این وجه تطبیق کعبه است نیز بسیار به ممالک که در پیش
بنی اسرائیل مبعوث بود و مکی نه نیست از مصلح و دست و اصلاح
موت که با صریح بر شرط طوطی ازین باب یافته و آنچه آورده
بر شرط او موجود است و الله آرزو میساخت و در آن کفره تا
این باب با حق باز هم سابقه است و سابقه است در پیشه سر
که در وقت خود که است با اول بخرد چیز گفته الله علی بن آدم
تمام است با الله الله اولی

قال سمعت عبد الرحمن بن اعمام قال سمعت ابا عبد الرحمن قال
عایشه بنی اسرائیل که زنی اولی گفت عبد الرحمن سیدم تا آدم
که بگفت ششم تا عایشه را سبکت بر آدم با کالان و سیدم
کریح خاکان صرف حضرت نازل علی رسول الله صلی الله علیه
و آله یکی پس هرگاه بودیم منزل صرف که منزلت برود منزل باب
ذلیل یافت با شش زخمی که در مین سر بر آن کرم و عجز
و معالی که من که بر یکدم فقال باک انقضت تحت غم من
پوشده است تره با صفت گوی و کثرت آدمی قال ان ذاکم
علی مباحات آدم فرمود و تطبیق این عالی است که بر شش است
و انزل بر دختران آدم فاضل با نفس الحاج جناب از آنکه
با ابعث پس او کن از اعمال بنی که او را سبکت با میان هر که
طاعت کن بیت الله قال است و حتی رسول الله صلی الله علیه
و سلم من ساید با ابعث گفت عایشه و قرآن که سبکت با ابعث
زنان حوا چاره می مروست که در وقت صفت زان بود
مثل الی لعین کسین و جهاد ترجه در
استش ماین سرورد خود او شانه کردن او
ن بر صفت قال بعد از آنکه من در شام من مرده عن ارض
عایشه قال است که سبکت اقبل بر من رسول الله صلی الله علیه
و سلم گفت عایشه بود من که شانه سبکت بر سر سبکت بر صلی الله

عده رسلم و با عایش در حال کسین عایش بودم
از کسین بر سوی قال خبر بشام من بوست آن ای
جمع اجزیم جزوای بشام من بوست و او کسی که با وی کشید
قال خبری بشام من خرد و من خرد و گفت این جمع جزوای
بشام من خرد و از هر دو پرسلی آنچه منی کا عایش او
نموده ای جنب عیض خرد و پرسید و شد که با حضرت گفته
مرا عایش در نزدیک کسین از من زان و قال آنکه جنب است
آنما خرد و کل آنکس علی این و کل آنکس بنده منی و عیض علی
فی ذلک با من گفته خرد و در این گفتن بر من آسانست و هر چه
از عایش و جنب حضرت میگفت بر او نیست بر عیض من کس
و هر چه از غیر حق ثابت است اما کاشته زعل سوال مدعی است
و بی عایش جزوای او را عایش که عیض وی شایسته بود
و حال آنکه او عایش بود و سوال مدعی است و عیض جنب
فی السیقه فی اماره و خبرند از بخت مشکست بود و کس
نزدیک میگردد مران عایش در هر سبک خود او هم فی جرت
خرد و بی عایش و عایش در خرد خود و عیض شایسته
آنحضرت را و حال آنکه عایش و
خرد او را لعل هر امر از وی عایش بسبب در جرات خوانند
مرد و آنرا در کنار آن خرد و حال آنکه وی عایش است کاش

بود ای رسول خدا و بی عایش ای فی این دنیا بیست
شکست عیضه بود او و اول کاشی شوهرت بر من است
مد سکار خود را که داده بود و حال آنکه بی عایش بود و بی
زیر کاشی است با ما را در آن حضرت میگرفت اما گفت
باید عیض سمعت منصوران بنده و آنست که گفتن در آن و
بر اینستن آن جا بدست بر عایش و بشری کسین گفته در آن
آنکه ابو عیض عیض من و کسین مع زبیر عیض منصورین حدیثان
از حدیثان ان عایش حدیثان اینی صلی الله علیه و آله کاشی
فی جرحی و اما عایش فرموده انقوان مروست و منصور حضرت
که او را و عیض حدیث کرده او را که عایش حدیث کرده است
او را که سوره را که او که یک میگردد کسین من عایش بودم نیز
بجزوای فرآردا _____ من بی عیض عیض
کسی که عیض است نفس را عیض عیض بود و آن قول کس
اطلاق کرده است نفس را عیض عیض عیض عیض عیض
قال حدیثا بشام من عیض من ای کسین کسین فی منزلان عیض
بنت اجمعه حدیثان ام سوره حدیثا قامت عیضان عیض
صعق فی حدیثا حضرت گفت سوره امام المؤمنین عیض
آنکس با خبر حضرت او را کشیده بودم و یک جا را که عیض
شدم من قامت عیض عیض عیض عیض عیض عیض عیض

علیه وسلم در جاهلین در حال کفر من حاضرین بودم
 از هر کسی بی سوی قال اجترأ بشام بی بیعت ان ان
 جمع اجترأ جزوا بشام بی بیعت داد کسی که با وی گفت
 قال جزئی بشام بی بیعت عن حره او گفت این جمع جزوا
 بشام بی بیعت از حره او پسلی اخذ منی کا بعضی او
 الفراء دهی جنب بیعت حره پرسید و شد که با حضرت گفت
 مرا حاضرین نزدیک آمدن از من در حال آنکه جنب است
 فقال حره کل و کل و کل هر چه کل و کل بدی در پس است
 فی ذلک باس گفت حره صحابه گفتن بر من آسانست و هر چه
 از حاضرین جنب حضرت میگذازم و بیعت بر نفس من کرده
 و هر چه از غیر حق ثابت است داخل سال ادصلی اسد صدی
 وی حاضرین جزوا در هر جا باشد که جنب می باشد و سید
 و قال که در حاضرین بود و سوال ادصلی اسد صدی
 فی السوء فی امانه و غیره از بیعت ملک بود و سید
 نزدیک میگردد امانت عایشه با هر مبارک حره او می بیعت
 فرمود وی حاضرین و عایشه در حره خود و بیعت آنرا میگردد
 آنحضرت را و حال آنکه حاضرین
 فرمود اولی هر امر از وی حاضرین است ارباب از جوانان
 مرد و فرزند در کنار آن بود و حال آنکه وی حاضرین است که

بود ای رسول خدا و می حاضرین ای بی بیعت
 مشککه گفته بود او اول آن بی بیعت برت برت است
 مد سگار خود را کرده بود و حال آنکه می حاضرین بود و سید
 زین کتبی است ما را داده است حکمت میگردد و حکمت
 بر بی بیعت حضرت صفوان بن یحیی را گفت که گفتن در آن
 بر پیشین آن جا بیعت بر حاضرین از بی بیعت است که در آن
 است او غیر افضل بن و گریه مع زید از من حضور حضرت
 است حدیث آن عایشه حدیث آن امیر مسلم اسد صدی که
 فی حره او اما حاضرین غیره از القوان هر بیعت از حضور حضرت
 که دارد و صدی حدیث کرده او را که عایشه حدیث کرده است
 او را که صدی او را که یک میگردد از من و من حاضرین بودم نیز
 جزوا در قرآن ما
 کسی که آمده است نفس این عیش را و او در آن قولی که
 اطلاع کرده است نفس بر چنین است علی بن ابی حمیم
 قال حدیثا بشام عن یحیی بن ابی سعید که در آن بی بیعت
 بیعت از جمله حدیث آن ام سلمه حدیثا ثابت بی بیعت ام المومنین
 حضرت ام سلمه حدیث آن حضرت گفت هر مسلم را ام المومنین بی بیعت
 اگر من با غیر بیعت او را کشیده بودم دیگر جا در آن که حاضرین
 شدم من فاطمه فاطمه ثاب بیعتی بر من است غیر

از میان جا در علم خود گشت خود که بان حال همراه خویش
تا آنکه رفتی بجای آنحضرت برسد هرگز نمی جا مای که آنرا دوست
برای رسیدن در حال همین حال گفت قلت نعم ما
فاطمه حضرت صدیقی گویند پس فرمود اباحین کردی گفت آری
پس خواند راه همراه ختم من با آنحضرت در قیام پیشانی
کردند آن گفته بود کسی که میباید است نفاست با حق
در حدیث آنکه آمد در حدیث ابانفاس ناسیه و داور با آن
اشرفی ترجمه پیش کرده ایم با آنست
الکافیان بیان اشفاطه و مسعود بن عیسی حدیث
بشیرت قال مدنا سببان من مشهور من ابی سبیم عن اوسه
عن عائشه قالت کنت افضل ناه الی علی حدیث سلم
من ناه و در حدیث عائشه بودم که مثل میگردد من و بنویس
از حدیث کاهن و مرده حاجت بودم و کان با سرفی خاتمه
شرفی مدنا عیسی و بود که گفت که میفرمود مرا پس ای سبیم
پس مباشرت میگردد هم آنحضرت میفرمود و من عیسی و می
و کان میفرمود اسدائی و دوستگفت فاضله ناه عیسی و
آنحضرت که چون می آید و فرمود ای سبیم من از مسجد و حال آنکه
آنحضرت سنگت می بود پس می سبیم سر ادا و حال آنکه عیسی
می بودیم ای سبیم بن عیسی قال مدنت علی بن مود قال مدنا

اورا سخن بدو شنیدنی من عبد الرحمن بن اوسه عن ابی سبیم
سبیم اوسه من کانت کانت اصدان اذاک کانت عیسی فاذا
رسول مد علی اصد و سلم ان مباشر با امر بان تا برقی
جفت نام مباشرت کانت عیسی بود یکی از زنان آن خیمه رفتی که
بودی عیسی خود اوستی میفرمود اما شرفی آن فرمود می آید که آن
پس در حدیث خود بیشتر مباشرت میکرد و حدیث میفرمود
یکم یکم که با کاکان این حدیث مد علی و سلم یک با یک
عائشه که ام می از مساحت که کاک است حاجت خود را
خاند و در حدیث سببانی متابعت کرده است ترجمه این حدیث
در حدیث فاکه او بن عبد و سلم است و متابعت
کرده است ترجمه این حدیث در حدیث سببانی در حدیث کرده اند
او القمان قال مدنا عبد اوسه قال مدنا سببانی قال
مدنا عبد اوسه بن شد او قال سمعت سمیة قالت کان قال
صعی مد علی و سلم فاذا اوان مباشر امره من سبیم و من
گفت میفرمود خود سبیم اوسه مد علی و سلم و می که هر کسی یکی
بباید شرفی که زنی را که از زنان خود و آن زن عیسی می بود
نریا فخرت از خودی او را که پس از او شنیدید و او می
من سببانی ده است کرده است این حدیث سببانی نوری
سببانی این حدیث هم از حدیث متابعت است چون روایت

عائزست سالی است شامیت را که بختین با بن عمارت
آورده است **است** ترک الحامین العاصمین
ترک کردن عاصم صوم را عاصم میگویند که در روز نه روز
ما نیز میگذرد و صولت ترک نماز گفتن تا آنکه در سریش ترک نماز
و نیز واقع شده و حجیش آن خواند بود که چون در نماز طهارت
شرط است هر کس میداند که نماز پیش از او چه در کفایت اندک
طهارت در وی شرط نیست اثبات کرده آنرا و عرض نمود تنها بیک
رسیده است سید بن ابراهیم قال خبرنا محمد بن یحیی
قال انظر فی ین هو این مسلم عن ایمن بن عبد الصمد عن ابی
الغزیری قال سئلت رسول الله علیه و سلم فی ان یسئلی
فی طهر الی المصلی گفت او سید صدی بر روی آنکه سئرت او در
باید نظر تک را دست بر وی مصلای عید فرقی است فلما
یا مستر انا و الصمد قال فی ارجسک اکثر اهل امارت برین است
بر آنکه که حاضر بود و نه فرمود ای گروه زنان بدخته و بیعتی
من نموده است خدا که بیشتر من مردم و زنی اند فضل نم
یا رسول الله پس گفت زمان چه سستی و در خیم قال که زن
اهل و کمرن العشرة فرمود بسیار سبک نیست که با اتفاق
حرام است بر آنکه قطعاً معلوم نشود و مردان او بر کفر و کفر
و سبک بگویند و غلبه بر او دارد است من با قصات مثل و بن

اذهب لک لب الرطل الخاتم من الصدکین و نه به امام احمد بن
از آنکه که گفت عقل و بن اسما برین خبر عقل بر وی که گفت
کار خود او و مشرب است در مساجد از یکی از ایشان زمان پیش
نماند که این خطاب عام است بر جمیع زانرا و چنین ایشانند
سواد صریح است که بر صفت زان با قصات مثل و بن
استند و این ثبوتی ندارد و بلب مگر کرم اسباب بجمع
دینا و اسما و اولاد و در آن طریق مجاز با قابل شوم سید بن
بر همین و کرم کرم با قصات مثل و بن بیان احمد بن است
عقل و با عقمان و با عقفا با رسول الله گفتند که دست
صفت کی عقل و بن با ای سئرتند قال ایس شاده العزاة کل
نصف شاده الرطل عقل من قال ذلک من عقمان عقدا فرمود
ای ایست کوهی زن نصف او میوه میگویند زن کجای میگویند
گفته بی چنین است فرمود برین سخن از کی عقل و با است ایس
اذا عاقت لم تقبل ولم تقبل عقل من قال ذلک من عقمان
ایست و حق که عاقت شود زن عاقت میگردد و در آن
گفته چنین است فرمود برین کی از آن است و سبک بخانه
کر زان از عقمان و بن و عقل خود بر سینه بود چون کم
عقل بود و زان تقصا ما عقل بود و در آن حضرت نظر میگردید
جواب فرمود هر کسی که وقت کرد در قطع مثل و بن

سوال که گوییم نعمت است **الفصل فی الجاهلین**
الفصل فی الجاهلین **باب در ادراک و ادراک**
عایش که او را نسبت باشد چو در کوفت است بخاند که در وقت آن
که باستان بفرموده آید و گفت امیر مسلم گفتی که نسبت اینک
نموده است قرآن و عایش المبران و با کس بفرموده است
بآستان و زمین است این عیسی خوانند قرآن و نسبت است
و کان المین صلی الله علیه و سلم علی کل امة و یؤتی فیها
که در کسکه است در هر روز و در حال بی نوبت و عایش
و جاست و ذات ام علیه کن و مران یخرج المین لیکون بکثیر
و به عیسی گفت نام علیه و یوم زبانان او کرده است و اینکه
هر روز آینه عیسیان روز عیسی که یوم او بی نیکو است
و در عیسیان عیسیان با سید رسالت آورده و قال این
و عیسی ابو سیمان این هر عمل دعا کتاب المینی صلی الله علیه
و سلم آید فاما نعمت

نعمت است از من از رسم
باجل کتاب عالی که سوره جزینا و حکم آید که عیسیان است
بفرموده ابو سیمان که هر عمل که علیه کتاب سوره جزینا که کس
فرستاده و به سیم خواند هر عمل آن کتابت و در وی نبرد
تبات قرآن و فرستادن بر وی خواندن بود کس بفرموده و یؤتی فیها

که خواند که حضرت شرفی نامه آنرا بفرموده و قال عیسی
من با رعایت عیسیان گفت است اما کس بفرموده است
و در نقل گفت عیسیان آنرا از عیسیان بن عبد الله عیسیان که عیسی
سیر که در ساسک چو اگر که در آن آید که در عیسیان است
بفرموده است خانه کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس
و قال الله تا کس که با کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس
سکیزه و حال که عیسیان است و حال فرموده است خدا که در آن
این کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس
و در وقت نوبت و غیر مشران اتفاق آید که در آن کس که در آن کس
تا آنجا است پس نام است که در وقت نوبت نام فرموده
باشد و عیسیان در عیسیان عیسیان است و در آن کس که در آن کس
تفصیل نقل و کثیر و در عیسیان عیسیان است و عیسیان است
و آثار که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس
وقت ساسک است که در آن کس که در آن کس که در آن کس
عیسیان است از من بن عبد الرحمن بن الله سمع من
الله سمع من محمد بن عیسیان عیسیان است عیسیان است
و سلم و دیگر آنچه فرمود است در عیسیان عیسیان است
یعنی الله نقل از عیسیان عیسیان است که در آن کس که در آن کس
بفرموده است که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس

هرگاه آید به منزل سرفه زمین کردم من فضل امی علی
صبر و تسلیم و ایگنای با یک هفت او دست او سدا
طرح اقامت پس در آمد حضرت و من که بر میگردد پس فرود
میگردد با نیزه پس گفتم بنیاد دست او در کس تصدیح
نیکو در مسال حال ملک قسمت علم پس از شما
که زمین کردی گفتم آری قال خان ملک صفتی گفتم است
جات آدم فرود زمین این زمین بر دست که داشتند خود
کرده است گزافه بر و خزان آدم این قول را برای تنگی
فرود و نیزه شارت کرد که من منقش آبی است آنگاه فرود
فاصلی، منقش اجاج میزان و نوسه با انبست من تقوی
فرود کن ای حال و سنا سگچ نیزه او سکینه عابیان هر که
طریق کن نماز که تا بیکو ای شوی از صفت است
اوستا سینه سفا سده ان کن فرست از فرج بان در نیز
ایام صفت جان از دم نمی بر آید بگو در کی که نزدیک بر دست
تتمن، غازی شال بجز سکو بنده است عباد من بوسه قال
جزای ملک من بنام من این من عایشه کانت خالوت
ای سیر رسول اصلا عدلیه و سلم بار رسول ادال و طر
فان الصلوة کنت عایشه گفتم است خاطر خزان پس
پتیر شد ای رسول عدل من با که ششم و خون حواره نکات

ای که کم نازد، فقال رسول اصلا عدلیه و سلم انما
تکلم عرفه و لیس! الخیر من فرجه سرفه بنشین ای که
که بر من می آید از وی خون و صفت بنشین بوج این را که بگو
فاذا اقبلت الخیرة فترکی الصلوة فاذا ذهب قدره انا
ملک الله و صلی پس و حق که شش از زمین ترک نازد
و و حق که بر دو قدر او یعنی ایام ستاد زمین پس بر بی نظری
فان را و ناز کن ظاهر صفت مصلی است هر نمازی که
کجه و قینه و فراسیت و مقصد منقش هم سنا قدر بنشینت
صفتی گوید مسکتا میزد و شوکت در وقت نماز و آن و صلو
هر نمازی که خواهد گشته از در زمین و تو فعلی است
منقش دم الخیر در بیان سخن خون صفت بنشینت عباد الله
بن برست قال نیزه ملک من بنام من خاطر بنشینت الله
من اسما بنشینت ای که مرا ما خالت سالت از رسول اصلا
نقالت ای رسول اصلا، ایست اصلا اذ اصاب ایست
کفیت نقضت اسما گوید پرسیدنی سبزه را پس گفت ای
رسول خدا جزوه یکی از نمازها و صفتی که پرسید عباد او از
از صفت بگو در یک گفتند، فقال رسول اصلا عدلیه و سلم
اذ اصاب ثوب احدکم من الخیرة ففترعه ثم یصلی
فرود سبزه را و صفتی که پرسید عباد یکی از شما، ان من

هرگاه آید سیم یا منزل سرف... همین کردم من قتل ای سلی
عزیز رسول... ای قتال با یک هفت او دست او سال
فرج ایام پس در آن حضرت من که یکمدم پس فرود
چو سیکه با نترس کشته بخند دست او در من کس هتدج
نیکمدم ای سال قتال ملک هفت علم پس فرود
که زمین کردی کشته آری قاتل فان و کله صحنی کینه ایست
بنا آیدم فرود صحنی این صحنی بر سرست که کشته است خود
کرده است کز زنده بر و خزان آدم این قول را بر ای تنی
فرود و نیز نشارت که در کوه من مثل آبی است آرد که زنده
خا منقل با منقل اعجاز حیران و نوسه با ایست منی نکل
فرود کن ای حال و سنا کسج جزیره که کشته جانان هر که
طواف کن نماز که تا بیکه ای شوی از صحنی ایست
ایستاده سقا سده ان کردن فرست از فرج زان و غیر
ایام صحنی قاتل از دم نمی بر آید کج که کز تو یک بر کتم
دست و قاتل مثال هر کس که کشته است خدا صد من و دست قاتل
جزیره ای ملک من و شام من این من عایت کالت نالوست
ای صحنی رسول الله صلی علیه و سلم ای رسول الله
قانع الصلوة کت عایت کشته است قانع و خزان ای صحنی
بجز خدا ای رسول الله من با کشته ایم و خون حواره کشته است

با ذک کتم نماز... قتال رسول الله صلی علیه و سلم
ذکک فرق و صلی با الجیز پس فرود سرف... منست این کس
که هر دم ای کله از ای قاتل و صحنی منست بوج آن ذک کت
خا و ایقت الحیة قاتل الصلوة خا و ایست قدیم قاتل
کتاب الدم و صلی پس و قتی که صحنی کت کت نماز
و قتی که بر دو قدر او صحنی ایام منست صحنی پس بشوی
خون او نماز کن ظاهر صحنی صحنی است هر نمازی که فرود
کجه و قینه و قاسیت و مقید منقل هم سنا دست صحنی
صحنی که کینه صحنی منست و شو کت در وقت نماز و کات و منو
هر نمازی که خوا بر کینه از در ایمن و قاتل ایست
منقل دم الحیة در بیان صحنی خون صحنی کت صحنی
بن برست قاتل جزیره ای ملک من کت من قاتل طوفت ایست
من اسما دست ای کرا ما کالت سالت امره رسول الله صلی
قتالت ای رسول الله... بیت ایست ایضا ای صحنی ایست
کیت صحنی ایسا که بر پرسیدنی صحنی ایست ایست
رسول خدا جزوه یکی از نماز با نترس کت صحنی که کت صحنی
از صحنی کت ذک کت نماز... قتال رسول الله صلی علیه و سلم
ایضا ای صحنی قرب ای صحنی ایام منست صحنی کت صحنی
فرود بجز خدا و صحنی که کت صحنی که کت صحنی ایست

که چنانچه طرز از آنجا بگشت پس بشو آرد اما که یعنی آنکه آنکه
آب بریزد و در وقت سستی سرگشت مالد که با سینه است
پاکتر میشود و بهتر نماز کند و در آن جا به شدت اصبح قال
ایزنی این دو باب قال صدی عرو بن الحارث بن عبد الرحمن
بن العباسم بعد من ابی عن عایشه قالت کانت احد
نا تعینم ثم فرغ من ادم من وثمانه ظهر ما شئت وخرج علی
سائر ما فرغ من قیامه کانت عایشه بود یکی از زنان که زمین بگرد
بیشتر نماید آنرا بیشتر نگشت تا از جا به خود وقت پاک شدن
از حیض و در معنی منه ظهر صبر راجع شد است می شد
پاک شد از حیض و در معنی منه ظهر صبر راجع شد است
معنی وقت پاک کردن جا به پس می گشتند جا به او آب کثیر
برای قیامه در برای دفع وسوسه هم طهارت جا به بیشتر
تا ز سبک و در آن جا به $\frac{1}{2}$ اصبح قال
باب در بیان حکم شکاف زان استخوان در سینه است
استخبر بن شاهین قال حدثننا خالد بن عبد ادم عن خالد
بن مکرم عن عایشه ان ابنه صلی الله علیه و سلم کفک
سینه صلی بن امرؤست از عایشه که صحن سینه شکافت
شد او در سینه کفرت یعنی از زمان آنحضرت اقوال متعدده
شهرین این معنی آمد و محمد صالح بن محمد است که کم شده بود

منها که هر چه در معنی روایات نقل کرده و مسوولی نیز صحیح
این قول آمده و می گشتند تری ادم فرما چنانچه شکاف
نمنا من ادم و آن زان استخوان بود سید چون این را
او قات منا وی گفت از خود از جهت خون در سینه او
راست او الصفر نقاست کان پاک کانت فلا نهد و کفک
نکر که عقیق کانت چه آب اصفر او کبابی است در سینه
میگردد و عصب رنگ صحن سرگشت عایشه که با این خبر میگفت
بود فلان زان که می داشت آنرا یعنی خون استخوان با این رنگ
بوده شد قیامه قال حدثننا بربیع بن ریح عن خالد بن مکرم
عن عایشه قالت اقبلت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
من اذ به شکاف تری ادم و العفوة و المطفاء و حتی صلی
کنت عایشه یعنی سردهما شکاف شد با سینه استانی
او که استخوان بود پس سید چون او رنگ زرد داشت نیز
رسود و می بگردد تا زان را شکاف شده قال حدثننا
عن خالد بن مکرم عن عایشه ان صلی الله علیه و سلم کفک
و می گشتند و جهت از عایشه که صحن از امامت سلمان
شکاف شد در سینه و حال آنکه استخوان بود
صلی الله علیه و سلم فی ثوب عایشه بن باکره و فلان زان و غیره
گفتند که در وی $\frac{1}{2}$ اصبح قال حدثننا ابن ابي عمیر

من این پنج من عا به حال قات عارثه باکان الا صفا اذ و
 بود خورشید گشت عارثه بنود مکی از بار کربک جا گزین
 سیکر و روی داد که در حدیث ام سلمه مذکور شد که جامه و کفش
 با جامه بی داشت تا آنکه با عقیقه او قات و از زمان بود
 باشت و اول ایام حضرت عزرا یک جامه نیا شد و بعد از
 فی الجمله دست برداشته که هر چه در بسته با قول عارثه با عقیقه
 اکثر زمان باشت تا ذوالحجاء پیشی من دم قاتست بر عیبه
 قنصه نظیر باس و قستی که رسیدی جامه را چیزی از این
 میر کنت جامه و من را پس با عیبه می شناختن تو گشته که
 خان و عیبه با گردن و با فن عارثه و پیشی از خون که
 عیبه بود و دست عیبه ان گشت که بعد از این پیشی
 لیکن درین حدیث ذکر کرده است و آمد علم جامه که در حدیث
 که گشته معلوم شد با عقیقه حدیث نیز هم از دست و عیبه
 شد که زانرا نیز از یک جامه بیوس عبود نمود تا که گردن
 در جان جانها در سیکر و جامه بی که در او آب ساقی گشته
 صحیح بود و هر که حدیث پیشین جامه از خون عیبه با عیبه است
 که گاه در این جامه گشته عجب که گاه جان عارثه و این
 باب هم جامه و
 من عیبه را و او در استیصال پیشین تو و عیبه گردن عیبه است

حدیث من عیبه او باب قال در شام عیبه درین ایام
 عیبه من ایام عیبه قاتست که منی ان گشت بی است تو گشت
 او علی و بی از بر اسیر و شرا گشت عیبه بودیم: ان سخن شد
 از یک ترک زینت گنیم برود و هر که بزنج جامه او بود و در
 گنجل و انتظاب و آلیس تو با سینه ما آفتاب صعب و دیگر
 سره گنیم و خوشبوی عایره و خوشبیم جامه بیکن که با عیبه
 به باقی است و در میان نزاره که در جامه بی بافت و گشته
 زان حدیث از او عیبه است که آن من عیبه و عیبه عیبه است
 شد و با استیصال عیبه نزاره پاک شدن و عیبه که فضل گشته که آن
 از عیبه من تو فی سینه تو گشته عیبه را و با از عیبه عیبه
 عیبه را م تو فی از عیبه است که تا عیبه در میان تو گشته که
 هر او که است که بیشتر زان استیصال گشته و عیبه بر عیبه
 و گاه منی من اتباع عیبه از دم دم من عیبه از نزاره عیبه نزاره
 رواد و شام من عیبه من عیبه من ام عیبه من عیبه من عیبه
 و عیبه رویت کرده است و شام من عیبه از عیبه عیبه
 از عیبه عیبه منی عیبه عیبه من عیبه عیبه از عیبه عیبه
 که عیبه است آورده و گاه عیبه
 از عیبه من عیبه باب در جان استیصال عیبه من عیبه
 منی که با گشته و عیبه عیبه و گاه عیبه عیبه عیبه

من این پنج من تا و حال آنست عایشه با کانی اصدان آه و
داده پیش بر گشت عایشه خود هر یکی از آنرا که گوی جانگوش
سکه و زردی و اگر چه حدیث است که گفته که جاده و کج
با ام جین درشت تا آنکه با خفاقت او قات و در آن ایام
باست حد اول ایام حضرت خیز از یک جاده نباشد و بعد از
نی علی و مستی حد است که هم برشته با قول عایشه بافتن
اگر زن باشد تا در اصابه پستی من دم قاست بر عیاش
فصلت نظر با پس رفتی که سببی جاده را چیزی از خط
بر گشت عیاش و پس را پس مایه می باشد آن تو که گفته اند که
خان و عیاشی از کردن و با قن مایه در و پیش از آن که
حضرت بود و است عیاشی آن گشت که بعد از پیوستن
لیکن درین حدیث ذکر کرده است و اما علم چنانکه حدیث
گفته است معلوم شد باقی حدیث نیز هر از آن است و
شکر آن تا نیز نیز از یک جاده بنده پس بعد از آن که در آن
در آن خانه تا نماز سبک و احاطه نمی کرد و اب ساقی است
صیغ بود و اگر حدیث است که از آن حدیث مامور شد و اند
که آن دوران جاده گشته عیاش که سوخت همان اعدا حدیث درین
باب هم جاده و ا
من عیاشی را و چون استیصال عیاشی از آن شکل کردن از عیاشی

حدیثی است که در آن باب قال حدیثی است که درین باب
عیاشی من امام علیه قاست که منی آن حدیث است و چون شد
ان علی بن ابراهیم و شتر اکتف علی و بودیم زمان سخن شد
از یک درک ز عیاشی که بر برد و هر که بر نوب جاده و در روز
گفتی و استیجاب و عیاشی با استیجاب آن غایب عیاش و دیگر
سره گنیم و عیاشی جاده و پنجمین جاده بر گنیم که با عیاش
بره یاقی است و همان آزار که کرده جاده می باشد و حدیث
فصلت نظر با پس رفتی که سببی جاده را چیزی از خط
بر گشت عیاش و پس را پس مایه می باشد آن تو که گفته اند که
خان و عیاشی از کردن و با قن مایه در و پیش از آن که
حضرت بود و است عیاشی آن گشت که بعد از پیوستن
لیکن درین حدیث ذکر کرده است و اما علم چنانکه حدیث
گفته است معلوم شد باقی حدیث نیز هر از آن است و
شکر آن تا نیز نیز از یک جاده بنده پس بعد از آن که در آن
در آن خانه تا نماز سبک و احاطه نمی کرد و اب ساقی است
صیغ بود و اگر حدیث است که از آن حدیث مامور شد و اند
که آن دوران جاده گشته عیاش که سوخت همان اعدا حدیث درین
باب هم جاده و ا
من عیاشی را و چون استیصال عیاشی از آن شکل کردن از عیاشی

من این پنج من کا چقال قات عایشه لایق الاصله اذ اوتی
و اده نفس بر گشت عایشه بنو مرگی از بار کربک جانی
سکر و روی و اگر چه بدست ام سلمه نگردد که جامه و کفش
یا جامین درشت تا زک با خفاقت او قات و زمان با
باشه تا اول ایام حضرت غیر از یک جامه نباشد و بعد از یک
فی اللیل و سستی بداشد که هم برشته با قول عایشه با صفا
اکثر زمان باشه تا اوصاف برشتی من دم قات بر صفا
مقصود نظیر با پس رفتی که سببی جامه را چیزی از
میر کتت جامه و من را پس ماندی میباشان تو و گفته اند که
خان و عیال به زکرون و با قریب مالدین و ایشیل از خون
عورتش و و دست بجهت ان گشت که بعد ازین بی حسنی
لیکن درین حدیث ذکر کرده است و اما اعلم چنانکه در حدیث
گفته است معلوم شد با حقیقت حدیث بترجمه از آنست که
شکر زان میزد از یک جامه بنو مس عجز و حدیث آن کرد
و دهان خانه نما ز سکر و احوال بی کرد او اب سابق است
صیح بود و را که حدیث سن جامه از خون جبین مامور شده اند
که آن دوران جامه گشته عیب که اوقات همان اعا در حدیث
باب اهر جامه و اهر طراة عرشه
من تعیین رده او بی استمال برشته از ز غل کردن از تعیین

حدیث من حدیث او باب حدیث ما من اب من
مخلف من ادم علیه قاتت که منی ان حدیث من است و بیست
ان علی روح از سر اسره و شرا گشت طبع و بود زمان سخن شده
از یک رنگ زمین گنیز برده که بر برون جامه و در زمان
گفتی و لا تطیب و لا یس فی با صفره فانها غاب عیب و اینکه
سره گنیزم و خوشبوی نماید و چه چشم جامه بر کنی که با عیب
برای باقی است و همان آرد که او جامه می باشد و چشم
رمانه اظهار او غفلت احد آن من عیال و حسن رضعت او
شده و استمال طیب نزد پاک شدن و رفتن که غسل کنی که انا
از همین سو فی سبت تو بر گشت اظهار و از نقطه مدی
اظهار نام نای از عطرس که میباشند همه میمانند هر از حدیث که
مرا و گوید است که بیشتر زان استمال کننده بودی سر پیش
و آن حدیثی من اتباع العباد و بودیم متفق از راه رفتن بنوا
رواه هشام بن صان من غنیمت من ام عطیه من ابی صلی الله
و سلم روایت کرده است هشام بن صان از حضرت زینم علیه
از سیرت منی احد حدیث و مسلم این حدیثی از حدیث
که معتقد است آورده و کلمه اهر
از حضرت من تعیین لب و زبان استمال با حدیث من خود
و منی که پاک شود از عین و کتب غنیل و آنچه در حدیث

از ادم و جان که چو زنی تو به و کوه به سکینه داده ازین
باد به سنگ آرد برین بر سکینه آن باد چنان خون
سختی قال حدیثا این میند من منصور بن عبید من امد
من عایشه ان امرأة ساءت النبی صلی الله علیه وسلم فینشما
من العین و اذبت کوره است عین از عایشه که بی برسیه
خدا را درین صله از عیش خاطر پاکست نیتل من زود و آخرت
آن زن او کله و فعل کنه قال نهی فرزند من سک فطری با
زود و کبر ادر سکین من با کن آن باد به حالت کین عین
قال بطری ما کنست آن زن کله با ک کنه کنست عینت با کن
آن باد به حالت کینت ما کنست آن زن کله با ک کنه قال حدیثا
طوری فرموده عجب از نسبه کی آن سیمان امد با کن خور
فانست تباری عینت عینت نیا از ادم اینه و عایشه است
کنست عینم آن زن با عینی خور بر کنست او را و در است
خور از جریا با ای عین العین و عایشه
عینت است سوز قال حدیثا و بیب قال شوری من سکین
ان امرأة من اهلها قال حدیثا صلی الله علیه وسلم کینت
من العین قال نهی فرزند من سکینه است از عایشه که بی برسیه
اها کنست و عینت را کله و فعل کنه عیش ادم و کبر با
سکین امد از سیمان آن سکین و سوی صره و عینت است

ایندی سر برتد با کوه سر برتد زود و چنانکه حدیث سار کینت
قرآن بنی صلی الله علیه وسلم عین و ادم و اید سر برتد
شکم کرده بر کنست بروی خود قال حدیثا صلی الله علیه و آله
نک کرده است عایشه فاعذتنا فاعذتنا ما را با این
صلی الله علیه وسلم عایشه که بر پس از آن زن او کله
سوی خود و فرمود ادر بخیزی که کسب است عینت اصل کنه
اشنا و امرأة عذ من عینت من عیش
در چنان شانه کردن زن وقت فعل کردن او از عینت
موسی بن سعید قال حدیثا ابرهیم قال حدیثا ان شاب من
عوره من عایشه قال حدیثا بع رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی حجر او اذ کنت عایشه ادم استم و بد کرده آمدن پاک
با رسول خدا و بیج و ان کنت من نیت و علم عین ادم بی
اوم من کدر عینت و طوفن بی گروه ادم فرزند انا
عایشه و علم عینت و نکت لید عینت من با شان کنه از عینت
کرده پاک نشده تا آنچه آمد شب عرق نجات با سوال
پاره و قوم عود و انا کنست نیتت نوره من کنست عایشه
سوزت این شب و در عرق عری است و کبر و ادم من
من نیت کبر برای نوره قال حدیثا صلی الله علیه وسلم
عینت را سک و اشقی و اسکی من عرق کن کن کن عینت این

گفت بود. او حضرت صدیق اعظم کن سر خود را او شانه کن و در کف
 عمل کرده و تمام آن آرد و در آب جوش که در آن ای از هر دو رنگ
 ببرد از آن هر دو روغ بی مخلوط بشود و در کرم من نقش سوی سرد
 شانه داساک از غوره غلیظت المیج امر صبر از آن غلیظ
 انصبه غامری من تقسیم و هر که ادا کرده و مریخ و از خود صبر
 برای بی بکر که پیشی که زوال زین بود منزل محاسبه که میان کرده
 بنا است پس بجز آنکه در آن سوخت خیمه شکر مریخی است
 نال خود من که اهرام آن بسته بودم و شکر کرده بود بعضی از
 ! فصل المرأة شرطا عند غسل الجنین
 بیان عشق کردن زن سوی سر خود را وقت غسل میشینند
 بپیدا کردن اسمیل قال عدت ابوا سانه من هشام من به
 من عایشه قالت فرمایا من این فقال ای کجاک گفت عایشه
 در عالی که سفاخر من به ای ماه دی لغزها قال سوال رسول است
 علیه و سلم پس سب ای بل جبره قلیل فرمود بجزیره کسی که
 دوست دارد که اهرام بندد برای هر دو سبب که اهرام بندد
 فانی بودانی چه جبهه که داشت بجزه پس بپوشید اگر بنوی که
 محبت من و ای فرستاده ام هر آنکه اهرام می بستم برای می فر
 قابل بضمیمه بجزه و اهل بیتم بیج پس اهرام بستن یعنی آنست
 برای هر دو جنبی برای بیج گفت اهرام اهل بجزه عایشه کن

هر دو من که اهرام بسته بودم برای هر دو فانی بود عایشه
 عایشه پس ای بخت مرا بد عرفت و حال آنکه من عایشه بودم
 شکوت ای ای صلی الله علیه و سلم فقال ای کجاک گفت جنبی
 برای که او ششلی و ای بیج حضرت پس نکات کردم بجز
 پس فرمود که آنرا حال خود را عرض می سر خود را و شانه کن
 اهرام بندد ای بیج پس کردم بجزه و عایشه از آن غلیظت
 عایشه ای صبر از من بی بکر تا وقتش کرد و بعد صبر فرستاد
 این را در مرا صبر از من بی بکر صبر ای صبر صبر فرستاد
 ای تقسیم با حضرت بجزه مکان مریخی پس فرستم سوی خیمه پس
 اهرام بستم بجزه بل هر که اهرام آن بسته بودم و باغ شد
 از نام آن صبر قال هشام و من کن فی سنی من ذک بک
 و لا صدمه و لا صدمه و گفت هشام بجزه در سبب کی از آن است
 و فرموده و نه صدمه در تطبیق این حدیث بجزه کرده ای که
 نقش موی ز رسول از صبر بود و حدیث نفس برای پیشتر
 دست گفتند که هر که اهرام نفس موی ز رسول اهرام که بسته
 فرموده و دست مثل از صبر مریخی اولی خواهر بود ۵
عقده و غیر عقده باب در کسر من است
 عقده یعنی تمام عقده است صاحب کف در تفسیر عقده است
 را هر که در پیشه و بی بیج عقده عقده است رسد قال ثانی

حاد من صبا صد بن ابی بکر بن حسن بن مکیه بن ابی قحطبه
 علیه السلام قال ان الله عز وجل كل باهرم طاقه انزل برب
 شهاده برب عطفه برب عطفه عز وجل عطفه عز وجل برب
 كما شئت برب برب من فرشته را که میگوید ای رود که رسد
 که می شسته آب در بر من جدا کردی خون بسته و جدا کردی
 گوشت باره و در فرصت در میان این افعال چهل روز است
 و چون تکب را بر من شست که شسته هر چه رود و کار شسته
 سید اذ این بر است با من طایفه عادی هر چه سیکه عرض او و اذنا
 ملک است و نه فتم آن تا ادا او و صدان فیضی شسته بر من فی
 که است خدا که نام کند غلبت بجز در هم بود خلق و غیر
 همین اعتبار حدیث سلطان زجر شده است قال انکم ام
 انتم شیخی و اوسه که بر فرشته ای بر دست باری بر شسته
 یا بگفتند هر سکه که قدر در این مخلوق هست تا از زرق
 دان علی بگفتند فی معن اسم من است و روزی که در آن تکلیفی
 و هست درت جات او برین بر شسته می شود و در شکم با او که گشته
 با شقی روزی است او درت جیات او گشته است که گوشت این
 باب را این زجر در کتاب حسین از انروی آورده تا جنبه که
 که در معال عین نیست و غنی که ظاهر می شود و با هم علی شسته
 حدیثی عین و شسته است بر حال من عین نیست در آن که

و نام او علم و او برست و محمد و نام احمد بن مثل و او را
 و بری و در قال صبر ایام شاقی گشت که عاقلین سیکه
 این بر عطف صبح صریحی کرد و بست از امیر المومنین بن
 ای طاب رضى الله عنه که در این عطفین من العاقل و مثل ادم
 زندقه لوله و چنگین بر دست از این جاسوس و احوال است
 و عوی ترین عی است که اتفاق کرده اند هر که سبب را هم
 و او بگفت است پس اگر عاقل صبح بر او دارم سبب را با
 شسته است کعب بن لایس با حج و اعزود
 اگر بگوید در است احرام بستن و بگفت گفتن عاقلین با همی
 حج و عرومه تا می بیند که قال حدیثنا العیث من مثلین
 این شباب من عروه من عایشه قالت فرجنا مع ابی علی علیه
 علیه السلام فی حج اذ ان فینا من اهل بصره و ما من اهل
 فتره سا که قال سوال الله صلی الله علیه و سلم من احرم حجرا
 و لم یصله قبل کنت عایشه را آنکه با با سبب را حج و او
 پس یعنی آن کسی بود که احرام نموده بسته و معنی احرام حج
 پس تا هم بگفت پس و نمود سبب را کسی که احرام نموده بسته است
 و بی بر او بسته پس بر آید احرام معنی پیش از آنکه بگردد احرام
 حج سبب شده من احرام حج را و بی فعلی عملی است که بگردد
 و کسی که احرام نموده بسته و بی رانق است من بر او تا آنکه

برآورد اما آنچه کردن همی آرد من اجل حج عظیم محرابی
 حج بسته نام ندارد که آن حالت نخست طواف است
 کان بموم عرفه و علم اهل البصر گشت عایشه پس عایشه شرم
 و درم عایشه بودم روان بنده ز زاناکو شده عزم فرموده ای که
 اعراب جست بودم بکر برای همه و امرتی الهی صلی الله علیه و آله
 انما نقضت و حس و اشتداد اهل بالعج و از آنکه الهی و فرموده
 سترجه ای یک منقش کم کسری خود او نشان کم و او منم
 بج و بگرام همه و اختلاف تک منی قنیت منی قنیت منی
 عبدالرحمن بن ابی بکر سگم آن مجرم بود که نام گرام
 حج فرمود پس برافیکشت با من عبدالرحمن برادر و خاوری
 آن مرتزکان هر سه من العینم پس امر کرد که هر که از
 جای هر دو کوه در کوه منم بود
 ایتقال
 القیض داد باره و حکم منس آرد عین و پشت و او در عین
 آن بکن سنا از عیشین الی عایشه بالدرمه منیا الکرست
 بنی العفره عیه و در زانان که سمرست و کسی را سوی عایشه
 بطریق کوردی از عین کوردی نهی بود و فقوال لا یمن
 حتی فراق القهقهه البینا و نزدیک آبک الطرس القیه من
 گونت عایشه نشانی بگشید و در آمدن از عین تا آنکه نواز
 سینه منی بکند و دستها و ازین عبارت طهارت از عین رخ

افقت برین ثابت ان سنا و عین بالمناج سر فون لیل
 بطریق الی الطره رسیده و خیزد من ثابت کون سنا
 عین هر زمان سطلید بر اعمار در بیان شب وی سبوی هر که سب
 شده است فخالک ما کان النساء بعینن براه ما عات عین
 برکانت خیزد برین ثابت بنده در زمان معیار که سکر و ماند
 ایضا و عیب کرفت برین زمان که مد بعین طهارت برین
 می نندازد که در وقت شب کبریا جزای باشد مشق می نند
 به اگر آب ریشت بعد از آن حدت حال مدنا نشانی من نشانی
 من این من عایشه ان فاطمه بنت ابی جبر کانت نجفان
 فسالت ابی صلی الله علیه وسلم فقال انک عرق لیست
 ابی صیده مریت ازنا بشکه فاطمه و خیزد عین سنا و بود
 پس بر سینه ستر حسدا و در این قرن عین است عین
 فاذا قبلت العین منی الصلوة و اذا ادرت فاغسلی
 و صلی پس و قوی که مشی آری ایا من ستاد عین پس کند
 او و قوی که بود غسل کن و نه در گذار ظاهر عین که غسل است
 نه کرد برای هر نماز
 و بعضی اهل العین
 در بیان آنکه او در کنه خالص نازده قابل جابر بن عبد الله
 ابو سعید بن ابی صلی الله علیه وسلم شرع الصلوة و گفته جابر
 بن عبد الله و ابو سعید خدی از سوره خود آنکه کرد که عین

نخستین روز است که در این روز است که در این روز است
قدوم در حال حدیثی صیاد آن امره فالت عائشہ العجریه
اداء صلاتها اذا طهرت کت ما در حدیث کرده مرا صادق
حدود که در آن گفت و عائشہ را با ضحاکه کی از نماز خود را
گرفته دست دعا بام حقیق دهنی که با گوشه و فضالت هر دو بیت
پس گفت عائشہ نزد قدم هر دو به منسوب کرده که در بیست کرد
که در او را مقام حق از طواف بود اینجا حد واجب کرده بودند
به عائشہ قضای نماز را تا که در کتبش مع الهی صلی الله علیه
و سلم خطاب را به او فالت لانا فضله حدیثی بود هم باز آن که
حقیق بگوید که کمالی که با چهره بودیم پس نیز صومبار انقباض
نماز با گفتن کمالی که در کتبش انقباض کرده است
انتم مع العائش و مع ثیابها باب
در بیان خواب کردن مرد با عایش و حال آنکه آن زن در میان
حدیث خواب است ثیاب سبزه خفقی لحدیث ثیابان
من می بینم آنی سلم من زینت الی سلم حدیثی ان
سلم فالت حضرت و آن مع الهی صلی الله علیه و سلم و
حق الی گفت ام سلمه حدیثی که در من با چهره بودم
در حدیث خواب فاسلالت فرجعت سنا و لغت ثیاب
حدیثی نفسانیا بر آن هسته سبک کشیم خود را و بر آدم فالت

خواب و گرفت ما سا که اما در هر برای ایام شش بر شویم
آن فقال الی رسول الله صلی الله علیه و سلم انکنت فالت
پس فرمود مرا شرفیث با حدیثی که در کتبش بود که در حدیثی
خادم علی صوفی الحدیثی من فرما خود را و خود را با خود در جاف خود را
فالت و حدیثی ان الی صلی الله علیه و سلم کان یصلیها و هو
صائم کفنت زینت و حدیثی که در ام سلمه که حدیثی حضرت
بود که کوسرینا و او را در حال آنکه در نزد او است و گفتن
انما الی صلی الله علیه و سلم من انا و ابراهیم من العجائب و بودیم
من کفشل بیکر هم من و غیره از کفیرت از عیبت
انتم من انحد ثیاب الحدیثی سو ثیاب العطر
باب در بیان حال آنکه کسی که گرفته ما حدیثی حدیثی و در آن
حدیثی انتم سنا نمازین فالت قال حدیثی انتم من حدیثی
الی سلم من زینت بنت الی سلم من ام سلمه فالت سنا
انتم مع الهی صلی الله علیه و سلم مطهره فی حدیث حضرت فالت
ما تخذ ثیاب حدیثی گفت ام سلمه بیان آنکه من با چهره
خدا خواب بگردیم در چادری عایین شدم پس سبک کشیم
خود را از آن چادر که فریم جامهای که برای ایام حدیثی که
گفته کردی پس طایفه مرا خواب کرده با آنحضرت ز چادر
شود و الحدیثی الحدیثی و در حدیثی حدیثی

در بیان حاضر نشان عایش مصعبی عبید اورد ما مسلمانان را
و حضرتان المعصوم که گویند که در مسلمانان است محمد بن محمد
قالی امیرا عبد الوهاب بن ابی سب بن صفیه قاتل کاتب
الصفی ان کفر بن فی العید بن کنت صفیه بود که پیش کعب
زمان جوان نور سیدگان از ابیکر آید در حدیث حضرت
امراء حضرت قهر بنی طاعتی که شد در آنما و کان نشانی
اختصاص ابی سب بن صفیه که در حدیث حضرت
قدم آورده می رسد که در حدیثی طاعتی که در حدیث
بن حدیث که از خا بر حوز و بود توج خواهر او که چهار کرد
بود با حضرت دوازده هزاره که کاتب آبی صد می است و
خواهر بن بانق خود در شش هزاره و حالت کن تا در سب
انگلی و کنت بودیم باز آن که علاج میگردد بمرحمان ما
و تقوی علی المرضی و غایم بشویم بر چار آن دو و میگردد
آنکه و ناسات اخفی ابی سب بن صفیه و سلم علی الله انما یس
او که کن کن تا عیال ان یخرج فی بر سید خواهر بن سب
با یکی از ایالی الهی است و این که نیست در آنجا در
انکه بر یا بر صعبی عبید قال لیس ما سبنا من عیال با توج
که بیاید او را همراه از جاور بود که پرسید و است با کاتب
و در جاور که ان عادت دارد و نشانی خیز و دعوت المومنین

و که حاضر نشود مشا به جز انما توج صلح حدیث و عطا است
و عیادت چار و دعای مسلمانان از شریک شود فلما قد استقام
عطیه سائنا استصفت ابی سب بن صفیه که است فلما قد استقام
و کانت لا تکره و الا کانت باقی صفیه میگردد وقتی قدم
ام عطیه پرسیدم با نشانی سب بن صفیه از این کنت خای او
چرا بن بنی سب بن صفیه چه رسد است آبی نشانی دام از سب
و بود ام عطیه که ذکر میگردد حضرت اما که بنی خای او
چرا بن سب بن صفیه که خروج الخواص و در است لفظه و المعنی
بشندان الخیزه و دعوت المومنین و تفرق المومنین شد نام
حضرت اما که کنت بر و ان آید زمان جوان و در سب
وزمان عایش حاضر نشد می اسب بن صفیه از شریک نشود و ما
مسلمانان را که گویند که در عیال ان اصعبی صد که گویند که
بره می رده می اندازند و در آنجا در شریک نشود و نشانی
صفیه المومنین قاتل است نشانی هر دو که او که کنت
صفیه کنت ام عطیه ابی سب بن صفیه که حاضر نشود در عیال ان
بن کنت ام عطیه ابی سب است که حاضر نشود در عیال او
در عیال او جایی و دیگر که کاتب است
او عیال ان فی غیر تحت حیض و ما یصدق النساء فی الحیض
و الحیض ما یحک من الحیض و حقی که حیض کند زنی در یک

در بیان حاضر شدن طالبین مصلاهی میرد او دعا مسلمانان را
و بفرستادن المصلا و گوشه گیرنده مسلمانان است محمد بن حکم
قال اجزای عبد او اب مرثا بن اب من حنفه قال است که نشی
الضمان تخرجن فی البیرون گفت حنفه بودیم با که پیش میگویم
زمان جوان نورسیده کان ازا بگردد آینه در حدیث حضرت
امراء حضرت قهرتی غلبت حضرت من افتنا و کان یثاب
افتنا فرات البی صلی الله علیه وسلم منی حشره عروه بن
قدم آوردی مس نزل کرد در حضرتی غلبت کور بعرب
پس حضرت که از عا هر عروه بود تو بیخ خواهر او که جایگز
بود با حضرت دهانده عروه و کانت اخی صدقی سینه بود
خا برین با نسیخ خود در شش عروه قال است که نه او سینه
الکلی و گفت بودیم با زمان که علاج میکردیم بجر معان با
و تو فرم علی المرضی و قیام استیویم بر چهار ان و دو او میکردیم
آنها من است اخی البی صلی الله علیه وسلم علی الله انا پیش
اذا لم یکن لنا صیاب ان یخرج فیس برسید خواهر من بنی
یا ربکی انا باکی و البی من است تو فنی که نیست فرود آید
انگیز یا برسید ای عبد قال لیس ما جنبنا من صبا با تو
که نشانی داده ام راه او از چادر بود که پوشیده است یا غلبت
و چه جای که بر ان حاجت دارد و نشانی عروه و دعوت المؤمنین

و که حاضر شود مشا و چیزا صبا تو صاع حدیث و عطا است
و عیادت چار و دعای مسلمانان از شریک شود غلبت است
عطیه سائنا است البی صلی الله علیه وسلم غفالت البی تم
و کانت لا تذکره الا قال است باقی حنفه سیکو به وقتش قدم بود
ام عطیه پرسیدم با نشینده سمیر خدا این است خدای او
پس من یعنی سمیر بر دل پرست است آبی نشینده ام از پیشتر
و بودم ام عطیه که ذکر میکرد و حضرت را که که بین خدای او
چو من سمیر قول تخرج الخواص و در است الخذره و البی
بشیدن الخیزه دعوت المؤمنین و تفرق البی من الصلین شدیم
الحضرت او سکنت بر من آید زمان خود ان و پرستیان
وزمان طالبین حاضر شد ما سس نیزه او شریک شود دعا
مسلمانان را و گوشه گیرنده عایمان از صلی حدیث گوشه گیرنده
بروی راه می اندازند و در آنها حاضر بگری نشینده قال حنفه
غفالت البی من غفالت البی من نشینده فرود کرد او که کانت
حنفه گفتیم ام عطیه اطری الحار ابا حاضر شد عایمان
پس کانت ام عطیه ابا است که حاضر شد در عروه و سنی
و عروه از او جای ای و بگری که کانت سنا
اذا ما مننت فی البی من است حیسن و ما یصدق البی من
و البی من علی من البی من و قستی کو صلی کند ذی و ما یصدق

و چیزی که منتهی کرده میشود زمان در دست همین در دست
عمل چیزی که گفت از همین قول اصد و حاصل این سخن
ماضی صدی را ماضی به عمل فرموده و در حلال است که
زمانه که پیشتر چیزی را که جدا کرده است عدا و دشمنی
ایشان از فرزندان حاصل از برای عدت در جهت این است
و دلیل است زیرا که قول ایشان مستهزل است و اظهار عمل همین
و دیگر من عمل و صریح این امر است پشتر من میان ما
من بر حق و پندار ما عاشرت نمائی شهر صدقت و دیگر کرده
میشود از علی بن ابی طالب یعنی اصد عن و از قاضی شرح که
تجربش آمد فی کما بان از حضرتان خود از آن مردم که پیش
روح آنها یعنی قائل بودند آنها که آن نری همین کرده است
در کجا و سر بار نقدی کرده شد این عقیده را در اصل کرده است
و در پی بسته ای که مجال در ظاهر از سعی گشت آن در شسته
بسی علی که حضرت سید هر فرودا که طلاق داده بود
گفت همین کردم و در بعضی پس گفت علی هر صریح که
مکن کن با بنقل صریح گفت امیرالمؤمنین آنکه ترا بنی بانی
من حکم کنم گفت حکم کن میان این مرد زن و مرد و قال
عطا اقرار با گشت یعنی چه میانی و چیزیست که پیش از آن
بود و در آن حلاق و همی که جاهت عادت او بود

زود شود و اگر بر غرض آن دعوی است مقبول است و قال
ابو بصیرم و این یعنی سوا حق قول عاقل است بر این سخن
و قال عطاء العیض يوم الی غیره قیله گشته است و عاقل
مرد است یا پانزده یعنی نقل کرده است و اگر بزرگواران
رود است سوا حق و ذهاب شاعلی است و ذهاب خدیجه است
که اقل در عیض سرور است و اکثره در عاقل است کثیر
سوا حق این ذهاب که سزا موصول است روایت کرده اند
اگر چه در پیشگاه عیض از آن نسبت صفت کرده و مکن بعد و حق
چنان نموده مثل از آن در شسته است آن می تابد ذهاب است
که در معامات سببی الشیخ عبد الرحمن است یعنی اصد و شریک
بنفصل بیچ و عقول دیگر است و قال مستقرین اید رسالت
این سخن من المرأة نری اوم عبد قز با بجز ایدم قال النساء
اعلم بک و گفت مختصر از هر خود که سوال کرد این سخن ما
اندکی که می بیند حق ما بعد از عیض بیچ و در گشت زمان آن
ترتیب آن یعنی اگر گشته عیض است دنبال باید کرد
عبد بن ابی رجا قال صدقاً ابو اسامه قال سمعت بشام
این مرد و قال بشرق ابی عن عیض ان قال بنی است ابی
عیض حالت ابی سلی اصد علیه وسلم قال ابی سلیخه ذیله
طرافه اصد علیه وسلم قال ان ذکب عرق و من بالین

گفت فاطمه من استقامت میکنم و باک منبزم ایاز که گم نماند
فرمود و تحقیق این خوانندگی است و دست حسین و گن
اصطفی قدر امام الهی گشت تحقیقین انصافم عقلی و صلی
شکر کن نماز استوار ایامی که بودی و که حسین میگویی ای
ایام سیزده شش کن و نماز بکن
و اگر در فی فترا ایام الحقیق با پی در بیان حکم بی نده و تیر
گوزن و غیر ایام حسین می چند تحقیق بن سقیال
مدنا اسمی من ابوب من محمد من علی فدایان فاد کله
و العقره سببیا گفت ام علیه و دیم که حساب بی که برکت
و حضرت را که در جزایام حسین باشد از حقیق
عرق استقامت در بیان که استقامت که برای عرق است
از جسمی اللذ قال مدنا من قال مدنی این ای دنیست
عن ابن شهاب عن عروه عن حمزة عن عاتبة ابن شهاب است
گروه است از عروه و حمزة و ابن عاتبة بن ابی
صلی علیه و سلم ان ام حبیب استخبت سبع سنین است
رسول الله صلی علیه و سلم عن اهلک تحقیق ام حبیب بنت جبرئیل
نذیه صدی الامم بن عوف طرا بنیاب ام الویلین استقامت
که در هفت سال پس رسید سیزده از حکم استقامت فاطمه
ان عیال تعالی فاد عرق نکات تحقیق کل صلوته پس در گشت

گفت که در فرمود بیکه از عرق است که نام آن است
پس ایام حبیب که مثل سگ و برای هر نماز است مثل
و فرمود و است بنگار بی که و اگر ای حساب برای هر نماز
بیکه و فاطمه را شکر باشد
حقیق صدی امانت در حکم بی که حقیق سیزده از عرق است
عرق فاد است که صدی امانت ایگان و سبب که صدی امانت
از استقامت میکنم صدی امانت و است قال کفر
انک من صدی امانت بی بکرین که بی عرق من عرق من امانت
حمزة بنت عبد الرحمن من عاتبة ریح الهی صلی علیه و سلم
استقامت رسول الله صلی علیه و سلم ای رسول الله عرق
منست می قدر عانت گشت فائده مر سیزده از صلی علیه
و سلم ای رسول الله تحقیق صدیه و فخر می عاتبة است قال کفر
صلی علیه و سلم علیا یحتمل الم کین فاد است کل کافر علی
قال فاطمه صی و فرمود و حضرت استاید که صدیه سیزده از کفر
دارد که باطاف کرد و است استقامت فاد است گشت
طراف کرد و است فرمود که صدی امانت که برای ایاز که کوه است
و در آن گشت و است که حقیق صدی امانت است
صدی امانت صدی امانت و صدی امانت صدی امانت صدی امانت
ان عباس رضی الله عنه قال رضی الله عنه ان سقر اذ استقامت

گفت این عباس رفتند کرده شد معاویین را بعد از طاعت
 آغازند بیکدیگر شروع کردند که از کوفتی طاعت و راج و کان این مرد
 فی اول از مردانمان استراحتی نماند و طاعت را پس است که گفته بود این بزرگوار
 سبختند اول حال بود که رجوع کند ثم نعمت طول تنزلی است
 صلی الله علیه و سلم عرض کن بر من شنیدم این مرد را بگفت چنانچه
 که چنین میفرمود از نعمت داده است ایشان را
 از آرزو است استقامت و مطربان در بیان حال ذی استقامت که
 چند طوره با قطع جان قال این عباس گفتن و فصلی در آنچه
 گفت این عباس مثل کعبه این زن و نماز کرده و اگر چه بزرگوار است
 از بر و باشد و ما بنمازده جدا از صفت الصلوة انکم و غیر
 او را و جاع کند نوج او و رفتی که نماز کند تا غنیمت است
 هرگاه که بزرگان کرده است که بزرگوار طاعت اول خواب
 است صبر بر خوش من زبیر قال بعد از آن تا چشم من بر روی
 عایشه قامت قال ای صلی الله علیه و سلم از آن وقت که
 مدعی الصلوة و از آن وقت که فاضلی ملک ادم و صلی الله علیه
 و سلم آید همیشه پس بزرگ نماز او و رفتی که پشت دهد و در
 شود و بشوی از خود خورشاد نماز کن در ترجمه باب یکم مستقامت
 کردند و در حدیث یکم حسین است که با ایشان است با که کوه کوه
 استخسار مثل یکم قطع عیش است بگردن با خاسر او است

چو استخوان سلطان مانع از نماز نبود
 علی النساء بگفتند و رجان نماز مبارزه بر آنی که بعد از وقت
 مرده و طریقه نماز بریهی که گویا با بیستاد اقامت است
 بن سرخ قال اینها استخوان قال اینها شنبه و حسن اموم
 عبد الصمد بریده عن سرور بن حذیف ان امرأة ماتت فی کلین
 فضل علیها البنی صلی الله علیه و سلم فقام و سلطه و است از
 سرور که در آن مؤذون وضع عمل سبب منی بان از شکم سر که از
 بروی میفرستد این بیستاد برای نماز و بیان
 این باب ترجمه ندارد
 الحسن بن مرزوق قال شنیدم
 عینی بن حاد و عوانه من کان به یعنی از آن وقت که از خطبه
 کرده او هر چه از گوهر که این قسم بود است است قال نیز
 سلمان الشیبانی عن عبد الله بن مسعود قال سمعت علی بن ابی
 تراب صلی الله علیه و سلم انما کانت کون عایشه باقی
 و می فرموده بخبر از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و هو صلی علی فرزند از آن صحابه بنی عقیس فرمود که گفت بعد از
 این شده است شنیدم که خود را میبندد نه در هر طرف صلی الله
 علیه و سلم که بودی عایشه نماز مسکود آن میبندد نه در هر دو
 بود و دنیا علی بن مسعود فرمودت ان حضرت نماز میکرد بر روی بای کرده
 از مسعود که روی گفت رسیدی مرا طواف حاجد آن حضرت صلی الله

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابت الیوم کنت در جان احکام عمر و سب نزل قول الله
عز وجل علیکم ولایة ما اوتینا صبیحة اصبها علینا فاسم ابو حکم و اولی
سند سپس مابعد و قار بنا شنید بر کسقال آب بر کنه کسب
چیزی از این ارض پاک پس کینه بر دمای خود و دستها
خود زد از این زمین پاک شدنا عبد الله بن یوسف قال فیما
ما کنت من عبد الرحمن بن اعمش عن ابراهیم بن عمار
صلی الله علیه و آله قال فرماید رسول الله صلی الله علیه و سلم
فی بعض اصحابه کنت عایشه بعد از آدم با سوره اوست
سفر در عروضا رسید کتبا نیز مانند خود
اداکت با الیاء او بدست الخیر نام جا باست میان که
و بدین قطع معتدی شکست هندی که در گلهی من بود قاف
رسول الله صلی الله علیه و سلم علی الهامه و اقامه اناس
و لیسوا علی ما یسبب استواء و جرس آن فقه و پستند
مردم با آن حضرت و بنده درین محل قادر برانی خانی اناس
الی انی کما اصد بن رضی الله عنده فقال لانی ما صلتنا
انما است رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما یسبب
و لیسوا علی ما یسبب است و مردم بودی ابو کرمین و کشت
ایا فی بنی حبر کرده است عایشه است و بیخیزد او دردم

درست مردم الی درینستند بر سرانی ثناء ابو کرم رسول الله
صلی الله علیه و سلم و شیخ را صلی علی قدیم پس آن بود که
در عالی که بیخیزند اما و سر مبارک خود را ان من جنت
خواب کرده است فقال حسبت رسول الله صلی الله علیه و سلم
و انما من لیسوا علی ما یسبب است و انما یسبب است
منه فرضا و مردم او در عالی که بیخیزند بر سرانی جنت است
آن نکالت عایشه ابو کرم قال یا شاعر الله یقول پس کنت
عایشه عاب که مراد بود که کنت چیزی را که هست خدا گفت
و علی لطفی بعد فی عایشه فوالله انی انزلت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی قدی و کنت ابو کرم
بیز در دست خود در میان من من و شیخ من که مراد از جنت
کردن بیخیزند و ان من فقام رسول الله صلی الله علیه
و سلم من جامع علی غیر ما یسبب است و خبر خدا و در کسب
که صحیح که بر جای که آب نزل اصد است الیوم غیر آن
اسید بن العنبر بن اهل برکتکم قال انی کنت
اسید بن اهل برکت شما ای آل انی که کت عایشه
العنبر از ای کت عایشه فاصب الله عزه من بر غیر ما یسبب
را که مردم من سوره بر وی پس باقیم فقه در پیشتر
بر کسان قال عدتایز بن العنبر قال اجزای عاب بن اصد

ان الله صلا عليه وسلم قال طمعت من شام مطعون الله
فروغ و غمزه و صلی علیه وسلم و او شده ام من حج جزیرا
که داده شد یکی از اینها من از من متلا فی آیه طمعت
که هر که من را خواص حضرت است و چنین است کسی که
تا در میان سوره و حدیث است که در مردم در دست
و هر که از شکر او روزی راه گانه و سیرت را نگاه
و بعد وقت حضرت است از خدمت حضرت هم نمی بریزد
اگر که با او از شکر او علیه السلام گریه و این معلوم شده است
که درین قدر سافت و عجب لغت یافته باشد و اما علم
بسیار اگر چه این است الفوج از خا خا گریه مبرتر باشد
غنا که در او من حضرت موسی است چنانکه در کتب سیر
منطق آن کرده و تخصص همین حج و صی خواهر گفته از چنین
شی با شمس حدی نقلی با سوا میکند پس این جز منافات ندارد
با آنکه حضرت عیسی حضرت خیر است و نیز قوا که در حضور است
و یکصد ازین اطلاع یافته است و در این ای حال من طام
بود و این مرد و موجب شکی نگردد و هر با و در علم خصوصیات
که در اعظم خود است اقتضای ریح و صی سوا و در آنجا
هم رادای علی حال است بر واقع نیست بحیث صحیح
معلوم شده که در هر دو چون که نوشته اند حضرت را عیب برآ

شخصیت و محرابا تمام بر اهداء مساحت او یکجا و جهت
نی او من سوره و طمعت او کرده شده شد برای من مرد و چنین
سوره و پاک گفته اند حضرت اگر قدرت بر آب ناشایق هر چه
نام است مرد جزای زمین را تخصصی نگاه دارد و هر که سیرت
حفظت است شایسته مخصوص است تمام از آنکه در
بعضی احادیث لغت قراب واقع شده بر سوره و اگر کسی
قراب هم می از اجزای زمین است و طمعت که در این
هر جزا است نه فوج پس اگر یک جزا نقلی با حدی که در این
حضرت قراب را تخصص گویم غم فایدار من استی که گفته
تحلیل هر که امر می از است من که در با و او وقت نماز
پس که کرده و نماز او هم که بر زمین است علی التام و مکمل
و بعد نقلی و مباح کرده شده برای من شکی که در نماز
مست آید و حال کرده شده است برای کسی پیش از من
و طمعت الشفا کرده و داشته ام من شفا عیب که کسی را
فا صیان من هم و کلان این است الی قوله فاعده حضرت
الی الناس ما نده بود و هر چه که بر این است سوی قوم را
گردد اما می شود و در آن گفته شده ام من سوی مردم هم
اذا لم یجدوا اولادنا با آب و مکمل که
بنا و صلی آب را و نه خاک را چنانکه گشتی باشد که در شکی

با همسرم و دعای کرده بود و اراده از جواب باشد یا نه
و یا نیک یا بد صورت از حدیث مذکور استنباط کرد و چون
نزد جانکه معلوم شود دست زگر این یکی قابل نیست
عبدالصمد بن سمره قال هشام بن عروه عن ابيه عن عائشة
انما استحدثت من اصحاب قاروه فصليت برسيت از جانکه
وی حدیث گرفت از اسناد معتدی که در کربان آورده اند
که حضرت زینب را در صلوات علیه السلام دعا و بعد از این
گذاشت بفرزند امره و بر آنکه از بجهت بس یافت او در دست
چنانکه حدیث سابق گذشت تا در کتب الصلوات علیه السلام
مفسر افشک که از کمال اسرار صلوات علیه السلام
فان قال احدنا التیمم پس در وقت مردم را از دعا که نیست
با این آن کسی نماز کند و دعا و خود و کلام بر دعای این
بجز خود این نماز کرد دعا می فرود آید تمام است
حدیث همین است که در ترمذی و حذوفی و غیره مذکور است
تا از حدیث معلوم شد که حضرت ام ایادی تا کرد
و بعد از آنکه تمام بر میان تا فرود رسد همیشه
لی شوقه یعنی بسته حال تمام بشود فقال اسید بن ضعیف
مرا که در جزا بس کند بصدقه مرا عیال و اجزا و در هر وقت
نیک خواند تا زنگ که هرگز همه اصحاب حدیث کتب الصلوات

سنگ خدا فرود نیاید و هر گاه کسی که با خودش ادای آن را کرده
گواهی دهند آنرا برای خود برای هر سه سال نیک است
استم فی الخبر از ابو ایوب الوردی و عاتق التومانی
در حال صلوات بر او تمام در هر سه روزی که با رسول است
گواهی دهند وقت نماز او این قابل است و عاتق بن صالح
این حدیث گرفت لیکن فرموده است و ابو سعید در حدیث مذکور
تیمم فرموده است وقت نماز نماز خود نماز عیال که در وقت
مستحب شود و بر سر نماز که در وقت او قابل لیکن در هر
صلوات او از بجهت نماز تمام و گواهی حسن تعبیری از
بیماری که کرده است و نمی با یک کسی که چه وی است
کند و قبل از هر نماز از طرف لغزش در الصلوات
و بعد از هر نماز درین خود که حرکت بود و تمام نماز
فانست مومنی بر سبیل از بدت نماز رسیده وقت نماز
قرآن التیمم و طهیت کبریم جای بسند در حدیث
برود و سبب از بدت است عقلی پس تا کرد و تمام نماز
نیک و شافی صحیح است و مراد مولف این است یعنی که
کسی در وقت که نماز تمام او و پنج شایع شد و تمام
و التیمم هر وقت تمام نماز و عقل شده در او آفتاب بند
بود پس نماز و هر که نماز را موقت قبل آورده و بر وقت نماز

آنحضرت را که مسافری که این حرفه کرده است صد سفر شریف و انگ
حضرت چون گمان برده که تا رسیدن مدینه وقت عصر بود
نازیم که در آنجا معلوم شد که تمام در حضرت زین العابدین حضور یافته
لیکن سینه زانو کرد و این حضور نمود و پشت داشتند و هر که قصد
گشت تا پیش رفت و زمین خیم کشا بجزیره کرده شد و مسلم
پشت خمی بن کبریا قال صرنا العت من خمیز بن ربه بن
الاصح قال سمت خمیر سالی بن و با سسر قال انکلت اماما لیس
بن سارمن سواد من الهی صل الله علیه و سلم حتی و ضاع
الی خمیر بن الکثیر ابن العزاه اشقاری کنت خمیر بن آدم
و صید صید بن سیر سوان ای سید زام الموشین تا اگر آید
باین برای خمیر فقال مومحیم اقل الهی صل الله علیه و آله
من کایز کنت محلی او جیم پیش آید سینه زانو از جانب بزرگ
که جای سمت حضور در سواد مدینه تقییر علی علیه السلام
صلی الله علیه و آله پس جانت که حضرت امرویی بن سلام که
بر آنحضرت وارد سلام کرد سینه زانو حتی اقل علی علیه السلام
و بعد در آن قوم علیه السلام تا که پیش آمد آنحضرت بر او
پس که در وی خورده و دست خود را بر او نهاده و سینه زانو
بودی سلام راسته مال باین حدت بر تو جانی از کف
سینه زانو بر تو جانی تا زانو کرده که با جاس کرده خانه

رسوم حاکم سراج گفتند که آنرا دست راست است و این قیاس
بن اطریق است و آنحضرت خادم حاکم که در پیش افتاد بگردان
و اگر در حدیث عابدین صریح است در آنکه آنحضرت دست راست
خدا علی عالی و در یکی شکر است از آنکه از آنکه سینه زانو
الافلاک است آنکه آنحضرت برای و سلام با وجود قربت
بجز که آید بان سخن است فرمود است در کتب شیعه
ذکر است که او در آب برای و سلام هدایت و در آن
و اس کنت خمیر بن ربه در حدیث کتابت او را
علی بن خنیز فرموده که با نظرب بها الصبیاء است که در
نسخه در دست خود نهاده از آنکه دست در دست است
آدم قال در شانه شانه قال در شانه حکم من درین حد
بن خدا از من بن برای من ایبه قال جاد علی بن عمر بن سینه
قال انکنت غلم صلب اما کنت از من ایبه برای سیدی غلم
بن خطاب رضی الله عنه پس کنت جنب گفته از سید
سید او بن و دست او را بجز عقل کرده و در آن سخن بود
بن که سالی کرده که کاشفی حتی کله العار غار کله نماید
سید او بن با سحر بن خطاب اما ذکر آنکه کانی سحر
نور است فانت غلم شکر و اما آنکه کنت صفت است
یک سخن صل الله علیه و آله در حدیث است بن با سواد آنکه

حضرت را که مسافری که این حرفه کرده است حد سفرش را بگفت
حضرت چون مکان بر او گذارید رسیدن مدینه وقت عصر بود
مازید هم کرد و از جای معلوم شد که تمام در سفر نهاده این حرفه بود
لیکن سینه تاز بود که این حرفه نهاده است باشد چه در آنکه بگذرد
کند آید بی نیت و این نیز آنکه گفته که در ده شمس
نیت صحیحی بی نیت که در آن وقت صحبت من چیزی در نیت من
از حج قال است غیر از اولی این و با سوره قال نیت اما نیت
من یا رسول الله در حق الهی صلی الله علیه و سلم حق و شفاعت
الی صمیم من الله است این نیت از انقاری گفت غیر نیت من
و عهدا مدین بیارمه ای می بود ام المومنین تا اگر در آنیم
باید بر این تویم فقال ابو جهم اقبل الهی صلی الله علیه و آله و سلم
من تازی من گفت ابو جهم چشم آید سینه نه از حاجت بزرگ
که حاجی است شوره در سودا مدینه نقل بر غیر غلوه الهی صلی
علیه و آله وسلم پس حاجت که از حضرت امرو می بین سلام کرد
بر حضرت و در سلام کرد سینه نه از حق اقبل الله صلی الله علیه و آله
و عهدا مدین بیارمه ای می بود ام المومنین تا اگر در آنیم
باید بر این تویم فقال ابو جهم اقبل الهی صلی الله علیه و آله و سلم
من تازی من گفت ابو جهم چشم آید سینه نه از حاجت بزرگ
که حاجی است شوره در سودا مدینه نقل بر غیر غلوه الهی صلی
علیه و آله وسلم پس حاجت که از حضرت امرو می بین سلام کرد
بر حضرت و در سلام کرد سینه نه از حق اقبل الله صلی الله علیه و آله

رسوم حاکم سران گفته اند که تمام دستش است و این قیاس
من اطاعت است و حضرت خادم است تا که در شرف اعتدال نگردد
و اگر نه حدیثی عایشه صحیح است و اگر که حضرت در آنجا بود
نه هیچ حال در وی یک مثل نیت داشت از آنکه در آنجا بود
از آنکه حضرت آنکه حضرت برای او سلام بود و خورشید
بزرگ بود و ایام من است فرمود و است ذکر نیت
نگار است که با او در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
و اس گفت غیر نیت در حدیث کتابت دارد
و حق بیخ فرموده با نظیر بها الصمیم اما است که مبد
نیت در دو دست خود است از آنکه در دو دست بود و نیت
آدم قال مدینا شسته قال در شفا الحکم من در نیت
بن عهدا مدین بیارمه ای می بود ام المومنین تا اگر در آنیم
باید بر این تویم فقال ابو جهم اقبل الهی صلی الله علیه و آله و سلم
من تازی من گفت ابو جهم چشم آید سینه نه از حاجت بزرگ
که حاجی است شوره در سودا مدینه نقل بر غیر غلوه الهی صلی
علیه و آله وسلم پس حاجت که از حضرت امرو می بین سلام کرد
بر حضرت و در سلام کرد سینه نه از حق اقبل الله صلی الله علیه و آله
و عهدا مدین بیارمه ای می بود ام المومنین تا اگر در آنیم
باید بر این تویم فقال ابو جهم اقبل الهی صلی الله علیه و آله و سلم
من تازی من گفت ابو جهم چشم آید سینه نه از حاجت بزرگ
که حاجی است شوره در سودا مدینه نقل بر غیر غلوه الهی صلی
علیه و آله وسلم پس حاجت که از حضرت امرو می بین سلام کرد
بر حضرت و در سلام کرد سینه نه از حق اقبل الله صلی الله علیه و آله

که بدان بود و سوزی من بودم و تمام وی و جنب شدیم
چنانکه گوید یعنی در ایات مذکور است اذ قالوا کرمی و من علیهم
در حال نماز کرم پس در کرم هم حال خود را بتوضیح اصلی است
علیه وسلم فقال ای صلی الله علیه و آله وسلم انا کان لعلیک
یکذا مقرب ای صلی الله علیه و آله وسلم یکذا ای من علیهم
سجده و کرم من فرمود و سجده است همان سجده است
سجده و در اینجهنم پس در سجده و کرم است زمین را و در
در آن دو دست بر سر سجده و آن مردود می و مرد و کرم
چنانکه توفیق الله علیه از عادی گویند که درین کتاب نیز آورده
پس کرم و در سجده گفتن است که بنده است از زمین و نام
الله همین است نزد ایشان فرموده و کرم و سجده زمین و سجده
نیت و ظهور در ترجمه واجب و در غیر است کرم برای و سجده
و یکی دیگر می در زمین نام نیت و عادت سجده و زمین است
نیز بسیار است یعنی از عادت کرم مذکور است و عادت
تالی و سجده است و چنانکه بنا بر تفسیر کرم که کرم
نیز در کرم سجده است کرم است و در سجده در زمین سجده
با سوال و سجده است کرم چنانکه در تفسیر کرم می گویند
در هر بعضی است پس فاسد باشد که او را که ما تنها کرم
ایست که در کرم کرم است برای سجده است که کرم می گویند

چنان بود و در ایات است بر تفاوت آن که در وقت است
چنانکه گفته اند که در وقت نماز سجده است و این پنج است
در روز و پنج گفتن در روز یکبار است او کرم است او بود
از عادت است ای وقت الشاق و من علیهم در وقت است و یکی
مرا بود و است ای المرفقین در وقت است او کرم است او بود
از کرم و ای ای المرفقین و ای ای کرم است ای کرم است ای کرم
در وقت است و سجده است ای کرم است ای کرم است ای کرم
در وقت است ای کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم
است ای کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم است
در عادت است در عادت است ای کرم است ای کرم است
فروید و گفتن در بیان آن که در وقت است که ترجمه و سجده
در وقت است و در وقت است ای کرم است ای کرم است
عجای قال در عادت است ای کرم است ای کرم است ای کرم
ای کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم
کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم
در وقت است ای کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم
ای کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم
عجای است که گفتند از عادت است ای کرم است ای کرم
که در وقت است ای کرم است ای کرم است ای کرم است ای کرم

و درود گفت ما قال انصرنا من الله و قال نعم قال نعمت قد
من ابن عبد الرحمن ابن ابي طالب که بر گفت نظر که سر از چو
شبهه داد که گفت که گشت بنام ذکوان گفت از ابن عبد الرحمن
ایشت که ابن عقیل است از سواد از آنکه فوت شد و در حدیث
و ما چنین است و چهارم درین سال هفت سال بود قال نعمت
نعمت من ابن عبد الرحمن من ایه قال قال عامر که هست مگر
عصی شیده نام احمد است از پدر عبد الرحمن که سیدین حدیث
از پدر او که عبد الرحمن است گفت عبد الرحمن گفت است عامر
منعمه و دولت آنست که ما که کرم شیده است فدای شیده
از صلح کرد که عبد الرحمن است صلح صلح حکم است
سلمان بن حرب قال حدیث شریف لکم من ذم من ابن عباس
بن ازی من ایه که عبد الرحمن است از حدیث عبد الرحمن
شده عبد الرحمن حدیثه قال و عامر و گفت هر چه را عامر گفت
سر به خاینها قال نقل میا بودیم با در سر ترسین گشتیم با آن
جنب و گفت عامر نقل میای بی جنب که آنکه گفت در بود
دست نقل میگویند فارغ است که بادی از آنکه آب و من باشد
بانی آب و من است محمد بن کثیر قال حدیث شریف من کوفین
ابن عبد الرحمن اری من ایه عبد الرحمن قال عامر که گفت
فانبت ابن علی و عبد و سم قال یکسب او بود که کین گفت

سی مرتبه از منی احدی تعلیم در خاک من آدم منبت
بن بزوه که گفت یکصد تا صلح بودی با او گفت باسد یکصد
تا که صلح کردی و کین است مسلم قال حدیث شریف من
من ذم من ابن عبد الرحمن بن ازی من عبد الرحمن قال حدیث
قرآل و عامر و ساق الحدیث محمد بن یونس قال حدیث
حدیث قال حدیث شریف من لکم من ذم من ابن عباس قال
عامر عبد الرحمن صلی الله علیه و آله و سلم بیده او من صلح بود
و کینه است السبب العلیب و من صلح کند من ذم
عامر باک آب و غوی مسلمان است بیده است و از آن آب بود
که قادر بر استمال آب باشد و قال من تحریر الیتم مکرر
گفت من تحریری که نیست سلازم از جمله او ای که حدیث کثیر
یک تحریر یعنی و فو اقله که او ای که مستغنی شد و تحریر
ابن عباس و هر چه بود است که در ابن عباس من صلح بود
انکه او تحریر کرد و بود قال منی بن سید باکس با صلح منی بن
و الیتم باکس گفت منی بن سید باکس نیست نه از غم و زمین
تحریر آن مسلمه قال حدیث شریف من سید قال حدیث
قال حدیث او عامر من عمران قال انما فی منعت منی منی
عبد رسول و انما سر میا حتی کنی آخر اصل گفت عمران بود
در تحریری با احمد بنده صلی الله علیه و سلم و ما بن شریف است

تا بود بر آن مشرب و قضا و قدره اولی الامر فرستاد
امانی بی بی خواب گریه ای که بی درخت و درختی
بر مشافه از آن واقعه غایب بختی که در آن
ما را گریه آفتاب و کان اولی امری استنبطه کان ثم کان ثم
فکان بیهم بود ما در غنی عرفت بود اول کسی که میداشت
سکس بود که نامی بر او آسار بود ما در آن مشرب کرده
عوت که او است از عاظم عربین الخطاب الساج بهتر است
عربین خطاب جامه ایشان بود و کان الی صلی الله علیه و آله
انما نامم لم یوقظ حتی یکن هو استنبطه و بود غیره و فنی که
خواب گوی بی در غنی که در آن گوی بود که خود بیداری شد
که از غنی با بخت رفتی و در آن که با شیدا استنبطیم که عید
سید چاد او در خواب بسیار بود که می آید او را و در آن
وردی بی صاف قد صیر و سید استنبطیم که اول آن کاه و بیست
اگر چه عاقل بود و عاقل است پر شیده و تا که در آن محو سالی
چشم است که در اولی مس سالی است و در آن حدیث که در حق
شده نام عیسی و در آن نام خلی فضا استنبطه فرود راجع است
ان من پس هر گاه که بیدار شد و فرود چرخ بر او رسیده بود
ما از خواب و گشتن وقت نماز بود آن آب و کان بی
عید او بود و در غنی صلب و تنگ بگردن صوفی با انگیزش

استنبطه صوفی صلی الله علیه و آله و سلم علی استنبطه گویا
بیداری صابم پس بگریه گفت و از آن خود بگریه
تا آنکه بیدار شد - حب آواز او غیره پس هر که است
انحضرت سلو کرد و زبوی انحضرت عالمه اگر رسیده صاحب
انفال منبر او را بغیر من فرمود مسیح عزیزت شد که است
عوت که جان من بر صید مسدود گشته با بضیة مندی منی انخل
تا در تقوا شایع غیر صد بود کوچ کند پس کوچ که نه و در آن
انحضرت و گسی با او بود و می که او بود سبب احوال آن
آن بود که فرمود انجوش مستحبات با آنکه در آن است
مؤذنه عالمه و مؤذنه منار و خدای بالصلیة فعلی با آن کس
پس طلب است و مؤذنه این وضو که در نماز است نماز
یعنی از آن گشته چنانکه موعظت در آن مؤذنه است حضرت که
پس نماز کرد و انحضرت فرمود منی که است نماز که غیرت
که نماز حضرت و انحضرت انحضرت است که در آن نماز بود
بود که سبب از آن شد و می خواب است دوران و بعد
بود است کرده اول کسی که بیدار شد انحضرت بود و در
با مصواب فلان انقل من صلواته از او هر چه عمل مشرب است
بع انقض من هر که در گشت از آن پس نماز انحضرت
شده ای که گشته نماز کرده است با قدمه قابل است

یا بعد از آن نقلی است از قوم روم که چیزی را از ایشان فرستادند
آنکه خاک را که در آن با قوم آنقال اصابتی چنان بود و در آن خاک
مرا باقی ماند و آب نیست که در آن خاک صیقل با الصید فاقه
کلیک فرموده اند نام است بر تو هم خاک همین سنگ است
مدرستی صلی الله علیه و آله و سلم فاشکی الیه این سخن
بیشتر سیر که بجزیرت این سنگ است که در صومالی
از شکی نترسند فاعلم انما کان لیسب اوجر جاره عینه عوف
قیس فرموده است عطف و طلب که در فدا نام می رود اورا
پس فراموش کرد آنرا عوف و در عاقله تعالی او بیاید
الما و غایب از این انی طالب یعنی الله و فرموده بود
و طلب کند ما با نظر غایب امر او بین مراد بین او بین
من او عملی بر ما پس فرستند و پیش آنکه در آن در میان
سنگ است سوار بر شتری که او را بود و مراد و طبع سیر و
سنگ کلان و از آن صیقل تیز که بند شک کرده است عوف پس
گفته مراد آن را که است آب فالت صومالی بالار اسن باز
السا عوف من سن آب در روز مثل صحن ساعت بود و تقریبا
خلوت مردم آن ما غایب اند از آن اندر برای آب آوردن
و که گشته اند از آن و الحالی ما قاله لعلنا نقلی از آن است
لیان قاله الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته مراد

رو عاقله گفت که بر دم گفته سوی چینه خدا و صفا و الهیت
و گفته فالت الی تعالی العارفان قاله الی تعالی
گفتن آن کسی که که نه او را صافی صافی از او که نه از او
چون دیگر سلی که در او است گفته با عکس است که هر چه
بر روی او قرار صافی الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
سپس آنکه در آن از آن سوی چینه خدا و صفا و الهیت گفته
انحضرت استی که در میان ایشان و آنرا آن گفته بود تعالی
با ششتر و این صبر او فرموده فرود آورده است و در آن
صلی الله علیه و آله سلم نام او فرموده است از او الهی و
الصلیون را اولی از الهی و طلبه صبر است و انظر فی راسک
در آن طرف از او پنهانی بود و مشک و سبت و پنهانی بود
و در طبع انفرادی گفت و در سن مشک و فرود می آید
استوار که استوار استی من شاد و استی من شاد پس سار است
او و شده در مردم که نه شاد و در سب او چه سب خود با یک
و شاد نگسی که گو است و غیبی کسی که فرستد که آن فر
و گفت آن معنی الهی اصابت الهی است انما من ما قاله الهی
فأعرض علیک و بود و قرآن که در آن الهی است که در آن
سین بود او را حیات حرقی را از سب فرموده بود و سب
آبر او خود و معنی فالت معطی لی ما یصل ما ساد آن زن ساد

بود نظر سیره سیدی میری که کرده است باب اول هم آمده است
واقع منادان خلیل علی بن سنانست غیر سنانین انداخته اند
برسوزن تحقیق از نامه از آن در - بخت چنان که در وقت
گاستند ترو اندازی بری است از آن مسک زانی که بیدار کرده
برکتش است از وی این سخن طوطا بر او می گفتی بود بر صدف
نور که حضرت در دست مسلمین آورده که صاحب میدانگاه
و عترت خود و فرزندان خود است و در روز ۱۰
هر که مشکلی است با خود بر کرده و بر او همراهی آن زن بر بود
مکن با او بر آنچه سابق است فقال این صلی الله علیه وسلم
اجمرا لهما جمعا لهما من این جمعه و دقیقه و سواقی پس نزد
سخنبرد ایچ کینه برای او طامی پس کرد آرد و قدر برای او
از میان فرماد آرد و گفت که همراه بپوشند من جمعا لهما طام
تخلو فی وقت و صلو علی قبره با و صفا التوب چون بیاید
تا آنچه کس کرد بر ای آن زن طامی پس کرد آید جان را
در باره بر پیشند آن زن بر سرشتر او و ما و ذبا عاهام
چون او قال لعلین ماذا من ما یکس شمشاد لکن الله
هو الی استقامه و امر آن زن را سیدانی که که گوید و بیام
از آب و جزی و لکن نه آنکسی است که آب او را باقی است
ما و ذبا صفت مسلمین است آن زن بر او فرمود و حال که

کلمه

کلمه شسته شده بود از او سنان خارا مانیک با غایت قات
العجب کلمه اصل او چه چیز کلمه شده بود برای خدا گفت
کلمه شسته بود - ۱۰۰ امری عرب لغت رحمان قدس
الی خدا الرحیل الی فقال لا تصعبانی قال است که در نزد او مرد
پس بر دنده مرا سیدی ایتره که گفته میشود اما صافی بشکل که
و که این که چنان در میان نقل ما کرده خواهد انداخته
من این چانه چانه سو که عدا که هر آینه او ما هر ترن بر نیست
از میان این و این وقت با صیبا الوصلی و السیایه
الی السواقی السوا و الارض و اشیرت که چه بود گفت
بیانه و سبایه پس بر داشت هر چه گفت سیدی استمان
در حالی که صخره چر استمان در زمین او از رسول الله صفا
گفت ان الله یمنی بینه فیه است بر من کلان المسلمون
بیزدن علی باحوال من المشرکین و الی صیون العزم الی
هی من پس بود سلسله آن که فاست سیکر و ذر جایی که
گردد بود از مشرکان و هی رسیدند جمعی که نزل پیشند
بر آب با طامی اینجا گفت و قال لعلین ماذا من ما یکس شمشاد لکن الله
هو الی استقامه و امر آن زن را سیدانی که که گوید و بیام
از آب و جزی و لکن نه آنکسی است که آب او را باقی است
ما و ذبا صفت مسلمین است آن زن بر او فرمود و حال که

کلمه

اسامی آنکه شاره اسلام درین مسلمانان با وجود قدرت
 دیده و پستند با قدرت می کشد مثل کفر می آید پس
 هست سوار در اسلام رفتنی ظاهر با نثار می آید اسلام
 چنانکه در کتب او را در اسلام قال بود پس
 گفت سواد در شیر صافی صبا صبح من در آن صبا بود آن
 از وی صبا می فرزند من قال ابو العاصم العاصم بن ذر
 من اهل الکتاب یفران من الزبور گفته است ابو العاصم
 گوید ای خدا اهل کتاب که سوختند در مورد مشهور است
 فرزند میان صبا که در حدیث مذکور است در میان مسلمانان
 که سوختند با نبط با اسماء اذا قالوا لنبی
 علی منته المرین ادا الموت اذ عات المسس یجم و منجه که برسد
 جنب روز چهاری ماعدت آن با باقی بران با موت
 برتر شد شکلی را بر او بر برین خود چم کند و چکران مردان
 اعلم من جنب می گوید که فیم و کار داشت هوا شکست
 کان کبر صبا و در کرده میز و کرم و بن خاص جنب کشی
 که سر بود پس چم کرد و عزا بر ای امید خلق خود قال خدا
 و کتب خود را تحقیق شد است بشا رحمت کننده خدا که
 یعنی صبا علی مسلم علم حضرت پس ذکر کرده است آن عمل
 هر دو سخن حضرت را پس حالت و سرش نگراد و او را داشت

ناکردن مقرر است پس محبت باشد زین بشرین خالد
 قال خدا محمد بود هر چند من شد من سلمان من ابی و ان قال
 قال ابو موسی اسماء سرین مسود اذ لم یعد الله را لیس انکست
 او بود اول گفت ابو موسی مران مسود او فنی که با جنب آید
 نماز کند ابو موسی لعوی استقام پرسید او از خدا خدا
 مسود که با مسود کرده بود که نه صحت این مسود است که نماز
 کند قال خدا مسود در صحت نسبی چه اکان اذ اعد احدکم لفر
 قال بکنز گفت خدا مسود که حضرت خدا که حضرت و علم
 درین که از خدا مطر بودت چه کرده نماز کنند باشد گران
 و شتی که بر سر نماز بر او که بر جهان نسبی و مسل ابو موسی
 شیر کرده است قول این مسود ان قال قلت خاب قول ما
 لفر گفت ابو موسی که نیم این مسود پس کی است قول ما که
 بر بر می اعد کند در حدیث سابق که شدت قال انتم
 ادر فرقی عمل ما که گفت نسبی هم چرا که قاضی که در جنگ
 عارضه اسماء حورین مقص قال خدا ابی و قال خدا انما
 قال است نسبی بن مسود قال گفت خدا مسود ابی موسی
 ان قال ابو موسی ابی است با اعد الرحمن اذ اعد جنب هم علیا
 کیت یعنی فعال خدا مسود لیس من خدا ما گفت نسبی هم
 نزد خدا مسود ابو موسی پس گفت خدا خدا که گفت

ابو موسی با اسما ابی
 ابو خدا و من نسبی

تو با به تیر بود ارمین و تویی که جنب شود و یا به آب چکار کند
پس گشت خدا صد نماز کند تا آنکه در باب آب افعال او بر کما
گفت تفسیر بقول ما هر من قال یا امین یعنی صد مرتبه بگویم کان
کنیک پس گشت او موسی را این سوره او پس بر سبکی تو بیل
عی و رفتی که فرمود او را سبزه که گشت سبزه در آن جم قال
الم تر عظم خلق نذکمت ایا ذری می مورا که قاسمت
تعالی و زدی تعالی او موسی مذمان قال ما رکب
تسعی من ذلک یا به پس گشت او موسی تسعی نظر کردیم از قول ما
چه سبکی تو را بن استیم هم چنین او همین فادری عیب الله
ما قول پس نه است خدا که هر که بر جواب او موسی قال
انا نورضنا لعمری ذلک و ذلک اذا بر علی اصعب المادان
به هر چه تو حضرت معین انا که رسد الله لهذا تعالی هم چنین
گشت خدا صد چنین اگر حضرت به هر مرد را درین امر هرگز
تو تک و در دست و حق کتاب سردی که هر که بی از این بر
ایک که از آب او جم کینه ابو موسی که بر کینه سبکی می
اجتناب است اگر که می نوزی هر دو این سوره که از کجا علی
صهار بر حد بقول این حضرت و تر که نماز بگو در دو است
تا آنکه این حضرت پیش کتاب است ثابت شده که جم
هر از این سوره تاویل کرده و از آن که در او استمعت انسا را

بهر نظر

برسانت گشت تا عی که انشا خا من مبر مع باشد پس جم
بل و صورت بنده ذبل ان یا سبب او جم در انچه شد
بر کشید و نماز بن جواب افتادری از ان حالت پس هر چه
میتواند گشت تا هر آشت کاین سافره او بر سبکی او بر
صدان زمان بنیوت و او اسیر و صلاب و لعلی از کینه از
انگرفت و خفای یعنی بر است ان عایت به دست آنکه
بن سوره کینه که هر حنی الله عز قاست بقول ما هر که عمل
تسعی من ذلک انصهار کدل و لعلی او استمعت انسا است
کینه که کاین می در که هر قول کینه از هر حنی که هر از استکان
قول ما باشد هم منزل است
جم همین کینه است جم ان محمد بن صدق قال عدنا ان
عن ان مفسرین من تفسیر قال گشت جالس مع صبه و ان کما
او شری تعالی را ابو موسی انون رحما حب علم خدا
شهره ان کان جم و سلی تعالی صبه الله و جم وان لم یجهد
ان کان جم و لعلی تعالی صبه الله و جم وان لم یجهد
سعی نشسته بودم با این سوره او موسی پس گشت مران
سوره اگر جنب که مردی و یا آب را کجا و یا کینه جم
و تا که از در پس گشت خدا صد بن سوره جم کینه که هر است
ان کجا و یا به کینه کما افتادری نیست تعالی را ابو موسی

حضور نبی صلی الله علیه و آله فی سوره الماعده فیه قوله و اما انتم صلیب
 طیبی پس گفت ابو موسی پس بر سینه باین جهت که در سوره
 مائیه و یوحنا هم نیست فقال عبد الله بن عمر بن الخطاب ^{رضی الله عنهما}
 انما برهیم الماد ان کما الصیبه پس گفت عبد الله که از
 دود و دود است ترا در جمهره ای نه قریب است و حق کفر
 کند در این تب قصه کند تا که در وقت نماز که تمام
 خدا قال تم گفت ابو موسی گفت عبد الله انما عرضت
 نماز و بخت و اگر از این صفت گفتی فقال ابو موسی
 الم شیخ قول عامر بن لوایب پس گفت ابان بن شیبه و قال
 که بود که در سوره مائیه رسول الله صلی الله علیه و آله
 نه جنت تمام بعد اما فرشتی فی الصیبه کما فرخ العاصی
 را سینه بود که می شنیدم با فرشته ای پس عرضم
 و حالها که سینه جار با به قدرت آنکس یعنی سینه
 و سلم فقال انما کان کفیک ان لشیخ کذا امین فرمود انما کان
 سیکر که او سیکر می بیند و در سوره مائیه فرست علی از این
 تم مقصود بود که گفت سید کبیر ذوالی بر زمین بیست و صد
 سخن دور کرد و سینه را هم سینه جانور کند نشاء و نظر نماز
 سینه سینه بیست و سه کرد باین خبر بیست گفت بیست
 بیست است سوال گفت بیست روز بیست که در هر روز بیست

روز فقال عبد الله الم تر یخضع عمل عاریس گفت بیست
 بانه می هر روز او قضا است بخود ان عارضا و عمل من اجل
 من یخضع قال گفتن عبد الله ابی موسی فقال ابو موسی
 الم شیخ قول عامر بن لوایب انما برهیم الماد ان کما الصیبه
 پس گفت عبد الله که از دود و دود است ترا در جمهره ای نه قریب است و حق کفر
 کند در این تب قصه کند تا که در وقت نماز که تمام
 خدا قال تم گفت ابو موسی گفت عبد الله انما عرضت
 نماز و بخت و اگر از این صفت گفتی فقال ابو موسی
 الم شیخ قول عامر بن لوایب پس گفت ابان بن شیبه و قال
 که بود که در سوره مائیه رسول الله صلی الله علیه و آله
 نه جنت تمام بعد اما فرشتی فی الصیبه کما فرخ العاصی
 را سینه بود که می شنیدم با فرشته ای پس عرضم
 و حالها که سینه جار با به قدرت آنکس یعنی سینه
 و سلم فقال انما کان کفیک ان لشیخ کذا امین فرمود انما کان
 سیکر که او سیکر می بیند و در سوره مائیه فرست علی از این
 تم مقصود بود که گفت سید کبیر ذوالی بر زمین بیست و صد
 سخن دور کرد و سینه را هم سینه جانور کند نشاء و نظر نماز
 سینه سینه بیست و سه کرد باین خبر بیست گفت بیست
 بیست است سوال گفت بیست روز بیست که در هر روز بیست

در بیست و پنج جمیع امور عالم و اعاد بیست و پنج مرتبه درین باب است
و با صد مرتبه است با صد — بیست و پنج مرتبه است در آن
باب ترجمه کرده و در بعضی نسخه باب — هم در باب است ملاحظه
و حدیث در غل باب اول نوشته اند و پوشیده فاما که در آن
حدیث اصلا ترمیمی مطرب نیست و در بیست حدیث
عبدان قال ایضا عبد الله قال ایضا ما عرفت من ای باب
قال صدقا مروان بن الحکم بن الحزیم ان رسول الله صلی الله
و سلم رای رجلا متزقا لم یصل فی القوم کنت ابریا که حدیث
کرده و هر که یکدیگر خبر او بر مردی دارد حال که گویش که گویش
نما ذکر کرده با مردم فقال یا فلان یا فلان یا فلان ان تصی فی القوم
بیس فرمود ای فلان هر چند با در بیست ترا دیکه نماز کردی
با مردم فقال یا رسول الله منی صاب و لا یأکفست ای رسول
رسید ما حاجت او ای بیست که فعلی که قال ملک بالصلوة
سهم شده از حق آن رسیده است
کتاب الصلوة نماز عباد ایمان فضل بسیار است و شریف است
و سراج سقران اکامه و موجب صرف بود که هر دو باطن آن
و انوار صفت عبادت است من من شده و مخصوص نیست
صفت طوبیت و در بابین جن است ساخت و خطه در آن
کبری ذات و بکثره نفس و تنزیه و کتبه تمام نمود و کتبه

از ای و جزوه که صادر است از ذات مقدس بر دل و جان خلقت
و خلق نموده بقام احسان که بیج عبادت از است کسبه
ست این حال ترک است ظاهر است روح بیست و پنج
انکار و جود و آید که روح بدن جوته و جان فی ان از است اول
و در بیست و تن عیان است که نزدیک زاده برین اشارت
از بیست و پنج مرتبه که در آن بیست و پنج کتبه از بیست
این مقدار از بیست کتبه را بخیزد — کتبه
فرهت الصدق فی الامراء باب در بیان آنکه چگونه فرزند
این بیج نماز و شکرش کرده شد که حضرت با احسان و قال این کتبه
صدیقی او سنان فی حدیث هر چهل نماز یا بر ما یعنی ایضا صلوات
عبره و سلم بالصلوة و الصدق و الصفاء کت این ما بر سر
کرده او سنان در حدیث هر چهل مرتبه کتبه او سنان بنویسد
ما ستمده اصل او علیه و سلم نماز و سستی در نماز و نماز
از هر چه مردم و از هر چه حق است این جز حدیث است که بگوید
من سبت ترجمه باب آورده است همچنین کتبه قال صدق
من بر من عیان این شتاب من است من کتبه قال کان اوتار
کتبه است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کتبه است او در
که حدیث میگردد که ستمده قال فریض من ستمده منی اما بکثره
کتبه و شد از ستمده فاما که در و مردم در حال که در که اول

جبرئیل خلق صمدی قم فطرتا زهرم پس فرود آمد جبرئیل بر خاک
گردیدند و او بپوشیدند آن زهرم که بر زمین آید است در آنجا
لطیف من واجب مثل مکره و اما آینه آرزو فطرتی را از خاک
پرست اندر وی هم تشرف از خلق برت و صفات آنگی و در عالم
وی تعالی است و اما آن گفته اند فطرت عبارت از صفت محسوس است
از ملک و اما آن چیزی با این جز است از امور محسوس باشد و محسوس
کمال ایمان و ملک بود با خلق هم مستحب بر سبب یادگار
تشیخ مستغالی محسوس است چنانکه هر که را یکیش جامع تشبیه اداء
پس از قبیل او کشید بر و داده تشبیه خواهد بود و میزبان است
که فطرت فطرت و پر بودن آن ملک است و اما آن تشبیه فطرت
گفته و پر بودن آن با نسبت که از پیش است که میگویند چنانچه
اعراض تشبیه و چراغ است همین خاص می تواند که فرود آید
عمود ایمان را ملک و الله بر آنگی خلق خاص با این فطرت تشبیه
از آنجا خلق که در مشرف تشبیه سبب است که فطرت سازه میبندد
و از فطرت بود که فطرت سبب در زمین که از نام محسوس است
هم در این قبیل خواهد بود و فطرتی صمدی هم از خلق برت است
و فطرت بود و سبب بر این هم نیست سبب را و هر که در این
تا محسوس باشد و در سبب فطرت را با آن را خود و تشبیه
تا فطرت صمدی فطرت آن حضرت صمدی است که سبب همین فطرت

بجا روگردانم صبا که در طایفه شرف است همیشه مانع
شده است و حکمت زمان سخن بود که در اول است و بجا
افعال بر آید چنانکه بر تداخت که بر برای صاف است
و کلمات سبب تشبیه قدر سبب که در صفا صمدی است که در سبب هم
لفظ صمدی هم می آید اما در این است که جبرئیل است و
و چون که با من سوی آسمان که نزد گیت فطرت است
الذی قال جبرئیل کما زین السماء و هر که در آید هم سوی کما
و بناگشت جبرئیل بر او و در آسمان را یکیش می در قال من قبا
قال جبرئیل گفت فطرت ملکیت این در فطرت و گفت بر سبب
قال بل ملک احد قال نعم می گویند گفت فطرت مانع است از
کسی گفت آری با من محمد است صمدی در علم قال اریل
ایه قال نعم گفت ایاز سبب شده صمدی که که با سبب
کرمی فطرت صمدی اما در آسمان فطرت صمدی است
و علی سبب را سبب و علی سبب را سبب است و هر که در
و در آسمان را سبب است که در آسمان و با سبب که در مدیم مردی را که
نشسته است بر دست است او اشخاص بسیار است و برت
جب او نیز اشخاص بسیار است و نظر نقل سبب ملک او را نقل
شما که یکی در فطرت که سبب بر عبادت دست است شده و سبب
و در فطرت که سبب بر عبادت دست است که سبب که در فطرت

بجا

با اینی الصالح و الاثر الصالح بر کفایت آنکه در پیشگاه
بجای فرزند رسیده ای هر صلح و صلحی هر وقت باز آید
صالح منی است جامع جمیع صفات و در این باب
فرموده و کان من الصالحین قلت کفر علی من چنانکه
در حدیث آمده من یبینه و ثماره منسجم بینه کفر علی من
این مرد گوشت این مرد آدم است علی السلام و این است
از عبادت بجهن و شمال ادوای و اشخاص فرزندان او است
خامل البهمن اهل کینه و الا سوده التي من ثماره اهل
پس اهل برین بهشتیان اند و استقامتی که از عبادت شمال آن
در حدیث آمده فاذا نظر من یبینه شکم و اذا نظر قبل شکم
چنین و تنی که در عبادت بین شده که در پیشگاه که به جانب شمال
که بر مراد آن نیست که ادوای در آسمان بطوری آدم بود
به سز شده است با عبادت سمیه که ادوای که فرزند او است
بعضی زمین اند و ادوای نوسان باقی جعفر است که پس
تواند که در بیخ عبادت است چنانچه آدم باشد و بهشت عبادت
دست راست و اینها ادوای از آنها اند و بهشت منی هر یک
ای انسان را به فعال نماز و این فعال نماز نشانی
قال اولی خلق تا اگر در وقت با من آسمان دویم و گوشت
خان این است که من گوشت خان مردی را فخری که

کنت بود خان اول پس گشت و در اقال این فکر که در حد
نقی الصلوات آدم و در کسین و موسی و ابرهیم و اسمعیل
کنت است و ذکر کرده بود بر که حضرت باشت و در آسمان
این چهار تن را اولیم گشت نماز همه در نماز هر که
چگونه است ترسیم نماز استقامات ایشان هر که در آن
فصل آدم فی السماء و دنیا و ابرهیم فی السماء و اسمعیل
عزرا که ذکر کرده است او را حضرت باشت آدم و در آسمان
دنیا و ابرهیم علی السلام در آسمان ششم قال من قبل
با اینی صلوات علی اسمعیل و ابرهیم قال مریدا با اینی صلوات
و ادوای الصلح کنت است هر که که ازشت جبرئیل حضرت
با دریس کنت ای مریدانی طبریه صلح طبره است که در
را اینی از ادوای زمین و کجا اختلاف است و در کجا ابرهیم
در اقل با او حضرت است تا کسی که قابل نیست که از آن
با جنبیت شک کرده که اگر ابرهیم از ابرهیم بود با نفع آدم
و ابرهیم اسمعیل صلح ملکیت فقلت من چنانچه ابرهیم
پس کفتم جبرئیل که کفایت این مرد گوشت این ادریس است ثم
مررت بر اسمعیل علی السلام فقال مریدا با اینی الصلح و ادوای
قلت من چنانچه اقال ایسی ثم مررت بر اسمعیل علی السلام
فقال مریدا با اینی الصلح و ادوای الصلح قلت من چنانچه اقال

در این فرض هجرت کرده معلوم شده است حال این شرطی
این فرض این فرض را با حجت اولی از اخباری که با این فرض
البتی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است یعنی حکمت استوی است
موضوع این فرض این فرض را با حجت اولی از اخباری که با این فرض
برود و هر آنکه بر آن عمل کرده اگر می شناسد این عمل اولی
را که در حکمها مسکونه باشد یا در حکمها از آن منع نموده قال
فرض و استسکان است حال این صلی الله علیه و سلم فرموده
علی ای مومنین صلوات فرجهت ذلک من مخرجات علی سوا
گفت این فرض و استسکان را که فرموده است و این فرض که
خدا می خواهد عمل بر استسکان نماید و در کتابها مذکور است
آدم را این حکم تا آنکه که گشتیم بر موی فقال افرض الله لک
علی انک قلت فرض مومنین صلوات فرجهت موی که در فرض
خدا است و گفته اند ما در حال تابع الی ربک فانک
لا تلیق انک گفت موی آید و موی برود و کار خود بچسب
طاقت ندارد آنرا که هر دو چاه مانده گشته فرض
شماره این فرض که موی حق پس و در نصف آن با
عین فرض الی ربک قلت وضع شرط را بر مومنین
موی که مگر در وقت نصف آن حال تابع الی ربک فانک
تلیق موی گفت موی دیگر بار در وقت است و طاعت

فرض

فرضت وضع شرط را بر مومنین است که در وقت
باقی که سینه و سینه با تمام کسوف است البتة قال ای
فان انک بالیق انک پس این فرض که موی موی
گفت بواجب که موی برود و کار خود بچسب است و طاعت
آنرا فرضت فقال ای فرض مومنین با مومنین است که در وقت
حق پس فرضت تا ای فرضت است و آن حکم چاه و در حکم
اگر که سینه را ثواب ده ما ندهد سینه را ثواب الی قول
له ای مومنین که در وقت و قول از سر گذشت و ثواب مومنین است
فرضت الی ربک فقال ای ربک قلت استسکان
پس این فرض که موی موی پس گفت باز و برود و کار خود
گفت شرم دارم از پروردگار خود رقم لطف الی ای مومنین
الصدقة الخیر و غنای او ان لا یروی ای هرگز با مومنین
تا آنکه سینه را موی سینه سینه که مومنین را در وقت
و پوشیده است آنرا از گنای که با آن که موی موی
در وقت کرده و که گشتیم است مع مومنین و استسکان
فان که در اصل سینه گشتیم باشد و فرض آن از مومنین
سینه و بنام مومنین از استسکانی علی موی است جز آن
از آن در سینه و وقت است تا ای مومنین ما را طوبی
را کرده و شرم مومنین است پس تا که در این وقت کینه ای

مورد است و از آنرا همه المک و کاه و خاک است مشک
 بود و شب عیاد بر دست قال ضربا ملک بر مصلحت
 کسبان من عروقه الربر من با نسه ام المومنین قاتلین
 الصلوة همین فرزند رکتین فی الضرفه السرفه قاتلین صلوة
 الصلوة ریت فی صلوة الحکم گفتند باید ما در مومنان فرزند
 خدا نماز پاره و وقتی که فرزند کرده از او دور رکت دوم
 بخوقت بر مومنان است شده نماز سطر حال اول و زیاد
 کرده شد و در نماز حضرت مشک منفر است که گفته اند
 عربیت است و لغت است این مستند است عربیت
 این عباسی که گفته فرزند کرده شد و مضر چهار رکت و در
 دور رکت و این استثناء اشمل است جواب شافعی که گویند
 قال عایشه از روی اجتهاد است با آنکه در عدد رکت
 اجتهاد و اگر کثرت و آنکه دلیل صحت آن شافعی بر حسب
 خود و تجدیدت با صدقه بقدری از همه بعضی نیست و در
 و مشروعت دور رکت نیز صدقه است از جانب حق آن
 صحبت در کتب فقه تفصیل نیست
 و خوب الصلوات فی التیاب در بیان وجوب نماز در عیاد
 و در جب است جا و چشیدن و ستر خوردن کردن در نماز
 و قول الله قال قد و از نیت که حدیث سجد و در بیان خود

بر ترک کبر و جامه از نیت خود را با جامه می خواند و بر نماز
 و طواف و این دلیل است بر وجوب ستر خوردن در نماز و نیت
 صلی علیها فی قلوب و احد و جان حکم کسی که ناکند و دعا که
 عید و شد و در یکجا و دیگر کن سدرین الکنع ان صلی علی
 عید و مسلم سیرت و در کتب که در کفر و مشبه و از سدرین است
 که ستر خدا می است جامه را اگر جامه می بود مومنان در
 انتقال اشارت کرده که اگر از نیت در نیت جا است گفته
 ناکند اگر با حسن جامه ای سفاخرت نیت و این اشارت
 و نیت که اگر قصه و نیت می بود در جامه می نیت و نیت
 نظاره در کتب و تجدیدت سخن است آن در نماز سجد می با
 ابرهیم است و من صلی فی القلوب الذی جامع بین علم و نیت
 ادنی و از بیان حوز نماز کسی که میگرد و در جامه کعبه
 در آن مادی که در جامه است در وی هر که و جاست و در نیت
 صلی علی صدر و آرد و سدر آن را طواف با نیت حرام و در
 ستر خدا که طواف کعبه است بعد از نیت ستر آن قول نیز
 نیز با صلوته از خود خواند و طواف کعبه که نماز کار
 دارد و نیز بعد از طواف دور رکت هم میگردند
 بن اسمعیل قال بعد از نیت بن ابرهیم من کعبه من ام علیة قال
 امر ان کنج المصنوع و ام المصنوع و ذوات العود و شیدن با

جاءه الحسين و هو ثم فزع الخيل من صناديق كفت ام
عليه و فخر ابن سيرين شئ ما هو شديداً كغيره ثم جئت
روز جمعه و پردوشنم ان ايسر شؤ به حاجت مسلمة انما
و در عالمي ايش از او گو شديده نه عالميان از مصفاي زمان که
عالمين مستند فاستار ارسول الله صا ان ليس لعالمين
گفت زني اى رسول شديكي از دست که شست مرورا چو
که خاور ايش و اين حکم بعد از تفديل محاب بوده قال الشيا
عاجت من عيالي با فرمود که چه شانه همراه از چاه بر خود مي نهد
و به چاه ادي يا آنکه در یک چاه بر آيسته و قال عبد الله بن عباس
مدت شاعران قال مدشت محمد بن سيرين قال صولنا ام طيبه
سمت النبي صلى الله عليه وسلم گفت اين سيرين بعد شديت کرد
ام عليه که شديت هم بنده ادر اصيلي اصد عليه و آنکه مسلم صدي
سوفت زيرين استاه تفرج است با کوا اين سيرين از خواجيز
مفطو صيوت و از به از خواجيز و کرام طيبه است
عقد ادر ادر علي الصفا في الصلوة و آب
در یک سمين صلي ادر ابرو کن خود در ميا ل نماز و قال ابي
من صل صلوة ارسول الله صلى الله عليه وسلم فاقدي اذ هم
علي و هم و گفت که ما هم از مسلم که کرده اند اصحاب و شديت
در مالي که سبب بود شاه از ادي خود را بر گه مناي خود است

محمد بن و نسس قال عدنا عاصم بن محمد قال عدنا و اده بر
من محمد بن الشكره قال صلي عابري ابرار قد عدت من قتل خا
و تياره موثود علي الشيب گفت محمد بن شکره از کوه حار
در ازاره کي کالي است و او ازاره ايش قفا و او جاسا
او مباد و بود بر سپا به و آن بود و چا کن اين صحر که
نماز کي در کجا که اگر کجا و صبان آسمان و زمين باشد با
رود اين اقطاع کرده و اگر علماء هم برين اند لکن با وجود جاسا
عدم استجاب با تي است فقال له قال علي بن ابي طالب
گفت ادر او که بنده مطلق انکار نماز ميکني در یک ازاره
انما صفت جاليزاني شيق شکره مي گفت چاه کوه ام
اين را کبر براي آنکه بنده چاهي با شدة و ايشه کان نه
توانان علي عبد النبي صلى الله عليه وسلم که ام هي از با بود
مرا و ادر و چاه در عهد صهره شديت سطوت و صعب
قال عدنا عبد الرحمن بن عبيد الله بن محمد بن الشكره قال
رديت جابر الصلي في ثوب و اصد و قال رديت النبي صلي
عليه وسلم سئل في ثوب گفت محمد بن شکره و هم جابر که
نماز ميکند و در یک چاه گفت و هم صهره ادر انما ميکند
در چاه ا
الصلوة في ثوب و اشد
در ميکند در یک چاه و دعائي که مختلف است آن قال از شهرتي

فی حدیث التعلیف المتروک و هو المانع من طریقہ علی ما یضرب
وہو الاستیصال علی تکلیف کونہ ہری در حدیث التعلیف کہ رسول
کہ وہ آواز از او برآورد کہ شہادت منی متروک است و متروک است
کہینہ کہ تعلق است در دو طرف جاہ برود و کوش خود آن کجاست
برہر دو سبک و این سبکیت تفسیر کردہ این را کہ کجہر و طرف
جاہ را کہ در کوش است از اذنی از زیر دست چپ و در
دیگر کہ از اذنی بر دو سبک کجہر و از زیر دست راست
و دیگر کہ بر دو طرف را کہ سبکیت قامت ام با فی التعلیف
صلی اللہ علیہ وسلم خوب و عانت جن طریقہ علی ما یضرب
ام با فی التعلیف کہ متروک است ایجا و تعلق است کہ در میان
دو طرف برہر دو کوش عبد بن عبد بن موسی قال داشت
ہشتمین مردہ من ابی من عمر بن ابی سلمہ ان ابی منی من
علی و سلم صلی فی ثوب و احد قد عانت جن طریقہ حقیق
سمیرہ نماز کردہ و در کج جاہ و تعلق است کہ در میان
آن سن محمد بن العقی قال حدیث امی قال حدیث ما یضرب
صاحبی ابی من عمر بن ابی سلمہ ان رای ابی منی صلی اللہ علیہ
صلی فی ثوب و احد است ام سلمہ قد اتی طرف علی ما یضرب
حقیق و در عمر بن ابی سلمہ حدیث است کہ تا در کجہر و در کجہر
در قامت ام سلمہ حس اذنی از طرف جاہ برود و کوش

حدیث عبد بن اسماعیل قال حدیث امی اسامہ من ہشتمین
ابیان عمر بن ام سلمہ جزوہ قال رسول اللہ صلی
و سلم صلی فی ثوب و احد متروک است فی ثوب ام سلمہ و عانت
طریقہ علی ما یضرب است اسماعیل بن ابی اسامہ قال حدیث
ما لک من ابن من ابی اسقر صلی عمر بن عبد اسعد ان باہر
سوی ام با فی ثوب است ابی طالب اصغر از سن ام با فی ثوب
ابی طالب بقرہ زبیب ابی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
مام التعلیف گفت ام با فی ثوب سبوی متفرقہ اسامہ فی کج
فدین بقرہ و عانت طریقہ قامت ثوبت علیہ پس
باہر حضرت را کہ غسل بگردہ عالی کہ خاطر من شد و عانت
اکثرت برود و سبک و آراہی سلام کہم در اکثرت فقال
یاہر ثوبت انام با فی ثوب ابی طالب فقال عمر بن ابی سلمہ
پس فرمود کہ است این زن کہتم سلام ام با فی ثوب و عانت
پس فرمود و من آمدی ام با فی ثوب فرقت من متعلقہ قام
صلی علی ابی رکعات طینا خوب و احد پس برکہ و طینا
از غسل ایستاد و پس نماز کرد و پشت رکعت در حالی کہ متروک
بود و یکی رکعتی از طرف ثوبت با رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
رطقتہ اقرت خان کہ ہیرہ پس برکہ رکعت از ثوبت
ابی رسول اللہ گفت سپردار من میں علی ابی طالب گفت

بین عازم است بر گشتن مروی را که من بیا و او را هم او را که
 خدا را پرسیدم است فقال سوالی اصل علی و اولم
 قدرها من احبت با هم بی بی بر خود می رسد شایسته
 داد و با کسی را که بپا و او را می ام با بی قانت ام با
 و دلگ می گفت ام با بی آن فاد که بیکار و نماز شایسته
 است عبد الصمد بن یوسف قال اجزنا الک من این شایسته
 من سید بن السبب من الی هر بره ان سابقه سال سوال
 صلی الله علیه و سلم من الصلوة فی ثوب واحد فقال اولم
 ثوبان بر دست از او هر بره که سالی سوالی که در سینه خود را
 از فاد کردن در یکجا به پیش فرموده یا سر عهد شمار او جا به
 استقامت انکار است یعنی عهد نمود جا به ندر چه او که یکجا
 نه با باشد بگویند از عهد او ای فرقی بر آید و من هر است
 می کرد نماز که در یکجا به بکنند به حسب حضور و صفا به
 ای را بر دو من سوا هم عین است که یکجا به که سز و عورت
 گفته اند درست و قانت است
 فی الثوب الواحد یعنی علی ما یقینه و تنی که نماز را که کسی در
 یکجا به که کرده یعنی آنرا بر هر دو پیش خود ان ما است
 صورت الثوب است او با هم من ایک من ای از ان من
 عبد الصمد الامع من الی هر بره قال قال یعنی صلی الله علیه و سلم

و اصل علی یعنی ثوب واحد کم او احد من علی ما یقینه یعنی است
 او هر بره فرموده و ستم فرموده صلی الله علیه و سلم نماز را که کسی
 از شما در یک جا به فریغ و بجای که نیست برود شایسته او
 چیزی در ضمنی این یعنی در ضمنی است و گفته اند یعنی
 سنی روا یاقه در اصل یعنی سنی کتف یا نیز آمده است چهل
 سنی کلری است از آنکه بجهت صحیح شیوهت برستند
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز را که در جا به و یکی از
 دو طرف انجام به بر یکی از سوا او بوده و یکجا به هر چند
 تر باشد که پیشش نهاده که از ان از آن گشته و برود شما
 هم باشد و طرفی از ان بر دیگری اندازند از امام ائمه و
 که اگر قدرت دارد برود و شش هم انداختن و سز که که اوم
 خوابه بود کسی از اوم شامی نیز و جو به نعل کرده که
 مشرف از شایسته است
 شبان من می بی نیانی که بیشتر کرده قال سمعت اوست است
 گفت یعنی شنیدم که گفته بود یا جوم که پرسیدم بگویند
 من گفتن بگویند قال سمعت اوست است سالت گفت یعنی شنیدم
 بعد از سوال نیست مانی ایته او سوال یا نه اوم گفت است
 بعد از گفت مکره شنیدم ای هر بره در اجزنا ل اشهد ال
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول من

فی ذیاب و احد طعاما لغت من طریقه سکنت از شیرین بگویم
 که من سینه من سینه خدا که سکنت کسی که نماز کند که در یک
 پس که نماز است که در میان دو طرف شیرین نماز است و شیرین
 حدیث سابق که گفته لیکن عام نماز است بر سینه که گفته
 باشد اداکان الثوب شیفا و منی کثیرا
 چاره تنگ بکند مسلمی به شدت یعنی بی صانع قال در شفا
 طبع بی عیبان من سینه بی الحارث قال سالست عابدین
 عبد الله عن الصلوة فی الثوب الواصل فقال فریضه علی
 مسلمی و بعد و مسلم فی صیغ اسفار و قیمت لیل لیس است
 فریضه در مسلمی سینه بی الحارث که چه سیدیم چاره بکند
 از نماز که زمان در یکجا بی پس گفت بر آمدیم با شیرین مسلمی
 علیه و آله و سلم در بعضی سفرها پس آمد نماز شیرین خدا را
 صیغی که گویای خود پس با غیر آن حضرت و گفته نماز سیکر از
 علی و اب و احد فاستغفرت به و صلیت الی ما نزل و برین
 بگماه بود پس سیدیم بر خود و نماز که مردم پوسته بگویند حضرت
 علی و حضرت قال یا سیرتی یا چاره پس هر که با گرفت
 از نماز فرمود بپست سبب آمدن سبب ای چاره فاجرت
 کما حتی پس بر نماز او در حضرت ما کما حدیث خود فلما زنت
 با چه انگشتان الهی را دست پس هر که فایع شدم اندر نماز

عادت فرمود چه چیز است این جمله ای که در جم از طریق
 انکار فرمود گفت کان فریبا قال کان کان در استقامت
 به و امکان صیفا فاجرت به گفته همین یک جمله بود فرمود که
 باشد چاره فایع پس الحارث کن با آن و اگر تنگ باشد پس
 از ارکان که گفته است در سحر و است در استقامت
 حدیثی که من بیان قال حدیثی ابو حازم من سهل قال کان
 الصلوات مع الهی صلی الله علیه و سلم ما قدی از چه هست
 اعطاء ختم کبریا العبدان گفت سهل بن سعد بود در بعضی مردان
 که نماز سیکر و نماز شیرین و کما فی کسب بود نماز از هر یک
 خود بر کرده نمای فرودمانند طعامان و قال لغت از هر صیغ
 یعنی تنوی الرجال جوسا و فرمود مردان نماز که از عقب
 مردان نماز سیکر و نماز به سر ای خود را تا که بر بار
 شود نماز مردان از روی شستن یعنی نماز شیرین و بعضی گفته
 بود که من صیغی مردان از ارمانه بر می سببته سبب و نظر
 این زمان بر عورت مردان اندک گفته اند از این حدیث
 معلوم شود که تمام عورت پوشیده و اجب بر مردان است
 و اگر نه آن مردان با نیستی میگویند که گفته عورت گفته
 و چون گفت که این اندر زمان ای جوی خود چون از است مردان
 نماز سیکر و نماز انگشت عورت مردان بود و است

در جاره شاسع یعنی جاه که کافران می باشد تا آدمی کاستن
نایشناخت است آنرا و تفسیر شاسع کرده اند آنجا اهل چشم
در آن وقت کافر بوده اند و جاه بسیار از آنجا بایر است
حق آورده اند و قال الحسن فی ثواب منجه المخلص لم یجانبها
و کنت من امری نماز در جاههای که می افتد آنرا کاشتن
است حسن آن یکی در که هیتی پیش گذشتن آن با کت است
حسن بدیه و است کسی باکی بین قوا آنکه لم ر قال ما سوی
و قال مورث الزهری میس من ثواب من با صنیع با اول
گفتند مورث زهری که می پرسید از جاههای من چیزی که
نیکو کرده است بهت باشد حیوانی که خورده سب و گوشت
آن فخر است که نه سب و بر طهارت بول باشد و گوشت
که در پیشتن و از او بهتر است است چنین مخصوص چیزی
و چیزه است و صلی علی فی ثوب چیز مقهوره نماز که از سب
مضی آمدند و جاره با شسته پیش از آنکه بگوید
ببین قال مدنا ابو ساهوین عن الامشس من سلم عن سرقة
عن الامشس من ثوبه قال کنت من البهی صلی الله علیه و سلم
فی سفر کنت منبره و مردم من با سحره او رسوی فقال با
نقاد او و فانه تمامه نطق رسول الله صلی الله علیه و سلم

حقی قاری حقی من فرمود ای منبره کبر آید بزند این که غم
در وقت منبره تا آنکه بنان شد از من ختم جانیه و عینیه
سایر قد سب لیثیه من کما فسافت من کما قرآه
خود را کفرت بود چه شایسته من رفت که در دست
خود را از استین حدس منی که در استین من فاضل به من
اسطفا من بر آورده است اما که خود را از کشتن قضیت
علیه فزنا من زخم آب و از کفرت و منکره کفرت
و حضور الحسن و صح علی حین تم صلی و منوی که برای نماز می کرد
و صح که بر منی بهتر نماز کرد

القری فی الصورة و جزای باب در بیان که است بر تنگی
در نماز و جزای ز . که ایته القوم فی الصنف فخر
باب در بیان که است بر تنگی در نماز و جزای ز
سطون الفضل قال قال مدنا عن قال مدنا ذکر این سخن
قال مدنا عمرو بن و بنا قال سمعت جابر بن عبد الله یحدث
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یثقل من علی ربه کل یوم
انرا و کنت عمرو بن و بنا شینتم ما بره او حدیث می کرد
جنتیق غیرت است ای زده با فرقیس سنگ در برای بنای کبر
پیش از نیست بنا بره و سال و بر کفرت جاه و از او اول
فقال و ابس علی ابن حق و صلت انرا که جنتیق علی

کلیک دون الحما نه پس گشته حضرت اعماس عماد
ای برادرزاده اگر گشتای زار خود او کرده فی برد و شمای از
زیر سنگ بنتر باشد قال فلذ محمد سبطه سینه فسطه شمشیر
فما ای عده ناک مرایا گشت جابر پس گشتا و حضرت از او
و کرد اندر دو شمای خود پس افتاد کالی که پوسیدی بروی
پس دین نشد صد ازان بر بنده همین جرا که عزم جمع اول
نارو ازان حدیث بزر جواب مناسب آن به آنکه در حدیث
ایام ما با هست بر یکی ستاد بود چنانکه بر این شرط آنکه
از آنجا که گناه را ضایق از ابتدای حال حضرت را جعل بود
از حیای بر یکی که گنجه ما بس از کتاب زود جهان نشوید
گشتی که پویش شده وظه هر گشت که نظر صورت مردم دیگر
هم نمیکرد با شد و اور شده که حضرت سبت ترمود جلا
از کرد چه چه عایش که نه غیب هاست هرگز آنحضرت و نور
مرا و خدیو عام من صورت او را
الصلوة فی العیسی و السراویل و الاشیان و انباء باب دیوان
نادر کار در بر این وزارت و خفته و اناری که سترورت
عقله گنجه در دست جابر بر عیوب قال شینا
خاورین زین عیوب من محمد بن ابی هریره قال قام رجل الی
صلی الله علیه وسلم فسال عن الصلوة فی التوب او صدغ قال

او کلمه که تو بین گشت او هر بره سستاد مردی بود شیخ
پس پرسید آنحضرت از چه از آنها زور که گناه ایام شرار
ایا به دو جاهدرا استختمام انکار است یعنی سبت سر نکند
اگر کارند و شیوهی در یکجا رتبه فی ناز بود غایبی قرمال بل
عزمت قال انا و مع احداهما سوا البیتر سید مردی عماد انکار
در یکجا به پس گشت و تو حق کو فرای کذند او و سستی شود در
نقد پس تو سبب گنجه در بنده است دلیل سبت که در یکجا به
وقت تنگی راه است جمع بل عیوب شایه لفظ حدیث حضرت
سختی از این که جمع گنجه و جلا و جامهای جود را صلی بر سینه
اراد و در او که گنجه را نماز و در دانه در او ایمن در دو جا
فی انوار و قیاس بکار و در دانه و چرخ من فی انوار و جلا و در او
و جانی سراویل و در او فی سراویل و قیاس فی سراویل قیاس
در سراویل و جاور و سراویل و جانی قیاس و جانی قیاس
و قیاس در میان و جاور و قیاس و جاور و قیاس و جاور و قیاس
فی جان و در او گشت او هر بره کمان می بریم که گشت عمر
و جانی در او سبب عاصم بن علی قال حدیث ابن ابی
زینب عن ابراهیم بن سالم عن ابن عمر قال سئل رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم قال ایس الحکم فقال لا یبرئ من
و الا سراویل لا البرئین گشت این عمر بر سید مردی تو شیخ

و گفت چه بود شرح من فرمود بنوشته بر این دو روز سر زده
ماده نگاه دارد این عامی دوشتر را محرم بنوشته و با
شده زعفران و کافور و جوشده ماهرا که رسید تا زین
و اسپر که من لم یجد الفین الفین و کسی که ما بدین و اگر چه
موزا و قبطیا من یوما رسل من الکعبین و کوه برود مردود و
را با آنکه با شسته با آن تراز کعبین و عن مانع من این عمر
من این صلی علیه و سلم شد مریدت از مانع از این عمر
از سینه و مانند حدیث مذکور در ضمن مطابقت این حدیث
ترجمه با بکار نیست نقلیه بر

فایزترین العود با لب در میان چیزی که با به پوشیده و زنده
الغرور است فقیه این صید قال حدیث است بن صد
عن ابن شهاب بن صیدا حدیث عن ابی سعید الخدری
ان قال بنی رسول صلی علیه و سلم من یشتال انفا
وان یجتی الرجل ثوب و اعد لیس علی فرجه شیشه کف
صدی منی کرده و تبرجته از جمله در این خود بچی که کسی
از این مردن تواند بر آید و با پوشیده و یکجا در این
کیفیت آن از یکجا است چنانکه گفت صورت شود در حدیث
اول منی تترسی است و بر منی ثانی منی کلمی و ثانی من
منی است تا منی در حدیث مک صفا شده و آنکه اینک که

یکجا و کالی که نیست بروج او از آن ماه چیزی است از
برو بسته بر سر بن شستن و ماه را بر در پشت و با یک
است جسد بن غنیه قال حدیثا سفیان عن ابی ازنا عن
الاعرج عن ابیریه قال بنی منی صلی علیه و سلم من یمن
عن العکاس و السیاد گفت ابو هریره منی که و صورت از
فرضیج از الکاس کسرم و صورت آنست که جاکه در دم
چیده بود بهین که است بوی بر سرش شود و اشرو که بوی
لسان کند به لازم شود و حدیثی در میان ما شده و با یک
فان افرد ال صحر منی از جستن و صورتش آنکه این که بین
که سینه انداخته منی فرم شود و حدیثی باشد و این شش

العقاد و ان یجتی الرجل فی ثوب و اعد منی که در استمال
شما و اجتنای مرد در یکجا به منی که استستی است سخن
بن ابی اسیم قال حدیثا بنی انما این شهاب من عمر بنی از کفر
قال اضری صید بن صیدا از من بن عوف من ابی هریر قال
نشی ابو کر فی ملک الجحشی مؤذین یوم النحر و من یمنک
ابو هریره فرستاد و را او بکر صید بنی حدیثا در آن که
کیسال بیشتر از حدیث انواع آن حضرت بجای خود او بکر حدیثی
فرستاد و بود در جمعی از مؤذیان در مؤذن که او را گوید
منی ابو هریره در منی حدیثی روایات بعضی حدیث است

10

ان با حج عبد العلام مشرک ده بطول با البیت عراق یک
حج کعبه بعد ازین سال کافری و طواف کعبه نیست ازین
قال حمید بن عبد الرحمن ثم ادوفت رسول الله صلی الله علیه
وسلم بقبا فامر ان یوزن برأه بستر از منب ابو بکر صدیق
علی رضی الله عنهما در منی آمد صفا که بخواند یا ملک من
سوره بقره را و گشایس علی رضی الله عنهما ان این سوره که
نقض هست آنست که در عرب معززه بود که شش کعبه
کند که دی بعد سبست باشد با یکی از اهل بیت او قال
ابو هریره فاذا نسا علی فی اهل منی یوم النحر یحج لعلیک
مشرک ده بطول عراق آنست ابو هریره پس آگاه باشد
با مردم فرستاده ابو بکر علی رضی الله عنهما را که نماند
بودند و نخر کج کعبه بعد ازین سال کافری و طواف کعبه
بر نماند که هر آنست که شش با این منی کافران مشرک اند
پس این منی را بر بخریم یا نخریم چنانکه نصیحه کرده اند و بخریم
منعم
الصلح فیروزه او در بیان غار
کردن ده اگر غار زکرا و ده پشته باشد ده پشته
عبد العزیز بن عبد الله قال صلی الله علیه و آله فی الحویلی عن محمد
الشکری قال وقت علی جابر بن عبد الله و یوم یسعی فی التور
عقما در ده موضوع گفت محمد بن مکرر در آید هم بر جا

در عالی که او نماز میکرد در کجا که بر طواف محمد و در در
از آنجا که بود قبا انصرف قبا با ۹ حجرا بعد سبست در در
موضوع پس هر که در گشت از نماز کعبه ای عبد الله نماز
سکین و حال کعبه روی و افتاده است منی با وجود آنجا
در انداز نماز سکین قال ثمر اجبت ان یرانی العالی الشکر کنت
آمی چنین میگفت دوست داشتم که منمذمرا تا او ان شکر
شمارت البنی صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه و آله و سلم
را که نماز میکرد و ازین کرامی چند
باید کردی القدر را که گفته منمذمذ و در حکم ان که عورت است با
قال ابو عبد الله و روی من ابن عباس و جبره و محمد بن حنفی
عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم القدر عورت ان عورت است با
باشید و قال ابن عمر البنی صلی الله علیه وسلم من قده کعبه
امن گفت که ز پیغمبر خدا اندان خود و حدیث امن سینه
و حدیث جبره را عوط بن یحیی سن عاصم حدیث امن
و قوی تره بیکر هست از روی استناد و حدیث جبره و حدیث
احوط را درین است تا بر آید شد و از ظرافت صحابه منی علی
برین امر که درین جدا و دراز طواف های صحابه و دست
ایشان بر امنش بیکه که با یک گشت کرده اگر کسی بر گشت
نکرده باشد عاصی است پس بر حدیث جبره و حدیث امن صحیح

ازین بیست و دو صورت کس عفاف در ایت هر چه است
و ستون گفت ازین دو حدیث عارض علی مستولی است
و قول رابع است بر نقل از جنت امالی آنکه از خواص بود
و خالی و موسی علی الهی صلی الله علیه و سلم گفته بود
عنوان و گفت ای کسی پیشه بعهده آوردن تو خجسته
دستی کرد که ثمن در مجلس گفت صیاد آنکه گفت بود کسی
صیاد را حاضر بود و در این دلیل است که گفته است
از آنکه گفت عورت حرامست نسبت به هر که باشد و آن هر که
دایره عصمت نترسد از آنست عورت کرد که داد و کردار
کشیدن از ثمن از آنست خود که چون عادت او کشید
آن او پیشند از شده است و عورت گفت عورت قبیله که کشید
آنست و صفت جمیع حیوانات یعنی احدی از عالم بود
چنانکه مسلم و پیغمبر در ایت کرده اند که گفتند فرموده
است کسی من اجل سستی مرده اند که فرود می آید تا فرود آید
هم پیش می آید پیش آنکه هر کس که مال خانه میزند
بجایزات و سوغات جای او نرود و او را اگر چه شکم گوت
نداشت و کشید و گفت آن بود که آن که هر گز در منزل
جنت نماند که برای نرود و صفت آنست که باشد در جنت
ازین دو حدیث و در حدیث و قال ازین نامست از آن حدیث

رسود و گفته علی قندی و گفت ازین نامست از آن حدیث
بر حضرت و می آید حال که آن ابرار من بر داشت
علی منی خفت آن زلف قندی پس آن که در بر من با آنکه
از سیم که کشید زان که می گوید که از میزند زان که کشید
که آن عورت نیست از آنکه ساس عورت حاصل عورت
چنانکه نظر کردن سوی آن پیشه و نه که از حدیث است
چنانکه ظاهر نشود و دلیل بر عورت نماندند - غیرت
من از سیم قال حدیث اسمعیل بن عبد الله حدیث حدیث
بن صبیح بن اسلم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود غیر فضیلتی خدا صلوته الهی علیه صلوته الهی
که جنس غیرت است الهی علیه صلوته الهی علیه صلوته الهی
نه از صبح تا شب که با غیرت است آن بود که پیش بر
آنها میزند نه بر سراسر است هر که است یعنی احدی
علیه السلام و یک او ظهور او و حدیث ابی طلحه پس سوره
منفرد او بود و حدیث ابی طلحه و من سوره بود از پس ظهور
خامری یعنی احدی علیه السلام فی ثانی غیرت بر آن
هر که است سمیه از آنکه غیرت بر آن که گفت حدیثی است
صلی الله علیه و سلم و حدیثی از آن می باشد در آن حدیث
ثم خسر الله من قده حتی انی انظر الی باس قندی است

صلی بعد بیدیه و سلم بر گشت کرده آنحضرت در آن از در
 خود تا آنکه جلیق خضری بنام موسی سمندی رنگ را بن خویشت
 یعنی با طران این کتاب را مشرب نصیب قبول فرمادند و ساس
 انکه در صبح مسلم که واقع شده یعنی بی افتار آنحضرت گشت
 شد پس دلیل بر همت ایشانند که بوده این فاسس چیزی
 مصلحت نصیب معلوم فرمادند و بنا گذارند و است این است
 نقل کرد و طلاء مثل انزله قال شد که بر حضرت خبر دادند
 ترافا سانه فرم فرمود صباغ المنذین پس حرکت و در آن
 قریب خبر گشت شد که بر خراب گشت خبر بطریق خبر
 گشت فرمود با دعای بر که بر اهل آن جلیق با و حق کرد
 کیم زمین قوی پس در پشت صباغ آن فرم فرمادند
 تا اما خا فرمود انکه است در آن قال و عن القوم له
 اعمالم گشت امن و برون آمدند فرمود فرمودی با چنان
 خود با برون آمدند برای کارهای خود فقالوا یا محمد بن
 قوم اهل آن زمین ان محمد است با الله است محمد منزله
 قال عبد العزیز قال من اصحابنا و الخلیف منی العبد گشت
 عبد العزیز گشت یعنی با این ما گشت از محمد بن
 و لشکر آن یعنی عبد العزیز گشت ان من من شنیدم که
 گفته محمد را این سرب هم کرده حسین با هم و تفسیر طریقی

از او ج و ج امانت کرد و بمن میگوید از او کج قسم شنید
 شد و در ساقه وقت و سینه و سینه قال فاصحابنا و گشت
 این فتح کردیم خبر را بفرموده با صلی و زنی هذاه از آن گشت
 کرد و وصی مندی آید از نیابت که انصاف واقع شده که
 فتح خبر صلی بود و خبر و عباد و طرف گشتند که صلی از آن
 صلی بود و در شیخ تفریح الهی فی اوجه فقال این است
 جاریت من ایسی پس کرده آورده شده بنیاد پس آنکه وجه
 کلیدی و گشت ای سحر خدا عطا کن مراد ای از این بند با عقل
 از هب خدایانه فانه صند منت می پس فرمود
 بگرد ای ما و میگرفت صند و خبری را عمار و اهل الی
 صلی آمد و سلم فقال این است اعطت وجه صند
 کسبیه و چند فرمود و چند تفسیر از فرمود خبر است این
 ان من است مکرر آنحضرت استماع که در آن وجه صند
 رنگ و حضرت دیگران که فضل از وی بوده اند نقل است
 که آنحضرت او را و دیگر وجه او که فرموده صند بود و خدا
 او خود ما عمار و با فرموده صند آید آن را و پس آنکه
 وجه وی فلان نظر اهل الهی صلی آمد علیه و آن که سلم قال
 عمار من ایسی خبر با پس حرکت و نظر کرد آنحضرت که
 صند فرمود و وجه را بگرد ای از ندان خبر این قال فانا

فرموده و تفسیر با صلی
 که پس آنکه فرمودی بنی
 گشت بخشید ای در کسب

المن مصلی الله علیه وآله وسلم و نزد جبا گفت من را دوست
انجیدت پس آنرا و گوی آنحضرت صمد او نه خود گرفت
برای شرف و کرم او فقال له ثابت یا ابا حمزه ما اصدنا
قال لثابت اتفاقاً و نزد جبا گفت مرا من ما ثابت تا ای
ابا حمزه چه کرد مهر او را گفت ذات او را که داده کرده و زی
خود گرفت گفته اند که این مهر از صفای آنحضرت است امام
احمد بر ظاهر عمل کرده و در حق دیگران نیز روا داشته حتی
کان بالعراق حیزتاً لادم سلسلیم فامتار من السلسل تا
اگر دشتی بود آنحضرت در راه در دستش رو جا که نزدیک
چهل میل از مدینه است از دست گرفته که او را امام سید مازن
تبرکات داد او را همان شب فاصح العین مصلی الله علیه وسلم
عزوه سابس صبح کرد تبرکته او را عالی که هر کس بود هر کس
بروزن صبر و اطلاق آن بر مردوزن کجا است در مینه
جمع فرست جمع مرد عرس است و جمع زن عرا این خنای
من کان عده منشی علیی به پس فرمود کسی که باشد نزد
او چیزی علمه پس باره آنرا و سبطه مفاصله ارجل علی بن ابی
و مصلی ارجل علی بن ابی المنمنمن پس گفت مردی که آید و فرماید
و مرد را آورده و در حق ما قال جسمه قد کراست یعنی گفت
صدا فرمود ای من کان می برم این را که گفت آوردی

من قال فاسوا حساکت امن من تبسته آنحضرت
و ای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس بود این علم
و علم آن حضرت و علم آن علمای که در زفات بمن صیدند
مرد بازن گشتند فی کتب اهل ارض
اشیاب باب در بیان آنکه در صحنه جانا که گفته اند سید
امام ابی حنیفه و دیگر و شافعی گشتند که دو جامه بر زمین
سرا زان کفایت در دهان که از زمین است در سه جامه
سیدم از آن دو آن سرین در چهار جامه چهارم جامه که
در آن سجد و او پیشند و قال مکره بود است بر بندانی
قرب جا گفت مکره اگر پیشند بر آن به او یکجا هر دو
نماز او - ابوالیمان قال امیرنا شعیب من انما
قال ابی بنی فرموده ان عالمات کانت لکان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یعنی الطیر فقتله بعد شاة من المودت
مستغاثت فی هر وطن گفت ما این سخن بود و صحبه فکان
فخر سید که پس حاضر نشدند با وی زمان مسلمانان در کجا
که پیشند و بودند سرورن را چاره با هم بر زمین الی یوتن
ما بر زمین احد برتر بود گشتند سوی مغانی خود سید که
فی مستغاثت ایشانرا کسی از آنکه نام سرور بر آن خود
ی پیشند از تر که که از شب می بود مناسب بودن

مستفاد است ازین حدیث فوهم سئو که جاوید کریم میباشند
تا هستند حال سواست نیز بر وجه تمام شود و در حال اول
کفایت ندارد و کما که گویم سواست از آنچه فوهم سئو که کما
الیه متقدم باید و قول مکرر در ترجمه نظر درین است
! اذ معلی فی ثوب را اعلام و نظر الیها
و قتی که نماز کند معلی در جاوید که کوشد و بر او را معلی است
نظر کند سبوی آن معلی بر او منبرند و معلی را ج میباشند
اول با مینا حفظ ثوب و ثانی با مینا رمسی که ثوب و ثانی
از هم جدا است این کلمه اند شادمان پوشیده نمائید
در ترجمه مخصوص و پیشین کجسید که در حدیث واقع است
مکلف است
! امیرین و من قال مدشنا ابریم
شده قال مدشنا این شباب من مردی عن عایشه ان الی
صلی الله علیه وآله وسلم صلح فی حنینه لهما اعلام فخلال
اعلامنا فنقرت مردیست از عایشه که حنینی بنقرتند نماز
کند و در چادر بی سبب و کمرور اعلمها چو بسن کما که کوی
علیها ان یک کما می نظر انصرفت قال انه یبیدا کجسید چو
الی الی جمیم پس و قتی که برگشت از نماز و در میان چادر
مقدار سبوی الی جمیم که می هدیه آورده بود و او تن
با حیاتی الی جمیم کما العتی انما عن صلواتی و بار بر

چادر الی جمیم که علم نماز و تحقیق ان منین با زبان و پشت مرا
چون لحظه از نماز من مراد است که نزدیک بود که مراد
دارد و چنانکه از تعلیق که سواست آورده معلوم میشود که کسبیم
که مراد فرستند از نماز و در سواست با کس آورده که کما ان
یعنی و گفته حال کس و در صلی الله علیه و سلم ما یزید
که چیزی آورده از حضور که در نماز و پشت با زبان است
و متبران گفت که حضور حق را هم است در جاوید غیر است
انقرتیکه ما مد ان حضرت بود که از آنها تزل نام به هنوز
در جاوید می خواهد بود که متبران دیگر بعد جید و متبران
در از آنها رسیده باشند و با وجود حضرت مردان است
که از آن تزل می آید اگر کوی ان حضرت چون رو نشیب که کوی
آن چادر پوشد که چون او جمیم به آورده بود او را چو
باز داد که ان حضرت و نیز که نیک او جمیم بصیر بود او را
مانع از حضور نخواهد شد چو در می دیگر از وی طلب نماز
چو به نشود و او بعد از نماز به قال هشام بی مردی عن
من عایشه قال این صلی الله علیه و سلم گفت انظر الیها
روان فی الصلوة فاما مت ان حنینی فرمودم من کس نظر
نکردم سبوی علم او در حال که در نماز بودم پس سببیم
بین او فرستند از نماز و مراد با او در کمال حضور

با صلواتی که در کتب معتبره و در کتب معتبره
 بر اهل تشیع صلوات و حاجت خوانی از من است که با صلواتی که
 اگر خدا را در کسی در جای که شکل صلیب دارد یا جا که در آن
 صورتی است یا جا که صورتی است یا در صورتی که
 شیخ کرده شده است از ان یعنی از انصوری است
 عباده برین امر و قال حدیثنا عبد الوارث قال حدیثنا محمد
 بن صلیب عن انس قال کان قرام لعایشه شریک
 حاجت جنبها گفت انس خود بوده که در وی تشبیه بود
 و نگویا داشت که مرعاشیه را که برده گرفته بود با کفر
 خانه خود فقال ابی صلیب علیه و آله و سلم اصلی ما
 قرامک جزا جانان مال تشا و بره قریش فی صلیبی قرام
 پیغمبره و در کن از پا برده خود را که این است بجهت عیبه
 نقیشتای آن پیش می آید در نماز سناست حدیث ترمذی
 آنست که هرگاه چنین جائه تا پوشیده نماند یعنی نماز
 دارد و پوشیده و بطرف اولی خود ایستد یا اگر امر با آن
 مستطیع از استعمال است
 فی خروج حریر قرمز که کسی که نماز کرده و در جای حریر
 بسته کرده که آنست که عباده برین پوست قال حدیثنا
 ابن زبیر عن ابی العزیز عن عیبه بن عامر قال ایهی الی الله

صلوات علیه و سلم خروج حریر قرمز بجهت فی غیره
 ز قاضیه یا کالکله در کت عیبه به آورده شد سوی
 پیغمبره و جای حریر برین پوشیده آنرا و نماز کرده و ان پیغمبر
 بر کت از نماز کشیده از بن کشیدنی سخت جای نماز خوان
 در روز مردار و قال ابی حنیف بن ایشین و در تو مردار و در بیت
 این برای پیغمبر کاران از کت بر سر او سلمان انداخته و بپوشید
 از کت آن پس مراد صلیبی سلمان انداخته برین حدیث
 خوا به بود جای خود صلیبی اول نفر شکار اهل کت است گفتند
 که پوشیدن این بنی حریر بر وی بود این عیبه ای است
 است
 الصلوات فی التوب الامر و دعا
 چون نماز در جا سرخ است بحدیث حریره قال حدیث ترمذی
 بن ابی زبیر عن ابن ابی عمیر عن ابی قیس قال در بیت کت
 صلیب علیه و آله و سلم فی خیره مردان تا دم گفت او عیبه
 و بی عیبه از او بر سر او بر سر او است جا از او
 رسول الله صلیب علیه و سلم و بی عیبه او اگر کت است
 آن وقت و پیغمبره او است ان س جبهه و آنکه از او
 قران اصحاب سه مرتبه تا شام به دو هم مردم را که نماز است
 و شنی سیکه و در یکدیگر کسی که رسید از ان است جنگ
 هر دو می سپارید و من لم یسب من شقیق اخذ من علی بر می

و کسی که رسید از آن آب چیزی را گرفت از روی دست
عمره خود نم برد است چنانکه شرفه فرکان با پیسترویدم
که گفته نیزه خود را پس علامه از او زمین و حوض الهی
صلی علیه وسلم فی صلواته استحقاق صلی الی الصلوات
و کتبین و جز آن آیه پیغمبره از او جا بردار و در آیه که
سبحن بود و در او جا برداری است که در میان آیه های کتاب
و آیت چنانکه البقره درین آیه است و مراد از توبه امر
در توبه بین است و عالی که بر آیه شسته بود از او از سابق
تا ذکر از او بسوی نیزه که ستر کرده بود آن را مردم و گوشت
گفته اند که از پیشین بود در حال سفر و از آب انکه شسته
میرون چنان می افزاید و مردم در او آید اما اگر شسته
پیش خمره
الصلوة فی التلوی و المنز
و الخشب و حکم تا بر با مساجد بر سینه و چو ما قال اولی
و لم یلمس الحسن با سنان صلی علی الخیر الغایه و ان یس
تغایر اول و ثانی او اما هملا و ان چنان ستره گفت نیست
رحمة الله علیه و خیر است حسن بصری باکی انکه تا کاره
شود بر چو در جای اگر مردوان با خند زیر بل شانه با آیه
آن در پیش آن معنی که با سید میان صلی و اول با میان
و اول در سینه بنیاست بن قیر تلقین پیشین لی است که

بهر بره علی علیه السلام صلواته نام و تا ذکر او هر چه بر
بشت با هم کسی با خند از نام او بویخته و نام شایسته
دکشته اند که نام تنها بر بندگی و نام در بیان بود که رسا
تغییر کان نماز اصل بود از نمازها که آن حضرت در وصل
این طریقی الشیخ و تا ذکر او این عمر بر کجی و تا
علی بن عباده قال حدیثا سفیال قال انزبا ابو جعفر قال
سالوا اسئل بن سعد عن ای شیئی المرکب قال ما علم یسینه
اسئل بن سعد انکلام چو بود بر پیغمبر خدا و میسینه
ماهی فی اناسا علم بر منی این گفت مهمل تا نه است کسی به
مردم و نماز با کج بر پیغمبر خدا من اول غایبان ستره
گفتار بود تا بگفتی است جانب غایبهای حیدر محمد بن
نخاز رسول الله صلی علیه و سلم و تمام علیه رسول الله صلی
علیه و سلم من علی و در حق ساخته بود آنرا خوان در نام او شسته
و صح آیت که بر من بود و تمام علیه علیه السلام بر این
استادان حضرت بروی و قی که ساخته و نهاده است در سینه
نخاز و در تمام انان ساخته خمره و کج و کج اناس علیه السلام
که حاجت نبود و کج بر می کرد و استاد از مردم برین ان حضرت
بسی قرابت فان کرد و در کج کرد و کج کرد و مردم ازین ستره
فهرست است و این الفقهی فیسر علی او عرض ستره از کج بود شسته

سرخه از اجزای جمع کرد پس با سبب که در زمین ثم عذای المیزان
ثم کثرت ثم غرغ راس ثم صبح القهری حتی سموا الاض و چنانچه
نیز جو که سوزی نیز و استاده روی بر سوزند و کوی که در
بر داشت و جمع کرد پس با آنکه سبب که در زمین و انبساط
انفصت ایشان نیز که در وی بر سوزند از غیث منیر چون سوزند
غایز نیز بر جامه باند استاده و انعام و امان استاده و منتهی
و آنکه خطرات که در وقت غرض و دست که این نیز بر پایه و در دست
و احتمال دارد که بر پایه نخستین بادوی است و در باشند و یک خطره
آنچه در هم یک خطره در وقت باشند و این فعل قبیل است و در
آن مقام که از خطره است که در آن مقام او عبد الله تعالی می
بن عبد الله تعالی سالی امر بن سبیل من فوالعربیت تعالی و
درت الله ان الی منی اصل علی رسول گفت ابو عبد الله مؤلف گفت
من بن عبد الله تعالی بر سبب ما امام احمد بن حنبله گفت علی بن
عبد الله بن امام استام اگر ای بدید که که تحقیق نیز ضایع
استه از مردم و فاسد ان کون امام علی بن ابی طالب
الحبیب بر یک نیست بلکه است امام بن تر از منتهی بان بر
متفقهای است نیز حال گفت فون سفیان بن عبد الله کاشانی
من فوالعربیت تعالی گفت علی بن عبد الله کثرت ما امام
تحقیق سفیان بر سبب مبتدا نیز است و معصوم آن سبب است

ای تشبیه و آنرا می گفتند
مشایخ یزید بن یزید قال مشایخ الطریق من السن بن ملک
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سقط من فوس قوت سانه
او گفته است که در عهد ایشان که سبب ضایع و انبساط
غرض مشایخ و کفایت است ساق وی باشد او شک را نیست
الی من فاشیاء شد او سوگند که در آن زمان کثرت و غیر
مشایخ در وقتها من ضایع القهر غیر است و غرض من که در
را و در بیان آنست که در خانه او صیحه و در سن آن زمان بود که
گویی که در کتب انحرافه افضل بهم حالیا و هم قیاس نهادند
ایشان در عالی که نشسته بود ایشان استاده بودند و کلام
قال تا صلی الله علیه و سلم تم بهی هر که مسلمان داد از غرض خود
که او آید و گفته است امام که برای آنکه گفت که در مشایخ
خدا که هر که داد او از آن خدا که ما سید ما سید و ان منی
مضمون قیاس دینی که که در وقت خود و دیگر گویند و در سن
سوی که که در وقتش و در وقتش که سبب که سبب که در آن زمان
پس نه تنها استاده او گفته که هر از نیز که گفت من است
که در این غرض و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
نه و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

نذر کرده بانی بکجا پیر نشسته ای که زده این معنی لایق منبهم
مخالف از قول آن حضرت معنی تا ناما ضو اقیما که فرزند خاک است
شاهی است و چون این حکم مخالف مقررات زودت فرید و غیر
هم عهد میکند و میگوید که درین حکم قیاس غیر مستبر است معنی کوشش
انام با نه باشد نشسته تا سرگشته و پشیمانان که برین قویا اقرضا
و معنی معناه اقرض و قبیله است بزرگ موافقتی با آنکه جهت
از گمان موافقت بشری هم غیر است برین تقدیر و دیگر غیرت
چون مستبر شد پس حال از آن گاست نسبت و حکم آنکه آدم خاص
و قوام تمام مذکور عیاشی که اگر از مفهوم مخالف این قیاس
اگر با غیر نباشد در وقت خود انام استوار کند و اگر کند
که صحت آنست که اینجور در عهد زمان ثابت بود و منصف نشسته
نهایی که در آن عرض رحمت استحققت نشسته کرده در دم
الشیاطین که زودت بر تعبیر است و الله اعلم قرآن است و
عشیرت پس خود و الله انان غیر فرست و نندرز و در آنکه بندگان
فنا کار رسول الله که آیت شریفه ان الشریع و عشیرت
پس گشتند صحابه ای رسول خدا فرست که یکی را فرموده و فرموده
بست و زودت است یعنی با هر چه نذر فرستی باشد یا اگر
این با تو است اتفاق بست و نذر فرست و من نیت همین
کرده بودم - انما اصحاب قریب لعل امر

انما اصحاب قریب لعل امر که رسیده باشد و معنی آن در اوستی
سبب آنست که - مسدودین نالاقال مشا سلسلمان استی
من حیدر است بن شداد من میز تا حالت کان رسول الله
علیه وسلم یعنی و انما ضرره و انما عانیف و انما امانتی و انما
سبب گفت میزند و خود پیغمبر اندر میگردد حال که در بعضی اوقات
درین عانیف بودم و این بود که میرسد من عامه او و می گشت
میکرد تا حالت و کان یعنی علی ایضا گفت میزند و خود محضت
گفته میگردد و برود و یا که آنرا که خلق حرفهای یافت از راه و انداز
می گویند که می پوشد روی زمین - انما
علی العسیر و برهان نادر که از دون برود و اصل جابین عهد
و اوستی فی السیفه قبا و نادر که از دو راه و اوستی گشتی
الاستاد و در حال الحسن یعنی تا کلام شفق علی اصحاب که
مذکور معناه گفت حسن یعنی در وقت کسی که رسیده نوازند از
سقیه است و است بانشسته تا میکنی و بکنی کمال قیام
نما ای که هیچ نمی بریزان خود می گردی جان سقیه بخاک
گرد و اصحاب سید و حضرت سید و اتفاقا که اگر بر این
برین نشسته بکار می راند اصحاب اهل سیه از اهل سیه ظاهر
همین امر است این هر دو و از همه زودت یک باب که او غیر
نصیح اندک گفته از عقابان باب و ایراد صیفت شدت

برود شی که این ای شیبه و غیره آورده اند که اغاثه حبشیه
که آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم غایب میگردید حال آنکه در
زند بود است و بعضی جهت طافین معیر گفت عایشه هرگز نپوشید
که تا پیغمبر که او باشد و این بیست صیغ است و دعوت صریح
صحیح است حال آنکه گفته و این آذری که آورده اند آن عبارتست
با آنکه تا خبر غیر من بود است و اگر بعد از زنده و جتوه و بیگ
فنی از کرب که اولی که سوی خود را در حال می سپرد کن رفعت
شهادت است در حال غایب کردن - عبد القدر بن سیرت
قال انما نكح من اسم بن عبد الله بن ابي طالب من النساء
نكح ان حده حیکه دست رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلم
صنعت که کمالی است و روایت از آنست که بعد از مدتی او را در
سلیتم نام گو میگردید است و خود را در پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
برای طای که سالت بود آنرا برای آنکه گفت پس عورت را که گفت
ازین طعام که قال فرموده صلی الله علیه و سلم فرموده فریضه را ازین
نادر که برای شایسته تا برکت شان ایشان را میبرد و حال آنست
الذمیرة قال انما سمع من اول ما سمع تقمیر ما را که گفت این
پس فرستادم بسوی جریای خود که ما را مورد جان کسب
شد و مورد از آن زمان است و این ششم از ابی تمام
رسول الله صلی الله علیه و سلم و صفت آنرا در التیم و راه

و انما بس استقام پیغمبر خدا و است بسیم من پیغمبر و مولی
پیغمبر خدا بس آنکه است و پس از آن در مسلم سلیم که در بیان
فنی آن رسول صلی الله علیه و سلم که گفت تمام العرف پس از آن
پیغمبر خدا در کت نقل پیغمبر گفت از آنجا که امر است که در
فان الصلوة علی پیغمبر خدا بر هر جا که ازین
که در مسلم است و اگر ای جانی سالت بس بود یکی مسلم است
ذو عرض موافق در او است آنست که هر چه شی گویند می شنید
به فنی آنی که شنید و بعد از آن نقل کرده و طایفه از بکار خوانند
ابو الوبر قال انما را شنید قال حدثننا سیدنا
عن عبد الله بن مسعود انه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم
عنه وسلم یصلی علی پیغمبر گفت بعد از پیغمبر خدا ازینکه در
روایت الصلوة علی الغائب است که در آنست که در آن
غایب از هر چه باشد خواهد بود ازین خود بر آن فریاد باشد ازین
سلی الشیعی فریاد و قال انما یصلی علی من اصابه غایب بود و گفت
قیس بن سعد ما علی فرموده که اگر در آنش بر ما غایب بود و گفت
بگویم که تا ازینکه در پیغمبر خدا بس سیم یکدیگر که ازین بر ما
نزد که میگویند که که صلی الله علیه و سلم که باصل حکم خود داده
و آنکه حرکت کن در جمع فریاد است - اسید بن قال
حدثني فلک عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله

من عایشه زوج النبي صلى الله عليه وسلم أنها قالت كنت أنا و
بني رسول الله صلى الله عليه وسلم در جایی فی قیامت عایشه
بودم من که خواب می کردم پیش روی آنحضرت و هر دو بی من
در جانب موضع سجود آنحضرت می بودند آنسوی قرنی گفتند سبیل
عاشقانه تمام بگفتند پس وقتی که سخن کردی مگر کسی مرا بگریزید
هر دو پای را روی او وقتی که استوار می نداشتند یکدم چو دو پای قامت
و البیوت و وسایل بیس فيها معاجز گفت عایشه و قائم در وقت
نمود در آن جراحات اعدا است از عایشه که اگر جراحی بود چنان
نیکو درم بین پیش از آنکه بخواری وقت سجد و آنحضرت ایضا
خود را می کشیدم داشته ام کرده اند منتهی این حدیث کثرت
موجب تعجب و عجز نیست جمالی که شایسته نیکو کنایه شایسته
باشد نیز بی نیست از آنکه اصل عدم جایی است میان بی و
آنحضرت در صورت دعادت و لایق حدیث بر زمین از آنکه دست که
آنحضرت در خواب و نماز میکرد و بی آنکه عایشه که خواب میکرد
فراش خواب بود بی کسی بی که قال حدیث آنحضرت من
عقیل من این شباهت قال ابن عمر فی عروة ان عایشه از عروان
رسول الله صلى الله عليه وسلم گمان ایلی دی می نید چون
القبول بر آنس اهل اقرار من التبا نه گفت ابن شهاب بن
درو را عروه در بیعتش عایشه عروه او در آنکه سخن فراموشی الله

حدیث مسلم بود که نمازی کرد بجای که عایشه میان آنحضرت قیام بودی
نار بیک در وقت آنس اهل عروه و عایشه در پیش روی آنحضرت
بودن نماز پیش من این بان نماز بر عروه و اب و عایشه
در وقت آنکه کفری است بان حدیث من و است قال حدیث
من زین بن حراک من عروة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يمشي
و عایشه عرضت عروه و من القيد على العرس الذي شابه عرو
مرویت از عروه که پیغمبر خدا بود که نماز میکرد و عایشه در پیش
بودی میان آنحضرت و میان قیام نماز میکرد و رواش که خواب
سکون بران السهم و علی التوب فی شده عروه
بیان سجد کردن بر عار که در پیشه است مسلم در بعضی حدیث
و قال الحسن و كان يقوم سجود على النمار و العنقة
و رواه فی کت و گفت من خود نمی بلکه سخن میکرد در دست
و کلاه دست نماز کرد و هر یکی از صحابه در آنستند او می
او را بیدیدم من من حدیث قال حدیث از من من القبول قال
حدیث غالب القبول من بکن من اعد من السن بن الملك ان
كان یقرب من النبي صلى الله عليه وسلم يقض احد اطراف القوس من شدة
الرفق لیکن من السجود و گفت السن بن مالک و مردم با هم که نمازی کردم
با پیغمبر خدا بر می نهادی از مناظر با عروه از آنستند که او
سجد و این بان حدیث است که در آنکه کسی که گاه و بگاه در وقت

گفته بود است و این روز است اقامت ملک و امام احمد و حق
و گفته است ازین خطاب یعنی احمد و قیرا و شافعی و اول
میکنند عابد که بر برون است و اگر بن است گفته
مزان باشد که بخندیش معنی و گفته اند که اگر عابد متوکل و اگر
اگر گویند و دانسته سون که نماز باطل است و اگر دانسته
گفته باطل نیست لیکن واجب است اعاده آن نماز و این تأویل
بر دو است صحابه را عابدان زبانی عابد و عابدی قرآن که
بجز بجزین ایشان بوده است **الصلوة**
فی النزال در حکم نماز کردن بیافرازا رکعتش و مانند آن
است **آنم** بن ابی بایس قال من شئت قال انما
اخر سید سید بن زبیر الازدی قال سالت الشیخ بریالک
ان کان الیه صلی الله علیه و سلم یصلی فی غیره قال نعم گفت
سید بر سید ما بنس را اول بود و سید خدا که نماز کرد در
ظلمین خود گفت الشیخ زبیری که نماز عابدین اگر بجا
طوت نبود **الصلوة فی الصلوات**
بیان نماز با **آنم** قال من شئت شریف من
قال سمعت ابراهیم کبیر من امام بن امارت قال ایست
جرین صد امدال فرم و تمامه مس علی غیره ثم قام فصلى گفت
بهم و هم بر هر که بول کرد و سید متوکل و مس هر که برود

روزه نیز است و نماز کرد از قبل نماز است رسوا علی الله
علیه و سلم صلی الله علیه و سلم در رکعت در دو است
سید خدا را که در نماز است که در حال ابراهیم کان بن محمد
کان جریر کان من آخر من اسلام گفت ابراهیم گفتی من دون
حدیث هر که در عیب می آورد از مردم را کتبت از این است
از آنکه جریر بود و کتوبت نیک ایان آورده اند هر دو سال دعا
انگرفت ایان آورده و بعد از آن سوره یون است پس
انگلی و فی بود منون هم نشاء ای که حکم مثل پیامی که کتوبت
منصص است است یعنی امر مثل در ضرورت پس گفته است
و همین معنی را گفته اند موجب محبت ایان بود این لحال گوید
سبب لب آن بود که بعضی مردم جان داشته که مسیبت
منون شدن است پس مثل زمین در وضو من جریر گفته
که در هر انگشت مس زمین کرده مسلم شد که منون شده است
استحقاق نماز خدا او است من انش
من مسلم من سروق عن الیزید بن شد قال دعوات الیه
عبد کبر من غیره و می گفت نماز و متوکل بن سید خدا
پس مس کردند و نماز و نماز کرد **انما**
باب در حکم آن وقت که نماز مصلی سون را **الصلوة**
بن محال من شئت سید من اصل من نماز نذر ای بر حال ابراهیم

مکه و مدینه و ده طایفه آنها سوادت قال و تخریج ما معیت از مدینه بود
گویی می روی را تا مکه رسید رکوع خود را در سجده و ایستاد
که تمام روز نماز کثرت فرمود و تخریج کرد و قال و ایستاد
عزت علی فرستند محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت ابراهیم
کائن و ایستاد گفت بنی خاندان خود را اگر می روی و فرزند
محمد صلی الله علیه و سلم ظاهر عیث و لیل است بر اهل طایفه در کعبه
و مسجد و دعوت و حق واجب است از دین حدیث خود است
که دعوت فنی نماز کائن است طایفه عیث شام علی صاحب و
مذاهب
بی بی شیشه و کعبه بنی خزیمه در میان کعبه
مصطفی در سجده و ایستاد که کعبه بنی کعبه و کعبه بنی زبیر و
و کعبه بنی سلمه و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر است
بن کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
من مکه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
اندک صلی الله علیه و سلم بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
بن مکه که بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
دست تا اگر ظاهر بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
مبغض بن مکه که مطلق است بر کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
حدیث که در امر مکه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
فصل استقبال العقیبات در میان فضیلت

روی آوردن بقبله استقبال اطراف زبیر العقیبات است
روی می آورد و عمل بر کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
من العقیبات صلی الله علیه و سلم روایت کرده است بنی زبیر
از معینه صلی الله علیه و سلم
قال حدثنا ابن مهدي قال حدثنا شعيب بن سعد بن ميمون بن
سليمان بن ابي بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من علي بن ابي طالب و استقبال قیفا و اکل زبیر تا کعبه است
ذوقت الله و مکه و کعبه و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
که نماز روی آورد بقبوه و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
که در است مکه و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
ذکر مکه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
تخریج بقبوه عیث که شیع می کردند مکه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
خود بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
با در مکه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
بن مکه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهيم
ان الله مسح على ثوبه او قال الله ان الله مسح على ثوبه
من کعبه قال کم مکه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
مکه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر
داوود العم که کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر و کعبه بنی زبیر

که بنام زنا و زوی آورده قیوم را و در کج گفته مروج نام آنست بنوع
اینجا نیز گفته نام خدا امر آنست گفته در هیچ بابی که استسنان
فکرند آن مروج خوردن با سبب تعیین حرام شده و بلوغنا ایشان
و طالبی ایشان که مخرجی خواند و سالها در مساجد اعمال ایشان بقضا
و قضا بان ای مردم حدیثی بن ابوب قال حدیثی قال حدیثی
قال حدیثی ان من ابی علی علیه السلام مشکوفاً حدیثی
که مارا انیس از من خبر داده حدیثی که گوید یکس منی جان
این استسنان است که حدیثی علی بن حدیثی که حدیثی ای کرد که
به موقوف بر صحابن است این استسنان در حدیثی و اگر این
استسنان را حدیثی علی بن حدیثی آورده بهتر بودی و قال حدیثی
علی بن حدیثی که حدیثی بن ابی مریم گفت علی بن حدیثی
حدیثی عادلین استسنان قال حدیثی علی قال سال میمون بن
سنان حدیثی بن ملک فقال یا عمره ما نخرجهم دم المردود
سرسیم میمیر بن حدیثی انس را گفت ای عمره که حدیثی است
به مخرج حرامی که خون نیده مال او اذ اتقان من حدیثی
قال حدیثی و استسنان قبلاً و علی موینا و علی انجمننا قیوم
و السلام له السلام و علی السلام که حدیثی استسنان که شدت
بلاطی و روی است و قیوم را در کارگاهان او بگردد و در هیچ
باید استسنان مورد است و آنچه در حدیثی است استسنان است

انچه بر مسلمان است : قبل اهل لایه و اهل الشیم
و الشرق باب انسان قبل اهل مره و اهل شام و اهل
مشق و اهل عرب گفت گفته اند که مراد اهل اهل ارض
اندر مسین فی الشرق و اهل العرب قیوم است در جنت مشرق و
در جانب مغرب قیوم یعنی قبل اهل مدینه و اهل شام این در حدیث
حدیثی که در جانب مغرب است یعنی اهل مدینه علی علیه السلام
و ایستقیم القیوم فی اهل اول و کل شرفه او عزه و جلاله
بأهل مدینه یعنی قیوم ایشان جانب مغرب و مشرق نیست از
جهت فرموده سبزه حاجت کند خدا روی کرده می کشید
قیوم را برای غایب اول لیکن روی مشرقی که به مغرب است
علی بن حدیثی قال حدیثی استسنان قال حدیثی الانهری مراد
بن زید اللیثی عن ابی ابوب الانصاری ان النبی صلی الله علیه
قال اذا نجم الفاضل فاستسنان القیوم و الله به و ان کنتم
و قیوم فرموده حدیثی که حدیثی شام غایب در روی که حدیثی قیوم
است حدیثی انما لیکن روی مشرقی که به مغرب است ابی ابوب
قیوم حدیثی حدیثی مراد حدیثی قبل القیوم مشرق و حدیثی
فرمودن گفت ابی ابوب که حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
که انبار داشته حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی

الزهری عن علی قال سمعت ابابوب عن النبي صلى الله عليه وسلم
شكرت وبيت الزهری از علی گفت علی شکرتم ابابوب را
که روایت می کرد از پیغمبر ما متواتر است
قول است و در این تمام ابابوب صحیح در زنده و بعد از آن
از تمام ابابوب می نماید تا بیان عاصمی روی می گوید که از زهری
و امیر ابی اسحاق است تمام ابابوب صحیح است که روی
از هر دو قدما ابابوب علی الصغر و اسلام است و در بعضی
بعضی مضمران گفته اند که تمام صحیح است
قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو بن دينار قال سأل ابن عمر
عن رجل طاف بالبيت للصلاة ولم يخطب فيها لعنا داره و اوله
امرات گفت عمرو بن دينار پیغمبر این امر را از علی کرد
که خوشگب که برای هر دو طواف کرده میان صفا و مروه
ایضا گفته زن خود را یعنی کسی که کسی میار صفا و مروه که
را گفت در روی و گوید او را خرام می نماید و فقال قد علمت
مولى ابي عبد الله فقال يا ابا عبد الله ما فعلت فقال لم
يكنين و طاف بين الصفا و المروة ليس كنت ان و قدوم
اورد پیغمبر اصلى ابي عبد الله سلم پس طواف کرد که ایضا
شود و نماز کرد پس تمام ابابوب در رکعت طواف کرده میان
و مروه و قد کان کم فی رسول الله اسو حسنه و تحسین است

مشهدا در مثل پیغمبر ما می نیکان و این تابع از ائمه است
میان صفا و مروه واجب گفته بودی که در بعضی حال او را
واجب است و باید که نماز عتف مقام ابابوب نیز واجب
باشد و این قول که کسی در وقت بعضی که در طواف است
اورد واجب است و اگر است است و سنت و سالن عابن عبد الله
فقال لا تعرفنا من الطواف بين الصفا و المروة و گفت فرقی نیاید
پیغمبر عابرا لغاری را پس گفت نزدیک نشوئین را تا آنکه طواف
کن میان صفا و مروه است که مسدود است میان صفا و مروه
قال سمعت سماه قال قال ابن موقبل و قد اسأل رسول الله
عنه و سلم فعل لکنت فقال این فرقی است و این صحیح است
قد خرجت گفت سیف شکرتم سماه را که گفت آورده است این
را گفتش او را از رسول خدا و او را که کعبه را پس گفتش
پیش آنم و رعالی که پیغمبر را نماز کند واجب بود آنجا
چون ایستادن و یا فرقی حال را که کعبه ایستاد است و در وقت
را که ایستاد است و او وقت از رسول الله و رسولی که
پس پیغمبر حال را که کعبه را نماز کرده پیغمبر او را که کعبه
کعبین بین صفا و المروه یعنی علی میار و او را که فرقی صفا و
ابو کعبه گفتین گفت حال را که او نماز کرده است میان صفا و مروه
و بجانب صفا ایستاد است و فرقی که در آنجا و کعبه بروان آمده است

که در کار خود روی کرده و گفت است اسحق بن عقیل
مثنی عبد الاق قال اغربنا این طرح من صلا قال سمعت
ابن عباس قال لما دخل النبي صلى الله عليه وسلم البيت
في قوا حبل ولم يزل من طرح من تحت حبل يشتمه من مكان
كثير فقلت فقلت انما اغربنا فانك كبروا واهلها واهلها
خاذا وغازي فاذكروا انكم من شاة انا في طرح كالجبن فويل
الغيب وقال ما اغبره وحقني له من ان اذود وگفت در پیش
دی عبد و نمود منیت قیامه شکت که چو است زدن
این عباس است از خود نبوت رسیده که این عباس از پیش
که شبح بود از شهری مشغول خودی که در حال عماد بود و در
کعبه در حیات حال با پنج دانه و بر تقیر پشت و در این کعبه
کردن که در آن زمان حرم مردم با مشور با آنکه آنوقت آن
سبل که از او شده و این عباس مطلع نشد پس و قول اول آن
علاست پس در حج و در این شب که قانع امول ترجیح میگردد
مشیت از قول حق
فقط که در حیات حیات
در آن در آنجا که باقی شده که در سفر و سفر و سفر
امروزه بر حال جیب علی بن عبد و سلوا استیمن عقیده خودی
سوی جهت کعبه پس که در
عبد الله بن عبد
امریکس من انی اسمن من لوی کان رسول الله من الله کعبه

من حیات الخس ستمه او سبب شد امیر بخیر من مکتب
نه که در باب مکتب ستمه شاره و مکتب او در مکتب
مدینه در مکتب او در مکتب او که آنوقت در کتب مکتب
کعبه در مدینه کرده و از دیگر آنکه در مکتب ابن العقیل
فقط مکتب او در مکتب او در مکتب او در مکتب او
برای مکتب مکتب او در مکتب او در مکتب او در مکتب او
عبد و سلوا کعبه در مکتب او در مکتب او در مکتب او
که در مکتب او در مکتب او در مکتب او در مکتب او
فی السماء پس در مکتب او در مکتب او در مکتب او
کعبه در مکتب او در مکتب او در مکتب او در مکتب او
شاه و از آن وقت است از مکتب او در مکتب او در مکتب او
عبد و سلوا مکتب او در مکتب او در مکتب او در مکتب او
من الناس و عبد الله و در مکتب او در مکتب او در مکتب او
بزدان بر مکتب او در مکتب او در مکتب او در مکتب او
و تقرب به بی من مکتب او در مکتب او در مکتب او
راست مشرق و جنوب بی بی حضرت ذاتی در مکتب او
حق است و استیمن که کعبه او در مکتب او در مکتب او
راست مشرق بی بی من مکتب او در مکتب او در مکتب او
پس که در مکتب او در مکتب او در مکتب او در مکتب او

از او در قریب قوم من لایق منی فی صلوٰۃ الصلوات علی من یرحمہ اللہ
میں گذشت آنروز بر می از انصاف و سخاوت خود که میگذرد نه از انصاف
بیت المقدس فقال بواشید ان علی بن رسول الله صلوات علیہ
و از تو خبر بگیر که من گفتم آنروز که گویا بر من گفتم آنروز
یعنی اوقات این صیغه نجات عقل را در دست جنتی گذارد تا آنروز
خدا رحمت و سلامت کن و خدا بر وی دانید که گویا من و گفتم
و دیگر آنروز آنحضرت جانب کعبه قریب القریه منی قدم نهادند
میں بگشتند مردم را اندر وی کرده است که در جمعی روایت است
شع که گویا در نماز جمعه بوده و شش یا سیزده و مردی ایستاد
مرد دست بر شیشه گذاشت گفت من جانب شمال و این روایت
که یک یک است جنوب پس درین خوابی لایق می آید که نام گنجین
صفتی صفتی بین منشی اقدام کرده باشند و اگر بر جای خود بوده
هر که از آن نام بر شست مرقبان و صفات آن پیش صفت من است
بر شست و اگر نام دیگر که منشی اقدام در آن وقت منشی نماز خواند
شاید که در حدیث و احوال بن منشی اقدام با کلمه مسلط خوانده است
منشی قال حدیثی و شام قال حدیثی بن ابی کثیر
من من بن برادر من من جابر قال کان السبئی من من حدیثی
منشی علی الحدیث قریب است بر ما را و القریه فی منزل و است
حدیثی گفت جابر بود بر من من آن روزی که در هر کس محمد بود

که ان رب انعمت و اوفی کذا استحق ان یذکره و قد مر
و استقیال تجوی که از انصاف و سخاوت خود که میگذرد نه از انصاف
من منضمه ربحا ابراهیم من من قول قال عبد الله علی بنی
منی اصعب علی قال ابراهیم ابراهیم ناداه فوقف انعمت من
بن مسد و کار کرد از منی خدا رحمت کن و خدا بر وی گذشت آنروز
راهی علی بن زکریا شک گفت اعم که درین نادانانی چیزی
کرد و حکم کرد کن ای ابراهیم فاستقم علی که رسول است صفت من
صلوٰۃ منی گفت شد مرا رحمت ای رسولی ما ابراهیم است
نادانانی قال ما ذکرت قال صلیت که از آن روز من من است
و است گفت نادانانی من من منی که است از آن روز من است
لی نادانانی فقی برید و استقیال القوس من من من من من من
بجو و هر دو بی ۱۰۱۱ سی کرد و خبر او سخن را و من سه سیزده
سوم کرد آن منی صلوٰۃ من
و ایست با اگر از شریف نقاشان کن گویا عاده نماز کردی و غیر
منوع من کردی اندر آن روز انبیا و من من من من من من من من من
بنوا است فخر علی بن کعبه قال لودت فی العلم منشی
لی حکم و هر که و اگر در جانب مردی خود را و من من من من من من
نماز نیز بنده بر ما امر شد اوست من من من من من من من من من
منی گفتن نادانانی فذکر فی من من

و کویطی ترا پیش میگویند بز و آموش می کند طایر و حق تو را چنان
گنیم پس در دیده و آرزو غایب و آینه کن و آتش است که کوی
سوزن قیصر الصواب طایر و آتش که شک و نه آن کی آتش
در خانه و آتش نماید در وقت خواب او طایر میگوید عمل
پس تو که نه از دنیا با طوفان که میماند او شده هم طایر فریب
سه و بین لبه سگ و در لبه سگ که در همین سبب و درین صورت
شک و آخری خوب سگ و سگ که تا هر یک در یک و این است ظاهر
غیر و کوی که در آخری تو را می کشد و قطع می گوید این سگ و معمول است
و علی با جامع و مشهور و غایت که آخر ضعیف است که کوی سگ و معمول است
سلام است و اول صفت بر مگر آن پس در وی است که از این
صورت است لیکن طایر اختلاف است در اقلیت که پیش سلام است
صدان است ما باقی القدره من طیرا عاده علی
سسی صلی علی غیر القلوب اب در میان می گوید است و تیرا که
در وی است که در حکم کوی پندارند و از هر کس که گفته است
فانکله و بعد از هر یک بین جد از سببی آتش یا جی که در بین آنها
طایر بر وی که طایر است و بهی و غیر قیود واقع شده و غیرت
او و در آن است و سبب آشنایی و در آن او و همین روایت
که در آن ای سبب از سبب علی السبب و علی و بی و طیران گویند
و این است عاده و آتش می گوید که در آن سبب معلوم شود

نمود و وقت و بعد از وقت و اجابت او و وقت سوره ای صلوات
علی سوره فی کسفی الطیر فاقبل علی الناس و بعد از آن و حقین
سلام و او سبب است که در آن سبب است و در وقت و ظاهر است
که در هر دو صفت است او و عقیده است که در وقت است ای این
جز صفت او است این است که در آن سبب است که در وقت است
ترجمه کرده و کوی طایر و راسته است که در وقت است که
بر مگر در آن که در آن است که در وقت است که در وقت است
قبول او و در آن است که در وقت است که در وقت است
و این خود از وی سبب و در این راسته است که در وقت است
ازین صفت است که در وقت است که در وقت است
بیشتر من صلی علی الناس قال عاده وقت ای فی وقت با رسول
لوانک من صدمه ای سبب صلی علی کس که در وقت است که در وقت است
یعنی صفت صفت بر او که در آن سبب است که در وقت است
در وقت سبب است ای سبب است که در وقت است که در وقت است
باست فخر است و آن مقام است که در وقت است که در وقت است
مرافقت کرده است که در وقت است که در وقت است
و در وقت است که در وقت است که در وقت است
عده که در وقت است که در وقت است که در وقت است
می کند اینها را تکلیف و فاسق و این سبب است که در وقت است

برین نال شد آیت مجاب که انیت واسیالیتی علی و نالیک
آیه و اجمعی نسا، الی علی صمد علی و سلم فی الزیارة علی بن
شاذان بن سید ارحمت کن، خدا بر وی در قدرت کجاست
را بن حضرت نخلت لمن عسی بر ان نکلن ان بیال اردا
چایز استن قرالت تو الایس کلمه مرین زمان را بر نیکست بر
پرد و کلا و دلگرا تا کنه شو نارا این کربل میکل اولوان
میز شو نیاو برین نال شد این آیت خالی اوج عبد الله و قال
این ای مریم انیر نامی بن اویس قال صفتی حمیه قال است
الانسانه انکت مواف روح و گفته است این ای مریم که سید است
که خردا و با ایچی گفت حدیث کرد مرا حمیه و گفت ششمین
است این حدیث مذکور بقوه کرده است موافق استناد و
سبق این استناد که قوی تر از است حدیث حدیث
وینت قال انیر نالک موافق عبد الله بن سید عبد الله
بن عمر قال اناس من اهل بی موافق الصبح اذ ناهوا رب
قال رسول الله صلی علی و سلم قال علی علیه السلام ان قلت
این هر دینان اگر مردم همین جای بودند در صبح ناکا که
ایزوم البینه و برین گفت عمیق بن سید ارحمت کن، خدا بر
تقریب دستا، و در بر وی است قرانی است و با و قدری
تقریب جنگ آید بقی این از حدیث را که گشت که در اول این آیت

زنده ز معر و چون حق از در در تو یک لب بود می راز
گفت است که اقا و قد امر ان سبیل کعبه است مقوم بود
عمیق کرد و گشت که در وی که انکت عابث که برین دو کعبه شما
گید را و گشت و چه هم ای الشام ما ستره ادانی لکیر الکرکی
چیز مردم و ناله غیر رسیده و چه خفا گشت و آنچه ناز
صحت گفت عمیق دین و حدیث جگر است که بر کعبه معر بن
بردمه بن سید رسیده و در مسی بن بیرون شهید مسی بن و ای است
بولان در غنا صبح و زود کرسیده است برین منفات خرد
قال حدیثی من شرف من مومن انیر
عن علقه مرید ان قال علی علیه السلام انیر غدا
انیر فی الصلوة قال و نالک قالوا صعبت من شرفی جید و
سید بن گفت حدیث نالک در و خیر شد ارحمت کن، خدا بر
نیر ایچ گفت برین گفته صحابا ایضا و در شاد و زود و
سبب بن سوال ما نسبت آن نوال من گفت بنی است کن، این
برین سید انقرت بر او ای را و سید کرده و سبب نالک انیر
و حدیث سابق انکت که برین شریف بن قول صی و انقرت
سبب سید که معر و در شرف نالک است که در حدیث
یک کعبت اول این معر و در سبب کعبه نالک انیر حدیث بر او
نیر و با شرف دین حدیث و معر و از نیر کرده اند

کلیه فرزندان من السید و در کردن علوم که در آن بابیه از سید موف
یع چون خندان شاهان طام سید قید شروع در احکام سید که
حقیقه قال صفا اسکلیل بن معمر عن معین بن
السنان الثقی صلی الله علیه و سلم راهی نماز فی القیامه یسبح
علیه یعنی فی وجهه روایت است از انوشیروان پیش سید
رحمت گنا و خدایه وی و در آن شب جنی در او بر او نقل می شود
آنکه آن روایت بران حضرت تا که درین شب در روی مبارک
آنرا نیز تمام نمیکند و پس ایستاد و زمین القیامه بر فرموده بقی
یکی از آنها و وقتی که استقامت در سینه و آرام است و نه فقال
ان احکم اذا احکم فی صلواته فان نیای رتبه او ان روایت درین
القیامه بر فرموده تحقیق کی از شاه و قتی که استقامت در نماز
پس چنین سخن می آید که بقرآن داد کار و سبب است پرورد
و کار خود را با آنکه پیش بر چو کار رسانند بقدر است یعنی
مانند شایع است خلاصه فرقی از احکم قبل حقیقه سبب
قدت کند و طبعیت از در جانب قبول و دور قنایت اوست حضرت
و اگر امامت قبول داد و لکن عن سید او است قد مدو لکن
من از جانب سید یا نیز می خوانم حضرت اوست و او را یعنی
بیشتر و معتمد علی بعضی بشرکت طرف رهای خود یافت
ادامت در آن طرف سید را می ملکه و در هم نه فقال ایها

بخوان فرموده اما میکند و چنین که این که در حدیث فیصیح است
قال امیرنا ملک من نافع من حدیث عن رسول الله صلی
علیه وسلم رای یصاف فی جوار القیامه مکرر است در حدیث
بن عمر که سید خدای رحمت گنا و خدایه وی و در او بر او
جانب قبولی ترا سید از راهم اقبل علی ان من فقال اذا
کان احدکم یعمل فکما یصنع قبل وجهه سید و در او بر فرموده پس
وقتی که باشد یکی از شما که نمازی کند پس سبب آن سید از پیش
روی خود خواند علی وجهه او صلی بر تحقیق خدای سید
اوست و قتی که نمازی کند سید عبد الله بن موسی قال
امیرنا ملک من یطام بر عرو من ابریه عن عایشه ام المومنین
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم راهی فی جوار القیامه صفا
او بصفاها و آنکه در حدیث مکرر است از عایشه مادر مسلمان که
تحقیق سید خدای رحمت گنا و خدایه وی و در او بر او بر او
چنین با آنکه ان با طبع سبب بر سید از راهم اقبل
علت شایع با المعاصن السید ترا سید ان سبب یعنی سبب از سید
براعت و محاط و متحرک فرقی که در است در زینت سبب محاط
آورد و در حدیث که درین باب می آید از امام صادق علیه السلام
پرده در از دست ترا یک هم آمده از فضیلت ظاهر و یک حکم
داشت و حال این معاصن ان رحمت علی قد نزلت علیه

الطمان باسفاقت من عباس کزین برکن بر یکی از کتب
از او انرا کن یک مثنوی با پاکه و اگر تکلمت حاجت است
نما و دست موسی بن اسمعیل قال در شایرا هم بر سر
قال از این شایب من می بر عبد الرحمن ان او برود
ایسب در شایب سوال در علی السید بسلا رای کاه
فی جدار السید قنا و معصاة محبتا او بر برده او معصیه
کرده اند معین عبد الرحمن را که کتبین سوز خدایت کاه
بروی در بعضی زاده بود اسبوس گرفت سکن زده و در
و از برای نقل از او تمام حکم فلا تخمین نقل و برده
بینه و لیصن من سباده او کتبت تمام السیدی بر فرموده
کس که یکی از شایبین می از الیه پیش روی خود و از
جانب دست است و کتبت که از جانب دست چپ
باز برای چپ کرد معنی کسی باشد
و لیصن من بینه فی الصلوة آقر بان بینه از او بانه است
راست در خانه از حدیث سابق و همان حدیث است
منع و دیگر کتبت معنی الفاظ که در باب آورده و مکتوبا
منع مفهوم می شود و در خانه شایبین شایب که در کتب
آزاد کتبت که از سوی چپ یعنی احوال کتبت شایب که در کتب
و حریم کرده و نوی بینه مکتوبا در خانه از حدیث است
در سوی چپ

سبوح با که از حدیث اخیر طهر است
در شایب الیث عن علی بن ابن شایب من می بر عبد
ان او بر برده و ایسب اخیر ان سوال در علی السید
رای تجرد فی مایه السید قال سوال در علی السید
میسا در قنیه ثم قال انما حکم فلا تخمین و جده و ان
و لیصن من سباده او کتبت در السیدی ترجمه حدیث
پوست
مضن بر حر قال در شایب قال انما
قاره قال سمت انش بن مالک قال نقل السیدی
و طول ایقن حکم من بریده و ان من سباده
او کتبت در حدیث انش بر فرموده سوز خدایت کاه
مکتوبا از یکی از شایبین روی خود و از جانب
بینه از او از جانب چپ باز برده
من سباده او کتبت در السید که کتاب انان بینه از او
جانب چپ خود باز برای چپ
سفر قال در شایب ان قال سمت انش بن مالک قال نقل
الشیخ السید عبد رسولان المؤمن انما کن فی سوره حجاب
بناهی در کتبت انش فرموده سوز خدایت کاه در حدیث
مکتوبا من و حق کتبت در شایب کتبت در حدیث
و در حدیث کتبت در حدیث انش بن علی بن فرید و ان من سباده

من مساره او نکت قدومش آید چنانچه از پیش روی خود
و نظرات راست فراموش کن اما نه جانب چپ خود باز
بای خود راست علی قبال حد شانسقان قال حد شانسقان
من نمید بن عبدالمن من ابی سعید ان اللی صلی الله علیه و آله
البحر کانت فی قید الحسد یقول یخبره قریبی ان نزل الی
چین بریاد من ایند و کن من مساره او نکت قدومش
بجوق چینه در ادب علی را از او قبسط مسوس فرستید تا
بگردد به ستر من کرد این کوفت اندر مردی پیش بر
خود با نظرات راست خود نگاه داشت که نمی فرود است
اما کن این را نکتی تا اوق لیکن اندر از جانب چپ باز بری
جیب و من الزهری صبح جمعه ان ابی سعید که روایت است
از زهری که کشید جمعه با روایت کرده اما ابی سعید
حدیث ذکر در معنی کفارة الزقاق فی الطهر
کنه خطه تحت در مسجده ان است در ناکه از دست
نکله باشد یا چون انداختن از مسجده است آمد قال
حد شانسقان قال حد شانسقان قال حد شانسقان
قال قال اللی صلی الله علیه و آله یسل الزقاق فی المسی نظیر
که شانسقان حد شانسقان در مسجده است و نکت
آن نیز نکت که نکت است

محمد

المسجد - استحقاق لفرقان نیز که از ان من
من عام مع ابی بریه عن ابی صلی الله علیه و آله
اصول الی العروة قطب صحت اما در وقت سستی و کجی از
شانه در پس کف خیز از پیش خود تا قیام الی الله ام
فی صند و نیز از مساجد ایکن کوفت را ادا می کرد و عا
نار است و عا من میز ملک و قیام از جانب راستی خود
بیشتر در راستی او فرست است و لیکن من یاد است
قد من قنبا و کوفت اندر و عا جیب همکار بری جیب
در نکت که از او شمشیر و نکت که فرستید که در جانب من است
جانب چپ همست شراح قرض بان شمس از و و و و
شانی بود و اندر بعضی کوفت که در او نیز نوشته اند که
بعضی کوفت که در مالک نکت که ام الحاش است و نکت
انچه و نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که
سوادن نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که
سطل است از نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که
نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که
مقابل است نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که
این را جیب شانسقان است و نکت که نکت که نکت که نکت که
بیشتر نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که نکت که

که دست نبد ایام که تنگم کند آنوقت ادا نمائید
اعا مبره تا الزام غل نه لطفت خود وقت
که غنیکه فیض خاک تو انکلیه است پس کو کبر و بطرف ما
نور است مالک بن اسمعیل قال عشا بینه قال عشا
حمید بن الحسن ان الرضا علی السلام رای التماس فی القبر
ملکما بود و رای مز کر اید اید که کوشه ت عین غنیکه
پس نه از این کند خدا روی در باب جنی در او از قبل
از است خود روح است اما آنحضرت تا فرشی بیا نواسی آنحضرت
مرا بر او شدت او بر من شک را برت و قال ان احدکم
ان اقام فی معلا و ما غائبای ربه و او بر من و من قبول و فر
مورد حقیقی از انشا و وقت که است در جای خدا پس حقیقی من
عانت می کند پروردگار خود ایا فرود برورد که اوسان او
در میان فتواست غایب من فی قبلی و لکن من لیا ادا کت
خود بر من وقت کند در عاجب خود و لکن که جانب سب اید
بوی خود فرما لطفت را ای عزیز من در در عید علی عین
قال او منیل کما بس که است آنحضرت طوط عاود خود را این
نعت که در روی و در که ابرق ما بر بعضی من در م حاله و فر
ای که که این
اما فی عطیه امام آنک
فی تمام الصلوة و ذکر العتوباب و ربیان خبری که آوج و ده

و ان امام مردم را انعم کردن نماز خود را که خیر
و اما درین وقت قال شریفا ملک من ای الزمان و من او
مرت من ای هر بره ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال قبل تون قبیله ما آید من غیره اما انما منی شما
یوریه خود را انجا و دیگری خبر من کرا و غیره است
است خود تا بختی علی کوه کوه و اخضر کوه انی لارا کم من
را اطهر می گویند خدا پرستید و خست بر من رکن و شما و خست
شما را و بخش و حسن است ادا که غایت شمش در است یا
عالم را چه است حقیقی می فهم شما از پس پشت خود
مرا و ویت حقیقی است هیچ ششم و نه وقت شرط عاوت
و این عات در حق آنحضرت مفضل بود که از ان نهاده
پس پشت می بودید و عاوت عاوت آن نبوده و این نیز
از خود خاری عاوت است کجی من صالح قال
عاشق من سلطان من بحال بن علی و بر انش بن ملک قال
علی یا منی من هر مسلم عاوت گفت من کرا و غیره است
که در روی غازی از فرقی از غیره قال فی الصلوة انی کرم الی
لارا کم من در ای کرا کم برت به براد گفت و تا خود
کرم حقیقی می فهم شما ای بس و نه جانای می فهم شما ای بس
پس خود تحقیق را کوع بکار آنست که اعظم را کاست فی

کردن آن بگردان

چنی که یکی امام دارد و یکی بافت کت تمام او بافت از
سینه از او بود که عادت کلام مردم است که با هم در کلام
مشابهت و بحسب اتفاق از گفته یان در این کلام سازد و در
ظاهر از بی انت که مراد ویت عبری است زعم کن
هل یقال سمیع شیطان ایضا است
گفته می شود و می خواند که در چون مسعود است که نیست
را موافق گفته زجاجی ملاحظه بود چنانکه از کلمه روایت
گردد از کلام و مباشرت این نسبت را موافق مقصد و نقلی
ربیع این ملاحظه کرده عبد الصمد یوسف قال این
س من باغ عن عبد الصمد بن عمران رسول الله صلی الله
عنه و آله و سلم سابق من الین الی الخیرت حقیق میخیزند است که
ظاهری می باشد که در میان اسبانی که شک کرده شده بود
من حنیف و در باقی می بود اذ انما یک موصی است در کلام
منه و در نهایت او شمه العودان بود و سافت و برین دو جای
بخ میل باشدش یافت ملین است و سابق من اقبل الی شی
تقریر من العینه الی مسیخی زرین و سابق است که در میان آن
که شک کرده در نه از شسته با مسیخی زرین و آن حد
و کان من سابق با حقیق مستعدان بود و از آن جهت
از زبان میل آن سابق است اینم ترافق است اینم ترافق

و در کلام این نسبت خود را ذکر کرده
طریق القدر فی السیر در بیان مستند کردن مال و بسو و در
تو زمان قال ابو عبد الله القدر فی کت مولف تو منشی
مدق است یعنی خوشتره و الا نشان تو ان و الما در تو ان
مش مش و مشران یعنی صید جنبه و جمع میگویند است مشکو
تبه و جمع مشه مشران است قال ابراهیم یعنی ابن ملین کن می
ان صیبن الفش قال الی الی صیبن به در بسط کرده و مش
یعنی در است که در وی عالی در برین که شهادت در ملک همان
کنید این مال زکو و نه و و اگر در صاحب رسد و از شمش و از کلام
تکو برتی با ششم یعنی که این کمال غراج بود و یعنی که تبه
بر طریقی س از فرود که هر چه خواهد بود هر که خواهد
در اطلاع و در آن کلام حد مسلمان خاکه ظاهر است وی
مستقل تو ان بود و صیبی میزاید آنچه ظاهر است که آن حد
ش از جهت الخیرت بود و باشد با کلام حکام موعوف
بازی الخیرت بود و پس فرود برین آن مال را در مسو
و بود مشه الی کلام و مشه و بود آن مال صید است
نادره و در در واتی واقع شمع که در هزار بود از آن
نست ظاهر مشه و صد هزار در هم بود تو ان رسول الله صلی
عنه و آله و سلم الی العودان و لم یفت الیوس در آن سیرت است

گذاختاری بودی تا زده انصاف کردی بی ادبالی حق تعالی الهی
عالمی را بی نیازی کان بری اما انا اعلمه بس هر که که از خدا
آید و نشسته تر از ان خال و بنه و انقضت که بی کسی با کوا که نشسته
از او از انب و در انجاسی فقا را بسوالت اهل حقان قانیت
عقدی این میان بود که تا که ما عا سب و گفت ای رسول
معا کس مرا می بیند من خدی داد و دم خود را در معقل اید و زبانه
اسیر کرده آید بود و نه یعنی نری فرج کرده ام ایستاد است
فقال له رسول من اعد علیه و سطره من فی ذریعهم و هب
بعضه علم شیعی پس فرمود بچرخه دست که از خدا بودی که گفته که
قوتی بیخ است بار کرده در جامه گفت بشرف عباس که بر آید
پس نه گفت از بار داشت فقل یا رسول الله من معین بر خدای
پس گفت عباس ای رسول خدا بفر ما بعضی ازین خانه از آن که در آن
برین حال و فرمود منیز با هم قال فارخو انت علی قال و سیر کن
عباس را از آنرا و برین فرمود برین دارم برین فرمودم
همه بگوید پس انداخت پاره از آن بشرف عباس بود
برین فرمود و قال فارخو انت علی قال گفت عباس بر خدای
از آن فرمود فرمود و فرمودم ثم اختار فاعاد علی کله ثم انقل
پس انداخت پاره از آن بشرف بر گشت از آن انداخت بر پست
و داشت از بشرف از آن گفت فی ان الی علی ان علیه و سطره جبهه

حق تعالی علی جان من محمد پس همه بشرف خدا درین بود عباس
فرمود در این مثل میباید تا که بوشه و سطره و مثل دست
انقضت از وی بچوب و از عرس با نانی تا در مسوالت علی
علیه و سطره ثم شما دست برین باز است و بچرخه در حال گواهی که
بود بوشه تا که در زهره گفت اند که ما گفت عباس کرده است
تقیق از برفقت مال کجاست اگر خال نماند و فرمود هم تقیق
جوت تا نادر مسجد و صحبت جان منی اول فکر این است در
تقیق زهره گفته اند که موافقت عباس کرده است تقیق از برفقت
مال کجاست اگر خال نماند در مسجد رای گرفتن من جان بود
همین در تقیق قوتیز موجود است بهتر است که گویم موافقت
نما که طریقه است اول وضع احوال با تمام کرده و بچرخه
که در شان تقیق این اگر مرقه است و درانی از وقت بزرگ
آورده جان نظر در آن کرده بر شرفا و نیافته که با بیان
من و حق العمام فی سحر کسی که جوت کرده است
در سر این طعای من انجاب بی و لسی که قبول دعوت گفته
مالی که در مسجد است و در آنکه دعوات این کتاب جمل بیفته
ت من با ابا عبد است و خمیر بر این مسجد من کسی که گفته
ان در مسجد جامل برده و بی است - تق علیه بن بخت
قال خمیر ما لک من استحق بن عبد الله ان یطرحه از سینه است

قال وجدت ابني صلي الله عليه وسلم في المسجد فاسمى الحسن
كثيرا ثم سمى ابنه الحسن فاسمى الحسن فاسمى الحسن فاسمى الحسن
وذكره في كتابه في يوم من ايامه ما عرفت فقال لي اسلك اهل
البيت ثم قال العلماء وقت ترميز اسمهم رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم في بيته واولاده واولادهم
وزادوا في كل من حوزوا فاعلموا انهم في العظمت بين اهل بيته واولاده
كذلك انما عرفت في يوم ترميزه واجابت اهل بيته في ما في بيته
عليه السلام اهل بيته واولاده من بيت مشهور

التفاسي في السيرة بين الرجال والبنات

بيان در علم در سيرة وحوادث زمان در سيرة بين مردان وزيان

بني بن موسى قال حدثنا عبد الله بن قال اخبرنا ابن
بن قال اخبرني ابن شهاب عن سبل بن سبب ان رجلا قال
يا رسول الله اريدت رجلا وجميع امراته رجلا فيقول ان رسول بن
سوره وبيت فحينئذ مردى كنت ابي ترميزه ابي ترميزه في يوم
مردى را که گفتني يا بنت ابي ترميزه في يوم مردى را اينها چه گفته است
آدمي گشت او را از مردان وقت آنکه شد ابي ترميزه و در هر که
آنوقت هر چه آيت مذكوره فقام في السهر من بين كبريائه
هم در سيرة و اولاد و رجال که من عاينهم مقود سبل است ابن
صدي بن طي دار و خاگر در كتاب لعاب شده چون مقصود و بنات

بيان قصا در سيرة بين حذرا يارا در و تقصا در سيرة ابن ترميزه
صدي بن است و الكراميد و بن ابن اتمام ما في كونه و سيرة
كرايمه كرامت و الحبيب لفاق و ما في سيرة كرامت و سيرة
نذير كرامت و الحبيب لفاق و ما في سيرة كرامت و سيرة
در سيرة شريف من في كرامت سيرة مشين و الكراميد و سيرة
الفاق و ما في سيرة كرامت و ما في سيرة كرامت و ما في سيرة
حيث شاء او حيث مراد الحبيب و قبح كرامت كرامت و ما في سيرة
بأن صاحب خانه آدمي ترميزه در ان خانه انما كرامت و بنات و ان كما
بما ذكرنا انما كرامت و ترميزه و ترميزه كرامت و ما في سيرة كرامت
خانه كرامت انما كرامت و ما في سيرة كرامت و ما في سيرة كرامت
صدا يارا هم من سوره ابن شهاب عن محمد بن ابي حنيفة عن ابي حنيفة
بن مالك ان ابني صلي الله عليه وسلم آه من في ترميزه و سيرة
از عيانان كه حقيق سيرة و سيرة كرامت و ترميزه و ما في سيرة كرامت
او فقال ابن شهاب ان اصلي لك من بيتك ترميزه و كرامت
سيرة ابن ترميزه كرامت و ما في سيرة كرامت و ما في سيرة كرامت
لال مكان كرامت صلي الله عليه وسلم ترميزه و ما في سيرة كرامت
ترميزه و ما في سيرة كرامت و ما في سيرة كرامت و ما في سيرة كرامت
خود فضلي كرامت كرامت و ما في سيرة كرامت و ما في سيرة كرامت
كرامت و ما في سيرة كرامت و ما في سيرة كرامت و ما في سيرة كرامت

در وی وصفت نیز تا این نماز می آنحضرت پس که از او در کتب باز
 این قضای مردمی بعیر و وقتی است برای نماز میسر شد ما
 انجاس بود که آنحضرت نماز او قشرین از رانی دارد و جاست
 برای نماز در خانه چنین گفته است که برکات حضور آنحضرت
 در اینجا حاصل شود هم از جنب آنحضرت پرسید که گوی نماز
 کنم نماز نگردد هر جا هست!
 حق ایست در بیان کردن مساجد و خانه ها و صلی الله علیه و آله
 عاریت می مسجدی دارد و نماز کرد در هر بن خانه
 در مسجدی که در سرای او بود
 البته حال مدعی مثل این شهاب قال اجزئی محمود بن اریک
 الاضرای ان عثمان بن مالک و جوسن اصحابه سوال شد
 صلی الله علیه و آله وسلم شد بر این الاضرایه انی رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم قال یا رسول الله قد انکرت لعری عکرم
 برت کوی که عثمان بن مالک داود از یاران پیغمبر خداست حجت
 که خدا بر وی از آنجا هست که حاضر شد و عز
 انضار جیشی که پیغمبر خدا را رحمت کند خدا بر وی بگفت
 ای رسول خدا جیشی که در کرم چشم خود را فدای اوستی سو
 و من نماز میکنم هر قوم خود را این امام است تم فدا کا -
 او مفر رسال اوادی الذی سببتی و پیغمبر استی ان

مسجد هم فاضل هم و دوستی که باشد با ما مسلمان بگفته
 ردوی که در میان ما و در میان ایشان است بشیر می گویم
 صحابه از این امامت نماز کنم است ز او در حدیث
 ملک اتقی فاقمه و صلی و دست سید امی رسول خدا این که
 بیانی قوس انیکه نماز کردی در خانه من پس بگویم با او با بی خود
 قال فقال لرسول الله صلی الله علیه و آله سلم ساقول ان الله کفرت
 باوی پس زود مرتبان را پیغمبر خداست که خدا بر وی سر کت
 که یکبار آنکه گفتی اگر نه خود مسند قال عثمان خدا علی رسول الله
 علی الله علیه و آله وسلم او بگویند ارضی الله عنک عثمان بن مازن
 آرزو آنکه بر من پیغمبر خدا رحمت کند خدا بر وی پس از آن و از من
 او بگویند و وقتی که بن شد روز زمین وقت چاشت که می خاست
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نمازت و بگویی من و فعل است
 پس خطاب از آنکه در آنجا رحمت کند خدا بر وی پس از آن
 او هم بر آنحضرت را این شست و وقتی که در آن نماز تمام قال
 ای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نقل شد که ای ناصب من البته
 سبزه رفتی که در دست سید امی انیکه نماز کنم از نمازت گفت
 پس سادت که هم بر آنحضرت بودی که از نمازت فدا رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم کنم فخر فخر منی کنین تم مسلم بر آن

بغير خداست که خدا بر او ایستاد و ایستادیم و او را
بسیار پس که از او دور است که بر سر مسامه داد و قال و جناب علی
فرمود و منتهی گفت و جناب و کما یستقیم پس که از او دور است پس
سلامم حضرت را بر جزیر و کما یستقیم و او را برای انحضرت جزای
تقی تا صبح و کسر نای و یا شاه تخریب و بیعت را طاهمی است
که کشتن جزیره کرده می پردازد چون که اخذ شود و در می آید علی بن
قال قلاب فی البیت رجال من اهل الکوفه در حدیث گفت و جناب
پس جمع شدند در نماز مردم از اهل سران و جمله جناب کس تا جناب
پس که از حد تقییر است فقال قابل من ام ایساک بن ابراهیم
او این از مشق پس گفت که سینه ازین مردم محو گشت
هنگام کن العیشی با این فرشتن تک کرده و او می دانم چه
هنگام دین و انگ می از اهل محو بود که بنامه فقال منتهی
منافق و کما یکب احد رسول پس گفت منتهی از ایشان او
سنانی است و دست بنده از خدا و رسول خدا و فقال
صلی الله علیه و سلم و تقوی تک پس فرمود و منتهی
خدا بر روی کوسان الا انما الله فقال لا ارا احد بر یکس
و خدا را باقی یعنی او را جنبش گفته است که هر شب که بخوابد
بآن قول ندهد خدا او این شمار است از انحضرت بر صدق
الجن او در بری او از جناتی انحضرت کوی معلوم کرده و آنکه

از آنجا که است که در حدیث و غیره حاضر بود که در حدیث
ایمان می فرستاده که آن احد طبع علی اهل بیت است
ما یستقیم فقال قد حضرت لیم پس نفاق از چهار که با خیال
در سودا علم گفت آن کو بنده خدا و سوال او نماندست
بصفتت حال او قال فانما نری و جبر و نصیرت لا اکتفین
گفت در حدیث بر قول خود پس جناب ای نعمت و ما را و حدیث
او مرنا فقال در فقال سوال حاصلی احد علیه و سلم قال انما
قد حرم علی ان من قال لا اله الا الله صدیقی و ملک و مطبقه
فرمود صحیبت است که از خدا عزم کرده بنده است بر
کسی را که گفت که طیبه در حال که بنوا بر یا ما یستقیم
رضای او را قال این جناب تم سلامت بعد از آنکه نصیرت
محمد الا نقاری و بعد از حدیثی سالم و درین سران هم حدیث
شود و بن الکتب تصدیق که یک گفت این جناب که او بیت
کرده است احدیث را از محمود بن ربع بنیتر رسیده
برو محمد انصاری را او این حدیث کوز بنی سالم و از اسامه
بن حوم است از حدیث محمود بن ربع پس گفت فی کرب
ایندیش محمود بن ربع اگر بنده است علی بن جناب
در حدود سالی از وی شنیده بود و در حدیثی حدیث را
اخذت که در حدیث کلان سالی از حدیث بنیتر گفتن نموده تا

در روایت او کسی را سخن نداشت
 القیوم فی قول السجده و در بیان رعایت دست و پا
 راست نمودن وقت درآمدن در سجده و نیز با آمدن بجا
 و کلاه و دیگرها چنانکه در سجده و نیز با آمدن بجا
 گویند یعنی بزرگترین همین تانم یا دعا درین اوست
 بر شسته و نه آنکه سخن اول اولی باقی است و تا فی کتاب
 از کلفت نیست و لفظ سخن که در حدیث مذکور واقع
 شده اصل او بر همین دور ترست و کان این هم می آید
 بعد از این و از آنجمله بنا در بعد الیسری وجود این کلمه
 ابتدا میگرد و درآمدن سجده را با ابراست و وقتی که بر آید
 ابتدا گردی با پای چپ یعنی ابتدا بر آمدن کعب گردی
 میان این دو حالت میزنند نسبت من الا شانه
 سلم من ابیه عن مسروق عن عائشه قالت کان النبی
 صلی الله علیه و سلم یسجد القیوم یا استظان فی شانه کا
 گفتند یا یسجد بود و نیز در امر است که در حدیثی است
 بعد از آن تقدیری که گویند است تانم را در کار کعبه
 خود همه کاره باقی نمود و در حدیثی در طهارت کردن
 و شانه کردن و همین پوشیدن از همه کاره بپوشیدن
 با و در سجده را گفته اند برای ایتام نشان این است

پوشیده و نه آنکه با وجود قول سجده دست راست
 کردن ایتام جز عمل و شغل کردن و هیچ دیگر سخنانی
 قبل پیش قدر مشرک الحادین بود
 سکا ناما مساجد باب در بیان آنکه آیا یا نه است سجده
 کا فزان میشد از بام سدهم استقامت عقربست چنانکه
 را و نه شده عمل فی الاعمال ان یعنی با جز بست قرآن
 مشرکان در کوشند و بجا آن مساجد بنا کنند بنده
 حاجت اتفاقا فی است تا قرآنی لغو وصلی الله علیه
 و سلم لعن الله اليهود و النصارى و اهل البیت و اهل
 و جوارین امر از صحبت قول سحر است و رحمت گناه
 حق بر وی لعنت کرده است نظر ابوداود است که
 گفته اند قرآنی آیه ای دارد مساجد خواه پیش
 از راه ایست یا فی پیش از راه لغو و لغو هم است
 قرآنی سجده کردن مرآت را پس معلوم شد که
 موجب لعن و لعن همین دو چیز بود است مشرکان
 سخنی ایست از و بجای قرآنی است که سخن
 از راه تلفظ نیست بجا از جمله قبل تنه بر سجده است
 پس او است که بجای آنرا سجده بنا کنند یعنی
 نشان آن عقرب است که ایستادن این کرده اند که موجب لعن

پیش خیرا میزست و کسی که خواهی است از او بی
صالحی ام نه نشن خیر و فراتر آن و تقریر اول او است
و آخری است و با مکر و من الصلوة فی القبر و نیز این
و بیان است که گفته است که در میان قبر با قبر
که قبرش صلیق است قطعه فی نماز گرفته است میگوید
بر است که نماز بر قبر با شد و در میان قبر و با سوخته
یعنی کرده است نماز باطل تا حدی که موافق این حدیث
عزیزه بقول عمر که است و رای عمر بن الخطاب
فقال القبر القبر لم باعه و الاغارة و ذی عمر بن الخطاب
رضی الله عنهما من انما تری کفار و ذی قبر من گفت
کفر کرد که در خط کن قبر و تقریر با عاده نماز من معلوم
شد که موجب است نه موجب نماز و اطلاع آن
پیشینه نماز که عبارت شد که بخیل است و در واقع
عازر است در صورتی خاص فراموش و تحریر عمر مردان
صورت باشد پس از چنانکه است در حدیث که با او
بر آن قاضی است و نیز صورت خاص با آنچه واقع است
معلوم نشود و احد اعلم است محمد بن اثنی عشر
یعنی من و شام قال ابنی ابی عن عایشه ام حبیبه و اح
و انما یکبر و انها بالجنه نجا و انما ذکره و انما کلین مشق

حدیث عمر بن است از عایشه که ام حبیبه و احد اعلم کرد
صید اشعار بر گوید و بودند ملک پیشینه که روی صورتها
بود پس اگر که در آرزای نیکو است که خدا است
فقال ان او یک نماز که ان جنم ارجل الصالحات نه بخیل
سینه و صورت و نه یک الصواب یک شررا خلق خدا
بوم القبر پس فرمود که نماز صغری و مستی که روی درین
ایشان روی صالح پس روی نه سیکر و نه قبر او سید بر
سکندر و ان که صورتهای مرده و انجا هم ترین فرمودند
فرمودند و در قیامت یعنی حضرت خرا که در است
برین فعل شررا لخلق فرمودند در انکس از حیت است
در روی شان پیشینه و نماز که لایق است و در هر دو نماز
آن مرد را عالی از معای نیست و در هر دو حکم واقع شده است
اول آنکه در کردن قربای کا فون و بنا را سید بر آن
و این نیست و اولت که که کما شکر کفران سید بر آن
کدامان که موجب نیست و شنید این است پس میگویند
دلیل بر جواز سجده کردن بر قربای کفار است که
و جوابی که یک استسبیح و در حق که در این حدیث کرده اند
تقریر است نه سید سائس است و در آن حدیث
عبادت عن ابی الجراح عن ابن عباس قال قدم الی علی علیه

عبد و سلم لعنه بنده قرالی علی الله بنده فی من قال لعنه بنده
بن عوف ما قام الی صلی الله علیه و سلم فتم ارجعوا
لیکنت استرقد و هم آه و آه شرفت - بنده را بسیرغ و آه
الطی بنده و رعد که گشته بدایت زانته مبرون و نه
بس تا است فرموده بنده است که - حدابردی و در بیان نشان
بست و حدابست ثم ارسلی بنی النجار فجار و استعد الی
نکالی النظر الی الی صلی الله علیه و سلم علی راعلة و هو عز
رود و ملا فی بنی النجار و استعد و استعد و استعد
بنی النجار بس که در خمیر با گرفته بس من استستی که گویایم
سوی خمیر است و است که حدابردی بر اصفه و سر و کج
به حدابردی که در بنی النجار که در حدابردی صلی الله علیه و سلم
ایوب الیک انما اذت رشت را بس من ما زان ایوب و کج
بجست ان صلی الله علیه و سلم و در کز الصلوة و در کفرت که است
سید نشان را که گناه میگرد و آج که در باقی او را است
ناله صلی الله علیه و سلم و در کفرت که گناه میگرد و آج
نشت بر و در هر بار الصلوة فاسلی الی صلی الله علیه و سلم
بنی النجار استانی بی حکم و در جنت است که است
جاست من - با گردن سید بر صلی الله علیه و سلم که در وی
و فرموده بی بنی النجار است که است که است که است

اوست که طلب کند الا الی الله عز و جل که است
کند طلب بی کرم سبای از آن که از ادای قومی و در کمال
این و کان بنده ما قول کلم فخر المشرکین و حدابردی و نه
مخلو کفرت است و بود و ان باغ جزای که بیان کرم نشان
قرای مشرکان و در وی فرمایا بود و در وی کلم فرمایا
ان صلی الله علیه و سلم بنده المشرکین فبنت فرمایا
فبنت و باطل نقل بس فرمود بنده است که است که است
بسی بقرهای مشرکان بس انما شسته شد بنده و هو
بس بر ابر و حدابردی و امر که به نخل بس بر ابر و است
انما هو باطل بقول الصلوة بس استعد و انما شسته را در است
ناله صلی الله علیه و سلم و در کفرت که گناه میگرد و آج
سید را است که باطل و انما شسته شد بس که است
سنگ او هم بر بخوان و حال آنکه نشان در هر کج است
و در کفرت که گناه میگرد و آج که در باقی او را است
نشت است که است و ان صلی الله علیه و سلم و در کفرت
در هر صلی الله علیه و سلم که نشان بود و در هر کج است
الاخر فاعلموا انما هو الصلوة و انما شسته بس فرموده
بوده که است که است که است که است که است که است
و انما هو انما شسته و انما شسته و انما شسته

تسليم درين خصوص است فعل کفر و معبر حجت بر حق شرفي
توان ساخت صحت اين کفر و آنچه ان حدیث معبر است و انچه
کفر با او در ميکند و بجاى حق مسجد بنايى کردن مکلفند
معنى معارضت کردن عيش و تناسل با ما کرده بود و با
تصوير ميگردد و معنی مطابق ترجمه حجت و برگرداني عيش
اين حدیث حکيم بود که بگيرد الصلوة و في العترة است مکلف
که ايهت بخرايى است مسجد ساختن اين کفر و بجز با ابراهيم
است و اين احوال داشته شدت برين کرده اند کوشش نماز
کوبان که ايهت در اخلاص گفتن مخالفت صريح کن است بغير
الصلوة في عراض الغم در بيان بود
نماز و حاجي که بزيارتش است
قال حدثنا شيبه عن ابى التياح عن ابي صالح قال کان ابى صالح
عبد و سلم يعلى في ارض الفيم ثم حتمت حد فقول کان يعلى
في ارض الفيم ثم قل ان بني السعيد کنت ارض و بغير حد
کان حد ارضي نماز ميکند و در ارضي هم معنی بود که بجز
ميگردد و بول و بنگ آن حد نماستان عيش و بگيرد
پس ايجازه بايه کرده و في السنن که بغير شيبه است
صداي که سکونت نماز ميکند و در ارضي هم معنی بود که بجز
کرده و خود مسجد شريف نشان ميکند که بعد از ان و صهي بان

و بعضا ضحک کرده است ليکن بجز او از اين مستند و
الصلوة في مواضع ان در حکم نبي
در آنجا شريفان باشند و در همان عترة بنجر است بغير
که ايهت کرده و در حدیثي که مکرر کرده اند ايهت بر کار ايهت خدا
صديق الفضل قال اجرة ناسلما ان حيان قال حدیث
عبد الله بن علي قال ايهت ابن عمر يعلى الي صيرة الكفناخ
و بغير اين خبر که کان ميگردد و صوي شتر خود و قال رايشي
صلی الله عليه و آله که رسم نعل و کعبه ابن عمر و بعد بغير خدا
رحمت کن و در ارضي ميگردد و ان کار معنی نماز صوي شتر خود
و آنگاه سده و ميگردد در عادت ديگر معنی واقع شده و آن
که در ان در سارک اهل صهي آنجا که شتر او نشسته باشند
نماز نکند و عترة معنی گفته اند که در کات شتر موجب عترة
و شتر عترة و شتر گفته اند که در ان شتر جا که شتر عترة
مواضع در ان عترة اين باب با حجت آورده و معنی
عترة معنی اگر شين بودي که حضرت و ان عترة رايشي
کرده اند
من صلي و قد اذتوا
و شبي ما صيد جادو بود و حدیثي که نماز کند و عيش او
مؤذي کردن آن آتش فرود آمد با آتش خود با عترة که مؤذي
کرده ميشود و در کيش که فرزان پس از او گفته صلي بن صل

خود ذات ضار تا آنکه در پیش وارد یعنی در حضور کنی و
میست نماز و قال لا یبری الهی قال قال الامام علی
و سلم عرضت علی انار و نا صلی فرمود سبزه ارادت کن
روی ای بر که در وقت برین آتش دوزخ و قوه است کما
کسین نماز سبزه هم به آنکه چنین می باشد که در حضورت نماز
نکرده است از حدیثیه به عبادت کنار و ای از این حدیث
معلوم شد و آنکه بر این حدیث در اشای نماز آتش دوزخ
که بود که مشوق شد و ازین لایحه ای آید که در پیش کما سبزه
انحضرت نظر بر آتشی بوده است و ان چنان آنگاه
که در غایتی کرده اند آنست که از حدیث ولات بر دعا
نار و از آنکه از جنسی فی اختیار انحضرت بود و کلام آنست
که با اختیار بود و کرده است شیخ این خود در توحید آن
اختیار بود عدم اختیار برین جا برابر است اما اگر آنست
نظر بر باطل و کرده اند آنست از پس ولات کرد که
ایضوت کرده و ناشد بر پوشیده مانده که در صورت
اختیار بی تشبیه که موجب کرامت است با حمت پس
انصت و عدم اختیار در معنی برابر است و تیا سبب انصت
آنحضرت که در اشای نماز است داده و حمت بر این
پس دوزخ بر آنحضرت گفت که نمیتوان کرد یا آنکه در

آنست بر آنحضرت . معاندین سبزه و با کسین
را به بن اسلام من عطار بن ابی مریم معاندین با سبزه قال
قال آنست انفس یعنی سال در صلی الله علیه و سلم فرمود قال
اربت انما نظم مضطرا کالکرم فظا انکف انکف انکف انکف انکف
گرفته شد آفتاب پس کرد و سبزه رحمت کند و در آنست
نماز را سبزه فرموده مؤده ششم من آنست یعنی پس ششم
بیشتر خود مضطری مانده امروز چرا کسین برود بر تحقیق آنست
هم با سبزه جان سختست که مذکور شده
که ای سبزه انصت فی القاب که بود چون نماز دینی قریب
سعد قال صدقنا سبزه من صید الله قال اجزین
فانع من او . هر مر این صلی الله علیه و سلم قال احسب انی
بیرگ من صلواتکم ولا تخفوا به قدر فرمود کرد و دعا آنست
خود چیزی از آنجا خود همین در دعا نماز سبزه و سبزه
گیرند ما نماز بر ما سبزه است قال کرده با حمت کرد
سبزه قرآن نماز با کسین کرده و هر نفس اگر تشبیه کرد
تشبیه طبع کفایت اودت خاستگی اگر در آن نماز تشبیه
نظر با حق هم برین از نماز پس معلوم شد که با کسین
غنی باشد و تشبیه نماز که معنی آنست سبزه بود که گیرند
جانبار دیگر کرده و در دعا نماز سبزه و سبزه و قول شد

و قد و باقیه با بنظر ابراهیم تمیاضی نام دارد و باقیه
اصول فی سراض الحرف و العباب در بیان کرامت است که در جای دیگر
منت کلام است و بعضی این کتابها را فرموده و در جای دیگر
نصاب هر شایسته و بزرگان علیا که در اصول و کتب اربعه
در ذکر کرده و مشبه و کمالی از اهل طایفه رضی الله عندهم است
نماز آنست فرموده و تو را در کورانی واقع شده و اوقات
ی که این قرآن را صد تعالی که کونین من خلیفانی است بنام
من القوا صدای و می این قضیه است که این گفتار ایشان که
ترکیب کلمات است کلماتی و بعضی بنا بر آنست که در آسمان گفته
شدنی آن چهار کلمه بود چون نامشده می خواند و ای سرشته
که آنرا بر هر دو افتاد بر هر دو قوم او و هر دو زبان به آن
اصول بن معصی الله قال صلی الله علیه و آله من صدق الله بنام
من صدق الله بن فریضه صفتان این سوال است صلی الله علیه و آله
قال بنی خدا صلی الله علیه و آله بنی الله بنی الله ان کونوا با یکدیگر خاتم
با یکدیگر خاتم صلی الله علیه و آله بنی الله بنی الله ان کونوا با یکدیگر خاتم
بر خاندان که در نصاب کرده شده و از هر دو قسم صالح است
علیه صلی الله علیه و آله بنی الله بنی الله ان کونوا با یکدیگر خاتم
اگر کسی خاتم باشد با یکدیگر بنامشده و اگر کسی بنامشده
پس دنیا میدارند بنامشده بنامشده بنامشده بنامشده

الصلوة فی البیت و بیان قرآن کریم
در سینه انصاری که آنرا گفته اند و حال هر آنکه از غلظت
سبک من اهل انما بل این مباحث صورت گرفته است
نماید و این کتبهای چهارم صورت است از جهت مرتب
و کلام این عباسی صلی الله علیه و آله بنامشده بنامشده
این عباسی که نامشده و در سینه انصاری که در سینه انصاری
صورت است محمد بن محمد قال بنی الله بنی الله
بن هر دو عن ابی عن عایشه ان ام سلمه رکت رسول الله
صلی الله علیه و آله یسبح کینه را بنا بر این گفته قال انما یسبح
ام سلمه که در سینه انصاری است که در سینه انصاری
بود آن بزرگین عیش که بنامشده و آن کینه را با یکدیگر
باید گفت بنامشده صور پس آنرا که در ام سلمه گفته است را هر که
درین بود از صور آنها قال رسول الله صلی الله علیه و آله
قوم از آنست جنم الصالح او ارجل الصالح بن علی فرمود
سبحان الله فرمود بنامشده رحمت کند و خدا می او بجا آورد
است که هر دو از میان ایشان شده بلکه کار با هر دو یکی
کار شک داد است بنا بر هر دو فرمود صلی الله علیه و آله
ملک الصلوات یک شتر از خلق است و در صحنه کبری کرده

بدان سید منصور تمامی متوفی را تا اسس کند اینجا بود
 آفرید با آن نزد خدا صورت مغرت عیسی و مریم صبا السلام
 که درین شمار شد در آن قصه را که هر دو را وقت بزودیت
 و قریش با آن میرفت **این باب نیز**
 خدا در بعضی روایات با باب هم سابق است **این باب نیز**
 قال انما شیب من ان یری قال یزنی عبدا من
 عبدا من عبدا ان عایشه و عبدا من عباس قال
 نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم طبق یخرج عیینه و یسجد
 وجهه فاذا انعم کشف عن وجهه عایشه و ابن عباس گفته اند
 هرگاه نزلت به سینه از رحمت کن و خدا روی کن که
 می انداخت چاره ی که او را بود روی خود پس زنی که
 گرم شد می دور میگردد و می مبارک فقال و هر که تکلیف
 فرمود از حضرت چمن بود یعنی کاه پا در روی شریف
 می انداخت و کاهی دور میگردد این قول را بسند
 علی الیهود و النصارى ائمه و جبرائیل بنیامیم سابقین است
 خداست بر وجود نصابی که گفته اند قریبی ایجابی بود
 ساعد که پرستش میکند پسوی آن گفته با صفا و ستر است
 انکفر است خود را این که گفته بغیر شریف او مثل آنچه کرده

بود و نصابی از نصابی آن لا معلوم شده است و
 تو جیبانی که شرح کرده اند عالی از کلفت نیست
 عبدا من عبدا من عبدا من ناک من ابن شهاب من سعید بن
 عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 قال الله العبود الله و جبرائیل بنیامیم سابقین
 خدا عبود را یعنی مطرود و مردود کرده اند ایشان از کلفتند
 قریبی ایجابی سعید با درین حدیث تخصیص ذکر نمودند
 از آنکه با وی این کار میباشد از نصابی بی نسبت ایشان
 گرفته **قول البقی صلی الله علیه و سلم**
 محبت ال ارض مسیه و ظهوره فرموده سینه از رحمت کن
 خدا روی کرده بنده شد بر ای من زمین سعید است
 هر ما خواهد که نهد در محبت ما از هر دو کن پس صبا
 مفرود بود از جبر و اشیا معلوم شده که چه میگردد از هر
 سیکر شده بر کسی با کی سعید باشد یعنی که بر کسی رسیده فیضا
 میگردد باشد خدا و با علم و با ک گفته کن است از جبر است
محمد بن سنان قال حدیث صحیح قال حدیث سابق
 هر او را حکم قال حدیث جابر بن عبدا من قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم محبت من شاء من عبدا من الایام
 نقلی گفت جابر فرمود بغیر خدا از رحمت کن و خدا روی کرده

ام من حج بزرگ داد و در شده است حج کی از پنهان پیش
عفتت بالرب سیرة شیدا تا فرما نیز نام بر اعدا بر عبده
ترس داد که همه در جنت لی ارضی مسجد ظهور او کرده اند
شده برای من زمین مسجد و با که گفته و از عدت و اید ایل
من استی ادر که الصلوة فلیصل و هر که م مروی از پیش
کرده یا با او ساز پس تا زکته صبر او نکند و هو که با جم
کو نماز منی که موجب شایگان است بود اعلت لی انعام
و طلال کرده شده برای من مالی نیستند و بر هیچ بنیسه
حلال بزرگان الهی جنت الی قدمه حاضر و عشت الی انک
کافه و پیغمبر که بسوخت بنده سوی قدم حاضر و سوخت
شده من سوی مردم سوخته و عطبت الشفا ده و در شام
اذن و شفا است و نیز آن کلام در آن حواس سستی یافته
قدم المرافة فی السجود و در جواب
کردن زن و سجود اگر کسی دیگر نماند و است
اصیل حال در دنیا با او اساده من و شام من با من نشسته
ان و ولده کانت سواده العی من العرب فاستوی کلکانت
سهم مرویست از طایفه که تحقیق راهی بود بسیار کرده
از عرب را پس آنرا کرده و بود ایشان قانت غزنت
جنتی هم عباده شایع احرار من سجود و کنت اشاء بر آنکه

که ایشان بود کالی که بران دختر نامی است من ارمود
و عزرا قانت فوسنت اوقع سنا قرت به قریه و بچسفته
جنتی هم فخطبت کفنت آن زن پس سنا در جاسی یا افتاد آن
حامل از ان دختر پس کفنت سوی ظهوری دان حاجت
بود پس کمان کرد غلبان آنرا کفنت با پس در دست راست
فاحقونی به قانت فخطبت ابیستولی من فخطبت لکانت جنت
کرده مرا بزرگی آن پس کفنت که تخم میگردانرا تا کفنت
کرده فرج جنتی را قانت فراموشی لغا بر موسم ادرت
المدیاه فاحقنت قانت فرج جنتی سر کفنت تا کفنت من
استاد هم ایشان تا که کفنت ظهور پس ادرت آن
حامل را کفنت پس افتاد میان ایشان قانت فخطت ذالذی
انفقونی بزرگشم و نابیه و بود او کفنت پس کفنت بزرگ
کفنت کرده و با کفنت که برین کفنت آنرا و حال آنکه
بهرام زمان و آن حامل است آن حامل قانت فحارث ال
رسول اند صلی الله علیه و سلم فاحقنت کفنت پس آینه
داد و سوی سینه را دست گاه و خدا بر وی پس بسهم آورد
قانت کفنت کفنت لبا حیاره و فی السجود و جنت و در آن
داد و از سینه در سجود با سینه شکست و در وقت
مضرت قانت فاحقنت غزنتی قانت فاحقنت کفنت

25

محمد باه قات و دوام الوشاح من عا جب ربنا الله من طرد
 الكفر الخالي كفت من بي التران ودهو مكاتب سكره نزلون
 كفت فاشق في شفت زرد من مسبح عجمي ما كرا كك كفت وروز
 و شاق غراب كاهر بره كاهر شفت كاهر بهش كاهر شفت كاهر
 از شرف كاهر شفت و امره انا كاهر شفت لهما شاك كاهر
 تقصير من مقدا كاهر شفت يا كفت عايشه من كاهر من او به
 حال است زاه كاهر نه بود اين روز و شاق كاهر شفت شفت
 كاهر كاهر سكره بي اين راقه كفت فاشق من عا كاهر شفت كاهر شفت
 پس عدت كاهر با جديت ا
 هم اول
 في السعيد بيان جواز خواب كردن در مسجد با كاهر خانه و در مسجد
 و قال ابو جعفر عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله
 جعلي اذ و كراهة في شق اعراب بر مسجد خدا رحمت كاهر شفت
 پس بود در مسجد و آن موضعي بود از باب مسجد نبوي كاهر
 ميروند در آنجا مسكان و قعرهاي مسازان و قال جديت
 من ابي بكر كان اصحاب الفقه فقروا كفت عبد الرحمن بن
 صاحب صدق فقير... مسدوق قال عدنا يحيى بن عديت
 قال مرثي ياق قال جيزي عبد الله بن عمر اذ كان ينام في
 شب اغرب الله في سبل النبي صلى الله عليه و آله كاهر شفت

طرد او را چون هر كه جنتي هي خواب كاهر و قال انك جوان كاهر
 بود كاهر چون بود مرد و در مسجد نبوي خدا صلى الله عليه و سلم
 - فقتل من سعيه حال عدنا عبد العزيز بن ابي عاصم
 سهل بن سعد قال ما روي عن ابي بصير عن ابي بصير
 فاطم عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 عدنا روي عا: فاطم عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 عدنا قال ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي بصير
 كاهر من و به شفتي فاشق من شفتي فاشق من شفتي فاشق
 بود سان من و سان او جيزي اذ كاهر رت من شفتي كاهر
 و چون بر آمد و قبله و كراهة من فضل رسول الله صلى الله
 و سلم و سان فاطم بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 بودي مرا كاهر ر ا به چين كاهر است او فضل رسول الله صلى الله
 عليه و سلم جوي السعيد اذ كاهر من كاهر اذ كاهر اذ كاهر
 در مسجد خدا رحمت فاطم عن ابي بصير عن ابي بصير
 مصلي قد سطره اهل من مقدره اصحاب من كاهر شفت
 رحمت كاهر خدا جوي اذ كاهر كاهر بر سكره و اذ كاهر
 با در اذ كاهر شفت اذ كاهر شفت اذ كاهر شفت اذ كاهر شفت
 صلى الله عليه و سلم سحره و فضل فاطم اذ كاهر شفت
 پس كاهر شفت اذ كاهر شفت اذ كاهر شفت اذ كاهر شفت

او بوزاب بر خیزای او زاب چون این گشت نظر در دست
و شفت و دسترن کینتا و در تو امیر او سینه من علی من گشته
بوست بر منی قال صدنا این فصل من این من این
من ای امیر بره قال صدنا این سینه من این سینه
شتم بعد از آن که او را کسا قدر طرافی امانت گشت که
بجق و بر چه نام و خفا در کس از او اجناس صفت که دست از او
مردی که بودی مردی چادری بر آزار بازی بود با کسی
که بسته بود و در که صافی و در قضا با منع صفت اساتیر
سنانه بیع العین من صفت کسانا و امانت جزای که بود که
صفت اساتیر و در صفت از آن بر سه گویان اجیر سینه کسانا
که در اندام عتار و در صفتی غیره که در این امر
من علی کس که در دست بود صفتی در دست کس که در طرف
گفته اند اگر صفت آنکه در صورت او بود گفت این صفت
ترجمه صفت قدیم است که در وی در کسانا به صفت است و این
در صفتی که در سینه بود گشت این صفت در صورت اتمام
هر کس که در صفت
صفتی که در سینه بود گشت این صفت در صورت اتمام
وقال کس من صفت کسانا این صفتی که در سینه بود گشت
صفتی که در سینه بود گشت این صفت در صورت اتمام

که دست بر وی و شفت قدوم می آورد از سر ابتدای
کردی به قول در سینه من مار کردی در سینه - عتار
من منی قال صدنا صفت قال صدنا ای رب من دنا من عتار
من عتار قال صدنا ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
گفت عتار آید من صفت عتار عتار که در صفت ای صفت
که در صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
منی وقت جاست که در صفت ای صفت ای صفت ای صفت
صفتی و در صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
قدوم از صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
بر صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
کوی زیاد بود من که صفت ای صفت ای صفت ای صفت
لوم که در صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
صفتی ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
قرارداد بود
صفتی که در صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
یک روز در صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
کس من صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
من قاضی استی ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت
در صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت ای صفت

در بیان یکی از نشانه‌های سحر این است که در گشت نماز کند پیش از آنکه شسته
و این نماز در آنجاست که سحر خوانند که برای قطع سحر است
شریفه که موسوم نماز است شروع شده و بنا که طاعت
که بعد از آن است و واجب است که در وقت است و حیثیت
مغفله امر است که ظاهر آنست که وقت است این نماز
پیش از آنکه سحر در سحر است بنا که نمی گذرد آن وقت نماز
که اگر در آن نشستن کسی بخورد که آن کند روا باشد اما
انتقال مخالف حدیثی است که به ثبوت است که حضرت
بر سر خود شخص را که نماز کرده و شست هم در نماز شیطانی
جسد فرود آمد و در رکعت نماز کن و گفته اند که نماز
بجست السحر و آن با دومی فرض است و یک مرتبه است
الحمد لله رب العالمین در حکم حدیثی که مابقی
و حضرت از او در سحر است عبد الله بن عمر
قال بنی ناکب عن ابی الزناد عن الامام جعفر بن محمد
ابن اسحاق عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الکلیة فی السحر علی
احکم ما دام فی مسلاه الذی علی فی عالم کبریت فرموده جعفر
علیه السلام که یکی از نشانه‌های سحر است و جای که نماز
کرده است در آنجا و نشانی که در وقت است که هر گشت
که این حال مخصوص نیست در وقت آن شخص که در وقت سحر

تقال اللهم اغفر للعالمین و سحر بر وقت است این با سحر
مرا و در وقت گشت بروی منفعت آن و کشف است وقت
عالم نماز است این
بنا سحر از سحر و غیره مواضع آنکه ذکر میکند بنا سحر
نوبت بنا بر شرح تفصیلی کرده در ترجمه سحر مونی و اگر
در عنوان نماز که در سحر است در سحر است سحر است
در دو نماز این بسیار است قال کرده است مواضع بنا که
پوشیده و نماز به بر شش نماز این کتاب است سحر و قال پوشیده
کان سحر السحر من حریر افضل و کفایت او سحر حدیثی بود
السحر من حریر از شیخ حریر اگر چه در رک بود از سحر است
و اگر باریک است از سحر کوفت و امر غیر نماز السحر و قال
کن ان السحر من المطر و فرموده در سحر خطاب بر معنی آمده است
به بنای سحر بنوی از شیخ حریر و گفته بنا را چه سحر مردم
در نماز است این در زمان آنحضرت سحر سحر است بنوی خود که
از نماز است آب باران مخطوط است این و با یک این که در سحر
در دو روز خود از آنکه در یکس گشت سحر و در وقت سحر این سحر
این در وقت است از سحر مردم را که نماز است از حضور حق که جای
است این و مشغول شود در آن با آنکه سحر است از سحر است
ساختن سحر و سحر کردن که در سحر است و با سحر است



تو ای و در حال این بنام کتبیا چون جامع و غیره و تا آنجا
گفت من خود مایات میکنند بنامی مسامحه گویان برین تو گفتم
آن حدیث که مذکور است از مردمان هر چه می است گویان بود
در هیچ وجه و در آنست که خود و صرفه اصلی مدعی و در آن
نزدیکت کرد باقی که بر است من که مایات کند مسامحه و
عبادت کنند و آن که گواهی و قال بن میاس لفرغ فینا
کار گرفت البیوه و اعصابی و گفت این معاصی نقش
مطهر میکنند مسامحه و اینها هر حرف کرده اند و در فضایی
صعبی یا خود است علی بن عبید الله قال صدنا مغرب
بن ابی بسم قال صدنا الی من صالح بن کعبان قال صدنا یخ
ان عبید الله و فرود ان مسجد کان علی صدر رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم مینا بالین و سفن الطریح و عمد و حسب الغنل
خبر از حسب اصد بن عمر بن ابراهیم تحقیق بود مسجد زمان بنی امیه
رحمت کند از بردی بنا کرد و در آنست حاتم و سعید آن بنا
فرمودستو نمای او حرم و درخت فرما و لم یزد و بود که گشتیا
و درست کرد و بنیز و در مسجد بنی ابی کعبه بنی رضی الله عنه
و زاد و فرمود بنا علی بن ابی طالب فی صدر رسول الله صلی الله علیه
و سلم و افزود در مسجد بنی عمر و بنا کرد آنرا بر مینا دای که
در حدیثه بود رحمت کند و رضای عزوجل بر وی بالحق

۱۰۸ حمد و خشیا بنا کرد و بنیخت و بناخ غنا و از سبک گشتیا
آنرا در حال که مایات کرد گویان هر که گویان هر چه می است
بنا کرد بر همان مینا قدم و بود با گشت سانه و سبک
ستوندار و بناخ فرمود و سبک آن کرده و زیادتی کرد که گشت
گویم خود که مراد زیادتی در نشسته و مستحکام باشد و بنا
زیادتی کرده باشد یا مراد مینا دای اکثر مینا بود و غم
بیشتر مینا خود و نیز زیاد و کثیر و بی مورد یا از جلالت و تقوی
و القدر بیشتر تقییر که مسجد اعمان مینا مدینه و یا مینا
خود پس زیادتی کرد بسبب ابری و طلال و عرض بنا کرد و بود
سبک تقوی کرده و شد و گنج و صل عمر بن حماد و شرف
سفید با بناخ و کرد و بنی عثمان سستو نمای آنرا سبک گشت
و سبک است آنرا پنج سال که آنرا بنی عثمان و گویان مینا
بود بناخ نام بود رحمت کند از بنی کند
انسان بنی بنی امیه و در بیان باری خوبتر و در حدیث
در بنا و مسجد و قوله الله عزوجل کان الی غیر من ان حرم سبک
انسان گویان و در فرمود و حسنای قوی و در که دست گشت
هر شرف گویان و بنیک حالت کند مسجد باری رضای عزوجل گشت
حمارت کند با خاص و به نیست تعریب آنرا اما حرم سبک
من امن یا اصد و البیوم الا فرمات بنی کند مسامحه

چه جای سجد عظام هر کسی که ایمان آورد و بخدا اوست
و تمام صلوات و آتی از کتب و قلم کشش آید باشد و با او
داد و بدت نکوت را در نزد سید و کاروان کوشته ادا
غیبی او یک آن گوید آسن المبتدین پس نزدیک است
آنکه با ششیدان هجرت یا قنای را که هر لغت مع هجرت
ساجد را بر پای رود و چون سجد علی کرده و گفته که از سجد
عبادت سید ابا و اشش توست عزیز و آب و جو را دویم
عبادت و ذکر حاجت نماز روی و در کس علوم دینی و حرکت
از آنکه مجموع و مکروه است و در سجد مرید است که خداوند
سجده فرموده که خاندانی آن در زمین ساجد است و از آن
خاندان آید و در آنده آنگاه است خوشی و شکی با مرید و اگر
خداوند کند و در آن روز است بر زبان او کند و اورغان زمین و عز
و جاست بر کسی که زبان او کند و اگر بزرگی و چندین
شست سجد قال صفا عبد العزيز بن قمار قال حدثنا قال
القدام مکره قال قال ابی جاسم ولات علی و لطفنا
الی ان سجد تا سما سن حدیث گفت که گفت مرا این خاندان
در هر چه فرود اگر علی است بر روی سیدی انی سید غدیری که از
قداست پس شنید از حدیث او غا لطفنا تا جوی خانی حاجی
صلی علی س رشتت هر دو تا کا و در با شستت بوسید را در

بستانای که اصلاح سجد و آنرا خاندان او و خاندان دیگر است
چهار جور است بصورتی که هیچ که از پشت خود او بزر
ساق پای یا سجد یا سجد است هم نشاء بحدی است اذانی
علی زکریا و السید سید آقا زکریا از انهار بحالی که حدیث سجد
ما تا آنکه آمد بر که سجد شوی قال کمال ابنه لینه و عار
لینتن لبقن گفت بودیم با کبری و سجد یک شست تا آن
بسرده و در شست بر سید شست قرآن البنی صلی الله علیه و سلم
نقص از سجد شد پس در عماره استخبره در حست که خدا
بروی پس نشاء تا خدا که از زمین او و بقول و مع حاجت
الله الباقیه بر حرم الی العیز و به عود الی النار و غیره
درین حال دایمی حاکم استند او را کرده با من و شرف از
طاعت امام بر حق بنوا نه عماران کرده را بسوی جنت من
سبب و در جنت و بنوا بنده اما اورا بسوی و در جنت قال
بقول ما را عوز با شرف من الفتن گفت او سجد یک شست عار
بنا و سجد سجد از نشاء و ابتلا با ششید و بنا که عار کس
صفتن همراه امیر المومنین علی ابن ابی طالب بود با کس که
مرا و معاویه بود جنگ که گشته شد از دست انکار و کجاست
چون همراه آن معاویه واقف شد بر شهادت عمار بن
انجرت شنید و در نه قضا و عود شد از همراهی او چون این

مباد به زسد گفت تا قبل مگر کسی است که چنین برفانی را
 در میان جنگ آورده رکس بیرون ظاهر است برایشان
 که او خود را از این حکایت که بسیار مثل ماری می باشد خود
 بداست که همان در مباد و از اول امر برهان این حال را
 بنده و در این اصحاب نیز شده و سلطان آن همه که در اول نیز
 افروخت و در پوسته زبان بنده در حالت جز این که یک
 از چنانست که اهل سنت و جماعت گفته اند طاعت نماز آن
 الطوبی منستی است بر او مبادی که در نفس الامر مطابقت
 و اصداع با اصداب و این سلسله گنجی که در این زمان در کوفت
 است **استفاد بالانوار فی الصانع فی احواد**
 البز و السجده با در بیان دعای بدی چشم برده و در آن
 گران و در سجده و در سجده **قیمة قال صدنا عبد العزیز**
 قال دعای طایم من عمل به سقالت صفت سوال در صلی الله
 علیه و سلم ای مراد نری تو کما انما یصل علیه احواد پس
 عملی گفت سمل بر این گفت سبزه بر است کن و در او
 کسی را بر روی زنی و نام داد که می خدوم خود را که تجاربت که
 سبزه برای من و بهای که بشیرم من بر آن است غلال
 بهر شایه او بعد بر این من ای من جبار من امران تا اینه
 یا رسول الله ای اهل کثیفا اقد علیه ریت از با بر کوفت

گفت ای رسول خدا یا کلمه برای تو از جو مباد جزئی که نشستی بر
 فان لی غلاما عجاوبا قال ان شیت غلت المیز بس عینی کت
 درود که در خود آتوزن را که ختم که به که عمل کند از حدیث جابر
 اگر آن زن در عرض کرد با حضرت که اگر زنی به سبزه می سبزه تو
 بگو با وی درین عرض همان راست چون اهل اسلام او است
 انکسرت با او و در بافت با تمام شد و چشمه و خانه
 که ز جود که ضلع و سبزه بود بهت انکسرت در حدیث او
 همین در کار خوار و نیز است که باقی باقی را بر فاسد گفته
 و نیز سبزه ان کت که ضلع احم است از خوار و سبزه علی
 سبزه سب علی سبزه علی در سبزه است
 من بی سبزه او فضیلت کسی که با کت سبزه بر آن است
 بن میان قال دعای بن و سب قال اضری عمرو ان کبر
 حدیث ان عامر بن مهران خاد و در آن صبح شبانه که کوفت
 از صبح همان بن همان قرال منة قول اناس قد من بی سبزه
 رسول در صلی الله علیه و سلم و محسن عبد الله زانی شین
 مکن یا سبزه نزه کت را در کجا در دم و من وی سبزه
 من دستش که با کت سبزه نزه در دست کما و در او سبزه
 در او خود در عرض طول در تفاع و بسته و در او با سبزه
 سبزه چون بر آورد که کت سبزه انی صحت سوالی در صلی

عده مسلم قول عیسیٰ ثانیاً که در ده کلام در کلامین معنی
شبهه نام غیره در رحمت گناه طاری که سکنت برین
سعد اقال کبر حسیب اذ قال لیسلی بن و صمد بنی احدی
فی الکلیه کسی که بگفته مسجد بر گفت کبر که شیخ خود هر گمان
در دم گفته است عثمان یا شیخ او عاصم بن عمر کرمی علیه السلام
بناضار این خبر صورت کدر بیان آورده بگفته اند
مانند مسجد خانه در بهشت پس هر چند فرخ تو و عیاش و حکم ترا
باشد بهتر جزا بد و در راه است که از ای این عمل مثل است
که گناه باشد اندر گنبدت و گنبدت خانه بهشت در نور آن
نشان فرود بود چنانکه در احادیث دیگر آمده که هر چه بهشت
آیند تا از هر چه بود که خشنی آنرا دید و در آن کوشی که شیشه
و نه بشی آنرا تصور کرده باین خبر از بهشت دانسا که است
باینست بهشت که در خود هر عمل آورده اند از هر چه بود
باینست بهشت لایزال اقامه فی المسجید
چنانکه می ترسد اوقتی که در کسی در مسجد است قیام بر سر
قال حدیثنا شیخان قال قلت لمرور سمت جابر بن عبد الله
مر جلی فی القبر و هو سیدم فقال در سوال احد علی احدی
و سمع اسک بنیفا قال قال نعم شیخان گفته که هر چه بود
و بنا بر اینست و عا جابر که میگوید که در شست سرای که

نوی و با او تیر با بود پس فرمود او را به جنت او رحمت که
خدا بر وی کبر بچایهای مسامحه آنرا از کسی در دست
عزیز می شنیدند در معنی روایات قال تم داغ نشد
سکوت را تا هر مقدم آن کرد چنانکه در سب موعظ است
قول شیخ نعم شریفا جنت از استنطاق است سکون که جنت
افروزی فی السور اب در بیان هر چه در گنبدت
به تیر با در مسجد که بچایها در دست گرفته است
موسی بن اسمعیل قال حدیثنا عبد الله قال حدیثنا ابو برز
بن عبد الله قال سمعت ابی بده عن ابی هر امیرتسی علی
عید و سلم قال من فی شکی من ساجد او اسوقت
مثل نقاشه علی نقاشا لا یغیر و یکسر و فرود کسی بهشت
و مسجدی از ساجد یا با بزرگاری یا با تیرشش که بچایها
سمعت خود رحمت بگفته استانی را فرود بکنه سخن با رحمت
از آن بهی بیاست رتبه از استنق جان بقرات یعنی هر چه
گفته است حدیثنا شیخان فرود مسلمان را یا کت یعنی مصدر است
و معنی چنین فرود بود که رحمت که سبب از استنق خود
از کفن بچایها در دست
فی السور در حدیثنا شیخان فرود مسجد
قال میر با شیب عن الزهری قال اجزنی او مسجدی

بن عرف از مع صان بن ثابت او فاعلی ششصد ابریزد
اگر که احد صلحت الفی علی احد علی واد و سلم قرال این
اجب من رسول احد علی احد علی و سلم قرال این
بن عرف صان بن ثابت انفا سی را که گوید میگفت ابو هریر
را که فرموده فرموده ای زینتی مگر است سید هر که او است نه و
متبرزه را که میگفت ای صان جواب داد با شفا و کافور
که هر کس که در منزل خدا و صاحب اورا علی ای برین القدر
قال فرمود سید نور ان حضرت ابرضا با تا بد کن صان را که فرمود
عاشد که در حدیث خواندن شعر و سجده از صان است گوید
پس تعجب تر بود علی از کلمات است گفته اند که این مقدار بیشتر
درین دعای صان مستتر است بلکه شعر منقح حدیث است چنان
از حدیث نیست پس خواندن آن در مسجد مطهر مطوع و پاک
و نیز در وقت که در وقت دعا را اعلق که این مقدار کفایت
در سجده و در صان جواب ابو هریر استوف سانه باشد و کت
کردن از حدیث سبب که تر از این نیست که گفته شد هر کس
و صان شعر بخواند پس زجر بر سرش کند که هر سال از این
پس گفت ما ن صدین سوره شکر خواندم و ادوی بودی
که بهتر از است پس انعامت که صان با او هر دو گفت که
آنکه که گفته بن قدر برتر بود تمام داشت داد ۵

اصحاب الحراب فی السی باب دوم از حدیث
اهل صحابه و از حدیث که درین حدیث
حدیث احدی حدیث احدی که درین حدیث
اجب من رسول احد علی احد علی و سلم قرال این
بن عرف صان بن ثابت انفا سی را که گوید میگفت ابو هریر
را که فرموده فرموده ای زینتی مگر است سید هر که او است نه و
متبرزه را که میگفت ای صان جواب داد با شفا و کافور
که هر کس که در منزل خدا و صاحب اورا علی ای برین القدر
قال فرمود سید نور ان حضرت ابرضا با تا بد کن صان را که فرمود
عاشد که در حدیث خواندن شعر و سجده از صان است گوید
پس تعجب تر بود علی از کلمات است گفته اند که این مقدار بیشتر
درین دعای صان مستتر است بلکه شعر منقح حدیث است چنان
از حدیث نیست پس خواندن آن در مسجد مطهر مطوع و پاک
و نیز در وقت که در وقت دعا را اعلق که این مقدار کفایت
در سجده و در صان جواب ابو هریر استوف سانه باشد و کت
کردن از حدیث سبب که تر از این نیست که گفته شد هر کس
و صان شعر بخواند پس زجر بر سرش کند که هر سال از این
پس گفت ما ن صدین سوره شکر خواندم و ادوی بودی
که بهتر از است پس انعامت که صان با او هر دو گفت که
آنکه که گفته بن قدر برتر بود تمام داشت داد ۵

و احدت اول است بر و از نظر حب شایع و جوار نظر
بوی مردان شریفی که کشیده باشند از نظر مردان و دردی
من علق و ما شرت گفت شرت بزبان و چشم است مرست
با محسن خلق که آوا
نکر اصغر بزرگ
علی المرتضی علیه دره در گردن سنج و شراب سر سینه و سجدی
خردان از سنج و شراب و قلع سنج و شراب و ما شرت آن
علی بن مهرداد قال صفت سیمان من عی من عر
من عیشة قلت انتابریة شامانی که بتماکت است
آدم بره که در ای بود از سنجی او را کلبت ساخته بود نه چیزی
از وجه کت بر وی باقی بود اند داشت سوال کرده است
بیشتر کت و فاته آن سیمت عظمت اهلک و کون با
لی سیمت گفت عایشه بر بود اگر خواهی تو به هم و چون کت
سوالی ترا در او را باشد نه سوالی ترا قال احسان سیمت
اعطینا ما بقی و کت میا الی بر بود عایشه اگر خواهی بر
بر بود عیشی که باقی مانده است از وجه کت است و اگر
خواهی دهه قال سیمان مرده آن سیمت اعطینا و کت
اون ان آفت سیمان صحبت اگر باقی عطف من
بجا و عظمتا اعطینا گفت اگر خواهی تو از او کی بر
بجا کی می باشد و از برای ما عطا جارسال آمدنی

کر که در کت سیمت که در آمد سیمت است که است
بروی دیگر که در کت سیمت تا این حال که در کت سیمت
با سیمت او می بخش نظر کرده و حال تا همانا عطف
اون در من سیمت سیمت از او بخوار او را و کن او بر من و هم
کسی است که از او کرده است ظاهر بر او عافته بود است
از جاکت سیمت بوی فزه و کت سیمت عطف سیمت بر هم بود
سیمت کرده هم نام رسول آمد سیمت سیمت سیمت علی المرتضی
بیشتر سیمت و سیمت بر سیمت و قال سیمان مرده نظر رسول است
سیمت سیمت سیمت علی مرتضی گفت سیمان آن عیش کبار
با این عبارت که در کت سیمت سیمت سیمت بر آمد سیمت
بر سیمت حال با مال او هم سیمت سیمت سیمت سیمت
سیمت سیمت در حال عطف است که سیمت سیمت سیمت
شرطهای که سیمت در کتاب خدا سیمت سیمت سیمت
کتاب آمد سیمت و این سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت
که سیمت در کتاب خدا سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت
اگر چه سیمت که سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت
من سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت
کنت سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت
بیشتر سیمت از عطف و ما سیمت سیمت سیمت سیمت سیمت

عون من یکی سمعت قره سمعت عابده و کنت جهمی زلفه سینه
و داده تک من یکی من قره ان بریده و لم یزکرها لهنیز
روایت کرده امام باک از یکی دی از عروه فقه بر بره
نگاره است این که آنحضرت بر آینه بر سینه استند و کرده
عابده
الطافی و العزیز فی المسیرین
تعاذرون وین حکم طایر عظیم و نام کفرن تمامه رسیده
بشما عبدا صدق محمد قال حدیثا ثمان بن محمد قال اجناب
من الزهیری عن عبدا صدق کتب ابن باک من کتب ابی شامه
ابن ابی ندره و نیاکان له علیه فی المسیر فارتفعت اصواتها
حتى سمعها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو فی حین
انکب شامه جان کی از آن سه نفر است که هر دو یکی گفتند
که تحقیق او سطا لکروان صدرا و یکی که کتب بروی خود
در مسجد شوی بود پس بلندش آوردنای هر دو آنکه شنیدند
آوازها را سینه بر دست و سست با بروی در حال کج
در طاعت بود فخری ایضا حتی گفت سمعت قره سیر بر این گفت
سوی این هر دو آنکه کرده کرده و سوره حمدی پاک
قال لیک یا رسول الله وضع من رکتک هذا و انما رأیت فی
بس شاکر آنحضرت ای کتب گفت لیک ای رسول الله که
وین این را و اشارت کرد آنحضرت سوی او سینه گفتند

قال الله صحت یا رسول الله قال قم فانت کنت کتب
چنین کردم ای رسول الله فرموده ان صدرا که او کتب
کتاب المسیر و انما طالع الحرف و ان الله
مرد و پانی عار و بگردن مسجد او بر پیشین با بر ای جا که
و عابده از مسجد سلمان ابن عرب قال حدیثا عابده
عزیزت من ابی داغ من ابی هرزه ان ربعه اسود او امره
سودا کان نظم المسیر و است از ابی هرزه که تخم عود سی
بانی سیاه بود که عاروب سید از مسجد اعات من ابی
عبد الله و سلم من پس مرده آفرودان زن پس بر سینه
سینه در دست سست با بروی فقاوات قال حدیث
آز جوی بیس کشته هر دو فرموده بر او وید شاکر که
مرا از مردان او تا نسیم دم بروی صفت در باب حدیث
که گفتند صحابین ان او که شکفت آنحضرت را حتی نشند
فوقی علی جاره او قال علی قره فانی خبره و فصل علیه
مرا بر قرآن مرده یا فرموده بر قرآن زن بهتر آمد آنحضرت
قروی و نماز کرد بروی
المسیر المسجد و ذکر عرام گردن تجارت شراب در مسجد
آنست حدیث من ابی هرزه من امش من سلم من سوره
من عابده قالت لا زالت الايات من سوره البقره فی اولی

مخرج الصلوات بعد صلاة السلم الى المسجد بقرآن من على انكاس ثم هم
تجانس لو كلفت باينه هر كه كه كارل شده اياكي در روشن سحر
و تخريم با پرده آن آمد پند بقرآن بسوی مسجد پس فراد آن آمد
بر مردم بیشتر آمد و تجارت شراب را نگاه باز سوق این گفتم
که تخريم مخر صدار با آنکه تخريم مخر شمس از تخريم است
عیدی می گوید که با آماده فرموده تخريم مخر شمس از تخريم است
درین وقت دوی داده اگر که بید تخريم مخر شمس از تخريم است
تجانس آن درین وقت دو و شنبایه
انضم الصلوات در کفر بنام آن برای مسجد و قال این ما کس نیست
لک ما فی بعضی محرم یعنی محرمه الصلوات بیده گفتن این می خست
این آیت که در آن گفته اند که مردم من برای خداوندی که
در شک نیست و طای که آواز است بخواهد زن همان که آواز
مسجد که دست کند مسجد آواز داد که در علم او را بجاری که بران
آوردی منی همانی است و قوا که در آن شریعت مقرر باشد
با نسبی که در او باین که آواز ما گامی دیگر نیز قدست مسجد
آورد و قد قال صلتنا ما عن ثابت من ای بیخ
من ای هر چه در این امره او رجعا که است نعم المسجد و آواز
مردی است از ای هر چه که تحقیق زنی یا مردی یا کفر و غار و
سکندر مسجد و اما کن خردم که زن قدر حدیث الهی صلی الله علیه

از صلواتی قرآن پس اگر که او هر چه حدیث بنمیزد حدیث
ساعت بار دوی که تحقیق تحقیق تا زکار در هر جزو است
الاصیر او العظیم بر ای فی الصلوات
حکم سیر از قرآن او دعا که است شود در مسجد است
بر این هم قال بیضا روح و محمد بن سبیر من شریف محمد بن سبیر
آورد من ای هر چه من الهی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما
من این گفتن من اباحه او کلیمه یا فرموده منی با و طبعه یا
چشم آمد بر من شب درین وقت نهجه یا فرموده کلیمه یا نهجه
یا با نهجه صلی الله علیه و آله و سلم قال انما
اشاره و ما گفتن صدها پس قدرت داد و اضا الله منی فریض
او در وقت ان ابطالی سارین سور المسجد و بهر هم اینکه
بندیم آن من سبیر فی الاستو منای مسجد منی شعرا و طوطی
کلیمه یا صلی الله علیه و آله و سلم که ای او حدیث قدرت قال
ای سلمان ای سبیر مغزلی و سب لک ما یفینک ما حدیث
پس یاد که مردم قال بر او من سلمان که ای پسر و کلیمه یا نهجه
مرا و به تحقیق هر اسطیغی که یا بهر مسجدی که از پس من قال
برج فرود آمده است یا گفتن من پس برود ساخت خدا
آن حضرت را دعا که کرده شده است مقصود مراد
آست که باین زیادتی متفرد است روح و محمد بن سبیر و تحقیق

بود که حضرتان بوسیله تهنیت و میزبان مکرر دادند و کما
 سلطانان عیادت تمام در سینه با و لیکن بر حق و خدمت خود
 اینها بود و حضرتان بوجه و کمال قدرت آنها را میگردادند
 رعایت و معای سلیمان که گفته اند پیش از حدس صدی بیستم
 در دنیا حضرت سلیمان با این خواستش خود مخصوص نباشد
 الا فتعالی در اسلام و در حدیث که هر انبیا
 خدا با حق تعالی که فرستاد که اسلام آورد و با این سینه
 در سینه و گمان فرسخ با مراد فرسخ این سینه ساری مسجد
 بود شرح صبر و قرض در آن یک بنده که دره شود سینه
 مسجد است عبادت و در حق تعالی حدیث است که
 سینه بر آن سینه از صبح با هر چه در حق تعالی حدیث است
 علیه وسلم مثل خود گفت او هر چه فرستاد و حضرتان
 و سلامت خدا بر وی لشکری حاجت نهد نام بودی است
 طرف عراق فحارث بریل من بنی شیبه تعالی که نام بر حق تعالی
 فرموده بسیار بر صومالی مسجد پس آنکه در دهر مرد را فریب
 بنی منیه گفته منته در مردانها در آن حال پس سینه
 از سینه های مسجد فرزان سینه علی امده علیه و آله و سلم تعالی
 نماز پس بر وی آنکه سومی آن مرد سینه فرستاد سینه
 و فرموده که کند نام در آن اطلق الی علی قریب من ان تعالی

فرمود علی علیه السلام تعالی اشهدان که آله الامم و ان محمد رسول الله
 بر رفت نام سومی آنی که نزدیک بود از سینه بر حق تعالی
 بنی سینه را که مسجد را گفت که ای سینه هم انیکه سینه
 کنی که آمد و انیکه حضرتان در خدمت عزرا و تعالی شانه
 العزرا فی المسجد العزرا و غیر هم در پی
 سینه زدن در مسجد برای جادان و غیر جادان سینه
 نکره این بی حق تعالی حدیث است که سینه بر حق تعالی حدیث است
 من اید من عایشه تا است عیب مسجد یوم التقد فی اول
 حضرت ابی صلی الله علیه و سلم سینه فی المسجد بعد من ترب
 علم بر علم گفت عایشه رسید و شد در حق تعالی حدیث است
 حدیث که در میان فرشتگان و کفرانک حیاة خوانند سینه
 خدا در حدیث که در حدیث ای سینه مسجد برای سینه می کشند
 ادرا از نزدیک پس در فرسخ و چهل سینه خدمت مردم ادعا
 و فی المسجد سینه بنی فهارا که الله سینه علی امده علیه و آله و سلم
 مسجد غیر بود از سینه بنی فهارا در فرسخ سینه خدمت کردند
 که سینه بن سینه و سومی اینجا حدیث فهارا که اول امده
 ما ندید نمی باقیاتان سینه هم که سینه اینجا حدیث علی امده
 حدیث آنکه ای سینه ما از دعا سینه تا خدا مسجد حدیث و هر
 و نامت سینه سینه با که دید که که سینه که سینه سینه

میکند مستران موجب تجدید و میزان حکم کرده اند و کما
سلیان علی السلام و بر سینه و دین بر حق و مذمت فرمود
ایشان و حضرت با وجود کمال قدرت خدا را آن کردار حجت
رعایت دعای سلیمان که گفته است یعنی ما صبی می باشیم
و در نزد حضرت سلیمان باین فرمایش خود گفتوس باینست
! انما اتنا ل الله مسلم و در خط اول این آیه
قد بان مثل کافر چست یعنی کما مسلم آورده بان بسین
در مسجد و کان شرح با مراد غیر این کسب الی ساریه المسجد
بود شرح میفرمود فرض ادا ایکنه بدو کرده شود استین
مسجد است عبدی در وقت قال مدنا العت قال
سید بن ابی سعید از مع ابا هریره قال جئت اسی صلی
علیه وسلم فبدا فقل تکلمت ابو هریره فرستاد و خبر داد
و سعادت خدا بود و می شکری حاجت بید نام موافق است
طرف عراق فمارت بر مثل من بنی شیبه تعال و تا سر بر قال
فرمود با بر سر صاری المسیح پس آوردند مردی از اقبیه
بنی مینه گفت منته مرد را تا در آن آل پس سینه
را سینه شای مسجد فرزان البنی علی ابده علیه واکه و مسلم تعال
تا سبب برود آن مسجد خبر خدا سی مدعیتم
و فرموده پاکینه تا در انا نطق الی مثل قریب من المسجد

نوم نقل المسیح تعال اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسله
پس رفت تا رسومی آبی که نزدیک بود از مسجد پس فریاد کرد
بجز تو را چه مسجد و گفت گواهی میدهم انکه جزت مسجد
یعنی گواهی میدهم و انکه محمد فرستاده حضرت فرزعل و قال شای
القیه فی المسجد عرضی و غیر هم درین
خیزد و ان در مسجد برای چاران و غیر چاران است
تکرار باین معنی قال مدنا عبدی بنی تعال مدنا و شای
من ابده من ما یست قال است اصیب مسجد یوم القدر فی الی کل
فخر ب البنی علی ابده و مسلم بنی فی المسجد لیه و من حرب
نعم بر هم گفت عانیه رسیده و شد مسجد و خندق از هم
مد که در میان قدر است و آنرا که حیا خوانند پس از آن
خدا رحمت کن و خدا بروی بنی محمد مسجد برای صدها حاجت
اورا از نزدیک پس در قریح و پول نینداخت مردم ادا
وقی المسیح بنی من بنی فمارا لاله مسلم سبیل الیم دعال کنه در
مسجد خیزد بود از حبیب بنی فمارا در قریح نینداخت که خون
کسیلانی میگردد رسومی ایچا عرضی فمارا تعال اهل المینه
ما یذیر بنی یا تیان خشک بر گفته ایچا دعای اهل مینه
صبت آنکه می آید بار از حاجت شما ما و الله فید و اجره
و تا حاجت ستا پس ما که او بدو که دست کسیلانی

جراحت او را خون بس بر سر او رساند از آن جراحت در بعضی بود
بجای سینه هینا بین مردم در آن خیزد از آن حال جراحت
ادغال استغنی فی نفسه للعقد در میان آن
در میان مردم از آن که در سینه در سینه از جهت عتباری در آن
قال ابن عباس طایف این صلی الله علیه وسلم علی صبر و کفایت
عاش طواف کعبه که در سینه از جهت دوستی با او در سینه
بر سینه خود یعنی سران طواف کرده در آن در حلقه اودان بود که
تعمیر مردم نیست صاحبین و بیست قال ابن عمر ز کعبه در سینه
بن صبر از من بن فواقی من عود من زینب بنت ابی طالب
ام سلمه قال قلت لنگوت ابی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی
اشکیت کفتم صلو علی و در آن که مردم بسوی شیره در سینه
خدا روی و کفتم من جامه و طاقت دارم که با او طواف کنم
قال ابن عمر فی منی ما را سس است را که فرموده خواتین که
مردم می گاه که تو سوز استی نطقه رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی ابی البیت تقوا را بطرف و کتاب سطر امام سلوک که بس
طواف کرده مردم سینه در آن که بسوی بسوی است صدمتی نزدیک
به عیت آمد و در حال که کعبه از سوره طوره
این باب ترجمه دارد حدیثی که در سینه است و در سینه است
قال ابن عمر فی منی ما را سس است را که فرموده خواتین که

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرقی بین من و النبی صلی الله علیه
و سلم فی منی من غیره حدیث کرده است بین ما که کتب تحقیق و
از یاران غیره بر آید از آنکه حضرت در سینه بر سینه
معدیات آن که یکی از آن مردان بشر بود که در آن مردم که در
اسیرین صبر کرده است و منما مثل المصباحین علی بن
ابی جهاد ما ایشان با نماند و در آن بود که کوشن بود منی در سینه
مخاطبه از سینه که در سینه و در سینه الی ابی سس هر گاه
صدا شد که است با هر یکی از آن دو نفر که هر از آن دو نفر
تا آنکه آمدند خود را مراعت مع این باب را با نماندیت و در آن
احکام سینه آورده که با اشارت آن کرده که این افواه را کوشن
که در سینه بر کعبه و در سینه منی است از سینه شریف سینه
در بیان خود و در آن که است اصحاب اصحاب اصحاب اصحاب
صلی الله علیه وسلم در سینه برای اینها انجام کرده است و در سینه
شده و سینه این فی العظم الی المسامه با نماند نام بود از سینه
نشانه و در آن که در سینه اصحاب اصحاب اصحاب اصحاب اصحاب
الوفقه العرسه فی سینه در سینه و در سینه
در سینه اصحاب اصحاب اصحاب اصحاب اصحاب اصحاب اصحاب اصحاب
در آن از سینه سینه سینه سینه و در آن که در سینه و در سینه
بر بندید در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

۱۰۰

محمد برسان قال مدنی تلخیص قال حدیث ابو نصر من بعد
چنین من مشرفین سید من ابی سعید الخدری قال من طلب العلم
علیه و سئل فقال ان الله جبر علیما من الدنيا و من ما فعله و
ما فعله ما فعلت ابوسعید خدری علیه و آله سطره رحمت
که در مطاوعی برین گفت خجسته خدا را ساخت بنده را
و یا در میان چیزی که نزد خداست ازین کم آنست و قرب ما
آسی تا بی بجای او که غفلت فی نفسی با یکی در اشباح ان کل
چیز خداست و یا چون ما عدوه تا خدا را عیب داد و عزوجل
پس که هر که در پس کتف در دل خود چه چیزی که یا درین شیخ را
از او بدین که گفته اند ما که در بنده میان دنیا و میان کبر
نقد دوست پس اختیار کرد آن سینه و چیزی که نزد خداست
ابوسعید در یافت که چنین موجب که شود و کلان سوال شد
صلی الله علیه و آله و سلم بود سعید و کان ابو کریم علیا پس بود
سفره رحمت و سلامت با در وی آن عبد خدا بود
ابو کریم در ترین ایمان نبی ابو کریم که آن حضرت جز از
رحمت خود داد و رحمت تعالی با او که تا تک ان نامن است
علی فی حیات و قال ابو کریم فرمود آن حضرت در استی ابو کریم
ابو کریم یک چنین میگوید درین مردم برین از وی خوشتر
دال در با شن آن بی طلب ابو کریم است و گوشت

مقاله اسن است من بعد از آنست اما که بودی که درین است
نور و من بعد از آنست که غنی ابو کریم مثل است همین صفا بیست
که در برای امر است و آن برتر از محبت است و نیز گفته اند
مثل آنکه در دل او که پیشتر مثل بنا شده و در دل حضرت
آن حضرت بود از محبت و صلواتی عزیزه مثل کفرین کن
در است اگر کسی برین معذرت محبت غیبی عم آن حضرت را با که
به گیری نباشد که هم محبت فعلی قلب است محبوب و خلق
و بگردد و در کفرین دل جزوی دیگر با که محبت آن حضرت با
عصای رای خداست پس این محبت نیز از تمامات محبت است
خاتم جوار که در کل اقوام است و مورد و دلیل بر او است
سنانی و در سستی آن نیز و بیشتر از دیگر است و چنین بی
باب اسد الاباب الی کربانی خاندان مسجدی که در وی که است
شود و کرد ابو کریم در حق رضی الله عنه است حدیث
محمود لخصر قال مدنی و منب من حدیث قال مدنی فی قال است
صلی الله علیه و آله و سلم من این عباس قال مدنی فی سوال الله
صلی الله علیه و آله و سلم فی مراده الذی یث فی ما ساء الله یخوف
گفت ان عباس برین است از ما در سفره رحمت که رحمت
بودی در جاری که گفت شده در حال که حساب است
سر را با در حدیث علی المیز محمد الله و ان حق عبد است

بر سبزه دستار نشانی کرده و او را نکست بر وی عالی مقام قال
 پس من انکس احسان انکس علی فی خدمت و بالاسن ابی کر
 بن ابی قحطه بنزهت و جیش شان نیست که هست از مردم
 باج یکی زیاده و قرین مردم بر من نذر می بود و پیش خود با
 دور باغش آن فی سنی و طلب امری از او بگریم و او قاضی
 او بگردن صحنی زیاده تر است از مستان بجز مردم و نکست خند
 نکست ابی کر عیبا و لکن نفاذ اسلام افضل از آنی گزیده
 ضعیف از مردم هر آنی سیر غیر او بگرد که لایق خدمت او بود
 لیکن دوستی اسلام زیاده تر است لوی از دیگران است نه
 کل غیبه فی ذی العجب غیر فخر ابی کر به بنده از حاجت من بود
 کردین سجدت بر او بچرا بی که او صاحب سر است
 - الا جواب و اطلق کعبه و المساجد و با
 گرفتن و باه سبزه بر کعبه او غیر که از مساجد که برای خدمت
 قال ابو عبد الله قال لی عبد الله بن محمد کنت موافق بر کنت
 مراد الله بن محمد کنت از مرید قال لی در خدمتی و از سبزه
 کنت است از آنکه قال کاسی بطریق ما دره و خدا که می باشد
 لی نقل و کتب حدیثا میان من این صریح متوجه است از حدیث
 قال قال لی ابی ای مکن کنت این صریح کنت مراد این ای مکن
 یا عبد الله که روایت مساجد این عباس و ابی جبار علی کعب

نام این صریح است اگر به بنی سبزه ای این عباس و او در
 تنها در بی بی چیزی عجیب و غریب - ^{ابو العباس} ^{بن محمد}
 بن سبزه قال حدیثا ما در بن زبده من ابوب من نافع من ابان
 عراق البقی صلی الله علیه و سلم که در کعبه است از آنی که
 پیشتر از خدمت آورده که سال شش بیضا ما میان بن طلحه بن
 عبید شام بن طلحه او که کعبه می جوار بود و وضع احباب پس
 کنت و در کعبه از نقل این صلی الله علیه و سلم و حال و اسامی
 و عثمان بن طلحه پس در آمد آن حضرت و حال و اسامی
 و عثمان بن حنیف بن طلحه ابی طلحه بن ساد ثم طلحه بن ابی
 سبه شده که پس در یک کرد حاجتی بستر بر من بر آمد فقال
 این عرضت من است حال و فقال صلی الله علیه و سلم
 حدیثا ثم در پسیم حال از نقل آن حضرت اردن کعبه است
 حال تا که از در آن حضرت اردن کعبه گفت فی ای مؤمنین
 بین اهل سبزه این کنت و در کعبه کوشه از کوشه ای کعبه تا
 که از کنت میان و در ستون درین راه است عمل واقع شده
 در حدیث دیگر میان از آنکه در در میان سبزه می باشد
 سبزه را حدیث است که است و یک سبزه را حدیث است
 قال بن محمد صلی الله علیه و سلم کنت این عرضت
 بر من یعنی در کتبش کرده که بر سبزه حال اگر حدیث کنت

و قال لشركه المسجده حكم در آستانه
در مسجد است. فبینه قال دعانا اصبحت من عیدین ایا صید
از من و با هر روز بقول صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله است
بینه نقل می کند رسید که یکشنبه ۱۱ مهر بود. اگر سبک است بخت
بگفت صلی الله علیه و سلم بگفتم ما صاحب کلامه بگفت بر لب
من بی منتهی حال گفتا تری آنال فرطه و سار. پس سر
شایع می پس اندر زمره بر انداخته بی منتهی گفته شد بر کلام
تغایه بی اسال پس سینه او رسته بی از رسته تغایه سید
و خدمت و لیل منتهی است که آمدن کافر سلطان او گشته
شامی از مسجد امام شیخی که دور غیر مسجد امام بود
تا یک سلطان شیخ کرد
السلامه باب در حکم حیدر که آن آهادر صاحب ایام است
صلی الله علیه و آله من حضرت علی بن ابی طالب علی قالی مدینه می
بن سید الفغان قال دعانا اصبحت من عید الرحمن قال مدینه می
بن فضیله من اصحاب بن زید قال گفت تا باقی المصطفی
علی حضرت خانه طومر انصاف گفت ما بی تووم سعاد
سید بن. و در اسکندر زمره می پس نظر کردم تا که طومر
جناب بود مری شد غرض حال از صاحب فاشی بنده بن خیر
پس گفت طومر با این هر دو کس انکار کرد و در هر دو که

با هر دو از منتهی است که در حدس آوردم آن هر دو را گفت آن
اتفاق است بین آنها پس گفت هر دو که هر دو سید شایع
شما شک. او نیست خانه من اهل اطاعت گشته زنا اهل بیتم
که در این است تا یک کعبه قال که گفتن من اهل ابد و جنگ
گفت هر که می بودی شما با من از اهل مدینه حضرت
درد تا که سکر دم شایع کما یک چون از آمد. و خود صد اهل
آنها. معذره داشت ترش من معواصی فی مسجد سوال مستط
عید و بیست و هفت سینه آواز با می خود را در مسجد غیر حضرت
و صاحب ابوری و اب سید بی هر زید یا آنکه در آنکه
که حضرت بی شنوه ساروش وقت آنحضرت کرد که گفت
ای حکم جواب سوال معذرت که گفتا که بگردان. بی
گفت از صحبت که گفت که در آنجا در مسجد غیره او فرمود که
خبر است تمام معذرت داشته و سینه نام الحار. ای صاحب
اص قال دعانا ان و صاحب قال اخبرنی بر نفس بن زید من
این صاحب قال دعانی عبد الله بن کعب بن مالک ان کعب بن
مالک غیره از خانه ما این ای صد رو و غیره معنی معذرت
صلی الله علیه و آله که ستم فی المسجده کعب بن مالک منزل او است
تا سار که این ای صد رو و بی. که بود معمر ان کعب بن
صد روز با ن حیات معصوم طلب کرد و مسجد فارقت

حقن سهار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر من است خداوند
هر روز آنکه سینه من برهنه در رحمت کند و خدا بر وی محال کرد
آنحضرت و ندانند خود فریغ الهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت سمعت جبرئیل بر من برات فی کرمه سوچان هر دو منبرند آنکه
او را کرده بود مجروح و او ای کب بن مالک فقال باک قال
لیک یا رسول الله و تا که رو کعب را در فرود ای کب گفت خدا
عزت و ای سوال خدا فاشا بیده ان فیخ الشطرنج و یک پس
اشارت کرد دست خود اینکه کعب در شفقت قرص خود اقال
کب نه شفقت یا رسول الله قال رسول الله صلی الله علیه و آله
تم فاشا کعب گفت حقین که گفتم ای رسول خدا و خود و منبر
خدا رحمت و سعادت با بر وی بر نیز ای صده و او را کن چند
قرص را
اللعین و الیکسن فی السید و
جوز عفا کردن پیشتر در سینه برای ذکر خدا که هم گوی
سعد قال مدنا بشرین الفضل من عبده الله عز و جل
عزیزان هر حال سال علی بنی صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی بن
مازی فی العلق اصل قال شنی مشی گفت این عمر رسید
بشیر خدا رحمت کند خدا بر وی و حال که آنحضرت را بنزد
و جان احکام در سینه سپستی منی در سینه ای و ندان
تعلیقش بخود و در کت است و در کت است کت را شنی

برای تا که است فاذا شنی ای حکم الصبح صلی الله علیه و آله و سلم
له صلی الله علیه و آله و سلم که ترسد یکی از شما طبع هیچ نکند و یک
رکت است بر سه تن بکنند این رکت است امر او نهانی است اگر کسی
و در مکان جلال املا از صلوات همسپل و زمان الهی
عزیزم امر با کعب که بر حقیق این عمر بکنند که در ایند آنرا
خدا با شیب و تر استک که در آن شافند نهان شنی
کتاب و بر یک رکت است و خنیزه و مالک گفت که در آن رکت
کوکار و بر کت را با العمام و در کت و در عبادت از آن کت
و تفصیل ان خلاف در باب و تر ذکر خواهد است الله سبحانه
و تعالی امانان قال مدنا ما و بر من ابوسه من شنی
عزیزان هر حال ای العلی صلی الله علیه و آله و سلم و غلب
فقال کعب صوره لیل قال شنی فاذا حست الصبح فاذا
باصدق بر ترک ما نه صلیت بر و است از این عمر کرده ای
بسی سحره در رحمت کند و بر وی و حال که آنحضرت بنده بود
پس گفت آنکه بگوید است نماز شب بخود و در کت است
و در کت است و در حق که بر منی تو را است ان صبح این
بر کت کجا که در کت برای تو چنان که بر کعبی کارده
و قال لولیه من کثیره شنی عبید الله بن عبید الله بن عمرو بن
ان رجاء ای العلی صلی الله علیه و آله و سلم و هو فی السید

و گفت و دیدن کثیر عدوت که در ماصدا شد که این عورت کرد
ایشان را که چنین اگر ستمی نه ای که آنقدرت در سجد بود
را اصل که به است مسلم با سندی که دارد وی در بطن این کثیر
بتر جوت کند که چون آنقدرت بر ستم بود و ضعیف شود تا ضعیف
سما که آنقدرت نشسته خوانند بود و این مرد سایل حدان
جمع است - - - - - عبد الصمد بن پوست قال انما مالک
اسم بن عبد الصمد بن ابي طهمان ابمرزومه لی قبل بن ابي اسد
ابن مره من ابي و اقد العیسی قال بنا رسول الله صل الله علیه
لی المسید فاجل ثمنه نکر کننت ابی و اقد عیسی در میان کثیر ستم
رحمت که از بروی نشسته بود در ستمش است و ستمش فاجل
انسان لی رسول الله صل الله علیه و سلم و ذیبت اند پس ستم
و ستم بر وی ستمی او در رفت کی تا اصد حاضری فرزند علی
فجلس اما آنقدر طبع ضعیف فامرد اما ای کی از وی کس که
افعال که در خود در عطف طبع از هر این ستمت در این اما
و کثیر ستمت مشبه مردم اما سیم پس ستمت داد و رفت
فریج رسول الله صل الله علیه و سلم فقال لا یفر کم من الله پس
هر که با مانع شد غیر خدا از استی که در است فرمود با غیر خیم
شمار از حوال این ستم نما اما حکم نادوی ای الله فادان
ای کی ازین کس پس جا کرد بر وی تصاحب اما داد و رحمت

اما عزی یا مستحق استقی الله منا او کبر ستم کرد و رحمت
نکو مردم را پس برای ستم دادند اما داد اما اف
فامرض الله منا اما کبر ستم عرض کرد از طبع ستمی که کثیر
در زین ستم عرض کرد خدا از وی و غضب کرد بر وی و کثیر
امرض او اما - - - - - الکشفة ذی المسید و ذی
ابراز خوانند بر ستمت در سجد و در از کردن بی
عبد الصمد بن سلیمان مالک من این شباب من مباد بن ستم
عبد الله ای رسول الله صل الله علیه و سلم استقی فی المسید
اصدی رعلی الا طری مباد در حموز عبد الصمد بن رویه ستم
کرد که کثیر عزی وی در ستمش را رحمت که از بروی ستم
که خدایه بود بر ستمت و کمالی که نشاد بود که از وی خوار
بود و کیری بی من این شباب من سید بر ستم کان مرد
شمان مشهون تا کس بر ستمت از ستم بن سیم که بود و هر وقت
رضی الله عنه سیکر و تا از بی بی بر بی کبر بر ستمت در
سیم کشیدند و موانع من ان ستمت را آورده بر عطف آنکه مسلم
از جا بر آورده که ستمی رسول الله صل الله علیه و سلم است
الرحل صدی رعلی علی الا طری و هو مستحق علی غیر مکرر
ستمی او بر کثیر ستمت کثرت کرد و چون مثال ستم است
من بود و کثیر که است اجمل دو ضعیف که کثیر ستمت مراد که

فتح از سیا پس سید با شد پس ظاهر شد که حدیث ما در حدیث
 با الحسیدی الطریق بن مزین بن ابی الحسن
 و در بیان مردمان بنی سید بسا از غیر ضرر مسلمانی است
 و یقال لعن و یوب و مالک و باین مورد که گفته است من بک
 و ایوب بن سنیانی و امام مالک و محمود علمای همین ائمه و آنچه
 در حدیث که در عبد الرزاق بن ابی طالب بن ابی عمر یعنی شام
 عثمان در سنن سنه آورده است است محبت را می نماید
 یعنی بن کبریا که در حدیث الهیبت من جلیل من این شهاب کمال است
 هر دو بن البرهان عالمند نوع الهی صلی الله علیه و آله و سلم
 قابل مثل ابوی اده و صاحبان این حدیث غایبند
 پس در مورد خود را که گمانی در زید بن سلیمان با اولی مرتضی
 یوم الاثنا عشر رسول الله صلی الله علیه و سلم طریقی الهی بگفته
 و گفته است بگفته برادر زید که گمانی که ما را داده اند زید بن
 رحمت که در حدیثی اولی ما از زید و تسبیح و شام فرماید که
 بیشتر گفته است هر که بر او را می نماند سید نشاء و آرد که
 بنا که در سید بر بعضی سزای خود این مردان وقت بود که
 یعنی الله علیه از ایادی مشرکان گفته و شده خود است که
 بر آید در میان مشرک بگوید که گفته نه دای برتری که گفت
 او که بر آید دست و پا گرفته باز آرد و در مشرکان که در کلام
 است

و یکی که بوی ستم نشاء و سی معنی سعد در لغای خانه سیدی
 بنا که در عیادت و تاه و تمشالی بود و بنا که گفته است علی
 بن قریب از القرآن فی حقیقت علی بن سنا المشرکین و اما هر چه
 و بنظر من این سید بود امیر که معنی سعد نه از سید و در آن
 سید و میوه انداخته از این و واقف می شد که بن حال زین
 مشرکان و سپهران ایشان و مالی که خوش میگردید سیدی
 و کان او که بر حاکم بود و ملک غیره از قواد القرآن و بود
 او که بر مردی بسیار که بان مالک می بود چشمهای خود را و حق
 میوه انداخته از آن و کسا شرافت فرقی من المشرکین پس در
 ترسیدن ائمه انداخته از همین کلام از مشرکان
 با حدیثی که سید به تمشالی زبان و سپهران خود را در حدیث
 معنی حدیث حدیث بر هر چه حدیث است فعلی او که بر حدیث است
 شیا که با طلع و تقریر حضرت پیوسته باشد
 الصلوة فی مسجد السوق در حکم نماز در مسجد با زید و صلی بن
 حون فی مسجد فی دار بنی عاصم اباب و نه ذکر کردن حون
 در سزای که بسته شد بر این حون و الطاع او در حدیث
 سیدی که در خانه کسی بود این ذکر نیز در عقل ترجمه است
 دلیل ترجمه بنا که سطلای غنیه و شکل کرده و بر خود بنی
 ترجمه و ذکر سید است و نماز کردن در این صریح است در حدیث

تذکره کردی که به عرض موصفت رفته اند ازین ذکر و است
مغیبه زیرا که ایما مسجد را که در آن هر دو مردم بر بند خدا
بیدارند چنانچه و خاکند که مغیبه ذکر شستن مسجد یعنی خانه
مغنی شده که یکدیگر نماز در آن فرود سرفرازی اندر او با حکام
مسجد وقت و شیخ جنب و بر آن نماز و این من نامه
که همان در آن سر ایستاده و نمازی در مسجد بیت که در آن
روی بر مغیبه لازم می آید بعموم و کرامت مرد
قال صلی الله علیه و آله من اتمس من الصالح من انی به
من البنی صلی الله علیه و آله و سلم قال صلح الخیر تریه علی
فی منیه و صلواتی سوره خفا و مغزین در جبهه فرمود انقدرت
نماز با طبع مردم فرمودی در دو بر نمازی در مسجد خانه در کس
که در مسجد باز کرده است و بیج درم و سقا با نماز در خانه
بازار نماز جمع مردم با هم را کثرت اغلب است از آنکه کس
آتش که در خانه تنها ز سبک شده و اول نماز که سرور آورده
نشدی بی حمت که در نماز با آنکه صلوة جمع مردم که جماع او کند
من باشد نماز که در مسجد ای ماه که هر فرقی برای بیکر نیست
و ادای می دهد اندوه کرده باشند برین نظیر متجاوز است
می آید در وجه زیادت میفرماید فان احکم اذا قوما کما
الرضود و انی السیلابیه الا الصلوة کم تکلیف نظیر اول فرات

سایه و او مخلصه بها نظیر حتی بر فعل مسجد مسجدی که از شما
دشمنی که در نماز که پس نیک کرد و مقرر او ای و بیجا است
سنتن و مستقامت بی اسراف و تفرق بال و آیه مسجد بجا که
نیوا و از بی آن من مکران زینتی نماز است خدا پس داخل شد
اعطاف و عزیزه کام مغیبه که می را اگر آنکه نسبت کند او را
خدا با آن کام درم در قرب حق با کوه رسیده که وی با حق
مغنی از آن را اعمال او با حق است مغنی که در دین اسلام
کرده باشد با آنکه در می آید مسجد او با هر بیت که خطا کرد
مسجد بیت بی باشد خطا است سخن برای نماز در مسجد باز است
بسیار این شینقت محرم خواهد بود و داخل مسجد کانی
صلوة با کانت مسجد و قسسی که در آن مسجد است و نماز
آن ادای که باشد نماز که کاه مسجد او را در مسجد وصلی
الیک علی ادم فی حله الذی یسبغ فی علم حضرت اوله
و عطا سینه که کبر را کس با ای که در نماز است که در کینه
در آنجا مسجد سینه ای بار ضای یا مژمرد ای با حست
رحمت که در علم بود بحدت جنه در صینه معاصی محرم
آباد با باغ حال ثانی بل است اوله یعنی ما ادای که ایضا
کرده است جای که در حدت کرده است و آنجا در کینه است
بحدت و شیخ است نماز و مجرور که سلف است مجرور است و شیخ بل

بگفت در بعضی نشانیها که بجهت است بترکه قطع بود اگر کسی
حدیث مطهر از حضرت است بپراگه طوطی صحبت نماز در نما
دور باز است و در ترجمه نماز در مسجد نماز و باز در وقت شد
شایع نام جواب گفته که مرد از مسجد این صفت طوطی است
یعنی جایی مسجد در بعضی نایب گریهای نماز گفته بعضی گفته
که طوطی و جگاری روح از بعضی نایب بود است کسی که حرم
گردد است از آن حدیث که واقع شده مشایخ السوفی
۱۰۰۰ بود نماز در بازار و برین حدیث بخوبی نماز در بازار
اگر چه مال باشد در مرتبه آن نماز در مسجد جامع معلوم شده
از بخار استنباط کرده که مسجد گرفتن در بازار نیز جایز باشد
درین وقت بر نماز محمد و آن مسجد بود خواهد بود ۵۰
نشانیها صحیح فی السجده خیره و در ذکر آنکه
بگفتان هر دو است و یکدیگر مسجد
قال فیروز صفیان علی ابن ابی بکر و ابن عباس صدیقان علی هر دو
عن عبد الرحمن بن ابی موسی عن ابن عباس علی صدیق و سلم و ابی طالب
الحسن و الحسین کا بیان شد عیبه عیضا و مشکک استاده عقیق
تخصص فرمود که مسلمان برای مسلمان در کبریا خدا تعالی است
که نمک سبکه همین آن معنی که در آن مشکبیک کرده بگفتندی نماز
این حال صدق است پس رسول قال ایضا ان من عرفنا

سیرین علی ابی بکر و قال علی بن رسول مدخلی است و سلم
اصدی طوطی استی گشت او خبر بود که در ۱۱۱ بطریق است
کن چنانچه باره می یکی از او نماز هفتی مراد ازین دو نماز ظهر و عصر
از هر یکی گفته حقیقی صحیح معلوم گشته بود شده الیا التی بیان
زوال نماز است خالی بن سیرین در نماز ۱۱۰ ابی بکر و دیگر
سبب آنکه این سیرین نام برده است آن نماز ۱۱۰ ابو هریر
و لیکن خود میگویند که در این حال تعلیلی بنا بکین نم معلوم تمام
الی خبیره صحرونی السجده فاکثر عیضا کان فیضا ان گشت او
پس نماز کرده با او در گشت بهتر معلوم داده و بگستاخ ما بن چول
که بر عرض مسجد ساد بود با افتاد بود و در کوشه مسجد ترکیه
گروه بن جواب که با عیضا است و وضع به و العین علی کن
السیری و ساد دست است او دست جب و نشانی که
سپاس گشتان در خانه و ساد و ساد است ابی بکر است
جب و حضرت السرخانی من ادب المسجده فی الاضره معلومه
دیر در فتنه نشانیها در کمان در کار بازار دای مسجد مراد
مرقمه مردم اصل حضرت اند که بعد از نماز یکی میاید کرده با
نیاید و گفته که حضرت نماز و فی التزم او بود و عرض
ان کما دور و جفا خدا بود که هر دو ندیم آنحضرت
نفته ای قوم بن ترسیبند در این اگر کسی گشته آنحضرت است

از جهت حال آنحضرت که مشایخ و بزرگان و شیخان و علمای آن زمان
طلب مجالس و ملاقات نمودند و در آن مجلس بود که در دست او
دراری بود که گشود می شد و او را فدایین بن خالد یا رسول الله
است
ام حضرت اسفند فرمود که این را من و من حضرت گفت ای رسول خدا
ایضا فرمود که ای باقرش تا ز حکم آتی فرموده و فرمود
نگرد و ام و حضرت نشسته است فقال ایضا فقال و ذوالید
فقال انظر من اوی ما عزان کرده فرمود ای چنین است که گوی
ذوالید بن اسفند است ای چنین است مقدم فعلی تا آنکه تمام
فکر بود و بعد مشغول بوده و اطوال این مجلس رفت که در آن مجلس
گفته که در آن زمان که در دست تمام اوست بر کتف او سجده کرد
مستاده بود از آن زمان که در دست او سجده کرد بر کتف او سجده کرد
سجده و دیگر گفت فکر بود و بعد مشغول بوده و اطوال تمام
سجده و دیگر بر کتف او سجده کرد و در آن زمان که در دست او سجده
بود از آن زمان که در دست او سجده کرد بر کتف او سجده کرد
او سجده و سجده کرد که در دست او حضرت کرده فرموده سالود
ثم سلم فقبول جنبت ان عمران بن حصین قال ثم فرغوا
که پسندیدن این سخن را که پس از این دو سجده و سلام کرد
آنحضرت با آن پس کیفیت خبر داده شده ام من که در آن
بن حصین که یکی از صحابه است گفت که بسیار سلام داد و

او هر چه که در دست آنحضرت از او کرده معلوم کرد است
المسائل التي تمل طرفي الله في العوشت
التي سئل في جها النبي صلى الله عليه وآله وسلم در حکم سجده با کسی
بر سواد حدیث سطره انما حجابت کما سطره جابا کسی که گفت اگر از
در آنجا با آنحضرت حاجت سئاست با و روی کار ساز مسامحه
گفتند محمد بن ابی کر الله می قال حدیث فیصل بن
سیمان قال حدیث موسی بن مینه قال روایت سالم بن مینه
عربی را که من انظر من یصلی صبا و بعدت ان ابا و کان یصلی
صبا گفت کسی بن عقبه و یم سالم بن عبد الله بن عمرو که
توین میگردد و فقیر را سینه و جابا از امام حدیث بن مینه
میکرد و آنجا با حدیث میگردد که بر او سجده آمد بن عمرو
که تا ز میگردد و آنجا با در آن را می شنید می صلای الله علیه و آله و سلم
فضلی فی کلبه و بقیق بن عمرو بن است بقره
رحمت که از حدیث مروی نماز سیکر و در آن جابا حدیث
من ابن مرزبان گفت فی کلبه او کند و گفت کسی بن
عقبه حدیث که مروی است بن عمرو که در حدیث سیکر در آن
جابا حدیثی عفت است او قول او روایت و همچنین است
درین قول سلامت سالما علی الاطلاق انما فی او کذا
گفتا الا انها متعلقا فی مسجد شریف الرواعه و گفت موسی

پرسیم سلمه ایس بیضا بم اورا مکرانکه مو انقت کرانغ
در صحرایا مکرانکه بن برود انقت کرانغ در سجده کرانغ
شرف و وحاست شرف نفع شریف میجو و راه در آن و سی
خاست و در و معارض را بسکن داد و معارضه و نام
مومنی است که در نهی می کشش میل است میان مسلم گفته
در باب اذن و است که راه مذکور بود که حضرت صلی الله علیه
و آله که این را می است از او بیای بهشت و همین تا کرانغ
در وی شمس از من افتاد و نظره که گشته بودی موسی علیه السلام
در اعجاز با عمرو - ای حسین بن المندرا الخدی قال
عدنا ان من بن ماض قال عدنا موسی بن عبد من بن اذیة
بن حمرا خضره ان سوال الله صلی الله علیه و آله وسلم کان یزل
بذی علیه من منبرونی جمله من حج کنت سمرة فی موضع صمد
الذی نهی علیه عباد من عمر خضره و باغ را که تحقیق منبرضا
رحمت کند و طایری بود که نزل کرد و شترانی علیه کرانغ
شماره اول بدست و در آنها مردمی بنده پنجاهی که هر دو
بیکدی و در کجا انواع پنجاهی که حج کرده است نزل منبره
زیر سمرا که در پیشی است خار و در جایی سمرا که بی علیه است
کان ذاب مع من طراده کان فی تک اطرفین و حج او هر چه بود
طعن وادی فاذا طعن من وادی باغ با السبله انما است

شیر ارا وادی الشرق بود انقت و منی که برکت از
دو روی دران راه باجوهی در وقت حج با عمرو خرد آمدن
وادی که از او می بین کوهست پس دشمنی که بر حضرت ایشان
وادی شانه می شتره او منزل کردی بهجا که میل کشد است
و سکر بر او روی میج است که بر طرف و او است و شرق
نفرس ثم منی نفع پس نزل کرد انما انفرشت با صلی الله علیه
و آله علیه السلام الذی کما ترو و علی ان که انی علیا الشیخیه
ان عرس از سمرا که منی سسنگ است و در بر منی که روی
سمرا است کان ثم طبع صلی الله علیه و آله و آله
عینی که نماز سیکار و عباده نزل او فی طینه کنت کان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثم صلی در میان آن و او
یکی بود در آن جمیع که نماز سیکار انما خدا سبیل بدی بهجا
منی و منی تک مکان الذی کان عباده صلی الله علیه
ان اخت سبیل آب دران وادی سسنگ زود آنگاه که سسنگ
آنها را که عباده نماز سیکار و آنگاه ان عباده منی
صدقه ان امینی صلی الله علیه و آله وسلم صلی الله علیه
الصلوة الذی دون السجده الذی شرف الورد و منی منی
حدیث که باغ را که سمرا در رحمت با بر روی نماز کرده
انجا که سمرا غور است که از سمرا که مومنی شرف و است

و قد كان عبد الله صلوات الله ان الذي وصل في النبي صلى الله
عليه وسلم و تحقيق بوده عبد الله صلوات الله على ابا عبد الله صلوات الله
آنها را که نگذاشته است در آنها شريفتر است و رحمت کند و خداي
بنواشتم من بندگان من بجز مني المسبحه تصل بكنيت ابن عمر
انجا جابت دست راست است و مني است
مسبحه بي كمالی که نماز مسيحي يعني در وقت است و در شرفي نيك
المسبحه على جانده الطريق البقي داشت و از هيب الى كووان
مسبحه بر جابت راست راه راست در حال کرده و نوره نوبه
که حبيت و چون المسبحه الاكبر بر ميه او نكوه يك بيان اين مسبحه
و مسبحه كان يك مسك اندر است يا نزهه يك بان در كفا
زبان و ان ابن عمر كان يصلي الى الفرق الاذي صد
مسفر في الرواحه و تحقيق ابن عمر نماز مسيحي و بوي كودا
که از وي بازگشت دو جا و ششاي است و نيك الفرق
انما طرفه على جانده الطريق و ان كوه ياره و مايت طرف
آن مسبحه است بر جابت راه در وقت المسبحه الذي بينه و بين شريف
داشت و هيب الى که نزهه يك مسبحه ك بيان او بيان
بازگشت است در حال کرده و نزهه و سوي كوه قد اجني ثم
مسبحه فلم يكن عبد الله صلوات الله على في نيك المسبحه
بانگوده شده است آنها مسبحه بي شو عبد الله صلوات الله نماز مسيحي

دران مسبحه كان بتر كمن سابه و در ان بصلي الله الى الفرق
نفس بود مسبحه نيكه بگو و او را جابت چپ شور و چپ
نماز مسبحه جبتش او جابت فرق و كان عبد الله صلوات الله من الرواحه
بينه و نزي کرده آنكه بي تيبا آنها بس نماز مسبحه در ان نزهه او
اقبل من كوفان هر چيست بل الصبح سابه او من افتر المسبحه صلوات الله
بصلي الله الصبح و در وقتي كوي آه از كسپ اگر كشت آنها
چيش از صبح ساهي با از آخر شب فرودي آه تا آنكه مسبحه
تا آنها نماز صبح در ان عبد الله صلوات الله النبي صلى الله عليه وسلم
كان نيزال نكست سره صحنه و ان الرواحه و تحقيق عبد الله صلوات الله
کرده نافع اگر مسبحه را رحمت کند و خدا بر وي كوه فرود و نيه
زير در وقت عظيم نزهه يك رو نيه من بين الطريق و دو جا و اطراف
في مكان نطق سبيل از جابت راه راست نيزال آن در سابه
فراخ نزم صبور حق يقيني من كوه دو من بر دار و نيزه صلوات الله
بودن ني بر جبهه ي که قرب رو نيه است هر صلوات الله بر جبهه
فاصدت يقيني سان آنها بي و بيان كوه نيزال مسبحه
بريه بر نيه و صلوات الله بر جبهه راه نكست آه و در وقتي
ترست و قد اكسر اعطافه نني و تحقيق نكست است الاي آن
برخت و در نكسته است در سابه و نيه فاي صلوات الله
سافي كوش كيشه و آه برخت است و است بر يك نزهه

او کلبای بسیار است و آن عبادین هر حدیث آن را میگویند
عده کسب صلی فی طرف کعبه من وراء الطرح و استاذ بهیالی
بهیضه و تحقیق عبادین هر حدیث که باقی را که بنویسند
رحمت خدا بر وی نماید و در طرف سبیل آید که در آنجا
بهر کینه از برای منزل عروج و حال آنکه در و نه بهیضه
عروج نفع عین مملو سکون را و در جمیع قریب است جامع کربان
او در میان او ریشه میزند و با چهار دو میل است بهیضه نفع
با دو سکون صاف و چو سسنگ عظیم معنی گویند که چون یک سسنگ
باشد عده یک مسجد قرآن او خفته علی التهور در مغم من عماره
نزد آن مسجد و قریب است با سه قبر بر قبر با سسنگ است باقی
جمیع من بین الطریق من مسلمات الطریق سلم شیخ حسین معنی
کسر است سسنگ و بیخ نام در حق است که از برگ او بافت سینه
حرمان را این او یک سلامت کان عبادین هر حدیث من الصریح
ان یصل الشمس بالعاقره میان ان طمانه بود و عده عده که بر
نیکو منزل عروج عبادین که سیر سبیل که آفتاب میان نوز
قیصلی الطریق لکن مسجد پیش بر آرد و نماز طور ان مسجد
عبادین هر حدیث ان رسول الله صلی علیه و سلم نزل
عده سعادت من نیار الطریق فی سبیل دون هر شانه و تحقیق معنی
بن هر حدیث که باقی را که بنویسند است که عده بروی خود

نزد و تحقیق عبادین هر حدیث ما در است و سبیل که در کرب
کوی که بر مضمی راه در نزد شاست و کلب لیل لیل کربان
هر شان ان سبیل که بهیضه است معرفت هر شانه و این طمانه
قریب من لغوه میان او میان او در کرب یک تبر از است
لکن وقت است و کان عده صلی الی سره صلی فی سبیل عماره
الی الطریق و هی اول من بود و عده عده که در سبیل
در حق که نزد کربان در وقت است از او در از زمین آفتاب ان
عبادین هر حدیث که که بنویسند است که عده عده که
نزد می آمد و منزل سبیل و در سبیل که با بان بر نظر ان است
بر نظر ان نفع عین مملو سکون را و در جمیع قریب است جامع کربان
موضع است که آن آن آنرا بطریق می نامند قبل از زمین سبیل
ان عده اوقات عبادین هر حدیث است که کربان که در وی است
و ادوی صفا اوقات با کوهستان آن منزل فی طمانه و کلب
من نیار الطریق و است و سبیل که منزل سبیل که در وقت
در میان سبیل از عبادین هر حدیث و حال آنکه بود و در وقت سبیل
بن منزل رسول الله صلی علیه و سلم و من الطریق که
نظر عبادین هر حدیث است که بنویسند است که عده بروی خود
راه که یک سسنگ است از ان عبادین هر حدیث ان صلی
صلی علیه و سلم کان نزل فی یومی و بیست و شصت

صلى الله عليه وسلم مكة وفتن عبد الله بن عمر بن الخطاب
بمكة حرمه صلى الله عليه وسلم بود که نزل میکردند بی کسی
منظر ظاهر معلوم فعلی است از کعبه کبریا یعنی رست شام و شب
سکینه از با کعبه تا صبح میگرد و چکای میگرد که کعبه یعنی
رسول الله صلى الله عليه وسلم تک مقل که غنایه لیس فی المصعب
الذی یعنی خرم کن یا اسفل بن ملک علی که غنایه بجای نماز
انحضرت برکنی پاره غنایه و در رشت است دست در صحیحی
که جا کرده شده است آنجا و لیکن بایان تر از آنست برنگ
و ان عبد الله صلى الله عليه وسلم استقبل
المیل الذی منه و عن الخلیل الطویل نوا کلبه و جنتین عبد الله
صحت کرده و او را که سنجیده است که خدا بروی روی
ماه و در آنکه که هر که میان آن دوستان کو در از جانب کعبه
قبول المسبح الذی فی قمم سائر السحاب الذی مطربه اذ کعبه و لیکن
صلى الله عليه وسلم اسفل منه علی انکه السواد اسپر کرده
سینه بر که جا کرده شده است آنجا در جانب کعبه صحیحی که
بجایست که وجه رست و جای نماز میفرمده است که خدا
بروی بایان تر رست از روی بر که همه سیاه شمع بن آنکه
عشیره افذرع او کعبه تا تم فصلی استقبل امیر مزیار بن اقبیل از
بیک و این کلبه میگردای از که جهده و دست یا فاشه آن

بمکه بیکه ایی جایت راه و راهی که از کعبه است کوی
بمکه میان دو میان کعبه است ستره ایام
ستره من غنایه ستره ایام ستره کسی است پس او ستره ایام
کسی که از کعبه و بیاسته پیش او و فواری و فاشه آن که کعبه
کسی از پیش او این کعبه و کعبه است و در راه و ان بود
مسئله نیز کعبه را مشرفه و در ستره موضوع مورد که بر آن کعبه
و نماز که از کعبه را ستره و ابات غنایه آن اصح آنست که آنچه
که مسلمی که هر سینه که او در غنایه باشد چنانکه ستره است
منظر او در جای ستره از جوب بود یا غیر آن که دست منند
بقدر آنکه ستره بایک بری که ستره باشد که آن است و کعبه
مسائل بر روی است در جای کعبه که از فاشه آن بر زمین
بر طول یا طوی بر زمین کشیده چنانکه شامی مان رفیق ستر
بست و طوا برایش بر و حق قیاس نیز در است و در که
ستره و نماز چلی بای که در پیش است او باشد که کعبه و ابات
آنجا بود که فاشی که بیعراه ستره یا ستره او و عشا غیر رست
انکه کعبه ستره جاسی سجد و و کعبه درین باز داشتن نظر از
کعبه که باز در پیش آن نشدن خاطر مسلمی است شامی ستره
ستره ایجا سجد و از ستره سامل بود و در آن فاشه است که در میان
قابل بود که ستره شامل رست شامی که بر زمین کشیده بود

عبادت خدا درین برکت قال افتره تا کتب من این کتاب
 من عبادت خدا درین عبادت این عبادت این سووم من عبادت
 عباس از قال افتره تا کتب علی عارفان و انما یوسفه فاشتر
 الا مقام در سوال عدلی و سلم عدلی باناس بن علی
 جزیه در این عباس گفته که پیش آدم در حالی که سواری
 می بود در این درین هنگام نزدیک رسیده بودم چون او
 پنجه زد تا از سیکرد و بیایان سوی من فرود آمد و فرمودت من
 فرستاد و در وقت افتره فرقی فرستاد فی صفت نظم یکدیگر
 علی اندک پیش که ششم بیان بود و صفت نماز برین فرود آمد که
 ماه خرد و یک سویم در آنهم در صفت نماز پس افتره که
 بر سینه ای که در بر پیش من علی علی که بودی این فرمود
 سیکرد و پیش من و فاد که قدم کاران از آن بود که اکثر در صفت
 دستم و در پیش طاهر بود و چنانکه از حدیث معلوم است و که نماز
 سیکردی سوزی من خدا را و تعویذ یافته است و است و اگر گفته
 نیزه بود و در پیش است و این معنی مطهره می شود و انچه پیش
 باب حدیث است اصح این است در سوال عدلی عبادت این
 قال عدلی عبادت من افتره من این فرمان رسول در صفت
 علی در آن کتب که ان افتره من جوم عبادت افتره فرمودت من
 به فیضی ایام و ایس و راه و در وقت از این هر که پیش

رحمت کن و در این وقت که در این آدم در عبادت
 عبادت با در پیش نیزه فرود جان در پس سواد و من
 او پس نماز سیکرد و سوالی آن نیزه در مردم پس پشت او بود
 و کان مثل احد و کتب فی السوره بود و آن وقت که سیکرد آن نیزه
 یعنی گرفتن نیزه و سواد و پیش روی و نماز که در آن مخصوص بود
 خید بود و کجور سوزنا و پیش سیکرد و فرمودت افتره افتره
 از حجت نام گرفته اند و پیشی را امر این کلام باغ است چنانکه
 بیان کرده است این ما فی
 شدیم چون در این جمله قال است ای فرقی ان الهی صلی
 علیه و آله وسلم صلی هم السطحا و بین به عرقة الفکر و کتب
 و انصر که من مردم من فی الهی و انما مراد است از
 که ششم بود و در این کتب که کتب همین جمله است
 و سلامت با دردی نماز کرد و اصحاب در صفت که برین
 که است و پیش از عرقة بود نماز پیش او در کتب و معنی
 دو در کتب که ششم است پیش از حضرت زن و فرقی در میان
 نماز و وقت نماز را عبادت و کتب که ششم است این در این
 یکبار است کرده او در چنانکه مسلم آورده که در کتب
 و فرقی نماز صلی تبع سینه نماز را بر صلی نماز را عبادت
 نماز انما هم که یک نام در کتب سواد و در آن

از راه رویت شصت و دو روزن و عمر رسید و غایت که
روایت این عباس پیش از رحلت آنحضرت است و روایت
پس با این حدیث بود فرخا بر بود
بنی این کون بنی المصلی و استر با ب و بیان اگر بگفته
با اینکه باشد میان مصلی و غیره
قال حدیثنا عبد العزیز بن ابی عازم عن ابی عن سهل قال
کان بین مصلی رسول الله صلی الله علیه و سلم و بین صابر
عمران شاة گفت مصلی بود میان ما بی نماز بین ما بی قدم
بشیر خدا رحمت کند و دست ابروی و میان و یوسف بند
ما بی کشتن بر
بنی بر ابی سعید عن سلمه او بن الاکوع قال کان المصعب
عبد العزیز ما کا دست است نه بجز با گفتن ان کوچ بود
مسجد آنحضرت حاجت بقدر تو مشربست بیدستی که نزدیک
بود که بگذرد بران قدر ساخت اولت ابرو و دست
بتر حرمی بر دست که اگر گفتی کس گم جای غیره را بر دیوار
قبود ساخت ایچندیت از جاساده است
الصالح الی الخیرت بان نماز کردن حاجت نیزه که آنرا
سترو کرده باشند
مسجد قال حدیثنا محمد بن سعید عن
عبد الله قال اجتر فی نافع عن عبد الله بن عمر ان ابی بکر

عبد الله و سلم کان ترکوا الخیرت فیصل الله الحق من غیرت
مصلی الله علیه و سلم بود که خانه و میشه برای آنحضرت نیزه
پس نماز میکرد و مسجدی آن
الی الخیرت
آدم قال حدیثنا محمد بن صالح بن عیون بن
ابی حمزة قال سمعت ابی قال فرج علی بن المثنی قال سمعت
با حدیثه گفت چون شش نهم بدو فرود که گفت برون است
بر ما بان شیره در رحمت کند و بروی بی هم بود در سخن که
فاتی بود و نور قوسنا و فصلی بنا انظره العصرین بی غیره
و طرا و دالما برزان من و ابیا پس آورد و مشه باب و یوسف
و عو که رسید نماز کرد و نماز طهر و عصر او و مصلی او نیزه
نیزه
محمد بن عاقم بن مزیع قال حدیثنا شادان
عن سعید بن عطاء بن ابی سیرین قال سمعت ابی بن مکه
قال کان المثنی مصلی الله علیه و سلم اذ لم یکن حاجت به
انما و خادم و سبنا مکافره او عصا او فرود گفت و مصلی ششیم
او بن بن مکه را که گفت بود غیره در دست کند و صاحب
سخنی که بر او آمدی برای فضا حاجت بود بی حضرت
سیر فرم من و غلامی بجای که بود با غلامی یا عصا یا غیره
راوست و صفا او او و فاذ اخرج من حاجت تا و انما و الا

و حال که بودی با طرف آب پس مستحق که قایم نشی
حالت در همه احوال محقق در العرف است
البته و نگردد غیر از این است که استجاب استوار کردن و در کمال
که مستعد و در امتداد این معانی که با وضع قریب است که
گردد و در کمال استوار و در استوار باشد
بناب حال حدیثی است که حکم من این بود که قال سوال شد
صواب است علیه السلام یا ایها الضعفاء انظروا لضعفکم
و عقب این چه بر غرض و در غرض و در غرض و در غرض
مراد است از این حدیث که گفت هر کس که در غرض و در غرض
خدا بودی میان او و پس نماز او و در استوار که نماز
نموده و در کمال استوار که میان این دو نماز و در استوار
گردد و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض
که میان در سر و در غرض و در غرض و در غرض
بر کمال استوار و در غرض و در غرض و در غرض
نیازی است که در کمال استوار و در غرض و در غرض
حصول بر کمال استوار و در غرض و در غرض
کسی که قابل است بطاعت است مصلحت لیکن این بحث تا کمال است
بسیار است که در کمال است و در غرض و در غرض
فصلت آن سرور است علیه السلام و آنکه در غرض و در غرض

الصلوة قال ان سلطانه و استجاب نماز
کردن آن سوی سستون سجد استوار و لغرض و در غرض
هر نفس استوار و در غرض و در غرض و در غرض
گفت هر کس که در کمال استوار و در غرض و در غرض
استوار و در غرض و در غرض و در غرض
گفته که در کمال استوار و در غرض و در غرض
فاداه الی سجد و در غرض و در غرض و در غرض
سجد و در غرض و در غرض و در غرض
سوی سستون و در غرض و در غرض و در غرض
شده است و در غرض و در غرض و در غرض
شده و در غرض و در غرض و در غرض
الکلی و در غرض و در غرض و در غرض
گفت آن سوی سستون و در غرض و در غرض
گفت در کمال استوار و در غرض و در غرض
در کمال استوار و در غرض و در غرض
شأن رضی استوار و در غرض و در غرض
صفت و در غرض و در غرض و در غرض
فصلت با استوار و در غرض و در غرض
توبه که در کمال استوار و در غرض و در غرض

همه پنهانی که نماز خوان و سزا بجزای قابل انی است
صلی الله علیه وسلم چو ای صدقه مینا گفت این کن تخمین نشا
سفره را رحمت و رحمت با دروی کفنه میگردد ای نماز
نروان سله - بنیستند من غله قال صفا صفا
من غوره دین عامر من الش قال قدر است که صفا صفا
صلی الله علیه وسلم بدرون اسوار من غله العرب گفت من
تخف و به ام بزکان اصحاب شهید را صلی الله علیه وسلم
رفت سکه و دسته نما را وقت نماز متوجه نماز است
مرا گشت مغرب باشد که فی کوه ۱۱۱ از ان نماز مغرب
مغرب ز یاد می شود و او غن من غن عده من الش من
یعنی انی صلی الله علیه وسلم ز یاد کرده است شهید رویت
مردان سن در چند بیت تا اگر در ان می آید سفره از غوره
شرف برای نماز الصلح من الصلح است
چرا جا در استجاب نماز میان سینه تا میان کتفون
و عابت چنانچه در میز جا دارد عادت کرده و دست
قوی که موجب عدم اقبال سفره است یعنی کرده اند از ان
منا که در صلح دیگر حدیثی از انست روایت کرده اند
نویس بن اصحاب قال حدیث جبره بن یزید عن اخی من عمر
قال دخل انی صلی الله علیه وسلم البیت و اسامه بن زید من

بن زید و عثمان بن عمرو الی گفت بن زید و عثمان بن زید
رحمت که از خدا بروی خانه کعبه را و اسامه بن زید
دوره و طالع تم طبع و گفت اول ان سس مثل می شود پس
و ملک که دست بر پشته حضرت جبرم خستین مرادی را در نزد
آفتاب نشات جبرم من صلی قال بن عمرو بن العقیل
جمع بکسرم حال که نماز کرد و آنحضرت گفت میان آنکه
پیش صلی الله علیه وسلم من قال جبرم ملک من باغ من
صدا من بن عمران سوال صلی الله علیه وسلم مثل کینه
در اساتین زید و عثمان بن عمرو الخی فلفظ علی گفت
صفا روایت از بن عمر که سفره است که از خدا بروی آید
کعبه دور آید اسامه و عثمان زید و در صاحب کعبه
پس بر است عثمان و دیگر نام حضرت پس و ملک آنحضرت
درون کعبه است جبرم من باغ منی صلی الله علیه وسلم
صلی الله علیه وسلم اسامه و عثمان بن زید و عثمان بن زید
و کان البیت و انبه علی سینه اسامه پس پرسیدم در آنجا
که چون آنحضرت چنانکه در سفره از رحمت با دروی گفت
که در آن یک کسوف عابت جب و سستی را از عادت است
است و سستی ترا پس خدا و رحمت اسامه بن زید
سوفن فرصلی سینه نماز کرده و قال ما اسمیل صلی الله علیه وسلم

مقتضی علی السر بر فضی الی علی صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود
السر بر فضی عشق دیدن من خود را و عالی در کتبه و در
باید پس می که غیر خدا رحمت گنا خدا بر می پس در میان
سر بر پس نماز بگرداورد و در معنی زود اوقات قیامت است
یعنی در میان سبک و در عقبه و خود سر بر ای که اگر آن
خانیق بر نقل علی السر بر فضی اصل من لای فی نفس با کف
اون ای که استنباط که زمین خود پس بیرون می آمدم از جانب
ایمانی سر بر نماز که تکبیر خود را از جانب خود پس نام
آمد و در پس من شاعران در نظیرین حدیث تر ترجمه ای
گردانده که در ترجمه صنف الی سر بر است و در حدیث صنف
علی السر بر واقع شده و جواب داده که حرف الی در ترجمه
یعنی علی است و حرف هر سبب است که معنی که می آید
و می توان گفت که توسط السر بر یعنی انگشت که یک شست سر بر
میان خود و بلند آنکه در میان سر بر نماز سبک نما که نمودن
در آمد و مولف بر حدیث سر بری از عایشه آمده که کان کلب
و السر برین و این بند و در حدیث توسط السر بر هر یک است
در معنی که گفتند و قصه و عایشه رضی الله عنها نیز با تفسیر
می آید و نماز کردن آن حضرت بر سر بر ستون آن حضرت که
استدلال عایشه از پیش روی آن حضرت باشد و در حدیثی که

علی السر بر واقع شده و باید گفت که علی یعنی است
برو اعلی من مرتین دیدم دو یکدیگر مصلی از بی استجاب که
گفته پیش و در اون حرفی گفته و می نگید و در حدیث
این عمر گفته است او وقت قدره تمته و در حدیث دیگر
گفته اند نظیر کلامی است که در حدیث است و دیگر که در حدیث
می توان گفت که در حدیث کعبه خود مایه است یعنی در حدیث
در تمته و معالی که در حدیث است یعنی در طرف ای نماز آن کمال
بهر هر دست و قال ان الا ان اما قد تا و گفته است
این هر که با آن که گفته و در هر که در هر که گفته است و در حدیث
نماد و در حدیث روایات اما در آن و با هر حدیث فایده است
پس گویند که حدیثی که امر و جواب آن شرطه واقع شود تا
فانما است و این بر حدیثی که حسن واقع شده است
استمر قال حدیثا علی اذ قال حدیثا بو حسن من حدیث
بعل من ابی صالح ان ابی سعید قال قال ابی سعید
حدیثا حدیثا آدم بن ابی ایسوق حدیثا سلمان بن ابی هرقل
حدیثا حدیثا بعل سعید قال حدیثا ابی صالح انما
اخذت بدعت از حدیث بعل برون سعید و در حدیث
سید و در حدیثی دوم در حدیث بعل است ابی سعید گفته
فی يوم جمعی لیس لیس بشی برون انما استمر حدیث ابی صالح

ایم ابو سعید زاری را در همه کجا میگردانید سوی خبری که
می پرسیدند از ان مردم یعنی در پیش روی ستره است تمام
نات من خانی ای سبط ان غنارین بر سر سینه داشتند
از او داد ای سبط ای کجیکه زار پیش او در میان ستره قدح
ابو سعید می صده فقط ان شب تلخ بیدار ساغ او این بر یغان
بعنا قدره و سعید پیش من اولی پس زنا و سعید بر سینه
چون پس نگاه کرد آن بگفت ای کوفه آنکه گشت کرد
پیش ابو سعید پس خود کرد که بگذرد پس زنا در آغوش
از او اول قال من ای سعید ثم نقل علی مردان گفتک ای سعید
ما نقلی من ای سعید پس یانت از ای سعید از ای سعید و آنکه
آن جوان بر مردان بر کلم پس لکه کرد سوی دی چهره
گرفت از او سعید و نقل ابو سعید گفته بود ان قال ای سعید
و این ای سعید ای اب سعید گشت مردان چاکرست مردان و بر
بر او خراش ای ای ابو سعید قال سعید رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم قال اذا صلی احدکم الی شیئ ستره من اباس
فاناد احدنا نمان برین بر یه خنده فدان ای ای یقینا فدان
پوشیدن گفت ابو سعید شنیدم رسول خدا را برین گویا
خدا بر وی سوز خورد و سستی زنا کرد که یکی از شما سوی چیزی
گستر میگردانند از ان مردم پس خواهی کسی میگردانند و آنکه

پس روغ کند او را و اگر باکد و بس گش او ایست وی که
ست طمان که زنا و زحلی را از حضور حق و نماز اطله پیش
بآوی خرد و نماز شاع هست و لو کلم و بر نماز و معصوم با نشید
حق است معنی از اول نماز بر وجه ان مافرد نماز است
ای آنست که سده است و روغ خوبی که که نشکر و موجب
فان نماز خود و صحیح و منی کاست اما نباشد و با ایند
ما که خبر ضل کرد و خبری از انصاف و دیت تعالی حیت
ایتم المارین بر ای الصلی بان که گزین
در پیش گاه صلی در شب صبا صبر و صحت قال ای سعید
ما کمن ای الصفر صلی عمرو صید اصد من بشری سعید ان
برین خالدا رسول ای سعید با زنا ذرا سقیم صبر من ان شد
صلی الله علیه و آله و سلم ای انما و برین بر ای الصلی مرد است
بشکر زین فرستاد او را سوی چشم که بر سره جهر ای سعید
از حضرت ارشت گاه و خدا بر وی در حق که زین صلی الله علیه
قال فقال ابو سعید قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لو علم المارین بر ای الصلی ما ذر علی من انهم گشت ستر
گفت ایست ابو سعید که فرموده است بجهت خدا اگر با آنکه زین
بیش صلی که حیت بر وی از گناه کمان ان گفت برین
خبر از من ان برین برین برین باشت باست و ای سعید

او چون در پنج گنج شنیدن او درین استادان منزه بود که گویند
بگفته پیشین معلی قال لولمصر لانی قال لرعین ویرا ایتضا
اگر کسی که بخت با او نبرد ذکر مینماید یا مذموم است آنحضرت
بل در زمان جل یا جل حال متولد نام نامک است معلی
از معانی استقال الرطل و یطیسی
حکم پیش گفتن مردی دیگر را می که ناز می کند و گردن
اینست بل الرطل و یطیسی و اعراض استه است همان
معانی یعنی اندر آنکه پیش که در معلی مرد را کمالی که ناز
بگفته بود ادا استعمل بر اداء کم استعمل بر نفع قال زید بن ثابت
عالم است ان الرطل او قطع معلی الرطل مولف گوید این حکم
مفاهیم که است و معنی است که منزل کرده و معلی با نوزاد او می
مشغول گردید آن سبب در بعضی گفته است زید بن ثابت با یک
نادر ما این استقال سبت اگر مرد قطع نمائید تا نوزاد
سبب معلی بر طفل قال میرزا علی بن شترمن آنحضرت
عن مسلم عن سروق عن عایشه انه ذکر عندنا ما یطیسی
متولد او طیسی است و الکلب و الحمار و المرأة دوست کرده است
سروق زید بن ثابت رضی الله عنهما که تحقیق آن کرده است
او چیزی که قطع میگردد باطل میسازد و ناز را که پیشین
معلی سبب است که قطع میکند ناز را سبب و فرزند این است

صفتها کما بسبب است عایشه تحقیق کرده است شهادت
در حکم کسان عالم است زهر کرده انکار نمود از حکم سبب که نیست
اعتدایت الهی معلی الله علیه و آله و سلم معلی وانی لینه وانی
القدوة و انما یطیسی است سر زینبیم ویم منبر خدا معلی طیب
و اگر در حکم که ناز سبب کرده و تحقیق بن نوم سبب آنحضرت
سبب بقدر عالی که فرمودیم بر سر بر میگردان لی الحائض و اگر
ان استقله فاشق اسما و محمد و در ما عایشه و ما عایشه
که سبب با کتم آنحضرت را بسبب یکدم خود را کشیدنی یعنی تمام
و سبب یک شترم و عیاش هم از جسم من است و من تا
نوزاد مرا بسبب ناز عیاش را از جسم و می اندام خود را عایشه
مانند است ذکر کتب من مقصود است
صفت او هم در آن زمان که درین سبب عیب است
قال عیاش بن عیاش قال سبب ما قال عیاش بن عیاش ان
کان الهی معلی الله علیه و آله و سلم معلی و انما قد منبر خدا
نوازش است عالم است معنی الله عیاش بود بیشتر خدا رحمت و سبب
باوردی ناز سبب زید بن عیاش بود و در عیاش
گفته در جاده خواب خود خادمان او ان کوشا عیاش عیاش
برین معنی که ناز ناز میکند از روی مراد و سبب
با آنحضرت نام عالم است سبب منی شامل مردون را با آنکه

حکم شرعی در بر خواس مرد زن را برست و اگر بزی نوت
یاقت مرد نیز باقت شود و حکم مرد مطلق اولی باشد
پس مطلق پیش مرد در تهمید او با وجود آن باب و من را بجا
اندر آن از تقبیل تمسک حاصل نیست یا تهمید
القولی بلفظ المرأة و چون از آن نقل کرده اند پس این
صدا صد برین پوست قال ابن ماجه من ابی القاسم ابی هریر
منیة صد من ابی سلمه بن عبدالرحمن من یأثمه نزع البیة من
صدیه و آیه مسلم انما قلت انما من بی رسول الله صلی
علیه و آله وسلم و بعد فی جملت کتایت رضی الله عنهما
من کو خواب بیکرم پس روی رسول خدا رحمت کند خدا پر
جالی که برود باقی من در حاجت خود تهمید بود خدا مستجاب
فی جنبته علی بس و مستحق که اراده صحبه بیکرد و تهمید
شد بیکرد در اسپس می کشید هر دو با می افتاد باقی مسلمین
و وقتی که اسپس روی را بیکرد با بیاد آقا صد و بیست
پوشید پس مینا مسلح گفت عایشه و جاعا درین روز تهمید
چرا مینا عایشه در اعتدالی گوید که اگر در خانه حرام بود
حال صحبه و تهمید درین با می بود بیکشتم و هر بار با مینا
تهمید و ارشاد تهمید نمی بود با عیب که علم وی گاشته
نیز و اگر درین میان خواب بیکردی تهمید با می در بیکرد

جریح همه تهمید بود گفته اند که این غایب نقل بود از کتب
مستند تهمید آن بود که او عین و سید باجات بیکرد
آهست که این تهمید است و مطلق شاق تهمید که نیست
با تهمید عالی از اشکال نیست از آنکه تهمید را تهمید است
و مرد از تهمید مرآت است که زن پیش روی مسلم باشد
عالی که است و از لفظ حدیث عین قدر معلوم شود که با
عایشه در صحبه کار تهمید بودی و این تهمید صورت تهمید
من قال لا یقطع العصاة شی در با
حکم قول کسی که گفته است قطع نمی کند نماز جزوی از آن
گفته اند که زن و عیب و عار قطع میکند عین
قال حدیث ابی قال حدیث او همش قال حدیث ابی جهم
من عایشه رضی الله عنها قال همش حدیث مسلم بن
من عایشه بنی همش از طریق احمد بن حنبل رسیده عین
از روی هر دو طریق روایت کرده و گفته با یقطع العصاة
ذکر کرده و مشهور از عایشه جزوی که قطع میکند نماز را که گوید
و علی و الهی و الهی گفته است یعنی که قطع میکند هر دو را باقی است
بقا است تهمید با تهمید و تهمید که تهمید و او با تهمید
و مکان و اسد تهمید است این صلی الله علیه و سلم علی ابی
علی السیر منیه و عین التهمید تهمید که تهمید و عین تهمید

بفرضه را که تا ز سبزه کمالی کن بر سر بی بودم که تا
آنحضرت و میان قیود بود و حال که معلوم است که بودم
الحاقه که در آن مجلس فاو ذی القعدة علی علیه السلام
پس ظاهر شد مرا حیات شریفه پس تا نفس او چشم که
بشیرت بود و آنکه سبزه خوار رحمت که او را بی سنا
مشغول نشود این که اسئل من من بعد جلیس میگفتند خود
از حیات با همای سر از اینجا معلوم شد که در هر شب
با آنکه نفس معمولی است بر اسئل بز آن قاطع نماز بود
پس هر روز که طهر قاطع باشد به آنکه صفتی مردم
مصد اول قابل بود به طبع نماز هر دو رکعت و فرقی
باشد به آنکه صفتی مردم و آن که بدین ابی ذکر که مسلم
گروه است که طریق الصلوة الحارة الحار و الکلب انما
و صفتی صفتی که او بر او و این ما هر دو است گروه اول
تعییر کرده زن را که اهل حق و او کرده از این حکم که گفته
امام احمد که یک سبزه قطع میگردد در حق معارض آن
باشد و اما معارضه که او ادبیت معارض دارد به این هم
گروه ام غماری و غیره او از طهای طیفی آن گفته اند
که حدیثی از آنجا بودی آنست که منخست با ما و آنکه
در صلوة آنحضرت بودی او آن آرد و سوره آنست که

بعد از آنکه در بیت قطع کرده بود و حق او که قطع نمیکند
تا تا صلی بر اهل و یکی در یکی از آن سبزه آن حق است
یعنی احدی از بی قطع شیخ درست باشد بهتر علما و این که آن
حدیث قطع شیخ نوع و صفت و خروج از صلوة و این که سبزه
تمام است به قطع شیخ سبزه و این که چیزی مانده است
و این حق قابل است به سبزه و این که سبزه بر احدی
صفتی این است این شبانه را مال مومن الصلوة و غیره
تعالی بعد از این که است معقب مذکور شد که در هر روز
این شبانه که تحقیق وی بر سبزه هم خود اگر این شبانه است
از آنکه قطع میگردد آنرا چیزی پس کنت این شبانه که تحقیق
قطع می کند آن چیزی این است که صفتی بر آن است از طریق
عرو به این است بر آن عایشه زوجی صلی علیه السلام
بقدم صلی من السبل وانی لعنتم من بعد من الصلوة
پس شیخ این بود و سبزه رحمت که او را بی تمام میشود
پس میگردد از آنکه شب تحقیق آنرا و بودم ام میان
و میان قیام سبزه و نماز سبزه او آنحضرت در حال خواب
اهل خود سبزه و نماز که آنرا سبزه است باشد شیخ
صفا معلوم شود که وی رضی الله عنهما کما آن کرده که آن
در حکم و فرود علی کرده اند تا آنکه سبزه در حق قطع کنی

و باعث هسته سال کرده با خدمت بر عدم قطع این بر سینه
و بصورت هسته سال باعث در حدیث سابق اشارتی که
و عالی از شفقت نیست
مستتره یعنی حضرتی الصلوات در چنان حکم اگر وقتی کرده بود
و دختر کی مستتره بر او پیشتر از آنکه از با عیال است باشد
و حدیثی که آورده و ال بر حوزت است حدیثی
است قال ابن ابی مالک من عامر بن عبد الله بن ابراهیم
عمرو بن سلمه از وقتی من ای تقاد و ان نصاری ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم کان یصلی و یوحی الی امره من تحت زینت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بیت کرده او بی و
انصاری که می شنید حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تا میگوید
و حال آنکه آنحضرت رفتن بود اما در حضرت زینت را که
بخدمت او بود می گفای العاص بن ربیع بن عبد شمس ان
امر و دختر ابی العاص بن ربیع بن عبد شمس بود که آنکه
جمیع آنست که عبد شمس جدا بود است از شرفین است که
بخت او را عبد شمس نام جدا و عبد العزی بن شمس است
او العاص بن قحط بن نام عبد شمس است ترویج کرده و آنحضرت
زینت را می شنید از ظهور نبوت او و بعد از ظهور است
که از آن بود و میراث از پدرش اسلام آورد و در حدیث

بیش آنحضرت است حضرت زینب را از او بود و آنحضرت
فرست کرده و اما وی او را و نشانکه بران او را با نام حضرت
صدیق رضی الله عنده و خات بافته و نیست چه جدا از حدیث
او در حدیثی است و اما در امیر المؤمنین علی رضی الله عنده
بعد از فوت فاطمه زهرا رضی الله عنها میگفت آنحضرت
و در حدیثی که آورده تمام میگردد بر سینه است او را که این عمل
از آنحضرت برای حضرت بوده است و بعد از آن خون افکند
ایه ای که گویند که این حکم شریف شده است بعد از آنکه ملکوت
که خلق گشته در دنیا زینب است و کرده اند این نام است
تفصیلاً معلوم شد که حدیثی است اما در حدیثی است حدیثی
گویند بر این امر خلق گشته هم حضرت اما نه شایسته حدیثی
تفصیلاً گویند بر این امر خلق گشته هم حضرت اما نه شایسته حدیثی
آنحضرت داشته بود آنکه و نقل شد و آنحضرت او وقت بود
با آنکه خلق او را بر زمین میگذاشت و چون امر را از شرفین شد
او را بر سینه است و در حدیثی نقل می کنند که در آنوقت
کسی نبود که مستعد حال او بود اگر آنحضرت انقدر بود شایسته
وی که میگردد و متوالی داشت فاطمه را این اولی تو بود او را
و است زوی گویند اینها حدیثی نیز بود است و حدیثی
بیشی که حدیثی شرح داشته است

اشتیای قریش و مجالس خود بودند و فتنی که گشت گویند و
از میان من میزد موسی این را گفته و حکیم لغزم الی فرود آلی خانه
میله ای فرزند او رسا و سلا با منی بر گام کی از شاهی بسته
سوی ستری زنگ کرده راه لاد فلان پس فتنه می گند بوی کنگ
آن در فلان آن دو پوستی کرده آن بچی با بسته پس می گند کار
غم صعبه فتنی اذ آن صعبه و فتنه چن گفته سیر و تک سیکه آنرا تا
و فتنی که صعبه گند بنده میان دو شانه او خا بنه است انعام
فمن صعبه رسد اوله صلی الله علیه و سلم و فتنه چن گفته پس
بر خاست باین کار به بخت ترن آنگاه که فتنه بن ای صعبه
دو در آنگاه پس چکا که سیمه کرد بنه فتنه صلی الله علیه
سنا و ترن میان دو شانه که حضرت و فتنه این صلی الله علیه
و سلم سانه و لشکرا متنی ال صعبه علی عیض من الصمک کانه
مانه که حضرت و حال صعبه پس فتنه کرده که آنکه می خا فتنه
عیض ایمن بر عیضی از فتنه فاعلفان المظفر الی خا فتنه
چو بر تانه فتنه نسبی پس رخت رفته و سبی خاطر هر که
عنا و حال آنکه خاطر خود سال بود پس آمده بود و فتنه
ای صلی الله علیه و سلم سانه یعنی الفتنه فتنه و فتنه عیض
شعبه و فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
اشتیای ترن اذ ان حضرت و روی کرده بر ایشان کمال گوشه

سکر دان اشتیای فتنه رسول الله صلی الله علیه و آله
المعونة قال عیض صلیک فتنه العیض صلیک فتنه
هر که که بر فتنه حضرت رحمت که روی از روی
که در این فتنه و حرا کرده این فتنه حضرت و فتنه
بر بست برای قریش سانه فرمود تم عیض صلیک
بن هشام و فتنه بن سید و فتنه بن سید و فتنه بن
بن طهت و فتنه بن ای صعبه و فتنه بن اولیه بن سیر نام
بر یک از ان اشتیای که حاضر بود و فتنه بن هشام نام
سین است قال صعبه صعبه صعبه صعبه صعبه صعبه
را بجا گشت روز عزا و بر بر بنه فتنه شده است سوی
بدر تم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و ان اصحابی
لینه بنه فرمود و فتنه حضرت رحمت که روی از روی
این افتاد پای چاه فتنه او حضرت عیض بن جابر و فتنه

نخار می بجا گشت نه در حضرت
مردود و مطرود شده است از
رحمت حق عزوجل
عنا فتنه



المعزوه الميثاق

مقتضا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
هو وقت الصلوة این کتاب در بیان فضیلت
نماز است و مباحث جمیع مینماید که معنی وقت
نماز است وقت الصلوة و وقتها در بیان وقتها می نماز و وقتها
رعایت آن و قله در بیان قول خدا عزوجل ان الصلوة کانت
علی المؤمنین کما باسوا کما یحییون نماز است بر مسلمانان چون
موت است و انوار و تفسیر موقوفت که در وقتها و وقتها
قرصی معهود کرده است در کتب کتب ان صاحب کتاب
عبادین سلسله قال قرأت علی الکعبین این است
ان عمر بن عبد العزیز آخر الصلوة یوما مره یست انابن ثمان
که عمر بن عبد العزیز تا بجز که خوانده و می روی این ایام
مدت بود ان حاجت و بدین عبد الملک و در ان زمان
ان صاحب شرعی او یافته بود فضل علیه عزوجل ان
ان العزیز بن شیبه اعراض الصلوة با او با العراقی می کرد
بر عمر بن العزیز عزوجل پس جز او اند که بجز او تا بجز کرد
نماز که کرده می و حال آنکه او در عراق بود مراد عراقی

در طول آن از عبادان تا موصول است و عرض از کتاب
ما طوان فضل علی او پس او انصاری فقال یا هذا یخبر
پس در آمد بر سفیر و او مسعود گفت صحبت این تا غیر از
المس که ملت ان صیر علی علیه السلام نزل فعلی مصلی رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ایانه است که که صیر علی فرود آمد
پس نماز کرد و سپس نماز کرد و با او بجز خدا رحمت که
عزاد بر می تم فعلی مصلی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
تم فعلی مصلی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تم فعلی مصلی رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم پنج بار بار می بخند گفت گفته اند
که خدا وقت بر صلوة رسول آورده است که بعد از صلوة بر
بود که در حالت بر تا بجز بر نماز صیر علی گفته اند که نماز
ان نماز سابق اگر حضرت افتاده اند و می که انما و است
شده و مشیت کنایش و او که که هر جا هست و او است
گفته اند و تا بجز ان اول وقت است می که در وقت
تقریب به ان کرده و در اعراض عزوجل بر عمر بن عبد العزیز
او مسعود بر سفیر و نیز همین است که ان وقت صحبت تا بجز
که در هر تم قال هذا امرت بیکر گفت صیر علی بن این با
نماز در این اوقات امر کرده است و با ما مسعود ام من که
در وقت نماز که انما فعلی عزوجل و اعلم ان وقت است پس

گفت عربن عبد العزیز خود را بدان واکاوه بخش جزیر که
حدیث سبکی آن سنی اجدید است او است سبکی اولی بر
په او نام رسول مد علی سلم وقت العلوة است
که بعضی عربان است که برای پیغمبر اصلی مد علی سلم
و قتی که آن کرده قات نماز را قال عروه کنگ کان
مشربن لی سوره بیدت من اب گفتم عروه چنین است
که است کرد بود بیشتر نیز ام سوره آنرا قال عروه و الله صلی
عایشه ان رسول الله صلی سلم کان یصلی الفجر
فی حجرته قبل ان ینزل عروه و بعضی حدیث کرده
که پیغمبر رحمت گاه خدا بر وی بود که نماز میکرد و نماز
و عا که کلمات در عروه او بودی پیش از آنکه برود از اول
برای آن مراد آن آفتاب سایه است و آفتاب چون غروب
سایه او در زمین خاند است و چون نزدیک باقی آید بر آب
ببار بار بود چون عربن عبد العزیز در نماز طهر نماز میکرد بود
برای او سستی و گرازد و بات عایشه رضی الله عنها آرد
پوشیده مانده کلمات پیغمبرش عایشه آنست که مراد وقت
جزیره کرده است و حدیثی که سقوت در جای دیگر نقل کرده که
علاء سلم در روز آن است که در نماز اول ادا اول است
دو روز کرد و عروه قات و گفت میان این دو وقت است

نیز اول است و در که اعراضنا از جهت آن بود که در ادب است
مکرم نماز کرده بود و در نماز اول است عربن ترجمه او علی دل
وقت نماز نیست و حدیث نیز اول است بر آن فرمود
با قوله قال رسول الله صلى الله عليه وآله
و انما کوفوا من الفجر کمن در فرمود حدیث که در نماز عیسی پان
واقع شد و در حالی که رجوع کند و اندکی نماز و متعلق انداز
ما سوره نیز سید خدا او بر آید نماز او باشد از سوره
سوره مر آن آیت را نیز در باب ساخته و حدیثی که بر آن است
آورد و نیز از اقامت نماز در آن که کور نیست و نیز آن باب
و در باب دیگر که ای گشت در فضیلت اقامت نماز است قات
در آن ذکر یافت که بدان است نمازها است که در اوقات
باشد پس درین فصل اوقات هم ذکر میشود و بسیار تحقیق
سید قال مدنا صفا و جوان مدین من عزه بر یک
قال قدم و ذهب الغضب علی رسول الله صلی سلم و است
گفت این هاس قدم آورد و بطی قید علی بنسب و سال
که بر پیغمبر اصلی مد علی سلم تقاضا بود قال العزیز
پس گفته باین معنی این قضا در سید است چون علی بنسب
اولاد بر خود نسبت کرده و فرمای و ان شالی لیکه
الشر الحرام و سبسم که بر سبسم سوره کرده ما و عزم از حفظ

ک

و نشان که در او مانده قرآنی باشد و نه عوامی
من و در آن سپس بزبان عامی بگویی که آنقدر که از تو برای
و کما حق سبحان من با هر کسی که در وی است فقال انکم
باربع و انکم من ارج الا بان یا خدمه فتر با هم شادان
گزاران آفته و انی رسول الله کنت امان بخدمت بقره
که خدمت ایمان برای ایشان که آن کواهی و درشت بگفت
قلب که صبر و سخن خردانست و کواهی آنکه جیبی من بفرست
و تا هم صلوة و تاج و الا که و ان خود و انی منست با خدمت
برپا پیش نماز است و در آن ذکر و مسک او او کند چشم
از حق بفرست باید از کاران و اسعی من اعداء و الغم و
و التفرقه و شیخ سلیم از بنو و ان که استوار میگردد و شراب
شیخ از خدمت سخن از خدمت تفصیل که است است
البیوع علی انما فی الصلوة و ربان که
بجست اسام بر آن است نماز بود است محمد بن اسیق قال
صدنا بحی قال صدنا اسمیل قال صدنا عیسی من جریر بن
قال یا عیبت رسول الله صل الله علیه و آله و سلم علی انما
و انما الا که و انصح کل من کنت جریر است که در بنو
رحمت که در او ای بر آن است نماز و در آن ذکر و عیبت
مرکز سلمان بجست چنین که بکن احکام و در آن اسلام

جریر صلوة و ذکر است و اگر که از صحبت ایتم نشان است
سببها چنین بود است و آنحضرت را در هر گاه آن حضرت
چنین مسلمانان جریر انحصار فرموده آنکه کسی قوم بود
چینی زاد و ان بوی افاقا بپوشند و خدمه القیس را در
نخستین نفسی که از آنکه ایضا اهل عمار بود و در آن بر سر
بگرفتند - الصلوة که از -
قال صدنا بحی من او مشرق الی من انی شفق قال سمعت صدنا
قال کما علم ساعدة عرضت الیک کیف تظن قال رسول الله
و سلم فی القیة قلت اما کما قال کنت صدنا و هم با زبان
بفرستند و هم نزد قرآن العتاب منی الله من کنت
که هم کی از ثایا و مسیبه از فرموده و حضرت اصلی است
و نشان شدت کنت من با در ام منیا که فرموده است آنحضرت
آن قال کتب علیه علیه لجریری کنت عیبت بود آنحضرت را
معا و آنحضرت شک کرده است او کی که بفرستند
قد عیبت است امری و در خطه عیبتی امران - العیوب را
و انکار بگردید کنت قیة الریح است اهد و وار و
و جاهد کنت ایضا - رود در آن اوست و مال اوست و در
اوست و عیبت اوست که او می عیبتی ایضا که با عیبت
ایضا که عیبت امور را عیبت کند و در مک عیبتی با حق عیبت

تا یک نفر با صلوات بر اوصیاء و ائمه و صلوات بر ائمه و صلوات
کنند مقبول اگر درین امور در کار روز و در حدیث نظر کنند
صدقه شایع نکند و غیر آن باشد و هر کس در معرفت و آشنایی
مردم از ماسن قال لیس چه اریه و کفر گفتند انی موی
کامین امیر گفت این فتنه را می خواهم از تو معلوم کنم که می کنی آن
فتنه را میخواهم که هیچ چیز دنیا که در باطن نیز نه قال لیس
عکس سنا ایس یا امیر المؤمنین گفتند صدقه نیست بر تو ای
فتنه باکی ای امیر المؤمنین گفتند صدقه نیست بر تو ای فتنه
باکی ای امیر المؤمنین در عیادت تو آن فتنه نخواهد بود آن یک
و نه باکی با صلوات بر ائمه و صلوات بر ائمه و صلوات بر ائمه
برین قال کیرم پیش قال کیر گفت آن در نکند مقبول
مینه و گفتند صدقه شکست مینه قال اذا و یطلق ای که گفت
مردم بوقت که شکستند طوریست میشود تا و ایست قضا
کان هر علی ابابقیق را و ای صدق که کیرم صدق آبا
بود هر که سید است آن در قال هر کما ان دون العلی
گفتند صدق آری هر سید است که سید اندک و فقر است
شیرت انی حدیث حدیث لیس بالا ما لیس جنس من کیرم
اورا حدیثی که شربت از انا لیس ما لیس مع اعطای است
جنم هر چه بسکون جو آن حدیث را که شد که مفهوم صریح آن

در حدیثی که در این صریح گفته ام اما انما ان قال صدق
فانما صدق فاما و قال ابابقیق کیرم برسد و
آزاد که بر جسم صدق را پس گفتند سران کیرم برسد و
پس گفتند صدق ان در هرست که از ده است و فتنه قال
و ذراع و اهل سلام صدقه است چون عروقات آینه
شکستند شود فتنه تمام شود تا در آخرت فتنه
قال حدیثی از بی بی زینب عن سلمان العینی عن ابی حمزه الثمالی
عن ابی سعید ان رجلا صاحب من امراته فجد فاتی ابی حمزه
عنه یسلم فاحتره مرویست از ابی سعید که ای سید
بجای خود را ای اگر کجای کند پس آن جنم را از اصلی صدق
و سلم پس خبر داد از مال خود فتنه قال حدیثی از ابی حمزه
و زعمان العیسی ان الحسنات یذهبهن السیئات بر و
و کستاد حدیثی این آیه را که بر پا و دعا زنده و در هر
روز که بخورد است خود و نماز هرست و حقن که مین عباد
نوا است کار حقین و هر کست و ساعات قرب شب که
مغرب و عیانت حقیق یکسما میسر نه و در یکشنبه و عیانت
فقال ارجل برسول الله انی به قال لیس کیرم پس
گفت آن مردان عیانت من ابی حمزه من بیست فرمود که
است مراست حدیثی ان

بیش

و قضا و بیان زیادتی واجب تا که در وقت سستی کند
تمام وقتها صحتی نیست و قضا تا که صحتی باشد چنانکه
در قولی است صدق و توکلین ای علی پس موافقی تر شود و عطف
صحت را در این قولی اعتبار است از آنجا که هر گاه اصل خبر
متمم و ساهی و غیره وقت کند و تا زنی که در وقت کرد
کنند که این قضا با کفر واجب است - اما اولی است
بن عبدالمطلب قال حدیثاً شدت حال ابوالمجدین ابی حمزه را که
قال سمعت ابا حمزه استیجابی گفتند که در این خبر
جز در این بابین حدیث که گفتند ششم ابو حمزه را نقل شد
صاحب برهانه الدار انسانی در حدیثی که در حدیثی که
حدیثی که صاحب این سر او شایسته است که در حدیثی که
بن سوره قال حالت ابی حمزه علی حدیثی که در حدیثی که
ای حدیثی که این سوره پرسیدیم خبرت را در حدیثی که
بروی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
فرموده محبوب ترین همانا زهر است در وقت سستی که
قال ثم را اولی که در حدیثی که قال ای قال الجهاد فی سبیل
پس از آن که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
گفتند پس که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
ترجمی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

پس که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
استند از آنجا که گفتند این سوره حدیثی که در حدیثی که
انجلیات و اهل طلب را در حدیثی که در حدیثی که
پرسیدند تا که در حدیثی که در حدیثی که
و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
آینست که حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
با حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
بود در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
ترجمت در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
با حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
الصلوة فی الخسوف کما فی حدیثی که
و حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
گفتند است از آنجا که در حدیثی که در حدیثی که
ای ایسم بن ترجمه قال حدیثی که در حدیثی که
بن بر بن حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
عن ابی حمزه انه سمی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
بقول ابی حمزه ان آریاب الحدیثی که در حدیثی که
ذکر حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

که حق می آید بر هر یکی از آنها که فضل میکند و آن بود
 بی باجه و سگی می ایستاد آن مثل باقی می کرد و از آن که
 چیزی نماند آن بی بی و در شش ساعت تا زمان می کرد و
 برگه ای جزئی قال در یک مثل ساعت تا شش بجای می شد
 فرمود پس این مثل را که مانند ما می باشد است که می
 خازان ما ایستاد
 و در وقت نماز نماز آنکه بود وقت آن
 این مثل قال می شد این من خداوند است قال و
 شش ساعت اولی بود و آن رسول گفت این
 نماز می بود و در روزان نماز است که در آن
 در صبح و در آن نماز است که در آن نماز است که در آن
 قال ایضا می بود و در آن نماز است که در آن نماز است
 بر من سگی می ایستاد و در آن نماز است که در آن نماز است
 که در نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 ای بود و در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 از نماز که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 او در نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 قال خداوند است که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 من ای نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است

علی بن ابراهیم و کتب بر من و هر یکی از آنها که فضل میکند و آن بود
 است با نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 ساعت از بی و در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 این نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 چیزی نماند آن بی بی و در شش ساعت تا زمان می کرد و
 برگه ای جزئی قال در یک مثل ساعت تا شش بجای می شد
 فرمود پس این مثل را که مانند ما می باشد است که می
 خازان ما ایستاد
 و در وقت نماز نماز آنکه بود وقت آن
 این مثل قال می شد این من خداوند است قال و
 شش ساعت اولی بود و آن رسول گفت این
 نماز می بود و در روزان نماز است که در آن
 در صبح و در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 قال ایضا می بود و در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 بر من سگی می ایستاد و در آن نماز است که در آن نماز است
 که در نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 ای بود و در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 از نماز که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 او در نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 قال خداوند است که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است
 من ای نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است که در آن نماز است

قدما بصری گفت این بزود سخن خدا رحمت کند که در آن
تجلی می آید و هستی که از پای کند می آید تا سخن می کند
پرو و کار خود پس گفت که از او حاجت دست است که
اندازد بر پای حب و قال شریف قاده و لا یفعل قاده که
یعنی در هر کس بسیار است او سخت قدم و گفت شریف گفت
چیز خود یا میان دو دست هر دو یکجایی است در آنکه
تسک که در دست و لیکن اندازد حاجت حب باز بر پای خود
قال شریف بجزق این بی بی و لا عن مینه و کن من ساره
او سخت قدم و گفت شریف من حجاج که افدا امام الخدیجه
تفت نیز در وصلی پیش وی خود و نه حاجت دست خود لیکن
اندازد حب باز بر پای خود قال عمید عن انس بن مالک
علیه وسلم لا یزنی فی الشبهه و لا عن مینه و کن من ساره
او سخت قدم خصص بن عمر قال حدیثا بر نه بر نام
قال حدیثا قاده عن انس بن مالک علیه السلام
ان قال اعدوا فی السوره و لا یفعل قاده که
آنقدر است اعتدالی که در سوره چنانکه هر دو گفت بر آن
نمودند و اخبار در هر دو جمله شریف است و نسیم آنگاه بود و در
نیمین در آنکه هر دو در ذریع خود است که و او
بترقی خود بر من بی بی و لا عن مینه قاده تا جای که در

و نفس این و لیل بعد جا که گفت دست است که در خط
حاجت حب که کلین نام است بار بگران که در نماز
تفت در حاجت دست است و پیش نیز از سخن از خود است
و صلی در وقت که سنا با سخن یکدیگر با یک کتاب این
دوب باشد الا با و با بفرقی شده نظر
در بیان سجایای سردی کردن وقت و آن حضرت را ز نظر در آن
سخنی که ایوب بن سیمان قال حدیثی او که بر من
قال قال صالح بن کسان حدیثا لا عرف عبد الرحمن و غیر
عن ابی هریره و نافع مولی عبدا من عمر بن عبد
بن عمر حدیثا حدیثی ابی هریره و ان عمر حدیث کرده
یا ایها عمر بن نافع حدیث کرده عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان قال اذ استند المرء فارد و الا یصله یحییق
سخن برده از خود و هستی که سخت شود که می پس مشک کند
وقت در نماز پیشین و تا نیز گفته آید فان شد نظر
من نیز بهم چنین سخن که اندازم کشیدن آتش و در آن
یعنی این ساعت غضب آتی می برسد به زبان و نیز
سخنی که موجب سب مشوع است و از مردم است
در اجتماع و حضور ساجد با قبح نظر ازین مشوع و نظر آن
شارع است بی زود درستی آن قبل با به کرد

مدرسه در حال مدتها متبعا من العلماء الالمس من زید
بن وهب من ابی ذر اذ قال ان من سوزن البن صلی الله
علیه وسلم اعظم افعال برده او قال اشطر اشطر خصی بنان
ابنت گفت او برد ان گفت مزون سحر ضار است
علاوه بر وی باراده اذان کرده چنانچه در بیت در واقع
شده پس بر نوزده حضرت تنگ کن یکس با خود و اظهار
کن اشعار کن پرستش و نماز کن من اذان اعلام حضور
مردم است چنانکه در حدیث ترمذی آمده فاذ جهس الکن
بقلم و بظفر بر مقهور تا عجزادی نماز است و قال شده الم
من شیخ جعفر بن ابی اسحاق الخزاز من الصلح ان خود علی کن
می آرد و من اذان است من مستی که سخن که که ما بن تنگ
کنید عارضین با نیز کنید نماز او و شکی که در بصره امی انا
فی العلوی او را که به بر سر خود حضرت به ترمذی با وقت
که دیدم که سایه تو بار یک و غیر آن در ان عاقبت تا حضرت
از کله تو دای یک من بن منی است و از بقیع و شیب
گزارده فی ذوال اذه می ظاهر شد و در سایه آن اعتراض
علی شدین متواذ به علی بن عبداللهد بنی
قال مدتها سبعان قال خلفاء من الهمری من سیدین
عن ابی هریره عن البن صلی الله علیه و آله و سلم ان قال اذ

بسته طرفه برود با الصلوة فان سنده الحرم شیخ جعفر
ترجمه کرده است و استکثرت الازالی ربه ان قال با
اکل بعضی صعبا و نوزده شکایت کرده است شیخ موسی برود که
خود بس گفت ای برود که رجوع و عین من بر صحنی او را
فانش برود که کار نماز را میان است که قول حضرت است
عیالی که احد سینه اده عالی در وی تلقین کرده اما بعد از اتمام
گفت و سینه است و نوزده ای فتوحی کرده آنرا میگویند که
آتش بر سینه خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جوستان بسیار
واقع شده در وقتش که انبی مراد که بر پشت دهن است
مسلمان بیکدیگر و آتش میگویند نوزده بگذرای مسلمان که خود
گفت زبانه میسایدی عمل سینه آنرا بر میگویند که
آتش نماز است از جنس خودش او را که تلقین بر صحنی
نماز است از اذن عام اجزای تاری بوقش مهارت از
بر آمدن حرارت از دهن فاذن اما بنفش سخن فی النساء
و سخن فی الصیغ بس اذن و او درود که در حال مر آنش
را در نفس نفس در رستان و نفسی در استان نمود
ما خود من الحمد سینه ما خود من الحمد و او در آنش
سینه سخت ترین جز سینه است که می باید از گرمی و نفسش
سخت ترین جز سینه است که می باید از همت سردی جدا کنی



از کش و دوش که محلی درست ادا کرده اند و در روز یک
خداست که صدبری که سخت است برود آن از حضرت
سید علی که از کوفه نیز برسد برده با او هم در پیش
حضرات از آنجا بر شدت می باشد که وقت صبح بعزت
فرط طبع آن کتاب کرد در جی تا چیزی در وقت نینداخته
عرب حضرت قال مدشانی قال مدشانی امشش قال مدشانی
صالح عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اوردوا بالظلمة ان شدة الخوف من جنات مریسمان و محی
داوود بن من امشش سافلت کرده است معنی این
سده ای حسن
از کشی که در آن نماز ظهر و عدل سفره آدم بن ابی یاسر
قال مدشانی شرب قال مدشانی ساهرا و الحسن صلی الله علیه و آله
قدی و ادوستم تمام قال سمعت زید بن وهب عن ابی
ذر الثعالبی قال قال کن ابی سعید علیه السلام فی معزة
فأراد العزة ان یؤذنه لظفر قال ابی سعید علیه السلام
اورد گفت ابو ذر بودیم با سعید از رحمت که در خواب که
دیکه شبی پس فرست مؤذن آنکه اذان گوید و ناظر
پس فرمود سعید سرنگ نماز او ان مؤذن قال بر من
دانی فی اللؤلؤ بیتره است مؤذن که اذان گوید پس فرمود

مروار آنکه آنکه اهل کوفه تا آنکه دریم با سایه تمام قال ابی
صلی الله علیه و سلم ان سدا طرس فی جنات ما استنظر
برو با صلوة در آن زمان زعفر است قال بن عباس یقینت
یعنی این عباس در فتنه قریه تا لی شتقر و اظنه و کتبه من ان
مبتلی است یعنی سبل کند بر کرده اهل سنت که نیتها
ای نصیحت یعنی کرکشت سایه
هنا از اول در بیان آنکه ابتدای وقت نماز شبین نزد
باز می شود و وقت آنجا است جانب مغرب و قال جابر بن
صلی الله علیه و سلم یعنی با آنها هر وقت که بود بر سر خدا
رحمت کند و خدا بر وی که نماز میکرد در بیرون می آمدند
قیته ابو ایمن قال اجترنا شیب من الزهری قال ابی
المن بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج من
نارقت الشمس فغلی الظهیری که بیخبر او را اسس بن مالک
که همیشه سمرقند و رحمت کند و خدا بر وی بودن آمد از خانه
نیکایی که سبل کرده بر کشت آنجا تا تاب از اعلامی در ج
از قطع جانب مغرب شیخ ابو هب کی در وقت انقلاب
می گوید که آنجا است از آن است یک ذوالی است که آنرا
مخاضه سحابة هذاه که ذوالی است که سیکه مغرب سینه
دیگر ذوالی است که مردم آنرا می شناسند و بعد از نقل کرده

که آنحضرت صبر علی بن سببه کرد و اقبال آفتاب شد و آنم خود
 این گویم که در آن وقت که می خواستی وارد کعبه در میان
 کعبه کنی تا آنوقت آفتاب با بعد از آنکه قطع کرد پس آن نیز
 تمام علی بن سببه که از آنست که از آن جناب امورا و عطا پس
 بسته آنحضرت بر سینه یا در کعبه است داد و اگر که که تحقیق
 در آن روز از آن سزاوار است ثم قال من صاحب این سیال است
 فی سال پیوسته و تو که کسی که دوست داشته این را که بر سر آن
 پس که بر سر سزاوار من فلا سالونی عرض می که او سزاوار است
 فی مقامی تا او می پرسید بر از چیزی که بر سر تو هم نشانی
 نامی که استم در آن مقام که با در وقت بر آن حضرت
 گفتند شده بود ای حاجت که گفت عمر رضی الله عنده چنین
 باشد ای که آنرا آن قول سلطانی و بسیار کرد و اینکه سبزه بود
 پس سببه مرا فقام عبد الله بن خدا و اسمعی قبال من قال
 او که نه آنکه پس بر فاست عبد الله بن خدا پس گفت
 کعبت پدر من در خود چه بر تو طراذ است که ما بر او در سینه
 او بیدر سب و وطن در پیشه اند که آنرا آن قول سلطانی
 ذکر هر عملی که کند قبال در سینه با در با و الا سلام دنیا
 و میخیزد شکست بهتر سببه در خود و بر سببه بر پیشه
 یعنی صدق بر آن را با ای روز از شما چه و حال و تو در گفت

که بر آن حضرت که سببه را موجب نزول عذاب کرد و سببه خود
 همان که در کعبت را معنی شدیم بخدا بر او کاری آورد پس
 شدیم با سلام از روی این و محمدا علی که بی است با آنکه
 نبوت پس سکوت فرمود آنحضرت ثم قال عرضت علی بن سببه
 و در آن مقامی عرضی تا ای ای بعد از آنکه از آن سبزه
 فرمود خود و سبزه را سبزه است و در آن جناب و سبزه را سبزه
 این دو را این در وقت نیست و در آن جناب بر او و در آن
 و سبزه بر هم نیست و در آن جناب است یا مثل از آن سبزه که
 با مراد و چون اهل نیست و در آن جناب است و در آن سبزه
 بر که از سبزه که موجب در آن نیست است و بر که سبزه
 و در آن جناب است یا سبزه که با در آن جناب در وقت
 گفتند شده - بعضی بن حرفه قال صدق است که من الی
 السهل من الی بر نه قال کان ابی علی صلوات الله علیه و آله و سلم
 یعنی صلوات الله علیه و در آن سبزه را سبزه را من است
 الی الی گفتند هر چه بود خبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بیکار و کار صبح و حال آنکه یکی از آن سبزه است خشن فرود
 یعنی در آن یکی بسیار می بود او سبزه را آنحضرت در آن زمان
 آفات قرآنی چیزی که رساند به صفت و با آن ناز داشت تا صد است
 یعنی از شصت کم چیزی در آن زمان صد است خودی یعنی

روز از دستش و بکار و نماز پیشین و نمی که در اول
 آفتاب و عصر و بعد از غروب الی انقضای الدنیا مع الشمس
 حیثه و بکار و نماز عصر او حال آنکه یکی از نمازهاست تا
 آواز می رسد یا می آید منزل خود که انقضای شد و در آنجا
 بنویسد در اوقات نماز و حال آنکه آفتاب زود بر
 یعنی در وقت روز قرص او تنبیه می بود یعنی مردم در وقت
 صبح که آن وقت آنکه کس از نماز بر وقت یا نسیه در وقت
 نمازی آمد مسجد و آفتاب زود بودی و این خطاست و آ
 و کمر صبح است که همین کجا که پیشین منزل بر اهد است و وقت
 تا قال لی المغرب ای سنال که بفرمان پیش کرده ام جز
 بگذشت او بر زود نماز مغرب و لا بیالی جا صراحت
 الی وقت العیل ثم قال لی شرط العیل و باک نیست تا
 نماز عتای اسم صدمت بر وقت است تا وقت شب که
 زینستی منزه وقت سب و نماز است تا وقت است
 و اگر نماز اعدت صحیح است شده است که وقت عطا
 طوع بیع صلواتی است قال عباد قال شیه ثم صدمه
 فقال او وقت العیل عاده است شیه سیده تا قال کرم
 اما سنال ای سنال گفت ای وقت عیل است یعنی کجا مردم کرده
 گفت ای وقت نیست ای که بگوید که در وقت است

محمد بن سنان قال ایضا بعد از آن قال عباد
 بن عبد الرحمن قال صلی علی نبی الله و علی آله
 الذی عن الحسن بن مالک قال کان اذ صلی علی رسول الله
 صلی علی آله و سلم باخدا بر خود می نماند اما از
 گفت ایضا بود بر خود نمی که نماز بکار مردم پس مؤمن
 نماز صدمه ای بر جمیع روز با سنی نماز صدمه و مکر و غیر
 جز از دست با نماز آن از کرم نماز صدمه که بر
 باشد و متحرک شود و حرکت
 در روز نماز صدمه نماز صدمه وقت صدمه صلی که بر
 ظهر نماز صدمه تا وقت صدمه نماز صدمه است تا
 و بگوید آید استحق و صدمه مکرر مع و مغرب و مشایخ
 شده و وقت و در صدمه که عرض آن کرده است خبر
 او انشای قال صدمه نماز صدمه و این بن نماز صدمه
 و نماز صدمه بن نماز صدمه ان عباد بن ابی صلی الله
 و سلم صلی الله علیه و آله تا نماز صدمه و صدمه
 نماز صدمه از این و عباد که صدمه نماز صدمه است که
 بودی نماز که صدمه است که کجا یکی در وقت
 یکبار یکی در وقت صدمه است که صدمه و نماز صدمه
 و کلام صدمه و صدمه است قال ابوب عبد الله

مطهر قال کسی پس گفت ایوب مستجابی شایه که این
جمع در شب بسیار باران باشد مراد شب و در وقت
تقریر ظهر و ظهر گفت جابر قرب است که چنین باشد
جمع که در وقت مستجابی که در حضور جسی مرتبه بعد از پی
بود محض من مردمی که سزاگامی نشان دور بود و بان سزا
شما یعنی در همه و با یک جمع بعد از نام با معنی است
توضیحی که در قبس او عادت واقع شده و صرفت کرده است
که جز و احد است از ظاهر آن تا آنکه تا جگر که در آن شفا
یا آخر وقت شود عصر را که در اول وقت است که
جمع واقع شده و همچنین مغرب و شام و باطنی می آید
صد است بر هر باب که گفته است که در ظهر تا وقت
عصر که در جمع از ظهر این سه طبقه که جمع وقت است
یعنی عصر و وقت نماز است و سواقی می گذرد
قد بر ظهر بر این معلوم شد که بعد از وقت نیز همان است
که گفته شد و شغلی نیز در این ترخوردن و شایه
نماز است اگر چه صبحی است که آن که در کوی
از کار است تا ظهر ظهر و هر دو که هر دو از این
دو نماز و وقت نماز است و در آن که در کوی
کتاب است تا هر که در ظهر و صبح و در هر که در

و همچنین گفت که وقت نماز است که در آن روز و هر چه
که هر که در حال است که باشد این نماز و در هر چه
نیز وقت است که در آن ماس لغت صبا نماز و آب است
مغرب تا شامی و مستجابی نماز که در آن وقت است
خام و عصر در وقت است که در آن وقت که در ظهر و
اول وقت سکون و در هر نماز است معلوم است که با هر
تا آن وقت که در صبحی است که در آن باشد و هر که در
او که در همین در مغرب و شام است که در وقت است
اول وقت سکون تا در آخر وقت است که در وقت است
و همچنین در آن وقت که در وقت است که در وقت است
سماقی است
وقت عصر
نماز
در این وقت که در آن وقت است که در آن وقت است
من شام من آن با نیست تا آن رسول اصلی
قد رسول اصلی عصر است که در آن وقت است
در این وقت که در آن وقت است که در آن وقت است
سماقی است که در آن وقت است که در آن وقت است
این وقت در آن وقت است که در آن وقت است
می است که در آن وقت است که در آن وقت است
که در آن وقت است که در آن وقت است

مطروقال مسمی بر گشت اجوبه مستثنائی شایه که این
 جمع در شب بسیار باران باشد مرد اشتد و در آنست
 بفرز نه طوره و طوره گشت جا بر قرب است که چنین باشد
 جمع که در وقت مستثنائی که در وقت مستثنائی در
 بود خصص من برودی که سزای همان شان دور بود و این
 شامی در جمده ناکه جمع اعدا نام بر منی اعدا
 لغوی که در پیش او مات واقع شد و حضرت که در وقت
 که هر دو اعدا است از ظاهر آن با کوه تا حیر کرد و آنقدر نشان
 تا آخر است او و حضرت ادا کرده در اول وقت که هر دو
 جمع واقع شد و چنین است و نشان داد با چنین معانی
 حدیث بر هر دو است که گشت تا حیر کرد و ظاهر آن وقت
 اعدا که در جمع در ظاهر این مطلب که جمع لغوی است
 منی حضرت بود وقت نماز است و موافق علی المنزله
 در وقت نماز را بر منی معلوم شد که لغوی است بر همان
 که گفته شد شعله فی سوره شین ترجمه و فی شرح
 علامه است که در معانی است که آن که در کوهی
 ادکاء است نه تا حیر کرد و هر دو که هر دو اعدا
 در نماز است و وقت نماز است هر دو که هر دو اعدا
 کان میرود تا حیر کرد و هر دو که هر دو اعدا

و تخم که در وقت با گشت ماسی من آن در اول وقت
 که هم که حال معلوم است باشد این سزای خود که در
 نیز در وقت که در این ماسی لغوی میباشد که در اب وقت
 مغرب سزای است که در وقت که در وقت که در وقت
 قایم در حدیث است و در وقت که در وقت که در وقت
 او اول وقت سزای بود در غیر اینست معلوم است که ما
 با آن وقت که آخر صبحی است که در وقت که در وقت
 او که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
 اول وقت سزای بود که در وقت که در وقت که در وقت
 و میباشد که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
 سنائی آن است وقت الصوره
 نماز که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
 من هشام من این است که در وقت که در وقت که در وقت
 لغوی است و معنی الصوره لغوی است من هر دو که در وقت
 بود سزای است که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
 سزای اعدا در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
 این وقت است که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
 قیامت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
 که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت

(Faint bleed-through text from the reverse side of the page)

زودگر باقی باشد سایه آفتاب بیشتر برود و بسین آن شد
بدهی که وقت عصر آمد از بسین می گویند او حق خواهد بود
قیس قال ما تنا العتق من ان الشهاب من عروق
عاشقان سوال آمد صلی الله علیه وسلم صلی العصر الشمس
فی حجرنا ثم نظروا علی من حجرنا فما زعموا ان الله انقضت حال
اگر آفتاب در حجره عایشه بود و حجره زقیه بود سایه از حجره
قال ابو اسامه عن هشام بن قهر حجرنا گفت ابو اسامه
هشام بن زیاد فی لفظ فخر که بر منی تازین است
او بقیه قال مدنا ان عینه من الازهری عن عمرو بن شابر
قال کان ابی صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة العصر الشمس
طالع فی حجر فی ثم نظروا علی مدنا زیکره ان حضرت تا عصر
و حال اگر آفتاب طالع بودی در حجره من منی برقا و بود
و فرخ و منبسط شودی سایه آفتاب بنویز قال عبد الله
گفت من لعت رج قال ناک و یجی بن سید و شیب این
ابن حفصه الشمس قبل ان یظهر یعنی آفتاب در حجره او بود
منی از آنکه بلند شود و بر رود بر دو در صحنه و ازین طریق
گفت که درین روایت نیست ظهور آفتاب داده و در وقت
سایه نیست او بقی که مدیون نیست ظهور آفتاب بنی
منی مع است و نسبت منی ایضا ط

طالع قال اخره مدنا قال اخره عرفت من شاران
سوال گفت اذ ان علی بن ابي طالب و ابی سلمی و ابی سنان
و آمد من و پدر من برای برادر علی بن امان را گفت که
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی المکنته پس گفت درانی
برودا پدر من در وقت سحر او دستم زد اصل الله سلم
فرا عین را فقال کان صلی العجزة التي لا حوسا او علی بن
بنه صلی الشمس پس گفت یکبار در حجره منی نماز ظهر که منوی بنه
نماز نماز شب منی بنگاه که در اقی صبح آفتاب در سحر کرد
از سایه آسمان سیدی صحر طهر صلی او لی منوا نه نه
و انکار اول نمازی که حضرت بجز بنی کرده و صلی العصر
ثم أصبح احدنا لی رطبی اقی الله بنه الشمس منی بکراه
نماز عصر بس فرخ از نماز بکسیت که از بسوی منی
که در شبی خبر منی بود. حال آفتاب زنده بودی منی بنی
و انان و نسبت ما قال فی المغرب سبک گفته در حجره من
من صحر که گفته ام بر زود وقت نماز صبح و کان سبک
ان یو من العشاء انی قد عوسا العز و بود حضرت که است
سبک است ایکنه چیز کرده خود از وقت صبح آنکه منی بنی
نماز منی که منی تر گشت و کان کرده انهم قبله و الله
صحر او بود حضرت که انما منی در وقت خواب که در حجره

نار و سخن کردن عبادان مراد صفت طایف و سخن و سخن
و کان انتقال من صفت و القداه من معرفت ارباع بطریق
بالسبب من ای با دو در معرفت که در سبب است از آنها صبیح و
الغایت که در بنده بان نکاهی که می شناسند هر چند شش دورا
و هنوز از دورین نماز شصت است قرآنی است صفت است از حدیث
معلوم میشود که اکتبای نماز صبیح از اول وقت طلوع است
نیکو بان چنگ شده و از نشانی که در سبب است و پشت از آنجا
نماند اول وقت صبیح و کتبش که خفیه دارند در باب وقت
نمذکر خواهد شد عباد بن سلیمان باک عن حق
بن عباد بن ابی طلحه عن انس بن مالک قال کان اعلی الصبر
نعم عین الهاک ان الی بن عمرو بن عوف بن عبد بن سلیمان
گفت من بودم با کیکزار ویم نماز عصر بیشتر بودن بر وقت
انسانی سوی سبیل می نمود بس می داشت ایشان را که بیکزار
نماز عصر نماز ای ان قبله بود میل از بند بود در سبب
ایجا عکستند که ایضا اهل عمل و نماز مان بودند از عبادان
فراخ از اعمال بسیار نمازی شده تا آخر بای وقت نماز
یکزار و نه فری که برانجهت صبح است در آنکه اول وقت
عصر در آن عمل است استانی در صبح بودن آنجا حدیثی
مامل است تا فهم است این حال قال ابی هر تاجله

قال ابنه او کبر بن عثمان بن سبیل بر صفت قال است
ابا ما سئل عن صلیبا مع عمر بن عبدالعزیز العزیز خرمانی
و عضا علی النسن بن مالک فوجد با علی الصبر کنت او کبر بن
عثمان ششم ابا انا که میگفتند که در ویم با هر چه بنابر
نماز ظهر بیشتر از بعد که انگه در آدم را من سیر با قیام
که نماز دیگر در نماز عصر گفتند با هم تا در الصلاة الکلیت
قال الصبر و به صلوات رسول الله صل الله علیه وسلم ان کان
مغلی صبر من گفتند با من ای هم که در نماز است که کزاره
گفت نماز عصر است با این نماز در وقت نماز شصت است
بر حمت نماز صبر ای که بودیم با کیکزار ویم با بیشتر
عباد بن یوسف قال ابنه او کبر بن ابن
شباب من انس بن مالک قال کان اعلی الصبر شصت
سئالی قاری علی تیم و العیض مرگفته گفت من بودم که
نماز عصر یکزار ویم بعد بر وقت از زمانه سوی سبیل
چه بسبب کسی که اهل جاهل او حال آنکه آفتاب در میز
و قیامه سل است از سبب دید که ان از جیشی نکل که
که صبح اول قیامه الی است اینجمن رو است که و اند
اصحاب ابن شهاب بر احوال ابنه او کبر بن مالک در موطا بود
و شعر است ذکر کربا و گفته اند که مالک هم کرده است

درین برودت و زمین عالی از اشکال نیست قطعه
 از این صفتی کرده که او را بر حوالی است و جا و هم از کتب
 و اصحاب زهری هیچ یکی از ما بقدمت نگرد و موافقت
 کرده اند برین قول که او را به ذی زهری از زهری قال
 زهری ابو ایمن قال ازینرا شیب من از زهری قال حدیث
 این من با کتب قال کای سوال صد صلی صد علیه و آله وسلم
 صلی الله علیه و آله من تقید حیه میگرد آخفت تا صبر
 و آفتاب خیزد و بی درختن و با این فید صیب الزمان
 الی اللو الی فیانیم الشمس من غیرت روزن سوس
 حوالی منی حاجت خند سیاهی من به من می آید اهل آرا و
 آفتاب خیزد و بی و صفتی اللو الی من الله بنه علی ارض
 اصیال او بخوابد معین حوالی از برین صبر سیل است مانند
 باین صفت و بر شیبه نما میگرد که از حدیث و امثال آن که
 موافقت بر این آورده است اما فی ما بعد صیب امامان
 صحیح که وقت عصر از صبر از غل شدی گفته اند که بظن
 کوزه بودن غل شدی فریب برین مدتی باقی ماند و در
 به صبر سیل و به پنج ساعت خندری خاد و بر کس
 پس تو آنکه بعد از نماز کسی برودت و آفتاب خیزد
 باشد یا آنکه در حدیث نسبت به جمع حوالی تم و اص شده

بنا برینست بعضی حوالی که کمتر از چهار سیل است خوا و با
 و در حدیث که در باب من او را که که من الله بر لطف
 چنانکه میاید هر کس است و آنکه وقت عصر از غل سیل کرد که بشاید
 که استوفت و در تعیین اعم است خندریست که از حوالی تا
 باید گرفت که با ترقت راست آمد
 من فانه عصر میان کن کسی گرفت شده او را تا عصر
 من تا عصر بعدین و صفت قال ازینرا با کتب من باغ غریب
 عمران سوال صد صلی الله علیه و آله فی تقویت مملو
 که تا و ترا مملو از صبر کسی گرفت میشود او را تا عصر
 چنانست که سلب کرده شد از وی اهل او مال او یا نعمتی
 کرده است او اهل او مال او باقی ماند فی اهل مال منی
 باید که از وی از وقت این صلوة چون از ده بیادک
 اهل او مال باشد یا ترست از وقت نماز عصر میاید که ترست
 وقت اهل او مال تا اهل او عصر از ترست و ترست اهل او
 تقویت از قبیل او خدمت او گفتت مولد او عبد الله
 و کلام را برتر کم اشاره است باید کرد و برتر کم کلام و
 کلام دیگر او را کرده و از قول فصاحت از اهل او سکوی
 که کبشی عمران مرد را کشتی و کبیری مال او را مقصود او
 است نام او را در صفت و زین هر دو صفت کرده اند

در صفتی محمول است بر تقدیر نصب و تراستی شصت
و در محمول نیز با محمول اول مقید تر است و تا فی اصل اول
حکمت است بر آن تا نید نصب یا بر کرد سیکند که سندی
بر و محمول است بر تقدیر از معنی سست سندی یک
منقول است منقول الم سیم فاعده است و تا سیکند و معنی
را بقول مضاعف تر است از اصل که سندی یک محمول است
مجموعه است نصب کرده اند نصب است
الم من یک که الم من کسی که ترک کند نماز معصیه
سلم بر سیم قال حدیثا و شام قال اخبرنا یحیی بن کثیر
عن ابن فضال عن ابی العلیع قال کان مع بریه فی منزله فلی
یوم وی علم فقال یکره العلق العصر قال ابی العلیع
عنه و سلم قال من ترک العصر فقد جمل محمورا است اوله
العلیع که گفت بودیم با بریه و در منزله و در روز بار بار
بس گفت بریه و او گفت نماز عصر با حقین غیر خدا
رحمت کند عطا بر وی فرمود کسی که ترک کند نماز
عصر با حقین جمل نموده باطل شد ثواب اعمال او
این را بعضی نقل کرده اند و اگر مقرر است که غیر از سیم
مطلوبی که اعمال او یعنی گویند و اصل کار میاست که
موجب ترک نماز شده یعنی متعلق می شود و از آن کار میاید

من باید از آن امام احمد که پرسید که بعضی نماز است
و دانسته ترک کند نماز که از سست است
صنوعه العصر و زیاده و ثواب نماز معصیه است اولی
قال حدیثا مردان بن معاویه قال حدیثا اسمیل بن عیسی
عن جریر بن صبا سئل عن حدیثی علی اصد علیه السلام
فقطر الی القریه سید الحدیث کنت یوم یوم با نزهه غیره است
و سست با بروی پس نگاه کرد سومی ماه شب چهارم
فقال لکم ستره ان یکم کما ترون فی القریه ان تصابوا من سینی
رویته پس فرمود حقین شما خواهد بود بر و در کار خود را
چنانچه می بینید این ماه در رکعت و نماز است که کوفی
گشاید و در این آن چنانکه هر است می کشید و در این
بطل شب اول که تحقق نمک کشید و یکی دیگر که او که
است و این شبیه است رویت است در و خروج
و کال انکشاف نه شبیه مرئی قال استخبره ان لا تقبلوا
علی صنوعه قبل طلوع الشمس قبل غروبها فاطلوا اگر پیش
که منسوب شود بر نمازی که پیش از طلوع آفتاب است
یعنی نماز غیر نمازی که پیش از غروب است یعنی معصیه
گفته یعنی کاری کنید که سانی استقامت مانند خواب
و شکی که در آن محسوس کرد از نماز صحیح و نماز معصیه پس این

و در روز جمعه غیبت وقت آنست چنانکه هر چه
 که میگذرد در دو وقت جمع میشود در معال می نماید و
 قسمت شدقی که گشته بعد از نماز صبح کسی که طاعت و
 عبادت حاضرست هر روز در طاعت می باشد نماز است
 بعد از نماز قبل طلوع الشمس قبل از غروب پس خوانده که
 این را که تسبیح کن عبادی سوره کی برود که بر پیشانی
 آفتاب پیش از غروب آن مراد از تسبیح آفتاب نماز است
 تسبیح نماید اگر کرده است این کتاب واقع شده و در بعضی
 جاهاست و تفاوتی همچون است قال اسمعیل مخلوق
 حکم کند نیست اسمعیل که از او بیان این حدیث است و تفسیر
 قال مخلوق ظاهر حکم یعنی گفته هر که فوت شود از شما این
 نماز است خداوند بنیویست قال ابن ابراهیم که من فی
 الزمان ان اخرج من الی هرزه ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله قال یتاب علیک ما یکون الی و ما یکون الی
 ان حضرت که صبی می آید بعد از صبحی دیگر در میان شما گشته
 است و فرستاد روز و بختیون فی صلوة الطلوع و صلوة العصر
 و جمع میشدند میگفتند روز و در وقت نماز نماز نماز
 حدیثی است که وقت نماز عصر آخر ای می باشد
 تا اجتماع میگفتند روز و تصور باشد ثم صبح الذی انتم

فیما هم بهم و هو اعلم بهم بستر هر چه می کند آنجا است
 که شب کرده در میان شما پس برسد این حدیث را و در
 ایشان و حال آنکه برود و اگر آنرا درست میدانند
 کینت از کتب عبادی شیعه چون ترک نماز هم معلوم و اتمام
 و هم معلوم چگونه که گشته اند بنده ای می پرسد ای که پسند
 که بیشتر شیخ از آنکه که گشته اند بنده ای می پرسد ای که پسند
 در حالی که نماز سکره در آن جایگزین عبادت نماز عمل روزگانه
 لیکن چون نماز افضل حال داخل عبادت است و کفر است
 و اگر در میان او نماز واقع شود و قسم نمودن عبادت
 اینه از نماز کرده اند
 العصر قبل از غروب باب در حکم کسی که در یافت بگویند
 از عصر پیش از غروب است ابو نعیم قال حدیثی
 عن ابی عن ابی سلمه بن ابراهیم قال قال رسول الله صلی
 علیه و آله ان اولکم بعد من صلوة العصر قبل ان
 تشریب الشمس فقیم صلوة کنت ابراهیم و فرمود حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و من کو در با هم کی از شما رفتی را از نماز
 عصر پیش از آنکه غروب کند آنآفتاب پس گویند که نماز
 مراد از صبح و عصر است چون رکعت تمام سجده شود
 تشریح کرده آنرا سجده و از اول که سجده من صلوة الصبح

قبل از آنکه الفس ختم صلوات و وقتی که در باب یکی از آنها
صبر را از نماز صبح پیش از آنکه طلوع کند آفتاب پس گویند که تمام
کند تا نماز اجماع است در آنکه شام نیز است که تا زعفران طلوع
باطل میباشد تا خضید که بعد از آن قلم است که نیکو اعدا است که
که در این صلوات در وقت نیکو و در صحبت پرست خانکه
یا بعد از آن عام است در این راه و اول را استوار خندیم
خارج است که در جمیع کتابها پس کند و تا حسن مشتمل است
که در عصر بار باشد و در جزع از خود و شایده و در بعضی
گویند که اعدا است و در این مخصوص مؤلف است و این
کتابین صلواتها برست و در عام است بی و در بعضی
صریح مخصوص و در خود اگر مخصوص دارند باید که قدری
فواست در این وقت است و با باشد و کسی آن برفته و آری
در جمعی بعد از است بعضی اصحاب گویند که در وقت اجماع است
پیش از اعدا است و در وقت است و این طاعت است و
است و بخوبی در عصر با نفع نظر از نیت است که نیت است
تقریر کرده اند علماء ما را پس بحث را در خاطر رکب علیها
با نیت اول آنکه حدیث بخوبی است در معنی جواز
حدیث نیتی ندارد عدم جواز و نزد بعضی از رحمان
و در بعضی در دویم آنکه در بخوبی تمام عصر است و این

نور است تحت آن قابل شده اند و حدیث جواز
شاید چگونه از این قطع نظر است که در
عبد الله حدیث است از بسیم در حدیث آن شب من مسلم
بن عبد الله بن ابی ایزه از صحیح رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم مسلم نقل کرده اند در وقت صبح آمدن هر کس که
داد و در آنکه تحقیق پرست است غیر خدا که میسر بود آنرا
بمن صفت فیکم من اتم له من صلوات العصر الی فردی عشر
تحقیق است چون شمار حساب گمانی که در وقت است از پیش از نماز
از است مثل میان است وقت نماز عصر است غروب آفتاب
پیش از نیت است با هم سالنامه نسبت وقت عصر است تمام
روز از آنکه است که در بعضی از این وقت است اند و الله ما
و هزار یکبار از آن بران بود و چنانکه معلوم شد است و اگر
عمر ای این است هر دو میان شخصت و بشا است اولی
اهل انوار و القدره عملوا حتی اذ انصف النهار و حجره و
بقره و در وقت است و اندا اهل کتاب تویت که نیت بودند
تویت است پس عمل که در با حکام آن تا آنکه در حق کفایت
شد تا آنکه از عمل پس داده شد هر یک برای عمل نیک
بجز آنکه طاعت است تا در کتاب است از طهور آفتاب و نیت
و طهارت آن عبارت است از عدم شوال این اسلام است در وقت

قبل از قطع الشریع معلوم بود و وقتی که در باب یکی از آنها
معهده را از آنها صحیح پیش از آنکه طبع کند آن کتاب پس که کتاب
کنند تا بعد از آنکه در آن کتاب شایسته است که تا در هر طبع
باطل میباشد از حدیث که مبطون تا پسند که نیز که اما در حدیث
که در این مصلحت در وقت گفته کرد و بعد صحبت پرست خاندان
ناید و آن عام است فرایض را و با عقل را استوار شدیم
فراصل آنست که در جمیع کتابها پس کند و فاسد شدگی است
که در عصر جایز باشد و در هر جایز بود و شایسته و در بعضی
که نیز که اما در وقت داده و در این مخصوص جزا اهل است و این
تخصیص خود نشان پرست و با هر عام است بی در و در بعضی
صریح تخصیص داده بود و اگر مخصوص دارد تا باید که در کتاب
فراغت در این او قائم و با باشد و کسی آن فرشته و آری
در جمیع اینست یعنی اصحاب ما که نیز که در حدیث
پیش از اما در وقت داده و در تفصیص و این اما در حدیث صحیح
آنست و بخوبی در عصر باطل نظر از حدیث بخوبی است این
تقریر کرده اند علماء ما این صحبت را در خاطر کتاب خلیفه
باشند اول آنکه حدیث بخوبی است در معنی پر از
حدیث نمی ظاهر در عدم حراز و در حدیث خاص رضی رحمان
دارد و بر ظاهر بود و در حدیث و در بخوبی تمام عصر باطل است

نور باشد تحت آن قابل است و از حدیث بخوبی است
که در حدیث از این قطع لغو آن کرد
عبدالعزیز بن
عبد اسحاق حدیثی از ابراهیم بن سعد بن ابی شهاب من سالم
بن عبد الصمد بن ابی اذاهیره از مع رسول حدیثی از حدیث
و در حدیث سالم نقل کرد از پدر خود و صاحب حدیث بخوبی است
داد و او که حدیثی بخوبی است و غیره را که معنی خود را نشان داد
بعضی حدیث نقل کرد من لا احمک من الامم که بن صلح امیر اهل فرات
بمقتضی حدیث بود آن نهاد و حساب کتابی که در حدیث از حدیث آنجا
از است شامل میان حدیث وقت تا در حدیث عرب آن کتاب
بمقتضی حدیث شما با هم سابقه نامه نسبت وقت حدیث تمام
روز از آنکه است که حدیث عرب را بی از حدیث اند با حدیث سازد
و هزار حدیث از آن بران بود و حدیث معلوم شده است و اکثر
عرب را بی این است هر چه در میان حدیث و نشان است اولی
اهل القریه القریه بنی قریه امی از حدیث انصار مجزه و اهل
قریة طبرستان داده شده اند اهل کتاب حدیث که بخوبی است
حدیث را پس مملکت با حدیث آن آنکه حدیثی که حدیث
شد تا حدیث از حدیث حسین داده شد هر یک برای حدیث حدیث
بخوبی حدیث با حدیث حدیث حدیث از حدیث آن کتاب حدیث حدیث
و حدیث این حدیث از حدیث اول این اسلام است و در حدیث

اهل الاکمل الی صلوٰۃ العصر ثم یخرجون فی صلوٰۃ
قراة قرآنی اشترکوا وشد ما اهل الجبل که نصارت اهل الجبل
بریں ملک که در وقت نماز عصر مشرب آتند و او وقت نماز
چنانک بنزدک خوان عربای اهل قریت بیشتر است و عربای
اهل الجبل کمتر است اهل قریت بیشتر از مدت عمل
اهل الجبل که در وقت نماز و غیره از آن نعمان الی غیره و فی بعض
قراة قرآن قرطین و او چشمه و قرآن اهل قریت که در وقت نماز
نزد پس باد چشمه و در وقت نماز صبحی اجرا میشود از قرآن
و نصارت او در فعال اهل کتایب ای سبب اعطیت بود
قرطین و وطن قرآن قراة و غیره که اکثر علماء سبب کنند
نموده و نصارت ای برود که با داد ای سبب که است محمد است
و در وقت نماز و او ای با یک قراة و حال اگر با بودیم که
علمای ای بیشتر بود قال الله تعالی صل علی کل من امرکم
من صحتی قالوا لقال الله فقلی او یتد من است اگر گفت غلط
علم کرده ام شمار یعنی که در ام از امرش چیزی تا کشید سینه
گفت بر دود که ریس بر چه سینه هر آن فضل که دست سینه
آزاد کسی که سینه را بر کت که این ما برای سینه است
که گفتند از روی و می با گفتند جز از آن او و چنانکه این
سایر احوال قیامت بنموده است در طبیعت احدی است برتر

گفتند که شایع تمام که به سبب است بر چه که گفتند
از قول اهل العرب که دولت دارد بر آنکه وقت نماز نماز
بریں کسی که بیشتر از وقت نماز است وقت نماز
بریں با یک نام که آنرا گفته اند و شنیده است گفت
و بعضی گویند بن قریه است و بعضی که بعد بن اب بردان
که کشیده و در ای قرآن معلوم کنند که وقت نماز
آفرای و در است گفتند ای او که رب قال صدنا
او ساد من برید من ابیر و من ای نوسی من ای
صلی الله علیه و سلم مثل السعیر و الیهود و انصار کی کل اهل
استان قرآن میون عمال الی اقل عمال الی صلوٰۃ انصار مثل
و دعای و قد سئل ان و غیره نصارت او در فعال و قد سر است
که در وقت نماز است قوی که عمل کنند تا شب بر آن عمل
کردند تا خبر و فعال و ما جز الی اجر که با است بر آن قرآن
بریں گفتند در آن حاجت نیست اما صوی امر تو درود
گیرد که از فعال که او بگوید و کلمه ای شرط بر نیست
ساز بر تو کند و در امر شما است آنکه او داده ام تو
نما آنرا قبول کرد پس اجر گفت قوی دیگر و عمال قرآن
کان من صلوٰۃ العصرة لو انک ما علمنا فاست بر تو با
عمل که در نصارت او نمی کشد حکام نماز بر کتند در است

آنچه در روحم و اندام من می طلبم پس امر که قوی را دان
 ستا بر امر گرفت قوی دیگر مخلوق بقیه و مهم حق غایت
 الشس پس بنگار او امر از حق پس عمل کرده بقیه و دانسته
 غایب شد آفتاب و چاره گرفتند و در روز اول آید
 این نشانه پیش نشانه حال سلطان و بود و فشار است جانان
 سر قوم ایبرو حاصل آفتاب که چون بود و فشاری است تا در
 و در بن محمد در بنا شده که با می جو در آن گرفت که شد و بر کفر
 شد است مانند حق سهار و طرفی نفس کثرت امر و در آن
 ساخت سلطان از آن وقت المغرب در میان
 تا زشت مال عطار بجمع المریض بین المغرب و اذان کوفه
 عطارین بر این جمع می کند چهار میان نماز مغرب و عشاء و این
 زنده است امام احمد و حسن مطلق و مشهور از مذاهب شافعی
 و اصحاب او منیع است و نوی که بر قول مجاز جمع در مرض
 فله و در نماز است جمیع ثابت شده و جمیع مسلم که گرفتند
 صلی الله علیه و سلم جمع کرده در روزه در مرض و بی طهارت
 که بی میل بودی نماز جمیع است سبب مرض و من بی تقیم
 نقل صحیح از شافعی در سبب آن مختصر می گویم آن زمان آنکه
 بان مبارک آورد که قال الشافعی در سبب آن مختصر می گویم
 و این جمیع بر الصلوة فی السجود و السجود و المرض عارفاً استکمالاً

مفسر

در مذاهب امام ما آنچه در جمیع صوابان ازین صورتها عارفاً
 نیست جمیع کردن و در سبب و فاعله که انقول عطار و شافعی
 در بعضی این باب که ظاهر شده و اگر در خلق مانع است حدیثی که
 از اجماع ائمه نیست ثابت شده است و فاعله هر چه نزدیک آن شود
 قدر محمد بن عمران قال حدیث الله علیه قال انما
 ان ذی الحی قال حدیثی ابو الهیثمی قال انی راغ و عطارین
 قال سمعت الراغ یضرب عطارین کان فضل المغرب مع الی صلی
 علیه وسلم فیصرف الله نوره لیسجد و ما راغ نزلت او کما
 نیتیم راغ را که سکونت بودم با که نماز مغرب میکردم با غیر
 صلی الله علیه و سلم پس بر سکنت یکی از نماز و ترا که آری
 میکرد و جمیع می دید عاری فاعله ان چنان نیز خود را در سجده
 استعمال نماز مغرب و عشاء در آن معلوم شود
 محمد بن شافعی قال حدیثی محمد بن عمرو قال بن الحسن بن علی قال لقیتم
 الحاج صفیاً قال عابرن عبد الله قال لقی صلی الله علیه و سلم
 یصلی العطره الهامه و کنت محمد بن عمرو قدوم آدم و حاج بن
 برعت فله مشهور که از عابری عبد الملک حدیثی نقل این نیز
 و الی عراقی مشهور بود تا غیر میکرد و نماز این سببیم
 عابرن عبد الله از او فاعله نماز پس کت و در تفسیر

رحمت که خدا بر وی سیکارده نماز ظهر نزدیک برنج روزگاری
که حاجت باری بود و العسر و الحسرة فقیه و المغرب اذ اجبت
و سیکارده نماز عصر و حال آنکه آنجا صاف و حاصلی بود
اندر وی و سیکارده نماز مغرب و آبی که آنجا صاف و حاصلی بود
عزوب سیکارده نماز اعیان ادا می نمود سیکارده نماز مغرب
اوقات مختلف در میان اعیان می که ادا نماید اصم اجتموع
و اذ را هم اطوار اخر و فتنی کسی در صحابه را که جمع شد
مشتاب سیکارده نماز و فتنی که در این است از آنکه گفته
در حضورت سیکارده و ابلح کا فدا او کان ابلح صلی الله
و سلم علیها علیها نماز فخر بود در این با و در صحابه
رحمت که خدا بر وی سیکارده نماز برترکی که مغرب شک
کرده است مادی ما بر مال هر دو گشت از آنکه باران
با آنحضرت نماز سیکارده و آنحضرت با ایشان بر سینه و نمک
بر تقدیر کا فدا می نمود با بر ترک کرده از با عتاد فخر است
ذکر است المکی بن ابراهیم قال حدیثنا بیه بی ابی صید
من سلوا قال کان معنی مع ابی صلی الله علیه و آله و سلم المغرب
انما اقرت بالجمیع گفت سلون کون بودیم با که نماز سیکارده
با سینه نماز مغرب را و فتنی که بر سینه می شد آنجا بر این
آدم قال حدیثنا شیهه قال حدیث عمرو بن دینا قال

حدیث ما برین زهر من این و اسبق قال صلی الله علیه
علیه و آله و سلم سبحان الله و ما یسبحون انما یسبحون
کرده نماز مغرب وقت یکجا رو به پشت گشت یکجا برین
جمع کرد میان ظهر و عصر و میان مغرب و شام در میان
اینجا پیش سبقت ذکر یافته است که جمع نماز مغرب باقی
تقدیر شران گفته اند صلی برین با خبر با هر که در نماز می نمود
و ابلح باشد بر ترجمه باب بر سینه و نماز که ترجمه در وقت
نماز مغرب است و این حدیث مغرب آنجا است چنانچه در حدیث
بوضوح چوست برین نیز مغرب وقت مشاکم که در وقت
مغرب میشود و آنکه که بنده نیز مغرب است با آنکه مغرب پیش
از آن بود من کردان میال الخیر لیسنا
کسی که نماز مشتاب ادا میکند نماز مغرب را مشتاب
ابو بصیر بر حدیث ابن عمره قال حدیثی عبد الوارث الحدادی
قال حدیثنا عبد الله بن برین قال حدیثی عبد الله الخیرانی
صلی الله علیه و آله و سلم قال اولکم الاعراب علی بر صومکم
المغرب فرمود غالب ساعد و بنو زبیر نمیدان بر نام نماز
شما که مغرب است قال و یقول الاعراب صلی الله علیه و آله
و سیکارده اعراب آن مغرب همین عشا است یعنی من تمام
ذکر العشا و العتمة من ما و اسما لوز

عشا و عتمة و کسی که شهادت دهد که بتیر ازین نماز هر یک
ازین دو نام است قال ابو هریره عن ابی بنی صلی الله علیه و آله
أصل الصلاة على النبي في العشاء والعجركت ابو هريره
ان سبحة رعت سلامت باو بودی که این تیرین نماز بود
ساعتان نماز عشا و نماز حضرت و قال ابو جعفر علی بن ابی
العترة الطوفان بود است حضرت با گفته است ابو هریره
ان سبحة رعت که سبحة ساعتان قوالی که در نماز عشا و هر
جواب سبحة است یعنی البته سبحة مقبولة انما حضرت
العلی با هم سبحة بر عشا کرده است قال ابو عبد الله علیه
ان یقول العشا گفته است بولس باع نماز است که گویند
عشا فقال الله قال من صدقنا است گفته است بولس
بع نماز است که گویند فقال الله ان اجبت فوجوه
خدای بر تو رواه بسبب نماز عشا یعنی در قرآن مجید چنین فرم
عزازه سبحة است که سبحة نام عشا ذکر کنند و دیگرین که
قال که نماز عشا و ابی بنی صلی الله علیه و آله سبحة صدقنا عشا
قال عتمة باو ذکر کرده میشود از جلالی موسی شری گفته
بودیم یا این غیر که توبت میر طیم عتمة است حضرت زکریا
عشا بسبب غیر سبحة آن نماز که سخت تر و بیشتر است
وقال ابن عباس و ما یسما عتمة ابی صلی الله علیه و آله

بالعشاء و گفته ابن عباس و ما یسما عتمة غیر که حضرت
رحمت کن و خدا بروی نماز عشا و قال جعفر بن محمد
اعتق ابی صلی الله علیه و آله سبحة العتمة یعنی روایت
از عایشه نقل کرده که در آنکه حضرت نماز عتمة و قال
کابن ابی صلی الله علیه و آله سبحة یعنی عتمة و قال کان ابی
صلی الله علیه و آله سبحة بوزن العشاء و قال ابن افرابی سبحة
عتمة و در سبحة العشاء و آنکه فرموده چون اطلاق سبحة عتمة بر آن
هم کرده نماز مقنون است عتمة را غیر گفته قال ابن عمر و سبحة
ابن عباس یعنی سبحة عتمة و سبحة العشاء مقصود از
ایراد این تحقیقات که هر سبحة رسیده و اگر چه غیر سبحة
است که نماز حضرت را هم عشا گفته اند هم عتمة و این
قال از عتمة عتمة و قال از عتمة سبحة من از هر یکی قال ابن
ابن عتمة عتمة و قال صلی الله علیه و آله سبحة عتمة و آیت
لیصلی العشاء و عی الیه عتمة سبحة العتمة گفته است
عتمة و عتمة عتمة ان هر گفته نماز کرده بودی سبحة
است کرده با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سبحة عتمة
عشا را آنکه هیچ نیست آنکه مردم عتمة عتمة صرفت باقی عتمة
قال ان یسبب سبحة عتمة ان رس ما یسما عتمة و سبحة
من بود علی ان رضی الله به سبحة عتمة از نماز کرده بودی

و فرمودی بنی این سب بود که ایست خلقی از سب
 که از انصاری این شباهت باقی نماند چنانکه از آن که
 بر زمین از سوزان بن بست که او با خدمت بر عدم جان
 خضر و سخن در آن گشت در باب سمر صلی
 وقت گذشت از او متعین او کس او تا خود وقت نماز است
 از تمام معین شدن مردم بود و در تریا بیست هر که در جمع خیزد
 تا که از او در می شد **سپس آن را در جرم** قال مدینه
 من بعد از جرم من سخن میزد و در آن سخن در اهل قابل
 سالی با برین میاد من سخن از صلی الله علیه و آله سلم
 فقال کان رسول الله بالانبار و العصر و الشمس منة بالمدینه
 انه و بیت و الغنم اذا اکره عمل فانا قد اقره الصبح بطن
 بر حوا حدیث و این در کس گشت
 نقل از او در آنی که در آن شب
 قال رأیتنا العیث من قبل من این شباهت من هر دو
 و نیز در آنات از هر سال از صلی الله علیه و آله سلم گفت
 گفت حدیثی که نیز که در پیوند اصلی الله علیه و آله سلم
 گفت و در آن وقت که قل ان عیثه و السلام و این
 تا هر سخن از آن بود که ظاهر شد اسلام و نیز در سب
 و ظهور اسلام در این حدیث که استقرت فلم یجد فی قول

هر نام گذار و انصاری پس بر او با نه آنوقت تا آنکه
 هر صلی الله علیه و آله گفت جواب که در آن روز و در آن سخن
 نقل از اهل اهل الله باقیله حا اصل از من فریدم پس
 بر آن نه آنوقت و فرمود من سلطان اهل سید که بشناخت
 این نماز را هیچ کی از اهل زمین نیز شناختن این تو سب
 مخصوص شماست گشت از آنجا که در حدیث نیز از آن گشت
 که خصیص اهل سید است که در آن وقت اسلام پذیر
 درین نبود و پوشیده ماند که نماز مشایخ اهل سید است
 و رسانید و کرد معنی تو اشیع اهل اسلام بکار و در وقت
 و بر هر جا که جای بد واقع شدند که مردم نماز گزارند و قوی گشته
 کرد و خوب که مردم گمراه اهل اسلام اند و نماز مشایخ این است
 مردم است نیز ظاهر بود یعنی چون این نماز مخصوص است
 در شب بخاری که باید مردم مخصوص بشناختند و در آن
 مرد این بشناختند که اهل سید نبوی هستند و این شب
 بخضر است پیش آن بود هیچ فرود این تو ایست نماز
 آن محمد بن اسماعیل حدیث ابو اسامه من بریه من ابی هر
 من ابی موسی قال گشت انه و اصحاب الذین قدموا علی النبی
 از او نقل شد من گشت ابو موسی سلمی مردم در آن
 من بخیر بودم آن دو بودند با من و گشتن کمال که در آن

۱۱۱

و فرمود ای جنب این شب جزا که است جنین آخر سال
که از اتقای این شب است باقی نماند بلکه از کسی که
بزیمن از سوختن است لاله که دو با خدمت بر عدم جن
خضر و جن در آن گذشت و باب سمر علی
وقت است از آن جن جن او سس او آخرو وقت نماز است
از تمام معشای مردم بوده و تر یا بیست هر که در جمع نیند
تا که از روی شنبه است سلم بن ابراهیم قال صدق است
من حدیث ابراهیم بن محمد بن مؤخران الحسن بن علی قال
سألت جابر بن عبد الله عن سلمان بنی صلی الله علیه و آله وسلم
قال لی فی صلی الطلوع یا انا جره و العصر الشمس منه و انما
انما و حبت و انما انما انما کل قانه انما انما صلی علی
بر جره و حبت و انما و حبت و حبت و حبت
فصل اول در بیان قیامت نماز عشاء است که یکی از کبر
قال صدق است من مثل من این شب من هر دو
و نیز در آن نماز سوال صلی الله علیه و آله وسلم است
گفت عشاء نیز که در پیتر اصلی الله علیه و آله وسلم است
عش و عشاء عادت و تکلیل انما انما انما انما
تا جز سس انان بود که هر دو است و هر دو نیز سس
و عشاء است و در آن عشاء است که عشاء است که عشاء است

عزائم الساعه و العیال سس بر من باید آنوقت آنکه
عزائم ساعه است خواب که در زمان و حواء و حواء
فصل اول در بیان عشاء است که در اصل الله عز و جل است
بر آمد آنوقت و فرمود عزائم انما انما انما انما
انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
مخصوص شمس است که انما انما انما انما انما انما انما
که خصیص انما انما انما انما انما انما انما انما انما
درین بود و پوشیده و انما انما انما انما انما انما انما
در ساعه و کبره معنی انما انما انما انما انما انما انما
و کبره انما انما انما انما انما انما انما انما انما
انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
مجموع است سس عشاء بود و معنی انما انما انما انما انما
فصل ششمی که باید بود هم مخصوص نماز عشاء بود و اگر کبره
عشاء درین وقت است که انما انما انما انما انما انما انما
بکثره وقت پیش آن بود و سس فرود این قیامت نماز
انما
من انما
انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما

کنند در بیع همان نام داد است در سینه عثمان بن عفان
و مکن مطلق است که تا فی الزمان لغت معنی بود است
و اگر معناه ابی صلی علیه وسلم من صلحنا العشاء کلها لیس
منهم و بود که ثابت میگردد بقره ضار یعنی مذمت در قدرت
می بود در زهدت بر شریعی از یاران فواته ابی صلی
علیه وسلم را و صحابی را در منزل امره فاقم با الصلح منی علیه
پس موافقت کرد من من غیر ضار رحمت و سعادت ضار با و
بودی و آید این سخن یعنی ثابت شد شریعی با رسیده عالم
مرا حضرت ابا بن شعل بود در زمین کار او پس با مگر که نیاز
تا که سبقت نشسته فخری ابی صلی علیه وسلم نفس همه
بیشتر آمد سلفه پس نماز کرد و بیدار شد صلی صلوته قال
مضی علی سلمک پس هرگاه که در نماز و تمام کرد فرمود کسی که
عاهد و بر میست و آرام خود داشته و بجهت از جاسی امیر
ان من غیر الله علیکم ان تمسوا حدس اناس علی الیاد
بیکم باشد و مژده و بریزد یعنی از ملک بندهای خدا بر شما
آوست که بخت هیچ کی از مردم کوتاه میگردد و درین وقت
یعنی سلف و فعلی کسی معانی که با این نماز و در وقت است
مختص نیست است او قال صلی نه اما ضار مگر که تا کسی
ای انگیزین قال یا کبر ان این عبارت بل انیس کن

شده آنکه که ام ازین دو کلمه بوجود است مشک که است
ابو موسی قال ابو موسی فرمایند فرقی ما حدس من رسول
صلی علیه وسلم گفت ابو موسی پس با کسی تمام مال
خود را که که در حال بودیم بخاری که شنیدیم از رسول
رحمت کن و خدا روی یا کبر من انهم
قبل انشاء چیزی که کرده است از خواب پیش از نماز
محمد بن مسلم قال جزا خدا و ابی القاسم قال یقینا
خالد اللدوی من ابی القاسم من ابی برزخه ان سوالی علیه
صلی و آرد مسلم کان بکره النوم قبل الفطوره و الحمد لله
و او آنحضرت که کرده میداشت خواب پیش از نماز
و حدیث کردن صد نماز و شش ابی علی نقل از کعبه
گروه پیشند از اکثری از اهل علم خواب پیش از نماز
و حضرت کرده اند بعضی مطلقا و بعضی فاسدا و بعضی
که با شومری نام آن کسی که بیدار که بر وقت یا عادت
که بیدار میشود در وقت نماز و سخن این معنی بان تعبیر
میست از آنکه علت که است خروج وقت است سخن
خواب کرده نیست نماز کی که پیش از وقت در وقت است
آورد از آمدن وقت نماز کرده یا حدیث صد از نماز
گفته اند اگر این صلح باشد که هر دو خود از او برده این

چنانچه ساخته علم و ادب و صلوات و تقوا و وسواس است همان
تا بعیت هر کس با ما آن کرده شربت و در غیبتی اینها سزاوار
سپارد و شده است چنانکه پوشیده و نیست در مستجاب آن
الهم قبل انشا لمن غلبه و مکره و اب
خواب جز از نماز و عشاء کسی را مکتوب خواب است
ابوبریه سلیمان بن جال قال غلبتني ابو بكر حين سليمان قال غلبت
سالم بن كيسان قال غلبتني ابن شهاب عن عروة ان عائشة
اقتضت لول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالعشاء حتى ادا و عمر
العصوة نام انت و ابا عبد الله كنت عائشة في تلك رسول الله
رجعتك و نصارى و من شمس نماز عشا تا آنکه فریاد کرد و فرستاد
کن تا زود خواب و در آن روز در سالان فرجی فقال يا خير حان
العمل ان شرا فكلتم اسمن و اسد و تحفرت و فرمود و انظروني في
نماز انما اصل من سبع كعب كثر شاة قال و ان ليلى يوسئوا ابان
گفتی که از زمان بخیر نیست و نماز کرده و میشود و این و ذکر بفر
قال و كان في الصلوة من ان غلب الشفق الى ثلث اهل الى
گفت دومی و در نه صبحا بکر که ز سکر و همراه آن حضرت درین
غایب شدن شفق تا سه و آنکه اول شب
مدت عبادت زنی قال غلبتني ابن مريم قال غلبتني فاع قال غلبت
عباد بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم شغل من ليلتي

حقی رضای الله تعالی استیغفار بن عمر رسول خدا فرست
سعدت با و بروی باز و بسته شد از نماز عشاء گشتی بر آن نیز
که آن روز آنکه خواب کردم چه صحت نشسته بستر به پیشیم
بستر خواب کردم و باز به رفته بهم فرج علی بن ابی طالب
علیه وسلم ثم قال لیس من احد من اهل الله من غلبه العاصم و یحکم
بستر و آرم بر ما بستر خدا و گفت نیست هیچ کسی از اهل بستر
شمار بستر نماز جز نماز عشاء که نماز خواب مذکور خواب عشاء
بود به صلیح تا ناقص خواب باشد از آنکه مجلس بود بستر کرد
که بعد ازین خواب مذکور که در بستر عدت و دلیل بر این نیست
هر خوابی نفس باشد و کان بن عمر لا یالی الله ما امرها
اذا کان لا یحسین ان عظیم النوم من وقتها و بود این عمر که نشسته
که با تقیم کند نماز با با فکر که در وقتش که بود که نمی پرسد بظن
که غایب آید او را خواب در وقت نماز و در کان بر قد بقما
و تحقیق بود که خواب سیر در آن عمر شبس از نماز قال بن جریر
قلت لهما و گفت این صبح گفتیم و عشاء را آنچه فرج از این عمر
فعل کرده و فقال سمعت ابن عباس یقول اللهم سوال الله
علیه وسلم لیل العشاء حتى رقدت ان سس و استیغفار و رقد و
استیغفار تمام عمر بن شهاب فقال اعلق قال علق قال
ابن عباس فرج ابن علی علیه و آله و سلم کالی انظر الیه

بقدر رسد و اگر گشت این ناس پس بر آنکه بفرود
 سلامت خدا بر وی بجای که گویای بیگم نسوی و گفت که چون
 که بگذرد یک سروده و صفا به به علی رسد و در حال که سنا و گفته
 هر دو دست خود بر سر فرود خال و لاله اش علی ای نعم
 ان صلوا جاکه ایس فرموده که شودی که بیخ اندام بر است
 غوز الهیه میفرمودم و واجب میگردد این را که نماز مشا و شین
 وقت کند تا مستحبات عطا ارجح که بیس علی شود که ای
 بیست شام فرمودم عطا را گفت وضع الی علی اصله و سوط
 فرموده که تو هست را عینا که فرود او داد این عباس که
 بدول عطا این اصا بر شینان بنده بیس گاه و بار بی
 من گشتان خود اندکی از گشت اول ثم وضع اطراف اصا
 علی قران الکس ثم صفا بر ا که تک علی ایسین بر شینا
 عطا طمانی گشتان خود را بر عات سر سیر چو گشتان
 کمال که میگردد تا سنا همین صورت بر سر حق است اصا
 طرف انان علی ایس علی الصبح و با حیرت انان که خود
 زان گشت او عات کوشی از انانچه متصل رو است بر شینا
 و که نشد بر شین این و رنگ صورت مسخ تمام سر است که بی
 مشردن سوی آداب کرده و صفر و او را بطش که که تک
 یعنی هم کرده که گشتان ترا و بیخ کرده و سوی با و گشتان

عیبه درگاه
 نادانان
 علویان
 سرور

انسان سخن دست ورد و عطف و با تان و عطف
 معنی از که در نظر صفت علی کرد و این طریقی و با تان
 و دستهای که دروان که محملی که در بی و قال و در ان اشق
 علی ان صلوا لک
 الی طفت الی باقی آنکه وقت تا زمان آن شب است که
 وظایف از سوتی تر حرکت کرد آن شب است و پس چون
 نه شب موافق اصغر علی که در شایسته است که که که بعد
 نیم شب که نماز گشتن صفا است از رخ الی بی عقل کرده اند
 که زمین ام حد فنی صبح ثابت که وقت مشا باطل صبح است
 پر شده و ما که گفته و از سر بر خینی است حدیث که
 کرده و ان است خاور بران پس علی که که در آنکه او است
 نه کرده است آنکه از مسج اناری نقل کرده عالی آنشب
 شست که ام حد صبح از حدیث امامت صریح خواهد بود
 که موافق آنرا که بران او کرده است و قال ابو جعفر کان
 صلی الله علیه و سلم یسیر علی عینا
 الحالی قال حدیث از آن من صمد الطرفی عن ابی اسحق
 ان ارضی صلی الله علیه و سلم حلقن العتالی حدیث الی
 ثم صلی قران حدیث ان سن و ناموا با انکم فی خلقی آنچه
 نه ما است از آنکه که در شین بفرود آمدت بر شین

بروی ما عشت اما نم شب بستر کرد و فرمود گفتند
 کردند بخدمت و خواب کرد که گاه باشد که حق نشانی
 ما دای که بشود و بر آید و زان این امری قال بنی
 یعنی بن یوب قال مدنی عهد است یعنی انما کان فی الظلم
 و چنین غایت یعنی زیاده کرده است سعید بن ابی مریم
 حدیث که شنیده است اما گفته است که می بینم سیدی
 لعان تمام آن حضرت درین شب بیکم و در ایامه مثل و کتبی
 فصل صفت العزیزه فی خواب نماز
 سید قال حدیثی من یصل قال حدیثا یصل قال قال
 لی مریم حدیثی من یصل فی صلی علی سلم اول نظر
 الی البقره فی الحدیث قال اکرم منون برکم که تون چنان
 اولانها چون فی روایت گفتند که تبت مراد بر روایت
 نزد سید رضی علی سلم و سلم نمی گوید سیدی که
 چهارم فرمود آگاه باشد که یعنی ما عا به و در روایت
 خود را چنانکه می بینید این را در کتف و در آنست که
 در وین چنانکه در وین ماه شبانه شش و در شام و یک
 می کند و درین آن است که طم ان لا تعلموا علی صلی
 الفرس و علی فرود چنانچه اگر توانید این را که مکتوب
 و مثل کاتبان شبانه و کار بکشید بر آن روز نمازی که

بنی الطلوع اما است و سبب از عرب آن روز
 پس گفته ترک گفتند که در آن اوست یک
 آن تا با تم قال فی حدیثی فی صلی علی سلم
 بشود زان این امر و معنی است که تبت یعنی نسبت
 خود در دو وقت و شب کرده است تا نظر در نماز خود
 انما است که درین حق از صفا و در وقت این دعا
 بود چنانچه قال حدیثا صام قال حدیثا
 عن ابی بکر بن ابی موسی عن ابی ان سوال حدیثی
 و سلم قال من صلی العزیز و صل العزیز و سلم کسی که
 فرمود حدیث است است است است است است است است
 در اول آن فرمود که سردی در آن وقت بسیار است
 این هر دو نماز را بروی نام کرده اند و تبت یعنی
 از کمال خوف با این و عده است و معنی است که
 از کمال خفیت از رجبات و حال است و قال ابی
 حدیثا صام قال حدیثا ابو جره عن ابی بکر بن عبد
 عن ابی سلمی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 که ابو جره ان حدیث امر سل و تبت کرده است که در روایت
 آورده و در حدیث بر تبت بر تبت بر تبت بر تبت
 حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی

عنه من ان نبي بن ثابت عدته انتم صحواح رسول
صلوا الله عليه و آله و سلم ثم قالوا لا صلوة قلت كم كان منها
قال ثلثة مئتين او مئتين و ثمانون و ثمانون و ثمانون
كذبت بن ثابت عدته كره اورد ان كان باء ان مغيره بن جهم
قوله و ثمانون مئتين كذا هو في رواية يستره سائر الروايات
سنت و فرض في كل ثمة حصة مقدار بود میان این صحرا و نماز
گفت مقدار چاه یا شصت یعنی آیت قرآنی است الحسن
بن الصباغ صحیح بود بن عباسه و قال حدیثنا صحیح بن عباسه و بن
امیر بن ماکان بنی اصدصلی علیه السلام که در زمین
ثابت است صحرا و علی فرغانه صحرا تمام بنی اصدصلی علیه السلام
الی الصلوة و اصلها علی الناس کم کان من فرغانه من صحرا
و در طرفه ای الصلوة قال قدرنا بقدر ارض المشرقین که در حدیث
از ابن کثیره ارضت و سلامت حق باد بودی و در
بن ثابت کسی صحرا و نه و در هر یک باقی شده اند صحرا
است و کثیره از ما از صحیح سپس نماز کرده که کثیره است
قدر فرق بود میان فراغ ایشان و در آمدن و نماز گفت
مقدار زمانی که سخرا اندر وی چاه است تر آن در صحیح است
گفته بود میان فراغ صحرا و آن این ام که تمام است است
صحیح بن عباسه ان را فرمود و حدیث ان حالی کرده تا در فرق

سینه و نه پس حدیث و لا است بر اول قتی که در
اصول بن ابی اویس عن ابي بصير سليمان بن ابی عامر ان
سئل بن سعد يقول كنت اختلف الصحرا في اهل مكة فوجدت في ان
صلوة الفرجع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كسيرة رسول
سعد بن مريم من كل صحرا و هم و دعا في حدیث سعد بن مريم
و باقیها در کثیره یا صحرا اصلی علیه السلام حدیث ثقیف
در حدیث حال باول قتی است شاید که نماز سهول و جوالی شود
باشد و ساخت هوای معلوم شده است
قال حدیثنا ائمة من قبل عن ابن شهاب قال اجزى خزوة
الجزان عابثه اجزى قال قلت لکن ما والکون ائمة بن
رسول الله صلى الله عليه و سلم صلوة الفرجع شفتا بن مريم
گفت یا بیره معنی اصدغه بود نه ما زمان طایفه مسلمانان که
عاصمه بنی ثمانیة ارضت کما و دعا بودی نماز خزوة
و علی که حیدر بودیم بخاوردی حوزة ثم نقضت الی یومین
یقضین صلوة کثیره من اصد من الفلک سیرت کثیره کثیره سوی
خامی حوزة کما که تمام میگردد نماز را کما که فی حدیث
ایش ترا کسی از در از بزرگی که گمبسته
من اورد که من الفرجع که در میان حال و حکم کسی که یافت
از کثیره کتی و در وقت آن است صبا اشد بن سعد بن کثیر

عن زید بن اسلم عن حای بن سید و عن سیر بن سید و عن
الاصم بن محمد عن ابی هریره بن اسلم و عن ابی هریره
سکس که حدیث کرده اند از ابو هریره ان رسول الله که
صیغی سمعته اصلی حدیثی که قال من ادرک من الصبح کل
قل ان تطلع الشمس فقد ادرک الصبح فمرو کسی که در وقت
از نماز صبح که رکعت در پیش آنکه طلع که آفتاب بر تحقیق
در وقت نماز صبح را در آنکه که من العصر قبل ان تغرب
الشمس فقد ادرک العصر کسی که در وقت که رکعت از نماز
صبح از آنکه فرد که آفتاب تحقیق در وقت عصر را در وقت
تغیر نیست تا آنکه آن رکعت را مسلم داشته که یکی که در نماز
طلوع و مغرب کند و آنکه که آنکه در حق عاقلین مسلم
باشد یعنی اینست در وقت که از نظر تحقیق در مسلمانان
بر سر نماز نماز شده قضا می این نماز را و توان گفت که کسی
با نام که رکعت یا وقت پس تمام نماز را با نام یا وقت که آنکه
رکعت یا وقت فرای می باید که در وقت تمام نماز
پس **مسئله** من ادرک من الصلوة رکعت کسی که در وقت
از نماز یکی که رکعت پس آن نماز او در وقت است
بن وقت قال انما یک من ابن شهاب عن ابی سلمة
بن عبدالرحمن عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله

قال من ادرک رکعت من الصلوة فقد ادرک الصلوة فرمود که
در وقت که رکعت از نماز پس تحقیق در وقت نماز را با نام
هم احتمال معانی کرده که رکعت دارد و صد علم در هر دو
سابق در وقت است از دو نماز و در این ترجمه
رکعت نماز صبح است در میان این دو باب عاقلان
مسئله الصلوة بعد العرج حتى برقع الشمس کم
نماز صبح از نماز که بعد شدن آفتاب است تا طلوع
قال مدنا بشارت من قاده عن ابی امامة عن ابن عباس ان
شدت عن ابی امامة عن ابی هریره عن ابی هریره ان
مرویست از ابن عباس که تحقیق کند از ابی هریره که در وقت
کند از آنکه که اینست یعنی شک نیست در وقت
دون در ای آقا در حق کرده اینست که از من عاقلان
ان ابن علی حدیثی که منی من الصلوة بعد الصبح حتى تشرق
الشمس بعد العصر حتى تغرب صحیح است که در وقت
بر روی منبع کرده از نماز پس از نماز صبح تا آنکه رکعت شود
آفتاب و بعد از نماز مغرب که نماز صبح است از
نماز با طلوع قضا فرض در این دو وقت خفته که قضا فرض
صدا نماز عصر پیش از مغرب است و است موجب حدیث صحیح
که کسی که در وقت از قضا را همان وقت است یعنی

فرق ما خوردند و بعد از خوردن بعد از هر شستن مسدود فال شستن
بسی می خشد بن قناده قال معتاد عالمی من این ماست قال
حدیثی باشد لهذا یعنی کجاست ذکر از طریق مسدود هم شسته
شده مسدود قال مدعیان یکی بر سید من هشام قال کبریا
الی قال یعنی این حرف قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا تفر و اصلوکم طلع الشمس و فرود بها فتنه کینه تار و فرود
طلوع آفتاب مایه عرب است که یعنی درین دو وقت غارت
کنند آفتاب پرستان درین دو وقت پرستش آفتاب بکونه
از جهت شستن فرود مسلمانان را که درین وقت نماز کنی قال
حدیثی این حرف قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفته
فرود حدیث کرد مرا این حرکت فرود و غیره صلی الله علیه و سلم
اذا اطلع صاحب الشمس یعنی که طلوع کند از روی آفتاب کینه
از گوشه فرود آفتاب است ما فرود اصلو که حتی از قطع بسبب این
کند نماز تا آنکه تمام عید شود که بر آفتاب پس تا نماز کینه
نمزد تا آنکه تمام غایب شود تا بعد عید تمام است که در
بسی دارد و است این حدیث از هشام عیدة بن سلمان الطیلسی
مفهوم می شود که در دفع تا قصص این حدیث اما در وقت سانه که
یک وقت از این وقت فرود و با به تمام کند شایسته کینه
که درین حدیث تقدیر اند که یعنی اگر بی قصد واقع شود

چنانکه از خواب بیدار شود نماز او پیش کرده و بیدار شود
میت ایمن تالی او منسوب باشد و شسته تا چنانکه این حدیث
شده و سوگنده اگر در وقت آفتاب حدیثی نیست لیکن تمام
عقد و اختیار است و ملائحت چنانکه معلوم شده و است
عقد نیست بلکه برود شسته بکونه است و اکثر اهل علم
گفته اند که قصد عدم تقدیر است در کار میت این نماز
شده حدیثی در جمیع این ایام از حدیثی است
بر حدیثی من خصص بر عاصم بن ابی هریره این سوال است
صلی الله علیه و سلم یعنی من چنین و من بسبب این و من
یعنی من الصلوة بعد از غیر حتی قطع الشمس بعد از عصر یعنی
الشمس و من استمال الصلوة فی وقت واحد یعنی غیر ما یأتی
و من ایضا فرود و ایضا یعنی غیر صحنه استیع کردن و است
برج و از دو صورت ایس و از دو نماز است که از نماز پس
از نماز غیر تمام طلوع کند آفتاب و نماز ای حدیثی از نماز
تمام فرود کند و از پیش شده و اعتبار یکجا که نماز یکجا
تک بر خود چنانکه است از حکم خداوند و دفع هر که فرج
جایب فوق و از من ساخته و علامت است و است که
روی ماه خود را بر سبزی اندازد بی آنکه کفره یا نماز کند
بوی و علامت است که دست بر سانه بوی بی آنکه بخند

لا تخرجوا الصلاة قبل خروج الشمس فقد كذب
 رسولنا وادرجش ان قلوب آفتاب بين يدي الله انما ترونها كرا
 بائنه قدما بين باب بانها باب سابق حكم ان صلواته
 واقضاء صفوان بن ابي العلوب برضه واحاديث كرا
 قتل الطول هم وانع شده كه با سالي از جهن رگت كه
 بعد از عصر شرفت مجوده برسيد و در جواب او اين باب
 آورده واقضا در جواب او كه و است ...
 بن برست قال اخبرنا مالك بن اعين عن عمران بن ابي
 علي وسلم قال لا تجزي احدكم غسل من طلع الشمس وان
 غر بيا وضوءه فقد كذب كذا في كتابه انما كذب في طه
 آفتاب وانه لا يزول بان ...
 حدنا ابراهيم بن محمد عن صالح بن ابي اسباب قال سئلت
 عطاء بن ربه عن ابي عبد الله اذ سمع ابا سعيد الخدري يقول
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان صلوة عبد يصح حتى
 ترفع الشمس وانه صلوة عبد العصر حتى تيبس الشمس
 كذا في كتابه انما كذب في طه
 وحيث نمازي بعد از نماز عصر تا انكه غايب شود آفتاب
 محمد بن ابي ان قال حدنا عنده قال حدنا عنده من في
 ابتاع قال سمعت عمران بن ابي ان سمعت من سمعاه قال كذب

نقله عن صلوة بعد صبحها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 فورا بانها يصلها الله مني عن ابن الركن بن عبد الله كذب
 ابو اليسار بن شبيب بن عمران بن ابي انما كذب في طه
 كذا كذب يحيى بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق
 خدا رحمت خدا باد و دري سن درين امم كذبت كذا
 نماز و حال انكه هيئت من كذا است ان ابن ابي اسحاق
 بعد از نماز عصر اين مني صارت با ثباته جزا و كذا
 سكر او در كذب نقل بعد از عصر و شيبه مقدم است
 و در است عاينه چا كه با به بار كه ما حتى انما
 برسيه است ...
 من بعدا بعد من صيب من نفس بن عامر بن ابي
 قال بن رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلواته بعد العصر
 حتى تطلع الشمس و بعد العصر حتى تغرب الشمس كذا
 من كذا رسول خدا رحمت و سلامت خدا باد و دري
 مردان قرا تا تمام طلع كذا آفتاب و نماز بعد از عصر
 كذا آفتاب ...
 و انظر ان بان قول كسى كه كروه بنده و نماز كه بعد
 عصر نماز نماز و محمد بن ابراهيم و به هر دو كذا
 كذا است يحيى بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق
 كذا ...

و اما همان قال حدیثا معاذ بن زید عن ابوب من تابع من
این مرتالی اصل کما است اسمی اصلون گفتن این مرت
نه از یکجهت بخوبین در این امیران دورا که اصحاب نیز اند
نه از یکجهت ۱۵ یعنی اعدای صلی عمل او سار ما شایع کنیم
بجس که اگر نماز یکشنبه در شب باره در هر روزها به غیر آن کلام
طلوع الشمس و لا غروبها را بگوید که بگویم بکنند در خانه
طلوع آفتاب و غروب آنرا پوشیده و نماز که در سجده و کلام
بگوید اگر نمازها در غیر وقت طلوع از طلوع و غروب نماز که
نکند و بگویم که وقت طلوع و غروب نماز نکند در همان کلام
اول را با قول اصحاب انما تفرده و حدیث مطلق کلام است
ضابطه بالتطبیق گفته اند که این حدیث دلیل امام مالک است
که گفته باکی نیست نماز در دستوای آفتاب این کاتب
در بیت کرده که سرودن نماز یکروز دستوای بوی گفته که این
بنا کام و بای و فرقی کتا و میشه و گفت پس در این وقت
نماز که در این سبزه است پوشیده و نماز که گفت در وقت
در بای و فرقی اگر وقت شیخ و کلام شایع واقع شده و بنا
فرموده و آمد و الطریق شده الحرس شیخ جمع این حد
سرودن نماز یکشنبه در روز و منع رفته است در وقت این ام
اعظم امام شافعی و امام احمد با حدیثی که نفس است و گفت

در وقت یکشنبه از شافعی مستثنای و در جمعه در کعبه
سبب سبب آنکه در مکرر در جمعه واقع شده
تا صلی بعد العصر من العزوبت و نحوها حکم نماز یکشنبه
بعد از نماز عصر از نماز او مانند آن است و در نمازها از نماز
که ب من است و قات صلی علی سلم بعد عصر یکشنبه
گروه که بید چشم کاف سالی این عیال از امام مالک گفت که در
بجز خدا رحمت که در نماز بوی بعد از نماز عصر و رکعت و قال
شقی نفس من عبد الله من کل کتب بعد از نماز و در وقت
مرا در زمان که از قبیل طبع الشمس آمده بودند از دو رکعتی که طبع
نموده و شافعی دلیل گرفته این را بر آنکه پس از عصر نماز که در
سبب است در است بی کرا بیت امانت که بید که قضای
این است از تصدیع این حضرت بوده قیاس من شایع
او عظیم قال حدیثا بعد از نماز این حال حدیثی این
شیخ عایشه قال است ۱۰ یعنی در بیت - نماز که شافعی می
و باقی شیخ علی بن الصلوه گفت عایشه سوگند که کسی بگوید
آنحضرت را در کفر کرده این دو رکعت را تا آنکه حاقه است که نماز
کتابت از مروت و حاقه است که در نماز آنکه اگر کسی کشید
از نماز این قول برای نگید آورده صلی با آنکه نماز را بر حضرت
گفتی بگو در وقت بعد از عصر از کفر سوره و آن است

کثیر از صفت فاعدا بود آنحضرت که بگوید در سبب آن
نشسته است جمعه در میان آنی نماز است نشی اول کتب صحیح
بخواه چو عابدان ازین نمازی که گفت ترک کرده آنگاه در مسقط
کان ابنی علی علیه السلام صدما فی المصیبه نماز آن عمل
علی امیر و کان یکسب ان یکتفت منوره و در آنحضرت که بگوید
دور گشت و بگذازد آنرا و مسجد از آن رسد نگردد آن شود
او با وسطه انرا هم ساخت و در آنحضرت که در آنست
چیز را که کیفیت گذرانست - مسجد و قال شریف
محمدی قال حدیثا هشتم قال اجزائی قال قال عابدان با آن
اصحی از آنکه ابنی علی علیه السلام صدما فی المصیبه
قطعت بر پیشام کرده من از برین ساختن آنی
گفته است عابدان ای خواهرزاده من ترک کرده است هرگز
بمطهره ارجعت که ظاهر بودی دور گشت - حدیثی که بگوید
بنی بر که و بخاندن می بایستند عظمه و راست من بر او
صدقه و گشت است با طوق اسبم طریز بر کل
بنی اسمعیل قال حدیثا صلیا حدیثا صلیا بنیانی قال
حدیثا صلیا رعن بن الامور من اید من عابدان حدیثا صلیا
لم یکن رسول الله صلیا علیه و آله و سلم بر جماعت او عابدان گشت
عابدان دور گشت یعنی در نماز است که بنویسد بقره

رومی که در آن سکوت در حدیث و غیرت که آن است
و گشت بن حدیث دور گشت بن آن است
نواظر است محمد بن عمره قال حدیثا صلیا من ان کن
قال ایت الامور صدقه عابدان حدیثا صلیا عابدان کان
صلی الله علیه و آله سلم با بنی فی يوم حدیثا صلیا من کن گشت
او سخن دریم امور بن بنی علی او بروی او عابدان حدیثا
در آنست در حدیثا صلیا عابدان حدیثا صلیا حدیثا
بنی آنست در روزی حدیثا صلیا بگوید که دور گشت
بنی آنست در مسج علیا کن حدیثا صلیا بنی فی قول حدیثا
حدیثا که حدیثا صلیا عابدان حدیثا صلیا حدیثا
حدیثا دور گشت حدیثا صلیا حدیثا صلیا حدیثا
قت شده بود و حدیثا صلیا حدیثا صلیا حدیثا
حدیثا صلیا حدیثا صلیا حدیثا صلیا حدیثا
قول حدیثا صلیا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
بنی حدیثا صلیا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
حدیثا صلیا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا

حدیث طبرستان تا ز حضرت زین العابدین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت
سختی نهشته است است معاذ بن فضال قال حدیثی شنیدم
من یمنی چون این کثیر من الی قنبر بن ابی العلی حدیثی قال کن
صح بر منی بی بی بی غیر فقال کنه ابی العلی و گفت ایضا
بودیم با بریه در روزی که بر او داشت من گفت بر من گفت
گفته تا ما فان الی صلی الله علیه و آله و سلم قال من ترک صلوة
فقد ضل عن صراطی منیر فیه از خود کسی که ترک کند نماز
عزت و جنتی صایح شد علی و الطریق این حدیث بعد از آنست
که در طبرستان از او آمده با صلوة قال فی حدیثی است که
یا خدایت طریقی از خود حدیثی که در طبرستان
الادان حدیثی ابی لوقت در میان اول
گفتن حدیثی از حضرت زین العابدین علیه السلام
بن سیرة قال حدیثی شنیدم من فضل قال حدیثی شنیدم من
عباد بن ابی قحافة من ابی قحافة من ابی العلی صلی الله
و سلم علیه و آله ان قحافة شبی که در خواب می بیند
که از خواب بیدار می شود و می بیند که از خواب بیدار می شود
بن گشت معنی از خواب بیدار می شود و می بیند که از خواب
است از حدیثی که قال حدیثی شنیدم من فضل قال حدیثی شنیدم من
بن ابی قحافة که در وقت بیدار می شود و می بیند که از خواب

اما و تکلم ما صلوات الله علیهم اجمعین قال را معناه معانی که در حدیث
کون مردم در وقت من بیدار می شود تا پس خواب که ناگه
خواب کرده ترک کند قال و بسته قال حدیثی شنیدم من
که در حال بیدار می شود و سوسه می کشد و سوسه می کشد
پس بخوابد که قال او در حدیثی شنیدم من خواب پس خواب که ناگه
این صلی الله علیه و آله و سلم و قد وضع ما شبی شنیدم من
بیدار است و سوسه می کشد و سوسه می کشد و سوسه می کشد
بر آن بود که شبی خواب می برد و در وقت بیدار می شود
ای قال حدیثی شنیدم من حدیثی که در خواب بودی قال حدیثی
علی بن ابی قحافة که در وقت بیدار می شود و سوسه می کشد
قال ما شنیدم من خواب که در قال ان حدیثی شنیدم من
سازد و حکیم من شام و سوسه می کشد و سوسه می کشد
بنامی که سوسه می کشد و سوسه می کشد و سوسه می کشد
فکره قال فی حدیثی شنیدم من حدیثی شنیدم من حدیثی شنیدم من
در مردم نماز قنبر ما فلما ارقت شمس و سوسه می کشد
صلواتی پس هر که بیدار می شود و سوسه می کشد و سوسه می کشد
بنام حدیثی شنیدم من حدیثی شنیدم من حدیثی شنیدم من
بنام حدیثی شنیدم من حدیثی شنیدم من حدیثی شنیدم من
حدیثی شنیدم من حدیثی شنیدم من حدیثی شنیدم من حدیثی شنیدم من

تشریح بر رشتن وقت و قضای نماز که از صاحب شریف عبادت
نما بر اول آن حضرت در بیعت سلفی شاه به یاد می آورده
و اما علم **سبب** من صلی با الناس ما ظن
ذایب الوقت حکم کسی که گزارده نماز مردم نگاهت پس بگفت
وقت نمازندست سازین فضا له قال مدتها بیستام من
بمی من انی من عمرن جابر بن عبدان عمرن الخطاب ما
یوم الخندق ما بعرب النفس قبل سبب که از وقت
از جابر که عمرن خطاب رضی الله عنه آمد و در جبهه خندق
پس شروع کرد که دشنام میکرد که از آن فرشتگان قال ای
ما کبرت الصلی عمری ما کانت النفس تقرب کنت عمری کما
نزدیک خودم که گزاردم نماز هر با آنکه نزدیک رسیده است
که غروب کند که هزار سون کلام آنست که غروب سبب است حال
عبادت که نماز هر نماز آنوقت که ما آنحضرت یعنی برین
رسالت گزارده بود و خطبه ای گوید **است** الصلی ای قرب نماز
گزاردن میکند پس منی نماز عمرن فرمود استی پیوسته
نما که در آن منی درین روایت اقرب فرمودت پس اتفاق
که در وقت غروب کرده باقیست قال ای صلی الله
علیه وسلم و اما حدیثی از خود پیوسته است که حدیثی
نماز که در آن هم نگردم نماز عمرن اتفاق الی عثمان غنی

صلون و لغوا و اما پس بر خاسم سوی عثمان که گفت
نه نه سبب است که آنحضرت فرمودند و حضورم با من نماز
و افضل عصر بعد از غروب است صلی الله علیه و آله
و آنحضرت نماز هر نگاهت پس از آنکه غروب کرد و غاب چنانکه
در حدیث است صلی الله علیه و آله افضل نماز عصر همین است
مثلاً حدیثی از خود آورده نیز قول عثمان و عثمان انما اشرقت بکینه
بان بستر کرد و بعد از نماز عصر حضرت با او این مجلس از منزل
نماز وقت بود **سبب** من صلی الله علیه و آله
و اما ای ملک الله کسی که در پیش کند نمازی را پس که
نماز در وقت کرده است که اگر در وقت فراموشی نماز کرده
اعاده نکند که همان نماز فراموش شده و قال ابو بصیر رضی
من ترک صلوته و اصره عشرین سنه ثم سئل عن الکمل الصلوه
ابو بصیر رضی الله عنه که ترک نماز کرده است که نماز هر وقت
سال اعاده نکند که همان یک نماز است ابو بصیر سوی
بن اسماعیل قال لا حدیثی از خود آورده عن ابن عباس
من صلی صلی الله علیه و آله سلم قال من الصلی صلون فلیصل انما
ذکر کسی که در پیش کرده نمازی را پس که نگذرد و نمی
باید که آن نماز را که فراموش شده است که نماز هر وقت
از همان عادت فراموشی نگذردی نماز فرموده است که نماز

برای یاد کردن من یا وقت یاد کردن من تا نزد ابراهیم
با تئیمین سب مقام است قال موسی قال همام و شیب
عدیا قوم الصلح لذکر می گفت موسی گفت همام شیب تم قنایا
که سبقت در زمان من به بیت حدیث این آیه را یعنی پیش
و عادت آیه که بر او بنده و قال حیان حدیث همام قال شیب
قاده قال حدیث المن من ابی صلی الله علیه و سلم قوله
است **قنایا و العی** اولی قال اولی و سب
قنایا نماز با بر حقیقت است مسدود قال حدیث محمد قال
حدیث هشام قال حدیث محمد بن حواری کثیر من ابی سحر من جابر
قال صلی الله علیه و سلم الخلف کثیر من کفار قریش فقال کثیر
اصلی الصخری قریش النفس علی العزب و است از جابر
که گفت شروع کرد عمر و زهره و شدق که در ششام سیراد
کافران قریش را که میکشیدند و در سب گفت نزد یک بنده
که کزبانم نماز عصر تا آنکه عزوب که آفتاب گفت پس نزد
کردیم با آنحضرت پس کرد نماز عصر از عزوب آفتاب پیش
کرد نماز مغرب پیش اول هرگز آمد حدیثان مغرب را
با سب **ما یکرم من العزب** است و در بیان پیش
گفته است که است تمیزی از سخن کردن و افشاء گفتن
حدیثان نماز عشت السکن سیر و الملع النار و السکر

سار مشق از سر است یعنی حکایت کردن و شب و جمع مبر
سار است چنانکه جمع طالب طلب و السار یعنی صبر است
در جمعی جمع واقع شده و این عبارت بر ایت ال ذرائع
شده است که با تقرب نظر هر دو لغت تفسیر میکند سار را که
در آیه کریمه واقع شده و قوله تعالی است سکر من سار سکر
حدیث مسند قال حدیث محمد بنی قال حدیث عوف قال حدیث
ابو الهیثم قال انطلقت مع ابی الی ابنه الی اهل علی قال
انی حدیث کثیر کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسئل علی
قال کان صلی الله علیه و سلم یخرج الی بیته فیرضی لنفسه
کثرت ابو الهیثم یخرج با بر حواری ابی بنده اصلی کثرت
عمر و کثرت و در مطهر صلی الله علیه و سلم که میگردد نماز
فرض را گفت میگردد نماز ظهر که بنوا نذا و در شام کثرت
نمازی که از سار آسان از اهل شام آفتاب و سب میگردد چنان
مغرب و صلی الله علیه و سلم بر حج احد الی احدی فی اقصی العین
و الشمس سیر و میگردد عصر یا سب کثرت می ازده سب
متعلق است که در کثرت بود و در اقصی العین بود و سب
ما قال فی القرب ابو الهیثم الی که بنوا کثرت کردم چیز را که
گفته ابو بنده در شام مغرب قال و کان سب ان و ح
الغناء و کثرت ابو بنده و بود آنحضرت که دوست حدیث

تا بزرگتر از عشارا قال و کان بکره انوم بیا و الهی
عده ها گفت و بود گفت بکره و سید پشت حواسش ازین
و کایت کردن صد از شاه و کان شیل من صلوة العشاء
تصرف عدها جلیه بود آنحضرت که بر بخت از او ای
تا آنکه پیشانی کی از آنستین خود و یقرا من استین
و بنو اندر نشان آیات قرانی از آنست تا عهد آیه
تمام کرده است : سبب الصبر فی العز و الجبر
در بیان حکایت کردن در علم دین و امر بیک
عده اصد بن الصلح قال حدیث ابو علی الخلی قال حدیث قره
بن مالد قال اشتری القس ورت علیا منی قرناس و توفی
کنت قره اشترای بر و هم سخن صبر بی بود بکره بر ما
ماند وقت قیام او از مسجد برای خواب یا قیام او برای
خوابی قال و ما نایب انما حوله رسی من و انما
ما را حسا بیای ما که ایضا اندر کرده سن با حکام
که در جمع علم و شستن ایشان واقع شد ثم قال حال من
نظرا الی اشترای بر و هم بنیضه را صلی الله علیه و سلم
یلا منی کان سطر الصلح میند تا آنکه بود نصف شب
آن نصف شب اشترای با آنکه بر سره اشترای
نبردن فلان بکره که آنحضرت و ما ذکر کرد که حالت

قال اذ ان ان من قد صلوا ثم رقدوا و استقرت قلوبهم
و کففت الکاوه با شیهه که عقیق مردم بکره ناز کرد و بنیضه
و آنکه ن تراوانی صلوة و اشترای الصلح و عقیق بنان
همیشه حسینه و ناز او ای که اشترای کشفه نه ناز او ای
و ان انوم و ناز او ای که اشترای کشفه نه ناز او ای
مردم حسینه اندر صلی ما و ای که اشترای کشفه نه ناز او ای
تیمم کرده حکم بود هر یکی قال قره یوم من حدیث امر علی
صلی الله علیه و سلم قره کرد است از حسن گفته حکام عام
از حدیث امی است که در حدیث کرده از بنیضه اشترای
من بود روی سبب ابوالحسن قال اعز شایب از بکره
قال حدیثی سالم بن عبید بن عمرو ابو بکر بن ابی حمز ان
عبید الله بن عمر قال ابی صلی الله علیه و سلم صلوة العشاء
تصویرت خلفه سلم قام الی صلی الله علیه و سلم فقال
لما بیکم لیکنم یذو ایه بنیضه شایب خود است بنیضه
شب صلی الله علیه و سلم قره کردی بکره ناز بکره بنیضه
و بنیضه من هو الیوم علی نرا در حدیثی آورده سال با
شما ندر بنیضه زمین عکس و این اعلام است از بنیضه
است صلی الله علیه و سلم قره کردی ناز از مثل بکره
م سا ادریس جیکسید و علی بنیضه علی انکس فی حدیث

رسول صبر پس خطا که در مردم در دست و هم نشان بودی
خداوند صواب در آن و جل شورا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
الی ما تجدون من بینه انما عرفت من بایست سوز بودی
که حدیث کی کند از این احادیث یعنی ذیل کرده باشد این
تا و جوت از حدیثی که در این شده و کلام حضرت محمد صلی
مرا آگست که پس از حدیثی که در این است تا هم بشود و حدیثی که در
این سوره حدیثی واقع شده و طریقی آورده و در کوه سوره
صلی ربنا فی طالب رحمتی صبر شد و اما حال این صلی الله علیه
و سلم یعنی پس جوایم علی کفر از این و این صبر جان کرده
گفت فرموده است بجز نبی دیگر که باقی من ماند از هر چه
که مردم بر پشت زمین از برین تک اما نعم و تک است آن
سجود و حضرت انکلام قبضی خداست که بر او نه عمل بی
ندان و شقیق می شود این فرین که حضرت است
السریرت العلیف و اولی در دو و چون حکایت صبر از حدیث
با سمان و اولی خاندان است و او است آن قال صبرنا صبرنا
سماوات قال صبرنا فی قال صبرنا ابو عثمان عمر صبرنا
بن ابی کران اصحاب الله که از آن است صبر و این یعنی
صلی الله علیه و سلم قال من کان عنده طعام فلیتقی الله
شیئا و ان ربه فی سائر ما سبغ است از حدیثی که در

انی کر رضی الله عنهما که صحابه صبر بودند مردم محتاج و بختی
رحمت که در حدیثی بودی که در آن بود و در حدیث
پس بر سر صبر بود که در آن اصحاب صبر و در کلام صبر است
پس بر سر صبر بود که در آن اصحاب صبر و در کلام صبر است
صلی الله علیه و سلم مشهور و تحقیق او که صبر صبر یعنی صبر
آورد و صبر و در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در
قال صبرنا و انی و انی که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در
من و ما من و خاندان خود و در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در
پس بر سر صبر بود که در آن اصحاب صبر و در کلام صبر است
ای که است صبر از حدیثی که در آن است که در حدیثی که در
و میان خاندان که بر سر بود و در آن اصحاب صبر و در کلام صبر است
صلی الله علیه و سلم و تحقیق او که صبر صبر یعنی صبر
رحمت که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در
او که بر سر است یعنی صبر که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در
صلی الله علیه و سلم مشهور و در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در
پس بر سر صبر بود که در آن اصحاب صبر و در کلام صبر است
شخصی که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در
از حدیثی که در آن است که در حدیثی که در
این صبر که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در

و انکس برین کلام کرده در کلام ثانی گوئی عشق استیج بر که
و است کرده ای که او بر کرمی است که حضرت صلی الله علیه و آله
طعام خورد و خدا علم نم آید منی صفت استیج است و یک
کرد ابو بکر آنکه کرده است تا زشت نم برج غلبت حضرت
المنی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد از منی منی اللیل یا شام
پس از نماز رجوع کرد ابو بکر منی پیروزه امین و یک کرد
انکه طعام خورد پیروزه در منی روایت است و ابو بکر با
خورد بعد و منی که گشت از شب جزئی که خدا فرستاد
قالت لامرأته ما ملک من اصابک او قال استعینک گشت
آن ابو بکر می چه چیز باز داشت ترا از احوال است معانی
و با گشت یا کرد در معانی از خوردن تا آنکه سالی توید
عرضه تا بود و چنین عرض کرده باشد نه طعام استیج گشته
که بگوید پس ابا کرد از خوردن تا آن که بهت مانده
گفت خدا الرحمن پس غم من و میان شدم از غم بگریز
او بگردیدم فقال یا بشر قد جوع دست بر گشت ابو بکر
ستیزه ز خورد ای ما علی سلم و دعا کرد جمیع کس منی
برین دو معنی برین است و منی نام کرده نه در
منی منی است و قال طهر الله منی فقال
اجتاد گشت ابو بکر را اهل خود را بگوید که او را میا شکر

سوزند خدا بخونم این طعام هر که در حد ما ناخوش
انرا منی صلی الله علیه و آله و سلم خدا الرحمن گشته و سوزند که از جمیع
که که گنیم انکه که کرده بود از آن انکه انکه از آن نظر قال
شود اما سار تا که گشت مثل یک گشت سیرت ز حد
گشت طعام باز داده از آن بود پیش از خوردن نظر امین
فخدا همی گامی او که گشت منی طعام او بگردید که
این طعام معین است باز داده بران فعل تا مراد است
منی و کس با خدا گشت عرض خود ای خواهر منی در منی است
این زبان ای بگردیدم او زین ام روایت است و منی است
که یکی از منی بر منی منی یک گشت است و منی است
این معنی از منی حرمت و مهرانی بود و منی و انرا که
منی هر چند طعام او قال تا خورده منی منی انان انکه گشته
فقال یک گشت مرا گشت ام روایت است جزئی است که گشت
منی خورده منی که بهت است هر است معانی طعام که گشت
زشت از آن بود و پیش از آن سب با کل منی او که گشت
انکه گشت منی گشته جان منی سیرت خود از آن طعام
سیرت او بگردیدم منی سیرت خود او گشت منی آن که گشت
منی طعام گشته کرده ای سیرت منی او که گشت
منی داده باشد معنی عمل کرده اند که آن منی خود است

فاعلم انما علمتم علما الى النبي صلى الله عليه وسلم بشره فورد
 ان الله ما علم انما علمتم بشره فورد انما علمتم بشره فورد
 كما وذا بروى ابن برون علم جود سطر افطار ما برى
 ان من خدان ابرکت طاهرش از جود سطر افطار ما برى
 فاصعب منه پس صلح کرده آن طهره ز انصرت وکان
 بینا و این قوم عقد قضی الامل و بود مسان با سلیمان و
 میان فری الصلح میں گشته بود برت آن و آنکه آن
 سینه فخرنا انقی عشر جلال کل رطل با سلسله اعلم کم
 کل علی سبب ما گریم و سبب ما سبب ما گریم و سبب ما سبب ما
 با هر مرد مردم بود فخرنا انما گریست که چنگس بود آنچه
 انامه در بعضی نسخ بجای فخرنا فخرنا سبب ما گریست
 دوازده مرد با فخرنا سبب ما سبب ما سبب ما سبب ما
 طهره بر آنجا که قال تک که است او همان است
 این حدیث و گنجه یا چنان گشته که گفته است و گنجه
 سبب انما الرحمن رحیم

اذ ان
 گریست و در عرب شرح اعلام لغا لغاس و ان گنجه
 در اذ ان در میان اند مشروعت اذ ان

و قول منقحی و انما و انما الی الصلح و انما و انما و انما
 و گنجه با هم قوم از متفکران رای گنجه گنجه گنجه گنجه
 نا سبب که گنجه گنجه و سی ابن سبب انما و انما
 که آنها فری منقح که گنجه گنجه و انما و انما و انما
 من بود انما گنجه که گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه
 و انما سبب و انما گنجه اذ ان معلوم سبب و انما گنجه
 انما ان معلوم گنجه که گنجه گنجه اذ ان معلوم گنجه
 عمران بن سبب قال گنجه گنجه اذ ان معلوم گنجه
 عادل من ای قبا بن سبب قال گنجه گنجه اذ ان معلوم گنجه
 و گنجه گنجه و انما سبب ما گریست اذ ان معلوم گنجه
 انما گنجه گنجه که گنجه گنجه و انما و انما و انما
 و گنجه گنجه که گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه
 انما گنجه گنجه فخرنا گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه
 شایع گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه
 فعل انما گنجه بر بود و انما گنجه گنجه گنجه گنجه
 چه سبب و انما گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه
 کرده گنجه گنجه انما انما انما انما انما انما انما
 پس گنجه گنجه انما گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه
 که گنجه گنجه انما گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه گنجه

آن شتر را می که در دهنش رسیده و تمام اجرت و خرج
 او داده و شترهای و داری و ترندی مذکور است اقصای
 کردن با سبک خطاب صفتی است و بعد از آن زید و غیر
 چنانکه در مسکن آن دره را که گفته است که کعب شتر است
 اذان سبک ای ای مهران خطاب و بعد از آن زید است
 حافظان هر کوی جمع است که سوغاتی سوغای است و دی
 فرستادند او در سجای زید بن عمرو چنانکه عبد الرزاق و ابو
 در بسمل آورده که چون مرگد که جزو به زنده بای خود
 انقضت شد سبک ملک انوسی محمود بن شیبان
 قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن مروح قال حدثني
 ابن ابن مهران عن قول كان سكون حين ذموا المدية ثم
 فثقتون العلق بودان هر که گفت خود را در دهان آن چنانچه
 که فهم آورده اند بنده این معنی شده پس از آن که
 هنگام نماز صبی طلب میکرد و دستهای که جمع نموده است
 پس میباید با منگوبه و باقی رنگ بود که مذکور شد
 برای نماز پس نمی کرده بودی بدین کار فقال منهم
 اقتضوا ما فرماست و حسن انصاری بسبب لغت
 که در آن نوسی را مانند او حسن انصاری و قال
 مثل من است و معنی شتر مذکور بود و بنی چینه قرن سو

بنی و قرن یک معنی است ثانی که در آن مذکور است
 که شتران بنو نایه یا اسلمن پس گفت بنی بن
 ایاری می گویند عربی را که نایه از قول قریش
 مخصوص بود که در زبان عرب است علم یافت عربین بنی
 علی و از کسب سنان است فقال سالی اسلمی است
 که سلم با مال قهر شاه اسلمن پس فرمود بنی بن
 و است با بروی ای جبال بر صیر سبک مذکور بنی
 اذان صفتی است اذان صفتی اذان و در باب
 برای نگید است سلمان بن عرب قال حدث
 ما و بن زین سماک بن عقبة عن ابي عن ابی بن
 قال امر بال ابن شمع الاذان و نور الاذان گفت از من
 کرده شد حال آنکه در آن روز اذان را و گویا که
 آنست که لفظه است الصلوة که آن را در گوید
 محمد بن سالم قال حدثني عبد الوهب الثقفي قال حدثنا
 عبد الرحمن بن عمار بن سنان بن مالك قال قال
 قال كروان عليا وقت الصلوة بنى بن زينة كروان
 بنى بن زينة فرمود که آنرا گفت و اگر كروان
 علم است بنی ثمانی که گفته وقت نماز آنرا

شمسند بان که وقت شمس است که در او ان نورش نامان
 و بفره ناموس پس اگر که مذکر برافروزه که شمس او را
 آنکه بر شمس ناموس نام برمال ان شمس افروزه ان
 بوزن الا قاصد ان کا و واصدا قولند که
 الصلوة اتمت کبار و گفتن است که قول آن که قد است
 الصلوة است علی بن عبد الله قال صدقنا اسمعین
 ابراهیم بن خالد بن ابی ظفر گفت جمعی مذکور پس آنکه
 این را که ان ابی ظفر پیشینده بودم و ابوب سخیانی را گفتن
 که فقط قد است الصلوة کرده و بار بار گفت هر آنکه ترندی
 گوید که اجماعت ان صحیح است و این رفته بعضی از ان
 اصحاب سوال صد علی صد علیه وسلم و ان پس مالک است
 و اصحاب و صحیح و حدیثی دیگر آورده اند عبد الرحمن بن ابی علی
 که عبد الله بن زید گفته بود افروزه شمس شمس
 ما که است شمس و ابی ظفر است سمعان ثوری زید
 مبارک و اهل کوفه یعنی عقیقه و غیر هم شیخ ابن جهم که
 روایت کرده بود افروزه ان ابی سبی از معاد و روایت
 کرده این اشعیر سبندی که رجال او رجال صحیح است
 و دیگر که اتمت بر منی شمس و اما که در حدیث ان منی

فضل قاصدین در بیان زیادتی ثواب
 در افروزه گفتن عبد الله بن یوسف قال انما
 ما که من ابی انان و من الافروزه عن ابی هریره ان کولت
 صلی الله علیه وسلم قال انما یؤدی للصلوة ان یرا شمسها
 در نماز صحت لا یسبح الله ان یسبح و در صحتی که او ان گفته
 بشود برای نماز پشت سید و و سیکر زید سلطان است
 که هر روز که راست از راه و برنا نشود و او افروزه نماز
 اتمت انما را عقل حق افروزه با صلوة او بر سبب
 که تمام کرده میشود افروزه سبب می آید تا ان که ان است
 گفته میشود نماز پشت سید به و سیر و حق افروزه ان
 اقبل تا وصلی که تمام کرده میشود ان است سبب می آید که

چون امر در وقت تا و سوسه کند میان مرد و دوات او یعنی
دل او با دوی آید میان مرد و دل او یعنی قابل بشود میان
مصلی و معتز و اخلاص او بقول اذکر که اذکر که اذکر که اذکر که
بذکر که سیکوید یا در کین چنین مرز بر آن که بود که با
سکر و آرزو استی عقل لرمل لایه بری کم صلی تا سیکوید و مرز کالی
گمینه اندر چند گشت کرده و با
بالتذاه و در میان آه شهاب بلند کردن آواز با دانه و در
آن حال عمرو بن عبد العزیز گفت عمرو بن عبد العزیز که سوسه
را که بشود و نظرب اذون گفته بود اذون اذون اذون اذون اذون اذون
تا اذون کواذانی حموری بی نغمه و نظرب و گشته سوزان
زک این منصب کن مقصود موعظت روح از ابرو دایه عقل
آهست که ریح صورت و اذون و قستی محمود و سوسه است
که بی نغمه و نظرب باشد است عبد الله بن یوسف
قال ضربنا ما کس من عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الله
بن ابی صلیحه الایضاری ثم الما بی من لیدر اذنا غیر
ان ابا سعید الخدری قال لای اریک کتبت الفهم و اذنا
فاذکر کتبی فلک اوبا و یک نادرت للصلوة فاش
صوتک بالاندر حقیق ابا سعید خدری کتبت مرسله
بن عبد الرحمن را که بی نغمه که دست میداری جزا و با دوات

صنی در صحرا جز سجراتی پس و قتی که باشی ز در غم خود
یا در بادیه خود شکسته او بست پس اذون کوی و غار را
پس بلند کن اواز خود را تا با دانه تا تا لایحه یک
صوت نمودن بین والا سس و الا سس الا شید و لایه
پس هر سستی که نمی شود صامت اوز سوزن را برین سوسه
و نه چیزی از حیوان و درخت و سنگ که گرا کند که ای او مرد
روزی صمت صیادت با مضمون اذون که اذنا عقیده شاد و خیر
و این شهادت از طریقت و شش زرد ایا بیان محمول صیانت
و سپرد روی با کوه حضرت قیل شاد بر حد جزا که است
کزیم و اظهار فضل مریت بر حکیمان دست و دند و با صفت
و کتاب و دعوی و جواب بر طرز احکام و بنا خوا پر رفت سر
که خضای قوا و اذنا ز نسبت بران و قال ابو سعید بن یوسف
صلی الله علیه و سلم و کتبت اسم سعید بن یوسف و ام این قول صنی
لایحه اذنا از حدیث اربین نغمه بر قول او که سعید بن اذون
را که رفته بود وقت بر او سعید است صنی گوید که سعید بن
یحیی گفتیم است ما ذوی این ما را پسندید و در این خبر نغمه
او کرده با حق با اذون من الله و اب
و حکم چیزی که گشت کرده میشود سب اذون از سخن خود
نغمه بن سعید قال صدنا اسمی بن سعید بن سعید بن

بنامک ابن ابی سنی علی صدیق و مسلم کان اذ غزایا قولم
یکین جزو سانی بیس و بیطرفان بیس اذ نامکت منور ان لم
بیس اذ اذ غزایا بیس بود حضرت و غنی که جا بود و جنگی
صداست با قرنی را که تکلیف که با بیس می کرد و ظاهر
کشیدنی و در حدیث که بیس اگر کشیدنی یا ذانی را باز کشید
جنگ از ایشان و اگر بی کشیدند آن را غارت میکردند
قدم قال محمد بن ابی شریفة نشنا ابراهیم گفت این کجیم
سوی غلبه چیزی که مخالفان نبود در آن بود نه بیس بیس
با ایشان وقت شب ظاهر و بیس اذ نامک و کت
غلبه ای ظهور آن قدری پیش قدم ابن علی صدیق و مسلم بی
هر که بود و کشیدند آن را سوار شد و سوار شد من
بر او و ظهور که برستی این بود و حقیق با بیس هر آینه بی
با بی حضرت در است که از غزای بی ستمل با حضرت
سیر فرم قال محمد بن ابی شریفة ساجم گفت این بیس بی
اهل بیس سوی ما بی جنبای خود و سلیمان خود که بیس
خویش ظاهر بود و ابن علی صدیق و مسلم قالوا محمد و شد
محمد و بیس بیس هر که بود و نه ستمل را ستمل و ظاهر
بودی گفتند از بیس و ستمل حضرت با ستمل
رسول اصدصلی صدیق و مسلم قال صدیک و حضرت

بیس هر که بود است از رسول خدا رحمت خدا بود و بیس
صدیک و صدیک هر اب شریفة بنیرا اذ انزل الله سوره
فما و صلیح المنذرین و فوا ذین آیه ان و ستمی کفره
آمدن عیسا و شرفی بیس است صلیح فرساده شد
ما بقول اذ اصبح الفادی جزوی که بیس بی
که در ستمی کشیدند اذ ان مؤمن و است صدیق بیس
قال جز ما نامک من این شباب من عطارین بیس بیس بیس
ابن عبید اللندی ان رسول اصدصلی و اصدصلی قال اذ
ستمت ان در لغوی اصل با بقول مؤمن حقیق ستمی فرمودن
که ستمی اذ از بیس گویند مانند قول که بیس بیس مؤمن ظاهر
ان حضرت است که در نام اذ ان سوا فی قول مؤمن با کت
وز دعا دیت و بیس معلوم شد که در حضرتین بیس بیس بیس
و بی علی انقض لاول ولا فوره الا با ستمی و در اذ ان فرمودن
الصلوة خیر من الصوم صدقت و درست گویند و این سابق است
انما در حدیث قول مؤمن است و ستمی بیس بیس بیس
باید است که جواب مؤمن است که بیس بیس بیس بیس
در حدیث است ستمی و ستمی قال انما بیس بیس بیس
من محمد بن ابراهیم بن الحارث قال حدیثی من طوار و بیس
یروا نقال ستمی قول مؤمن است ستمی ان محمد و بیس بیس

3

حدیث کرده که می شنیدند معاویه از حدیثی که گفت معاویه
شکل قول بود آن نقل او شد که محمد رسول الله است
قال حدثنا جبر بن جبر قال حدثنا هشام بن محمد بن
از طریق اسحق مانند حدیثی که از طریق معاویه و در طریق
زبانه نقل کرده و حدیث قال یحیی و حدیثی معنی آن است که معاویه
ان قال لما قال علی علی العلقم فحیش من ان کان کلمه هر کلمه
موازی علی علی العلقم قال کلمه معاویه لا حول ولا قوة الا بالله
گفته ام حکم علی علی العلقم را که گفت از حدیثی که هر کلمه علی
بوده است عقوبت الی و خاص هر دو هر دو که است زیادتی است
چون که صاحب سبک از امام احمد روایت کرده و قال حدیثی
یحکم علی الله علیه وسلم فقول کلمه معاویه چنین است نه دم
چنین شکر رحمت کند و خدا بر وی که یک کلمه مسلم از این طریق
خطاب یعنی معاویه آورده که آن حضرت در صحبتین لا حول ولا قوة
الا بالله گفتند **الواحد العلقم** علی
عبارتست قال حدثنا شیب بن ابی عمیر عن محمد بن العکبر عن
بن عبد الصمد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قال
عین سبع اوقات اللهم ربنا والوجهة الثابتة والعلو الثابت
آیت محمد رسول الله و الخیر و الخیر و الخیر و الخیر و الخیر و الخیر
کلمه در شش روز یک مرتبه فرمود کسی که کلمه ای که می شنید

و از آن این کلمات و عبادت کرد و هر روز آن کلمه را صد مرتبه
و صد مرتبه این دعا را بخواند ای پروردگار صاحب کلمات اذان
که تمام شد و در این تقریری و شب می تا روز است نماز هر شب
نمازی که باقیست بعد از آن دعا را بخواند و باقیست
غیب از هیچ غنچه و در این دعا را صد مرتبه که هر کلمه است او را
اولین و آخرین آن معنی که خدا کرد و او را در اول روز یک
در یک صد مرتبه که از کلمات است معنی که هر کلمه است
مخاطب میکند و در هر روز **الکساستم** فی اذان
و در هر روز از سخن و گفتن اذان با تمام هر که بر آید به اقبال
نمایند که ان قوما انقلبوا فی اذان فارغ چشم خدا کرده
می شود که قومی استقامت کردند و شیب اذان این فرمودند
در میان آن مردم صدان و خاص و این ذکر در زمان هر شب
استی اصداف و فریغ تا صد مرتبه در روز آن وقت بیشتر
شمارت رسیده مردم خاص این شیب علی الله کرده و
این دعا هر که امیر آن لشکر بود فرمودند داشت پیامی که این
مردم بر آید و بر او مؤمن ساختند **سبع** بعد از این وقت
قال ابی هرزه ناک من می موی آنی که من ای صالح من ابیر
بن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لو صلح من باقی اذان
و اصداف اول شیب هر چند در وقت دعا است بر وی با در کلمه

هرم نمانی که در آن است صد صفت اول صفت نازم لم
بجهد اول است صفت اول است و در آن است
اول که هر که در آن است صد صفت نازم لم
برای آن نام نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
برای آن نام نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
آن و در آن است صد صفت نازم لم
قرانی که در آن است صد صفت نازم لم
ما که هر که در آن است صد صفت نازم لم
نوازه نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
گشت در میان آن و در آن است صد صفت نازم لم
انداخته و سخن کرده میان در آن است صد صفت نازم لم
و تبارخ اندام صفت نازم لم
کامیت خود در میان آن و در آن است صد صفت نازم لم
و هر دو آن او بقیه و کفایت من صفت نازم لم
که نمودن و حال آنکه در آن است صد صفت نازم لم
قال صفت نازم لم و صفت نازم لم
الاحوال جود با صفت نازم لم
و صاحب صفت نازم لم
فلبان این صفت نازم لم

این صفت اول است صد صفت نازم لم
فان صفت نازم لم
نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
گردد نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
و چنین صفت نازم لم
فان صفت نازم لم
سوی صفت نازم لم
سفر است نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
و نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
سفر است صفت نازم لم
برای آن صفت نازم لم
بود که این صفت نازم لم
فرض است صفت نازم لم
و این قول صفت نازم لم
نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
و نمانی که در آن است صد صفت نازم لم
الاست و در آن است صد صفت نازم لم
میان و صفت نازم لم

خبره بر مردم تم می شود و نه به جهت خفته است که سوزگن
ترک ادا می است نشاء غیر کلام در آن زودتر بگفته اند تا مگر در آن
که بخش در آن باشد رحمت داده اند
بودن الا علی و الا کما کان لعین بخیر در زمان اذان گفتن که در حق
که باشد و کسی که بزرگتر از اوست وقت
سوره و آیه که در این شباط من سالم بر عباد من این است
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان قال یوزن مثل کلکلام
اشربوا حتی یبای ای ام کتمم فرمود که حضرت خنص قال اذان
یکبار است پس هر که در پیشش در سجده تا اگر شده این
کتمم قال کان رجلا اعمی لا یبای یعنی تعالی که اصمیت
گفتن این شباط این عمرو بر این ام کتمم هر ای علی اذان می
تا اگر گفته نیست هر چه
اذان این کتمم هر اکل و شرب الا نومی بیکر اذان و می شل
دم هیچ بود است پس هر اذان است خاریت الصبح در اذان
گفتن صد از طلوع صبح است لیکن چون در است اذان باب حق
گردد آن صد از حضرت آورده وقت بر
صد از هر اذان گفتن صد از طلوع صبح است عباد من
بوست قال غیره آنگه من تابع من عباد من هر قال اذنی
عبدوا او الله صلی الله علیه و سلم کان اذوا و کتف

الاذان للصبح و یاء العیصلی کتبین خنصین قبل ان یأذنه
حنصه بزود او که سوزگن است که خدا روی و حق اذان
عباد من رای نماز صبح هر روی دور است سبک خنص
قرآنه میگردون این چنین که تمام کرده است برای نماز صبح
خبر ابو هریره قال مدنا شمسبان من یحیی من علی
من عایشه قالت کان ابی صلی الله علیه و سلم یصل کتبین
خنصین بین اذان و الا قاله من صلیه الصبح کتف عایشه
عنا بود بخبر نه از دست سلامت با بر وی میگردانند که کتف
صبح میان اذان و اذان است از نماز صبح که با کتف
بود است عباد من بوست قال غیره آنگ
من عباد من و یاء من عباد من هر ای رسول الله صلی
علیه و سلم قال ان قال یبای مثل کلکلام او شربوا حتی یبای
این ام کتمم اذان قبل اذنی و شرب
اذان گفتن شباط طلوع صبح و آنگاه است اذان که صد از کتف
گویند احمد بن یونس قال حدیث زبیر قال سمعنا
النبی صلی الله علیه و سلم یأذنه من صبح اذان صبح و ای
صلی الله علیه و سلم قال یا منی اذکرم اذنا اذان قال
من صبح فرمود از نماز که یکی از شما با یکی را از شما کتف
اذان حال از طعام بخوری خانه یوزن او یا ای صلی الله علیه

فایک و لینه ایلم برحق اذان می گوید باشد امیکه نشیب
 یا از که کسینا که استاده بود برای تجمیع بر شمس است
 و تا که که کسی که خرابه بود برای استند و تا از منزل
 که در آن روز آن اراج ضرور تاز و لیس آن منزل نیز
 او با صبح و قال با صاب و در حال فرق و طار طالی منزل
 و نیست قر با صبح شک با دست انگیر باشد هنر و چنین
 و اندر است که و حضرت صبح کاذب که است اذان از پای
 با صبح باشد با گشتان سبابه خود بر پشت آفتاب
 حاجت با او فرود آورده طاب با این صبح منزل حکله تا که
 باشد چنین و قال زبیر نسبت تیره اعدا حافظی اذ جز
 ثم دعاه عن سینه و طار و نشاء که زبیر که از خود او با
 این تیرت است در تفسیر حکله ابرو و گشت سبابه خود و سبابه
 که یک گشت پای بود بستر و از که او تا اذان با صبح
 و شمال و این اشارت است صبح صاف که است اذان بر عرض
 سواقی باشد و استحقاقی قال جزا او سار قال
 عبید الصنع ان الله سمی من محمد و من نافع من ابن عمر
 گفت ابو ابرو که است که مر عبید الصنع از کس از نسیم
 بن محمد باشد و نافع سولی بن محمد از آن قرآن رسول
 مسلم است و صحنی بود بن صبی قال صدقاً

بن موسی قال صدنا عبید الصنع ان الله سمی من محمد بن
 عن ابی سلمی الصنع ان الله سمی من محمد بن
 و شرواحی بودن این ام کتوم
 و او تا استند سینه که کند ساعت است میان اذان
 و اقامت باشد تا است در این میان
 از اسلم قال صدنا طاهر بن الحر بن ابی هریره بن عبید
 بن اشرف لربی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من کل اذ
 صلواته من شارب من ماء صلی الله علیه و سلم فرود میان
 هر دو اذان و اقامت وقت نماز صلی است سار فرود
 صد از سیم مرتبه فرود کس که خواهد اذان این ارباب
 است بولی که شارب من صبا که هر بن که اذان این ارباب
 حاجت است که اذ ارباب تغلب گویم
 قال جزا صدقاً قال صدقاً شیب قال صحت عمرو بن عامر
 و اسفا ز می من امین با تک قال کان المؤمن اذا اذن
 قام: سمی من اصحاب الی صلی الله علیه و سلم صدقاً
 گفت امین و فی کسوزن اذان یکت مراد اذان عزت
 است ای مردم از اذان ای آن صغیر صلی الله علیه و سلم
 که تک بیلور اگر کتبین قبل المغرب و ایشان

در پیش رفتن بحالی که میگردد و در وقت پیش از فرض
مغرب مسلم یاد کرده و گفته اند اگر چه می سازی آندی
پند پشت که اگر مغرب گزارده شده است از این که مردم
این دو در وقت میگردد و در وقت که بین الاذان و الاقامه
نمی و بخود می میان اذان و اقامه مغرب مثل سب یا اگر
کجا پیش نماز داشته باشد یعنی شادمان شی را آنها تفسیر
کرده اند بهر تفسیر قول من معارض قول رسول مثل صلوات
مگر آنکه گویم تسبیح حدیث قابل نذر باشد مثل صحابه
مطهرین آنکه را کرده و یا کسب یا بی کلام اشارتی بآن اذان
و اصدای عالم قال عثمان بن عفان او داد و من شبکم کن جفا
الا طیل شوی میان هر دو اذان که زمان قبل اقصا است
میان ابرار هر دو در وقت پیش از مغرب اقامه حکم گفته
مصلحت میان اذان و اقامه است بگفته و گفته بر کرده زمان
سنگه را سب کلام و صحابه کلمه تطیب خودی از آنها سخنان
این دو در وقت گفته و تا تک بهم استجاب و از اقامه هر دو اذان
آن روایت کرده اند: من اشرق الاقامه کما
اشهر کرده اقامت را صد استند اذان در وقت اولی
قال منرا شب من از بهی قال منرا حروبه بن الزبیر

ان عایشه تا لب کون رسول اصدی اصدی بکسم اکت
المؤذن بالاولی من صلوة الطلوع و غیره رحمت کن و
بروی و می که با کس شوی مؤذن نماز اولی که صلوات
عام فرکی که کتب متعینین مثل صلوة الطلوع صدان استین الطلوع
پس گرددی و در وقت سبک پیش از نماز طلع صدان که طاهر
شده و وقت طلع اصبیح علی شسته اذان می حتی با یته المؤذن
لاقامه بستر که کردی بر بعلوی است در عا نه حود تا آنکه اکت
اکتفت اصدی اصدی بکسم مؤذن برای اقامت گفتن و
بر بعلوی است از جهت عادت شریف بود که در وقت
یاس رود و حکما را با اذان برای علم است که بصوت است
بیداری آسانتر است گفته اند خواب بر بعلوی است خوب
مصلحت است در وقت خواب مکه و در وقت خواب میگردان
خواب کاران برین کل اذان صلوات شاد میان هر دو اذان
که اذان و اقامه است نماز است که کسی که خواب
صدان صدین جزیه قال صدان کس بر الحسن من صدان بر
بریه من صدان منقل قال الی صلی الله علیه و سلم
بین کل اذان صلوة برین کل اذان بین صلوات شاه اکت
برین صلوات و غیره رحمت که در صدان و میان هر دو اذان
نماز است میان هر دو اذان نماز است برین هر دو که گویم



مرکسی را که خود به در باب سابقه ازین که مترجم ساخته بودند
آوردیم که این لاف ازین حرامیست اما آرد و بود که همان حضرت
بجانب حفظ ما مترجمین و بسبب مرد بودن بود که درین باب
عزیزان ساخته که در اصطلاح همان حدیث شده است
متصدی باشد لیکن در باب اخذ کردن و صبی و بیعت او
کتاب من قال لیون فی السطره من وادعنا
قول کسی که گفته است که اذان گوید در سفر یک مؤذن صبی
یک اذان گوید و در بیعت و دیگران که با خداوند باب برای پیش
آست که اذان گوید که اذان گوید در سفر وقت جمع اذان
گویند و میتوان گفت در صحنی نیز که یک کس برک باشد اذان
گویند و قد فی السفر عالی است که کس در سفر و مکمل در سفر
چون است و حدیثی که آرد و با جمعی بی گفتن خطابی میشود
در آن اصل بر است قال حدیث و بسبب من ایوب من لی
نظر بر من مالک بن الجبریت قال ایبت التی علی الصلوات
فی سفر من قوما قسا عتده فشرین لیل مالک بن جبریت که
آمدیم بنفشه اوست که و ضایع وی در بیعت کسی از مردم خود
و در مردم نزد حضرت است شب و روز و کان در میان دنیا
و در آن حضرت در آن و در آن گفته مردم غلامی شوقالی
ایشان قال جوا که در جنم و تلویح و صلوات بس برکاد و

ما بسوی غایت و مستحقان فرموده باز کردید و ما بسبب در پیش
ایشان و تعلیم کنند از ایشان از حکام مسلمانی و آنکه هستند
چنانکه در پی هر که نماز میکنم فاذا حضرت الصلاة علیه السلام
احکم و یسره که هر کس ایستاده و ایستاده نماز است اذان گوید
مرشداً یکی از شما که تعلیم یافته باشد که نماز است اذان گوید
نماز چون اینجا هر دو عالم شده بود تا پس در علم ساواست
فرمود که نماز است که نماز از شما که تعلیم حدیث مترجم مالک
فرموده حضرت صبا و حصول است اذان گوید
که با فضل شما در سفر و در سفر و در سفر و در سفر
شامل است معزنا نیز فافهم
اذان اذان
اذان که با فافهم در مشروعت اذان هر مسافر از ما و حتی
که در سفر مسافران جماعتی و مشروعت است و کمال است
و جمع چنانکه مشروعت اذان و اقامت نیز تمام عاریست
که مشروعت که با اذان کان جمع است و هر دو مذکور است و باقی
آنها جمع میشود قول مؤذن الصلوة فی الرجال فی الصلاة
او اظهردر بیان گفتن مؤذن او گفته نماز است اذان
سرو باشد با آن مسلمین در رسم قال حدیث
عنا امامنا علی بن الحسن من زیار من و بسبب من اذان قال کس
مع السن علی الصلاة و سلم فی سفر فاذا اذان من یزید

ابره ثم اراد ان يوزن فقال لا يرد ثم اراد ان يوزن فقال
تاجر وقره من ان اوزن انك لو كنت بوم ايسر خيرا رحت كذا
ضاه به ودر سوزي پس فرست نمودن انيكه اذان كو سيبا
فرمود اورا كه سرد كن يعني تو هفت كن كه بوسه سرد سوز
اراده كرده هر بار اورا فرمود سرد كن حتى ساوه من الظل اللؤلؤ
تا انكه مراد است ساوه لؤلؤا يعني ساوه مثل سوسه فقال انما
صلى الله عليه وسلم ان سنة الحرم من حج حرم بسير ارموكي
كرم نادم ووزن ودر مجلس گشت از حضرت بجز نوزده كوشتر
اذان در سفر است موضوع است حديث محمد بن يعقوب
قال حدثنا شعبان بن خالد الخزاز عن ابي قلابة عن مالك
بن الحويرث قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يرم
ان الله عز وجل ملك آفة تدوم وضميرها اما رحمت ان تبت
بروي رعا ان كبره يستند سفر كنه فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اذ انتم خرجتم فانذروا قوما وضميرها ان تبت يرحمت سفر
بس اذان كو سيبا فرست كه سيبه يعني اذان واذن انما
آيه با نيكي كي در نماز اذان واذن است كوي هر كه خواهد چون
بين نماز است كرده برود و سنت قول كي برنده است
در كلام عرب اذ انما يرحمت واذن هر دو يرسه كي اذان
يكايه وديگر واجب بود و سنت كرده و كراي از سخن نقل كرده

كه حديث محمد بن اسحق است واذن اذان كي بس است كوا
مولى كرده ظاهر نظير رسيد و ما نك قول حضرت نم سوكا كبر
كاهي كه اوست كنه ثمانا كاهي شاني تر است اسم
بر حقيقي اذ انك اوست كبر اوست كنه كي و كره ناز جز
مر برود او توحيد همانست كه اشارت بان كديم و شراش
مشهوره و اذ انك حديث محمد بن الشافعي قال حدثنا محمد بن
قال اخبرنا ايوب بن ابي قلابة قال حدثنا مالك قال اخبرنا
كفت مالك بن الحويرث آدم حنيفة اصله مدية واذن
و سخن مشبهه ستار بوزن فاشع و سخن يوا يله
و باجر امان بودم نوزده كيم و سال پس اوست كه بوزن
ان حضرت است روز و شب و كان رسال الله صلى الله عليه
آذ كرسلم يا و حنيفة بود و ضميرها همان و ضميرها همان
اذ انك استند ثمانا اذ انك شفا سافا من ركان فخر اذ انك
هر كاهه است كوايان غرضش اذ انك و نوزده قوما
يا شيبه تا كي شده ايم سوي ايشان شك و اوست بر حقيقي
ما اذ انك كنه اشته بودم آذ انك بس فرود ايم آذ انك اذ انك
الى اهلكم فاحتموا و ضميرها و مردم سيبه اذ انك بوزن
سوي مردم خود و اذ انك اذ انك اذ انك اذ انك اذ انك اذ انك
ذو انك اذ انك

و درگاه حضرت جناب را که با او در راه با آنکه از اندام رادی
 درین کوثر تک کرده است و صلوات کارا جنونی اصل و ناکرین
 حیاتی که در آنجا که از سبزه خاوه حضرت صلواته عقیده آن کم
 احد که در یوم کرم کرم پس اینجی که در سده ناز پس که ادا گشت
 مرتبه ای که از شاد و کوه است گفته شاد که ازین شاد و در مشهور
 است است قال جناب ای من عبید اصدین عرق قال حدیث
 تابع قال اذن ابن عمر فی سبزه با بدو و مضمون آن تم قال صلوات
 دعا که گفت تابع اذن داد این مرد در شب سرد و صبح شاد
 که کبیر است از که پیش گفت ناکرین دعا ای خود
 و از جناب آن رسول دعا نای کبیر و جناب او با این کبیر
 تحقیق سوره صلی الله علیه و سلم کان یا هر روز تا بوزن
 تم بقول علی اثره ان صلواتی الی ارجالی فی سبزه ابار و ذوات
 الطیره فی الصلوة و آنحضرت که بگردد سوزن را که اذن
 گوید پیش گفت سوزن بری اذان آگاه باشد پیش دعا کینه
 در صلوات امر میگردد در شب سرد باشد باران در سوزن که گمان
 در آب کلام بگویم تابع اذن داد که گویم سنا فانی این در شب
 است در اذان که گشت که این کلمه های می علی الصلوة سینه
 و یا جاهد که اذن اذان سینه سوزن تا آنکه هر دو در شب
 جناب آن را باطن خود کرده است با در شب که این کلمه

با استیجابی است جانک و در راه می و کرم است من است جان
 شده با حضرت حضرت که می خوا بر کیفیت حاصل گشته
 سردی و با آن که است من خوا به بود و نیز کیفیت کرد و در
 روایت شفا من شب و سفر این کین مخصوص به است است
 آنحضرت که در مدینه نیز جنس شما اذن را امر که جانک و در
 بعضی طرف اجدیدت اذن داد و درگاه است
 جناب حضرت در حال حدیث اذن جنس من من این اذن
 من به قال است رسول الله صلی الله علیه و سلم اذن صلوات
 حال تا اذن الصلوة گفت و بجمعه و هم بجزند را برکت
 مای از اجل بر وی صلوات که کما فی است در سوره که در آنحضرت
 را صلواتی است آن می که نده صلوات اذن و کما که در آنحضرت
 نماز من اذن نماز گفت تم صلوات اذن با اذن که کما پس
 بی رسول الله صلوات اذن صلوات سینه سوزن است
 اذن نیز سوزن تا آنکه نده آن پیش روی سینه حضرت
 و سلامت خدا با او می و با قامت گفت تا خدا
 صلوات اذن ما و همانا صلوات اذن اذن آن آبا
 جایز است و سوزن که در اذن سوزن و این خود با آنجا
 و با اذن گفت که این عاب بین و شمال اذن صلوات
 علیه صلوات است و دیگر من حال اذن صلوات فی اذن

و در کرده مشهور از حال که صحبت کرده اینست هر دو بگشتند
دوره که شش خود تا قوی گردد جز با دست مرغ صفت و گشتن
او از دور که اذان کی که بر این صفت برای صحبتی در وقت
مردم با برای اسم ترا بود و کان این حرفه میل بسید
فی اذیه بود و این حرفه کی که آید و سرگشت خود او
گوشش خود و قال ابره سیم با پس ان بودن علی شرف خود
گفت ابره سیم یعنی باگ نسبت اید اذان که به مؤذن
حالت نیزه مشو گشتن آنکه فی وضو اذان گفتن گرامت در
و حالت جنب کرده تر است چنانکه اقامت فی وضو با
آن اگر که بر او سجدتی در وقت اذان او مؤذن سست گشت
علا بر رواج وضو آنست بحسب شریعت و سنت است در
اذان که با خود و مقدره صلوات است حالت عایشه کان الهی
صلی الله علیه و سلم بی که آمد پس کی ایما گشت عایشه بود
تغیر در حالت کنه در او بی ذکر سکر و خدا را بر خدا
خود طهارت و غیر طهارت و اذان از حد اذکار است و قال
آنست که او که در وقت فی است متعاقب خوشی است نیز
علی که حد است است است محمد بن یوسف قال فی
سعیان * چون برانی بجهت من ای از برای طایفه مؤذن
گشت نیز و حد است اذان گشت محمد بن یوسف مؤذن

بار سعیان از مؤذن و وی از هر خود او همیشه که در آن
حال را که اذان میگفت و گشت او همیشه پس کرد این
خود را که خود میگفت در من را با جا و جا و اذان بی رغبت
حال این فعل میگفت در آن که است مسلم که اذان گشت
بسیار و تجا در می علی الصلوات حاجت من دوری علی الصلوات
حاجت شوال مردوست که این الصلوات ای که من هر باشد
بی انگه سینه را سحر است از خدا کند و پای از جا جنبانده
قول ابراهیم علی الصلوات در وقت گفتن
که وقت شده ما را تا زود که این سیرن ان مؤذن گفت
الصلوات و اقبل لم تر که و ما خوشتر است از این سیرن گفتن
وقت شده تا زود که که در این وقت ختم نماز را و این است
از است که گفت وقت و لای بی عدم و مستطاب در وقت
صلی الله علیه و سلم اصح مولف مع دار این سیرن کی
و گفتن سطره رحمت کن در ضایعی جان که در حدیث
مذکور واقع شده در دست ترست که در دست جان است
ابو یوسف قال شد مشایبان من یکی من عبید
بن ابی قحاده من اید قال سنا عن فضلی بن ابی علی الله
عبید که در مسلم از مع حدیث رجال گشت اذیه در سعیان
انگه با ان سکر در دم نماز را با سطره رحمت کن و حدیث

تا که بشنید آن حضرت آواز بای مردم را که شتاب ای
میروند فلان صلی قال ما شاکم حسین هرگاه تمام کرد نماز را
فرمود دست عال شاکا شتاب کرده تا که بشنید آن حضرت
گفته شتاب کرده ام برای دریافت نماز قال فلما نظروا انه
جئهم العلوه فظنکوا بالکسبه فرمود پس این گنجه مستجاب
و حقن کما یبده نماز را سپردم که بیه و قار در تسکلی نماز کنم
فصلوا و ما حکم فاحسب چیزی کرده با منتهی پس که باز
ایام و چیزی گرفتند شادایس تمام گنجه آن است
روایت این عینده بای فاقوا فاقصوا واقع شده است
لایسی الا العلوه و لاینا تا بالکسبه
والوقار و وصل سوی نماز که بیا به نماز را پس که
بگیند و قار هر دو یک معنی است یعنی گویند که بگیند
و مسکنی در هر کاست و در خاتیم پرستیدن و است
کردن آن است و قال ابو قاره عن ابی صلی الله علیه
گفته این در کور او قاره از سینه در عین روایت
این است و باب اول که فصلوا و ما حکم فاقوا قار و
قاره عن ابی صلی الله علیه و سلم آیه و قال فیه
این ای ذی قال صدقت از بهری من عیدری السبب
من ابهر من ابی صلی الله علیه و آله و سلم و من کسبه

عن ابی هر ی من ابی صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم قال اذا سمعتم الاذان فاشدوا الصلوة و سلم
بالکسبه و ابو قاره و ابو هرمان و ابو هرمان و ابو هرمان
فاقوا از صبا حدیث و صرح بوجه است و در آنکه
در ضعیف و شاکه کسبوی آنچه با هم باخته اول آن
و آخر شاکه و نماز را بیه و در کسب انیز که با هم در آن
ضعیف گویند از حضرت و آنچه در بافته شده اول است
رئیس آن نماز را شاکه بر عکس آن رفته اند گویند
آنچه با هم در بافته اول شده است آنچه تنها خواهد کرد
آنچه ضعیف و شاکه هستند لای کرده اند لفظ انوار آنکه
تمام می باشد که جز با پیشه و آنکه که می مقابل
نقد است و ناقص است از هر طرف که عطفان در او
حقیقت در از قس نماز امام لفظ فاقم و قصو اگر
روایت و بگو واقع شده است زده اند چه ظاهر است
و قصا نیست و با این مقرر است که مشروعت شمر
سوان نیست که در شیخ اول و اتفاق است هر دو را که
سبب بی نام سوره یکدیگر بی دور گنجه این شکر است
با آنکه این شیخ اول بسته فاقم و جواد و صلوا
منی فاقم از سس اول امام صدیق

کی استاده و نه مردی که طالب جماعت اند وستی که
 چشمه امام بازو افتاست فاروان شرطیه و دعا ای
 حتی بقوم است **بسم** سلم بن ابرهیم قال **بسم**
 بنام قال کتب الی یحیی بن ابی کثیر من عبد الله بن انا
 عن ابيه قال قال رسول الله صل الله علیه و آله وسلم اذا
 الصلوة فلا یقولوا استی ترونی فرمود و وقتی که شریعت
 و اقامت کرده شود پس ایستند تا اگر چه جنبند مرا که
 از خانه بر آید ام نزد ضعیف قیام نماز کرده وقت می خواند
 الصلوة است نزد شایعی بعد از فراغ از اقامت است
 نزد اهل بیت و نزد قاضی الصلوة و نزد امام نیک و راول
 اقامت است **لا یسعی الی الصلوة ولا یقوم الیهما**
سبحان و اقم الی السکینه و اقامه و اهدی سوی نماز
 نایستد سوی نماز و دعای که محبت داده و گوید **یا سکنه**
 مدقار بن دو طایبان ایسی است پس تا نفس نماند و با کس
 واقع شده تا سوا الی ذکر اصدیق سرست و صد اصدیق
 و ترک شمای دیگر است **بسم** ابو صفیر قال **بسم**
 شبان نزد یحیی بن عبد الله بن ابی قتاده عن ابيه قال
 قال رسول الله صل الله علیه و آله و سلم اذا اقمیت الصلوة فز
 نغموا حتی یولی ملک **یا سکنه** تا بعد علی بن الحارث

ثابت است که است و حدیث است **بسم** بن ابرهیم
 صل الله علیه و آله و سلم ای یحیی بن ابرهیم که است
 صلح کنج من الصلوة علی آباءنا من اید کسی بعد از شنیدن که
 بسبب علی بنا که حدیث است و بنا که از صدقه است
 او ان میفرودت شرفیگاه است که کسی که سجد دارد و
 انقطاع جماعت و است با است **بسم** عبد العزیز بن عبد
 قال حدیث ابرهیم بن سعد عن صالح بن کسان عن ابي
 عن ابی سلمه بن ابی هریره ان رسول الله صل الله علیه و سلم
 خرج و قد اقمیت الصلوة یحیی بن ابرهیم از حجره و حال
 اگر که است کرده است نماز بعد از آمدن آن حضرت و است
 الصلوة و برابر کرده و شد صفاتی اقامت فی الصلاة **بسم**
 ان مکبر العزیز **یا سکنه** استاده و دعای نماز خود و
 که شظیر بودیم که کثیر بود و شروع در نماز کند برکت آنست
 بیشتر از کثیر سوی نماز قال علی بن الحارث فرمود در جای خود **بسم**
 نفس علی بن ابرهیم بن دنگ که دریم بر است و وضع خود کرده
 استاده بودیم حتی خرج الیه نیت را سه تا ده فصل
 تا اگر که آمد آن حضرت سوی نماز که سجد کرد **بسم**
 آید و حال آنکه فصل کرده بود در فضی کثیر بود **بسم**
 از او هر که فرمود آن حضرت **بسم** **بسم**

فعل او از خدمت جوار اهل بیت میان اقامت و ناز و نود و غیر
 معلوم است و او کاتب استحقاق که خاطر کند از جن پاک است
 و آنکه در حیز و منزل بود است و جنب بزم نوشی اگر کسی
 در آنجا نماند و از حدیث او یکی معلوم است که کجاست
 با کفایت و علی بن ابی طالب نمی آید
 او قائم امام سنانیم حق ارجح است و در میان اگر کسی
 گویند نام نموده اند که کبر نه جای خود را تا آنکه من باز آنم
 اشکار گشته امام و است اسحق قال حضرت محمد بن
 قال حدیث او از می من ان امیری من ابی سلون شد ازین
 من ابی بره قال ایضا الصلین و سوی اناس منو خود فرمود
 صلی الله علیه و آله وسلم تقدم و هو جنبت گفت او هر زمان
 کرده شد نه از در راه کرد نه مردم صفای خود را پس برآید
 سینه برضار است که خدا بر وی پس پیش رفت و حال آنکه
 آنحضرت جنب بود قال علی سنانیم فرج ما قتل ثم فرج و
 ما سینه طریقه افضلیم پست فرمود بر جای با سینه پس
 باز گشت بخبر و مثل کرد و سینه برآید و حال آنکه سینه بار که
 بچکله از آب پس خدا کرد و مردم
 قول
 الرضی علیها صلی الله علیه و آله وسلم من هم سینه برضار که تا گنبد
 از این صلا بپوشد و اشک قدس موهبت روح در صفای این است

را بر حسین نمی کرده پندارسته گفتن کسی که یک نماز کردیم
 گفت آنکه در آن کفایت است که مشغول نماز انبیا که گویند نماز
 بخود و امام از آنکه این گفتن لغی سبک است آنرا که سینه فرمود
 که تسبیح با وای که اشک بر سینه و نماز در نماز است آنکه سینه
 کرده و داشته اگر مشغول بحکامه سالی که بر اینم کرده
 و این سخن کبریت معلوم میشود همین است
 حدیث شریفان من سخن قال حضرت ابی اسحق
 بن عبدالصمد ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم جاءه عمر بن الخطاب
 یوم الخندق آتیه سینه برضار عمر بن خطاب روز غزوه خندق
 فقال یا رسول الله و ما کنت ان اصلي حتى کانت الشمس
 تقرب لیس گفت عمر ای رسول خدا سوگند بخدا نزدیک تویم
 من آنکه نماز کنم تا آنکه فریب شد آفتاب که غروب کند
 و آنکه صبا انظر الصائم و این آمدن عمر و قول او بعد از
 بوده است که حفظ کرده صحابیم یعنی بعد از غروب آفتاب
 بوده فقال ابی صلی الله علیه و آله وسلم و ما صلیت
 فرمود سینه برضار است که خدا بر وی سوگند خدا که من کردیم
 نماز تا فترال ابی صلی الله علیه و آله وسلم ان و ما صلیت
 این قول کرده سینه برضار است و است و ادویه
 صحابان که او نمی هست در هر جا بر گویند آنکه سینه

مؤمنانم علی الصبر علی ما قربت الشمس ثم علی الصبر علی ما قربت
بستر کار نماز صبر بعد از آنکه خوب کرده بود و آنجا بستر نماز
بعد از صبر نماز صبر
الانام قریش
صدا لاقا نام عارض میشود و مرد ما حاجت بعد از آن است
مرد است شفا که حاجت خود را با نه شب اول صبر بعد
بن عمرو قال صدنا بعد از اوست قال صدنا بعد از آن است
عن اسن قال انما صبر العلق و العلق کنت انما کنت
عنا و صبر بعد از صبر بعد از صبر بعد از صبر بعد از صبر
عن سیکر مردی را که در کوشه مسجد قائم الی الصلوة حتی یأب
القوم بسبب استاذ ان حضرت سوری ناز تا آنکه آب کردند
مردم یعنی بجای زنده صبر مردم گفته اند که نیز در پیش قدم
بود برای بال صبر او بری کن می کند و نه معلوم است که سخن
کردن ان حضرت همین پر بیت بوده است یعنی که میان مرد
گوئی سخن سیکر و نه خسته و بی کار بود که بصورت بر کجا
شعری شده
الکلام اذا انقضت الصلوة
سخن کرده کسی وقت که انماست کرده شده برای نماز یا صبر
در صحن حاجت بود و نام او درین سخن که است نیز نام
و حدیث بود و باب یکی است و دلالت الله بر هر دو حدیث
و در حدیث که شان ازین قاهره ما شکر پس شده اند و هر

صبر است علی ما قربت الشمس ثم علی الصبر علی ما قربت
صبره قال ما است ثابت البانی عن اهل شکر بعد از الصلوة
گفت همه بر جسم ثابت بانی را از مردی که سخن می گفتند
انماست کرده میشود از حدیثی عن اسن بن ابان قال است
العلق قریش العلق علی الله علی رسول جمیل بعد از انماست
هم صبر کرده و مردان سخن گفتند انماست کرده شد از این
پیش می آید مردی صبر کرده و رحمت و سعادت حق با او رسد
پس کتبه است ان حضرت را از او آید در نماز بعد از آنکه
کرده شده بود برای نماز
و در صحن
الجماعه و در واجب بودن نماز محافطت حاجت نزد حضرت
مؤکده است سار و واجب در وقت نماز صبر بعد از صبر
انماست سخن صبر العلق لایقظ صبره انماست که کن فی
الصبره و در کتبه گفته و او و نام او صبر و در سخن از آن
و این نیز گفته اند قریش سخن است و نقل ازین کتبه است
به حدیث ما شافعی و قال الحسن ان من است من است
فی الجماعه شفق لم یطعموا گفته است سخن صبر اگر سخن
گفته اند صبر از نماز عشاء و در جماعه از ان شفق و صبر
انماست گفته صبر او را در این نیز از علات و در حدیث
از آنکه حاجت نادر در سخن از صبر و اجابت است

صد اصد بن پوسته قال اجترنا ملك من اهل ارضه على اهل
من ابيرويه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وادب
نفسى بيده فذمت وان آدم ملك لملك روم يذمت
بسوكتى كى كذات من در دست قدرت اوست نفسى شكلى
انكروا بهم جرم جمع كره شود و تمامه اوله صون مؤذنه
ثم امر على عزم اناس ثم اعانت الى رجال عليهم فاقوا
بهم ثم بتر لهم نماز من اذان و اده شود در نماز استقام
گم نمرد بر بس اامت گدس نما فغنت كرم حاهد را كشتون
نماز منى با شرم از امانه فغنت كرم مردانى را كه بر نماز ماند
از نماز بر اى نماز من بسونم رايش ان ما نماى نشان را
فدق لى كحضرت اسميت اشارتست كه عاصى اگر تبه بياز
آيد صيرت نا بپرسانه و الهى نفسى تبه و ليعلم اعلم
انك بعد عاصى او بر اهل مستبين لشكر العشار و كثر
وسوكتى كى كذات من در دست قدر كسب اوست اگر اذكار
انك كى كى منى با بپرستوانى قرب با اجمالى نيك صيرت
من استند ال كره با بن فرج و فخر بر روج عانت
نماز نما كى كى اعزوى را فرينه و جوب داشته اند و كسب
انك كى كى منى با بپرستوانى قرب با اجمالى نيك صيرت
كشتر اسلام است قبل اذن و در آن نيز آمده انما

عازفها صيرت اكره انك كره عازفشان نماز نفسى و بوى
مى با بپرستوانى قرب با اجمالى نيك صيرت
و عازف نشود بر اى خواب اعزوى و صيرت ان با كوشنى كه
در ان بيان ميا شد كه بچنين منزلت است از صيرت فخر
مرا بن از اجمالى معلوم بشود كه معاصر در ابتدائى حال مشا
نكلى بن تذبذب اخلاق همچنين بوده اند كه حضرت زبير
شده آما فرموده با وجود آن فضيلت صحبت با نى است
فصل ليعلم و در بيان فضل نماز كرامت و نماز
نماز كرامت ان اسود اذ انما شانه الهامه و ذهب الى كسب
و در او كره انك كره با صيرت است و در ان كحضرت و در ان
نكلى بن تبه است كحضرت را و فنى فرك شدى كرامت
در سجده استنى سوي سجده و كرامه عاصى منى اعلم
الى سجده فصلى بنه فان و اقام و صلى عاصى و بعد اشراف
انك كى كى سوي سجده نماز كند و شده و در ان من انك كى
واقعت كره و نماز كره عانت عدا صيرت عرفت قال
انما ملك من مانع من عدا صيرت عمران رسول الله
ان ان كره كحضرت عاصى الله صلى الله عليه وسلم فارسله الى كسب
مسئله الله بسبح و مغرب و درجه فرمود نماز باحت و با كسب
نكلى بن تبه خواب ر نماز نماز است و منفى و انما

که بر زبان شرح آورده عقل دارد و جان راه نیست و هر که
 مستعدی با آن شده براد کجف رفته است در دست
 عبد الصمد بن يوسف قال حدثني العبد قال حدثني ابي الحسن
 عن عبد الصمد بن حباب عن ابي سعيد الخدري انه سمع النبي صلى
 عليه وسلم يقول صلوة العجايز تنقل صلوة العذريين من
 درجته و در حدیث زیاد بن ابی جنت و جرج آورده و اگر شود آیت
 بر این است و در حدیث سابق نسبت داشت و در هر دو آیه
 حدیث اگر چه بحسب حدیث کی داده و لیکن سستی او که یک
 از آن قبضه و نافع از این حدیث اصح طرف است و در سابق
 صلی علیها صلوات الله علیها نسبت بحسب حدیث و صحت تریج کی
 نیتان را در حدیث نقلین باید کرد که گفته اند تا آنکه آنقدرت را
 نسبت و بیج داده اند صاحبان بر نسبت و صفت یا بنظر تریج
 و حدیث است یا بنظر بحال صلی الله علیه و آله و سلم و از شیخ ما زیاده
 و بنده یا بنظر از تریج و جبری بود یا بنظر نجات حاجت
 و کثرت آن باشد و بر شده و تا آنکه در این نظر یا بنظر علی
 تعیین مذکور نمیشود و آنکه گفته اند که ذکر عدد نقل است
 بعد از کثرت آن را و آنکه مفهوم عدد مستبر نسبت شکل میشود
 در مصنفات احکام که نسبت آن عدد و آن شده و در
 نسبت مومنین اسمعیل قال حدثنا عبد الوالد قال حدثنا

الاقرش قال حدثنا ابا صالح يقول سمعت ابا هريرة يقول
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلوة الرجل في الحج
 منقصة على صلاته في بيته و في سورة حمزة و مشرب منقصة على
 رسول الله و رحمت و سلامت من باه و بروی تا نمره زیاد که در حدیث
 بر نماز او که در غایت زانوست و در با نداد است یعنی شکر او
 چند کلمه عادت است که اگر در غایت زیاد از شکر کلمه منقل نسبت
 و بیج آورده و آنکه از آن آیه و صناد حسن او منقده و غیر آن
 لا یجزم الا الصلوة و این زیادتی نسبت است نسبت اگر چه
 که و متوکر که این یکس که آرزو بر عادت و این پسند
 اسراف و تقصیر بیشتر است که کسی صبر بحال که بزرگوار است
 او را بگویند زلم مخلصه الا رفعت له اربعة و جمع ما
 غلیظه نزه است که می که کس که می شود و مران را آن
 کام در تیره و قرب او که شده و از وی کی می نگاه
 لم تر ان الله یقل علی ادم فی صلواته اللهم صل علی الصم
 ارجح پسند حق که گفته اند در حدیث فرشته و ما سکنه و مرت
 میفرستند بروی ما اری که عاقل نماز است که با رضا یا
 یا بعد از او با رضا یا رحمت کن او را و لا ال احد کم فی
 صلواته یا شکر الصلوة چه است کی از شکر و با و ناز
 ما اری که اشعار دارد و نماز را
 نقل

صلوة العظمیٰ الیہ ودر بیان زیادتی قرابت نماز مجزوم است
وشت او ایمان قال عزیر شیب من از هر یی قال ابی جبر
سید بن السبیب ابو یوسف بن مبارک من ان ابی هر قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من قبل صلوة الصبح
صلوة اصکم وصدت عینین وشرین یزاد انکت ابو هریره
شدیم رسول خدا صحت که در هزاره ای سیزده روزه زیادتی کنده
نماز صحت نماز یکی از شمارا بمانی که شما میگفتید هیچ مرد
درم و کسین جا که اول و حکما التمار فی الصلوة العظمیٰ و شیخ
خوشنمای شب و خوشنمای صبح روز نماز جز شکرست و چه
فیضیت نماز فرست پرشیده مانده که خوشنمای شب و صبح
دانه ز سوزب صبح بنده و این اجماع موجب فیضیت نماز
جز نماز شبی دیگر نشود اگر کسی در شکرست دوی خوشتر است
در زمین نماز شکرک غالب است برب که مجموع این دو
مادد بیکر ندهد اما علم رسول ابو هریره و او فرمود ان سم
ان قران العظیم کان مشهوره ایتره کوی ابو هریره سید
استشمام فیضیت نماز عجمه خدا کرم میدانی آیت را که
در شان نماز فرست بحق خواندن شکرک است از نماز دیگر
صحت مشهور یعنی حاضر میشود در آن تلاکیر قال شیب و
نایع من عبد الله بن عمر قال تفشلنا سبح وشرین در

مواضع روح سکون از طریق نایع و این عمر زیادتی کسی کنده نما
جافست به نسبت از هر صبی بیجا که شیب از طریق زهری سید
بیج در کفته اند از شیبین سبت و هفت درم کفته و هر دو
طریق موافقت با سبط ابو ایمان است به نسبت شیبین
قال حدیثانی قال حدیثا الا ان شیب قال سمعت سالما قال سئ
امام الله و به شیب نعت ما عقیبک فقال و لا یخرب
من امر محمد صلی الله علیه وسلم شیخا و انتم صیون حیسان
گفت سئندم درود ما میگفت در آن رسن ابو الله اول
اکرا عقیب و آورده شده است پس گفتم چه چیز عقیب
ترا پس گفت کلمه سوگند فی شمس اسم انما محمد صلی الله
اذا وسلم چیزی را که اگر ایستن سیکارند نماز و شیب
درین هم کمال و حکما تامل میکند شریح عقیب است
که در جمیع امور شریع فتوری رفته چیزی که مانده است
همین نماز حکمت است که هر دو میگفتند محمد
بن العواد قال حدیثا ابو اسامه عن بریده بن عبد الله عن
الی بریده عن ابی موسی قال قال ابن علی صلی الله علیه وسلم
انما انما سس اجزا فی الصلوة بعد هم فایده هم غنی خوشتر
مردم از روی ثواب و نماز دورترین است ان اما هر دو
ترین است ان از آزاره مسجد و الذی شیخ الصلوة حتی صلیبا

سجده امام اعظم از اسامی اصلی قرآن که کسی که بخار
 سپرد خانه آن کجاست و آن امام بیشتر است از وی اجرایی
 که میگذارد بیشتر خوب میگردد تا هر چند در نماز است
 و حدیث سابق حدیث ابو الدرداء عامست و فرزند در آن
 معروفه و فضیلت حاجت هم مستند از صاحب پیش قرآن در
 تفسیر این دو حدیث نقل کرده اند که کثرت قیام است
 کثرت شغف است و شغف در نماز هر چه بیشتر از ذکر
 نماز با سبب قیام بیشتر باشد چه بی مانی از تکلیف نیست
 نقل الشیخ الرازی الطبرستانی و نقل فی التفسیر
 نماز ظهر اوست آن که در حدیثی نقل شده است که هر کسی
 صومالی که در صومالی صالح انسان صومالی هر چه از آن
 صلی الله علیه و سلم چنان عمل می کند و بعد از آن که در آن
 کافر و مشرک باشد و خود را در صومالی آن که در وی نیست
 در صومالی است شایع تا آنکه هر روز صومالی است از آن
 پس چون که در نماز که او را در سبب نماز پروردگار
 الشیخ احمد الطبرستانی و الطبرستانی و صاحب
 و التفسیر و سبب بعد بهتر زوجه خداوند است که نماز کثرت
 قیام است تا آنکه طاعتون بپایان رسیده و اگر کسی
 و استیصال صومالی که در آن قیام شود چهارم است که

نماز در وی افتد در میان فوت شود چه کسی که در سجده
 است و نماز است که گفته شود و حال و علم اناس باقی است
 و انصاف اول نموده است که ان سبب مطهره و کسب مطهره
 فرمود اگر چه اندر مردم قیامی که در نماز کثرت در وقت اول
 جماعت است بیشتر باشد که اگر چه نماز در نماز کثرت
 فرموده اند از برین قیام اول طاعت باقی است که در سجده
 و اگر چه اندک قیامی که در نماز کثرت است از نماز کثرت
 صومالی آن دو طاعت باقی است و هیچ تا نماز کثرت را
 در نماز کثرت که در نماز کثرت است و هیچ است از نماز کثرت
 اول آن که اگر چه در نماز کثرت است
 احتیاط است تا در نماز کثرت که در نماز کثرت است
 در نماز کثرت است و در نماز کثرت است
 حال نماز کثرت است و در نماز کثرت است
 صلی الله علیه و سلم باقی است و در نماز کثرت است
 فرمود و سبب نماز کثرت است و در نماز کثرت است
 که سبب نماز کثرت است از نماز کثرت است که نماز کثرت است
 که نماز کثرت است از نماز کثرت است که نماز کثرت است
 و در نماز کثرت است که در نماز کثرت است که نماز کثرت است
 این مرد و نماز کثرت است که در نماز کثرت است

عزیزا یکی از ابواب قال مدتی بعد من استساقان می سوز
اراده ان خردوا من سنا زلم غیره و فریاد من کسی
عده و سلم و دست او من کسی سوز به است که نقل می کنند
از منزل های خود و زوال کشنده نزدیک از مسجد سفینه است
که او در ایوانی نگه رسد اصله مدعیه و سلم ان غیره
برین سخن است سفینه انکیر عالی کنه طرف مدینه بقال
الاکتسبون انکم من فرموده ایانی شاریه آثار خود را قالی
صلح هم آثار المشرقی الارض با علم گفت چاه و تقسیم
که ان خطه باست و انرا در دستن و در زمین با باست
این تفسیر کرده اند که در قول شدی در کتب است
و انرا هم با فضل صوته العشاء فی الجاهل و کاتب
توبت فارغ و جماعت است هر دو من غنی ان ششانی
قال مدشا او غمش قال مدنی بوسالغ عن ان بربره قال
قال انی مصححی مدعیه و در علم من صلیق نقل علی انما خلق
من صوته العشاء و گفت او بربره فرمود غیره اصله
عده و سلم منت فانی که ان فریاد انان از خانه فریاد
و در عملن با جهل و تو جهل و جهل اگر چه استند و انی
دو تا هم بر آن آمدند ای آثار اگر چه بر او فرمود
و آن حضرت ان آمد الفون فیکرمه و انرا کس

انده مستوفین تا رطوبتی می من که یمن انی الصلح حدیث
که در ام انکیرا که فرمود انی اسئل انک من انما
و ام که فرمود و انرا که انما است کنه غیره که هم غلظت از ان
بود و انرا که است که بگویند انی انرا انی انرا انرا
انما است عالی انکه فرمود انما است انما است حدیث غیر
غوال دست او عملون انما انما او جهل
انما ان و ما فو جهل ما و در فرمود او انما انما است
انما است قال مدنی انما انما انما قال مدنی انما انما
فانما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
قال انما حضرت الصلح فرمود انما انما انما انما انما
بربره کس انما است سفینه مدنی که حاضر فرمود انما
گویند انما است کنه است انما کنه انما انما انما انما
پانزدهم قال من عین فی الصلح منظر الصلح
و نقل المساجد جان زیادتی و اب کس که کشنده و کس
انما سفینه و انما انما انما انما انما انما انما
انما من سوز انما انما انما انما انما انما انما
رسول مدعیه مدعیه بجز قول انما انما انما انما انما
فی صوته و انما حدیث فرمود فرمود انما انما انما
بر کس انما انما انما انما انما انما انما انما

و داد ای که صیغه است گره در پهلوانی است العلم لغز العلم
یعنی با این صیغه ها علم گشته که از اهل العلم می دانند
لا یفیان تعجب الی ایها العلوه چه است کسی از نشناختن
دینان تا نادانی که کما صید او را در غار منع می گشته او را
آنگه بر که و سوی اهلها می گزیدند است محمد بن یساق
صدا می بین صیدا صد قال صدائی حبیب بن صد الرنه
عن صفی بن عاصم عن ابی هریره عن ابی سلمی صد صد سلم
قال شیع بن علی صد فی غلذوم الاصل الاصله خود به است که
از مردم کسی می گشته است از او در گفته رحمت خود که
صدی که است هیچ ساری از طبق یعنی روز قیامت که عالی
اول الله قاصد یک نیزه از سر با باشد مگر ساری
او عالی الامام عدل نخست امامی که بر شریعت محمدی علم
می گشته تا هر از امام با دست و مضیف است و شات نشناختن
فی عباده به و جالی که از حد طواریت ناشی و پدایش
در عبادت بود و کار خود در بل غلبه صلی فی الصید و سر سید
که اول او گشته است در سید برای و ذوق تا ز مساسبت حدیث
بزرگترین جز است اگر صید که را شطرا در سید است
تجاری فی الله اجتماع علی ذلک و لغز قاصد و در وی که
دارند بلکه بر برای خدا یکجا می شود برین محبت و بعد ایشان

بر این دو دور ای حساب کرده اند او دور از نعم است
منزل رحل طایفه امرات ذات مغرب و جمال تعالی ان
امانت صد و در وی که طایفه او را نشانی که صاحب اصحاب
و مال است و صاحب حسن است طایفه برای زنا بگشت
آفریز که من نیز هم خدا را کن و او که من و جل صدق
اشقی حتی لا یعلم سنا و ما شفق بنید و مردی که صدق کرد
مال به دست است خود جالی که سپان کرده تا آنگه نشناختن
دست چپ او پذیرا که داده است دست راست او و چپ
ذکره صد فایضا صفت صیغه و مردی که یاد کرده است
در جای تنها پس بخت و چشم او انگشت از دور و هم بخت
دست لیبه و علی بن محمد که صد شتا اسمعیل بن صفیر بن حمید
قال سیل من حل فخر زبول صد صلی صد صد و اولم
خاتما تعالی نکر گفت حمید رسیده و نشد این که آیا که است
مغز صد است که و بر وی خدا انگشترین را پس گفت
است کسی نام گرفته بود و هر صیغه صلوات است و ای
ترم اصل طایفه جدید صیدا صلی فقال صلی ان سس و قد و
تا جگر که مشی غار شتا تا جوشب نیز وی که در باره
خود صد از آنکه تا ز کرد و پس گفت تا ز کرد مردم است
کرد خودم ترا لای العلوه من و شطرتونا قال کما

انقرالی و درین حالت و عین مستند و نه از حدی که بظن
سیر برین کما نازرا لکن استنسیس کو یا سی می
انگیزین انحضرت صلی الله علیه و سلم
فصل من خذ الی السیر من ریح نصیبت کسی که در کت
سوی مسجد شب کند و شب کند سوی مسجد شب
عباده قال حدیث ازین رو با درن قال اجزنا محمد بن
سیرت عزیر بن ابی سلم من معادن بن سیرت بن ابی سلم
صلی الله علیه و سلم قال من خذ الی السیر و ریح الله یس
در نزد من کینه کما هذا و ریح و نحو کسی که روز کند در سینه
شب کند که نماند کند خفا مر و بر اصفانی او با جایی که نماند کند
از نسبت بر بار که هیچ شب که در است برای جد است
اذا انقضت الصلوة فلا یصلح الا لکلتون
و حتی که شروع کرده باشد در وقت نماز پس در وقت سج
نمانی بگردن فرض باشد شب معاذ عزیر بن عباده قال
ابن سیرت بن محمد بن ابی من معادن بن عباده بن
مالک بن کینه قال مرانی صلی الله علیه و سلم بر جلی و شب
عباده بن قال حدیث ازین رو اسد قال حدیث شب قال
انخبرنی برین ابن سیرت قال سمعت معادن بن عباده قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان

صلی الله علیه و سلم رای رسول الله صلی الله علیه و سلم
صلی الله علیه و سلم رای رسول الله صلی الله علیه و سلم
که در ایرو می و در هر دو را که از او بود حال آنکه آن
کرد و شده بود و نماز بود که در او بود که در نماز
رسول الله صلی الله علیه و سلم را که از نماز صحرا در اصل الله علیه
و سلم است بر آن کسی که در نماز مردم بودی فقال زید
بن سیرت و در سیرت صلی الله علیه و سلم انما یس
و اصبیح اربعا یا نماز صبح چهار رکعت میگرای با نماز
صبح چهار رکعت است که در خود بود نماز و صدارت در نماز
در هر رکعت مشغول شد انحضرت بطریق خود و سر نشین خود
استقام انما می او را نیز خود که چنین کند هر آنکه در آن
نستت فرود مو که درین سخن است اختلاف کرده است
در این کتبه که در است امام برای نماز فرض تمام نماید
استخالی نسبت کرده است و نیز نسبت اگر او را که در رکعت
فرضی با نام مشهور باشد ترک کنند تا در فضیلت
که نماز کما است و نسبت فرست او را که کرده باشد لکن کینه
که برین سیرت کند در جهت حاجت تا بر خنده و نماز غیر
شبهی با ملک ساخته کرده است بهرین در است او را شب
با این است و خنده و نماز می هر دو نماز شده در وقت او

از ناک مدکور رویت کرده اند و قال ابن اسحاق عن سعد
بن طرخس بن عبد بن کعبه قال عمار اجزا سعد بن
صخر بن جهمان گفت عمار جزو او باز اسد صخر بن ناک
بوغت تا نیک کرده است با بن دو طلق مستشار سابق
صخر بن طرخس ابن شیبه ایها مدستان
مالک بن کعبین کرد و میشود چار را ایکی عاشر شود حاجت
جوانان صحران صحران و در است صحران و نازان این نعال
و غیر آن گفته اند که صحران صحران وندی است چنانکه
صحران شده است که او ای نشد صحران الهادی العده و در
ایجا بر کعبین چارست بر شود و نازان است صحران صخر
بن عیاش قال صخران قال صخران او شمس بن ابراهیم
عن ابی سعید قال که صخران گفت که ای ابو الهدی علی الصخر
و انصهریم صخران است سو سو بودیم با نزه طایفه صحران صخران
و کردیم صحران است و در اویم صخران و صخران کردیم صخران
صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
گفت عایشه و صخران که صخران صخران صخران صخران
چاری که صخران کرد و ان صخران الصلوة فان قال
ایگر فصل با ان سس بن آه وقت نماز و ان که گفت
سب فرمود و گوید او کون صحران صخران که صخران صخران

ان یا کبر علی صخران من گفته شد مر آنحضرت را که صخران
ابو کبر صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
الکلیت اذا قام صخران لم یستطیع ان یصل الا ان یصل
استماعی از صخران از صخران از صخران از صخران از صخران
عاده و باز گفت آنحضرت و باز صحران جواب داد و صخران
را ای صخران صخران و صخران و با عماران صخران صخران
یوسف پس با فرمود آنحضرت کسیوم باره فرمود صخران
صحران صحران صحران صحران صحران صحران صحران صحران
و صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
از رنگ صحران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
چنانکه صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
که این زمان که صخران صخران صخران صخران صخران صخران
صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
نماز صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
گفت که صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران
نور او صخران صخران صخران صخران صخران صخران صخران

ابو بکر رضی الله عنه عالی که نماز مسکینه و غیره را بنی صلی الله
علیه و سلم من غنیه غنیه غنیه میباید بی چون رحمتی پس با
آنحضرت در روزی غنی از خود جاری سبس بر آنکه گواه بنیت
سیان او کس کافی انظر الی رعبیه عثمان الان رضی عنهما
عائنه رضی الله عنهما می گوید چنانستی که گویای عمر سوی
با میباید آنحضرت خطا میکشیدند زمین را و شکر میخواستند
از خود و خادو ابو بکر ان تا فرمود ایه الله انی صلی الله علیه
و سلم ان مکالمه چون ابو بکر رضی الله عنه دریافت که آنحضرت
ترتیب آورده اند فرست که او بسج و در دو غل مذهبیان
کرد و بسبب اشارة کرد آنحضرت سوی او که است با شن
و نه زم که که گویای خود را فرمائی بی حتی طلس الی جنبه سبب آنکه
آنحضرت تا آنکه نشست مطوی ابو بکر نشین الاغش میکان
انی صلی الله علیه و سلم صلی ابو بکر صلی الله علیه و سلم
صلیون صلواتی علی ابو بکر رسد ثم من گفتند سر عرض ما
استخوان روضه شد از وی بسج بود مغزها رحمت گناخته
بروی نماز میکرد و ابو بکر نماز میکرد نماز او یعنی اقتدا میکرد
با آنحضرت و در دم نماز میکردند در پنج بیت نماز ابو بکر بس
اشارت کرد ان مش بر خود که چنین بوده است که او کفی از قبول
بیت است که درین نماز آنحضرت ابو بکر هر دو با هم بوده اند

و چون دو نام در یکجا زدو جنبه تا اول کرده اند که آنکه
انما است ابو بکر برای مردم آنست که چون آنحضرت نشسته
نماز میکرد در احوال آنحضرت برود و نزد یک انگشت
که نماز مشنه بان هر کس است و صوت ابو بکر که در جنبه
آنحضرت میکرد اقتدا میکردند همین زمانه تا آنکه درین نماز
ابو بکر رضی الله عنه امام بود بهیچیکه بر آنحضرت و آخر
نمازی که از دنیا رحلت کرد بر ارضی منتهی بود با ابو بکر و
اقتدای آنحضرت یعنی همی در حالت محبت نیز صحبت میکرد
رد او او را و در عین شکر و عین الاعمش لعنه رواست که
است انچه بیت را او را و در طیبا سی از سعد بن حمشین
انچه بیت را و او او مسعود و عیلس عن لسانی کرده اند
ابو بکر صلی الله علیه و سلم با او بوده که از عین آنحضرت
آنحضرت حاجت دست چپ الهی کرده بود ابو بکر که نماز میکرد
استاده است ابو بکر من موسی قال انیرا بنشام
بن یوسف عن معمر بن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن
عبید الله قال قال عائشه لا تغفل انی صلی الله علیه و سلم
و یکشند و هم یکسکان از او اجان عرض فی منی قائم
که گفت عبید الله گفت عائشه و منی که ان شده میریزند
رحمت و سلامت حق با بروی رحمت شد و در پیاست

طلب اذان کرد تا آن خود را که جاری و دردی کرده خود
صد خانه من پس اذن او انداختن چون رعین مختار
او را پس بر آمد انقدرت برای نماز میان دو مرد و
که خطا میکند یا بیایا لغزین را و کان جن عباس
و عمل هر دو مرد میان عباس و مردی دیگر قال علیه
قد کرت لابن عباس ما ماتت عاتکه گفت عید الله
پس در کردم مران عباس را چیزی که گفته بود عاتکه
فقال لیس علی خیری من الرجال انی لم تنس عاتیکت
وقال هر علی بن ابی طالب که نمی گوید عاتکه که نام نبرد
عاتکه است لئلا تخفرا بعد موت باشد عاتکه از آن رو بود
که خودی گوید که در تین مردی روایات مختلفه آمده که
علی بن ابی طالب بود افضل بن عباس یا اسامه پس که با
مؤذنت دست انقدرت بگیرند. عباس لازم گفته بود
نیکست شریف او را از نجست سهم آورده و دیگر را
کرد عباس الرفقة فی المطر والعذرة
یعنی فی مطر بیان رفقت در وقت باریدن آن در بار
باشد و هر کس مرغ بود از حضور جاعت چنانکه جاهل است
و دشمن حاضر که لم و کل و لای سخت و تند باد در شستن در
انکه کرد و شود نماز و منزل و با کسی که در او خود عاتکه

باشد آنها بودند عبد الله بن عمر قال انما
ماک من نوع ان ابن عمادان بالصلوة فی لیل
برودین مرد است از آن کوان مرادان و او نماز در سجده
که سره و بار بود ثم قال الاصلوا فی الرجال لیس گفت که
باشند و نماز کند در نمازهای خود که هر آن کلام است
که صبر از اذان این کلام کعب است و در حدیث سابق
که در اثنای اذان امر کرد عید که ای می علی الصلح و توبه
که با هر چه صورت رو است و وقوع یافت ثم قال ان
صلی الله علیه وسلم کان یأمر منة اذا کانت لیل و یوت
یزود مطر قال الاصلوا فی الرجال عیان کبر و سجده
استشاه فتاوی و با و موعده است اصحیح قال
ماک من این جناب من عمود ابن الريح ان العناری ان
عیان بن ماک کان یوم قومه و هو اعمی و ان قال رسول
عیان بود که ما است سکر و قوم خود را و او کور بود چنانچه
گفته است بر سینه از رسول الله علیه وسلم یا رسول الله ما
کیون اظلمت و اسئل و انما رجل یزیر العناری رسول الله صدمه
است که بسیار کسی که سبیل آب و من مردی ام که بر
اضل یا رسول الله فی جینی کلانا اختلفت مصلی من کلنا
فی رسول خدا در اذان من مای که کبریم آنجا را مای نماز

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان كنت ان صليت
الي مكان من البيت فعلت جواز الله صلى الله عليه وسلم
آمد خاندان او بنحو حضرت گفتند که در این روزی پس از خود
دوست میداری که در این آیات نماز پس اشارت کرد که این
سوی جایی از خانه تو پیش کرده که نماز را بجا آوردی
عید وسلم
جلسه صلواتی که نام من حضرت
یوم الجحش فی الاطرباره است که نماز در ایام جمعی که نماز
نموده اند اهل انصار و کوفه که شصت عدد حضور یافته اند
آیا خطبه خوانده شصت روز همه در این سخن از حدیث شصت
ظاهر در حدیث شده اهل انصار حاضر شد و جماعت با آنها شصت
شده و حدیثی باب برای آن این و هم کرد که این حدیث شصت
اباحیث شود و خوب و خوب اهل انصار حاضر شود و خوب است
جای آید و همه از دنیا اوست باده در حدیث بعد از حدیث اول
قال حدثنا عبد الله بن محمد صاحب الايامی قال سمعت عبد الله بن
الطارق قال حدثنا ابن عباس فی يوم نزلت آیه المؤمنین فی حدیث
فی علی الصلوه قال علی الصلوه فی الرجال کنت عبد الله بن
خطبه محمد قومه صاحبنا روزی زکی و زکی و بیست پس از خود
نمودن و دست راستی که رسیدگی علی الصلوات کنت لک که نماز
در منزلت های گشته و نظر صلواتی الی این که تمام کرد و پس از آن

صلواتی که در هر سوی حضرت بن استیع که نماز کرده بودن در این روزی
که خبر کرد پس رحمت داده و حال کانکه آنرا که تمام شد از حدیثی
من حضور من منی الحسن علی حدیثی که مسلم بن سنان
گفته که با نماز که در این روز همه جنس آورده است که در حدیث
آورد که سی مرتبه رحمت بی حضور رحمت که در حدیث بر کس
استاد شد اهل کراجهت ان اجماع جنس بود است اول
آنکه نخستین و بعد از آن در حدیث اول اجماع شکر آنکه
درین روزها من تمام من عبد الله بن ابی شکر من
این حدیثی که حضرت است بر حدیثی که در حدیث اول
صلواتی از نماز که در حدیث اول کرده بودی از حدیث اول
حدیث و حدیث اول من عباس است حدیثی که در حدیث اول
این حدیثی که در حدیث اول که در حدیث اول است اول
در حدیث اول است اول حدیثی که در حدیث اول است اول
نارحش و شصت حدیث اول که در حدیث اول است اول
جایی که در حدیث اول است اول حدیثی که در حدیث اول است اول
با نقول است نظر صلواتی الی منی که در حدیث اول است اول
با هر دو باخ دایر من صاحبنا خطبه خوانده و نماز رحمت کرده
مسلم بن ابی سنان قال حدثنا هشام بن عمار عن ابي بصیر
قال سمعت ابا عبد الله

از شکر و عسل که در آن در باب احتیاجات و این
سوال در وقت نماز صحیح بوده فقال جابر سحابة قطرت
حتى سالی السقوت و کان من مریدها الفلح پس گفت او سحابة
ابری پس باری تا آنکه روان شده آب از سقف مسجد می
و در سقف آن در شش خانه با قیمت الصلح فرات بر آن
صلی الله علیه و سلم سجده فی الماء و العین من ربه است الی
فی جنبه سیرا قامت کرده شده نماز و دریم سفیر خدا است
و سلام من یاد بروی که سجده میکند و آب و گل تا آنکه روی
از گل و در پیشانی مبارک او مسافت است از حضرت تیر بر او است
که آنحضرت در آن روز که کل و لای بود نماز است نماز که آنکه
نظر آنست و در آن امیر بر آن دولت دارد و شکر
آدم قال صدنا السن بن سیرن قال سمت انما یقر الی قال
در من الی انصار الی لا یستیعین العظوة ملک گفت من
بن سیرن مستند من امن بن ملک. اک ملکینت گفت مروان
انصار که من فی قوم نماز که از آن جزای رسول نه او که
رعبه صحابو بود مروی بن دار و فریضه فی صلی علیه
و سلم طمانه عادی منزل و خطا و حصره و فیض طرفه لیسیر
صلی علیه و سلم بر بس سمانت برای سیر رحمت نماز و عذر
طمانه سمانی پس دعوت کرده از نرسد و انزل و فیض پس سیر

در آنحضرت را نور یابی و آب با شکر برای زنی بگفته
با که کردن بر یا با و پس که آمد آنحضرت بر آن بود که گفت
منها تا زبان حدیث و از نماز نور یا معلوم شده و اگر از نماز
عصا افزونستغفر است کوی نماز بر ما که سیکار و آید است
نواضح و نکست نفس و آنحضرت سبحان من صل بر خود و عذر
و جهک بالتراب خاک آلود کن روی خود اما نماز که در این
فریضت است فقال صل من آل اطهار و دانستن که آنکه
صلی الله علیه و سلم صل فی الصلح قال اما یتصلح الی الی
پس گفت مروی از او لا و طاب و در السن را یا بود عذر
خدا رحمت و سلامت من یاد بروی که سیکار و نماز بیست
گفت السن تدین ام آنحضرت را که کرده و نماز جانشین
امروز در ثبوت انصهی از روی کرده اند و صحیح است که
آنحضرت عبادت که نماز صحیح کرده است
در تصدیق انصهیست هر چه او گفته اند که بود آنحضرت که نماز
سکندر بود نماز آن میزان مروی در اسب شقیق شد با که
گفته با نماز که از انکم کسی که حاضر شده و انصهی بر شکر
که راه: حاضران جماعت صبی اند که حضور داشته بودند
اینرا در مطبق حاضران فست بر
از حضرت نظام و غیره سخن حکم آنکه وقتش که حاضر

طعام و آنست که در شب برای نماز آید است طعام گفته اند
بنام آن که ابن عمر و ابی العاص و ابی بن عمر بن خطاب
رضی الله عنهما گفته اند که طعام شب و این در زمان است
وقت بسیار که سگی بوده باشد و قال ابو العاصه ابن
اسود علی ما یجوز من قبل علی صلواته و تغذیه فای کنت یوم
از طعام و پیش از آن است پیش از هر حالت روز هر چه باشد
طعام و جز آن تا آنکه پیش از نماز کمال کرده اند فای
از طعام و اجابت و مناجات کند حق را بجز اول آن که
تمام پوشیده نماید که یعنی در نماز صدقه نیز دست برد
و بعد از طعام خوردن و وقتی در مساجد کند دست برد
بسیر طالب باید که مدار بر وجه کامل کتاب حضرت حق شد
در عالم که باشد حدیث است که در زمان پیش از نماز
قال بعضی ابی قال سمعت عائشه عن ابی سلمی صدیق سلم
ان قال اذا وضع العشاء و اجبت الصلوة فای با العشاء
فرمود و مستحبی که سوره شوره پیش طعام و آن است که در
نماز پس ابتدا گفته طعام بنماید و این حکم را دست
وقت و غلت که سگی است یعنی هر کس که قال عذرا است
من پیش از این شتاب من است پس بنام آن رسول شد
صلی الله علیه و آله و سلم قال اذ قدم العشاء فای با پیش

ان تغسل الصلوة المذیبه و لا یغسلها من من یکرم و یومد و فی
میش آید و نشود طعام آخر روز پس ابتدا گفته اند آن طعام
میش آید که اگر چه در نماز پیش از شتاب گفته اند تا با عرض
از طعام حدیث است حسین اسمعیل عن ابی اسامه بن عبدیه
من نافع عن ابی عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
اذا وضع العشاء و اجبت الصلوة فای با العشاء و فی
که نماز و بعد از پیش از طعام کی از نماز است که و شود نماز
پس ابتدا گفته طعام و در عمل منی فریضه مد بستن است که
خارج شود از طعام و کما بنا من فریضه از طعام و تمام الصلوة
فای با اینها منی فریضه و اندکی قرآن اقامه و با این فکر گفته
است در بیان طعام و آن است که در پیش از نماز پس فی آن نماز
تا آنکه فای کنت از طعام و تحقیق می کشید قرآن اقامه
قال زید بن اسود و سب بن عثمان عن موسی بن عبدیه عن نافع
ابن عمر قال قال ابی سلمی صدیق سلم ان کان احدکم اکل
فای با منی تحقیق ما یجوز و ان اجبت الصلوة فرمود و فی
با شکی از نماز هر طعام پس شتاب گفته برای نماز تا آنکه
تمام کند حاجت روز از طعام اگر چه آن است که و شود نماز
قال ابو عبد الله و ابی اسامه بن العذر عن ابی اسامه بن
و در وقت منی کنت صوابا است در نماز است و ابی است

واقع شده هر دو یکی است صفتی فرق کرده اند که بیست
 نشت بعد از عصیان و میان برست
 اندامی ایام الی الصلوة و بیده یا با یکی دست می گویند
 شود امام سنی نماز و برست او جز نیست که بخورد و کلان
 نیست حضرت عبدالعزیز عبدالصالح ثمانی
 عن صالح عن ابن شهاب قال ائمتنا جنتم من عرب و بن ائمتنا
 ان اء قال ائمتنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول
 ذمنا فکما خیر من ذم علی الی الصلوة فقام فطرح السجدة
 فلم یقعها به بر صغیر من عمر و گفت و بیم خیزد اما راست
 سلامت بود و می که بخورد دست برد اما الی قطع سکر را
 کار و پس خوانده شد سوری تا ز بسبب استاده انداخت
 از دست کار و پس نماز کرد و در شوکره از اجابت سابق
 امر کرده و بقتضای هم بر بنام ما باحت است و وقت سپه
 شعل قلب بوده و چون در حق آنحضرت تصور نیست
 پس سخنانند اندام خود میسوق
 من کان فی عامه اهل فاجت الصلوة فلی کسی که باشد
 در کسی از عوایج نماز بسبب آنست کرده و نماز بسبب
 او است شریف آدم قال عدلت ثمنه قال عدلتنا کل من
 ارجس من الی اسود قال سار عایشه باکان ابی صالحی

نشت فی چند گشت اسود بر سیدم عایشه را میگوید آنحضرت
 در نماز قامت خولگان کون فی منتهی اهل منی خدمت احد
 گشت عایشه بودی آنحضرت گوی بود کار اهل و در سید
 در نماز پیشتر کرد گوی و کشید جز با پیش چندان نماز و بعد
 و صیان که بنمید و وقت نماز و لعین و زنا شود
 چند کرده خدمت و کار کان کین برای استراحت و دعا
 در حضرت الصلوة طرح الی الصلوة بسبب و حق که عادت
 وقت نماز بر آید می برای نماز
 با التماس بود بر انا ان طلم صفة رسول الله صلی الله علیه و آله
 عید و سلم و سینه کلمی که کرد و نماز بر مردم ما است کند
 امامت کند و حال آنکه او میزاید باین نماز جز آنکه شریف کند
 نماز سینه زار او طریقه ادای آن است عیسی بن اسماعیل
 قال عدلتنا و بسبب قال عدلتنا ابوب عن الی عا تره قال عا
 ما یک بر الوصیث فی صیفا بنا فقال الی اصلی کیم با بر
 الصلوة گشت او قلابه آید ما مالک بن الوصیث و سید که
 ایست یعنی مسجد بصره پس گفت عیسی من کزیم نماز
 شما و نیز ما هم نماز زینبند از آنکه وقت آن رسیده یا آنکه
 باحت برین فعل مخصوص نمازی نیست از او باقتضا
 زینب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اصلی نمازی کیم

بگفتی که درین ام ستم خدا را که نماز میکرد و گفت که ای فلانی
گفت که آن صلی قال مثل شیخا بنی ابویوب کویر سیر کفریم
مرا فی ظایر ما بگویم صبر خدا نماز میکرد و گفت مانند فلان شیخ
که اینست که هر دوین صلوات امامان بود و کان الشیخ
یرجس الفایق رسیده من السوء قبل ان ینقض فی الرکعة اذ
و بود آن شیخ می نشست و حتی که بر پشتی سر از سجده پیش کرد
و نیز در دست اهل از نشسته ساخته این حضرت را بگفتند
همای علی استراحت اند و بگو که بید که این علی کای وقت
شده که آن حضرت شخصی در پشت و درین ام نماز نهد تمام
نشست میکرد و چنانچه عایشه گفته فلان رسول آمدی
صلی الله علیه و سلم کان صلی عالت
و الفلانی ای بالله الله در بیان آنکه در آنجا حکام و بزرگان
الحکامی که شایسته از خدا و آنکه زیاد در او از علم و تقویت
مستزاد است با ما است از آنکه این علم و فضیلت ندارد
تست ای سخن بر نظر قال صد تا حسین من زاده و من علی
بن عمر قال صد تا ای ابورده عن ابی هریره موسی قال من
البنی صلی الله علیه و سلم فرشته فعال مردودا ابی هریر
بالانس قال عایشه انه رجل یقی اذا قام معانک لم
یرتبط ان صلی بالانس که تا ای موسی چارست نیز بنی

رحمت که در خدا مردی پس سخت شد جاری او پس فرمود
گویند با کبریا که از آنکه مردم گفت عایشه حقیق ابوبکر
مردی زرم و است و حتی با سینه بجای توفی قاتل
کرد و مردم قال مرئی ابوبکر فلیصل بالانس قال عایشه
انه رجل یقی اذا قام معانک لم یرتبط ان صلی بالانس
قال مرئی ابوبکر فلیصل بالانس فطاعت فرمود و گوید
ای فریاد که است که مردم پس از آنکه کرد عایشه فلیصل
مرئی ابوبکر فلیصل بالانس ستم مرتبه جان فرمود که
دو بار اول گفته بود و فرمود آن صواب و بعد تحقیق
همی زمان مصاحبان پوست ای علی استم که بر زبان
چیزی دیگر و در اول چیزی دیگر اند تا آنکه رسول صلی
بالانس فی حیدر ابی صلی الله علیه و سلم پس آنکه
از عایشه ستم خدا گفته اند حال آمد و پس تا زکرا و بعد
ابوبکر و عیاش ستم خدا صلی الله علیه و سلم
عبد امیر بن یوسف قال امیرنا ملک عن هشام بن عروة
عن امیر عن عایشه ام المؤمنین اما ما فاعت ان سوال شد
صلی الله علیه و سلم قال فی مرثیه مردودا ابوبکر فلیصل بالانس
قال عایشه قلت ان ابوبکر اذا قام فی معانک لم یرتبط
من الله که گفت عایشه فلیصل ابوبکر و حتی که سینه

بجای تو می نشاندند کبریا و قرأت قرآن مردم را از ذکر
که خواهر تو فرقی قلیل با الناس پس امر کرد هر که نماز
کنند مردم حالت ما بشرفت محنته قولی را ن با که اذکار
فی مقام لم یسح ان سمن الکما گفت ما بشرفت محنته
نگر که خضر حضرت کو حضرت را که او بگریختی که با سست کانی
تو در مقام زینت ما آواز را مردم فر فر قلیل با الناس
حضرت پس گفت حضرت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
«اکن لائق صوابی و صفت مراد با که قلیل با الناس
فقال حضرت لعائشه ما کنت لاصیب منک جزایس کنت
حضرت عاشرت را اینستم من که بر ستم از تو یکی از این سخن
و نا خوشی حضرت که نسبت بی سرزد و با شکم که سستی آن
طعن نزد ما است ما بشرف کرده است شریف او ای ای ای ای
عائشه شریف از هر بی قال جنونی است من که ملک است با
و کان بی الهی صلی الله علیه و سلم و قد رو حبه و بود
که ما است کرده بود آنحضرت در احوال و احوال و حضرت
کرده ده سال و صحت داشته و شرف یافته بترتی در
کالات و کسبیده بزرگه و ای سعادت بر ما سندی آنحضرت
و ان با که کان صلی هم بی فوج الهی صلی الله علیه و آله وسلم
الذی تفتی بزرگه است کرده است که بعضی او بگریختی تا

سکه مردم در ایام خود بنظر خدا که وفات یافت و در آن رحمت
کنا و در این صفتی او کان یوم الیقین و هم صفتی ^{الصلوة}
تکلفت الهی صلی الله علیه و سلم ستر نخود منظر الیسا و غیرهم
کان وجهه و قد صمحت با آنکه هستی که بود در رو بوشنه
و ما تا که مردم صفت صفت استاده بودند در نماز پس بعد کرد
سخن بنا رحمت که در نماز بودی برده هر چه که در آن شریف
درست کانی که می سینه سبوی با در حضرت استاده است چنانچه
کردی مبارک که او در این صفت است در وقت علیه و صفاتی
و حال با آن ثم جستم بفرنگ بتراب معینه که مجال که شد
میکنند از حضرت اجتماع مردم در نماز و انقیاد امر است که
مانند حساب او بخشی وی مبارک است یعنی بود هر که آنحضرت
سرور می شد روی او از غنچه می شد همگان آن شخص
من الصبح بر روی الهی صلی الله علیه و سلم پس گفت که در آن که
در گفتار استم ترک نماز از فرضی که حاصل شد به این آنحضرت
رحمت و سلامت حق با در وی تکلیف او بگریختی عقبه
لیصل المصت و پس با شنید او بگریختی بر سه صفت شریف با آن
و یمن ان الهی صلی الله علیه و سلم عاج الی الصلوة و کانی
کرد او بگریختی بنظر خدا آری میزند است سبوی نماز نا شایسته
الهی صلی الله علیه و سلم ان الله الصلوة کرم دارتی سر ستر چنانچه

فی سن و بر صلی احمد علیه وسلم پس اشارت کرد که حضرت عیسی
که تمام کینه نماز را پس از او پشت برده و حج و وفات پشت
همدان بود هزار هزار رحمت سوخت مذا با بروی
او صغر قال بعدنا عبدالارث قال صدنا عبدالمعز بن یزید
قال لم یخرج البنی صلی احمد علیه وسلم ثم تا فخرت العلو
فذهب ابو بکر فقدم کنت امن برون ما بعد صغر صلی
علیه وسلم سره در پس قامت کرده شد تا پس رفت
که پیش آید اما است که فقال بنی احمد صلی احمد علیه و آله وسلم
الحجاب فخره پس گرفت بر او را پیغمبر خدا رحمت کن و خدا بر او
پس رفت از آن پس با طوق قرال بر شال است در این طاقان
سید است و کلام متضا فخره و صلی احمد علیه وسلم
اما بنی شوقان که سب الیما من وجه البنی صلی احمد علیه وسلم
میں وضع ان پس هرگاه ظاهر شد روی پیغمبر خدا بریم در آن
که بود و شتر شتره از ان ذوی غیره رحمت و سعادت ضایع
بروی چنانکه که ظاهر شد ما فواد البنی صلی احمد علیه وسلم
بیه الی ان کران تقدم و ارضی البنی صلی احمد علیه و آله وسلم
الحی علی فخره صلی احمد علیه وسلم پس اشارت کرد که حضرت برست
سوی ابو بکر که پشت برده و رحمت برده و پس قدرت تمام
بر زمین و باران و آنگه وفات یافت پس بعد از آن

قال صدنا ابن و حسب قال صلی احمد علیه وسلم من
عمره بن عمر صدنا ابن عمر بن ابی جعفر عمر بن عبدالمطلب
عمره و او ابن شهاب را از بر جاد که بعد از ابن عمر است قال
لا یستبر سوال احمد علیه و آله و سلم و جعفر بن ابی
کنت ابن عمر مستحق که گفت شد پیغمبر خدا رحمت کن و خدا بر او
در او دو تاب تا که بر آید و نماز که هر دو سجده کند و گفته
در سان نماز قال مروان بن الحکم فیصل اما انکس فانت جائز
ان ابابکر ریل برقی انما قره علیه السلام قال مروان فیصل انک
صواب و است فرمود که بیه ابابکر که نماز کن بریم کنت
عایشه ابابکر مردی برقی انقلب است و حق که تراست کنت غلب
کذا او را که از سبب از او بی گدار و فرمود که بیه ابابکر که
نماز کن پس با کنت عایشه انقلب است و پس فرمود که بیه که
نماز کن جعفر بن ابی مصعبان و سینه تا صد از نبی و این
اشی از اهری و سخن بنی الکلبی عن الازهری فانت بکرت
بومش این رسکس نبی و باران و ذوی و اهری و
بنی حنا که با سبب از اهری که این شهاب است و است که
این رسکس نیز از ذوی و است کرده اند و قال جعفر بن عمر
الازهری عن عمره عن ابن صلی احمد علیه وسلم و حدیث است
فیصل و صحر و در از ان انما عمره بن عبدالمعز صلی احمد

از سفره اصلی صد علیه و آله و سلم با سلام
الحب الامام صلوات الله و آله و سلم است کسی که ایستاده و بگوید
امام سید عالمی که گشت قائم کرده باشد شریف چنانکه در
حدیث ایشان آمده است حضرت صدیقت زکریا بن یحیی قال
عیدشان بقره قال عیزه بن شام بن عروه عن ابی عن پیغمبر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابا کران یصلی با ارض
فی برینه فلان یصلی بهم کنت عایشه فرمود و سبزه را حرکت
مدا بر روی او بگردانید تا زکریا در فرود آمد ایام جاری بود
بسی میگردانید و ایشان قال فرموده بود رسول آسگنت
عروه بن یساف سبزه صلی الله علیه و سلم فی شکر در دست
خود ضمن از جاری قرین فادامه بگردانید تا فرخنده
گمانت پس برآمد آنحضرت تا گاه او بگردانید است سبزه بگردانید
پس هر گاه دید او بگردانید حضرت را فرمود است پس آید بر لب شرف
آنحضرت سوسنی ای که با شمش ایمان که هستی هلمن رسول الله
صلی الله علیه و سلم مدادی که ای جنبه بر شست سبزه را
در جهت کن و در هر سوی متعاقب او بگردانید او کلان او بگردانید
صلی الصلوة رسول الله و انما من یصلون با صلوة ای که
پس بود او بگردانید میگردانید سبزه نماز سبزه او مردم نماز
میگردانید سبزه نماز او بگردانید در شرح آنحضرت که گشتند

با سلام من و فعل لیس من ان ترجمه اوله ام اول
نماز او را در نماز نماز عبادت صلوات کسی که در آن است که
مردم را پس آمد امام اول پس آید پس جای این و بگفتند
نماز او شان را که گشتند که در او از امام اول نماز و سبزه را
مردم از امام داخل مایه دوست نیز عن عایشه عن ابی
صلی الله علیه و سلم و ما تا فرمود عدم تا فرمود ای که ای
از عایشه رضی الله عنها که نقل کرده از سبزه صلی الله علیه
و آله عبادت بن یساف قال عیزه بن شام بن عروه عن ابی عن پیغمبر
بن دنیا عن سعل بن سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم ذهاب الی بنی مویز و صلیع بن مویز فی الصلوة
فما را المود الی الی که نقل از نقلی است من تا بر شست سبزه
سوسنی بنی مویز که سبزه را از انصار بود ساکن بودند نزد آنحضرت
قبایه صلوات و چه میان ایشان که یکدیگر جنگ کرده بودند سبزه
تا زعفران و مال سوسنی او بگردانید سبزه را گفتند سبزه را
تا زعفران مردم و من تا گشت گویم قال نعم کنت او بگردانید
نماز را چون آنحضرت حاجت سبزه را شریف برده بود که
گردد که با نماز خود بگردانید اگر اشک گشتند وقت عصر
آنکس میگردانید است نماز و سبزه شریف کرد و فضلی او بگردانید
شروع نماز کرد او بگردانید رسول الله صلی الله علیه و آله

و اناس من الصلوة بين امة سخرها رحمت كذا حدی بروی
 مالك كذا مردم و نه از نه تخلص می وقت نماز است اول پس
 در آمد گفتند از فخره صغارا آنکه است و در صفت اول گفتند
 اناس من كان ابو بكره في صلوة في مسك ذذ مرفا
 ابو بكره انما من كعقبت كما استند ابو بكره انفا من بني رجا
 ايشان از حضور دستفرازی كه در نماز داشت فلما اكثر اناس
 التصديق للفقته فرأى رسول الله صلى وسلم و هو قائم
 نذذ مردم مسك انفا كه ابو بكره پس در چه سحره انفا
 اید رسول الله انك كفت فرقت ابو بكره به به حمد الله
 على امره رسول الله صلى وسلم من ذلك من انما
 كه انك عقت بسوي كمان ياي فوز بس رواه است ابو بكر
 هر دو دست خود را و شكركت خدا بر نعمت تو هر دو دست
 درون كه فرمود بان سخره رحمت كه در نماز وی انان
 بان امر است ثم استناب فر ابو بكره مستوی فی الصفه
 و قدم رسول الله صلى وسلم فصله بعد ان اس آمد ابو بكره
 پشت و هر عقوبت سخره نمود انكه امر بر شده در صفت من
 سخره رحمت و سلامت با بروی فلما انصرف قال يا ابا بكر
 ما منك ان تثبت ان امرك بس و نعمي كه با كفت كعقبت انفا
 منزور اوی ابو بكره چه چیز باند ت ترا انكه بجای خود باشی

و حق كه امر مردم تر فقال ابو بكره ما كان لان اني فخران
 بصلی بن منی رسول الله صلى وسلم انك كفت ابو بكر
 غیره در سر سپر ابو فخره كه انكه نكده پیش سخره او انك كفت
 او فقال رسول الله انك كفت انك كفت انك كفت انك كفت
 من ان از روی انكار بر خیل مردم چه بود و در كه بود هم شرا ابو بكره
 دستك زد بر من انك كفت فی صلوة تعجب فاذا انك كفت
 اید كسی كه پرسد او را چیزی در نماز كه انعام بان با بكره
 امام راجس سخنان الله كه چه عشق و عشق كه سخنان الله
 انفا كه ره میزد بسوی او و انما التصديق للنساء و كفت
 نه ان برای زمانه كفت كه ان انما حكمه رحمت او و انك كفت
 چند كلمه شریف معلوم شد كه كی انك كفت انك كفت انك كفت
 شود و سنب در انشای نماز حاضر شود حضرت كه انما كفت
 يا فقرا انك كفت يا سيب و بكره انك كفت انك كفت انك كفت
 امام باشد و در بعضی با سوم و بكره انك كفت انك كفت انك كفت
 بخیری كور ان انك كفت انك كفت انك كفت انك كفت انك كفت
 كفت و در ترك مخالفت ثبت انك كفت انك كفت انك كفت
 فی العزاة فلهو هم كبر هم و حق كه حاضران نماز بر انك كفت
 و نخره قرآن پس انك كفت انك كفت انك كفت انك كفت انك كفت
 بر قرب قال من انما جاء به من ابوب عن اني فخره من كفت

بنا خویش قال صدقا علی ابنی علی مد و سلم و علی شریفة
و انشاء و نحو همین بود گفت ما که بن جبرئیل فرمود آوردم
بر خضر خدا رحمت و سعادت خدا بر روی حال آنکه ما جوانان
و پستاندم نزد آنحضرت نو یک دست شب و کان ابنی علی
علیه السلام مینا فقال لربیع الی ایامکم هفتی حرم بود و خضر خدا
رحمت که خدا بر روی هم بران یعنی چون شش شاق شدیم
و درین صحبت فرمود اگر جمع کنید سوی شهرهای خود را و
اهل شهرهاست پس بقیع کنید اهل شهرها نهتن باشد هر چه
بیشعلوا صلوة که آنی حین که در صلوة کنای حین که گویا
انها بر رسیدند که چه عظیم کنیم فرمود ام که اینست از کفایت
کنند تا زحمان در وقت جان کر فرمود قطع او قاتل
نماز که در خانه حضرت صلوة قطیة آن کلمه است که در
رسودت نماز پس که اذان گوید شمارگی از شمارگی بودیم
و اگر کم گوید است کمالی ترین شمار چون اینجا هر روز
باید بود مخصوص رسا و اینها فرمود که آن سال آن است
و که در علم مقدس است اذنا امام زمانه
و حق که کلمات که امام جمعی ما این است که نیست معاذ
بن اسد قال ایضا عبد الله قال ایضا معمر بن الزهیری قال ایضا
محمد بن اریج قال سمعت قبا را بن ماکه ان صفای کمال

ابن علی صدیق و آرد و سلم تا ذات گفت همان طلب
اذن کرد از من خضر خدا رحمت که خدا بر روی پس از آن
و ارم بر آنحضرت را فقال این بخت ان اعلی من جنگه حضرت
ال انکان الذی احب فقام و صفحا غلظت ثم سلم و سلنا
پس فرمود آنحضرت که دوست میداری اینکه نماز کنم زنده
تو پس اشارت کردم سوی جای که دوست داشتی پس
آنحضرت برای نماز و صفح بستم پس او بهتر سلام داد
و ادب ما تا جلال امام بودیم و کرد چنین
نشد است امام که برای اتباع کرده شود بوی صبی آنچه
درین باب وارد شده و ایراد می باید و علی ابنی علی است
علیه السلام فی مرصیة الذی لقی فی حید و هو با تسبیح که
نماز را در هر چه که وفات یافت در آن حال نوشته بود
و مردم استاده بودند پس این کلمه اتباع در جلد پس نوشت
خدا هر چه بود با عام مخصوص گفته اند که این تحقیق است از پیش
بع و در حال حکم اول که در هر حال اتباع امام گفته یعنی
گویند اجابت و اعلی ترجمه بسته یعنی درین باب دو حکم
پان یا خذ و قال این صورت اذراع قبل امام بود گفت
مقدار اذراع ثم بیع امام گفته است این صورت و شش که
برود و مقتدی سر از کلمه و خود پیش از آنکه پیش امام

باز در کعبه و مسجد و کعبه که در کعبه و مسجد و کعبه
زمان که پسر بر پشت دست امام کرده بهتر است کند
امام این قول تا یاد میکند آنرا که اتباع امام واجب است
و قال الحسن بن علی بن ابی طالب مع الامام زین العابدین
که گفتم حسن تقوی در حق کسی که در رکعت نماز میگذارد
با امام و می نماز سجده کرد و از کثرت از دعای دعا می
دیکر که عارض شود احوال در نماز سجده و غیر مستحرب است
سجده که از طرفه سجده بین تم غنیمت از کعبه الاله الی سجده
سجده میکند آنکس برای رکعت آخر و سجده و بهتر است
میکند رکعت اولی را با سجده آن جمله در رکعت سجده نماید
در رکعتی که با امام کرده بود آن سجده شده است تا کعبه
تغافل میکند و همین شی سجده حتی تمام سجده کند و در حق حسن
پیری در حق کسی که در پیش کرد یک سجده را تا آنکه
استاد سجده میکند این قام را که بی ترجمه ادا کرده
مکرم مردم داده اند و باید که سجده دوم کند همانرا
نیت است و حدیثی بر او نقل از ابن عباس عن موسی بن اخی
من عبده ان دعا قال و لغت علی عایشه فقلت الاله
من مرض رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت لی کفنت
عبده الله و ما هم عایشه بر گفتند حدیثی که می نقل

بجاری سینه را در دست کند و رضا بروی کفست می حکم نقل
الشی صلی الله علیه و آله و سلم فقال صلی الله علیه و سلم قلنا لام
فیظ و یک با رسول الله که آن شده سینه را صبی سینه شد
صفت چهارم پس فرمود با نماز که از مردم گفتیم فی
اینها اشعار سینه ترا ای رسول خدا قال صلی الله علیه و آله
الغضب قالت ففتنا ما غنفل قد ذهب لیتو ما غنمید
فرمود چندی برای من ای از طهارت عایشه بر کردیم
آنچه فرمود پس شکر کرد پس رفت که بر طرفه پس بهوشی آن
شده بروی خرقه ای فقال صلی الله علیه و سلم قلنا هم سینه
یا رسول الله سینه بر پیش آن فرمود آبا نماز که از مردم
و گفتیم فی مردم اشعار در آن ترا ای رسول خدا قال صلی
الله علیه و آله ما غنفل ما غنفل قد ذهب لیتو ما غنمید
عده خرقه ای فقال صلی الله علیه و سلم قلنا هم سینه
رسول الله و انما سس مکتوت فی السجده فیظ و ان شی صلی
عده سینه صلی الله علیه و آله انما فرمود مردم نیت سجده
سجده اشعار بر سینه و سینه را در دست کند و رضا بر کرد
برای نماز عیش که آن فرست جان مغرب ما نیز عایشه
نشین نماز عیش که آن فرست جان مغرب ما نیز عایشه
و علم الی بی که ای یا سس نماز رسول الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم يا مكره ان تعطي ابائنا بس
ورستا دن حضرت کسی با سیدی ابو بکر تا کله که آمدند نه در دنیا
بس آمد ابو بکر را فرستاده و گفت خفین رسول خدا منبذیه
تا که تا نزد بکر مردم فعال ابو بکر و کان رها رفیقا با عمر
مثل با ابی ساس پس گفت ابو بکر بود مردی نرم دل ای
بکر تا زمان مردم فعال عمر است ای نه تک پس گفت عمر
تو هزاره ای با ما است فعلی ابو بکر تک لا یام بس که از
خانه ابو بکر در آن ایام جاری گشته اند که شش روز خانه
کرده ابو بکر قرآن است صلی الله علیه وسلم و جد فرزند
غنه خرقه بن مصلی احد ما ابی ساس معلق الظفر بر پشت
انحضرت در خود خفنی از شدت جاری بس بر آمد و با
دو مرد و یکی از آنها عباس بود ای تا ز پیشین و ابو بکر
صلی الله علیه وسلم و حال آنکه ابو بکر تا نزدیک بود فرود نما
راه ابو بکر و حسب فیما فرود آمد ای بنی صلی الله علیه وسلم
بان تا با عباس هر که بود ای انحضرت را ابو بکر رفت
که بس نشود اشارت کرد سیدی او بنیزند با یکدیگر پس نشود
قال اعلی فی ال جنبه فاجلسا ال جنبه الی کریم و
نشاندند مرا بجلوی ابو بکر پس نشاندند بجلوی ابو بکر تا
فصل ابو بکر صلی الله علیه وسلم و باقر بنی صلی الله علیه وسلم

و ان ساس معلقه الی کر گفت را وی حدیث بس که است
ابو بکر که خانه میگرد و حال آنکه او افتد اسکندر تا ز پیشین
رحمت و سلامت حق باوردی مردم افتد اسکندر و دنیا
ابو بکر رضی الله عنه و ابی بنیفره افضل الله علیه و سلم
تا حدیث است بود مردم همه حسنا و بود قال جده شد
تقریبت علی عهد ابدین عباس نقلت در الامراض طبیب
ما حدیثی عایشه عن مرض ابی صلی الله علیه وسلم گفت است
پس در بتم مرابن عباس پس گفت ترا و ابا عرض گفت
جزیره که چون گدوده است مرا عایشه از احوال ایام جاری
انحضرت قال مات فرقت عید عیدینا تا انکر میشناسیا
گفت این عباس ما رو بود روایت عایشه را بس عرض
کردم ترابن عباس حدیث عایشه را بس انکه کرد
از ان حدیث چیزی چیزی از قال سمعت ان ارجل ابدی
کان مع ابی ساس قلت لا قال هو عمل غیر انکه است ایام
بوده است تا مردی را که بود با بس گفت ای که است
بنی الی طالب بود رضی الله تعالی عنه بنی ساس عید ابدین
بود عقی قال اجتر با تا که من بنام من عروه عن ابی بن
عایشه ام المؤمنین انها قالت صلی الله علیه وسلم فی سینه
و هر تا که حدیث است از عایشه که گفت تا کر که را

بمخبرضا رحمت کن و خدا بروی در خانه خود در حالی که آنحضرت
بجای بود از کسب افتاد و بجای مبارکه استی رسید و کوفت
جانش و وصل و راه و قدم قیام پس کرد و در خانه نشسته
دعا کرد و پس آنحضرت مردم رسانده تا شام را بهم آورد
پس اشارت کرد مردم که بنشینند فلان انصرف قال انما
صلی الامام یوموم بر پس وقتی که نماز است از نماز فرمود
که این من شده است امام نماز برای آنکه نماز است که بنشیند
بوی در احوال خود از کج خاک گویا و نشستی که کون گنبد و انا
سبع فارغوا و نشستی که نماز رکوع بردار پس بردار بر سر
و انا صحبه فارغوا و نشستی که سجده کند سجده کند و انا
سبع اعدین صحه خود را و بنا کسک الحمد و نشستی که گوید امام
سبع اعدین صحه پس گوید شما بنا کسک الحمد فارغوا و نشستی
تا یا صلوا قیام و از احوال جا با صلوا جلوسا امینون
و نشستی که نماز کند سجده استاده پس نماز کند شما استاده
گرفته نماز کند پس نماز کند شما بنشینند و انهم انهم
شده است بجز آنکه در نماز آنحضرت نماز است که
آنحضرت بنشیند امامت کرده و مردم را بفرمودند که
بنشینند خدا بعدین بر صفت قال انما انما
من این شما هم عرض من بن مانگ این رسول صلی الله علیه

مربک و نما نضوح من بخش شد الا من سر و است از پس
بمخبرضا رحمت و سلامت حق با دوی سوار شد استی
پس انا و انا ان کسب و خبر کشیده شد طرف رحمت است
چنانکه در دست بن شریف عیاش و من صلح صلح انصوت
و چون تا حدیث و راه و خود پس کرد و مردم آنحضرت
نمازی با از نماز با محالی که آنحضرت بنشیند بود و گزاید
تا پس آنحضرت محالی که نشسته بودیم نماز انصرف قال
انا صلوا امام یوموم بر نماز صلح تا یا صلوا قیام و انا
رکع فارغوا و از اربع فارغوا و انا قال سبع اعدین
نموده خود را بنا و ک الحمد و از احوال جا با صلوا جلوسا
اصولت ترجمه و حدیث سابق معلوم شد و قال ابو عبد
قال الحمیدی قرآن اذ صلح جاب فصلوا جلوسا فی غیر
القدیم گفتن مولف من گفتن است حمیدی که قوله است
اذ صلح جاب الخ جم در بارسی قدیم بودیم صلح کنیم
الصلی صلح اعد علیه و سلم جاب و انا صلح صلح جاب لم
بامرهم تا لغوه بپس نماز کرد و بمخبرضا رحمت و سلامت
حق چه بروی نشسته و مردم پس آنحضرت رسانده بود
نفرمود اینها تا بنشینند و انا و انا و انا و انا و انا
نفرمصل ای صلی الله علیه و آله و سلم و گفته نشسته و انما

سجده است که وضو بروی در خانه خود در حالی که حضرت
بیار بودند اسپ افتاده جای مبارک است می رسیده بود
حالت وصلی و باره قدم قیام پس کند و نماز نشسته
دعا کرده پس حضرت درم استاده تا شام را بیرون
پس اشارت کرد مردم که بنشینند خطی انصرف قال انما
صلی الامام یومم به پس وقتی که بازگشت از نماز فرمود
که ای بنشینند است امام که برای آنکه من بکشیند
بوی در احوال نماز کج خاگر که وقتی که کون کینه ای
سعی نماز و وقتی که سران کوع برود پس برادر بر سر
دانشا سجده و وقتی که سجده که سجده کینه او آن
سعی اصنام سجده فتوا را با کس سجده وقتی که گوید امام
سعی اصنام سجده پس بگوید شما را با کس سجده فایده
تا یا فصلها قیام او از وصلی با اساتذت و صلوات
و وقتی که نماز کند سجده پس نماز کند شما استاده
کوشته نماز کند پس نماز کند شما بنشینند ای حکم حضرت
شده است بعد آنکه که در نماز آخر عمر حضرت نه گرفت که
حضرت نشسته است کرده و مردم را بفرمودند که
بنشینند عباد من بویست قال حضرتانکه
من این شما من ان من بن نامه ان رسول الله

مرکب در نماز فرمودند بنشینند الامین مرد است ایست
سجده است و سلامت قیام بروی سوار شده است
پس افتاد آن کسب و فرموده شد طرف راست
چنانکه پوست بدن شریف است فصلی صلوات
و خود تا حدی و بر او خود پس کرد و حضرت
نمانی نماز نماز با محال که حضرت نشسته بود و گزاید
ما پس حضرت محال که نشسته بودم نماز انصرف قال
انما صلی الامام یومم به نماز صلوات با صلوات قیام او
مرکب نماز کجا او از رفع نماز او انما صلوات
نموده فتوا را بنا و کمال الحمد او از وصلی با اساتذت
اصنام ترجمه حدیث سابق معلوم شد در حال سجده
قال الحمیدی قول انما صلوات با صلوات
انضم کنت مولد من کنت حمیدی که قول را
انما صلوات با صلوات در جاری قدیم بودم صلوات
الصلوات صلوات علیه وسلم ما انما صلوات با صلوات
بامم تا انما صلوات با صلوات در سجده است
حق ظهور بروی نشسته و مردم پس حضرت استاده بود
نفرمود ایشان تا بنشینند و انما صلوات با صلوات
من فصلی صلوات علیه و سلم و گفته نشود انما

که با عز و با از ضل حضرت حاصل آنکه انجا اول کرده اند
منوع شده است با کینه آخر حضرت با
منی سید من طلع الامام در بیان آنکه کی سیده کند کسی
پس امام است و قال انس من اتى صلی الله علیه و آله وسلم
فاذنه سیده فاصح و در بیان آنکه گفت انس از سید خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و منشی که سیده کند پس سیده
کنید **سید** سید قال حدثت عن بن سید من منشی
قال صدقنا امام اصحا قال حدثت عن عبد الله بن بزیه قال قال
البراء وهو غیر کذب و قد اعد ابن بزیه در روایت
در نقل از برادر بن عاصب و صیبر راجع بقابل است
که نیز صیبر راجع بسوی بر است پس اینکام سید
بن بزیه است که برای تاکید حال خود گفته است **فمنشی**
که این قول ای اصحی است و صیبر راجع عبد الله کو یا
این صیبر از کتاب سیده کرده است برای آنکه بر او از
که بر صحابه است و صدق او مشهور است حاجت نیست
که در آنکه او چنین گفته اند اما عبد الله استخوان تکیه
کرد و محمدوری را در پوشید و همانند که عبد الله سید
است و الصواب کلام عدول و این قول با بر عادت
ایشان واقع شده که برای تاکید او میگوید **قال**

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذ قال سمع الله من
عین الله منا طهره گفت بود و سید حضرت از عمت کن و خدا
و منشی که گفتی منی آمد من سیده و دانم که در مسیح کی از
ما پشت خود را برای سیده و حتی بیع امینی صلی الله علیه و آله وسلم
ساجده آتم بیع صحابه سیده تا آنکه می افتاد از حضرت ساجده
که ساجده است پستی افتادیم عبد الله حضرت بحالی که سیده
کنند و ایم حدیث ابو یزید قال حدثنا سیمان عن ابی یزید
عنه **و ثم من رجع** را سید است **امام**
بیان کن که کسی که بر او در سفر خود را وقت و نحو و پیش از
بر و پیش از امام **عنه** همان بن سید قال حدثنا
عن محمد بن زیاد قال سمعت ابا هريره عن ابی سید صلی الله
وسلم یا یخشی الله کم اولاد یخشی الله کم شک را بستاند
ایا نیز سید یکی از شما در رنج رسد قبل الامام از بن سید
را در ریس خانه قسی که بر او در سفر خود را در کعبه
مشق از بر پیشین امام سر خود را **ایکده** مسک و دانند خدا
سر خود را بر کعبه صورت صورت عاریا بگرداند و تصور
صورت هر شک را بستاند و منشی نزدیک که یک بر است
گفته اند ظاهر آنکه نیست که این رنج حرام باشد
و آنکه و عید بروی واقع شده با یعنی معانی آنکه

پوشیده تا آنکه در قیام و عهده دوامی که موجب است
و عاقبت برین است هر چه بعد از آن است
تبدیل صورت بصورتی قیام در دنیا و اعلی و حیدر پیشین
عملی است که حکایت کرده اند که در ماه پیشین از کبار
عربین مروی بود که بر رخ برده پوشیده و تحریف میکرد
روی خود را کسی نمی نمود چون از وی پرسیدند که پیش
برین بر رخ برده پوشیده تحریف میکرد و روی خود را
کسی نمود چون از وی پرسیدند که باعث برین صیغه است
گفت اینجهت از لغات برین رسیده بود و در اول کلمات
در تصدیق آن در هشتم و قتی برای امتحان صدق آنجهت
مرد پیش از نام برده شستم سر من چون کلام عرضه است
و این عیب پوشیده و میدارم
الصدوا اعلی در بیان نوا بودن امامت بنده و آزاد
و کانت عایشه یومنا عبدنا و کون من المصوف و یومنا
که امامت میکرد او را بنده و او که دکان نام داشت
در وقت امامت از مصوف و این دکان در آن وقت
در رقی عبودیت بوده نوا نام او خنجره بنام است
که امامت عید عایشه است که امامت و در حقی که گفته اند
غالب در دنیا کمال عمل است معنی است که اگر بنده

و اقرا باشد بیکر امامت نوا بود و همچنین که از دست
صعقت خواندن صحنه ناز است از آنکه حکم تعلم از غیر
در دوزخ و نوا صاجیه در است بیکر امامت که بنده نظر بقران
مهادی و بکر است پس در خصوصیت جمع بین امامت
خواهد بود و در اعلی و اعلی و اعلی و اعلی و اعلی و اعلی
و این باب در بیان نوا بودن امامت و در آن است
و اعلی و در کتب که بلیغ رسیده و اعلی و اعلی و اعلی
اقرا حکم کتاب الله از جهت فرموده و حضرت که امامت
کنند مردم را آنکه نوشته است بزرگ کتاب الله یعنی
آنکه بیشتر قرآن خواند و در اعلی و اعلی و اعلی و اعلی
از آنکه احکام شرعیه اگر ما خود از قرآن بود آنکه گفته اند
سید افند این عام را بجهت محضی مخصوص نوشته اند
و این معنی بعد من الحجاجه بنیر غدا و منع کرده بنده بنده
از تصور جماعتی علت شرعیه از آنکه او ای حقوق
اصحاب است از حقوق نوا جماعت
الغدا قال عثمان السنی بن عیاض صید الله و اعلی
من صید الله من عمر قال ما قدم الیها برون الا و کون
العصیه موضع بقبا و جلیل مقدم رسول الله صلی الله
عنه و کان یومعهم سالم مولی ابی ذر غدا و کان کریم فرقا

گفت این همه بر که هفتاد و دو آمده و نه ماه بر این نخستین
عصه آن که نام جا بخت نبیا پیش از قدوم پیغمبر
درخت گنا و صندای جز علی بروی امامت سیکر ایشان را
سالم مقام ابو عبد الله و این سالم اکثر آنجا بود و فریض
فران سید علی نقل از شیخ ابن حجر کرده که آن در پیش آنکه
او بود و وی از فضل و سواد عالی فارسی بود و از اخبار
صحابه و صد و دست در قرآن و در شان او فرموده و آنرا
از چهار کس که نزد کبکی از آن سالم است
محمد بن بشیر قال حدثنا یحیی قال حدثنا شیبہ قال قال یحیی
ابو ابراهیم عن انس بن مالک عن عبد الله بن مسعود قال سمعنا
والطیحا و ان یسئل علی بن ابی طالب عن ربه و صبره و زهد
و تقوی و استقامت و اقامت کینه و کما یخبر عن اهل بیت با کلام
سرمد خاندان که با علی کرده و شود بر سر امامت نبی که با شرف
دارد و اگر شکست با دست تشبیه در خودی و رسالت
و کی مولی سر بت که اکثر صحبایان چنین می پریشانند
اعتراف تزییر باب آنرا از خود فرمود که ما را سزاوار
بود که امامت علی بن ابی طالب را بایستد و حضرت
از امام بقره الامام و امام من خلفه و پی
که تمام بکر نام و تمام کرد کسی که پس از دست از تقی

دست افضل بن سہل قال حدثنا الحسن بن موسی
قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن زینر
اسلم بن عمار بن سب بن ابی هریرة عن رسول الله
صلى الله عليه و آله قال لعلي بن ابي طالب ان اسما بن ابي
و اكلهم و صليهم فرموده از سبزه و نه ماه بر این شیخ
نصواب کرده اند و ادای ارکان و احکام سبب و ائمه
برای شماست و برای آنها این سخن را که کرده و نیز که
معلوم است که هر که با علی کرد و دست و تمام قراب آن
بوی برسد اگر خطا کردند و ارکان و شرا و بیایس بر جا
قراب آن و حضرت صاحب آن را بشان و او حکم و بجا
خواهد بود که گفت می بر معلوم است مویجاته فساد
و اگر امام صاحب است نماز مستفی را چنانکه در احادیث
صحیح و حق است از آن عمل صحیحی که عالم تصحیح کرده از سبب
من بعد الامام صاحبین یعنی امام صاحبین صحت و فساد
مستفی است
اما ترا اهل حق و اهل
در جهان امامت کسی که در اهل مشرف است و رفتن اهل
بر است است سبب علی بن ابی طالب که در آنجا با اهل بی بی
مطلق ماسی تم سبب و خود و قسطی که بر آنکه سبب
افتن مال و محفل سبب کرده است و از آن حق قال

قال الحسن صل و عليه و آله كثر است من بهر ی كه ناك و
بر دست خودت به عت او بر عت در شیخ انرا اهل بیته
باشد در عهد جعفر صادق و آن در قسم است حسنه و بنحو دژ
اینجا بقره است قال ابو عبد الله قال است محمد بن و بعث
كفنه موعظ بود اصدرا گفت ما را محمد بن و بعث موعظ
تیز اسلوب منا و كرده گفت چه شد محمد بن و بعث چا كه ما
اوست صفتی كه بنادنا بخت گفت كه ایندست از محمد بن
عظرون خدیومت و محفل و نقل نشینده است بلكه بسیدین باره
و عیار و شنیده است شیخ آن شو كه چا بخیر من ظاهر شده
باستفرا كه در جاشی كه من موقوف است با در هسته و آن اوست
نه بر شطرا و چپین مگر به دست انا و اهل قال صفت
از بهری من صدی بن عبد الرحمن من عبید الله بن اهل اینه
و نقل علی عثمان بن عفان و هو محصور تحقیق صدی الله و آن
عثمان بن عفان من عبید الله و عدو عدو عدو كه كره و بود با عن
فان او را و میگذشتند كه از جان بر آید فقال انك امام ما
و نزل لك اتری و تصیبه ان امام فتنه و تخرج من كفت
عبید الله بن جعفر و امام من و نازل شده و توجری را كه بی
و نازل میگردد با امام فتنه و ما من كیفتم و نازل چا بقره
بناست افعال السلوة حسن و صل ان حسن فاذا حسن

فا حرم صوم و از راه سار و افا صفت انسا انتم پس گفت
عثمان فانا ز حسیکو ترین چیز است كه میگذرد مردم پس گفتی كه
بگوئی كسند چا كه نكاز است موعظت كن با ما بن و بعث
كه بی كسند اشتاب كن بی است ترا و نازل گفت كه
فتنه و شیخی كه در نه هر نیک ترا فتنه و تخرج عمل و فتنه
موجب كز نباشد و فتنه ایشان كه به ان كز فتنه قال
از بهری قال از بهری از زنی ان تصیبه صفت گفت ان
صروه تا به صفا گفت از بهری كس است از بهری بی بی
ایكه نازل كز او و شو و بسبب نعت طبع فتنه مشد و كسی
طبع در بر او كسند و بقره فتنه آنكه تشبه در او در اقول
و حر كات بر آن مگر موعظت چا كه در صاحب نك
یا از جانب صاحب نك می باشد كه مخالفت او است و تخرج
مردم و در بلا فتنه افتنه نسبت محمد بن ابان قال فتنه
فتنه در من عبید من ابی الیایح سبع السن بن ابان قال
ابن قتیله الله علیه و سلم انی در سبع و اهل و توجری كان
را سید زینة فرمود جعفر صادق رحمت كذا رضا بروی مراد
ذره امین و اطا هست كن امر او را اگر با شده آن نك
بناهی فقام صفتی كه سر او كویا و نازل كز نك سار است
و بعد ما سبست حدیث تخرج است كه با ششم اینكه

که در غایت جمل نیامشده چنین کسی تا ای از آنکه تخلی است
و آنچه در خشته نگذارد و در خون امیر است نامت در دم فدا کرد
و ایوز ناموست بلطاعت چنین امری با
تعموم من عن امام بخاری و سواد کاتبین در بیان اگر می
ایستدستی از عبادت است بهشت نام متقا جواد بر سر تو
که با ششده امام و مقتدی و دو کس بند شایسته جان بر سر
قال صدقا شنبه عن کلک قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن عباس
قال قلت فی بیت عائشہ سمیة بنتی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم العشاء ثم جاء فضلی ارج رکعت ثم نام ثم برکت
ان ابن عباس کس کتب کرم و در غایت خوار خود و سبوی سبوی
که در حضرت رعیت گناه مذکور می نماز نشاء سبوی
و در آن خانه بیس جا رکعت نقل کرده است خواب کرم
ثم قام فحیت وقت من سبوا و فحمان عن یزید فضلی قال
رکعت پنجم قام کرده حضرت برای نماز تقدیر بیس آدم من
و استاد ام از عبادت دست بیس کرده اند نماز جا سبوی
رکعت بیس کرده و پنج رکعت بمصلی کتب من ثم نام حی حنا
عظیمه و عظیمه ثم خرج الی العلوته بیست کرده و در رکعت
نخستین خواب کرده تا آنکه ششم کرده از خواب او غلطی کند
راوست هر دو یک معنی بهتر برآمده سبوی نماز صبح الی کوفه

و منکرند و این از خصوصیات آنحضرت است که خواب بغض نکرد
و صغری او را : اد قام الرجل من سبوا
فخره امام الی منیة لم تقصد صلواتی و حتی که استند او بر
جانب دست جب امام پس کرده اند او را امام محمد نماز است
ت دست فاسد شود نماز هر دو بند استقال
صدقا ابن و جب قال صدقا عمرو بن عبد بن کعب بن
عمر بن عثمان بن کریم مولی ابن عباس من ابن عباس
قال قلت لصدیقنا و الی منیة و الی منیة و الی منیة
فما شاء ثم قام فحیت وقت من سبوا فانه فی مجلس من
ایستدستی وقت عشره رکعت گفت ابن عباس خواب کرم
نموده و سبوی ضا صلی الله علیه وسلم نزل او بود و آن
پس و بعد کرده آنحضرت بهتر است و بجای که نماز سبوی
استاد من من عبادت جب پس رکعت مراد کرده اند عبادت
رکعت بیس کرده سبوی رکعت در حدیث سابق بر حرکت
تقدیر گفته اند حضرت سبوی نماز هر دو رکعت و یک خواب بود
و مسلم شد که عبادت شریعت در او ای بهتر خلقت بوده
ثم قام حتى تفتح مکان ان قام تفتح سبوی خواب کرده تا آنکه
دم کرده بود آنحضرت و می که خواب سبوی و ششده کرم
ثم . و المؤمن خلق فضلی و لم تر شاء سبوی کرده و مؤمن

پس برآمد و نماز بخواند و وضو کند و قال عمر حضرت پیکر
فقال حدثني كريب بن بكك كنت معك في مكة اذ ارادوا بان احدثت
حدثك كرم يا حديث كبر ايس كنت حديث كره است
عرا يا حديث كريب ا — اذ لم تجزوا له
ان يوم ثم جاء قوم فاصم وفتني كفت كره انام كره
كذالك على ابي بكر قولي وانا است كرايت انا
سعد قال اخبرنا جميل بن ابراهيم عن ابي عبد الله
بن مسعود بن جبر بن ابي عن ابي اسحاق قال قلت لابي
سعود فقال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى من الليل حتى اسفل
سعد فقلت من سابه قال فخر اسي وانا مني عن ابي بكر
ان عباس بن كرم نزل على ابي بكر فحدثه انما است
شيئا قال اني كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت
كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت
سعد و استاده كرايت كرايت
قال ادهم و كان ارجل جارية فخرج فضلي وركبتم اذ
كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت
كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت كرايت
حدثنا سعد بن عمرو عن جابر بن عبد الله ان سعاد بن جليل كان
يصلح النبي صلى الله عليه وسلم ثم رجع يوم قدومه است

٥١

ان جابر كرايت من صل بود كه نه سكره يا بنجره
يا ادهم و است سكره قوم فورا ح و حدتي محمد بن
قال حدثنا شعب بن عمرو سمعت جابر بن عبد الله قال
كان سعاد بن جليل يفتن النبي صلى الله عليه وسلم
ثم رجع يوم قدومه فضلي العشاء فخر ابي بكره فاعترف
الرجل لكان سعاد بن جليل من جليل فحدثني كرايت كرايت
پس خواند در ان سوره بقره پس برگشته مروي از سعاد
پس بود سعاد كه من سعاد و بي كه عيب و اذنا رساله
معاينتي واقع شده كه سائق است اين مرد قطع النبي
عليه و آله وسلم پس برسد اين كرايت كه بنجره سعاد
كنه و سعاد مروي در ده است سعاد كه كرايت سعاد و
اگر صبح كرايت سكره اين را يا بنجره سعاد كرايت
و طلبه سعاد كرايت و فرمود بنجره سعاد كرايت
كرايت با رسول سعاد مروي در ده است سعاد كرايت
كرايت مروي چون رسيدم به رسيد و فاست نماز سعاد
شبهه بر سر راه كه نه سعاد سعاد مروي سعاد
با سعاد قومي قرايت شروع كرايت بنجره در ادهم كرايت
خود و خاطر كرايت و سعاد بنجره در من نماز كرايت
كه نه سعاد و در بي كار خود سعاد فقال ثابان فقال

نعت مراد پس فرمود آنحضرت معاذ را تو درختند
 اندرند که مردم را سدا بر فرمود او قال فانما ما نانا
 یا فرمود هستی تو فان سکره یا فرمود یعنی تو مسلماً نمی
 لغزت و بنده از جاهت و باعث هستی بر ترک عبادت
 در سوخت یعنی آنکه در عین خطاب لا یتقوا الله
 عباد و میگویند که ما فیطیل علی القوم حتی یبعث الهم
 ما هم فیهم سبوسن گنیده اند از نزد من با بی او چنین که
 باشد کی از شما امام پسند گنیده اند بر قوم با آنکه خودم
 آرد ایشانرا جزیری که ایشان در اندازند تا زو طاعت
 و امر به نیکی و اوسط افضل قال ثم لا یظفوا و فرمود شما
 بخوانند و صوره اندازد وسط افضل که از سوره بروج یا سوره
 لم یکن است گفت هر که را در است از جانب یا در اندام آن
 دو صوره را در دست و یک منقول است که ذکر کرد آن
 و دو صوره را و گفت و التمس علی فی سبوح اسم ربک است
 در سوره یعنی که آمده در لعل ذواتیش و در سوره یا الفی
 هر که در سبب شایسته است که اقتدای منقرض منبطل
 عاقل است و در ضمیمه نبوت پرستند که در است و
 شایسته است استسک بود ساختند و گنیدند که در
 حجت است و طریقه استسک ال ایشان است که نامش

که با آنحضرت بیکر فرض بود این نماز که با قوم میگفتند
 و فرمود فرض بود چون این قضیه با آنحضرت رسید آنکه
 است فرمود ملک این را فرمود که نظر کند در آنست
 پس است اهل فرض باشد کسی که فعل میکند تا در
 و ضمیمه جواب داده او که آنکه آنحضرت منقح شده است
 و این در زمانی بود که بود یک فرض دو بار در دست
 معاذ آن منسوخ شده و بنا که طهارت است که در حد
 این طور استی آن منسوخ و ضمیمه فی مومرتن گفته استی آن
 که معاذ با حجت و چون در حدیث شفا عرض شود
 نتوان که ترجیح باید کرد یکی را بر دیگری و در سبب ترجیح
 عباس یکی در است و مال ترجیح سومی ترجیح است تا آنجا
 گفته اند که سبب استلال بر است که آنحضرت آنجا
 است فرموده و تواند که آنحضرت را علم این نباشد
 معاذ این نماز را که سخن در است با آنحضرت کرده بود
 دلالت میکند بر معنی حدیثی که در است که آن از انبیین
 که هر آفران است که فرمود آنحضرت معاذ را آنجا
 مباحش همان یا بجز آن نماز با من یا تعقیب کن فرمود
 پس تشریح کرده آنحضرت معاذ را اصدا امرن نماز با آنحضرت
 و اگر کن با آنحضرت است که فرمود آنحضرت که آنجا

که مثل این معترض ساخته باشد ما ندانیم که امامت قوم خود
 بگذرد و خدا علم بدارد که منتقلی من مستحق الممان ه
 تخفیف امامت فی انقیام و انقیام الکلیه
 و السجود در میان تخفیف کردن امام و انقیام معنی در آنست
 و تمام کردن کعبه و سجود امامت است
 صدقاً تا هر حال حدیث استعمیل قال سمعت قیسا قال
 اجزئی ابو سعید را در حدیثی که او را از رسول خدا فی ذلک
 من صلوة العزاة من اهل فلان سبایطیل یا کفایت فیض
 و او را ابو سعید که مردی گفت سوگند خدا ای رسول خفیه
 تا بجز بگویم از نماز حقیر و حاضر شوم حاجت را از حفظان
 امام از تطویل کردن او نماز را هزار است رسول خدا صلی
 علیه و سلم فی هر خطبه است عرض می کند یومئذ یستقیم
 بنظر خدا است که در هر روزی در هر خطبه بخت ترا
 روی تخفیف از خطبه که از روز و خط بود ثم قال ان منکم
 سفیرین یخرجون و یفتشون از شما نفرت و پندگان انتم
 از عبادت تا که با صلی با انکس یفتنون فان منکم تخفیف
 و الکثیر و اولها جبهه سبب هر کدام شما که نماز کند مردم سبب
 تخفیف در میان مردم تا که است و هر است و حاجت است
 که اول و متعلق است بیان سبب تخفیف است و حدیث

این وجه است که اگر معلوم شود که انقسام کسبیت
 و با صد و با شش تطویل با که خدا و پوشید و نماز که
 مرا تخفیف است که اگر معلوم شود که ان موجب توت
 و اجابت هر کسین مکره باشد و دلها هر حدیث است
 کرده کعبه و سجود تطویل تکثیر استجات کند که سبب
 که از هر که در تخفیف قیام و امام کعبه و سجود و بیچ
 اندازد از مسلی التفت تطویل باشد آنچه
 که نماز کند کسی مای خود میسر و نماز کند آنچه خواهد
 خدا صدق بودت قال ابی هر نامک من انی از ان من
 اخرج من انی هر ربه ان رسول الله صلی علیه و سلم
 قال اذا صلی احدکم لکناس تخفیف فان منکم تخفیف
 و الکثیر فرمود و هستی که نماز کند یکی از شما برای مردم است
 که تخفیف کند تخفیف در میان اینها ان است و آنچه
 و کلان سال است و اولی احدکم لکناس تطویل باشد
 و هستی که نماز کند یکی از شما برای خود میسر و نماز کند
 آنچه هر سبب است اما تا اول کسی که تخفیف
 کند امام خود را و هستی که نماز کند نماز و قال ابو سبب
 تا یا انی گفت تا که سبب هر خود را که نماز است و تخفیف
 سبب و هستی نماز را که کرده بود گفت اندوهی شکی است

فردا که می باغخانه ای بر کعبه من مدینه صحیحین بیعت
قال حدثنا سفيان بن عيينة عن ابي بصير عن ابي صالح عن ابي بصير عن ابي
عائذ عن ابي بصير قال لرجل يارسل عدائي تا انظر من
في العجر فلا تظلم يا فلان هذا كنت ابرهه و كنت ابرهه
رسول الله فحقيق من يا حيزي كم اذ غارتوه وقت فوجت
عاضة فميتوم بسبب و اذ هي فلان كونهما اذ و فميتوم
صلى الله عليه و آله و سلم ما ربه غضب في موضع ان غضبا
منه يوشيه بسبب ختم كونه صبره فدا رعت كذا و هذا ابرهه
و غيره هم ان حضرت ابرهه ختم كونه با شده و جاي كونه
صحت تر از و حج ختم اذ ان غضب كونه و در حد اذ
شيدن ان جاعه رشت ثم قال يا ايها الناس ان سلم
منفرون قن ام ان تسلم فليمنز فان عتبه الضميت
و الكبر و ذالما جاعه بجزه مردم اي مردمان تحقيق ان شما
نفرت و تند كانه سلما تا اذ اذ هادت خدا كسي
ا ما ست كنه مردم را بسبب تحقيق عتبه اذ اذ
منتديان ما تو امنت و كان سال است و ما جاعه
ا آدم بنا لي ايس قال حدثنا ثوبان قال قال
عاصم بن مضاء قال سمعت جابر عابدا اشهد انك
قال اقبل الرجل يا ايمن و قد صرح اهل كنه جابر عيشا
مرضا

به و شتر ايكش و تحقيق ميش آه بود شب به بركه
معاد بصلي فتركه احميده و ايشيل الى معاذ فقرأ سورة
او انسا ريس موافقت كذا عزه صا و اذ ايجال كذا
سكرو پس كذا رشت افزه هر و شتر او و شش آه سوي
معاد بسبب فرانسون بقر يا سوره شك را اوست
فا تعلق الرجل و عتبه ان معاذ انا ل من بسبب رفت افزه
و رسيد او را ك معاذ عيب كرده است او را در مقام
ا را رشت فاقى ابني صلي الله عليه و سلم و كذا ايشفا
قال ابني صلي الله عليه و سلم يا معاذ امان او فاقن اذ
فك مر ايس كذا افزه و بجزه ا را رشت كذا و هذا ابرهه
پس كذا كره سوي ان حضرت معاذ را پس فرمود ان حضرت اي
معاذ خود رشتند اذ اذ نزه مردم را يا فرمود فان سني
فكش كنه و شك را اوست سه بار فرمود و ظهرا صليت
سبح اسم ربك الاعلى الذي و الشرس و الضمى صا و ايل
ا و شش بسبب اكره ي نماز باين سوره تا فاما بسبب
و بارك اكبر و الضميت و ذالما جاعه بسبب تحقيق ابرهه
تا بسبب و كان سال و ما تو ان و ما جاعه ا حسب بنا
في الحديث كان يهرم اين را در حديث سمنه ا شازنت
سزال و ظهرا صليت ا سوي كونه كونه كونه

و در حدیثی بین دشمن و کرمانی که در جنگی کلامی مبارک بود که
 بعد از است باشد معنی که بین کلام بود است رحمت
 و مراد همین قول است و ذوالعابد و تا بعد رسیدن سرفرا
 و مسعود و ششانی قال عمرو و عبید الله بن مسعود ابو بلقر
 عن عمار بن عبید الله که در اندیشه این حدیث را در
 قرار معاذ فی العشاء بالبعرة که خوانده است معاذ
 عشاء سوره بقره یعنی یا بنم مردم من است کرده اند ششانی
 در اصل حدیث خود در جمیع المطاوعه بعد از غمشش چون آن
 نیز است حدیث کرده است مشهور از غمشش از عمار بن
 ابی بکر فی العلوة و اما بعد از بیان حدیث
 در نماز و تمام کردن آن است ابو مسعود قال حدیث الله
 قال حدیثی بعد از عز عن ابی اسحق قال کان النبی صلی الله علیه
 و آله یسبح و یقرأ الصلوة و یقبلها و یتبیرها و یشتد سیکرنا
 و یقبل سیکرنا فی اکثر فیضان که از آن کان
 من خلف العلوة حدیثی که از ابی اسحق حدیث کرده اند
 نزد ششانی که در نقل است ابو مسعود بن موسی قال
 حدیثی اولیة قال حدیثی الاوزاعی عن ابی اسحق عن عبید الله
 انی قد اذعن ابی اسحق عن ابی اسحق و ابو مسعود قال فی
 اقوم فی الصلوة را به ان الحول فیما فاسح کبار ابی

فی صلواتی که ایت اش علی اسر محمد است و بعد از آن
 که بخواند هر من انیکه در آنکه بود ان نماز پس می شوم که بخواند
 پس کتفیت سیکرنا از حوزة از حبت از شش پیشین من که
 ریج اندام بر او تا بعد بشیرن کرد این ابی اسحاق و بعد از آن
 که است حدیثی بشیرن کرد این ابی اسحاق و بعد از آن
 خالد بن محمد قال حدیثی سلمان بن ابی طالب قال حدیثی
 در آنکه سید بن عبید الله قال سمعت اش بن مالک یقول
 ما صلیت و ارا امام فقط صفت صلوة و لا اقم من الشیخ
 علیه السلام کلمت اش نماز کرده ام پس ابی اسحق که حدیث کرده
 فرات از روی نماز تمام گشته است ترا از سید بن
 رحمت و سعادت من با و روی من کتفیت سیکرنا از
 و تمام سیکرنا که از او اجابت داد ان کان سبب کان
 العسی کتفیت نماز ان تعین الله و بعضی بود که می شنید
 که مثل بر او پس کتفیت سیکرنا از نماز از شش سیکرنا که جمله
 کرده اند و او داشت قال ابی اسحق و سیدی هر روز نماز
 انی بششید و است کرده که وقتی که خواند آنکه شش کرد
 او از سیدی و دان که شش کرد که طلی بر او پس خواند که
 بود هر سه است در حدیثی علی بن مسعود حدیثی که
 بر هر بنی حدیثی قال حدیثی سعید قال حدیثی از ان

بن مالک عدله ان بنی سعد صلی الله علیه و آله وسلم قال انی انزل
فی صلوة وانا اری اطا لثما فاصبح کما راعی الخیر فی سکتة
بحقیق منس صیبت کراهه فراهه اک ستمبره ارحمت کذا
بروی فی زعمه تحقیق من می ندیم وغانه وخیو در کرم کرا
بسن کی ششم کریطه ای ابرس کی شصت کی کرم در غانه فرود
اعلم شده و جدا من کجا به چیزی کسب افرا ز سخن باشد
مادوا و اندر کجا بود محمد بن بشر قال حدیثا ابرانی
عدیه عمر سعید من قاده عمر السبن بن مالک عن ابی جری
عده وسلم قال انی لا دخل فی الصلوة فارید اطا لثما فاصبح
کما راعی الخیر فی صلوة و جدا من کجا به
وقال سوسی قال حدیثا ان قال حدیثا قاده قال حدیثا
ان من ابی صلی الله علیه و آله وسلم نحوه
اذا صلی ثم قرأ وفتی کرسن ناز فرض کار در پیش
کرده مردم سلیمان بن حرب و ابو العمان قال حدیثا
عابن رید عن ابی سعید عن عمرو بن دینار عن جابر قال کان
صالح صلی الله علیه و آله وسلم یاتی فی قریة یسعی
هم کف عت جابرو و صا زین جیل ناز سکر و با ستمبره با ستر
می آمدم فرم خود را بسن ناز سکر و با سنان سخن درین حدیث
کرشته مع اسم ابی سعید کجا بود نام

کی که شنیدم مردم با کجا نام - مسد قال
حدیثا عبد الله بن داود قال حدیثا ان اجمش بن ابراهیم
عن الاسود عن عائشة قالت لما مرضی ابی صلی الله علیه
و آله وسلم مرض الذی مات حیه آتاه مال یوزنه البقره
فکنت عاریت مرضی الله صلی الله علیه و آله کجا رشت سحره
رحمت کجا حدیثی عن جبریل بروی کجا رشت کرا
آه حال کمالی که انگاه یکند او را نمانه فقال مراد ابی جبر
فصلی ان اسس قلت ان ابی جبرجل سعیت ان یجمع
مناک بیک قلا بقدر علی القراه سبن فرمود امر کینه
ابا کجا کجا ناز کت مردم کفتم جیحی ابو جبر مرض الله
مردی اندر کجا کس است کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا
منی قاده قدرت منی با بر غوا ندرن فقال مراد ابی جبر

سبب افتاد زمین از زمین

کتاب بیستم جمع است جمع آرزو برای امانت
 بلکه اصناف شده و در دنیا که جمع زمین و بیخ و بیخ
 جمع جمع و عاقله جز آن جمع یعنی در خوشن و شرابین
 زمین است که با اطلاق جمع بر شرا و شریح یکسند زمین کند
 در قریب و ممال و شروه زمین کنونی فتنه بر سف را بسیار است
 در عرف شریع یعنی ساز و حال اقبال است که قابل تصرف باشد
 با کتاب و جزل رودی که مشهور است
 قریب است حال فاذا قضیهها الصلوة فانشرهانی الاخص
 قریب است حال و در شریع زمین پس چون که کار کرده است نماز جمعه
 نماز شریع و کبر و در زمین اقیقهای خارج و بیخ و بیخ است
 و طلب کننده از فضل حاصله از طریق مال را از امر برای امانت

و آنکه در وقت کثیر او با و گنبد خدا بسیار رود حال و در
 زمین جمع کننده و کذا وقت نماز لعلم غفلت است که نما
 شود و با سبب یکنوی دنیا و آفت و اذرا و در نماز او
 انقضوا الیهما و ترک که تا نماز و دست کسی که می بیند مسلمانان است
 با این سوره تا سومی آن و سیکه از نماز ایستاد و مرکب
 که در حق مریدان ظاهر کرانی علی بود که در آن آمد و رسم بود
 چون کار کردانی می آمد و اهل میزدند آنکه یکسند زمین است
 صلی الله علیه و آله و سلم و حق غنیمت نماز او آرزو اهل شیشه
 محمد و در حضرت زنده آرزو تقریب آنکه حضرت با نذرین واقع
 این است تا آنکه شد فضل آنکه حضرت از انوار کمال
 و تقدیر از زمین کوه چهری که نزد خداست از قریب است
 بهتر است از انوار و تجارت و خدا بهترین دعوتی و بندگان است
 و با اینها این است دولت داد و بر امانت و کسب و تقوی
 قریب و کله و اسما کلمه حیکم ای مثل الا کون تجارة من زمین
 منکم و در بیان آنچه اشارت سبب قریب ضایع است که در قریب
 حوزا میان یکدیگر باشد از نماز آن کون استنشانی است
 و قریب که متصل باشد و اگر چه را عاقله کند
 احوال آن حال از شراب شیب و من از او و قریب از زمین است
 و در سبب زمین از زمین ان با هر چه رضی الله عنده قال انکم

آن با هر یک از کتب معتبره من رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت ابو هریرة یحیی شامی که شد که ابو هریره بسیار گفته است
از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که در حدیث خود می گوید که ما را از خداوند
لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
و میگویی چه حال کنی که او را خداست که حدیث می گوید که
رسول خدا مانند حدیث ابی هریره و آن اخروی من المذبح
کان من سلعهم الصنفی بالاسواقی و تکتب برادران من از ما بران
باز می شد ایشان را از رسول می کرد و بنده عزیز و قوی است با آن
صنفی بیخ صاحبان است و می گوئی که آن حرف است و در حدیث
صالحین است و گفت است و روی و اصل است می است
بروست ندی است چون برین و شراست می که برین شد
آز صنفی تیری که می باشد از حدیث همین فراموشی تری است که
و است او بر شرفیت است و شرا از آنکه در زمان آن حضرت
معاشرت است و تفرقه کرده آنرا و آن حضرت نیز با آن فراق
خود است و شرا کرده اند که گفت از رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم علی طار الطبی و بود من از کم گفته بودم که
رسول خدا بر سر می شکم خود و قدرت نفس کفایت و بیشتر بود
شدیم از آن حضرت که است از کثرت سماع است ملاک بیشتر
و بسکن نام و جزو است تا شهادت او با او و احتفظ افغانی است

بر عارضه شدیم و گفتی که غایب بودی بروم و یاد می کنم فرمود
فروغش میگردد و کان تشقیل اعطانی من الاضطرار من ابراهیم
و بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که از آن خداوند ما را که ما را می شناسد
از خداوند عز و جل و گفت از آنرا که می شناسد من مساکیر العبد
ای من شنود و بودم من روی می شناسد از آن خداوند عز و جل
خاندان و جای می شناسد یاد می کنم فرمود که ای که از تو شناسد که در دنیا
کار با و قد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حدیث مجده
و تکتب برمود رسول خدا و حدیثی که می گوید از آن جناب صلی الله علیه
و آله وسلم فی حدیثی که می شناسد از آن خداوند عز و جل
حق حقش می شناسد و می شناسد از آن خداوند عز و جل
تجربش شان نیست که فراموشی می کند می شناسد از آن خداوند عز و جل
او که می شناسد از آن خداوند عز و جل که می شناسد از آن خداوند عز و جل
یا که می شناسد از آن خداوند عز و جل که می شناسد از آن خداوند عز و جل
صلی الله علیه و آله و سلم که می شناسد از آن خداوند عز و جل که می شناسد از آن خداوند عز و جل
تا او که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که ما را که ما را می شناسد
و است و صنفی خطا و مطلقا هم می آید جمعا الی حدیثی که می شناسد
مقاله سوالی که صلی الله علیه و سلم تک می شناسد از آن خداوند عز و جل
تا بدیم آنرا می شناسد و فراموشی می کند که در حدیثی که می شناسد
که در حدیثی که می شناسد از آن خداوند عز و جل که می شناسد از آن خداوند عز و جل
تعالیم حدیث بود که در حدیثی که می شناسد از آن خداوند عز و جل که می شناسد از آن خداوند عز و جل

آن رفت عبد الرحمن سومی بنار و آورد و قروط و کوفتن بود
کودین و شکر که قال فرمودت ایضا گفت بستی بی هم شکر که
بنار برای تجارت نماید این عباد عبد الرحمن علی بن صفیر
بیزانگ کرد و بیگانگه عبد الرحمن در جازان او نشانی نوشت
که وقت زخافت جمع شدن مرد و زن سهانند فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تزوجت قال نعم پس فرمود رسول خدا
ایان کردی گفت آری قال و من قال امره من الاضواء
فرمود که است این زن گفت ز نسبت از قوم انصاف قال
کم شست قال زنه نواز من نه حسب فرمود حبه دادی بگو
گفت و زن یک نواز از طلا نواز در اهل بی بی شست حضرت
و منی و زنی مخصوص است که بقیت بی و هم از طلا است و
با کلبه چارین را گفته اند و از امام احمد در هم و گفته است
در هر دو نواز و زنی با کتب نواز از طلا ننگ را درست
فقال انی صلی الله علیه وسلم اولم و لو نشاءه پس فرمود
را چهره خدا هست که خدا بروی و گوید کن اگر چه بیکه بی
صاف حق است که بعد از زخافت کند
انصاف بنوش
قال من ثناء زید قال ثناء عبدی الحسن بن مالک قال ثناء
عبد الرحمن بن عوف الله بنک گفت انشانی گفت که تمام نمید
بن عوف بنده را حق رسول الله صلی الله علیه وسلم بنده بنشین

انصاف بنده را حق رسول الله صلی الله علیه وسلم بنده بنشین
قال و سلم حضرت عبا با برهوی سیان او و سیان سعد بن بن
انصاف کان سعد و ذی فنی فقال لعبد الرحمن انک شکر
ال خود او و خسر و خیر بی حکم بنده قال لا انک مالک کنی
و مالک دینی علی کسوفی گفت عبد الرحمن برکت آن خدا
ترا قال اصل تو را و نایه و ابراز شده و فارغ استیغیل
اقطه و انشا فانی یا اهل شکر پس جمع کرده اول تا انکه
سود کرد و قوطی و دهنی پس آورده و از اهل خانه خود نگاشتا
سیرا و انشا الله عباد علیه و حضرت صفیر پس در یک
کردیم زانی انکه زانی که خدا فرستاده است و بر وی شری
اندر حضرتان بود و در این سخن او و سنا و همه شکر از عبد که
ترا یکی باشد فقال لا الهی صلی الله علیه و آله و سلم سم
پس فرمود در این سخن اجد حال اری صحبت این کار
صمیمت بی هم مسکن با نفع با نفع و هم کسب و در آنکه
یک است بهمی کند بان کند تا نگردد ما نیست صمیمت
این مالک نظر کرده که هم نیست صمیمت نیز فقال یا رسول الله
تزوجت امرأة من انصاف پس گفت ای رسول خدا ص
کردم زنی را از قوم انصاف قال اسفت ایما قال نواز من
ذهبا و وزن نواز من ذهب فرمود چه خبر دادی تو بختر

گفت فراقی از عهد با درن فراقی از عهد شکرا دوست فواید
مینی خسته خرد است قال اولم و در شایه فرمود و بعد که از
بیک شایه باشد ^{عبدالصمد محمد رضا سبحان}
من محمود و با درن این یکس نمی آمد و شایه قال کانت فواید
و محبت و ذوالعقد سواد فاقی اما حدیث گفت این عباس پوزان
سه با نادر امام جا بیست حکاکو عظم من معلو علی در محبت
بشورین و بی تون برود و اجبت و محبت پیغمبر می بیند
خوانده و مستحجم و تون شده و ذوالعقد از اول محمود
مجمود ای است نما کان اکسادم نکا غم تا شایه هر که
اسلام شد بس که با مسلمانان کانه و داشته نماز و از
ج شریعت پس عسک مباح شتوا اقتضاس بیک فی موعود
فرا با این عباس شایه مدتها بسوزان شد این آیت که
جنت بر شایه ای انکه طلب کند مملکتی و در فراقی از بزرگان
شایه ای تاجی کند و سودی برود و در سما ج خوانده است
انظر آخر این عباس با این آیت و برد است او در
فراست بر خلاف شعور ^{الحلال من زبان}
و چنانکه شایه است هر چه حال است که برست و هر چه
کاهرت و میان حال و حرام امور است که کشته شود
محرم بر بعضی مردم مینداند که حال است با حرام مباح است

کتاب نوع از انوع فواید بود که چون بیغ نسیل مال بود
حال حرام کشته آمانا احوال دارد و محرم خود شایه را
محمد بن ادریس قال مباح این بی عسی من ادریس
عز اشی قال است انکالی با شایه قال است این معنی
در سوزان و حدیث علی بن عباس مد قال جزا این بیغ
حدیث او ذوق علی اشی قال است امان بی غیر این معنی
حدیث او پس قول و حدیث عباس بن محمد قال حدیث این
قال حدیث این بیغ من بی ذوق قال است اشی قال است
این بشر را شایه علی مد علی سلم و حدیث این کثیر قال حدیث
سنان من بی ذوق من اشی من امان این شایه قال حدیث
حدیث او پس احوال این و در امان و چنانکه امور شایه
نمون بشیر فرمود و شریک که هر چه حرام است حق است آن
شایه در میان این شهر است که کشته شود از حدیث بیغ
محرم است احوال او که در حدیث مذکور است و در حدیث
فرض نکند داشته علی بن ادریس کان لا کسبان اگر که
در کانه جزا را کشته شده است بر بی در کانه و در حرام
در چیزی را که هر است حق است آن که کانه در حرام
من و ایک مینه من ادریس و کانه این بود و کانه
و بیغ که بر چیزی که کشته شود از حرام و کانه و در حدیث

ایک بندہ خود اور حرامی کا غلام است حرمت آن سزاوار
کہ در صورت اشتباہ کند از آن مشکوک اگر در واقع حرام است
از آنکه باز میماند اگر احوال است در آن یکی نامشکوک و دیگری
بواسطه حرام ترک کرده و انحصار می جمعی احد من بیخ حرامی
پوشک آن بواجب آن تعلق غلامی است کسی که بگوید که
جمعی نزدیک است کمی انداخته خود او ان

ظہیر اشتباہات در میان منی اشتباہات و قال حسان بن علی
ما ریت لسانا دون من اوسع و کنته است حسان بن ابی سنان
نیز جمیع امیتری آسانتر از موج غموی من یا یک الی یا یک
کند از چیزی که در رنگ می اندازد اول تو و بعد می چیزی که در
منی اندازد و این جان وسیع یعنی هرگاه کسی کند و چیزی را
که در اصل حرمت آن نرد و است و عمل کند بر چیزی که کشید
ما در قاره از جمله اهل وسیع و غموی است و این حال است

خار و ...
بن عبد الوهّاب بن حسن قال حدثنا عبد بن ابی علی
من غموی بن الحارث ان امرأة سوداء آتت جارتها
ارضاها بر و است از عقبه بن حارث که آن سیاه نامی
گفت که حجتی می شیر داده است عقبه و آن او را فخر کنی
صلی الله علیه و آله و سلم غامض من و تقسم لنی صلی الله علیه و آله

برگشت عقبه را با او قدر تحضرت ابراهیم او من کرد
از عقبه و نشد که عقبه را قال لیسعت قد فعل فرس و بگوید
سها نیت یعنی این حد و تخمین گفتند که عیش را نیت
غموی او صحت طوری است که او را بگذاردی و کما نیت
الی یا ابی ایسی بود و زبردی یعنی این نود و سی و هفتاد
باب نیمی

یمنی بن فرقه قال حدثت ماکن مران
شباب من عروة من عاریت قالت کان عیثا ارجع اذ فاس
معد الی اجد سعد بن ابی وقاص ان ولیدة زید منی قد فیکت
عاریت بود عیث بن ابی وقاص و صحبت که بر او زید و سعد بن
ابن وقاص که بگردانده اند حضرت بر سر کبره او را و قد نیت که
زید چه سوده ام لومنین و اهی است که عیث بن ابی وقاص
و بعد از او زید نیت داشته بود و جاهلیت شرافت بود که در

و غموی کرده و در آنجا بگرفت قامت نماگان جام سطح
الفه سعد بن ابی وقاص قال ان انا فی قد صعد الی فیه
گفت نالیش هرگاه بود و رسال هیچ که گفت آن سپهر
بن ابی وقاص و گفت بر او را و نیت با او و صلی
بن و عیثی تمام عید بن نیته قال ابی منی و ولیدة الی
استاد و بعد سپهر زید و گفت بر او نیت و سپهر او چنان
و بعد علی حضرت زاده شده است بر پیش برین غلاما



این بنی صلی الله علیه و سلم پس حضورت کرد و شکله کرد هر چند
چیزند اتفاقا بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این
کان قد عصبانی نیز پس گفت صدامی چو لطف این میرزا
حقیق و صحبت کرده برادرین درین اود قال بعد این زنده
افتی و این ولیده ای ولد علی کریم است و گفت بعدین زنده
برادر زنده شده است برترش چهره من فقال ای بنی
صلی الله علیه و سلم هر گاه با عهد آئین زنده پس زنده
این پس که مرز است ای عهدین زنده تم قال ای بنی صلی
الله علیه و آله و سلم اوله لطفش و لطف را هر زنده
نیز در صاحبش است و زانی بر سنگ است یعنی
بیت و شراست تم قال سوده بنت زنده زین ابی له
علیه و آله و سلم یعنی زنده هر نو رسوده را که زنده
رحمت کند و بر روی برود که سوز و لاری می کشد
بعد و از رحمت چندی که دید از مشا است آن میرز
و این اما صاحب از برای زنده است و اصحاب او که در کرب
شبه او از زنده است شده و برادر رسوده بود با هم
شرح فی راه صلی الله علیه و آله و سلم زنده آن
نموده اند که بعد از ای و خاص صاحب زنده کان
میشود است و این بعد آن بی سواد است که جزوه

سنگی به شان مبارک که محضت رسیده است و زنده
که وی کا فر زنده است سطلانی نقل کرده که این اثر
در اسامه جزوی می گوید که از اهل اسلام او زنده
گفته است که از این امین عراقی و در صحابه که به زنده
اصحاب او را در صحابه ذکر کرده باشد که این بینه
الکلیه که بر کعبی زنده در اصل او را زنده
صدا شنبه قال اجزای عهدین ابی السراجه
صدی بن حاتم قال سالت ابی صلی الله علیه و آله و سلم
عن العراض گفت صدی بن حاتم پرسیدم چینه
بیزی که بره چکان نداد یعنی مشکای که بچین
مکمل آن جهت معروض بودن بحراب بمن صلوات
مجموعه بیزی که بر کانه طرفت با ریکه و سانه
بر سر بر سر زنده تیز چنین تفسیر کرده و
که سالت سطلانی گوید بیزی که بر نزار و
فقال اذا اصاب کعبه و کل اذ اعرضه فقتل قال کل
و قد بس فرمود و هستی که رسید طرفت
بگو آید و هستی که رسید عرض خود گشته
که چنین گشته است و قد را اصل لذت یعنی
در راه از تیغ او و کسرافت و کون نزد

صدا رسنگ است قلت رسول خدا صل علی و اسلم کنتم ای
رسول خدا سیکارم سک خود را و بسیم الله بخرام فاجده
الصدیقه صل علی و لا ادری ایها اخذوی یا م یابک
خود بر شکارم و کرسیم الله کنتم بروی گویند ام که کن
سک گرفته است قال لا تکلی انما سمیت علی ملک و علم قسم
علی الکفر فرمود بخوارین شکار را تمیز کرده تو کبر بر سک خود
تمیز کرده بر سک دیگران این صریح است و آنکه در پی
باید فرود و غوغا نشانیه
در بیان چیزی که اشتباه کرده میشود از شبهای حرم
قبصه قال در شبهای من مشغورین غلظت بن مصرف غلظت
بن مالک ضی امیرت الی صلی علیه و آله و سلم از هر قوه
مستوفی نقل اول آن کون صدقه کلها بحیثی کفر نیست
یکه بازی که افتاده بود پس فرمود اگر بونی لا حظه
مخبرم که او قال حمام من ابی هر چه در لیس صلی علیه
قال اید بقره سا قاطع فی فرشی و کنت امام اذانی هر روز
چندین بار صومی یا م جزای را افغان در بر پیش خود تمام
دینت که بر سید امیران بر سر سیرم از یکده از صدقه است
پس من خدمت آنرا مستغفروان از او این روایت تمام است که
آنچه در کتاب است این بخشه و مراد است که بر پیش خود

مستوفی ما قضا است یعنی مستوفی از هر دستهی برده است
یا که در کلام هر سب که در غلظت یا مثل و کسب آمده است و ک
بشکایتی در ضمن نباشد قال صد قال و کون و عد و ما شای
ابتا! من لم یأمر بر او سوسه بخورد من انشیت
کسی که دروغ است و سوسه باکی و مانند سوسه از عثمان ظاهر
در زنده است بر لی آن ابو سعید قال در شبهای من
از هر ی من جادین تمام من بر قال شکی الی الفی صلی علیه
در جل صد فی السوره سبیا اذ یصل السوره شکی است کرده شد و ک
شده پیش حضرت صلی علیه سلم از حال بروی که مروی با خود
چیزی که با وضوح شده و در دو و عثمان داده در آن با قطع گفته
را و از سر و گفته قال لا حق یسع صوته ابو عبد الله ما فرمود قطع
تا آنکه بشنود آوازی یا در با به یوی گفته اند که گفتی کینت
از خروج پیش است محقق عطا نیست کوی آواز بوی که
بیش نشود که بادی بر آسره است قطع گفته اند او قال ان ابی
عنه عن الازهری او صواته صواته و جدت الی و سمعت العت
گفته است بن ابی حفصه یصری از ابن شهاب حضرت کوز
چیزی که بانی بوی را با شنوی آواز را همین بود و عثمان و شو
بشود و پیش مسلمون بشود و یقین یکی ازین دو چیز میشود
اندر بر انصدام الصل قال در شب محمد بن عبد الرحمن اعطانی قال

حدیثاً بسام بن عمرو عن ابی بن کثیر رضی الله عنهما انی
 قالوا یا رسول الله بیست از عایشه که حقیقت جمعی کنشده ای
 رسول خدا انی قوماً با تو تا بالغیم یا شری که کرده اسم اسرار
 لا تحقیق قومی بی که در او که کوششی عیناً بی که کفت بی ذکر که کفته
 خدا بر وی یا نه قال رسول خدا صلی الله علیه وسلم متواکفوا
 وکلوا پس از رسول خدا نام بر نه خدا بر وی در روزی که
 که است بیست و نه یعنی چون مسلمانان آورده و قایل
 ایشان آنست که عادت احکام دین کرده باشند درین
 دو سوسه شنبه که قاریه شنبه کرده باشند نه قیام کلوم حری
 در یکتا این سالها از اسلام بود که زید را بی تیره حال شنبه
 حیا که از رضی قرآنی و لا تا کلوا علم بی که اسم اسرار
 و از حدیث حدیثی در این حدیث که است بی که یافت معلوم است که
 جای دو سوسه نوزده بر کوششی بی که در او بر او مولد روح الله
 ماور باب من لم یزک الواسع فی عین بیست و اسرار علم بیست
 این حدیث را در لیل سابقین بی که بیست و نه در وقت بیخ و شب
 بنود است چنانکه اگر ما قاریه عبادت دور از هم است ۵
 قال الله و اذا قاروا جهامة و لو انهم
 الیه الا... طبق بن خاتم قال حدیث زاید و تحقیق
 قال حدیثی مسلم بن ابی الهیة قال حدیثی جاری در حدیث

قال یأمن من ضل من الهی صلی الله علیه وسلم اذا قلت غیر
 من الشام کل طمنا که گفت جا بره رانهای آنکه ما را در حدیث
 با طبریز در حدیث خدا بر وی نگاه آرد که ارادت است
 بر که است بود طبریز انفسه الیه صلی الله علیه وسلم
 علیه که رسول الله است مشرف به من سوخته است نه در روزی
 که در آن نگاه باقی مانده با سینه خدا کرده و از او لغزرت
 و از او در چهار تو او ایضا و من و کک یا ما زید در حدیث
 است... من لم سال من حدیث لسان ال
 حکم کسی با کثیر کند یا کما که حاصل بکنند مال او که عوام است
 حدیث... است آدم قال حدیثی ابن ابی و تب قال حدیث
 سید القبری من ابی هرزه رضی الله عنده عن ابی صلی الله علیه وسلم
 قال یا ای علی انک سر من لایمانی المؤمنونی آیه بر مردم نه
 که یکا کند او مرد و با حدیث من لعل الامم من البراءة هر که
 کرده است از این جزایا از حدیث حدیث است یا از امر حق
 بیست ملحد است تا کرده متصرف میشود او را بر اهل نای که
 تحقیق عوام بیست و یکبار... حدیثی فی لیل
 و غیره در بیان اینست بیخ و شر و حدیثی در حدیثی حدیث
 بیخای مشرف و زای امینی عبادت نیز خوانده میشود این حدیث
 گفته و است بر این حدیث لسان ال... حدیثی جاری در حدیث

بر آن حضرت که آنکه در عزم سگاسب داخل میگردید و در پیش
نماند که در حدیث قدس تجارته بر عزم نیست مطلق مانع شده است
اگر چه هر چه است و مسافت باب و دیگر تجارت در آنجا
بیزاید و این است و در اعمال نامیسم تجارته و باج و دیگر
در تعریف و توصیف اهل تعوی مانع شده و اگر چه اینست
که باز نماند و ایشان را تجارت و باج از یاد خدا مخصوص که
باج از آنکه در بازرگانشان از یاد حق و صل برست و قال
فانما و کان القوم تجار یجرون و کلهم اذنا بهم عتقا
چون حقوقی اند که فیسم تجارته و باج و دیگر حق بود و الله
و گفته است فناد و فیضیر این آیه بود در عزم تجار گفته
و شرا میگردند و تجارت میگردند و متوال میبودند و آنکه
و حقش که پیشتر میماند در دستهای آن حق از حقوقی آنی بچک
و وقت نماز فرض و حضور آن و او را که حاجت نماز خوان
بیطبیقت تجارت و فرین از او که حکم حق تا آنکه او میگردند
آن حق بسوی خدا و باز کاره و متوال میباشند و توانم که حق
است این باشد که نقل حج و شرا ایشان تا داخل از یاد
حق نیست و است و چو کنند در نمودن مستوفی میبودند چنانکه
از بر سبک نقل کنند که حقش صد بر او نماند و اشاعه فرج
فرخت کرد و کیشش تا اهل از یاد حق نشد و با حال با آن

سبها از آنکه بهر حق تعالی نه به نفس الله امر ارم و پیش
نموده اند و قوه بذات حق که آمانشده و در حسن میرست
و الحمد علی ذلک و با عزم حق این صبح قال انبی
عمر بن دینار عن ابی السمال قال کنت الخرفی انصرفت ذلت
زید بن ارقم فقال ابی السمال صلی الله علیه و آله و سلم کنت او سبنا
و بوم کنت شرای نغز و میگردم پس پرسیم زید بن ارقم
پس کنت فرموده حمید بن اعلی صلی الله علیه و سلم مواعظت تو کرد
این سبنا را و گفت حج و حدیثی افضل بن یعقوب قال
حدیثی الحجاج بن محمد قال این صبح انصرافی فرین و نماند ما
و بن صعب انما سمعنا ابی السمال یقول سالت البراءه بن
ارقم عن اهل عرفنا لاکم انما یجرب علی حدیثی صلی الله علیه
و آله و سلم سبنا ابی السمال پرسیم بر او بن عاصم و زید بن
ارقم با این صبح گفتند پس بر او گفته بودیم با تجارت گفته
در زمان سوره عید انما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فرج
پرسیم رسول خدا از شیخ صوفی فقال لکان مما یبید کما یبید
و ان فانا نصلع فرموده اگر دست درست باشد یعنی از یک
دست چپ و درست و دیگری گیری و در بین میان و یکی نشود
چون باکی نشاد و اگر در او دست و در یکی ناخیز میباشد
نیست الخروج فی التجارة در میان است

ماتن در بخت و اقبال صد عالی فاخته شرافی اواخر شهر
میر یحیی بن علی بن ابی طالب علیه السلام برتر گردید و اقبال
طایفه و فرزندانش بیشتر شد و در زمین و طلب کینه در حق ساقی
از فضل خداوند است محمد بن مسلم قال حدثنا محمد بن یزید قال
اجترای ابن مخرج قال اجترای مطه بن عبد بن مروان ایام اعراسی بود
رضی الله عنه بسیار آن علی بن مروان ملک ابی اعراسی بود
و اعراسی او را در کجا نماند تا مرگ او موسی که با او بود
مستول بجای او نگارای سلیمان بن برکت او موسی فرزند
فرضی او و در اقبال اعراسی صورتی با او بن نفس بود
پس در اعراسی هر دو که ای که در اعراسی است گفت با اعراسی
عبد الله بن قیس نام او موسی است اذن کند او را که آید قبل
قد رج که نشسته است برکت او موسی در اعراسی است
او موسی او گفت چرا برکتی در آید ای زین اقبال است
نورنه لک است برکت او موسی او گفت چرا برکتی در آید
اما بود و بعد با او ای اذن خدا تیم برکتی اقبال تا یعنی علی بن
با اعراسی گفت چرا با او برکتی که ای فاطمه علی بن
عالمس و اعراسی من اعراسی است موسی از زمین اقبال او ایستاد لک
علی بن ابی طالب او سید الخیر رضی الله عنه بسیار گفتند

کوهی میزد و زان بر زمین کوهها در زمین ماکه او سید است
یعنی خانه بر سید است و است و در میان ماکه و ان اعراسی
بسیار است تا آنکه او را حضرت خدی که بر اعراسی که در کوه کوه
اگر در آن ماکه باشد او سید است اعراسی است و در آن
اگر اعراسی است و در آن ماکه است و در آن ماکه است
استند این مشهور تر از آن بود که در اعراسی ماکه است
اعراسی است در آن دولت و اعراسی است و اعراسی است
بود که در اعراسی که اعراسی است و در آن ماکه است
استند و در آن ماکه است و در آن ماکه است
و در آن ماکه است و در آن ماکه است
اعراسی است در آن ماکه است و در آن ماکه است
موسی او سید است و در آن ماکه است و در آن ماکه است
چیزی است و اعراسی است و در آن ماکه است
استند بر اعراسی است و اعراسی است و اعراسی است
الی استند با اعراسی است و اعراسی است و اعراسی است
از اعراسی است و اعراسی است و اعراسی است
سپس اعراسی است و اعراسی است و اعراسی است
این ماکه است و اعراسی است و اعراسی است
تقدیر کردن و در آن ماکه است و در آن ماکه است

چو گوشت مطراکی ماز و سوار می دبا گشت او هم و جانان
از طمان بهر بست و با ذکره اصد عزیزی فی القرآن الیوم
نکرده است از خدای قوی بزرگ در قرآن کبر بهستی تم کافر
افکند بر تو مهر نشنوا من فضل پیتر طرفین طمان قرآن
آیت بودی پیشی گوشتیار او باو شکافه سر و تاسی ا
تا طیب کینه زرقه از فضل وی عالی افکند الشرف الواسع
و الطبع سواد فلک بینی سفیناست صند و احد و جمع بر اینست
در ان قال ما یقر العن الیوم و لا یقر الیوم من العن الیوم
الطعام کنت مینکا حد کشتیار باور او می شکافه باو کشتیار
کشتیاری کان کر زمین شش است در محل کینه حضرت الفین
اذا ضرب لیسق الاراصوب و مستحق کردن خود و شش میکند
آسیب آرد قال و مذهب اصد قال الفین کنت مولف
گوشتیست لیست من صد صد شمی جوزین رید من عبد الیوم
من الیوم بر می صلی اصد ان رسول مد صلی مد علیه و کرم
ذکر ط من بنی اسرائیل علی فی الیوم فضی حاجت مر است کتاب
بر و در بعضی رسول خدا ذکر کرده اقوم بنی اسرائیل که آمده
دره با سبب حاجت خود در نام کرده سابق الحدیث و انما یوم
صدیث ما انکره ان صدیث و کتاب ذکوة در باب استخوان
من الیوم کشت و در باب کفایت نیز تمام ذکر است

قال اصد قال و انما و انما و انما و انما
الطمان و انما قال الیوم لایضم تجارة و انما من ذکر اصد قال
نما و کان انما من یومون و کلمه کما انما انما من من
لم یضم تجارة و انما علی بوده الی اصد منی ان کام دور
انما کشت است محمود قال صد ما من بنی اسرائیل
من مسلم بن الی الیوم من ما من صمد قال کنت مرم
من یضلی من الی صلی مد علیه و انما من الیوم کنت ما
کا و انی و بان کا سیکر و م کما صمد با غیره در است کما
صد بر وی فافض انما منی و انما منی و انما منی و انما
بر کشتیاری هم کرده از و مرم انما منی ان است ان است و انما
نما تجارة او اصد و انما و انما و انما و انما
قال اصد قال انما من طبابت و کسب من انما کینه از انما
با کسب کرده و انما من است ان باب کتاب تجارت
در کسب است کما شامل است تجارت و انما کسب
تجارت بود است انما من انی کسبیه قال
عمر بن شعور من انی و انما من سرورق من عایشه رضی
منه قال رسول مد صلی مد علیه و انما من انما
المرأة من طعام بنتا فتر صدیث کنت ما یضی و انما منی
انما منی کذا ان از طعام ماز خود و عالی که فیض اصد کت و است

این اتفاق گفته بر حال نه هر دو همزمان او باذن نه بر صریح
ماستفهم عادت و اسلوب گفته از مستانگان اما اثرها با طاعت
و از وجها با کسب همانان مثل فکله باشد همان زن او
ان گفته سبب اتفاق کردن و مرزوق سبب پیدا کردن و
مراکبه از زن را مانده ثواب زن باقیست بقیسم بر همین شکیبا
لم یکنه صیغی بیان ثواب صیغی دیگر چه سبب است
بجای من حیفه قال حدیث عبدالرزاق عن محمد بن تمام قال
سمعت ابا هريره رضی الله عنه عن ابی سبئی مولى ابي عبد الله و انهم
قالوا اذا افقت المرأة من کسب زوجها من کسب غیره
گفت با ما شنیدم ابا هریره را که است کرده از سبزه خدا
فرمود و سستی که اتفاق گفته زن از کسب بیخ خودی با کسب کسب
و از آن او و علمها نصف اجر هر دو همان زن را نیز فرمود
سبب من احب الصیغی فی الرزق کسی که در شایعه
فراضی استرقی ... ما محمد بن ابی متوب الکوفی قال شنیدنا
حسن قال ما یؤنس قال محمد بن ابی هریر گفت محمد بن ابی هریر
این شباهت من است من ماکر رضی الله عنه قال شنیدنا
صلى الله عليه وآله وسلم يقول من ستره ان صیغی له فی نذقه کونک من
شیدم سبزه را در است که و خدا بر وی سبزه و کسی که سبزه
او را بکفر فرود کرد و خود را و در استرقی او او بیستانی از بیست

با تا جز که و نشود و با جل او و بقیه عمر او پس که عایت کند
و گفته و بودی از عاظم را و اما که می رحم محرم از یاد آن
با قرآن و سنن سببی تا خبر است عطا بر این حدیث اشکال گفته
گفته و با جل هم در جسم نوشته و میوه و زایدی که می آن است
صیغی او را گفته اند که است در عفو مال است و نه آنکه کردن
وقت چنین نوشته باشند که اگر صلوات کند بر من گفته و مال
ست هر دو حسنین باشد اگر گشت کرد از آن باشد و کسب
ترهیب و ترهیب با سنا و حسن صیغی می آید و کفر و کفر
که آدمی صلوات میکند و خانه از عمارت کرد روز زاده
یکشنبه است او ما سی سال بودی قطع جسم میکند و خانه فرود
سی سال پس یکشنبه است هر دو او سینه که گشت روز
و خانه آن حدیثی دیگر نیز می آید
صلى الله عليه وآله وسلم قال شنیدنا در بیان عزیزان آن است که پت
سخت همانا سبزه شیخ فون و کسب من عطا رسو کن سینه
سبع الزهراء است ... مصلی بن ساسه قال حدیثنا علی بن
قال حدیثنا ان عثمان قال انکرا بر سبب امر من فی المسلم گفت
امش بکر که در روز ابره سبب نمی صحت درین درج مراد است
بنا من حرف شری نیست بلکه مطلق بیعت است قال حدیثی
او خود من عایت رضی الله عنه ان ابی صلی الله علیه وسلم

باشتری لعنان من بودی الی اهل ورمند در عاصم حدیث
مرد است از عاصم که سینه را حریف خود در دست دیگر از عاصم
آورد که می صباغ جو بود و کرد که او را از زهر می آید که من
سهم بر هر سهم قال حدیث قال هشام قال حدیثا قده و من
اصح حدیثی محمد بن عبد الله بن عبد الله قال حدیثا سید
ابو الیسع العسری قال حدیثا هشام الکستراعی من قراه
عن انس بن کوی فی وقت کلمک رضی الله عنه انه سئى الی النبی صلی
عیده فانه یسلم بکبر شیخه و ابان یستخذه رومیت است از انس
دی وقت سیدی سینه را مانان جوین و پید کند دی ایاله
بکبر حضرت و کیفیت با یکد افند و هر مان خویش از روغتیا
سخته بقیع طه که سر خار می و نون معلوم کند دی و لغت
همین النبی صلی الله علیه و سلم در حال المده عند یهودی و چند
سند شیخه از ابو عبد الله قال کج تحقیق که کرده بود که حضرت زده
را که ملک او بود پید بسته خرد بودی و در کفته بود از وی جو سب
زمان خود و لغت سمع لفظ الی امسی منذ آل محمد صلوات
سب و تحقیق شنیدم آنقدر است را که سینه بود سب کرده است
نزد اهل خانه محمد صلی الله علیه و سلم و در صباغ سیب ۱۱۰ عدد دان
عند هفتس نفوسه و عشق شان است بود و نژاد از نژاد آن
تقریر کرد که در این کلام من است و ضمیر صحت را می بگذرد

وقال است صلی الله علیه و سلم و شیخ ابن عمر اخذت که در حدیث
را بعضی از شدگان گفته اند که ای کلام تماده است و تحقیق است
ایع با من و قابل انکلام است صبی ارحم بضمی از یونس
این کج سینه سیکو که ای کلام بودی که می آید و دست آن کج
اصح است که از وی چنین کلامی صادر کرده که از آن قول من
چنین معنی کرده شود و آن حدیث که با شیخ آل محمد بن و خط
سیر سیر شد و است خیال محمد از آن جوین هر که قول ما کتب
و ربط آن است کتب است و اما علم و حضور است از این
کلام آنست که نظر اضیاری آنقدر است و این مرتبه بود که در حدیث
نقد کافری برای قوت خیال کرده کرده و قبلی شیخ اشاع و بنا
در غایت خیال او خود کسب ارجل و حدیث
در بیان کسب مرده مذکور آن است خود
عباد قال حدیثی اربع سب من یونس من ابن شهاب قال
حدیثی خزوه بن الزهر بن عایشه رضی الله عنها قالت قال
ان خلف ابوبکر قال لعل علم قومی انی عرضتی لکن تخبر من بینه
اهلی کنت عایشه هرگاه حدیث کرده است ابوبکر حدیثی بود
مذکرت تحقیق نیست از قوم من قریش یا مسلمانان که من
من بود که را ندان با خیال من و کتابت کند از آنجست
ایمراست که من فسیح الی ابی بکر بنی المال و بخت مسلمین

اشتری طمانین بودی الی اصل و مدینه و عاصم مدینه
مروست از عاصم که سینه خیز غریب غلوه دست و کبریا
آوده که سی صاع جو بود که در او دانه از زهری آراهن شد
مسلم بن ابراهیم قال حدیث قال هشام قال حدیثا فقا و من
المنح و حدیثی محمد بن سباده بن حوشب قال حدیثا سباده
ابو ایسیب العسیری قال حدیثا هشام الکستومی عن قتاده
عمران بن کثیر قال حدیثا عن ابی سعید ان شری الی الی الی
عبد و در مسلم کثیر شریفه ابان سنخه روایت است از شری که
دی وقت بودی سینه خیز اما نام جوین و پندگنده بودی ابان
کبر حیره و تحقیقت با پندگنده و هر زمان خوشش از روختن
سنخه شیخ طوطی که سر خار میزد و آن مصوحه کده بودی و لغت
در این لغت صلی الله علیه و سلم در عابد بالمدینه منته بودی و لغت
منته شریفه ابان بعد و حال کثیر تحقیق کرده که در حدیث و حضرت زهدی
را که ملک او بود همیشه شریف بودی و در وقت بود از قوی جو سباده
زمان خود و لغت سمعت لعل الی الی من ذال مح صاع روایت
سب و تحقیق شریفم آنقدر است که اگر سینه خیز و سباده که روایت
نزد اصل خانه محمد صاعی که نیمه و نه صاع سیب است از غدوان
عنده لغت شریفه و تحقیق نشان است که در نزد آنندان
تقریر کرده که در حدیث این کلام است و سینه خیز را می گویند

وقال است صلی الله علیه و سلم و شیخ ابن جراحه کرده
را حدیثی از شریحان گفته اند که ابان کلام فرموده است و حدیث
ابان است و قال ابان کلام است حدیثی فریح انشمن برین
ابان هر سینه خیز که از این کلام بودی که می آید و حدیث
ابان حدیثی که از وی حدیث کلامی صادر کرده که از آن فریح
چنین حدیثی کرده شود و آن حدیث که با جمیع آل محمد من حدیث
سینه خیز است و است خیال محمد از آن جوین هر که قول عاصم
و بطریق این حدیث گفته است و ادعای علم و مقصود است این
کلام آنست که فضل اختیار می آنقدر است در مرتبه بود که در حدیث
نقد کافری برای قوت خیال کرده که در قبلی از شریح روایت
در حدیث خیال او خود کسب حاصل عاصم
در بیان کسب مرده و در کردن او دست خود
عباده قال حدیثی از عاصم بن یونس من این حدیث
حدیثی عروه بن الزهران عاصم حدیثی است حدیثا فقا
تخلفت ابو جکر قال حدیثی عن ابی سعید ان شری الی الی الی
ابلی اعدت عاصم هرگاه و تحقیق کرده است ابو جکر حدیثی
در حدیث تحقیق نیست از قوم من قریش با مسلمانان که
من بود که در آن با حدیثی است و عاصم حدیثی از شریح
با مسلمانان فسیحان الی الی که چاه المال و حیرت مسلمین

و منقول که اندوخته امام من جلا سلطان بس بر اینست
که سیزده اول و عیال او بگزین مال منی مستال که یکسکه
مسلمانند و مال منی مستال یعنی مستور که سیزده اول و عیال
تفاوت یکسکه مال مستال و اول مال مسلمانان یکسکه سوگند
از آن حاصل میشود و قاضی که معنی کلام آن باشد که بعد از آن
سکیرم از مال مسلمانان کار یکسکه بر این است و یکسکه از آن
و با سحر می و دشنام میامان آن که که خلافت است و دست
کرده اند از سعد با ستاد یکی عیال و عماره آنرا یکسکه منی
گوشه کرده است و او بگزینی سعد مذکور دیگر جانها که گشته
نیکو بر سر سزا شده بیاز او میرفت و در آن زمین منی گشته
و او بعد بر جان پیش آمده که گفت که آن سزا و سزاست که
این کلامی در اول مسلمانان کرده اند او بگزینی سعد گفت
پس عیال خود از آنکه آن در هم گفته اند قوت عیال تو از آنست
مترقی می کشم بس با غافل بیست شاد و قدری طعام سحر سزا
ظاهر از آنکه او بگزینی سعد گفته بعد از آن خواه تا سزا
مسلمانان در آن سستی شوند - محمد بن مسلم قال شد
صدی بعد از آن که قال شد سید قال مدنی ابو الی و در حق
قال است عایشه رضی الله عنها کان اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال غنم کنت بائنه فغنی عننا و غنم ان یسیر

کس که گفتن برای خود و کان لهم ارون فغنی عنهم و غنم
دو دایم ترا و عیال از غنی که یکسکه و نه در یک سب که گفته
ایشان را که عقل کند ستر باشد با کاش من یکسکه و نه در آن
تبع است چنانکه بیان نیز است در دو مسلم منی گشته
من ثابت در دو است کرده از غنی را تمام از بیست بر این
از عایشه رضی الله عنها حدیث از حسین بن موسی قال شد
عیسی بن ثور عن خالد بن صدان عن المقدم عن ابی صلی الله
علیه و آله وسلم قال اکل الله طعام الله فغنی من ان باکی
من کل بره فرمود که او است هیچ طعام جز در اینها که فرمود
از من است خود و کسب عیال و ان شی الله و اولی غنی
کان باکی من کل من و عیشی سینه را او و فرمود و فرمودی که
دست خود کرده باقی نیکو فرودت قوت خود از ان می خود
- عیسی بن موسی قال حدیث عبد بن ارق حدیث سحر
تمام بن سینه قال حدیث او هر سه رضی الله عنهم عن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم قال ان دا و ابی حدیث اسلام کان
او باکی الا من کل من فرمود و حضرت جبرئیل دا و در خبر خود
کرده اند راست خود بن حدیث بطریق صحرا کرده هر دو حدیث
اول که انداخته هر دو حدیث پس آن محمول است بر این
یعنی بن یکسکه قال حدیث ابی عیسی بن ثور عن ثمال بن

جدیدی بودی بعد از همین بر حوت از صبح با هر چه در معنی آمدند
 بقرآن قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابو عبید شیبہ با بزرگوار
 را که میگفت فرمود رسول خدا لان یطلب احدکم حرته علی طرد
 هر که با بزرگوار میگفتند یکی در شتابش که بهم در راه بود
 چیزی در آن سبب احد فطیبه او منتهی ترست او را تا که
 سوال کند کسی را پس چه او را با هر چه بینی بترست از آنکه
 چیزی بخواری سوال ما صل کند تا آنکه استعمال بر آن دارد
 یعنی بر نفسی قال حدیثا و کتب قال حدیثا هشام بن مرزبان
 اچاره بر بن العزم قال قال ابی سلمی احمد علیه و آله وسلم
 لان با خدا حکم علی و گفتند زهر فرمود سیر فیما رست کما کما
 بودی هر که بگردی از شما رسما سمانی خود ابرای بنی
 آوردن چیزی در آن سبب انما س بترست خود ان کما کما
 کند هر چه را و خودی کش اهل فتح حزه و سکون صلح
 موصوفه جمع صلحت چنانکه بزرگوار غلبت فلما است ۵
 السور و السمانه فی و الیس و در سبب
 آسانی و جو ازادی کردن در هر روز و فروخت بینی در بزرگی
 دست و دل و جو از الیس و در سبب از با هر که در حق
 سر و دادن برین طلب حق فطیبه فی عفاف و کسی که سبب
 از کسی یعنی را پس که طلب کند اندوی بر بزرگوار و در

از خود و شیخ رو است از بخش بر آن
 عاشق قال حدیثا ابو عثمان محمد بن سیرت قال حدیثی محمد
 بن النکدی من جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم قال هر چه صفا سما اذ باع و اذ استری
 اذ اقصی فرمود و اکثرت کند هر چه او را در پیش
 و درستی که بجز و در حق که طلب حتی و در حق که از کسی طلب
 قضای حاجتی که درین امور را در میان و خود از بزرگوار
 فتح سین همه و سکون هم دعای مطهره حاجت هست یعنی
 خواهری یا از ساحت ملکی سولت است
 من انظر موثره و فیصلت کسی که مصلحت و چه در مطابقت
 مال یا شیا حدیثا احمد بن یونس قال حدیثا زبیر قال حدیثا
 مسنودان ابی بن هر گزین حدیثا ان حدیثا قال قال ابی
 سلمی احمد و آله وسلم گفتند خود فرمود سیر فیما رست کما کما
 بودی گفتند المیکت روح علی من کان یحکم منی اذ حدیثا
 بین خودی تا جبر را از یک بیک بود در پیش از شما تا اولی علمت نظیر
 حدیثا حدیثا حدیثا با کرد و خود از سبب هر چه را قال حدیثا
 ان نظره و در شما و در خود ان المیکت ان صلح بودم که سیر فیما
 خود ان خود را که ساطع و شرا سبب اندک مصلحت و بزرگوار
 و سبب است نه و ساطع و سبب نماز حق الزمال با اقال

عبدی مولیٰ عبد الرحمن بن حوف انه سمع ابا هريره رضى الله عنه
يقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اومى بحب شنبه با بزر
ما كبريكت ونور رسول خدا ان بحب احمك حرمت على
هر ما ينبت حتى كسندى كى بدنى شنبه هم و در عاده شنبه
چند من ان سبال اعدا فبطبا و منه تبرت او را آنكه
سوال كنه كسى با پس چه او را با نه چى تبرت از آنكه
چيزى بگوئى سوال ما صل كنه تا آنكه استعمال هر مان دارد
بچى بن سوسن قال عدنا و كبح قال عدنا ششم بن عروه بن
ابان زهره بن العزم قال قال ابى سلى اعد و اعد و سلم
لان با اعد احمك احمك و كنه زهره بن عروه بن عروه بن
بروى هر كنه كبر و كى از شمار سبها سبها فده ابراي نبت
آدم بن جرد بن ان سبال اما بن تبرت ذوا انا كوكال
كند و در او فخرى كنه ابل نبت جزه و سكون مطه فم
موصوفه جمع صل است تا كنه نبت غلش فخر است 5
السعود و السمانه فى الجمع و استجاب
آسانى و العزى كونه و عزم و فروت بنى و نبتى كنه
و نبتى و حوا و سبع و نبت سبها نبتى و نبتى و نبتى
سره وادن و من طب حقا فبطبا فى عافه و كسى كنه
از كسى حقى البس كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه

از آنكه در شرح روایت از شنبه و جردان
عاشق قال عدنا ابو حسان محمد بن سفيان قال عدنى محمد
بن الكهدر من جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم قال رحم الله على سبال اذ بلغ و اذ استرى و
اذ اشد حتى فرمود و كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
و نبتى كنه كنه و نبتى كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
فصلى ما جنى كنه و بن ما سورا رسالان و نبتى كنه كنه
نبتى من سورا سكون هم و نبتى كنه كنه كنه كنه كنه كنه
هر ازهرى با از سمانه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
من نظر سورا و نبتى كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
قال ما نبت عدنا احمد بن سفيان قال عدنا نبتى كنه كنه
سورا بن ابرى بن هر كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
صل الله عليه وآله وسلم كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
بروى نبتى كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
بن عزمى با جردا كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
شبه كنه
ان نظره و نبتا
فان بن خودا كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
و سمانه كنه كنه

فبقا و در آن وقت حدیث فرمود که حضرت پس در آن وقت گفت
 دور آرد و خدا در سینه ما بود او بیست قال ابو سعید هذ قال
 ابو بک من پس گفت من لعنا ابو سعید و گفت ابو بک
 سعید بن طارق از منی که گویند طاری را وی حدیث گفت که سیر
 علی المرسد و نظر المرسد بود من که است آن سیر نیز باطل
 و صحت میدادم بر آنکه است را و تا بعد شیت من حدیث که
 بن عمر بن ربیع او من نصبت کرده است ابو بک استند از
 سعید بک بن عمر از منی و قال ابو عمران از سعید بک از منی
 نظر المرسد را تا در من المرسد صید او قرآن است
 و در سینه شتم آنکه است و قال منتم من ابی سید من ربی
 فاقبل من المرسد تا در من المرسد پس قول سکودم از
 تا در سینه بودم از من ربی آنچه بود با ت سید و آن
 و منی نزد یک که میگردد **من** نظر المرسد
 کسی که است و در آنکه است در آنکه منی حق خود
 بن عمر قال حدیثی بحی بن عمر قال حدیثی از منی از منی
 من سعید سعد بن سعید اعدا من ابی هر بره منی استند
 من ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال کان تابعی من ابی
 فرمود سعید را که بود که قرص را وی و منی تا است کردی
 خدا را می سر قال لیسانه تا در و او من سید و منی که است

۱۰

حضرت را که در آن وقت گفت من فرامان خود را که در
 از وی صلی الله علیه و آله ان شاء من فخر از سعید است که
 سعید از منی صلی الله علیه و آله است ما پس از آنکه است خدا است
 اذ من ابیمان و کم کما و صفا و فشی که
 کرد تا منی و منی سی حقیقت بی را و چون است مذمت او
 خدا منی که میگردد و جواب از این است که برکت میکند
 در عمل هر دو و دیگر من سعید ان شاء الله و گفته بشود و سعید
 بن خالد بن سعید منی و استند بی را الی صمد و حمزه و ذاکر است
 ایمان آورد و سعید از حمزه جنین مزیم بود و سعید است
 سعید با وی ایوان شود که در آنکه است و ذاکر است
 استند که غلام است و آن قول ایوانه چنان که است
 الی ابی صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی از منی سعید
 من سعید بن خالد گفت سعید نوست منی سعید
 این چیز است که مزیم است محمد و سعید و سعید است
 از سعید بن خالد که منی سعید گفت این حدیث است
 و سعید است چنانکه در منی و منی و این حدیث
 من سعید است رسول که منی سعید بود و آنکه است
 گفتند اما خود بن کما است منی که است آنکه است
 منی سعید آمد و در سعید بر سعید واقع عمل کرده و سعید

مردی غنی را از سوی من ابی سعید که از من فرستاد و چون رسید
 من از نزد او استیلا نمودم و در هر دو روزی او در بیستم
 برای من بیست و دو ان طلا را در دست منی که بنده غنی من فرستاد
 دادم. یکی که بنده منی را فرستاد که از آن پنداشت و گشت
 صاحبان طلا و در هر یک که سیر و شتر و مصلح طلا و یکسخت
 میدادند اما ابی سعید را که سیر و مصلح طلا را میدادند
 و او در همین راه بر من بیست و دو ان طلا را در دست من و مصلح
 طلا و در هر یک که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 قضاصل و مستحقان را در هر یک که سیر و شتر و مصلح
 طلا را میدادند. اقبال فی مقام و نیز در بیان غنی
 که گشت و گوشت و مکتوب در هر یک که سیر و شتر و مصلح
 طلا را میدادند. اقبال فی مقام و نیز در بیان غنی
 چار مصلح را در هر یک که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 از انضا گشتی می گشتند و از انضا گشتی که در انضمام قضاصل
 می نمودا یکی که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 برای من طلا را که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 مصلح طلا را که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 که در وقت که من حضرت را که حضرت با جمیع اینها
 بودی و دیگر پنداشتند تا فی قدرت فی وجه علم غنی منی

دووی را که حضرت کسب می نمود تا هر چه می رسید
 چاکسوار و آدابستان مروی و که قبال ابی سعید را که سیر و
 ان خدا قدر شعبان فان نسبت ان تا ان روزان در پس
 فرمود و حضرت امیر و همراهی کرده بار اگر چه می تواند و بیست
 میدادند و نسبت ان بر من مصلح و اگر چه می تواند مصلح کند
 را که در وقت اقبال فی قدرت ان نسبت ان می گشت و در هر
 نسبت حضرت را که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 حد من فرمود و نسبت ان تا هر چه می رسید
 فی بیست چیزی که در هر یک که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 او در بخش اقبال فی مقام و نیز در بیان غنی
 نسبت ان تا هر چه می رسید ان نسبت ان می گشت و در هر
 من نسبت ان تا هر چه می رسید ان نسبت ان می گشت و در هر
 اقبال فی مقام و نیز در بیان غنی ان نسبت ان می گشت و در هر
 و گشت نسبت ان تا هر چه می رسید ان نسبت ان می گشت و در هر
 قول استخوان استخوان که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 شنود انضا مصلح طلا را که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 حد در هر یک که سیر و شتر و مصلح طلا را میدادند
 در دنیا و نسبت ان تا هر چه می رسید ان نسبت ان می گشت و در هر
 ان نسبت ان تا هر چه می رسید ان نسبت ان می گشت و در هر

بجای برسد که چند بار اصل میزند و بیجان می شود که در اصل چنان
که چنین گفته اند تا آدم قال مدنا ان الی اذ نب قال نسا
سید القری فی الی برورد یعنی بعد از من الی صلی الله علیه
قال یا ایمن من انی من انان لایا فی العرا فاعدا الی فرود
مجا به مردم زمانه که یک نفی در فرود بر می که گرفت مال اکن
العمل ام من الی ام با نزه و عدال است بالذکر حرام و نه
شده با عام گرفتن و با نزه عمل است پس موافق باشد خصوصیت
که در بر او اند که در و ترو غیر نشی و برن اب من آیت است
و صحبت ندارد
و حکم حکم خود را که ابران که است بنا بر آن در قرعانی
الذین یا کلون الی ایا بقوم الایه و بریان قول خدا که الی
برگزیم با است بنا که آخر آیت فرمود او یک اصحاب نام
همه بیبا خانان الی ایا که با زمین از فرود ان با فرود
و در زمان اندها در فرود همه خوانند
قال مدنا فعد قال مدنا شید من شهور من فی العقی من سر
من عاشر منی صدمتا قال است لازات آخر القری الی
صلی الله علیه و آله وسلم فی السجده کت عاشر منی کت الی
شده آت آخر ای سورده بفرود که است الذین یا کلون الی
الایه فاعدا آت استبرزه و سلیمان و سجده ثم القات الی

بهر مردم که تجارت در شرب یعنی در طرفین و فرزند
نصا از تخم رباه افشسته که آنی که در آب آن مساوی است
موسی بن اسمعیل قال مدنا هر برن عامه قال
لو طار من سمره بن هندب قال قال ابن صلی الله علیه
نابیت علیه السلام امالی گفت مذوب فرود سمره را دیدم
اشتب و خواب دو فرود که آمدند در من کتایت از هر سلی
فاذ عانی الی ارجل سخته پس برون برود فرود موسی برسی
که سخته است یعنی زمین سخته اقصی فاطمنا صلی بنا علی
شده من دم فیدر عمل قائم علی وسطه الذین فرستیم بنا که
تکم بر جوی از خون که در می فرود می استاده فرود است چنان
جوی در جل زمین به حبابه و فرود می که است بر کت زنده بر
سکاست فاقبل الرجل الذی فی اقره فاعدا الی ایا من
بجلی بر پیش آمد فرود که در ان نه است و در خدی که است
برودت آن از فرود می الرجل بجز سخته ان فرود که کت زده است
سبکی فی فیه فرود است کان در در من او پس در که او را
آنکه که بود فقبل کما جا بفرود می فی فیه العقی من کت
که آت تا برآید سبک فرود او من او فرود کت ان پس جوت
سکیر و سخته بود سخته فقلت ما ذی افعال الذی یفعل فی
الذکر الی ایا پس کت می ان ان در فرود است این حال کت

کسی که در می آورد و نه خوار است
در حکم خود آنگاه با کفرش بیکرود زیاد و سید بودی نیز لغو است
غیر نشانی یا آتیا الزین آنگاه آتوا شد و زره باقی من از او
آنکه من زمین الی تو روان شد قرا حیرت که ان کتم غفلون
و آتوا بقرا عوا ترجمون بنه آتایه قال بن عباس بنده کفر
ترت علی الصلی صلی الله علیه و آله که سلم گفت بن عباس آت
و آتوا عوا ترجمون بنه الی صلح آخر آتایه است که در اول
شده به خبر خود رحمت کن و خوار بودی
صفتا شبیه من بن الی جمیع قال را بهین الی استری میا
چنانکه ما هر جا بگریست گفت خون دریم هر خوار را هر یک
که زن را سپرد فرود آت که زنی پس نگشت آنگاه آت
شود و گفته اند که قال بنی الصلی الله علیه و آله که سلم عرض
الکعب پس بر سیم برادر او بر آنکستی آت او را بر گشت
منع کرده و غیره از آت های سنگ و من دم و زنها می خون
که سخن در آن می گوید که بهین تر می است و اگر در پیش
صیقل است که بجزرت حاجت فرود و او است او را که
اگر حرام بودی که او استی که مسلمانی خرام و در نهی خوار
و الهوت و منع از روزن بر دست آدمی و سوزن نهی
آت است که سوزن زده در دست آدمی نعل یا سره و ان گفته آت

عالمی سبانه نماید و منع فرود ازین مثل که در می لغو است
آت است و من کل الزوا و مولود لغت کرده و خبر خود
را با خوار آت و من العصور و لغت کرده است سیم
من اعدا الزوا و بر فی الصکات و اعدا کعب
که گفته استم و سکنه خدار است مال را با و به که گفته آت
که در می است و زیاد و سکنه قوا ب صدقات و اعدا کعب
سید به مالی که از می صدق و به خود اوست بنده از هر
اخر بر کل عوام سکنه و شک است و اعدا کعب آت
چون که خیر قال صفا العیث من این شتاب من این السب ان
با هر بره رضی الله عنه قال صحت رسول الله صلی الله علیه و آله
قال لغت سکنه لاسکنه لکنه لکعب است که گفته و صدق است
در بنده است شایع را و در گشته است برکت است و استغنی
سیم بر سکن خون شمشیر فا و لغت و گفته در خون است
هر دو معنی اسم مکان از او و بنا سب بهت زوا است که
طلب مال صیقل شکر است و با و عمل است درین سستی
با که من غلقت فی البیع بان آنچه کرده است
از او گفته درون درین مردان که در است و گفته در
حرم است
عزل محمد قال صفا العیث من این شتاب قال اجنبا اعدا
من از هر سیم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن ابی اوفی عدا اعدا

عقله و عیون السوتی خلفت با عدله و علی بابا و علی بن ابی طالب
از عیال عدلین الی ابدی که عروسی است و اگر متاعی را در حال کفر
در بازار است است پس بگو که عرومه کند که عیون او شده است
جالی این متاع چیزی که داده شده است یعنی بیخ گوشت چند
بها سید او و بگو که مستقیم لغرض جبار حسن السلیون تا سید او
در آن عروسی را از مسلمانیان و فریب و چاره اول فرقت آن است
بسترون صاحبان عدله و با تمام مشایخا پس نازل شد و
تجربین کس یکدیگر سیزده صید و سوز که پای خود میانی
ما قبل فی الصوان چیزی که گوشت در باب
در که صوان بیخ صاحب عدله شده بود و بعد از آن
صید صید صغری است و بیخ صاحب عدله است قال کما
من این صاحب عدله فی الی الی صلی الله علیه و آله
لا تخلی علی باریه و شود که در که قال صاحب عدله
فان فیستقیم بگو گوشت صاحب عدله که از عروسی است
کیا و از عرومه عیون کاری آید برای آنکه آن و در که آن
مردم فقال ان الله عز و جل فریب از عروسته کرد و از عروسته
در حکم مردم که گوشت است صاحب عدله قال ابن
قال ابن عیون حسن الزهری قال ابن عیون علی بن حسن
صیون بن علی ابن عرومه صاحب عدله قال کانت لی

من عیون حسن العیون گفت علی بن ابی طالب بود در شهری
از عیون حسن از عیون رسیده و کما ان الی صلی الله علیه و آله
عقلی ان شاره حسن العیون و بود و سیزده در عیون کما و سیزده
داده بود در شهری از عیون گوشت نداشت آن انبی
عقلی بن عدله رسول الله صلی الله علیه و آله که مسلم پس بگو که تمام
این را که اول گوشت و زقافت که تمام در رسول الله صلی الله علیه و آله
صاحبان عدله حسن بنی قیاس ان بر شکل صلی الله علیه و آله
کردم عروسی در که از قوم بنی قیاس این که بوده با حسن پس
یاریم از عرومه از عیون عیون عیون عیون عیون عیون
نکته و زن هر سر حرکت و عیون عیون عیون عیون
ان این حسن العیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون
بگو عیون از عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون
نما سیت عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون
می آید ان سخن قال عدله عیون عیون عیون عیون عیون
کله عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون
و که مسلم قال ان عدله عیون عیون عیون عیون عیون عیون
عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون
و عیون
نما عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون عیون

پس از من و صباح که در وقت و است مرا که کیفیت اندر
از دستخ که با پیشی صلا بر من شود که در آن زمان و لامینه
بجز در وقت نشود و در وقت آن و این صبح با و که در آن وقت
شکار آن و لطفه لغتها الامور و صباح است در آن
اندره زمین که که کسی که معرفت آن که بر مردم عالی که
بن عبدالمطلب الا انظر من فرموده حضرت که از نظر فعال
مکره حل می باشد صبح با صفا و لطفه و لطفه و لطفه
برای دیگران ما و صفت ما شایع فعال الا انظر من که که
بر آن زمان و صبا حضرت ابامیدانی صفت بیتر شکار آن
تغییر من لطفه و منزل مکان در آن نیز نیست که کسی که آن
از سایه فرود آیی و بجای آن و قال صبا تو باب من خا لطفه
و ظهره که گفت است صبا او با سایه را که برای دیگران که
ما بیچاره و کرده است با بجای شفق بوزنا و قبول که گفت
که که مین و الهما و در که مکر شین آن حضرت
نام شبلی است و من می باشد نعمه امین و داور و که
و من می آید که در که آمد مو صفت مع و الهما که گفت مصلحتی که
تا معلوم شود که که این چنین است که است آمد و این ای که
ست که با صبح و است که که است که است که است که است که
مهر بن شاد قال حدیث این ای حدیث من شریف است

عزای ای الصبی من سرورق من صباب قال کنت ضای فی الجاهلیت
و کان لی حلال عاص بن و ابی بن کنت صباب من من در ایام
ما جیت آنکی و بود در عاص بن و ابی قرشی زان که
پدر عمر و صبا بن شویست تا شتره اتفاقا صبا و هم آمد ما
که طلب کنیز قرشی فقال الا اهلک حتی کلمه میسر کلمات
میدم ترا که فرستی می محصلی احدی و الا و سلم لطفه الا که
نمی صبی جنگ شد ثم جنگ کنیز که در شتره می آمد ترا
غدا بستر می گیر ترا و در حضرت بطریق کتبت که که که
پدر ترا که که که در شتره مکان شاد و درین روز که فریاد
بنشینان نیستند از که فرود قال و من حتی موت و احد است
ما و لطفه فا قضیک کتبت عاصی که از آن تا بیدم و با که
پس از او نوم مال ما و فرزندنا بسرا که فرزند آن که
بطریق مستور این را گفته است فرات از فرات ای که
با که شاه قال لا بد من ما و لطفه میسر تا نلی شد قرشی
آیت ابی ای که کسی که که فرزند و آیات ما و کتبت
دا و در شتره مال بود که
جاد صبا صبرین بر صفت قال نیز با ما که من است
بن صبا صبرین ابی طلق از صبح است بن ما که منی صفت
نور ان میا طار و عارول احدی و او و سلم لطفه

صحنه سیکو یا سنس تخمین میا علی دعوت کرد و غیره و این است
علم که ساخته بود قال استن بن مالک قدس سره مع رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم الی ذلک العلم گفت منی بر من
با غیر خدا سوی آن علم که ساخته بود تقرب الی رسول
صلی الله علیه و آله و سلم غیر آ و مر قاضی و عا و و قدیس
ترتیب آورد سوی غیر خدا یا فی و شور یا می کرد و می
گفت چه فریاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوات
من و الی الغصه پس با هم رسول خدا دست گذاشتند
سجده کرد و از طرفت که در علم زال رعب الدبا من
پوشید پس در دم گفت سید عالم که در این روز کوشش
و کوشش گفت که در ما کواکب الشیخ بکر
باشند بحیثی بر کبر قال حدیثنا محبوب بن عبدالرحمن
عزازی قال سمعت سهل بن سعید قال مات امرأة فرفقه
گفت سهل بن سعید که در وی جاری افعال اند جان های مردود
قبیل نام پس گفت سهل با سعید چند صحبت برده که گفتش
مرد را آنچه از نبی الهی شوق فی عاشقستان که صحبت
که گفته شد و در طرفت امینی طیفین آن آرد وی گفته
عبادت گنول بر قلب ریشته نه و در بعضی در بعضی نوشته اند
که او غمناک است خات باره و صلی الله علیه و آله و سلم

که که با ما استی صلی الله علیه و آله و سلم مننا یا ایها
گفت آن زن رسول خدا من با شما این جا در دست
خوابی چشم من آنکه بر من گرفت که حضرت با کمال که چنانچه
بود آن فرخ ایضا و انداز سه پس برآه محضرت با کمال
چنین آن جا در آن حضرت بود فقال رجل من القوم ای کمال
الکسنا سیر که گفت مردی از قوم صحابه و آن عبدالرحمن بن سنان
بود پوشان مرد این جا در فقال تم سیر فرمود آری می پند
ترا مجلس ای صلی الله علیه و آله و سلم فی المجلس پس نشست
سینه خدا و مجلس تم برع قضا اثم از سهل با سعید حضرت
که آن حضرت منزل و جمعا ترا پند فرستاد پس بعد از من
فقال له القوم یا حسنت سائنا یا و اذت عرفت انه قد
سائنا پس که در هر امر و هم نیک گوئی که روانی که می آنرا
حضرت را چنین استی که حضرت نه نیکو حاصل را در کوشش
استیج بهشت باشد نوی و آن زن در وی سخت آید بود
که حضرت همیشه فقال لرسول الله ما ناله الا لکون
گفتی قوم اموت گفت آنکه در کوشش اموات کرده ام و تا
عاشق می برای آنکه است آن جا در که سعادت پای حضرت
رسد و گفتن من قال سهل نکات که گفت سهل بن سعید
پس بود آن جا در گفتن عبد الرحمن

مردود کرده است...
عازم من عازم قال فی رجالی من سید بسا لونه
عن المغیرتک ابو عازم آمدند مردوان نزد سید بر صد درگاه
که سوال میکردند ز بر بنبر سید المغیرت که صحبت آن سید است
فقال بخت رسول مد صلی الله علیه و آله و سلم انی فلان امرای
قد شتم با سید من گفت سید من ز ستاد رسول خدا سوی فلان
زن را وی گوید تحقیق نام برده است او را سید گفت ای آن
عایشه انصاریه است این مرئی فلانک اینها را چه آید او را
اطلس همین آید بگفت ای سید این را فرمود که آمدن خادم دهنه
فردا که سب از دود است که تو ما را می گوید خشمیم من را آن گفت
که سخن گویم مردم را و طلب توام تا مرده بعدا ای تیر بسکت
آن زن سب است چه جا تا غارت علی رسول مد صلی الله علیه
و آله و سلم بها بیشتر آورد آن خادم سب است سب است آرد
آن زن سب من سوال خدا تا مرده تا فوضت فلینس... پس
فرمود المغیرت که بنده های و معاندند و سب بر سب است حضرت
بر این سبنا تجدیدت در باب الحجه که گفتند است...
فقد درین سخن قال حدیثش خدا اندا و احد بر این ایچون تا
بر سب ایچا مرآت من الانصاره قال است رسول مد صلی الله علیه
و آله و سلم رسول مدال اجماع ذک است شتمنا تحفه علی فان لی

عندنا ما را مردود است از جا که تحقیق زنی از انصاره گفت من
رسول خدا را ای بنده است ای کرمه...
بر آن در وقت تکبیر سب بر سب است مراد علی است فدود کرد
قال ای شیب فرمود اگر میخواهی سخن درین بود حدیث نقل
عن المغیرت از او بان واقع شده است تعین عالی از انصاری
بخت قال نطقت لا امیرت گفت جا بر سب کرده بر ای امیرت
بیشتر فلان کان بوم الحمد لله البس علی مد علی و آله و سلم
عن المغیرت ای صنع هر که باشد بعد از حدیث است بنبر خدا
بر سب می که سب است شده بود فصاحت الخلفه انی کان یثیب
عندنا حتی کادت یثیق بسب منزه ندوستون نطلم که بود
ت حضرت خدیجه بنو که بنزد آن کانکه نزدیک بود که بپاره بود
شود دختران البس علی مد علی و آله و سلم حتی افند ففصحا
الید بس فرمود آمدت حضرت از سبنا انکه کبیرا در گرفت
آن کجیب پاندا کرد بخود فقلت من ایچون انصاریه بگفت
منی استقرت بس گفت صدای کارگشتن جمالی که که کبیر
که بر خود بسالی که خشمش کرده میشود و ذکر که کانکه بر جان
قال کتب علی ما کانت منیع من لنگر گفت انحضرت که کرد
نقوات بنبری که می شتمنا از ذکر حدیث انحضرت که ای انصاریه
فرمود که از سبنا وقت و فوات شرف استمال من شرف است

که کرده چنانکه اهل سرانگ کرده اند
شبهه درسخ میگردانند اما در خارج جهت منی مرتین انعامت
ذات خود بود این ترجمه مرغ قوم کسی است که قدم سینه کرده
درفوت خج و در برت سینه و قال این هر شری الهی صلی الله
علیه وسلم حدس من قرین الخطاب گنستان هر طرفه از حضرت شری
مان هر بی الحاشه و اشتی این فرسوده و هر چه است این
ذات خود قال صبار من بی الی بر آتوره کافری کلامه را سپا
عزیز حضرت آتوری یک شانی و بیشتر الهی صلی الله علیه وسلم
من چارین و از حضرت از چارین شری این هر شری
تفاوت مع و اجواب بر سوال آتوره است اول او باب اینیم
و باب شری را اول انتم و بسیم را در اخر مع
پوست من سبی مروزی قال هشتاد و سه و قال هشتاد و شش
من را بر سیم را او سو من هشتاد و سه و هشتاد و شش
الهی صلی الله علیه وسلم من بودی همام با شسته و شده
گفت عایشه هر چه حضرت در دست کند و ده بروی آن بود
نمود عدیه حضرت در کرد او دان بودی باز و خود
شری الودیه الحمد بان مرتین او عباد قرآن مجید کتابت
و از شیبده صفت عاصی را عاست از او که دو اب شالی است عاصی
مان او اشتی را او عاصی او هر صل کیون آنک نشانه اول

و اشتی که ترجمه کرده است
نوی ای باشد این حد من منی شری را شمس انکاره
تر از بیع باقی است این سوغه عادت است ذکر دوست
حافظ و دعوی که رسول آتوره و اب هبه و قال این
رضی الله عنه قال اینی صلی الله علیه و آله وسلم امر شری
عد صبا گفت این هر فرمود و حضرت امر هر من خلقت کرده
بر آن از او هر چه میسلی که بر او ای سپه
قال صدنا عبد الاب باب قال عدت صبا من و جب را گنا
من حازی عد انه قال گشت مع الهی صلی الله علیه و آله وسلم
خود فاطمه فی صلی الله علیه و آله است ما بر بودم با خیزد و هر چه
کوین هر چه ذات از قل بود پس آنک که در بیشتر من
و نه که روز نگاری طای علی الهی صلی الله علیه و آله وسلم
چار خلقت من سیم را بر من خیزد و فرمود و چار بر گتم
این مثال با شاگ گفت اعطاء علی صلی الله علیه و آله وسلم
حال است ترا که سپس با ذی گفت و آنک که بر من بیشتر من و سیم
گردید و جشن خلقت من با بر سیم با من از مردم نیز گشته
و محمد سب را در او هر حضرت کانی که نیز را بیشتر از بقا
نور هر چه صبا مع من است بیخ ما و معلوم و سیم و آن منی خوب
بمن کبر سیم بسکون ما و معلوم و شش جم صبا می گند نام که

اکثره است آنحضرت صومعه نامی که در کربلا است بقدره است
آنکه چون سوال آمد علی بن ابی طالب و سلم بنزه صومعه را بنام
سواد هم مستحق یا فخر شسته بحالی که باز صدام انداخته
پیش گفته زوان بخود آنحضرت بود قال ترویت قلت تو قال کجا
ام شتیا فرموده ترویت کرده که گفته کسی که تمام فرموده که در گفته
مانند مرد در سواد و قلت لی قبا گفته که در کان کان هر کس
قال خدا ما به قاصدا و قاصد کسک فرموده را ترویج کردی و دیگر
را که بازی سیکردی او را بازی سیکرد ترا چای غن شسته است
یعنی مشهور است و موی به است از سواد است قضا حکما و قد حکمت
یعنی نشان سیکردی ترا و معنی شستن از لعاب یعنی آب و من
گفته اند یعنی آب و من یکدیگر سیکردند قلت ان لی اعراب
فا حیت ان ترویج امره و تحقیق و شستن و ترویت معنی تحقیق
مرا خواهر است و معنی و پس دوست است که در کرم گار گفته
آنها پیشان دانند آنها و قیام نماید برایشان و در خانه نشسته
و غیره باشد قال اما انگ تمام فاذا قدمت و لکن نزد
اگر پیش تحقیق تو را آینه در اهل خود پس نمی گوید ای بسا
جای کن تا و لیلی حاصل شود و معنی آنحضرت از جابر صلوات
کاین زن بر ای خدمت خواهان گرفته ترغیب کرده او را
جای کن تا و او را در فرزند می حاصل شود و جابر و بنو قریظ

در پیش کس بیخ کوفت و سکون کند حسین معلوم اصل سخن
عقل است معنی طلع و در نیز آمده در جابری که از ابن عباس
سوزان را در که در گویند ای هر یک نزدیک است تمام
لی اربع حکمت تحت لغز نه شده معنی فا و در نیز فرموده و را
سینه و شش شسته و را گفته ای سینه و ششم بر سر آن حضرت
جلی را از من یک او نیز بنعم حظه و شسته به تحت است
قدم زمان مقدار جلی درم بوده است گفته اند نوزن نوزن است
و هر دو با به دست و جمع است است شسته به ای در سواد
ان شتره ابات مستوره و مخطوطه واقع شده است و طبقین نیز
بعضی ها که در شروع صومعه مذکور است تمام سوال است
علیه وسلم نقلی قدرت با لفظه نیز آمده آنحضرت بر نیز پیش
از من آدم من فرماید که در آنجاست ای المسجود فوجت علی
سید بسا آدم به مسجد و آنحضرت را در مسجد تعالی که
قد صفت تحت تمام حسین فرموده آمده که گفته کسی قال
ضلع حکمت فاعقل فضل کعبین فرموده که در شتر فرموده که
در مسجد کعبه در کعبت خدمت و صحبت پس آدم سید
گفته بود در کعبت کعبت خادم بود دست فامر خود ان
لی اوقیت نوزن لی لالی تا بیج لی فی میزان پس فرموده اول
گفته ان که در ای من تا نطقت معنی و لیت فقال ادعالی

بیا بیا پس این شرم اما شتر زبنت اودم پس فرمود که بنده
برای ما چای بیا بردا قلت اوان بود علی الحلی و کرم کنشکی المصلی
الی من جا بر کیر کتمه مردل جاد که عاقه باز صید چه بر من شتر
و بزود چیزی بر تر زبون از میخی قال غده حلیک و لک شتره
کیر کل عوز و زود برای شت بیای او
اللی کانت فی العالیة فقیاع سما الکس فی کاسه ماز
بازار می گشت که در و درایام جا بلیت جنس از اسلام زبنت
میکنند و این مردم در ایام اسلام جنی در مویشی که شتر کیر
شود و بعضی بشت که در ان عیاست کنند و سمانی که در ان
بج و شتر گشته اند عیاستی هم فرایند که در کوه چین حج و شتر
اینها از بخت بخت تعالی مبادت عوا پر بود چنانکه شتر بخت
کند و حضور آقا در ان بازار ایلی مشق و تجوز نموده است
علی بن مسعود قال صدنا سیمان من عود عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال کانت علی بن عقیله و ده العیاد است کیر
اللی بلیت گفت این عباس بود این سید از در ایام شتر
فلا کان ان الکس ما شرا من الجملة منها و هر که مشد ان
کن و بنده شتره از تجارت کسود و ان فاضل الله علی کل
مخارج فی کاسه سلج افراد این عباس که پس فرستاد و شتر
این آیت بخت ریش کنایه خنده آیت بخت ان شتره شتر

من کرم است که طلب کند روز ما الاضه خراشه است این
عباس چنین صفت داده است این عباس با ده است و آن است
لقد فی صا سلج شتره ایلی الی علی و ابی حمزه
و جهان کرم حیدر شتره با کرم کیم کیم و سلون کیم
بج آیم بخت چنانکه مشروح ایضا است و بهار است و شتر
مانده کشته که هر چند تک خود سیر نشود و العایم العالیة
کلی شکی مولف خنجر میگذرد که ایام بیستی خاضع و سده
مهر چهر است که با اشارت میکنند که بهم جمع ایام است شتر
کرد اند برین که بهم جمع ایام بنامه است و قد کلفت فی
کشته شتر جمع بازل بل و جمع فایله عینک است
علی بن مسعود قال صدنا سیمان قال قال عمرو کان صفا
رجل اصغر اوس گفت سیمان گفت هر چه و نیار بود و جا
بیستی و اکو روی که نام او عباس بود بیخ و ان وضع آن داد
مشد بعد از الف سیمین سواد است در بعضی سواد است کیر
و صفت این صفت کرده اند که کانت عند الی علی بن مسعود
فا شتره شک اول من شریک له بود زود می شتره ای بهم پس
رفت این مرد و هر آینه شتره از شتر کیم کیم و ان
فان اول شریک فعل ایضا تک اول سیر کیم کیم
او کت فرو غم آن شتره فقال من لیتما فعل من شتره

و که اسپ گشت کبک فروختی که از گشت به چهره روی که چهره شهن
صید داد و قال یک ذک و اصدان هم رس گشت که از او
به توان سخن بجا که این در حیرت نماید و قال آن شکر یکی ملک
ایضا و نام لم نملک پس آید آن مرد این مرد و گشت تجزیه
سین و در قسمت آن شش برود و آنکه نشسته اند شرفا قال که تصفا
نقاد حبب بیستادها قال و در گشت این هر که حال چنین است
پس با بهر هر که در وقت آن که برود آن گشت این هر که
در حقیقت بقضای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که با شیخ
استیم با فکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در سر استیم
مرض یکی به یکی یعنی با که در دم از یکجا به شش چهره از شش
نمودند هم مع سینان هر دو گشت علی شیخ صولت مع شش است
سینان هر دو در بنار حوان و اول استناد قال که هر دو
و این معارفات حال دارد که سینان بر اسطرس سلوم که در
این کلام در آن که در کوشیده است سینان هر دو
شیخ سلیم فی القدره جزا و در کلام در آن
حکب در ایام شش و در شش و در عمران بن حصین بعد از
و در کلام شش شش عمران بن حصین در شش صلاح حکب که
فقه قضا و در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که
من مرین کثیر بن علی بن ابی حمزه که ابی قاده من ابی قاده

قال فریضای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در شش
نقصت و با ما هلالی سفینه گشت او قاده و مراد به رسول خدا
سال عودت حشر گشت پس گشت مراد پس او در تحقیق است
و صلح او در حقیقت الصبح فاصبت به فرما فی سلسله شش
زاده و مزید هم شش آن استانی در بن سلوک کن است از آنجا
بخود طبع هم بسکون ما مزید و شش او تا همین بست است
ماند اول قال تا شش فی الاسلام و این است آن گشت باقی است
که با بهر شش آن بهر شش است که در شش
صلح و فریضای شش باکی نداد و قول او قاده و است که
نود ایام شش کرده است فی الصبح و بیع الشک
در در کلام و شش و بیع شش و اگر در بیع شش از برای هر دو
کسی که کرده سید و بیع شش سید از آنجا در بن شش است
از حسن صری و در کلام و شش آن که به مقرر شده است
ایمان بعد از شش بر طهارت شش و جواز بیع آن
هر دو بن صلی قال در شش اول او بعد قال در شش هر دو بن صلی
قال سمعت ابا هرود بن ابی موسی بن ابی قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم مثل المجلس الصالح و المجلس السوء کما
الشک و کبر الحدیث که در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در شش
هر دو با شش شش بیگ و شش بن با شش صاب شش که

که که بر توف در اصل منی نشود این است اطلاق گشته مجاز
مشک و ساق و بکره معنی گفته اند که بر معنی مشک است و کون
معنی آتش دانان لا صدک من صاحب الملک الا شتره با او جنگ
صدمه نشود از صاحب مشک معنی یا بجزی آنرا یا سیاقه
آنها بصیرت بیخ اقبال و نصیب است و معنی با کسر اول الف
نیز خوانده و کبر الهم و بجزی چنگاه و تکب او محمد کا صند
آنکه صید عاده اگر صفت یا صفت یا صفت یا صفت یا صفت
یا صفت یا صفت یا صفت یا صفت یا صفت یا صفت یا صفت
صید صیرت صفت قال شرا ما کس من صید من استن بر یک
رضی الله عنه قال جمع او طهرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و امره با جمع من ترک گفت انش فون گرفت از رسول خدا بطهر
معلم و فرمود را حیرت او که سماع از طهره امر او که صفت
این خبر او فرموده او را که کلم گشته از طهره که بودی سپید
و این او طهره تمام یکی از صفت طهره او را در ذی سده طهره بود
که بودی طهره او در تمام او طهره استقامت صفت که بود
مراغ بود و صفت سماع قال در صفت طهره او این خبر را در صفت
خانه صفتی خانه که او است از وی سماع او این خبر را در صفت
در اصل است و خانه صفتی که این خبر را در صفت از وی در صفت
کرده این خبر را در صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت

قال جمع منی صلی الله علیه و آله وسلم و اعلی المنی مجاز
کان همراة لم یصل لکنت این عباس می است کرد صفت
کن حد ابروی و در او کسی که صفت گشته در وی و اگر در
حرم بودی نهاده ای حضرت او را در منی نشد ای برادر
مسلمانان القهرت مجاز که لب بر حال
و است در حکم تجارت کردن معنی است طهره و فرود رفت
که کرده است و شنیدن آن خبره او در زمانه اسلامی که کرده
نزد او با عقل که بر صفت است که معنی با صفا که صفت
بروان و کرده باشد بر زمان از صفت نشد بروان در صفت
هم عرض این خبر بر صفت است آدم قال صفت
صفت قال صفت او بجزی صفت من سالم بن عبد الله بن عمر
عنه بنه قال در اصل معنی صلی الله علیه و آله وسلم ای طهره
صفت بخبر هر را که صفت این خبر است و صفت صفت
عمره را در هر صفت یا جادی که در هر بود و طهره از وی در صفت
سیرا که بر صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
نزد او باشد معنی بر بود و طهره علیه نقالی فی طهره است
الکلب لیسما پس و نه حضرت آن خبر را در هر و فرود رفت
بود آنرا صفتی که بر صفت صفت صفت صفت صفت صفت
دانان صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت

که او را غضب نبوت در آن وقت نرسد تا ده بودم چون که برای آنکه
سوره و شرح یکی سنی بود پیشی آنرا از حدیث و اوست که در اول
ترجم کرده است آنجا که چیزی که کرده است بر شنبه آن
مرد از آنست عبدالصمد بن حسن قال ضربنا ما ملک من ثانی
عن النعمان بن محمد بن عیاش معنی آمد عیاش اما از خبر زبیر بن
عیاش جزو او تا قسم بن محمد بن ابی کرار اما آنجا که فرمود
عیاش معاویه بر جیش عیاش بر بیکه خودی که در وی ایستاد
بود فرموده مقدمان در او که کس که کسیران در او نرسد
سنی و سادۀ فلان یا سنی صلی علیه و آله که سلم تمام سخن
فلم یجرب علیه سنی که در آنرا سینه زده است و در حدیث
حاشا که فرمودتی و در آنجا که عیاش که بر پس پنجم و بیستم
آنحضرت فرمودتی فقلت یا رسول الله انزل الی الله الی
بر کائنات ای سوال خدا تو بیکت و بیکت که در سومی خدا
رسول خدا نازل از آفتاب چیست که کسی کرده ام فقال الی
صلی علیه و آله که سلم قال صدقه الله فرمودت بخت شنبه
که گفتند عیاش و فرموده با پس فرمود آنحضرت چیست حال آن
که عیاش در آنجا که گفت عیاش در آنجا برای تو ایستاد
و بالشر خود سازی فقال رسول الله صلی علیه و آله که سلم
چند از عیاش و عیاش بن فرموده عیاش بن عیاش

این تصویر منی و صد زنگار و در وقت خواب که در چویند
فقال ایلم جوامع ما ففهم بس کلین و موارث از آن کینه
چیز را که سپه کرده او که گفته اند و عهد چنانکه در حدیث
در حدیثی که گفتند نیز حاصلت از آنکه معاویه بر کرده است
که برای استمال بر مغان سبب است که مستحق مبارکت است
از لی با شد بان و عهد و در حدیث که معاویه از حدیثی دیگر
از حدیث که در حدیثی که مستحق بر سعد از حدیث معلوم شد که در حدیث
در حدیثی که سپاه و در حدیثی که سپاه و در حدیثی که سپاه
فیه حدیث معاویه و از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
کسیان بر حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
ذکر حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
استمال کرده است که آنحضرت بر آنست که در حدیثی که
آن بود است که بر حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
بن العیاش صاحب السیاق ابن السوم
شیخ سلیمان در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
قال رسول الله صلی علیه و آله که سلم بانیا انما ناسی ما کلم
و فی حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

رحمت کند و خداوندی در دستش که بنای سید شرف میگردی
خیالها را کند و پیشش نماید ابروستان خود در استان
خزاساد قلعه بود و حزب بود بهت صحیح صحبت خا و سیم و کزای
جمع منبر شریفه که در آن است کلمه کلمه
در بیان آنکه چند وقت بود است خیار صدا صدق
عبدالوهاب حال محبت کجی بن صدقال محبت عاشق
ابن عمر رضی الله عنهما من ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال
ان الشا من بالخیار فی سبها عالم یفرغ فرغ و کسند
بیکدیگر با اختیار خودند و بیع و شرا و داده ای که شرافت
انکه که از حاجی که بیع کرده اند و کیون الشیخ شیخه با باشت
بشره خیاره ال میار محلیس میگرد و تا فی خیار شرط است خیار
شرط است آن تا سه روز است بزود فی فی خیاره و تا فی خیاره
عبدالوهاب و نیز صاحب تا دو ماه بود است در حدیث حدیث
محلیس بیان یافته و سپس تغییر تغیر شرط از حدیثی که حاجت
چرا به آورد و معلوم شده است میگرد و است که در آن
چنان بن سینه سبباری من میگرد و در حدیث بن سیم فرموده و او
سخنشند اصلی الله علیه و آله و سلم و حق که بجز جزیرا که
من تا سه روز اختیار دوام قال خ و کان ابن عمر رضی الله عنهما
اذ استری شیخا بخرق صاحب و گفت خ و چون

و حق که جزیری جزیرا که خوشی آمد او را معارف میگرد
صاحب خود را که فرستند است تا عقب عقب نگاه او را فرست
است مخصص مخصص بن مرقه قال حدیثا حمام من فناءه من ابن العجل
من عبدالصمد بن حدیث من کلیم بن خرم من ابن صلی الله علیه و آله
قال العثمان بالخیار لم یفرق فرغ و کسند کسند و در حدیث
خود که تا دو ماه صاحب است ان ان ذوا احمد حدیث صدقال قال
حمام کفرت و کلب ابن ابن السباع و زیاد کرده است او را بن سیم
می حدیث کرده اند اصح اصح صحیح بود و سکون او را می حدیث
گفت گفت حمام و کرده من ابن ابن امرای شیخ و شیخ شاه
است ب ب تجزیه و حامی مطه قال کنت مع ابی العجل لا حدیث
عبدالصمد بن لاریت مبدا مبدا حدیث گفت او شیخ خود من با
ابو العجل من من حدیث کرد او را عبد عبدالصمد بن حدیث
الذالم الذالم بوقت فی الخیار را حلی بن ابراهیم و کجی
تسین گفته او وقت مبارک مبارک است این صحیح می باشد ان
با خ خیز است شیخ آن ابو ابوالعثمان قال حدیثا حمار
نهان ابو ابوب عن اخی من رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم العیان بالخیار لم یفرق او شیخ
صدقا صاحب امر فرستند با با اختیار نهاده ای که حدیث
با ک که بی که در حدیث ان مرصاحب خود که اختیار کن بنی سیم

تر است لغز بقول آیات و او و تفرام است در هر وقت
صاحب بیع الهدی گوید درین نظر است از آنکه بقول حضرت
بر تفریق آن در هر دو است و بگویش که هر کس بیع
کرده اند که او بجهت سیده میانه بیاورد و آن کسی که خواهی
و من سنی و بصیر و متامل بود که او را یعنی امان باشد و این بر
نقد بر مسلم خراب بود و با سو خرم کرده است و نوی
و میزد و با قال او گوید بیع خیار و ساسات که گفت کی در بیع
با سبب بیع خیار بود و در صورت نفس زمان در بیع
الیمان با لغز را لم تفرقا ای حکم و در بیان حکام
و دیگر نکند و خود و او با این حکم و سبب آورد و میگرداند
آنرا با قال او دیگر چنانکه گفته در قال ابن عمر و شرح و التفسیر و حکام
و عطا در این ایلیه که سخن قال عثمان شریف قال عثمان
ای جزئی گفتند بقا و میزاده است در این سالی الی الخلیل
عن عبد البر بن لاریت سمعت حکیم بن خزام عن ابی سلمی الله
و او در مسلم قال الیمان با لغز را لم تفرقا فاصدقا و سایر که
لما فی بیعنا پس اگر بیعت گفتند در آنجا بیعتت سدر مشین و
بیان کرده اند عیب و ناسر که بیعت داده شود و اگر بیع و دان
گناه و گناه بیعت بر کتبیها و کرده و گفتند و پوشیده و بیعت
دور کرده و خود بیعت خیار و او را یعنی بیعت بر این

بر است قال الیمان با لغز را لم تفرقا فاصدقا
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الیمان با لغز را لم تفرقا
این عمل صاحب را لم تفرقا ای بیع خیار و سبب امان و بی
از آن دو با سبب بیعت بر صاحب خود ما او را که بیعتت
که بیع شرطی را که بیعتت از تفریق بیعتت بر صاحب خود و از آن
استثنای است از بیعتت با بیعتت از آنکه بیعتت است بیعتت
تفریق و لازم است عقد بیع شرطی را که آنرا رسیدن بی
ایستاد را باقی است بعضی شرح میں چنین گفته اند که بیعتت
ای است که اگر شرط کند بیعتت را در بیعتت که بیعتت
نکر کرده است غایب اتفاق اصحاب خود بر بیعتت بیعتت
سبب بیعتت در بیعتت است و این بیعتت کرده است شامی
و از حدیثان صحیحی و تندی او را بیعتت
صاحب بیعتت بیعتت و بیعتت و بیعتت که بیعتت
و دیگر با سبب بیعتت و بیعتت تفریق بیعتت لازم است
بیعتت که بیعتت بیعتت بیعتت بیعتت و این بیعتت
سبب بیعتت در بیعتت بیعتت که بیعتت بیعتت
از آن گاه است سبب بیعتت بیعتت که بیعتت بیعتت
بیعتت و بیعتت بیعتت بیعتت بیعتت که بیعتت بیعتت
بیعتت بیعتت بیعتت که بیعتت بیعتت بیعتت بیعتت

بود صدی درو با ب کز قند برکت کی مشرقی صد از کفین کر
 فتح کور بر فزینا مجلس نشاند او طارانه که اگر خیار
 از جانب این باشد عقدی کنی می باشد لیکن در ملک باج
 بر من می آید و اول در ملک مشرقی می شود
 صد آنرا لیث من باقی من شبه اصد بر من می اصد من
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان قال اذ اتبع الیه من
 نکلوا بعد سنه با لینی عالم شرفا و کانا حینما حقیق و کوه و سچ
 کس بافت کند و کس پس برود صدی از اسما بنا راست است
 کعبه شنه و اندو باشد یعنی با کیدم بنه قاست او بخیر صد
 الا طرفه با علی انکس انفرساز کی از ایشان در کبر پس صد
 بیج کند در آن قرار شد و حسب البیج پس بختی نام شد یعنی
 کشت عقد بیج وان نقره عیان بیجا عالم بزرگ و اصد من
 البیج عقد حسب البیج عقد و اگر صد است صد اندو کعبه کبر
 عقد بیج که در آن کعبه کعبه ایست ان بیج یعنی فیکه کعبه
 پس من لازم شمع و خیار فتح خانه
 البیج البیج اهل عزم البیج یعنی در باشد باح موجب بزرگ
 کعبه البیج است بیج این باب بود و هر کس که صد که صد
 و مشرقی با بیج محمد بن بوستقانی از تیره سیان من
 صد صد بیج من ابن عمر بنی اصد من ابن علی است

قال کون بینک باج من باقی نظرها برود صدی از او مشایخ
 باج شست منی لازم نیست تا آنکه صد باج الا بیج انکر است
 صد که صد از صد ای هم لازم نیست و این صد را هم صد
 صد و صدی پس سواختت ز صد
 میان قال صدنا عالم قال صدنا قنا و من انی اللی من اصد
 بن الحارث عن حکیم بن فرعم ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم
 قال لیسان با لینی منی شرفا قوه برود باج و مشرقی کعبه
 آید صد انکه در و این صحیح است و در صد باج قال لعلم
 فی کتابی خیار شرفا صد که گفت تمام بنا و من ان صد
 سواست کرم بیضا با لینی و با مستم در کتاب خود که نوشته ام
 بعد کعبه که فضل صادق است صد یعنی سواست شام
 ان اصد یعنی نسخ کتابی بمانی رخا هر خطا که در ان اصد نام
 من مخطوطه اصرف است و مکتوب بیضا که در کعبه است
 سواست صد و بنا و هر کعبه ای می باشد که صد کعبه
 کور صد صدت عال را در کعبه داده میشود و بیج مشایخ ان
 انما فی ان ریحا نما و نما را کعبه بنما در کعبه که صد
 و پس صد به حسب این در کعبه که صد که صد که صد
 کعبه است بیج خود را اودان صد قال لعلمی از کعبه مکتوب
 و صد از جمله مخطوطه که هر صد باقی است قال قول وان

صدا بواجب است از سماع خدا صدق با طاعت بکثرت سبب الهی است
علی اکبر من خرام من ابی صلی الله علیه و آله وسلم گفت من بعد
کردم تا صوم گفت صوم کرده ای بواجب است که بعضی وی سینه
از بعد صدق است و آنست که بگفت استخیرت از حکم من خرام من
پس خرام است **سبب** اذ استخیری سفیاً مذنب را است
قبل ان من تفرقا الم فکر الی علی الشری وستی که حکایت
جزئی که پس بگشاید با نوزق جز آنکه صبا شوشه از کبریا کاف
نگردد با مع بر مشق ایضا رسیده در صورت با آن است
صدقه فاضله با غیر کسی ندهد این که دو صاع ساعت است
آنست که واجب است و حج و غیره منباده و قال هارکس بن
الصلی علی الرضا فم باهما و صبر و الاست و الی که گفت طایر
درین کسی که پیروز شد می باشد با مع پیروز است از آن
شده مردان و حج و صوم که درین حج کرده است نیست
الجبلی قال صفت سببان قال صفت هموم من این خرام من صد
صفت که است ابی صلی الله علیه و سلم می سفر و است علی بکسب
نور است این مرد و غیره با حقیره از سفری و مردم کن بر شادی
نشدند سخت مبارک را بود که ان صلی خیرم امام القوم و حج
که غالب می آید و در نزد بگشاید بسیار پیش محمد مردم نیز
جز در عروبه و بیشتر من عروبه و عروبه و عروبه و عروبه

نم بدم نیز خیره عروبه بیشتر من عروبه و عروبه و عروبه
باز کرده اند آنرا هم خیره عروبه و عروبه بیشتر من عروبه
باز کرده اند عروبه و عروبه و عروبه بیشتر من عروبه و عروبه
ابن صلی الله علیه و آله وسلم عرض است من بعد نقل گفت
یا رسول الله پس گفت حقیر را عروبه و عروبه بیشتر من پس
گفت عروبه آن مرتزقه است ای رسول خدا قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم عینه فیا من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و در حقیر را عروبه و عروبه بیشتر من عروبه و عروبه بیشتر من عروبه
قال ابی صلی الله علیه و آله وسلم هر یک با عباد من نفس
بشیت پس گفت حقیر را این شتر که برای است ای سینه
و بر کمر آنرا هر چه جای از عروبه می باشد که نوزاد آن
زاد و گشاید خود را که جای تر بر من است که آنقدرت عروبه
ساعت بگشاید و عروبه و عروبه با اهل سینه و پرستند
که هم عین صلی الله علیه و آله و سلم عروبه و عروبه و عروبه
صفت من عروبه من عروبه این شتاب من مسلمین است
با سبب عروبه قال صفت من امیر المؤمنین عثمان بن عفان
ما اولادی قال که گفت این عروبه و عروبه با امیر المؤمنین عثمان
بن عفان صلی الله علیه و آله و سلم که عروبه و عروبه و عروبه
در عروبه و عروبه با سبب عروبه و عروبه و عروبه

و کلاه و یکدیگر بیع و سازگرم از گشتم من پس پشت خوردن آنگه
چرون گشتم از نزد عثمان حشده ان براه آتی التبع از حسن گله
استرا گذشت عثمان مراد برین بیع کنی بیع را و کلاه گشته
الانبا حسین با لیا رحمتی مغز فاد و طوطی و مصور شریف
مبارک علی قال عبدا صدفها و جب سبی و بیعت گشت عباد گشت
و قتی که از خدمت بیع من می او راست لی غیبه تا فی سخته لی ان
شود شت لیل و ساقی لی المذیبه شت لیل و بیع من که
بجیش زبان گرم حکما را با بیگه را تمام او را سبوی زمین شود
که قوم صالح بودند زمین ایشان از نیک جنوک است شت
سکشند از راه دروازه سبوی مدینه صباقت سر شت با نه
یعنی داده گرم مسافت او او را بر مسافتی که در میان آن در
فرقه شده بود بگذر مسافت سکشند از راه و همین قدر بود
که هر مسافت هر از مسافتی که در میان من و زمین فرقه
من بود حاصل آنکه او در ترخت کتابت بر شت بود من آنکه
آنم کتابت مدینه همچین قدر که کرده اند شرع منی انکلام
این همرا با سب اما کبره من القناع فی التبع و سبای بیع
که آخر شت است ان فرقیه او ان بیع من سب عبدا صدف
قال شربه ناکم عن عبدا صدفین و چار من این قدر منی شت
ان عبدا که را التی صلی صدفه و آن کس که از کتب فی التبع که گشت

از این فکر که هر دو فکر که در هر حضرت است که تحقیق می فرستاد
بنده در صفا فقال اذا باعت نقل عا لانه پس زدود کتی
بیع کنی تو که بیعت شرع در بین غایب کبره سبای بیع تو
و با او صدف منی مایع است و بخرت عیض فرموده ان بر او
کرد و وقت مسامت این را بکله یا تا گاه شود صاحب کوه
فرب وادن مسلمان را لاذبی دینی است و چنین کار گشته
ما ذکر فی الاواق صیزی که ذکر کرده شده است
و باب بازار با در بیع الماری از این معلی شکل کرده که گفته
مواقت جان با است است بر شت در بازار معلی و آن شت
فقط را چون در بعضی اعادیت که بر شت اول است و آن شت
که شرا بفعل الماری صدف است کرده اند تمام اصغر که که
حاکم و شرف است از که است بر شت در بازار با معارف نقل
و نقل صفا بیعت نام آورده که بر شت است و آن شت میگردد
و همان معلی ای که یک سبای بازار با شده که هر دو که گشت
صیدی مساجد باشد و قال الرحمن بر خوف تا قدرتا اندیش
نقت هبل من سوق فیه شارة و کنت عبدا الرحمن و قتی که
نقدم آوردم بعد مدینه پس کتیم بروم اما است باز ای کرده
بیع و شرا باشد فقال سوق شیعان بسی گشته اند این بیع
بازار قنلق است و قال من بن ناک مدنی امدون قال ای

دونی علی الشوق و کنت المش بن ماک گفت صدرا عربی ده
خامه را بر باد داد قال عمر رضی الله عنه العالی الصواب هو قی
و کنت عمر یازده وقت مرا بیچ کردن بازار با و اینها احوال است
کرد را با دست برهنه بیاید بدست محمد بن الصالح قال یحیی
اصحبل بن و کرا و عن محمد بن سعد عن یحیی بن جبرین مسلم
صدیقش عایشه رضی الله عنه قالت قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم غزو جیش کعبه فذوا کافرا جیدا من الایم
تخیف با دلم و آخر هم گفت عایشه زود رسول خدا جنگ
سکینه داشت که و قد سکنت من غزوه کعبه بسیرک با سحر علی
از دین فرورده می شود و بدین اول و آخر ایشان بی همه
ایشان قامت گفت با رسول صد کفیت تخفیف با دلم و آخر هم
و فهم و سبب منتم گفت عایشه کعبه رسول خدا چگون
فرورده می شود و عایشه ان و در میان ایشان با نوحی شایسته
یعنی صبی با سینه در بازار کعبه کعبه کعبه و کعبه کعبه
بیشتر از آنست که سبب منتم است اجتهاد تر هم با
و در سقیه او منتم بر آل سواد ختم منتم منتم شریک کعبه
قال تخفیف با دلم و آخر هم منتم منتم علی با منتم فرمود
گردد می شود هر چه بر آید منتم منتم منتم منتم منتم
قرطاسی چون غالب است منتم منتم منتم منتم منتم

ی الله شیب قتیبه قال صدرا عربی من الامش عربی صلی
عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
و آله وسلم صلوة الصلح فی ما عثره تره علی صلحی منی سوف
وینتفعوا و عشرین در حدیث است ابو هریره رضی الله عنه
رسول خدا نماز یکی از شما در حاجت مسجد با و فی سکنه زنده
که در بار او با دعا است محبت و آند در هر دو کف با و آند
فاخرن ابو صفور قرآنی السید و این زیادتی در دعوات با نبوت
سبب انکه و حتی که و منکره پس تک که و جنور با آد است
سنتن منتم منتم منتم منتم منتم منتم منتم منتم منتم
که اینها در دین آمدن مسجد کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
لم یکنه حطه الارض در هر دو کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
منتم منتم و با سبب آن منتم و در حدیث است عایشه
با کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
زیادتی صلح است و زیادتی محبت و آند در هر دو کعبه کعبه
و هر جا ندهی من و خلق شده صلح حال او و او صلح صلح
صلح علی الصلح با دلم منتم منتم منتم منتم منتم منتم
و استغفار سکنه یکی از شما با دمی که در جای نماز است منتم
ناز سکنه در دمی الصلح صلی علیه السلام منتم منتم منتم منتم
نوزام لم یکنه دعا سکنه خدا و نماز است منتم منتم منتم منتم

رحمت کن اور ادا ہادی کہ حدیثی نکرہ یا حدیث نکرہ ورسید
ماہی کہ ایذا نیکند بیوی حدیث حکیمہ یا بی رجا نہ مردم
بقول وطل حوزہ قال اصکم فی صلوة ما کانت الصلوة کجس
حرمہ وکحضرت کی اذنا وکذا است و قذاب نمازی یا
ہوام کہ اشعار ناکند کسید اور ایتسا آدم بن ابی اس
قال حدیثا شقیة عن عبد الطویل عن النسر بن ماکہ بن علی
منہ قال کان ابی صلی علیہ وآلہ وسلم فی السوی کثیفا
بود غیر خدا اور باز از فقال رجل یا ابا القاسم فالتقت ابی
صلی علیہ وآلہ وسلم بن کثیری ای ای ابا القاسم لریک یا
التفات کرد آنحضرت بوی وی فقال انا دعوت پر اسکت
آفرینانم نام کران را گو یا خضی و کر یا بن کثیرت نزدیکت
بوده فقال ابی صلی علیہ وآلہ وسلم صوا صوا ای واکند کثی
بن فرمود آنحضرت نام سید مام من کہ محمد و جدت کثیرت
کجند کثیرت من کثیرت اندکان امر وحق بر ای و جوب دعوت
بنت و ایشود زمان حیات آنحضرت بودہ کجلی استند
و بعد از ان اصکارا چینی نارد و کجا آنحضرت در جها
کوار که بنام آنحضرت تکریرتند و کثیرت عاشرت و ک
استیاد است در ہم میند و فطیک با اتالی است و ک
بن اسماعیل حدیث زبیر عن عبد من اس بن مالک بن عتیبه

قال و عارضه بل یبقیع یا ابا القاسم فالتقت ابی صلی
علیه وآلہ وسلم کثیرت ابن خاند مردی یقیع ای ابا القاسم
بن التقات کرد بوی او آنحضرت یقیع نام مویست کجلی
وقت آنجا باز بود و بن عوان حدیث است کہ بطریق کج
آورد و فقال لم اصک فقال رسول اللہ صوا صوا ای واکند کثی
علی بن عبد الله قال حدیثا سمعنا عن عبد الله
ابی زبیر عن یاقع بن جریر بن مسلم عن ابی هریره المدنی یقی
من قال طریح ابی صلی علیہ وآلہ وسلم فی طریح من انما
کثیرت ابو هریره جریرت آنحضرت او باز از روزی کج
روزه و کله حتی اتی سوق بنی قریظ و قال کثیرت من کج مرا
از عالی که دست زمین می کنم من اور است حال او کج
آید یا از بنی قریظان مجلس نصابت فاطمه زهرا بنت علی
فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا یعنی از باز در کثیرت آنحضرت
فقال لم کج کم کج بس فرمود یا آنحضرت صدیگر کرد فرمود
و فرمود الام حسن است رضی اللہ عنہا ثم بعد من استخفا ام
و فرقیع شد و تشدید سیم اشارت می کند بان مکان کجا
کج بنعم لام و قتیع کاف مسوده و بن مطرف بن شیب
من و دست یا سواد می سرود و معنی آن حضرت عتیق
خبر سیدنا فطمت انما کس سما او قتلد بس کثیرت

فانظر اورا ز نالی و گان مردم که حقش خاطر می پوشا تا اورا
حامل باشد مثل سید باور انصاف بکبر سوسن سملو و غار مینو
اصداق است باد موصوفه است تلا و که گردن از طب و مهر
اندازد و طلاء نظره و دو می باشد مخا صیه حق عا نده و قلند
قال اللهم احب و امت من کعبه بستر و ما کرده انصرت ضا و
دوست دار و اورا و دوستی که کسی ما که دوست سید باور
قال سبحان قال علیه مد جز و او که حقش صیدا صود صید
ناخ بر پسر که نایز کرده است بیکر گت چون سینه
مطرف غنند آ و و بود در ان منطقه تفس و و اثبات و افک
عبدی ص سبت کوزه سبت باخ کرده است تا کاکا تا پس
مطرف شود
قال حد ما کسی بن طینه من باخ قال حد ما ان حمران
بستر و ان الطام من ارکان علی جدر ان حد صلی اصی
و ان رسول گت باخ حدت کرد و ان این مکر که حقش بر
ظواهر و ان شتر و کا و در سطره شبیت طلم من سیم
ان صوم حدت است حقش بنطره حدت باخ الطام من سینه
انصرت من مردم کسی و او شیخ کذا است تا که ندر شمشاد
که عجز و اند تا آنکه نقل کنند آنرا ای که فروخته سید و علی
و در از غیوه و غیبی ازان بود که با بن نقل قرص حقش کوزه

نخ و سبانی بسیار مردم درین است که مایه بر سینه
مردم از این بجزند قال باخ حد ما ان عمرضی حدت حدت
باخ بسته تا که رو حدت کرده ما ان عمر قال منی انی
صلی علیه وسلم ان باخ الطام اذ استرا و منی سینه
گت ان مرضی کدم ست سینه در حدت کن و حدت بر
ایکه فروخته شود و غرضی که ندر آنرا کسی با کسی تا که
در قفس کند
اکلیل علی الباع و المصلی
کردن بر فرزند است و بر کسی که سید به حق کسی
در آن و عین سبت مذ سب ای صند و کاک و شمشاد
نقال حدتالی و اذ کاکا لوم او و لوم بخیر و ان
حدتشی که کل سکت غرضه را بر ای مردم باور کند
ایشان تا کی سکتند با سلعوم که کل سکتند غرضه
کردن حدت و این کاست گزیده بر این آید بر سواد
بود یعنی کاکا و اسم او و اسم کوزه سیمون کیم سکتند
آنست که و کاکا لوم حدت نام است چنانکه در سیمون کیم
سید و کیم است و بان سینه لای تمام سینه و پتر ما باک
که و که طفرای طلمین شدت کرد کاکا لوم جردن می سینه
و شمشاد که در سیمون چنانکه سینه ان گتند و تا الی این
عید و کیم کن لوم حقش است و فروخته سینه که کل سکتند

تا تمام کبر بر حق تو در او قبض کند آزاد و دیگر من عثمان بن ابی
عثمان بن ابی سلمی علیه السلام قال لودو کرده و پیوسته
از عثمان بن عثمان که سینه زار فرمود و در او اوست نکل
و اذ است فاکل و هستی که فریضی پس کیل کن خود و کج
نخیزی کیل کن باج او از هر دو جزا حدت مسلمت کند
کیل کن بر باج است --- عبد الله بن جریج قال لودو
ناک من باج من عبد الله بن جریج منی اصد همتا ان سوال
صلی الله علیه و سلم قال طعام فلا سید حتی یستوفی فرمود
گهی که بجز طعامی را پس فرزندت آتانه قبض کند آتانه
عبد الله قال حدثنی عن ابن عمر عن علی بن ابی طالب
رضی الله عنه قال قال فی عبد الله بن جریج فرام و علیه
کنت جابرمه پدا و عبد الله جریج و علی بن جریج
ابن علی علیه السلام علی فرما بان لغوا من ویدیک
طلب ای که دم سینه زار بر خرمن فرما بان این طلبت
کردم از آن حضرت مفرضوا بان ایک کجاء تدوین او چندی
قال تدوینم که و فاکتدیرین آتانه طلب ای علی علیه السلام
ایم فظم بعدوا بسیرج است آن حضرت می آتانه که کند
چیزی که که سینه زار هرگز درم بخارج بود و آن حضرت
فقال ان ابی سلمی علیه السلام اذ یسب من اذ یسب منک منی

پس فرمود مرا سینه زار صلی علیه و سلم هر دو حد کن
در شتم فرمای خود را مکتوبه علی حدت و صدق علی حدت
از علی بن عثمان که امرت ان ابی سلمی علیه السلام
و سلمت و اصدان و صدق را بستر بفرست کسی اخرا
نزد من پس بد اگردم و دستا بودی آن حدت مجرم
بلغ نهصد و سکون هم و علی را بسترین حدت است حدت
صدق بیع بعد و سکون و الی مجرم حدت بودی آن حدت
حدت است به ناز و فرمای روی است حدت علی بن ابی طالب
او سب پس نشست آن حضرت در پای آن یاد رسان آن
شک او است ثم قال کل منوه خوفتم سبسته فرمود کیل
کن فرمود انما غلبت حدت و قبضت حدت بودی که
فری تا غم شمس سبستی پس کردن که هر مای مردم
دانند تا مردم است از آن فرمود حدت از حدت و آن حدت
حدت من که با کسب نشد از ان و این مجرم حدت بود
که غلبه چوسته قال در سب من الشیخ قال در حدت جاب
بن عبد الله عن ابی سلمی علیه السلام و اصد حدت و سب
سب فاصت را بعد از سب کنت سب حدت که مردم آن
بن عبد الله سب حدت انما کل من حدت او را سب من کل
حدت را تا آنکه او کرد خود چون او قال تمام من و سب

من عاير قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم صدقوا فان
فروا قطع كن فرض فواء را پس او كن صدق اورا بعد نبال
سجده است و معنی اقطع است : گرايه تا
شخص في الا سوق و در بيان ناخوشی بندگان آورده
در باب زحمت شمع بسین جمله دعا و عجم مضمونه آخر با گروه
معنی بندگان و آواز دشمن و مانند آن است محمد بن سنان
قال صدقنا قطع قال صدقت بطلال عن عمار بن ميار قال
لبيت عبد الصدين لعمر بن اعاص قلت ابر في من صدقت
صلى الله عليه وآله وسلم في الصدوقه قال اهل عمار بن ميار
كذبتا قال كرم عبد الصدين عاص اوكيا قرئت فوافقه
او كعنه جزوه و الا صفت سوال مذكو در قرئت و نفع
كفت عبد الصدي بن زبير عم ابان بن مازن قرئت فوافقه ام
اجل لفتح مزه و جميع آخر لام حرف الواست ناعه فمغنى
منه و عبد الصدين بن زبير و عبد الله بن عمار بن ميار بن
وان با كسك يذنه فمغنى است بجزه و الصدين بن ميار بن
بعض مفسد في القرآن و كذا تصحيح و صفت كره شده است
در قرئت و افق بعضی از لغات است و كذا قرآن است يا ايها
انا از سلك كشا نه او بيشتره و نه تراهي سفيره و بعضی از
فرد عالى كه قوا اي بهنده مر است اما بيان مومنان كه كذا

بند و بهنده مر عمار بن ميار بن مازن
در دنيا اين لغات موفقي قرئت كذا مر من افوايه كذا
و قرا لا عين و دجال كه با دستي مر ابا هر كبر جمله
و سكوت او افزا ي است معنی حسن و ان امت مروان
ميوان نه انه و انكه اكثر اميا فوجت و فوسيه و بنودانه
وان نسبت بايم است معنی انكه جاك انار و نه انه و انجمن
بود و نه نسبت نام المعري كه كفه است معنی او ان كنه
است معنی در شرفي سببك المذكل قنده معنی در سوال معنی
نام نادم از موكل رحمة و الا صفت اعطاء و قوله خدا و بك
و صفت و صبر و پستين بر و عدو خدا كذا است و كذا
ليس لفظ ولا غلبه ليست هما كذا و بر طبق و نه تحت و ال
ين بر و صفت نيز موفقي قرئت قال الصدوقا في كذا
لفظ غلبه اغلب كذا صبر من موكل و الاستجاب في الامور
و نه او از اين كسند و با زار با عين جزه صفت موفقي
قرئت و لا رفق با سسته است و لكن مضمونه نيزه و نفع
في كذا يدي موفقي با معنی در برابر موفقي موفقي كذا يدي
موفقي كذا موفقي موفقي كذا و را و ن لفظ كذا موفقي موفقي
موفقي موفقي موفقي موفقي موفقي موفقي موفقي موفقي
لفظ از بسيم راجع به لغات و الا صلوات كذا و الا موفقي موفقي موفقي

یافته بود آن مقرر بود لا اله الا الله با نیکو سگیه که تو خدا که
 نمی شرک میکند و بیخ با انبیا صبا و اذاته صبار و ظواهر طهارت
 و کسب و دین و سب و جلوه حقیقتی که در کوششهای آن است
 سرسبند تا بعد از عزیمت بی مسلمان به حال من بنگرید
 فیجاء عبد العزیز از جهال بنکره و قال سید من جهال مرغ طایف
 بن سب این سب و گفت سید من بهال از جهال از عهده بن
 سب از این سلام که وی بر صحنی است و عالم بود و دست خیز
 مقصود است که سب است کرده که عهده از این سلام است
 صدیقی که نگویست شیخ این خبر که بود احتمال دارد که عهده بن
 از هر دو صحنی شنیده و طاعت کل استی فی طاعت لغت از
 که در لغات باشد سب لغت و کسب لغت و کسب لغت
 که سب که در لغات است و هم چنین کارها نیست کنند بیضا که در
 لغات باشد و در جل لغت از آن کن محتو تا در هر دو لغت
 سب کند و می گویا است که در ده تا را بود با حد که نیست
 این صحنی را موافقت ابو عبد الله است الله عیب ه
 با سب است من الکلیل در بیان آنکه مستحبت
 کلیل که در وقت حج است صحنی از ابراهیم بن موسی قال
 صحنی او دیدن خورین بر زمین خاند بن سعدان من الله
 بن صد که سب من این صحنی است که در کسب قال کلیل اما که

که که تکم ضرور است کرده مقدم از غیر ضرور است که
 تمام در وقت حج است داده میشود و مردان و بان
 برکت از آن بود که محض است از یکی و در آن وقت
 ضرور این جزئی نقل کرده و آنکه آن صحنی برکت دال
 حدیث باشد که آن حضرت دعا کرده در صلح و مد آن ه
 بر که صلح این صحنی صلح الله علیه و آله و سلم است
 در صلح این صحنی که در صلح صحیح شده است و صلح الله علیه و آله
 واقع شده است موسی قال مدینه و سب قال شمس
 عمر بن یحیی عن عماد و غیره الا انصاری عن صبا صد بن زید
 عن ابی صحنی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان ابراهیم حرم
 که در عالم از او تحقیق ابراهیم حرام کرده که در آن
 ان که از صلح است در آن دو دعا کرده برکت من که در آن
 مدینه است و انی حرمت مدینه کا حرم ابراهیم که در زمین
 این از ام که در حجیم الهی مدینه را چون که حرام کرده ابراهیم
 که در دعوت الهی مدینه و صلح شامل با دعا ابراهیم کند
 دو دعا که در من مدینه را برکت در دو صلح است و آنکه
 دعا کرده ابراهیم حرم کرده عبد صد بن سلیمان قال
 ما کس من اصحابی من عبد صد بن ابی طلحه عن ابن مسعود
 رضی الله عن ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
 است

در این بین ما یک که محسن رسول خدا رحمت کند و خدا هم یکی کند
الطاهر بارگه که در کتب اهل بیت و بارگه که در کتب اهل بیت و در هر کس
اهل اهل بیت خدا و خدا برکت دهد بر ایشان و اگر در کتب اهل بیت
و برکت دهد در صاحبان ایشان و در اهل بیتش و در اهل بیتش
اهل بیت را از این شهر با راجع اهل بیت است
تیرگی بیع الطعام و الفکره در میان چیزی که ذکر کرده میشود
در فروختن نمودن پیش از قبضه در میان حکمت است که بیع چیزی
غذاست و در وقت اندازی و کمترین آن تا وقت کرایه
فروخته شود و مکروه است که در صلح و سکون کافست و در اسلام
مردن مثل این است و این بر هر قسمی که در دنیا اولیه بر مسلم
عن اولادها عن الزهری عن سالم عن ابيه قال رأيت الذي
يشترى من الطعام مما جازته بغير وزن على رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم كفت بر سالم عبد الله بن عمر خطاب و هم من كسائله
بغير ثقله الطريق كفت لي كمل وزن ذوه شدة و جمع قوله
و بعد رسول خدا ان سوره حتى يوان الى رعا لعمركم كفت
انك لو بخرت شدة تا بند و جای خود و بعضی گفتند آنرا یعنی
بر سر آن سوره که در حدیث بر کرده اند یعنی منع کرده می است
تا نغمه بخرند آنرا چنانکه در آیه که حدیث من الله کم ان تطعموا
ای و تغلوا و این منع از آنست که در مسی لی وزن و مطهر

اقبال کی زیادتی است سخت در سبط خود آورده و شخص خود
باید نوشت تا از این شهید عالی باشد و بعد از این مجازت در بیع
حصینة اندر کشته اند و در حسی بن اسمعیل قال حدیث
و است من ابی طلحه من ابن عباس ان رسول الله صلى الله
عليه و آله وسلم نهان بیع الرطل طعاما حتى تستوزن كفت
منع که در آن ما که نوشت مروی طعام را تا آنکه تمام و کمال
آنرا نوشت تا آن عباس گفت تا که حدیث کعبه در این حدیث
بگردد است این قال ذاک در اجمودهم و الطعام مری
گفت این عباس این فرودش پیش از ضبطه و قبضه فرودش
عده هم جدا هم است و طعام موهب است فعلی نازده در این
اشارت که صحبت من مری هم مقوم و سکون را و خروج
ضمانه و حره است یعنی موهب قال ابو عبد الله موهب
گفت ابو عبد الله موهب مع مرجع من موهب
اولو عبد الله قال حدیث شهید قال حدیث عبد الله بن
قال سمیت ابن عمر رضی الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم من ابتاع طعاما فلا يبيع حتى يغضه و هو قد كسره
طعاما من موهب است آنرا تا که حدیث کعبه
سمان قال کان لمرین و تباریکه عن الزهری عن ابن کعب
بن کعب بن العلاء ان قال من کان عنده و صرف تغلیب

این دو ساعت گیت که نزد او در ام باشد که بر آن کذا باشد
 فعال لطیفه ای هستی نماز شانس القایت گیت هم که در ام
 پیش اوست صبر کن تا طریقه دار من آید از باو بر قال سینه
 هوالای سحر من از هر یس نیز زیاد و گیت سببان
 بر چند سینه مذکور بود است که هر دو بر دینا ساز ز پوی
 کرده هجاست که گشته ایم با آنرا از نهی نیست و آنگاه
 که باک و نظر او از نهی نقل کرده اند سببان با سبب اول
 هر دو بر دینا کرده فعال اجزائی ملک بین اوس پنج همز
 القاب یعنی آمد و گیت بخیز از نهی جزا و مراد ملک بین
 اوس از هر دو خطاب با او در حال که جز سینه او هر دو
 از سبب در اصل با عد علیه و الود سلم قال الذی یحب الله
 و در بعضی است الذی یحب بالقرنی با او با او با او
 پنج خطه لطیفه با سبب بقره راست درست پنج سوره با بود
 پنج فراد اسم است یعنی مذبح کبیر و با عقیر است و چون
 در او است که پنج فقه بنفقه و یکوهتمی عدالت که با سبب و شری
 چونست که کبیر و دست درست بنز و گشته و البته در جا
 الا با و در هر دو من گندم گندم با است که دست درست
 و نیز با فقری با او با و القیر با عقیر با او با او با او با او
 انحراد و بر بقره و من با است که در سبب کس که طریقی در وقت

پنج که بنظر و از بنجا معلوم شده که فرقی بر صحن گیس بر
 صحت گشته در مثل با است چنانکه خصب در نظیر است
 بجزئی که علقه فاسک کرده اند علقه با نظیر سوره او سینه
 و انقل با بعضی دیگر جنب را بر در کشته و در باو است
 نظیر در ان حوا چه آفرشت آمد قال مولف مع و در حوا
 افکار نیز ذکر کرده و در این حدیث چیزی از ان معلوم شده
 شیخ این خبر که یکوهتمی جزا حکم را است سینه که در است
 این خبر که یکوهتمی با او هر دو پیش از ان که سینه
 اگر افکار حرام بودی این را انفرمودی و این سخن با سینه
 از مخفی است از آنکه با افکار شری که حرمین مذمت
 در وقت از دانی و گنا گشته و در وقت که از فرشته با سینه
 در دمی افکار احادیث صحیح که چنانکه با او با او با او
 آنکه در هر دو کس که افکار که در مسلمان نیز بنظر افکار
 بخیر و افکار سبب شران در بنظر ما گشته اند که مولف من که گشته
 بین تکلم حکم شری می گند چون در هر دو است خود شری که در سینه
 موافق حکم بنا فدان ترجمه اصل سینه فدان که این باب نیز
 قبل باشد و اصدا علم سبب انعام قبل سبب
 در حکم از من بنظر سبب انقبس کردن پنج و در سبب مذکور
 از من چیزی که نیست نزد تو یعنی ملک ان سبب در وقت

مشیت علی قال صدنا سعیدان الذی صلیا ه من عمرو بن کلثوم
سمع طار من نزل سمتان عباس گشت سعیدان بن عبد الوهید
یا که گشت هم از عمرو بن دینار که گشته است طار من که
سبکت طار من شنیدم این عباس باغوال انا الذی نزل علی
سبکت این عباس با تو پیوسته که است از او سوال فرمای
عبد که او مسلم و با او اطمینان بر اجماع حتی یستقیم آن مومنان
انکه فرزند خود پیش از آنکه قبض کرده میشود قال ابن عباس
رضی الله عنهما و حسب کلشی الا شکر گشت این عباس
ندرم هر چیز را که مانند طعام که پیش از قیامت فرود نشود این
تمامی است که این عباس کرده و مشک نشاید چون است
تقدیر و اختلاف است ^{در حدیث} از این نبی یا مضمون از این
و امام باقر تعیین مودت و کفایت کرده و هر یک از آن
و نماند است که در امامت هر یک واقع یافته است عبد الله
مسئله قال صدنا امام بن باغ من عرض الله عن ان ابی
صلی الله علیه و آله وسلم قال من ابتاع طعاما فلا یجوز له ان یشتره
فرمود کسی که از طعام را پیش از آنکه تمام کرده آنرا
نارواصیل من ابتاع طعاما فلا یجوز له ان یشتره و زیاده که او است
اصیل این اوست بیون است که کسی که خرید طعامی را پیش از آنکه
آنرا قبض بکند آن شخص این غیر از حدیثی است که در حدیث

نارواصیل است که بعضی از آنکه قبض قبض میسبقت
در حدیث است که هر دو یکدیگر است و حتی که با او
مشتری کرده یا مشتری قبض بعضی کرده بحکمیت نشد گشت
که سبقت نکرده نه با قبض کرده بیع را از کفایتی و بیایدی آنکه
که او را بیاید از بیایدی در دو است یعنی اصیل بود
مشهور یا داده کرده و پیشه و غایت که این است از بیاید
بزرگ گشت است و می نماید بیست و نه غنیمت و است که در این
زیاده و غنیمت آن گشت و احدی علم و موافق بیع در آن بود
و در بیع فرود من چیزی که باشد نه بیع و درین دو حدیث
در کفایتی و در حدیثی است که فانی همان حدیثی که گشت
که حدیثی درین حکم بر شرط خود یا فقه و میزبان گشت که موافق
بیع یا سبقت که در حکم را بر حکم سابق کسب و میزبان سبقت
و است و غایت که در حکم است و حکم سابق است که از بیع
نماند است است تا در حکم او نماند است است تا در حکم سبقتی
فانما ذی دو معنی با سبقت است که فواید است که بیع
چنانکه از حدیث حکیم بن خروام که از اصحاب سبقت بود که بیع
معلومه مشهور با این غنیمت با رسول الله صلی الله علیه و آله
من بیع به غیر منی گفتم ای رسول خدا می آید پس می آید این
بی که نسبت خود من ابتاع من اسوقی عمر چه بیع خود با بیع

مسفر و هم آن پیش از آنکه از بازار کرم اصفه میسر باجی
فقال باج ما پس مذکور پس فرموده که حضرت عمر و شمس بن
که سبب نردود وقت باج ما که آن پیش از سبب
من را می دادند شتر می دانند جز آنکه باج منی بود و بیانی
را صد دال و بیانی که در بیان آنکه کسی که اعتقاد کرده که شتر
که خدا در حقش سخن میگوید آن را نیکو نماند چنانکه آنرا
جا که آن را در باجی فرود بیاورد باج من از حکم شریعت
خوارت معرفی کز آن است در جمیع هر سه حرکت خوانده باشد
بجی من بیکر قال صدقنا اللیث من یوسس من ابی
قال جنزانی سالم من عبد اعد من ابن عمر رضی الله تعالی
عنه بیت ان من فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله
بیتا چون خرافات منی انظما که گفت ابن عمر حقیق و در بیان
و در آن حالت رسول خدا که سیر فرستند طعام را در آن جا کرده
بغیر من ان بیوفای نکاح فرموده همیشه بر از جهت که نیست
بیک مسفر کشنده و بجای ده بیستی موسوع بود و از باج من تا آنکه
بیز و ستم تراستی بود و مالی در عالم تا آنکه جا و پند و نفاق است
سوی عاقلان خود را بخیرت زد که کز کشنده
از شتر می ستانند و باج تو ضمه است باج و حق که کفر
منافی با ظلم با حار با سبب است از نردود باج شیخ با و

او مات مثل ان قبضت من فروخت آن باج با بیکری بود
آن در پیش از آنکه قبض کرده میشود درین حکام حکم که
در سبب باج اگر مرد باقی فروخت و مانده از حد بی
آمده و نیز همین قدر معلوم شد که حضرت شتری را در کوفه
رضی الله عنده خرید و شتر او که بهت میس و از بعضی چشم
حکم مردانی را بقول ابن عمر است کرده چنانکه معلوم شود
در صورت که باج کند است سبب گرفتن شتر و پلا کشنده
در دست وی اضافه کرده اند حقیقت و بیافیه برضه
که چنانکه آن بر باج است و چون است قال صدق من سبب
در عهد مالک و احمد زینت که در شتر است گفته اند
اضافه است که کسی که در تهای بی قبض شتر کرده و گفته
بر باج من اندازد و اگر شتر او سگیه از باج و پلا کشنده
و دست باج دست ما نماند است و قال ابن عمر رضی
عنه با در کت الصدوقه حیا محمود من امتیاج گفتگان
عمر شتری که در باج است آنرا عقد بیع نرده و بود و نیز
منظوم از بیع میس از آن عمو فریفته است یعنی قبل
علی شتر سبب که چنانکه شود در سر شتری است
فرود بن ابی الفزعال حدیث علی بن سید من هشام من ابی
من عاقله رضی الله عنه قال قلت لعلی بن ابی طالب

صلی الله علیه و آله وسلم او باقی ضربت الی کبری صلی الله علیه
اصطریق البشارت کت عاشره رضی الله عنهما هرگز که یکم کوه
می آمد بر نیزه اصلی صلی الله علیه و آله و سلم می آمد در آن
خانه او می کرد رضی الله عنه از دو طرف نه زینتی هیچ پندار
فلان او را نمی طرح الی المیتسه لم یعد الله قد انا
نظرا بسبب و می گوید آن داده شده هر آنحضرت را در آن
و حضرت نمودن از کوه سوی مدینه در سس نینداختند که
حقیقت آن را در وقت ظهور نبی بر کوفت معاند که وقت هیچ
می آمد تا که او در وقت ظهور نبی آن را در فرج از پشت
خبر بگویم که رضی الله عنه فقال با جاره انما صلی الله علیه
و آله و سلم فی ذمه الساعت الامن عدت هرگز که چشم
این آمدن او بگویم گفت میا همه ما را خبر شد او در دست
کوه را که که چشم آنده فلان و فلان لای کر خفا
من مشک و خوشی که در آنی که گفت او را پروان کن
کسی که از دستت قال یا رسول الله انما ایشای نبی ما
و اسما رضی الله عنه گفت او بکری رسول خدا نبی است
هر دو نفران من عالیه و اسما قال حضرت از قد اذن
لی فی طرح فرموده باد استی که حقیقت شما نبی است که
دارد شده او را که بگویم نبیست قال بصیحت یا رسول الله

قال بصیحت او بگویم نبیست او فرموده نبی است
قال یا رسول الله ان صدی اقبین الله و شما فلان
صدا بجا قال قد اذنه تا با الفی کت ای رسول خدا از من
شده است که آن داده است انما را برای بر آن من کن
انان فرمود که شتر آن جشن انحضرت خیمت که در راه
شده ما نمی از نیزه حاصل که از آن فرمود که نبیست که
زهر جان جز است که شتر بر او حضرت فرید و باز در پیش او
رضی الله عنه که باج بود که نبیست باج ایست
نیزه شده سلمان برین برادر خود سلمان این نبی است
نبی باج که یکم هر کسی را فرید منی را در وقت مبار
عقل باج را شتر و که فیج کن این بیج که همین من باج
انان با نذ آن سید هم که این منی حرم است هم نبی است
کوه که در دست می فیج کن که کس زیاده برین نبیست و ایوم
علی نبیست ایست و صحت کله بر صد را در خود صبا که که
که اتفاقا فی عهد سینه چلی که با وی مفروض که من زیاده دران
سید هم با کوه کوه که من ساقی به از سید هم صقی با ذره
بزرگ با ذره سید به بازرگ کند میا در
با کس باج من صد اصدان رضی الله عن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم قال باج صیحتک علی من انما بیک

نزد من صحت شمار بیع را در خود نشاء علی بر حسب شد
قال عدنان سنان قال حدثنا الزهري عن سید بن المسیب
عن ابی هريرة رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم ان بيع ما عرضنا وبيع كره رسول الله انك
مفروض شهري لى باي ايام تسعين ميني باي به متاعى كرهه
باشند و شهري كويه فواخر مفروض و محبس من كذا كره
بشريح كران فواهم مفروض ولا تا مشتر و انفر الله و مش
به صحت تا مفروض و كيري و باهه از من آن به تا مشتر
فصل شباع مست در اصل تا مشتر و كيري و باهه از من آن به تا مشتر
از كيرت است مبلغ نون و سكوه و كيرت مست و كيري و باهه از من آن به تا مشتر
در بابي حضرت ليزادى و باي بيع الرجل على بيع امرته مني كيرت
ولا يكتيب على خطها و هو مستكاري كذا مسلم بن خطه و باي
خود و لا تال لفراتة طلاق امنا كذا في الاما و طلاقه
نون طلاق خواهر خود را با بر بزه چیزی كره و طلاق است مني
بر مردی كويه كره نون طلاق كره و خود را به بی تزویج كيرت
كه از زمان و نصف كيرت و شباع تا مشتر و فريه و سكون كان و
تزوج فواهم مست و باي بيع المرأه و كيرت
بر مردی باي و نون كيرت مني كره و باي و كيرت
و باي كيرت و باي طلاق و كيرت و باي مستكاري و باي مستكاري

باسم العاقبة في من زيد كفت طلاق من سار و باي قدم
مردم را كه مني بسند باكي مفروض مني مستكاري كره و باي
سكنه در مني شيعت كويه كيرت باي مستكاري و باي مستكاري
بشري مني كيرت باي مستكاري و باي مستكاري
اكتب من عطا بن ابی اربع عن مابن عبد الله ان
اصح طلاق من و بر صحت مردی آرد و كيرت باي مستكاري
منی به بر صفت فواهم مستكاري و باي مستكاري
بشري مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري
زاده آن مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري
بشري مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري
كه سيرة آرد از من من حزينه تا مشتر و باي مستكاري
چشم من مني مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري
و باي مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري
حضرت ابی انكر نون من قال لا يجوز لك في البيع و قول
كسي كيرت مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري
انما مني كيرت مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري
كيرت مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري
حضرت كيرت مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري
فريه و باي مستكاري و باي مستكاري و باي مستكاري

صلی الله علیه و آله وسلم الحرامه فی العار من عمل هذا الصیغ
امرنا فورد فرموده منبره اصحاب صلح در آتش بود هیچ
و کسی که اگر کشت گاهی که شست بر روی کلاه با سبزه
بر روی سینه عباد صبیح سسکه قال مدینه ملک من تا صبح
این مرضی اندر حال نمی بوی الله صلح الله علیه و آله وسلم
عن الجفین منی که نه حضرت از کشتن کردن دعوا م کرده آزار
اگر اتفاق باغی است هر دو گناه کار نه گفتند با عظیم
اولم شافعی رضی الله عنهما هر دو صحبت این بیگانه
بیگانه در حال لینه و حکم بیگانه که قدرت
خاندان بدست می شری ما گو فرود سخن مسلم بر پشت غم
که بینه بیع عتدوم و محمول مر این سجا باطل است غم
بچه که با بر آن در شکم با شریل و جودا صلح با موعده
در هر دو ملک است از باب مصلحت خاص بر عام است هر دو
مسند صفتی رسول و احوال تا در لفظ فی الزبر ای اشهاد
نوشته است در مرد بچه که در شکم تا دست و مراد صلح
اول بچه که در شکم که بچه باشد که کرده آزار از صحبت گناه
و شربت آن در حالت ده واقع شدن آن در حدیث است
گویا قیاس بر آن کرده هر چه از بیع تسبیل است و عقیم کرده
آزار زنا عباد صبیح بر صفت قال مدینه ملک مدینه

من صیغه صبیح مر مرضی الله من ان رسول الله صلح الله
صلح الله و آله وسلم سخن من صلح الله جعفری رسول صلح الله
از بیع بچه در شکم و کان چنانچه باطل ای بینه بود این
بیع که با صحبت میکردند آزار مردم پیش از ظهور مسلم و پیش
بود در میان آنها کان الرطل شقی العوزة فی این من انا قد
ثم انتم فی بطننا بود روی که سینه و زنت بچه شتر آنا آواز که
ی زنا با قد ستری را گناه که است و این باطل است از بیع
مسند بعضی گفته اند مراد آنست که در بیع حدت قرار میدادند
که بچه در شکم که است بچه بچه او این حدت مجبول است
بهر صبیح باشد بیع الموشه و حکم بیع بچه
لمن ای دین آن نام نه در حال من مرضی الله من ای بینه
صلح الله علیه و آله وسلم حدت است منی که است سینه
از بیع عاصه است سید بن سیر قال مدینه العتدوم
عن ابن شهاب قال ابترقی عامر بن سعد ان ابی سعید اخبر
ان رسول الله صلح الله علیه و آله وسلم این شهاب که بچه
مر عامر بن سعد که با سعید جزا و در عامر که شقی رسول الله
صلح الله علیه و آله وسلم سخن من بیع ای بینه من و مراد آن
سازنده است که آزار مردمی بچه خورد بفرود سخن بچه
مردی پیش از آنکه براه آن با نظری که سوسی ان دین الله

بسیار بود صورت نشسته و بلند او در صورت آینه بود و چون
سیان نگاره است و من مشین و من کرده از دو طرفین
بسیار بود و خنده و خنده او در صورت که کبریا باشد که
بسیار مشین برده است و کبیر مشین است و مراد از چنانست
برود و او استی : **ب** بیع اسانه و قال ابن
البنی علی اسد علی و آله و سلم من کفنت من من کرده است
صلی الله علیه و آله سلم از بیع ساده نمیکرد استی : **ب** کمال
قال مدنا تا کف من محمد بن یحیی بن مان من ابن الزنادی
الاصح من ابی هریرة رضی الله عنده ان یسأل
علیه و آله و سلم منی من الله سده و السادة هذا عیاشا
بن الایة قال مدنا هذا لا علی قال مدنا سمع من ابی هریرة
من طار بن یزید العیسی من ابی سید قال منی منی صلی الله
علیه و آله و سلم من البشیرین مشین الله و السادة
الاصح البقی للبیع ان لا یقبل اولی و النعم و البقره
من کون مرابع را ایچو که دار و مشین در دست نشود و ایچو
و بند و تا جاده مشین که بر شیرت و کل حفله ملک است
ما ابل و هر دو از شان او بخیل است و این از با بخلت
عام بر خاص است و العصاره الی هر لهما و من یزید و من
کتاب با بار صغرات از من صغرات است که با هر مشین

بیع خود یعنی که بیع ساده است که بگویند مشین و حتی
من سکون از انهم سو تو بر ما واجب شود بیع در این هر دو
صورت مقرب بیعت دور است بیعت همین قدر و من
علاسه و الله مشین لثواب لا یبطل به و من کرده است
لا توت و ان حاست دست رساندن کلاه دست کمالی
نظر کند آنرا و بعضی گفته اند حاست است که که بیع مشین
و حتی که ساس کردم عابد تر یا ساس که بی تو عابد بر این
مشین بیع مدنا قال مدنا هذا واجب قال ابن
ابوب من محمد بن ابی هریرة رضی الله عنده قال منی منی
صلی الله علیه و آله و سلم من البشیرین ان یسأل الرجل
الواحد به غیر علی سیک گفت ابی هریرة رضی الله عنده من کرده
مشین از دو جهت با س کی ایچو که عابد هر دو یکی
عابد اما که در مشین بگرد و هر دو دست بهتر رسد آنرا
برود و کوشش من این است از دست که اگر چون یک عابد
گفت و دست خواجه پیش درین دو است صورت با س و من
ذکر بیافند و آنست حال صاست که عابد را در نماز عابد
بچه که دست هر دو نوازند و گفته اند که راهی هر که کرد
آنرا و اشقا رفوذه از جهت شهرت که است و این است
مشین گفت که چون مقصود بیان من مشین برود است

شیر و در می گد شده است پس در کشیده شود چنانچه
و حق نیز معنی نظریه است مطلق نظریه است و اصل نظریه
صبر الاله اصل نظریه و لغت کما پیشتر است حال نظریه
الاله و این از جهت گفته می شود نقل از اصل لغت نظریه که
آب و شیر و ماستی که گداری قوای درین صورت که آب و شیر
یکدیگر را در حق است با درین اصل نظریه که آب و شیر
و حق که گداری قوای درین صورت که آب و شیر یکدیگر را
با درین اصل نظریه را یعنی صبر آب گفته می شود
یعنی که حق را در صفت حق صبر بر چه درین صفت
قال ابو هريره عنی صبر یعنی صبر در حق که در حق
نظر و اول و لغت حق انا عما عد فان بحر الطرون بعد ان
تخلفنا فمردو نظریه که پیشتر و نیز است کسی که بخورد و نظریه
دی - بهترین دو نظر است پس از آنکه در دست آمد آن
شاه اسماعیل و آن شاه در دوا صاعان فرار قوا چنانکه
و اگر چه در دست آمد آن را با یک صاع از غزاه صاع شیری
گفته و دیگر حق را صاع و حله و اوله درین صاع و دیگر
بنی ساعه انی هریره رضی الله عنه و ذکر کرده و سود از این صاع
که از انی هریره در دست کرده از حق یعنی صاعی صاع و سلم
صاعان فرار نظریه صاعان از غزاه بنی که گفته در دست

در حق کرده است و قال مصنف من این سرین صاعا علیهم
در با اینها رشت گفته است معنی از او بیان از این سرین
مرفوع که کسب از غله به و در ششتری صاعا در دانه است
و قال مصنف من این سرین صاعا ماس مرقوم که در کشت و کشت
معنی از اینها از این سرین صاعی از غزاه و ذکر کرده است صاع
صده زده قال ابو عبد الله معنی از لغت گفته است لغت
مع دو با ت فرار گفته است از ده است لغت است
قال حدیثا مستقر قال تحت ابی ابراهیم حدیثا ابو عثمان من
عبد الله بن مسعود قال من اشتري شاة مملو فزده صاعا
فقد حاصها صاعا من قره گفته است این مسعود کسی که بخورد
شاه را که محفل است پس هر که در آن پس گوید که در آن
کالی که بوی کسب از غزاه است معنی صاعی صاع و سلم
ان لغتی صاع معنی صاع کرده است نظریه است که پیشتر است
اصحاب صاع یعنی پیشتر از نظریه از چیزی که از فرات است
می گداری صاع درین بو است قال حدیثا مکه من
انی از ابو عن الامیر عن ابی هریره رضی الله عنه ان ال
صاعی صاعی از سلم قال لا تغفر ان کرکان فرموده است
گفته سوار را که غله جز آن می آرد و لا مع صاعک علی معنی
و مع گفته معنی از شاعر معنی و لا ما صاعه او زده درین

3

رفت عزیزی و تابع ما نزلید و فرزند ما شریع
نیوی با کن کرده و لا تقوا الله و تقربوا الیه کرباً
اجتاهما فمکرم و المظن عدان خلفا کسی که کفر ختم
مابین ما بین و حال است بعد از او بشهد آن رخصت
اسکندران و خطار و اوصاف عاقل تراکشود است آنرا
نگهدارد و اگر او خوشی داد باز پس ده آنرا که صلح از حد
این است در المصداق و فی بعضا صلح من
در میان آنکه اگر چه او که مصداق او در بیان و شنید
آن صافی نداشت علت و اکثر و ایاست بسکون و ممت
گفته اند قولی است که شیخ امام صدر به است یعنی مملو
صدقا محرم فرود قال داشت کی این اسمی عالی خبر
این صریح قال خبری زیاد بن سدان نا با مولی بن سدان
بر نیامد و از شیخ ابهر بر معنی است بقول قال مولی
صلی الله علیه و آله و سلم من اشتی هم اصداقنا علیها و لا
کسی که در غیر غنمی مصداق است پس شیخ از آن رخصت
اسکندران و خطار و اوصاف صلح من فرسید که در حق است
آنرا نگه دارد و اگر نه از حق است پس در حق شیخی که در و شنید
صافی از خود و در این است بیع العبدانی در جواز خرید
شده نانی از خود و در حق است این است حکم و او اندانید است

چون بیع هر است موقوف کو یا قاس کرده است بعد
زانی را بر است تا نیزه شنیده زانو او را اند است و غم
کست که منوط است این فساد و قال شیخ ان شاره زانی
گفت سرج اگر یکی سزین هر روزی تا جابست و اگر چه پانزده
بیایه از است عیب زانی است بعد از آن وقت قال غم
اللبت قال حدیثی سید القری من ابه عن ابی هریرة قال
من ان محمد بقول قال ابی ان یخو و کما ان شیده است
نقل کرده وی زانی هر چه که پیش کسیان شنیده با بخر
که سگفت فرمود مر سلفیت اصلی است صدقه و از سوسم از است
او است شین زانی با فعلها با و لا سرب و حتی که زان کرده و گما
هر چه که هر است زانی و پس خرد او را پس از حد و در حق
سزینش گفته او را بعد از حد ان شیب بیع منوطه و شیخ
را شنیده و از خود صدقه است از سرب یعنی حارس است
کو بیعتی است که گفته اند زانی است حانت که که گفت
صدایه که رجوع و عا بیت زانی او کرده و بخود سگ
نیز شنیده است که ان فرمود که صدقه با بیع و حق ان است
تجدید با و در شیب بیشتر که زان که صدقه با کرده و عا بیت
با بیع که زانی است ان است غلظها و لو عمل شیخ
بدر آنرا که زانی سب و بیع منوطه است آنرا که بیعتی است

سوی بسیار بود غیر تمام است جفا که در کفر و این جمیع
انگشاهان کفر که مسلم شده که است خدیجه نام برسد با کجا
اگر کسی بخواهد خود را منی پشت بکند در این مشی و این مسلمان
مسلمان که بر اهدت حلیه خود را به منی مشتري که در کتب
سخرت که کرده است هر چه در یاد خود می کند یا ضعیف کند
و کند او را به اجمیت یا اجمان
اصول قال شد
باکسین این شاپین صید آمدن بی بره و وزیر
خاندان رسول آمد صید از ایزدیه و از زبان بن خاندان
کرده که رسول شد اصلی آمد علیه و السلام سئل عن الانشاء
و لم یخص و یسید و شد از حال او و منی که کرده و چو منی
قال ان نشت فاطمه و با فرمود که زن گشته خدیجه که از آن
نشت فاطمه و حاضران نشت فاطمه حاضر با فرمود
ان نشت فاطمه و حاضران نشت فاطمه حاضر با فرمود
نیر کشید که اگر کسی از موسی باشد و قال این مشی
اصدا نشاء او را بد کند این مشی شیخ باکسین
یا پس کسیوم با فرمود لغز و حقن یا پس از جا بر باکر
کوی صغیر از قول او ان نشت و لم یخص آنست که از آن
باشد درم با یکدیگر مانده هر ما انکودر او خدیجه که
گویم ریت که من واقع شده و کوه او لعنت و در جفا

در جفا و در نهضت منی باشد پس لازم همان حدیث
و عاصی که منسوبم مخالفت با انکوز خدیجه مناری نرود
بر این منی شایسته هم باید که اعتباری نگینند قطعی جالی
و کوی که در او از منی حره است جفا که اول منی
استیغنی سلم ان کج الحصنات و المونات فاما کت
نادر که در این حدیث منی حره گرفتن بسیار بود از منی
الص و الشراغ انشاء در بیان جواز بی
انمان
ابو ایمن قال میز خدیجه منی از منی
قال هر دو منی از منی ثابت عایشه رضی الله عنها و خلق کل
صلی الله علیه و آله و سلم ندرت گفت عایشه و آمد در منی
بر آن که در او نیت بر بره که آنرا حفره بود و فرشته نظر
بیکر که در او را باشد فقال ایما رسول الله صلی
اشتری و اعنی فاما اول منی پس فرمود رسول خدا
عایشه را فرمود آنرا که منی است و او که منی است که آنرا
ثم قال ان منی صلی الله علیه و آله و سلم من منی منی منی منی
یا بعدا حدیث است و باطله منی منی منی منی منی منی منی
گفت است و از آنست ثم قال یا بعدا مال ان منی منی منی
طایس فی کتاب الله پس فرمود عیضا آنرا که منی منی منی
مردم را که در طایس که منی است و کتاب خدا منی منی منی

فی کتاب اصدقه باطل کسی که شرط کند شرعی را که در کتاب
شرعی آن شرط باطلست و آن شرط مانده شرط اگر بگوید
صدقه شرط اسد حق و او فی شرط مانده ثابت نزد حکم
اگر کسی صحتی شرط کند که بابت در دست معلوم شده
بر سبب حق آنرا که هر چه در دست است محکوم است
و ما یظن من الموی ان هو الا وی یومی که فی کتاب اصدقه
یعنی کتب الله سبب و کتب است یعنی مقدر و مقرون
شاخص است حدیث ترجمه همین است که عایشه بریده را
مردی بخیزید و آن حضرت بیع او را بگشاید و کند بخیر آن است
حسان بن ابی ساه قال حدیث امام قال سمعت ابا
یحیی بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عثمان بن عیسی
عنه السلام است بریده جعفر بن عایشه فریاد می کرد بریده
از مولای او که از تو تم انصارم و یعنی که بید از من بریده
عش و بریده قبیله بود نه کالی که او را ایام انارث بریده
بر مساویه تخمین الی الصلوة فلما عار قال است انما اولان
یعنی اولان شرط اولان پس برود آمد آن حضرت بجا
بر که داد و گفت عایشه! بجزم ایا که در کوفه شنید آنرا
انکه سر داشته و اما که برای آنها باشد فقال الی صلی
علیه و آله وسلم انما اولان و لمن اعلق سبب فرموده بشیطان

کسی که آنرا که در دست ثانی حاکم ان واجب
او حدیث اقال ما یرثی حمام کو به کند من رافع را اولان
شرط بریده با بنده گوشت خانا نده است ان عمر
صل مع حاضر بود و حرام بود اجل میبندند
ابا است که فرزند حاضر باو به نشین را فی شرط او است
که در کند حاضر را می او نماید و قال الی صلی الله علیه و سلم
او استسنع اصکم افا و تعبیه که فرمود جبرئیل گفتی
بلای شمس کند کی از شراب در سلاز بسبب بلیغ کند او
و در آن بعضی است سعی نماید در عرض من عطاء و فرقه
درین صفت عطاء علی بن عباده قال صدنا سیمان
عن اسمعيل بن شيبان قال سمعت جبرئیل ابعث الی صلی الله
علیه و آله وسلم گفت شمس که تا می است نشین بر شمس
مشرو و بشنیدم هر چه را بگفت است که در من غیر شمس
رحمت کند و خدا روی علی شناده ان لا الا الا شده ان
محمد رسول الله که ای و او ان از ستم طلب که است میبوی کند
کریه او جبرئیل محمد فرستاده و حضرت سبب خلق و انعام
و ابنا از کوفه و السبع و العاقبة و النبی کل مسلم و بیت
که در بر آن است نماز یعنی بر پاوشنیدم و دم و در دست و تمام
انرا که ان یعنی احکام و در کان نماز بر او بر او ان نکوت

دشمن و بقرال کردن احکام از غنا و مرا و نیز فرای کردن
عمر و مردم سال از احضار اعلی بن محمد قال حدیث
عبدالواحد قال حدیث اسمر من صبا مدین طاکوسین
اپر من ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله
علیه و آله وسلم لا تموتوا کبان و لا بیع حاضر لیا گفتن بن
عباس ز نوره سمیخه استنباط کینه سورا زرا که چیزی است
فروختن می آرد و لغزشد حاضر برای مادی غفلت این
عباس رضی الله عنه با قول بیع حاضر لیا و بس گفتن بن
عباس را بر حسن داده این قول که لغزشد حاضر لیا یعنی قال
لا یمن سباً گفتن می بایه که باشد و یعنی که بر این
نکوه شد عمل بایه که و کرده مطلق بیع و حال بود بیع گفتن
قول آن حضرت اگر در ترجمه گذشت از استنباط حدیث بیع و شد
الشیع کل و تخمس که در آن قوم را خنقید زبان توان
و بیشتر از هزار باهل جمله بیست و درایم اولی که بیست
باشد
من کروان بیع حاضر لیا و با هر کسی که
کرده و بیست فروختن حاضر برای مادی هر دو سه ساله
بن الصبیح قال حدیث ام علی الخنی قال حدیث صبا الرحمن
بن صبا مدین و بنار قال حدیثی ابی عن صبا مدین هر که
غنا قال نبی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان بیع حاضر لیا

و بن قال ابن عباس ترجمه کرده است اگر کسی بیعت
اگر بیعت پس چگونگی بیعت ترجمه را جواب گفته اند
یعنی عام است بیع با هر دو بیع را در است و بیعت
ماضر لیا و با لغزشد و کسین معطی صبا مدین هر دو بیعت
درست جمع ساسر است یعنی و آمدن است میان بیع
مشتری و معنی ترجمه آنست که خدا بیع حاضر برای مادی
دخالت نکند و بیع و شرای این هر دو بیعت هر بیعت که سب
که یعنی دلالت بیعت نیز مشتق از سوره باشد اگر همان بیعت
ناریم بیع عام و مشتری و کرده و بیست این بیع
گذرد تا بن سرین و بر بیعت همی بیعت و مشتری یعنی
در بیعت بیع و نقل گفته یعنی که بیع بیع و در بیعت
آوردند بیعت شرکاء خزی از بی بیعت قال ابن عباس
بقول فی قول با و بیعتی البیتری گفتن بیعت سب
غرب بیع کن مرابحه و عرب بیع از این قول که شرکاء
مغضوبه و بر بیعت است دلالت بر تیکه لفظ بیع و شرکاء
کلیه یکی آیه بیعت چنانکه در آمدن بیع بیعت بیعت
در آمدن نیز مجموع بیعت کن المکی ابن عباس قال حدیث
این بیعت قال حدیث این شهاب عن سعید بن المسیب
بیعت لیا هر چه رضی الله عنه قال یقول رسول الله صلی

عبدالله وادوسلم واصحابي المر علي بن ابي بكر كفت ابو هريره
سيفرم رسول خدا خبري را كه آدي مع را در روز صلاه
جاي بسته لال ترجمه من است از انكه شايست استنوار
عاصم را باي را كه نظري سمره باشد فضلي از عني انكلك
كه در نام كه در بايست اميني فهم ستوده لا تا سواد است
عاصم را باي در بخت در بخت لغز اميد و باي كه نظري سمره
عاصم را باي در ... محزون المشي قال حدثنا سناذ قال
ابن عون عن محمد قال قال النبي من كانك نبينا مع عاصم
التي هي تعلق اركان الدنيا مع كره انك ...
كاد ان وان سجد و دره تفهين كنده مرود است و باطل ان
صاحبه عاصم انرا اذ كان به قال ان ان حبهت كه صاحب
تعلق باي را في كه در دست كناه كه دست و حق كه بايست و ما
باي منقذ هود ضاع في البع و البع و الخداع لا يجوز ان
پيش رفتن حزين من پيش از انكه يك شخص شود و فرست است
در مع و فرست ان او اين است در و من سوخت از عني در عني
كلمه مصلح ان مع كه در دست و عني را كفت كه اين تعلق را كره
كه كره است رفتن و كره كه در دست از حبهت قول ان
عنه كذا تعلق اركان استنري منم اعطاهم فيها رسول الله
صلى الله عليه وادوسلم ان شيعتي تعلق بالاسوق و انهم

ما كفت من فرم كه در روزنا بخرم غدا ليس مع كره ما را
عاصم را باي حدثنا صلى الله عليه وسلم انك بخرم با رسد غدا با انك
كه باي من حدثت ان نورا با حبهت تعلق مصلح ميه و در انك
يك پرسش بهتر است كه كرم بخرم نقرن ان كرمي برام است
باي منقذ و كره من مصلح است ... محزون مشي قال حدثنا
عبد الوهاب قال حدثنا صبيد الصديقي عن سير بن ابي
عن ابى هريره رضي الله عنه قال سني النبي صلى الله عليه وسلم
عن النقي ان مع عاصم را ... عياش بن الوليد قال
حدثنا ... ان علي قال حدثنا سمع من ابن عباس من قبل
عانت ابن عباس رضي الله عنه ما سني قوله من عاصم را
كفت ها كس پرسيدم ابن عباس رحبهت مني قول ان
بين حاضر را باي قال باي من رسد انك من است كه
بيباشه مرود ان ... مسدود قال حدثنا بن يربيع
قال حدثنا النبي من ابى عثمان عن عبد الله بن مسعود
منه انك باي رسد ما كفت عبد الله بن مسعود كس في بخود
عمر مصر انك باي رسد كه باي صاهي ما قال و سني النبي
عبد الله وادوسلم عن عني الصويغ و كفت ابن مسعود من كره
سجده انك باي رسد من جهاد ... عبد الله بن مسعود
قال ان خبر ما كفت عن باي عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه

٤١

رسول مد صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یجوز لکم علی وجه من
و لا تلقوا السبع حتی یتطهروا الى السوق فرموا بحکم بعضی
من سبع صحنی فویس فیها علی را اذ اکرود او کرده شود آن
باز را **سبع** ستمای سنگی در میان صدوا بودن که
کرده اعلامی را بر سرش رو است و بیرون نبرد و نیست
موسس بر سبیل قال مدنا جو بر نه من باغ من صید اقبال
که شلقی اگر یکا ن فشری منم العظام گفت صیدا صید و بعد
که پیش بر شیب غدا و را از پس من مردم انا غدا صفا کانی
سعی مد علیه و آله وسلم ان صید حتی یبلغ **ب**
منه که را صید اذ اکره تعظیم با آنرا که را شده آنرا با ناز
را مد قال مدنا جوی من صیدا صید قال مدنی باغ من صید
من عمر منی مد صفا قال که از شایع حوان العظام فی احد السق
نفسیون فی مکان گفت این فرمودند مردم غدا و را غدا
آن را دل منید و پس منید و شد آنرا غدا بود صفا کانی
صلی الله علیه و سلم ان جوی فی مکان منی منلو پس منی کز
اگر منت اذ اکره فرشته آن را و جانی که خیزه اند تا اکره
گفته آنرا بجای حوزة قال او صید مد نهانی احد السق
صیدت صیدا گفت صفت ابو صیدا صیدان شراد بالی
و بیان کرده است این صفت را حدیث صید مد با

و را از شرابی ایست شراد علان کل در بیان اکره صفتی که فرود
گفته در پنج شریکهای کرده نیست ابا فاسد مشهور با
صدا صیدان بوست قال شراد اکره من هشام بن مروان
ایست عارث رضی الله عنه قال است عارثی زبده است
گاشت اعلی علی منق اوقافی کل عام او فیکت کاشت
رضی الله عنه آنده شمس من برید گفت عقد کاشت کرم
سوالی خود را بر نه صدوا و قید در هر سالی یکا او قید هر دو گذار
بشم او قید بر قول اصح جبل در هم است کاشت بینه را کون
با و در بعضی سلفی که تدریج اذ اکره و آنرا گشت
قرا و شود ف خشنی پس مد کن مرا بجزئی نقتت ان احب
ایک ان اعدا لهم صیگون و را که لی صفت پس منی کز
اگر وقت بسیار و سوالی قرا این را که بجزئی قرا و راه و جیم
شتر ترا سوالی قرا انا و گتم ترا پس اشد و را قرا کیم من
قد است بر بره قال احلما پس رفت بر بره سبوی سوالی
انما ات علمت اکره او اذ اکره صیدا غبارت من مد من سبک
مر سوالی پس اکره قرا و پس ایست آن که ترا در شان
در سوال مد صلی الله علیه و آله وسلم جاس و بجزئی نقتت
بود نکالتی قدر صحت و ک علمت تا اول ان کون ان
نهر پس گفت بر بره تحقیق عرض کردم آن متولد در پارتان

پس اگر که در جبهه لیکه میجوید که اگر باشد در امر است
منع الهی پس شنیده و سیر شده بمجلس صلی در عید آذین و سلم
عایشه امی صلی در عید آذین و سلم پس مراد و تفصیل اینها
بجمله مراد از این مقوله و هر قدر راوی عایشه است با حال
رضی الله عنها بطریق الفتاح از حکم عیثت قال صدیقا
استعمل اسم الله و ما قالوا لمن امن فزودوا و ما
و شرط کن برای ایشان و در او جنب شد که کسی را که
کرده است صفت عایشه پس که عایشه آنچه فرمود گفت
ختم تمام رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ان من جمده و اشی
ثم قال بیترستا در رسول خدا بخلید چه گفت و خدا بیترستا
که دردی بیتر گفت اما بعد مال بیتر خون شده است
کتاب اما ما در جسد است حال مردی که شرطی است
شرطهای که نیست در کتاب خدا و نمروده است از ما که
من شرط بیستی کتاب الله و ما باطل چیزی که باشد از
که نیست فرموده خدا پس آن شرط باطل است و له کار
شرطی که باشد صد شرط قصاص و اصاب و شرط اطلاق
حکم خدا منزه از تربست بقول و در جواب و شرط ضامی مکتوب
اما اولی لمن امن عیثت و که کسی را که آذین و کرده است
صدیقا بعد از آن برست قال بیتر اما نگ من نافع من بیتر

هذان حالتهم المؤمنین رضی الله عنهم اراوت نثری
باری نعمتقا عیثت عایشه رضی الله عنها و رسلا و حج
که بخورد از بی و آذین و گفت فقال ایها مسکما علی ان و اها
انما پس گفتن سوالی آن و در بیتر چشم تو آذین بر شرط
که در ای او برای ما باشد فکرت و نگ که رسول الله صلی
و آذین سلم فقال لا شکک و ما قالوا لمن امن بیتر که
آن حال را برای سوال خدا فرمود الله ما زادنا من شرک
و که کسی را که آذین کرده است بیتر از بیتر
بجای اولیة قال صدیقا لیتمن این تصایب که
بها و کس بیتر من العتاب رضی الله عنه عن امی صلی الله
و آذین سلم قال لربنا بیتر ما آذین فرمود که نگ که بیتر
که بیتر است و القییر بواله و ما و القییر بواله
و ما فرود من جو بواله است که است و در حق فرما
نحوه است که است بیتر یعنی تصایب و بیتر
بیتر است **بیتر** از بیتر و ارباب العلم و حکم فرود
با کبره بعد حد است اسمی قال صدیقا ما لکن من نافع من بیتر
بر امر رضی الله عنها ان رسول صلی الله علیه و سلم بیتر عن القییر
تجلیق رسول خدا است که در حد بیتر بیتر که آذین بیتر
نعمت هم در ای صدیقا است با نمروده است و بیتر از بیتر

مشق است از زبان مصباح و درین معنی که میگویند
در حضرت معنی از تفاوت و زیاد و نقصان است
میگویند و المصباح معنی القریه القریه که در القریه و القریه معنی کسب
معنی فرازی در صورت است با جزای خشک نمک است و این
اگر مردی است که یکل متلاقی گوید که یکل بطریق مذ
واقع نشد است که یکل معنی حادث آمد پس معنی است
ندار که گویند یکل معنی با باشد حدیث ابو اسیمان قال
عابو زید عن ابی یوسف عن یحیی بن ابی عفر عن احمد بن محمد
صلی علیه و آله که سمعی عن المزند قال قال ابو اسیمان
القریبی و مزایه است که بجزوشی بیوه ترازا کور و حاک که
سرورد است ان تراوی و ان نقص فعلی بان شود که
زیاده آید پس مراد باشد و اگر کم آید بر مست قال در حدیث
زید بن اسبت ان ابی صلی علیه و سلم رخص فی العزای
کمزانیه ان حضرت زهد کرد در عراجمین و دایزه و عرایه
که بجزوشی طلب که بر سر مثل است کزانی که بر سر من است
و قیاس است که این معنی باطل باشد از آنکه معنی مجهول است
لیکن آنکه زانقرای مدینه ترازا حضرت و گذشته معنی که در زبان
معنی تراور هم و مزایه است که تعریف بان دلیل دارد بر طلب
راهنم حضرت و ان حضرت مراد است از این معنی که گفته

ذکورت است معنی القریه القریه و معنی جنس و نحو
تدنا علیه اصدین و مست قال مزایه ملک عن ان شهاب
عن مالک بن اوس بن العثنان بانما المذاقه الصفی و
از العین معنی مانیه و مزایه ملک بن اوس بن مزایه و مراد از
مالک طلب کرد و مراد اصدیه بنا که نوزاد بود ضد معنی ظاهر
عبد اصد ملک مذکور گوید پس طلب که در امل طوری ویدانه
و گفت بن سید حم تراودا هم درین معنی تراود صحت است
سخن پس معنی که در حدیث بود چون تراود صحت است یا آنکه
صدی که معنی حضرت معنی معنی و مست قال در حدیث
یقینا معنی و سپس گرفت عله را که خان صدو میا و موجود است
آنانکه مست خود معنی بان معنی از من افان به گفت باشن با
قرینه در من از با به و مر معنی اصد و معنی ملک قال ابو
انصار تراود معنی که نذره و عین شهاب است که این را پس
گفت تراود نیز اصحاب تراودا که آگهی اسمی از وی در اول را پس
نیز تراود قال رسول اصد صلی علیه و آله و سلم انکوب
القوری را ان با و با و القریه را مراد از القریه و الصیر
مراد از با و با و القریه را مراد از القریه و الصیر را
معنی بخت و اصل را است که در مست است
معنی ان سب بان است در معنی خود معنی طه اظلامه صریح

فروین و نیار که حقیقی اوصالی زیاد است جزاوه است
اوصالی شنیده است اوصالی ندیده اگر بقول این باری
عالم در هر یک دو پنج یک دنیا بیک دنیا رود است و پنج یک
در هر یک یک هم که زیاد به بیشتر راست این زیادانی است
از حدت این همیشه است که است و پنج یک که هم یک
که زیاد به نعلت تا این عاقل را بقوله اوصالی گوید
گفتیم اوصالی را حقیقی این عاقل نیست با این که گوید
عشیه و در است که در نفع حاصل نیست با در است که
درست باشد اگر درست درست زیاد که او کار باشد
فقال بوسید ما ان نقلت سمعت من ائمتی صلی الله علیه
و آله و سلم که تا نسیب صدق ال کلمه لا اقول پس گفت بوی
رسیم این عاقل این گفتیم پیشینده توان سفره با
در کتاب خدا گفت محمد آن کلوم یعنی ناز سفره شنیده
و در کتاب صدی در علم و انوار علم رسول صلی الله علیه
و آله و سلم پس گفت که که از زبان انصاری و در شصت
پشت اعدا نزه از من با قال در انکاهی که رسول خدا فرمود
و گفتی بهتر از اسیان و در ان ائمتی صلی الله علیه و آله و سلم
قال و لیکن جزاوه گار اسان زین به ساسی اعدت که حق
بجزوه فرمود است لا جوائی است که شست با کرایه

سکه گوست به دست بگیرند
نشته در حکم فرجستن لغوه اطلال و بی سینه
قال مدنا شنیده اختر بی بی ان ثابت قال سمعت ابا
قال سالت البراء عاتبه و زین ان رقم من اعدت کت
ابو اسحاق یسبیم بران عاتبه و زین ان رقم من اعدت کت
کی زود نقد که کرایه عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل
و صفا می سکنت و کرایه که این بهتر است از من وقت نکرد
بروز و کرایه عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل
عین ۱۱۱ صلی الله علیه و آله و سلم با عاقل عاقل عاقل عاقل
کرده است سوال خدا از پنج در صلی الله علیه و آله و سلم
اداکند
صیغ الذهب بالرقم ما جسد و زین
طه بقوله و دست است و است
عزیزان بی سینه
صدقا عاقل و بر ان عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل
و انده است اسیان عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل
نسیب است کرایه برابر برابر عاقل عاقل عاقل عاقل
کیف شنیده اعدت عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل
با کرایه عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل
صیغ المراه و صیغ العرا و زین عاقل عاقل عاقل
و بان پنج مراد و ان فروشن عاقل عاقل عاقل عاقل

بهرای خشک و درختن با کور با کور بر درخت و مع الوعد
فردی درختن جزا و کور بر درخت کزاف و کعبن و کعبن
که صد خشک شدن در صاع مشوه شلاه همان در صاع کعبن
کافی که به هر سو با کعبن دره جا ناست بیج آن بر سر درخت
بخوانا لستس بی الهی صلی علیه و آله کوسم من الهی خذ
گفتن استن مع کرده و غیره اما عاقد و در این حال صاع هم
صاع مشق است از صاع یعنی نسیع و آن بیج کذب در فرشته کتب
صاف از کاه و در بعضی کوشی گفته که در نسیع عاقد خوال
مخالفه آند که بعضی که بیجا بار ۱۱۰ دن از سر ۱۰۰ کعبن
معن و در بعضی که بیجا بار ۱۱۰ دن از سر برای نسیع
نسیع بار مع مشوه و بعضی که نسیع نسیع است چنان کعبن
بسی که بیج قال صاع صاع مشق من این صاع قال
بقرنی سالم بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عثمان بن
صلی علیه و آله کوسم قال ایضا الفرمی سید و صاع و
معن و کعبن سید ۱۰۰ بر درخت نا ظاهر است ۱۰۰ کعبن
غایب و در جملة قرآن مشوه است و نانی صاع نسیع کعبن
قال سالم بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عثمان بن
عثمان بن رسول الله صلی علیه و آله کوسم من الهی خذ
بالرب ایا الفرمی نسیع فی خبر و گفت سالم بن عثمان و غیره

مرا این هزاره زمین نامت که تحقیق معن است در امت که در
روی درخت و او صد از مع در مع حرت بر لب بحر ای کعبن
در درخت شاه و در غیر آن این در بیت مخالف صاع کعبن
گفته اند خشک کرده است او بی که بیست باقر و بیست
شکوک عمل من و شما یعنی این را ذهاب کرده سیکو به این
تقریب است عبد الله بن عمر بن عثمان بن عثمان بن عثمان
عبد الله بن عمر بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
من الهی خذ الفرمی نسیع ایا الفرمی نسیع ایا الفرمی نسیع
کعبن من الهی خذ الفرمی نسیع ایا الفرمی نسیع ایا الفرمی نسیع
بقرنی سالم بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عثمان بن
عثمان بن رسول الله صلی علیه و آله کوسم من الهی خذ
بالرب ایا الفرمی نسیع فی خبر و گفت سالم بن عثمان و غیره

ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ارتضی صاحب العتره
سواء جلیس رسول خدا رخصت داده و صاحب برادران
کوز ابروی بخون این چنین که معتبر بگوید یعنی آن که برود غیب
که بعد از آنک شدن چهار صلح منته و شش چهار صلح تنگ
عرب فقیح مکه کرده و گفته بد یاد کند است عرض پنج مجرب
و مسکن را آخر صاه معلوم است
بسیار نقلی با لفظ و لغت در کتب فرقه حشمتی بوده و رخصت
و فدیه معنی بزرگ رخصت است یعنی بر سلمان قال صفیانی
و بیت قال ابن خلدون این عروج عن عطاء و الی الزبیر عن جابر
بن عبد الله قال سنی البقی صلی الله علیه و آله وسلم من علی غیر
حق علیب گفت من کرده است بقره و ادمت که خدا
بر روی از فرقه حشمتی بوده بد رخت تا آنکه خوشش که باقی
اشفاق حاصل شود و بیایع شش سنه الی الله دنیا و الدنیا
انواعی از خود فرقه نشود و چیزی از آثار صلح که در دنیا
و در حکم کفر یا که است لی زلفه است
عبد الله باب ثلث سمعت ما کلامه علیه السلام من الی الی
اصحک و اذ و عثمانی سمانی عن الی هر چه در معنی است
مواضع که بعد است که مرا عبد الله بن عبد الله باب گفت
المعلم بالک و حال آنکه بر سید و را عبد الله بن ابراهیم

که

کرده است بر او و در حشمتی از ابی سمانی از ابی هر چه
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رضی فی مع العتره
حشمتی او سابق او در آن حشمتی او سابق که حشمتی سواد حشمت
داوه است از بیع عرابا و بیع و سنی که از بیع و سنی قال
گفت بالک آری صدهت کرده است مراد او از ابی سمان
از ابی هر چه او سابق جمع و سنی است و آن شخصت صلح است
صلح چهار سیر شاه جهانی است
حشمتی سمان قال صفیانی بر سید سمعت بر سابق است
سبل بن ابی طاهر مبله و نامشده ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
یعنی من مع العتره القدر و نفس فی العتره ان بیع غیر صمانی
کرده است از بیع غیر حشمتی داده است در هر چه که گفته
شود حشمتی و اندازد با کلاما اهلها سیر سیر سیر سیر سیر
او در حال که در کتب سیر است و قال سمانی مراد فرقی است
اصحی فی العتره حشمتی اصحابا غیر صمانی با کلاما سید گفت که
بکر بن عمارت که او حشمتی سمعت حشمتی داده و هر چه
سیر و شنیده صاحبان نماز حشمتی سیر سیر سیر که طلب است
قال هر دو گفت سمانی ان قول را بر است بقول او که
شاره سیر سیر است و با کلاما بیع سمانی است و سیر و فرغ
سوی بیع قال سمانی قلت معنی و ا عظام و گفت سمانی

گنتم بجز او در حال آن گنم هوزد سال بودم شادمان که که کلا
خورد سال در طلب علم و در طلب سبزه کیدم بشوخی انزل
که بوزن ان البس صلی الله علیه و آله در کسوم بعضی فی الخ
مستورستان است تحقیق اهل که بگویند که مستورستان
کرده است در بعضی اقال و ما بدی اهل که گفتند می
می در ایلانجا دست اهل که در مقصود آنست که در بعضی
بر اهل درین گفت اسم برود نه من جابر پس گنتم اهل که
رویت میگفت از جابر گفت پس غرضش شد یعنی قال
سعیان اناروت ان ما برین اهل المذکر است
نخستین ازین کلام کرا که گویم جابر از اهل مدینه است
پس در امت او در دست باشد در نقل السیاق و پس در
من بیع القرضی بیدر صلا قال که گفته شد در مسأله
درین حدیث بیع بیع بود در دست آنکه ظاهر شود
آن گفتند نیست این بیع باقی
عمر است یعنی باب در بیان آنست که هر یک است
در او از وی صحبت قال که اگر عرب چون نیرن اربل
اربل انصاف گفتن است امام مالک که عربی آنست که
سیکندری می رود و دیگر در وقت عزای زبستان قوی
مالک بن شد و آنرا با هر سکه انکار کند غیر تباری بر خور

و بعضی از ان بیشتر همانند غیر مستور از مسکین بگردد بسبب
و آنرا ان که می کشید و بروی پس خدمت و او در
که کرا از ان موهیب و بگرای خشک و طبعه اگر بر سر برکت
و قال بن ادریس اگر در لا کون او با الکیل ان القریه
و لا کون با بخراف و گفته است بن ادریس که عربی
که کلیل از نزد دست برست و مینا شد بخراف و کهن و لک
از ان ادریس مراد امام شافعی است در قول یعنی شافعی
عباس بن ادریس را می است یعنی فرج داده این ما
این اهل شده که در قسطانی آنکه نقل کرده در بعضی امام
شافعی را نیز نقل است و اصل علم و جامع و قال اهل
این انی غیر با لا و سق الموقوفه ان کرا تا می سکه قال ان
ما قال سبل بن ابی تره است که گفته است که عربی با کانت
که خود رفته و موسی را بر ای تا کید آورده و چنانکه مالک
و نعت و وقال بن اسحق فی حدیثه من باخ عن ابن عمر
رضی الله عنهما کانت العرب ان نیری اربل من المذکر
او القطن و گفته است ابن اسحق سنده که در جابر انکه
میاد عربی از مال خود یک شعل با خود بخور او را و آنچه
زیاده نقل کرده است پس در تباری آید بروی این بیع
بن سجزیه ان را مثل ان طرف کهن قال زبیر بن سبانه

من سین العواجا کانت نخل ترسب لیس کبر فکانتین
ان یقر و با فرض لم ان سوا ما شاد و من العوا
کفکانت ندیلا سببان از سین عوا بود علی کفکانت
میشد مسکینان او نشیند اشرف آن کتب یعنی حضرت
داد و شرف ایشان از کفکانت آن سبب بود خواجه شاد
شک و سبب محال مدنا صبا عدال غیره کفکانت
من باغ من ان عربین زین ثابت ان رسول الله صلی
علیه و آله وسلم بعضی فی العزبان بلع یخربها کما حضرت
فرمود در اربابا یک فرود فرمود و عیب هر جهت
بانه آن عمرو زین باندوی کل قال موسی بن عقبی
العوا کفکانت معلومات نایبا فترسما و کفکانت هر
بن معتد و بیان عوا یک کفکانت من است که ای و از آن
بجزی آنرا در زمین دیگر است عوا یا با سبب بلع
قبل ان بدو صلا جاد مکر فرزند بر اینش ناکفکانت
شود صلاح آن و کار آید قال العیث من ابی الزناد قال
کان مرده از این کفکانت من سهل بن ابی شینه ان نقاری
عاد نکفکانت لیث بن سعدان ابی الزناد بود مرده بن الزهر
بن العوام حضرت سید از سهل بن ابی شینه ان نقاری که در قبیل
بنی عامر بود و از آن مرده من زین کفکانت من سهل بن عدت کرد

عورده از زین بن ثابت ان نقاری قال کان ابی شینه
عورده ان رسول الله صلی علیه و آله وسلم کفکانت زین بن ثابت
بود خردم در زمان ان حضرت جنابون انکار یکدیگر فرمود
فروخت یکدیگر و سوا بار درخت پیش از آنکه کجا آید تا
عدال سس یعنی کفکانت زین خردم و کفکانت از فروخت
مدیکم و ال صلوات یعنی قطع و در بعضی اصل صحت
بمان منق و حضرت خاتم و رسیده است وقت صلوات
بناغ قال السباع ان اصاب الفراء ان کفکانت مشتوی شام
ایست که رسیده است میوه را نخت و ان بنعم ال کفکانت
سم و عدال الف فروخت خنای کفکانت زین کفکانت
ان اما به مرض صبا ن فقام رسیده است آنرا و کفکانت
بناک که رسیده است آنرا یعنی که کفکانت در این من
سهم و کفکانت من صحن کفکانت من کفکانت که و ان ان کفکانت
که در زین رسیده و مناب کفکانت من کفکانت من کفکانت
نشود که من است منی کفکانت من کفکانت من کفکانت
عادت چون صبا رسیده است کفکانت من کفکانت
و من کفکانت یکدیگر عدال رسول الله صلی علیه و آله وسلم
لا کفکانت خنده انفقوتی ذکب من فرود رسول خدا یک
سپارنده نژاد ان حضرت حضورشانا لا فلا صبا رسیده

جدا و صلح ائمه پس اگر از کجک حضرت را پس است
 کجک تا آنکه با هر دو صلح فرقا تا لا کبر عزه و تشدیدیم
 اصل آنان لا ترک است کلام از ابا داود کرده اند
 تا کلام و با هم کرده اند چون نامه بهم و صلح اوست کرده
 کالائمه مشربمان برودن آنحضرت از راه شربت و
 بود شربت میفرمود آن منی لنداه امر و حکم کنی خود و کلام
 انصورتهم از جهت بسیار بی ضرورت و در سخن ایشان در
 کویک یک کرده قال و اجزائی خارجه بن ثابت ان رب
 بن ثابت گفت ابا از او جدا و جدا مرا خارجه بن ثابت
 بن ثابت سخن زین بن ثابت لم کن مع نارا حضرت علی است
 با فقیه الاصر بن اصر بود وقت سیوای زین بود
 تا آنکه طبع میگردد و زین از آن رسیدن میباید و پس تمام
 بشدند و زین و صلح و غام از نمته قال ابو عبد الله واه علی بن
 بر گفت ابو عبد الله وقت مرگش کرده مگر و راه علی
 یک مرتبه با اسکون صلح قال حدیثا حکام صلح صلح صلح صلح
 کات قال حدیثا صلح صلح من یکرا من ابی انما و عمر و عرو
 عن سهل بن زین بن ثابت ابو عبد الله بن حضرت
 قال حدیثا ما کف من باع عن عبد الله بن عمر بن عبد الله
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیع ابا جهم حتی جدا

ملاحظاتی المان و المانع من کرده فرموشند و در نوح
 در آنجا بن مطلق قال حدیثا صلح ابا جهم حدیثا مریض
 عن ابن بن مالک رضی الله عنده ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 اکرم سلم بن ابي ماعشره ان نقل حتی زین بن ثابت که به شکر کرده
 خود فرمود وقت تا آنکه نمته شود قال ابو عبد الله بن
 من جو کت ماعش میز تا آنکه صلح شود تا آنکه صلح
 قال حدیثا بی بی بن سعید بن مسلم بن میان قال حدیثا
 سعید بن میان قال سمعت جابر بن عبد الله صلح قال سمع ابنی
 صلح الله علیه و آله و سلم ان تباع الفریه عن تسبیح گفت
 سید از رسول خدا وقت که او خدا بود یکی فرموده شود
 میوه بود وقت تا آنکه نمته شود علی و با صلح قال ابو عبد الله
 و توکل من گفتند سجا که در صلحی دار و تسبیح گفت
 منیخ شود و زین شود و خواهد شود از وی
 بیع الخلق قبل ان یهد و صلح ابا جهم بیع میوه مغل بشرک
 غایب زین در صلح آن علی بن ایشم قال حدیثا
 سلم بن شعوبه از زین قال حدیثا بشیرم قال اجزئی بنی قال
 حدیثا الشن بن مالک رضی الله عنه عن ابی سلمی
 و آذی سلم بنی من بیع الفریه حتی سید و صلح ابا جهم
 حتی زین و بیع کرده بیع در وقت میوه دار تا آنکه نمته شود

... عده ازین بر یوسف قال ایضا ما کلم من نایع من ...
 بن عمر معنی آمدند تا ان سوال صد صلی الله علیه و آله پرسیدند
 من نایع نخه قناریت فرموده ایست کسی که در وقت نماز
 بقیع یا هر که در پیشین پس بر آن نغمه نایع ربه است الا ان
 المبتلع کما یکنی شکر و کینه مشرعی برای خود
 پنج از نزع با اعلام کینه در وقت نماز نخل کین از نزع
 کین صد مثب فیه قال عدنا العیبت بن سعد من نایع من
 این عمر معنی آمدند قال بنی رسول صد صلی الله علیه و آله
 عن المزنا بنه کفنت این عمر معنی کرد بول خدا است کما
 از نزع فرزند ان پنج قرمانه ان کان نختا بجز کینه
 که بفرموده یکی میری نایع غور را اگر در وقت نماز است کینه
 کین ما نیکان کنان صد نیزه کین و اگر کینه است بر
 بفرموده آرد با کینه کین کین که او ان کان نذ فان
 کین علم یا اگر نذاعت است بفرموده آن کین علم ان
 بلکه کین که در وقت ازین بی حدان
 بیع العلماء صلحا حکم فرستادن نایع آن کسی که نسیه
 نسیه قال عدنا العیبت من نایع من عمر معنی آمدند
 صلی الله علیه و آله سلم قال ایضا امرار نایع صلحا ظنوا
 بر نسیه افضل ان من نسیه التبع فرمود هر کس هم آردی که نایع

نایع به در وقت نماز نایع آن کسی که نایع
 کرده عدنا العیبت کما کینه نایع مشرعی که نایع
 بیع العلماء صلحا حکم فرموده ایست هر که در وقت نماز
 نایع عدنا است از حضرت مراد بیع نایع نسیه است که نایع
 صلحا آن طایفه نسیه باشد نایع آن بیع نایع
 عدنا کین کین کین قال عدنا العیبت بن سعد من نایع من
 طویلا لاشاری من اصحاب بن مالک رضی الله عنه ان قال شی
 رسول صد صلی الله علیه و آله وسلم کفنت من نایع من
 عن الطاهر والعمارة والعلامة والادراة و غیره
 نایع است در وقت نماز و عاقله بیع نایع نسیه است
 بیع است هر دو یکی کینه نایع نایع نایع که نایع
 و در وقت نایع نایع نایع نایع نایع نایع
 و نایع نایع نایع نایع نایع نایع نایع
 نایع نایع نایع نایع نایع نایع نایع
 آن نایع رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 معنی بیع نایع نایع نایع نایع نایع نایع
 که نایع نایع نایع نایع نایع نایع نایع
 آن نایع هر دو نسیه است و بی بیع نایع نایع نایع
 نایع نایع نایع نایع نایع نایع نایع

جانان کس بود از سر درخت نغمه میشدند قفا و سن باز بود
قال کز او آهسته گفتم بر اسن صحبت تو جدا تا ارگت سرچشمه
درود شد من می بکنم حال را بیت ان مش اعد انم و دم تسلسل
قال ایک گفت اسن یاد می ده ایستنی اگر سنج کشد آفر
که اسن سواد بچه جز حال بگویی قال را در ایستت بدم
گفته است **بیت** **بیت** الحار واکله در خوشتر
سرزبان و جودن آن حار منم صبر و نشدیم هم در اجرت که
لا درون سر و ناسینه و ناگهی بر آید آواز اول حرفا و به حرفا
تیر که بنده است ابو الیثام بن عبد الملک قال عشتا
ابو حوزن عن ابی بشر عن عمار بن ابن عمر عنی اعد من قال
گفت خدا اینی علی علیه و آله وسلم و هو یاکل حاراً کما یکن
عرب و هم من نوره صبر است که خدا بر وی و آنچه بگفته
چاره قال من ما نغز ثوبه کما ارسل الواس بن زید و یکن سینه
از خزان مجلس اجلس درخت در حق است ما نغز هم انما
در صفات نیک و اسامع مردم زدی فاوت ان الی اول العشر
خدا اما اعد تنم من کستم من ایکه کیم آن درخت فرست
پس با که من فرود ترین قوم و دم پیش بنکان مبارک
نگردم قال بنی اخطه چون عاشقان جوانی دادند فرود و درخت
قال است حدیث در باب تنم مگر گفته است درین حدیث

ذکر شربت کین چون اکفرت و شیمان مکر عوده باشد
از آن با کسی چه آورده باشد و چه می که آنرا چه بگفته است
آن نیز درست خواهد بود **بیت** **بیت** من امری امر ایضا
علی ایستار خون کستم فی ایسوع کسی که جای کند که در اقبال
شهر با سر چندی کسانا فرست میان ایشان در فریده درخت
و اول عارته و الکبیل و الوردان و متعارفست در جاده و کل آن
و در آن کردن کسستم علی بنایتم و در ایسم الخورنه و اعرب که
طریقه های آسار بر منا مندا در راه و کسلس ایستار که کسسته
این تقریر که کرده شد کسستم عطف است بر امر اولیای شریف
در ایات کسستم منم من مصلحه درود و زن است هر دو منم شرفت
بر ایستار خون است منی امر که امر اولی امصار در امر طریقه
آنها منم و مولعت ازین کلام آنست در جایی کوشش شایع است
اگر یکی بر شمشیری رود و مسامت بر طریقه اهل شریکه در است
قال شرح لغز این کسستم نیکم و گشت شرح ریمان فرود شازا
وقتی که در منوشی بر وجه کرده بوی و گشته که طریقه با است گشت
لا کم کبر در طریقه فرود اگر مسان شاست و قال عبد الوهاب بن
ابو بن مجر و گشت عبد الوهاب بن عبد الحمید نقی از ابوب
سعدی از محمد بن سرین فاما سس العشرة با عدوه و شریک
بست نیک فرود نغز شود و در بیاز و در شطرنجی در تعزرا ایستی

که با هر این کلام است که در آنجا نود و نهم است که هر یک
بیست و دو حرف این کلام برین صفت است که در آنجا نود و نهم است
سویک و بیست و یکم هر حرف طایر هر حرف است که در آنجا
از آن محل نقل کنید که اصل این باب محل بر حرف است و در
فحاشا است که در فروع صافی یک در هم اکثر افعال است که
تمام فروع بر حسب اقسام صانع است بعد و در هر یک حرف فروع
شد نام او مقید که در صفتی است که با این عبارت است درین
یک صانع شد و با فاعل نشانه بر جای دیگر و از جهت تقدیر
سودا یعنی اگر در حرف چنین باشد که از آن در آن کلمات
چون آن بر شتر است با آن را مکرر و در حرف و قال این صفت
عبارت است که در صفتی است که با معرفت و فروع و نیز
از جمله آن می باشد که از مال علی سبانی می دانند او چیزی
که نسبت کند و فروع را بر حسب حرف و عادت مردم و قال
در آن کان فروع علی کل بال معروف و گفتند ای برتر از سبانی
چشم او کسی که باشد فروع می گویند معروف است پس صانع که
من علی شانه حودان و این چهار کسی که باشد فروع پس گویند
معروف پس صانع که در حق علی شانه حودان و این چهار کسی که
عرف و عادت و اکثری الحسن من بعد آمدن بر این صانع
که در صفتی از بعد آمدن بر این صانع است که در حق علی شانه حودان

من غت من صفتی از بعد آمدن بر این صانع است که در حق علی شانه حودان
از آنجا نود و نهم است که در آنجا نود و نهم است که هر یک
سودا در هر حرف طایر هر حرف است که در آنجا
از آن محل نقل کنید که اصل این باب محل بر حرف است و در
فحاشا است که در فروع صافی یک در هم اکثر افعال است که
تمام فروع بر حسب اقسام صانع است بعد و در هر یک حرف فروع
شد نام او مقید که در صفتی است که با این عبارت است درین
یک صانع شد و با فاعل نشانه بر جای دیگر و از جهت تقدیر
سودا یعنی اگر در حرف چنین باشد که از آن در آن کلمات
چون آن بر شتر است با آن را مکرر و در حرف و قال این صفت
عبارت است که در صفتی است که با معرفت و فروع و نیز
از جمله آن می باشد که از مال علی سبانی می دانند او چیزی
که نسبت کند و فروع را بر حسب حرف و عادت مردم و قال
در آن کان فروع علی کل بال معروف و گفتند ای برتر از سبانی
چشم او کسی که باشد فروع می گویند معروف است پس صانع که
من علی شانه حودان و این چهار کسی که باشد فروع پس گویند
معروف پس صانع که در حق علی شانه حودان و این چهار کسی که
عرف و عادت و اکثری الحسن من بعد آمدن بر این صانع
که در صفتی از بعد آمدن بر این صانع است که در حق علی شانه حودان

س

کرده بشود و من سینه باین محرم نقل کرده و بعد از آن
اصح من از برای دوست کرده و بعد از آن اصح از نهری
معه بشام من موسامت کرده است و بعد از آن
عبارت از قی فی کمال لم یتم و گفت عبارت از قی ستمه است
که گفت کرده و شیشه و مقفود ازین جمله که گشت که این
در جمیع احوال ازین روایات لطیفی که در دست نیست
آنکه است و درین اسالیب فرقی کرده اند اما است که
روایت که از برای دیگران همان کسی که از وی یکی روایت کرده
و قول است که است که در معراج مطرفی تا آنکه در دست
از است و شیشه است که غیر از این فرقی که
یکی که در جزای برای دیگری لی اذن او پس استی شود آن دیگر
روایت است که است که در جمیع احوال ازین روایات
عبارت ازین جمیع قال اعرفی ما کسی بن حین من کون من ان
عمر منی صدمه عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال استی
تقره ما صبرنا لظهوره و نه را ستمه که کسی که نه غیر شد پس
صعب است از این برای فرطی تاریخی جلی پس در شیشه است
که که بود و تا حکمت است صبره پس فرود آمد و در آن است که
و است که در احوال است که بعضی از عواید است که علی حین
پس گفت بعضی بر بعضی دیگر که است که در احوالی ازین مال

سزای کاری که کرده و در سینه کلمات خود گفته فقال در محرم
الهم لی کان لی اوان سیمان کبر ان پس گفت کی از آن
بمقتضی شأن نیست که در و در
مرفی تاریخی و خود من که جز من سر فرود که نشان این بجز
فرمانی صاحب بستی آنکه می باشد پس شیره افغانی است
فانی را بر وی حین است پس آنکه در طرف شیره می که آنکه
در و در پس است شیره را تمام شقی العینه و الهی است
بستی تو شامه خود از او است از او بر او و در و در و در
خود را فاستت لیدت و او است اما با این پس در یک که
شس پس آنکه در و در
ان او قطعه گفت که در پس است شس را شس ان که در و در
و العینه است فان بالبعین صدمه علی و جوز ان که در و در
با و از نزد ما ما می من ظم نزل و الی و اما پس عواید بود
استان من با شیره و آید ان آما منی طعمه است و در
صیح العمد ان گشت فطم ان طفت و کما استا و در حکم و در
عنا و در پس است
که پیش کرده ام و کجا برای طلب رضا می پس گشت و در
از ایشان با و اگر کسی فطمه در احوالی است که است
در و در پس گشت که در ان که پیش است است که در و در

مرد داده اند که این نیست از مال هم سعادست چه در این
آنها عقد اصول شدم باشد بر غرضه و در حوض یا آمانه
بر سر من سلبیده باشند و تا در می آید اگر کسی
انقی و پوشیده نماید که بر قدر اول این قول تعریف است
رای بسته ای بر حکم تر خواهد بود و جهت بی ما یعنی از سر
مانی معلوم شد و از جهت این گشت و احتمال بی ای
نیکه مطوق عدت گشت که گمانا چیزی تر او و او اسب او
این بود و قال الا فر اعلم ان گشت تعلم و گشت که عدت
جفتی شایسته است که حق تو که سیدانی گشت حسب اول
من بابت عملی باشد ما بسبب از اول انسا و جفتی بود که
دوست سید استیمانی را که در وقتان هم در دنیا بود
دوستی بر او با نام است غفلت که سال آنکه سنا منی
ناید و بر سبب گشت آن زن بی با آنکه خواهی از او
او را صد و نیا درین کلام گفت از آنکه نسبت است
چینا منی چینی سبب کسی که در بر سر سیدان صد تا سنا
بع شدم آن زن از آنجا عدت بین در جفا قلت انما شد
و انقضای فاقه او بگذر سبب هر که بکشتم میان هر دو
او گشت ترس صدای او و سخن فاقه را منی از او چهره
که برین آن که کلام باشد نصیحت تو که سبب است سنا

کرم

که ستم و در آن ترس صدای آن گشت تعلم انی غفلت کب
نجا و دیک فاقه فاضل سبب سبب اگر سبب انی که سبب من
که در ام جان طلب رضا سبب کبش از ما فاضل من
افغان سبب گشت و شد از انجا و عدت در آن فاضل
آفر اعلم ان گشت تعلم انی سبب است ایضا فاضل و گشت
اگر بی صدا یا به محقق تو سبب انی که من بگذر که فاضل و سبب
جانه فاضل منی سبب که سبب انی و سبب آن آفر فاضل
جانه که در وی سبب سبب و در او سبب من و سبب سبب
مفصله سبب سبب که زبان سبب آن هر که سبب سبب
فان و گشت با سبب سبب انی هر دو در سبب انی که
که در آنرا غفلت انی که الفاضل سبب سبب که در او
فان و در آن گشت که در آنرا حق است سبب سبب در او
فان سبب سبب حاصل آن فریب انسان که در او سبب سبب
فان و در آن سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

اهم ان كنت تعلم اني فعلت ذكبا استاذ وجك فانظر
تكتف عيبه فدايا اكر بعد اني لو كتمت حق من كرهه ام اني فعلت
براي هفت رهنمايي نويس گشاين در ازا سوسه و گناه
شادان نشان بر ماله عين فضل اين سوسه مره تا نيكه گناه
از گناه اين مردان مژده امراي گروهه اني كوراي او زكي
او صا كرهه بود اگر چه وي قضيت نكرده اما حق او داده بود
اگر كه با بطرفي و دويست با نيم بود و صحن قدر نظير
واقعا علم انشاء الله مع الشكر من الله
در بيان موزن موزنه فروخت با ششگان ۱۰۰ جمل هر ششگان
عام بر ما صحت است انما اولا استخوان قال صدقنا مشرفنا
سلمان من اب ابى عثمان من عبد الرحمن ابى بكر مني احد
قال كذا مع ابى كعت يوم با با سخره صلي الله عليه و آله
ثم جاز بل مشرك مشيمان طيل منيه سوه ما ستره آدم جوي
بر ايشان همي در انداخته همي كمر انداز مشيمان بغير هم
و شكوا بيشتر همي و همين بطور است به نون مني شست
سوي بر سق از اشان شواري شست شطواني مني و بگذا
سر بگوي در صرح كفته اشيمان نه عليه صوي شدن كجا
كويه فلو مشيمان از بس ناره و ناره مني ريشان سوه
فقال يا ابني صلي الله عليه و آله وسلم تباه عيلت او فاه

مهم است بر او و مراد از انحضرت شاه و فروغش در اي
و انهي كذا انحضرت با به بنواي شك او برت علم
اي مع ن شري سستنه ان سس كشت ان كافر بيزه كج
چيست پس مراد انحضرت از وي شاه و را كشته اند و بيزه
پوزن كافرست و انبات كج او بخير دست است
و از قول به به از دست كافر انهي در جاز قيل به به سخن است
و استفسار را و او در هم اني آي كرهه كافر جليل بگويه خدا
شري انملوك من كرايي و چه و خطه ترين
از كاه جري و به كرهه و آن كرهه آن و قال اني صلي
عنه و اسقط سلمان كاهيت و فوجو بغيره مسلمان كاهي
عائست گن همي بخير فوجو از مولاي خود و كان من مظلوم
و جود و به سلطان از او بس سيم كرهه خدا و فرجه است
و بس جاده بنكره و عمارين با سر صبح است كرهه جاري
گروهه از ناره او سسته داده و چون ناره از مولاي خود جاري
اهل سسي بگوي و در و صديت از سسنان او هيست و اصل
فوزي است و زوج صيته با سر است ناره بر ايهام را او
آزاده بود او خطه اربع سست نزل گروهه بود بغير كيه
مصلحت من و من ان فارت كرهه تا حيره بجهت به بند
و هم خست و وي تمام رسال بود هر ناره او را و بخدا و آيه

فکر کرده اند که امر به سیم است که آن چهار خواهر کوچک
داگر جدا شد که ویرا شو برست در حیات حضرت برین خواهر
و پشت که او را قتل یکیزه یا صبی که جدا شد که برادر بی
بمقتل و حسن نما چه آید که باقی یکیزه و جدا شد است
شهر و دروغ خوان کرده بر مشوان گفت که اگر جدا شد که
دار و تخت کجاست بر طلاق یکیزه و با جا از من جدا شد
و عاقد سار و کواچه ماند در نفس بری که حضرت علی
شما ز صفت قدرت هم گفته و اعدا علم فارسل بها الیه
پس فرستاد سار و را سوی آن ملک مقام تمام الیه
پس استدان ملک سوسی سار و عدا را که آرد آمد و بود
بردی تمامت تو صفا نقلی فقال ایمن آن گشت آمدگی
بر سوگت و حضرت فری الا علی و فری لا شاطی علی الا
پس استاد سار و دعا که و کور و کور که او پس
که بچند خدا و نشان که ایمن آورد و ام خود
تو قبول کرده آرد و او همه که گفتار شوق باشد یعنی که
تو پیش نشان نیست که من ایمان آورده ام و نگاه بپشت
منج خود را که بر زنج پس تا و کردان برین کا فردا گفت
حتی رکس بر عجل پس پویش افکار تا که زمین را
و وسطیة قال الا فوج قال ایمنه قال ابو هریره بر

ان است نعل می شانه و گفت ابو هریره در خوف گفتان
صدا و ندا اگر سیر او را که دکنه منو که ازین زن گشته است
و موجب مسادی یکیش و در دهر است مسلماً آمد و مشک
آن ملک خواست که دست دراز کند پس گفت بر خط
گرفتن و او است است که می شناسد گفت که در این
برابر استیم تا ازینوا فقه آرد و نشود و فارسل فی ان
ان فی ان نشد پس فرستاد و در دویم یا سیم فقال
و اعدا از اسلام الی الا سیطان پس گفت مردم سوگت
فرستاد و اذ سوسی من و یویرا از جد الی ابو سیم
با هر از بر سید او را سوسی ابو سیم و چه سید سار و کور
که ام او با هر بود فرحیت الی ابو سیم فقال ایمنه
کب انکما فراد عظم و عید و سبب از است سوسی ایمن
علا صلواته و السلام و گفت انا درستی که حقیقت
که کا فردا و عا و می داد و خیزی را عا می ترجمه قول
اعطای با بر که کالت بر سار کا فردا و قبول کرده آرد
مانند که از کتاب فقیه قال عیضا العیث من ارض
من عودت من عایشم یعنی اعدت اعدت قال اشتم
بن تا میس و حدیثی من فی غلام عقیق عایش گشت
منه ترا که در سبک بر سید الی و خاص و عبید بن

در عفو می فقال سعد هذا بارسول اصحاب بن اخی عقیبتی بن اخی
وقاص عمدا انما انبنا نظرا الى شبهه من گفت عامر ان
علم ای رسول خدا بر برادر سنت عتبه بن ابی وقاص هم
گفته بود من که تحقیق خبر دست خواهی گرفت نگاه کن
مشا سبت او عتبه که معورث است و قال عتبه بن وقاص
اخی بارسول اصحابه و مشده بزخمش چرس من از دهان
فقط رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ای منزه خدای سبحان
چنا عتبه پس بفرنگ در رسول خدا سوی صورت او پس از
شباست ظاهر نصیر بکن اعدا نگردد آنا از محبت اهل کس
تر که او پیش است فقال جرولک با عتبه بن زعمه بن حرام
آن مقام مرتبت است ای عتبه بن زعمه اولی القدر شرف العطا
القوم صاحب زخمش است و زنا کننده راه سنگ است و گوی
منیا سوخته جنت زخمه دروه کسیرانوی ای سووه و غمز
زخمه غلم تره سوخته قط پس دیده آن علام را سوخته گو
نه شش محمد بن بشار قال حدیثا حدیثا قال حدیثا شش
من حدیثن ابی بکنفند عتبه حدیثک و عمار اشعیا زخمه ای
بن عبد الرحمن بن عوف از هر خود از پسیم بن عوف قال
قال عبد الرحمن بن عوف گفت از پسیم گفت عبد الرحمن
بن عوف نصیب اتی رسد و قریح الی غیر یک مرتب است

خمس خدایار و دعوی کنی نسبت بجز بر خود نصیبی
حکیمه که وی عربی است و گفت پدر او روی بود از او که فرمود
سال در بند روم افتاده بود و چون که سابقا معلوم کردی از
عینی شیخ و قاضی است با نافع گسره من فقال عتبه بن ابراهیم
ان لی کذا و کذا و ای علی طلت ذک فخرش می سازد و چنین
گویشد بر امان و عثمان اسوال و عتبه بن ابراهیم گفت انتم
مور را یعنی مرا خوش می آید که خبری مرتبت خود برین دو
و گفتی سرقت را با حسن و لیکن واقع است که من از این شما
از نوسل عرب و حال اگر من خود سال بودم مطاعت شما
جزو است که در حد نصیبت نکور است که او را که عتبه بن
انتم دو حکم آورده و از وی این حد مان عتبه و آن که
سنت ابی ایمان قال اعترفا صوب من از زهری قال اعترفا
عزوه از ابراهیم حکیم بن حرام اعترفا گفت زهری جزو بود
مرا عتبه که حکیم بن حرام جزو داده است عزوه را از آن قال اعترفا
صلی الله علیه و آله رسول است امور است ای محمد صوب
مهای ای عتبه و گفت حکیم بن حرام این رسول نه جزو است
را که بود من که عتبه است حکیم را دوست مد چشم از راه
خبرن آزار داده با م جا هیت عتبه پیش از اسم صلاد وقت
ان کار با از صلاد رحم آزار کرده بنده و صدقه دادن

مفهوم اولیٰ فیها اضراب است مردان کار از مصدر مرد
آوردن کند بنده ثوابی نزد خدا قال حکیم قال اولیٰ است
علیه و آله وسلم گفت حکیم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
است علی با سفت لگب من نیز سهام آورده و در حال ایستادگی
گذاشته و مرتزای استکی بعد از سهام آن یکی توانست یکی
از اعمال حسنه است و از حدیث استنباطی حاصل میشود که
کافران مسلمانان شود و ثوابی بر اعمال حسنه سابق دارد و
اینچنین شرح کرده اند شایعان تواند که صفت آن باشد
اسلام آوردن و مبارزه است که در ادب توکل و اخلاق
سندیده بود که منجر باسلام گشت و از حدیثی است
حدیث ترجمه آن است که عشق او را رواه او گشته که آنکه
و حالت کفر بود با صلوات الله علیه آن بیست
حکم چوستانی مرد در پیش آنکه بافت داده شود و
از برین حرب قال حدیثی است بن ابراهیم قال حدیث
ابن عباس صلوات الله علیه بن شهاب ان عبدا من عبده
اجزه ان ان عباس هدته ان رسول صلی الله علیه و آله
مرتب است چنانچه حضرت کثرت بشاشی کرده اند آنکه
نقال پلا استستم با اما بس فرمود و جاف کفر گشتند
چونست آن غفلت او اما مسته بس گفته که این مرده است

نقال اما هر ما کله بس فرمود و جاف کرده است که
فرزدن آن زهری اند کرده است با حضرت اشاعه است
مرد و مطلقا و بافت لیکن در اقا ویت که بر معنی است
به بافت و طه برانده بری رسیده است حدیث قدسیه
سناست ان با یبب کتاب البیج است که هر با اشاعه
رو است بیع و شافز رو او چه بود با صلوات الله علیه
در امر کشتن خاک سناست ان باب اچا است که کینه
امر بر کشتن آن واقع شده است بیع آن نه است قال
عالم هر ما استی صلی الله علیه و آله و سلم بیع الحرف کثرت
فرام کرده است منبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
تو که صلوات الله علیه قال حدیثی است که در ادب
من این سبب است با هر چه درستی امر در بقول قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیه و یکن
فرمود سو که کسی که ذات من بدست قدرت است هر چه
تو یک است ان نیز ان حکم ان هر چه من شفا کینه فرود
آید در میان شما هر چه من حکم گشته و عادلان کینه است
و نقل فرمود یعنی اگر کسی شکسته و عادلان کینه است
و کینه فرمود حکم کینه با تمام آن از جهت سناست
فرزدن و غایت آن در جاف معلوم شد که فرزدن است

و ادکوه صبی عیادت ما ان کا حکم شریعت محمدی صلی الله علیه
و آله وسلم بکنده چیزی که پاکست و نفعی بدان نوزاد گرفت
در شریعت مباح نیست اتفاق دادام آن و جای ترسناک
و دور بکنده خبر بود این است اندک حدیث این اسلام می آید
بیتقین حال سالی الا قبله و بعد سب سب بکنده مال را نه انکه مال
گرفت نبوی بیدر مشو که انگلیس از کسی بمثل می کند اینست
ناید آب شخم آلت و مایع و در که گزاشه شود در هر درو
فروخته شود و جری آن دو که بود اول مصله هر دو مصلت
و کاف یعنی جری گوشت است کانی گوید مراد است گوشت
و که آتش و فروختن گنجه و در که آتش آن در بیع است
صیغی که با در است و او جابر علی سنی صلی الله علیه و آله وسلم
ندایت کرده صفون ترجمه را بار از سفینه خدا را تا اول
قال حدیثا سفیان قال حدیثا سفیان قال حدیثا سفیان
قال احمری قال سفیان اذ سمع ابن عباس سنی الله حدیثا سفیان
بلغ عزیر بن خطاب سنی الله حدیثا سفیان قال باع حمرا بکنده ان
عباس بن سید بن خطاب در جنتی خان شمش فروخته است
شراب را فقال قال الله فلو ما بسک گفت قال که گوید
یعنی بگفت گنده و این را بر سبیل تحلیف گفته است الم صلوات
بر او صلی الله علیه و آله وسلم ایامی است که رسول خدا

رحمت که در خدا بر وی قال قال صلی الله علیه و آله وسلم
الانحرم خلفها فما مرها و نزلت کذا حدیثا سفیان را هر کس که
شده برایشان مناسبت که حدیثا سفیان در جنت است
شده که در جنت هر چه در جنت است موجب گشت است
صدان قال حدیثا سفیان حدیثا سفیان قال حدیثا سفیان
قال حدیثا سفیان فی هر چه در جنت حدیثا سفیان قال حدیثا سفیان
علیه و آله وسلم قال قال الله حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان
و اظهرا ما سینه جنتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرود
گشت گناه خدا بود با هر کس که در جنت برایشان مناسبت
فرز گشته و خود را در جنت آرزو قال ابو عبد الله گفت حدیثا سفیان
العلم سنی قال نعم الله سنی حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان
حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان
یعنی العباد ویرانی پس مناسبت و ما بگوید من دانگ و حکم
نمودند که جنت در آن و جنتی که کرد و است در آن
حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان
قال حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان
انما و حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان حدیثا سفیان
مردی نیست زنگانی من کرد که دست من را می شست باز
و جنتی من می گزینم این تصویر با در فقال ابو عباس حدیثا سفیان

با صحت نوال مد علی و آد و سلم بقول پس گفت
این عباسی که چترانگر بجزی که شنیده ام خبر بد را بگفت
صحت بقول پس گفت این عباسی که چترانگر بجزی که شنیده
بجز بد را که گفت صحت بقول پس صورت فان که در
مذبح حق بیخ ضیال روح و پس باقی قیام آید شنیدم آنچه
بگفت کسی که تصور بگفت صورتی را پس چنین خبر بد را
گفته است تا سید چه دردی ما را با او نیست و صد روح را
بهرت و با ارجل بود است بد تو و صفزه جید پس گفت
آنکه افش بگفتی صحت در زود شد خبر بد را و بد تو بیخ
و سکون موصود و او ای در لی آن افش که مرشش بنده
در حرکت بسیار شد فقال و بگفت ای است او ان نفس شکست
سینه الشیبه و کلش پس بیخ پس گفت این عباسی که
بر تو اگر با داری ای از صحت که اگر گویی تصور پس بگویم
بر تو تصور این درخت و تصویر بر هر چه صحت عالی در
قال ابو صبا صد گشت موعظت سید بن ابی هر و بد تو
بن استن فی الحدیث او است شنیدم ای الی هر و بد تو
بن استن این یک صحت را
فی الخبر بیان حرام ساختن بیع و شرا و شراب و قال ابو
حرم ابی صلی الله علیه و آله و سلم بیع الخمر و کتت ما بر

خبر بد را رحمت کن و خدا بر وی فرجش و شراب شنید
سکون این پس بقال مدنا شنیدم این اهل بی
من سر و فی من عانت یعنی مدنها قالت فان قلت آیا
سوره البقره من آخر یا گفت عابنه رضی الله عنهما قال
فما یفتی سوره بقره از اول آیت یا آخر یا گفت
ابن صلی الله علیه و آله و سلم فقال صحت الخمر فی الخمر
آنها فانما کفر است پس فرمودم که در شد تجارت او است
یعنی چنانکه خوردن آن حرام است تجارت آن نیز حرام است
ایم من باع خمر او بیان کند کسی که فروخت
آنها وی را شنیدم بشری مرجم قال مدنا نمی بن سکون
بن امیه من سید بن ابی صید من ابی هر و رضی الله عنهما
صلی الله علیه و آله و سلم قال قال ابو بصیر فی الخمر
شستم فرمودم که من دشمن است از بد تو صحت پس گفت
فی تم فخر بگویی که در عهد من بستر فخر و نفس همد که
با عهد او با من و سوگند من و سوگند من بنی بن کنان
گفته ام عهد جهان که مسلمانان بهتر فخر که در عهد او
خدا کا کل شده و روی که در وقت آن او و محمد بن کنان
خبر آنست که کنان همان در شن آید دست و عهد بن
شستنی عات واقع شده باز آنکه اعظم سینه است

دوزخ و سما بی آن گنای و کبریت و رحل سناجر هر که از
سند و لمبه اعترض روی که نزد گرفت مردور بر ایس تا م گرفت
ازدی کار و زاده افرو او را !
عزالی صلی علی
علیه و آذ و سلم العیود مع بر صغیر و دستم صین اعجاز هم دارم
گردان تحفرت بود و لغز و سخن ازین ایشان که آمار ایشان
در بشکای که برین آید با ایشان از آمدین و من جمع دست
کسر دال و سکون هم معنی آید و در مردم و سرکن قیامتی
من با بی هر تیره و درین کساست و معنی که در است کرده ازانی بر
اگر کوی چراغ تیره که موافقت با این عبارت است کساست و تمام ما
اجزایش را که هم این کساست و نیز طراد بنوده است و کله آرد
نوه است این کتاب باب هم سرودگ است !
مع الیسید و المیوان با المیوان نسبت در فرقی نند با فرقی
میوان میوان نسبت ادوی آن نسبت بر وزن قید است
کعبه فون و سکون سین بر وزن قید بر آمده است و بیشتر
این طرز منی است صفا احقر با بر بصیرة و معنی این فرقی
بویا بیشتر از علم مرکب شتر و جزان و معنی بنوعی که سکون
نموده هم میوان معنیرست صفتی که علی صفا کرده است
آزاد علم را مع موینا ساسا با ازیک که او که آن را بعد
صاحب آن بریزد که موافقت است نزدیک بود و قال میوان

رهنی است و سنا قد کون البعیر من البعیرین گفتن آن
عناصرا کای میانه کی شتر بهتر از ده شتر من کی استین
فریزد بیشتر یا معنی فرج صرا صیرین و فریزد معنی
یک شتر را و بیشتر عطاء احد صاحب و ادراغی ازین
استه قال تکب با آفر خدار هوانت است و کله آرد
زاد شتر دیگر فری و شوری و رنگ اگر که است بیشتر
و فریزد که در هوانت حال بسته و معنی آن که آرد و شتر یک
در خوا به بود و هوانت است در سکون است و قال آن
فرعوانی المیوان البعیر بالبعیرین منبت بر بود و معنی آن
بود بعیرستون فرقت و انشاء و با شترین الی اصل و کله
و در شانه تا معنی معرستون فرقت و قال این صیرین
و ایس صیر صیرین در هم بر معین نسبت گفتن
صیرین با کسیت لغز و سخن یک شتر و بیشتر و کعبه یک
دوان کله آرد که است در هم بر معین خفاست خواب
در هم بر هم با فرزند است چنانکه در است کرده است ابو
و صبا لانی
فریاست من انفس معنی استه قال کان فی السجی صیغه
گفتن است و در فرقیست نیز صیغه که داخل اصوات المصنوع
صداست الی و صیغه کله ایس گفتن سوی و کعبه و صیغه

دادند ثم صارت الى ابن مصلی اصد عليه آية و سلم بستره
انقضت و گرفت و بر مصلی اصد علیه آیه و سلم درده است
بن مصعب از آن آید و من که بنده آمد و در کعبه ای که او
کوه و جابه از جابه است که انقضت فرموده جابه از آنجا
بهن صید فتن حی بن اخطب گرفت روی آن که گفت در
و حیر او داد و زنی با حال که سید و نبی قرطیب و نیز است و
آنست که نزد نبی باشد انقضت فرمود و حیر او که مبارک آید
نظر کرد فرمود و حیر او که دیگر کرد و در ده است مسلم آن
از وی عزیر هفت از کشتن مواعظ از آنست و ابی جعفر
و منسبت آن ترجمه این بود است مسلم است و منسبت آن
آنکه بولفت روح آورده و نیزه است دارد بر سار و از پیش
بجوان است بیع از حق در بیان و نخستین نبی است
الایمان قال امیر اشعوب بن الازهری ابنی فی بن خنزلان
سید لغزری منی اصد من اجزیه ای که گوید اوصیه صدی می
او را نه چنانچه هو جالس مندا بنی مصلی اصد علیه آیه و سلم
بجیش و در بیان آنکه آنست بود بنده مغربند این کس که
یا انصیب کسبیا صحت ایمان بجیش نامی با جمعی غریبت
دوست سواریم ساری آنرا کعبت زنی فی اعلی این بر سید
و در غل نمی در پرون فرج زن تر بن است تا باز کردی

آرزای تو و ششم و هفتم از آنکه که در نا حلی و شسته باشد ای است
یا نه قال از حکم شغلون و کف فرموده با و بجیش شای کینه
آن که حکم کنان لا تغفلوا و کف بر شما ای که کینه است از این
عزالی کردن و واجب نیست بر شما تا مناست اصد ان
او زنی جابه نیست آدمی که قدر بر کرده است خدا آنکه کرد
که آنکه بر اینده است و آنکه اتفاق غماست که از هر مانی
بر حال با کرده و در او مملوک رو است در ده او که می شود
بر از آن سید است بیع المدبر و حکم و بن
در ده آن بنده ایست گفته باشند او که اصد از مردن
است این تر قال در شای و کف قال در شای حسین
مستور کلیل من عطار من جابه قال باج ابن مصلی اصد علیه
الامر گفت جابه ز وقت مغربند رحمت که خدا بر وی
دیده که از مرد می محتاج بود و هر چه او اصد است
بود این بیع و حیرت حیات آنکه که در بر ساخت بود و
شده فرز این بنده جزوی دیگر نه شست بر او کف
انقضت بر و نام است با جابه کسی که جابه کف بیع آن
داشتند و آنکه نام گفته است که در صرف روی که حقیقت
بودم قال شده و جز او بخوان قال اند و انقضت
بنده بنده قال در شای حسین من هر دو بیع جابه بن

رضی الله عنهما قول با در رسول الله سیدیکو به جا بر فرقه خود
سپرد اصله عدله او کس مسلم است نه بری حرمه
صدا صالح عن ابن شهاب او حیدر اصد اجزوه ان از بکر
خالد و ابو هریره رضی الله عنهما اجزوه مرویست از ابن
کوهیدر اصد که یکی از فقهای سید است جزاوه او را از
ذیح بن خالد و ابو هریره هر دو جزاوه اند حیدر اصد او
مسما رسول الله صلی الله علیه و آله کس مسلم سیال من الله
ترقی ولم یفقهن بر تحقیق هر دو نوشته اند سخره را در حال
برسیه و میشد از حکم الهی که زنا میکند و ضمن بیعت از او
معلوم که مراد از او در غیر محض راه لی شوهرت و الله
و این چنین است و در جماعتیست قال عدله با بکر از
خالد و ابو هریره و چاکبک زنده بستر او باز زنا کند باز چاکبک
نم سوا عدله ان الله الی منه بستر هر کس باشد آن
یا چاکبک بر سنگ راه است سبب عبدالعزیز بن عبدالمطلب
عدله الفقیه بن سعد بن سعید عن ابی هریره رضی الله عنهما
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ان الله انزلنا
الحکم کنت ابو هریره یسئلم رسول خدا را میسزود که
زنا کند و او یکی از شما فقیهین زنا یا فلیعلو یا اتمد بسن قال
زنا یا بقیتم سلم شد پس که حد کند آنرا از کفر خدا نماند

و آن نعت صححه است و الله یتریب علیها و سزانش کند
مردی عدله از قامت حد یا سبین سزانش کند از قرآن
نعت خالد و ابی هریره الحد و ابی تریب حدیا بستر او زنا کند
انما است حد کند و سزانش کند نم از نعت ان الله یفقیه
زنا یا فلیعلو و یحیی من سخره بستر او زنا کند و فلیعلو
زنا یا او کو غیر نوشته اند اگر چه حد یک در میان سومی است
ستاعت این دو حدیث با زعمی که مع در نیت کما جزیت
که اگر کفر کند ام عام تربت خواهد بود باشد یا غیر بود
فروختن آن کرده شده است و اصلا علم با
علی یا فلیعلو یا فلیعلو فیل ان یسزوا یا سخره کند ما کسی که
جزیه است سزایش از آنکه سزوا در حد او کند که کسی را بکشد
که در آن کند تا مدت کویض یا ششمن شود که حقوق از او بکشد
و اگر شود در حد او این را در حدت شرح استیز که بنده و لم
یقلس یا سوان تعلیما او یا بستر با و ذمیه است حد او بر
که او سزود او را در هر حدیثی کردن با او در قال ابن عمر
عنی الله عن اذاد و بیت انی موطا او بیت او وقت کنت
حدیا عدله هر حدیثی که بخشد نه داهی که علی که دست
باز نعت شده یا آنرا کشت فلیسز رحما بخت و الله یفقیه
نرمی که با کس شود در حد او حدیثی و بستر او نشود و کفر قول

عطا کرد پس آن صاحب من عاریتاً لخال داد و آن حضرت
 و گفت عطا با کی بخت برسد آن آید و آن عاقد که در
 آن جزیرا در ای فرج و اشارت در منزل که استیلا
 موضع صل است و قال اعد صالی اعلی از اجماع او و گفت
 ایام تمامم تمام غیر الوصین منی استماع و در وقت که زبان
 عجز بود او خود پس عجبی در مصورت حاصلت کرد و گفت
 جانشین و چه استند لالی یا این آیت است که در وقت
 بر استماع صحیح و چه میسکن و علی از جاع مانع است بر ملک
 صبح است پیش آن حدیث عبدالغفار بن داود قال عطا
 یقرب ب صبا الرحمن عن عمرو بن ابی عمرو عن انس بن مالک
 قال قدم النبی صلی الله علیه و آله و سلم بکر گفت این سخن
 قدوم آید و صبر خدا رحمت کند و صبر بر وی هر چه غیر نفع
 علی الحسن و در حال صیغه نیت می بین خطب ام المؤمنین
 و قد قلی ذو جها و کانت عرو ساً و کثرت شد تو هر دو گناه
 بن ارجح و بود صیغه ذکر که خدا صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم گفت پس بر گفت او را بر ای قدر رسول خدا
 شطانی کی گوید که این از جمله صیغه نیت خبر بود و صیغه نیت
 گویند که اختیار بگردان حضرت از صوفیام چنین است که نیت
 صلح یا دایره یا جاریه جزو آن بر کشیده و تا که در باب صلح

کزشت که او را صیغه او حدیثی که فرموده بود وی آنوقت
 عزیر بگفت از کس و سپین منی حدیث مطابقت ز جملها
 بود و در واقع حال او دایمی و بکار او فرج جها صیغه نیت
 از حدیثی است که از آن حضرت با وی تا آنکه رسیدیم حدیثی
 که بعضی است قرب بعد از نیت که فی کوی میباشند صیغه
 دست جلال و عاقد صیغه صبا در آن در آن نیت اول
 که بودی از آنکه با کشته از وقتی صیغه نیت میباشند نیت
 صیغه نیت ساخت صیغه از صیغه و در وقت و آنکه در سفر و عرو
 قس شیخ خار معلول و حدیثی با حدیثی که در کسین حدیث
 منی همام مذکور در شیخ کبر فون و شیخ طار صمد و من حدیث
 ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذن من و کتب
 بجز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استیلا که
 کسی اگر کزشت و طلب نکاشت تکب و ایتر رسول است
 صلی الله علیه و آله و سلم علی صیغه سپس بود این طاهر است
 حال خدا صلی الله علیه و آله و سلم بذا نیت صیغه ثم صیغه
 الاله نیت بجز بر آیم با اذن آن نیت رسول صیغه نیت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کوی نهاد و او حدیث
 گفت انس پس دریم رسول خدا که میگرفت بر ای صیغه
 که گویند نیت کاد و میگردد او تمام مجلس خنده بجز شیخ

رکعت بجز پنجاهت آنحضرت زودتر عذوب می خواندند
خود قنق میزد و در عبا می بستند حتی تکبیر پس می خواند
صغیر با پای خود را بر زمین می گذاشت تا اگر کسی در پیش
پیشتر با **بسم الله** و آن هنگام در حکم فرود
مردود و تان **بسم الله** خوانده شد تا مردود و تان خوانده
الغیب من بزیه من ابی حسب من عطار من جابر بن عبد
رضی الله عنه از آن سینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بمقال عام الفتح و چونکه از جابر بن عبد الله روایت است که
تجسس می شنید رسول خدا را که میفرمود ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
منقول آنکه آنحضرت در کوفه آن آمد و در روزی که
و الهیة و المرءة از غنایم جنگی خدا در آن روز خدا حرام کرد
آن فرود رفتن شراب و مرده اردو کوه و تان صلح با رسول
ارایت شرم الهیة پس گفته شد ای رسول خدا یا سید عالم
پدر و در آن فاطمه علیها السلام پس جنگی با نیده و میشود
آن شش تیشا و بدین عبا جلود و حرب کرده میشود با آن
و بیض و مباحات و حرامات جنگی می کنند با آن مردم چو
مرد در میان کار با فرزند فرزند کرده میشود و فعال
حرام پس فرمود نفریستند آن بیح حرام است یعنی
انتفاع آن که تا او تمام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

عذوبت بجز زودتر رسول خدا از این قول قابل است
ان الله عز وجل لا یحرم و شیئا مما جمعه و ثم ما یحرمه خال
گفته خدا بود اما یعنی لغت است که بر آنجا تحقیق خدا نوی
حرام کرده چه پدر و در آن گفته شد آنرا بجز فرزند غیر
با مقدار که گرسنت خاکلوا گفته پس فرود نهیهای از آن
او عام حدیثا عبد الله قال حدیثا بزیه قال کتب الله
و کتبت او عام حدیث کرده ما عبد الله کتبت او حدیث
گردد ما بزیه کتبت بزیه نوشت بجات من عطار بن سید
قال سمعت جابرا بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول
فرمود که ایستاد سابق را در آن ایستاد عطار بن من عطار
و من جابرا و ارج شده و ایضا کتبت بزیه من ابی حسب
فرشت بسوی من و کتابت بزرگواران عکرمه از اجانه است
سایح وضع ترا طیفه است در امتحان کتبت ایضا و کتبت
تجسس نگاری و مسلم خالی اندر بن و این صلاح که می بیند
یعنی است و صغیر که می خط مشایخ و حکم می باشد و بر بن
در آن کتبت با **بسم الله** شرم آنکس در میان حرام
مباحی است **بسم الله** عبد الله بن مسعود قال بزیه کتبت
من ابی حسب من ابی کبر بن عبد الله من ابی مسعود **بسم الله**
رضی الله عنه از آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بتمیص رسول خدا رحمت گناه مبارک بودی منج کرده در کشتن
سایه سگ شامی بطنی بطنی منج گناه است خواه مسلم باشد
یا کافر و همیشه در مسلمانان او معنی از آنجا که بخیز کرده اند
در شای سگانی که شجاع از آن باشد مانند کلبا بسیار
و شکار و کیمیس یا نثار این قوم که در حدیث مذکور است
ما بر کلب است و در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم من شرن الکلب الا کلب صید و حدیثی همان
رضی الله عنه که با نیند شرن سگ را که کشته بود کسی مجاز
و صحت این حدیث با اتفاق ائمه حدیث است ما که در
کتابه در شرح مذهب و مهابتی و علوان الکلب است و منج
کرده از این زایه میگرد بر ناز و از عطیه کاهن یعنی آن
را بر کشتن او صید باشد آن هم ممنوع است علوان کلب
سگو نیند عطیه علوان او از عطیه کاهن آنکه بر زمین است
و اجبار آید و است و در روایتی دیگر صاحب احکام
قال نیز از جمله کاتبان مذکور که با دعای دعوت سگ
و عمان و دیار فریب داده بخورهای نور از میان کسی
ماید آنست که آن هم از قبل علوان کاهن باشد نسبت
مجاج قال مدتها نسبت قال اجزئی حون بن ابی حمزه قال
روایت ابی استری میگوید گفت حون و بیم من جد خود را

گفته

فرمودم تمام را تا هر جا میگذشت پس فرمود با گذار
و پس شکسته شد فاشه من ذکب پس پرسیدم چه
این کار شکست او را را حجت او را فقال بنی رسول
صلی الله علیه و آله وسلم من شرن الهم من کنت بدین
منج کرده رسول خدا از بیماری خون و مزه آن اگر کسی
گرایان که آنحضرت کبابی خون گرفت و مزه آن را بخورد
و در حدیثی است تمام بودی آنحضرت را و اندیشی که سگ
بهرم خورد که هم از آن منی منی عام است شامل مرغی
و مرغی را او میتوان گفت که ایجا مراد مرغی من خون است
منی در کشتن مای آن دهفته اجزا او در حدیثی که گفته
از شرن الهم همین است لیکن او همیشه از او صید کاهن
خون گرفته نوزاد او را زاده او را شکسته و الله اعلم
الکلب و کلب الا من از مای سگ و در حدیثی مذکور است
او اگر از او بر حرام باشد حیوانی نیست نه کلب میان
سگ که عرض صاحب است و حون کور است و استو شد نسبت
کرده است آنرا که سوزن زنده پر پوست و بر کشتن امیر
پس کسی را که بر پوست خود این کار فرماید و حون او را
و مملو کند لعنت کرده است خوردند و با خوردند و آنرا
بزرگ کسی که در حدیثی مذکور است و حون العسور است

کرده است تصویر گفته در احوال است تصویر کرده است تصویر کرده است

بسم الله الرحمن الرحيم

المسلم در بیان معنی صلوات و صورتی که

گواهی یعنی را بقدر همین روزن بخورد و در حال صلوات

بیج بر وی می رسد و درستی دیگر کرده آنست که در این صلوات

که در کتب معتبره مذکور است دو اوست که در این صلوات بیج بر او

گفته اند از جهت تعلیم شیخ سبزواری که در متن آن حال آنکه

المسلم فی کمال معلوم در بیان صلوات و آنرا که در کتب معتبره

میشود و صحت آن در صورت تعیین کمال آنست که در کتب معتبره

قال حدیثنا اسمعیل بن عبدی قال حدیثنا ابن ابی سعید عن محمد بن

بر کثیر عن ابی المنهال عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله یبغض العبد الذی یغضب الله

قدوم آورد و بنابر خبری که در کتب معتبره مذکور است و در این صلوات

میستون فی التفریح و العمام و العاصین و مردم بسیار است که

در صورت درشت و صاویک سال دو دو سال او قال ما

ادعیت و عوام گفته است ابن ابی سعید و دو سال یا سه

شک کرده است اسمعیل بن ابی بن ابی سعید فقال بیج بر او

فی تفریح و تعلیم فی کمال معلوم و در صلوات پس فرمود که

بیج صلوات که در پیشگی شن گوید که در کمال همین دو روز

بنی بزرگ است که از بیست و شش روزن این صلوات

معدن قال حدیثنا اسمعیل بن عبدی عن ابی سعید بن ابی سعید

معلوم و در صلوات معلوم گفت محمد صیقل کرده ما را اسمعیل بن

ابن سعید بن ابی سعید مذکور که در کتب معلوم و در صلوات معلوم

المسلم بنی و در صلوات معلوم در بیان صلوات و در

کرده این کرده میشود و در صلوات قال حدیثنا ابو سعید قال

حدیثنا ابن ابی سعید عن عبد بن کثیر عن ابی المنهال عن ابن

عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

بالتفریح و التفریح و التفریح گفت ابن عباس قدوم آورد و گفت

بیته و مردم پیشگی مذکور است برای تفریح و دو سال او

قال ابن سعید فی صلوات فی کمال معلوم و در صلوات

الاعمال معلوم پس فرمود و حضرت کسی که بیج صلوات و در صلوات

از فرموده و در صلوات و در صلوات معلوم نامت معلوم

حدیث علی بن عبدی قال حدیثنا سیمان قال حدیثنا

ابن سعید و قال فی صلوات فی کمال معلوم الایم و در صلوات

بیج که در کتب معلوم و در صلوات و در صلوات و در صلوات

تند ما که در صلوات و در صلوات کرده و در صلوات و در صلوات

کرده که با شماست کرده است که در صلوات و در صلوات

بکن : با خدا آورد و در صلوات قال حدیثنا سیمان بن

ای کج من صدای کز هر ای الهال قال سمعت ان
 عباس رضی الله عنه قال قدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 المدينة قال في كل مسلم ووزن مسلم الى اجل معلوم سنة
 اهل اوله قال صدقنا شيعه من محمد بن الى الخالص وصدقنا
 يحيى قال صدقنا كج من شيعه من محمد بن الى الخالص وصدقنا
 حضرت جعفر قال جعفر بن محمد حسب الله ابن الى الخالص
 دوست سینه زد کرده است که این ای الخالص نام او
 ما بعد از قال تعلقت بعد از این شده این الهاد و ابو
 فی السعت گفت محمد بن ای الخالص اختوت کرده و صدقنا
 شده او بوده و جواز مع سلم قشور ای ای ابن ای اولی
 فضا لدر بر رستا و راه سوی خدا صد بن ای ای فی کس
 سن اور این کله قال انما شعت علی حد رسول الله
 علیه السلام و کرم رضی الله عنه فی الخلفه و الخیر
 و الحرب و انتم بسبب گفت این ای اولی بودیم که کج
 سیکردیم و زمان آنحضرت زمان آنکج بودیم که کج بود
 انکرم و عزا و سالت این ای ای فی الخالص و کج و کج
 خدا و من بن ای ای فی الخالص گفت انما کج
 بود این ای ای فی الخالص
 علیه اصل و جواز سلم کسی که نیست نزار او اصل مراد

از اصل زراعت و کج است اصل صوب زراعت است اصل
 نوز نخل است حدیث موسی بن اسماعیل قال صدقنا عباده
 قال صدقنا الشیبا فی قال صدقنا محمد بن ای الخالص فی الخیر
 بن صدقنا ابن الهاد و ابو برده ای ای خدا صد بن ای ای فی الخالص
 صدقنا انصاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم گفت محمد بن ای الخالص صدقنا صدقنا
 بن صدقنا ابن الهاد و ابو برده سوی خدا صد بن ای ای فی الخالص
 بن صدقنا شیخ حسن او ای ابو برده ای ای صدقنا او صدقنا
 سلطان فی الخیر و الشیر و اسم سکونه در کجتم جوعا فی الخیر
 که نصف مطا اصل است فی الخیر و الشیر و الفریب فی کج
 نمود ای ای اصل معلوم بن گفت خدا صد بودیم که کج سکرم
 مرم اهل شدم در کجتم و کج و کج و کج بن کجتم تا حد شتم
 صانع و سکون خیمه از عطا الله قوی که نزار ای بکر و زور
 بود و بعضی که بده معنی اهل زراعت است یعنی است
 در بعضی شرح و سواشی و قاسوس خیا بن مضمون بکلان
 ابو صد و خصلت کرده و گفته که وادی است تا حد صد و
 که ای است که نزار ای بکلان جطیح میان هر قریه و باسیع
 ای ای اصل معلوم سواشی قاسوس است تحت این من کج
 صدقنا شیعہ کسی سکونه که اصل سلم نزار او بودی قال

بنا که خدا مومن را تک گفت بدو که چه رسم آیتا ترا از اهل
بنا فی الی صبارم بن ابزی خالصه نیز فرستاده بود هر دو
سوی مبارک بن ابزی سپس برسیم او اتفاقا که از
ابنی علی صدقه آید و مسلم بیفزون علی صدقه ای علی صدق
فاده و سلم و طرمان هم هر دو ام لا من گفت صد ارضم و از
بودند این سخن که مع سلم میگردد و زمان بنی هاشم
و نیز رسیدند ام ایثارا ایامی است از زمانه بود و نیز
... اما سخن او اسطی قال حدثنا خالد بن عبد الله عن
عمر بن محمد بن ابی العلاء سمعت ابا سعید بن ابراهیم را
صدقا صدقا شنیدم ابی از محمد بن ابی العلاء پس مع سلم میگردد
در کتبم و ... قیسه قال حدثنا جریر بن محمد بن ابی العلاء
فی الخطی و الشیخ و الرضیب درین روایت روایت برای او
موصوفه در بیان مشاهده گفته زیاده کرده است فقال صدقا
بن ابی سعید بن سمعان قال حدثنا الشیبانی و قال و از
درین روایت روایت یعنی روایت که برای مشاهده و نیز
مسافه هر دو قیسه است زیاده کرده و شرح غلطی در اول
او فقال صدقا صدقا و حدیث اسحق آورده است
قال حدثنا شیبانی قال حدثنا عمر بن مرثد قال سمعت ابا
العلاء بن قال سمعت ابن عباس بنی امیة عن رسول اللہ

لقد

صحت او الهی برسیم ابن عباس از مع سلم و قی که
بر سران منته فقال بنی ابی سعید علیه و آله برسیم و
عقل من روایت است یعنی صدق پس گفت ابن عباس مع
کرده است که حضرت از خود سخن بنویسد بر سر روایت تا که
کامل بود و چون شد فقال بیل و ابی سعید بنی امیة هر دو
هم چیزی در آن کرده بنویسد و بر سر روایت که با سببها
که در کتب روایت بر روایت فقال بیل الی ما حدیث
پس گفت هر دو که کما است این حدیث شنیده بود هر دو
نموده و وقت میرسد و بنویسد برای بر ابی سعید
و ما را از که مانی که مراد از مراد اول که است و در کتب
ابو الخیر را گفته چنانکه از حدیثی که در باب لای اورد
تصحیح کرده فقال هو قلت و ما بود ان مع است شیخ
ابن جریر گفته مطلع شد بر آن مراد قال مع حدیث
من هر دو الی ابو الخیر بنی سمعت ابن عباس رضی الله عنهما
بنی علی صدقه و آید و مسلم شد گفت ابو سعید شیبانی
ابن عباس رضی الله عنهما که حضرت گفته اند که هر دو
مطلع شد و حدیث هر چه مع حدیث که شرح در اول
که این حدیث روایت است از حدیثی که در باب احادیث
و این حدیث در طبق سخن کرده که هر دو مع سلم

اسلم فی النعل ربان مکرم مع سلم در نعل منی سلم
نعل برهنه ز سر سیده باشد تا ابو الوهید قال حدیث
من مروی عن ابی انبغزی قال سالت ابن عمر عن سلم فی النعل
ابو انبغزی برسدیم ابن عمر ان قال منی عن مع النعل منی سلم
من مع الورق من ابی عمر منی گفت من کرده شده است
میوه درشت تا آنکه عمل خوردن شود و از قوتش نغز و کوب
نیست است بقدر عاقر منی از نغز چیزی را که ز دست برسد
باشد و خوش منیع است و سالت ابن عباس منی سلم
من سلم فی النعل قال منی سلم علیه و آله سلم فی سلم
منی و کلمه منی بوزن سبب گفت من کرده است بوزن
از مع میوه و نعل تا آنکه خورد و شود و یا کوزه از وی صاحب نعل
شک را بویست و تا آنکه وزن کرده شود
قال حدیث شریف من مروی عن ابی انبغزی قال سالت
ابن عمر منی سلم عن سلم فی النعل قال منی سلم
علیه و آله سلم مع المعنی بعلی فرعون میوه و سرور و نغز
در آید در صلح و منی مع الورق بالذهب سالت ابن عمر
و منی که و از قوتش نغز و عطا علی که سبب است بطن
در معنی نعل منی مع الورق بالذهب سالت ابن عمر منی سلم
که صلح از آن حضرت تا چه بود و سالت ابن عباس منی سلم

ابو انبغزی که بر رسیدیم ابن عباس و سلم در نعل منی سلم
منی سلم علیه و آله سلم من مع النعل منی سلم
و منی بوزن قلت ما بوزن ابو انبغزی که بوزن کرده بود
در وقت بر منی وارد قال بعل منی بمرگشته بودی که در
ابن عباس شنیده بود تا آنکه سخن را خواند کرده شود
باب الکفیل فی السلم در بیان خان اودن بر سلم
محمد بن مسلم قال حدیثنا علی قال حدیثنا ابو انبغزی
بر رسیدیم ابن عباس من عایشه رضی الله عنها قالت سئلت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم طمانین وجود منی سبب بوزن
در حدیث من حدیث عایشه رضی الله عنها منی بمرگشته بود
راجمدی که منی و سستی دیگر خوانده و کرده و زدی که بگفته
داشت از آن منی سالت ابی انبغزی بمرگشته بودی که
از مع سلم است سلم است که نغز و بند و عطا بوشی که
بگفته است تا آنکه بمرگشته است منی او را خدا مگر که بگفته
که او از سلم ایضا بگفته که یکی از منی سبب باشد و منی
در منی سالت که اگر منی نغز و نغز و نغز و نغز
باب الرحمن فی السلم که در منی در منی که نغز و نغز
حدیث محمد بن محبوب قال حدیثنا ابو انبغزی قال حدیثنا ابی انبغزی
قال حدیثنا محمد بن محبوب قال حدیثنا ابی انبغزی قال حدیثنا ابی انبغزی

نزد ایزد بسیم او چون کرد و هیچ کدوش بنسید با شفا
صدیقی الا سود من عایشه رضی الله عنہا ان ارضی علی الارض
اگر و سلم گفت گفتش حدیث کرد و او را سود از عایشه
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استخیری بن بودی خطابه
ملا در تن منور عا من حدیث عزیز آنحضرت اذن ان بود
بو حدیث منی که کرد و او را از منی اذن آن من با سب
الی اجل سلوم جان سلم تا مدتی مشین و به قال ان جان
عقا و ابو سعید و اسود و الحسن و بنین مدت گفتند
عاشق ابو سعید و حسن بعیری و قال ان غیر منی حدیث
فی العلم الوصوف مسر معلوم و الی اجل سلوم و گفتند
عرب سلم ای که نارد و در طوک که من شده باشد بزنج سلم
تا مدت معلوم یعنی با من در شرفه دست و کفک و کفک
نزد من به صلاح جاهل ای که باشد از سلم و در زان منی که کرد
و کار منی نیست حدیث او بعینم قال حدیثا سفیان من
الی صحیح من حدیث ابن کثیر من فی المسال من ابن عباس
قدم البیت صلی الله علیه و آله و سلم الیه و هم سلطون فی
سفین گفتند این جان من قدم آورد آنحضرت حدیث
قال انک اهل مدینة بی شک میگردد و سه ساله سه ساله
اسفلوا فی انما فی کتب سلوم و اجل معلوم پس فرمود

در سوره ادر جان سفین و مدت سفین و قال حدیث ابن الولد
حدیث سفیان قال حدیثا ابن ارضی و قال فی کل معلوم و
معلوم من ابن در حدیث حدیث سفیان معلوم و با در حدیث
ابو حمزه و طریق حدیث است و اول طریق حدیث سفین
بن قال فی حدیث حدیث حدیث سفیان من سفیان
من کبرن الی عماله قال ارضی ابو ربه و حدیث حدیث
الی حدیث من ابن ارضی و حدیث حدیث الی او فی حدیث سفین
گفت محمد بن ابی عماله فرستاد ابو ربه و حدیث حدیث
سوی حدیث من حدیث حدیث او فی سفین پس بسیم هر دو
نزد سفین گفتند که کتب سفین مع اول حدیث سلوم
و سلم پس گفته هر دو هم با کوسر بسیم نیست با اول
حدیث سفیان حدیث سفیان از ابن ابی عماله با اول حدیث
اسلام پس ای آیه فرما از حدیث سفیان حدیث سفیان
نظم او در حدیث با طون سو و عطا و معلوم سفین و او ای است
در حدیث سفین و کوهی که نزل میگردد و سفین کما فی حدیث
سفین فی الطوط و الشیر و از ای الی اجل معلوم پس سفین
سفر بود که در حدیث سفین زبنت تا حدیث سفین قال گفت
کان لهم نزع او هر کس نعم از کتب محمد بن ابی عماله که
ابو هر از حدیث سفین با سفین حدیث سفین تا حدیث سفین

سنا هم من دنگ گفته هر دو می پرسیدیم ایشان از این پرس
 معلوم شد که شرط بوده است با سبب اسلوا علی الله
 منع از آن ختیع مسلک کردن باین صورت که از ایند شود تا در کمال
 نماند و تنها اصحاب یعنی پنج روزم مقدی هر دو آمده بودند
 روایت ترمذی بعینه مجهول با خود با ب مقدی هست
 موسی بن اسماعیل قال حدیثا بر این شرح نافع بن عبد الله
 قال کافر بنی مازن الجوزی الی اصل الی ان کتبت حدیثا
 عمرو بن مردم که میزید بن یحیی شتر تا زاید بن کج که در کتب
 فقهی است علی حدیث عمیره که او مسلم عزیمت کرد از آن بجز
 رحمت که حدیثی بودی فخره نافع بن مسیح ان ترافی ایضا
 فخریه کرده است علی حدیثی که بزرگوارانند که بگویند
 او است زاده کرده است در پنج مزی منی که در ترمذی است
 شکر است و این فخریه را نیز سوانی آن دان مانت با نوبه
 که باقی ایضا جلال زاده باشد و برین حدیثی است که
 نریا به بگو که در یمن تا قد است و در او است که پنج میگردد
 بودند آنچه بزرگوارانند که در کتب فقهی است و این شرح است
 از آن رو که حدیث آن معلوم و نامشروط است
 بسبب آمدن از من از بسبب
 کتاب الشفقه با سبب الشفقه فقام بقره فاست

وقت الحدود فلا شفقه در حدیث است که هست کرده
 شد به است و حق که هست کرده شد و واقع شد با حدیث
 شفقه است از آنکه شرکت نما شد با انذار او است از پیش
 شفقه را است که شفقه شرکیه با و جارا میباید شد تا که شفقه
 آن قابل شد تا حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 در حدیث مرافق حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 یعنی اعماد است شرک و جاره در حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 اب ایراد کرده است و با به حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 می باشد در حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 قال حدیثا من عمر بن از هری من ابی سلون حدیثا من عمر بن
 بن حدیثا از حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 اولیام بقدم گفت جابر حکم که سفیر خدا باشند و هر زبانی که
 شفقت کرده شد و فاذا وقت الحدود و وقت الطریق
 فلا شفقه پس حدیثی که واقع شد با حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 علی حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 او را از حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 و گفته است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
 پیش از حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است

بسیع شد و قال انشی من بیست ششده و هوشا و عطا فیروز
فما ششده و گفت شش کسی که فرزند ششده او یعنی زینب
در آن ششده و در حال اطفال هفت پس خیزند او پس نه
حق ششده و در حدی که با او بسیم قال حدیثا این بر ما
قال از برای این بسیم بر میسر من محمد بن السریه قال حدیث
علی سید بن ابی و قاص گفت هر بسیم بر سید بن ابی قاص
فما مشورین فرزند مواضع به و علی حدیثی سبکی بسیم
بن محمد و همدار دست خورا یکی از دو و شش من اصدی حفظ
تا نیست که با با صفت تا نیست سبک است آن قاصده که
گفته اند هر چه از اعصابی آدمی گرفت چنانکه هر چه من
مصلح و جز آن آرزو شست اعتبار کرده اند و در او حتی هم
ششده که گرفت ادا جا و ابراهیم مولی رسول اصدی حدیث
علیه و در کمال فقال با سدا بیعت منی فی دار که با کا و کا
ابو رافع غلام آنحضرت و گفت ای سید کز از من دو خانه
که در سزای است فقال سده اعدا با تا هما بسیم گفت
سده بخند او سینه منموم آن هر دو خانه را سوئی کلام که
دارد و بر آن سید و ابراهیم رو به دل در هاست
باشد و منصور سدا است که با این سبک تو سبکی منموم
فقال السور اصد لثبعا هتما بسیم گفت سبکی که نه البته

عز سدا فقال با سدا بیعت منی فی دار که با کا و کا و ابورافع
غلام آنحضرت و گفت ای سید کز از من دو خانه را که
است فقال سده اعدا با تا هما بسیم گفت سده بخند
منموم آن هر دو خانه را سوئی کلام که در آن سبک
سیان سده و ابراهیم رو به دل در هاست و باشد و منصور
سدا است که با این سبک تو سبکی منی علی از جد است
ستفرا و سخط بسیم گفت زیاد منی که ترا بر چهار چیز منی
در هم سبک با سخط شک را و است هر دو معنی منی سخط
ابورافع لقد اعطیبت سما حشمته تا به و ما و گفت ابورافع
در حقش داده شده ام با این هر دو خانه با اصد و تا سدا
انی سمعت من رسول اصد علی اصد علیه آله و سلم قال لقا
افق لثبعا اعدا اعدا ما با اصد اصد و اگر نزدی کن
ششده ام از رسول اصد که سبک تو و سدا به سدا و است
خود میدارم تا آن هر دو خانه چهار هزار درهم سبک من
سده و کف هر دو سبک و نیز سکون کاف و دبار سده
در آخر معنی قرب است و نا علی هما کشته تا به دنیا عطا
اما نوشته ام با این دو خانه با اصد و بار سس ادا آن است
سدا اگر کسی من است که شش سیاهی که در کبیری می
گردد و کوم سبک است که اگر از آنحضرت منی ششیم که حساب

شاد او از دست بر نیکی و حدود و دست کبیر از جای دیگر نماند
ای ای الخار از ب که هم حساب نزد کبر است آنجا
در اینه شعله و امداد و امان ... حجاج قال صدق است
ع و صدق نقل قال شبانه قال صدق احوال و عزان ایچو قال
صحت طوبی حداد عن عائشه رضی الله عنها قالت
ان لی عارین عالی ایچا ایچی گفت عاریت گفته با رسول الله
صحتی بود و حساب است میں کہ ہم کی ان دو دویم
قال الی اور صاحبک بنا تو دو سو ہی نزد کبرین بود و کبر
در عتق ازین حدیث معلوم شد کہ حسابی که در او نزد کبر است
اولی رعایت است و از عمل رعایت او ان شرط است
بسم الله الرحمن الرحیم
کتاب الامار و اماره در رتبت معنی مرادست و در شرح
عقد است کہ در مناقع معلوم صدر بجز من معلوم واقع شد
کبر حرمه است لغت معنی نزدیک کند بنا ...
در عمل تصایح اجابہ کردن در مصالح را درین باب است
نموده قول کسی که گفته مراد را اجیر شایه گرفت و رضایت
از کبر حقوق ادب مسلمانان و مرد است قال صدق
ان جنزین استیجاب القوی الامین و الامان ان الامان
آید اربابی تا چید ترجمه آورده است و درین اشعار است

عقد بر کسی که نزد شیبث علیها السلام روز و در شرح گفته
و بعد از دست هشت سال قرار یافت و این مقوله در شرح
گردد شان موسی گفته و معنی است که تحقیق بهترین کسی است
که اجر گرفته قوی و امین است نقل است که شیبث گفته ایچا
دستی که قوی و امین است گفت و بیام که بر دست کسی
گرفته اند مرد است آنرا کرده لغت و معنی که ایچو گفت
بر او که پس من جای قوی که در راه شیبث است سکه در پیش
زند تا بر افراده طاعت ترا و همان طرف بروم و من شیبث
من کلمه و حکم کسی که از اول الامر عالم کند که ایچو
عقود و طلب آن کند این نیز نقل کرده است بر هر کی این
در حکم حدیثی آورده است ... محمد بن یوسف قال صدق
سنان عن ابی بروه قال بترقی صدی بود و عن ابی
یوحیسی قال قال ابی سلمی الصدیق آذ کسب العلم ان
فان ان الذی عودی با امره طیبیت فله صدق الله تعالی
از او چه خبرند از دست کند و در وی خبری نمی آید
آورد میکند چیزی را که او دست آن در حال که باک است
من او از حیث است کی از او صدق گفته است یعنی کبر
از ذواب صدق که صاحب قال بکنده ... صدق قال
صدق می من قرآن قال صدق حدیثی محمد بن یوسف قال

صدتا بود و من ابي موسی قال قلت ابي المثنی صلی علیہ
علیه و آله وسلم یعنی رسول الله شریف کنت ابو موسی
آه ای موسی سقره و ابان دوم و از شرفان بود و قال
قلت ما علمت ما ناطق باه عمل کنت ابو موسی یعنی کلمه
خداست نام من که این هر دو طلب عمل میکنند و من صد شرفان
گروه است نام کنت که ابو موسی گوید و دوم را شرفان
از شرفان کی عابت بی عابت ریت و طلب کند
عمل از آن حضرت فرمود می با موسی گفت سوگند کسی که
ترا بکنم را اعلی شاه اندر آید و زلفش ایشان بود
که بی عابت عمل از آن قال من او را استقل علی عین من
بس فرمود هرگز عال نگین بر عمل بود کسی که دوست بود
نزد گروه راهی که کنی استقل با استقل فرمود است
یعنی اعظم علی قرار بود بر این قدم بر قدم
قرار بود جمع قرار است و آن بود انگ بست
یعنی خود علی قال صد شرفان یعنی صد و من ابی هر دو
قال من ابي صلی علیه و آله وسلم قال ما علمت ما
یعنی اعظم فرمود و سوگند کرد خدا هیچ بهتر را که
فرمود خدا هر کدام شما است که شخص من یا خدا باشد
آدم و عینی و جز آن دور نخواهد بود و قال اصحاب

یعنی گفتند بر آن آن حضرت و تو هم راهی بود و قال من
کنت را با استقل قرار بود و علی که فرمود آری بودم که
بخوانید تم زبان را بر قرار بود که مرا علی که بود و روایتی
یکم آنکه در هر فرزند یک قراره یعنی گوید که قرار بود نام
عاشق است یکدیگر و تفصیح که ما نیز قال من ابي هر دو را
کنت که قراره یعنی نصف و آن کسی شناسا سز عیب با هر دو
روایت نیز همین است و شیخ این خبر گوید به ارجح من است
را که سزا شد عیب ای که نام آن قرار بود است و یعنی شد
و حدیث صحیح است که مسلمانان فتح میکنند از کسی را که آنها
را میکنند قرار بود از او را دوستی که از آن حضرت ما عیب
یعنی آن آیه که آن حضرت هم سزا شدند و آن حضرت کا شیخ
نویسند یعنی که با او این بی نیستند یکبار آن حضرت هر که
بهر کسی حدیثی صد حدیث گفت یا رسول الله تو خود را با حدیث
این گفت و این شناسا سوگند از کسی که دوستی کند یکبار
این که این حدیث از نبوت گویند برای کرده اند آن
باشد بود که ایشان شرف عادت کنند در حدیث
و حدیث کله خود از کله و حدیث با آن بود آن حدیث
عالم و کله ای است از شرف و شناسا من هم همان بود
این حدیث با خود که با او سبقتی سیادت و شرف

از دست که این صفت باقیان ترین دو آب است و کما
از خود جدا که در معی بود است از راه واقع است
درین ضمن انحصار نیست و اعطای آنی است که این حال
رسانه که اشرف مخلوقات که در عالمی او را میسر است
چون دانش در زیر امر و معنی او در آمد
استحباب اشرفی که خدا بقرون در جوار اشرفی است
کافرا از ان ضرورت و اذای بود بعد از اسلام و در آن
یاخته نشو و اسلامی و عالمی صلی الله علیه و آله و سلم
خبر و عهدا که به پیغمبر میجو خبر را بر او می خبر از آن
مسلمانی که بجای او نصب گند و عمل با او می تواند که در این
کو به اکثر ختمی را این اند که میفرودت نیاید ساخت حال
از جهت ذلت کفر و او که مسلمان اجبر کا فر شود و الله
تبارک و تعالی هر کسی قال حدیث هشام قال حدیث
پیغمبر من از پیروی من مردان را هر من عاصمت رفتی
عنا قات ابوبکر رضی الله عنهما من منی الی علی کتبت
رضی الله عنهما و ابوبکر و پیغمبر و او تم بکر رضی الله عنهما
از منی و علی و پیغمبر بود و عصب است بر قابل و آن
حجرت اولی بکر و اول مسلم که کن شده و کتبت و الله
تم من بنی عبد بن عدی این نسبت اخص است از پیغمبر

بود از خدا در عالم که راه معانی با هر چه و اطرب الهی
باقرآیه حضرت علی و سمع و در آمده آن که بنده
ساخته و در بر من می قدر من پس تلفتی فی آل اعلم من
چنین آن مرد و زود بوده بود دست همدو سو که درون
در آمد و در عمل آل عامی که از منی سمع از صفت کبر سمع
سکون نام می عدی است که در قوم می باشد و پیوسته
این کتاب را ترخیص و آن مرد در این کتاب ترخیص و در خفا
در خفا این را همتها و این ساخته و محقرت و ابوبکر رضی
منی سعد آن مرد کا فر ابیس و او که مذکور می شتر علی
و او صد کار نور صیانت لیا ل و در عهد او نه او را و یا
در پیس از سعد در خفا تنها بر اکتفا صیانت لیا ل است بر کتبت
آن مرد از حضرت و محقرت و صدق رضی الله عنهما شرف ترا
صلی الله علیه و آله و سلم شرب می پیوسته شرب خار خفا و اعلی سما عاصمت
شرب پیس کنی که در او را می شده با حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنهما عاصرت منیره و الدلیل
الو علی فاصد هم و بطریق اسما غل در راه و تا جان بر او
بود پس کتبت راه با این شرب منی صلی الله علیه و آله
فانقول در اظن سما عاصرت منیره و پیس کنی که در او را
نه با حضرت و ابوبکر عاصرت منیره و الدلیل و الله

فاندرهم و حوضه نغزوان را در ساحل دریا بود
ادامه استخوانها را معلوم نمودند و این
شهر را نخستین بار در قیام گرفتند و در وی را کاک
برای او بعد از مسعود بن ابراهیم نامی را پس از آن
و حاصل شرط ساله می بستند تا او را اجاره نمودند
موجود رستگار شرطهای که شرط کرده اند باشند و نمی
آید مرت یعنی در صورت عقد باطل نشود شایسته که
اگر اجاره گرفت سرای را صاحبان گوید و بنده که یک
اجاره او هم بعد از ده روز صحیح نیست و در اجاره در سایر
عمل است و در وقت ضمیمه مطلقا درست و همین مذکور
سراسری من کثیر قال حدیثنا العیث قال حدیثنا عقیل قال
این کتاب فاطمینی هر دو از بزرگان عالیه زوج الهی
صلی الله علیه و آله و سلم گفت دستها بر سر او است
علیه و آله و سلم را بگو که منی اندوز مطلقا من بنی امی
و ابوعلی بن یونس گفتا قریشی اجبر گرفت سینه را در صلی
علیه و آله و سلم رحمت کند خدا بر وی و بگو که منی
مردی بنی دعلی در حال که راه نامی با هر بود و او را
قریشی بود خدا را در صلی الله و آله و سلم غار ثور
ایالت پس برده تا آنکه هر دو پیشتر بود و او در دهه گردید

مبارک در حدیث سید شیب ما ما ما را حدیث ما صحیح ثور پس
آورده می حضرت ابو بکر را هر دو پیشتر از صلی الله علیه
صلی الله علیه و آله و سلم در مطاقت نغزیت بر محمد بن کوه که در آن
گفت که اجبر گرفت تا بعد از آنکه روزی با سیال کاک کند در
حدیث همان وقت شتران برای هر آنکه در خدمت
شتر بود زوجه اش را بگو اجبر برای راههای گرفته بودند
برای خدمت شتران باید یکبار جمعیتی را کسی که شتران
پوشتر را در این سه روز طاهر بن حنجره بود و موافقت
عادت اوست قیاس کرده است حدیث که مار و سال است
بر وقت قرب سرور با
و بدان که اگر گشتن در وقت غزوه حدیث صحیح است
قال حدیثنا اسمعیل بن عیث قال حدیثنا ابن مرج عقال که
عطاء بن صفوان بن علی بن علی بن ابی طالب هر دو
قال حدیثنا اسمعیل بن عیث که در کتب مسلم حدیث
او را در حال خدا صبر حضرت را او هر دو هر دو که
این غزوه در پیش حضرت خوانده اند از آنکه در با هم فقط
هر دو با تخلص بر جبار کرده بود و عزیز بر دست کسی
و پس از آنکه هر دو مردم آن سنگ گشتن و این سوال است
از حضرت بود مکان انغزوسن او شن اعلانی فی نفسی

این فرزند از حکم زین اعمال من در نفس من و گمانی
و بود اصریری که دستگیر مرا با جرت فغانی
مغصه با صد صفا صبح صاحبها بترغاص صبح غامض
سقطت پس عجب که زان اصریر و بر افسوس که زان
یکی از ان دو انگشت یا رخ و بر افسوس کشید انگشت
از دوان اول پس از غمت و زمان پیش خود را پس
از دوان او اندر مرغ جزوه و زان سکون و اول بطل
را دست یعنی استغفار غافلک الی امین صلی الله علیه
و سلم غا جزوه غمت پس رفت کسی که زین بود و در
گفته و بسوی منبر خدا پس اعمال که در آن حضرت
و زمان او را و قال فیبع الصبی فی فیک شخصاً
و ابکاره انگشت خود را و بان بود که غایب از آن
قال حسبه قال کا بقضم الفم گفت صلی کان
را که فرموده شد که غایب بیشتر ز قال این صریح و در
عباد صبر الی فیکه از حد خود که عین الی حکایت نام
عباد مشربیه صبر الی فیکه است نسبت میکند
بعد مثل حده الغنیه تا نشان لغت که در زمان آن حضرت
واقع شده بود ان رجا بعضی بدعل فانه زین
او بر کرمی و صدیقه تحقیق من سخن حکم که کحلج زین

گفته

گفته دست مرد را پس شکست و زمان او را پس اطلب
حافظت دست و زمان او را او بر کرم صدق یعنی
باب سخن استهرا چرا فین دل اطل و لم یمن
در آن کسی که مرد و بر یکی افسوس بیان گفته است
و بیان گفته عمل را که گفته است و برین حکم عمل آمد
از سبب که بوسی گفته عیبه السلام از قول خدا که
از ان بقره قال الی ان رب ان الکمل صدی من این
حقیق من سخا حکم که کحلج کم ترا یکی ازین دو دفتر خود که
اینها از صلی ان تا جری فی غایب برین شود که بر بی سزا
مست سالی الا یقین تا جرحه تا معطه اجرا مولد که به
تا جرحه تا معنی اینست که صدی تو را در دست فی ان
او بر کرم صدی این مقدور است که در غایب پس میگردد
او بر کرم صدی این جرحه برای تو صبرین مصیبت
باب از استهرا چرا صلی ان بقره ما عیان
بنفش ما ز دست کسی که فرود می گرفت مزدور را بر کرم
برای او در نواری بر امیوه بنشیند و است قد برین
بنفش انفا فی است بر طبق انچه در حدیث نقل شده
موسی و لغز و انج شده است و بر اسم من سزا
قال مدنا هشام من بوعت قال اجزنا ان جرحه قال

اجزاء علی بن مسلم و عمرو بن دینار من سید ابی سعید زید
اصحاب علی و آنرا گفت ابن حجاج جزو او داد و کسی بگفت
بنی مسلم و عمرو بن دینار از سید بنی سعید و معالی که زیاد
سیکو از بنی زید و کسی بر دیگری یعنی زیاد به سید علی
جزوی که عمرو بن دینار و عمرو زیاد سیکو در جزوی دیگر
که علی بن دینار است یا مراد اصحاب سید است معالی یا عمرو
یعنی علی زیاد سیکو بر عمرو یا عمرو زیاد سیکو است
فانضم و غیره اما ابن حجاج سیکو و جزو او امر است
و عمرو قد صحت کبریت من سید بنی سعید قال قال سید
ابن عباس رضی الله عنهما حدیثی الی گفت سید بنی سعید
گفت مرا ابن عباس که حدیث کرده مرا ای بن کعب
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانظروا
فوجدنا حیبا بعدنا بریدان یقیض پس گفت سوسی
عمر پس یافته صدان فرید و یواری را کالی که نخواست
انما و ان قال سید بیده که از فرغ بیدار فاستقام
اشارت کرده است خود چنین پس بر پشت در پشت
قال سید بیده مکنه از فرغ به دست خود پس با
ماند آن دو بار خواند که معنی چنین باشد که گفت سید ابی سعید
که حضرت سید ایستقام برست خود این چنین معنی بود پشت

پس بر یا ما نه قال علی حسب ان سید قال فسخ سید و استقام
گفت علی گمان دارم که تحقیق سید گفته پس معنی که نخواست
خود پس بر یا ما نه قال گوشت است که حضرت علی او را قال
سید اجزاء تا کس گفت سوسی اگر نجوستی بر آید سیکو
چنین که جزوی گفت سید اجزی که جزو هم آید از او
الانصار و الی انصفت انصار و در عمارا جمله
گرفتن تا غیر مدینه است سیدان قال کان ابن علی صلی الله
و آله وسلم یقول یسکتم و یسکلم اهل کتبه چون گفتن مثل شام مثل
بود و نصاری یافته قطعه مردانیت که مرز و کشت مردان
اوضاع هم مرز و منسج هم و را جمع امر است قال من سیکو
من عدو قال الی انصفت انصار علی عمارا و پس گفت که سید
عمل کند برای من در صبح تا غروب هر یک قره انصفت ایود
پس عمل کند برای من در غروب تا نماز عصر هر یک قره انصفت
انصار پس پس عمل کرده نصاری با بن قرار دادیم قال
من عمل من انصاری قسب الشمس علی قره بین فام پس
گفت که عمل کند از عصر تا غروب شد بن آفتاب بود
قره اول پس شما انجام دهید قسبیت ایود و انصافیت
فقالوا یا له ما لست اکثر عمارا و اقل علف امین شکم که
ایود و نصاری و گفته در حال است مارا که بهترین در کتبه

اندویدی من و کتیرم از او ای حال صل نفسکم من حکم کرده
ایا من کرد که در اینها از حق شاگرد مقرر کرده بودم گفته
نی گم کرده و قالوا ذکب فضلی او تیر من است گفت من
زیاد و فضلی گم نیست سید امرا کسی را که میخواهم
باشد و سب خدیجه میگردد که وقت عصر با عید از او شل
سکون و آواز گم از وقت ششم سید آمده موافقت رحمت
ترجمه سب مثل صاحب شریعت کرده
الاعباره الی الجلیق اعصار اعباره کردن تا نماز عصر یعنی کتیر
از غیر و اعباره کردن نیز است رحمت اسمعیل بن
الی و اس قال صل علیک من عباده بن و یا رسول الله
بن عمر بن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صل
علیه و آله وسلم قال انما شکم رسول الله و انصابت
کر مثل اسمعیل عا و نمود حضرت شریعت مثل عبود و کتیر
کر مثل مروی که در محل است عبادا تا ان قال من صل
الی نصبت انصار علی قراط قراط غلقت عبود علی قراط
که در قراط با اعتبار افراد است ترجمت انصاری علی قراط
بیشتر معلوم از انصاری انصاری انصاری قراط کردیم
انتم ازین سخن من المصلح الصعلی انصار انصاری انصاری
که صل میکنند از نماز عصر تا عود بنده ان انصاری جمع است

او او یا با اعتبار قطره زنا نیست علی قراطین قراطین برود
قراط فضیلت عبود انصاری و قالوا من کتیر علی قراط
عطار قال صل علیک من حکم شریعتا قال ان ذکب نقلی
او تیر من انشاء با انتم من امراه هر که با کسی
باشد در هر دو او انصاری رحمت بن محمد قال در شأن امیران
عن اسمعیل بن اسید قال من سید بن ابی سعید من ابی هر
رضی الله عن من ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال قال الله
مثالی شریعت ان انصاری موم العتیر کتیر انصاری کتیر
بزرگ کسی باشد که در سخن است فم و در قیامت رحمت علی قراط
مدر روی که بعد از من تمام است بقیه نقص بعد که در صل
عرا قال کتیر مروی که فرود شد آدوی را و خورد از قیامت او
نور صل استخار او هر دو مروی که فرود می کرت مروی
فاستمنی من صل و لم عبده بس تمام گرفت از او کار
او و او مرد او را الاعباره من انصاری
الی الجلیق انصاری که در ان نماز عصر تا شب
قال در شأن ابی اسامه عن ابی هر ده عن ابی موسی عن ابی
صلی الله علیه و آله وسلم قال صل علیک من المسلمین و انصاری
کثیر رحمت استخار قوما یعملون زعموا فرمودند سلمان
و بود و انصاری صل بنده قطره رحمت که هر که کتیر

که عمل کند برای او عملی برآوردی از اصل سبب امر معلوم کرد
از هیچ تشبیه بر روی زمین نمود. رویه ای لطیف است
او صاحب آن را امر که از وی شرف نام و نامعنا باطل پس
که در برای آن مردودی تا تمیز پس گفتند اما حاجت نیست
یا چه که شرف کرده بودی برای او هر چه عمل کردی باطل
نقال امره غفلوا الخیر الیه حکم خذوا الامر کم کاف
تا بود که او پس گفت آنچه ایندار که ترک نکند
و نام کند بقیه عملی و با دیگر به مزاج و نام پس با
که در داخل ترک کرده اند که اندر از این شرف حال
میوه است که با آنکه ایمان برستی علی السلام پیش
شد تا با ای صبی علی السلام ترک داد و عملی او با
و در نزد خطی اعمال سابق کرده که کار فرستند
آخرین صدهم تا اولیاء الطواغیة و کم خادکم اعدا
عرفت لهم من ان جردا هر گرفت و دیگران با صد
فرم نهادند پس گفت مراست از آنکه کند بقیه
تا که اینست و در شمار است چیزی که شرف کرده ام
ما از مرده که در جرات است و این از باب تفصیل بود
که خواب عمل دیگران به بند غفلت است اما کان
انصره لوانک بمعنا باطل پس عمل کرده تا جنتی

بشما نه از صبر گشتند از دست مرادی که کرده
در جمل صفات او احوال حکم ما مانع من اننا رشی
پس گفت آنچه نام کند عملی بود تا نه است از
چیزی از کسی پس قبول کرده و نصیحت او اما
که مر ترسند شد و سبب اعمال و ایمان کرده و
خاسته با هر قهوان عملوا در بقیه و هم پس امر
ما که عمل کند مرد را بقیه در زود با غفلت
که در بقیه بود حوزة حق فیس العرش غایب
خاسته با هر قهوان عملوا در بقیه و هم پس امر
مرا هر دو فرمود و نهادند و انتم غفلت
مطمان با که نهادند و عطا کرده است
من با انفس پس این قدمها است و شرفی
مقال کرده از این نور کماست از اوقات
انهم انکی است و آنکه کماست از اوقات
باشد من است با هر چه گرفت
کسی که او هر گرفت مردوی را پس
مقولی است با هر چه پس عمل کرد
پس با او دست و جردا او پس عمل
و هر کسی که عمل کند مال دیگری و با او

... در این زمان حال امیر شمس من از بهری قال شد
سالم بر میده احد ان حد احد بر مر قال سمت سوال شد
صلی الله علیه وآله وسلم قال ان الله خلق خلقا من طين
كنت ابن حجر شبنم اخرجت را سبز بود هر شسته سبز بود
مردی که میشناسان شود و زرد خط که زرد و زرد بود
و قرآن واقع است و شعر خط معنی نه تعز حتی او که از
الی غار در ظهور آنگاه عیسی که شسته بود آنگاه و اموی
از که و خاندان حضرت معز بن ابی الجبل نسبت صحیح انصار پس فرود
آورد سستی از که و نسبت برایشان راه غار غار غار غار غار
من بر العفوه ان تر عا به لعلی اهل کله سیر که کله
بجوشن بر پای منی چست انصار ازین سنگ که کله
ضار که امای خود که برای خدا که با شسته قال علی
الامم ان کان فی ابوابی شیطان کبر ان کنت مردی بن عا
ضاد و تحقیق بود هر اما در هر هر کلان سال کنت ان
قبیله اعطوه و ناله بود مردم من که می نوشتند شب شیدا
بیش از ما در هر حال با و داد و طعام را امین لغت هر دو
سکون صحیح و کسر موعده و ضم آن آفر تا کنت مشتق از
معنی کوشیدن شیده و مانند آن در شب معانی فی قلب
شس نو با سیر و می شود و در طلب چیزی که روزهای شش

... در معنی روایات مما نقل ما در روایت میک منی است غیر
بج طبع معنی ما سس با دم شب را در این آنکه خود ک
فلت نما طوفیها و نه تنها ما بین پس در ششم بر پای ش
بیشتر شبها و این زیاد با فخر هر دو را یکی که خواب کرده اند
که در این ان لطیف شبها و بعد و اما تا پس با فخر هر دو
شده و هم شبها از ایشان اهل و حال و نه که از انفلت
واقع علی بی پس و یک که هم در حال آنکه فخر در روایت
مست انقدر سستیها همانی برقی انقدر انقدر سستیها
ایشان آنکه کله هر شسته در کشتن صح فاستفا فخر با فخر
پس به داشته نه و سستی در عین خود را العلم ان کنت
فلت و یک انقدر و میک فخر عا من فخر من در انقدر
خداوند اگر کرده ام این کار را برای قلب رضای خود که
باید و هر فر خود و سس کله از کله سستی که کله خود کله
فانقرت شسته است سحران لرون مناسیر کله و انقدر
جزی که شسته شسته هر سس در ان معالی انی صلی الله علیه
و آله وسلم و قال ان قرأ الله کانت لی فست طوبه شسته
انما سالی پس زود انقرت و کنت و کله و زود و ما
در کلمه که بود جمود برین مردم نه سس خار و با علی غنما
با شسته معنی پس خوا سس سس من بود استبدادی بر نقل است

بسته با عا

از جماعت است پس سر سید لاسن و زن او شد او صحاح است
سنة سن استین تا که گذشت و بی سالی لا ساله است
که کبکالی فطاشه و وی محتاج گشت فی استی فاطمیتها
و نایزه بیار علی ان علی بی و چنانچه بس او را و او را
صد و هشتاد و نیا برین حد که فطرت که میان سن و میان
در کتاب بیوع گذشت که صد و بیار و او را سن او که نایزه
بالقوس او او ده و هجرت و بران افزوده تا که گذشت تا
تخصیص او صد و ستادست زیادت شده فطرت من افدا
قدرت علیا برین که فطرت او که قدرت یا فخر بود
و اصل کک ان فطرت فی ترا او بجز گذشت حال می گفتم ترا
ایکاشکی برین که بود که کک با شده فخرت من افدا
علیا پس از هر که در هم و یکوشم از او فطرت برده فطرت
عنا و هی اجب ان اس الی برین آدم از وی و حال کک
محبوب ترین مردم می بی من کک لاسن کک لاسن کک لاسن
و حرکت از باب الذی عطیها که استمندی که او را و
در او هم ان گشت فطرت کک استاده و جیک فخر من
فینا و خدا و خدا که او را سن آن کار برای رضای تو برین
از او چیزی که او را فطرت الفطرت فخر انیم یا استظهر
الفریح منا برین کک او شمسک فخر انیم یا استظهر

از ان تا الی بی صلح علیه و کوسم و قال انات ذمنا
بجز خدا و گشت سیم مردم العلم فی اساعت ابرار است
او هم تا او را سن امیر که گشته و دم مزور از او را سن
مزور بی ایست من جز میل و احد ترک الذی و جز که گشته
و بی که او را بود فطرت اجره حتی گشت من الاموال پس
سپاس کردم او را او را اجرات تا که بسیار شد من ان
انما فی زنی بعد من فقال باعدا صدای فی اجری پس آید
من از زانی و گشت ای بند خدا او کن من مزور فطرت
و کن با تری من ابرک من کلمه هر بی من از مزور است
اول و البقره الفهم و البقره الفهم و الرقیق از شکر کا و بز
و کا و کتاب البیوع و باب از استیسی ساعی گذشت
که هر چه از مزور او کا و بی و زانی آنجا نماند بران او بود
که او را اجبا اقتصار بر بعضی کرد و دست برین ششاد است
برین دو صد نیست فقال باعدا صدای استیسی برین گشت فی
بده خدا استر کن من فطرت وانی و استیسی فاطمیتها
ناست که فخر ترک من ششاد پس کلمه عزیمت کلمه بیار
بلویم که این حرف گشت حد آنکه در نظر او بود پس
از او را و گذشت از او بی چیزی العلم ان گشت فطرت
استاده و جیک فخر من فاطمیتها فی ای خدا او را از او

از جماعت است پس سر عهد لازم و ن در نه او و صحاح است با
سنة من استين تا گذشت و بی سالی از سالها گردید
که کبکالی قطعه شد و وی محتاج گشت فی اشقی فاعطینا و
و نایز و بیار علی ان علی بنی و سینه بس آمواد و ادم علی
صده و هشت و نیا برین حد که خلقت که میان من و برسان
در کتاب بیوع گذشت که صد و بیار و ادم من او که ناشی
بالقوس او او ده و هشت و یک بران افزوده تا آنکه گشت تا
مخصیص و صد و ستمایست زیادت نهاده و فعلت من افرا
قدرت علیا بر سر و طوحت تا وقتی که قدرت یا قدر بودی
و اصل ملک ان فعلی افرا تا او بینه گشت حال بی گم نموز
ایکسالگی هر یک بود که کلان باست فخر جنت من او را
علیا بس استوار کرده و یکوشتم از او شدن بر وی فخر
عنا و هی اجب ان اس الی بر با ز آدم از وی و حال آنکه
محبوب ترین مردم هم می من بین کمال سید آن طبیعت نوی
در حرکت از باب اندی عطینا که دستم تازی که او ده و
در او العلم ان گشت خلقت تک ابتداء و جنگ فخر هتای
بینه خدا و خدا که من کرده ام من آن کار برای رضای تو برکت
از او چیزی که او آنچه فخرت العفو جزایم که بیست و
الطریق هتای برکت او ششک بر آنکه ایشان بی نیستند

از ان تا الی صلی الله علیه و آله و سلم و قال انک انت ذما
بینه خدا و گشت سیم مردم العلم انی اساعت ابرار من
ابر حه خدا و نه اسن ابیر که نتر و دم مزدور از اس ادم
مزدور پای ایشان جز میل و اصد ترک الهی و بر که گوا
مردی که او را بود فخرت ابره منی گشت از الاموال پس
سیار کرده ام او را و تجارت تا آنکه بسیار شد ان
انما فی زنی عد من خصال باعد ادا فی امری پس آت
س از زانی و گشت ای بند خدا او کن من مزدور فخرت
و کن با تری من ابرک من گفتم هر چه می بینم از مزدور است
الاول و البقره العلم و البقره العلم و الرقیق از شد که او در
و گاه در کتاب بیوع و باب از ابریشتری ساعی گذشت
که از مردم از مرد او کاوی و زانی آنجا داده بران آورده
گوید و آنجا اقدار بر بعضی کرده است بر ششادت نیست
برین دو عد نیست خصال باعد اصد دانستیزی بر گشتی
بده خدا و سخرت کن من فعلت وانی باستو یک فخر که
ماست قد فخر ترک زرشیا پس گفتم سخرت بگم نیز است
بگویم که این حرف من گشت همه آنچه در نظر او بود پس
داد از او گذشت از او بی خبری العلم ان گشت خلقت
استاد و جنگ فخر هتای کن فی ای خدا کرده ام از او

میست و در حال بی مزه نما هر چه با ...
الرحل نیست فی ارض العرب اباره است که هرگز به
موزاد و در اطرب یعنی کافران که حدیث
میشد قال حدیثا قال حدیثا او شمش من مسلمان
قال حدیثا صاب قال گشت رجا شبا و گفت صاب
بودم من در بی انگری نعمت عاصم بن اهل اهل
کردم یعنی شیری سافتم برای عاصم بن و اهل
عاصم مشوره این قدر در کوه پیش از فتح بسطام
بعد از آن وقت مسلمان بود عاصم بن
صدا شنیدند این قدر او را عزیز فرموده لیکن
که پیش از امر قتال و جهاد باشد و پیش از فتح
نزد کافران بود این سینه که در اهل علم برین
کجا بیست اهل صنایع را چنانکه تبا و مصالح است
ذی کار با جرت که فتنه لحد و غایتها
جمع شده برانند عاصم بن اهل اهل اهل
قتال که دادند که قضیب منی که بر لب گشت
اهل
فطنت اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل اهل
نزد که تا بر بی و در اهل اهل اهل اهل اهل اهل

گشت که هر که کافر بشنوم از برای آنکه کفر
نیت در صفتی ده ایات اعراف شرط است
آن در صفتی بری که اعراف جنبه باشد عالی
را که در جواب اتم بی اشته که که گوید جواب
خداوند و در صفتی آن سینه قال آنی است
گفت عاصم ای من میرنده هم بیشتر را که
نیت قامت کرده حکمت نم که گشت آری
فاز سکون لثم قال و در قضیب گشت
من صفتی سر انجام است که بی باشد
اهل
باشا و قال و درین ما و در اید و بی
شده بایات ما که گفته اند و در
فخر طری استنزه و انکار فرموده بود
و این است و در ایت و این
ما و در ایت و این است و در ایت
بر و بر من مقصود از عرب مسوره
من کرده اند که خصوصیتی آن
بر و بر من مقصود از عرب مسوره
نیت که در حدیث واقع شده و این

قال ابن عباس عن اصحابنا عن ابي سفيان صلى الله عليه وسلم
 من لم يمتح به عبد اجر كتاب الله كفت ابن عباس لا يموت
 خذوا حمتكم كما ذنبا به في سزا ودرين جزئی که بگردد
 امری از مردم کتاب خدا مستینند و از خود و کمرانند
 به ایس بر او فن باشد عقل انی صنفی روح که گفته
 و اجر حساب است از حد است و قول بشی نیز معا فن
 چنانکه گفته و قال النبی لا بشرط العلم او ان العمل مست
 طیبند و گفته است شیعیان که مسلم قرآن امری
 یعنی نباید که شرط کند بلکه داده شود جزئی پس که
 کند و قال حکم لم اصنع احدا کرده امر العلم و گفته است
 حکم عبد الله که فی شنبه وام بیج کی را از فدا کرده
 دارد و مسلم قرآن را جمیع است این مرد با آنکه
 سبکی به که نشینند ام فقهی را و قال ابی حنیفه شنبه
 اندر و منی لغت ابی این ام سبکی بر قوال شیعیان
 گفت و جعلی عن عشرة و در اجم و در حسن مبره و
 علی بنیفل لم نفس شست در این که امرت شفق است
 که امام ابی حنیفه رضی الله عنده سپرد و راهی علی بنیفل
 بود چون سپردن کتاب را با گرفت امام ابی سبکی
 مسلم فرستاد مسلم از راه تومی گفته که اینها بر چه

کلمه ای که که دام شنبه ام گرفت امام باقر را برای سلم
 چهارم داده باشد قطعه داده باشد و لم بن ابن شریف
 اجم از تمام با سا و ضریه است ابن سیرین و اجرت
 درون در شنت گفته را با کی در اینجا نیز فیکره او اند
 کی شرط باشد و اگر شرط باشد کرده است و کان
 فی حال السبت الراسه فی العلم بود گفته مین و کتبت
 کرده حدیث و حدیث بر این واقع شده یعنی در شنت که
 در حکم شد کسی گوید و کان فی سبطون عن الخریض و بود
 کرده و میند شده بودی بر چنین اندازده که تا بگوید
 این دو حکم که آورده در مواحق ترجمه است و حدیثی بر
 ایجاب باشد مقرر می است باز چه و کتبت که حدیثی بر
 نداده است ابو اسحاق قال حدیث ابو حنیفه عن ابی
 عن ابی اسحاق عن ابی سعید قال اتعلق نفوس اصحابنا
 مسلم حدیث او که مسلم فی سفره سا فرود با گفت حدیث
 که حدیثی از ابی ان بنیفل در سفری که سافرت کردند
 و این در سفر بود و است حدیثی ترکوهی حدیثی من العباد
 با سفیحا و هم قال ابن حنیفه عن ابی اسحاق که در حدیث
 از علمای هر چه بطلب میانگفت که ما را از آن پس
 قضایا کرده و نقلند حدیثی سبکی ابی سبکی که چنین شد

کلا ن ترين آن محل استوار بگشتي لايشه مني سپيد
کردند دروغ آن دور را چه چيزي که گشتن او را چه چيزي
مبعضه لوايشه هر ناله الرضا زين تر و بسبب گشتن
از سها که بايد اين گروه را که فرود آمده اند از طرف
مذاهب معتدلی شايکه بايست نزارا ميتا چيزي از اهل
فا ن و هم اتفاقا با اباها الرضا ان سبيده طبع و سبيده
بگشتي لايشه سپيد گشتن ان را او گشتن اي گشتن
بترن ان را که گزیده شده است و شکار بود هم باراي
چيزي که گشتن اي گشتن فعل مذاصه منگم سس گشتي سپيد
نزدیکی از شاي چيزي که گشتن گشتن ان فعل ان مضمون
گشتن معنی از ايشان گشتن اي حست نزارا ما چيزي که گشتن
گشتن مذکور اين معنی عين او سبيده نرست چنانکه
سليم تعجب یافته و معانی لا في محبت او که گشتن
بخوانم و مکن و اقله گشتن گشتن ان گشتن ان گشتن
بچه او که طلب بگيتم شمارا سپيد ميتا گشتن ان که بچه
برای که گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
شما که گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
من انتم سبب صلح کردن ايشان بر چيزي از انتم گشتن
خاف و قطع مصلحت و من مصلحتي باره از انهم اهل ان گشتن

از ده تا صول آمده و چنانگسي قسم بوده است چنانکه ثابت
صري و اداع شده فاعلق ميشعل بعد و فاعلق عبيد الله
رب العالمين بسبب گشتن او سبيده گشتن ان گشتن ان گشتن ان
سوره که در ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
بخواند ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
ميرود و گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
حلت قال فاقوم حملم انمي صالو هم عليه گشتن ان گشتن ان
سپيد و گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
بران فعل ان مضمون او سبيده گشتن ان گشتن ان گشتن ان
گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
عبد او سبب گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
بام سبب گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
چيزي که گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
سالت يا نده سفا على رسول مصلی مصلی مصلی مصلی
گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
فقال انما برك انما رقيه بسبب گشتن ان گشتن ان گشتن ان
بر سوال ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
برای ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان
گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان گشتن ان

و اگر مسلم پس نذکر و غیره معنی از طیب این را
از برای طیب همانا ایشان تا حال پیشتر نذکره
او بعد از آنکه گفت مولف شرح و قال شیهه حدیث او غیره
سمعت ابا المثنی کل هذا مقفود و ازین سند آست که اگر
از او بگویند که گوید است کرده بطریق صحیح بوده است که
استند مذکور بطریق منقذ آورده باشد
و قال به خراب امانا در حرثه لعنا و سجد و اوصفت
مفوضه چیزی که ستر میگردد بر بنده خود که هر دو
از خود جدا برسانند و طریقی صحیح ضربیه است یعنی در باب
خراج ستر غلام و داده در حدیث این باب بهین ضرب
غلام است که هر اقلی سس بر آن کرده در ترجمه سر و آید
گزاره و لفظ ستر در عهد و جمع در اول ظاهر است
مخبرین و سست قال حدیثا سبیان من عبد الظلم من ان
بن ماک قال حمرا و طیبه الی علی اعد علیه کماله سکن
المن که نذ و حوزن گرفت او طیبه که مانع نام او است
بغیر ضار رحمت گناه از خودی خاندان صلح او
من طعام سپس فرموده بمشاوره ایک صلح با او و ملای
شکست است از غله و حکم مو این کفایت من عن احوال
شکست است و کتبت فرجای او را سبک از غله کرد

خراج الحماج در حکم خراج که زن و خشت
از آن است که موسی بن اسمعیل قال حدیثا و جب قال
بن عباس بن ابی عن ابی جاسس یعنی حدیثه قال ان جم
بن علی اعد علیه و آله و سلم کتبت ابی جاسس یعنی حدیثه
من حدیثه که بنبرضه صلی اعد علیه و آله و سلم و علی الخ
عبره و داده تمام بر امرزاد و در روایت دیگر آمده اگر حرام
روای نهادی بوسی بنا که در حدیث دوم تخصیص کرده آن
موضوع است یا که صلح است گرفتن و فرود آن تنه و غنا
بر این اندو اقامه صرف می کند در عهد و حرا از عرف
کتابت کرده بنده بسته ورد این حدیثه صرف مردان طریقی
نذ و اگر بر غلام و دو اب را صرف کند باکی ندارد
حدیثه قال حدیثا زید بن زبیر قال حدیثا قال من مکة
ابن عباس یعنی اعد علیه قال ان جمرا یعنی صلی اعد علیه و آله
و سلم و علی الخ ما اجره و لو علم که ابیه لم یطه و اگر حدیث
که حدیث آن نهادی او را حدیثه ابو میثم قال حدیثا
من قرین عاقره الی سمعت و اسما قول کان الی الخ
عنه و آله و سلم حکم و لم یکن یطعم احده اجره میگفتند
بوده اند که کوفن میگرفت و نبود که کم کند کسی از راه
من حکم موالی العبادان یغفوا عن من خراج

کسی که کلام کند موالی بنده را که کم کند و از برای حق
آدم قال حدیثا شریف علی بن ابی طالب علیه السلام
انک قال و علی بن ابی طالب علیه السلام
صلح او صامین او جدا بدین گفت انش بن مالک
بجزیرة غلامی را پس گفته آنحضرت را پس در بیان
کسب یا دو صلح یا بی باور که شک داد است و در
مختلف است که صلح خود را یا قرضه که از کفایت من بود
پس گفته در حق آن تمام موالی پس کم کرد است
خراج او
کسب الفسقی و آباء او در حکم
و او نایب و او بان زمانا که کلاه و در آن گفته اند
صلح آنخورد است احادیث واقع شده است بعد از
آیا که حکم او هم از اینجا معلوم میشود ملاحظه فرمایید که
آوردن که یا برای آنست که تو هم اقتضای حکم من نشود
و اگر او از پسیم اجراء بنده و الفتنه و مکر و در پیش
مخفی مرد تو چکر او و صیغه او که انکلم لغز می هست یا که
متعارف است این کار با هم در بان سکره نه و قال الله
ولا کفر بها فیما کم من البغاة ان اردون خلفنا الا ان
مغفور جیم و حکم قول خدا و اگر او کمینه در بان خود
اگر خواهد آمد آنجا که در با هم است و کفر متعارف است

کون

و در این زمانه را می آورند و خراج بر سر آسمانی نمایند
چنانکه حدیث آیت بران دولت سکنه و خبیرا عزیرا
و در این زمانه تا طلب کنند تا لاجت و بار از خراج و او
من کرمین فان احد مغفور جسم و کسی که کار او گفته شد
مغفرت خدا بعد از این اگر او است و نبشند و در حرکت
آیت است بر نفس آیت در از می دارد و خداوند
انما علی معلوم من لغت انما علی انما شکال است قال
عالمه فیما کم او کم و گفت عالمه در او از حدیثا شریف
بنده بر صیغه من مالک من او به شتاب علی بن کریم
عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن ابی سعید او تصدیر
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من من کلک
یعنی بجزیرة صالح کرده است از برای سگ و هر انبی
و از روز زمان و معلومان انک من او از رشوت که من گرفت
بجزیرة چه گفته است یعنی این بر سر نه بر حرام گوشت
گرفتن و خوردن آن مسلم بن ابراهیم قال حدیثا
شریف من محمد بن عبادة عن عثمان بن عمار بن ابی هريرة قال انی
البنی صلی الله علیه و آله و سلم من کسب الا باکفرت بجزیرة
من کرده است بجزیرة از کسب کردن و بان بنی امیال
کون جزیری از وجه زمانه حسب محسن

من

در کرامت امر از جهات ذریع و حسب شیخ علی
سین برود معلوم است که از دهان زبانه گیرند
از هر صوابی که باشد آدمی و بزرگان شرف سده
صداوارش است و امیر ابن ابراهیم من علی بن ابراهیم
من ابن عمر رضی الله عنهما قال من علی صلی الله علیه
و سلم من حسب العقیل من کوه است پیوسته از هر
نزد او نماند راه راه و بدین است که این صورت
از آنکه آب زلال منقوش است و معلوم است و در
بر شکر است و اجاره بر همین حال است لیکن عاریت
را چیزی گرفتن بطریق چه به منوع است با
او است اجاره منافات احد ندارد حکم و کوه
و او یکی از منی سوره و یکی از آن دو اجاره و پیوسته
گیرند قال ابن سیرین یس لایمان بخرجه الی تالی
گفت ابن سیرین پیوسته بر جان مرد را که برادر
که با جاره داد و شده آتش از اجاره با تمام شدن
وقال الحسن الکلمه و ابی اسس بن مسعود منقش الی
الی اعلیاء و گفته است حسن بصری و حکم بن عیوب که
گفته است ابی اسس بن مسعود که گشته شود اجاره
آن که عقد کرده باشد است و قال ابن عمر علی بن

و سلم ضرباً بسط گفت ابن عمر او سینه را بر
انصاف یعنی بخرای که خیم حاصل می کند و پیوسته
معلول است لایمان تا به نیکان و کتب علی عبدالرسول
و آرد و سلم و ابی بکر و صدق است خلاصه هر دو این
از آن است که در زمان خلافت ابی بکر رضی الله عنه
گفت عمر رضی الله عنه و گوید این اجاره و نه مان
ش از آنکه پیوسته بود اجاری و من کرده بود که موت
وقوع یافته بود و علم بزرگان با بکر و محمد و الی
معلول است علی صلی الله علیه و سلم و گفته است که او
فرموده اجاره کرده باشند بعد از آنکه قیاس کرده
است پیوسته است حسنی قال صفیاء بن زینب بن اسما
بن ابی من عبد الله قال علی رضی الله عنه
که کسب پیوسته است و در هر دو حکمت ابن عمر
رضی الله عنهما پیوسته برین جمله عمل کنند و آن
معلم سطر و کتب حسنی و ابن عمر و پیوسته است
و ابن عمر و ابن عمر و پیوسته است و در هر دو
معلم سطر و کتب حسنی و ابن عمر و پیوسته است
و ابن عمر و ابن عمر و پیوسته است و در هر دو

بن صدق حدیث آن الهی صلی الله علیه و آله وسلم ستمی کن
الفرح و جنتی در آن من صدق حدیث کرده اند این هر که
سعی در رحمت کند خدا بر وی شکر کرده است اگر کسی
زاد اما فی گفته شیخ انگریزی سببی از حاصل زینت
نه بشود و قال عبید الصمد من نافع من ابن عمر حتی احبوا یسئلوا
عبید الصمد بن عبید الصمد ان یخبره عن ابن عمر انما یسئلون

عمر از او طاعت ایشان

سبب الله الرحمن الرحیم

کتاب الحوائج باب الحوائج و در شرح معنی
ایشان برین است بر روی و احتیاج متوالی و آن است
کننده و شمولی عمل کننده و عملی که به طهارت و اعتقاد
صدق از قبل برسد و حال اگر بر وجه کنایه و احوالنا غیر
اصح نیز رسد و ضمیمه در معنی صورتها بر وجه رواه است
آنچه موقوف بر او کرده موافق ذمیب خذیه است و اول
بیج فی الحوائج و یا بر وجه بیکه تمایلی عملی از این قبل
ترجمه است و قال الحسن و قاده ان ذاکان یوم حال غیر علی
عاز که گفتن من بعد بی و قاده و مستحق که باشد معالی
غنی و ذی که روا کرده است ده است حوائج و شکر معالی
که بر وجه که بر عمل و مفید معالفت آنست اگر نفس را باشد

برسد و در مجموع کردن و جنتی معالفت ذمیب شایسته
و محبت است بر وی اندک که هیچ عالی راجع بود اینها
کلام شکر مکتبه حق بقدر نیاز است و آنرا اصول و معنی
حقیق سزوه فرغانه اند و صومرا یا سابل کرده اند و قال ابن
عباس رضی الله عنهما تجار الشراکان و اولی الحوائج قبا
فوا صلبا و اولیها و گفته است ابن عباس جنت مکتبه و کس
من سیکر و این یکی هم را و آن و کردین را یعنی و می که باشد
شریک راه یعنی بر است فی سربا و اگر کرده شده ان باستانی
ایمن با کمال کرده و مکتبه خود در جای که گاه باشد جنت
مکتبه این شریک از آنچه در نصیب دیگری افتاده و همچنین
و یک سبب در معالی که شکر میان یکدیگر برضا باشد فی
و طبعه با بر باشد و همچنین دارند بیکه که عمل مکتبه
و موافقت مع الحاق کرده است حوائج این دو صورت
نوی که در عالم بیج علی صاحب که مملک شد هر یک از این
دو سر یک است آنچه گفته بود بر وجه مکتبه بر صاحب خود
در دست او باقی باشد از آنچه هر یک بخیر را معنی کرده
در میان اینها شکر کنی تا مذکور بود در معنی او است
معنی است یعنی مملک است عبید الصمد بر مکتبه
انرا با یک عربی از آنکه من الا ربع عن ابی هر بره و الله

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال صل على النبي
وكن مني ورجل هو اكرمتم است يعني كني كقوله يا محمد
برو بروی حوا که گشته و دیگران او در جمل امر است
اس صورت آنست که در وقت که تا برادر سخنان فرستاد
فرستاده و بنده حاکم شیع برآید تا آنکه آنچه اصلک علی
صلی الله علیه و آله و سلم گفتند و دیگران او در جمل امر است
جمله که با سبب ان احوالی علی علیه السلام کرده
که اوصی بر خنی پس به اوست مرد را جمل آن کرده است
محمد بن زینب است قال صدقنا سیدان عن ابن زکوان عن ابي
جعفر انی مررت به عن ابی علی علیه وآله وسلم قال صل علی
نظم در این سخن علی علیه السلام ترجمه شده با سبب
اذا احوالی درین نسبت علی علیه السلام و فرقی که حوا که گشته
بهجت او بروی او است صدقنا انکلی بن ابراهیم قال غنا
بنا بر ابی علیه عن سلم بن ابراهیم قال انما صلوا علی
صلی الله علیه و آله و سلم اذا فی کما نزلت کتبت سلم بن ابراهیم
بر او بر مردم شنیده از سینه خدا تا گاه آورده شده چنان
غنا او صل علی پس گفته با حضرت که بجزارتا درین جانا
قال علی علیه و آله و سلم و ایا بروی بری است
گفته است قال فضل زکریا که غنا او را فصلی علیه و آله

که بهشت است بجزی گفته ای پس که دروغا ز بروی گفته
جزی را در او ای نماز و جن علی پر نیست یا بحسب اتفاق
برسد و آنه با از آنکه معلوم شد از او مروی بود و حتی پنج
مال نه داشت پس حال او را پسندید بر سبب آنست که در آن
و اصد اعظم غم او فی کما نزلت اعظمی سینه آورده شده چنان
و کبریا که او را رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال صل
علی وین قبل غم پس گفته ای رسول خدا که دروغا ز بروی
فرموده و ایا بر ز طوسی وین هم هست گفته شد ای رسول
فضل زکریا که غنا او را فرموده و ایا که گشته است بجز
گفته شد و بنا که گشته فضل علیا پس گفته اند از بروی علی
وین او عین قدره او بود غم اقی با غنا که غنا قال صل علیا
پس گفته شد و چنانکه به سبب پس گفته با حضرت که از غنا
بروی قال فضل زکریا که غنا او را فرموده و ایا که گشته است
بجزی گفته ای قال صل علی وین قالوا غنا و تا نیز فرمود
یا بروی فرضی هم هست گفته شد و بنا قال صلوا علی
فرمود که بجزارتا ز بار خود قال ابو قتاده قال صل علی
صلی الله علیه و آله و سلم و بنده فضل علیه و آله و سلم
بجزارتا ز بروی رسول الله و غنا وین است غنا
ز هر جن است و فضل علی وین اگر چه گفته غنا است ز هر

خان از دست مجلس برود که فتنه است و سنی همان میگوید
با سبب آنکه در آن فتنه و در آن روز با امام آن میگوید
در میان صفان شدن در فرض او و بیضا صفت یکا که در کتله
تغیر کسی یا ضامن شدن بر نفس یعنی صفت آن فتنه
سوی آن صورت است درین عام تربیت آنکه بر کسی از او می
فرمان آید چنانکه در حدیث آن و قال او از آن و من یحیی عمره
عمره او علی من ابی ان عمره صفت صدقه است از جمله
بن عمره که عمره است که بچین عمره خطاب یعنی صدقه است
عمره را برای گرفتن صدقات و اعلی که از او اذیع و علی
جاری امر است پس ایضا عمره ای برده از آن خود یعنی از کار
بوی فاعله عمره من الریح کینه پس گرفت مراد از آن
ضامن که حاضر کند نزد عمره بن خطاب یعنی صدقه و کار
قدحله یا نه و عمره و صدقه تا یا نه صدقه نقد و نقد بکار
پس معتقد کرده آن مرد زانی مردم را و اعتراف نمودن با
و صدقه که آن فعل یا ما دالی یعنی صدقه است که جماع بیاید
نزد خود مردم است با آنکه استیقام که این راه سنت یا راه
نزد سنت گفته اند که این صدقه تا یا نه از اجتهاد عمره و کار
بر چهل تا یا نه در دو واجب رجم بود و اگر صل صدقه است
ساقط است و قال عمره و الا شفت بی قیس لبیا صدقه

صورتی در مرتبه و گفتت هر برین حد اعلی و داشت بی
قبض بر این سودا در حق مرتبه آن استیقام و حکم اعلی و فاعله
و گفتت هر شایر هر روز تا می باشد از او همان که بر کتله
که در نزد مردان و صفان گرفت ایشان را قوم و چند است تا
وقال معاد او اکل نفس غایت غایتی علیه و گفتت غایت
السیان نام او اسلام که بی است فیه یکی از شیخین امام بی
چند است رحمتا صدقه ای در سنی که ضامن شد که بچین یعنی
پس بر مراد انقض پس صفت چیزی لازم بودی و نیز در صفت
امام آتی صفت است که از نفس بر مساله بود تا او برسد
وقال حکم نفس و گفتت حکم این صفت ضامن میباید که
بازم کفول من است این برود و خطی از اجتهاد است و چه
عدم صفت صفت هر است موت اراغب کسی بی یا شد تا
آن کسی فاعله فاعله بود و قال الفیث صفتی حیف بر چه
نوعت که بی گفتت لیت و در دست چیز ای فاعله و قال
او بعد صد و قال الفیث عن عبد الرحمن بن هرین عن ابی
عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انه ذکره صفت من
اسرا یصل صفتی انصرفت ذکر کرده و دریا از قوم بی اسرا یصل
اسرا یصل نام صفت غیرت علیه السلام او را در اسرا یصل
گفتن بسیار چیزان از مثل او بند و یکی از ناما موسی است

سال بعضی از اسرار این سلسله الصلوات و نیار سوال که
 اسرار آن که فرض در او در آن هزاره یا در فعال نشی باشد
 استقامت فعل کن باشد شیدا پس گشت این من می باید
 که این نردنم گو که هر یک است از آن گشت من است خدا
 که که است فعال فاتی با کفیل قال کنی با کفیل است
 گشت بیار عناصر گشت بر است خدا عالی که ما من است
 قال صدقت میضا ای الی اجل می گشت است گشت من
 داد هزاره دنیا بوی و صدقه علی سبب فخر فی الجهر فخر
 پس پروان که مرد فرض داد و در سس قضای حاجت
 که در تم الغس بر یک مقدم علیه لعل الذی احوال بر طبع که
 گشتی را که خدمت در فرض ترا و می کنی که مقرر کرده بود او
 غم کیم کیم بر این باشد گشتی را که نوار شده با به فخر
 نشتر با داخل میا العت و نیار و سبب من الی صاحب بر گشت
 جوی ساد که به آنرا پس آید و در آن هزاره دنیا در و
 سبب صاحب این شرح موصفا بیشتر در این که جای کاوش
 جواب مانع برای منق و در جیم بر وزن سلم کنی میا
 بیشتر آورده ان جواب می بوی دریا فعال اللهم اناک شعر انک
 غدا العت و نیار سبب گشت ای خدا تو میدانی که سبب
 خدا ترا هزاره دنیا رشا کنی گفت کنی با کفیل است

طراست از من ضامنی من گشت من است خدا من است
 یک پس ماضی شد ترهانی فقیه اقلت کنی باشد خدا
 یک پس فرست از من گو که سبب گشت من است خدا که
 ماضی شد که ای بودانی حدت ان احوال که العت ای
 الذی را فخر و جنتین میدانی تو که من سبب که م که با م
 گشتی را که نبرستم بوی آنکه مرد بود سبب حدت با فخر
 الی افسوس فکما و عجب من و بیت می ستم و می سبب
 ترا آن قال او فری باقی العز من و محبت در سبب
 این خوب با در باره با آنکه در آید در با علم انصرف بر گشت
 در آید و چون آنکس شمس یکب مخرج ال عبه و آن فرض ار
 در بوقت سبط گشتی اگر بر آید بوی شهر و فرج اول
 الذی کان اشقت نظر نقل بر گشت ماز مار پس بر آمد
 که فرض داده بود او در عالی کی حدت ای گشتی آید مال
 فدا با کفیل است ای شبا مال سبب و کله و جوی سبب
 دهی ال اوست فخر خدا ها حدت سبب بر گشت
 بای مردم خود بفرم فخر فخر با حدت ای حدت
 هر که و در باره که آید با فخر ال ما و آید در فخر
 کان اشقت بیشتر مردم آورده کسی که فرض داده بود او در
 العت و نیار سبب آورده هزاره دنیا در قال اعدا زلت جای

قی طفت و کتب و کتب ما کف یا نصرت مرگیا قال
اقتبت بقره کنت سو که بجای او ایم بودم سنی کنده ط
کشنی تا بیایم ترا مال ترا پس با تو کشتی پیش از آنکه آید
در این کشتی قال س کنت نبوت الی سستی کنت مرزوق
خدا و با فرستاده فرمودی من جزئی قال ج کربک انی لم ادر
مرگیا لعل الذی حیث سکت خبرم بهم تحقیق من یا فتاه
کشتی در پیش از آنکه آیدم با آن کشتی چگونه بر سر ترا قال ان
قدادی جنگ الذی هیست فی کشتی کنت پس تحقیق ط
اذا کرد انما جاب فرما فرستاده بودی در جواب تا طفت
باللعن و نبار داشت پس بر کشت برآمدی که با رسته بود
گناه و دست دریا قدم است ما س قال الله و انان
عقدت ما حکم ما فرم بنسیم در بیان حکم معنون این است
کریمه لیت بر قدرت او در حسب عباد و صنی او که ک
عقد کرده است سو که پای شاه عباد را پس م بهی عیبت
در وقتی صاحبان نبی نه اند تا آنحضرت بر آوری که در میان
و انصار و مسلمانان بیکدیگر که ذکر خون من جرن است مک
من که نه است و صلح من صلح نیست و من از تو دارم ط
و تو از من در مانع و مضار بیکدیگر ضار و مکر و نه و اولی
مهرم بودند و این است قال در ضمن است بعد از این که

منوع شد چنانکه در حدیث همین جین و حدیث العصف
قال الله و انان اوداسان من او بس من طون سعوت من
سید بن صیر من این عباس و کل حبنا سوالی در رفته بر بیت
از این عباس که در تفسیر برای که درین آیت است گفته اند
بر او در آن انان الله و انان عفتت ایاکم قال الله و انان
خدا و علی ابی القی صلی الله علیه و آله و سلم الذی و گفته است
بان سنی این آیت الذی عفتت ایاکم بود و صاحبان
از که نه تا آنحضرت در حدیث پرشند و در حدیث که در آیت برآید
باشند و الله و انان قال صلی الله علیه و آله و سلم ط
سید از صحبت بر آوری که بر او ساخته بود س
در میان اینها علامت است و کل حبنا سوالی است ط
قال الله آیت و کل حبنا سوالی مشوخ که و شد آن کم
سابق قال درین عفتت ایاکم قال الله و انان
بر کنت این عباس سنی ازین حکم مشوخ برای او و ان
مدار کرد و جزا نه سنی مؤمن که یکدیگر که در حسب اشراف
و صلی الله و تحقیق رفت بر سر مرات قال الله و انان
عفتت مراد که پیش ازین در رفت سابق قال
عفتت حاصل من صیر من صیر من سنی قال الله و انان
ایاکم کنت انش قدم آورده که انما من حدیث

عوت حاجی رسول مدظلی مدعیه داروسلم جنز بر
بن الربیع پس از آن که حضرت امینان او دو میان
بربع کرد از انقبای انصار بود و آنحضرت تمام دکن
گرفته است مدینه محمد بن العلیخ قال حدثنا محمد بن
قال حدثنا حاتم قال قلت لاسن بن مکه زکک ان
صلی مدعیه داروسلم قال لا تعلقی فی الاسلام گفته
گفته بر اسن بن مکه است که آنحضرت فرمود
علقت در اسلام گفته حاتم گفته بر اسن بن مکه
ما بعثت بوجهی کبر من بعد رسول الله و ما بعثت
که ذکر کرده در ایام جاهلیت بسیار بود فقال
الصلی مدعیه داروسلم بن فریضه و انصار
پس گفته تحقیق مقلت او حضرت امینان فریضه
در سرای من یعنی بر من و حضرت با صحبت و اعانت
یکن در پشت بر طرف شده بود و فادون و فادون
بانی بود با سینه من کفخل من است و بن ظلم
بر هیچ کسی که صاف شود از عادت زده بر اسن
مرد که بر کرده او گفته است که بنی اسن
من یعنی قال جهور علی میر من است
بنانی مدعیه داروسلم بن اکرع ان اسن صلی الله علیه

بنی مکه ان یصل علیها یبعث من حضرت آتوره شده خیاره
بروید که از نماز بروی فقال صل علی من ین قالوا لا یفعل
یا مدعی شمس آتوره شده خیاره و فرمود یا است بر
بنی مکه است که آنحضرت بروی قال صل علی صاحبکم
بنی مکه یا نماز بر نماز بر نماز بر نماز بر نماز بر
من مدعیه داروسلم علیه گفت بود و در سنت و بن
بنی مکه ای رسول خدا امیر گفته و آنحضرت بروی نماز
که ای در ترجمه گفته کرده است رجوع و ازین قول
بروز معلوم شده که آنحضرت جواب گفته اند اگر
بواج از آنی قول فادون بودی آنحضرت نماز میکرد
در مکه و حدیث علی بن حده قال حدثت عن رسول
باصحابی عن جابر بن عبد الله انک قلت لعل ان حدیث
فرزین و بنی مکه شنیدند از امام بن امام بن امام بن
بنی مکه بن علی بن ابی طالب استی مدعیه داروسلم
از جابر بن حده مدعیه داروسلم بنی مکه داروسلم
قال قال و ان بنی مکه عطفیک مکه و مکه و مکه
در زود حضرت اگر تحقیق است که بنی مکه
که در جامع شده است آنحضرت مدعیه داروسلم
بنی مکه بنی مکه بنی مکه بنی مکه بنی مکه

دست خود را بر نظر حق مال العوین جتی چنین ایستاد
عده او بسهم پس نامه الکرین تا آنکه نفس کرده شد پس
آنحضرت در علت کرده بنفرضه فلما جاء مال العوین ارموا
پس در حق آمد مال کرین امر کرد او بکر در زمان خلافت
بنفرضه فلما جاء مال بنو نضار می من کان عهدا فیهم
علیه و آنکه مسلم عده او درین نماجا پس سادی کرد او بکر
در مردم کسی بود مراد را نزد بنفرضه او عده یا دینی کجایی
نزد من که او کرم آرزو غایب غفلت ان ایستاد علی او عده
آرد مسلم قال لی کذا که آنکه آنسپس آدم من نزد او بکر و کرم
حقیق بنفرضه افزوده برای من چنین اینجا چنین در زنده
دو بار و آنکه ثابت از ان اول که گوست یعنی قنای بنفرضه
پس بر داشت برای من یک گشته است بنده نما محمد متقی
نار مثلند ساکن این عیش که بر منی کلمه است و این فارس
کو بر منی بری و کلمه است و در قانسس من سنی گفت
و منی کار فرض کرده عده تنها فاقا می تنها به نفع
شما پس مردم من آزاد آن باشد بود پس گفت او بکر
بکر بود بر او بر آن معلوم شد که مال شمس بود و کس
فرض کرده که در هم بود یا در مسافقت حدیث ترجمت
که او بکر حدیث عهد از آنحضرت شکل شده ادای تا کون

بود از بن بنی که گفت هر که او بنی باشد باید بکر
و آنچه بر حسب و عده او نیز که من دارد از آنکه و عده
بر زنده کرد من بکر و آنحضرت سر که خلف در عده
بکر و هم از نجست او بکر که آنکس شمس زوج هم بکر بود
خوار ای بکر صدیقی عهد ای در میان
دادن او بکر صدیقی رضی الله عنه کافری در زمان حیات
بنفرضه اصلی ان علیه وسلم عقد و عهد کردن ای بکر
نوار که بر صمیم منی ان است چنانچه در قول نه است و ان
بسته که ما عوامی است انما یعنی من بکر قال صدیق
من عیش قال بن شهاب فان بنی عروه بن از پر بر است
ان عیش که گفت بن شهاب جز او را عروه بن از پر است
رضی الله عنه ما راجع الی بنی علی صد علیه و آنکه بکر قال
انقل اوصی قط انه و ما من ان الذین گفت عایشه علی
چند بار خود را هرگز کما که هر دو بکر بن بود و در بین
را قال ابو عبید الله قال ابو صالح گفت موافق
گفته است ابو صالح حدیثی عهد صدیق و شمس من از کس
قال ابن جریر عروه بن از پر ان عایشه قالت انما
نقلا و هما بنیان الدین گفت عایشه رضی الله عنها انتم
دارو پر خود را کما که هر دو و صداری بکر و نه بر من

و لم ير عليا يوم الابقا فبينما رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم طرق التمار بكرة وحشية وهي كزشت بر مار و كوكب
می آمد در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر روی
روز صبح و شام فلما انجلى المسلمون فرحوا و اوجرهم ان
الغلبة و بركاه مستطاشه ندمانان بزار مشركان ان
داد و حضرت بارانان كزشت روز مودن آمد اوجرهم ان
در حال كزشت كنده است حاجت صحت حق انا ان
الطمانه و صحت كزشت كنده است حاجت صحت حق انا ان
و نزد معنی او است كبر آن مسكونه ما بس ازان كزشت
و خدا كزشت صبح و كزشت صبح نام بود صحت صبح كزشت
مرضی است صبح كزشت با نزال انكه الله ان الله و
سید الطمانه طمانه كزشت اوجرهم ان الله و او مشرف
قاره است و صحت صبح الی صلاه كزشت صبح بر وزن كزشت
و نزد معنی بر وزن صحت است نام از صبح بر وزن كزشت
و صحت نام با در است و اصل صحت معنی ابر مانده است
فقال ان حربه یا ما كزشت كزشت ای صحت كزشت كزشت
كزشت ای ابا كزشت كزشت اوجرهم ان الله و ان الله ان
فی الارض و اعبه لی كزشت كزشت اوجرهم ان الله و ان الله ان
و صبح كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت

فانما اوجرهم ان الله و ان الله ان الله و ان الله ان الله
و ان الله ان الله و ان الله ان الله و ان الله ان الله
ان شك لا يخج و لا يحج كزشت ان الله و ان الله ان الله
مزار كزشت كزشت و بر آورد و شود فاك كزشت كزشت
صحت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت
صم كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت
اوجرهم ان الله و ان الله ان الله و ان الله ان الله
مرسل كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت
و حاجت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت
و تقری الصفت و معانی كزشت كزشت كزشت كزشت
و صحت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت
و ای زمان و بنده ام حاجت كزشت كزشت كزشت كزشت
بیا كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت
بهر ای خود فارغ ان الله و ان الله ان الله
ان الله و ان الله ان الله و ان الله ان الله
بیا كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت
شده لا يخج كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت
كزشت و شود و كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت
و اصل كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت كزشت

فاقدت زینش جو را این لاله شد و استخوان بکر پس بود
قرینان این و خندان اما نه اند و بکر فعال
الذخر با بکر پس گفتند این و غنما بکر با بکر
فی الیه و فیصله البقره و غنما و بکر با بکر
پرو و کار خود را خانه خود و نماز کرده و بخواند هر روز
و آثار کند ما را نه و خواندن در صحن شمع لایون بکر
صحنی آکا و گشت ما با نماز خواندن با این حال خود و بکر
و هشکار کند نماز و قرانت نماز در حشیشان این چنین است
و ساه ما و جیش تر سیده ام ایک در خنده و جانان
و پسران ما و زنان ما را در حشیشان این است و با
ذکر این الدغه لای بکر گفت من کفر را این و بکر
او بکر نطقن ابو بکر صیدری بی دان و لا استعین بالله
و انصراب فی فیروان پس ایستاد ابو بکر کما بی که هفت
بیکند هر روز کار خود و هشکار می کند که نماز و خواندن
در حشیشان خود هم جلالی بکر فاشی سیده ایستاد
پشرا بر شد ما ابو بکر ای جنبی که بنا کرد مسجد را
و بزرگوار کرد مکان تعلیمی فیه و بقره القرآن پس
بگردد نماز و ای سید بخوان قرآن و تصصیف علیت
المشکرین و ایها هم پس جوم بگردن بر ابو بکر انان

و این ان ایشان تصصیف صبا از تحت نانشاه فو صرحت
و این ای تاف مشفق و صبا مطهر شد و فاست
و صحنی روایات تصصیف بنون بدل آریت بخیر حسنه
و میگردد ایله و خوشلس میگردد نماز وی قرآن و میگردد
صوبی ابو بکر که چندان جوم باشتار ابو بکر جاکا و آنگاه
در صحن بقره و القرآن و جود ابو بکر می بسیار کرد تا یک
تا یک بزرگ کند پیشش آنگاه خود مستحای که بخواند قرآن
و این ذکر اسراف تر شیشین المشکرین پس در ترسول بود
جوم زمان و قرقرندان و وقت الهام ایشان که پس کند
اسلام بزکان تر شیشین اگر مشرکان بود تا فارسلوا فی این
المشکرین تصصیف عظیم پس فرستادند صوبی این و فخر کسی
عبد خدا پس قدم آورد در ایشان فعالی و ادانان
هرتا ابو بکر علی ان سیدر بی دان و انجا و ذکر کنش
بودا جیش ما اما نه و او بودیم ابو بکر ای یک هفت
بود و کار خود را خانه خود بخواند تحقیق می بخواند کرده است
ان صد عفا بنی سجداتی داده و علی الصلوات و القراءات
بگردد است سید و سرای خود و هشکار کرده نماز و قرأت
و با و قد حسبت ان یصلن اما و نه و ساه ما و جیش سیده ام
بکر تغزید پسران ما و زنان ما را فاشی اصعب

می این خبر بدی فی ۱۰۰ و قبل پس ما ابو کرده که کوه
اگر دست داد و ایضا گفتار که بر یک حدیث که در
خود و رسالی خود کند و ان الالان عجلان که گفته
ان بر دایک و منک و اگر با کند از حد که اگر کوه
و اعطای کند آنرا پس بر کسی و کوه اشک و کوه میز و
و ان ترا فاکر چنان که گفته که تحقیق تا خوشی است
ایک نفس عهد و کسین و دست سقرین را ای کوه اشک
و دستم و قابل برای او کوه حدیثی تا کس تا کس
منه فانی این حدیثی با کوه کس تا کس سقرین را
او کوه حدیثی تا کس تا کس سقرین را
این و حدیثی تا کس تا کس سقرین را
فرشتگان با ان حدیثی تا کس تا کس سقرین را
تا حدیثی تا کس تا کس سقرین را
ان حدیثی تا کس تا کس سقرین را
دوست من که کس تا کس سقرین را
مردی که حدیثی تا کس تا کس سقرین را
گفت از کس تا کس سقرین را
سوار شد ما ان حدیثی تا کس تا کس سقرین را
بک و رسول خدا در آن روز که کوه کس تا کس سقرین را

قد است و آن کوه کس تا کس سقرین را
من حدیثی تا کس تا کس سقرین را
دوم برین طوری که کوه کس تا کس سقرین را
کوه ان و ان و کوه کس تا کس سقرین را
تا کوه کس تا کس سقرین را
از کوه کس تا کس سقرین را
از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حدیثی
که ان با کوه کس تا کس سقرین را
مردم که کوه کس تا کس سقرین را
که کوه کس تا کس سقرین را
صلی الله علیه و آله وسلم علی اسکب سقرین را
و کوه کس تا کس سقرین را
ان حدیثی تا کس تا کس سقرین را
صلی الله علیه و آله وسلم علی اسکب سقرین را
ان حدیثی تا کس تا کس سقرین را
دوست من که کس تا کس سقرین را
مردی که حدیثی تا کس تا کس سقرین را
گفت از کس تا کس سقرین را
سوار شد ما ان حدیثی تا کس تا کس سقرین را
بک و رسول خدا در آن روز که کوه کس تا کس سقرین را

بروی تا سر او شود با حضرت و علمت را عین کا نام
و حق اسرارها شریکین چرا بند و بیشتر را که در کتب
برگ درخت بود که در میان دو آب را تا چهار ماه
بیخ سین مطهر و ضمیم نومی از درخت است و سپاس
و در این درخت بوده است الذین لفظ باب و ترجمه
اچو آفتاب و او در و است نگردد اندیشه شما
قال من ذلنا العیث من عیث من این شهاب من ای سوال
عبدالرحمن عن ابی هریرة ان سوال احدی من اصحابه
کان یومی با برعل العیث فی عید الذین عیث رسول الله انما
میستند می کرده است و حال آنکه بروی دین هست
بل بزرگ اندیشه فقط پس بر سید یا که بیشتر است
و فی دین خود را که فی آن قاعه که داری که او را
و ان قال المسلمین صلوا علی صاحبکم و اگر فی کتب است
که بیشتر می گفتند بر سید را که تا در کتب بر یاد خود
ذکر و تفسیر که با بر ذمه خود کسی دین یکبار و خلافت
علیه السلام قال انما اولی بالمومنین من انفسهم هر که
گردد بر وی یاد و خراجا از مومنین است
و اما فی این دره غایب دین است ان من فی سرت
فرز که با فعلی نضاد و سپس کسی که مرد از مسلمانان که

و این پس بر سنت او ای دین او و من ترک ما غیره که
کزی که کانی را پس در این است و حق است
بسم الله الرحمن الرحیم
کتاب او که از قطع و او و کسر است و آن چون کاست
یک یکی را بپ خود کردن است با سب و لا کفر
و الفیک فی العقیقه و چیز با در میان و کل با حق شریک
شریک خود را در خدمت چیزی و غیر است و قد شرک ابنی
علیه و در کتب عقیقه امره عقیقه و عقیقه شریک که
انقضت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و بی خود
او را عقیقت که آن بی برای عقیقه است
من شأن سیدان من ابی محم من چاه من عبدالرحمن بن ابی
من علی رضی الله عنه قال انی سوال احدی من اصحابه
ان العیث کمال ابدن انی عیث و عیث و کتب علی
در رسول خدا و یک مقتدی کم عقیقه علیا بیشترانی که
گردد و در دستهای آنها
من شأن العیث من بزرگ ابی العیث من عیث بن عامر انی
صلی الله علیه و آله وسلم اعطاه فضا یقتضا علی صاحب
از عیث بن عامر که عقیقه او را و او را بزرگی که
ایضا عیث و سپس از آن که عقیقه کرده باقی باقی

عزیز متوجه بن و شاه فرستاد و او را مال محمد بن محمد که کجا بود
گذاشت تا بشه فخر المصطفی صلی الله علیه و آله برسد و آن
که عیب کار بر سر پیشرفت را که در کارهای با نده و عیب کار
صح بر اوست پس از خود و عیب کار را که در عیب کار است
گذاشت و از خود معلوم شد که این عیبها نیستند و او که
و جمع یاران و ان شریک بود و از عیب یاران عیب را از
که قسمت کند برای عیب بر یاران و این عیب نیز در عیب
داشت با سبب **۱۱** او که مسلم عربانی در اوقات
در اسلام مجازت حق که کمال کند مسلمانان کاری حسبه
در اسلام مذرت **۱۲** عبدالعزیز بن عبدالعزیز
و است بن الحارثون عن صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمن
عزیز بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف قال کانت
امیه بن خلف کان بان کینه فنی فی صافیه کعبه عبدالرحمن
نوشتم امیه بن خلف را که از سر کاران بود که بی که کمال
و مخالفت کند و ان بن که در کثرت صافیت عیب و صلا
عزیز بن عوف منی اجل و مال و عوفی است و اختلاف فی صافیه
و مخالفت کم من ذوال مال و که در عیب است عیب و کثرت
قال و اعرف ان من پس بر کار که کثرت او را عیب که جز از
خوش باشد و او را که نام او مسامی بود و گفت فی شام هر چه

زنده او خود را کعبه کاتبان با سبک الذی کان فی علی بن
خلف است که او را بنو سبیم نامی که بود در جاهلیت خلافت
عزیز بن سبیم نوشتم نام قدیم بود که عیب بود و است عیب
کان یوم بر فرقت الی اصل او فرزند من نام الحسن بن
شد روز عزم بر بر آمدن سبیم گوی برای آنکه با سبیم
امیه را و عیب کم او را سبک می که عیب که در عیب بود
حال فرقت حق و گفت علی علیه السلام پس در امیه را
است و بر مجلسی که انضا نشستند و در عیب امیه بن خلف
بر گفت این امیه بن خلف بر گفت این امیه بن خلف است
و کثرت ان عیب کثرت من یا هم از عیب است که در سبک
شام امیه بن خلف است و فرقت صد فرقت من و ان سبک
انما با سبیم بر آن شبها جلال که در می از مردم انضا در بی
که امیه بن سبیم بود با من با من فلما صحبت ان عیب کثرت
سبیم از عیب است و عیب سبیم بر کار که در سبیم ایک و ان فرقت
انضا با امیه بن سبیم از عیب است من سبیم را تا نازده روز
بر گفت سبیم بر او را فرمود حق عیبنا سبیم را که در عیب
تا آنکه سبیم انما نذو کان رجلا عقیقا و بودا عیب سبیم
ان فرقت عیب که عیب را که عیب را که عیب را که عیب را که
با کثرت امیه بن سبیم بر گفت تا عیب است عیب عیبی است

سین است مضمون بودی خود را تا از او دم او را اگر کشی بگفته
باستون من نمی شنود پسین آید و خداوند از زمین
تا که کشتند او را و احصا صاحبان هم صحنی است و در کتب
از ایشان بای می برایشند خود و گمان خدا از زمین بی خودی
و کفایت شرقی طرز قدره بود و خدا از زمین بی خودی که
نشان از خود و پشت بای خود قال ابو صعب اصدیج
صالحا و از کسب با او گفت عواصفت نشسته است این
صالح او را بر کسب چه خود را یعنی در دست و که طبعین طغز
آهه است عاصی است و اگر کسی ایشان خلقت است
شکر کان بود و کلب سلطان آهه هبه از زمین بی خودی
تاریت و محافلت او میکرد گویم خدا از زمین بی خودی
سابق صد اوقت و تا چه بود و خدا اهل و عیال بیکبار
عافلت میکرد چه است که رعایت همه خود کند اگر کسی
انجام دهد که او پیشتر عوارضات خدا و کردند تا که خدا
بر مسلمان بر همه لازم بود است همه عبادت گویم تا با
خدا بطریق بیستمان و چهار خود است و گفتند خدا
بایدان که من او را انان او هم او را که گمان در دست
عین او از هم باشد و احد اعلم با
فی العرف المیزان در جهان و کالت و صبح قدره خود

و در کتب بود این طریقی معرفت و تحقیق و کمال که در عین طاعت
بماند و این فرد عرف صحت عبادت است
قال ابن عربی کتب عن عبد الحمید بن سہیل بن عبد الرحمن بن ابی
عبدی بن العقیب عن ابن سہیل الحضری و ابی ہریرہ بن العقیب
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم استعمل علی علی بن جبرہ است
از او سید قدری او بود هر که که چنین رسول خدا عالم که در
بر بر فرما هم بجزو صفت پس آید آن مرد عالم است و او
عوش حید و جنب پنج نیم و کسوف و بارشاد نشسته و با
نود و سیزده شیب و سه و قال کل فر هر که که از خود گفت
از عیال می خرا چنین است قال فی فاضل الصبیح و العاصم
و العاصم بن ابلق که گفت گزید اسکندر یک صاع از آن چینی
دو صاع دو صاع را اسید صاع از چین مخلوط یک با آن است
دو صاع و سه صاع هر یکی هزار جهت تفاوت غلط فرمود
قال ابن فضل بن علی با هم فرم فریغ با عدد صبا این خبر
کی چنین فرم فریغ غلط فرمود و قال و نقلت ابو الجوزی
فریغ با عدد صبا سیر فرمود روز و نماند آن را این
فرمودن گفتند استحقاق کمال است در روز و نماند و عرفنا
چاس کرده است این را از انصاری
و کمال شایسته است و شنبلیله نوحه و در صلی با عیال شنبلیله

دختر که به شهبان و در کل شانی را که میسر و با هر یک از
میرود و نوع کند و اصلاح نماید جزا که میسر شد از آن
شماره سخن بنام هم اسم مع الشرف قال ابان و جبار
بأنه اصبح ابن کعب بن مالک بصرته من ابيهم و جنته
انما فتح که جنتین است شیده است ابن کعب بن مالک را
میکرد از پدر خود کعب بن مالک انکاست و غم زنی است
بجنتین شان است که بود کعب بن مالک را غمی که بود
که در مدینه است سنی بنی مین و سکون لام آخرین
کوی است در مدینه فاعصرت حاربه لانا نشاة من غمها
پس وید واهی که با هم و همز ایند شامه اسانی از آنکه
که همز ایند و رعالی که در یک مردن است مکررت همز ایند
پس نکست سکنی اسپس روج که در شاة آبنا فقل لم نواکلا
حق ابان ابن ابی صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت که در
تا برسم خبر شما را اولی ابنی صلی الله علیه و آله وسلم
من بهاد یا بکرستم سی می سوزد کسی که می رسد بگفت
را شک و است فرقت کعب آن بود که در یک مردن
ذبح کرده بود و در آن سال ابنی صلی الله علیه و آله وسلم
او در جبل غامره با کله و جنتین کعب رسیده خبر شد از آنجا
کسی را دوی برسیه پس فرمود بجزردن آن غم قال

بجنتین انما نشد و ما ذممت کنت صبیح الله شبس عفت و
میرک و او را بود و جنتین اذ فتح کرده درین حدیث مذکور
وضع بصرته کی تقدیر را می و کل در آنجا که از آنجا
شده او غمی که در لیل صفت ظاهر شد و در آنجا که
با کعب سحر باشد از رسک و جز آن سبتون ذبح که ناچیز
من بین است است بعت کرده است سحر را بعد از صید است
شاعت کرده است نوع را می و در آن صبح معلوم شد
برین را می حکم کل را در وقت که در است اصلاح و دلیل بر
صلاح را می و کلا نشاد و افعال صبیح
و کل بودن حاضر و غایب است و کتب عبد الصمد
فرمانی فرماید و هو غایب منذ نوشت عبد الصمد فر
سوی گلبیان اسوال خود و حال آنکه غایب از وی آن
بکی من احد العشرة الکثیرة لکنک صدق فظروم انصابت
ابن علی او که خود و کله ان قدر ان فتح وقت است
چنان بود با در ساکن خانه کی که متولی و منصفی ادوی کار
باش در جمع العیال که کتب که این لفظ صفت فرست است
ابو الصمد قال حدیث سبتان من سبتین کلیل من ابن سبتان
قال کان رجل علی ابنی صلی الله علیه و آله وسلم سین من لای
فما من صا کنت ام پر بریه بود هر چه را بر سبتان

عذر بودی شتری که سال من داشت پس آنرا دی بخر
طلب سگبندان فقال عطفه نظایا است علم کما
و قیاس پس فرمود چه بیکس او پس طلب که کز سال او
بیاخته فرود را که کسی بافته از زمین او سال آن شتر
بیاخته که همان تر و ستر از آن فقال عطفه پس فرمود
چه بید مغالب با شکام را فتح است مولی حضرت فقال
اوتی اشکبک من گشت آفرود که کردی مرا من پس گفتم
مذرا تو قال ای صلی الله علیه و آله کسلم ان خیاکم است
فخضا فرمود ستر من شما بیکترین شماست از روی کتاب
حق : - - - الوکالی فی قضاء العیون و در بیان
و کالت و راهای دنیا - - - سالیان بن عرب قال
شعب بن سلیمان کسب قال سمعت ابا سلیمان بن عبد الرحمن
ابیر بره ان رجلا من امین صلی الله علیه و آله و سلم نهض
مروست از اسپر که مردی آمد بفریاد از حال که
میگذا حضرت را فلفظ فتم به اسما پس دیشی گفت
پس فخر آزار که نه باران ان حضرت فقال ای صلی
علیه و آله و سلم فرموده فان تعاتب الحق متعابا
ان حضرت بجزا را در تحقیق مرصه الله گفتاری داشت
ظاهر است که این مرد مسلمان بود و است شیخ این بزرگوار

بر نام او مطلع شدیم ثم قال عطفه سمسائل سینه
پس فرمود پس در بیشتر ما نه شتر او تا او یا رسول
الله ان اول من سئد کفنه ای رسول خدا منی باجم که شتر
که شتر او شتر او است قال عطفه فان جرکم حسیکتم
فرمود چه بید او اگر چه بترست بیتی ستر من شما بیکترین
شماست از روی ادای دین و بچین عطا کردن و مثل
را نخواه بود از آنکه شرط خود است که از مال علق
صیقه فقیل فرموده با - - - اذ او پس ششاید
لیل و شش فرم جاز وقت که غنیمت و چیزی بر کسی
باشش قوی دارد است لعل ای صلی الله علیه و آله
و نه چون من ساله العنا تم فقال ای صلی الله علیه و آله
فرمود حدس از غنیمت مر شمار است هو ان غنیمت
از نفس قدر همی که آن کردی ای شیری و او شوت
صیقه غنیمت قال حدیثی العیث قال حدیثی غنیمت
قال زعم عروه ان مردان بن الحکم و السور بن کزب
گفت ان شهاب و گفته است عروه که مردان بن کزب
اصول بن عزقه هر دو جزا داده اند او را مردان او که
صحت ان حضرت نگوده است و صورت بن عزقه حدیث
عروه بر عروه سال آن بود و ایضا حدیثی است که

که دیده و ضابطه کرده باشد مردان آسمانی است بدین
 داده است نذر این اسرار کاتب هر وقت صل بود بر او
 که سرشده و فرست یا در بی اختیار هر چند مثل موافق
 عدایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 جاده خود خواند ان سینه حقیقی بفرست است یعنی
 نیکی که آید و قدره از ان دعای که مسلمانان شده اند
 ان بره العیون ما لم یسبهم پس سوال کرده است که
 آنکه باز و در بایشان با الهی ایشان و نبیان ایشان
 که عقیقت در آن بود فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله
 وسلم احب الی الله قدس فرمود و در این کتاب
 خدا و سترین سخن نزد من است ترین آنست که خدا
 صلی الله علیه و آله سبب و اهل سبب را سزاوارتر کند
 از بوی و در طایفه نبیان کبره مال و قدر کشت است
 بهم و تحقیق اوم من بشمار برده ام شمارا بخت نبیان
 استانت پس همه و عمره ساکن رسرا عظمت و جاه
 در اول انگین فی اهرستان تا از انکه باقی و قدر کان رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم مطهره یعنی عشره سید راوی
 و تحقیق رسول خدا را مقرر کرده ایشان را و در حدیث
 نقل من الله یعنی نیکی که باز کشت است حضرت از طایفه

نماز و آنچه است فرمود و قسمت کرد نبیان است
 انما یخبر لهم ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 العیون ما لم یسبهم پس هر که بشماره قد بود
 از ان را که رسول خدا و گفته نیست که یکی از دو چیز
 تا آنچه رسیده است یا ان اختیار میکنم نبیان را
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی السین فی شئی
 تا هر چند پس ضعیف فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 وسلم در بیان مسلمانان پس استاین که در خدا آنچه
 است فرمود ان الله ما بعد فان اعزکم هولاء قد جادنا
 پس فرمود ان الله ما بعد انما یسبهم برادران شما
 بود از ان آید که ما در دعای که فرموده اند از کفر و
 عدایت ان را و العیون ما لم یسبهم و تحقیق من صلح دیده ام
 که در کتب راغبان نبیان ایشان را سزاوارتر کند
 بلیغ تا بکلیه فی فعل کسی که دوست دارد از شما
 که با این با برادران عدیل پس گفته من احب ان
 من الله صلی الله علیه و آله وسلم فی السین فی شئی
 که دوست دارد که باشد از شما را یعنی خود تا بهم
 ما بعد ان العیون ان اول منسبتی که میرسد از ما پس
 میان که فقال ان من قد طینا و کفر رسول الله صلی الله علیه و آله

فقال رسول الله
صلى الله عليه وآله
من أشدكم في الكلام
يأذي من يؤذي نفسه
شرا

عده و آرد و مسلم بس گشته مردم تحقیق خوشش کرده
بنیان بجز مال از جهت فرود رسول خدا تا اینکه
اذن کرده و درین باب از کسی که اذن نکرده یعنی خدا
صبر عاقله و غیره حاضر و حاضران که درین امر با نیت
حقیر و متواضعان عرفا که آدم مسلم بر جمع گشته
آمده که نیت سبوی یا مستعدا بان شاکار شاکار
عراقیت است یعنی آنکه هر که را کرده می باشد
جمع عرفا از قبل اکتفا و از ابراهیم و کلیم عرفا و هر
ایشان از فرج اناس کائنات ایشان هم در جمالی
صلی الله علیه و آله و سلم تا غیره تا انهم قد طیبوا و اذ
باز آید نیت سبوی صبره و صلی الله علیه و آله و سلم
و او نه که حضرت را کائنات سر خوشش کرده و اذن
که بنیان ایشان را هم بر دل بگیرند مسلط بقدر
تر جمیع است که نه جواران را که و کلا و در تاج
بیشتر خود نیت یا نیت شید نه باب
ان میبلی سنی نام بین کم صلی الله علیه و آله و سلم
به نیت سبوی کسی و جان نکرده که صبره و چاه علی
اناس پس و اذن آن در کسبل بنا بر چیزی که مستعد
آرد مردم نیت است امکنی بن از مسلم قال صلی الله علیه و آله

من عاقلین الی ریح و غیره یعنی علی رض بر صلی الله علیه
تقریر و نیت از مطا برین الی ریح و غیره و کانی که زیاد
نیت یعنی ایشان بر صفتی که در واقع کرده اند با نیت
و علی الله منتم عن جابر بن عبد الله که میزدی از او و آن
کرده است از جابر بن عبد الله قال گفت مع ابی صلی الله
علیه و آله و سلم گفت جابر بودم من با سینه رضای سینه
گفت علی صلی الله علیه و آله یعنی افراتم پس بودم من
گفته بودم و سینه کرده و افراتم قرنی ابی صلی الله علیه و آله
و مسلم بس گشته من سینه رضای الله من حدیث جابر بن
صلی الله علیه و آله قال باک بس زود که نیت این مرد گفت جابر بن
صلی الله علیه و آله است فرمود حال است که از همه و پس از نیت
ان میبلی صلی الله علیه و آله قال مسک غضب قدس تو کم تر نیت
ان را هم فرمود یا با نیت نیت گفت می قال صلی الله علیه و آله
و او به جاب را غایت صبره بر همه پس و او که نیت
صدا و بر کرده و او در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
پس و او را نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و او که رسول الله فرمود بر خوشش من این نیت نیت نیت
گفت ای رسول الله فقال علی صلی الله علیه و آله که خوشش قال
شاه نیت نیت

آورد چو رو میار و مرده است سوار می آید تا حدین و کفر و شقا
گردد و سوار می بخرد بشرط شرط فرموده است تا موسی فرود
بیاید باشد عطا داد و من العبدین احدت او کمل و من کرد که
رسیدم از حدین راه خود کردم تا قال این تر به قلت تو حجت
امراه قدره فعلی سنا گنتم تزیج کرده ام از آنرا که بر پیش
از وی سال هر با گذر گشته از وی میوه بر او مرده است قال
عطا طاریه عطا عطا و عطا عطا فرمودم اگر گفتم و خضر کی برگردد
میگرداد و بازی میگرداد و جزو قلت ان الی قدره فی و در کتب
گنتم به تحقیق چندی مرده است و گذر گشته است و خضر ان
خاروت ان العج امراه قدره است و عطا صتا پس چون برگردد
گنم زنی را که تحقیق بجز کرده باشد و گمان سال بود قال
فرمود پس این مبارک است و عطا است عطا قدره عطا الله عطا
اقتد و نه و پس هرگاه آید هم بهرینه فرمودی الی ان که
سپای ستراده و نیا بد کن عطا عطا در حدین و تا میزاید
بقره عطا پس بود الی جا بر در چهار و تیار و نیا بد کرده
جای تزیج همین است که انقدرت حسن کرده بود که عطا
زیاده کند و الی موافق عرف کبیر طای زیاده و او قال
انقار ختمی زیاده رسول صلی الله علیه و آله و سلم فکم ان
علاقه حجاب بارین عطا عطا و جزو عطا عطا که عطا عطا

جاورد یعنی بزرگ گما به پیش آنرا که از عتبات آنحضرت
خواب کبریم است و در معنی روایات قرآب کبره است
کسی که پیشتر حدین عطا صبر من بودم قال اجزنا
ناک من الی عازم من صبر من سعد قال عطا امره قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقات با رسول الله
الی قدره است گشت ختمی گشت سبلی آمد فی نزد رسول خدا
پس گشت ای رسول خدا تحقیق من و او هم بر آنچه ختمش فرود
برگردد ای مرا کج کن عطا الی رحل نه جنتا پس گشت سر
تزیج کن بر این زن عطا قدره عطا گما گما سنگ من افرو
فرمود تزیج کردم تا این زن را بجزی که باشد از قرآن
دو و پنج بگیرد است که انقدرت برسد زنی مرده که بجز
خدی که در مراد وی عطا گنم نیز ازین امر هیچ فرود
و گنم زن را عطا شد پس فرمود که با عقل چیزی نماند که در
مراد وی عطا گنم کن قرآنی که عبادی و دیگر صاحب آنحضرت
ای ای آن خواهر است با سبب اما و کل رحل عطا عطا
او پس شصتا عطا عطا الی او کل عطا عطا و کمل مرده بود
پس که گشت و کمل عطا عطا او است آن سر کس پس آن
جاورد است و ان اقرب الی اصل سسی جاورد اگر در ضمن او
و کمل شده بود تا حدین رو است در حدین عطا ان عطا

و کمل که بود پس

او مرد و شناخت من محمد بن حسین بن ابی ابراهیم قال
بروان صد رحمت کند و طاهر وی بیگانه پیشترند و قیام
فانانی است نه با من اطعام سبب آن مرد آید و پس از آن
که که بود و دست بگیرد نظاره فانه در وقت از آنکه
الی سوال صد صبی صد صبر آرد و سلم من گنجه او گنجه
زود خبر خدا قال یعنی فانی محلی و علی عیال ولی عاصه
گفت بگذر از سر این محلی من تمام برین عیالی است و در آن
عاجز است قال بقیست خدا صحت فقال یعنی صلی الله
آرد و سلم گفت او هرگز پس که ششتر از صمدی پس بیاید
زود خبر حضرت بابا بر بریه با عقل سیرک ادا برستی ای پند
چرا که همیشه در مشرب خانه آنست که آنقدرت از گفت تمام
فرموده باشد قال قلت بارسال صد شکی عاصه است و
و عیاله فرزند طفت سجد گفت او هرگز گنجه ای بود
سکه که عاصی و دشوار عیال بسیار باقی که مردم بود
مامار قال ای ای ای که تکب بسیار فرموده که او
که همیشه او در آن گنجه و در آنجا هست که بازی آرد و گنجه
در سببه نقلی سوال صد صلی الله علیه و آله و سلم از سبب
پس ایستم که تحقیق او باز صحت فرموده حضرت که با آن
فرصت فانی عقل غمناک اطعام پس که باقی که مردم آنرا

در شرح که که سکر و بر دست خنده ز غفلت و جنگ
الی سوال صد صلی الله علیه و آله و سلم قال یعنی فانی محلی و
علی عیال او عود فرخت و عیلت و سلم فاصحیح فقال
الی سوال صد صلی الله علیه و آله و سلم بابا هرگز با عقل سیرک
گفت بارسال صد صلی الله علیه و آله و سلم فاصحیح فقیست
و سلم قال ای ای ای که تکب و سببه و فرصت آن را برین گنجه
گرم او را برین سبب هم عقل بخیزد من اطعام فانه ز غفلت و جنگ
الی سوال صد صلی الله علیه و آله و سلم و خدا فرشت گرامت
یک ز غم لا خور و غم غم و درین آور سببیم بر نه است عین
گوی که بی که بازی آیم سبب بازی آیی قال یعنی املک گنجه
شک صد سبب است بگذر از شکر کن در آنکه فانی که گنجه سبب
سزا آن کلمات قلت ما من گنجه صحت آن کلمات قال ای
است آنرا تک گفت و عینی که با کنی سببی ما صد فرست
فانوار آید آنکه کسی باشد و آرد او بود علی العظیم من سخن
آید پس خوان آید آنکه کسی که نیست باشد و آرد او
العظیم نام کنی این آیت افانانی بیزال هلیک من شد
عاطف پس برین تحقیق می باشد از عاصه خدا در آنکه سبب
او هرگز سبب عیان من تصبیق و نزدیک می آید سبب آنکه
سبب سخن غفلت سبب پس که گنجه نام او را فاصحیح فانی

لی رسول الله صلی الله علیه وآله سلمه فعل اسیر که الله
سبح کرم و کت بنبره ابر که بنده می توانست گفت
و علم از علی بن کلمات یعنی اسد سراسر کین می ای رسول خدا
بجست می وی تعلیم سیکه میزا کلماتی که گفت سیکه خدا او را آفرید
خفت سلیه بر کت بنبره او را و قال ای قال قال
اذ اوتت فی ذالک فارقا آتیه الکس و ما من غیر
اذ آتیه اسد آتیه او العلی العظیم و قال یزال علی بن
عافکه و ابیز کت شیطان حق تسبیح و کما نوا امر من شیطان
من العلیز راوی گوید بود نه صاحب جریس ترین چیزی که آفرید
فقال ای العلی صلی الله علیه و آله وسلم اما ان قد صدک و غیر
که و ت بر من زعموا که حضرت آگاه بخش که حقش کت کت
کنند است این سخن با و حال که او دروغ گوشت نظم بر کت
ذشت مال با با جریه قال لا یندانی که خطابه میگو
حت سده شب گفت شد م قال ذکرت شیطان زعموا
آن سده شب است و لالت حدیث بر فزون او ان بودی
ظاهر نیست که آنکه که بنده کت زکشتن بنده وی کت فزون
و حلت او ان او را تاریخ با حضرت حکم اجل سستی کت
کرده است حکم زجر بر این حال اما یندانی که حدیث
جنت است انواع او کت کت شیطان فاسد کت

زده است و کت چیزی اما کت که فاسد است آن بیج قید مرده
پس در کشتن او مرده است ما عتبه بنده او در کت
افرا می بین صنایع فعل حدیثا سواد به او ان کت سلام کت قال
سنت عتبه بن عبد العزیز ان سب با سید العزیز قال با
قال عتبه بنی فقال لا یندانی صلی الله علیه و آله وسلم من این
با کت ابو سعید بنی کت و مال عتبه می برنی را بر کت
او اسب عتبه ان کت است این عتبه بنی بنیغ با و سده کت
او ذمی از عتبه و جزو حدیث است و کت برین حدیث
قال حال کت حدیثی قرودی حدیث من صاحبین صلی کت
قال او از من عتبه بنی عتبه بنی عتبه بنی ان و صاحب
یکصلع صلی الله علیه و آله وسلم که عتبه بنی عتبه بنی عتبه بنی
عنت کت خدا بر وی قال ای صلی الله علیه و آله وسلم
عنته و کت او عتبه بنی عتبه بنی عتبه بنی عتبه بنی
وی می بین با ست کت عتبه بنی او عتبه بنی عتبه بنی
نیز با ست کت است نزد کت و زجر کت بنده کت
ادب ان ششتری فیع العزیز اسد تم اعتبار کت
و حق می گوید که کت بری پس کت کت آن عتبه بنی عتبه بنی
کت می آن عتبه کت عتبه بنی عتبه بنی عتبه بنی عتبه بنی
بنی عتبه بنی عتبه بنی عتبه بنی عتبه بنی عتبه بنی

با سبب اول که زنی از وقت در میان کاهت در حال
 و غفقت در در میان نشسته و کل در این لحظه صدقه فدای
 و میان آنکه کور باز این و کل دست خود را بر زانو نهاده
 که مستعاره کرده و گاه است در چنین کارها چندان غیبت
 سید قال صدقنا سبب من هر دو قالی صدقه هر گز نماند
 حدیث کرده در میان از هر دو این دنیا گشت هر دو صدقه
 یعنی در وقت گشت از این از قبیل است از آنکه هر دو دنیا
 در یافتند است هر دو در معنی ادایات کتاب صدقه هر دو
 بین دو وقت عمری قالی آن دنیا رست پس علی اولی که
 آن کل صدقه در نیست بر تنگ وقت کنایه آنکه کور باقی
 دوستی را که در هر شایسته را حال که هر جمع گشته است
 قالی را که آن این هر دو صدقه هر دو این هر دو دولت
 بیکر یعنی شرفی سپیده وقت هر دو مصحاب سیدهای خاص
 من اصل کار که نزل عظیم سید سیکر مردم از اصل کار که
 می کرد برایشان با سبب اول که در آن لحظه در هر دو
 ساختن ادا که صدق است از او الهیه قالی اخترت الهیه
 من این مصحاب من حمید است من حمید از من حمید از من حمید
 من این صلی الله علیه و آله و سلم و ادای آن پس عمل کرده قالی
 بن حاد و او هر چه هر دو است که در آن شرفی را که

زمین کنایه آنست برین زن قال امرت فارحمها پس
 که ضربت کند بر ناپس سنگها که او را داد خدا و مملکت
 او را کل را گرفتار که جهت در این راه است این صفر
 ادم و نیکوست است از آنکه این بی شک است که این مصحاب با او
 از این سلام قال صدقنا عبادا لو باسبب النفس من ابواب
 من این ای حکم من عقیده این تجارت قال فی البصر ان
 انفسن شاربنا گشت عقیده آورده است ضمن این ضمن نیک
 در است در حال که شرب کرده و ضمن صفر نماند است فقر
 احوال در صلی الله علیه و آله و سلم من کان فی البیت یرفق
 نعلی فی کسی که بگوید من در آن بفرود آید بزرگوار و قالی
 گشت از این شرفی گشت عقب پس بود من و جگر خود
 با او و اطمینان و احقر پس بود با او با پای قالی در شرفی
 اول که از فی البدن و لغا و با دولت که در آن
 از روی آن است از اصیل بن عبد الله قال صدقنا عبادا
 حمید است این ای کبرین خرم من هر دو جنب عبد الرحمن انما اختر
 ادم نیک منی صدقند است کرده عباد صدقنا فی کورن
 آدم از هر دو صفر عباد الرحمن کان هر دو جزا و مد عباد است
 عابدی و انقلب قطیه بی رسول در صلی الله علیه و آله و سلم
 بی شک عابدی رضا صدقنا من یا قائم قادی شرفی

رسول خدا دست خودم خذ با رسول خدا صلوات الله علیه
بیهوش و گردن زانداخت طاووس را رسول خدا این را
خودم گفت میباید ای کز غلامم حق رسول خدا صلوات الله علیه
شی خدا صد دل سپس مردم بر نزل خدا چیزی حال کرده است
او حتی کز دانه زنج کرده است هر می بینی در حدت کز کرم
بر مردم را کفرت کرده بود و خدای هر جمل و خالی نشاء شد
انداخت ای اهل و کید صدمت را که صد و هشتاد و یک
وکیل خود را آن مالی کرده ای وکیل کرده ای که تا به تر
و قال او کلیل قد صمت ما قلت و کجور و کلیل عینین شنیدم
مژک کرده ای کجور کنی و شنیدم عینین عینین قال قرات
من اسمی من عبد الله ان اسمی من ناکب یقول کان او
کمز انضایر باله بینه بالای گفت اسمی بود ابوطلون بشر
انضایر بینه از روی بال و کان احب اسم او را بر سر جا داد
و دستری انصای او بلع بر جا و پیش این گفت انصای
اصح است فتح با می مرده و سکون آمد کجور چشمه را و تو
مسلک و کانت کسبتی السید و جوش روی سید و کانی
صلی الله علیه و آله و سلم بیخدا و شرف من با و جیبا طیفه
سید احادیث از کجور آب نوشی که در بود خلافت از آن جیبا
ابرجی شفق احب کنان نام ابوطلون ای رسول خدا صلوات الله علیه

که با نزل شد این آیت کونی با بید گوئی آخرت را
صد و هشتاد چیزی را که دوست سید از بیستاد و ابوطلون
رسول خدا انقال با رسول شد ان الله نزل فی کتابه ان
ابرجی شفق احب کنان نام احب اسم او ای ای بر جیبا
ای رسول خدا همیشه خدا میفرماید عینی با بید گوئی آخرت را
تا کجا بید در راه خدا انصای از انکه دوست سید از بیستاد
و دستری اسم او من نزل من این بلع است و انصای
او بود با این بلع صدقه است برای خدا امید دارم کونی
و انصای از او و حیره آخرت بود آن نزد خدا انصای
مبت شست پس بیان آفرای رسول خدا آنجا که خواهی انقال
با کجور اصح قد صمت ما قلت میباید فرود فرشی ان قال
سید گفته است مرصاحب با در صیتی او با تراج با کجور
کای مرده است از انواع صنی است کجور شنیدم صنی که
گمزه دران کجور است گفته میشود در جمع و در کسبت
بجزای ای ای انصای ان کجور صنی ان صنی ان کجور
کانت او آفرای صدقه در پیشان خود قال انصل با رسول
گفت چمن کن ای رسول خدا انصای ابوطلون ان صنی
فرس است آن ابوطلون نوشتن خود فرزند ان هم کجور
اسم کن و کانت صمت کرده است کجور اسمی از انصای

روح است مطه نشد حدیث ترجمه هر سه کتاب است
صفت سبب و کار او زمین فی الحقیقت و کار او کوه
مانند و در هر آنکه بوی سپیده باشد فزاد کبریا
که سوال شدند شما محمد بن الصادق قال حدیث ابراهیم
بن محمد بن محمد بن ابی برده عن ابی کسی عن ابی علی
آورد مسلم قال الحدیث ان الامین منقذ جان قال ان الامین
یا امریکان فرموده خراجی داشت آنکه اتفاق بکنند بر سر
کنند آنکه سید و چیزی را که امر کرده شد آن در معالی که او
مورد طبق حدیث ابی الدرداء در معالی که تمام سید و او
شتر است سبوی کسی که فرموده شده است آن طهاره الله
ان معاذن کبی از دو صدمه که گشته کان است

سبب است از حدیث ابراهیم

کتاب لغت و الزام که کتاب در احکام زراعت است
فصل از بیع و اکتساب او اکل نه در بیان فضیلت زراعت
در وقت نشاندن در قشتی که فرموده و از ان معنی فرموده
از ان بجز نه و قال شد معالی افزایتم که فرمودن هر چه
وام کنن از آرمون و فرموده یا دانسته شما چیزی که بکار
یا شما سیر و یا بیله بود یا نند و ایم و نونش از معالی
و اگر چه سبب هر آنکه در بنم از شکک کاشتن و علم از حدیث

یا دانند که است سبب که در او که معنی است
که بگویند که از حدیث مروی در حدیث او فرموده و
بگفتند اصل و عمل نیست و این است برای ما حدیث
از حدیث از کوشش منست آنکس است بر بندگان پس امری
شریف و از حدیثی می رسد آنکس است حدیث شریف
قال حدیث ابو جریج و حدیثی می رسد از حدیث بن ابی
ابو اوت من فرموده عن انس بن مالک قال قال ابی
عبد الله کرم الله وجهه ما من مسلم غیر منس او مریع زراعت یا کاش
فرموده از حدیث ابی بصیرت گفت من فرموده شریف حدیث صحیح
سعی که می باشد زراعتی یا زراعت سکنند از حدیث ابراهیم
که در حدیث از ان فرموده یا او کاشیست و الا کان نه به حدیث
که آنکس باشد او را با ان ضل حدیث که فرآبی می یا در آن خاک
بن حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
و طاعت است اما حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
که فرموده قال ان مسلم حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
من حدیث ابی علی حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
آورد که معلوم شود که حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
است ما میزد من حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
ماورد از حدیث ابی هر چه در بیان چیزی که زراعتین حدیث حدیث حدیث حدیث

انگشتری

است قال بآست نذاعت یا نجا و کت حدیثی
شده است بآن خزا و واجب باشد یا مستحب
عبد الصمد بن یوسف قال حدیثا عبد الصمد بن
حدیثا محمد بن زیاد الانصاری عن ابی امامه الباهلی قال
سکت و شنبلیله من اکوا لمرث کنت محمد بن زیاد
الاصد و یاقوتی لکنی که بران زمین را که نده چندی
نذاعت جمعیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بذاعت قوم پس کنت ششم سینه خدا که سینه
آبیا این آلات خانه مردم را الا او خدا الله انزل کر که
در آن کت خدا مجازا با عاری که مطابق سلطان که در
و عشر است و آن طرفی که فارسان و غازیان اول
فارته نما هر چه با آنکه با نذاعت از جهاد و طلب
که لازمه شغل به معانیست و ذرا اعتت نیز از جمله
باجبئی است حدیثی دیگر که فرمود عزت در خواهی است
در دم کا و در آن حدیث سابق در ترعب نذاعت
شده که انچه جوامع نذاعت است او سخا به در اقل
سفاقت با سینه شاد و از آنکه با وجود این عواری که
شده نو آنکه نواب انزوی و شسته باشد و مستحق
که در آنجا مزار است که خراجی و شتری باشد چنانکه

بر عروبت الامان مقرب شده باشد
نقاد الکلب لورث در حوا از کت شستن سگ برای
ذاعت حدیثا سنا ذابن نضار قال لعل حدیثا شام
بنی کثیر من ابی سلمه من ابی هریره قال قال ابی
عبد الصمد بن یوسف قال حدیثا من اسکت کلبا فانه یقتل
الاصد و یاقوتی لکنی که بران زمین را که نده چندی
نذاعت جمعیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بذاعت قوم پس کنت ششم سینه خدا که سینه
آبیا این آلات خانه مردم را الا او خدا الله انزل کر که
در آن کت خدا مجازا با عاری که مطابق سلطان که در
و عشر است و آن طرفی که فارسان و غازیان اول
فارته نما هر چه با آنکه با نذاعت از جهاد و طلب
که لازمه شغل به معانیست و ذرا اعتت نیز از جمله
باجبئی است حدیثی دیگر که فرمود عزت در خواهی است
در دم کا و در آن حدیث سابق در ترعب نذاعت
شده که انچه جوامع نذاعت است او سخا به در اقل
سفاقت با سینه شاد و از آنکه با وجود این عواری که
شده نو آنکه نواب انزوی و شسته باشد و مستحق
که در آنجا مزار است که خراجی و شتری باشد چنانکه

سایه ای از سوره شمس سحر و جادو و غیره و غیره و غیره
و فیض کرمه و سوره عرک است سلیح کرمه نام بر این
که من استی علی احد علیه قاله و سلم و بود این
از اسماء بن جبرئیل قال است رسول الله صلی الله علیه
و سلم یقول من اتقنی کعبه یعنی هزاره و ده هزاره و کعبه
سینان مذکور شدیم رسول خدا را میز سوگسی که کعبه
سلی را که فتنه میکند از آن سگ نداعت را و نه صاحب
شیر را عشق کل بیم من عجز از آن که در هر روز از علی
و کعبه گفت است سمعت پیام رسول الله صلی الله علیه
و سلم قال ای در سب پیامبر سب گوید که من مرتبه
مستندم از رسول خدا گفت کسی سوگند نبرد که با او
بسی استنشق بر سر او عمل آورد که در برای
خداست که من سب را قال حدیثی حدیثی قال حدیثی حدیثی
بن ابراهیم قال سمعت ابا سلمه عن ابی هریره عن ابی
عبدی که رسول قال حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
ای از سوره در بیان آن که مردی سوار بود بر کاه و بی
کرد که سوره ای آن مرد قال است اذ علق منی طغففت عود
گفت که و بیچاره و نشد دم برای سوار غلوفی مستم
نداعت قال است بر این که هر مرتبه احدی مرتبه

سلیح کرمه و سوره عرک است سلیح کرمه نام بر این
که من استی علی احد علیه قاله و سلم و بود این
از اسماء بن جبرئیل قال است رسول الله صلی الله علیه
و سلم یقول من اتقنی کعبه یعنی هزاره و ده هزاره و کعبه
سینان مذکور شدیم رسول خدا را میز سوگسی که کعبه
سلی را که فتنه میکند از آن سگ نداعت را و نه صاحب
شیر را عشق کل بیم من عجز از آن که در هر روز از علی
و کعبه گفت است سمعت پیام رسول الله صلی الله علیه
و سلم قال ای در سب پیامبر سب گوید که من مرتبه
مستندم از رسول خدا گفت کسی سوگند نبرد که با او
بسی استنشق بر سر او عمل آورد که در برای
خداست که من سب را قال حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
بن ابراهیم قال سمعت ابا سلمه عن ابی هریره عن ابی
عبدی که رسول قال حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
ای از سوره در بیان آن که مردی سوار بود بر کاه و بی
کرد که سوره ای آن مرد قال است اذ علق منی طغففت عود
گفت که و بیچاره و نشد دم برای سوار غلوفی مستم
نداعت قال است بر این که هر مرتبه احدی مرتبه

مانند انکه در شرک کنی انظر و شرک شود و در سوره نوره
ضمیم اول و کسر سیم مضارع ارباب اشراک و شریک
تالی و نوح سیم شرک هر دو نسبت حدیث الکونین
قال انما شریک قال مدنا احوالنا من اهلین من
قال تاملت الاضار یعنی اهل اعدایه و او مسلم انظر
و این اقوال را بقیل گفتیم هر چه گفته اند بر طرف
مست که میان ما و میان برادران ما صاجران باغ
قال فرمود شرک کنی که گفتا و گفتند الهی و غیره
فی انظر قس گفته اند صراحتا از این کلمات که
مشقت و شرک میکنیم با شما و در سوره قاف و سوره
صاگران گفته اند و قبول نمودیم شرک
در کلمه برین درخت و درخت تنجیس صراحتا است
در وقت صفت و قال انس اولی علی اعدایه
بفضل قطع و لغت انس زود و کفرت باج هر چه
شد چنانچه ارباب ملوّه در وقت بنا مسجد کردند
سومی اسمیل قال مدنا جوهره من نوح صراحتا
صبر و او سیم اذ احوال علی ابیضه و قطع تنجیس
نقل انظر قس صبره برید آراءها جوهره و آن موضع
که در حدیثی انظر به و برتره نغم صبره و نغم

در راه و آن احوال صافی مشهور شاعر و آن قول
صفا یعنی وی صریح با صبره مستقر سواد صحیحی
طاعت تا بر من شمس جستی وی اندوه از عزت بی
روی انکسرت و قارب اوست سینه منی هر من است
باب ۱۰ این باب ترجمه دارد و مشهور از ادب و نطق
باب بعضی نقل است از باب سابق حدیثی صحیحین نقل
انجزا صراحتا قال انجزا یعنی بر صید من مغلظین ضرب لایق
صحیح را نوح بن ضریح قال کن اکثر اهل اعدایه ضرر ما کنت شیخ
و در حدیثی مشهور مردم مدینه از روی نذاعت فرود تمام
طی است از باب انتقال است از صریح تا ما به الی الی که گفته
ان کنی ارض باقی رجه سنه و دریم با که اعجاب و کبریم
درین در یکطرف از حدیثی صحیح است و در حدیثی
و در صاحب زمین را می هر سه تا وجود ما تا حدیث
از بعضی است با اعتبار آن شکیب کرده و نقل فی بعضی
و کلمه و شوم از این گفت پس از انچه می شود که بر سید غنی
صفا یعنی آنرا که صاحب زمین بود و در حدیثی
از این حدیثی است از ان حدیثی که در حدیثی است
که در حدیثی است از ان حدیثی که در حدیثی است
که در حدیثی است از ان حدیثی که در حدیثی است

و صاحب الارض و بیستم آنکه از آنکه میر سید
مزارعان اثنی زین را ده صلوات سجود آن عشق و کمال
صاحب زمین مکتس صورت سابق است حاصل آنکه از آن
گرایه سیکر فستند تمام هر سالی مزارع معنی بود و فستیا
کرده شدیم با آن عیاره زمین از آنکه بی حاصل کی از آن
سبکشد با کل حرام صاحب زمین یا مزارع گرایه و آن
و الورق فطم کن و مسینه و انا طوا و لغزه پس بنزد
همی گرایه آن متاع معنی بود نه آنکه صومر و نه در
الفرزده و نظر و کلاه و دیان نه زراعت گرایه و بیست
آن نظریه شیخ حسین صومر سکون طار صومر نصف بیست
سپن صومر مطن می آید و قال مثنی بن مسلم عن ابي عبد
الهدیه اهل بیت حجة الایز عون گفت ابو صومر
بودند از اهل خانه حجت یعنی مردم حرام بگراد که در
علی آفتق فارغ بود از بیستم صومر و چهارم صومر و نه
علی و صد بیست و یک و صد بیست و صد و صد و صد و صد
و هر دو قال عطاء اهل و این شیرین و در است که در
صومر و تا همین در برینه یعنی برقرار نشد یا ریح و قال
عبد الرحمن بن اسود گفت اشاره که عبد الرحمن بن
قی امریج و گفت عبد الرحمن بن زید و در و حامل مزارع

علی بن جابر و غیره از فستد من عینه و غیره و صاحب گرایه
بن خطاب منی الله صومر مردم این فرا را که آورده هر که
آنکه زمین است کلمه بیس مرور نصف حاصل باشد آن
مادود و انا فستد فطم کراد و اگر عیاره مردم حامل کلمه این
در ایشیا زمین باشد و در بیست صومر و بیست و آن
طمانی که در است و در رواجی واقع شده که هر روز آن
نصفت صلی ابن اسیر و خشم و کات نه زراعت و ادب
و نصفت حامل باشد و قال الحسن بن عباس ان کلین الارض
باصحابها یعنیان صمنا و گفت حسن باکی نیست اینکه باشد
کلمه کی از دو در ارض کند هر دو خارج خود جناب پس هر که
حاصل شود بیست آن در میان برود باشد یعنی در صد که
در ای آنکه از امری و دیده و است آن از هر دو
در بیست است سبب ترا من طرفین و قال الحسن بن عباس
ان الحسن الفطن علی الفتق و کند است سخن صومر با کت
گداوه شده جابمرا با فستد و ابقار نشد چیده شود
برقرار نشد و قال ابن اسیم و این سیرین و صغار و کلمه
و از امری و فستد که باس ان صلی اللهب بافت دارت
و کند از این مردم با کت نیست که داده شود جابمرا با فستد
مزارع نشد یا ریح یا کت یعنی نفت و ریح و کلمه بیست از آن

باشد و باقی باکب ایشان را اول طلق ثواب برود
مجازهت و آرزو مجاز باشد گویند و قال سواد
ان کوی الما شسته علی الفلک و الارض الی اهل
صبر باکی نیست اینکه گراید که در شکر حرکت بر پشت باشد
تا کسی زمین برین همه که کشت یا ریح حاصل که زمین است
و شتر باشد هر صاحب گاو و شتر را باشد شکر
بن الله قال صحت الفیض من حیة من حیة من الارض
ان حیة من حیة من الارض من حیة من حیة من الارض
عاطل اهل غیر شکر با کج ستم من نزع او غیر شکر
رحمت که در باروی علی فرموده اهل ضرر از زمین
ان حیثیت چیزی که بر آید از زمین و باغ از زمین است
ایضاً شکر زمین جز در صورتی که کشت کرده باشد
و کوه و دیگر سوختجات از حیوان و تا زمین نعل کرده
مزارعت بیعت یا کشت از زمین است چنانچه گفته اند که
میطل از او باقی در مسکن و خانه و مسکن فرود هر دو
شکر وجود و کفرت که با او از او مسطره را در حد باقی
چنان فرمود است جان جان حاصل ضرر شود که او
ایشتره میاوند یا هر یک را سالیانه یا غیر آن و زمین
صالح است و زمین صالح مگر گفته شد که چهار مرتبه شکر

و هر چه غیر شکر از زمین است اصل عدل و آرد و شکر
که زمین شکر از زمین است خلافت شکر پس شکر که در آن
کفرت از زمین قطع نمیشود و الارض از زمین است
اینکه و ایند شکر که برای اینها از آب زمین شکر خود
در ارض و نه باقی باقی است که در زمین است برای اینها
که کوه کفرت از زمین است از زمین است از زمین است
و زمین است از زمین است از زمین است از زمین است
از زمین است از زمین است از زمین است از زمین است
عاشق ما عمارت الارض بود عاشق از زمین است
که گفته اند زمین را باقی است از زمین است از زمین است
از زمین است از زمین است از زمین است از زمین است
تاریخ سالها در زمین است از زمین است از زمین است
از زمین است از زمین است از زمین است از زمین است
صالح است از زمین است از زمین است از زمین است
کشت این مرتبه که در کفرت زمین شکر باقی آن
کفرت هر چه بر آید از زمین از زمین است و شکر
که در زمین است از زمین است از زمین است از زمین است
درت و سال را در شکر است باقی است از زمین است
قال حنا سیمان قال هر دو کفرت از زمین است از زمین است

گفت هر دو دنیا گفت هر دو من اگر کج بودی
یعنی زلفت را بر عیب من نماند شت درج
فانهم بزعمون ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم هم
انکه جنتی مردم سیکو بدگ سبزه خدا منع میکند که
قال ان عمرو بن العاص و ابی صلی الله علیه و آله وسلم
سید بنم ایشان را و اعانت میکنم و آن اعظم اجزای
عاص ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم لم یسجد
ترین صحابه طراده هر اینها چنان علم این عاصی
بجمله خدا منع کرده است اذن و لکن قال ان من اعان
هر دو من ان یاغی علیه شیدا سلطانا میکنم و او را
یکی از شمار او خود را معتبر است هر دو اذ آنکه کسی
هر چه حسین اگر کوشی مبارض هست این حدیث را در حدیث
در نه است که شرط فاسد در میان باشد و عدم نمی
شرط فاسد باشد و بعضی گویند کسی که اثبات
آنکه یعنی نمی کرده منی معرفی فرماید با سبب
بمع ایبوه و سعادنا اذت کردن با بیوه حدیثا هم
قال جزای عباد قال اجزای عباد من باغ من
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی غیر الله
سلطان و جزو شاعر است از این که رسول خدا

بود و هر کس عمل کند و ان و زراعت نماید آنرا
یعنی شهادتشان در بست نعت آنکه بر ایمان زمین
اسب ما کرده من ان شرفه فی الخراز هر دو میان
و با گویدی باشد از شرفها در وزارت کردن شد
مستوفی ان الفضل قال جزای جنت من کسی مستطاب
من اذ قال ان اکثر اصل حدیث است راغ بودیم
هر دو از روی نه عت و کان احدنا بگری از شد و دیگری
را عماره میکرد زمین خود را بشکل حد و انقضال و چو
بسیر بکنت این قطعه عاص را می نشست و این قطعه
فرمایا حضرت ذه پس اشکی بودی که چندان آوردی ان
قطعه بودن یا در روی این ششما اسم ابی صلی الله علیه و آله وسلم
من پس سبک داشتند جزای جنت از این عاص را با سبب
از ادع جلال قوم جلا نعم و شتی کردن است که جلال منی
هر دو که آنرا هر حضرت استا و کان فی ذلک صلح من
درین صلح صلح و سود مرآن قوم را دوست
الله قال حدیث ابو حمزه قال حدیثا موسی بن جبر
من بر اصد عمر من ابی صلی الله علیه و آله وسلم
سودن در میان آنکه سه نفر می نشستند برای
او ان فی جنی که گفت ایشان را با بیانی نفس جایی

در سپاره در کوی فاطمیت علیم پس پر شید و چهار کلاه
فقال انقسم لیسق انظروا انعموا باها قال قد سب کتفیک
انظر کتف علیها که کرده اند در حالی که شایسته بر ما بدعا
بوده است او را شد با عزت نیز با حکم و عا کتفها
این شاه که ضای کتف است این از شاه قال انقسم لیسق
لی قال انقسم لیسق ان کتف کی از این شاه در او را
کتف کی کتفان اینست که خود را مادر و پدر بر آن کلاه
سال و بی جنبه صهار و فرزند آن طرز و سال بود
صید کبیر و اسکون موصه جمع صبی است کتف
علیم بودم من که پسرانم فتم از جهت نهایی اربابان
فادارت علیم صفت پس و کتف کتف کتف کتف
سید پر شیدم فتم ما برای ایشان جذات بود علی
قبل می پس ایند کردی با و در چه خود می فرشتان
پیش از فرزندان خود فانی است عزت ذات بودم
بوم و طاعت حق اینست و جنت من در کتف کتف
و یا هم تا کتف کتف کتف کتف کتف کتف کتف
که کمالی خوب کرده اند هر دو قلب طاعت کتف
پس و کتف کتف کتف کتف کتف کتف کتف کتف
ان او قلمه و کمان استی العتبه پس استادم ترا

ایشان با خوشی و ششم که بیدار کتف ترا و خوش
در کتف که خوشام خود ترا و کتف ترا و ششم
و جفا خون منده می حتی نطق العز و جود آن کرده و زیاد
سیر و نژاد با همای من تا کتف طوع که جمع خان کتف
علم فی غننه ابتداء و حکمت فاصح ان نوتی زنی شامان
پس اگر سیدانی که تحقیق کرده ام من آنرا از جهت طاعت
که در حق رعایت مادر و پدر فرموده پس کتف کتف کتف
که به جنت از آن کتف و استخوان فقیح اعد و ارباب کتف
الکفر العلم اما کتف فی جنت هم کتف کتف کتف کتف
جنت بود مرا و ختری هم نژاد و جنبه کتف اربابان
دوست و کتف او را مانند دو سترین و کتف کتف
مردان زمان را فطرت سنا پس خواستم من از و خوش
علیم ما صفت علی حتی استقامت و نیا پس با کتف
تا کتف بر محاوره و نیا فطرت جیمه پس طلب کرم
بیخ از بار تا کتف جمع کرده ام و او را این حدیث کتف
در باب من بسیار احراز فرما که اجیرا هر کتف کتف
نقد و سنی از انچه این بود که حدیث با ای او فطرت کتف
کردی و طلب کتف من و او را صد و کتف کتف
و حدیث از انحضرت از وی کتف کتف کتف کتف کتف

کرده نبسته فرمود که آنکه هفت کردی یا کز ایمان
 لیکن ما خط مسلمانان را نماند مسکنه که هفت کردی
 وقت که آنکه بر مسلمانان که استقامت علی صلی الله علیه و آله
 و سلم بنده چنانکه هفت کرده سینه خیزه و در راه
 از عداقت نقل میکند نه بستان من است که آنکه
 در وقت که آنکه بر مسلمانان که استقامت علی صلی الله علیه و آله
 و سلم بنده چنانکه هفت کرده سینه خیزه و در راه
 از عداقت نقل میکند نه بستان من است که آنکه

که آنکه بر مسلمانان که استقامت علی صلی الله علیه و آله
 و سلم بنده چنانکه هفت کرده سینه خیزه و در راه
 از عداقت نقل میکند نه بستان من است که آنکه
 که آنکه بر مسلمانان که استقامت علی صلی الله علیه و آله
 و سلم بنده چنانکه هفت کرده سینه خیزه و در راه
 از عداقت نقل میکند نه بستان من است که آنکه

درین خطاب یعنی همه در صحنی شیخ و عمرو این
 شیخ کرده اند و قال فی میزان مسلم در باره که آنکه
 از این کتاب را که در حقیقت مسلمان یعنی عمرو و ایضا در کتاب
 برین مسلمانان مالک میشود و پس عروق ظلم برین
 دولت مرگ ظلم و در برین حق مسلمانان کند هفت
 یعنی اگر ظلمی در برین کی در وقت نشاند بی او چنان
 برین او را نیز بر سر عروق ظلم ترکب اضافی است
 و در صحنی نیز خوانند اند و صحنی را یک هم است و در
 برین ظاهر یعنی صلی الله علیه و آله و سلم در وقت
 کرده میشود و درین حکم ذکر از بار سینه خیزه در صحنی کتاب
 ظلمی است یعنی بر کبره قال صدنا الله من
 صلی الله علیه و آله یعنی صلی الله علیه و آله و سلم درین صحنی
 در صحنی صلی الله علیه و آله و سلم قال من مؤمن
 است و در صحنی نیز کسی که عداقت کند برین را که
 است و یکس پس او را در وقت آن قال عرو
 عرو یعنی عداقت عرو حکم کرده این عرو یا هفت
 است و در صحنی صلی الله علیه و آله و سلم درین صحنی
 عرو صلی الله علیه و آله و سلم درین صحنی عرو صلی الله علیه و آله و سلم
 کرده است و در صحنی عرو صلی الله علیه و آله و سلم درین صحنی عرو صلی الله علیه و آله و سلم

که آنکه بر مسلمانان که استقامت علی صلی الله علیه و آله
 و سلم بنده چنانکه هفت کرده سینه خیزه و در راه
 از عداقت نقل میکند نه بستان من است که آنکه
 که آنکه بر مسلمانان که استقامت علی صلی الله علیه و آله
 و سلم بنده چنانکه هفت کرده سینه خیزه و در راه
 از عداقت نقل میکند نه بستان من است که آنکه

عین بر سر فرود آمدن ساقیت شب برای فرود
قبول را که بپوشا و مدارکت بین گذشت در حضرت
که چنین بود یعنی بعد از آنکه از مردم گذشت
سوی قد ریح تا سالم بس گشت سوی و غیرت شد
شده تا سالم این عبد صبر با لسان الهی کان حیدر
شیخ به جای گوید عبد صبر نشانی شتر را که گنج
سررس سول مد علی مد علی و آنکه مسلم قصد میکرد
فرود آمدن سول مد و بعد از آن سید الهی سول
الادی و اما با آن تاز سید است که در این ادای
وقت بود جسته و بین الطریق وسطین و کت
سیان آن جای و سیان را در وسط است از آن
سیان طریقی ای سیان را در وسط است از آن
شعبه بین سخن من افذاعی قال مدنی یکی من گز
یعنی گشت افذاعی صحت که هر ای که در میان
عمر من استی صلی مد علی و آنکه سول قال اللیة انا فی آیت
من بلای بود با کتشی فرود مشب آمده و از جانب
بود که سر سول گفتت جادی عین بود آن سول
صدای مبارک و گشت آن که تا گذارد در آن
سید و قالت عمره لی چون گشتن عمره است و حج

صفت و باب حج که شسته و اینجا بر سن است آید
گزاره ای فخرس من کسی بنده است هر که بنده
باید هر از جهت این باشد از هر حدت شد
اذا قال با الارض انک الله و لم یکن
و بعد از آنکه صاحب زمین مزار را گفد که
باید که در کت و صحت همین صفا علی بن صفا بس و در
بنی مزار بر ارضی بود و چشمه خود
ان القدام قال حدیثنا فضیل بن سلیمان قال یسئ قال حجر
ایض من این مزار قال کان سول مد علی مد صید و آنکه سول
و قال صبار زانی عبد جزای این مزار صلی من سول
صید من ایض من این مزار من الحلیه رضی الله عنیه
همه و استنار می من ارض الحجاره تحقیق مزار خطب سول
و این گروه بر آورده بود و در نصار از زمین حاکم و کت
و نقل آنست از آنکه عهدی بر شسته در دو امامت و این
زمین کان سول مد علی مد صید و آنکه سول مد علی مد
باز در مزار السید و منها سفینه و وقت که فایض
بجزیر و شیخ کرد آن سول است که در قوم بود از آن
شده که است از این صبر مزار عبد الله سول مد علی
بود آن زمین شکلی که قدرت باشد بران برای

دری سگله از زمین و طوطی شد قاراد مرغ المهور
پس خواست برآوردن بیودانا تا فاشت المهور و در آن
صلی الله علیه و آله و سلم لعنهم ما بین برسد نه بود و نیز
ممنون را که مقرر در ایشان بآن زمین آن کفر اهل علم
حضرت انور برین کتب است که در آن است از زمین
حاصل شد فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
تفکر بحلیه ای که باین فرمود و را ایشان را آن حضرت که
سید ابراهیم بن شام را برین عهد که هر چه حاصل شود شصت آن
باشد ما شنبه ای که می خواهم در همین جزوه حدیث طاعت
نقود و محاسب فرماید تا نسوگون کند نه کفر حتی اعم
عزای تو در آنجا تا وقت که آید و ایستاد از این طاعت
رعنی الله صحت نصیری این دو جزوه در این امر علم آن حضرت
که عهد کرده در ایام صحت طاعت علی که هر دو فرموده با یکدیگر
از عجز به عرب برآوردن تا به شصت تا وقت که نسوگون
عهد و است فرمای که ای بود و جهت بر بگردان و در کمال علم هر چه
نسوگون کنی و عاود صلوات است با هم جزای است آنکه
ما که ان صاحب این صلی الله علیه و آله و سلم
مکشی نصیحت منبتی از ان حد و انور در بیان چیز که
مرا گفت و در این میگرد و منبت ایشان را نصیحت است

و عاود ما محمد بن صالح قال طبرنا عهد الله قال طبرنا
الهدی عن ابن ابی اسیر بن یونس قال سمعت
ابن عمر بن الخطاب بن مراح قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یقول ان الله صلی الله علیه و آله و سلم من امرک ان یأی رشت
کنت غیر یحییق شیخ کرد و رسول خدا از گری که بود با بیان
ای رفیق قلت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من کتم خبری کراومه است رسول خدا پس آن من کتم
قال و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انما
ما تکلموا فی امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قلت فما جری علی ارج کفتم عهد و کتم برتری که ابراهیم
مواظف را اعمتای که بر نه است برح حد طاعت من کتم
مع ان در عاود و در اعمتای علی ارج است در و در
علی ارج صفر برح است و علی ادرق من انور و انور
برند و سق از عاود و قال و انما الله عز و جل
فرمود کتب و همین در آن کتب خود را است که بنیاد اسکوا
با کماله قال ابی ارفق قلت سمعت ابا عبد الله کتم
شیدم و حیثی که دم ما عهد این منستی قال ما
عزای من عاود من عاود قال ما از بر عاود ما پشت
و ارج و انصفت کتب بود و در دم کتب است که کتب

مدد و جادوم در شفقت فقال النبي صلى الله عليه وآله
 من كانت داره من خيرا مما له من خيرا فقد اجريت له
 بهاءه و از زمین پس بکند اذاعت کند با عطا کند آنکه است
 مسلمانان و ان لم اعطال طوبى له انما انما انما انما انما انما
 گوید که اندر زمین خود انما انما انما انما انما انما انما
 قال من انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من كانت داره من خيرا
 او انما
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من كانت داره من خيرا
 یا بختش برادر خود او را یا آرد این پس گوید که انما
 خود او انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 عطا پس کنست هر دو کر که من خیر است که انما انما
 مطا و حسن فقال انما انما انما انما انما انما انما انما
 از غیر که انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 نیز من گفت ان عباس حقیق صحبه انما انما انما انما انما
 یعنی بنی نجران را پس انما انما انما انما انما انما انما
 مشایخ مسلم را و کین هر دو انما انما انما انما انما انما
 بهترت بر او انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 عربی فقال من انما انما انما انما انما انما انما انما

ما رواه عن عبد النبي صلى الله عليه وآله وسلم اني بركة
 او انما
 تابع روایت کرده که انما انما انما انما انما انما انما
 در زمان صحبه او در زمان صحفه انما انما انما انما انما
 رضی الله عنه واوله انما انما انما انما انما انما انما
 این حدیث انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 بینه که انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 پیغمبر صلوات الله علیه و آله انما انما انما انما انما
 انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 در قسم من انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 و سلم که انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 من کرده است صحبه او انما انما انما انما انما انما انما
 طفت انما
 و سلم یا سلمه و انما انما انما انما انما انما انما انما
 هر کیش او است نام که انما انما انما انما انما انما انما
 در زمان صحبه انما انما انما انما انما انما انما انما
 این حدیث صحبه انما انما انما انما انما انما انما انما
 بان انما
 کرده است انما انما انما انما انما انما انما انما انما

من قبل من این اشخاص قال اجزئی سالم از من صدی
گفت این شایب جزا و در سالم که تحقیق این هو قال گشت
فی صدی و قال صدی صدی و آرد و سلم ان ارض من کوی
این مرد بود که بیست و نه روزان صیانت رسول خدا صلوات
علیه و آرد و سلم که درین گویا به او در پیشه فخر ختمی صدی
یکون البقی صلی مدعی و سلم خدا صیانت فی ذلک شبانه
کین علی سیزده سال هر ایکه صیانت او که سیزده صیانت
پیدا کرده و شد درین چیزی که باشد این هر که دانسته باشد
از این نگردد راجع بن ضیح بود است که در قرآن که در ارض
پس که پشت این هر که به او این زمین ظاهر است که صفا
که به او این ذکر که حاصل عاریت این باب است که
بن ضیح قال در شایعی انتم که در ارض علی الله
صلی علیه و آرد و سلم گفت راجع صیانت او در دوام سکون
نام کن از ان صیانت و نام دیگری معلوم نشده است و بود
صلی بود در تحقیق ایشان که به سیزده روز من اوردن آن
و انقضت رحمت آن خدا بر وی عاریت علی الارض اذن
و استیضات صیانت ارض بختری که سیزده روز یا بختری که
استیضات سیزده صاحب زمین از ارض و ای عاریت ارض
صلی علیه و آرد و سلم من ذلک پس من کرده ما سیزده

مردم از و سلم از بن اماره گفت راجع تکلیف هر ایزد
و آرد و سلم گفت که یک نفر راجع را پس بگو بهت اماره و شایب
در هر حال راجع نیست با این ارض را و آرد و سلم پس
راجع است با آن اماره و سلم که گویا در هر چه باشد
قال ابو عبد الله گفت که مع من صیانت قال العیث انما
انما کلمه است لیس کان سیرم شیخ خود را که برین است
بمن عوام کرده است لیس در بیت رسد را و کان آرد
فی من ذلک با و لفظ فی ذلک و القوم و هم و لایحی که در دست
شان چیزی که اگر نگردد صیانت قلم و ادراک با لفظ انما
بطریق و حرمت آن لم بخیره لایحی من الظاهر و آرد
و صیانت چیزی که در دست از ظاهراً و آرد و انما
بشرطی مذکور که موجب مرد و جداست ای
کون بسان قال در شایعی قال در شایعی ج اول
صدی بن محمد قال در شایعی ج اول
من صدی بن سیر من ای هر چه ای استیضی صلی علیه
و آرد و سلم کان بود بکثرت و کان صیانت من اهل ارض
بود و آرد و سلم که در حال کنیز او مردی از
او به ان رجوع من اهل ارض است که در راجع فی ارض صیانت
انقضت این بود که مردی از اهل بیته طلب اذن که در

خود را از اذاعت یعنی سوال کرد که سزاوارم مذااعت که
در این مشیت پس گفت برود و کار او را با چنین
از ششیا تا که او داری قال می گفت آفرود که چشم
اسب ان از برع لیکن دوست سید هم این را که در
قال فبذخار الطرف مائة و استواء و استواء
مخامذت شاب که یک چشم زدن را در میدان
و در کردن آن منی صدر طرفه العین می که
استال لجمال پس بود بر او آن مانند گوی
دو تک یا این آدم فانه لا شیک شنی پس می
ای آدمی را و پس متیق سیرین که در هیچ
و الله بخبره الا قرشیا او انصار با پس گفت
منی یا بی این بودا کرد قرشیا انصار فانه
جیق اینها صاحبند است که اما کن غلبا
با ان نادر سین برین ستم اصحاب مذاعت
صلی الله علیه آله وسلم پس فنده کرده و سیزده
عرضه و شاکری مبار و انصار و تیزی
ایراد این باب درین اواب محو نیست
اسبب الفرس در بان کاشتن چیزی
سید قال درشت متوقرب بن حلال من من الی

ان قال ان کن لغرض یوم الطریک سئل خیرین شایسته
چو درم با که خوش میشم بود همه کاست با
اصال سن لکن لغرض صابا بود ما پر را
از جی تا که نرد که و کلندی که بود و
خود خود حدیث همین عرض صاف من
بی قدر بها پس سیکرد و کلکی او را
سیر می اذاعت در وی از جو لطم الا
نموده و که منده ام مکرانکه ختیق
در وی همین در عربی کوشش فاده
قرشته اینا پس فمی که سیکردم
می در آن طعام ازند ما کفک لغرض
پس به ویم با که خوش میشم
گوا اظها لغرض و جنوا می خود
و انقیال او نقل الا اصد حمید و
و نه فکرو سیکردم که در
مدت ابراهیم بن سعد بن عن ابن
من آل هریره قال یقولون ان
گفت بو هریره سیکو نیدرم که
سید و اسد الوحد و هو است
سئل خیرین شایسته

و عهد یک و در زمان آن و حاصل آنکه مزار و زینت
عاشق بود و در میان من و ایشان اگر دروغ بگویم
جز آن خواهم داد و گزیند آنها را که من گمان
و بقول من با المصاحف و الاضداد بجهت من اعماد
و حاصل است مرصعاً حیران و انصاف را حدیث من گشته باشد
الی هر چه در آن اخوان المصاحف کان منقطع الصفا
بالا سواد با اصدان من از مهاجران باز سینه است از
کارهای شایسته که تراحت و عرس بود و گشت
سکین از رسول اصدصلی اصد علیه و آله و سلم
تلقی و در دم من مردی سکین که مالی و کاری نه بستم
سینه شرم رسول خدا بر سیری شکم حوزة حاضرین من
بس حاضر بودم مسکای که اینها غایب میشدند
من منبذ و با و سینه شرم شکای که اینها فراموش
از جهت مشغول کار و مابرون و فرزند و قال
علیه و آله و سلم ان بسط احدکم فیه حتی اقصی
خده و فرمود روی سینه خده فراج کند هرگز
از شما ما جز در آنکه گفتم کم من مقدار بود که نیست
نم بگوید که صدره نفسی من متالی سینه است
جامه را بسینه خود را پس فراموش کند از گفتار من

فصلت ثرة لیس من ذب من با بس فراج که در من چاره
ما که خود بر من جز آنکه غرض خلق و کسیرم و را
چنانچه صحتی خطی منی صلی علیه و آله و سلم سفا که تمام
کرد آنقدرت مقادیر خود را ثم حقیقتا الی صدره ای که بزرگ
جامه را بسینه خود فراموشی مقدرنا منی ما نیست من مقادیر
کتاب الی بوی چو بس سوکت کسی ابر آنکه نیست آنقدرت
بمن درین راست و درست فراموشش کردم از مقادیر
که مقادیر که تو که اشارت باشد مطلق مقادیر چیست
و حقیقت آنقدرت بود تا امروز در آن وقت و الله
ایمان من کتاب الله ما حکم مشتاقا اید ما سوکت خدا
اگر خودی بود آیت در کتاب خدا حدیث کردی شایسته
هرگز آن الذي بکفران ما ازلفت من ایبات و آیت
الی ارسیم و درین آیات و حدیثی است که
گمان حکم کند از این اوقات و در هر احوال و در هر
گفته که در هر احوال که بستم سلام
سهم الله الرحمن الرحیم
کتاب المسافات مسافات ما از سنی گفته اند منقلب
دادن و کینه کرد آب اوان از فیض اعمال است و حاجت
جان بیشتر است ما حاجاتی السرب بگویی

و سکون ای سنی غضب بهره است و شیخ سبوح میگوید
دادن و وفور نالی دور بان فرموده خدا و صلیبا من لاد
کل شیخی حتی انما یؤمنون و کردار سبوح آنست هر چه از آنکه
زند است ای ایمان نمی کند تا این آیات غیبات بر او
نی آید نه که فی نمی تواند کرد و کوی مخلوق است آنست که
کو نیزه از آب غضب است هر حال این عام تحقیقین است
بخشوات ابرین و کرمی که در جسد باشد آن می باشد
افزا بجزا لما را لده می مشروان الی غلو و تشکرون آیات
آین که میخورید باین صفت و گواری ای او تمام از لغو
من المزان ام کن المزلون اما شما فرود آورده و این کتاب
آیند ایم لوتش احمبا با ابا جابا غلو و تشکرون
گردد و نیز از شیخ سبوح میگوید که در وقت سستی
راغب و واقع شد شما حاشا یعنی شجاع یعنی برتر است
الفرز الصلاب و من ایمنی ابریت و الاطاع یعنی نایب است
فران خدا فرات یعنی شیرین است درین باب
آورد و مشرفی که در ترجمه همین که بنیر آن کرده اند
چیزی نیارده است و بعد آن کمر سلوم شده و
با سبب من رای صدق تماما و بهر دو وسیله
کسی که اعتقاد کرده وادان آب را بنشیند آن و می

در سخن صالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح است قال تم
او حکم کنست المار قالو انتم کنست باجر آری فرود آید
برکت حق شما را و آب کنست آری من شما را بنشیند
و که قال صدقنا صبیان عن عمرو بن ابی صالح ان انا نوح
بنی ائنی صلیا صد علی و آدر کوسم قال غث و انکلیم اشد هم
الغیور و اسطر المیم فرمود سزستم مردمانند که سخن می کند
بیشتر از حد ای غز و بل و عطا و القنات می کند و در غیبت
نی بر نسوی آنا منظر رقت عمل صفت علی صلوات بر او
و که در روز بر ستا علی لغت اعلی ساد و یکا کذب که تحقیق
شد در غیبت بیشتر از حد بخردا ده است حال آنکه درین کتب
لاریت و در جل صفت علی همین که آید بعد از صلوات بر او
انما علی مسلم و هم روی که گوید که در زمین کذب کنست
با لایم که گوید فرود و شود چون آخر مخلوق من کذب فرمود
ایمان از زمین کذب کنست و این کتب بعد از آن زهر فرود
با کبیر با بره از انالی سلانی این کتب که مطلقا هم است و
وقت عصر از جهت شرافت این وقت است که میگویند
در وقت صبح پیشتر از حد و بعد از درین بیشتر است و نیز فرمود
که بعضی آن باشد که اوقات چون آخر بای بارش
بخواهند که عزیز و فرودت تمام شود و سبب که اقدام میکنند

و رجل من اهل باء و مرده ي كونه كذا ياد في كتب فقه
عنه ما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
فعل به اكل بسن يكون هذا امر و قيا من منع من غير
خود جبا كونه كروي في فضل من يراي اكل كل يوم است
قوله ان من صدقنا سمان غير مرة عن عمر كفت علي بن
حديث كروه ما زاد ياد به ريكه ما زهر و بن و نيار صبح
بفتح يا اي صلي الله عليه و آله و سلم مشينه است هر دو
تعال كره برسانه حديث خير هذا رحمت كذا و هذا
بروي با سيب لاصح الله و رسول الله
خدا و رسول خدا رحمتي كبر رسول الله صلى الله
منع است و در عرف چیزی كه نگاه ميدارم انا كه و در
در زمين موات از برای او كشي ميروند و من بكنه ساير
را هر از ان دوران بسيار هي كبر قال حدثنا ابي
عمر بن شهاب عن عبيد بن عبد الصمد عن ابي
ان العصب بن جناد قال ان رسول الله صلى الله
مرويت لانا بن عباس كصب بن جناد كفت كه
خود صلي الله عليه و آله و سلم همي الله و رسول
كبره و رسول خدا اين ميرسد اصدى او كمنه
دواب و هميشه خود و منع كند و بگزارد او رسول

برود و قال قال الامين قاله من بستر فرود به اسيد
التي او و يكره من شتره المشركه يست انعم
كاهه حصول باشد و كنه اذا بن عباس بصحت
بود كفت و قهي كه بخورد آب يا شتر فرود آنگه
برود صورتى است كه در سين كسى باشد و غير
استند و نيز ميتوان گفت كه كست آن بود كه
از خانه او نيكو رفتند و كسى كه جانب سين او
گروه و كز او در حديث ابن عباس آمد و نماز او
استه با كيك كنند پس خائف در اين حديث
من قال ان صاحب الماكسي كنه كنه
نزد او است با ب و نذر است خود بر سين او
دو است قول رسول الله صلى الله عليه و آله
بصحت فرود رسول خدا منع كروه ياد في كتب
عمر بن شهاب عن عبيد بن عبد الصمد عن ابي
ان العصب بن جناد قال ان رسول الله صلى الله
مرويت لانا بن عباس كصب بن جناد كفت كه
خود صلي الله عليه و آله و سلم همي الله و رسول
كبره و رسول خدا اين ميرسد اصدى او كمنه
دواب و هميشه خود و منع كند و بگزارد او رسول

فان لفظ آل از عون لسیکون هم صد و پس بر کوشش
فرعون موسی ابرای الکه باشد مرث را ما فرست
مرا و کیا ہی است که در صحرا باشد و در زمین ملک کس
و معنی حدیث آنست که اگر کسی در پیشی بی آورد بر این
خود بر که آب علفت ندارد آساست و در آب
آب دارد و نشوید چرا که هژمیز سست پس منع کشته
صاحب آب از یکدیگر منع کند و آب را از زیادتی
که از حاجت او خارج باشد از آنکه اگر منع کند آب
هم منع کرده باشد و این خورده نیست و نیز سزا
موجب ضرر مردم است و باین روش انداخته که منع
بنا بر کرد و صحیح از نهیب شما نیست یعنی
که اگر کوشی بهای گزیده باشد بنا بر منع کرده
بن کبیر قال حدیثنا العلیت عن عقل بن ابراهیم
ابن اسب و ابی سلمه عن ابی هریره ان رسول الله
صید آه و سلم قال لا تشوا فضل الکلام فرمود
زیادتی آب را مانع کند زیادتی کما و ما درین
فضل کلام واقع شده و حد آن از شرح منظور
فرا نکه ایجا بر طبق فضل آب کو سید را و کیا ہی است
کسی باشد منع فرمود که سلسله ترا مایه کرد و یاد

فان لفظ آل از عون لسیکون هم صد و پس بر کوشش
فرعون موسی ابرای الکه باشد مرث را ما فرست
مرا و کیا ہی است که در صحرا باشد و در زمین ملک کس
و معنی حدیث آنست که اگر کسی در پیشی بی آورد بر این
خود بر که آب علفت ندارد آساست و در آب
آب دارد و نشوید چرا که هژمیز سست پس منع کشته
صاحب آب از یکدیگر منع کند و آب را از زیادتی
که از حاجت او خارج باشد از آنکه اگر منع کند آب
هم منع کرده باشد و این خورده نیست و نیز سزا
موجب ضرر مردم است و باین روش انداخته که منع
بنا بر کرد و صحیح از نهیب شما نیست یعنی
که اگر کوشی بهای گزیده باشد بنا بر منع کرده
بن کبیر قال حدیثنا العلیت عن عقل بن ابراهیم
ابن اسب و ابی سلمه عن ابی هریره ان رسول الله
صید آه و سلم قال لا تشوا فضل الکلام فرمود
زیادتی آب را مانع کند زیادتی کما و ما درین
فضل کلام واقع شده و حد آن از شرح منظور
فرا نکه ایجا بر طبق فضل آب کو سید را و کیا ہی است
کسی باشد منع فرمود که سلسله ترا مایه کرد و یاد

میکند قید سلطان اتفاق است کتب بود و در حدیثی که از آن نقل شده است که ای کتب تقدیر بقا پس فرمود است
آنکس بر این سخن فاسق است یعنی مدعی بود علی بن ابي طالب ای بر این آیه را برای تصدیق کردن آنحضرت ادر
ملاقات میکند خدا و قیمت و حال آنکه خدا بر او قیامت است که برت کوزنود آنحضرت پیش از سوگند این مع
است فانی از صد تعالی آن عدین استخوان صمد است که در آن بود و بعد از این اگر سوگند این علم شایسته بود و
شاید خدا بسوی فرمود و فرستاد این آیه را بجهت آنکه از این اگر سوگند فروده باشد کتب کی از این در حدیث
و استیصال میکند صمدی که نسبتاً از سینه خداوند است ای آیه یا دعوی کذب یا سوگند کاذب و بیگانه
با ما است و سوگند با ای آنکه را او یک الاطلاق هم است اصحاب رسول کان یثبته ان کرد و مرا که گویند است که
الاخرة هم عذاب الیم آنجا در سنت قضی مراد است که در حدیث تار و دی فرم فرمود
و در این است عذاب سخت در دو عالم و اول آن است که در حدیث آمده است ای علم
فقال حکم ابو عبد الرحمن سینه از آنکه چنانکه در حدیث آمده است ای علم که کسی سینه کند مسافر از آنکه که داده باشد
آنحضرت بن پیش آنحضرت که حدیث میکند شمار آن است او است ای علم که کسی سینه کند مسافر از آنکه که داده باشد
صلوات بر او است حدیث آمده است ای علم که کسی سینه کند مسافر از آنکه که داده باشد
این آیه است که گفت ای هر که از این علم را در حدیثی که از آن رسول صدصلی الله علیه و آله و سلم نقل است
هر چه که مرا بود با من ضمیمت که در حدیث آنحضرت در حدیثی که از آن رسول صدصلی الله علیه و آله و سلم نقل است
مقال شود که گفت ای بنده و فقال ای بنده پس فرمود که ای رسول صدصلی الله علیه و آله و سلم نقل است
که این فرود گفتیم است مرا که این پس فرمود که ای علم که کسی سینه کند مسافر از آنکه که داده باشد
اورا قلت ای رسول صدصلی الله علیه و آله و سلم نقل است ای علم که کسی سینه کند مسافر از آنکه که داده باشد
که طلب پس که سوگند میفرودند که ای رسول صدصلی الله علیه و آله و سلم نقل است ای علم که کسی سینه کند مسافر از آنکه که داده باشد
ای حدیث پس که در حدیث آنحضرت است که در حدیث آنحضرت است که در حدیث آنحضرت است که در حدیث آنحضرت است

لایا صیرا لاسا دروست که عقد است که در امانی جهت
 نمی کشند و اگر برای حصول اسباب دنیا فان اعطاکم
 فان علیکم سنا سخطا پس اگر چه او را از آن بستاند
 کرده که چه او را از آن بستاند و یا در آن کرده که
 سینه زده که در اصل نام مسلم علیه الصلوة والسلام
 لایا غیره انقدر اعطیت بنا که در روایت که با کرده
 رخت دورا بعد از عصر و آخر با می صاعدا علی زانکه
 رد و هر که کمتر باشد پس گفت که که خدای که در
 کین جزوی تحقیق ۱۱ ماه من با بر سخطا پس در سنه
 رحل پس بقصد بود که او را مردی و فریب خورد از وی تم
 قواد بیدالاتان المذین لیسترون عبدا لله و اعلم
 قلیلا سیرة فاعلم انک قدرت این آیت را که بر پیش
 مردی بر عهدت است و که که در بیرون جانکه معلوم شد
 صد ساله سکولانها در سپان سده و ساحت
 آب سکه طبعت سین مسلم و کس آن و سکون کات المذین
 نزهت عبدا من یومتالی حدنا اعیت قال
 این شهاب من عروه عن عبدا عد بن الزهرانه حدنا
 من الانصار حاصم الزهرانه یعنی صلی سلمه و او مسلم
 شرح الحرة ابی لیثون بها نقل تحقیق عبدا عد بن

و او را که مردی از انصار نزاع کرده چنانچه
 رحمت کند و خدا بر وی درمی که از خود سکنت است
 سینه از آن جوئی نخستنا شرح کبیرشین سجاد
 جمع شرح است بیخ سیم و سکون دادمانند بجز می
 موضعی است سرودت به بنه قال ان انصاری سر علی
 بر پس گفت مرد انصاری زهر که آب را کمالی که
 فوات که تحقیق که در آب او بنی اولی و صبح
 سده و دعا بر سخطا تا از شرح است یعنی که
 علیه پس با که در هر بر مرد انصاری از او نوان آب
 فاضلا عن ابنی صلی سلمه و او مسلم پس حضور
 بود و نزد آنقدرت قال اولی سلمه و او مسلم
 نیز بر پس فرمود رسول خدا مرز بر استی با زهر
 الای عار که آب به ای زهر سیرت در آن کن است
 سوی ایگسا به خود غصیب انصاری قال ان کالان
 ملک پس هم که انصاری و گفت بجهت آنکه
 نیز سیرت که تو صحت کردی او را برین و درود
 طبری از عبد الرحمن بن اسحق واقع شده که گفت
 ای رسول خدا اگر چه این عهدهت با که در حال این

کرده اند یعنی گویند ساقی بود و بعضی بدان قول گفته اند
که اگر ساقی و پیوسته بود با انصاری وصف نمیکردند
انصاری را هم میبود و نبود این وصف صفت صحت است
ساقی و پیوسته و از آن جهت بگویند این وصف یاد میکردند
آنست که این مرسلان بود از شدت غضبش عطا را داد
فانی داد و هرگاه آن انصاری را دل مرزوب نبودند و نه
از انکلام نفس و طبیعت بشکوه و اگر در حال غضب از کسی
اینچنین بگویم و زود عیب خود را بدو بگویم بگویند که فانی
در وقت غم از قوم انصاریان حضرت رسانیدند که گویند
این بزرگواران را زودیم و تا مسدود نمودیم آنحضرت بیخ
قوم خود بر ما میگذارد آنحضرت این سخن سخت ناخوشش است
خلفی خوانده که در آن ظاهر بیخ از انصاریان بود چون با اینها
معلوم شد که آنحضرت رنجش یافته که آن انصاریان
عذرخواهیها کرده اند که اگر آنحضرت کلمه از صحنی جوانان خود
سالان واقع شده آنحضرت هنوز نماند و بر ما میگذرد
عقب و صیغ میزدن که هر یک که این مرد انصاری هم آنرا
ناب و دستنفا کرده باشد و لهذا حکم از او بر روی کرده
و بعضی رسانیدند و آنکه فانی گفته که چون او را این معلوم

انصاری در مقام تعجب بود و عاقلان گفته اند که
گویند که با صحاب خود چنین کار کرد و امرای حکام ترا و دیگر
قال از صنعت کسبست نیست وجهی اول خبر بیست بدین
دا شد علم فزون در سوال اصل احدی داد و سلم پس
با کسب شده و ویضا از غضب نم قال ای مایه بر تو
احسب انوار حتی بر حج الی الله بستر است ده ای بزرگوار
گفته است آنکه بر کرد و سوی دیوار باغ منبر منجم
و سکون الی الله یعنی بنیاد و دیوار او آنچه بر کرده از حالت
گنبد یعنی استیغای تمام حق خود کن فانی از خبر و الله
لا حسب بده الله نزلت فی انک گفت گویند حد تحقیق
من کان یسیرم که این آیت نازل شده است درین قضیه
فان در کتب یوسون حتی کلمه که بنا بر منبر پس گویند
برود و کار که با این آیه در مشعل است مقبول با این بنا
تا آنکه حکم گشتند ترا در خبری که انقطاع و شتاب شده است
ایشان در میان خود و قتل حکم نگنستند و سلم استیسا
و سلم و شش کلمه فانی است برای ناکه استم فیک
ده استم قال ابو عبد الله پس احدی که عمر و جان
عبد الله العلیت فقط گفت ابو عبد الله مولف بیست
احدی که ذکر میکند که هر ده از عبد الله بن زبیر و بیست

کرامت و سبب چنانکه درین مهستان واقع شده و
با شریک علی مثل اسفل در بیان فضیلتی
که با از دست پیش از آنکه با این تربیت حدیثا عبد الله
اجزای عبد الله قال اجزای صخر من از بهزی من مردمان
عالم از بهر جرم انصافه قال ای صلی الله علیه و آله
گفت عروه و ضحوت کرد و بهر مردمان انصاف پس فرمود
رحمت کند و خدا بودی با ز بر اسق ثم ارسل قال الله
انما این ملک ای ز بر آب و لکن تو سبب گفت انصاف
بجفتن ز بر عاقبت که چنان حکم کردی فقال اسق تو ز بر
حقایق بلای العبد پس گفت آید ای ز بر آنگاه بر سر کتبی
تو ای ز بر ثم اسک انما استر نکلدا آب و کما در کمال
انصافی و در جوان این مرد گفتار نماند گفت و در ترا و
انضال حق او فرمود و معنی شرح در حق بر منی گفت انصاف
او را ز بر و فرمود که مساجد کند و ترک نماید و چه کوه زور
عبادت حق فرمود تا مکن من خود را چنانکه با نمایی نماند
سکند قال او فرمود حق در حق پس سینه که در ز بر مردمان
قال از بهر که حسب ذمه الا یزالت فی ذک فذکر
لا یستوفی حتی یملک یفاخر بنیم با شریک
الی العبد و در بیان آنکه غضیب عوا کعبن است

بن عامه قال اجزای صخر من از بهر انصافه قال اجزای
عروه قال مدتی این شهاب من عروه بن از بهر انصافه
ان انصافه عامه از بهر فی شرح من انصافه
با انصافه ای از انصافه ضحوت کرد و بهر مردمان ای که در
عروه سکند و کاتب و به باغ خود را فقال سوال انصافه
عیده که در کسمل اسق با ز بر غامره یا معروف فرمود آب
دو ای ز بر پس کندان در غلستان معروف و ستان و
مردم امر لغت سوره و کسر سم و تشدید را و امر است از با
ثم ارسل لی جاک قال انصافی امکان این ملک گفت
انصافی با از عجبیت تقدیم او کردی که این عروت و
فلون و در سوال انصافی الله علیه و آله کسمل ثم قال ای
حقایق بلای العبد را لی العبد تر جرم معلوم شده است
ذمه پس سینه که در ز بر انصافه قال از بهر مردمان
ذمه آنگاه از است فی ذک و آب که با یستوفی حتی یملک
قال لی انصافه حضرت انصافه و انصافه قال ای صلی
عیده که در کسمل اسق م ایس حقایق بلای العبد کسمل
انصافه این انصافه ای این شهاب است پس از آنکه
انصافه مردم فرمود آب و کمدار تا برسد دنیا و در بار دنیا
انصافه انصافه ای کعبن و در بار این آنگاه کسمل حقایق

با سبب فضل سنی ما در میان قوت بر شاگردان
 حضرت اعدا بدین برعت قال اجزای ما که من میگویم
 این صالح علی بریده ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 قال من اجل منی عاشت علی العطش از خود بریان اگر
 ماه بر وقت پس سخت شد بر وی تشنگی زال بر آن قرب خدا
 پس فرود آمد ماهی او خورد از جامه تم مزج فاما هر کس بگردد
 بیشتر بر اندام ماه پس ناکاه در پیش آن سگی که در راه
 بیرون سگ است از سستی تشنگی از شری من العطش هم
 از تشنگی مثال غده بلغم و شل ای بلغم بی بس کشید
 رسیده است این تشنگی را مانند چیزی که رسیده بود و تشنگی
 تشنگی نزال پیش از آن رخسار بر سر خود آمد ماهی او پر کرد
 سود خورد از آب تمام سگ بدین غم بسته جینی اکل
 پشتر که به است مؤمن بر او من در بر آمد پس خورد آب سگ
 فشک رسد و فشره پس شود او را خدا پس از زبانی
 او قال ما رسول الله و اهل فی الصام اجزای تشنگی
 ای رسول الله ما در میان جبار با بیان اجزای پیش خدا
 بود قال فی کل کسب طینه اجزای خود شمارا در خود و پیشتر
 حکمی که بر است بر طوبت حیات یعنی در صوم ایما و فی
 ما بعد حاد بن سلیمان و اربع بن سلیمان محمد بن زیاد زینب

این سخن است که در کسب زیاد و از یک شیخ روایت گشته
 در زمانه که بر شده و همچنین است که از پیشی که در سقاوت
 گوید است کرده و دیگر بر سگ که در سقاوت کرده است او را
 شیخ در این است که سقاوت محمد بن زیاد گوید است و در غیر
 امام نیز صلوات پیش و گوید است فخر حضرت ابن ابی مرثله
 حضرت تابع عمر بن ابن ابی جحده عن اسما بنت ابی بکر
 انما ابی صلوات علیه و آله کسب صلی صلواته الکسوف قبل
 و انت سنی ان بر وقت از اسما بنت ابی بکر که میفرستد
 رحمت که رخصه ای که در وقت از کسوف پس فرمود که
 سگ تشنگی و در غم سنی غلبت ای رب و اما صوم تا آنکه تشنگی
 برود و سگ تشنگی است از تشنگی تشنگی و در حال آنکه
 این مردم فاذا امره حضرت نه تشنگی تشنگی
 دریم زنی است که سگ تشنگی او را که بر قال به نشان
 فاما تشنگی سنی باشد جوعا و صوم و جوعا است این
 که بر است او سگ تشنگی حاضران در غم جوعا که بود
 این زن که بر در آنکه مراد از کسب در پیش سقاوت
 تا در قال است بصیغه او را و معنی گفت خدا گفت خدا
 در غم تشنگی تا که حضرت در وقت کرد که تشنگی که
 او از تشنگی که در تشنگی غدا کرده تشنگی و در غم تشنگی

و در بسبب آنکه خواب آید ان معلوم شده و در بعضی
گفت حدیث ترجمه ما و جمیل قال حدیثی که من از
من باقی من صاحب بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال حدیثی مراده فی بینه صاحبی است و ما فرموده که
شده فی از جهت که که صاحب که او بود تا آنکه مردار که
چینا افترسب و الله از جهت که که کش با قال قال السلام
لا انت الطیبه و لا سفیهه کنت سمریه پس کنت صفا
باحوال نظام دای تو آنرا و آنکه او ای آنرا پس
تو آنرا و لا انت استغنا کانت من من استغنا لا یعن و لا
آنرا پس جوزی از عشرت از من من شمش کبر و چنانچه
و غنفتین شمر اولی منی که همان زمین با سبب
رایی ان صاحب لغرض حال لغز تراقی ما کسی که در راه شاف
کرده که صاحب و من صاحب یک سزا در تربیت باقی
مقدم است و هر گون در جوع خود در شایسته
عباد طریقی پدالی عالم من معلوم سعد قال فی احوال
صلی الله علیه و آله و سلم قطع قشر و من سینه تمام و ما
انعم و الاستسلاح من سار کت معلوم من سعد است
الاضای می آورد و شده نزد رسول خدا رحمت کند و خدا
قدی از آنکس پس مراد و تقدرت و حاجت است که که

طایف بود که ان صاحب است و حال آنکه در تری مردم
ان صاحب رسال بیشتر از جهت متوجه است و غیر این
است چه بود و انداز آنچه که درین و قدرت افعال
ان ان اعطی الاشباع پس فرمود ای سیر که یا آنکه
انکه هم ان صاحب بر افعال ما کنت و در بعضی تنگ
اصدا ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس کت ان
بیت من که یا کریم نصیب خود را از تو یا تم مسیح کی
ایا و بس داد و تقدرت قرع او را در بعضی صحبت بزم
کویت که بسته که که در است مولف رخ با نیکه هرگاه
من ان باشد پس صاحب تب بطری او لی خدا چه بود که
درین دو اسحاق فرقی چهار است صاحب من ان باشد
پس صاحب بطریق او لی خدا چه بود که درین صاحب من
انکه کت کت بزم بزم صاحب و لیکن بسته که
استخوان است با مع نظر از نوم
صدقا قدر قال حدیثا شریفین محمد بن زاید سمعت ابا هریر
عمران پس صلی الله علیه و آله و سلم قال و انی نفس میده
لا دون جان جان خودی کت محمد بن زاید ما شنیدم ابا هریر
را که نقل میکرد از سمریه صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده که
کی که است من در دست قدرت است هر آنکه سیر ان

از سر حوض بود که نماز و افرقه من الا علی من العین علیکم
درین سینه بشماران کجا از آنگ بجز خود و مراد ازین مراد
درین آنجا بود و بعضی گویند مراد ظالمین اند سلطان
تبریز بود بیست - خداوند محمد قال صدنا خدا از آن
قال احضرا معین ایوب و کنزین یزید اصدی علی کافر
و حال که زیاده میکند دره بیت کی ازین کار بود
سود بیت دیگری من سید بن خیر مراد و بیت که در آن
بن جبره قال قال بن عباس قال یعنی صلی الله علیه و آله
و سلم بر محمد اصدام اسمی گفت ان عباس که فرمود بنویز
رحمت که در ابروی ما را حاصل که با جبریت که در کف
او قال اولم تعرف من الا انک ترک کرمی چایه ازین مراد که
نیکو آرزو هستی که جبرعلی علیه السلام زو جبال بود و
گود آرزو با فرود و سعید صلی الله علیه و آله و سلم که در آن
بیت است او در رنگ پنداشت شک او است که در آن
سینه بر آید بودی چشم جاری اشارت که بگویند چشم بر
و شیخ آن از مردم این چشم جاری نشد و عالم انش گفتند
و قبل رسد هم تقالواتین ان منزل مکرگ پشیمان
چند هر چه بسبب گفتن یا ازین سبب که فرود آید نیز از مردم
نظمیم و کون اردو نظم با نام قیلاست ازین از قضا

ازین عجزه مشقه با کمان او نیز مسترم قال شربت است
بانه قال عثمان قال یعنی صلی الله علیه و آله و سلم گویند
طایق فرود و سعید را رحمت کند و خدا بروی من سبب
برودت فیکون و کوه جیبا که ناسلین کبیت که بخیر
و در بس باشد و او آدم و لوی می سلطان بن شیخ
کذا اصعاع او را خاشتر با عثمان بسبب مزید آرزو عثمان بن
نصیب شیخ هزار دم و وقت کرد و سلطان بن او مسلم
و اسکون او او و سیم نام صاحب این عاوه است و ان سر
عنا یعنی است - سید بن ابی مریم قال حدیث ابو عثمان
حدیث او جانم من سلی بن سعد قال فی ابی صلی الله علیه و آله
و سلم قدح فشراب منه کفایت آید و میده و پیغمبر است
و با بن سیر بن پس فرود آنحضرت ازین و من سینه تمام
نظم و اشخاص من سیاره و از جانب است بهت آنحضرت
طایق فرود است از مردم نشسته بود و چران از جانب حب
آنحضرت تعالی با ظلم انان فی ان و عطیه اشخاص ازین
ای نظم با این سبب که آنکه بهم این قبح را به چنان حال
بگفتند و در فصل یک آمده از رسول الله کفایت چشم من
ایضا سینه بسبب فرود و کسی ای سوال خدا فاطمه
او بس و او آنحضرت قبح آن نظم در شب ابو علی

کند و در بال است خانه ای در هر دو محل فی سبیل الله
کسی که مرد را شوهر است بر مرد است که بسته است آن
خدا و امانه در در برای عبادت طال لعا فی مریع او بر
پس در میان که مرد را در هر فراری یا در با فی ملک
فما صابت فی طبعها دلک من الفرج او او در وقت که
که رسید و در سبها علی که بسته است بان از هر طرف
مرح جنتی هم پس کن مرد را در هر نیم است یعنی بسته بود
بگیر طار و بعد جنتی با و مشاء کتبه و لام بر سبها فی کتاب
اسب بنده تکالت و حساسات باشد مرد را نکونیا و
و قطع طبعها فتنه شرف او شرفش و اگر کسی باشد
که بسته است در میان با می او پس که بسته کبی جنی با
را که بسته است با و او را صاحب است که او را شرف و سر
آن نکلیه است مرد را که فرود ای قیامت در هر حال که
نومرت بیزه و فشریت من و علم مردان سستی کان و کت
حسنت که او که که بسته کوی آبی پس نوشته است
آب و بنو بهت صاحب آن آن یک آب و چهار که بسته
نزد خود آن آب است که نوشته است او را و جانی تا
همین است حتی که تک آب بر سر نیست مرد را تو بهت
مرحل بطا قضا و قضا و مرویت که بسته است این است

عده خدا در پیشیدن هر جزو که محتاج است و آن کسی ال
نکند و علم پس من احدی انما عبادا طور با و قراحتش که
فیضا که فرض کرده در کون سب از کون است محتاج
که در بسته است از خود کردن در ما نکان و با کون بین
و کسی که بسته است این سب مرد را برده خاست و در هر
نقار با او را اول اهل اسلم و مرد است که بسته است
نزدی نما خرد و کبر و فودن مرد که از سواران اهل جهنم
در با بن از او و همیشه خاره و در حجت ه اوست
که وقتی با سبها کار که نو کسرون یعنی ساد است
همی علی تک و زرد سب این است بر کس کما است و کل
احوال و صلی علیه و آله و سلم عن الخیر پس به و مشاء
مکت که در خا بر وی از عزان یعنی از صدقه و زکات است
قال با انزل سبها مناشی پس فرمود و بسته است
پس در حق هر آن چیزی مخصوص الا چو آه یا العا
کون است که کمال است جمیع احکامها و مشرفوت و که بسته
و نقلها تا نو و کثرت معانی و جواب سوال نیز از وی است
از آنکه تا صا که او که در نگه بسته است عمارت تک و
مانند سب پس کبی فوا کبر جزوی بر او را عا میسر و
علیه ل ذر قه جزا بره پس کسی که بسته است مقدور

بنگویی میست اجرت از او من عمل شغال در آن شتر را که کوه
سکینه مقدار ذره بی می میست آنرا فردای قیامت
دن مورچه خورد و آنکه در کوششی آفتاب از گردن
سراسر عملی قال حدیثی مالک بن انس بن ابی حنیفه
عن یزید بن ابی اسلمه عن زید بن خالد الحنفی قال قال
ابی رسول اللطی امد علیه قال کسمل فسال عن اللطی فقلت
نعم بن خالد امری نذر رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس پرسید آنقدرت را از حکم لفظ بنیم هم پرسگون چنان
و اما مصلحت آن در راه که کرده کسی باشد فقال عرف الله
و کاه با پس فرمود افکار آن دو سالان کسما از او بر
سر شتر آن فرمود چنانست که شتر سالان در کسما آن
چار صا صبا و فسا کس ما پس اگر آن صاحب لفظ آن
و اگر بنا بر پس کارست آن منی مالک انی قال لفظ آن
گفت لفظ او فتم اعال صبت اگر کسی در عای با نه قال
کس اول کسک او فتریب فرمود آن فتم برانی است که صبا
متریب کسی بسیار شد با رای بر او است یعنی صاحب آن
اگر حاضر شده و با نصفت کرد که اگر کسی بدانش نه
گرفتی قال لفظ او بل گفت پس کس است شتر را حکم صبت
قال مالک ولما فرمود چه کار کرداری نوشتی یعنی بگردا

مصابهار با و با خدا با آن شتر سنگ است یعنی
هر چه بر کسب برسد بر سبکست شکم با آب با چند روز
آب و آب کسب دیگر رسد و مای است بر او الله و الله
من لفظ با رجا و در معنی و آب و معنی و صفت آن
آب و در صاحب و مالک او خدا و کبر جاد و خدا و الله
بر منی شتر است و حدیث همین هر که در شتر
نکوه شده مطابق زجر است با سب مع اللطی
در بیان فرجه شتر بنیم و کاه حد شمسایی بر سبغال
و مفا و بخت من بنیم من این من این من این
المنی صلی الله علیه و آله کسمل قال ان با خدا صم احد
ما لفظ فرمت من صلب فرمود هر آینه سبک بود که از شتر
را سالان پس بیکر بنیم لفظ بنیم پس میفرمود کسما
من حد پس اینکه با زوار حطاب بودی او ضمر من ان
بیار ان مسرا عطفی او شیخ بنیرت مروان بن سبک موال کند
مردم را داد و بطور یا شیخ که شود حد سبکی بر کسما قال
حد شمسایی لفظ من صلب من این صاحب عمالی میسوس
صاحب من بن عوف ان سبغ اب هر بره عمل بال مال
صلی الله علیه و آله کسمل ان صلب صم فرمت من لفظ
صاحب ال صا هر آن حد من کما ان شمساه بنیم بر او

بشتر است از اول کردن یکی از حدیث او بجهت شریک هم چنان
یا مستحب که پنج خوری سواد علی بن ابراهیم است که در حدیث
بن موسی قال بنی بنیام ان ابن عمر با جبره قال
ابن خطاب عن علی بن ابراهیم بن علی بن ابراهیم
قال بن رضی الله عنهم انه قال اصبت ثار قاسم بن ابراهیم
صلی الله علیه و آله و سلم فی صوم بدین تحقیق کتبت له
طالب بیزت آدم با در جوانی با سینه و در غنیمت
غزوه بدر و اقصی بنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ثار قاسم بنی و او در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و کبر شرافت پیشین صحبه در اعلی اویس از اول
تا حسن را کونید و سری از اقصی نقل میکند که نو شتر
شاد که کونید و با در اشاره فاختها بودا حدیث ابان
من الاضار پس نشاء نام هر دو شتر را روزی است که
از اضار روانه اید ان کل عینا از هر دو لاجد و منی صلی
سی منی قبیله و منی بنو کعبه ای که را دم مران شتر
از جوانه نهر و شتم آنرا با من در کی بود از قبیل بنی
قبیله عاصه کسوف و شتم آن و شیخ آن نیز آنکه
به علی و لیهه فاطمه پس با بری جرم سخن آن بر همه
فاطر رضی الله عنها و حمزه بن عبدالمطلب شریف فی کلمه

است حدیث و حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه
طالب بود در آن خانه با وی و هی منید بود کتبت الا
با حمزه لا شرف الله ذکرت آن و اده این ابیات را که این
صعب اول است و در آن ابیات کتبش کرده حمزه را
برگشتن شتران شرف صعب شرافت است و نو کعبه و نه
سین ذمه آثارا ایضا حمزه با سعید فطب استغنا پس
دویم حمزه سوی آن شتران شش پسر قطع کرد که بان ثنا
و بقره امرضما و باره که در ملبای آنها تم اخذ من اکیا
بیشتر گفت از جگر با هی آنها قلت لا بنی ثواب و من انتم
منین که بگفتن این ثواب را که بان را گرفت که با حقیر
از کتب که با ما هی شتران قال قد مت استغنا فطب
ما کتبت صحت قطع کرد که بان آنها پس بر آن قال بان
قال علی فضا الی شظرافطنی کتبت این ثواب کتبت
موی ای طالب رضی الله عنه پس نظر کردم منوی شظرف
پس در رسس آورده را از بیستی حمزه که فی میزان آمد و بود
رضی الله عنه فاحسنت بنی الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث
نیز بن عاصه پس انتم سینه زده او بنوا و بدین حدیث
گفته بود فاحسرت الفیر پس حمزه اوم احمقتر را با حمزه
را فخری در حدیث پس آنکه فاحسرت منسب انتم کتبت

ذو القعدة من سنة خمس وعشرين وستمائة
بمنزلة وحشم که در منزله فرخ حمزه صبره فقال
بعيد لا يسي رديت حمزه که خود را و کنت
شيان مکرين ما مبر ان مراد مني قهرا که کان
افزایستم صبره العطب فرج رسول الله صلی الله علیه و آله
وسم صبره سیر برکت رسول خدا عمالی که سیر کام نیز
منی صبره تا اگر برون آمد از ایشان و دو تک حمل بود
و اینها قدر پیش از حرام ساختن شراب بود
انقطاع جمع تفتت است آنچه امام جاکر صید به حدیث
و محض من سیکر و اذ با کما اگر بعضی تنگ نیست حاصل
مستوفی می شود تا ...
زیر من بجای بر سعد قال سمت الله قال اما و همین
حدیث که در مسلم ان قطع من البحر من گفت السن من است
بجمله خدا رحمت که و خدا کردی اینکه چنین که برای خدا
از حاصل کردن همین شراب بر این که مراد از من است
تا احیاناً آن گشته و در عمل حکم خود باشد نه در کتاب
حتی قطع لا فرج است من الله بر من مثل الذي قطع الا
گفته انصار من مکن وجهی برای ما تا که مشق کنی با
برادران ما که ما را نماند چیزی که چنین میکنی با ما

قال استوان سیدی اثره و مراد سرانجام است که می بیند
بجز این نیست یا برای همین چرا میدوید استعا الله ما
و فصل خود بر شایسته سخن زیاد فی مطالبه و این
نیز است از حال نیده که شوک و ترسش برای خود آنکه در
از اعمال زیاد و بر انقار فاصبر و حق تعالی پس بگفته
تا که حقاقت کند مراد از حمزه و ما شش و دوازده مرتبه
و علم حمزه و سکون شش نیز ندانجی کرده اند هر حال
از او بر فراز اشاره با ...
قطع: اصل آن چهار جایی باشد و دیگری نزاع کند و قال
من نمی بر سید من الشرح عا الی صلی الله علیه و آله و سلم
ان انصار ليقطع لهم بالبحر من مرویت از مسلم بن مکه
که او پنجمه خدا انصار را تا حدیث که صوفی بخون
فانوا با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان طلت
البحر لافوا منا من ترشش شما پس گفت ای کولوا
اگر بنویسید این کار برای پس جز پس برای برادران
که از ترشش اند تا شد آن قطع مکن و کس خدا صلی الله
عیه و آله و سلم سخن بنیاد اسمعیلی نزد آن حضرت گفتی نید
من است پس خود مثل این نزد صبر خدا از کجی عامل
صیی که بنده آنرا که آن حضرت انقطع صاحبان بر آنست

بنی السمرقند فرموده بود فقال انکم مشرکون صیغی انما
فا صبروا حتی یلقونی با سبب علی ابی طالب
و کشیدند شتران بر آب یعنی نزد آب خانه مدینه
بنی السمرقند قال صدقنا محمد بن طبع قال صدقنا لیس علی بن علی
علی بن ابی طالب من ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره
علیه و آد کوسلم قال من حق الابل ان تکلب علی الماء و ان
از محمد مصعبی شتران است که در مدینه شده بر آب خانه
برسد بر عراق که بر آب آب حساب است صیغی است
المرکل کون در عراق شرب فی جاده فی
مردی سپاسه مردی و کدی یا نفسی باغ و آد
مکمل است که او را از آد در من منع نماید که در حال
صلی علیه و آد کوسلم باغ بخند صدان فر فرمود و پیوسته
رحمت کند و خدا بر وی کسی که فرودست و رفتی از فر
پس از آنکه فرموده و پیوسته و فرودست و رفتی از فر
فرست بر او آن فرست با باغ و باغ المرکله
صیغی برقع پس میوه آن غل را بر باغ است و بر سر
را که در آد و آب و در آن و صیغی که در بر او میوه خورد
که تک رب العزیزه و همچنین است حکم صاحب غل که فرود
میوه را بر سر صدان فرموده که در آد و باغ و آب

اصح میوه که در آد صیغی است
قال صدقنا ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابی طالب
صحت رسول الله صلی علیه و آد کوسلم منزل بن علی
علی بن ابی طالب فرموده و آد کوسلم منزل بن علی
پیوسته با صلی علیه و آد کوسلم میوه و کسی که فرود
غلی را پس از آنکه بر برگه و شد پس میوه آن غل
از آن شتران است که در آد کوسلم منزل بن علی
هم از وی باشد و قول کوسلم بن عمرو بن باغ عبد الله
قال ما را لای یا حدوس که فرودست غلامی را مران غلام
قالی است پس ال این غلام کسی است که فرودست زیرا که
غلام را باقی می باشد و رحمت در حسب امام چند
در آد است از امام احمد بن حنبله امام مالک و قول قدم
امام شافعی است که تفکیک کند سید صیغی ال مالک است
در آد است که او را از فرودست و مال که رحمت داده
قال را سید کوشیده و نه که از این نسبت نماز است از ابی
فرقه که نسبت کرده از فرودست و اصل بنی شهاب است
تا که مال ملک عبد باشد قال سید و ما فی سید کلین
از آن شتران است که در آد کوسلم منزل بن علی
باز از وی باشد در صورت مال از شتر است و در این

ز زمانه فضل است در جوانی و هم جوانی این معنی است
میوه و شکر است و معنی مالک من نافع من این معنی است
بنی ناصب قال حضرت ابی بنی علی علیه السلام و آله وسلم
اعراب یا بحر ضما مزار کنت کنت ریه بنی ناصب
پیغمبر خدا انکیر و فرشته شود میوه سرور است مادر او
از وی قرصی صاحب نصرت امانه کند که در کتب کتبی
و معنی که خشک بود اینقدر فرقا برود و معنی آن
صد است خدا صد بن محمد قال حدیثنا این حدیث من حدیث
علاء مع جابر بن عبد الله قال سئلت ابی بنی علی علیه السلام
و سلم من الغارة و انما قد من المیزان کنت حدیثنا
و حضرت ابن عمر عار و هم منعم و عار و هم و انما
مزارعت است با مصورت که کماز علی با مشیت و عار
بارع معزز سازند کما قاله معبد و قاضی مع نزار
صلی علیه و آله بر ای و موصد و ذوق مع انکیر و در
خشک و قیاس هر دو معنی صحیح است و معنی حدیثنا
سود و انکیر هر دو معنی آن و قال خوردن شود و ان
نایب الایا لیسار حدیثنا هم الایا العراب و انکیر و در
نمود میوه یا کمر نیست در معنی و دنیا را کمرها یا کمر نیست
با نشان کردن چنانکه در حدیث سابق معلوم شد حدیثنا

میوه بنی نزار قال حدیثنا مالک من داود بن الحنفی من ای
سلمان مولى بن ابی احمد من ابی هریرة قال راعا ابی نزار
عربا و انکیر بنی اعراب یا بحر ضما من العر سریرة معبود
چاهودن همسا و سوا فی حدیث او سق سک داود بن نیک
معنی نصبت در کما راجع و سق است ما راجع شک که در حدیث
داود بن نزار حدیث در حدیث معنای نیک است حدیث
کلین نصرت در بن قدر نصبت داود شده است پس
یعنی در حدیث که صحیح است بر اصل حدیث و انچه در حدیث
نصبت صحیح است و انچه در حدیث من است بوزن شاهجهان
نصبت در کما راجع بنی نزار حدیثنا مالک من داود او انما
قال حدیثنا مع لید بن کثیر قال حدیثنا بنی نزار حدیثنا
و انچه در حدیث نافع بن شعبه و سلم بن ابی شریح حدیث کنت
و لید بن نزار حدیثنا مع لید بن کثیر که انچه در حدیث کوه لید
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معنی من المیزان شیخ
مع کوه حضرت از معنای نیک که معنی در حدیث کنت
او اصحاب اعراب یا قاضی انکم کما اصحاب اعراب پس
معنی نصبت داود حدیثنا را قال و قال ابن اسمعیل حدیثنا
نزار حدیثنا مع لید بن کثیر حدیثنا ان اسمعیل حدیثنا
نزار حدیثنا مع لید بن کثیر حدیثنا ان اسمعیل حدیثنا

پست از من یعنی طلب قرص است و در من کا اطلالی که
یعنی ستم و در من است و کا یعنی مصدر تنگی
آنچه که در دست برآورد و آواره داران در میان
آنچه برده اند و آنچه در انقباض هر شیخ معلوم
یعنی شیخ تعریف دال است و مطلق ساختن ماکس
بر ذمه او مطالب است و در باب کتاب انبیین
سهم انصار من است

با من استری بالبرون و بیس منه و شکر
چیزی بقرص دعا که نیست نزد او مای آن از سیر
با منیت محبت او مای آن در شام محمد بن مسلم قال
جبر عن العیزة عن الشبی من جابر بن عبد الله قال
سعی الی صلی الله علیه و آله وسلم فقال کیف تری لک
کنت جابریا کرم با سحره اصلي الله علیه و آله وسلم
کذا و بروی سیر فرمود چو نسبت شتر فرمایند
تو من آنرا در حدیث در معنی از برای حدیث استغفار
در مع در باب شرا الله و اب تمام ذکر شده است
منع فیه آناه گفته آری سیر و ستم پس فرمود آنگاه
فما قدم الی صلی الله علیه و آله وسلم الحدیث بالشیخ
شسته پس هر که رفت هم آورده آنحضرت پس از راه

سکه

در عظمیون است قال حدیثا عیاد و اعد قال حدیثا عیاد
قال یکنه انه از سیر بر این بی سلم کنت عیاد
در این سیر یعنی بود که کرده که در سلم او سلم اصلا
ما که ظاهر است کجرا او شتری برین است فقال حدیثی
و در من عیاد است ان الصنی صلی الله علیه و آله وسلم شری
فما من بودی اجل و در منه در عیاد من حدیث پس کاشیم
حدیث کرده در اسود از حدیث است یعنی حدیثا که سیر نه
عیاد که سلم طریقه از بودی بود مدتی که کرداد
او از من می آید که من

من حدیثا اولی الکا
بر یاد او با او توفیق حکم کسی که گرفت الهامی مردم
قال که سیر به الهامی آنرا با نعمت که آنرا از حدیثا
عیاد او شری قال حدیثا سلیمان بن جلال عن قرین
من الی نعمت من الصنی صلی الله علیه و آله وسلم قال من اذ
سوال آن سیر به او ایها ادمی بعد از فرمود کسی که گرفت
از مردم که می که سیرا چه در او سوال مردم ما ب
در معنی که بودی او آنگاه از فضل خود سخن شیت او و من
در آنگاه حدیثا عیاد و کسی که گرفت مال مردم سیرا
آن نعمت که خدا و هر ما شمس او و هر آن مال با
چو که شتر شود از من با او از حدیثا

در بیان او ای بن و فرمود خدای برتر ان صد مکر می کرد
انها قاتل الهامیست خدا میز با پر شکار که او را کز او
سوی صا صبا داشت ب... انصوب و شش قال صا صا
علا محض من رین و حسب من ذر قال کنت من ان
علیه و از کسمل غلامی صراحت او در دم من
صلی الله علیه و آله و سلم پس هرگاه در هر روز که او
و حسب ان بوال حسب کت همه بن و بار و فری فری
روست میزدیم انگیز کرد، بنده شود که از غلامی که کرد
بر من از وی یک دنیا زیاد و بر شرب الا و بار او
نم من کربستن نیاید که کند ام کتابی و بن من
صدیقت ترجمه همین بود است قال ان او کز او
آه کون بتر فرمود که آگاه باشی بسیار آن از وی
از وی خوب از من قال با حال کذا کرسی که کمال
و چنین قال بمن قول است جاکو کینه قال بد
کرد است فرود شاد او شتاب این بد و من رین و
شود و اشارت کرد او شتاب در چنان کذا و کذا
ساخت حاجت او ای و حاجت دست رست و حاجت
ذلیل با هم و کذا کذا که چنین اینا رکنند و قال کمال
و فرمود آنحضرت او در برابر جای خود باش تا ما فرمایند

انهم فرمود و شش سخت آنحضرت نه باور و سخت صراحت
بذات ان آینه کشیدیم آوزی پس گویم که هر چه
قدر کت فرود کمالک حتی یک بستر با کردم فرمود
که جای خود باش تا آنکه با هم ترا طهارت یافت از رسول
ان ای صحت و قال الصوت ان ای صحت و هرگاه او بفرست
کفایتی رسول خدا بود آنکه ششیدم یا کت او در آواز کی
شیدم جنگ را او برت قال و جل صحت قلت و فرمود
ای ششیدی تو کت می ششیدم گو یا فرمود ای ششیدی
و افعال او که کلام تمام ششیدم باشد با وجود آن بخت
کنش تا یک بختنا کرده قال کرده انان جبریل قال
من مات من انک و دیگر با ششیدم و نقل این فرمود
در امر جبریل پس کت می گوید و است و در حال آنکه
کشیدم چیزی را او را به صحت را قلت و ان نقل کرد که
قال تو کت که کت صحت جان منی از کت صحت کن بود
آمی در آیه اگر بکن با ششیدم ششیدم
من صد قال حدثنی عن رسول قال ان شتاب حدثنی
بن عمر حدثنی عن عبد الله قال قال ابو هريره قال قال رسول
علیه و آله و سلم لو کان لکل امرئ جهمه سدری لفرغ من خلق
عندی از شش فرمود او را باشد مرا تا ندهد از غلامی که شش

مراد آنکه در سینهها و وزی و قزوین از آن طایفه
الاشقی اصدان مکرر می که در ای او ای
باشد و اما معنی عقل من از هر چه است که در آن است
معانی عقل از هر چه با سبب است
فرمان که در آن خبر حدیث است
کیونکه آن است ای سلطان منی که من ای بربر و
تقاضای رسول صدصلی اصدعید آرد و سلم مردی است
که مردی تقاضا کرد از حق خود رسول خدا را بگیری که
بوده و غفلت از حق بر او صاحب پس از آنکه حضرت را
کرد و می بار آن حضرت که شدت کند بوی عقل
مان صاحبان من معانی پس فرمود بگذرید او را پس
مرصاحب من را در طلب حق خود گرفتار است و
فاحظه ای که بر جای او شتری پس بدید او را
قالوا الحمد للانی من کسند کشته می باشد شتری که
بهر شتر است قال بستر و فاحظه ای که
استکتم دفعه فرمود بگذرید بدید او را که به شتر
بترین شایسته کوزین شاست از روی او ای عرض
با سبب حسن انشاء منی رو بیان است صاحب گوی
وین حدیث مسلم قال حدیث شریف من عبد الملک بن

من حدیث قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم يقول
بطل و فضل را ما کنت تقول کنت حدیث شریف من رسول
درست که در آن خبر بر می بفرمود مردی پس کشته شد
که می گفت و بجا رسید مردی در حدیث مستطی و رخ شد
مطلی که می گفت عقل قال کنت ارجح ان حسن قال
صفت من العسر ضفر و کنت بوم من کما صفت می کرد
مردم را پس یک شتر را مطلقه از آن دست و شکر
او را بختیست مکررم در کت و کت به شتابت من خود بگو
بهر کشته شد و در او را با حسن سلوک قال امیر و
من النبی صلی الله علیه و آله وسلم کنت اوسع که حدیث
قال انصار است با سبب و سابق شریف من از حدیث
حدیث آرد و سلم با سبب اهل میلی که من است
نور من فرمود که سر را بگو بفرم کشته شود و من رسول
بسیده حدیث است من من حدیث من قال حدیثی سلطان
کیونکه ای سلطان من ای بربر من رجلا فی النبی صلی الله
حدیث آرد و سلم معناه انما هو است از هر چه که مردی
کند در حدیث صلی الله علیه و آله وسلم در حال که شکر کند
حدیثی را که داد و بفرم عقل رسول الله صلی الله
حدیث آرد و سلم اعلوه پس فرمود رسول الله صلی الله

و باز رسول شتر می بگریه بر اینها ده خال را که گفته اند
افضل بر سینه گشته خدایان آنحضرت می فرماید که
شتر می گزیند شتر می دریا ده در نزد شتر و قال المثل
فانک اندک گفت که در نزد کوزه قرضه را و فاک کوش خدایان
محقق و خدای رسول الله صلی الله علیه و آله که کسب
من حیاء این کسب چشم قضا بسیار نمود و رسول خدا
ستیز او را چینی از ایشان مردم نیکو ترین ایشانست که
او ای حق با سبب حسن انقضاء در میان چشمها
نگوی قضا می بیند شهادت غیر قال حدیثی معانی می فرماید
عزای بی ستم عزای هر چه قال کان در عمل علی ابن ابی طالب
علیه و آذ کسب من من اول گفت او هر چه بود و در یک
بر سینه خدا سنی از شتر فرار سفاغانه قال اعطوا سیرا
آنحضرت را در حالی که سلاب سینه فرمودند بنده خدا
سینه فرموده است و خدایس بسته شتر می باشد که
او داده بود پس می باشد که شتر می که زیاد و تر از او
بود قال اعطوا سیرا فرموده بر همه او را قال المثل
او فاک الله قال المثل صلی الله علیه و آله کسب ان خدایان
است که قضا آن پرستنده فاک کوش بود گفت این بسیار است
حدیث را مکرر آورده و چوینست که در حدیثی از اهل بیت

که کسب شتر می بگریه بر اینها ده خال را که گفته اند
افضل بر سینه گشته خدایان آنحضرت می فرماید که
شتر می گزیند شتر می دریا ده در نزد شتر و قال المثل
فانک اندک گفت که در نزد کوزه قرضه را و فاک کوش خدایان
محقق و خدای رسول الله صلی الله علیه و آله که کسب
من حیاء این کسب چشم قضا بسیار نمود و رسول خدا
ستیز او را چینی از ایشان مردم نیکو ترین ایشانست که
او ای حق با سبب حسن انقضاء در میان چشمها
نگوی قضا می بیند شهادت غیر قال حدیثی معانی می فرماید
عزای بی ستم عزای هر چه قال کان در عمل علی ابن ابی طالب
علیه و آذ کسب من من اول گفت او هر چه بود و در یک
بر سینه خدا سنی از شتر فرار سفاغانه قال اعطوا سیرا
آنحضرت را در حالی که سلاب سینه فرمودند بنده خدا
سینه فرموده است و خدایس بسته شتر می باشد که
او داده بود پس می باشد که شتر می که زیاد و تر از او
بود قال اعطوا سیرا فرموده بر همه او را قال المثل
او فاک الله قال المثل صلی الله علیه و آله کسب ان خدایان
است که قضا آن پرستنده فاک کوش بود گفت این بسیار است
حدیث را مکرر آورده و چوینست که در حدیثی از اهل بیت

و بعضی از عیبه که در آنست که حاصل کمال است
تا کمال روز حاصل کلام است که مستقرش کم کمال است
مال از حد گذشت و نیست و تحلیلی که بر آنست
و در حد است تعلیلی مومنت و حلا آمد است
عیدان قال جزنا عبد الله بن المبارک قال انما
عن الازهری قال حدیثی این کتب این کتب این کتب
از هر دو ان باب فتنش یوم احد رسد او حدیثی
جزو او این کتب را که نام او حدیث است یا حدیثی
چه او حدیث است شد در حدیث او حدیثی که حدیثی
بر روی بر روی بود فتنش هر نامی در حدیثی
قرضوا ان از حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
و که در حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
نزد سینه حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
آنچه موجود است و حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
تا در حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
نگرند و حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
علی بن ابراهیم فرموده ای آیم بر تو بسند فرود آید
بنگاری که صحیح کرده و فتنش با فضل و عاقبتی با کبریا

بسی که در آنست که حاصل کمال است
تا کمال روز حاصل کلام است که مستقرش کم کمال است
مال از حد گذشت و نیست و تحلیلی که بر آنست
و در حد است تعلیلی مومنت و حلا آمد است
عیدان قال جزنا عبد الله بن المبارک قال انما
عن الازهری قال حدیثی این کتب این کتب این کتب
از هر دو ان باب فتنش یوم احد رسد او حدیثی
جزو او این کتب را که نام او حدیث است یا حدیثی
چه او حدیث است شد در حدیث او حدیثی که حدیثی
بر روی بر روی بود فتنش هر نامی در حدیثی
قرضوا ان از حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
و که در حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
نزد سینه حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
آنچه موجود است و حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
تا در حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
نگرند و حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
علی بن ابراهیم فرموده ای آیم بر تو بسند فرود آید
بنگاری که صحیح کرده و فتنش با فضل و عاقبتی با کبریا

تخلی اور کہ جا بر میا دارد و هر چه بر سر است پس آن که در
صالحان رسال مد صلی مد علیه آد کوسم اعلی پس آن که
باغ و جبره قشلی حیاتی قالی مبارجه لایس کشت و
پس کت مرتع را قطع کن سواد برای او فایده اول
لایس دادگی اورا آنکه بر درخت نموده مارچ رسال
صلی مد علیه آد کوسم فایده ثلثین دستا پس قطع که
جا بار اورا صدان آنکه جمع کرده آنحضرت اولس رسال
که خفا مسکیر فضلت در صد مشر و شفا و زیاده شفا
جا بر صند و شقی فی جا بر رسال مد صلی مد علیه آد کوسم
بجزو با ندی کان پس آنکه جا بر جزو رسال خدایا جزو
بجزو که بود از بکت و زیاده فی بر این فو صمد صلی
پس یافت جا بر آنحضرت رسال مد صلی مد علیه آد کوسم
فلا انصرف ابهره با افضل پس هر که در بکت و تمام کرد
نهار جزو او بر زیاده و سینه که واقع شد بر این روز و سواد
فعال جزو فاک این خطا پس فرمود جزو آن که
پس خطا یعنی مد صند مذ صیب جا برالی هر جا جزو رسال
جا بر سومی هر جزو او را اورا از او خدو فعال در عمر
صبر پس حیبا رسال مد صلی مد علیه آد کوسم لایس
حیبا پس کت اورا هر چه حقست و بیشتر بودم پنجم که کت

در این باغ رسال مد صلی مد علیه آد کوسم ابته کت
فایده مشهور در آن شراب و در تخصیص بجز کت که می آید
بود در شفا کت بیوه می و حاضر بود در آن کت و کو و کت
از کت کمال جا بر است **سبب** هر چه از آن کت
کسی که با وجسته کند از دین دستا او با این قالی جزو
سبب عن الزهری ح و حدنا اسمیل قال حدثنی عن
سلیمان عن محمد ابی عقیق عن ابن شباب عن عروة ان کان
اجرت ان رسال مد صلی مد علیه آد کوسم کان یهوش
العروة بود آنحضرت که عا سکر و در نماز و بجزو القوم
الی عروة ک من الی ثم والعزم و یکت عضا و نه شام
بهم روزی که در قرض فعال در قالی آنکه با سنده الی
پس کت هر آنحضرت آنکه یک عا شفا است رضی الله
عنه بسیار است که ستمداره و سکی از قرض قال ابن اریل
از عزم حدت کت و ده فایده فایده فرمود و حقین رو
و قتی که قرض او شد سکی به او که سید هم دروغ سکی
درین گفته ده و عده و یکت لایس فطاف سکت و حوی قریب
این حال دارد از کالی عتی طاز ان پانجهست و کت
آنحضرت اعلی و شان او رخ است که این چنین گفته و نیز
فتم ستمداره که از آنحضرت واقع شده برای تقیم ستم

است و در آن طرف
ترک و یا در حکم کسی که گفته شد بر دوازده روز یعنی تا آنکه
بوالوفیه قال مدنا شنبه من مدنی ثابت من الی غیر
من الی برره من النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من
یا قافور شنبه فرود کسی که گفته شد تا لی در این روزها
آور است و من ترک کاغذ لیا و کسی که مرده که گفته شد
و حال است و شکست که درین فعلی است شنبه
بن محمد قال مدنا او حاضر قال مدنا طبع من حال کسی
بن صبار من الی غیره عن الی هرگز ان الی طبع
علیه و آنکه در کمال سال من مورثی تا اولی برقی او میماند
و آخره تحقیق معبرند از نور صلی الله علیه و آله و سلم
هیچ مسلمان مگر آنکه من پیغمبر می بودی دره یا در آن
افزودن استیم بگویند اگر خواهد قول قرآن خدا را یعنی
اولی یا مؤمنین من انعم معبرند بهتر است علیا با آن
ذاتی ایشان از آنکه آنها بیعت خود آنجا که میزند
میوز است از آنکه ایشان را بر ستمکاری و بدو
عیان کند و بدین دیگر واقع شده و اما آنچه بخیر است
یعنی شای اندازند خود را و آریس و من گزیده و ام
ازار شای از آنش و درج و من آنحضرت بر حضرت

است ان ای که گفته شد
آنحضرت بر من و حضرت
آنحضرت طبعی جوز جان که فرموده لا یومن احدکم من کان
عنه ادر من لعنه الحدیث یعنی ایان نمی آرد یکی از شما تا
چیزی است من و کسری سومی وی از نفس او با اینچنان
آیت را آنحضرت از کمال تفصیل فرود آورده با نیکه قافور
موس است و ترک ما لایس بر مسلمان مرده که شنبه
خبره حبیث من کا فایس کو و ارس شود در حدیث
که نیکه باشند و من ترک حرمانه وقتها علیا یعنی
تا مولود و کسی که گفته شد و بی و عیالی پس گویند
زاد من و من سوای او دم و مسعد احوال او ضعیف بیعت
معاذ صبح سعید است یعنی تا علی میماند که عدل استن عادل است
گسرفرانس اند جمع طاع خطای و کله کرده است این روایت
یا از آنکه جمع صانع است
گردن غنی که قدرت بر او ای درین روز کسب است
سه و قال مدنا عبد الله علی من سمر عن سلام بن منذر
و آریس من سینه اند اسع ابا هریره نقول قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم سطلی اضنی حطم درک گردن شای
ادای می درین ستم است بر صاحب حق اضاقت سطلی است
غنی فاند که سبوی شعول باشد یعنی درک گردن حق غنی

اگرچه محتاج نباشد اضطرابی ندارد کسب است با صاحب
صاحب الفتن متفلا صاحب جن را گفت است زین
پس حالت کرده نشود اگر درستی نماید و در کار
علیه و او سلم فی الله بعد عمل عرض و عقوبت درنگ کرد
و در چیزی که ادای حق کند مباح میگردد آنرا و او
و منزه نشود اگر که به صاحب حق درنگ میکند و در آن
سینا به فال سینان عرض فوال مسطای و عتبه لایس
سینا در بیان حدیث اعدا عرض است که گویند
که در راه عقوبت او است که حسین باید کرد
حدیثی بر حسین علیه السلام عن ابی سطر ابی هرزه
آتی ابی علی علیه السلام اهل بیتنا مناه فاعلموا
اصحاب آنکه نیز صبر کرده اصلی علیه السلام و او که
نصاحتی درین خود میسوزد برین برشتی کرد آنحضرت را
که نه بوی اصحاب که دفع و زجر تا مینه فقال درویش
صاحب الفتن متفلا با
فی البس و العرض و الود بعد فوا حق به و شستی بر آن
مال خود را بعد از منگی که عزم بود و وقت او ای
فادرسد مجتنب در ضمن داده و در ادای آن افلاس
و مجتنب رسد ادای و وصیت پس برادر حرمت با آن

اگرچه نفس مطا و داده قال الحسن اذ انفس و شتیلم
گرفته و گفت حسن نصیری و شتی که گفت کی نفس و شتی
انفس و حکم فاضی است از او کرده و بنده و
و آنچه در هر شستن آن بنده و لا شتراده و نه هر زمان
برای او قال سعید و این المصعب قصی عثمان بن عفان
وقال ابن ارقم من بعد قبل ان یفلس فقولوا کنت سعید
ان سب حکم کرده عثمان رضی الله عنه و کنت کسی که طلب کند
که روان حق خود از کسی پیش از آن که حکم باطل است کرده
فول سعید آن جناب حق اوست و دیگر خندان را از این
فرمان بوی گشتند و من عرف متاع عبید فواق
و کسی گشتنا خست متاع خود را عبید پس بر سر او زینت
آن شع این نیز از احکام عثمان است یعنی اعدا
نه نشاء صبر برینست قال حدیثا نه بر قال حدیثا می با
سعید قال جبرئیل ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حرم ان عمرو
بن عبد العزیز اجبره ان ابابکر بن عبد الرحمن بن العاص
یا بشام اجبره انه سمع ابابکر بن عمرو بن لعل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله یسلم عمر بن عبد العزیز جزاوه ابو بکر
یا بکر بن عمرو بن حرم ابابکر بن عثمان که ابابکر بن عبد الرحمن
یا عاص بن بشام جزاوه عمر بن عبد العزیز که ابابکر بن

او بر برده و بیگیت از مو در سال خدا رحمت کند و طاعت کند
او قال است در سوال احد علی صدعیه و آد او سلم
ما گفت او بر برده ششم که رسول خدا بیگیت نکند
من ادر که ما بعینه عینه بل ارمان کسی که با خط
هان قال شخصی نزد مردی باستانی نگه او است
افس منو احق من غیره تحقیق منفس گشته پس می پرسد
تر هست از قرص خود بان و گویا ما باغ پس او میگوید
و گریست چنانکه عادت دیگر باطن هست آن و
هر آن مشک کرده اند با سبب من احد
الی العدا و کوه و لم یزادک سلفا کسی که صلوات
را از او با ما باشد آن دو در رسد روز میانه اند
کروه و قال جابر بسته العرفانی حترقم فی این الی
جابر شکی که در قرص خود از جهت
چهره من شایم ابی صلی صدعیه و آد او سلم ان
قرصا علی جابو افس که آن حضرت آمده اند که جز
سویه باغ مرا که موجود است پس ابا که در آن بی
تلم منظم لایط و لم یکسر لم پس شاد آن حضرت
باغ و شکست سیه را از محمل و شمت نگردد بر او
وقال ساعد حکیم فطلیا بین اجمع و فرموده

ما همس آه فرود آه سکه می که مصلح کرد مذکوری
بر او که گفتیم پس دعا کرد سیه باغ بمصلحت
پس در آدم هر صفاتی ایشان با سبب من باغ
ان نفیس کسی که فرودت از حکام مال منفس را از حد
مال غیره فتنه چون اعزاز او عطا من بیفقه
تفاه اکام فتنه و شربت قول فتنه پس اعزاز
تفت که بر عزا و وی مستحق منفس است و قول عطا
من فتنه علی فتنه منی داد آن فقرا تا آنکه فتنه بکنند
و در مستغان خود از زن و غوز نه و منظم مناسه
المنانیه بین اربع قال حدیث حسین العلم قال
ابن ابراهیم انی اری باغ عن جابرین عبدا که گفت آدا
مردی از ابا انصاریان غلامی را از پس مرگ یعنی
داشت او را پس از آن منفس و فتنه گشت خوب است این
مرد در آن فتنه شد فقال ابی صلی صدعیه و آد او سلم
من فتنه منی پس خود آن حضرت مقصدی فرودن و شکی
نکند وی صلی صدعیه و آد او سلم دل حدیث است و
مردم نمی پرسند که فرجستن مد بر حد از مصلح است
از او مکتب که میزود این سلام را از من فتنه را بینم

کن خدا مدلس فرید او را یعنی بن عبد قاهر
صدیق است گفت که حضرت من او را در احوال
مجلس فیتر شده بود و در تلبیق حدیث تیره
که اذقی بر نفسی همت بر عز با هر دو حق و واجب
و وقتی که جایز شده او را بقیه و سپس نیز با
طریق اولی خواهی و پیشای ترا هم گوید حدیث
هر دو مکرر در تیره است که حضرت بوی داد تا
خود به به اگر داشته باشد و گرنه حرف نفس
خود بگفته و حضرت من را فرودخته بوی
خود منت و نه با سبب اذا عرض الی
او اعلی فی السج و قستی که او یکی را تا حد
که دستش می نشاند و در پنج ساعت صبر
تین حد امینار نه و قال این عرض القرض
لا باس به و گفت این مورد با سبب قرض تا
بکی نیست و ان اعلی افضل من در ایم با لم
چین و اگر عا کرده اند در ایم من پاک نیست
شرط کرده و قال عطا و عمرو بن دینار
العزم و گفت عطا و عمرو بن دینار سفر من
یکه یکم مقرر کرده باشند تو گفت بگفته

طیغند فیتر شده و این است ذریه پاک اما عا
کثر لغات آند و قال العیث حدیثی منبرین بر
بی هر دو من ابی هر دو من ابی صلی الله علیه و آله وسلم
نیز که در حدیثی بنی اسرائیل سال مین من بنی اسرائیل ان
عطف لغت و بنار حصن که حضرت ذکر کرد و در احوال
که ابی که در حدیثی بنی اسرائیل که قرض ده او را
در حدیثی بنی اسرائیل که قرض ده او را
الحدیث پس که حدیث را تمام چنانکه در ابواب
بهم ایراد یافته است گفته اند که لال و لغت
من بنی اسرائیل منی بر گشت که شرایع اینها
که در حدیث آن دهی تا سه شریعت باست و ان
غلت نیز است چنانکه در حدیثی خود چایه
گفت که از بنی مصلوم بشنود که این بنی اسرائیل
شریعت خود کرده باشد یا مستصفا عرف اهل
بوده و بر لغت بر که حضرت این قدر ابرای گشت که
هر که در کل بر عذای عز جعل کند که گشت
با سبب الشفا عذای وضع الیدین در جوار
دکم کردن در حدیثی موسی قال عذنا ابو عاصم
الیزق من عاصم بن جابر قال ارجب عبد الله و کرد

عیان بود این گفت جا بر شیده شد همه اصد و کفایت
 فرزندان دوری را عطفست ای اصحاب الدین ای کرام
 نصفا من الدین پس هر که درم اهل دین را از کجایم که
 دین را ناله او است ای صلی الله علیه و آله و سلم
 بر عیدم پس بپول کرده ای با پس آید نزد آنحضرت
 طلب نماند که درم با آنحضرت بر قرص خوان تا آنکه
 صفت ترک کلهشی نزد علی حدیث پس بپول کرده آن
 آنحضرت را پس فرموده ای جزای محمد و پیغمبر
 جزای خدا صدق ای محمد و پیغمبر و ائمه علیهم السلام
 علی حدیث صدق کبر صین و بیست بیخ ان رسول الله
 سوره قاف نوحی از قرآ را دوست ستم با من
 کبر لا هم لمن است یعنی اوان مرنا نیز مجزه بیست کبر
 اهل بی نیز مجزه یعنی که سینه اهل بی نیز مجزه در
 امان بگویند مجزه بیخ صلوات بر کون جم و ده
 اصناف جزای مدینه است ثم آنحضرتی ای یک بر
 کن قرصها با زان آنکه با هم نژاد و قطعت ثم جای
 سر که هر صفت را صد است بر آید آنحضرت داشت
 و کان کل من استی قرص و بیخ آنکه هر دو صد
 هر یک مردانه است با کرم و نام داد هر یک از آن

بود تا آنکه بود که نام مسیح عیاشی که دست ز سر سینه
 آنرا بر شیده تا آنکه در دست سابق در باب او ای
 او جز مدنی الدین که نشسته که صد از قبول تا کردن پیوسته
 شناخت آنحضرت را آنحضرت بیخ جا بر آید که نشسته
 بیخ او و فرموده جزای بیخ تا بریده بود و بعد از آن
 آنحضرت جا بر قطع کرده سی و صد تا و بعد از آن
 تا آنکه آنحضرت چیزی داده که استیغای قرصن کردم آنکه
 بر حقوق آنگاه و ازین روایت معلوم شد که آنحضرت
 آید بر این نشست و کبشور خد و شست کرده داد و در حق
 آنجا از خلیف با توفیق حضرت مع ابی صلی الله علیه
 داد و کسلی علی با مع ما در جاد کردم با آنحضرت و در جزو
 و این است سخن که به در هر وقت از انواع و در هر شکر
 که بود تا زخف تحمل قطعت علی پس در آنجا که
 آنکه پس از آنجا که برین فکر را یعنی صلی الله علیه
 و سلم من قطعت قرص و کت نظره ای المدینه پس بر
 زان آنکه سینه در اجابت سابق نشسته که صد ازین
 نوحی معلوم شد که از هر مردم پیش بر رفت و هر یک
 و در پس بنشیند از پس آن فرمود و نیز شکر برین آنکه
 آنجا آن تا مدینه نگاه و در اجابت نعت یا بر آن

انی آن صحت عهد عرس پر که نزدیک آید
عقب رخصت کردم گفتم ای رسول الله صفتی من تا
هر کسی و است که بگوید بیشتر بر زود و قال
که او شبها در خود چه کرد که زود بگردد
شبها اصیب خداوند ترک جواری خدا را گفتم
خداوند که زودتر از خود رسالت فرستاد
و بود من پس زود که فتم کلا سال را که تمام کن
آنروز و حضرت زنا فقال آیت امک پس فرمود
عیال خود را تقدست حاجرت عالی مع العیال
پس آمدیم بجا خود و جزو دم حال خود را بفرز
با حضرت پس وصت کرد مرا که عیال را
که کنش بود و در کار رخصت یا از که هر چه کردی
ان عمل صیبه سهل یا لاتی بود که با حضرت
ایضا العمل لای کان من صلی الله علیه و آله
و کرده ای با پس جزو دم حال ما با حضرت
را ذنق حضرت خلاصم ای صلی الله علیه و آله
صدقت لیه با عمل پس و گفتی که دوم آورده
ببیند فرمودی آن از ختم زود حضرت با عمل
من عمل و العمل به صلی مع القوم پس او را

چون زود رخصت مرا که با قوم بود و بعضی
صیبه مثل بوزن و قایم است و بعضی
را با تعبیل با سبب امینی هر اعدا و اعدا
صیان جزئی که شیخ کرده همیشه صانع ساز
صورت کردن آن زهرای خدا و رعایت و ایضا
وقال الله تعالی و الله لا یحب العساکر ان
یصل عمل العساکر و در بیان فرموده خدای برتر
خدا دوست میدارد شاد و تحقیق خدا اصلاح کنی
در عساکر و ششوی این آیت را چنین نقل کرده
عساکر الله لا یحب عمل العساکر و از سهو نقل
کنند از قرآن سلوا عما ن هت که در گذرند با
و از آنکه نقل آیت بطریق اتباس باشد و قال
قال در روایت ششوی باشد و اگر باشد با شمار
منی نسبت داده باشد صلی الله علیه و آله
و قال تعالی و الله لا یحب عمل العساکر
یا ما ذنق حضرت یا سر اینکه کفاریم با جزو که
کنند بدان با حضرت قوم شیب است او ان
امکان باشد و بگویم کار با می خورد و در
و فرمودم قوم شیب از دم هم و با نه صلح

بسیر به خود رساند و کلبه‌ها یکی مسکونه چون نسیب
منع از آن کرد با نیا نه در برین کار ضابط
نازکی شده است قال ولا فرقوا السما وادما
شاید سجود آن از اطفال عامین و زنا زایان
یعنی حرام نکند مال خود را با قصاصات مثل کجک
در دست خود فغان کشید بر بنیامین و اعراب
و انچه سینه دنگ و در بیان منع درین کار کسی
و در بیان چیزی که منع کرده میشود از عداوت
او بنام قال صفتنا سیمان من عبد الله بن
سمعت ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الی اصدق فی البیوع کفایت این عرکت مردی ان
بن مقدرست بر سینه خدا را هست کن و خدا هم
که من فریب بخورم در مساعلات شرعی فقال اذا
فعلت غلایه پس فرمود و غنی که مسایبت کنی پس
غلابه بخورم در مساعلات شرعی فقال اذا باعت
لازم نیست در اوضاع قبا یا کجک هر نیم بشری که ضایع
و آخرت بان کله شرط جان بخش فرموده به کبریا
خفت نامرغی ضایع است و شرح اغریب در باب
من الحرام که نشسته گمان اربل بفرس بود آن کس

گفته که در دست مرد باشد یعنی مردم در هیچ شرطی
فانما قال صفتنا سیمان من عبد الله بن
بنیامین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
کلمه حققی الاموات و ادواته است تحقیق ضار حرام
برقی از ارباب اران و زناغ در کور کردن و کشتن و خزان
مترق در اصل معنی قطع و شقی است و مراد اینجا از کجک
گوا یا کجک و افزاینده کردن قطع حرمی بکنه تحقیق باور
از جهت مقدم اوست و نکوی اگر با طاعت بهر جهت
یا از آن جهت است که اصل فضیلت در ادب و امانت
باور آن استقامت کردار نه و باید دانست که از ارباب
اوست کلید از جمله اهل حقوق فایده است و در مش
عین طعم او و تقصیر کشتن و زنده و دفن کردن و غیر
هم نیست که عادت کنایه را همین بوده است و اگر کشتن
هر که باشد حرام و ممنوع است برسانا و بات و هر که
سخن آید واجب کرده است غذا از حقوق و گرفتن کجک
سایح نیست از مال مردم باقت ضل است و معنی باور
مفلس او برسانا با عین حاصل معنی است مینا که
زنجیر بود و سفت بر قول است یعنی حرام کرده است
قال شما که باور کرده کلمه قبله قال بگرفت اسوال قال

ان ل و کرده دست بر شاره کشکوی سازد و کلاه
 فضل چاه سبزه بسیاری بوال در حال دوا مال و مال
 مال یعنی حرف کردن در عوام ملک اشرف اگر چه
 و حال است با سبب اصدراع فی الی سبب
 سینه و غایت و امانت و است در مال موهبی خود و
 او با دند و با یک کار که کمر با زن و مرضی صاحب
 ابو ایمان قال اخبرنا شعیب بن الازهری قال اخبرنا
 بن عبد الله عن عبد بن محمد بن عمر ان رسول الله
 علیه و آله و سلم متوال کلکم متوال من رینه حیث
 بنهر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث رسیده
 از رحمت خود یعنی حدیث خدا و امین و قدوم صلوات
 خود بر رسیده خواهد شد از تمام صلوات و
 و بعد کردن در کار و بار اگر موافق حق باشد آورده
 امر خواهد بود و گفته اند بر خواجه و تفصیل در
 عیاشی چنانکه خود خود و تمام را می دهد و سوال
 کسی که باست عالم دارد و اوست و او رسیده
 از عملی که کرده و الهاماتی نیست نه چاره
 وزن و در خانه هر خود را عینه است در حفظ اموال
 عرض شوم و ادای حقوق او حکم را می داده پرسش
 ۱۰۱

ان و خادم فی مال سیده رابع و یوشول من
 عینه و بنده حدیث در مال صاحب خود و حفظ
 در عوام و ضروریات از راهی است رسیده و
 قال است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 انک ان تخرسینه ام ایتمه را می و رحمت را از
 رحمت که در خدای عزوجل بر وی و حسب البی صلی الله
 علیه و آله و سلم قال و انزل را می فی الی الله و یوشول
 من عینه و کان یسیرم بنهر خدا اگر فرمود و مرد را
 در مال بر خود و او یوشول من رحمت و کان یسیرم
 حدیث که با حضرت کرده باشد و در حفظ تقصیری
 نکند رابع و کلکم متوال من رحمت طهر این کلام است
 بسم الله الرحمن الرحیم
 کتاب فی الغنومات در باب حضرت ذری که در
 رابع می شود با سبب ناید کرنی الا شمس و ریا که
 کرده شده و در چون آورده و مجرب جزان از جان
 انخاص کسر حرمه و سکون عید و خدای خود و حدیث
 را گفته بهر المسلم و اليهود و ان حضرت در بیان
 مسلمان و کافر نه تنها او اولیة قال حدیث نبوی
 ۱۰۲

بن سیره میزاده است مراد از جا مقدم اسم است
بر صیغه واقع شده است قال سمعت النضر بن
قال سمعت عبدا صالحا يقول سمعت رجلا قرا في حجة
صلى الله عليه وآله وسلم فوالله ما كنت نزال شيئا
من سورة ما سمعت مردا يقرأه أبدا في الآيات
كأنتم من الله سبحانه طواف آن فاعتد بيده
صلى الله عليه وآله وسلم فقال لا كما يحسن
آن مرد را آوردم اورا نزد سمیرضا صلی الله علیه و آله
وسلم پس فرمود برو و شایسته در است که بشود
قال شيبه اذ طه قال لا تحلفوا فان من كان
فمكلا كعت شريك في دهر عبد الملك اذ كنت
نقل کرده است که گفتند که پس پیشین یک
پیش از شما اذ طه گفته که در امور من پس
در معنی روایات است که حضرت صلی الله علیه و آله
اخطا کرده در امور من پس چو که شده در آن
نزال شده است بر هفت قرات و صحرا قرات و آن
نزال است حد شایسته بن فرقه قال حدثنا ابراهيم
سعد بن ابراهيم عن ابي سلمة بن عبد الرحمن و
الاصمعي بن ابراهيم اذ سمعت جابرا بن

ابن سیره میزاده است مراد از جا مقدم اسم است
بر صیغه واقع شده است قال سمعت النضر بن
قال سمعت عبدا صالحا يقول سمعت رجلا قرا في حجة
صلى الله عليه وآله وسلم فوالله ما كنت نزال شيئا
من سورة ما سمعت مردا يقرأه أبدا في الآيات
كأنتم من الله سبحانه طواف آن فاعتد بيده
صلى الله عليه وآله وسلم فقال لا كما يحسن
آن مرد را آوردم اورا نزد سمیرضا صلی الله علیه و آله
وسلم پس فرمود برو و شایسته در است که بشود
قال شيبه اذ طه قال لا تحلفوا فان من كان
فمكلا كعت شريك في دهر عبد الملك اذ كنت
نقل کرده است که گفتند که پس پیشین یک
پیش از شما اذ طه گفته که در امور من پس
در معنی روایات است که حضرت صلی الله علیه و آله
اخطا کرده در امور من پس چو که شده در آن
نزال شده است بر هفت قرات و صحرا قرات و آن
نزال است حد شایسته بن فرقه قال حدثنا ابراهيم
سعد بن ابراهيم عن ابي سلمة بن عبد الرحمن و
الاصمعي بن ابراهيم اذ سمعت جابرا بن

داشته و فرموده اگر موسی هدیه سلام از من بخواهد
بدرشت آورد اگر آنکه شایع من کند فان آنرا ستمی
بجویم البته پس بدست مردم بپوشی ای افشند
اد آردی کی شسته از نفع صورتها صحت
من تعلق من سپاسم بپوشش میوم من با مردم
دین مردم بخشین مردم که بپوشی آید فاذا
عاجت لعرضش من ناگه می بوم که موسی که
عرض را فداوی اگان ضمن صفت فا فان علی
یا بوده است موسی در کجا بپوشش شده اند
آند پیش از من او گان من پیشی اصدا بوده
عبادت ساز شده اند او را از مردم در قول
تصنیع من فی السموات من فی الارض من شاد
عاشد که این واقعت با عدم صحت که صفت
پس صفت است که فضل بر منی منی فضل کل
که صفت آنحضرت از مردم از شسته است باشد
در آنحضرت از پیوسته مردم و گویا است
بظهور و چنان فضیلت موسی است در شفت
حدیث موسی بن اسماعیل قال حدیثا و حبیب
مردم بن کعبی من ابدن ابی سعید الخدری قال با

صالحه مع و از رسول جالس جاره بودی فقال یا ایتکم
فرموده منی من اصحاب گفت ابو سعید در حدیث
عزیزه از حدیث خود بر وی شسته بود و جاره
ای ابو سعید است طبا بخدمت مرا مردی از در
فوق قال من قال علی من لا سفار فرموده که در
گفت مردی از انصار قال او عود فقال افرشته
بطلب او را پس فرموده بازده فراودا مطاقت حدیث
میراست که فرموده و منی انشا من نیز به
قال است با السوق کلفت و الذی اصطنع موسی الخ
گفت شسته ام او را بار بار که شسته موسی که بر
موسی هدیه سلام بر مردم گفت ای شسته علی
مردم حدیث حضرت و حدیث که فرموده ای با کعبه
بر آورده است پس وارد غضب در گرفت زوم بروی آقا
امین علی حدیث او رسول از پیروان بین او جاره فرمود
آنحضرت فرمود که ما ان بنا معنی شما حدیث حضرت است
از پیش او را سعید و او حدیث قال حدیثی که در
فصلی حدیث علی بن نقی فان اناس یعترفون بولم یقر
پس حدیث مردم حدیث موسی ای افشند در قیامت تا کون
اول من عشق حدیث را رض پس بخشین کسی که با

از وی زمین بر ما را امانت می آید
پس ما که می بینیم بوسی که بر ما
عرضش غلامی که در نظر من نیست
که پیشش نشاندیم و سبب بعد از
اصد نخستین کرده و بنا شده بود
و فرمود کسی صفا و حمد از جهت
آیه که بر زمین آقا بر ما را
قادر و من استمان بود با من
مردوست از استمن بر ما که
میان دو سنگ در زمان حضرت
عزیز از انصار بود در من
دی است و قبل من مثل چه
الیهودی نادان است بر ما
این را بتو ایوان کس با
بیودی پس انارت کرد
خاترت پس گرفته شد
صلی الله علیه و آله و سلم
که حضرت بجز این
یعنی وقت پیش کرده

که آن عاریه همان کشتن مرده است
کشته شد پس دلیل شکی نیست
شرفیت و ابرو و اندام با
و منت عقل در حکم کسی که
و بطور آید آنرا در است و آن
باشد که هر دو نام بر وی واقع
و شکی کسی که بیک اصلاح کند
صفت عقل عاقل است از سینه
صلی الله علیه و آله و سلم
و در آن سینه از جا برین
صلی الله علیه و آله و سلم
و در آن سینه از جا برین
صلی الله علیه و آله و سلم
و در آن سینه از جا برین
صلی الله علیه و آله و سلم

بعضیج آن نوره موافق این ترجمه است و آنجا نشانی که
هر است تا برین حدیث که در هر روز از آنجا
آورد که حدیث است و گفت که اگر جز این در چیزی دیگر
نارم و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود که در پی خود
نموده و فرمود یکی از شما می آید و مسکویه که خزان مالانیم
فان حدیث است حدیث ان سوال میکند برای کفایت
از مردم حدیث است که بر طرفنا باشد که با او است
بر شرط او جزو اند و اگر صحتی که سابقا گشت کرده
علمی اندر با شست و چون صحیح شده آنقدرت او را
وی فرمودند تا لی او برین باب هم آورده که گمانی است
و حدیث علم و من باع علی الضیف و کما
کسی که زودت مالی از صیغه نقل و ما ندانیم که سید است
در معنی آید و سپردهای آنرا آن صیغه و امر
و انقیام شده اند و امر که آن صیغه با صیغه و مقام نزد
نشان آن خان افند حدیث است که فراد نقل حدیث
که شیخ کرده او از حضرت و مقام نژادین با آن جز آنست
که حدیث است لان صیغه صلی الله علیه و آله وسلم ای
از صیغه آنکه من ترجمه است که حدیث است از صیغه سابق
و قال لای صیغه فی است از او است نقل و غنیه و

رای کسی که در سب داده میشود و در حقش کوی کنی
و این است که فرجه باشد و اختیار دوست که فرجه
نمودم یا غنیه صیغه صلی الله علیه و آله وسلم با در کت
و قال مردی که فرودت تمام او را از آنکه خبر داد
نار شده بود و او را که پیشتر از حضرت با حدیث
او را از گرفتن مال با حدیث صیغه صلی الله علیه و آله وسلم
حدیث صیغه صلی الله علیه و آله وسلم قال حدیث صلی الله علیه و آله وسلم
این حدیث کان من عمل صحیح فی البیع فقال ای صیغه
حدیث صلی الله علیه و آله وسلم از او است نقل و غنیه کان من قول صحیح
علم شده است حدیث صلی الله علیه و آله وسلم
و حدیث من محمد بن المنکدر عن جابر ان رجلا اعقن عبدا
فیس له مال فیره و مرد است از جابر که مردی از او که
که در او بود جز او را مال حران فرود و این صیغه
قال و سلم ما یا حدیث صیغه صلی الله علیه و آله وسلم و کرده او را
بجز حدیث است که در ضاربوی پس از حدیث صیغه
شیخ لای و حدیث صیغه صلی الله علیه و آله وسلم در صیغه
حدیث صیغه صلی الله علیه و آله وسلم است که کام حدیث
و حدیث حدیث صیغه صلی الله علیه و آله وسلم است که کام حدیث
حدیث صیغه صلی الله علیه و آله وسلم است که حدیث صیغه

۹

کلام الغنم بقسم فی جنس مدیا بکن
صفتی بمن لایف من درین بعض حد سنا محرمه الی
او معادیه من اهل شش من شش من حد سنا محرمه الی
من صفت علی من و بودینا فاجر بیفیع بها الی
مرویت از عباد الله کنت جبرئیل رحمت کما
کسی که سوخته خود بر چیزی بهین و حال آنکه او در این
درون گوشت سوخته خود تا بر دکان سوخته قال فی
عید عقیبان پیش آید از او حال آنکه خدای عزوجل
خشاک است قال لا شعث فی دانه کان تک
کنت عباد الله کنت اشعث بن قیس درین مری که
بجز خود از حدت کان جن رحل من اليهود و بنی امی
محمد بن ابی سنان مروی از یهود میان من زمین رنگ
پس اشکار کرد مرا فقهه الی ابی صلی الله علیه و آله و سلم
بن پیش کردم او را بسوی آنحضرت فقال لی رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم کتب خیرت قلت لا بس زعم
مرا رسول خدا ایاست ترا گویان گفتنی قال فقال
لیهودی اعطت کنت قیس بس زعمو آنحضرت فرمود
سوخته بخور قال قلت یا رسول الله اذن یعلف و حیاه
قال کنت قیس گفتنی ای رسول خدا احوال سوخته بخور و

قال ما قال له قال ان الذین یشترون البهائم
ایمان هرگز قطبلا افزایه پس زشتا و خدای
تا آنکه بخیزند صیدت او سوخته های خود را آنکه
تو است خدایت او یک با خانی نعم فی آخرة کاکلم
و لهم صواب الیم آنحضرت نصیبی را آثار او در کتب
خدا ایما را بر حمت و مرا عادت خدایت تا که خدا
خدا صد بن محمد قال حدیث عثمان بن عمر قال حدیث ابن
بن از جری من صید الله بن کب بن کب انما
این الی حدیث و با کان لا علیه فی المسحور و سینه
بن کب که تحقیق شان اینست که ما ما کرد این
دادی که بود مردی را بر این الی حدیث و سینه
فارقنت اصواتها حتى سمعوا رسول الله صلی الله علیه
آله و سلم و هو فی پنجاه طینت او از هر دو آنکه
تصدیک آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و
قال آنکه آنحضرت در خانه خود بود فرج امها کتبت
صفت خیرت بس بر آمد از درون خانه تا آنکه بر پشت
برود فرج خود را صحبت کبر جمله و سکون صید و فرود
رویا کفوت برود فدای یا کب قال آنک بس
آنحضرت ای کب کنت لیک یا رسول الله قال

من و یک ذره او را با اله فرمود بگذارد و این قولی است
و اشاره کرد موسی کسب یعنی نصف اتقال الله تعالی
و این قول صد و گفت عینی که دم و که ششم نصف است
قال ششم تا قدر فرموده این الی حد و در این حد
او گفت ... عبدی بودست قال ایترنا ما کسب
این شتاب هر دو درین الزم من عبد الرحمن بن عبد الله
عبدی بن است و تباری بن شد به صفت است و است
تبار که یک است از حد است قال سمعت عمر بن الخطاب
عبد الرحمن گفت ششم عمر بن خطاب یعنی صد
یعول سمعت هشام بن حکیم بقره سوره لقمان بگفت
عمر ششم هشام بن حکیم که میخواند سوره لقمان
علی جزیره اقرار با بر عجز و حبی که میخوانم من آن را
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افراسیاب بود
صدا خوانده بود در آن سوره را او گفت ان الله
و نزدیک بود که شتاب کنم بر وی حمله در روز
منی انظرتم بینه صفت دارم تا آنکه گرفت بر تبار
برود و بیعت نام و با او صوده شده و دو سکون صوده
و در هم بسته را که ان او را از آن کشیدم او را بگفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس آوردم

نزد رسول الله صفت انی سمعت جابر بن عبد الله
اقر شتابی سمعت من شنبه من انی که خوانده
قرآن بر چیز جزوی که خوانده شد تا آن قرآن را
الی سلمه قال اقره فقر السب فرمود مرا بگفت
پس فرمود او بخوان پس خوانده او فقال لی سلمه
ثم قال اقره فقر السب فرمود هم شنبه ما زال شنبه
ثم قال اقره فقر السب کذا از است بهتر فرمود
پس خواندم فرمود میسرنه ما زال شده است بر صفت قرآن
پس خواند از قرآن جزوی که میسر شد و آسمان پند
و اگر در گفتاری عرب اختلاقی بود و شنبه که قرآن
ما زال شنبه بر است اهل حجاز خواندن آن اهل لغت
و یکی در شمار آن کسب و می و سنی شده بر کسب شنبه
خواند پس بر او از صفت گفت فیسو عربت یا سنی
چامس که بر این قوسه و شنبه است مقرر چمن هفت
گفت و با به است که ان تو سبش از اجماع صحابه
بر او آن که گفتش شاره و که بر خلاف اجماع واقع
شده و در صحف نام که صحافت عقابیه است گفت
بانه بخوانند یعنی که میخواند و است و چه است که قرآن
سب خوانده اند و در شنبه قال م قال کسب تا پیشند

از آنکه سقراط و دیگر مشهور و میر آن هم مشت کانی را
در آورده و نیز نقل میکند که این صفت قرات که این
سجده است از کجوت است از صفت حرف که در صورت
شده استی که با این قول معنی برکت دارد
صفت و اینتر قراتها صفت اهل مجازت -
اصح اهل المعاصی و المصنوم من البیوت بعد الموقر
در بیان برآوردن کتا بکاران و خصوصت کندگان را
غایبی شان بعد از آنکه سلوم شود احوال آنها و سجد
ادب باشند و در اخرج قراتی که بر حیات است
برون آورد و چون خطاب خواهد بود که صبرتی را در حق
تکلمی که فو کرده وقت و مات بر او در و در و
بروی زود بعد از شنیدن حال او و در گران مکرر کند
- تا محرم بشا رقال در کتابی فی صدی من شیه
بن ابرهیم من صدی من عبدالرحمن من ابرهیم من ابی
صلی الله علیه و آله و سلم قال قلت لعلی ان امرأة
ظلمت فرسوخین صدق کرم یکدیگر که من بنیاد بسبب
کردند من ثم خالف الی شان لایق و ان الصلوات
فخرج علیهم بستر بایم من روی که حاضر نشوند تا
بس بوزم بایم بن غایبی آنها صفت ایستگاری بود

و اما غایبانی که این صفتی است سوی او غایب از زمین
و در تشریح از امکان کند کاران که رنگ نماز میکنند
و اما غایب آنها سوخته شود از غایت خود برآید و در صحت
- است تا با کتبی است و عقوبت مال نیز نه است
بنا که عقوبت در آن صحت خود واقع نشد و است
برای ما است - تا عبد الله بن محمد قال حدثنا
عن ابي ابرهیم عن عروة عن عائشة ان عبد بن زید
ان فی وقته صفتها الی البقی صلی الله علیه و آله و سلم
مروست از عایشه رضی الله عنها که بعد از آنکه بر او
اما لعونین رضی الله عنها و سعد بن ابی وقاص صفت
که در یکدیگر شتر سجد فی این امر رفته در سوره
و صفات سعد با رسول الله و صفا فی ابی سبکت
سعدی رسول خدا و صحبت کرده و برادر من جید بن
ان وقته صفا قد است کند ان نظران امر زید
و حق گفت دم کرم که را نظر کنتم بستره و زید
بس بقی کرم او را غایبی که نه است حق آن سبکت
در روایت ابی ذر که است بنا و خطاب و انظر و انض
بعضه امر است و این سواقی تربت بقوله او غایبی
وقال عبد بن زید فی و ان است ابل و لعل فی شکر الی

و گفت مبدی بن زنده این بر سر را درشت و سپید
که او است بر پیش من از راه مملوک از ایام
علیه و او که سلم شاه بنامش پس این که گشت زنده
بسته نعل مملوک یا بعد بن زنده او بودی ز پیش
و خود بر سر او میرسد ای هدین زنده فرزند
مرگی راست که او است در یک او و چینی
و بزه کیر از وی ای سوخته زنده از میان سلم
و محقرت حکم نثار کرد که فرمود و در پیش
حکم کرد که بر او رسیده را ضعیف شده و اعصار
شده و او که در نادر اعصاب ز پیش بسته که
حقیقت است مملوک از برای زخم و گشت زانی است
با التوفیق من بخش سرت در میان
تیکر آن از کسی رسیده و بنده و فساد و صدمه
من صمد و راست ده هر مستحق یعنی گای کرد
و در و حب و فساد است و خدای این مملوک
قرآن و سستی از ضعیفی تا با سوز آرزو تا خفته
قال صفا العبد من سعید بن ابی سعید است
بمراست است سوال از صلی علیه و آله و سلم
سبقت او هر چه فرستاد رسول خدا صلی علیه و آله

همه بر آن سوی کعبه خجرت بر محل من سبی علیه و آله
بیشتر در آن زمان مال من تمام شد و من تمام
و هر لحظه صد از الف سبی منقطع و بر گشت امان
عزیز است منته صد از الف تمام است یا خجرت
سین شد است از این بد و در مد ظالعت فرمود
من سوار ای المهر پس بستند او را بستنی از ستم
محمد بن ابی رسول از صلی علیه و آله و سلم
فکر که گشت نزد من ای مملوک است که با انظار
اسلام کرد فکر که الهیت من را کرده ای مدینه
مانگردد با سباحت و رستی که مسلمان شود که گشتند
در کتاب شاهی نیز فرموده است انشاء الله تعالی
نارسی فرمود که گشتند خدا و این تمام مسلمان
شده و نیکو سلام و بر اسلام مانده با نیکو اهل
خلفت صدق اگر صحتی از صفت حد مرتبه است
باز اربطه و همسایه لغوم در جویش
آن در عزم که با مدینه و مشتری باغ بن عبد العزیز
همین کوی صفوان امیه و عرب باغ بن عبد العزیز
سزای خدای حسین که در صفوان بن امیه و از نشانی
بن صفا خجرت تقوی است از صفای عاقل که بود

خبر غلات می آمدند مگر در صومعه که مرا چه خبر
سبحان کرم علی ان عمران منی الله بالمع فی سبیل
شکر که هرگز احدی نشد رضی الله عنی با من سید
بسی اوست و ان لم یقر لصفوان اربع مائت و اکر ای
عزیزی اصدقه بسبب بر صفوان را چهار صد بیت
اشاعی که جواب آتش هر کرده باشد در ده بیت
در جهات و سنار واقع شده امین گفته اند و طایفه
که اینقدر ذکر کرده بر می گوید جواب آتش بود و چون
آتش که اگر هر رضی اصدقه بتول گفته مای آن که
دیار رسمت واقع و کانه خزیره بود و کسب
که اگر هر کس قبول کند بی او خود بخورد با من عزیز
شده شد که برین حدیث کرده اند که با چنین
فایده میگردد و سخن بر انبر که در حسن کرده است
این چه رنگکاران کجک حدیثا عبد الله بن یونس
حدیثا الصبغ بن سعید قال حدیثی سعید بن ابی سعید
ابا هر بره قال حدیث ابی صلی الله علیه و آله و سلم
قل یخبر عاتق بر عمل من بنی سبینه فقال و ثانی
فرمود بسیار من سواری السید است سبینه
بزرگوار است که در حدیث نیز هم است ما نذرم که در حدیث

عزیزی صوم و اربع مائت سبسم الله الرحمن الرحیم
فی المذخره در بیان سبینه و حدیث
که در حدیث شایع مودن با هم است ای نبی که بر قال
ت من بعد قال خبر حدیثی الهیث فاصدقی خبر
با بعد فرق درین ده طریق است که یکی گفت که سبینه
بنی سبینه حدیث کرده اند و نیز گفته اند که سبینه
لا بعد حدیث کرده است پس او بیت یکی موم ترش با
من بعد الرحمن بن هرزمن حدیثی که سبینه باک
انصاری عن کتب بن اکیان کان در حدیث حدیث
ان صد و الا سلی بن یونس حدیثی حتی ارتفعت اصدقا
مروست از کتب که بود او را و بن بر حدیثی حدیثی
چون که کتب و حدیث او را سخن کرده اند که حدیثی
ایشان فرمود ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال یا کتب
و انما سبینه و کانه یقول للصبغ بن کثرت به و در حدیث
در حدیثی کتب و اشارت کرده است که با صلی الله
کالصبغ کبیر فاصدق لضعف اعبیه و ترک لضعف بنی کثرت
بنی انما کبیر می بود و که در حدیث نبوی دیگر از حدیثی
و اب کلام حدیثی که بر معلوم شده بود که هر قدر
فرموده بود بر او است از کرده کثرت او چه گفته بود

کریه با جانشان کرد و سرور آورده است با سینه
افشانی در میان طلب کردن حق مدتها است تا از
و جیش بر جریه قال جزا شش بر او شمشیر
سرورق من حساب قال گشت شینا قیاما میر گشت
بودم من آنکری در ایام جاهلیت و کان لی علی الهام
برین دایره علم خود را بر دایره علم من دایره علم خود را
منور حیدر در هم غایت و انعامه پس که کمالی که
اهداء الله فقال لا شک من تغیر وجه پس گشت
لیکن تا آنکه کلا شوی برین نور غفلت لاده و اگر
حق شیک الله غم شیک پس گفتم فی سر که شک را که
تا آنکه بر اندر بر خدا بهتر را بکنند ترا در روز قیامت
آفت که هر که را فری نوب و عقیده که کرد بود قیامت
ندان روزگرمی خدایه که کجا کردن صدان سوز غم
با جان خواهم که در کفر و پریشانی خوانند شد
ممن بر هم آن نایک انوار کمال ایمان خود کرده
نه غنی حق است غم بصفت فادنی با قیامت و غم
پس گشت که در امانت بر سر را بکنند غم
قال و فرزند سپنداره که من ترا این نایک
گفته است حضرت اوزایت الذی کفر با پادشاه

و در قیامت سبب ناله شد این آیه کریمه
پس اگر کفر و در نایک باو گشت هر آینه
قال و در لدا روز قیامت کتا
فی القسطه در میان انکالی که استحق است بلطف منم نام
واقع نایک است بر لغت فصیح و سکون نایک نایک
و منی در لغت چیزی که بر پیشه شود و در شرح
که باخته شود از حق صانع عزیز بخرد با کس و صلوات
سهم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
قال و در رب القسطه با لسانه و نایک
حق که بر او را صاحب لفظ شایسته و او شود
وی مدتها آدم قال مدتها شین بن الحجاج
کریه شین قال مدتها مدتها قال مدتها شین
عزیز کسب قال سمعت سید بن عقده قال لغت
الین کسب فقال انجذب صره بایه و نایک گشت
گرم ای بن کسب را پس گفتم کفر حیا فی کور
مدتبار شود و قیامت صبا ایبتی صلی الله علیه و آله
قال عرفنا حوالا پس آدم آرد نایک صفر مدتها
دور در صفت کن کمال یعنی سادگی که کسی که بزرگ
گواه از من طلبید و با یک میناید در باره با کس

مردم در ایامی که با شکر و شستی که برودن آینه در هر
ساعتی در ساعت کرده است با مردم اگر آید از پیش
و با شکر کرده بخت شکر می کند که در استیجاب تمام
سال برای ماهی شکر است اگر که با کاه کند با
چنانکه در روزی یکبار در وقت یکبار در روز یکبار
با معرفت و عادت و وقت جمع شدن مردم در روز
تقریباً علم آدمین صرفاً بسبب تفریح مردم آنجا
کسی را که نشناخته آید تمام آینه تا شکر اتفاقاً
حرفاً حرفی علم حاصل است نزد آنحضرت با مردم
فرمود تفریح مردم آید و با تفریح کسی بر نشسته
تمام آینه تا شکر اتفاقاً و عادت و عادت و آینه
پیشتر با بسوم آدم پس فرمود که در کعبه و در حرم
خان با صاحبان آینه تا شکر بسبب اگر کسی
مرد و که مانند کعبه که آن تا شکر طبعیت که
قال لا در می نشاند احوال او چون از آینه آینه
بسبب و قاتل مردم ای بی کعبه آینه از آن حدیث
گفت آینه آن که سه سال فرموده بود که کمال و در
کمال است چنانکه در حدیثی که در انوار آینه
همین یک سال است و در حدیثی که در آینه

و حکم شکر است و شکر است و یک سال شکر ۵۵
با شکر ما در آن بل حکم شکر شد و شکر شکر
با شکر پس قال حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
سینه من در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
بن قال حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
قال حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
که آینه که لثم اعرف انفا صفا دو کاهیا پیشرفت
تفریح کن کعبه آینه و بنده منی بعدین حدیث کمال
صفا من کعبه صفا دو کاهیا صفا منی کعبه
که مستعمل به آن کعبه است و که کعبه و در حدیثی که
قال ما اعدت لکم و ما کفایتها پس اگر کسی که
جز در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
به حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
با سوال حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
گفت احوالی بسبب حکم شده بر حدیثی که فرموده است
تمام برای آن که حدیثی که در حدیثی که

نکیر آید از آن مزیعت یک ل در مضم نیز شده کرده نیک
اگر چه در حدیث تصریح بآن بیانت نعال ما در اول
حکم است بشرحیت لغت و بر این معنی اصله و اول
پس حضرتش روی مبارک سینه خال گلکف و مبارک
چکاپست ترا در آن زمانه و با تره لعل و خالی
انگیزای این شکرهای اوست که هر جا نوا چه برود و شکوه
با اوست شکوه او که شکست دارد و میشود آبها
باشند و سینه زود درخت حدی آنکه کسی آن آوازها
صدی کند بای و شکست و آن اگر چه با غم هم هست بکن
چون صیفت و ما در است و خای است که اگر آن خور
اعتباری ندارد با **صفا** در لغت در مکرر است
که شده و غم باری و صفا است و کلاه و خریا و شادی
و مالک گفته اند که یافت یکی بیشتر و کلاه و سپهر
شک آن بیشتر است از آنکه آینه قوی و اندک دروغ و دنیا
فرمانده و با آنکه در الفاظ اصدا ل مزیعت بی از آن
و از مالک مراد است که در کاستن است نیز و صفت گفته
این مزیعت است از آنکه در بصورت صفاست مال حضرت
و غم چکاپست چون وضع و در غم مینویسد که با آسمان
گوید صبح مخصوص درین زمان بر روی و رنگ و کوه

قال عمار ما است حدیث اسمعیل بن عبد الصمد قال
سیدان بن جلال بن عیسی بن بریه مرسل المینت اند
صغیر بن خالد بن یزید سبیل ابنی صلی الله علیه و آله
فی القفا در مضم اند قال سبکت زایه بن خالد بر سینه
بفرموده از لفظ سبکت گفته زایه بن خالد که تصدیق لغت
از طرف صفا و کلاه که با هم از حرف سینه شبانگان
نیز و جمله از یک ل بنوال بنیدان مراد است از سخن با
صاحبها و کلاه است و در بقده صفت و میگوید زایه بن خالد
فرقت کرده و نشود سخن آنرا صاحب لفظ که بر این است
است آن لفظ و در حدیث نیز او قال یعنی صفا الله
قال ادری گفت یکی که را دوست از زایه این نظر را
گفتی با هم آنرا می حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
عوم می من حدیث او نقل در حدیث رسول الله است
و عمار بن یزید از پیش خود آورده ایم قال گفت
صفا لغت در حدیث است سبکت سبکت یا چه چیز است یا که
فرموده الفاظ آنرا قال ابنی صلی الله علیه و آله و سلم
صفا یا ما عاری از یک او را شک او لادب فرموده
پس مزیعت آن ترایا در ترایا که در او قال زایه و می
فرقت ایضا گفت زایه و صفا لغت مزیعت کرده و شود

معنی تعریف معلوم شد که همان معنی است که در
کسی پیدا شود و حسن است که در کمال شکل رسالت
و نیز قس است که بجز در هر چه باشد مضمون
بوده آنچه زود تر ضاع میشود از ضاع
آن تعریف باید کرد و پیش از تعریف باید
معنی پیدا شدن صاحب آن ادب یا به که در جی
ثم قال ليعت زی فی ضاعه اولی قال فقال و عاقبه
سقا یا و هذا اول ترجمه و با کمال
اولم و صاحب اللفظ صاحب است
من وجد با و فستی که با فستوه صاحب لفظ و ما که
عبارت تعریف کسی است پس آن لفظ هر کسی است که با
آنها صاحب بر بوعت قال انما یک من
بن الی عبدالرحمن من زید مولی العبدت من زید بن
قال عاصم بن ابی رسول اصم صلی الله علیه و آله و سلم
من اللفظ قال عرف عاصما و هو کما مضمون
فان ما صاحبها و ان نشاک نفا قال فشا
می گفت او که نمیکند و لایب قال فشا
نکند و ما صاحبها با ترجمه و صاحبها
عفا با ترجمه زودتر شده است

کلمه فی العواد سوطا و نحو و فستی که اوست
و با ما که با نشان حکم آن صحبت را بگیرد
نکند آن میشود و حکم فقط دارد و قال لیس
مترجمین بعد من صاحب الرحمن بن هرزمن الی هرزمن
اولی اصم صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر صاحب بنی اسرائیل
سازان لحدیث تحقیق حضرت که نظر سل بر کمال
و در سیر بر آید آفرید رسید محلی پس گفت آنرا
اهل خود خبر می گفتند که در حدیث اولی و
که در حدیث یکیش آمده باشد با الی و عاقبه
نقده با که حدیث پس با که آید که آنرا با فستوه
نور و صحیح که در حدیث را زید بنی فستی بود از آنجا
شد که در حدیث با بنظر آید که فستی و آن معنی است
و در حدیث را که صاحب با فستی است که با فستی
که در حدیث و حکم فقط دارد که سالی تعریف باید کرد
و در باب اهل اصم اللفظ و لا حدیث که در حدیث
که در حدیث و در حدیث سوطا هر چه واقع است اگر حدیث
با در حدیث با بی آورده بهتر میشود
قره فی العرف و فستی کسی یافت خبر می آورده
بود و آن را با فستی محمد بن بوعت قال فشا

که در حدیث است
و در حدیث است
که در حدیث است
تمام بر او با فستی

سعیان من مستور من ظهور معرفت من استیفا
صلی الله علیه و آله و سلم حمره فی الطریق گفت من استیفا
سبحرجه انحرای کا فاده بود در راه فقال له ان
ان کون من سدفه لا کلتا بسیر فرمود اگر خودی
من سیرتسم که باشد از صدقه هر آینه مستورم آنرا
صدیق است بر پیشین و خوردن معلوم شد که
که صدقه فرام است عمومی در دست که کار بود قال
سعیان قال صدق من مستور و قال زاید من ظهور
مصرف الهی قال صدق استن قال صدق من
قال امیرا عبدا صدق قال اجزیه سفر من تمام من
من امیرا عبدا صدق من استیفا صدق و آله و سلم قال فی
الی الله فاصدا القره سادق علی فرستی فرمود تعیین کن
بیکرم بیانیت اهل خود بسین ایام جزای فاده و
غواب خود فارضا لا کلبیا تم بختی ان کون صدق
بسیرتسم آنرا برای آنکه کوزم آنرا بسیرتسم
باشد حمری صدق بسیرتسم آنرا بسیرتسم
کیف معرفت نقد اهل که مکتوبه معرفت کرده بود
اهل که قال فادس من ابن عباس من ابن عباس
علیه و آله و سلم لا یفقط لغفقه الامن حرمان بر خداوند

کسی که معرفت کند آرزو از خدا معلوم شد که
بر پیشین نقد که با او می کرد و منی سیاحت
فان کردن آن و قال فادس مکتوبه من ابن
علیه و آله و سلم صدق و آله و سلم لا یفقط لغفقه
اصرف بر خداوند نقد اهل که معرفت و قال صدق
باید صدق من روح بن عباده قال صدقنا ذکر با قال
و قال فرمود و با هر من مکتوبه من ابن عباس ان
اهل الله صدق صدق و آله و سلم قال لا یفقط لغفقه
و در دست نشود در دست حرم که عشا و کبر معلوم شد
مجموعه غیلان و هر دست نادر کلان و امیرا
و غیر صدق با و کبر با و نشود و شکار و اهل نقد
و آله و معال نیست بر پیشین نقد آن که معرفت را
باید و تقصیل عدا با و برین نشود که بسیرتسم آن قال
و اهل رسول اصدان از خبر بسیرتسم گفت عباس بن
علیه و آله و سلم من ای رسول خدا فخر را که احتیاج
آن در ایم فقال صدق صدق و آله و سلم و آله و سلم
و آله و سلم من کسی قال صدقنا او بدین بسیرتسم
قال صدقنا و آله و سلم من کسی که بیان ای کثیر قال صدق

او سزا بن مبارکمن قال منشی ابو هریره قال قال رسول الله
قلی یوم لکم کفایت ابو هریره هر که دستخ کرده خدا را
که مرا قام فی اناس لغنا صد و اقلی غیره از پیش
خدا و نشت کرده بی ثم قال ان الله مسان کما یسئل
بتر فرمود و تحقیق شد آنکه فضل اصحاب علی بن ابی طالب
که بر سر کعبه آمد و مردم کند آنرا و سلفه همیایا رسول الله صلی الله علیه و آله
فاد کرده و میبند بر کعبه رسول خدا و مسلمانان را تا ما که
و خدا کان قبل و انما احدث لی ساعده من ثمار و غیره
نگاره آید بر مسیح کی را که پیش از من بوده اند و حال که
شماره سابق از در دستخ و ایمان نقل و بعد صریح
حاصل کرده شده است بر مسیح کی را از پس من در آن
باجل که به غیر صید یا گزیده نشو و مشکوران و کوه
سوماد برین نشود عازر من حرم را و لا یحل ما تعلما
نشود و حال نیست افتاده بر پیشین که صورت را با سزا
ترجمه چین است و من قبل از فو کوز اسطرین تا آنکه
در آنان مقید کسی گشته مراد از اهل کعبه است
نظرت بر خواد مذ به داده شود او را با مشا من بشد
یعنی تقاسم فقال ابی اسیر الاله ذکره تا تکلم و غیره

بن گفت عباس پیششکان ازین حکم او عزیر و تحقیق با کما
پسرم برای کور پای خود و عباسی می خواند فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم لا اله الا ذکره فقام ابوشامه
من اهل من فقال اکثیرا فی بار رسول الله صلی الله علیه و آله
و بی از اجل من و گفت نبوی این حکم را برای من می
فرمود فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد
ان سلم که یک نفر از من می رسد منی و او قال او که گفت
اکتوا لی بار رسول الله قال فی الخلیفه منی سمعنا من رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت از من می آن خطبه را که مشتمل بر
اطعام حرم بود و سینه آتش از رسول خدا است که رضا
بودی لا تکف ما کفیت احد بعد ذلک و غیره
شود و آن کسی که لی ازین او که موجب ضرورت و نزع کرده
در میان گوید اطواق بکشند باشد در کار و دستور
لیکن اطواق آن بر بزرگتر است بیت عبد الصمد
فقال یزید ما کف من فاع من عبد الصمد بن عمر ان سلا
صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یحلن احد ما کف من امر من
از فرمودند و شد ای جع کی باشد بر روی در جیب
حکم آن قولی مشتمل بر حکم هر آنه فیقول فقام ابی اسیر
بیدار کی از شما ای کبر آمده شود و فرود او را پس گشته

فرزد شاع او بسیم بجای آورد و نشد و طعام او مشرب بر پنج
سیم و سکون شین سحر و ضم ما و شمع آن بود و در کوه
جنبه باشد اندر سن قرآن بکسر سحر و زای و فان جان کافر
مانند خود ز روی بال و کاه و بال نیز اطوار کنند تا آنکه
لحم صومع بود ششم اطعمه ششم کوه مندر در برت از کوه
سنتا شای سوسلی ایشان طما سالی شیش از افغان کلین
اصد یا شیشه اهر یا ذنه بسیم نه شده اصدی نه شیشه کجی
کوه با ذن او ازین نشد تا بر سواد که این در شیشه کجی
دندی دارد و آنکه کوه فی کشته که سیزده ان با این شیشه کوه
کوه بر و جوب قطع دست کسی که بر دست از آن شیشه کوه
عمل نفرست از آنکه دندی که جوب قطع است مشروط است
و اینجا حکم هر دو ان عالی از افغان شست
او صاحب انقطاع صد سینه با صید او مانا و درین کوه
آب صاحب انقطاع آنکه کوه کوه بود بعد از سال رو کند یا شیشه
ان بر روی از آنکه دست او دست آورد بود است کوه کوه
آن کوه نه از آن شاع صلیح کوه کوه بود است قیدین سید
قال حدیثا بحسین بن جعفر بن زید عمرانی عبد الرحمن بن
زید مولی السنن بن زید بن خالد الجعفی ان جواسل
رسول الله علیه و آله و سلم من انقطاع قال هر دو سینه کوه

رسید رسول خدا انقطاع بسیم زود و شرف کن از آنکه
ان انقطاع صفا کوه که ما تم استسقی ما قال جواد سبحان
ان بسیم از آن صاحب آن مال او کن سوی دی انقال ان کوه
انقطاع انقطاع بسیم صفا و غیره حکم دارد انقال خدا با ما
هی یک او که یک او که لفظ قال یا رسول الله صفا ان کوه
قال انقطاع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی امرت
انقطاع او را هر چه در بسیم شتم که رسول خدا صلی الله
عنه و آله و سلم تا آنکه صبح شد و در میان روی بر روی و یک
دار است که قال یک دله صفا صفا او سقا پای حتی
قال یا رسول الله صفا صفا صفا او سقا پای حتی
رو در صفا صفا یا صفا صفا صفا او کوه او در صفا صفا
بشود آن ترک کردن وی حتی او یا صفا صفا یا صفا صفا
انکه کوه آنکه کسی که سفین آن بی باشد شیشه سلمان بن
حرب قال حدیثا شیشه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
کشته کوه سلمان سپید و زید بن عمرو حان فی هر دو کوه کوه
روم من یا سلما ذریه و صومع ان درین سلمان انقطاع
کوه انکه که بی است با صفا بی وی اول کسی است که بیست
کوه شده است زید و صومع ان صفا بی کوه کوه کوه
فدیت سوما قال انقطاع بسیم انقطاع بسیم انقطاع بسیم

0

مرسلان و زید بن ابی اسلمه گفتند که گفتی این وصیت صاحب ما بود
عنی خاتم و مکن که با منتم صاحب آرزو مسجوری و کعبه
و کربن خاتم و مسکیم بوی طهارتین تجا قوت با غنای
و قوی که بگشتیم از غزو و حج که در کعبه کشتیم من
مسلمه ضاقت الی بن کعب فقال و درت صرزه علی علیه السلام
صلی الله علیه و آله وسلم مینا یا تو ما و پس برسدیم
بن کعب فقال و درت صرزه علی گفت با فقم حیاتی فلان
انحضرت کرده می صد و نهار بود فاضلت بها سستی صلی
علیه و آله وسلم فقال و درت صرزه علی علیه وسلم مینا یا تو ما
فقال عرفنا صرزه سیر آدم یا همین صرزه خیر و سیر خیر
ضاحت کن آرزو کمال فترضا مگر کعبه صرزه کعبه کمال
و کسی بدانست انبینه سیر از آدم نزد انحضرت فقال عرفنا
صرزه فترضا صرزه ثم حینة فقال عرفنا صرزه ثم سیر آدم عرفنا
سیریم پس فرمود صرزه کعبه در چاه اول فترضا صرزه کعبه کشت
گفته اند بر او گشت که عرفنا کعبه در تربت هر کسی بد
ثم حینة الی بن کعب سیر آدم مرتبه چهارم بعد از آنکه سال
کردم فقال عرفنا صرزه کعبه و کما ما و دعا ما سیر فرمود
کن شماران را و حینان را و خبری که در آنست یعنی کعبه
فان ما صاحبها و الا استخیر بها پس اگر آید صاحبها

گفته بود که بوی و اتفاق کن آرزو بشد و ما که کعبه
فدث الی بن کعب که در او ای باب غنای کشت در اتفاق
شده که انحضرت او را سیر فرموده است و لایم انکه کعبه
صوت با بر کرده و اما حال تر و جهاد کشته و نام آید که
جهاد الی بن کعب با بر کرده و این سیریم حینة و ان شاران
این کتاب مستحب که باقی و غیر او در تحقیق انحضرت گفته
که صرزه کعبه و مخصوص بان و لالت بر علی ایام کعبه
صراحت الی بن کعب حینة من صرزه کعبه حدیث کرده
یا صاحب این که نام او صاحب حدیثان است گفتند فرود
چون کعبه کعبه بن صرزه است از سیر کعبه و ای سیر
فقال الی بن کعب یا حضرت و قال فقیهت کعبه کعبه
خدا سیر حینة کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
فقال ای صاحب سوسی است کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
فقال لاری انما الی بن کعب احوال او حینة و احوال کعبه کعبه
الی بن کعب حینة انما با سیر الی بن کعب الی بن کعب
کعبه
جهاد سال با بر کرده این روی حاکم که اطراف حینة
و کعبه
کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه

صداد که شش سال سپید تمام آمد و قائم که صد روز اول
در سینه ای سال سپید مگر آمد و باشد و لهذا جمله این
گفت سپید واقع نشد که خرفنا عود تا نام آن که آید که
چهارم صد روز سال بود و صورت چهار سال با یک که چنانچه
ششم که آمد آن چهارم پایه از گذشتن صد سال است من
قولی گفت که حرف صد تا اوج آنست که صد حرف است
و اعطاء کند در شمار و بنابر یکصد و سر بنده آنرا که کسی چنانچه
و نشان دهد و چنین آن گفته بود که در هر که برده و بیع
و ضعیف از او بود هر او را از باب ان الصلوات و السلام
من حرف الصلوة و السلام بر حرف الی استخوان کوه
که حرف کرد و نظاره بنبر و سلطان بود الی نام هر شش
مخون بر وقت قال عدنا سبانه من بعد زید بن ابی العوف
من زید بن خالد آن او در با سال رسول الله صلی الله علیه
و سلم من الصلوة قال هر روز سنه اعرابی رسد رسول خدا
از حکم نظایر از خود و حرف آن از انکمال فان ما را
مهر سواد صفا و کاه و کاه و استیع سبانه که یکی که هر
سید بود کیفیت کسید و سندان و چنین میگفت از آن سید بود
و که در هیچ کن آنرا و سال من صد روز اول فقر و در هر روز
آن حضرت را از گذشته و پس شش روزی آن حضرت قال

یک و ده ماهها سفار با و خدا را شکر و نماز و نماز
در صحن که در چهار سال من ضار انتم نقل ای یک
و ده یک او که سبب با سبب این باب بی ترجمه
مغنی کتاب لغت هر روز ما خدا مگر لغت و کون سخن
صداد بافته و گرفت آن گرفت آن اگر بی گرفت صلح شد
بر حکم لغت دارد که صباغ نیستند باشد و گفتن که آن
بر او در حدیث من لغت از آن کس استحقاق این سبب
انفصال لغت استرس من ای سخن من امر او من ای
که لغت استحقاق و صفا من احدین دعا و قال منشا
اسیر من ای سخن من ای کفر قال لغت تا اواسط
من سبب لغت گفتن بود که صفتی رضی الله عنه در وقت که گفت
لغت عجز و میگردد دستم من راهی بس با کاه رسد سبب
که بر او در لغت من وقت من است پس گفتن شش از آن
تو قال رجل من قریش فاه خرفته و لغت از کج روی از قوم
قریشم بسپارم بود آن هر در اسب شش ختم آن مرد لغت
فعلی بن شکس من لغت انفعال لغت سبب لغت با هست در کوه
گفت آنی حست لغت مثل لغت غالب لغت لغت سبب لغت
با هست و سبب و غیره ای من گفتن آنی چشم سبب لغت
گردد از آنکه بخواهی است از صاحب لغت برای کسی که در

بر تو و کجنگ خون او بر منی احد است ششاعت صاحب زما
 دوست باشد معای او برای خودن بود اخی که او پیش
 باشد او بود آن از روی احتیاط که تو انی هم هست تو
 تا عقل شایسته من غلبه پس فرمود او را که بدوش بر کن
 داشت در س زمی از کله خود اعتدال را آوردن و در با پیا
 میان دور آن نزد کشیدن آن ثم امرت ان شخص مرا
 مرا افسار بسته کنتم او را که مویشا ندر استبان کردم انم
 ان پیش کینه بسته کنتم او را که باک کند در که هر دو کت
 خود را قال خدا ضرب اعدای الله بالافری کفت ابو کرب
 که اجنبی جفت ان بسین او را یک دور با یکدیگر غلب کند که
 بس بس ای شیده مقدر آدمی از شیرینی اندک اهل
 الرسول ص صلی الله علیه و آله وسلم داده علی فیما فرقه
 و حقیق که او پیشه بودم من غیرت اما برزی که بود ان
 آن با و ما بود غلبت علی من منی نزد اسطیس غم
 آب با طرف شیر با آنکه سر مش با ان شیر منی طرف
 آن تا غلبت الی ابن صلی الله علیه و آله وسلم پس بسیم
 نزد کفرت غلبت ان شرب با رسول الله ضرب منی غلبت
 بس کنتم پوئش ای رسول خدا بس و شیدم او کت با آنکه
 را منی شدم مقهور دیا حسن مرا غلبت است

اسم اعدای من از حسن

کتاب فی القام و غلبه در معنی دوا اینها که کت غلب
 اب القام است نظام است معنی جمع غلبه است کبر و هم معنی غلب
 فزان انه و غلبه برود بیت کرده اند که کت شهور است قال
 که انی منی مستحکری و معنی منی میان انکه غلبه در
 بر غلبه است و میان غلبت ان غلب منی کت و کت
 من دیگری نیز می رسم است و قال صدقانی و کت شایسته
 و انو حاصل ان لودن که ان کون خدا را غلب انکه کت
 غلب با کفرت صلی الله علیه و آله وسلم منی ازین کت
 برود و غلبت مستحکمان از ان و غلبت است ان و فرقه
 نوم شخص خدا و نصار صفت است و انش از کرب سب
 کت ان سبها در ان و در نظر با چشم منو خدا و معنی
 طعی رو سهم در حال که کا و در خدا و سر و کت
 منی غلبه سر و ان است و المقنع و المقنع و المقنع
 نون و منی و غلبه و غلبه منی است و ان رش
 رس است که رسد انهم طرفه و انهم هم او را کت و ان
 ای آیه چشمهای شان و دلهای شان در حال که حال است منی
 و ان غلبه کرده بود ان کوف انهم هم و سکون منی است

بر اصل هر مانی نه دست که در وی مری نه عمل باشد
 نوسه نیست در دهامی شان و نه برائی امن را که نیکو
 او جو هست نه عقل نیم نیست عقل در ایشان از او ظاهر است
 و در دست آن دوزخ اندازد تا کس بوم یا استمرا اندازد
 مردود و در وی کسی آید ایشان را غایب و در حرکت بود
 آنی فردا آن اصغر زود و انعام قال مما به مصلحت بر تو
 و گفته است مما به مصلحت استی ام گفته نظرت و عقل شکر
 و گفته میوه در تقییر مصلحت بر من یعنی شتاب ز کمان
 مقصود من لظلم در حال و غیر مصلحت در آن
 بر او همی نهالی اینرا سازد به چشم قال یعنی من نهالی
 عن ابی السکک را می من ابی سعید الخدری من سوالی
 علیه و او پس علم قال از فضل المؤمنین من ان رعد و انفجر
 بین الخمره است رفوسه و چستی که با منی یافته سلسله آن
 نیکو که در پیش نه بر یکی که میان نیست و در نوح است که کاس
 گفته و این شعر است که در قامت او فلن جاب جو و یکی نیست
 و در نوح و دیگر میان نیست و در نوح که در لیلی بران است
 همین یک یک است که هر که بی پای دیگر هم جان است استی که
 گفته و از قفسه که از او یک بر است و نوح و او بود
 نیست میر و نه شعر است که این جلی را با نیست خواهی

نیست و در نوح متعلق هم نیست پس با جاب جلی در نوح
 را در خوا چه بود و اسد علم قیفا صون مصلحت است بنم
 لی در با پس قیاسی که در پیشو از مصلحتی است که بود
 دریا یعنی ادا لغزها چنان بود آن هم در حال العینه تا در نوحی که
 با که در نوح و در دست کار شکر تا از کمان و او ای مصلحتی
 آن که در نوح و مراست آن را بر آید آن نیست خواهی
 محمد به و پس سوخته کسی که ذات محمد است حدیث است
 و در هم مسکین است الخیر اول مسکین کان فی الدنیا تحقیق
 بی از ایشان مسکین خود و نیست و نه ای نیست از کس
 خود در نوح از او صیغ و نام حرفت و صان آن کرد
 خواهی و قال بو سن بن محمد حدیث ایشان من ثانی
 قال حدیث الخیر کل یعنی درین دو است قاده از مصلحت
 طریقی حدیث آورده قول الله استکس
 او گفته اسد الطاهرین انما به مصلحت که گفت نه دست بر
 استکاران سوسنی بن اسمعیل قال حدیثا جهم قال
 حدیث قاده عن صفوان بن عمرو انما استکس قال یمانا
 یعنی من این عمر خدیجه گفت صفوان در میان آنکه
 من بر شستم با من حرکت دست او را از عرض در بل
 قال کف صحت سوال حدیثی حدیث آورده پس با که

چون آمد او مردی بس گشت چو در مشینده و سوزن بگفت
خدا بر وی بر تو ایستاده انجم میفرموده و آنکه در آن روز
شده و دنیا را خدا در دو قامت گفت و گوی چنان که
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عقول ان اعداء فی کما
فیضیح علی کینه و میتره پس گفت ای هر مشینده هم رسول
میفرمود که حقین خدا در گوی می که مسلمانان پس می که
مال خود را پس است او را گفت فیض کاف و فون خود را
تا حقین بار و دعایت و مراد و جا حفظه و حق است عقول
گفتت اولی می حفظت فی عقول العرف رب کی ترشده است
که از پس میگوید خدا با می شناسی گنا و جنین آبا می شناسی
گنا و جنین جنین گنا با نی که کرده باشد و کسی را بر این عقول
بند و خدا در سخنان و عقول یکبار می که بی عقول
شما می بس پس می که بنده آری ای پروردگار حق تعالی
قره جنود ما می که سکره انما در صغر کنان و انما در
می آورده ای فی غضب انک و در بنده در باشتیم
که حقیق پاک شدت ان سترت ما حلیک فی ادبنا و انما
باک ایوم که در خداوند فرستیم گنا با نی که در دنیا
و من می آوریم آزار ای فراموش می کنی کتاب حسنای
سید جاود کتاب که جای او در دنیا و انما که فزون انما قران

بقول حق رسالت انما در حال کاران و در حقان
بنت که سکو در حضور شاهان بود ان که کوش
دوم انما در خدا باشد که در بیغ گفته بر و در کار خود
انما در ادعی انعامین آگاه باشد که در وی برت
نه است بر طمان که بر تو رسم کرده انما در عقول انما که
ظلم آگین و تعلم انما که ای که است گشته
سلطان ستمانی را و لایسکه و تینه از او را ملک که گشته
را که از دشمن مسلم بنفیر با و مشتاقان که در سکون سکون
پس ای ام منشی بقدر انما که
من ان شتاب ان سالما اجیره ان مبدع بن عمر بن
ان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال انما انما
از تو و مسلمانان را در سلطان است لاطرفه و لاطرفه و لاطرفه
ظلمی که خدا او می اندازد او را و انما که نبی است بعینه
بر بعضی با یک جنین کند و من کان فی حاد اجنابان
فی حاد و کسی که باشد در بر آوردن حاجت بر آوردن
انما باشد خدا و انما سخنان در حاجت او بود و من فریض
سکون که کسی که در کند از مسلمانان انما در فریض
فر که بنده من که است فریض العترة و در کند انما که
انما می اندازد و جمعی انما که است که است انما که

و اما دست صحیح گرفت و من ستر سگ استوار اند و چون با حقیر
و کسی بپوشید و کن و مسلمانان را دعا بفرستد برود
و بپوشد کنان او را طهارت و زینت کند از آن که او را
از کتاف کنه و جنبه بپوشد که او را و واجب است که
گردن بر روی لباسی که از سر و دست دارد سوار نماید
یا سوار کند یا سینه این چنین کسی از کنه و کجا که بپوشد
رساند این و اصل حسب نیست که از قبیل نیست است
با **س** و من اتفاقا خوانده ام که در کتاب
که مسلمان است هرگز باشد ظلم را بجا نرود و در پیش او ظلم
و این لغت را داشت او را پیش ایشان گفتند او که میفرماید
بیدگاری و باری و ادب مظلوم را ایمان است که در کتب
صحتی و سستی نرود **س** همان بیانی شسته قال حدیث
حضرت عبید الله بن ابی بکر استنش و حمیه ستم استنش و یک
بجول قال ابن علی حدیث و آن دو سلم انرا تا که گفتند
باید و بر او عزم ظالم باشد یا مظلوم **س** در قول
صلی الله علیه و آله در کسب حدیث ستم بر مسلمان من است
استنش قال قال رسول الله علیه و آله و سلم انظر ان
ظالم او مظلوم قال لی و بر او عزم ظالم باشد یا مظلوم
قال یا رسول الله **س** شتر و مظلوم گفت شتر را

گفت من را ما که ای رسول خدا این مرد باری میدم
و او را حالی که مظلوم است پس بگویند باری و هم او را
ظالم است قال تا حد فون میب فرمود میگویی و در سینه
یعنی پادشاه اری او را از ظلم حفظ فون مظلوم است و او را کن
این شایسته است بگو دست او را بپوشد و قدرت بگری
س نظر مظلوم باری و ادب مظلوم را **س** حدیث
ان ابریح قال حدیث شد من الاستیث بن سلمه قال است
سایه بن سویه قال سویه قال سمعت الربیع بن عازب قال
انرا ابن علی حدیث و آن دو سلم استنش و ما من استنش
برای بن عازب امر کرد او را که حضرت سمیت چند من استنش
چند که عبادة المرضی و اتباع الخیار پس در کتب
و آن شسته مکتوب است برای پرسشانی را صدق باشد
و عزم و شستن کتاب که در ضمن کتابت است و شسته
و اعطش و جواب او را در صاحب طهره را وقتی که مکتوب
واجب است یا کفایت و در اسلام و پادشاهان و اسلام که
کسب کند یا شسته واجب است و اگر بر عظمی اول مجلس
گفت یا شسته واجب کفایت است متین است کی گفته بود
و نظر مظلوم و باری و ادب مظلوم را مسلمان باشد یا
واجب کفایت است و متین است بر سلطان و نایب و با

دو جان ادا می و جتول و موت کرده ان که ادا می صلوات
 در مجلس کردی بشرعی باشد سنت است و در ظاهر
 و حاصله موت و غیر فرض من است و در المومنین
 بر آوردن مالت داوشتی که در سابع سو که در کسی است
 بنظم نغم سیم و سگون تات و کبر سیم سو کند و بنده اند
 در هم است بجای نغم سیم محمد بن العواد قال صلوات
 من بر من الی برده عن ابی موسی عن امی سلمی صدوق
 وسلم قال المومن المومن کا لبنا ان الله یحب صفت
 بین اما صبر و صفا زانا نه باست که حکم میکند جز
 آن جزو که بر او تشبیه کرد میان گشتنهای برده است
 یعنی در آرد گشت کیمت و گشت پست کیمت
 الله تنصیر من العلم و ربان نصرت با حقن از دست عالم
 ندانی لا یحسب احد الخیرة المومن العول من علم کان الله
 عینا و دست نینده خدا چندان آرزو کنن بر هر که
 علم کرده و متنه بره یعنی که معلوم آواز میدن که کرده است
 هست خدا مشق و با مطلع بر احوال عالم و معلوم و آنکه
 اذا صاحبها البسی میفرود و فرود خدا و آنکه نکند آن
 که رسیدنیش را یعنی ان نصرت می باشد قال امیام
 کا نوا که چون ان نسبت تو ما نادره اعوانه انکم

یعنی در دو صبار یا خوشباشندان را که خوارکار
 نازده می شده آرزو ای که کسی با صبا صبر سازد پس
 و حق که قدرت می یافته بر آرزو کننده و غمناک و آنکه
 و باطمینان می کشند با عفو معلوم از دست
 مگر دن معلوم عالم بقول ان تدوا فیها او عفو ان
 من سوء فان احد کان عفو استدیرا که گشتن پست
 قات با صبا فی کینه و عفو کند از جوی که با کسی که
 بر عشق خدا می عزوجل هست بسیار گشتند توانا بر هر
 نوا به صبی ایضا است از جمله حکام و کلین با عفو ان
 و جزا است بسته شفا و خرای می بست مانند آن
 بر حق و اصلاح که با محرم پس اجزا بر بعد است
 که الله کلن تحقیق خدا دست نینده که نازک است
 نده و در تو نیز و اشتیاق الی قوله جل علیه و
 سبیل الله علمات بر البیت که
 بزرگ است روز قیامت یعنی سبب بزرگ است
 احدین پیش قال صدنا عبد العزیز بن اما میثون قال
 غیرا عبد الله بن دینار عن عبد بن محمد بن ابراهیم
 میفرود که اسلام قال العلم علمات برم العزیز و علمه علمات
 از قیامت عالم است یعنی خدا ندرت و از عظمی که در او

او در کرد و فتح می افته و در باب آنکه در حال شایع بود
ایمانی شده واقع شده لازم می بین این همه آنگاه
باب اول فقه المذنبین و دعوت المظلومین
پیر بگردون و ترسیدن از دعای مظلوم حدیثی است که
رسول قال حدیثی و کتب قال حدیثی ذکر بان این حدیثی
من محمد بن عبد الله بن محمد بن اسماعیل بن ابی اسحاق
من ابن عباس ان ابی اسحاق صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی
ابی العین فقال ان دعوت المظلوم کفر است از این حدیثی
که تحقیق صحیح است صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
سوی من برای رخصه دعوات و تطییم احکام و این حدیثی
که در او پس فرمود پیر بگردون دعای مستقیم رسیده و را که
خاصی باشد تا بجز این نیست این حدیثی و حدیثی
میان او میان دعای مظلومین بوده که است از دعوات با
و عدم است چنانکه در حدیثی حدیثی آمده که در حدیثی
سکسکه است که مرده و است دعای ایشان صایم و است
نام عادل و مظلوم را می کشند و دعای او را و می کشند
آسمان را و می کشند بر او را که رسیده است که در حدیثی
تر که در حدیثی از آن فی بود با سبب من که است
حدیثی است که است در حدیثی از دعوات و حدیثی

از مردمی خود را بر بس عدل کرد و انگس بر آن مردان
چنین مظلوم با میان می کشند مظلوم خود را در دست تو قبول
فرموده است که آدمی را بی باس و است قال حدیثی است
قال حدیثی سید القری عن ابی هریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کان مظلوما
او مظلوم باشد او شکی فرمود کسی که با بنده او را مظلوم
نمای بر او خود سلطان اناروی او یا بنده از نفع و حبس که
شخصه او مظلوم است که عدل کند او را و خود زور در میان می رسد
باید زور سلطان که عدل کند او را و خودش قبل از آن که بگویند
دینار و دلا در هم حبس از آنکه باشد دیناری و کند
چنین بود قیامت در می و دیناری نخواهد بود حق و
خود امکان در جسد صالح و قدرتی تقدیر مظلوم را که باشد
از این ظلم را عمل یک گرفته میشود از حق با تا از مظلوم
بود آن که مظلومین را حسد است اخذ من سیات صاحب عمل
عبارت باشد او را یکجا احوال گرفته میشود از به سیات
بدر او را و او سیات با کرده میشود بر ظلم چنین بر آن
در میان مظلوم بر ظلم او را چنانکه او عبد الله قال رسول
ان او در حدیثی ناموسی استقری لانه نیز لانه انما انکسر
موضع کفر است اسمعیل بن اریس انکه نامی است

سینه که تری از آن کوی ز نال سیرود که شد سیرود
ابو عبد الله قال سمعی بن سعید القبری سولی بن ابی شیبان
سعید بقری سولی بنی شیبان است و هو من آل سعید
ابی سعید کسان با
از حدیث من نقل کرده اند
بنده دستنی که حال کرد و در گذشت از عظم خود پس برین
بروج دوان
محمد بن سنان قال ان جبراً من آل سعید
قال جبراً بنام من عرته عن ابی من عایشه فی یوم
مرد نیست لا عایشه مدینه رضی الله عنها در سنه ای که
وان امراته عافت من علیها فمشور و اعراضه و اگر
پرسید از شوهر خود صدای از خود و اعراضه را از دست
تا خوشی بر جعفری زن و با یک صحنی و او ای همانی
افترت است ملاحظه علیها ان صلیا و الصلح
پس کنایه است بر آن هر دو اینکه صلح کنند و صلح نیست
این آیت در شرف و حیثیت طبع واقع شده و وضع گشت
کردن از خود چیزی نشود بر او داده جدا شود تا دست از صلح کند
عنه المرأة لم یسئل کثیراً من کثرت عایشه رضی الله عنها
مردی که می باشد مرد او زنی و نیست صحبت و از آن
از آن زن از جهت کمال و رسالی یا به طبعی و ساکنان
با خود نه از دست بر نیدان بقا رها میجو آماره که کجاست

از آن اصل شده است و در تقوّل نیز آنست تقوّل ابی جک
من سنانی فی کلّ مجلس سیکو میزدن سکود هم ترا از آنکه و بود
فردی در صلح یعنی سکود هم ترا از آنکه و هر چه که در برت است از
بر مایه نیت و هر آن که از راه مدافعه و نظیر بود
در عیبت او باست فراتر چنانکه آن فی آنکس پس از آن
شاید این آیت درین باب و ولایت حدیث بر ترجمه است
کضع عقی فی زعم است و صرح شدت از آن و نیز از آنکه
مبلغ و بعد از آن صلی باشد نیز از آنکه خواهد بود با
از آن زن را و او صلح و علم همین که بود و کلم آن که و کلمی
زنان و او کی مردی دیگر را با صلح کرده اند و چنان که بود
مشین نمود آنکه زود در وی کرده و حال نمود و شدت
صدقه است بر نیت قال جبراً با کس من ابی حاتم بن
دیلم بن سهل بن صدقاً صدی ان البیاضی الله مسلم
الی شراب فشراب منه اخفرت آرد و شدت شراب که کثیر
بوده است پس جوز آرد و من سینه طعام و من سینه
اشیاء و عاقبت زیست بخفرت خود سالی بود و آن بن
عاشق است و عیبت زیست چه بران فعل ان لغویم با
فی البیاضی جمله و پس از خود مرقوم با اذن سید می مگر
گفته همان مردم را که بر آنند فعل ان لغویم آردن لا

باسم الله لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
عنه اي رسول الله اياك مني كمن يتعصب ويؤيد فكلوا
رسوبه و بچسبى قال فاستد رسول الله صلى الله عليه وآله
في يوم كعنت سهل بن سعد يسألون ان يستبوا مني فاستد
عنت كذا وضا بروي وروى ان همام بن عبد المنيب قال
فوقه تشبهه لام يعني و قد ابرق في كفته من كسبه
تبرجه تا حال برس طاهرش و معني كويته كويته
بها است كرا كرا فقام اذن سدا و حال بيكره بروي
من خود اورد و چي در پشت و سين خود كوسه قدس
كفت اين شير كه عدي كه سي آورده من كعنت و عوام
خوردن آرد و چنان بنا فذ كه چه قدر بود شرح فهم
بود و راست عابت سين و كافر انا سته با كرا و موش
المنى فقام
و چنان كه كه كسي كه بنا چي كفته چيزي نوز سين و كرا
او ايمان قال فبذره شيب من از چي قال صدقني
بن سدا صدان عبد الرحمن بن عمرو بن سبل اعتره ان
ان به قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من تعلم
مشيا فهو قد من سبع ارضين سبطه و كسي كه بنا چي كفت
چيزها از سين اندك با سبها بطوق كره شود و او را از

بها من است و مني كه بنده او است او را بجهت كره و ميشود
كرا و در وقت رسيدن معني كه بنده صرف ميگردد او را بجهت
رسيدن و در بين معصوم موقر كرا او ميگردد خدا او را
قال صدان عبد المكارم قال صدان حسين بن علي بن ابي كبر
قال صدان محمد بن ابراهيم ان ابا سبل صدان ايكات يند
او چي ان اسس مضمونه نفس افسوس عبد الرحمن بن عوف
صدان كه محمد بن ابراهيم كه حقيق نشان است كه در ميان
او در بيان مردم مضموني و ترا چي ذكر عايشه نقلت
با سله اجتناب او بر بس و كرا كه در صدان مضمونه
صدان راضى الله عنها سبل كفت اي اسبل بجز از اين
با مضمونه مكن در ان قال ابن سبل الله عليه و آله سلم
قال من علم قه شر من الارض طوق من سبع ارضين قد
كركت اسكون سماء تبتة و ال سبل من مقد ارسنه
و شير كبر سمي و سكون سوده را اسنى و جب
سلم بن ابراهيم قال صدان عبد الرحمن بن المبارك قال ثنا
عيسى بن عقيده بن سالم بن به قال قال ابن سبل الله
و آله وسلم من اخذ شقة من الارض بغير حق اخذ من علم الله
الاسس ارضين كسي كه كرامت كويته از سين بن جن خود
او فرود ميشود او را سده قاست تا قهر ز سين بس سبكر

ز بس مانند طوق در گردن او قال ابو عبد الله علیه السلام
لیست بسیار سان فی ابن المبارک گفت سواد مع اربعه
تکونش و در این مبارک نیست در اهل فرا سان در کتب
آنها ابن المبارک اصحابی علیهم السلام را ذکر کرده است
بر مردم مگر بصره یکی هم این چهار مردی را در کتب
این مبارک یاد کرده است اینها را انصاران و در کتب
کرده است از وی این خاندان را فروری از او حضرت کاتب
نقل کرده و در روایت ابی ذر نیز آمده و غیر اینها از کتب
یاد آورده اند
اذا ذن انسان و غیره
و شستی که اذن که انسانی در چیزی دیگر بر او است
مفصل بن عرفان حدیث شریفین حدیث بن عبید بن کاتب
فی بعضی اهل عراق فی حدیثی است که حضرت علی علیه السلام
در جمعی از اهل عراق ایستادند و از آنجا که ایستادند
بزرگواران گفتند و در این مبارک طعام سید ما را فرمایند
این عمر مرا بیس بود خداوند هر کسی که بر این
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نبی من الازان
بسیر سکنت تحقیق رسول خدا متبع کرده است از آنکه
قره و دیگر پیوسته خوانند ان است از آن ارجل سلم اعانه
مرا که طلب کند مردی از شما را در خود که شریک است از

س

از کتب است بر هر یک مگر آنکه حضرت کن با ملک و غیر
ایش از آن جناب منی حاصل منقول است که در روایت است
بزرگواران است نزد اهل لغت لیکن در روایت اینها
حدیثی از انستمان قال حدیثی ابو عروانه عن ابا شریح
فی قال من ابی سمعان ان رجلا من الانصار قال لکاتب
کان یعلم کلام عرب و لغت اذا یوصو که مردی از انصار
استند او را بنویسید چه مردی را غایب گوشت و حیض
نار بنویسید اصنع لی طعام حنظل علی او ایست صلی الله
عنه و کاتب حاضر نشد پس گفت ایها ابو شیب
بن علیم حج لغت است که در کتب حضرت را در حال
کج حضرت بنی چهار کس را یکی با حضرت سلیمان و الصبیح
و ایست صلی الله علیه و آله و سلم اجمع و در روایت
مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سکنی شامه
فصلی علی علم ربیب و عورت کرد حضرت را پس
که در حرکت نماز خواندن بود مردی دعوت کرده شد
قال من صلی الله علیه و آله و سلم ان فدا شین انما
ذ قال ثم بیس فرمود حضرت تحقیق این مرد عرابی است
ان دن سکین او را که باشت گفت اذن که درم او را
قال الله تعالی و هو الله تعالی و هو الله تعالی

خدا ی برتر و اعلیٰ ترین و شرفنا مست الهام قطعی است
از او و جنبش و خصوصیت خدام جمع خصمیت خاکه اول
جمع جمل است ابو عاصم ازین معنی آنرا
عن عایشه رضی الله عنها عن ابی سلمیٰ انه عده و اذ نسبت
قال ان ابی سلمیٰ ارجع الی الله ان الله لا یفهم و یفهم رسول
ترین مردم نزد خدای برتر تحت ترین اهل خصوصیت است
موسع و ما مردان خصمیت صحیح و کرم و مصلحتی که
این است و هو الله المصنام نازل شده است در باب جنس
بن سیرین منافق که آمد و انهدا اسلام کرد و در بار حق
انتم من عاصمی با طبعی بود علی در بار حق
کسی که نزاع کند در با طبعی و عا که که سید ا که با طبعیت خدای
او عبد العزیز قال حدیثی ابرهیم بن سعد بن معمر
عن ابن شهاب قال جنزلی مرده بن الازهر ان زین
بنت سلیمان بن امان امام سلسله زنج ابی سلمی
عبد و الله یسلم اجترتا عن رسول الله صلی الله علیه و آله
ان من خصمیت ما ب حرمت ام سلمه و زینب بنت
رحمت که و خدا روی که تحقیق حضرت شبنم زنی را
بر آورده خود فرج الیم قال اما ان شر و الله ما تنی فتم
بسی بر آن آمد رسولی ان مردم که نزاع مسک و در یک

بسی از او و نسبت من که بشری و تحقیق می آمد نزد حضرت
کنه و قتل منکم ان کیون الملع من مویس است
یعنی تر از بعضی و عراف و قد اع فاحسب انه صدق فی
و نه یک بس کان سیریم که تحقیق وی است که در بیستم
بیکم او را به عای او من و در کن مسلم فاما فی فقه نافع
بسی کسی که حکم کند و را یعنی مسلمانی بس نیست آن کواید
از آنکه در فوج فضا فضا بی او بر کما بس که کیده از آن
یا در این یک که او را از عاصم خود نیست
کسی که وقتی خصوصیت کند در این گوید و کشت نام کند
نیز در خانه الی جنزلی محمد بن جعفر بن سیدان عن عبد
بن مره سرقی عن عبد الله بن عمرو عن ابی سلمی
و الله یسلم قال قال ابرع من کن یند کان منافق ان یؤدی
جاءت خصمیت است کسی که است آن خصمیت در وی باشد
سابق او که است بی خصمیت من انفاق صمی بی عیاشی
در وی یک خصمیت از جهار خصمیت باشد در وی خصمیت
از اتفاق تا آنکه کند او آن خصمیت را از اخصمیت کتب
و حسنی که سخن کند در مع کوی بی عیاشی عادت او این باشد
و او را در اختلف و حسنی که در عده کند عیاشی تا او را تا
عده و حسنی که عده کند عذر کند و بر آن باشد

فخر و شرفی که حضرت که گوی میباشم گذشت شرح آنحضرت
و کتاب الامایان در باب صفات اهل حق که شریفترین
آنست که مراد لغاتی در محل است با صعب است شامه
پاکست این تعلیقاتی است فغان یا خنده بود با اگر در باب
صمیمی از اهل لغاتی محمود واقع شده و آنحضرت از کمال
سروت عین لغاتی که آنجا نظر نمود و نیز از صفتی در آنست
در مورد انفا و سلیمان از صفات ندره اهل کفر و کفر
و ظاهر است که این صفات اگر سوغ یا بر منافی ایمان
بود فضا من المعلوم اذا وجد الی الخ
که رفتن مصلوبی که گزیده شده است مال او نیستی که نیست
مال المعلوم و در احوالی این سرور بقا مود و در آن وقت
مناقبی مثل با مو قیتم و گفته است این سیرین نقاشی کرد
و خواند این آیت را و که عتاب گنید شما مانند آنحضرت
که در شده اند ابو ایمن قال انی رأیت نبی من
قال حدیثا هو و ان عایشه رضی الله عنهما قالت جئت
بنت بنت عتبه بن سعد کف عایشه آه سئد و قریه
بن ربه ما در صوابه نقالت یا رسول الله ان ابا عی
علی سبک سبک گفت ای رسول خدا تحقیق او بعد از آن
بجلی است شکیب که بر منم و تشدید سبک مصلوب سگ

و این این چنین است در روایت عثمان در روایت
روایتی که این است یعنی سخت نمک فعل علی صرح ان اطم
من انی در صوابه با صحت بر من کن ای اینکه طعام دم
با که بر ریت حال خورد افعال اصح علیک ان لم یضم
با لغوی فرموده است کن ای بر ترا اینکه طعام و می
مطاف و در دالالت حدیث بر ترجمه است که آنحضرت
فرموده است که کفر و مال بیخ را صواب حق از آنچه مسلم
اصحاب می آید که کسی تنه می مال او کند بسته کفر و
عبدان صبرین پوسته قال حدیثا علیت قال حدیثا
بزرگوار ای صیب من ای طبر من عتبه بن عامر قال حدیثا
منی علی صعبه و آه بوسلم که حدیثا مسلم عتبه
فرموده گفت مکتبه کفتم مر سحر حدیثا که بجز میگوید
ما سبک بر دکنیم بر هر می که معافی می گزید ما را که
بزرگس بر سبک می تو در این سنی فعل ما ان ترکم
که با جنبی تعقیب تا قیام سبک بر مود را که نزل
گفته می پس اگر که رفته است بر شما که بجزی که
نزد او است و با یک بر شما را پس قول گنید فان لم
عقل خود منتم قیام تعقیب سبک که گنید آنکه فرموده
پس کفر حدیثا من میمان گنید اند که این که گنید

حضرت با آنکه بر اهل مزیه در زمان سابقین و اولاد
 بودند که اسما نان برایشان فرود آید همه آن گزینان
 عطا فی منزل است که این دستور در زمان آن حضرت
 علیه و آله و سلم بود که بیت المال نبود چون سوال در
 بیت المال آمدند حق و در حد حاشش مردم از آنجا نگرش
 دیگر در مال مردم خلق نماند با باجارای الله
 چیزی که آمده است در سقیفه و سقیفه یعنی مکان سابقین
 برای نشستن مکان بسیار ناز و مجلس الهی صلی الله علیه و آله
 و سلم و اصحاب فی سقیفه بنی ساعده نشسته است پیوسته
 رحمت کند و ظاهر بودی در سقیفه بنی ساعده که بیت
 نامیر المؤمنین او که بر صدیقی رضی الله عنه در آن نشسته
 در آنجا یعنی بر سیمان قال یعنی مالک ج و اجزائی بر
 عن این شهاب یعنی گفت این در هزاره در او نشسته
 یعنی مالک و یونس از این شهاب و این قول است که
 باستانی و دیگر قال اجزائی عبید الله بن عبد الله
 این ابن عباس اجزیره من قره قال حسین ثقیفی
 این عباس جزو عبید الله از عمر بن خطاب گفت
 بلکه ای که صفات که در حد پیوسته در آن ان الله اعلم
 سقیفه بنی ساعده جلیق الفار جمع شده در سقیفه

کفر

ایضاً گفته اند که در آن وقت که ای که مطلق با پس گفت
 برای کردار ای شوخا نجیسا همه سقیفه بنی ساعده
 بسیار بود و در آنجا در سقیفه بنی ساعده حضرت
 در حدود کورست و این طرفی هم قرار آورده و مقصد
 آنست که صحابه در سقیفه نشستند تا این باب را بگویند
 اظهار مسامحتی با هر نسبت که اگر کسی که انصاف
 قضی این شد و سخن اظهار نماند که نشسته اند و بعضی
 از آنجا که میگویند خواد و حرفت روح خدیجه است بر آنکه سقیفه
 نشستن در آن روایت و نیز روایت که برای آنست آن
 مردم میگفتند سقیفه سازند و هوای راه را بر نشسته
 حضرت و این است بر آن از آنکه در اجزائی حضرت
 علی علیه و آله و سلم بخیر آن گروهی وجود و حوا
 در آن نشسته ای یعنی استلال برین حکم موقوف است
 بر آنکه سقیفه بنی ساعده بر سر راه بود و آنست آن مردم
 میگفتند و با تمینی باب در مسامحتی کتاب مسلم
 بنشود لا تقع خارجا به ان نیز خسته
 در آن در بیان که با این گزین صحابه همایه خود را یکی
 گفته و در بی در دو ای و این نیست را اشخاص از خود
 در ضمن روایات خسته یعنی حق است و صفات تعبیر

صد صدی سون کلمه غرابین شنبه هر روز
عن ابی هریرة ان سوالا صلوا صلوا صلوا و سلموا
عنه و ان عمر بن الخطاب قال بلغ من قوم من قومك
و در بعضی روایات بنام من است یعنی منی غیر قول
او هریرة بانی ارکام عبادت عرضین سپهر سلوک او هریر
به حال است که می بینم شمار از مسلمانان که
و اعداد همین بسیار است که هرگز خدا را از یاد
آن خدا میمانند گفتم ای شما ای من اوقات که گفتم
با کفر شمارا زهر گوییم با شفا نه خواه بخواه قبول گفتم
کلمه او و بنام منی نزد خدایه و ما کلمه است که از جهت
سیان احدیت و حدیثی که در پیش آمده است و فرمودند
که حال نیست آدمی را که راورد او بی رغبت و بی روی
کرده است این را حکم با سنازی که بر شرط سنازی
میخ کن گفته اند که رغبت مساوی باشد و مشا و آن
زجر می رسد تا زمانی در قول جوی سنج است و فرمودند
اگر ضرر باشد واجب است و بعضی عرض میاراجع کنند
و بنام منی اگر قبول کند حشر را در و کشتن شایع
مانند آن عاقر آینه و شمول کند ظاهر است که جوی
کسی است نیز همین حکم داشته باشد

یا اطری در حکم نخستین شراب دهنه است
و هر یک قال حدیث صفان قال حدیثا ما برین زید قال
است من است قال گفتم سانی انقوم سرال ان طریقت
این بودم سانی همین در منزلت طایفه طایفه که من مردم بود
انقیص و در شراب ایشان در روز شرای که میگردانند
غراب می رسیده یعنی نفع با و کسر شد و سمی و با کجاست
و ما در سمی سنازی که در شراب میگردانند نیز اطفا می کنند
در شرای که از شراب طیب میگردانند که اگر آنش می رسد
فان رسول الله صلوا صلوا و سلم سنازی سنازی
ان انحر حرت پس فرمود رسول خدا سنازی که میگردانند
انگار با شنبه که شراب حرام کرده شد قال حضرت فی
سنگ الهیه گفتم این پس بختیست و در آن گفتم
در کوههای مدینه فقال لی ابو طلحه حج فاحر حرت
فاحر حرت فی سنگ الهیه پس گفتم ان ابو طلحه
آی در بر شراب است پس آمدم و در پیشتم از این سنازی
در کوههای مدینه نخستین شراب در کوه که کسب کنند
بود لیکن برای اطفا قیصر حراست دهنه است
امین در صلعت راجع فرمود برای مردم و ضرر ایشان
دهانه نخستین و غرض از پاک شدن جاه و جران فقال

مینو انوم قد فعل قوم دهی هسته بطور هم سوس کتبی
 نمیشی کشن قومی دعا که شراب و سنگی بی کشی
 صبی ز سینه بی کشی که در وقت شراب بخورد بود که
 کشند و ایندندش با صحن نمیشد کرده اند شامان و دیگر
 کت که کرده است که در وقت وضع شراب طوطی
 است که در زمان صبح که شراب خورده و در وقت که کشند
 شده اند و در این مینویسند آیت سوره الفاتحه که
 قال المسهل الذی انما و علوا الصالحات مراح فکرم
 پس نازل کرده اند شامان که در وقت که کشند
 ایان آورده اند و عمل نمیکردند که ای در صبح که
 خورده اند پیش از خورم با سب افند العطر
 میآوردند و این سنگین کردن صفتی سرد است و کشند در آن
 در لحرس علی الصصات و کشند میرا صصات
 بهترین صفتی است که صصات است تا خنط فرات صص
 صص طریق است در روز و سنی و قالت عائشه رضی الله
 فاصبی ابو بکر سید نبی و درده گفت عایشه رضی الله
 با کرده بود و امیرالمومنین ابو بکر رضی الله عنه سوسه کرد
 خانه تعبیل بود و تفرآن القرآن تا ز سیکه در قرآن میخواند
 تقصفت عینت الشکرین و ایان هم خون شیرین

نیکو نه امیرالمومنین ابو بکر رضی الله عنه زمان
 شکران و سیران است اما کما که خوش بکشد زلفت آن
 روز که بر رضی الله عنه تیغفت روزی تسلیم تقدم پنا
 بر ما صفا کفر ناست و ایمنی صلی الله علیه و آله و سلم روید
 که صغیرضا رحمت گنا در باروی در وقت که کشند
 سادین صفا کفر ناست ابو صغیر بن سیرم بن زید
 ی اسلم من عطاء بن سید مری ابو سعید بن الحدادی
 صلی الله علیه و آله و سلم تا کم دا لکلمش صلا طرقت قفا
 مانا یخورد و در دره جوده او کشند و در صبا کشند
 صبا پشت ما باره از کشند و در آن صبا کشند
 شدت صبا پشت آن کر عالمی شفتت که سخن بکشد
 یک که در حضرت روایت ای در آن صبا کشند
 و در که صحت صحت سماعی طریق خوا بود فقال فاد
 اجتران الهی صص فاعطوه و نظرین صصا بر گفت بخت
 پس بر که ای بار آمد کشند که کشند و در آن صفا
 و در آن طریق پس کشند صحت جوده قال فضل العبره
 زود و کشند بر حتم است از این لری باجم و صواب شرم
 و در آن کشند آنرا است از او در این حد و صوم و در که
 صوم است بر کسی که صوم کند و امر بالمعروف و من المنکر

مرد است و منی کون از آنکه منع است در شریف
باب اولی در طریقی از الم بنام جامع
را که کن و منی که آنده و شو کسی آن است
عبارت این است که منی که منی حلی الی کون ایصال
انسان من ابهر و ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
قال منار جل طریقی که شسته جدا طمش فرموده ما یادگار
مردی را که میرفت پس سخت شردوی مشکلی فرموده
فترت پس یافت جایی را و فرود آمد و روان جا را پیش
آب شمشیر خاکی که شیب باکی از می سرا طمش بر
بر آمد تا که در یکسک از عوارت تشکی را بان کشید و هر
کجا از تشکی فقال الی علی قد بلغ ذی الکعب شلی و کون
یعنی منی پس گفت آنرا بر منی رسیده و این کعبه را از
کعبه بود حال از من شزال الی عماره خاکی را شسته
فرود آمد و جا را بر کرد و حوزه خانه از آب و آب و آب
شکر و صندل و پس تا که گفت که او را در سینه رسد
و آنرا زید او را قالوا یا رسول الله و ان فی ذی الی
یکتشف عارضان ای رسول الله تحقیق ما در کوی صبا
است قال فی کل ذات که رفته اجز فرموده در هر یک
نواهی است یعنی در یکسک که در سوزنده حیوانی قرار است

باب اولی در طریقی از الم بنام جامع
باب دوم و قال جامع من ای هر چه من ای منی صلی الله
علیه و آله وسلم سبطه الاذی من الطریق صدقه و در کون
که رسک و غار و کما است از زبان را در هر چه که
کامی و این ترکیب از قبیل نسیع یا معیدی غیر
ان ترا است و تا و پیش آنست که از فضل اسم که فرموده
ما خذ انه محض است و ایضا صدقه جز واج شده است
باب اولی در طریقی از الم بنام جامع
و جز با خرقه معتم من سجود و قاسمی در یک غیر معتم
که آن در کسر کام و پای کتبه شده و جای خنده و خا از آب
طفت قنبر است فرموده و مشرفه معتم و سکون بود که
ما صدقه معتم کوی شده و است جایی که بر سطح خا
باشد و غیر مشرفه جایی که بر غیر سطح است مناسب است
کتاب الاطعمه است که فرقه از منی و سطح و سطح است
تند کسی باشد طعم و صدی نیست شدت عبا و ان همه
قال مدنا این صفت من از برای من عروه من اساتذت قال
الشرط الی صلی الله علیه و آله وسلم علی اطعم من اطعم الیه
گفت اسامه را که سرفه امر عیدی از جنبه های سرفه علم
نظم عزم و طعم و سکون یا بر سرفه سینی موضع مند

وزیر منی نصیب است اطام جمع است بعضی گویند معنی
سکین است فقال ملزوم ناری ای ای مرغ افکن
فقال بگو گم بس برمود ای سینه شامتری اگر من می بگویم
می می بسیم طایر وقوع قناریان غامی شاکو که غنچه
باشما می آقا در نظر با می می بزم که قناری بسپارد و دم
واقع خا برسته در بند صد می می کن کبر قال مدنا
فرغ قیل من این شهاب قال بفری فسیه اسدین صبا صد
فر من صبا صدین حاسم اول مرصا علی ان سلسله
بن علیک بر دست که صحنه و دم حرمس بر ای که سوسم
بن خطا تا سنی صدف من المراسم من ازدواج ایلی علی
علیه قاسم اول و در زن ان ازدواج سوزید ابقی علی
لما ان تو با ای صدف صفت فدر کما آن زانی که فرود
طایر بر تو آمارا که تو بکنسید و باز که در سوی خدایس
حقیق صاف شده نمای شامخت سو حال و عدت صبا
ج که در من باوی بس گشت از راه و بر گشتم من سوی فیلی
جاده شکست علی بر من ان دهه ان بس نمای صاحب که
آرد در غنچه آب بر عدت آرد از ابریزه قناری بس و کما
صفت با سر اولین من المرات ان بس کفتم ای ابریزه
گفته آن دوزن سن ازدواج ای صلا صدف و آند

فقال قال اسد قال لمان تو با ای صدف صفت
فولجا ازدواج بجزیت آند که گفته است مرآتیا ابریزه
فقال اعلی کب با این حد بس غامی و غنچه بس گم
رضی صدف ای صدف تا که می بس ای این حاسم آن بر
غایت و صدف است رضی ادرغنا و اجمال جن است و
در انزلت دار کو با صدف گشته اصل این موبس گم
شود و بر غنچه روان در میان صبا با از حرمس
بس که گمی می با بران بر حرمس علم صاحب گشت
که بر کوبا محسوس بسته حمران حال او با این ملک که
فرا و در و همی رفتنی که جنون باشد و مصلحت
صحب و محال از رای تا که است ای صدف و کرب
قنون است اصل را صدف است بر ک که در اندام
القول سرد است که کله او را در حرمس او او است
فرا کفیت سوز سوز برش آرد هر صدف را در ک
بر اینه و بیان گشته صدف را فقال ان گشته و کما
من الا صفا سنی اسدین از بس گشته حجتی بوم
من و صبا که مراد ان انصاف و غنچه سنی اسدین
عازر فرغ است مصلحت بر حرمس فرغ که در حرمس است
و این سوز مذکوب که در دست که ای عاده صدف

بر غیر مستعمل بود و نیز منسوب است که هفتاد و پنج
گردانی است و می گویند که المذنبه و الکاسی که
و حاجت ۱۶ الی حدیث است کما شایع است و قول
صالحی مدعی است که کسب و بودیم که سوت نزل کردیم
بر سینه خدا فیصل بود و ایستاد و پسر نزل کردیم
دو می نزل آنحضرت و نزل کردیم روزی دیگر که نازل
صفتی من نزل کما جوم من بودیم و پسر و فی کون
او را برای می خواند و احوال آنرا در امر شریف و جوان
و افاضت نزل شد و فتنی که میرفت و می گردید با نسیه
نکردم از مردان و کما حضرت فریضت طاعت است
با کرد و فریضت علی سکریم زمانه قدما علی
انهم تعظیم شاره هر که است و دم آوریم بر تقاضای
که نعلب بکنند ایشان زمانه ایشان طلع شاره
من ادب شاره انظار پس کشته دان که کمره
زمانه انظار و طریقت ایشان طاعت علی امراتی
پس آورده که روزی بزمن فراموش بازگشت
به شکر آواز خاکوت ان ترا منی طاعت دم سکان
انها ملک برین خوش است و دیگر هر حاجت که می
خواهد ای این را که هر حاجت که خواهد ان از واج

و کسب هر اینه بر کینه مدح تحقیق زمانه سحر زمانه
و آینه مرا جنت کند آنحضرت و ان احدین بودیم
من علی منی اللیل و تحقیق کی از زمان آنحضرت
کنند آنحضرت را روزی شایع فاطمی پس بر سر
مرا کلام او در دست الی ذل فاطمی است یعنی آن زن
تقت حاجت من مثل منهن عظیم تر زمانه و باه که
کرده است از آنکاسی عظیم تر حاجت علی نبانی
علی طاعتی است که در خود ما ما یعنی پوشیدم
در صفت طاعت ای صفت ما صاحب اصدان رسول
عده آرد کسب جوم منی اللیل پس کفر ای صفت یا
که در کون ان نماز اول شاره شایع است که طاعت
در صورت پس کفر صفت ای صفت می در کفر
ان آن زن ان اقامت ان غضب بود مشکلی
و انما یکبر غضب کند خدا از حاجت نفس بر اول
شوی که گفته اند نفس انما منین و مشکلی است
که اگر غضب بر اول منین کند است مشکلی
مشکلی آورده و هر راجع با صدی باشد که مشکلی
رسول مدعی است که کسب طاعت بسیار کن
و انرا میباید شایع و کفر بر حاجت کن

حرفی در آن سخن آورد احمد و سلمی باهاک و بر سر کجا
گفته هر شوره ترا از حاجتی و کاره که ترک آن کانت
هی اوضاع تک و احیای اول صدصلی اصدعیر و آری
برین عایشه رضی الله عنها و معزور مبارک ترا ایضا
فوقه کمال لطیف تر از دست مجرب تر است نبوی رسول خدا صلی
عید و آرد مسلم بخوابد عایشه رضی الله عنها معزور ترا
بمال عایشه رضی الله عنها اگر نماند که گنگو که کند و بگفت
از وی بر میدارد تو هم گمان کنی شایه ترا آن شرف نشانی
اوصاف بیخ عزم و سکون داد و صادر بخود هرگز دست از دنیا
مینی حسن لطیف در بعضی آیات انوار الاضواء صلی الله
تو که آنقدر شایسته ان فسان قبیل انما ل هو و او بودیم با پیش
کرد و ما همچنین چیده شان سینه در فعل و ادب برای حکایت
دعا وقت از این به پیشم قبیل برو تا در مشاهیر فغانه بنا
هر دو زن ساکت در بعضی آیات فعل است ما مضمون
و چون ساکن و سر همین منزل صامی بود او تیر پس زود
کرد پس در زودت و زودت و محضرت فرج عشاء و حضرت
بالی ضرب شد پس باز آمد وقت عشاء و در وقت
سخت قال نم گویند ای آنجا هست هر چون در جواب کسی
شد مطرب استقامت گفت ایاست با در راه نیست آنجا

وقت پس بر سبیم که در خدا داده باست قرینیه
پس برون آدم سوی وی و قال صدت اعظم گفت پیدا
شد و گاهی عظیم خلقت با عمارت فسان قال لای علم
مرد اول پس گفت صحبت آن کار عادت ایاقید
فسان کجک آمد بد گفتی فی کبر عظیمتر از آن و از ارتداد
از است طلق رسول الله صلی الله علیه و آرد و مسلم عیبا
و طلق رسول خدا زمان خود است یا این مرد از
زمان منای شنیده از آنکه چون آنحضرت بر ای طلق
گوشه گرفت عادت آن چنان بود که آن کرد که طلق
داد و قال قد قامت حفصه حسرتو گفت هر کسین تا کام
گشت حفصه و زبان داد و گشت انهن از آن بد آنکه
ان کیون بودم من کان سکیرم که این امر نزدیک است
شود نجبت علی شیای فضیلت صلوة العظیم رسول الله
صلی الله علیه و آرد و مسلم پس پیشیم عابد را و ناکردم
قریب رسول خدا فذیل مشرب و فاضل مینا پس در آن
در کردار که مرد را بود و گوشه گرفت در آن قدح حفصه
فادای بیکی پس در آدم بر حفصه تا که دیدم او را که
بگفته گفت با یکدیگر الم انک فذک گفت هر کس که نماند ترا
ایا خودم که ترسانید و خودم ترا که غیر نه از او غضب ساز

المجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قالت فالتقى
ابن ابي طالب وادع شهابا زار رسول الله اذ اختلفت
الاعفرت ابكره ودر بخت حضرت محمد بن ابي طالب
از خانه حضرت و آمد منزلها فاذا هو در راه با یکی سینه
سرمه شده پس نگاه و دیدم که سینه می سبزه صفتی
پیش من است با ایشان اندک زمانی ثم اعلی ما احدثت
المشربه التي فيه بيتره فلما كره مني ان اذنه
پس آمد در بجهه او که حضرت در وی بود گفت خدمت
امور است بدان عرض پس گفت سر غالی سبزه را که کوفته
را و در نه نام او را باغ است طبع کن اذن در آن در فلان
تکلی این صلی الله علیه و آله وسلم ثم طرح فقال واكلمه
فصفت بره اینه آن خادم پس کلام کرد اعفرت از سینه
چون آنکه گفت و اگر در ترانس حضرت را پس جانفشانی
فا صرفت گفت مع الرضا الذي عند العرس پس گفتم
و بیشتر با همی که در سینه بود ثم غصص ما احدثت حضرت
خدمت فذكر مشه بيتره فلما كره مني ان اذنه و سبزه
مردان خادم را پس دانگرده جانگوش اول گفته بود گفت
مع الرضا الذي عند العرس ثم غصص ما احدثت الخادم
فقلت استهان من بعد ذكر مشه سبزه باره چنین واقع شد فلما

ارت حضرت فاذا خدمت به عرونی پس هر که بر پیشام در
حاکم بر گشته نام نگاه خادم سبزه مرآت اول اذن که
صلی الله علیه و آله وسلم گفت اذن ما در ترانس رسول خدا کرد
ذمت صید فاذا بر سینه صید مال صبر پس در آمد
با حضرت نگاه و دیدم بهیچان در دست بر روی بزرگ
مال گزرا و دیدم دلام چیزی که از بزرگ تره خدمت من
را ترانس حضرت میان حضرت و میان من بود با خود
قد ترا را مال کسده محسن از ترانه است جوریا و هر که
اعفرت مکیه و مساده من ادم مشه با بیت نکر گشته
برایشی از جرم کرد و ذن او درست فرماست مکتب
عبره فرم گفت و اما قائم پس سلام کردم را حضرت خبر
گفتم و حال آنکه من استاده بودم اعفرت گفتا که هر چه
مردان فعال با ابا طالب دادی زان خود را پس گفت
نظره و را ایوی من و گفتی فی نه ادم ام فرم گفت و اما
قائم هستن من سینه گفتم و حال آنکه من استاده بودم
سبزه و در حضرت غضب می بر دم وی میم که با خود
کرده است از غضب تا که در آنم گفت علی که و شش
تکبیر و بعد از او با رسول الله در خدمت ای رسول خدا کرد
بنی مرا نگاه کنی حاجت من عرونی که بود کن سینه فرم گفت

افشا در دویم کرده و زینش که غرض میگردان خورد
قد سبب قریب مسلم بودم فکر کرده بگواه قدم گویم
بر فوی که غیب میکند نشان از زمان ایشان پس
که در تنه ایغزال با جانگر گشت قیسم رسول الله صلی الله علیه و آله
مآذ و مسلم پس چشم که در رسول خدا رحمت گناه خدا در
وقت بود یعنی در وقت علی حضرت پیغمبر گشته اگر چه در
مدام بر حضرت وقت با بزرگان گشت حدنگ می آید
انگ داشت الی الهی صلی الله علیه و آله که مسلم بود
عاشق تر هر مسلم شده قیسم از هر حق گفت من را
مسلم پس چشم که در بار و گشته است ای که دریم گشته
ما که چشم که در وقت معبری فی بین پیغمبر و مسلم نظر
نظر خدا در قاضا و فراسد ما است پیغمبر خدا
المعز ما به گفته پس که خدا میبیم در این بزرگ
که در وقت نظر از زمین و عاقل با یک و او بر حرم چشم
نارسیده و ایست گفتات جمع آید است معنی حرم باد
نوع گفت اوج الله صلی الله علیه و آله است پس گشته
دعا کن دعا کن را تا فراخی گشت در زنی بر خانه تو ای
فراخی گشته بود لطیف را بر است و اما جان تو خان گناه
در دم فراخی که پیغمبر است در استناب از نگاه تو

گفته اند و تا در حال ایستادن عبادت می کنند خدا را
و ان وقت من بجای آورده و گاه شکایت فقال اونی شک
افتاد از خطاب بود آنحضرت بیکر کرده پس فرمود یا
در شک سینه در بر خدا که خدا را از نماز مسلم ای می آید
گروه و عقرب از نظمهای در پیوسته ای بر خطاب او یک
قدم محمد طیباً تم فی الحیوة الدنیا اما قوی سخته
که قبول کرده است است برای اما طیبیات و خوشبویا
ایشان در حیوة دنیا می مانی و در آنکه مشکوک و همین
عمل نیت که با باشد معنی که از آن که اعدا آنگاه
مرده و کسی باشد خدا اینقدر رحمت هم با بنا بر پیغمبر
یا رسول الله استغفر لی پس گفتم ای رسول خدا طیب است
کن را از خدا از حرمت انتقال نامر می که در حضرت تو
کردم یا غزالی الهی صلی الله علیه و آله که مسلم کن ای
الحریت هر که پیغمبر که در وقت پیغمبر از آنجا است
حدیث که ای صیبن افشسته حضرت الی غایب پس
عاشق و آن حدیث این است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
اگر مسلم گیاره بی صورت کرد باریه و جان حضرت و آن
گوشه طایفه رحمتی اندر فرود چون پیغمبر من غنی شد
یافت حضرت فرمود او را که چه شده آرزو حرام کرده آنقدر

ماریه را در حقیقت ضایع بود تا آنست که گفت ماریه
و عائشه را بخیر و شکیلی است و حضرت سوگند خورد که ماریه
بزیان قربان گفته قول آنست که نزد آیت ما کما یظن
لم یحرم ما اعلیٰ مدک منی رحمت از او ماک که ماریه
واقع شده همین کفر ماریه بود چنانکه از حضرت
میبود قوی دیگر آنکه آنحضرت بر کوشش آنکه ماریه
قوی یا خوشش می آید همین کرد تا آنحضرت بر آن
جریل چون نهایت شرم و داشت از آنند سر و پا پیش
خوردن بر خود حرام کرد چنانکه این افتاد در کتاب
التفسیر در مورد کفر مسلم خواهد شد و کان قد
ما از بر اهل طین مشهور است شده موجود است همین
چنین جا بنامه وجود آنحضرت که تحقیق گفته بود
در آیه در ماریه کما سی از شمی غنیمت بر آن زنان پاک
صاحب گرد خدا آنحضرت را موعده یعنی هم بسکون
و کسر هم و فتح و آل مصلح مسدود میست همین غنیمت
فما صفتت فتح مشرون پس برگاه که گشت بر ماریه
و نقل عائشه مژده بهار آمد بر عائشه پس آید
نهایت عبادت کرد و نجات و عائشه آنکه افت
ان لا تزل علی ما مشهور است گفت عائشه چنین گویند

6

و زوجه ای که ماریه بر مایه و نا اوصیای شیخ و
نزد تحقیق ماریه کرده ایم امروز به نسبت و
همین ماریه به نسبت و در روز گذشته احدی با هم
آورد با شرمه منی آنقدر علم منی خود کرده و در
شدت و اق خود و دشواری این ایام نوده فقال انی
صلی الله علیه و آله و سلم الشرح و مشرون و کان کعب
الشرک شام و مشرون پس فرمود آنحضرت ماریه
روز بسیار شد و بحسب اتفاق آنجا به نسبت و در روز
نات عائشه و نجات آید آنحضرت عائشه منی
ماریه پس از آن شد آیت خیر زمان که امنیت یا الهی
قال لا زودوا کعب ان کنتن نزلن الهمزة اولها و نیشا
در منی آنست ای سفیر خدا کعبه مرغان خود را اگر شما
صیات و ماریه و آرایش آن نشان استنک در شکر
سرافقا محسب استنک باید که سنده و هم شمارا و کعبه
نک و ان کنتن نزلن الله و رسول الله و الدار الا فرقة
الله و محسبات استنک اجزاء معنی و اگر میخواهید شما
در رسول خدا و سراسر ای آنحضرت را پس تحقیق معنی
آگاه کرده است زمان کعبه که خوانی بسیار میبود
اول امر آنست پس ابتدا که در منی بجز که در منی

در بعضی موارد است اول مره واقع است و بعد از آن
بنا بر رضی الله عنهما از جهت کمال اعتبار و حرمت
معاذ رسول خدا و رسول او را گرفتند و بود و بعد از آن
آن قاض بود و قصد آنحضرت فرمودند که چون وی بیعت
کنند بنا بر ظاهر ظاهر حال اوست و دیگران نیز نماز فرمودند
خواستند که قال انی ذکرا کفک امرأه لا یحکب احدکم
صنی شامری ابویک فرمودند که گفته اند هم برای آنکه
و بیست باکی بر تو که ستایان کنی تا آنکه طلب امر کنی
و پدر خود را بعضی شرح بر یافتی لا تا این شده اند
محقق است که لای محکب الای لا محقق باشد و در آن
محکب سنی لازم و واجب خواهد بود قال قد علمت
ام ای لم یکنه مرانی صراحت گفت عایشه رضی الله عنها
محقق سید اطمینان که مادر و پدر سنی هستند که پدر با شهادت
نیز ای تو شرف قال ان الله قال ان الله یحکب
الی عظیم است فرمود و محقق شدی بر آنکه این آیه است
قلت ای ذکرا است امر ای فانی امری الله در رسول خدا
افتره عایشه رضی الله عنها گفتن ای درین کار طلب کن
مادر و پدر خود را محقق من نبود امر خدا و رسول خدا را
افترت از قول وی رضی الله عنها قد علم صلوات الله

که عایشه پیش از آنکه آنحضرت بیعت کردند بر عین اطلاق
بافتند از شیوه ای ذکرا است امری تا بیعت است که بعد از
فرموده آنحضرت و خواندن آیه است معلوم کرده و میباید
او را بجهت معلوم کرده باشد و بعد از آنکه توضیح فرمود
عایشه رضی الله عنها برای اظهار رعیت است و بیعت
آنحضرت را تکرار کرده است ثم حضرت نقل مسأله است
فایت رضی الله عنها بیعت تکرار آنحضرت حدیثان ما
و گفته اند ما شنیدم قول الله قال لا یحکب احدکم
درین حدیث آنکه سواقی ترجمه بود یعنی حدیث است که آنحضرت
در سفر را اختیار فرات کرده بود و سواقی جواب این است
که از هر رضی الله عنهم رسیده همین حدیث است که آنما که
و قصد از رضی عنین لیکن حدیث تمام این را در حدیث
نویسی که در آنست و سواقی گفته اند هر که در بیعت تمام کرده
و در اخبار صحیحین حدیث ما این سلام قال ان الله یحکب
من عبده الطویل مرنا لسنن قال ای رسول الله صلوات
و آنرا که سلم من است و سواقی گفت من سوگند بود رسول خدا
و گفت که خدا بر وی از زبان خود میگوید و کلمات آنکه
خدا بر او که شهادت داده بود پای مبارک او آنجلس سنی
عید ریحانه عمر فقال اللطف منار که قال لا یحکب

در خرد که درها بود پس آید هر کس که ای طاعتی داد
خود را فرمودی کنی ایبت شد کثرت شد و قدرش زیاد
قدش بیشتر عایشه لیکن من گوید خود را مایه بسندگی
بستند و در روز بستر خود را از خرد و آید بر ما بشکست
این من خصل غیره علی ایضا در باب سلسله
در حکم کسی که بستن خرد خود را در طاعت و سبب خود را
با طاعت با سوره شکر زیادت کرد و صفت از و جز آن که
در این حدیث نام جای است نزدیک مسجد نبوی صلوات
علیه و آید مسلم در کتاب مسلم قال حدثنا ابو المثنی
قال اخبرنا ما بر بن عبد الله قال اخبرنا ابی صلی الله
و آید مسلم السعده قد طفت ای گفت ما بر در آید بیضا
مسجد و در آمد من سوی آن حضرت طفت الخلیفی با
ایضا پس بیتم نشود و در کوشته جفا طفت و ایضا
قرین قبول لطیف با لعل بسندگی تا حضرت این طفت
که در میان بس برود آن که گفت که نزدیک ای آید که
العش و الخلیف که فرمود با شتر هر دو در بستن شتر
که گشته شده است که حضرت در راه هر دو که در
از جا بر شتری عزیز و تا بر نه او را داده بود که او را
سخت برفت این حدیث برتر هرگز اول ظاهر باشد که

که در میان با آنکه شکر نیازی و یک حدیث بود که
اسب او وقت احوال عند سابط قوم در میان
بستند و اول که در آن زمان سوره زکریا فرمود سابط
بین اهل طاعت است و جاری رحمت و شاک و نجاست
نه نامهای آن حرب من شکر من مقهور من ابی اول
من نه بعد قال القدر است و رسول الله صلی الله
بستند و قال القدر ای ای صلی الله علیه و آید و مسلم سابط
قوم قال قال با گفت حقیق و ایم رسول خدا را با گفت حقیق
آید حضرت شکر و جلالت سابط فرمودی ای بس اول که
استاد و از خرد آید که محل نشستن خود و نیز آن حضرت
ای ای ایست که تو است گفت
العش و ما یوزی الخاسر فی الطرف فری بود پان آن
که گفت شامی طاهر و در چیزی که آید که سبب مردم او را
سبب داشت آنرا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
یک من سعی من ای صالح عن ابی هر چه در آن رسول الله صلی
خود آید و مسلم قال جابر بن عبد الله عن ابی هر چه در آن
علی الطرف فابره فرمود در آن حال که مردمی سبب
باخت شاخ خار و بر سر او سپس همان کرد و کوه شیب
آن فکرا صد و شصت و بیست جمله که در حدیثی از رسول الله

و تا که روی پس آید بر او را با سبب
فی العروق المتدیة فی الریه من جن العروق و من کلک
که در شریع عام بنیاد کبریم بسکون بخندد و اما
و بعد بعد بود در منقلب بالفضل از باب اینست که کتب
و نای است که می باشد میان راه علم بریه الهی که
فرک مناهع سبب ذوق پستتر شود ابتدا اهل آقا
عالمند پس گنجه شود از آن خاطر راه آید و وقت
بوقت ذراع حدت موسی بن ابراهیم در شاه جری
خان من از برین عیب من مکره قال بخت ابا هریر
عنه قال نفس العیضی صلی الله علیه و آله و سلم اذا نسجوا
فی العروق المتدیة بسبب ذوق گفت ابر بر بره حکم که بنیاد
بخت خدا بودی خوشی که ساز عت که در درون کلان
عام بخت خراج که کند در میان راه با سبب
القبیضی صیران اذن صابره غایت کردی فی اذن مال تنی
سیر من و سکون و ابر صودا هم است از شب و شنبه
که غارت مال سلمان سلطان حرام است و مردار و اجناس
مالی است که بعضی غزاة شنبه است یا نقد باشند فی حمت که
بر بره برست آید بکبره و نیز فرود آورده اند آنرا در
که کجایی کشیده شده و بی حمت بقدر وقت خود بود

که در عین طهای که شنبه من کس نهاده باشند و یکی که
تو یک دست بگذرد از پیش و یک گنجه و قال مناده
اللهم العیضی صلی الله علیه و آله و سلم ان لا تعیب و گفت
عادت بخت اسلام که در محضرت را نیز که غارت مال
کنیم که با شتابت بود در ایام غایت است اما آدم بن
الی ایس قال حدیثا شنبه قال حدیثا صلی الله علیه و آله
بخت حدیثا صلی الله علیه و آله بنیاد انضاری و حدیث
ابو انزه گفت حدیثی بنیاد شنبه حدیثی بنیاد
انضاری را و این حدیث حدیثی بنیاد است
و در او در حقیقت که در سماع حدیثی بنیاد از آن
حضرت دار شنبه گوید او را و در بنیاد بخت است و در
شده است بخت انضاری را و در حدیث سال و قال
صلی الله علیه و آله و سلم من انسی و انشد بخت
حدیثی بنیاد صلی الله علیه و آله بخت از غارت مال
و شکر کردن علیه بنیم بسکون شنبه سخن کردن و در
و برین کوشش و چینی و دست و پای آدمی و کند بنیاد
فران حدیثی بنیاد حدیثا العیضی بنیاد من عقل من
ابن شتاب من الی کبری حدیثی بنیاد من الی کبری حدیثا
قال العیضی صلی الله علیه و آله و سلم لا یزنی فی زمین سینه

و در موسم زود زنا میکند زانی بشکای که زنا بی گناه میکند
و حال آنکه او مسلمان است و تا سرباط طریقی است
وای نوحه شربا بشکای که می پوشد و حال آنکه سینه
و تا جنب نشد بر رخ انفس از انصار هم چنین است
سواء خدمت میکند یا نه و در حال که بر صید اندر مردم
اصول و جزآن سومی وی نظر بای خود را بشکای که خدمت
نکند حال آنکه وی مسلمان است و در سید و در سید
آی بریه من ابنی صلی الله علیه و آله و سلم شکر الله
و در وقت از سعید بی سبب و ای سوا این هر از حقان
عوت مانند انچه است مگر بنده را سنی ذکر کرده اند این
قول از اجزاقال الغزیری و در حدیث گفته ای صلی الله علیه و آله
که یکی از روایات این کتاب با فتح بظن ای صلی الله علیه و آله
مواضع است اینها در سنن و در تفسیر انچه است که گفته است
باشنا و ایان هر کس که بر این بیعت من قاری بود و در
روز ایمان که کشیده میشود از وی قاری میخواند از این
روز ایمان با سب که الصلیه و نقل الطریق در میان انگستن
صیغگیستن و ک صلیبت بت نصرت بر سنی از ب سب
با اعتقاد آنکه صلی علیه السلام را ای شکل بر او کشیده و
و این ملا غیر با مشورت آن را می پستند حدیثا

قال من ان الغزیری قال اجزاقال سعید بن السیب مع
من یروا له صلی الله علیه و آله و سلم قال تقوم الساعة
من یزال یکره ان یرتم حکا مسقطا فرود قائم بشند است
تا که در اول میکند در شام بر مرید دعا که عالم عالم است
عکس الصلیب و عین الطریز و نطق الطریز پس می نگردد
و یکشنبه در آن روز میکند جزیه در آن قران و قبل نمی کند
از حد کافران که ایمان و از آنکه در آن وقت مسلمانان
عاقبتی حال تمام بود اگر کسی با عادت صحیح شربت پخته
که صلی علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم فرود کرد
در آن جزیه و اگر با مسلم با قبل خلقت شربت است
که این این حکام مستحق است تا زوال صلی علیه و آله و سلم
انچه است نیز اشارتی آن حد اند پس با فتح این حکام
انچه است باشد صلی علیه و آله و سلم که در حدیث آمده است
من و یقبل الله صلی علیه و آله و سلم و مال تا که قبل می کند
آنرا از چکس از عاصی که مردم او در آن وقت خوانند
با سب که ان کسر الله انی منها انحراف شکسته میشود
عصای که در آن شراب است و مال که بر اول صلوات است
صین هم او تخرق از تقای با یاد کرده شود مشکای که
در آن شراب انداخته باشند فان کسر صفا از صلی علیه و آله

قد بر سر فرودنا نیکه زانی شکای که زانی که
 و حال آنکه او سمان است و لا سرب لغزین است
 و نه نوش شراب شکای که می پند و حال آنکه شکایت
 و لا قیست نند برغ اناس اید اعداد هم من سرب
 سمان غارت نیکه زانی را در حال که بر سر از مردم می
 احوال و بزرگان سبوی دی نظر بای خود را شکای که غارت
 نیکه حال آنکه وی سمان است و من سیر و در سول
 بی هر چه من الهی صلی الله علیه و آله و سلم شد الا الله
 و مردیت لا تعین سب وانی سلوان هر از من با
 عرف ما نند انجریست که نند را اینی ذکر کرده اند این نیز
 قول امیرا قال الغزوی و حضرت مکتبانی صلی الله علیه و آله
 که یکی از او است این کتاب یا فتم مکتبانی صلی الله علیه و آله
 مکتب است این هاس در ستر انجریست که مکتب هر مکتب
 با شعار ایان مرکب گیران این بیخ من از زبید و زبید
 روز ایان که کشیده و بیخه از وی فارسی بجزایه از آن
 نوز ایان سب که الصعب و نقل لغز در میان گشتن
 صعب گشتن نوک صعب بت نند است بر منی از ب سب سب
 با اعتقاد که صی صلی الله علیه و آله با بی شکل بود که کشیده و
 و این مکتب با بیخورت آن راهی پرستند هر شای مکتب

قال مدنا الغزوی قال امیرا صلی الله علیه و آله
 من قال له صلی الله علیه و آله و سلم قال تقدم من
 من قبل نیکم این مزیم حکا مسقط از خود قام پیشه است
 تا که زوال نیکه در شما بود مریم دعا که عالم قال است
 مکتب الصعب و قبل لغز و نفع لغز سبوی که نیکه
 نیکه نوک او در نیکه جزیره از آن که فران و قبل نیکه
 لا صکان ان کرا بان و از آنکه دران وقت مسلمانان
 ما من قبل نیکم با بود اگر کسی با عادت صبر ثبوت پند
 که صی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد کرد
 و نیکه جزیره و اگر او با سلام با قبل طاقت شربت است
 که صی این حکم مستحق است تا زوال صی صلی الله علیه و آله
 انجریست نیز اشارتی آن بود اندیس با صی این حکم
 انجریست باشد و صی با صی نخواست بود و بیخ نیکه
 صی با قبله احد و بسیار پیشه و مال تا آنکه قبل می کند
 آرزو از آنکس از هاسی که مردم او دران وقت خواستند
 با صی با نیکه از هاسی صی صلی الله علیه و آله و سلم
 صی که دران شراب است و قال که دران صلی الله علیه و آله
 صی صلی الله علیه و آله و سلم از هاسی که مردم او دران وقت خواستند
 با صی با نیکه از هاسی صی صلی الله علیه و آله و سلم
 صی که دران شراب است و قال که دران صلی الله علیه و آله
 صی صلی الله علیه و آله و سلم از هاسی که مردم او دران وقت خواستند

با طبع محبت بر ارنگت کسی تیرا با صبری با کینه
یا ای که نشیخ زده میشود و کوههای آن پیش از آنکه
مزمیر که از جیب سیاه شده این مژگن است بعد از تقصیر
این شرط است که چیزی روی او زم زم است وانی شکیلا
طنین که مگر تقصیر بیستی آرد شده تا من می گوید
مخبر منی اصدقه تا من گوید و منی آرد شده که کسی در طیار
که شکست شده بود و دهی که در یک که شکست شده
او را پس ملک که شرح در این امر هیچ چیز صبر نه باشد
طیور از چیزی حدیثا او عامم الصفا که این سخن بر
ای الی صید من سلیم الی کون این العنسی علی احدی
و مسلم رای بر آن تو قدریوم غیر تقصیر ویر العفوت کشاید
افزوده شده بود از فرود غیر نقه لیسلی تا تو قدر
الیزان پس فرمود بر چه از فرود میشود این آتش
در بیت انی در عظم کتف الع استعمال است قال
الایست که گفت سلیم کن گفت راهی بر خوان فرزند
مرد عیسی هر لغت ما امل و هم هر دو مقوم مع عازت
داشت کبر عز و رسکون فن صد و عیسی است از این
ان با نشان آسید گفته اند قال اکثره و او هر طرف
بشکند انا و بر نیر آنا میزراج بعد و منی و کجا که

راغها فرخته بودند تا او را بر صفا و مسلمانان
گفته نظری به استخدام از بریم و مشوم آنها را فرود
قال ابو عبدا صدکان ابن ابی ایس قال لغز ابو عبدا
یا فون گفت ابو عبدا صدقاری سولفت مع و ابی ای
ابیس گفت مرابسته بیخ هر دو ن هر دو این بر من
نه و حشیه است هر که بر سولفت انکار کرده از یک قبر
عز با لغت کرده است و از بیخ منی شیخ این هر گفت
که این با زاست نزد ما اگر چه آنرا اصطلاح بر حقیقت
آن قرار یافته منی اخر منی کرده که از شقیقین و ستان
نات این اصطلاح معلوم شده است که از مرز و لغت
و در شیخ شعب تبرکسی کرده باشد و هر که کویب
طاعت آن میکند بر وی بان و عقل است مسئله ای نیز
همین قال عیسی که و میگردد این ظاهر است بر کسی
باشند و نامزد که اول هر وقت منی عزه است ولی شکرنا
الع یقوتند و مشهور است که انواع اعراب مارغ و
نصب و جز می باشند و اغلب بنا بر شتم و شنج و کسر
تضع کرده اند که همین که بر آید از منی گفته کوفان
اخذ و شکستند اغلب یکی اند و مع سرب و سی بر افه بیک
مسلط و قول این حاجت که گفته با صبر رضا و الصفا

داگره عرا ایما سی برین ز غیب دارد حدیثا علی بن ابی طالب
قال حدیثا این ای بیخ من عا به من ای من طوم
سجد قال دطل ایمن صلی الله علیه و آله وسلم گو گفتن
سودر آردا حضرت کرده اند شیخ و حال آنکه بنام پیغمبر
نصبا و که کبیر سیده و حضرت بت بود و فعلی لطیف است
به پس گشت کبیر و آنگاه ایچری کرد دست آن حضرت
وین من و در دست و محصل گشت کبیر باطل چنانچه
الفند قال ایضاً ان من من صبا عدین من من
به انفا قسم من اب انفا من عا لیس انما کانت کفرا
علی سوره انما سوره فیه تا ثلث مره است از عا رت و بیخ
عیبا و وی که غم بود بر که کرا و او بود که در کوه
بود و سهوت و بیخ سین و سکون با صند که پیش ما عا
سیاسته یعنی که میز خانه خودی که فرود زمین بود
گفتن همین عا بی بروی چیزی میزند فنگه و ای صلی الله
علیه و آله وسلم فاخت فرقتن کسیر با به که آرد ایضاً
رحمت که در ای بروی پس گرفت عا لیس یعنی اید و نهاد
که کف نا فی العیت مجلس عبا پس بود و نه باشد
می نشاند اما فرقه نعمت خون و سکون عجم و آه که سرد
مشق و ساد و خود عا چرا صورتها نیز با به که پیشند

در ساد و به بیخ که در از حدیث این معلوم شده
گردد ساد و صورت بود که حضرت شد تا در نگردد
من فاضل دون با در حکم کسی که قال که در کوه
بال و کبیر که عا رت سکرده باشند تا عبا عدین
به قال حدیثا سید هرا این ای اوب قال حدیثی او که
هر کبیر عبا عدین مره قال سمت سوال حدیث
عید آرد و سلم ایضاً من قول و ن با نه نمید گفتند
ای عبا عدین عمر و شیدم سوال شد اما سید بود کسی
گفته اند ال فردوی شید است یعنی رواه العزلی آرد
این باب با حدیث درین ارباب مسلم برای آنست تا
والت کذ بر که وضع علم از حدود ال خود با هر که چیز
گشتن گشت اذ که گفته او سینه نیز و کجا
نگشت کی کاسه را تا چیزی دیگر که از چیز دست جواب
خود است ای عا من مثل با جنت میشود با نه قصه شیخ
کات بر سکون مراد و همین کاسه چون شب سید
قال حدیثا بیچی سید من حد من اسس ان ایمن صلی الله
علیه و آله وسلم کان حد بعض منایه عرب است از اس که
بمهربا بود و نه یعنی ان خود که عا لیس است با جنت
اعدای اصابت المرسن مع عادم بقصد جفا علم سید

یکی از اصحابان مسلمانان با غاوی گامش را که در روی پیام
بود و بعضی عیالات داشتند که حضرت در آنجا
ام که هر دو فرستاده باشند هر یک از دست ایشان
فرمودند و او را باشد حضرت بی باکترت گفتند
عایشه رضی الله عنها حضرت خود پس انگشت گامش را
شده تقصیرا وصل جناب العظام پس پرسیدند که گامش را
و کرده و روی آن تمام راه قال کلین و حسین از سوال
حق فرمود و فرمود حضرت یاران را که بر که او بود و گوی
و گامش فرستاده و او را گامش را گوی تا بیخ شد و از
خود فرغ العترة الصمیه و حسن و الحسین و پس از آن
درست و گامش است که گامش را قال این الی غیر
این بر میگردد و شیخ گویند است اجزای بی بی ابی طالب
و من غیر این صلی الله علیه و آله و سلم مقهور از سوای
استخوان است که یکی از حمید و حمید از استخوان مطری حضرت
شینه از ما سبب از هم جایطای طین شده و گامش
باز داشت یکی دو اردو یکی پس گویا گامش تا نزد آن خدا
سپهرین ابراهیم قال حدیث مریدان عازم من حجرت
مرا بر رویه و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گامش یکی بی اسرئیل قال این مرجع صلی الله علیه و آله

زود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و روی در حق
حق صلی الله علیه و آله و سلم است و او را مرجع در بیت که مرجع است
نزد سید و بجز آنست حضرت است و حضرت غایب است که با سبب است
نار او پس خدا او را می آید که گویا در او را
قال صبا او را صلی الله علیه و آله و سلم گفت آنرا و در آن خود جواب
و هم با او را یا نماز کنتم ثم انتم بستره از آنجا او را و آنرا
یافت و دعا کرده و می جواب شد و همان گفت با او
که اول مرتبه گفت بود و خبری را در او وسط آورده که سید
آید همان گفت که گامش تقاضای اللیم لا تقته صنی زید
انوار است پس در سر بر سپید و غایب برگردی و
خداوند ایشان او را تا آنکه تمام او را روی زنا گامش
بوسات بر روی حسین صلوات جمع سوخته او از چشم
نماند که سوره در میان او معنی زانیه و گامش مرجع بی
سوخته و در دست مرجع همواره در سوخته تقاضای آنرا
لا تقین حرکات پس گفت زنی هر آینه سینه مرجع را و در
می اندام حضرت و فکرت غایب پس می آید آن را
مرجع پس سخن کرد او را و در پیش کام خود که پس
که مرجع یافت راهها گفت لیکن تقصیرا پس است
راه کار که همیشه خود دولت خدا تا تقاضای مرجع

پس نامه پندرس پس گفت بجز از هیچ است فاله که
صورتیست و از نوه و سیوه پس آمد مردم می گفتند
صومعه داد و کشتن امر که شاد و خوش خوار فصلی است
الطعام فقال من ابوک یا غلام پس شوکر و می خند
کنار دست راستش طعام و گوشت گیت چه قای غلام
قال ای ایست فاله ای صومعک من ذهب گفتند
ایما هر کنگسته بود در صومعه و یا میکنیم صومعه
از طه قال ای من همین گفت با کشیدم که اول آنکه
بوده است حال با این قدر و ثبوت حکم شرعی حال آنکه
بیت و مثل این از ولعت کلام که نه نشسته است
بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الشریکه شرکت نفع مشین میجو و کسرا و دیگر
میجو و سکون را آورده در لبت یعنی آتشین است و
ثبوت من در چیزی و در ایاز اده و ابر و جسی و آن
چند نفع است چنانکه در کتب فقهیه بیان یافته است
الشریکه فی الطعام و اسلحه و العروض در جهان شرکت است
در مرز و سفره اجناس غیر قوه نقد کسروان در دست
ای در نفع است و با سود و بیت ساکن است در آنرا

صومعه آن بر آورده در مسافرا نشسته او خود ابرقده
و خط کردن نزد مرا نعت در سفر و گیت فتنه
در وزن نماز خوار و فقیهت صفت و چگونه است
چیزی که سنا کرده میشود و وزن کرده میشود و تخمین و کتبت
اشد با شست بشت باشد لایم بر السلون فی السنه
اسمان با گل ذرا عصا و ذرا عصا از عصا چیزی کتبت
مسلمانان در سنا و سفر که یکی بخود این کس باره
اگر باره و دیگر از طریق مجاز فکرها کلام و کتبت
هم است و بعضی روایت لایم و شت و هم
فرا شده اند و کنگ مجاز ذالذهب و اقعده و هم
عین است مجاز فله بشره و فقره لفظ اما می رند
فله لفظ و فقره بشره روا داشته اند با جامع علماء
العران با فقره است و یا کباره عزرون فردین
شریکه و شت که از آن شریکه معلوم شود شت صاحب
برست قال ای جز ما که من و هبت بر یکسان می
بن صاحبان قال نیست در آن احد صل اندر
و سلم سب قبل اساعل گفت ما بر ستاد
برجاست شامی بخرد این در کتب صلح از جرت بود تا
با عبیه من الخراج پس امر که در این با عبیه

دوم ششما تودا فتم و این لشکر با یک سید فرزند
دوم در میان آنها بودم فرزند حق ادا که همسر
فتمی از ادا پس بر آمدیم تا دستش که بودیم بارانند
شده و شفا فرمود و صیده باز داد و یک
کله پس از خود ابو صیده بگ کردن بنیاد لشکر
کردند از آن حد آن مردی که ترسید بود صدها
مرا تا کنان بفرستاکلیم صیده پس فرستاد
اندک اندک حق ظم کنی صدها افره تا که تا صدها
تودا که بر صیده باران که کان کجان فرما صفت و با حق
فرمود پس گفتیم بی صیده بی نیاز می گشت یک خندان
وقت فقال الله و جبرنا فقد با همین جهت پس گفتیم
بجنتی انتم تا بودن آن اثری غلطی شکای که
اصفا قال ثم اجابا الی الله گفت جبار سبتر بسیم
هر با خاد حوت مثل نظرت پس تا که بودیم ما
که با به طرب اینج طار سجد کرد و بار سوده
وزن کعبت کوی خوره و اکل شده و کس لعش
عشیره فقیه و جزو ازان ما بی آن لشکر تودا شب
امرا ابو صیده و صلحین من اطلا عد قضیا پسر تودا
ابو صیده و طرف از اطراف او پس پستاد و کرد

ز اهر احمق در خلعت پسر امر که کوچ پس کوچ کرد
فرزت گفتند غم نصیب ما بستر کزشت لشکر تودا
من آن در رسیدند آن هر دو صلح و ابا که شترها
بزار این لشکر خواسته بود و صلا بقت ایضا و حکم
ز جو بست که سرکت در هنگام و زادت مبتدیان گفتن
کوچ زنت هم بود است بنیاد پسرین مرحوم قال
صفا عاتق من احمیل من مزید بی ال صیده من سوزن
الکعبه گفت مسک شده ووشای مردم قال وقت ازدا
انتم و اعلم و دانست از سوزن کوچ گفت سبک شده
و شای مردم و محتاج مسکه شد این در عروه چو از آن
بود است اعلق یعنی افتد است قال انی صلی الله علیه
و آله وسلم فی یوم اجمع خازن لهم پس آید مردم بگفت
در کشتن شتران خاد پس از آن داد ایست از فقیهیم
خارج بود پس ما ثابت که اکتب از مهربان خطاب پس
خود او داد و افعال افتاد که بعد از یکم پس گفتیم
بنت با بندگی شما پس از وقت کردن شتران خاد
طی انی صلی الله علیه و آله وسلم فقال یا رسول الله
عاه هم بعد اجمع پس در آمد مر بر سوره خدا و گفت
باری ما عد حقیقت عبادان مردم بعد از گذشتن شتران

ایشان نقل از رسول الله ص و آرد و سلم با وی بی آنکه
یا تون فیصله از دادم فرموده آن در دهم جانیدگان
فرستای خود یعنی آنکه نماند است همه بارانند فیصله
نسخه فیهله علی انسخه بسبب گسترده شد در آن سفره
بیا شد آنرا بوی نفع کبرون و شسته کار مصلحت و
موانع و سکون غایب آنکه در هرجا که بودی جبار گشت
فقد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه و زکریا
برین ستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس در کاف
برکت که در آن درین سنه کمال افتاد و رحمت است
بجای علی علیه السلام واقع شده و در شرح علی است و
توضیح با عتق بود است هم نگردد آنرا هم با هم بود
فاختی انفس منی فرط استر خواند آنحضرت مدح
معرفی می نشان بسبب گرفته مردم به گفت آنکه فاطمه
شدند از قوتهای خود تم قال رسول الله ص و سلم
اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله استر شانه
این معجزه که است نمود آنکه رسول خدا رحمت کن خدایا
بروی که ای خدایم که نیست آنی سستی عبادت گشته
و جیغی من رسول خدایم که بر است من این معجزه ظاهر
بیشتر محمد بن یوسف قال حدثنا ابوالفضل قال حدثنا

ابو ایمن شعی سمعت ابا نعین صریح قال کن نقل صلوات
علی الله علیه و آله و سلم المعرفه صریح و در انفسم مشرق
گفت داغ بی صریح فوجیم با که سینه ازیم ما مفرقه افکار
عصر بس زنجیر یکدم شتر بر او قسمت یکدم در جزو
ما کولی ایمنی مثل ان تقریباً نفس من سوره مکه
که گفته پیش از آنکه فرود یکدم آفتاب بیخ نماند که
ماده سمیر و سکون یا در آخر جم است یعنی بریان و که خسته
است و باب تحمل صوره صفر گشته و سخن در آنکه
شده است مطابقت این حدیث اینجا همین حدیث است
شکرت در عظام بوده و خوردن هر یک نیز مطابقت است
در حدیث محمد بن احمد قال حدثنا معاوی بن اسامه ابو ایمن
عن زید عن ابی موسی قال ابی صلی الله علیه و آله
و سلم ان الله یخبر من اذار الخوا فی الفرداء و قال فلما
عیا لهم بالمدینه گفت ابو موسی اشرفی از خود نیویز
جقیق اشرفان و شستی که خانی شری ترشای اینجا
در ملک گاه با که گشته ی عظام میال ایشان معجزه
الله جل جلاله صریح صریح و سکون را و شسته سمیع یعنی فاش شده
زاد است در اصل نقل است معنی رنگ شمشیر که با یک
برای شده نه ی در گوی زاده و معجزه اما کان مندم فی توب

و بعد آن مقصود اینست که جمیع کسبند چیزی که باقی بود این
 نزد ایشان در یکجا در بستر نموت میکنند میان خود آنکه
 واحد باقی در یکطرفه و سویت و برای نام کمال
 اما منقسم پس اینها از منقسم و سر در ایشان یعنی در ایشان
 استقامت از دنیا که کسبند کارین و صوماسا و اینست
 عظیم است برای ایشان **باب** ما کان من غفلت
 فانهما نیز احسان بینما ما سود فی الصدقه چیزی که باشد
 از و شریک پس محقق بود در هر جهت میکنند میان خود
 ما را بر صدقه که مفید بعد تو از جهت و در حدیث است
 نیست محمد بن عبد الله بن العقیلی قال حدیثی فانهما نیز احسان
 بن العقیلی ان السیاح حدیثه ابا بکر کتبت در لایفه الصدقه
 اینی و رضی رسول الله علیه و آله و سلم محقق است هر یک
 حدیثی است بنی السیاح که محقق بود که صدی رضی الله عنه
 فرستاد از رضی حدیثه و اکثر من و تقدیر کرده است
 رسول خدا و قال ما کان من غفلت فانهما نیز احسان
 بینما ما سود و فرمود هر یک که باشد از و شریک محقق
 جمیع میکنند یکدیگر به برای بیانی که از و شریک
 اگر تصرف در مال شریکست خواه صدقه باشد و چنانچه
 مورد حدیث صدقه است **باب** در تصرف دیگر که آید

نسبت مال منافع مال هر یک قسمت کرد **باب**
 تقسیم منقسم کردن در استوار است علی بن حکم از
 قال حدیثا ابو جعفر من صدق من صدق من صدق من صدق
 من صدق من صدق من صدق من صدق من صدق من صدق
 و سلم بن ابی العقیلی گفت صدق من صدق من صدق من صدق
 صدق است هر چه با مراد از حضرت که نزدیک جداست
 نزد الخلیفه که سبقات اهل به جداست و این بیان است
 بود از حضرت در قضیه چنین صاحب ان صاحب من صاحب
 رسید مردم را که سنگلی ما سا ابراهیم و صاحب پس رسید
 نیز از او حدیث را **باب** اثبتت قال ما کان من غفلت
 فانهما نیز احسان بنی افریات انعم بود از حضرت و آنرا مردم
 یعنی از پس رسیدند نیز از حدیث را اثبتت قال ما کان
 من غفلت من غفلت فانهما نیز احسان بنی افریات انعم بود
 از حضرت و آنرا مردم یعنی از پس مردم می آمدند
 از جهت شفقت و عدالتی تا در آمده و دارد و انعموا
 و در آنجا انعموا انعموا پس شتاب کرده و هم در دفع
 کرده و دیگر با کرده تا فخر انعمی صلی الله علیه و آله
 انعموا انعموا پس خود از حضرت به بار از من و کیا
 پس از حدیث از جهت تصرف اینها پیش از حضرت و

رنجین و کما اذت شور بای بود که بر ابط دم برود
 تم قسم ضل هشره من اعظم بصره شتر است که در کجا
 بز یک شتر صد سنا هر قطعه را قیاس هم پس کس کفر
 شتران شتر بی لب که غذا آرد با کجرا که ایشان
 نیز قطع لان و شتره بدال صله یعنی هر سبب اعیان نیز
 و سکون من صله است یعنی عجز کان فی القوم من ان
 و بود در دم آسان کتری یعنی سواری اندی آن شتر
 شترت که کجرا و فاهوی رحل منتم صم نموده است که
 مردی از ایشان بتیری و در آن شتر را پس گفته است
 او اعتراف بر آن نیز تم قال ان لعله العمام ادا بر کاد
 ادا و شتر بیشتر ز خود تحقیق مرا این پس شتر ادا کرد
 مانند که بر آن حیوانات و شتر صواصی فاعلمک سنا
 فاصفا به کذا سبب چیزی که فیکه شمارا از آن شتر
 پس گفته آن چنین که در با این شتر فقال صری ما
 زجر او عاف العود مدارق بر صرح سیکو به گشت
 صوم با کفرت تحقیق ما اسید و دریم و شتریم با ای بریم
 شک او است و من را نوز او نیست سنا صری الفع
 با تعصب و نیست بان و شتره ایا نزع کتفی بار با یعنی
 با و شتر نیست و اگر شتر نیز کس کس کس میشود و

و شتر کا کرا و شتره مذی جمع حیه است معنی سم
 کرد ال یعنی شتره قال اللهم ذکر اسم الله
 و بود چیزی که بریزد جان و در کوه است و است نام
 عدا روی در وقت ذبح پس کوز به لب العن انظر
 در عالمی که نیست چیزی که جان بریزد و ندان بخان و صم
 من و تک و در تک است که گویم شمارا از علت آن است
 قطع انا و ندان پس آن استخوان است غالب که کوز
 مطلق تا جان تمام بر آید و اما انظر لعمری الجیست اما نانتا
 بر شترهای حیوانات یعنی طریق ناپسندید آنهاست
 در اینست تشبیه ایشان و پس بشماره و نیز ما فریتم
 بر این میشود و خطایی می گویم که کتا بر از بی کام است که
 بر شتره معشایان فریج گفته زود است پس مقصود عالم است
 گفته شد با سبب انقراض فی انقرض انشرا و حتی
 بستادن اصحاب در بیان رک قرآن در طرایح کسان
 شریکان است تا آنکه طلب که از آن بیان شرکت شد
 ملا برین می قال حدیثا سببان سببان قال حدیثا حدیثا
 بن حکم قال سمعت ابن عمر يقول سمی ابنى صلی الله علیه
 و آله و سلم ان لعن ابن ارجل بن قریظن صعبا عمیثا
 اصحابه یکتفون ابن عمر من کده است چه زنده ای که در

مروبان و در با یکجا سکه تا آنکه طلب از آن که اصحاب
نیت است او را بود قال مدنا شریعت من مصلحتنا لکن بالکلیه
فاما تا سخته گفت معلوم بودیم بالمدینه پس در یافت
بدر مصلحت سالیشان این الزم بریزر قنا القریس بود
زیر که کسبوزندنا مضره و کان این هر شریعتا قبول
فان این صلی الله علیه و آله کسب منی من عمران و بود این
هر که بگفت با و بگفت در آن کسب منی من عمران
رحمت کنادضا بر وی شیخ که است از قرآن ادا
ارصل سلم امام که آنکه طلب از آن که مروی از شما بود
خود را که شریک است

سهم اصحاب از زمین ارضیم

باسم عظیم ان شاء الله تعالی این اشراک را و غیره در آن اشراک
چیز با میان شریکان نسبت برابر لی که در زیاده حد است
عمران بر سیره و قال مدنا لیسوا شریک قال مدنا ایوب
ناخ من این هر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
من احق شرفنا من صیده او شریکاه قال یحیی بن یزید
کسی که آرد او که نبی و شریک که او را بود از بنده بعضی
کبیرترین همه بوسکنان قات و ضا و سلامتی نیست است
اندک باشد با بسیار آرد از هر یک کبیر همه بوسکنان

همان هر سگله از باب تنگ او است و کان لکن
نیت لغز: اصل لغز هفتی و با شمره و دگسته و اما که
بیرسد سای آن سینه در اعینت دست پس آن نیز
آزاد است تمام از عادت او آه فقط حق و اگر کالی باشد
او در بعضی آن که شرف از عادت و کسی آنچه از او است
باقی بر علوم سعادت خواهد کرد قال لای قوی و حق
من باقی لای الحدیث من این صلی الله علیه و آله وسلم
گفت ایوب مینه ایچ که قول او حق است با حق قول یحیی
از او گفته با و حدیث از سینه شرف است صلی الله علیه و آله
و سلم کرده است خطای که بر این تنگ است
و اما که از باقی بی زور و تفکیر و عازاد از بعضی حدیث که گفته
شما بشیرین محمد قال ایضا عبد الله المبارک قال لای غیر
سینه شرفه من شاد و من انصرون ان من بشر
شیک من ایدر و من این صلی الله علیه و آله وسلم قال
احق سقیسا ملک طیه طه صلی با و زور و کسی که آن
عیسی از بنده خود پس بر دست ظاهر که آن از دست
و مال خود خاتم کن لای قوم الملوک شیخ عدلی که شرف
مردمانی نیست که در شود آن ملکوتی که در کم باشد
ثم استسقی غیر شرفی غیر پسر طلب سعادت که در شود

کشته شود و آن بند و کفیل مالی که بگذرد معنی شریک بود
 تا تمام نماند و در حال که آن بند و جزو شاری در پیشگاه
 بیق دیاره بر حصه از وی نهفته یا اگر در پیشگاه آن کس
 مالی بر سر آن حکمت حدست بر وی نیست این امر می باشد
 حقیقت است اما چنانکه کامل مسایبت نشسته می کند و
 مسایبت قول نموده است در غیر فاده ذکر نیست و باید
 شرکت در رفتن که از این زندگی ذکر میشود معنی اولی
 که مانع این حرف نقل کرده در اینجا داده ذکر نیست با سب
 مل نفع می آید و اکسنت نام چند در بیان آنکه اگر
 کفر و ادا نماند شود در صورت دور کردن معنی کفر
 مستقیم است نسبت ابو منیم قال حدثنا ذکر قال سمعت
 ابا عبد الله محمد بن اسمان بن شریع بن ابی حمزه علیه السلام
 قال مثل انعام علی عده و اصد و حق حقیقه فرمود مثل کسی
 قائم است بر عده و خداوند بیکداز که مردم از آن فرستند
 امر صورت و منی فکر میکند و کسی که واقع است در آن
 یعنی ترک امر صورت میکند و آنکس که است میکند کسی
 که واقع است در آن یعنی ترک امر صورت میکند و آنکس
 که است میکند لکن فرم بستم اعلی علیه السلام و حق حقیقه
 گرفته اند معنی و فرموده بود که بر جای از جای کسی

ما صاحب معنی اعلی یا و معنی اسطفا پس بر معنی
 از فرم را اعلی یا کشتی و یا ای آن و رسیده است
 یا یا با آن آن مکان از معنی اسطفا ادا استخوان
 مرد اعلی من فرم پس کسی که در باغ آن کشتی است
 کطلب کرده از باغ کشتی آن چیزی را که کشتی است
 که باه ای است مانند پس از باغ کشتی این قوم با کشتی
 در کشتی ایشان و طلب کردن آب از جهت آن که
 در عدم کفایت ایشان است یا در امر که اهل کشتی
 آب از طرف بالا می کشند و یا کشتی را با کشتی آن
 راه با کشتی شده که در کشتی ترکان او و آن فرقی
 فی انبیا فرقا دم نوزد من ففنا پس کشته با آن
 کشتی آن اگر باره کنیم در عصر خود که از کشتی ابرام باره
 کرده فی آن فرقی شوم و این اهل کس کسی که باغی است
 هرگز به نهر با شد چون از جهت دوری آب کشته شد
 و طلب آب کرده و اندر کشته شده از مرد و طلب ایشان
 از راه محلات این را گفته و فرمود که این معنی نمی باشد
 کامرین پس کم تا بر این امان نرسد تا آن بر گویم
 ما را در اهل کس و جمعی پس اگر گفته اهل اسطفا را
 که فرمودند پس که در کشتی پاک شود در عده آن اهل

ایم هم بخواند و بجا آید و اگر کثیر در دستهای ایشان
آید از راه و مرقی سرکشند نه منگ کنه کان بیک
شده خرد مردم که در کشتی اند و همین است حال امر صول
نایب مکرر کسی مرکب کشتی که مانع نشود از راه و بیک
تا که امر صودت و مینی سکا از که در کرب بزرگان
صامی و اگر باز در راه او را بجات باید در سرکشند و در
هداکت مطابقت حدیث خبر جوهر طایب است با سب
شکر که اجتهاد و اهل البیاد در بیان شرکت متمدن با اهل پیش
اولیشی قال مدنی ابرهیم بن سعد بن ابی شیبان
قال مبنی عروه بن الزهراد سال طایب صرح و قال العرب
صدیقی پس من ابن شایب قال ابی جری عروه بن الزهر
اد سال طایب من قال مدنی اهل عروه و اهل انضام استغفار
فی ابی ایالی قول باع جعقین عروه پرسید عاقبت او را
لا تفسیر قول مدنی عروه جلی کردی و درست و اگر پرسید
ایک مدالت می کند و بیای تا قول مدنی باع است امرت
فا کما طاب لکم من النساء منشی دخت و باع بی بی
کلیع کند چیزی که خوش آید بر شما از زنان دوکان و کلا
سه کان سهکان چار چار قامت با این ارضی بی ابی ایالی
مجدولیا گفت عایشی خواهر زاده من مراد غزوی هم است

که از روی او است چنانکه این مرد باشد که کنی با
بیو با و ما و ما کنی است که شرک است آن دل اول
که از یک صورت بزرگت دارد پس خوش می آید او
مال آن دختر حسن و وفا او عزیز و بسیار این خبرها
بیزان بنسبت فی صدقاً منطها عش با معنی خبر بیک
ولی او را نیکو جو کرد و او را ای انکو عدالت کند در هر او
او را نیکو چیزی که منب و عزیز او را در هر انشوان بیکو
هم ای ان فیسکو العین پس منگ کرده شد تا این که
کلیع کند این قسم زن از او که عدالت کند و آن را
و بیعتر همین علی ستمن من العداق و برسانند اینها
فهم ترین مقرراتش از عروه او آن نیکو او را طاب
نعم من انشاء اموا من و امر کرده شد تا این کلیع کند
چیزی که خوش آید بر شما از زنان و او آن دختران
که در کار ایشان باشند قال عروه قامت عایشه منشی
صنادق ان ستمن ستمو اول مدصلی مدعیه و آدیم
مدینه و آقا یگفت عروه که نسبت عایشه مردم طلب
نوی کرده زوال خدا بعد از زوال این آیت مذکور است
راستگرنگ کنی انشاء ای قرور در عیون ان نیکو من
راستگاه او این آیت و طلب نوی یکسند باب زنان اول

خدا در توفیق آن مملوکان را که از سوی خداوند تعالی
ایافته و اولیای حق قال سعید بن ابی ذر و اگر چه هست خداوند
شود بر شما در کتابت محبت است که گفته در آن کتاب
مغزیه انفسه و فی التبیان فی کما اطاب لکم من انفسه
و موضوع بیست و نهم است قال سعید بن ابی ذر
در توفیق آن مملوکان گفت و فرموده خداوند تعالی که
سکنند در این که کجایند چنانچه می فرموده حکم حق
مکون فی الخیرة من کون فی الشیة قال و الی الی ان قسم
که در این از شایسته خبر را که می باشد و گفته در کتاب
می باشد و آنکه مال و کم حال خداوند ان کما
و چنانچه در التبیان ان الله باعنا نفسنا
این که کجایند خبر را که می باشد و در حال
زبان که در حالت من اجل عقبتهم همین در است
واقع شده و کجایند چنانچه در حجت امر حق در این
از میان کمال و حال با بد است که در حجت اگر
فی است یعنی بیست و یکمین است معنی امر حق است
با سبب انکه در فی او زمین و غیره در میان
در زمینها و غیره زمینها خداوند ان کما
قال سعید بن ابی ذر من اجری من جابر بن عبد الله

معا سعید بن ابی ذر و سلم الشفیع فی کل ما یضربکم گفت ما کما
خبر جابر بن ابی سعید و آنرا که مسلم بن الحجاج در زمین
گفته است در میان شرکان فاما وقت الحورو
مرقت اطرق فاشفق بس و حتی که واقع شده با این
گفته شد حق بر یکی و کرده اند و شما معا جابر بن
شفیع در آن زمین شیطانی مرقت بنشیند بر شیطانی که
و امارت با خفایه در است هم نیکند حاصل است که شفیع
همین شد شرکیه است در زمین شرک و شفیع در
فی است و حضرت را با شفیع گرفته است یا برقی
مطلق آن که در هر وقت بود
انکه کما الله و غیره طلیس هم سجع و شفیع
که در شرک کجایند کما الله و غیره از زمین
ان مرایشان از کجاست و در زمین است که
نقد معلوم شده که نسبت شرکی واقع شده
است سعد قال سعید بن ابی ذر ان الله قال
من الی سلم بن عبد الرحمن من جابر بن عبد الله قال
معا سعید و آنرا که مسلم بن الحجاج فی کل ما یضربکم گفت ما
مکما که است پس خبر شفیع در هر زمین که گفت که
فاما وقت الحورو و حر و وقت اطرق فاشفق

از حدیث عدم رجوع معلوم شده و با تندی آن از هر طرف
واقع شده که در ترجمه حکم آمده و در هر شی که در آن باب
آورد موید بعضی از آنست و وجه آن مگر گفته شد که در آن
ابواب پیش از اعادیت است آنرا بر آورده و در هر شی که
از دنیا فقه که بطریق است و برای تا شود آمد و همین است که
که عدم رجوع هم از عدم شفعه معلوم میشود و از آنجا که در
بودی شفعه هم بودی و حاصلش آنکه لازم در دو صورت
تو هم از عدم است و نیز ما که کفی علی الاثر یکسایب
او شرک آن فی الایجاب و القصد و جواز شرک طوطی
گفته اند که در جواز منبری است که خط کند زمین که منبری باشد
و در هر دو یکی و در غیر آن یکی بود و از یکی درست و در
و از دیگری شکست و ناسره و نیش و با کون فی الظرف و
شرکت از چیزی که باشد روی حرف یعنی تکیه علی بی که
مکان در هر دو نیز است مطلقا است هر دو بر علی قال در آنجا
عاصم من شأن یعنی این الا سود قال اجزائی سلمان بر آن
قال سالمت با المثال من العرف جدا بیک گفت سبب است
با مثال از اینج نفع بقدرت است فعلی است
و شرک لیسبب جدا نیست پس گفت ابراهامثال طرف
و شرکی که بر او بود و نفع جزیرا درست است مثال

موردین عذاب منان قال فقلت انا و شرکی برین
دم و ما ان الهی صلی الله علیه و آله مسلم من و کس پس
گفته با بر این عذاب پس پرسیدم او گفت که
ی و شرک من من برین از طرف او و همین و پرسیدم
این کار فعلی با کان بیاید گفته و ما کان بسته کرده
پس در مورد چیزی که باشد در هیچ نفع و دست است پس
پس بگیرد چیزی که بدنگ بود و پس با کسکان با
شک اندهی و شرکین فی المزارعه و جواز شرک است
بزرگ است آن در هدایت و هدایت شرکین فی المزارعه
بودی چشم است بعد از تخصیص از آنکه ذمی نیز شرک است
نظری که بر او از شرکان سنانند پس بر او ذمی و غیر
ای بود و پرسیدم و نه آنکه در هر شی که در این باب
شرکت دمی سبب است پس بر او از ترجمه ما ان باشد
که در شی بران وقت و وقت است موسی بن اسمعیل قال
عاشرا جو بر تن اسماعیل بن عبد الله قال علی
عاصم علیه السلام و در هر چه از هر دو ان عاصم و در هر
و عاصم با تخرج سبب است خدا من هر دو از غیر است
بر این بود برای عمل کردن و در هدایت نفع و آن را در شرک
نصف آنکه بر آید از زمین و باغ صخر ساخت با

۷

قریب پنجم و اصل منها در بیان قسمت کردن بزایان و اولاد
 در آن تا کم بود یا در واقع نشود حشمت قریب بن سید صالح
 در دنیا العیبت عن زید بن ابی سبیب عن ابرهیم بن ابی العزیز
 عن معین بن عامر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 مننا غنمنا من اصحابنا ما یردنا به من ذلک من ذلک من ذلک
 رحمت کما و ذاب روی و ادا و را خود نم که قسمت کند آنرا
 اصحاب او قربانی روز عید منی قتی متذکره از رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم فقال منی به انت پس باقی مانده
 کیسا پس فرمود قربانی کن با آن فتوه بفتح صلوة و آیه
 قریب است الشکر فی الطعام و غیره در بیان کسب
 و نفع و جزآن و دیگران در جموع ساهم میشد و اگر کرده میبود
 که مردی بیخ که چیزی فقره افزای عمران که سر کباب
 اشارت کرد که آنرا و خرم پس بر این عرض خطاب مکن
 که مرا بی بخور شکر کنی است در آن پس هر چه گفت و کلام
 زبانی کرده است سادست نماز کرده که میان اربع و شکر
 و بعد از شامی یا است فرقی بین خوردن و سکنجین هم
 معنی اشارت بجستم یا بدو یا بدست خدا اصحاب
 اصبح قال انظر لی عبادین و یب قال انظر لی سیدین و
 بن سیدین صد عبادین و بنام و کان خدا در کمال الهی

عید و آد و سلم در است کرده است نه روز بن سید از خود
 گوید صدین چشم است و بحق در با فدیت صد عبادین
 بنام سحر طاردا علی الصلاة و آد و سلم و ذاب یا متذکره
 بنت حمید ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقت
 احوال در سال پنج نکره در او در قریب و غیر حمید نزد
 علی صلی الله علیه و آله و سلم فقلت یا رسول الله یا لیرکت
 زین بنت رسول خدا سیت سلام کن ادا فقال هو سینه
 قتیخ را صد و طار پس فرمود او در ده سال بت پس سج
 که سر او اود و کار و در ایرکت و من نه روز بن سید از خدا
 کویج . صد عبادین بنام الی اسوق مرویت از غیر
 ی سید با سواد سانج که خمینی بیرون میبود و صد و سینه
 بن بنام سواد در غنمشیز الطام شطفا و ابن عمر ان
 شیطان را شکر کس پس بخور عباد الله و کما سیکر
 ادا عبادین هر و عبادین زین پس سکنجین بود
 هر صد عباد شکرک ساز ناما درین فکد که طریفان الهی
 علی صلی الله علیه و آله و سلم قد مالک لیکر که غیر کیم صحت
 سینه خدا کاره است سر ترا برکت پس شکرک سکنجین
 فرما اصحاب ارا عباد کما منی فقلت یا لیرکت یا لیرکت
 مرکب تا تمام پس سر و آد منزل خود یعنی کما عبادین بود

کسود و مکیده نام با مرکب و بیزلی میرد صفتی سراج کشته
ازند مود صبور با بار بار بود از پت صفتی کاه چنان سود میکند
مجموع مرکب و بار او سود و مزیت و بیزلی میرد صفتی سراج کشته
بر روی پست و قالیم جدا شده قالیم اصل اصل کشته
فکلت یکون شرک با شفت کفت سولت رخصت سود
گفت مردی دیگر از شرک کرده این پس ما عرض ما شرک
این کینه شرک او شغب شجاع سبب بالک
فان او متوجه بان شرک در بنده و یاد و شفا سود قالیم
چون برین اسامی باغ این هر من این صفتی سراج کشته
من احمق سرکار فی الملک و حب علیان صفتی سراج کشته
آنگاه که حد کسود است در بنده و لازم است مردی دیگر آنگاه
کند معادرا امکان در مال قدر شفته تمام صفتی سراج کشته
او دانی مقدار سماعی او که صفتی کرده میزود صفتی سراج کشته
سرکار و صفتی سراج کشته سبب الشقیق داد او میزود شرکای صفتی
ایشان را که کشته می شود و اندا کرده شده صفتی سراج کشته
هر که که خواهر برود شفا او انسان قالیم صفتی سراج کشته
فان او متوجه بان شرک در بنده و یاد و شفا سود قالیم
صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته سبب الشقیق داد او میزود شرکای صفتی
قالیم صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته سبب الشقیق داد او میزود شرکای صفتی

که باشد او دانی و کسود سراج کشته صفتی سراج کشته
این بنده و عالی که بر وی تحقیق انداخته شود در بنده صفتی سراج کشته
که استخوان اعلی صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته
چنان که شفا کینه سبب الشقیق داد او میزود شرکای صفتی
و اندان چه می شغ با کسود انسان آنجا برود میزود صفتی سراج کشته
از این بنده و کسود سراج کشته و کسود سراج کشته
و کسود سراج کشته و کسود سراج کشته
این بنده و کسود سراج کشته و کسود سراج کشته
چه که کرده است و کسود سراج کشته و کسود سراج کشته
مخارین بنده قالیم صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته
صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته و کسود سراج کشته
از با برین صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته
ان قدیم صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته
این صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته
در بنده صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته
از وی صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته
ایشان را که کشته می شود و اندا کرده شده صفتی سراج کشته
هر که که خواهر برود شفا او انسان قالیم صفتی سراج کشته
فان او متوجه بان شرک در بنده و یاد و شفا سود قالیم
صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته سبب الشقیق داد او میزود شرکای صفتی
قالیم صفتی سراج کشته و کسود سراج کشته سبب الشقیق داد او میزود شرکای صفتی

از احرام و قربان گنم زمان خواندا لغتست فی ذلک
 قاضی شد بدین قربان گنم مردم و استیفا که در
 حج بر سر زمین از آنکه در او این کرده بود و همه دور
 حالت سعد است یعنی **حج** و در وقت کشتن می نماند
 بزیادت سبب حال عطا و بیخ و اصدالی سنی و در که می نماند
 سنی فقال ما بر گنم گفت معاذ گنم است ما بر سنی سنی
 بسوی سنا و در که بگنم از وی سنی و اشارت که ما بر این بگنم
 گفت دست از باب سنا لغتست در بیان قرب سعد کار
 پیش گفت ای سنی صلی الله علیه و آله که سنی تمام معنی بر سر
 آن گنم که کو غیر خدا پس است و در آن حال که سنی
 فقال یعنی ان افوا تا بگویند که سنی گنم و فرموده است
 که تحقیق مردم سنی که معنی آن است و لا ابروا سنی سنی
 سنی بر آینه سنی بگنم و بر سنی کار تمام بر سنی از آن مردم
 توانی استغلبت سنی امره و استغلبت ما اهدیت و اگر
 سنی سنی سنی در اول حال بزی که است سنی
 در آن کار که مردم سنی سنی سنی سنی سنی سنی
 و آنی است که هر سنی و سنی از احرام سنی در اول
 سنی صلی الله علیه و آله است و اگر سنی که سنی با سنی و سنی
 است از احرام می بر اید تمام سنی سنی سنی سنی

از احرام و قربان گنم زمان خواندا لغتست فی ذلک
 قاضی شد بدین قربان گنم مردم و استیفا که در
 حج بر سر زمین از آنکه در او این کرده بود و همه دور
 حالت سعد است یعنی **حج** و در وقت کشتن می نماند
 بزیادت سبب حال عطا و بیخ و اصدالی سنی و در که می نماند
 سنی فقال ما بر گنم گفت معاذ گنم است ما بر سنی سنی
 بسوی سنا و در که بگنم از وی سنی و اشارت که ما بر این بگنم
 گفت دست از باب سنا لغتست در بیان قرب سعد کار
 پیش گفت ای سنی صلی الله علیه و آله که سنی تمام معنی بر سر
 آن گنم که کو غیر خدا پس است و در آن حال که سنی
 فقال یعنی ان افوا تا بگویند که سنی گنم و فرموده است
 که تحقیق مردم سنی که معنی آن است و لا ابروا سنی سنی
 سنی بر آینه سنی بگنم و بر سنی کار تمام بر سنی از آن مردم
 توانی استغلبت سنی امره و استغلبت ما اهدیت و اگر
 سنی سنی سنی در اول حال بزی که است سنی
 در آن کار که مردم سنی سنی سنی سنی سنی سنی
 و آنی است که هر سنی و سنی از احرام سنی در اول
 سنی صلی الله علیه و آله است و اگر سنی که سنی با سنی و سنی
 است از احرام می بر اید تمام سنی سنی سنی سنی

مخاطب من بود ما فی بن طرح قال ان مع العی فی صلی علی محمد
وآله وسلم بی الخلیفه من تنه فاصبا ما و در کتب
فقط با الله و گفت افع بن طرح بودیم با محمدت
الخلیفه انما است اذ ذل الخلیفه بن سید رسول
کلمه بیشتر از اذ غنیت بر شتاب که در مردم شنید
بان و کیا سابقا که است که سستی بسیار در مردم ما که
نابین شتران اذ غن که در مجلس ان که است میان
کنند فی رسول اصصلی احد علیه و آله وسلم فامر ما کین
بر آمد گفت که غنبت لشکر ما بن و بر سب از خود در
در غنبت که کلمه غنم عدل غنرت من الغنم بخورد است غنم
که در غنم با یک شتر غنم ان سرورند و سببی ان الغنم
سبوت بهتر کیفیت شتری و حال آنکه غنم در مردم هر سبک
بسی سوری ان بی آن نرفت که با آفر و فری بل غنم
پس بر مردی و کلمه است بک تر فرق ان سوال اصصلی
علیه و آله وسلم ان لونه ابهام ادا سکا و ادا غنم بن
فرمود رسول خدا یعنی بن و در بگرت با با الله ما ندر کت
و حنی ف حکیم مناه صفا ما سکا اسپ بگری که غنم
ان که در دست و اذ غنما سب کینه ان انجمن که غنم
قال قال بیری بر سوال اصصلی احد علیه و آله وسلم ان اذ غنما

و کت ان خلق علی غنما گفت ما بن ذن ما کت
که با غنم است خدا اصفیه و امیر بر سب تک اوت است
بش با سب غنم ان و ان شتر بی ما کت باشد و بر سب
می افع بن الغنم و است با ارضه ما اذ غنم
با اذ بترقی ان اعل سب بر مردم و اذ ادر ان سب
فرموده ادر ان تک ما است و اذ ان چنده است کت
فران اضم و سب ان سب بر شتر و کت که بر مردم
و سب انی روز ان اعرف غنم غنم و سب ان و غنم
کسور و با غنم بر شتر کسور و ان حاصل شده و غنم
یعنی و با غنم در صورت غنم که غنم بر سب
از مردم سب ان سب نظر ان و غنم که ان غنم
غنم با غنم و کسب اشد غنم که بر غنم
که در شده است نام خدا و است اذ غنم بر سب
باشد و ان و اذ غنم من تک و سب ان است
که در سب کت غنم اذ غنم ان غنم و اذ غنم ان
غنم ان اذ غنم و ان سب ان سب ان سب ان
که در و ان که اذ غنم است و غنم غنم ان
کلمه است غنم و اذ غنم سب غنم ان غنم
باشند و غنم ان غنم و ان سب غنم ان غنم

فوق یکسند و نشان شیر با سنا کندید

اسم خدا الرحمن مجرب

کتاب ابن ابی العزیز که در روز سحر و قدر و حال او
مستوفی و در بیان این فرموده خدا که اولت در و بر او
و این قسم با این شرف مسلم بن ابی اسلم قال صدق
قال عدنان فانه من اسس قال الله و من ابن صلی الله
او کسلم و در بعضی گفت و همین کرد که سحر خدا از خود
بیاد او و نسبت الی الله صلی الله علیه و آله کسلم بن شریح
سند و هم نزد سحر خدا با نانی جوین و عربی و بوی و کلمت
عزرا الصع و ال محمد الصع و ال امسی و عیسی بن شریح
میگفت صلی الله علیه و آله و آیه محمد را که یک صلی بود و در کلمت
و انحرافات و تحقیق قریح با خاتمه بود با سب
در هر کس که گویند و خود را شرف مسدود قال عدنان علیه
بن با قال عدنان او عیسی قال خدا که خدا بر اسم ابن
و انقیض فی السنت و کفنا عیسی ندان که کدام مرد را بر سحر
چو این و کتب با در بیع و شرا چنانچه مستفرد و در هر
کفیل است و سنی و سنی یعنی همان عیسی اما قال ابن اسلم
عدنان السور من عایشه یعنی عدنان ابن ابی صلی الله علیه و آله

بشتری بن جودی طعام الی اهل در سحر و در حضرت
خدا او حدیثی که در نزد خدا و اولاد او شریف مجرب و شرف
کرد و یکبار بود و حضرت عمر بن الخطاب که است و عیسی
در اوقات بعد از رحلت انحضرت او بر کوهی یعنی در کوه
بنی کرا و عیسی است که خدا که در حدیث است حضرت است
است اما اگر حضرت قابل شده و از شک که خدا آنجا
آیت کرد با آسیا ابن اسلم او در شرف استمیرم بن ابی اسلم
فاکتوه و در کتب شریفه بن اسلم که در این حدیث ذکر
گنات واقع شده و معانی روح عیسی بن عزرا که ما براد
نموده است با اسلم رحل السلاج در ما ذکر کرده است
سلاج حکم خدا علی بن عبید عدنان عدنان عدنان قال عمر
سمعت جابر بن عبید اسلم بن قول قال اسلم اسلم اسلم
و سلم من الکعب بن اسلم فاسم فاسم فاسم فاسم فاسم فاسم
اسلم عدنان عدنان عدنان عدنان عدنان عدنان عدنان عدنان
اشرف بودی با تحقیق او اندوه است خدا و رسول خدا
و رسول خدا را این کار به ذمت شاعر بود و کمال حدیث
اسلم عدنان عدنان عدنان عدنان عدنان عدنان عدنان عدنان
فقال محمد بن اسلم ان اسلم کنت محمد بن اسلم ان اسلم
کنتن او میفرمود تا و فقا ان اسلم ان اسلم او و سقا بن

میرا که محمد بن سید کلب دادا همی و گفت ایضا که هر که
 برای یک و سق با دو و سق شش را و سق شش را و سق پنج را و
 شصت صاع است قال از حضور فساد که گفت با که
 زان و خودا که تا کفیت ز ملک شتار ما دست اهل
 گفته بگویم که من کیم زان فد احوال که در نیکو در میان
 هستی منی بترسم که زان خود فرقیته نشود با از قوتی بترسم
 این کار را دای قال فارغی ایسا و کم غنائی کفیت و کف
 انبار را بخت ادم غنیال من جو سق او و سق او و جا
 عارضیا گفت آن بیوی بختی که کفیت بر ابرون جوز کفیت
 بگویم من کیم بفرمان خود اسیس ششام الله و خودی ای کفیت
 خود کرده و مشه بیک و سق یا بر و سق و این عالی است
 بر او کفار بملک الله و کفین که بکیم زان الله قابل شتار
 بیضا سق گفت سعیا ن و هر صاع است و هر بجز است
 که شدت میکند ان ما خوده ان یا تیسس و الله که
 بر سس این کی آبر و کف فصله ز غرا اهل حق است
 همه را در سق که خوده سس کشته اند اسیس که زان خوده
 خبر دادند و گفت منی و حضرت یافت و حضرت منی
 و دعا کار و این زان انجرت ما در کتاب نمازی ز یاد و بر این
 و گفته که محمد و سلو وقت شب رفت ما با یک که برادر کعبی

درود بر او خود بود با اینا سوز کرد که وی بر خود طلب
 بسیار بود رفتی که من سوی سر او حکم کرم تا نزد کفیت
 بیشتر سر او بر سر کفیت ابتدا بود من صحن خوانده بود
 بود که ز و طلب امید و برود آمد زان او گفت و در وقت
 که برای گفت محمد بن سلو برادر من او با خود آمد و نزد
 یک رسد ایسا گفته که ان سعاست پس بنده و هم که
 رفتی می بگرد محمد بن سلو گفت مراد ان یکی که سوی سر ترا
 وی کیم گفت وی کیم نزدیک می رفت و سوی سر او حکم
 گفت و اما تا سه سر با پاک او بر سر نه و این کسب و نه شد
 خود را قدم خود را باست برای بگرد و اگر همه پیشی ایسا
 انجرت گفت که دست در جفت محمد بن سلو ز خود بود کفیت
 باوی سخن مع و شکر که بود کسب کفیت نزد امیرالمؤمنین
 بن ابی طالب رفتی آمد و گفت کسب کفیت نشود و در
 ان زمین رفتی آمد و زان او که کردن زنده سر وقت شد
 با با سببین خدمت محمد بن سلو که صانع خودا من بیکم که
 اوقع تا خود گفت اند و همین و در سنا فاخته نادر و با ششم
 حدیث و هر که کفیت کرده اند که اسلم کفار بنای فرقت و درین
 با کرده و کفیت ما که اگر شرح تمسیر کرده اند صانع
 صانع و من کن ان انجرت نزد بیوی اوج خودا سنا ایست

منت بر باس این حرکت و محبت جزئی که در کمال
 شده است ساری گردید و پیشین آن در آن
 من از اسیر کمال انصاف و عدل و تقاضای طلب
 عزیز از اسیر محلی بودی که در ۱۰۰۰ یا ۱۰۰۰ که کمال است
 بقدر عدل که او پیشین و عدل بشیر بقدر عدل که آن را در
 شد و حکم من مانده است که ساری گردید و پیشین آن
 در است بقدر عدل آن شریف بودیم قال عدلنا که در
 عن الی هر چه من این صلی الله علیه و آله که در کمال
 در من بر کمال بقدر عدل و محبت سیر خود در من ساری گردید
 سبب محبتی که بودی که در خود و پیشین این در کمال
 و پیشین من خود شیر سوار و پیشین که باشد در من در این
 بشرط نقد آن حجاب بود و پیشین در آن صلوات و پیشین
 من پیشین و بعد از آن است من آن از پیشین اصالت
 پیشین است در آن خود گردانی گفته و بعد از او در ساری
 است گردید تا او که در صدر است یعنی در ای ذات انصاف
 نیز شیر در است محزون شتاقی قال بقدر عدل انصاف جزئی
 عن امی من ایله قال قال نوال الله صلی الله علیه و آله و سلم
 الطور کب بقدر عدل اذ کان مرهونا هر کس که در خود
 نقد آن پیشین که مرهون باشد یعنی باست هر چه را که

کفری

از برای و این در عدل مشرب اذ کان مرهونا و شیر سوار
 ساخت از آن آن محبت نقد آن پیشین که در کمال
 در ای که در کمال و پیشین انصاف و رسی ساری گردید
 در عدل مشرب نقد آن است
 در من انصاف
 من انصاف من عاقله یعنی انصاف قلت پیشین امی
 صلی الله علیه و آله که سلم من می دی طمانه و بند و حکمت
 قلت رضی الله عنهما غیر در اول بقدر عدل که خدا پرست
 می بودی که در خود او از آن خود با
 از این امر من و خود فانی من صلی الله علیه و آله
 غیر و پیشین که عاقله که در کمال و در کمال که در کمال
 این عقده که در این صحن با شرف طلب کامی بر من است
 در کمال که در کمال می بیند یعنی می بودی و انکار رسانید که در
 در آن صفا در من می قال عدلنا فایغ من نثر من ای میک
 گفت ای این عباس گفت ای میک که تا من خود با
 این نیز در کمال می بودی این عباس و بر اسیر او در انصاف
 او زن که یکدیگر نزار و پیشین گفت ای ان ای صلی
 علیه و آله و سلم قضی ان ایمن من ان کسب است ان
 عباس من که تحقیق سیر خود صلی الله علیه و آله و سلم حکم که

که هر کس بر خدا عیبی بر کسی است یا آنچه که در این است
عبد بن سعد قال حدثنا هریر بن منصور عن ابی ابراهیم
قال قال عبد بن سعد عن علی بن حسین سئیت ما باله و توفی
فاخر علی و هو عیب غیبی ان گفت عبد بن سعد بن هریر
که هر کس بر خدا عیبی بر کسی است یا آنچه که در این است
انکه او در آن غایت است چنانکه خدا در حال که خدا را
شهادت می گشت ثم انزل الله بعد من تک ان ادین کتبت
عبد بن سعد و یا نهیم منشا طبقه فخر الی غایب الیم
غای هر عمل معتقد این حضورش این آیت که در آن
عبد خدا و سوگند های خودهای اندک سپس خواند این آیت
یا آنکه که نیست مرا شما عبادی و در آن است قرآن
بن جبرئیل من اینها فقال کلمکم ابو عبد الرحمن بن هریر
بدون آنکه سب می باشد که هر حدیث گفته شد او هر
که عبد بن سعد است قال فحدثنا کت ابو در
اشفت ابو هریر سوه کتبه و قال فقال صدق کت به کت
اشفت است کتبه است این سوه اقلی از است کت کت
رجل صوته فی هر حقیق در حق من نازل شده است آیت
نود میان من و میان مردی در جاه فاشفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شاهد که او درینکه

5

و اینست که است مؤمن و یا سوگند که او می بر رفت
ای بگفت و یا با ای کتبه درینوقت سوگند بخورد و یا بگفت
در کتبه هر در ان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
من صفت علی بن حسین سب ما باله و هو مینا فاجر لعل
هر علیه غیبی ان فازل الله صدیق و کت ثم انزل
آیه الیزین بشترون عبد الله و یا نهیم منشا طبقه
فرد و هم غایب الیم ترجمه معلوم شده است 5

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب ما فی الحقیق و فضله در جان چیزی که آید است
در آن کردن و قاسب آن و قدر عالی تک رفته او اطفا
فی یوم وی سستیته قضا و سفره در سخنون این آیت که
که در باب جمعی که اتفاق بی برای خدا میکند حاصل است که
تین نه در اسم از عقیده جمعی جای دشوار و بریح که بر آن
نیده است از قله سبکی با طعام دادن در روز کسکی
را که قرآنی در حدیث احمد بن یوسف قال حدثنا
محمد بن عبد الله و اقد بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم
عمر بن الحسن بن ابراهیم بن یوسف بن ابراهیم بن ابراهیم

6

زمان است آن با در سعادت و سعید از مشا برهه زمین است
 صحبت و نام زمین انشا به بن کشیده ای بر برهه ما گفت
 کرده است از وی نام زمین انشا به بن در کسند و در تیران
 کرده فرشتن مشتاده حضرت رسید و بود در بن صحیح بود
 حدیث از وی نقل کرده قال قال ابو هریره قال قال رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم ایما رجل اطلق امره مسلما فزاد
 رسول الله بوجه کم مردی که تارا و کرده وی سبلی ترا سبلیست
 کل حصن من حصواته من ان را خدا من که خدا هم که
 بدان از او عسوی را از آن آه کشته و از آن گشش و دروغ قال
 سعید بن مرثد ما نطقنا بالی علی بن الحسین کتبی
 بن مرثد آنکه پس بر دم حضرت ابوی علی بن حسین امام
 زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما
 خدی علی بن الحسین بن علی بن عبد المطلب که در امام زین العابدین
 ابوی منده کرده ای با بود که عشاء به صبا صد بن حضرت
 آفت در هم اداست و بنا را خسته تحقیق داده بود از او
 السبک آن بنده یعنی بر آن خنده صبا صد بن حضرت
 بر ابی طالب رضی الله عنهما که عزاره امام است و چهار دم
 یا صد و نارس آنرا که او او او گفت برو تو از او ای زکی
 انما نقاب افضل کلام بنده حضرت با آنکه

و او است بیشتر در حدیث صبا صد بن موسی بن بشام بن
 عوفه عن ابيه عن ابي هريره عن ابي ذر عتبات قال قال رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم ایما رجل اطلق قال ایان ما انما
 و فی سبیل گفت ابوذر بر سپید سبزه اندر کلام هم که
 فریب دارد فرمود ایان کیده او صبا صد بن حضرت
 صبت اصوی بن اسد امام قلت فای انما ب افضل
 انما انما و انما من انما انما کلام که این بنده با کتبی
 برای آنکه که در فرمود که تیری بنده با از وی صبا صد
 ترین آن ترا صبا صد انما من سبزه است و در یعنی
 در آیات مطهره یعنی هر دو ترا یک هم است قلت انما
 افضل قال من صبا صد انما من صبا صد انما من صبا صد
 که در حدیث پیامبران فرمود ای سی که اگر بر ابی سبکی
 از کار در دنیا را از حق بجزر و عای سبزه وی و قات
 بوزن انحر کسسی که خواب کار آنرا کرده او را بنده با کتبی
 در آنکه اصول سبزه و صبا صد مطهر است و توان از آن سبزه
 این حجر عیسا و سبزه و عجزه سفید کرده است و منی گفته است
 سبکی صبا صد انما من صبا صد انما من صبا صد انما من صبا صد
 چنین آمده است مسلم آمده کلامی که در روایت ما مجبور
 مشام است در تعلق از سحر که به زهری سبکت و مشام کتبی

که بعد از سوره است کرده گفت خان ام فضل مال بقیه انکه
من انظر ابودر که که به گنم بس اگر نوتو انان که که که
بیکه مردم از دستش زود بی کن با کسی فاما صدقه
سما علی مشکک بقیق بی نا که ن کسبی صدقه است کرده
سکتی بان بر خود از اول آن با شیا لی با سب
با سبب من العا قری الکوفت او الایات دریا کله
سبب است از آاد که ن بنده وقت کسوف آفتاب با
اینها و علامت های دیگر از قبل طلعت عام بر خاص است حدیثا
موسی بن سواد قال حدثنا ابا عبد الله عن ابي عبد الله
عنه عده عن فاطمة بنت القدر عن ابي عبد الله انی کرهت
امرانی صلا صلوا علیه و آله وسلم بافت قری کسوف الشمس
اصحابه و سوره اوله صلوا علیه و آله وسلم با کوه که در جنب
دندان کسوف آفتاب تا بر علی بن ادهم و ادهم بن هشام
صت است کرده است کسی بن سواد علی بن ادهم که کجا
در شمع و کوه است یعنی علی بن ادهم بنی زبیر و سواد و کوه
از هشام و ادهم است کرده است شامی بن ابی کره قال حدث
عنه قال هشام عن فاطمة بنت القدر عن ابي عبد الله انی
قال کتبت فی کسوف آفتاب کتبت اما بودیم با او
از حضرت زک کسوف آفتاب با کوه که در شام و کوه

لی علی کسوف خسوف واقع شده عمل کرده بر خسوف ماه
چشمه ما که خسوف و کسوف هر دو یک معنی نبردا شده
بنا گذر کتاب الصلوة سابق ذکر یافته و اینجا بن هر دو
در واقع یکی است که هشام از فاطمه و ادهم نقل کرده
و بن اول خصیص آفتاب واقع شده اینجا نیز همین
مضمون است و با وجود نیز صلوم شده و خسوف کسوف
نقل کرده و وقوع در زمان حضرت کرده واقع شده فانی در
رمانی که مشغول است با سبب ادهم و ادهم بنی
و نقل کرده که کسی نقلی را که بیان دو کس است او بن
چون انرا که ادهم بنی را که بیان هر دو کس است در حدیث
دو کس گفته و ادهم بصیرت معی گفت بر لفظ حدیث کرده
و که در حکم هر دو یک است اما علی بن عبد الله قال
سببان من هر دو کس عالم من ادهم بنی صلی الله علیه و آله
و سلم من ادهم بنی ادهم بنی خان کان موسر ادهم
ثم یمن کسی که از او گفته اند اگر مشک است بیان سبب
پس اگر باشد ادهم نیست کرده طوره و ی هست از آنکه
و معنی صبار اگر هوای آن را بگذرد حدیث مشک به چه حکم
نموده که ادهم بنی صبار ادهم بنی است قال عبد الله

من باغ من خداوندان خزان رسول خدا صلی الله علیه و آله
قال من امتی شرکا و فی غیره یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود کسی که آنگاه که خداوند است در بنده و فلان را بنده
من الله صبر غیرت عدل سیرا باشد اما مالی که برسد مال
آن بنده است که در مشوره بود یعنی براری کنی و در اینجا
فاحلی شرکا و در محصوم پس داده شود شرکا کن محصوم
آنها را و حق علی الله بود که در وی آن بنده و غیره
بسیارند تمام و آن آیه آن خفته عشق را که عشق آتش است
شوق آنگاه که در او وی چیزی که آنگاه که در ظاهر و در
کسایت باشد عبا کوشا غصه گویند و لیکن از آفتاب
معلوم صریح معلوم شده چنانکه در مالی که متعلق است
بیا به که آنگاه که در محصوم مالی نماند بنده حاصل کرد
به به که با معصوم از بیعت است که کسی که بعضی چیز
مشترک آنگاه که در همان قدر است عشق از وی که آنگاه که
عشق تمام از وی نماند شده و اول محاورا باشد
سند عیدین اسمعیل من ابی اسامه من عبید الله یعنی
این عشق را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من عشق
شرکا و فی ملک غیرت که کسی که آنگاه که در مشوره بود

عده است در آنچه جنگ دوست از غلام داده پس لازم است
بهی آن را که در وی بر او محاورا امکان در مال بیعت شرکا
باشند و مالی که برسد بهای او را یعنی در مشوره بنده
که فدا دل در تمام آنگاه که غان کمین در مال بیعت علی
بیعت عدل علی التمسک پس اگر بنا شده و مالی بیعت کرد
بنده و بیعت عدل بر آن و گنبد یعنی عشق اگر مالی نماند
بیعت گنبد بر وی که گنبد می آید تا محصوم معلوم شود
و مالی را عیادت کند تا عشق بنده را عشق پس حکم با عشق
کرده شود از آن بنده چیزی که احسن کرده است و بنده
فرزود و لا شرک با خدا بود و تمام از وی می باشد پس
سند قال عدلتا من عبید الله یعنی و عشق و گفت سعد بن
که در این بنده عید الله مالی که محصوم کرده و آتش و شد
و آنست که قال عدلتا محاورا بنده من ابوب من باغ من
من عشق پس صلی الله علیه و آله و سلم قال من عشق شیا
پسین ملک و شرکا پسین عهد جنگ دوست امکان در
من اول باغ غیرت بنده عدل خود عشق قال باغ عشق
عشق بنده را عشق گفت باغ اگر مالی بنده نباشد عشق
آنگاه که در شده است از آن بنده چیزی که آنگاه که در است
قال ابوب لا دوری عشق قال باغ عشق فی الحدیث گفت

معاذت کرمت کو حیرت مودیت در یک نفس بی اختیار
بغیر بسیار برای نایند فرزند جب فراد که بدین کلمه
علی اذان آورده و تا هر جماعت کجایان و نرسد
من قاده و حقیر و شسته است حبت کرده است سر
از قاده و محض آورده است اگر شسته است
الشیان فی الغایت و العفن و کوه در بان مکرر
فراموشی در یاد کردن و وطنی و از آن معنی مطلق
گشت که چیزی از کسی واقع شود که عقده او در
ولا عاقده او بر آتش و آذای گشت که برای خدا
او در خواب و قال الشی علی امیر علیه السلام
را نوری و آینه نوری و الفی و فرموده است بجز خدا
عید و آریسم هر چه در راه حاصل چیزی است که ثبت آن
کرده و ثبت آن باشد فراموشی که در او نوشته
است که در هر آنکه طلاق و طلاق بی ثبت آن باشد
و طلاق ثبت واقع نشود و نیز بر آنکه طلاق و طلاق از
نفس و طاقی واقع میشود چنانکه طلاق طلاق و طلاق
ناحی است نعم فریب تو نوشت بر آنکه عقیده آن که در
شاید که بر آورده و حکایت سست کند زبان
مخبر است که هر که گوید و از زبان او طلاق بر آید

واقع بینی و لیکن دعوی سبقت زبان بقرینت نیست
المی در حال مدتها سیمان قال مدتها سیر من قاده
یا آن من ای هر چه قال علی صلی الله علیه و آله
ان الله تجاوزنی من امری فرموده بجز خدا
از حبت من اندامت من با دوست بر صدمه با نام
او نکند چیزی همان بکنه آن سبتمای است ای که
علی بن کندی حکم می کند تا هر صدف تحقیق بر خود
و از آنکه دوست و صدای او است دوست و دوست
مطابق باشد با ایند و لغت معنی است که
و استیجاب و دوست و دوست که در سیمان قال
بسی می سید بن ابی حمیم العسیمی صلی الله علیه و آله
صحت هر بنی علی بن ابی حمیم صلی الله علیه و آله
ای حال نایند فرموده است کار و استیجاب است
مری با نوری و مرادی هر چه است که ثبت کرده است
کانت مغرته الی الله رسول مغرته الی الله رسول
صحت حجت او بودی خدا و رسول خدا صحت او بودی
صولی است و من کانت حجتی الی دنیا لعیسا او بود
ترجمه لغت مغرته الی با حجاب و کسی است او بودی
که بر سر آقا با نوری زنی که در مجامع او است حجت بودی

جز بست که خنده کرده سبوی آن بود وقت حدیث بود
 از آنست که حد کار با برقیست است با سب
 بعضی عیبه خواهد بود وی اخص و حق گویند مردی هر
 خود را که او برای خدمت و خبثت که از گفتار آرد وی با
 روست والا شهادتی اخص و با لیست که آرد که در
 دوی که در گرفتن در حق حدیثا محمد بن عبید الله بن
 محمد بن شیرین اسمیل بن ابهریه انه لا یقبل ربه ارسا
 و صد علامه بود است از ابهریه که بر محقق وی فرست
 چش که پیش آنکه حکای که سزا بر اسام او با وی قدم او
 قتل کل او صد منها من صاحب کم شته هر کی از آن دو
 خود خابیل صد رنگ پس پیش آنکه غلام پس از کم شته
 او بر بریه عالس مع ابی صلی الله علیه و آله و سلم و
 شسته بود با سبزه صلی الله علیه و آله و سلم فقال
 صلی الله علیه و آله و سلم ای ابهریه چاه خاک خدا که پس
 فرود سبزه صلی الله علیه و آله و سلم ای ابهریه این
 غلام تو عینق آنکه نزد تو فقال ای ابی اشهد که از حدیث
 گفت ابهریه آگاه باش که ما من گوا سکیم ترا گویند
 این غلام آنکه است قال غلامین منزلت او می فرست آن
 این غلام با حق او در فرستی و در که رسیده بود حدیث
 کتبت

از آنست که حد کار با برقیست است با سب
 بعضی عیبه خواهد بود وی اخص و حق گویند مردی هر
 خود را که او برای خدمت و خبثت که از گفتار آرد وی با
 روست والا شهادتی اخص و با لیست که آرد که در
 دوی که در گرفتن در حق حدیثا محمد بن عبید الله بن
 محمد بن شیرین اسمیل بن ابهریه انه لا یقبل ربه ارسا
 و صد علامه بود است از ابهریه که بر محقق وی فرست
 چش که پیش آنکه حکای که سزا بر اسام او با وی قدم او
 قتل کل او صد منها من صاحب کم شته هر کی از آن دو
 خود خابیل صد رنگ پس پیش آنکه غلام پس از کم شته
 او بر بریه عالس مع ابی صلی الله علیه و آله و سلم و
 شسته بود با سبزه صلی الله علیه و آله و سلم فقال
 صلی الله علیه و آله و سلم ای ابهریه چاه خاک خدا که پس
 فرود سبزه صلی الله علیه و آله و سلم ای ابهریه این
 غلام تو عینق آنکه نزد تو فقال ای ابی اشهد که از حدیث
 گفت ابهریه آگاه باش که ما من گوا سکیم ترا گویند
 این غلام آنکه است قال غلامین منزلت او می فرست آن
 این غلام با حق او در فرستی و در که رسیده بود حدیث
 کتبت

بر اول سد صلا صدع و آرد کسب هیکل یا جبهه بر روی رسول
 اندو له علی رئیس اید پس فرود حضرت این بر او
 ای صبر بر زنده از آنکه زاده است بر رئیس چه فرود
 کلام هم صلاست از خطب ب صلا قال رسول الله صلا
 قدر و آرد کسب اصحی سر ما سوره جنت زنده لا ای کسب
 لغت فرمود در برده باشی ای سوره دفتر زنده است
 مشامت او بعد و کانت سوره نوح الی صلا
 و آرد کسب و در سوره زان کفرت و اصلاست او
 و این آیه بعد از نزول آیت محاسن و این امری که
 سوره از وی انزاد و قانع و اصیاط بوده است در
 اشکال کرده اند که غایت است اصلی را که با طاعت است
 شده که در وی از حاسن و کبری که در کتب مسموع جنت و
 و کالت صدای او را و شاد و فی مشقت نه چوستن و نیز
 بر دعوی صبر بر روی که بر او را و از او چه نیست نیز
 چه را که زاده نیست هم مشهور رسیده مکنه از این
 مسموع باست جواب داده اند که تواند ایتم بر است و
 آمد و باست دوران وقت باستانی شرایط مذکور
 و را و با این نفع استیجاب کرده اند اشش پشیده
 که دعوی صد که گفته بر او را و است و دعوی صبر

و اوست نه و در حق تکلیف بر او را احتیاج نبوت و کالت
 باشد نیز صد انکاری نبوت و ادا و زنده است که
 زنده ای که معتبره بوی کرده که صلا کنه ان ولید و صلا
 اصحی که بر است و چون در مصامت زنده کالت است
 او از نامی آید پس دعوی او نیز از صبر است تمام
 و رئیس اصحیست بر چه بسیار کنه که در نه و بجای رسیده
 آنکه از اینجا تو صبح چوستن که در ام و له می باشد و
 کالت است حاضری با ثابت شده صد مقهور بیان حکم
 که بعد از مردن سید که آرد بگرد و این در صحت لغتی
 آید واقع شده که آرد که در بعضی نسخ واقع شده که
 با صلاست نیست که کفرت هم ام و له زنده او را و
 و این قول و کالت دارد که از او زنده است بعد از موت
 در جنت مراد و کالت از زنده که از او نشود را ام و له
 موت سید و جواب داده اند که صلا ام و له بوی سید
 با عاریت و بگونا بت شده است اشش پشیده و نامیک
 بر صلاست بسیار حکای که ثابت شده است با عاریت که
 بر طاعت آن اشیات سید با عاریت که زنده ای صحت است
 و شرط او و آید عینه بر دای خدا صبر دیگر و در و است
 آینه زنده مشغولی از این مشغول کرده که کالت است

کرده با نیت اول که اوله نظرش بر یک نام و قدر و کثرت
مانند هر دو از آنکه با بر کرده شده و زن هر دو را کثرت
است در این نظر عام که شامست هر دو را فاضل
بیع الله بر بیان همان بیع در هر دو بیع
بنده را که بنده وی را که کثرت با شمس که در کثرت
انزول من صلت آدم بی بیاسن قال صفتا حضرت ال
صفتا هر دو و نیت اول صحت ما بری صفتا حضرت ال
رجل بنا صفتا که در حق و بر کثرت ما بر آن که در مردی العیا
بنده را که هر دو او در سلسله که خود را عایا حضرت علی علیه
و آله و سلم ما و پس طلب کرده آن بنده را و سوره صفتا
علی و آله و سلم و زودت آنرا برای سیداه که مسلم بن
بود و صفتا در هر دو بیعت است و اگر با شمس در بیان
بیع در هر دو فرجستن در هر عمارا افتخار است نزد
و متوراد نام احمد است و زود نام بی بیعت است
مطلقا و لا وی حکایت کرده است از جمهور عمارا بیعت
از اهل حجاز و اهل شام و کوفه سایر اعدایت و دیگر کثرت
در ضمنی عدم و ما اول کرده اند استیفاء را که حضرت
رقت او را فقر و کجاست است او را فقر است و بیع
نیک است که بر من اگر و سی استوفی باشد و کثرت

از آنکه بر شمس در حیات و بعد از حیات او قال ما بر کثرت
انضم عام اول کثرت ما بر مردم مذکور در رسال اول
بیع الله که در بیعت در بیان بیع زودت
در هر دو کردن آن دو را بی بیعت است که آنرا کثرت است
صفتا هر دو انضم اما در کثرت بی که در بی بیعت است
اشد صفتا او اوله نیت اول صفتا شمس قال صفتا حضرت ال
نیتا بر قال صحت و این هر متوال من العین صلی علیه
و آله و سلم من بیع الله من صفتا کثرت این و بیع بر کثرت
ان هر دو صفتا بیع کرده است و کثرت از فرجستن و
و کثرت این کثرت صفتا عثمان بن ابی شیبه قال صفتا
جز بی بیع منصور بن ابی اسیم من ان سوره من عایت است
انترت بریته فاشترط انهما و لا یکنف ما بیع من
بر بره را که آنرا کثرت او را پس شرط کرده است و کثرت
و لا برای ما باشد فکثرت تکلف العین صلی علیه و آله
و سلم فقال صفتا فان اوله لمن اعطى لورق کثیر
که در شرط کردن آنجا برای کثرت فرموده آنرا و کثرت
تخصیص و اگر کسی رست کرده است در حق و در حق و در حق
کثرت و صل بیعت در هر بیعت ما صفتا که عایا العین صلی
علیه و آله و سلم خبر ما من زوجا پس آنرا که در دم او بر شمس

اور سحر خیزه پس چاره او اوست هر او که سحر است
درست بر اول علاج غلام بود و زن را بعد از او ای طاهر
اگر خواهم بکشد و در آن وقت که او را که از کوه
معه و خاترات غشما پس گفت برید که بر چه زمین
و پیشین مال پشانه نمرد او پس اخبار کرد بر مرد صدق
او نیست ازین حدیث احکام و قایم فرادان استیها کا کافه
قوی در شرح تجرید علم مستی فایم و اگر که دست دردم
منطبق حدیث در وقت آن بر چه نکته اند که صحران کافه
و اندام او گشته پس باشد هر فراد حق در آن و همچو
برج و سحر و کلمه یا سحر **ادعای اسرار**
او هر عمل بیادوی اندکان مشرک است که اسپر او بود
صده هم او را سید اسپر عالی را در فراد او است
و شکی که باشد آن را در با هم که فراد اسپر او جهت نگه
بر او بر او در او هر اخبار و مقهور موقت است که آن
نکره و قال شش قال لعیاس لیس علی صحران
نادیت و منسی و فادیت فقیها و گفت استی که
هر که حضرت را بر اول ادم الی از نفس خود و عقل بر او در
خود که است و در آن اخبار آن بود که حضرت در کمال
ادوم با مرآت حق مسلمان بوی سلفی بود و حضرت است

کام علی در سبب فی تکلفه استی اصحاب من اضنه
منش و هر عباس و وجود علی را در حق احدی تصدیق در
جنت که رسید او را از بر او را که عقل بر ان طلب است
و هم اگر عباس است عقل بر او در طلب سال کافه
بود بر فرود بر روی و عباس با کافه آنده بود و در
گشته که اندک که اگر چه ظاهر مسلمانان بنود اندام علی
گاه هر او شده بود و شایسته که این حدیث محبت
بر فضیله که کند من ملک در هم محرم من بعد هر سحر است
که عقل و عباس از روی ادرام علی که از حضرت
بزرگ بود و اندام او شده و در فراد او و در علم من که
و پیش آنست که کافر استی که اسپر شود و نیست در
بند و صحران که در او نام صحران را در او است و اندام
مندان یا قدر و پس ملک شدن و حق فراد او بود که
انام اختیار و در کافه که است و اینجا استیضا
فرمود پس از هر نسبتی که ملک که در حق نام
حق آید تا حدیث سابق قول نام با باشد هر او است
و در حدیث استیضا و اسمعیل بن عبد الله قال مدنا اسمعیل
بن ابراهیم بن عبد من کسی بن عبد الله بن عباس بن علی
است بن ماک رحمان من انشاء استیضا از رسول الله

عبد و آه و سلم گفت این شتاب حدیث کرد مرا از این
مالک که حقیق مردی صد از قوم انصار طلب از آن که
بجز من از حدیث گما وضا بروی فضا لوان این فتنه
اشقا عباس فدا عباس گفته با حضرت از آن که
مرا هزاره داده را که عباس است من اول اوصا فقال انما
شده و عباس بنو مکد از روی که رستم را عباس
خوا هزاره و جنبت بر او عهد اطلب منو دست
حق المشرک در حکم از آن که در کافریست
عبید بن اسماعیل قال حدیثا او اساتذ من شام جزا و
بیر من مردی زبیر که حکیم حرام که برادر زاده مسلم
آورده در روز شنبه که آنرا کرده بود در ایام جاهلیت
بیش از همام خود عهد بنده و اصل علی ما نه عمر و
بر عهد شتر و آه از مردم قلعه مسلم علی با تیر ضرورتی
ما تیر قدیس استی که سلطان شده بود که در شتر و آنرا
عهد نه بود بیک که بدست کوچ کرد بعد از اسلام و با
صد شتر بود که در آن جاهل بنشیند وقت که آنرا
که در آن آساطون غزه بود قال فانت رسول الله
عبد و آه و سلم گفت حکیم بن حرام بن پر سیم رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله

بایت استیا گشت اصغافا الحاجه سبس کفر اهل
خزوه چو با را که سبک و دم ترا در ایام جاهلیت گشت
انگشت سابعینی از شما بود من که هجرت سبک مردم آن
کلایان یعنی تقرب سببیم آن خدا را تر شمع خزه و
شاه قوا نیز سبب با و سعه و دورا را ولی شنبه بیست
از حدیث یعنی طلب سبک و دم آن بر حسان مردم غزه
معدان قال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است
علی با سعف تک من تیر گفت حکیم بن فرموده و آنرا
از روی بر حالی که پیش بوده است ترا از کوی منی آن
که غزه بود از وقت با حور خیزد است بود که اگر است
که اسلام تو برکت آن ضلما ی نیکو بود یعنی در طبع
نیکوی سرشته بود که جان به است با حق
من کاس من العرب رفعا کسی که مالک گشت از حدیث
نیز در عرب قوم مشهور بود و اسم علی است نام
که آنکه اصحابه آنما عرب می گوید و آنکه ساکن آنجا
عرب می گویند یعنی سبک نید عرب عام است شامل است
عرب را و غیب و اعیان و طایفه و دی سبب گشت آنرا
فدوت و حجاج کردی و در آن گشت یعنی این حدیث
در آن روایت و محمودی فراده از آنکه از عرب است و آن

و کسی که بدگفت و نسبت ما و رسول جن و انس بگویند
از ذرات صغیر خلق بیکبار و در ستمال عرب جزو داند برکت
و فرموده ان مردان بن حکم و اسور بن محمد از اهل بیت
بر این مشاب که کذکرده متیقن برود ان بن حکم و اسور بن
فرموده ان اعدا ان ابن ابی حلی صد علیه و آله و سلم
سمن عابره و فرموده ان از اصحاب سینه بود ان صد
که برهوزان عاری کرده بود در محقق سینه خداست چنانکه
که همان شده و آمدند نزد آنحضرت ایمان قوم جوهران
شاده و ان بر اعمام اموی و سپهبر سرسوالی که آنحضرت
انجمن قوم جوهران را که از او جدا گمانی است و بنیان
بیتان فقال ان سمن من ترون بس فرموده یعنی بمان
چرا مستند که می بینند و حق اما مستلزم است به آن
و اصحاب حدیث الی اصفی و له جسر بن کنز بن علی
آنکه که یا اشارة است به آن که فرمود که حق دیگران با آن گفتند
فان شاء الله ای اصفی بن برخیا انما قالوا ای بسا اصحاب
بگید ان در حدیث یا بل یا بنده و قد گشت که است ثابت هم
و متیقن من تا غیر که در ام حنت سمن ابان ان را ای گوید
شده است است سینه بر اعدا ان باب استغفار است که است
بنون که ان صلی علی صد علیه و آله وسلم اشهر صغیر
بدرین فعل من اصفی بود آنحضرت که اشد است

و کسی که بدگفت و نسبت ما و رسول جن و انس بگویند
از ذرات صغیر خلق بیکبار و در ستمال عرب جزو داند برکت
و فرموده ان مردان بن حکم و اسور بن محمد از اهل بیت
بر این مشاب که کذکرده متیقن برود ان بن حکم و اسور بن
فرموده ان اعدا ان ابن ابی حلی صد علیه و آله و سلم
سمن عابره و فرموده ان از اصحاب سینه بود ان صد
که برهوزان عاری کرده بود در محقق سینه خداست چنانکه
که همان شده و آمدند نزد آنحضرت ایمان قوم جوهران
شاده و ان بر اعمام اموی و سپهبر سرسوالی که آنحضرت
انجمن قوم جوهران را که از او جدا گمانی است و بنیان
بیتان فقال ان سمن من ترون بس فرموده یعنی بمان
چرا مستند که می بینند و حق اما مستلزم است به آن
و اصحاب حدیث الی اصفی و له جسر بن کنز بن علی
آنکه که یا اشارة است به آن که فرمود که حق دیگران با آن گفتند
فان شاء الله ای اصفی بن برخیا انما قالوا ای بسا اصحاب
بگید ان در حدیث یا بل یا بنده و قد گشت که است ثابت هم
و متیقن من تا غیر که در ام حنت سمن ابان ان را ای گوید
شده است است سینه بر اعدا ان باب استغفار است که است
بنون که ان صلی علی صد علیه و آله وسلم اشهر صغیر
بدرین فعل من اصفی بود آنحضرت که اشد است

ده و ده شش شکاری که بازگشت از طاعت بحکم از آن حضرت
فرمود خاتم آنجا نمایان نمودن این صلی الله علیه و آله
عزیز را در اربعه صدی اعلیٰ صفتی بسیر بر کارگاه پیش
برآید که سینه خرد و گشاده است ایشان که می دانند
ظاهر از چیزی معنی از نیست قافا تا شمار بنا کثیرین
حقیق ما خیار کینم ندیان خود اتمام این صلی الله
آ که مسلم فی اناس فاشنی علی الله ما جزا بعد بسیر
استاد سینه خرد مردم بسیر استایش کرد بر خدا صفتی که
اوستاد است ثم قال انه بعد فان اتموکم قد جازا
بشر و موسی و محمد صخره جنتی بر او ان شما آمدند زنده
که لایب کند و اندازد که وصیت دانی در است این را و غیر
سهم دین صوح و ده مقام اولی که بی در پیش شرا ندیان
فمن اعجبکم ان تعجب انک تطیقل بسیر کسی که در است
از شما ای که خوش بگذرد ندیان هو از ان بسیر که شکران
دین اصحاب ای کون علی خط منی تطیقا یا من اولی
عقیس الله علیا قدین کسی که دست او در بود تعجب
خدا تا که م بهم او عرض او از اول چیزی که شریف و
برای بسیر که آشنایی بر وجه که سوی ما که به هم از اول
و حجاج و جز آن فعال اناس علیا لک بسیر گفته مردم

و هم بفرمایند ای رسول خدا قال ان خدی من اذن منکم من
قرآن فرمود ما بنده ای که کسی که اذن کرده است من
عول حاضران شما بنده ایم قول همه شما تا رجوع حق را
فرمود که اگر کم بسیر صوح کینه مردم خود تا برساند نزد
شما و شما فریح اناس تکلم فرمود بهم بسیر که در نزد
و در بسیر که در ایش از عرفای ایشان دین امر و قول
فرمود ای این صلی الله علیه و آله که بسیر تا خبره اتم طوره
و او تا بسیر صوح که در سوی سینه خرد او نیز و نه
که حق ایش بر حوش کرده و اذن و ان که بنده ایان
به بنده خدا دینی ما صاع بسیر هو از ان شما که می گوی
تو رسید است ما از حال ندیان هو از ان و قال من
قال عباس یعنی صلی الله علیه و آله که مسلم خادیت یعنی خادیت
مینه و گفت عباس مرا تحقیرت نمودم فرمود را و بسیر
و ان در عزت مبر بوده است مقصود از ایراد شریف است
که از اسیر خدی که گفته اند حضرت ولایت کرد و هم
فرزاد بیع است علی بن الحسن قال نیرا بعد الله قال
این چون قال کشت ای نیرا گفت این چون کشته بسیر
نیرا مولی این عمر چه بسیر از خانه کردن بسیر از قاتل
ای این صلی الله علیه و آله که بسیر ما از علی بن اسحاق و هم

و انما هم شهيد على امارتس نوشت مویان
سجده اصلی صد علیه و آره کلمات که بر بنی
بند از عزا دست و حال آنکه عروه حاصل بودند و
آنها آب داد و میشد خبرای فضل مقامم کسی ندانم
بس کتت قال کنشکان ایشان را و بند کرد مردان
دند او اصحاب و سینه جزیه و رسید درین روز عازم
موضعی که بندگ در سم ثابت بن قیس رسید و او کت
ساخت آنرا و حضرت وجه کتاب اهداء و ترویج کرد
دشمنی بر عهدا صد بن عمرو کان فی ذلک الحسین یحیی که پیش
کرده است مرا با شما خدا این مرد بودی در آن لشکر
عباده بن سوخت قال جزنا و لگ من ریح بن ابی هر یک
عن محمد بن یحیی جان من این مرد قال راست با صد
بر دست از این مرد که دم ابا سعید پس رسیدم اگر
عزل جنگ کشیده که در آن زمان تا آب دردی نبردند
محل کرده و حال عرض من رسول الله علیه و آره که پیش
خزده بنی المصطلق تا جنات سیبای من عرب کت
بر آمدیم با طبرستان در عروه بنی صطلق سیب و با نبرد
نبردند و مردم عرب با شمشاد داشتند علیا الهیة تا
العرل سیب و این گروه نماند و دشمنان برانی نماند

پس دست او پیشتر خزان را فدا نما رسول الله صلی الله علیه و آله
پس رسیدم آنوقت ما از عزال که در او بنی ادر و قال
با حکم آنظلموا پس فرمود پیشتر شما باکی این که کینه
قال لکنه را آند است اس مشه که نیز ایوم العزیزه ای
که این صفت هیچ خلوقی را که سوزند است تا در وقت
که اگر سوزند است یعنی تهر شما در نمانند تا چونند
نطق حدیث شریفه را بنده که فرقت و دلی کردن است
و بنی در همین عرب قال حدیثا هر بنی عماره
بنی انقطاع عن زهره من اهد بره قال لا ازال رعب
بنی شرح گفت ابو جریه همیشه بودم که دوست سینه ششم
بنی ادر و حدیثی این سلام قال لا ازال احب اجتره
عبد الحید بن العسیر عن العاصم عن ابی زهره من ابی ادر
من عازره عن ابی زهره عن ابی جریه یعنی است که زهره
ناش و از عازره و این مرد انالی نه از ابی جریه قال راست
شخصی زهره داشت سمت من رسول الله صلی الله علیه و آله
که گفت ای ادر دست مبارک منی میگردانم من سینه که کشید
نویزده بند بود در حق ایشان کتت قبول عماره بنی ابی جریه
آنوقت ای فرموده بنی شوارب من است در حال منی است
سوی که از آن است اهل را عاتق آن نخواهم و در دست است

و اعطاهم تهنه تسبیح علی امام رس و نشت سوی من
مخبرضا اصلی مدعیه و آنکه کلمات که بر بنی اهل
بشید از عرا دست و حال آنکه عروه حاصل بود و در
آنها آیه اده میشد خبر جانی فتنل مشاطم کسی ندانم
پس گفت قال کشکان ایشان را و بند که مرده باشد
و بند او اصحاب و سینه عزتیه در رسید درین روز عیار
صحنی که بند و رسم ثابت برین عرس رسیده و او کلمات
ساخت آنرا در محضرت وجه کتاب اهداء و ترویج کرد
حدیثی بر عهد اصبرین عرو کان فی آنکه تلمیسی آنکه که
کرده است مرا با بنوا فخر این فرد بودی در آن لشکر
عباده بن یوسف قال مترنا و لگ من ریحین ای فردی
عن محمد بن یحیی بیان من این محرمه قال رایت ابا سعید
بر دست از این محرمه که هم ابا سعید پس بر سبیم دانم
عزل یعنی کشیدن و اگر از فی من تا آب دردی نزدیک
محل کرد و قال فخرنا مع رسول اصلی مدعیه و آنکه هم
عروه بنی المطلق تا جینت سیبیا من پس اعراب کشید
بر امیم با مخبرضا در عروه بنی المطلق سپس در با فخر
از بعد و هم عرب فاشسته و فاشت عفا و فاشت
العرال پس فاشت که هم فاشت و فاشت فاشت فاشت

پس دست امشتم فخرالرفان رسول مدعیه و سلم
پس بر سبیم امشتم ما از فخرالرفان که در وقت او و قال
الحکم ان فسطوا پس فرمود بنیت بر شما باکی این که کشید
قال الحکم در آنکه است اس سینه کا تینا لایوم العزیز الی
لایه بنیت هیچ مخلوقی را که سوزده است تا در وقت
که که سوزده است یعنی قره شاد و با شدن فایده شاد
طریق حدیثی تر فرموده گرفتن و وی کردن است
عرب از بهرین عرب قال حدیثی هر بنی عماره
بنی المصطلق من زوجه من اهدیه قال لا ازال ارب
خیال شرح گفت ابو جریه همیشه بودم که دست سینه
می خرم او حدیثی این سوزم قال لا ازال احب امیرنا
معاذ بن ادریس من المعرفه من العارث من انی زهرا من اهدیه
من عماره من انی زهرا من اهدیه یعنی در آنکه کشید
فاشت و اعاده و این هر دو از انی زهرا امیرنا قال فاشت
شرح نیز من فاشت سمعت من رسول امی مدعیه و سبیل
یک وقت اهدیه دست معاد بنی منم از ان من سوره که کشید
توجه شده بود و من ایشان بجهت قبول عماره بنی امیرنا
گفت ای فخرنا نیا شوارترین است در اهل عربی
سوی که از نامت اهل با فاشت آن نخواهد بود است که

تعالی فی علی صدیق کرم فرمود ما بنی خدایا بعد از اینست
مبارک و مبرور او غفلت از حق که محرم است بخت آدم که فرمود
برادران شاهانه با این شماردند و این دست اندازد انصافیت
شاقی کان امور سخت به و ظلمت که هر کس که باشد
بر دست ضعیف لوگ در اس کو طعام در او دادند آن محرم
و علیه صبر و پنداشتند او را از آنکه می پوشید این امر بفرمود
مردمان و عادت برابر می دهد هر فردی که واجب است که
تغذیه در کسوت او هر فردی که شایسته است بر این
لا تقو مع ما یعلمون که اعمال ایشان را چیزی که غالب است
و نتوانند کل کردن آن فان کفرتم هم یعلمون فاقبضوا
تقوی که انبیا ترا چیزی که غالب است بر ایشان پس در کسوت
برداشتن یعنی آن نیست چنین گفت که آن گناه بگفتند
شکایت خود در برداشتن بر دست و کتاب جان در دست
ما بعد که نشد است اس جمله اسن عبودت بود
صیغه سنده و جهان غایب نده و حق که تکلیف است عبادت
مردمانی که سبب خود را است عبادت بر سبب تکلیف
عین آن همان سوال صدیق است هر کس که قبل از این عبادت
در سن عبادت که کان به امور عرض و خود پند و حق که خدای
سوالی خود را و نه است و ما است و ما است و ما است

بگو

و ما کما نودا ایشود و در انوار و ابی کما شایسته
سبک که در حسن او کرده و دیگر برها دست خدا می گان برنگ
و در فرست سید که محول دست اجری زهرت انشا
بگو خود را بر جانی که بر این خدا بود و بچند بخت موی سبک او
هر چه در دست محرم که بچند انوار سفیدان من صالح من شی
من لذت در من صالحی موسی الا شری قال قال فی من صالحی
ای چهل که شایسته بود عبادت ما حسن عقل و انقباض و در عباد
چون گفت ابو موسی شری فرمود و بنی خدایا هر فردی که باشد
انوار انوار و اسب که در کسوت او او از آنکه او را در کس
پس بر آن خود را و انوار است اگر کسی بگوید و عمل نیک
در او در اجزاست حضرت است این مرد و در اجزاست و هر که
کلامی بر وی خواهد بود و چو از آنکه علام باشد و انوار
نمود که هر چه در آن است که بر او بر قبول داد که نیز عبادت
و غیر از آن دار و احراست و هم چنین بر امانتی و بیخ است
صیغه یکس که جود شایسته منقرض است و این پیش
مش بر این مشق که بافت است و احد علم است شری
مردمان انوار عبادت قال عزرا و من من انوری ان ما کمال
ست سید بن اسبب محرم انوار هر فردی که سوال صدیق است
هر کس که سبب محرم انوار انوار و در دست محرم صالح که

قال فی اصل امر بعد کلام فرمود ما بنزهة افروز با ما ایضا
مبارک و ما در او تم نقل ان افرا کلمه است تحت آن که کبر خوره
را در ان شانه غدا بان شکر دانید دست نهادن است
شوق کان او و تحت به هفتیکه مایل رس گسی که کشته
بر دست یعنی لوک و اس داس کو طعام در ادا انانچه میزور
و غیره مایل و پیش اندازد انچه می باشد و این امر یعنی دست
دردا و بواسالت برابری و هر چه بودی که کما صحت است کبر
نقصیده و کسوت او بر می کشته است و اصل بر این است
لا تقویم ما جلیه کفین که اصل شان را چیزی که غالب بر این
و نتوانند کل کردن آن فان کفین هم را بطریق غنیه هر چه
تکلیف کند میش ترا چیزی که غالب بر ایشان پس بر کشته
برداشت یعنی لاق حبت جنب کلک که ان گران به کفین است
شکلیه که در برده است ان صبر و کتایک مان و باشت
عاجت کشته است اس علبه اسس عبادت و
صیح کسند و جهان خوابنده و فی کتیک که عبادت است
مرفاه کتیبه خور است عبادت بر سینه کتیبه
عین ان قران رسول صلی الله علیه وسلم قال العباد الذی عسبه
و حسن عبادت کان له اجر عظیم و در هر چند و فی کتیبه
صلاهی خوراد و عبادت و ابا ملت و ایضا است که آنرا در کتیبه

مبارک

و کما خود ایش و در ان خواب و ابعنی کتیبه
سید که در حسن او کرده و در برها دست خدایان کبر
اندر فرست سید که مملکت دست اجری ز بهت افاشد
با کتیبه در جادوی کبر الی خدا و وجه و چهل نیت مولی کتیبه
چرا شد رشت کتیبه کتیبه انرا سفیان من ممالک کتیبه
قال ان برده عن ابی موسی الا شتری قال قال ابی موسی
ان رجل کان نسیباً و عاقبه ما ناسن عقل و انشیا و تره و جهالت
چون کتیبه او مومنی شری فرمود و سپید او هر روزی که با شرف
دای عقل او است کتیبه کتیبه او او را ناکند او را ناکند
پس بر آن مرد او خواب است اگر کسی بگرد و عمل نکند
او در او اجراست حضرت ابی هر در او اجرت و هر کس
کتیبی بر وی خواب بود و بگردان کتیبه علام باشد او
کتاب که در هر او است که انبر او بقران که نیت عبادت
و غیره انی دار و اجراست و هر چنین بر امتی و نیت آن و
صنعت کتیبه او شل امری مقرر نما و دست و این پیش
مشق بر این مشق و کتیبه است و احد علم کتیبه
موزان انرا عبادت قال عزرا عوش من انری ان صبا کتیبه
ست سید ان سبب کتیبه قال او هر روزی سوال صلی الله
عیه وسلم لیس لک صانع ابروان فرمود در کتیبه صانع او که

صفت حق میکند و او اجاست الهی یعنی سر به کلاه
سپید امد و ایلج و برای و سهولت کسی که نفس من و بر کلاه
عدت دوست که بنویسید و جاد و در را و خواجه و نویسی الهی
صفت آن صفت و آن صفت هر آنچه دوست دارم یا بطلبم
و الهی گویند که کسی که نفس من کند از می نفس من و دوست است
این است که بنده و صفت دیگری را جدا و ج صفت است که آن است
و اتفاق بر این است که با او را از آنکه هر چه حاصل میکند با او است
این قول که از کلام است که بعضی گفته اند برای غیر است
و در نظر عرض صفت او بعضی است که گفته اند که صفت صفت
صفت است که این قول هر چه است این هم کرده و آنکه کسی که
صفت نام در او هر چه را می رسد بینه صفت و آن صفت
نگارده است ۱۳۰ و او را هیچ صفت است ای من صفت
صفت او است صفت او صفت حال صفت او صفت او صفت او
قال الله تعالی صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
نیکوتری عرض است که صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
غرابی میکند برای خود را صفت صفت صفت صفت صفت صفت
سپان کرده و در واقع صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
گفته اند سپان این صفت از آنکه در او صفت صفت صفت صفت
صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت

مانند است است بجز در بعضی که هرگز است و تو هم می و دان
نموده و در آن گناه کسی که بنده من و در او من و در آن که است
صفت است و اجازت است که بگویند که آنرا و او از آنکه صفت تو در صفت
و اگر است صفت
رضی و الهی و تو از فعلی و وجود رضا و الصالحین من جدا و الهی
است است او در صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
سوره تو در واقع شده و الهی صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
که بعضی که زمان بی شده هر که گفته اند که که از بنده ای خود او را
و در هر حال فرموده صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
فرموده و الهی صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
ان شکر صفت
و در صفت
و فرموده و اگر کسی صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت
صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت صفت

مشکله از دو باشد مرد اجزای که در آن میرسد نیست اما در هر یک است
 سواقی فعیله باشد قوم غیر مرد و اعراس مردان نیست که
 برکنش میخورد این هر یک قسم خود ازاد کرده و خود را با او از آن
 عصر شکست میدهد تا آنکه او را بشود و الا فقه جش و کفرناش را
 برکنش آید که در شود و او را بشود و غیره که از آن گذشته و در آن
 خود میماند که در او را عبادت و کعبه میماند و در آن وقت که است
 اوقات صحبت بر آنکه همه اهل است که اگر وقت بدال اوقات
 متفان و مستعدی خواهد بود و از آنکه گوید او سه است میرسد
 آن شکست است سد قال در شاک می عباد قال در شاک
 اعراس میرسد ان السی می اسد میرسد قال گوید اعراس و سول
 خود بر شاک و بر سید و عا همیشه از صحبت خود قال میرسد
 علی الناس اعراس علیهم سول منتم لیل میرسد علی برکنش
 رای است و او سول است خود از صحبت که در هر کس است
 کرده و اصلاح احوال ناموده است و بدو از اعراس علی برکنش
 و سول منتم و در جا که است مرد و ما خود را آنکه او را و عا
 و سبب است صحبت برکنش هر وقت داد سول است از
 و عا احوال آنکه از عا برکنش علی است عباد و در وی سول
 منتم در آن عا است برکنش هر روز و روز او را سول
 و از اعراس منتم و قیام عا با آنکه او را عا علی سید و عا

در سید و اعراس و کعبه است بر اهل مولا می خود او بر سید و عا
 از آنکه عا سول منتم که او را بشود و عا خود هر سید
 از است و در آن کعبه عا و او را بشود و دست نیل حاصل حکم است
 کائیس اعراس کعبه عا ملک است است با کعبه است برکنش
 در آن منتم حکم اعراس است با کعبه است برکنش
 در سید منتم از اعراس قال در عا می عباد قال است از هر روز
 در منتم عا در منتم منتم عا کعبه است قال از است از عا
 و عا که آنکه و ای منتم زنده بر سید او را عا است با عا
 فاعود فی انا و الا عا عا و او عا و برکنش و عا
 و شکست او می است بر منتم او را که بر منتم می
 عا در سید عا را کعبه است که او را و منتم که کعبه
 عا در منتم و در آن عا و او را برکنش و او را عا
 از او در و کعبه است از او عا و او را کعبه است که کعبه
 عا در عا و او را عا و او را عا است آنکه او را بشود
 از عا منتم عا با کعبه است عا منتم عا منتم
 قال در عا کعبه است منتم از عا منتم از هر روز منتم
 منتم عا کعبه است عا منتم عا در عا و او را کعبه
 که آنکه عا و او را عا منتم عا و او را عا منتم
 از عا منتم از او عا و او را عا و او را عا منتم

بلای که از آن مقرر حال روح من هر چه هست مطلقا از دسترس
گفت روح از آن هر چه که گشت و بی که در خطه ای او باقی بماند
بر آید عیال او را آنرا که گشت و بی که در خطه ای او باقی بماند
گردد و اطفال را از او جدا ساخت عطف نسبتا بر آنرا کرد و این
دقال هر دو بن دینار عطف مطلقا بر آنرا و من احد حال او گشت
مرد من دنیا را گفتم بر خطه را بار و است سبکی من و خوب است
از کسی گفتم فی تم اجزای آن موسی بن ابراهیم از آنرا گفتم
عطف مرا که موسی بر سرش بن ایکه بر داده اند از آن سرچاق
انما الایة و کان کثیرا قال فی صحن سرن بر من بر من چشم
رویشا فداوه بود و خنده بود او را ایش بن ایکه در زمان او بر
صاف منی صد من سوال کرد ایش را که کجا بنده سازد او را و
صاحب فراد ان مال بود من با او را من که کجا بنده سازد او را
فالعقلانی هر حال که سماعی من رفت سرن نه هر من گفتم
عطف نسبتا سازد او را بن ای که ایش از قول عرفه فراد
من نه خواش با بنده و بنده هر کجا بنده من علم من
و عالی که بنده را من با هر من آید که دردی امر کجا بنده سازد
و اجنبه و عیال من بود که من امر برای خوب است و کواهی
امر برای استیجاب بنده داشته بود و چون مرد در سوخت ضیوع
عمر بر جانده و کرده است و قال عیث عیثی بن ایش من کرد

نویس

شعب من بود و غایت مال که گشت لبث حدت که در او است
از من شایسته گفتم بود که گشت عیال من بریزد و گفت
سعدیا فی کتاب ما صحت برید و آید بر عیال من کمال که در بنده
از عیال در کتاب خود که کواهی او حکایت کرده بود او را و
عیال من او را قیامت عیال من من سبقت و بران بر بر کرده
و عیال من کمال که در بنده این مع او همه بود هر چه عیال من است
گفتم کرده بنده و خود در پنج سال ذقات بنا عیال من
بنده گفتم مرد را عیال من کمال که بنده کرده و از او بی برید
و ایشان حدت لم بود و واحد و یکم حکایت بنده ای که
شاه گفتم برای انبیا کبار و انبیا بنده بر اصحاب من تو فافک
چون از آنکس بیس از او گفتم بر او شد و لای تو را قیامت
بریزد او را ما حضرت آنکس عیال من نشت بر بر تو گفتم
خود عرض کرده بر ایشان گفته عیال من افعال او را آنرا که کون
نار او را بس گفتم بنده و شیم که او کجا بنده را و لاقات عیال
و گفت علی رسول صد من صد من رسول قدرت آنکس که
گفت عیال من در آنم بر رسول خدا و در که در کفایت مرد
برای آنحضرت تعالی اما رسول صد من صد من رسول است
فاحیضا فاما الاله المن احق من فرج و عیال من رسول خدا
بگزارد ایش را و کن او را ایش نیست و لکن کسی که آید که در

فهمال رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله فانه من فضل
مال جال شرفون شرفا ليست في كتابه من ربه
مال مردم است که شرفا نیست شرفی نیست در کتاب
من شرط شرفا لیس فی کتابه من مال کسی که شرفا نیست
که نیست کتاب بعد این است ان اطلاق شرط اصدا حق
شرفا است و از است بعقل و حکم است و فعلی این است
و در این بین شرط است که اولاً این اطلاق نواقض این نیست
تمت که در وی حکم کتاب بیان کرده کی اگر مع کتاب است
ظاهر نیست که در او این مع کتاب شرفا معنی باشد
و در آن کتاب است که کتاب است نه در دو کتاب از
دیگری است یا یکی از کتاب است و من شرط شرفا
لیس فی کتاب است در بیان چیزی که در دست از شرطهای
کتاب و حکم کسی که شرفا نیست شرفی را که نیست در کتاب
شرفا است که در حال حد کتاب من این شایب من عودان است
اگر در این بریزه حد است مستثنی فی کتاب است که از حد و حکم
عایشه شرفا و او اگر بریزه آنکه در حال که اعلی شرفا چه حد
عوز و لو حکم نیست من که با سببیا و نمود که او اگر چه باشد از
کتاب خود چیزی حالت که عایشه از حد است که ان اجردان
اضعی ملک کتاب و لیکن ولا لک لی ضلحت گفت عایشه از حد

بنا اینست خود اگر دوست در زمان را که او که در حد است
اینست خود هر چه در حد است خود که او که در حد است و انی تو بر است
بجز در حد است بر سر لا سما لا با و قوا و ان شایست است
میکشفت پس از که در حد است و انی خود را پس از که در حد
کتاب اگر کسی چه عایشه است خود حاصل که ثواب است
پس که در حد است و لیکن که او که در حد است اما در حدی تو قدرت
از مال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذکر که عایشه از رسول است
فان مالها رسول الله صلى الله عليه وسلم منی فاق حق فانها لوله
من حق من خود او را رسول است بجز آنکه در حد نیست
ولا لک لی انی که او را کرده فاقتم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم
کنت عایشه شرفا است در حد است بلکه صانع ال اناس شرفا
فون شرفا نیست فی کتاب است حد حال است مردان را
که شرفا نیست شرفهای نیست در کتاب من اینست
پس فی کتاب است حد شرفا و ان اشتراط با تمهیدی کسی که شرفا
که شرفی که نیست و شرفا پس شرفا در حد است که حد
و با حد عایشه در این شرط اصدا حق و اوق ترجمان عود حد
سابق حد است حد الصبرین است قال جبرائیل ملک عزیر
من رسالهم من قول حال را دست عایشه ام المؤمنین منی است
منها ان شرفی عایشه حد است ان غیر خود است عایشه از حد

سپاهان میگوید ولای تاندا و کنه او را مقلدین علی است و
تاریخ کشنده مرالی است و او شرطی بر سر کشم که درای او بدید
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یستکف احدکم عما ادرک من
سب استخوانه انما سب رسول الله صلی الله علیه و آله
حقیقت بختیاب در وجه کلمات و سوال کردن درین ایام
حضرت عبدالعزیز امیر خلیفان حال جدا بود از سینه حضرت
بن بود و من ایام من عاشره حالت عاشره برده و حضرتانی
کلیت اعلی کت عاشره آورده پس کت حضرت من کلیت
کرده ام حال خود را علی مع اوراق فی کل عام و در قاضی
نیز او قیام در هر سال او میرا عاشره کن تراحت عاشره
من ان عاشره ملک من کت عاشره کرده است در
استیصال توان اصد لمره و در شک عاشره ملک شریفه
کت عاشره ترا برای نشان یکبار آرد که هر سال که من کار
میکردن و اگر کسی عاشره ولای در کس مراقبت است
مادامی کت من بگردا میسران برده عاشره انی حضرت
و ایک طبعه خاتم الانبیا چون هم الله است کت برده
حقیقت من عزیز کرد اما برایشان فضل کرده و اگر کسی
مراش از اوله فتنه تا ایک سوال صد می صد می و سلم
فاخره پس سید انرا رسول خدا است که او صد می و

پرسید

پرسید بر اس خبر ما در اکثره را این مقاله ضربه و استیفا
و استخری لمره لولا کان لولا لمن امتح من خبر و خبر و
و آرد آن و شیطان مراش از اوله صحت و در مری است
که آرد که در است حالت عاشره رضی الله عنهما صحت
می صد می و سلم فی الناس کت عاشره من است و رسول
برای تغییر در مردم خود و اتمی غیر برکت است که بر خدا
و مکت خدا را قال هم اصد حال حال مکت شریفه
کلیت فی کت عاشره کت اصد محمد و شاکس هر حال است
مردم که کت عاشره کت عاشره کت عاشره کت عاشره
کان کس که کت عاشره کت عاشره کت عاشره کت عاشره
ست در کت عاشره کت عاشره کت عاشره کت عاشره
ش و اگر کت عاشره کت عاشره کت عاشره کت عاشره
و شرف اصد اصد و شرف اصد حکم است بلل جلی مکت عاشره
قیل امتح و فغان ولی لولا جلال مردم انما است کت عاشره
کی اصد اصد انی فغان و بشه مراد لانا انما من امتح
ست و اگر کس را که آرد که در است عاشره کت عاشره
ایمان جو از هر وحش بخت و محبتی که در امتح خود و کت عاشره
در هر صد اصد عاشره کت عاشره کت عاشره کت عاشره
دای که برای کت عاشره کت عاشره کت عاشره کت عاشره

سنان یکی نوزدهای بخدا کند و اما نقل اصحابی این است
تا این گشته بود ای ای داد بشری غیر بشم کرد و ای او با یک
قال رسول صبر علی مسلم لا یسکت و انکتابها اولی الامر
است استخاره الحاقب و صبر الی الناس در میان اولی
حسین حکایت در وجه کت و سوال کردن درین باب است
عنه عاصم بن اسمعیل قال حدیثا اوجا سانه عن شام
بن عروه عن ابيه عن عائشة قالت عانت برره و عانت انی
کانت اعلی کت عائشه اعمبر و لس کت صحن من حکایت
کرده ام حوالی خود را علی مع اوراق فی کل عام و قد قاضی
بینه او قیامه در هر سال او میسر است کت مراعاتت عایشه
عن ابن ارقب جلیک مس کت عایشه اگر دست دارد
بصل تو ان احد لم یعه و انا فک کت ایلی شهنوم
کتابت ترا ایلی ان پیکر ده آزاد کتم مرا کتم این کار
نکون لا رک لی سن شده ولای و تو بس مرا قویست ایا
عایشه کت اسل اگر در صحنی از این برزه فکلت ایلی
و انک علیم طوبی الا ان یکن لعم اولی الامر کت بریره
صحنی من عرض کرده ام آرا برایشان قول کرده اند که
مراش از اولی الامر رسال صحنی صبر علی مسلم صا
واجزه بس سید انکار رسول خداست که احد ابروی

برسوا

بسیه را رس خبر دارم گفته در این مقاله ضمه هاء فاشیا
و استخر فی لمر الواء فان الواء لمن امتق من فزوم کچرا و
دارا و کن و شکر کن مراشا را و لای صحن و لا مکی است
گذارد و است حالت عایشه رضی الله عنها صحن مسلم
علی صبر علی مسلم فی الی کت عایشه من است و رسول است
برای نظیر در مردم خود عهد و امتی غیر برکت شایسته که در خدا
و کت خدا را حال هم اصد فال حال حال مسک شیلون شرو
کانت فی کت کت کت است اصد صحنه شایسته هر حال است
مردم که شرط مسکله مرطبی که کت و کت خدا یا شرط
کان سن کت کت صحنه با علی من هر شرطی که باشد کمال که
ست و کت کت صحنه من باطل است و انکان با
شرو کت کت صحنه شرو قضا الصحنه من کت صحنه است
و شرو صحنه و شرو صحنه حکم بر است بلل جل مسک کت صحنه
میل امتق باطلان اولی الواء جعل مردم از کت کت
کی رسوا اولی انی فکون و بشم مراد و انکان اسل من
ست و کت
در میان حوا و در مش حکایت محسنی که راضی شود و کت کت
و هر صحنه یا با عایشه و کت عایشه کت کت کت کت کت کت
و ای که باقی کت کت

بجای خود بگفتند نیز بنی است انصاری دادی که باقی است
بردی که بر تو قال بن فرخ میماند عاشر دان بابت
فان بنی باقی میباشی بگفتن ان و حکایتی که کرده اند
گرفته است و کار حایت کرده است که بر عاشر بنی که
و حکایتی است من است نه قبل لغز احمامم او بنی که
در قول صح و کفر بلکه من کرده از بنی حکایت را جواب
از بنی اقلی که نه گوشت است که چش اگادای نام و گوشت
بگو با آدی وی میگویند که چش از بنی میر و با عاشر که در گوشت
و جوابی در قصه بر بر گفتار که وی است طاقت و حکایت
در خود نیز در استکفالت عاشر که کرده بود و از سوزنی عاشر
فان بنی که بر بر خود عاشر حکایت بود است عاشری
از بنی که او هم کرده بود پس با بنی شدن او در مع حکایت
دارد عاشر حکایت و داد و نام و چون مانی از بنی که در بن
عاشر او کرده اند تا بنی را بنی است سده و فتن حکایت بعد
تراضی طرفین بر همینند و است گفت هر گاه استانی که در بن
منزله کرده جزا بنی طرفین را و خوا چه بود که باقی الیاء بنی
علا صد بنی و است قال ان بنی که بنی بن سید بن فرقه
نوبت بعد از ان بن بر بر عاشر است سید عاشر نام بنی
بر بر آمد و عالی که استنانت میکند عاشر که در بسلا بنی است

فانست همان است همانک ان ایب انم شک منده و است
بگفت عاشر بر بر و در کرده است و از ان الی ان را که بر
زای ان بنی بجای بر بنی که در فتن حکایت پس از آن که
تا که حرکت بر بر و کس لا با ما فقا لولا ان کون ولا یک
نهار آن که در بر بر امن ما را می مردم خود پس گفت فلان بنی
نیز بنی که انک است و لای و ما را قیل با کس کنی درشت خود ان
عاشری که در کس است سوال آمد منی است عاشر حکایت
بنی که است عاشر که حکایت عاشری که کرده و انرا می سوال
فان شسته میاد و استما فاقا لولا ان است
اناقال انکاتب استثنی و استثنی عاشری که حکایت بنی است
نهار بنی که در او داد ان بنی را بنی فریاد برای آن که در ان
او هم حال در ما عهد است اما صد بنی امن حال صد بنی الی ان بنی قال
دست علی عاشری گفت فلان بنی است ان بنی است
گفت ان بنی در آن هم بر عاشر بنی که در بنی بنی بنی
ان بنی که در آن است او در بنی بنی و انک با عاشر بنی بنی
بنی ان بنی و ان بنی و ان بنی است عاشر بنی ان بنی است
ما باید صد بنی بنی و ما و ان بنی که در بنی بنی و ان بنی است
فانست و حکایت علی بر بر و بنی حکایت بنی است عاشری که در آن
بنی بر بر و عالی که وی حکایت بود حکایت استثنی فاقا عاشری

قالت غزین گفت بره مو مو اس از آن حالت مانده ای
 چنین کم کردن کلام الفست حالت لا جعفری معنی که
 گفت بره مو مو میگویند مرا اما که شرط میکند رو که در این زمان
 وادی این حالت لا حاجتی لی بکسب گفت مانده ما چنینست
 مرانین غزین عرض ذلک یعنی منی الله و سلم اوله و قد اعلم
 ستمینان سیم را بسید و را اعمی ننگ او است فکر
 عایشه بس فکر و که گفت ترا برای عایشه که این معنی واضح است
 قدرت عایشه و حالت عایشه که کرد عایشه نیز الگست
 برود و در حال کسرت میان عقیاس فرود آمدند ترا جا
 میل اند که در داد و وعید شرطون باشد و اگر از ایشان آگاه
 شرط میکند که بفرماند فاشترقا عایشه عقیاس من هر ما در اف
 میل یاد کرد بر بره و او است شرط و اهلها او و کرد شرط او اس
 برود و در این ای نای خود حال الی علی الله و سلم الی الی
 اعلم من فرود و چنین است که در حدادی و لا کرسی
 که از او کرده و آن است شرط و اکتز و گفت شرط
 سلم قولی از رسم

لاسب
 قتی در از نالی و جرات و شرح گویند حکمت بی موش است
 در چنین حالت و فرق در میان بره و پرده است که به تمام عیاب

ذیل و حق ساشد و بر هر شرط است گفت داد و دی
 و ستمین در از من و صدقه و بر گویند و اینجور سلف است
 از روی و به بار او است خانه از او عایشه که درین حالت
 فایز است اسب لقیه و نقضه و الخوف علیها در بیاض
 و ثواب و در حدیثین بران ستمینا ما همین علی قال
 نیای از بس من الموتی من اسیر من اسیر بر من الی الی
 طریقه حال بشا الهیات لا محقرین طایفه که از آنها فرود
 ای تان مسان خفاصت کند سمانی و در اول فرس شایه که حکم
 گوشت باشد که ستمانی منی الزم را مقدر بجزی که ستمینان
 خنونی بنا بر کرد و اگر موجود صحن در پاشانک و ستمینان
 عیاشی نماید و داشت فرس کبر فاسکون را و کسرتین
 مودون ستمینان کم گوشت و در اصل فرس مرطرا است
 باید که هم برای است و است نشاء هم برای است حدیث
 مرطرا غزین جدا جدا لایستی قال حدیثی من الی الی عامر
 ابی عن بریزین اذین من عرجه عن عایشه انما قلت لعروة
 این حدیثی این کلام را بی سوال فرم الی الی ابیته بی ستمین
 گفت عایشه ای خواهر از او من محض بودیم که چیز ستمینان
 بدال ستمینان و کبر ستمینان را در و مانده یعنی و مانده کامل
 در بدال دران نمودار شده و ما قدرت بی ایست سوال

صل الصلوة و سلم انما فودت حقی می باشد در غایتی رسول است
 آتش بمن چیزی هم نبر سینه که آنرا سز نه نعلت بود که
 ضعیفم پس گفتم ای جان من چه بود که در خاک آن کبریا
 قلت لا سموا ان الشراکاء کلمت باین دو اسم که هر کس
 باین سخن سر برودم تا با طرمای حدیث سیاه است کرم
 بطریق غیب سیاه کلمت با گوشتش قرمقون کلمت
 الا ان خاک رسول صلی الله علیه و آله و سلم جز آن نهد
 که اگر کفر رسول خدا را محاسب بود از انضار کلمت هم شایع
 بود و ما را برای شمشیر و کلاه کسوف رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم من ان تم حقیقتش و بود خدا انضار که سیاه
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شیر آسایشی نوسان
 صاحب هر سینه است خدا علیه درون و حقی دور و اصل با
 باقیات که حاکمی دیگر آما به و شمشیر آرا و بازو و
 الفیل من البصره در بیان اندکی از دیگران
 بمثل آن در آن صحیحین است قال داشت این ال
 عدی من شیه عن سیدان من الی عامه من اسیر در عن حقی
 صلی الله علیه و آله و سلم قال لو احدثت الکراع لاجبت فرنگ
 خوانم من رای باجه بهر آینه عایت که در اولاد حقی الی
 اغلب و اگر بدیه که خود موسوی من با موسی را ما به جز آن

هر با سب من است سب من اصحاب کتب با و چون
 یکس که سب خواجه از باران خود جز بر او قال بوسه قال
 علی بن عبد الله که رسول صلی الله علیه و آله کلمت بوسه از موسی
 داشت که در حدیثی می باران صبح گشته بود با خود
 در آن ان ای کرم قال حدثنا ابوشان قال حدثني ابراهيم
 بن اسحاق بن العیسی صلی الله علیه و آله و سلم ان رسول الله
 من العجا من رستا و حضرت کسی سوی ذی انصاری
 نقل می کرد این دو هم است از حدیث منسوب است که آن
 ان ان انصاری بود کسی مثال بود که در اصل از انصاری
 و ما جری بود با حاج آورده و حجت کرده باشند آتشی و فاد که
 من چنین است که در دست او حضرت موسی ذی کلطف از انصاری
 کردی که بی نام آن زن سینا بود در شرح الهی که در هر کس
 که بی سینا نقل نام آن قوم بجای است و گمان ما تمام
 در دوران زن ان غوی بود که فقال مرسی صد که طفیل ان غوی
 پس فرمود که بشلام خود اگر سب زورای ما جومای ستر جان
 در وقتی در باب صلوة عجب که گشت که آن زن خود انکس بود
 که صلی الله علیه و آله و سلم سترها هم ستری را برای آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم ستر داشت تا مریت عیب با فد حسب طفیل من انصاری
 قطع در ستر اسب امر کرده آن زن تمام خود اسب نت گفت

و بر باد رفت که خوب پس ساخت برای آنحضرت صلی
علیه و آله وسلم شری قفا قضا و ارسلت الی ابی صلی الله
علیه و آله وسلم ان قد قضا و و هرگاه تمام کرد آنرا فرستاد
آن زن کسی پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کردی نام
کرده آنرا قال ارسلی بر الی زینب حضرت آن زن از من آنجا
و بر قاضی ابی صلی الله علیه و آله وسلم فوضه حضرت زینب
پس آورد قاضی و بر آن آنرا آنحضرت و دعا و آنجا کردی
بدانها عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی محمد بن حنفیة
الی ما نزل من عبد الله بن الی قبا و سلمی من باب قال کنت
یوما با لیسع رجال من اصحاب ابی صلی الله علیه و آله وسلم
کنت ابی قبا و سلمی بود من دوزی ششصد تنگی از آن
متبر خدای منزل فی الطريق کذا و منزل الله او کذا و الی
صلی الله علیه و آله وسلم قال اما و زینب الی قبا و آتت و آتت
با القوم لم یومروا و اما غیر محرم و مردم احوال مستی
و من احوال مستی قاضی و احوال مستی قاضی
غرضش این است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بودم صد فوجت با می افروزد و آتت کذا و کذا و مردم و احوال
الی ابی صلی الله علیه و آله وسلم کاشکی من پی آنرا قاضی
غفلت الی الفرس فاسترسه پس دیدم من حماره ایستام

ناب و زینب مستی آنرا تم کت و نسبت و سوط و آنرا
بیزوار شده و در آنجا کسی که دم جاک و بیزوار افقت تا
و لونی سوط و الرج پس کتتم بیدر جاک و بیزوار
فقالوا که اصلا لکنک غیر کسی من کتتمی که کتتم
مدعی کتتم در مشک رسیج حیز که ما با اهرام منقوت
از ان غیبتت فرست فاعه شما پس کتتم که دم بر آنرا
و فرود آمدم از باب و کتتم جاک و بیزوار کتتم
فندرت علی الحار ففترت بستر او شده و سخت شد
که دم بر جاک پس زخم زدم فاعه جنتم آنرا تم رحمت بر
فدات فوضه ایضا با کلمه نه بستر آوردم آنرا منقوت
بود منی کتتم کرد و چشمه پس فاعه زخمی در جاک کتتم
نیز آنرا فتم کتتم فی کلیم باه و دم جوم بستر او فندرت
که زخم جردن فندرت او حال آنکه اینها احوال مستی
مردم و جردن کتتم با نه فخرت و حیات بعضی
پس او کتتم و میان کتتم با زوی آن با خود فادرت
مردان صلی الله علیه و آله وسلم پس دریا فتم رسول خدا
فما ناه من ذک فقال کلیم من کتتمی غفلت فتم پس
بسیار کتتم از اجاز جردن محمد کتتم کتتم
که او با شده پس فرود آید با شما مستی از ان کتتم کتتم

از من است فادانه العوضه فاكلها حتى لقد جاءه
بهر ادم انحضرت را آن بازو بس خورد آرزو تا آنکه تا
آرزو حال آنکه انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگویم بود بعد
نشسته بر فای منی اما با و در دست ابی در فقه با هر کس است
مطابقت حدیث بزرگ همین است که انحضرت طلب کرد
خورد و اگر طلب کردن این نیز فاضله گفته نگاهش دارد
فقد خشی بجزین اشکم من عطارد بن سيار عن ابي فاده عن
صلى الله عليه وآله وسلم كعت محمد بن جعفر كراوى حدیث است
ان ابی حاتم حدیث کرد با جیغیست زید اسلام عطارد بن سيار
ذاتی فاده از سقره از حدیث کن و نظایر وی مسلمی جمعی
را و ابان که سبانه قرال و طریقیست صلی الله علیه و آله و سلم
بود است کرده و از و بر او و حق با سب سب
و علم کسی طلب یکدیگر کسی بشیر و جز آنکه عطف است
است و قال سبل قال ابی منی صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده سقره بنده نبوتش بر اسی سبل سبنا خال بن عطاء
سبنا سیمان بن قال قال صلی الله علیه و آله و سلم
قال سمعت ابا سبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فی دارنا نذو کنت عبد الله بن عمار بن شیبانم انش
ی کنت آدم زنده رسول خدا و در سراجی که ایست

شانه بس طلب که بشیر بس و کوشه هم با زبی که ما بود
نمیشسته من با در برنا بود و بشیر بن محمد از کتب ما خود
شد کثیر مجرب و ضم آن من منی عطفه فاطمه و ابو کریم
و در کجا بود و در ابی من بنده بس ادم انحضرت را و حال آنکه
ابو کوزان حاجت دست سب انحضرت بود و هم در آن
صحرای شیبانی از حاجت دست است عطفه قال عمر بن ابی
برین منی که فاضل گفت این ابو کریم است یعنی بن ادا
فا عطفی الا عرابی فضل بس با و انحضرت اعرابی پر خرد
خوردن قال الامسوسان امینون الاضمون بنز فرموده است
نشانی از است نشانی که با بشید بس است نشانی کند
یعنی خدیج است نشانی است بس انشاء کند آرزو قال اشقی
سب فقی سب سب گفت احسن بس ان سب است سب
با سب قول حدیث العبد در جواب قول کن در پیشکار
و قال ابی صلی الله علیه و آله و سلم مرانی فاده عطفه العبد
قول کرده است سقره بن اذی فاده با زوی مشکا که
حدیث سابق گذشت حدیث سیمان بن عرب قال
سب من سب نام بن دیر من بس بن مالک قال ان عمار را
و انظر ان کنت احسن برا بن محمد مکر شیبانی ابو عمار
انظر ان شیح جزوه و سکون فون و شیح فاده سکون هم از

اصلاح است یعنی اثرات مراد نظایر از شیخ سیم و شمس و
عظا و نحو بصورت شمس طهرام موسی است نزدیک کوه
القوم غمرا پس در زردم و ما فرزند دورا شد شمس
من بجهت و کسرتان غیر ضعیف است که سکر ایشان
فاصله تا غایت صبا تا طلوع سپید با غم من از او فرغ
سپس آوردم آنرا برای ابو طلحه کاشی را در آنست است
و نسبت الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کما او
پسین نایع که آنرا ابو طلحه فرستاد موسی رسول خدا
بهدود آن آنرا شک که در است او ای قال محمد صبا
قد کفنت شبیه بود آن آن سبب است شک در آن
او و تنگ که در بود در کوفته در آن حرم که کوفته
قتیل قتل فاکل من قال من سبب من که که آنحضرت آنرا
گفته بود از وی گفت محمد آنان غم قال صید قتل
این صبا آن که کوفته بود جزو قتل که آنرا پس شک که
در خود در حرم که در قول آن است
در میان جناب کردن می کسی و هم قول آن شیخ ابن عمر
که در همین است در و پیش فی فیه و غیره و کمان صاف
است با نیز جوهر است که در باب جناب در نیز العبد
عطا بود و نه هر دو پیشین فاض است و در توفیق که

خواهد شد حسا اسمبل قال صبحی ملک من ابن شیب
من عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
عاب من النسب بن شیب من ابن رسول الله صلی الله علیه و آله
و کوه سلم حجاز حسیب و هو مال ابوراه انوان غیر صیب
به آورده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فری چشم
و حال آنکه آنحضرت موضع ابو اوبه با لوضع و در آن شیخ
نزد و سکون مودعه و در آن شیخ و او در شرف ذوال
مهد و آن نام ده نفر است میان در نزدیک کوفته
پس در که آنحضرت و قول آنحضرت را از هماری مانی و صید
قال الله ان لم یرو و ملک الاله ان حرم سبب هرگاه و در کوه
او تفری فرود آگاه باشم صحن مانا و کرده و ام آنرا تفری
که آنکه ما محرم تطهیر آنحضرت نیز جوهر است که در صید
در باب سابق است و بقول ابیه من کوه در باب که کوفته
نظاره مفهوم مخالفت باشد یعنی آنحضرت غمرا که گفت
سبب احرام را کرده و آنرا صفا فهم میشود که اگر احرام بخورد
جناب بگوید که اگر کسی در وقت کسی که قناده او در صعب حرم
داشتند پس چرا جناب قول به بر شکار کرده که گویم فری است
درین دو به قناده احرام نه است وی با شک آن شد
ذبح کرده و تعریف نمود و با چنان گوشت که باک آن آید

آنحضرت قبل از فرود و نصب صید را از زمین فرستاد و گوید که
کمان گردانید و محض بی طراخ حضرت شکار کرده است آنچه
قبل از فرود و نیز محرم با یک صید از زمین نشود و همچنین که آنرا
صید امر او بود باشد و امر با بسبب قرآن
در روز اول قبل کردن به هر چه باشد شیخ آن مکر گوید که
بیشتر آنی در او این کار چنان است باشد و تا نگردد
ترجمه صید در تخفیف است ایجا منزل به هر صید و در آنجا
عاشق است پس چنان آرزو نمود آن گفت حدیثا امرایم
بن مرسد قال حدیثا عبده قال حدیثا هشام عن ابن
عاشق رضی الله عنده ان الفاسس کافرا تخرون الله ایم
یوم ما یثبته حقیق مردم حقین سکره عید صیای خود در آن
عاشق رضی الله عنده اشجون او چشوبان بیک چشیده
با طلب سکره زبان بخوری شک در او نیست درین دو لفظ
مرعات رسول الله صلی الله علیه و آله سلم رضای آنحضرت
در رعایت عاشق رضی الله عنده است که با مقوله گوید
سخانه هر که در زینت او بر سینه باد سیه او تر یا بین که
بادی آنوقت سکره زده در بارش یک سیاه شده حدیثا ام
قال حدیثا شعیب قال حدیثا جعفر بن یاسر قال سمعت
بن جعفر بن ابن عباس قال احببت ام حنیفه قال ابن عباس

اما ابن عباس صلی الله علیه و آله و سلم اذ دعا و سئاه و انما سکت
ابن عباس چه در فرستاد ام حنیفه قال ابن عباس هر چه
سید نام الله مشین نام او هر بی است نصیر منزل با بسبب
سوی صید هر خدا رحمت کند خدا بر وی بنور و عن سبب
اغب بیض حنزه و صفا و سحر و با و سر حد و مشدود و صفت
بیض خفا و سحر و این است که آب بنور و در هفتاد سال از
زندگانی دارد گوید در هر حال در قطره اول گفته فاکل الله
صلی الله علیه و آله و سلم من الاقطه الحسن و ترک الاقطه
یعنی خود آنحضرت از اقطه در حق و که است جهنت از
کندگی نبوی و که است فرمود حاضر سبب شده مرا یکدیگر
بگفته با من و نبوی شب کرده گفته است قال ابن عباس
فان کل شیء ما یذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل
عزای ما کل شیء ما یذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت
پس خود و شد بر جان آنحضرت شب و اکرام بودی خود
نشد بر باده آنحضرت و در یک آنحضرت رحمت که در سبب
ان بود شاناه حرمت آن سبب خوردن آن شایع باشد
و کمترین این مطلب در کتاب الطه فراه آرد است الله صا
سوادقت حدیث ترجمه طهر شیخ آنحضرت چه در ام حنیفه
قبل از فرود و فرود حدیثا ابن عباس بن الله قال حدیثا

سین قال صنفی از اسمین طمان من محمد بن زید و محمد بن
قال کان یسأل عن اصلی اصدعیه و آذ و سلم اذا انی علی الخ
عنه اذ یتم صدقه گفت او هر چه بود عادت شرطه آنکه
و حتی که بجهت کرده و ششوی نزد وی طمانی بپرسید از آنکه
چه بیست یا صدقه خان قبل صدقه قال ه صاحب کلوا و لم یکل
اگر گفته شدی که صدقه بیست فرمودی مرا صاحب را بخورید
و فرمود نیز روانه آنکه صدقه بر آن حضرت حرام بود و آن کل
بیست ضرب شده فاکل سهم و اگر گفته شدی سینه را
گوشی فیشکل که بیست استی شبان نیز درین مورد
باشد و صدق محمد بن یسار قال صدق محمد قال صدقنا
شبهت عن فاده عن حسن بن هک قال قال فی النبی صلی
عاده و آذ و سلم هم گفت بیست آورد و ششوی سینه را که
فصل مقدی به عمل بر به پس گفته شد که صدقه است
کرده است و بیست باین گوشت بریده فقال هو لهما صدقه
و با به پس فرموده آن گوشت هر بریده را صدقه است
چون وی مالک آن شده و ما آورده به بیست برای
محمد بن یسار قال صدقنا صدقنا صدقنا شنبه عن
عباد الرحمن بن اذنا سم قال سمعت زین العابدین گفت که شنبه
شنبه محمد بن یسار که ذکر می شود از عباد الرحمن بن اذنا سم بن محمد

بن ابی کر صدق رضی الله عنه که نقل می کرد از جده خود قائم
عن عائشه انما اذات ان لشتری بریده حواست قال
آنکه خود بریده را او تمام ششوی او را با و ششوی مالک
او شکر کرده و شکر لارا برای خود ذکر گفتی صلی الله علیه
آذ و سلم فقال لینی صلی الله علیه و آذ و سلم شنبه شنبه
فاما انما اولاد لمن اصدق ترجمه کرده است و اچوی نما
لم قبل لینی صلی الله علیه و آذ و سلم چه صدقه عمل بریده
الذنی صلی الله علیه و آذ و سلم هو لهما صدقه اما چه و شتر
و محمد و ششوی نگه داشت کجاج سابق که شنبه را بود
در نسخ کجاج قال عباد الرحمن و ذمه حوازه عده گفت که
و شنبه هر که داد و بود یا شنبه قال شنبه ثم سالت عباد الرحمن
عن ذمه حوازه قال لا وری گفت شنبه سینه را بر پسندید
از حال شنبه هر که گفت نیت اتم است محمد بن یسار قال
قال عباد بن خالد بن عباد عن عقاله انه عن حضرت
سیرین عن ام عطیه قالت دخل النبی صلی الله علیه و آذ و سلم
علی عائشه که گفت ام عطیه در آن روز از صفا صلی الله علیه و آذ و سلم
بر عائشه رضی الله عنها و طاز و فقال اعدتکم من لینی است
و الا ششی گفت است با ام عطیه پس فرموده از شنبه
چیزی از طعام است عائشه گفت که خبری که کفر است

آرام خطیب من الشاه الفی لغت البها من الصدوق
شمالی که فرستاد و بت سومی ام علیه از صدقه قال اما
قد غنیت مملکتها و خود مختصم ان شانت رسید ما چو بست
یعنی حال کشت از جهت انتقال از صدقه صدقه جنت
من اهی الی صاحبه مکرری باغض ساید و بعضی در جاز
فعل کسی که به یک سومی در خزانه صدقه که به دست حضرت
زمان او را در ای بعضی دیگر یعنی قصد کرده به پادشاه
بودن ان بایز و بعضی از ان مخصوص است به شمشیر
بر حرب قال صدقا ما برین زمین بنام من هر دو جز
من عایشه رضی الله عنها قال کانت کان انکس محزون
هم ویست کفایت عایشه مردم قصد میکردن فرستاد ان
خود و در وقت مراد قال است ام سلیمان ان صوابی انتم
که عرض شد است ام سلمه همین مردان من جمع شدند
گفتند ام سلمه انحضرت ما پس عرض کرده انحضرت از ان
الغنی کفایت آنها کرد و بنده استعمل قال صدق فی حق
سیدان من بنام من هر دو عن امیر من عایشه رضی الله
عنها ان شاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کن عرض
حقیق زبانی رسول خدا بود و کرده عقیق و عایشه
و صفیه و خود و بس که در پی در ان من صارت بودند و

باشد بود و الحرب الاحرام سلمه و صارت رسول الله صلی
علیه و آله و سلم کرده بگرام سلمه و باقی زمان بودند
که زینت می نمودند و ام حبیبه و جبریه است و کما ان المسلمین قد
عرب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عایشه بودند
مسلمانان و بعضی استند بود و تحت سوره عایشه را که در کتب
بوده و اذکانت عند احمد و بنه برمان عیالی رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم سبب انمی که وی زودگی از رسول الله
به یک که بیست و یک که رسول خدا آخر با حق او که
صلی الله علیه و آله و سلم فی بیت عایشه تکلم میکردند و
فرستاد ان تا وقتی که میبود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
عایشه رضی الله عنها تحت صاحب الله بر ما الی رسول الله
عایشه تکلم حرب ام سلمه فقل انما کلی رسول الله و الله سلم
برای سخن کردن زبانی کرده ام سلمه سبب گفتن ام سلمه که
انحضرت را تکلم اناس فبقول من لدا ان سبب ای الی رسول
صلی الله علیه و آله و سلم به یک که بفرمایند مردم را و بگویند
فرمایند که به یک که باحضرت چه به عقیق و عایشه را
من نشاید سبب که به یک که آنرا باحضرت آنجا که باشد از
زبان خود مخصوص کند همانا عایشه تکلم ام سلمه با حق سلم
صلی الله علیه و آله و سلم گفت ام سلمه انحضرت اجزی که گفته بودند

زمانه پس گفت سلام سوره اجزری ز خواب سنا لما نالت
ما قال لی شفتی پس پرسیدند زمانه نام سوره پس گفت که
مرا خوانی بطلن لما نالت قلت تخطو حین داریها ایضا پس گفت
سلام سوره باز گوی گفت که گفتیم بشکای که چنان داد آمد که
ظفر مثل ماهتاب است اما نالت ما قال لی شفتی پس گفت
مرا پس پرسیدند گفت مرا جزئی فعلن کلیدی می گفت
پس گفتند باز گوی ما را که بر ترا خدا را الهام کند فقال له
لی عایشه پس آمد آنحضرت نماز او پس گفت آنکه زانوی
آنحضرت در صومعه ای مرا در حق عایشه فان اوی لم یکن
و اما فی ثوب امراته او عایشه محسنی فی آخر امر ایضا
گفتند و عایشه ثوبی مستح کرده و خواب عایشه ثوب
ثبات اقرب الی صدری و اذاک یارسول الله عایشه پس
گفت ام سوره قره بکنیز و باز بسکرم سوی حضرتان خدا را
قوی رسول خدا تم اتمن و حرون فاطمه بنت رسول الله
علیه و آو بسلم بهتر آن زمان خوانده فاطمه را یعنی ام سلمه
و حضرت خدیجه فارسیان الی رسول الله صلی الله علیه و آله سلم
مقال آن سنار شکرک العدل فی بنت ابی بکر پس پرسیدند
فاطمه را پس وی خدا را معالی که گوید با آنحضرت محسنی زمانه
دایم ابروی را در قضی فی شغ بشکام است محسنی بود

مقال او در حق حضرت ابو بکر رضی الله عنه و کفر فقال یا بنه ایچین
یا حسب ثقات لی پس گفت فاطمه آنحضرت از فرموده آنحضرت
یا دوست من ای جزیری که دوست میدارم من گفت فاطمه
آری در وقت مسلم گفته فاطمی چند پس دوست دارن
منی عایشه را حضرت العین فایز ترین پس با آیه فاطمه
سوی زمانه و جنابا ایشان را آنحضرت مسلم کرده بود و در قضی
ایضا فایز آن شرح پس گفته باز و سبوی آنحضرت بی خط
ما که این را که باز و فاسلین ز غیب جنت جیش فاطمه فاطمه
مغفبت پس فرستاده و حضرت جیش ما که درین کرده بود مسلم
شده است که وی در وقت غوی بود پس آنحضرت فاطمه
که آنحضرت ثقات آن سنار که شکرک است و الهام
محسن زمانه تو سلطنت را بخدا باری را فی ثوب ایضا
در حضرت سیرای فی فایز بیغم فاطمه و با و مبلده العت و فاطمه
بیر او بکر صد می هست یعنی ام سلمه از انامی صحابه بکر است
توضیح اسلام درام غفقت ابو بکر شده بود و در وقت
کرد و بعد از وفات ابی بکر رضی الله عنهما فرقت صدمتا
پس خدیجه ز غیب آواز ما در سبوی رضی الله عنهما و فایز
و منی فاطمه فاستیسیا تا آنکه ترضی کرده عایشه و حال آنکه
نرسیده بود پس بیام او عایشه منی ان رسول الله صلی الله

دا که در علم لفظی عالی عایشه اهل حکمت آنکه آنحضرت هر روز
جانب عایشه را سخن میگوید در برابر او قال شکلت کانتی
ترجمه علی زینب حتی بکنها گفت ای سبیل من که در جانب
روم ای که در سینه بزرگ من سلامی ای که دی سگوار آنکه مال
گرداور اقات قسطا انبی علی علیه وآله وسلم ای عایشه
قال انما عشت لی کبرکنت عایشه پس نکرده که عورت آنکه
عزای بودی عایشه عایشه جز خودی حسن و غیر آنی کبرکنت
یعنی دی شریف ده آنست مانند چرخ خود و شش است عایشه
و شباب قوم مانند چرخ خود از آنکه فرزند عاصم بر روایت
ترجمت کرد عایشه را اولاً سکوت او و ثانیاً صلوات بر کت
پوشیده که آنکه آنحضرت درین معانی زبان حال کرد
لذا که تفضیل عایشه فضل آنحضرت بنزد مردم نیز میبود
که بخوبی زینب عایشه گفته اند که آنجا جانشین عیسی کز آنکه
دانشته اند ای کار سگوار و رحمت آنحضرت مسلماً از آنجا
قرابت بود و رحمت که آنجا در آن تفضیل از ده و نیز در زینب
خواستی بهشتی مردم مستحق میبود و رحمت قلبی که عایشه
داشت چنانکه عاصم را شارسه آن کرد که کلینی بر نه زبان
نیز رفت و درین کت و کت تفضیلی با عایشه است و زینب
نصوح کرد که در آن حضرت عیسی لازم ضرر باست و در حدیث

اصناف و محاسن اخبار نیست نه در امور طیبه و اصداء علم
با آنکه آنحضرت که درین باب ایراد یافته بزیادتی بیخود
آورده اند آنکه این اصعبی شد عایشه کت از حدیث آنکه
روایت قال ابو عبد الله انکلام او حضرت عایشه را که در آن
بن هر دو اندزه هری و زهری از محمد بن عبد الرحمن مذکور
است و قال ابو مردان محمد شام عروه و کت عایشه بود
مردان عیسی بن زکریا از عایشه ام از عروه کان ان سکوت
عده ایام بود عایشه و من شام من رجل من قریش
رجل من النوا لی عن از هری محمد بن عبد الرحمن بن ایش
بن شام قال است عایشه کت عده ای صلی الله علیه و آله
و سلم فاستأذنته فاطم کت عایشه بود من نزد خود
سپس گفت از آنکه آن کرد فاطم رضی الله عنها
فابره من العدا یه کت بر کرده میشد از حدیث
ابو حمزه قال حدیثا عبد الله قال حدیثا عن عروه بن کت
انما عیسی قال حدیثا فاما من بن العترة قال دخلت منزله
و انی طیباً کت عروه و آدم بر تمام سبب او در آنجا
قال کان ایسب لایروا الطیب کت فاما نوبه ایسب کرد
ای که هر چه طیب است قال فرسم ایسب ان ایسب صلی
و آله وسلم کان لایروا الطیب کت فاما کت عایشه است که

تفتیح منبر خدا بیکر و طیب را با سبب می بری آن
البته اعلیٰ مرتبه جایزه ملک مسکمی اعتقاد میکند که در دنیا
سودت ظاهر از کلام مشرف است که مراد از همه خبر است که
در تصرف واجب ندر آید و در ملک دسترس نشده و پیش
هر دو دستی ولایت دارد فطرت هم در شش اسد بن محمد قال
مدت نا العبث قال مدتی عقل من این شباب قال کلوا
عن السورین عمره و مردان این شراه گفت این شما را که
عزوه که سوره این بخور است و مردان این حکم هر دو در
ان الهی علی صدقید آذ و سلم من ما در حدیث این حدیث
آنحضرت میگوید که آتش را سخنان قوم هوان نام نامی است
فانتم علی صدقید آذ و سلم است و کلید در میان مردم
پس سبب است که خدا می هر دو بل را بعضی آن که سزاوار است
تم قال اما صدقان اخوانکم ما و ما تا پس سبب خبر و در
حدیث جنتی برادران مسلم است آتش در عالمی که پادشاه
از کفر و ایمانی را است ان اراد الیم سببیم من صلح الیم
که باز در هم باشتن میان ایشان مذاق را در میان
حکمران طلبید رنگ فطرت ملک مسکمی که دست داده اند
ایک خوش میکند این صلاح را پس که گنجه و باز در میان
اسب ان کون علی عطش فطرت الی من اول الهی است

حدیثی که دوست دارد این را که باشد بطلب و کند
زبان ناگفته به هم آورده نخستین غیبی که به هر خدا بر ما خوب
بر فاسد سابق حدیث است پس آنجا که نقل آن است
خدا را که پس گفته مردم بخش کردیم نیز برای خود را از
پس از نصیب خود که ششم و بیایان آسمان را و اولی آن
باب الحکایات فی السیر الی ما دون در حدیث است
کنسی فی السیر است و حکایات در هر چه سبب است و نزد
مگر واجب صدق است قال حدیثی بن و شش و شش
من این حدیث قال شان سوال مدعی صدقید آذ و سلم
نقل حدیث و شش حدیث است عایشه یعنی صدقید آذ و سلم
خدا که قول میگردد هر دو حکایات میگردد و جزا می آید
حدیث نیز هر دو حدیث که در آن حدیث است از آن حدیث است که به
یک حدیث است حدیث که در حدیث کتاب ذکر است که هر دو حدیث
حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
باب السیر الی ما دون در حدیث است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است
حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است حدیثی است

نیز من بن این عطایا آنکه گواه گویی رسول خدا را تا آنکه
صلی الله علیه و آله وسلم تعالی الی العلیت ای من لم یؤمن
بما نزلنا من قبله فلیس الله بربهم و فی قول خدا او گفت من غیر
من غیر خود را که لا عیله و غیر خود است علیه خاطر نمی آید
یا رسول الله پس اگر کرده است مرا عیله و اینکه گواه گویی برای
رسول خدا تعالی علیت سار و لکن مثل فی افعال لا نور
داده و کفر از زبان خود را نماند این گفت ای قال فی حق
و احد را من اوله و کم و صوره نیز سبیه خدا و عدالت کند
سیان فرزندان خود قال فرج فرزند علی گفت همان پیشانی
کرد شیر بخانه و پدر گرفت علیه خود را با
بهر اهل المعزاة و المراهه او جبار میان کلمه شریفان مردان
خود از آن شوهر خود را قال ای رسم جائزه و کفر نیست
تغنی است و قال عمر علیه العزیز لا یبرحان و گفته است عمر
بن عبد العزیز فرج می کند یعنی مرد بروج کند در همه کرده
مردان خود را و زن در همه کرده مرد شوهر را و استادان
صلی الله علیه و آله وسلم تسبیح فی ان مرض فی جنت
رضی الله عنه و علیها ذن که و غیر ضایعان خود را و یکبار
و گفته شود در خانه عایشه و حدیثی است که هر که است
که اعمات او پیش کشیده بدندان حضرت را حقوی نیست

و نه در پیش از او بن باب رجم می و کوفه واقع شد و قال
ایضا صلی الله علیه و آله وسلم ایضا بنی بیت کا الکیه خود فری
فرمود خدیجه را شوهر کند و در همه خود نماند یک است که خود
بکنه و رفتی خود را نه خود را از او قال انده می من قال المراهه
می با صلی الله علیه و آله و کفر و گفت نه می در کوس می گویند
مردان خود را خوشی مرا بان صبر خود و گفت همه را بر پیشانی
فرمود گفت اولش را حق علیت بیشتر زحمت شد قال در انما
انکان علیها امیر و کفر و کفر است که ز ما فی انک مطاوعی و ایضا
زن را پس بر جرم که آن زن و بطای خود گفت نه می کم
گفت که که گفته خود را در آن زن اگر ضایع کرده او را
ضایع خایر مسجد و شایع کلام و با وجود و یعنی ضایع است
و آنکه ان علیتین من صلب نفس من امره قد بقه تا بدو که
نیشیده است شوهر از خوشی و آت و عالی نیست دکا
آنکه فری رو هست و واجب نیست در کون مرد و هر که است
با که بیضوت بر جرم کند بر مرد و واجب نیست در کون که
مرد و وقت چه بدی که نیست قال ایضا تعالی فان من کم
من نفسی من نفس تکلمه فرمود ضایع بر زن کشیده تا فی
از چیزی اندوی نفس یعنی نفس کند نفس از آن بر نجات
از آن کالی که حال و کوار است حدیثی است که بر جرم من می

از امام جده خود آن رسول بگردد که رسول خدا را که رسول قال الله
عبدی یعنی در ملک او بود اتفاق کن شد و نگاهداران آن
بودند و نگه داران تو هستند و خود را و او می گویند
نگاهداران و نگاهداران و نگاهداران
عبدی بن کبریا یعنی بزرگوارترین کبریا
عاشق است از آن میوه زلفت الهی رشت از نظر امانت امانت و امانت
صحت میوه زلفت که از امانت الهی است خود را که کبریا
صحت میوه زلفت که از امانت الهی است خود را که کبریا
و آن رسول و طلب آن کرد درین سخن آنحضرت را نگاهداران
و اما از آن که در عهد ما فتنه فتنه شرفت با رسول است
اصحاب و یاران پس از آن که بود روزی است او که می آید
بر میوه زلفت و آن روزگفت و پستی ای رسول خدا که آن روز
کردم در روز خود اقبال و نعمت فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
کردی از آن که گفت میوه زلفت آری قال که بود عهد ما
کان منظر لایزال فرموده که با همی تحقیق اگر رسیده است
آن روز در زمان ما ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود
از آزادی از جهت اشتیاج ایها و رعایت مصلحت هر چه پیش
دانست و از آن که رسد زوی از رعایت بهتر است از زمین اقبال
گویند که این چنین مصلحت است که مخالفت میکرد با حضرت

حوال استغفار است از زمین که در وقت اصلی بخای خود است
و از دست و در ناخالی کن گفت از این رو است هیچ تربیت است
بگویند مقررین عمر و عمر
بگویند مقررین عمر و عمر
عاشق است از آن میوه زلفت که از امانت الهی است خود را که کبریا
این خطا محض است و در وقت حدیث بر ترجمه از خود است
که آنحضرت بخای زمین او کرده در شاخا که میوه زلفت که کبریا
بزرگی که مقررین آن بود پس معلوم شد که عهد ما از کبریا
عاشق است از آن میوه زلفت که از امانت الهی است خود را که کبریا
آنرا عهد ما عهد
من عاشق است از آن میوه زلفت که از امانت الهی است خود را که کبریا
آنرا عهد ما عهد
عاشق است از آن میوه زلفت که از امانت الهی است خود را که کبریا
زنان خود فتنه
که از آن میوه زلفت که از امانت الهی است خود را که کبریا
که در صحبت آنحضرت بودی فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
لیتبار و خود آنحضرت که آنحضرت میگردد هر زن از آن
و شایان یعنی کیشیا نه در روز فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
چون سوخته بن ترجمه است و اما و عهد ما عهد ما عهد ما عهد

زوج النبی صلی الله علیه و آله وسلم چرا که سوره و خبر نمیکند
از زبان آنحضرت بود و شنیده بود روزی که حضرت فرمود این عایشه
نه چه منزه است از جنسی نه یک رفتار رسول الله صلی الله علیه و آله
طلب میکرد بان چه در رضا مندی رسول خدا رحمت گاه و خدا
بزرگی است برین جدا با ائمه و در میان آنکه
آنجا ز کرده شود و بعد به وجهه قال من کرم غیر من کرم
مولی من عباس ان نبوت زوج النبی صلی الله علیه و آله وسلم
گفت بگردانگری و ای که کرم سوهی این عباس که چنین بگوید
حضرت تمیزاً اصفت و دیده نشاء آنکه در دهی اگر دریا
بود فقال اما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت عقیله
کامان منظره هر که بر سر خود مرد را رسول الله اگر با نده و صل
سید وی بعضی فاما می فرمود و صدور هم سینه می چو می بگوید
مرغاب تر از محمد بن محمد بن حنیف که نشاء
شبهه عن ابی عمران الجانی عن طهر بن عبد الله صلی الله علیه و آله
بن مروه یعنی طهر بن عبد الله می فرمودی از بی مروه عن عایشه
رضی الله عنها قالت قلت لرسول الله ان عمار بن قائل
اشاء به ای گفت عایشه گفت ای رسول خدا مراد و عیاشیه
سوی که نام کی ازین دو به نیز مستم قال قرنها منک با بگوید
سوی نه که مکرین هر دو از تو از راه در رسول

منزل الله به بعد و میان چون فعل کسی که منزل کرد و چه بی
ذمت استقی قال قرین عبد العزیز کانت الله فی زمن
بوا را رسول الله و آله وسلم چه بی او هم شرطه کانت
قرین عبد العزیز بود چه در زمان رسول خدا چه که آنکه
یکدیگر سید او نه اندوز که او عرض میزدی غایت آنکه کلید
داد رشوه بفرستاد و کسرتان بسکون صحر هر دو نشاء
واقع ساز نشاء و آنکه کسی و چند نفری بی عرض و میگرد
میفرماید ابو ایمنان قال انضربا شیب و ان
قال قرنی صیدا صبر بن عبد الله بن عیسی بن جندب
اصحاب بن جندب اللیثی و کان من اصحاب ابن مسعود
آورد سکونت زهری هزاره و مزاجه الله که این می خبر
او را که شنیده است و می صعب او بودی از انبار ان مشرف
نخردا چه ای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حاجت
و هو باک بود او بود ان و هو محرم فرود و حال که خبر سید
که بعضی می یعنی صعب به نیز فرستاد برای رسول خدا که
دشمنی که مشکاک کرده بود و حضرت منزل او بود منزل او
نیک را دست و حال آنکه آنحضرت احرام را بست پس در
آنحضرت حرام انصاف حق عرفت فی اعیان خود چه کسی
صعب نشی که در یافت آنحضرت در وی کسکسکی و آنحضرت

۴۰ میزغال پس مادی و کما عرم فرموده است که
بر تون راه چنانچه و لیکن با عوام دریم و محرم را در
صدید با کشت و ایندیش سن بر با قدیمت قدس
بن محمد قال در شان سیمان من از بهی من عروته بن از
انی حیدری ساعدی قال استعمال منی صلی ساعدی که
رجاسن لار و حال در ان الا حینه علی الصده که
سادی عامل گردانید صغیر ضار مردی که در وقت از دور
بر صفا کتبه می شود مراد این امر نعم حمزه و سکون
و کرم صده و باه کتبه شده و در بعضی کتبه است بطلم
و سکون تا در وقت با شمش آنگاه کرم صده است و نشد
نماند و گمانی وضع این کتبه که است سکون است کتبه
بنی شمش که در صورت فلما قدم قال عهد الصده
پس دستی که قدم آرد که کتبه این ال برای شمش
چه کرده شده است بر کتبه ال فلما طس فی دست ابراهیم
فلما سیدی الیام لفرمود هر شمش در غایت چه در ابر
پس سیدیه که به آفریده میشود سوی او شمش با نه و کتبه
شمنی سیدیه الا فلما عهدت شمش الیام لفرمود غیر
علی قیبه و سکون کتبه که ذات من در دست قدرت است
نکیر هیچ کی در مال صده بنا من کتبه که کتبه او را سیدیه

و علی که رسید آید بر کردن خود انکحان صبر را در
اولتوه در حوا و شانه سیرا که است شتری رسید
مراد آواز است یا کوی که او آواز است یا شانی که
فرایست اما نظیر او من سحر او شتر روز نظیر صبح که
نظم زن و بعد آواز زردا که بند هم می رسد به شانی با قدره
الف کتبه بر دست است است قدرت دست خود را تا کتبه
فلما کتبه بر حق و نظیر صله و سکون تا و را شمش و کتبه
تا شانه است سیمی یا سیمی که مفرقی آینه است با شمش
فلما کتبه شمش او تا ایا رسا شمش او تا ایا رسا شمش
کتبه . افاده به است او در صده کتبه
فلما نعل الی در کتبه شمش سیدی که با او در کتبه
پس بر شمش از کتبه رسید به سوی سو بول قال صده
السلام فی ان کتبه کتبه فصلت اهدت و الهدی فی
فی نوزده کتبه سیدیه اگر مرد چه یک سنده و جکار و کتبه
از مال کتبه کسی که چه یک کرده است و بر او وی زده است
که قفس کرده و سینه مرده پس آن به به برای و کتبه
که چه یک کرده و در فصلت به صده حمل و معرفت مرد
شمش فیصلت به او از ارجش است و ان لم کتبه فصلت
فی نوزده الی صده و اگر قفس کرده است پس به

کسی است که چه کرده است و قال الحسن اسماءات مثل نزل
الهدی و گفت حسن بصری هر کدام ازین دو که مرد بخیر بود
آن چه میروید زمان کسی است که چه کرده برای او
الرسول گفتی که در قبض آید رسول او گفت علی بن کثیر
قال مدنا سیمان قال مدنا این الکنه قال سمعت جابر
قال قال لی ابی صلی الله علیه و آله و سلم لو جاهدنا لولم یکن
مکذبا ثم قال گفت این حکم در شش ماه جاری است که هر که در آن
اکتاد مال بخرن چه هم من ترا بچشمی که گفت دست تو است
قولی الهی صلی الله علیه و آله و سلم مثل لعمرون ما کذبت فانی
مستعجلا فانما ابوکبر ما نیا فنادی من کان و عنده ابی صلی
علیه و آله و سلم عده او این فیما تالیس لکره ابوکبر است
پس بنا کرد کسی که باشد او از او مستعجلا و عده او بی
ماه زود و او که کم آرزوفا نیزه گفت این الهی صلی الله علیه و آله
و سلم و صلی فانی تو تا پس آدم نزد ابوکبر و گفت من چنین
و عده کرده است هر پس او که گفت دست در باب کما در کتب
که هر گشت است با عده بود در هر زمانه را پوشیده و تا ذکر
تبعیفا فی کتبش از حدیث جابر آید و فایده که در جرد اول
ترجمه او از حدیث جابر بر روی خود نماند ایراد نمود و کما
به در جرد ترجمه نام شد با سبب کتب قبض اللمین

در بیان آنکه چگونه قبض کرده میشود و بنا بر این
باشند از او قال بن عمر گفت علی کبر صعب یا شتره یا الهی
صعل الله علیه و آله و سلم و گفت این هر دو من سواد کثیر
نزد است مگر از پدر من بود پس عرض آنرا انحضرت از عمر
و قال هر گاه با صعب یا صعد و فرمود آن شتره زراست یا شتره
یعنی آن شتره از هر طرف و من بختشید و از حدیث و آن
که در آنکه در قبض سه جا که در دست این هر دو کما حدیث بود
عایت قبضی که کرد شتره و بجهت قبض موهوب است
شتره صعب قال مدنا العیث عن ابی ابی حذیفه بن اسود
بن عمر انه قال سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقرضکم
مدا عمر من شتره مریت از سوره بن عمر که قبضی است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبا را و ما و عمره از
قبا اجزای فقال عمره یا بنی النفلن یا الهی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم پس گفتند عمره ای بر که بر ما بسوی قول
فی نطفة صعب پس فتمه بخبره فقال و دخلنا و حرسه
پس گفت در آنجا بخبره انحضرت ما برای من قبا می قال فتمه
و گفت سوره پس تو هستم طلب کردم قبا در آنجا که
کفا چه آمد است از سوزا که در پس او انحضرت قبا گفت
ای بر که این قبا بهتر است باز هستم قبا برای او بخبره

ادریه و قمار سنا پس ربون آمد حضرت سیدی مرتضی
حال که برده و شش حضرت قای بود از آن قبا با کالی بماند
به آنکه فرمود چنان که چشم این قمار برای تو قال فرمود
گفت سید پس به چه عزیزی آن در گفت فقال منی است
بجز از خود حضرت ایامی شد محضه ا
و پس سینه غضبنا الاخرة و لم فضل قلت و منی که میگردد
پس ضعیف گردانید و اگر که سوپ است و کجاست که منی که
ایا این بد نام میشود یا نه سنا محمد بن محبوب قال کتبنا
عبدالواحد قال حدثنا سمر عن ابن مهران عن حمید بن عمار
عن ابي عبد الله جابر بن ابي ارمیال انه سئل عن ابي عبد الله
عنه انک کنت ابو هريرة آن مردی نزد رسول خدا پرسید
چو که شدیم فقال باک قال و گفت با جلی فی رحمتان
پس در مورد صحبت آن سبب چو که گفت جامع کردم درین
مردم معان قال ابو عبد الله قال لا فرمود ایامی یافت
بنده که کفارت و کجاست قال منی استیع ان تصعب
شهرین سنا من قال لا فرمود ایامی استیوا فی تو که بود و کجاست
و ما بی بهنم کنت نه قال استیع ان تصعب ان
سببنا قال لا فرمود استیوا عت اداری که طعام و کجاست
گفت قال نه در عمل من انضار غریق و اعرق الکفل نیز

گفت ابو هريرة در معنی احد پس آنکه مردی در انضار غریق
را که مردی فرمود و در حق منی کتب است کرم و من کن
منی شانه فرمود یعنی زینل در وقت امام اوست که
پانزده صلح فرمود فقال اذهب سینه اصدق بربیع
انکرت برای زینل او اصدقی کن آن بر انضار قال لعل
سنا رسول احد کنت آنکه اصدقی کنم بر کسی که محتاج
ترست از ما اذی شک با من با من او چنان اهل بیت است
بیت احوج ما و کجاست کسی که فرستاد و است ترا کجاست
بیت در میان دو حرة عین یعنی دو طرف آن مردم خانه
مخرج ترا از غم قال اذهب طمنا اهلک بهتر و کجاست
نیز این عیال خود را مطابقت حدیث معین جزا فرست
انکرت سینه که در عیال محزون که غایب بود و در حق کجاست
آن که آنکه وی قلت که به حال شد او فرمود و آنچه
در باب کفارت و کجاست سبب بعضی مساجد حضرت که
فدوست با سبب انا و سبب دنیا علی اجل و حکم آنکه
دینی که کجاست و چنانکه برنده مرد است مرد بر اقال شد
من جای بود و سبب الحسن بن علی برجل و کجاست شد از جابر
نخستین من بن علی رضی الله عنهما و مرد را درین خود که برنده
آنکه بود و قال ابی صلی الله علیه و آله و سلم من کان علی

فصلی در تفسیر فرمود حضرت افسس باشد که در آن است
بسیر گویا و او را که در آن کمال کرده آن را می بینی
و قال یا فضل فی و علی و قال فی التی صلی علیه و آله
عزاده ان تطلبا فرما علی و کلمه الی و گفت جابر بن عبد
گفته شد پس در حال آنکه بر وی فرض بود پس از آنکه
فرض او را آورد آنیکو قول کند میوه باغ من و جنبش است
فرض پدر مرا است **قصبات** قال ابنه زید عدا فقال لفرید
ج و قال لیس حدیثی بر من من این کتاب قال حدیثی ان
کتاب این جابری عدا صدهم ان ابا و صل علیهم
شعبه گفت این کتاب حدیثی که در این کتاب جابری
عدا صدهم زاده او را که پدر او گفته شد و در فرود اعدا
که تفسیر است و بر وی فرض بود و گفت العزای فی صفه حدیثی
گفته در فرود او را در مطبعتی خود که ثبت رسول اصد
علیه و آله وسلم حکایت پس آدم نزد آنحضرت پس که گفت
از شدت طلب نما نشاء لعم ان تطلبا فرما علی و کلمه الی بن
گفت آنحضرت آنرا که رسول کند میوه باغ مرا و ابراز
پس این گفته که اولم صلیم رسول اصد علی و آله وسلم
عالمی علم کبریم پس قول کرد فرمود آنحضرت را پس از
آنحضرت ایشان را باغ مرا و انگست میوه را بر این نشان کن

10

قال ساجد و حکم و لیکن در نمودن مرا حکم است که فرود آیم
برو خدا عیسی جن اصح طاعت فی اقل پس فرود آید
بنمای که صباغ که پس کرد و بگفتان و باغ خدا فی
با که پس دعا فی شرف با که پس دعا کرد و رسوله علی
محمد و نما و قضیتیم خرقه و حق ان من نما باقیست پس
غضا را داد و کرد و است نزا و احتیای شان و باقی ما دعا
از سه و آن طبری باقی ثم حیت رسول اصد علی و آله
و سلم و حضرت به یک شب که در رسول خدا پس جزا دم حضرت
را آن تعال رسول اصد علی و آله وسلم لغو و بود
اصح با عیسی فرمود رسول خدا صلی علیه و آله وسلم فر
فی خطاب از حق اصد و دعا و کلامش و در نشود فی قول
فرما ایکن قد علما انک رسول اصد و انما کما رسول است
گفت فرمود انما ان یکت یحقیق و استیم که عیسی و
خدا و سوگند است احتض رسول اصد ای اصد
بنما و
نما و در حکم به کی حکم کسی که می را و وقت است اسرار عالم
بن محمد و ان فی تعین و گفت اسرار نبی الی کر رضی الله
منه پس بر این کرد و این انی شوق گو می محمد بن عبد
بن الی کریت و رتبت مراد علی طایب ما با طاعت و است
شدم از او هر چه که عاقت صدقه است مالی را جو شع عاقت

عین سحر و جود و عدم نام مومنی است بخواهی برود نه در کف
معا و به بر مانا الف لحوکما و صفت داده استند اما بعد از آن
نصیرا رسب آن حد برای شما و حکم شماست و
بروز از این قسم به شماع و اذیت زنب ابام محمد و اما
انی بوغت و امام ابو صفیة که بیست شماع موجب کف شود
در صورتی که یکی بخند کس چیزی بی تقسیم همه که کند
میکسند بجز به بیست و در شمس امام ابو صفیة نوح است
صحیح است که کویز العید الا مقبوله در صورت شماع
محقق نیست و آنچه در حدیث واقع شده تخصیص ندارد
بی تقسیم اما در وقتی که تصرف مالکانه کرده است
بی قره قال به شماع که عن ابی حاتم عن سهل بن سعد
صلی الله علیه و آله و سلم انی شراب شریقی میوه از آن
شما بی با شری پس نوشیده از او من بینم طعام و کف
الاشیاء عابت دست رست غایب خورد سال و آن این است
و عابت دست چپ بران بود تا از آن کجا او که صدق است
فقال لا طعام ان ذنت لی اعلیت هو لا پس از خوردن
اگر از آن کنی مرا به هر آنچه خدا تعالی گفته است از این
با اول خدا بعد از پس گفت ان عباس بن سیرم ان اثار که
خود که از تو با تمام ای رسول خدا خفیفه به و پس از آن

آن دو دست او علی بن ابی طالب از شماع و شمشیر به نام سحر است
و کف است حدیث بر ترجمه او لا اکره ان کف است و پسندید
اعتراف فرمود عظام ما اگر از آن کنی و از جن خود که کنی به نام
انجام دهد از آن بیجا معلوم شد که دادن یکی که حضرت باشد
چیزی را بخانه او بوده است این معالی در تعلق در تعلق
که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بان عباس بن
خود که درین کار سه بوده است به بران همه که حضرت
شماع غیر متر بود پس لالت که در به شماع است و هیچ
نصیب آنچه کرده است که بی که به حضور از این دو باب
در حدیث است که بعد مسامع ما و امیرا نه در حدیث
که قول او که نصیب بن عباس شماع غیر متر بود با
تقیس حدیث بر ترجمه و کف است چنانکه او را نیم ها
مستقام است که در کس نصیب همه حاضر من و در حدیث
و آنچه معلوم شده بین است که حضرت صلی الله علیه و آله
عباس را که از آن تمام خود و ثابت نشد و کف نصیب
خود خود بعد از آن بجز ان داد و خود را پس در حدیث
مسامع نیست و بوجهی که در تعلق اشارتی که در حدیث
الله الا مقبوله و قتی حاضر من شد که از حضرت عظام
و در حکم حدیث است که یکی از آنجا که بعد از حدیث و احادیث

احول شام بودم الحرفه تا گمگ بافتند آنرا اهل بلخ است
آتش افروز و در دست درواغ که بزید بن معاویه علیه السلام
نگهداری بود نیز گستاخ و دست شعت و رساله نوشت
با نوبت با ترجمه هاربت که بر او تکی و گریه گشتند که
نیز بر او تکی بودی کشیده و این تکیه پیش از تکیه بوده است
تکیه من با ک من قال عدتنا با ک من اهل عازم من
سبل بن سعد بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بلخ
من مینه عظام و من بسیار پیشین فعال لغفوم اما در سله
ان اعلی جواد پس فرمود مرقم را اذن سیدی که چرم
انجام و دست حیات فعال را و اعدا او ثانی را او ترجمی
سک اعدا فی سله به و شرح احدث معلوم شده است
عدا در عثمان بن عذیر قال اضری اهل من ترجمی
قال سمعت ابا سلیه بن ابریه و گفت سلیه کیل شنیدم
بن عدی را حسن بن عوف را که در دست کرد اهل هر دو قال
کان را علی بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او هر دو
مرو را از افراب رسول خدا ارضی از دست و مرقم
شده که آمد در مطا به رشتی که مرقم به اصحاب پس برگرد
بوی می خواهند زهر گشته از افعال و عود خان نصیب
اهل مغان فرمود که در باور و جزئی گویند چنین مردی

من در مطا به می باشد و قال شتر و ارشفا مطا به
و فرمود که بر برای اختشری میا که او داد و در سب سینه
آن خراور اتفاقا داد با بخت سنا استسائی فضل من
سنت سپس گشته با نای من با هم شتر بر که اگر گشتی است
که سب سبت از شتر و قال شتر و با مطا به با فرمود که
ان بهتر او به سید آن شتر و اغان من میم او مرقم که حکم
نفا رسپس چنین از سخنان شما با تک شما شک راوست که
فرون شماست از روی قصای دین که ای که به که حد است
بجهد است که ز با در بر من دان به و پوشیده تا
که فرمود در مطلق نیست که در حکم سید مقبوض و غیر
و چون قدر است کعبت کی که پس سبتان گشته
انحضرت ان شتر که ز با تی و است چنین با کرد و شک و
رائع سوای انحضرت که بوی فرموده بود که شتر کی بود
با سب بود به کیل چنین با چنین او را که واقع شده است
قبض انحضرت که نیا — — — اذ و سب جاهد
فرموده و سب در صل جاهد جاز و شتی که گشته سب می
با کشیدگی بوی صبی در دست — — — یکی که که قال
الک من صبل من ابن شهاب عن عروه ان مردان با نگم
و السورن سورا جزه مرد است و ان النبی صلی الله علیه و آله

قال من عاهد الله...
آه ترو آنحضرت همان قوم بودند و حال که مسلمان شدند
فدا کردن بر اهل اسلام و اهل ایمان پس بر سینه آنحضرت
سکرت نهاده بودند و بگو باز و همبوی ایها که ما را
فدایان آما فقال لهم من ترون پس فرمود که
آنکه می بینید من بشکر با من شرکت آورده و عنایت و امانت
الی اعداء و دوستی کند از من برست ترین است من
راستی است که اینتر عنایت حق من است فاقموا اقدار
الطالبتین اما السی و اما الی پس ایضا رکنه کی اندوخت
مانند ما را اما الی ما وقت گشت استناست و جبین و دم شکر
شما و الی السی صلی الله علیه و آله و سلم آنکه هم بعضی مشرک
میں فعل من الطایف و بود آنحضرت که شکار و شستند
و بود از شیب شکم که با بگشت از طایف فلی بین لولان
البنی صلی الله علیه و آله و سلم مزار اهل اقصی الطایفین
پس آنکه هر که در این مزار که هم آنحضرت باز نهاده
باشان که کسی از خود طایفه یا فغانا غنا رسیده گشتند
اختیار سکیم نه بان خود را تمام فی المسلمین طایفی علی الله
ما یواجد علیه بقیه است و در سالان پس ستر در بعضی
که سزاوار است تمام و اما بعد فاعلم که هولاء جا و

پس فرمود اما بعد عرض است من آنکه در اوردان شما
اهل یهودان اند و در حال که توبه کرده اند از شرک و الی
آن العیسم سیم من حب منکم ان طلیب آنکه فضل
من صلح و در اوم که باز و همایشان نه نشان از جنگ
گردد و انداز شما آنکه خوش مبار و ان سینه را
خوش کند و من حب منکم ان کیون علی خطه حتی غلبه ایه
من اهل اقصی اعدای طلیع کسی که دوست دارد شما
این را که باست ترا غضب خود تا آنکه به هم اورا غضب
را نشین منی که عنایت و چه حد بره پس که کند آنچه
فقال انما نس طیفا ما سوال صد آنکه هر پس گشت مردم
حاضران خوشگ و هم برای ایشان که به بهیة فقال لهم انما
اندی من اذن حکم من من لم اذن پس فرمود که
بندم کسی را که اذن کرده و او را کسی اذن کرده
منی سزاوار که همه اذن کرده اند یا نه فاجعلوا حتی ترض
انما عرفنا و کم امکم پس روی تاریخ کند و کونند شما
تا که گشت ایشان در حق مرتبه است فرج از سر حکم
فرخا هم پس رفتند مردم و گشت ایشان از بندگان ایشان
که همه حتی اند تمام الی الی بنی صلی الله علیه و آله و سلم
من طیبوا اعداء ما سیر آنکه ترو آنحضرت و خیر و در کتب

بزرگان خوشش کردند و کفش بعلیب خاطر فدا دادند
من بی هوایان پس اینست که رسیده است ما از
بنیان هوزن قال ابو عبد الله قوله فدا العزى منک
نبردست
من ای و چه وقت و چه
راه فدا حق کسی که چه آورده شده مرودا چه و نیز او
مخششان او بند پس همان کس میزاد نبردست معصوم
سخ آنتت که کسی چه کرده اند حق است و پس یکی گفت
حق ناظران دولت است و نیز که من این عباس است
شک کرده و علم جمع ذکر کرده میوه اند این عباس گفتن
مخششان او شکریان او بنده و صحبت رسیده است این
دوستان این عباس میانه سخن من قال ابو عبد الله
من ستر بر کبیل من ای ستر من ای هر چه من ای
عبده واد کسول ان الله سترنا و سترنا ان غیر خدا که صحبت
آنحضرت گرفت شتری بغیر من از مردی حماد و صاحبین
صبا و پس آمد آنحضرت را صاحب شتر و رحالی که گفتند
آنحضرت ریشتر فرود فدا و ان فقال ان لصاحب
سپس گفتند مرودا که شدت کند در فدا صبا پس از
حق را گفتن می باشد ثم فدا و افضل من ستر
آند که داد او میزاد شتر او و قال افضلکم چسک کفنا

میزاد شتر میگویند شتر است از وی ادای فرض شارح
ترا هم گوید و هر سال است حدیث میزاد شتر که
که آنحضرت بودی و او در محضر صبا من مرودا حاضران
شریک شدند و نیز من قال منی بر آنست که زبانی و در کنگ
پس است از من نیست یا شاید چه دیده بود معاف
استیجاب بسیار دارد تا عبد الله بن محمد قال
این عینه مرودا و بنیاد آنکان مع العقی صلی الله علیه
آدم سطرانی سفر مرودا است از آن مکر تحقیق بودی با
در سفری مکان علی که صعب لغو سوار بود ریشتر
علاء که حکم عمر خطاب بود آنکان مقدم العقی صلی الله علیه
و سلم آمد پس گفتند مرودای عبد الله بنی سکره
بجکی فقال ای بنی صلی الله علیه و آله و سلم حدیث
مرودا و بغیر من من فقال عمر بوک پس گفت عمر
آن شتر ملک منست فاشترایتم قال بوک یا عبد الله
ما شتر پس فریاد آنحضرت بسیار از من شتر و ریشتر ای
عبد الله هر چه خواهی یعنی بغیر منش یا بگردد و دولت حدیث
بر تر مرودا هر بیت درین شتر که کینور جمعی بان مرودا
کسی شریک نشد
آند او سب میزاد علی
باک نمود ما زوق منی که کف شتری مرودا و حال آنکه

سودت برود ان روست صحن صاحب تعقیب بود
قال الخیر من میان قال حدیثا عمو و با من ابو الخیر قال
کما مع ابی صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر کنت علی صحن
قال ابی صلی الله علیه و آله حدیثا لابی صلی الله علیه
و آله و سلم بود یک صاحب عدل ^{چون با کوه}
در جبال بود که در دست و پندیدن که پنهان آن ^{بسیار}
بن سید من یک سخن نافع من حدیثا بن سید من
سید کنت این مرد بین خطاب جاوری که در میان خطابه
مردی است و از فاضلی همان مشرف است سید کبریا
و فتح بادشاه کتبه و در باره مشرف است از صحن که سید
لوی از جا است که در وی خطای هر مرتبت و از فاضلی
مشرف است که از هر مرتبت است و در حدیثا
و توصیف هر دو خوانده حدیثا باب السحر که سید بن شد آن
نزد سید بنی قال یا رسول الله ما شتر سبنا فبئسنا ^{مفلس}
و لود سید کنت طریقی در اول خدا اگر بخیر آنرا بسند
آرزو در حدیثا برای و در حدیثی کتبی که همچنان از جای بسند
بشرف قال انما یبذلها من و طاق لقی الاخرة فرمودی است
آن کوه کس که بهر مرتبت خود در آن وقت از نعمتای بسند
علمای آن فرمود است صحن سید است که علمای هر مرتبتی فاضلی

صحن صاحب و آله و سلم حدیثا لیسوع او انقضت ان صحن
مقداری عمر فقال کس شهادت فی حدیثا در وقت
بن است عمر با داوی و شانه می مران بن حدیثا و حدیثا
در حدیثا در حدیثا که کتبی حدیثا در حدیثا که کتبی حدیثا
حدیثا در حدیثا که کتبی حدیثا در حدیثا که کتبی حدیثا
شرا برای آنکه موسی آنرا حدیثا با حدیثا که کتبی حدیثا
فر آنرا برادر می رضای برادر باوری که مراد بود که حدیثا
کوه که بود و حدیثا ان سلطان شد و است حدیثا
ابو حدیثا قال حدیثا ان فیصل ابی من نافع قال فی ابی صلی
علیه و آله و سلم حدیثا فاطمه علم علی حدیثا که کتبی حدیثا
مترجم حدیثا نافع طریقی حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
و حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
که حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
آنکه کتبی حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
علمی با حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
مفلس حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
و دنیا در حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
علمی حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا
مرئی حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا حدیثا

بیچاره چنان رسیده ای که آن اهل بیت همه جان کنده
 رضی الله عنهم است از سوی فلان اهل بیت که با ما حاجتی
 دارند یعنی حاج اند از آن فرزند که حاجت خود صرف کند کرد
 و پیشتر بکفرت پستال حریره ابرای خاطر با که پیشتر
 حریره برای زمان حال است لکن اگر اضنی شده وی را هیچ
 عیبی طبقات حیات دنیا یا از آنجا نباشد که خدا و کبریا
 فرود آید سیزدهم که از اینهمه طبقاتی میگویند دنیا بر
 شما طبقات خود را در میان دنیا و آنکه گفته اند که است آن
 تصویر نقش بود از جهت اسراف و جنتی دارد که آن
 آنکه درین حدیث واقع شده عالمی در دنیا یعنی اول است
 صحیح بن سوال قال صدقنا شریفه قال اجزائی علیک
 بن سیرتة قال سمعت زید و بنت عن علی قال ابی علی
 صل الله علیه و آله و سلم حله سیرا طلبة ما فریت التفسیر
 و جبریت از علی ابن ابی طالب یعنی امدت گفت بود
 بودی من جاده حریری بس کوشیدم از سپس و هم کوشیدم
 مبارک حضرت و کارهای این پیشین تشققتا من شاک
 پس باید با یک قدم در میان بزبان خود از آن حاضر
 خانه اند زنده جات آنرا که امیرالمؤمنین علی تا خاطر می
 زنی بودنی و دیگر کوشیدم در حقین و بیات بین انوار طم

و درنا طربت النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ما طربت به
 با مدعی کسبیم ما طربت حمزه عبدالمطلب رضی الله عنهم
 با سب بقول الله من المؤمنین و جود بقول الله
 چه در آن کافران قال ابو جبریر عن النبی صلی الله علیه و آله
 با جبر بر کسب بسیار گفت ابو هریره حضرت کرد از هر کسب
 با زن خود سانه که جمیل ترین زمان بود خدا جل جلاله
 او جابر سب در آنکه فرموده اگر در وی پادشاهی بود با جابر
 شک دادیست فقال اعطوا جبر سب گفت آن ملک قبیله
 مده را داد ای که نام او ابر است در اصل نام با جبر است
 کرده آمد با ابراهیمه و در بعضی روایات با جبره اجدت سب
 یافت و در قصه های این تفصیل می آید و ابر است یعنی صلی
 علیه و آله و سلم شما و همینکه چه می که در حضرت را شاک
 مدعی زید بود و حضرت میز کرده آنرا قال ابو حمزه
 ملک ای صلی الله علیه و آله و سلم منقذ معناه و کوشید
 بود فرستاد و پادشاه ایدر حضرت را استری سعید اف
 بیخ حمزه و سکن تحت شهادت و بیخ نام او ابرتا و قوفان
 شهادت بر ساحل کور میان مجاورت مکنسا و بردا و کتب
 از خود کسب معاکه او را جاری و نوشته او را و حکایت
 بخردا یعنی مشهوره یعنی آن در حدیث بخود حکومت داد

کافر و منافق است یا معلوم شد حضرت عبد الله
قال حدثنا شعبان بن عمرو قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
عليه وآله وسلم من سئل عن كفت السن في راسه
فدعا له فحرفه فحرفه جبهه جبهه جبهه جبهه
وسكون نون وضم الهمزة وسكون ويا هي بارك و كان
من الحرمه بود انحضرت كفت سنكرد و استعمال جبهه هر
با وجود آن قبل به يكره و غلب اناس منها پس كفت
مردم از كوفی آن فقالوا انفسه فحرفه جبهه جبهه
سوكه كس
سعاذ في العز جسن هذا فحرفه جبهه جبهه جبهه جبهه
نكوتان بن هب ساويل جمع من هب كس كس كس كس كس كس
در دست بر ای با كرون دست و در كفا به از نه فحرفه
منه بل داشت كرون باره جبهه سفلتر از جبهه ای
و وجهی بر كج فحرفه جبهه كس كس كس كس كس كس كس كس
فضیلت صدر حاضران فرما به بود قال عبد الله بن عمرو
ان من ركب كره بهت سعید از خانه دومی از بس كس
و در ای ای الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم عرض كس
و در چه به فرستاده بود این جبهه سوی سعید خدا و در
قال صلاه سكون دادیم نام مؤمنینست كس كس كس كس كس

نكوتان

بزرگ نیکو باوران و بار سگستان بسیار بود که رفتند
و باغ کون و سگون بختی خوشتر وال معلوم دار نام دالی
مدنا عبد الله بن عباس قال حدثنا ما لدرین
قال حدثنا ثبته بن بشام بن زید عن السن بن ماك ان
هو ربه اقرت النبی صلی الله علیه و آله و سلم بشا و سعید بن
فاكل سمازی بی بی آدره انحضرت انفسه که در شان
زیر کرده بود پس هژدا انحضرت لغز اذان و با انحضرت
بن برام نیز خود و انحضرت فرمود آدره که نه در دست
در سجرات آورده اند که آن مشا نه بنگر که کجوز بر کون
نه در ایمن فحرفه جبهه فحرفه جبهه جبهه جبهه جبهه جبهه
زان و او فرکر و پس كفتش و كفتش این را فرموده اند
انحضرت انشام برای خودی كفتش مردست کوجن بشرود
مقباس او آن زن كفتش که با این دست نزد فحرفه
نه چوسته که گویند صفیوت از ده فحرفه كفتش فحرفه
قال فحرفه جبهه فحرفه فحرفه فحرفه فحرفه فحرفه فحرفه
كفت السن ایمن یا فحرفه آن لغز او كلوی انحضرت یعنی
سر كفت به چهار صیافت انحضرت و العوات جمع العوات
یعنی جنگ یعنی کام در شش ابو اسفان قال حدثنا انحر
بن اسفان عن ابن اسفان بن عبد الرحمن بن ابی بكر قال

سجده ای صلی علی صاحب آداب و کسب تقوی و ما نیز گفت طریقی
برای بگریزیم با ما بگفت که بعد از این غرضت را از این عالم
عده و آرد و سلم علی مع انکه طعام بسبب زود و سیرت در آن
بانی از نشاندن غدا مع بل صاع من طعام او کوه بسبب کوه
نامزدی صاعی از غدا بود باز و یک صاع جن بسبب بگریزید
ثم جار رحل مشرک مشعان طریقی صاع سوختن سیرت در آن
کافرتان صوی بگریزی که سیرت در آن مشعان جنیم هم
سکون بخشین صوی بسبب زوی من صلوات است و اعتراف نشد
سستی پشت برش از صوی فقال البنی صلی علیه وآله
پندام صیغه او قال ام بهر بسبب زود و سیرت در آن
فرد طریقی بسبب زوی بان یزود و سیرت در آن بهر بسبب زود و
سکین بگریزی که شکوه است صاع سوختن سیرت در آن
قال ای پیچ گفت آن مرد بهر بسبب کجاست صاع سوختن
سیرت در آن گفت بسبب زود و سیرت در آن بهر بسبب زود و
گرفتند و امر البنی صلی علیه وآله و سلم سجده و البنی ان
بشوی و فرمود و سیرت در آن بگریزی که شکوه است ای بگریزی که
شود و ایم صاعی از تقوی و الهی و سوختن غدا و سیرت در آن
سجده و امر البنی صلی علیه وآله و سلم زود و سیرت در آن
کرا که او را و سیرت در آن سجده و امر البنی ان فرمود صاع

دست بردار و سیرت در آن سجده است انکان شاه اعطای
ابا و انکان عا بنی و ارا که بود حاضر و انان نظرت در آن
و ارا که با بود و کوه پشت برود و جنس شما فصیحین بسبب
از ان شاه صیغی از کوه آن دو کاه که در آن جنس شما
بسبب زود و سیرت در آن کجا بسبب زود و سیرت در آن کلام انصاف است
نقصت القصصا خلفا علی البنی بسبب بان با قدر بود
کاه بسبب زود و سیرت در آن برشته و کاه قال تک را بسبب
این عبارت بود یا انما که گفته مشعان طریقی صاع سوختن سیرت در آن
صاع مشعان را گفت که هر که در آن صاع سوختن سیرت در آن
جان یافته او را اگر بگریزی که شکوه است بگریزی که
بسیار بود که کاه کاه سیرت در آن با جنس زود و سیرت در آن
انکه انکه بسبب زود و سیرت در آن با جنس زود و سیرت در آن
العده لکرمین در هر از به او ان کجاست
و قال شد قال ای بگریزی که شکوه است انکه انکه بسبب زود و سیرت در آن
منع می کند سیرت در آن ای که قال ای که کرده انکه انکه بسبب زود و سیرت در آن
این و لم بگریزی که شکوه است و با یک کوه بر آرد و انکه انکه بسبب زود و سیرت در آن
نشان برود هم و صاع ای که انکه بسبب زود و سیرت در آن
سوی ایشان صاع ای که انکه بسبب زود و سیرت در آن
سبب انصافین صاع او دست میدارد و کاه که کاه را

مادون غلظت قال حدشا سیمان بی حال قال حدثنی حدیث
 بن دنا عن ابن عمر قال ای هر خطی علی رجل تابع مردی است
 مگر کت ویر غیر خطاب یعنی اید من جا هر بری یا بری
 میشود وکن جا حدث قال یعنی صلی الله علیه و آله وسلم شیخ پادشاه
 خجسته یوم طینه واداعا ک او حدثنی گفت مور کفر شای
 بخواب جا که پیش کسی آید روز جمعه و چستی که آید نزد او
 فقال ای ما بیس بنه من لا طاق لانی الا فیه لبس گفتند
 پیشه این را اگر کسی که نیست یعنی هر روز او را عزت قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سنا بخل سیر آید در شهر
 از آن چشم چکله تا سیر هر سنا بخل سیر است و آنکه سیر
 ۶۰ انان طبا حدث قال عمر کعب السبا و قد قلت فیما یست
 پس گفت هر مگر چه چشم آید یعنی گفته بودی آید چنانکه
 گفتی فقال یا عمر انکما طیبسا پس فرمود ای هر دو او هم زن
 برای که چشم آید او قبلا کسو یا سیروشی آید یا سیدی
 فاسل به امر لایح زین اصل که قبل این سیر پس برستا آید
 عمر فرمود ای کرمه او بود اول کوشش آنکه سیر است آید
 سیدی پس قال حدث ابو اسامة عن هشام عن ابی هر سنا
 بنت ابی کربان قد است علی ابی هر سنا که فی حدیث رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت اسامه فرمود درین ماری

و حال آنکه وی کا فر بود و مگر آنکه از ایشان اسلام طلب
 بود آید در زمان آنکه گفت فاستفت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم پس پشیمان که رسول خدا را بر منی بر سیم
 گوید است رعایت حال اعداد او را وقت و ای رعایت حال
 ای حال من هم صلی الله علیه و آله و سلم که در این باره عرض کند
 یا صد رحم کن ما را جز در فرمود ای من رعایت ما را خود
 لا یجوز ان یخرج فی بینه و حدیث روایت
 مگر چکله را اگر جمع کند در همه روز و حدیث که گوید حدیث
 سیر بن ابی هر سنا قال حدثنا بن شام و شیه ما لا حدثنا قال
 من سیدی السیب من این حدیث قال قال ابی هر سنا
 علیه و آله و سلم انما فی بینه کما فی فی حدیث جمع کند و آن
 روز ما حدیث جمع کند است در حدیث فی حدیث حدیث
 بن مبارک قال حدثنا حدیث اوارث قال حدثنا ابی هر سنا
 عن ابی هر سنا قال قال ابی هر سنا صلی الله علیه و آله و سلم لبس
 انما سئل السواد ای یعود فی سینه کاکلیت بر من فی کت
 این حدیث فرمود سینه حدیث ما در حدیث و کرمه
 حدیث است از ما حدیث مروی بی که حدیث در حدیث
 سکی که جمع بی که در حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
 کرمه جمع حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

3

منکر کرده طبعی است هر چه در صورت زینت و ناز در آن باشد
صمیم آید است که او را بس اجنه نام ثبت است
پس کند نه سزاوار تر است بهر چه خود ما می گویم ثابت است
از وی نه صرفاً فی کما نه بر جمع است در بعضی شرح بر شست
و معنی آنست ما می گویم که سزاوار می بود یعنی بهر کس
دور است و همانست که بر جمع بود چنانچه حدیث است
قال صدقنا و کلمن زین بن مسلم عن ابي قال سمعت عمر بن الخطاب
رضی الله عندهما ليقول قلت لعل رسول الله ما صدق الله انى كان
عنه لقلت سلم شيدم عمر بن الخطاب ليقول ما صدق الله لقلت
سواد کم بر کسی را یعنی نکشیدم او را پس مشایخ کرده اند
شخصی است که نزد وی بود و سستی بهر و شد آن کس
مانند نطق است اند با غیر بر نفس پس هر چه است بلکه بجز آن
آنرا از وی و مکان کردیم که محقق آن شخص فرمودند است
باز در فی من است عن ذکاب البنی صلی الله علیه و آله و سلم
پس بر سیدم از جمله از عزیزان کشنده و عزم بر خدا را
ناتشکره و آن اعطاک که در هم و احد پس فرموده است
اگر چه بدین یک در هم با آن اعطاک فی صدقه کا ملک
میوه و غیره بر جمع کننده در صدقه خود ما نزد کسی است که
فی خود را آنکه هر چه کم سود در اصل بیای که با او را

کنند هم از بی گفته اند که زیاد بر بهای اصل بخردند
نارود این منی تنزیهی است که اهل تقوی از آن برین
باید کرد با این باب ترجمه ندارد و این معنی
آن قاست که اکثری در تطبیق را هم گفته اند که کوفت
او که تا هم نوشته بعد از آن اعداد می گوید که هست در آن نظر
کرده است بهر چه ترجمه که حدیث موافق یافته در آن با
ایراد نموده است حدیث است که در سیم بن موسی قال
بنا من یو است ان ابن جریج اجز هم قال اجزنی جدنا
بن عبید الصدیق الی مکیه ان بنی صیب مولی بنی صعبان
او را بیان و ترجمه گفت ابن جریج فرود او را خدا
فرزندان صیب که سالی بنی صعبان اند و عوی که در حدیث
و حسن در صیب از کرمی همان بود از سابقان اهل اسلام
عده او خدا آرد که کشید و صعبان بفرجیم و کس که سواد
مطرد و من است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ذکاب صیب که تخمین رسول خدا داده است آن دو خانه چین
صیب در باره افعال مروان بن زینبده کما علی ذکاب کس
مروان کسبت که گوی سید برای شما برین دعوی بخند
مطاب که کس که در در سابقان و این بعضی جمع بود
ظاہر استندی در دو حال چین کس بود و دعوی در

از مغز زینت نالوا این هر گشته که او عزت برده باشد
لا محال اول صد صلوات علیه و آله و سلم صیبا چنین بگوید
خواهد مردان این همرا و کوی ای که که صفت عا که در این
صیبا او دعا و بجزه گفتن مردان ایشان تا علم پس گمان
مردان بگو ای این همرا ایشان از روی که در خدمت کینه
آنت که حکم گو ای یک کس میگوید در او داده یعنی شایسته
گویند که ملک شایسته همین در میان حکم کرده و نسبی بگویند
در خدمت کرده است و معنی آن گشت که شایسته بگویند
خواهد بود جوانان عمر نزدیک بود سواد او کرده اند و گفتند
که آن حاکم او مثل پست الال شده باشد و در خدمت
همین مردان خواهد بود پس اگر در عا علی گوید هم نویسن
بسی که سینه از جویا آنگه درین زمانه ضعیف است اطلاق
به هم خورده بود برای وقت نیز تقریبی که میگویند که
حضور صابر مردان در اشل او با
والرحی در میان چیزی که داده شده و حکم عمری در حق
صورت عمری آنت که گویند یکی صاحب خود هر یک در ای
که اینم برای توان سزای خود را دست هر دو را که صابران
قول حاصل او فیض کند ملک او میشود هم از جمله بگفتند
اچنانم کرده یعنی تقریب او در دست هر دو را صلاح است

در حق آنت که گویند از جنگ واری قشعی که به او برده
بگری و گویند که اگر سن مردم پیش از او پس این را از دست
نمودی پیش از سن این ده از دست و این نیز حکم میدهد
و این شرط لغوت و امام آبی صید و مالک انگار کرده اند
صورت یعنی را و گویند اعتباری ندارد و صولف صیبا هم
درین باب نیارده و گفته اند از حق صیبا در صیبا
انگار که از عمری گویند معنی آنت که او بند هم دورا یک
او کرده است که همین صیبا همانا که در سینه شمارا هر گشته
یعنی آنان که گویند در وی مهارت کنند ابو صیبا
شبان عن بن عمر بن ابی سنان عن جابر قال قضی الی صلی
علیه و آله وسلم با عمری اسامین و بیت و گشت حکم بگویند
عنا عمری که تحقیق این ما در عمری هر کسی ریت که گشته
مردان است تحقیق بن عمر قال حدثننا صام قال حدثننا قاضی
قال حدثنی المغیر بن انس عن بشیر بن ملک عن ابراهیم
بن علی بن صلی علیه و آله و سلم قال لعمری جابره فرمودند
هم عمری بود و جمع است و قال عطاء حدثنی جابر عن ابراهیم
بن علی علیه و آله و سلم شکلت عطاء حدثنی که در عا بر
در بنزه اما نند حدیث مذکور
بن انس انفس در حکم کسی که عاریت کرده اند مردم است



ل

درد است الی ذوالدایه و زیاد کرد که کشینی و غیره
آدم قال مدینا شعب بن قناده قال سمت انسا بنزل کان
فرع باعدینه فاستخار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من الی ملکوت فنادوه شنیدم من السن و ملک و ملکوت بود
یکم یعنی حقایق بدینه استنارت که رسول خدا اسپین را
اذا بر طهره فقال لا اله الا الله و الله اعلم ان الله اعلم
این کسب را از جهت خدای تعالی و شکر است که در پای او
سند و کسب است و فریب طهارت قال با را تا سر کسب
پس بر شده هر که در کسب فرمودند بگویم چیزی دان دنیا
نحوه و کسب باقیم کسب او را باقی یعنی با او همواره است
در با و خست و همواره در در است با عملی از خدا آورده و کسب
پس بر شده هر که باقی است از حضرت کسب او عملی است
و گویند فرمودی در این و پیام گفته سوار شده و مردم دیگر کسب
صدا صدرا صحبت در باقیه در میان آن و صدق و کسب از حضرت
که در نزد نصیران این مفضل از مشقه است و لام خانی است
سایان نایه و مفضل بختی است که گفته شود که میان کوفه
نایه است و لام استی الا است و معنی آنکه میان ختم او را کوفه
است یعنی گفته اند در است که در آن بدان سحران است
استعاره لغوی کسب خدا است و در میان عاریت گرفتن است

مردان که که خدا را نرود یافت همه را بر بزم قال شفا
صدا اوعاد بن ابن قال مدینی الی قال و دخلت علی عائشه
و صحبتها و در حق کسب است مهم و کسب بر عایشه و حال آنکه کسب
نظر بود نظر کسب است و کسب طار مملد آفراد و معنی آن
ببین است مفضل است که در معنی مفضل است و در کسب
فقط با یقین و آفر سبحان معنی است من حسن و در کسب
آن چ در هر بود معنی شرف معنی محمد الی باب تفصیل شرح
و کسب را مفضل شرح حاضر خواند از تفصیل آن کسب
ان عاریتی اطرا الهی باقی تا سر این معنی فی البیت کسب
بر در نظر فرود آید و این به این بود او پیش او کسب
اینکه بپوشد این درع را درون خانه تزیین بکنم و کسب
معنی محمد الی است یعنی کسب که در این ارجل او را کسب
نفسه و این فعل از آنجا است که هر کس معنی محمد الی آن خواند
و معنی معروف است و در کسب الی معنی درع علی خدای
معنی است و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب
در حدیث اول خدا است که خدا بر وی فاکالت امرات حضرت
است است الی شیره و پس خودی که در کسب است که در کسب
بدرین کسب فرستاده بودی پس کسب را کسب که کسب است
آنرا معنی شیره است و کسب قات و کسب یاد شیره معنی است

عائده بود یعنی صد ساله گشت که از حال مردم که در آن
فصل با صرف و میان استیافته با سبب فعلی که
در بیان قاسم بن محمد بن مسلم هم که سر فون و سکون خنده و خج
عاصمه فقه بانیه که برای خود بن شیران کسی به بنده
باز و بر آن حدیثی بن کبیر قال حدیثی ملک بن ابی
من الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال نعم المیزة العظمی الصبی نحو درود و یگو سورت نوح که
حدیثی که در کتب و مستح فو که نزدیک بود بر آن حدیثی که
الین است نوح که بر سر منی مطاست و انشا الله العلی و
که بسیار شیر در است بنده با و تروح با و در صحن می کند
مطرف شیر و شب یکدیگر مطرف شیر منی رو کشید و مطرف
صلح و طب حدیثی حدیثی بن یوسف و اسمعیل بن ابی
نعمان بن محمد بن احمد نقل کرده اند حدیثی بن یوسف
ابن ابی بن و جب قال مرثی بن یونس عن ابن شهاب بن یونس
ماک قال لما قدم المهاجرون الی المدینه من کتبه و نسب ابی
شیخی گفت بنس هر که قدم آورده مهاجران بودند از کتبه
حال که نیست بنس است اینجا چیزی از مال و کانت الی
اعمال بن و انظار بود و بنده هم انظار خدا و زمان که
اگر کتبه بنس ان انظار بنس است که در حدیث از انظار

ان احد که در حدیث از انظار بنس است که در حدیث از انظار
که نام بر یکدیگر بنس است از حال سوال جزو هر سال که
و اقل و اکثر که کانت کانت از حدیث از حدیث از حدیث
کانت احد ام بنس ام سلیم بود مادر بنس ام سلیم ام بنس
جبل از احد است و ام سلیم جبل از ام بنس ام بنس بنس
کوفی و بنس است که کوفی ام سلیم بنس کانت و قول کانت
حدیثی بنس ام سلیم است کانت ام حدیثی بنس ام سلیم
ام سلیم مادر حدیثی بنس ام سلیم بنس ام سلیم و در حدیث
کس است ام سلیم و حدیثی کانت کانت ام بنس
رسول صلی الله علیه و آله که مسلم فدا فو و او را در حدیثی
حدیثی بنس ام سلیم کانت کانت کانت کانت کانت کانت
از حدیثی بنس ام سلیم صلی الله علیه و آله که مسلم ام بنس بنس
بنس بنس و او آن حدیثی بنس ام بنس بنس و او را در حدیثی
بنس بنس قال بن شهاب فقه بنس بنس بنس بنس بنس بنس
لا رج من فضل و حدیثی بنس بنس بنس بنس بنس بنس بنس
از کشتن و قدرت کردن مردم خبر و با آن سوی حدیثی بنس
الانصار بنس
بنس بنس بنس بنس بنس بنس بنس بنس بنس بنس بنس بنس
صلی الله علیه و آله که مسلم الی ان حدیثی بنس بنس بنس بنس

تختی دارد فاعلم رسول صد علی صد علیه آله و سلم امیر من است
من عا مطهرین و اکفرت امیر من را بجای آن که خدا را باغ
که کیفیت کفرت سید بود و قال امیر شیب امیر آن
من یونس بن ادهم بن شیب بن ادهم بن ادهم بن ادهم
با بخت و قال کما بن من فاعت یعنی جای ما بعد ما کفرت
یعنی ملک خاص خود است و قال عدنا عیسی بن یونس
قال عدنا الاله امی من حسن بن علی من ابی بکرت السلطان
صحت صد صد بن عمر بن قول قال رسول صد علی صد علیه آله
و سلم روایت از ابی بکرت که شنیدیم صد صد بن عمر روایت
را بگفت رسول خدا امیر من صلوات الله علی من صحه الخیر
صحت و برین آن علیه نادر است ما برین عا علی بن علی بن علی
رجا تو باها تصدیق مود با نیست هیچ کی از علما کن که کفرت
که حضرت از آن جهت حضرت با سید ثواب آن و تصدیق آن
و است به پیشین صد صد آن الی و طه صد صد ما الهیة کما که کرد
اورده سبب آن نیست را قال حسن بن علی ما با دون خود
الکفرت حسن بن عمرو ما صد فانی را که کفرت از علی بن
من در اسلام و نسبت العاطس الی ذر که در سلام و جواب
عطف کند بر یک صد و اعطی الی ذر که در سلام و جواب
کردن از مردم از راه و مانند آن در حدیث و این حدیث

استقامت من مشر و مشر و مشر من تو سیم ما یک بر سیم
یا در عی که در با نده حضرت را که کفرت از مشر و مشر است
حاکم که به سیم کفرت حضرت کفرت حضرت صلی بن علی بن علی
خواه بود و آن حضرت و صد علم این سید بود که کفرت
حضرت مردم را که فاسد نموده و با سید که آن نیز از حیران
جرات خواه بود و با یعنی است که سید قول حسن و شریک
که حضرت خود بیان کردند ما در مردم از اسلم شد
در حدیثی که در سلسله انباشتن آندار سفید و قائم
آن حضرت علی اصباح سسین نادر و مثل عبادت مرضی و حیران
باشد و صد علم سنا محمد بن یونس قال صدنا الی ذر امی
قال صدنا عطا من جابر قال کانت لعلنا سا فقول ازین
کفرت جابر بود مردم ما را که انباشت نایاب از نشیما افغان
که عمل در حدیث در آن نه پیشه فاعل او اهر با داشت و است
و انصف سید کفرت ما را که اماره صد سیم از سیم
در حدیث غیر عا و انصفا ما سبب در حدیث حضرت که
باشد مردم از سبب کفرت که از آن با بخت از آن
خود را آن فی ملک از حد و اگر با کفرت از حد و کما که
زین خود را یعنی از آن و نموده باشد که نشانی است

معنی است یعنی بخشیم جز این عامه قال سعد قال کرم
کود باب گفت و این مشهور با غنای معنی ملک است
گویند اول قول معنی مردم است و مقصود موفقت است که این
قال کرم کرده است که در قول معنی ملک گفته و در این معنی
عزایت سکینه و شمشیر و تاج که هر کدامی مسکانه و شمشیر
و حدیث او در فرق سکینه درین دو عبارت و با شمشیر
او ایمان قال ابن خلدون شمشیر قال حدیث او ایمان
عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یا
ایرجس مبارکه یا علی یا ابر فرمود صحبت که در آیه مبارکه
ایرجس علیه السلام و باز در خود سان پس او از بسا
آیه نام او ای فرعونت غایت اشرف ان الله کعبت
پس با آیه مبارکه شمشیر آن حکم که او را نبوده بود
گفت ای سید انی قوامی ابرجس که بحقیق خدا صرف قدرت
که فرود و عوار کرده او را و از هم و لیده و بخت و او را
را کعبت مقدم بر همه معنی هر کس که قال ابن سیرین
اچیز و هر ای صلی الله علیه و آله وسلم فاضلها با حقیق
بجای ولیده با هر نقل کرده است
علی هر کس که او را کبری و الصدرة و قوی که سوار کسی بود
دره خدا پس آن کعب کلم عربی و صدقه او که بر او

روایت و قال معنی اناس که ان مرجع معنی و گفته اند
معنی مردم میرسد هر دو انکیز رجوع گفته اند ان که کلمه
و در نزد قال در باب اجسی رجوع روایت است
قال ابن خلدون معنی ان قال سمعت ما که سبیل زید ان
سمعت انی معنی ان گفت معنی ان که سبیل ما که سبیل زید
اسم سبیل گفت زید شمشیر و ام در خود که اسم است گفت
قال هر صفت علی هر کس فی سبیل است که هر کس در
عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
که در وقت مشهور است ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
پس پرسیدم رسول خدا که بخیرم آنرا فقال یا شمشیر
خدا فی صدق کلمه پس بخیر آنرا و هر کس در صدق خود شمشیر
سبیل که با قدرت است هر کس آن کاتب است
بسم الله الرحمن الرحیم
کتاب المثنی و جمع شمس معنی مثنی و انما
و قطع او شار و بیت حاضر است ان
فی المسائل العشر و بیان جنز که او را شده است و در
شاید ان بر سر می لغوه قال یا ایها الذین آمنوا انما نؤمن
من انی اصل سبیل ما که توده انی توده انما و ملک و شمشیر
کلمه سبیل معنی ان است است از جهت فرموده خدا که

برتره ان ریت علیا امری غصه و کز من امانه بکن
و کت بره منیم روی کای کعب کرمه و افران
زیاده بر نگه خود سال است. نام من جین الماس فانی
ادرجن فنا کلا خوب سکنه و ما غل می شود از خرما نه خود
می آید بز و بخورد از بعضی من میجویم و صا و صلا است
عیب و ارجن حکم بری خاکگی که صبر اغیز و فعال رسول است
صلی الله علیه و آله سلم من حدیثی فی جعل منی اداء الله
چیزی پس بر خود رسول خدا کت که صده راده مراد برسد
که رسیده است مرا آدمی او که در اهل بیت من کرده یعنی
نه کند و در پیشی که میرا ساقم ازین چه کوی او برسد
این صده بنیان که با عهد آمدن ای بن سلول بود که ^{فغان}
در پیش بر کرده این است فرامده ما طاعت من اعلی اهل بیت
نه شتم من از اهل خود که مکنی را و لفظه که در او برسد
کنت ما طاعت علی از حضرت و محسن با کرده اند مردی که
نه است تمام بر وی که مکنی را آینه که کت که پیش از آنکه
و با ت فرانی بود که طاعت و عمل ما شسته صده بقره
و کت صده ما از آن که چنان حال شده است و اینجور است
درین نزدیکی مذکور میشود و شهادت منیم
شهادت کسی که بان است و ما حضرت در وقت کت

چیزی منی و صحر و با و صده است از اخبار منی غلط است
و اعانه هر دو من مرثیه و هم چنین کرده میشود و چون کوی
فانسی منی درونی که در عقول من می شود که بر من افران
رای تو شاد و افران منی که نزد کوی بان و کعبی که بر منی صلح
نور رسیده که ثابت کرده خود بر وی کوی کوی بان و بان
منی که علی که نزد خیر نام فی صید و قال نشی و این سیرت
و عا انما و السع تمامه و کت است منی و این سیرت
علاء و ما که کشیدن شاد است منی افران کشیده است
برسد او که شهادت به حقیقت قابل اند بان مکنی
او که صحر و بان که شاد باشد ما مذمومت و و درت مکن
نزد علی که لفظ سماج کوی و کانی الحسن مقول در پیش
ای نشی و بد حسن صبری که سیکت کسی که کشیده است
از قوی مرقا منی را با بان که که شاد است خاوه اند مران
سمعت که او که او مکنی کوی که کشید منی و کشید
منی کلام حسن صبری این نظر کرده اند که کسی کشید
جز بر از مردی و فی صید او را کوی که بر وی منی
دی ما کوی و نه با و کشید است و او بان قال
افرا شیب من از صبری قال سالم سمعت من الله من غیر
مقال اسطق رسول الله صلی الله علیه و آله سلم و انی کت

بودن انصاف معنا من صبا و سگفت ابن عمر است بول خدا
ای بن کعب کالی که قصه بکنند باغی را کرده ای این صبا است
و این صبا شخصی بدست ه بود جز از قاع صبی و غیره
صد بود هر چه بر صبا سگفت و مردم و با خود حال بروی سگفت
صحنی اذ و اصل بوال صلی الله علیه و آله و سلم طوی بوال شه
صلی الله علیه و آله و سلم صحنی کمد و ع الخوال و صحنی که در آن سگفت
خدا این سخن است و آنحضرت کمالی که با به سگفت خدای
صحنی و صد سگفت آنرا و جو کمال این سخن من این صبا است
قل ای را و در حال آنکه آنحضرت سینه است انگیز گشته از آن
صبا و چیزی را از گفتن را و در غلوت جنبش از آنکه بر چند ادا
که معلوم کند حال او را که کمال من است یا سایر را و این صبا
و صلی علی برشته فی قطیفه لبها در مرتبه او از مرتبه حال
آنکه این صبا خود آئینه بود بر جامه خوب خود در قطیفه
او را بود و حال قطیفه که او را وی سبانی بود و در مرتبه چو
سیان هر دو هم ساکن و هم در کشفیه صلب جنبانیدنی
سخن و فرزند به در سایه و دو هم شک او است و صبی کجا
هم از فرات ام این صبا الهی صلی الله علیه و آله و سلم
و جو صحنی کمد و ع الخوال سبیه بود این صبا و آنحضرت
و حال آنکه آنحضرت بیا به سبویه شبهای غمناک است بیا

ای صاف بنا محمد سپس گنت ما در این صبا و او را ای صافی
این محمد است صافی نام این صبا بود قضای این صبا و بیا
بنا تا نه این صبا و از مرتبه که در پشت ما با تا به بهر شکر نگاه
شده از غفلتی که در پشت قال صحنی صلی الله علیه و آله و سلم
برکت این فرمود و آنحضرت اگر سگفت است ما در این صبا و ادا
کمال و علی برشته ای حال او که از کلام عالم است نسبت
حیث تر جود است که در حالت استغوال بر اعتقاد کردن بر طبق
کلام که در سابع بیان باشد از مسکلم در روشنی که نشسته
آورد او را و آنچه نیست و رنگاب جابرد باب او است و سلم قال
صلی علی که نشسته است حدیثا صبا و صحنی محمد قال صحنی
سبانی من الزهری عن عروه عن عائشه فان عادت
و رفاهه القطری الی ابنی صلی الله علیه و آله و سلم گنت
عائشه آمدن سنا و قریب صبی مترشده آنوقت گنت خند
خاند قطیفی ثابت طلائی سپس گنت بوم من نزد خاند
بزن طلاق او را سپس قطیفی که در طلاق مرستی سلطان بود
مرا فرودت صبا و صحنی من الزهری انما صمد مشکی بدیهه التی
برین شوهر کردم عبدالرحمن بن زبیر را صحنی بادی با مشغولت
جابر است که تا کرده است از علی بودن او بدیهه صحنی بیا
والی فتح سروده طرفت جاب و به نزد این شمشیر کرده است باین

در هر سرهای است و هم قیام آن فعال از زمین این است
الذی فی سبب فرموده است برای که باز روی سوی رانده
لا یقین نزد آنی مسلمان و ین ذوق سببک نیست حداد
تا که کوششی شد که او را بخشد وی شد که زانکه چنان
و او بر کس حس منده و او بر کس حس نیست باز نگرفت
و عا دل بر سید بن اعصاب با عیاب مشطران و ذوق
خا دل بر سید با در عمرو بن عاص بود پیش از سید که از آن
کرده شود او را فعال یا مکرر الاشیع الی ذو و مکرر به طریقی
صلی علیه و آله و سلم پس گفت خا لدای او بر کس با
این زن را که کوششی نمی سوزی او هر سبب به آواز بلند
سبب خا لدای تا بد ترجمه من قول خا لد است که تا که کس
زن بر کس او را که کرده بود عود از وی و سپردن در نشانی
پس اعصاب که خا لد بر کس نیند آواز او با سبب
شده شایه او شود پیشی فعال از عمرو بن معلن ذک و حق
که گوی در چک گواه با گویان سینه کیزی پس کند که
سینه بنام آن حکم عقل من شده حکم کرده شود عقل کسی
گواهی داد و قال حمیدی با کما از فعال این استی عمل
عده آن و سبب صلی فی الکعب گفت حمیدی این حکم با سینه
که بر او داده حال که کوششی سینه شایه از کس در در کعبه فعال

از عمل خا لد اناس مشاده و حال و گفت فضل بن م
تا که کس از او ده محضت درون کعبه پس کردن مرد مشاده
حال و سینه و قول فضل نسبت که من سینه هم که مکرر
کرده و پس سلفی است بر هر جواب و عا لغتی را که
نسبت که جز با لیا حکم شاد و داده تا که فرق است
مرد شاد است که کس ان شده شایه ان ان علقان علی
افت در همه شده آقران با لغت و جنت با نه تقیضی بنا
و جنت است اگر گواهی و بنده و گوا که کوششی مردغان
فلان هزار در هم است و گواهی دهند و گواهی دیگر
حکم کرده شود بنیادی معنی بنار و بنده از آنکه از نام
درین اشواق تا پیشین ده گواهی اول است با مقصد
گاه و دیگر از علم جز گواهی هزار و با بنده و خا لد
این گواهی و با پیشین و گواهی ضرر خا لد و در صورتی که
ک گواهی هزار گواهی دهد و دیگری هزار و با بنده سینه جان
هزار است حرا حیان قال حمیدی عبا صد قال حمیدی
بن سید بن ابی الحسن قال حمیدی عبا صد بن حکم صبی
بن العاصی ان ترویج صالحی اباب بن حمید را خا لد
رو است از عصبه که زود گرفت و خا لد را که باب بود
پس گواهی و با نانی فعال قدر است عصبه و العی ترویج است

عده است و گفته اند که در آن زمان که گوشت و کبکس بر کف
دو کس هم تم لم شاد من الواحد ستر نیز سده هم را از کی
اشاده علی الاسباب و الرضیع استحقاق
القدم در بیان شهادت بر نبوت سنها و شیر خوار کی گوشت
گذاشتند شیر خوار کی بازه قال انی صلی الله علیه و آله
ارضعتی و ما یسقط و شیر خوار گوشت شیر و او است
با سینه و آنچه ام سلمه ام المومنین استی تو شاد و شکر و غیره
و سکون با دو موده نام داده بر کلب است و انست کلب
نابت بودن در امر ضایع و درین مدتی داخل است و در
ساده آدم قال هذا حکم من حرک بن کلب من مروه بن
من عايشه قالت استبدان علی علی عمران و کفتم عايشه
عنا طب اذن کرد علی بر من یعنی خویش است که در آن زمان
اوی خادم او و افعال کشمین می ده آن ملک بر من گفت علی
ایجاب کشنی از من و افعال کن من هم فرام نعلت گفت و کفتم
بر من گویم مگر ز دست هم بودن تو را افعال از من کشا سارا کنی
من علی بس گفت شیر داده است بران بر او من بشیر را کرد
فغات سالت من انک بول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال
صدی علی بن ابی طالب گفت عايشه بر من سیم ازین قول بود
بس فرمود است کفتم است علی اذن به و تو او را سیم

بن بر سیم قال صدنا حمام قال صدنا فاده من ما بر بن
عن ابن عباس قال قال انی صلی الله علیه و آله وسلم فی
حضره لا یحل لی کفتم ابن عباس فرمود سیم بر او من و غیره
عم گوشت حال است مرا کفتم ابن عباس را از حد ما علم
من انکب حمام می باشد از جهت شیر خوار کی گوشت
از جهت سب می استی من از حد ما آن دختر را است
از جهت شرم او کی که از یک بر صفا گوشت و غیره
شیر داده بود در حد صدی یعنی قال طریبا کلب
من صبا صدی انی مگره من مکره مت صد الرحمن ان
یعنی انی صلی الله علیه و آله وسلم کان حد ما بر دست
مکره و غیر حد الرحمن بن سید بن زباده که گفت عايشه
عنا صراج ان حضرت جزا داده او را که گوشت سست و در نزد
و انست سمعت حضرت علی بن ابی طالب گفت عايشه
یعنی صدقه سستند آفرمزد را که ازین تطبیق ده جان و غیره
قال عايشه نعلت بر سوال الله بر علی بن ابی طالب
گفت عايشه رضی الله عنهما گویم یعنی رسول خدا این بر من است
طب اذن کشید و غارت تو فی اوقات رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم او را غارت کردم من از حد ما گوشت بر من بر
انکفتم کان سیرم او را غارت کرد تو هم مفضل از

رضاع فحاشا عایشه لو كان فلانا حيا لعلمها من الرضا
وخل على من لم يكتف عایشه اگر مردی طفلان زنده باشد که
عایشه سببی هم چو که از رضاع بود و در سببی بر من تعالی
صلی علیه و آله وسلم مفران الرضا که کرم با هم من
الذواته فرموده حضرت در بی در آبی بر تو هستی شیر و کباب
مهرام بکنند تا آنکه هر ام میوه و از حبت و لذت و سبب
محمد بن کثیر قال بطر با سفیان من اشعب بن ابی الشیب من
ابن من مشرفی ان عایشه قالت وخلق علی بنی علی علیه
و آله وسلم و عذی. محل گفت عایشه در آمد بر من سینه خا
و حال آنکه در من مردی بود فقال علی بنی من بی اشعبت
ای عایشه گفتم این مرد گفت ای من الرضا و کرم بر آورد
از رضاع قال یا عایشه انظر من احوال فرمود ای عایشه
چونیکه گفتم بر او این شامی من سلام کنید که در آن کباب
گفتم را در فلانا الرضا من الحیا که بعضی رضاع بی بی
کودک است کسی یعنی رضاع بی بی آن حرمت ثابت میزد است
که زنده است کسی باشد یعنی خلق بر سینه است کسی آورد
اما کلامی سال الهام است کسی او در شود و در خلق و در من
تا بعد از بی بی من سفیان من عایشه کرده محمد بن کثیر این
صدی از سفیان با شهادت الخافه ایضا

والله فی در حکم شهادت و شهادت گفتم که شهادت مرفوعه حضرت
کوی در روزی که گفته و ای عید از تو به سمع است یا نه دخول
فرد جل و که تعلیم الهم شهادت و اجاب و در بیان فرموده
بناک و عقل گفته مرثان که کوی عیبت و ادب یک سخن
الله الذی یخبرنا عما فیها انما سئل عن کذا یکذبه فیکذبه و ان
بن آیت در شان اهل ذریه نزول یا نه او سئل عیبت
والذین یؤمنون المحسنات و اکسما یکذبه و شهادت سبب
باک را از نعمت زنا تم قرابا. سینه خا و در خلق
عید و پس باوردی چهار گاه بر قول خود پس در پیش
هشتم و چاک و که تعلیم شهادت ابه او که به در سبب
و کرد واقع شده و ان الذین یؤمنون المحسنات الخافه ایضا
لننوا فی العیضا و الاخرة و هدی بی بان غفلت در باب کباب
در کینه ظهور آمده اگر تو به عقوبت و در آن را بل کلام
نخا به بود میان ذریه و دیگر گمانی که سبب آن در شهادت
گفتم این شهادت اگر در باب فادان عایشه و بی شهادت
اخرت عزم فطرت بر خصوص او اتم و صبر من عیبت
بیم شرف عزم است در سبب فادان عیبت که شهادت تا ذریه
معتدل است اگر به فادان در آن تو به کینه که سکون که کینه
قول شهادت تحریر است فی ان حد تمام شهادت و تو به بیع

سینه و بعد آنکه که عجز و اعاک تصریح صفتی خود با کسی کند
عدم قبول شهادت را تا نام و پیش از آن وقت صدور و باقی
شهادت قبول نیست و شهادت غیر که بعد از قیام کسی باشد
معتبر است از جهت استثنای کور و عقرب است و این شهادت
سینه تا بعد از حکم سابق جواب داده اند که این استثنای اول
داد که هم اعاصرون و عقرب این جواب است که این قول
عبارت است از جهت استصواب بر باقی قول و انتشار است
بوده است شهادتی که بعد از آنست مستلزم همان باشد و پس در
استثنا از عدم قبول کننده از حکم آن برگرداند و مانند سایر استثنای
باشد مقرر است که بعد از تفریق میگردد در جای دیگر
مسئله که جواب خود نیز گفته اند که این استثنای مستلزم است
که بیس غیر که بعد از حکم سابق از وجوب حدت و همین است
اینها که نگارنده لیکن خدا میبخشد اینها را در آخرت بعد از کفر
کرده باشد و بعد هر با کفره و مثلین معتبر و اما حدت
و صدور هر بر سر کسی است شهادتی که لغیر خود داده
نم آید یا بعد از آن نام قبول شهادت معتبر و اینها
و گفت کسی که قیام قبول شهادت است و او جان میدهد
بن معتبر و هر چه از غیر و صدی و صیوحا و پس قیام
و کفره از برای عقاب بن و در صیوحا و معادیه بن قیام

بر شهادت قبول شهادت تا وقت صدور تا بعد از این کسی
تا بی هیچ تا بی اشخاص این بحر گفته اند و هم از این گفتند
و تصریح معادیه تصریح با معتبر اول قول او را تا بعد از آن
افراغ الله و در آن استغفر بقلت شهادت و وقت
او را تا و حکم تا بعد از این بود که دستش را بر جبهه گذاشت
خود سپس لا بر کند و طلب از پیش کند معذور و کار خود
که در صورت کواهی او قال البی و قیام و انکه کند شهادت
شهادت و گفت شعیب و قیام و جسمی که کتف کند خود
که بی من بر روع قیمت کرده بودیم بلکه در خود قبول کرده
شهادت است و قال القدری اذا طرد العبد ثم عاقب عازت شهادت
و گفت قری جسمی که حکم کرده خود به و بسته آن که در وقت
شهادت او را استسقی الحمد و غفنا یا و جان و اگر
کرده خود و محدود و قدرت پس حکمهای در وقت قال البی
و کفر شهادت اعادت نام و گفته اند یعنی
شهادت تا وقت کرد تا بعد از آنست مرد و وقت از بی نام
نام تمام او چند است و و شهادت نام که او در وقت
باید قرآنی کرده اند حدت علی الغرض که خبر جمیع باشد
معارض قرآن و با صیوحا آن است نام نام که قیام
که قبل از صیوحا با قیام خود تا که استنادهال نام است که

شکسته و اما شامی ترک که قیاس هم شکسته میگردد هم معال کین
 معال معالی افعال بعین و شیخ تا بعین که با خاقان سوار
 بکنند که در شامی اعتبار و در فقه علم و تقدم زمانه فقه است از آن
 رسیده باشد و چندین مجتهدان و کبریا در کجای بودی موافقت
 داشته علماء اعتبار است و استنباطات امام کسی که تحصیل کتب
 بران واقف است با این استنباطها که موافق درین کتاب است
 اگر کسی در جمیع احوال مطلع میشود ثم قال لا يجوز کلام
 فان تزویج شهادت محدود و بی جای است که است
 یعنی امام با حقیقت در است عقد تزویج بی حضور دو کس بی
 عقد کلام که حضور دو کس محدود و در وقت باشد و است
 موافق این دو نقل و دیگر هم برای تضعیف مذکور و در
 در قول امام آندو و اما باید است که مقصود امام است که
 چون حضور دو کس شرط فساد کلام است و محدود و در وقت
 تزویج و او برای اواز افعالی کلام کمال شهادت محدود و تزویج
 بسیار و اما ادای شهادت در بیجا نیزه و بسیار و در آن وقت
 شهادت عدلین لم کم و اگر عقد کلام کند شهادت و حضور
 دو است و معالی این کلام نیز همان است که محدود است تزویج
 فساد پس کمال شهادت نیز این شامی و اجاز شهادت با عدل
 و محدود و اما سر و در مهال رمضان و در وقت است شهادت

شده و محدود و او را برای و بی مهال رمضان است
 حقیقت است که در وقت مهال شهادت یک کس مرد
 با زن آزاد باشد مانند صورت است از آنکه امری و بی است
 از قبل و است حدیث هم از بیعت کر این اخبار نقل شده
 مخصوص نیست و موجب آن که گواهی کند که لایم سکون پس
 عمل نیست باشد و در هر چه گفته که مقصود از جواب نیست
 که محدود و در وقت نیز داخل باشد و هر چه نام این حدیث
 گواهی محدود و در وقت در وقت مهال هم مقبول است
 اگر این جز از وحی شهادت است که عمل موجب آن است
 از حیث است و کیفیت تصرف بود و دیگر شهادت است و در وقت
 اینکلام مقصود تزویج با است و بسیار است که در تزویج
 حکمی کرد و اگر در میان فاعل محدود و فاعل باشد و در وقت
 البقی صلی الله علیه و آله و سلم الزانی سنه و تحقیق امری که
 از شهر مسخره شان نیز یکسالی که از بیجا معلوم کرده که است
 نیزه و یکسالی با بیرونی صلی الله علیه و آله و سلم کلام
 کتب این مالک صاحب معنی معنی شون لید و شیخ که معنی
 سخن کردن حکم این مالک و در فساد که مراد از این است و معالی
 ان اسناد و مختلف کرده و در اینها از هر چه و در نقل این
 نظیر با این باب که مقبول بودن شهادت قادت و زانی در زمان

عبد و در اسلام انجنگ با کربا بر خفا فرمود سحر خدا انجا
کنیم شما را بیز کزین کنان کبر و سباد فرمود و قال لوانی
ای رسول خدا گفتندی ای رسول خدا جان فرمای قال انک
باشد و عفرق اولادین فرمود شرک آورده است بخداوند
ماور و میریت و طلسر و کان مسفا فقال لا و قول از در
نشت صدرا انگر یکیک کرده بود و این ششستن برای آنها
بشان قول مگو برت آگاه باش و سخن دروغ است مرا
دروغ هست جانکه در دروغ است و کبر برای تقسیم و جان آن
و افع مست و شهادت فذال کمر با حقی قلنا لیتکت
پس بوسه کرا سیکرد انکه گفتیم با کاشش انگریز
شود از جهت شفقست هر انگریز است به همین گوین قول
طه پشته و قال اسمعیل ای ابرهیم قال صدنا انگریز قال فذ
عبارت من ای کبره من اید قال قال ای علی صد و در
و سلم ان انجنگ کبر لک بر خفا فرمود سحر خدا انجا که کنیم
شمار انجنگ کزین کنان کبر و سباد فرمود و قال لوانی رسول
گفتندی ای رسول خدا جان فرمای قال انک شرک با مد و عفرق
اولادین فرمود شرک آورده است بخداوند
و سخن کان مسفا فقال لا و قول از در
یکیک کرده بود و این ششستن برای آنها تمام بشان قول مگو برت

نموده باش و سخن دروغ هست و مستند ازین قول است که
اسمعیل ان ابرهیم کی کی ایشان است جو اسطوخودوس
فعل که در آن کفر مستند و فکر را نشانه ای نامی
در میان کواهی کبر و کبر و در او و کجا بود بان حکم کجا که
انفود از کجا که در وادان و کبر را در مسافت و حکم سنج و کبر
که در قول فی الامانین و غیره و قبل قول او در اذان و غیره
از آن است و اما است و ما تعرف بالاصوات و قول او در کبر
شناخته میشود آواز و اما از شهادت تا سهم و افس و این سخن
از ابرهیم و عطارد و در او است نه است کبر و اقام
ای موهبانی کی کبر الصدیق کی کی از نعمتی ای سیرت و من صلی
در این سیرت و زهری و صفا نیست غیب با کبر و جبر و
معدیه پشته از از جهت و شاد بودن معرفت امور و کبر
و کبر و انگر و است که کوشش است لیکن در این است نهایی
افست و با اینهمه در چهار جا که سباد و ان کسینه در پیش
رود و پشته از چنانکه در کتب تعقیب سیرت و قال لشی
بجز شهادت از آن کان عاقل گفته است نشی رویت کوی
گوهر که باشد و ان و زبریک و قال حکم کبر نشی بجز کبر
حکمین عین سبب چیز است که در این کواهی کبر و قال
از ابرهیم است این عاقل او شمس او شمس علی ساره انکت تر

و کشته بری ای می این عباس را که کشته بود
کوهی در برابر ایام مستی تو که کوهی بود او کان این بود
بست در جوار او غایت نفس نظر بود این عباس بنی
مردی که نفس عزوب آفتاب کند مستی که غایت نشانی
و خرداوی اوست اظهار داده میگردد ازین معلوم شد که اعمار
برآورد نموده حرم کردی بر قول اوردین حکم شری و سال
عمران بطریق اولی طبع عملی که کشتن و پیرسید این همه ازین
عناز و خیر بس و رفتی که کشته میشد طبع کرده است هیچ کاردانی
رکت نام صحیح قال سلیمان بن سید استنادات علی
حضرت صوفی رکت سلیمان بن سید غلب ازین کرم کرد
بر عایشه خنی صد عباس بنی شفاقت کند در واقعات سلیمان
داخل تا که ملک با منی حکایت شنی پس گفت ای سلیمان
حقصی را بنده ما دای که باقی هست بر تو چیزی از دور کنت
این سلیمان کجا پام اومین میونه بوده از بنیعت سلیمان
که در حب عایشه رضی الله عنها آن بود که محاب از بنده او که
باشند ضرورت نیست که اقال الفسطاطی و اعا از سمرقند بنیعت
شما در امراه مستقیمه و در اوسته است سمرقند بنیعت
نن برده در راه مستقیمه تقسیم تا و ششاه فرقیه بر نون
مضیق و افاق کسور شده در بعضی روایات بتدیم نون

از اشعاب است و هر دو یک مستی است در ترجمه بنام حکم
عمی بود و سبب اراد این قول برای تا بدست است که افتاد
برآورد از کوه در شرح آمده است پس شیوان منزل کرد که ای
دلی که آورد بنشین منمونه باشد و اگر این سخن مذکور بود
گشوده و داخل در معرفت او صورت دارم در ترجمه
و در سبب این قول تا شیدا یعنی سلفی بکنند عدا محمد بن سید
بن سمون قال ایضا صیدی بن برمن من بنام من سید
و عایشه قالت مع ای صلی الله علیه و آله وسلم جوار او
گفت عایشه بنیعت سینه امری را که میخواست در سخن
دان عدا صبر زید الفضا رست فقال رحمة الله علیه
که او که آیت استظن من سورة که او که ایس فرمودت
گذا و اعدا تحقیق با و او امر اجتناب است که از اعدا بود
یعنی فراموش کرد در بزم در بنیعت از سوره حید و اعدا
بن عدا بن عدا بن عایشه و زبانه کرده است درین روایت
میاد بن عدا بن عدا بن زبیر بن عوم که تا سبی است در کتاب
نهی ای صلی الله علیه و آله وسلم فی بنی فسخ صوت عدا
صیله فوالله لیسجد عا ز شکره سینه خدا در عا ز من سبب شد
آورد عدا بن سید را که از انصاریت دعای که از سبب کرد و
فقال عایشه بصوت عدا و بنام برمن فرمود ای عایشه ای

مطهره احدین بعد از این بوشش بروی مشهور است
روایت او در باب وضو گشته بعضی گفته اند ما نام این
جمله است حال حدیث تلخ این سیجان من این تمام است
من عروه بن الزبیر و سید بن السبیب و طلق بن دقان
و بعد از این بعد از این حدیث من حدیث زبیری از
نعمت روایت کرده و اینها حدیث زبیر از ابن ابی عمیر
و او در مسلم نیست حدیث صحیح قال لما اهل الکتاب
فرا یا اعدائنا یسکای که گفته در روایت که این چیزی را گفته
پس سر او را که در او را اضا ازان در روایت که در حدیث
سکون فاکاف معنی کذب و افسوس و بلغ اذا اذ قال
الزبیری و کلم حدیثی طایفه من حدیثها گفت زبیری
حدیث کرده و در بعضی ازین حدیث حالت و مصمم است
من بعضی روایت شده اند که حدیثها و بعضی ازین حدیثها
تربو و نه حدیثها از معنی و بگو در دست تربو و نه حدیثها
از روی تنقید و حدیث من کلام حدیثها حدیثها
حدیثی حالت حدیثی یا در کفر تمام از هر یکی از این حدیثها
گفته اند ما از حالتها حاصل است که تمام حدیثها از حدیثها
تمام از هر یک و بعضی حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
ایشان نقدین می کنند بعضی دیگر ایینی هر یک حدیثها

بزرگوار و گشته و رحمت می پذیرد گشته از همان حالت است
که در رسول بعد از این حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
گفته اند حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
رسول خدا حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
از او حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
سیان زمان خود را از برای تعظیم الهامی شان و در حدیث
مروت آنها پس هر کدام می که بر آمدی سهم او هر دو
او را با خود فراموشی غزاة غزاة با فتح سهمی پس خود
از احوال میان ما زمان و خود که در او را و مرویست
این غزوه و غزوه غزوه غزوه غزوه غزوه غزوه غزوه غزوه
حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
و روایت حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
و انزل حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
در این حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
نشان حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
سر عروه حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
از عروه حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
در روایت حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها
که در حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها حدیثها

اذن واد نکوچ قشیت حتی جا زت العیش سیرین شرم بای
قصای حاجت تنهانا آگود که شتم لنگرا فله قضیت تنهانی
اقلت الی ارجل آدم ویر که که قطعاً کردم کار خود که تویم
آن کرده بودم آدم نزد بود چون خود طست صدای خانه آنکه
سین صغ اطهار هدا اطلق قطع بس دست سازم سبز خود
بس ویدم نامانی مقدس که از بهر باه اطهار و اقطع کوه سینه
جذب منبع حیم بسکون زای وین معبود و بریت سیاه و پیش
آن چشم را تشبیه سید بند و اطهار منبع غمزه بسکون کوه سینه
ساز شتر بریت درین کای بود با اندا بجای آن نه دور و اجتناب
طغاری غمزت روزن حقا و عاریستی بر کسرت فرخت
فانقت عقی سیرین کسرتم جستم عهده خود را بخلی تنهانی
بس که شتر جستن من آنرا اندک دانی فاقیل بدین بر طوک
لی فاطما جود می پس آنکه یک سیر و نه را پس بر شتر
پون مرا و طوره علی میری ای صیحت کشت از کت بس بر طوک
سایر شتر من که بودم من سواری سیکو هم و هم بسکون ای
و حال آنکه آنگاه که سیر کرد که حصن من دانی جود هم و کای
السنه اذنا واک خفا نام تعلق و لم متنا من اللوم و چون نه
در جوت ملک که آن خود بود می عوشید ایسار که شتر
یا کون اعلقه من انطام و شتر و نه گرانگی از اطهار شتر

من سله و بسکون لام و نافت روزن لغز بمن اندکست
فلم استکبر انعم من رضا هو اقل الون بس لکاکه
مردم بنگاهی که بر پیشینه اندا و کت جارت خود تنهانی
من و ختری خود رسال مشغول لعل و ساره و پس بر پیشینه
شتر او راه جرتند فرجعت عقی بعد با شتر ابلجش من شتر
عده خود را بعد از آنکه شتر مردم قیمت منعم و پسینه
بعد بس آدم جای نزل مردم بجای که نسبت در آن یکس
فاجعت شتر لی اندی کنت بر پس قصد کردم جای نزل
خود را آنکه بودم من با آن قضیت اسلم سیفقه و می فر جرون
الی پس کان دم من کنی یا بنما پس از سیکو و سوی من
فینسا انا حاجت بختی عیای شنت پس سانه آنکه شتر تنهانی
طیگر و مرد و چشم من پس خواب کردم من کان صفوان
بن الصطل السلی ثم الذکوانی من و در العیش و و مصفوان
مسطل که از فضلی صهارت لنگره از عقب شتر ای سیکو
فقد لکرای سواد و مسان نام بس صبح که نوز نزل من شتر
سیاه می آید می بعد فاکانی کان برالی فقل العجب بکرت
نزد من و بودی که سید میرا بخت نزل از محاب است بخت
شده است بخت با شتر جاده بس بد است من از کسرت
اما شد و نا ایبراهیمون که نزهه قویع حاد سیکو نید من ای

را حلقه فرولی به میان آنکشتان شتر خوار اسپست بود
دست شتر خواران من خود آسانی بود رشدم و امتیاز همی
با طوق کلبا سپهر شتر خواران غافلان لغو دانی از اهل
حق انشا بختی خدا بر زلفا محسن فی کلمه الغیبه سپهر اهل
بها که میگفتند شتر خواران که آید شکر خدا از آنکه فرود آید
و نذر رساند روز بخر نفع خون و سکون سلسله وصل نیکو
سینه است و مراد است که آفتاب جنایت خدی رسیده
تکلیف من ملک پس چو که شد کسی که ملک شد نه چه گمان
و آفرین بر من و کان ان لای قال الله که عید اید بر ای ای
و چو که کسی خند کرد و آفرید عید اید بر ای که سرنا حقان بود
این رسول گفت عید اید است و رسول نام داد این گفت
خنده منا الدینه تا مشکلیت با شتر اسپست آید بد نه و جا
شدم من بد نه گما و اناس غضبون من قول اصحابی
و مردم گفتگو میکردند از قول اهل آفر و بر منی فی وجهی گفت
می انداخت مراد وقت در نماز می آتی لاری سرایستی
صلی الله علیه و آله و سلم اعطفت لای گنت ای ای که منی
انکه حقیق من بد نه از سوزنده طبعی که صدیم از گفت
بنگاری که جا بدست من و بد نه است که سب آن است اناریل
فیسلم ثم قول کبیت یکم ایست عزرا من بدست که صدیم

پس سلام میگردد بر اهل خانه سپهر سکنت بر حال اورد خیر
شاه را شکر شستی من دنگ حتی نعمت فرحت نام ادام مس
بند اسپست بخیری از آنکه گفتند مردم تا آنکه بر آید از اهل
بودن آدم من و تا در مسیح قبل انما مع شتر خواران جا که جا
رازان بود و مسیح عید صمد روزن متفاحا با که برای تقصا
عاجت میگردد شتر خواران شده و در ای نیز منی مسیح است
و کرم الله علیه الی الطیل فی بر آید کم کرمش می نامی و برکتی
بشما می بر آید برای تقصای حاجت قبل ان صلح گفت
فرستادن چون شش از آنکه گفته شود و با نند یک کجا
نام امره امر العرب الا اول فی البریه او فی القفر و حال تا
حال بر این پیشین بود و در حصار با باد آبی شک را در است اول
نظم حمزه و شش ادا مع است گفت عرب و اول اتع حمزه
شده به و او نیز بد است که در اندر من قدر صفت است
فاقلت انما دام مسیح منت ای رهم شتی سپهر که در من
ان مسیح که ختر ای رهم است کجالی که امیر دم حضرت
زلفا خفانت نفس مسیح سپهر از پای افتاد ام مسیح حمزه
و انان شده بود فقالت انسین بر چه نند جدا است
ان مسیح ای با چشم میکنی مرد را که حاضرند است خفر
مرد او در حق اهل بدو اتع شده که هر کس می که کند ای

نقالت با همتا المسمی با قالو اہلس گفتام مسلح ای غنا
اہل شینہ و نو جزئی کہ در حق تو مسلح نیز ازین مردم کوئی
بیخ و باسکن و نون پیشخ ان شتاء فوفا نہ و ان برائی
سید بہت فاضل بقول اہل لاکنگ فاندوت مرصا کلم
بس مزہ و دوم اکتفا مردم اکت بس زیادہ شد ہدی
غلام رحمت الی ہنوی دخل علی رسول امدصلی امدصلی واکو سلم
بس و حق کہ با نامہ از صحرانکما نہ فرود را کہ بر من کول خدا
قتلم فغا لک عیبت لکم بس سام و اہ حضرت و کنت جگہ
ان شتاء شتاء ہن کردہ نقلت ایذ لک ان الی الی
بس گفتار اذن و ہر کار کہ تم برادر ہر خود قانت و جہ
امید ان استیق الخیر من قبلہما گفت تا نیز و حال کلم
وقت بخیر ہم ایک بہت کم ان ہر از پیش ایشان قانت
رسول امدصلی امدصلی واکو سلم فہ قنت ابو یس اذ
مرا رسول خدا بس کہ ہم نزد ماورد ہر خود و خلقت لای
ما حمت ان سس بس کہ شتر ماورد و در انجری کہ کلم
نقالت با ہمت ہوتی سے شک ایشان بس گفت
و حضرت اسان کبر خود و این کار را خدا نقل کانت اور
قد و صحت عند جلال کما و ما ضرار تو کہ خدا کلم ہوت
ہر کہ کلم ہن جمال تو مردمی کہ دوست میداد و اورا و حال

اورا انما ہذا اذاک اکثرن علیا کرا کوسیار و اذہ سرب
کفایت عیب و نقصانرا خلقت سبحان اعدو لہ کفایت انک
بہذا بس گفتار باکت خدا گفت مردم این را بسج کہ خدا
از تعب این کلمہ مردم کو در حق العفو ما این افرا کرد و جناب
قران نیز بیان تا علی بہت سہنگ چاہستان عظیم کانت
نکات علی حق صحت لا برتا الی و مع و اکتلم مردم بر ہم
اشتبہ ما کلمہ ضلع کہ ہم محالی کہ علی ہست و اورا انگ سرد
سرد کہ مردم خواب یعنی اندکی خواب کہ ہم مقدری کہ سرد و خیم
سیاست ہم اصمیت خدا رسول امدصلی امدصلی واکو سلم
علی ان الی طالب اساتہ بن زید جن استنبت الوہی ہن
صاح کردم و فرما خدا حضرت علی بن الی طالب اساتہ بن زید
نمای کہ در تک کہ وہی صحت ہن و نام وہی نام و ظہرت
کہ صفتا وہی نامہ ما ہن صراط انگ وہی نامہ ہن
جان فی فراق اجد و در عالی کہ طلب شورت سکتہ این ہر و اورا
در حد اسمی اہل خود فرمود و حضرت و علی اہل خود
مانند رضی و حدیث از بس کہ است یعنی و خوار کی کار
فران او بہت نامہ اساتہ نہ شمار علی انہی صحت
من او ہم اساتہ بن زید بس اشارت کہ بر حضرت بخون
سہ ہن و در ال حضرت واکو سلم حضرت بہت برای است

از آن صوره است مراد از این قول آن نیست که ایشان بی کرم بود
 حال آنحضرت نمودند سر بر تریه عارضه رضی الله عنه که در آن
 این کلام را چون از آن جناب سید به فقال سائلا بیک از رسول الله صلی
 علیه و آله وسلم که عظم ما عدا و غیر سبک است اسما را اهل است
 صلوات خدا شاکر کند بی استرا و واقع شود و غیر اینیم با سبک کند
 در حق او مگر تکیه بی علی فقال از رسول الله صلی علیه و آله وسلم
 لعنک الله و لعنک و النساء سوا ما کثیرا علی سبک است اهل
 خدا که کفر است خدا برود حال آنکه در آن درای ما کثیرا
 درود است و قدی آمده طلق ده او در آن دیگر کما حق علی
 ایضا سب رضی الله عنهما چون دیگر که آنحضرت علفی و آله و بیعت
 از اینها جدا بود و آنحضرت نهایت محبت تا که بود کما حق
 کتاب حدیثین صورت حال شیعیت و غیر طایفه ای آنحضرت
 یافت ما شاکر که اینها از راه جداوت اینها کفر است و بی
 عن کفر گفت که چه اگر اندازد خود را که در رویت و آله و بیعت
 که طایفه کن اینهم موجب حدای تمام ختم بود طایفه اینهم
 سبب گنایم میشود اما که کلمات محسوس میرسد روح فرای که
 و اینهمی واضح است از قول بی معنی است و سبب است لای ربه کفر
 بر سر راه او که که بیشتر با دوست است که بی درضا خدا
 صلی علیه و آله وسلم بر تریه پس خواند از رسول خدا بر تریه

امری در عمل است عینا سنا بر یک پس فرمود ای بره
 یا دین در عادت چیزی را که در شک افتاد ترا دوست و
 عادت بر به او رفتی طیب با این سبک است بر به عینا
 از وی چیزی سو که کسی که فرستاده است ترا حق آن است
 سنا امری است عینا کما اکثر من انما جارت عید الشیخ
 از وی امری که هیچ کس او را نمانان امر هرگز زیاد بود که
 در حضرت روز سال تمام من لعین فانی الدارین مکاره
 میکند و عاقل میشود و غیر سبب بی آیه بر عاقلی و مجرور و آنرا
 یعنی سراج اشکال که در این از جاریه بر به و جویست
 در آنکه بر به راه عادت بر تریه او را خضره بها فوقت آرا که
 از این دفع این اشکال است که بر به اگر چه او بوده مکن
 معلوم شده که بعد از آنکه ای در خدمت عایشی بود که
 خدمت میکرد و سینه او را با عطا بر تریه آنرا گفتی
 او بوده است تمام رسول الله صلی علیه و آله وسلم پس بر
 پس پست او خطیب خواند آنحضرت آنروز با مستخدمین قید
 بن ابی این سلسل پس در خطیب طلب کرد کسی که گفت و او
 از خراجی که از این سابق واقع شده بود فقال رسول الله
 صلی علیه و آله وسلم من صدرنی من عمل منی او آتی
 پس فرمود و شای خطیب است که ای و چه بود که سزاوار

که رسیده است مرا انبای دور حق الهیه یا که معتقد در آن
گفته که او را بنیازی که کاری در ساقم فاعدا غفلت علی
الاخیر بسین کند که نه نیست تمام بر اهل جز که کوی و نه که
برجعه غفلت علی الاخیر و ما کان - غفل علی اهل فی نفس و نه که
مرد را که نه الفم بروی که که نه که در آیه بر اهل من بر آن
آیت مجاب که ما من فقام سعد فقال یا رسول الله انما
اعذرک من سبب استنا و سعد بن معاذ که معتز قوم اوس گفت
ای رسول خدا ای مدعی ترا از وی معنی شرح گفت آنکه
ذکر سعد و حمیت این سخن که که صاحب این گفته از اول
تا آخر رسیده بن حقیقت آنجا من الاوس مغربا غنم که
از قبله اوس کردن او زخم و کان من افوا شام مغربا
امرنا فغفلنا فیه امرک و اگر باشد از برادران ما از قبله مغربا
فرمودی که ما را بسین بکنیم باور من او امر ترا فقام سعد بن معاذ
و پوسید مغربا امرنا فغفلنا فیه امرک و اگر باشد از برادران
ما از قبله فرنج و خودی که ما را بسین بکنیم باور من او امر ترا
سعد بن معاذ و پوسید مغربا و کان قبل آنکه صاحب معاذ
بر این است و سعد بن معاذ و مال آنکه بهترین بنید فرنج است
و خود پیش از آن گفتگو با قنانه عبوی یکس که در کان از جهت
انجمن و بر پشت او برین قول عصیت و حاجت قوم

در بیان این دو قوم اوس و خزرج پیش از اسلام معاذ
و معاذ را بود و صد از ان عصیت و عصیت داشت این معاذ
داشت که صد او معنی برای سخن است که او را از ان کشته
است فقال کذبت لعراء سعد بس گفت سعد بن معاذ از ان کشته
بنای خدا داد صد لا تقبلوا لا تقدر علی ذکب کند که موکذبت
گشت و قدرت خدای بر انجی فقام رسیده بن معمر فقال کذبت
لعراء صد و صد لفظ بسین استا رسیده بن معمر که ان مع
سعد بن معاذ است و گفت سعد بن معاذ و را دروغ گفتی جا
خاکه و را خود نیم گشت سو که معاذ که الهیه می کشیم او را خاک
ساقن و خا و الی من الی فقیض عصمت قر ساقن فی هر شد که
صلح میکنی از حاجت ساقن خا را همان الا اوس مغربا فرنج
تو را بسین بر ما هستند و خیر اوس مغربا انما که قصد
کوی که که نه تا آنکه قصد کوی که که نه در رسول الله صلی
و آرد و سلم علی الفجر فقصص من سکوا و سکت رسول الله صلی
علیه و آرد و سلم و سمر سعد صلی الله علیه و آرد و سلم و در وقت خیر
بود بسین از خود فرود آید بسین کشید ایشان را آنکه خا را بر سر
و سکوت کرد رسول خدا انما کفر فرموده بود و در گذشت عصمت
از سعد بن معاذ که از اصحاب است متعجب مکان انصفت
با بسین نه پشت که یا گفته باشد که اگر از قبله بخا و بود بر

میرسانه و اتم بر قریح شده و در ساحل با صوابه و کثرت
و بعضی کایه عالی در معده و فاعل شوم و کربست آرزو زنده
گویی پستانه و کبکی ستم و مرا شک و سرکشیم بخواند
بر او ساکن و وفات هموز است یعنی مسکن تا صبح هندی او است
و قد کثرت یعنی و روی پس صبح که زنده من مایه در ک
و حال آنکه بعضی من کربست ام شب و در حقی طریقه ان کایه
فان کبکی با کمالان مسکن کرمین کرم برانده مکر من است
فالت جنبان با جالان هندی و اما کایه اذا استندت لرا
من او نشاء کثرت در میان آنکه چرود مایه بر رشتند ایضا
کرمین مسکن با کماله طلب ان که زنی انا صفا کثرت خانه نشاء
مجلست بجکی سوی پس از ان نام من مرودا پس شست کس
که کرمین با من قشما کثرت پس در میان آنکه با ان باطل
شست ایم از قل رسول اصله علیه و آله و سلم نفس و لم
عفس هندی من هم صل لی اصل علیا کاکا و نآ آرزو اول قدس
شست و شست بود من از روی که کثرت و مراد کثرت
شده پیش از ان مجلس و قد کثرت شوا لا بوی ابرائی شانی سکی
و کثرت و کثرت که کما کرم که و می کرده نشد بوی کثرت شان
من چیزی این هجرت با طریقت در کثرت و کثرت و کثرت
عایشه رضی الله عنها و در سلطان و می فالت شست رسول استی

عده آرزو سلم ثم قال پس با کرم رضا رسول خدا است کثرت
عده یعنی آمد و همزه عده افنی عده استیش که عده و ان کثرت
بوی با کثرت خانه طریقت کثرت که ان کثرت کثرت و کثرت
ای با کثرت بعضی رسیده است مرا از قریح و چنین من بر کثرت
سواد با کثرت که ان کثرت که با کثرت که ان کثرت که ان کثرت
کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت
رسیده و کثرت می پس پیشفرا کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت
فان العده اذا عطف عیده غراب تاب اصد عیده بعضی پیوسته
دستی که اعتراف کرده کثرت و کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت
فان قریح رسول اصله علیه و آله و سلم سقا کثرت نفس و کثرت
با حسن سقا نظره پس بر کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت
کثرت کثرت کثرت من کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت
من رسول اصله علیه و آله و سلم پس کثرت کثرت کثرت کثرت
و ان کثرت من رسول الله قال و اصد اصدی اقول رسول
صلی الله علیه و آله و سلم کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت
و اما حادی عده سقا کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت
من و کثرتی عده سال بودم کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت
عده اصل کثرت که کثرت عده جواب برام کثرت کثرت کثرت
کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت

که صحبت شما شنیده نه چیزی از گفته ایگان مردم و در فرقی
و مصدق بود جای که گوشت در شنیده ای شما و مقصود که ما
تین و لیس قلت کفرانی برتد اصد اسلامانی البریه لا تصدق
بیک که صحبتی اگر کمین شده اگر صحبتی من برایت ایدم و خدا
سید اندک من بر ایدم مقصود و خدا سید اندک من بر ایدم
مرا از دست که سید ایند راه اصد اصدانی و کلمه مثلاً او ایست
نیک که کنی یا هم برای خود و شما مثلاً عطاقی که در روایت اند
انده نام مقصود است و خودش کرده ما ذوال قهر صبر علی و الله
علی یا یصغون و شنیدی که گفت چه روایت سید است تین
بر ایدان پس کار من مصری سکوت و خدایاری چیست شد
بر چیزی که سید اهل بصیرت است جواب ما است حدیث
پیشده نماز چه بود اید که گفتا انقزای سا تقار باور کرده ای
و با وجود اطلاع با حال من و دیگران و مردمان از به کمالی نیز
آدمی به دانا نشانده کرده بلکه هر که به بران چنین سخن
ادوی که سید ما نشان جبر است داد و انگلی دعا کنی
استقامتی بر آیم و صحبتی از کمال معرفت و شهود است
عساکر که ما سواد از نظر شما نموده و این است که می در نظر
صدیق یعنی اصدغه و هم نشد و بعد از آن حضرت صلی الله
و سلم بود و در میان شما هم نموت علی بن ابی طالب بر گشته

باب ۱۰۰ بود وی از مردم کرده پیشده و نام و جان پرتی
در وصل حال که من سید پیشده این را که بر است من که صد
فوقی نزدیک ازین فکر و کلمه اصد ما گفتت ان بنزل
و ما من مری نهد استم و رطش خود از یکدیگر با هم که سخن
خدا و کار من بومی متلو و کلمه ایدان سری رسول صلی
عده که که مسلمانی انوم و با پیری عده و کلمه من اید بود
رسول خدا را در است نوم فانی اگر تری من که خدا او شده
نقد و لا فرج اصد من اهل البیت حتی انزل عید و سید
که باشد آنحضرت از مجلس خود و بر او نیامده ای از اهل
خانان آنکه فرستاد و خدا بر آنحضرت و می فایده ما کان اصد
من ایدها پس گفت آنحضرت ایدری که بود سکرت اید
بر ایدم و فسخ ما و ما باله یعنی عرق است حتی از نجه
من مشغول همان من نوم شایه تا آنکه فرود میرفت از آنحضرت
نمده و اهدای فقره و مردمان از عرق در دست نشانده
که از فقره ما ندمه و در دست نه جمع آن همان است که
من رسول اصد صلی الله علیه و سلم و چون نمک من بر که
بر طرف نشد ان شدت از اول خدا و حال آنکه آنحضرت
نیکه نشان اول که کلمه همان ان قال لی با نایت اصد
نقدی را که اصد پس بود کسبین کلمه که رسول خدا آن

ایکدوم در ایجابی عایشه هم کسی صادر که محض براه تو که
مذاققت لای قوی الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
پس گفت مراد از من بر غیر عایشه رسول خدا که عظیم و چنانچه
حق جل شاد برات تو کرد فعلت که او عدلا اقوم الله و اول
الاولیاء و اولیاء پس گفت که حق می خدا میزوم موی اعترت بکن
تو که کم کرد خدا معنی هر که گفته اند که در بر وقت حال عایشه
سکه بود مستوفی نمود آنکی گفته و با سوا از نظر او برکت
و در وسط و سگاران که از نوادم مقام محمود جمع است آنکه
نوشید و نه و گویم که مقام او بعد برین برون از محبوبی او را
برین و است و محبوب آن با همان بر خفا و آنچه در میان
او با می باشد که همانا در لیا تره خوش آئینه و تر سبب
فانزال الله ان الذی جاء و ابان لک عصمت منکم آیات
پس فرستاد و این آیات که در سون کورست اول
حقیق آن که یکجا آورده اند این افزای عظیم را می
چسبند از شاه عصمت زاده با جهل کس که گویند خدا در
ای روز برین ظاهر و صان بر نبوت و مسلح و جس نبوت
عجز و جراتش بود و شایسته که در حال است بر مرتبه
اقتت ثابت و تنها بر همی که کان جنز کرده و دو دو و نه و
کلمه با هم کرده و یکی از این آیات واقع شده و سبب یک بر این

عظیم و در بیان الذین یرون المحسنات محض آن که یک
باشتم سید بنده زمان منمذره اعطاهت المونسات زمان
که ماعل از انکه بنشنام داده و ایمان دارند بکنه او رسول الله صلی
فی ارضه و انما قره لغت کرده شده و انما و با و در ان زمین
از ستایش مردم اهل ایمان و عدم قول شما و است گفته اند
در قدرت و نعم خدا بی عظیم و در این است صاحب عظیم است
عظیم که و اینان عین گفته اند که حکم بر خدای است
که تو بر کرده و در بعضی که این مخصوص با از آن مصلحه است این
مباحس که به تو به نیست بر این نذرت را و اگر کسی و عیب
قرا فی ما فی یا فی تعظیم تر از آنچه نازل شده و در انگ عایشه
بکنه فی الصفا و می نفا انزال الله عزوجل بکنه فی ابراقی قال
ابو بکر الصدیق و کان یثیق علی مسلح این با نذرت زنده
پس هرگاه فرستاد و خدا این آیات را در رات من گفت
و در قدرت زنده شد بر اهل ذلت گفت ابو بکر صدیق و
که اتفاق سیکر و مسلح از جهت خوشی آورد و ابو بکر صدیق
او بود و کمال اعطاس و نبوت و عدلا اتفاق علی مسلح یعنی
ابا عبدی قال عایشه که اتفاق می کنم بر مسلح سید بن
هرگز صبا انکه گفته مر عایشه انکه گفته فانزال الله عزوجل
و با عمل و با افضل منکم پس فرستاد و او که نذرت را

داملست و مال ان بر نوا اني قد غفره و جرم اني انعم
والسكبر والباجرين في سبيل الله و ليعرفوا و ليعرفوا
تخون ان يغفر الله لكم و الله غفور رحيم فقال ابو بكر في يوم
ان لا حب ان يغفر الله لي سبب كنت ابو بكر ادي هذا
درم ابانك مغفرت كنهه هذا ارفع اني صلح اني كان
مكرى عيسى باذواد ابو بكر سوي صلح اني بود ابو بكر
بروي ان غننه كان رسول الله عليه آله و سلم سال
بنت خنيس من امي بود بگفرت كه پرسيد و بود زينت
از كان ان قال يا زينت يا طلت ما ريت بس فرمود اني
برو بنده بر جانده و بر زدي غنالت يا رسول الله اني
و بصري و اما طلت عليها اذ اجزا بس كنت زينت اني
كنا و صدام كوشش فرود او سكه كوم شنيدم و حال انك
نشيدم او نگاه ميدادم چشم فرود از نيكو گيم و صدام
و حال انك شرح ام نيكو گيم با بروي مري ران نشي
انك كفت ساستني غننه با الله با فرج كفت زينت و انك
بودي كه امري بيكره و مراد رس و حال و فرسا كنهه
سيند و بزعم من ميرفت بس نكده نشد و در ايه و غنالت
ان او كوششي كه كنهه را اهل كنگ سه بنت حدت بر
بين هست كه زينت و بر بر نيك و غنل حالت كه ان

ابو ابراهيم قال حدت شع من بنشام بر مرد من ابانك
و حدت ابانك ان بر سرش مرد و از عا كنهه و حدت ابانك
با نكده بنت ذكر سو ميت كه حدت قال و حدت صلح ربط
بن ابانك حدت من و يحيى بن يحيى بن الله سم بن محمد بن ابانك
شك كفت ابو ابراهيم و حدت كه صلح بر و ميت ذكر انك اسم
بن محمد بن حدت ان
انك اني صلح با كنهه
كه نيكو گيم كه بروي را بس هست و حاجت ميت كه مكر
باوي باشا ميت حدت ابانك صلح شافيه و مكر شرف
ميكند كه و كس بايد قال ابو حمزه و حدت ميت و انك
ابو حمزه باقم بيري من انك و دراه جمله صلح جرم و كس
ميت و صلح جرم و كس بن و ضم حوصه آخر انك
ميت صلح فلان اني عمر قال حسن العوا و سا بس هر كاه
مرا هر بن خطاب راني الله كفت نيك هستي يا بشير
بوس خود بصير طرابت و اوس صلح و بس هست مني شرف
فان صلح است كه سكه بنكاز و زينت كه ظاهر انك است
و نكده صلح و غننتي كنهه اصل بن مثل است كه جمعي غنالت
كه كنهه صلح در شب كنهه صلح انك دنان آند
انك كنهه و دراه هر ان مثل است كه كنهه و دراه كنهه
و دروي ميكي كنهه است جا كنهه كه زينت بنك است كه

فرست سکنه مرزبان قال مرصی از اجل صالح گفت صبا
بند من صفتش او مردی صالح است حرفش لغص صله و سکون
تا روزی گفتل اگر تمام دستم بجاری بشدنی ^{باز} باشه
احوال ما سر سنازه قال کذکب اذهب و صفا فقه کذکب
اصحبت است باور کدم کذکب که صالح است بر دور است
نشد او از بیت المال با نذر این قول بر ترجمه خط است
محمد بن سلیمان قال صدنا عبد الوهاب قال صدنا خالد الخزاز
عن عبد الرحمن بن ابی بکره عن ابی قال انی بطل من اجل
صدنا عبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت او بکره مستان کرد
مردی از مردی زود خیر ضا فقال له کجک فطقت من مشک
مرا پس فرمود هلاک بود ترا بر می گردن بار خود از خود
مگر مرصی هلاک کرد ترا او را سب ازین مستانش فرمود که تمام
قال من کان یسکم ما وحا اصابه اصابه لای تدریست زور کوی با
صیح کوی بر او فرود آید فلیقل حسب فدا و الله سبیه
ولا انک علی احد اصابا پس گوید کان سیرم فدا کله
و خدا و نا کافی است و قطع کنی کیم و حکم خدا که عاقبت کسی
جست است کجا که آید کان علمه و قلب من کوی کان کیم
چنین چه بنسب اگر صد آند آند از روی و چه من است حدیث
است که آن حضرت را نیز فرمود که اگر بی سابقه و اظهار در حق

و اظهار در حق گمان خود چیزی گوید و ذکر حال کسی کند
مقبول است ^{بنا} مایکره او صاحب فی التعلیل
ما یعلمه بهان آنچه مکرره است واری کلام و من کن کو
گوید آنچه سید است ^{بنا} محمد بن الصبیح قال صدنا اسمعیل
بن بکره قال صدنا محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن ابی
نوحی قال سمع النبی صلی الله علیه و آله و سلم یحیی جارا
و یطرح فی المدح گفت ابو موسی شنیدم صحیح را و بر او گفت
سکنه مرزبان و اظهار سنازه می کند و صیح فقال یسکم فلو تم
نذر اجل پس فرمود هلاک کردی شما ما زنده شک راست
است مرد سب سب او و درون این باب در کتاب
از است گفت و گو که سبیا رسو کی بر روی کسی کند پس
این صفتی ترکیب شود را نیز مثل است ^{الصبیح}
و شدت هم در بیان صلیغ خوردن و حکم شدت ایشان
و قول الله عز وجل و اذا بلغ الاطفال الاکم حکم مسا و اولاد
رو بیان قول خدا می فرماید که بر سینه خوردن از ما بلوغ پس
که طلب اذن کنند و اوقات نفوت و عورات شدت قال
میزره و حکمت او این شستن خفته سست گفت شدت ایشان
شدم و حال آنکه سپرده انده سال و درم و طریق انسان صلی
و در بیان رسیدن و جین که صلیغ آید است نمودن

و ادعای برین من العقیق من من با کلمه قول ان العیون یحیی و
ازین آیت معلوم میشود که بلوغ زمان بحیث میباید و قال
الحسن بن صالح او در کتب عارون جده بنت اصدی و در کتب
سنه و کتبت حسن لبری و با غیر ذلک حمایه احوالی که
ناور با و در وصیت و کسبا در اختیار کردن ما در حصص کرد
و زانیه دختر تریا درده سالگی و این دختر نیز نزد ما در پیش
دوره هم سال فرزندی زانیه و اگر در ده سال حاضر شود
مدت حمل شش ماه است میتواند بود که نوزده ساله باشد
عبید اسد بن عبد قالد بن زانیه ابواسامه قال حدیثی
عبید اسد بن عمر قال حدیثی نافع ابن عمر ان رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم عرض یوم اجد و هو ابن اربع عشر سنه
بحرفی حقیقت حدیثش آرد و از عروه اصر که در شوال سنه
تفاوت بود و تا آنکه چهارده ساله بود پس اجازت نهاد
که در اخل اهل قتل با ششم و هفتین گروه از بنی مایه اهل
قتل که ثم عرضتی یوم النسخ و انما ان حسن عشره فسیبوا
پیشتر پس آمد مراد عروه شد و من بازده ساله بود پس
اجازت داد که در اخل عاربان با ششم قال نافع اذ قدت
علی عمر بن عبد العزیز و هو یضد کتبت لیس قدم آردم نزد
عمر بن عبد العزیز و حال آنکه وی ضیفه بود فذمته لیس و یوت

سب کتبت و ادعایت این عمر فقال ان ذن احد بعین
و اکثر بر سب کتبت ان سن بنده حد است میان خود با
یعنی شازده ساله که رسیده از کودکی بر آمد و کتبال
عقال ان یفر عیال من بلع غمش عشره و درست ان
سوی عالمان خود که قضی سنه سبمی هر کسی را که در شنبه
سال جمعی بن عبد الله قال حدیثنا سمیان قال حدیثی
صفوان بن سلیم عن عطار بن یسار عن ابی سعید الخدری
سلط بن الحنفی صلی الله علیه و آله و سلم مرویست ان ابی سعید
کجا کی که برسانند حدیثی از سید خدری قال مثل یوم الحجه
علی کل منکم و شود غسل بود و حجه واجب است بر هر کس که
کرده مصلحت است این دو حدیث نیز هر دو از حدیث است که
آدمی با نافع میشود و حکام شرعی بر حد بر وی لازم میگردد
و اخل مردان و عجمان میشود و شهادت و قبول آن نیز
شرعیست سوال نکلم عبدی ملک من عبد قلد
المین در رسیدن حکم بر وی با است ترا که او پیش از آنکه
سوزند و بدعی علیه سکر
عمر ابی العیون عن شیبان عن عبد الله قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم من تعلف علی من و هو یضد فاحر کتبت علیه
بن محمد و زید و رسول خدا کسی که قصد کند بر سو کند و حال آنکه

در وی گوشت لقیح میباید امری مسلم نگردد و آن بود که
مردی مسلمان یعنی امدد بود علیه عثمان ملاقات میکرد
و حال آنکه مذاکره وی خشناک قال فقال الا سمعت بن مسعود
فی وادع کان ذاك كفت ابن مسعود كفت بحسب
صحت من بعد بجهت است این فرموده بحضرت کان بنی
رجل من انبوا رض بود میان من مردی از یهود زنی و زنش
محمد بنی فذمت الی ابی صلی الله علیه و آله وسلم الیک من کل
فقلت لا پس فرمود مرا ستر شد ایا هست مرزا گو ای کفت
مرزا گو ای کفت اشک کفتم نیست گو او قال فقال لیهود
اعف کنت اشک پس فرمود بودی را سوگند عذر د قال
قلت برسول الله اذا تجلب ویزه صب بالی کنت نیست
کفتم ای رسول خدا درین وقت که فرمودی سوگند میخورد و میخورد
مال مرا فانزل الله عز وجل ان الذین یشترون صمدا ثم یؤثم
فما یقلید الی آخر الایه کنت پس فرستاده اجتمعی را که
بجز نبی صمد سوگند نماند فرمود ما لی را که آن کست نیست
حق آما صمد کفی گرفتار نشوند آ
الذین فی الاموال را لجامه و در میان آن اگر بر علی علیه است
در صفا دعای او در فرموده قال ابی صلی الله علیه و آله وسلم
شاید که او بیند و فرمود سحر شد امر صلی را سحر کجا

نوازید سوگند دعا عذر د قال فتمت حدیثنا عثمان بن ابن
شیرین قال کفنی ابو اریان فی شهادته انما و من کفنی
کفت ابن شیرین سخن کرد و مرا ابو اریان را عذر د من گویند
فما صلی حدیث در جوار حکم شهادت یک شاه سوگند من کجا
شاید بود که نه پشت حدیب ابو اریان بود که حکم میکرد
شاید و من چنانکه روایت کرده اند که بحضرت حکم کرد شهادت
و من آفرود است این را از حدیث ابن عباس است که
سنت از حدیث ابهر بره و مذنب ابن شیرین بر شهادت
و من است مذنب صنفه و من است ان کنت کسینا کفتم
آنست که بحضرت بود و من جهت که شهادت و من است
حکم کرده است شهادت از صلی و من از حدیث و در حدیث
حدیث از حدیث صلی هم آید و مذنب از حدیث حدیث
و اصد علم فقلت قال صد عز وجل کنت ابن شیرین کفتم
ابو اریان را فرموده است حدیثی قوی و بزرگ و شهادت
اشهد به من رجا حکم فان لم یکن ما جلیس فجل و امر ان
من ترضون انما اشهد انک اذ کیرت و کس الامران خود
پس اگر بنشیند دوم و در روزن از آن کجا صلی باشد از
گوایان فضل حدیثا حدیث که حدیثا از حدیث از آن جهت که
کندگی از آن و شهادت کجا از آنجا هر دو پس ما در حدیث

یکی از آنها و بگریز افقت از گمان کشتی شدادت نشاء بر مین
 انداختی پس بفرستی که گفتا کرد و بشود کجای که گفتی
 مدعی فایده آن مگر اعدای او غریب پس حاجت نیست
 باو دادن یکی دیگر را با گمان بیست شکر چه الا غریب کینه
 بیاد دادن این دیگر و هر جا به رود او این تنگتر کرد و نصرت
 واقع است و بشود آن گفت که لازم نمی آید از میان مدعی آید
 در کتاب اعدا بودن و بی دیگر که نسبت صحیح است شد
 باشد و بسیار از احکام شرعی است که تفریق آن در کتاب است
 نیست و ان احادیث نبوت پرست پس خوان آن گفت که حکم
 نیک شایه و بدین مخالفت ظاهر کتاب اعداست فایده
 حدیث ابو بصیر قال حدیثنا ما فی بن عمر عن ابی حنبله قال کتبت
 این عباس را ای رسول اصله الله علیه و آله و سلم فتی
 بائین علی الدعی علیه کتبت ابو حنبله فرست سوی بر این
 عباس که خصمی رسول خدا اکلم و سوگند بر مدعی علیه یعنی حکم
 کرد که مدعی علیه سوگند خورد مدعی و چنین مدعی حدیث صحیح
 است در جواب ما حدیثنا عثمان بن ابی شیبه قال حدیثنا
 جریر بن منصور غزالی و ابی قال قال عبد بن علف علی
 سیر بسیتی ما بال لعل الله و هو علیه غنسان گفت از ابی
 گفت عبد الله بن مسعود کسی که از من بگریزد و مدعی که

سستی مسکود آن مالی احوالات کند خدا و حال آنکه
 خدا بود و بی چشمه که است سخا الا جمل الا کرم و در شکر که
 کند که از او از زمین با عید الهین است یعنی مال من و مدعی
 این بر حاجت است و تفریق در میان سستی کرده و شد از عالم
 بگریز است ثم انزل الله تعالی تعذیر لنگ سیر غنسان
 خدا تعذیر قول مختصر آن از این بیشتر و در حدیث
 و ابانتم شایه علی انی الیمم سنی کبر است و است ظن
 الا نکت و نفس من انما فقال ما حکم ابو عبد الرحمن
 نیز حقیقی است بر نفس آن سوی باو گفت چه میگوید چنان
 ابو عبد الرحمن سنی بر مسود حدیثنا ما قال قال صدق
 یعنی نزاکت پس گفتیم ما حدیثنا و از جزیری که گفته بود این
 مسود گفت است که فرست هرگز در حق نازل شد است
 است که آن بی و بین علی حدیثنا سستی فاشغفنا انی انما
 صلی الله علیه و آله و سلم بود میان من و میان مردی از بنو
 خصمی و از او ای از جزیری پس حضرت که در هر نزد خود
 فقال شایه ما که او عیند پس فرموده او که او تو با ما که
 و با که عیند را از سوگند فقال یعنی صلی الله علیه و آله و سلم
 حاجت علی من سستی داد و چه جفا کار او کس در این
 و مدعی است یعنی اعدای من و چه عیند شایه ما انزل الله تعذیر

از وجع آن شجاع که محقق سید هم با این شجاع چنین چشمتان
 گرفت و دیگری عانی که او گفته بود با شجاع بود که آن جناب
 بوقت عصر رفتند که آن بوقت بریزد است و خاک که در آنجا
 در بوقت صبح میزند و اعمال را میبرد با آسمان و نیز از بخت
 نیکی دارد و مشرب را فرصت بخت و تبدیل نیست پس در وقت
 فریب بخورد **کلیف المد فاعلیه حیث** بخت
 علیها بود که بخورد و فاعلیه همانا که واجب شده است که
 پس در معرفت من موش ای میزند و که اندیشه بخورد و آنجا
 که واجب شده بجای دیگر همین است مذکور خفیه و وسط
 کرده و نشود و در ایشان بجای ماکه سسید و میزند بر آن
 چنانکه در وجه است قضی مردان با همین علی از این بخت
 علی المیز حکم که مردان در آن وقت که والی مدینه بود از
 معاویه میگویند خورنفا لعلنا مکانی پس گفتند که بخورد
 بجای بود و جعلی به کلیف علی المیز بسبب گفتند که گویند
 بخورد و با که گویند خوردن را بر میز قبل مردان سسید
 گفت مردان که مقرب میگردانند که گفته او را در حدیث
 و قال ایمنی صلی الله علیه و آله و سلم شایه اک و لیسند ولم
 یغیض سکانا و در آن مکان و فرمود غیر خدا امر نیست اگر با

خود که است با همین او چنین نگردد عاصی برای من
 سوسسی بن اسحق قال صدقنا صد الراد من انش من
 الی و الی من ابن سوسوی انش صلی الله علیه و آله و سلم قال
 من علی من لقیته علیها لای علی الله و هو علی عصابی که
 کسی که تصد کند بر همین تا بره آن قال را عاقبت میکند خدا
 در عالمی که خدا بودی همشما که است مطابقت حدیث بر تو
 بخت که سلف فرموده و لغزیده نگردد و مکانی در دنیا یا آخرت
 حکم با همین است با علی مطابقت ضعیف است
 اذ شجاع قوم فی العین و قتی که شتاب کند مردم گویند
 همین وقت می که همین واجب شود بر جامعین و مبارکند
 که ابتدا کلام می کنند **سوسسی بن اسحق** من لقیته صدقنا صد
 قال جز با سخن تمام من اینجه از این صلی الله علیه
 و آله و سلم عرض علی قوم العین فاسرعوا امر و است از این
 که غیر خدا الله که بر جمعی همین را بسبب شتاب کند که هر کس
 از آنها در بین فاعران بسبب ختم فی العین ابرم کلیف پس
 امر کردن را که فرمودند میان ایشان در میان گویند
 اینها سو که خود در تصویر صورت این سسید را که در شایه
 اتقوا فی واقع است طبعی از صفای شکل که در صورت این سسید
 اینست که گویند و می گویند می گویند می گویند که در وقت

سیدم است و جنت هیچ یکی را که ای با هر یکی را که است
پس مگر در مصور است که فرزند ندر میان هر دو
نام هر که را که سوخته او شده و برای او آن شایع با هر
که است عملی این طالب رضی الله عنه و سبب آنست
که در وقت سیدم که زنده و نه حسابی صفت آنکه سابق
شمت کرده و سبب متشکک نام حدیث بقرن طرف است
که ت و در خصوص است که در هر شتری و گو که گشته اند
حکم که آنحضرت نصف برای هر کدام و مکتوب که حد
فرموده ابتدای اسلام بوده و حدیث آن شریف است
که آنی العباد و در جانشین نقل کرده که فرموده ایم
که بود و است پس شریف نبی که است در این حدیث
حق و قاسم سنا بر از که هر دو گوید و در نه و استحقاق
آورده اند و جمع میان هر دو شهادت نکند که یکی
بر سبب که در باشد و دیگری بر نه سبب واجب است
عمل کردن هر دو و شصت عمل هر دو منتهی که آنی است
آورده که این حکم در جایی که سبب استحقاق با بر باشد
چنانکه شایع در دست هر دو می باشد هر یک و عملی
سکینه و سماعی که که فرموده بر تمام آن حضرت است
پس در مصور است فرزند ندر نام هر که بر آن سوخته خواهد

نام آنرا بگیرد قول الله عز وجل ان الذين
یسترون عند الله و اما استرنا ظلموا در میان فرموده
آنرا که سحر و دعوای میکنند بعد از آنکه ای فرمود
در نه و سوخته ای دروغ بجا می اندک از سبب و در
است که بعضی نیست ایشان در آن حضرت در دست
ضابط در آن که حدیث صحیح قال انظرنا برترین بارون
قال انظرنا العوام قال حدیثی از سیدم ابو حمیل اسکلی
سمع حدیثی از ابی اونی فرموده قال حدیثی نقل شده
لقد اعلی سنا نام صبط بهما شریف از سیدم ذکر کرده اند
بن ابی اونی را سبب بر با که مردی شایع فرموده این حدیث
فأما آنرا سبب سوخته دروغ هر که که تحقیق داده شده است
آن شایع خبر را که داده نشده است آن در واقع حضرت
ان الذين یسترون عند الله و اما استرنا ظلموا قال
ابن اونی ان حشش اکل ربوا حین ان ابی اسبیغ
فرمود که می در حقیقت باشد با خود است و حاشا که
در حق مردم حشش بنویسند و هیچ کس که بنویسند
که در جایی شایع زیاد کرده اند که خود در حقیقت
و محض برای سبب مردم بگویند مشرفان قال
خبر آن خبر در حدیثی که در سبب آن در ابی اونی

عن ابن عباس رضي الله عنهما قال من علم قال من علم على من
ليقطع به مال رجل فزور كسب اذ لم يكن زور كسب ما كسبه
مخروفاً بالدرم ان كان كاذباً بنت بابر والبربر اذ قال
قال ابن ابي عمير ما كنت احضرت قال ابو جرداء انك مسلم ان كنت
تلك راويست لعلي الله وهو عليه عصفان طاقات كسبه
خدا ورجال انك خداه ورجل خداه كسبه فانزل الله عز وجل
تقديري ذلك في القرآن ان الدين مشيترون صدق الله
وايهما شتم فثنا قطبنا الى قوله عذاب اليم بين نرست وضا
تقدسي قول كسرت راور قرآن عبيد آية ذكره في
الا شت فقال ما حدتكم عدا صد ايم بسين فانك
مرا اشت وكنت جركنت شمارا عبد الله بن مسعود
تفت كذا وكذا فقال لي انزلت كسرت حين جرت كسرت
ورحمي نازل كره شده است اين آيت
كيف بسب سبخت در بيان كوكب كونه سو كنده و مشروبي
كجونه سو كنده و حال كسبي انما ان كسبه سو كنده كسبه
كاهستام كوكبي و توفيق كاهستام كسبفون باشه انهم
تلكم سو كنده سو كنده كسبه حين بيان ان لا يثبت انه و ثابت
سنا طاقات كسبفون باشه كسبه كسبه كسبه و ايد در سول
ان رينه و تيقسان باشه انما احي من شما و تما

مقصود از ايراد اين آيات آنست كه سو كنده چنين سو كنده
نخدا هي باشد فقال باشه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه
اربعين چين باشه و ائمه و تقيظ و كسرت و ائمه و ائمه
صلی الله علیه و آله و سلم در جل محافت باشه كاه و فرموده
در سوي كه سو كنده سو كنده سو كنده انك كاذب است عدا ناز ناصر
عيني در حديث نيز چين سو كنده كنده اوق شده است و كسرت
بغير ايد سو كنده و نشود بغيره ابراهيم از سول الله
براي تا كيه و كميل ترجمه اوق شده است جزو حديث
اصمیل بن عبد الله قال كذا ما كس عن محمد بن اسود
و كس عن اسود بن سمع الله بن عبد الله قال ما در حال
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فاذا هو يسال كس انما
يحقق ما كسبتين طلوب عبد الله ان كسبت ائمه
نذر رسول الله اسيس نا كاهي رسودي كسرت را انما
اسلام فقال سول الله صلى الله عليه و آله و سلم صلواتي
والعليه اسيس فرموده پنج ناز فرض است او روز و شب
مجلس عذرا اسيس كسب ايا هست بس عزراي پنج نماز
قال او ان طوع فرموده سبت نمازي و كسرت كسرت
كسرتي فقال سول الله صلى الله عليه و آله و سلم صلواتي
بس فرموده بغيره او روزي يا ما رصفان است فقال

جزیره قال او ان تلویح پس گفت ای بر من جزای این
است فرمودند که آنکه درون نعلی درسی قال و ذکر از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از کوفه گفت نظر و ذکر و در باطن
مذاکات را قال پس می فریاد قال او ان تلویح قال
خاور را بل و پر معقول و الله لا ایزه علی هذا و الله نفس
و در برکت آن مرد و حال آنکه مسکوی بجنبه از یاد و بگویم
و کم نیکبزم برین مطابقت حدیث حدیث برین قول است که سکنه
بجانبه یاد کرده و اصحاب کرده و گویند برین شیخ احمد است
گفته است نفع الی قول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقل
ان صدق پس فرمود رسول خدا است شکار شد این مرد اگر
گفته که از فرموده کم و زیاد و بکنند
قال حدیثی آورده برین قال ذکر نافع عن عبد الله ان ابی سلمی
علیه السلام و سلم قال من کان من کافنا فخلعت باسه و أصبحت
مرویت از این هر که معترفند صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
من اقام الله بعد انین تکلم کسی که کاف
گفته که ای از اصحاب از سکنه دادن به عابدی او قال ای سلمی
علیه و آله و سلم علی منسکم لمن یحیی من بعضی فرمود و تفرضا
شاید بعضی از شما شناسا رود و با برشته بخت خویش
از بعضی دیگر ای کفار بعد از این اعرف و ارفع و اقدر است

مشغولست از عظامی که من نفع عار منی نخلت است
و سکن برین سبک که از اعراب اصحبت برای تا نیکه نظر
یعنی اگر از راه محراب از اصحاب از سکنه و هر که نیکه
ناید و یکی فرمود که آیات حق را ذکر که با اصحاب را با آنکه
به عابد را سکنه هم داده و تو را به که از این حدیث
داخل فرموده اند و حدیثی که درین باب امیر ابو یوسف
مطابق چون است و بسیار است که لیت در مشغولان باب
بجانبه تکمیر هر سکنه و حدیث مطابق بعضی از این سکنه
و قال طایفوس امیر بهم و شیخ الله عا و ان من این
الغاصره و گفته است طایفوس امیر بهم که تا نافع شیخ
که ایان عادل شتره در تره مشغول از سکنه دروغ معنی سکنه
که جمع شود معنی که ایان عادل تکمیر کرده شود و هر که ایان
که انظار کرده از شیخ سکنه را اگر کسی سکنه بنا کند
می باشد حدیثی در عا لستی از خود مطبق هر از این حدیث
بر این باید داد که هر قبیل که ایان صادر تعقل خواهد بود
در بعضی بری که احتمال صدق و کذب دو کس برای یکی
که هر مشغول برای چیزی که می خداید و در زینت از کذب یک
کس برای مشغول خود و عبادت برین سکنه و کذب
بنام بر هر دو عن ابیه عن زینب عن ام سلمه ان رسول الله

مشغولست از عظامی که من نفع عار منی نخلت است

صلی الله علیه و آله وسلم قال انکم تختفون الی مردیست انکم
ستون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخفی عنکم
یحییئ لکم فی حوضت سبکة من سبکة لعلکم الیهم لکم
بعض ارباب که بعضی از ایشان بزرگ تر باشد بگفتند که
دیگر و قدرت مقامات بر الزام خصم بیشتر است باشد
دیگری عاجز باشد حق تعالی در این امر مستجاب کرده
پس کسی که حکم کند مرد را موجب طهارت مقامات او
بچین برادر او جز بر او فایده ای قطع لقطه من الله و الله اعلم
حکم که هر که قطع سکون او را باهانه نشود و در حق سبب زندگاری
دید و دانسته بگوید آنرا از استیجابی است بر هر حال از کفایت
بست که باقی گوید دولت عدوت بر ترجمه از عیانت که
کرمانی که به معنی الرحمن باشد از دیگری هر دو رحمت باید
اینهمه مشهور است که اگر کسی که سبب است تا چنان
باشد و عیانت از آن می بیند که در آن قطع از آن خودی حاصل
بیکه که عیانتی است تا ترجمه که نامت است به است عیانت
که حضرت پس کا زب و طالع حق نگردد بنده که سبب فرمود
از کفایت الی آن پس و این که صاحب حق بیند که از آن
میں حال خود است و او در بیان ترجمه و عیانت که در آن است
مانی کرده ایم که از آنجا توضیح دیگر حاصل شده جدا گویند

عنا اذنه است و اگر کفایتی موجب گوید بان در حق
حکمی که در باشد که موجب واقع خلاف است آنجا
سبب ظاهر و باطن یا سبب ظاهر است پس قول از آنجا
این حقیقت است که ما نسبت سبب ظاهر و باطن در عیانت
چنانکه بیع و شرا و نکاح و طلاق است نه در اموال و در آن
که سبب باطن در است گوید آن همین در دست است که
کی گوید و در آن گذارد بر عمل کی و در اعتبار با وجود علم
گوید آن در است فعلی که در عیانت که در نکاح زنی کرد
و گوید آن در عیانت که در نکاح عیانت او جامع کردن
آن زن و اینجهت عیانت است و سبب و تا که
هر که با این فعل با خود و صیاح آن زن حرام باشد همچون
مالی که بعد از خود به بند کردن آن حرام بود و سبب
طهارت حاصلی که هر حاصلی که بود و با عیانت و سبب
شبهه فری راه و در آن که حضرت که موردی بود و سبب
و اینجهت عیانت است و در آن است که در عیانت حرام است
در فعل افتاده و در فعل عیانت آمده و هر که در آن
نه بود و سبب است که حکم کند که موجب فعلی غیر
حق و اکل حرام و جامع زن غیر مکتوبه باشد تا اگر کفایت
و در نه علای اصولی بر آنکه تقریر حضرت بر حقه در حکام

روایت و محل کردن این خط را بر خط او اجتهاد مستحق شاد
او لا اگر آنحضرت اجتهادی زیست و دیگر چه جا که تقویت
اجتهاد حکم فرموده و گفته اند در اصحبت اجتهاد و نبوده است
در بقیه ریستیم هر که در تقدیر آنحضرت بر خط او اجتهاد
که نسبت آن فتم عالی بود که شافی فرما برود و آنچه در خط
کند قول اهل مدینه در آنکه آنرا نباشد و موجب اجتهاد محظوظ بود
چگونه نبوده و واقع شود و نیز از نبوت کتب شهادت بود که
که است بر صفا لازم می آید و اینها علامه آن نبوده است که
بقول کاتب ایضا آنحضرت مکتب کند که در واقع آنجا نباشد
در دو موضع این خطها را این نمی نماید که گویند ای حکم با دیگر شود
خط بر او با خط دیگر ماضی یکی از اسباب ملک با حکم شیخ بعضی
دور نماید و نسبت این با فنی است که به می دانند که خط دیگر
کنند و عمل کنند و حد مذکور را داشتند و حتی در این خط نیز
اعلم بالاصحاب است من امر ما کما نانو و حد حکم
کسی که بفرمایند با فنی و حد از خطی حمید و اهل کمال است
و ضلع و قد ارضاعت ذمیر است و خط حسن و اگر گفته
حسن عبری بوفای و حد و ذکر اسد اسمیل علیه السلام آنکه
صداق او حد و با کرده است خدا اسمیل سوزنده را که است
بودی است گفته و حد مشغول است از این هر چه که عمل

روایت شهادت اهل کتب بعضی ایشان بر بعضی دیگر قول
عز وجل ما عزمان بنهم العداة و العنقاء از حضرت
خدا کرده استیم میان کفار و غنی و غنی که یکدیگر کفر کرده اند
ایضی مخصوص بشرگان با ملاقت باشد و قال ابو هریر
عز النبي صلى الله عليه و آله وسلم لا نقدر ان اهل اهل کتاب
و لا کذبوهم کفیت ابو هریره از سبزه نقدر ان نقدر ان اهل کتاب
اهل کتاب با او بود و انما را امانه و کتاب و در این اشکان
و نه کتب کند و قول او است با حد ما انزال العباد ما
الاهل برسیم و اسمیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و بنو
ایمان آوریم کتب را چیزی که خستاده سوی ما چیزی که
خستاده سوی برسیم و اسمیل و اسحق و یعقوب و الاسباط
یعنی اهل کتاب که به کتب ما نظر آوریم و در بعضی اشکان
نقصدی کند و نه کتب تا شد و حتی یکی دیگر که
صدق الله عن یونس من این کتاب عزیمت
بن عباس قال صدقنا يا سوزنده المسكين كيف لسكون
اهل کتاب و کتاب که الذي انزل على سيدنا صلى الله عليه
و آله وسلم كلفت ان عباس اي کرده و صفای آن که سوزنده
اهل کتاب را از اخبار و کتاب شما اگر خستاده است
خدا بر سبزه خدا رحمت کند و عذاب وی احدث الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
الذين اصطفى الله
لنبيه و آل بيته
الذين هم اصحاب
الكنز
و الذين هم اصحاب
الجنة
و الذين هم اصحاب
العرش
و الذين هم اصحاب
الكرسي
و الذين هم اصحاب
الاقبال
و الذين هم اصحاب
الاستسقاء
و الذين هم اصحاب
البرهان
و الذين هم اصحاب
الهدى
و الذين هم اصحاب
الرشاد
و الذين هم اصحاب
الهداية
و الذين هم اصحاب
البرهان
و الذين هم اصحاب
الهدى
و الذين هم اصحاب
الرشاد
و الذين هم اصحاب
الهداية

نزدیکتر و مدار جزای جزایست بخدا نغز و نه کم شب
میگردانند شایه کتاب در عالمی که مطلقه گشت و نشد
کلام و کلامی و تبدیلی روزی نرفته است و قدره حکم
عزوجل این اصل کتاب بر لواء کتب الله و محض کتب
سماواته که بوده و نفاذات بر لواء کتب الله و محض کتب
مضای احکام و قسب صدر سل الله علیه و آله و سلم و
باینهم کتاب و تفسیر کرده اند برستهای خود کتاب خدا
فقال و اها من هذا من لست و ابرئنا قلنا سبحان الله
امان منینیه بل از نزد خداست بجز بیان سالی عقلی که
و ناست تمامه خداوند پاک ما جا که من العظم من
ایمان ما زنده است اشارت از سیدان ایشان چیزی که آمده است
از عظم وین و داده است ما با ستم مطلقه و کفایت باع
در این مورد و هرگز ساکن من الذی انزل علیکم می رسد
شماره آنکه در ستاده است بر شاکت اندازنده است
ما که در است یعنی ما هبل را با ما صدر است
فی السکایان فرمودند این کتابی است و قول در
از عظم و انعام هم کینل موم و در چنان قول خدا و
اندخستند قلبهای خود را یعنی فرمودند تا بپند که
کدام یکی از اصل نرفته است بکنند و بر پیش مناسبت

بع و عده بخدا نکرده و عده می شود که و فاکر و هم کرد
شغال است که برای عده کرده می نماید از آنجا
نزد آن مرده آن در آن پیش کرده و استعمل علیه السلام
مانند چون فرمود آنکه گفت نرفته بود از بخاک نشانی
پس حضرت فرمود گفت من در آن پیش کرده بودم و هم
نوری که در من رسیده است که استعمل کمال بعد از آنکه
آنکه بیشتر برده این شویب که با آنجا امکان گرفت با
ساده از آنجا نخواست و قضی این اشوع بالوحد و حکم کرده این
اشوع بعدانی قاضی گفته با کما زده اشوع پیش می
و عین صدر بر وزن امر است و ذکر آنک من سوره من عین
و ذکر کرده است این اشوع آنرا از سوره من جذب که در
است و قال سورین محرم سمت الهی صل الله علیه و آله
و ذکر کرده است سورین محرم سمت الهی صل الله علیه و آله
و ذکر کرده است سورین محرم سمت الهی صل الله علیه و آله
استغفار و عدنی فرقی پس فرمود و عده که در برابر
و فای عده که در برای من و عده کرده بود که در
فرستند آخر همان کرد قال ابو عبد الله است
بن ابراهیم صحیح کتبت این اشوع گفت مولی ابو عبد الله
و بن من استحق بن ابراهیم که کتبت کتبت کتبت

که فای صده از او جانشت حدیثا ابراهیم بن عمر
قال حدیثا ابراهیم بن عمر قال من اعلم من ابراهیم بن عمر
بن عبد الله بن عباس اشره حقیق بن ابی سعید بن ابراهیم
بن عبد الله قال اجزلی ابویمان ان بر نقل قال در کتب
ماذی ما یک گفت جزوه امرا ابویمان که بر نقل گفت ما ذوا
رسمیم که از بر سیر ما به شمار فرست از اکرم ما العلو
والصدق والاعتماد پس گفتی که کرم بود پست شمار
درستی ما اقبال و برین از کما شوم و الوفا علی صبر و اهل
و وفا کردن صبر و جان داد کردن انانیت کسی با حق نیست
خال و بنده صبر یعنی گفت بر نقل و بیست بیست که خود
بمشفق است با بیعتات و سیر ما به دیگران
قیس
بن سعید قال حدیثا ابراهیم بن عمر عن ابی سهل باغ بن کعب
بن ابی طاهر عن ابی خریزیه عن ابی رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم قال انما حق نعمت الله حدیث کتب کتب کتب کتب
فرموده ما در ساقی سه صفت است و حق که حق که در کتب
و ادا و ارض خان و ادا و دعا طفت و حق که در کتب کتب
شود صیانت گفته و حق که در کتب کتب کتب کتب کتب
شده که در اوست که در هر کجی از بیعتات با فرستاده
علامتی از طاعت دردی بختی است که هر کس باشد و کتب

در کتب که این هر سه صفت بر دو دعوات مع باشد ساقی
و هر که مستاد باشد بان ایمان مشیری از نیت حدیث
بن عمر بن ابراهیم بن عباس بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم
و سایر عن محمد بن علی بن ابی حمزه قال حدیثا انما
صلی الله علیه و آله و سلم جاء ابا بکر قال من قبل الله بن الطیر
عنه کتب عابد و حق که حاکم که سیزده ادا و ساقی که صدق
ماوراء ابراهیم طوافت از نزد عا بن عمر بن کادوا که حضرت عامل
گردانیده بود بر کربن و صبر و کتب که سیزده ادا و ابراهیم
تا آنکه مرد و کتب چهاردهم فقال ابو بکر بن کان و علی بن
صلی الله علیه و آله و سلم این ادا کتب که صد صد طاعت
پس کتب ابو بکر کسی باشد مرد و سیزده ارض باشد و
نزد حضرت و حدیث اسامی صبر که با بر زاده قال ما حضرت
و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان عیون کتب
جابر بن کتب با کتب صبر را و حدیث که در است مرد از رسول
آنکه در هر کجا کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
با کتب سیزده ابراهیم بن کتب جابر و در دست خود را سوال عا
حدیثی بی هی حسنه نام حسنه کتب جابر بن عمر و در دست
س با صد سیر و کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
قال خبر ما صد بن سیمان قال حدیثا مردان بن شجاع خبر ما

مستود که آن حضرت حکمت تعلیم و ارشاد است باشد افزو
باشند بحسن احوال درستی ایمان خود قائلند که
اصاحبه اما گفتند هم علماء خود که در کتب کهنه و کهنه
همیشه و از قرنی رنگ و مانند آورده فرموده حضرت که
بیت مال بسکاره ایشان قائلند قیمت خریدت ایشان
تخری گفتند پس فراب کردم و نموده شدم برای عثمان
قیمت ای رسول الله صلی الله علیه و آله که مسلم فخرت پس از آن
خدا رسول خدا پس بر لادم آنحضرت را از خواب خود بیدار
فکال عمل پس فرمود آن جناب جاری عمل است که هر دو اندو
قیمت در حدیث آمده که هر که می سر و عمل او تمام میشود و گوید
در راه خدا و بر سر جاده حقیق عمل او را و در قیمت با او
سکندر و محمد بن صالح قال فیما حدیث الله قال فیما حدیث
من از قرنی قال فیما حدیث عرو و من عایشه قائل قال رسول
صلی الله علیه و آله و سلم اذا ادا مسوا الفرج بین شاة یوم
فخرج منها فخرج صدکة عایشه بود رسول خدا و قسمی که
سفری فرج می نماید میان زمان خود پس هر که ام ایضا
نام آن کسی بیرون رشتنی با آنحضرت و کان قسیم کل امره
سمنن و ماما و لقیته بود آنحضرت که قسمت سکندر بر سر
را از اینها روزه و شب و یعنی صایمیکه و شبنم میباشند

و نسبت او را بگیرد و کجاست همزمان سود چیت زنده و شب
بومما و لقیته عایشه زواج البی صلی الله علیه و آله و سلم
مرا آنکه سوده که از امانات المؤمنین است کجاست بود و نسبت
روز و شب خود را برای عایشه رضی الله عنها قیمت نیز
طایر است که اشیم قال عایشه است بطریق انما عایشه
فانت آورده قسمی رنگ رضا رسول الله صلی الله علیه و سلم
صحبت این همه رضا نیز خدا و ششید و ما که قسمی ما
زمان آنحضرت بطریق تفصیل بود نه نام چنانکه میان
سایران است اسمعیل قال حدیثی رنگ عرو
سوالی که برین حدیث برین حدیث برین حدیث برین حدیث
من اسپرید این سوال الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ای کلم
الاسس ما فی الله و انصف الاول ثم لم یجد الا الله انما عایشه
عنده و استخما فرموده اگر سید باشند مردم تو ای کلمه که تا این
گفتن است و بودن و بصفت اول از نماز پس تر یا خندی
آنرا که گوید فرمودی آن حضرت بر آن بر آن فرمودی چشیده
ازین حدیث مشرو عیبت فرموده نم نم آید که در نماز عیبت آن
باشند که بطریق از کتاب امری که نایب است که در بیع نایب
بگردند و با خود آنکه فرموده و آنحضرت مطلع نشده که آن
عظیم را در کسی فرموده است اگر فرموده بودی چشیده

کمره نزد اولیون باقی القهوه و سستیقه الیه و اگر سست
 قوا ای را که در کجا که است برای نماز هرگز سبقت گرفته
 بر یکدیگر بسوی نماز و اولیون با العزیز و الصبح و قوه سبقت
 جسد و اگر سستند برای نماز در جماعت نماز و اولیون
 العزیز و سستند که در جماعت نماز عشا و غار و غیرت
 هرگز آید سستی آن هر دو نماز را جمعی مای نماز در نماز
 دو دست است. **عروض مخصوص** در غایت کامل **عروض**
 قال حدثني الشيخ انه سئل عن رجل قال لي
 سئل اني كنت في صلاة في جماعة فوجدت في
 صلاتي من عباد الله وسلم مثل المدعي في عدد واحد والواحد
 جنباً في كل صلاة من فرس و ستمه و ما نكسني كنه
 و ما كره امر و سست از حدود است و ممنوعات خدا در
 محدورات و صاحبی مثل قوم سستتر است سست مانده قوی اند
 که صد کرده که نند که سستی را عمل بر چه درین حدیث میں
 قول سستهم است که با قفا و بولت لبی اقره و ايسر
 با وجود آن شرع و عیب آن در شرح عمل توقف است نصراً
 منقسم فی اسعلاء و ما سستهم فی احد بايسر است
 انان قوم در با مانگشني که سستند بعضی موجب قوت است
 آن بیرون با نماز علی الذین فی احد بايسر است
 آن بر یک یک در با ای کشتنی از خدا و ايسر است

با اشقیان عروض اینجا حد و طلب کردن است و اینست
 یکی است و سست با بودن مراسم نماز یا اگر اهل کشتنی سست
 با و سستند نه با اشقیان ازین راه با مال بیشتر
 تا خدا سستند مثل سسترا سستل العزیز پس گرفت یکی از
 اشیا تیری را پس سست که سوراخ کند با ای کشتنی
 از محال است از کاشقیان آن داده یعنی کاشقیان عزم
 و این کاشقیان دیگر از خانه و خانه را یک سست است نه با اشقیان
 آن مرد را پس گفته چه شده است شما را قال انتم لی
 و اهل من الما پس گفته چه سستی تو گفت انما اشقیان
 پس در ما حاره و حیرت و او را از عرق و نجاست او کشته
 فان ترکوا و اهلکوا انفسهم و اگر که سستند او را نماز بر نماز
 از نگاهت کشتنی چنان که در نماز او و چنان که در نماز او
 همچنین است حال کسی که امر معروف میکند و از معصیات
 باز منکر کسی که ترک سست است اگر باقی نشود چنان که گفته
 خود و مرکب هر دو را که راه در و نجاست باشد
تسبیح
 کتاب الصلح در بیان قطع نزع میان اهل جهل و نصیحت
 ما ما فی اصلاح من انکسر و قول الله

و چیزهای گزینش بوجهی الامس امر تصدق الی آخره آیه
در بیان چیزی که گفته است در اصطلاح میان مردم و قول
خدا این است ما نیز در مثل زهر ساخته است که در وقت
بر اصطلاح در میان متنازعان و معنی است از دست گرفتن
کوهی در سبیلی و کتله های ایشان که گنگش کسی که
گفته تصدق با امر صورت با اصطلاح مردم و خروج و اقام
الی العواض لیصلح با معاصره در میان بر آمدن نام کمال با
آنکه صلح و با باران خود با مصلحتی بجزج است
باید با باران تا صلح و در سبیلی ای مریم قال
ابو عثمان قال صدیقی ابو حاتم من سهل بن سعدان ای
بنی عمرو بن عوف کان یمن شسی مردیت از سهل بن سعد
بجینت مردی از قوم بنی عمرو بن عوف در میان آنها شسی
و خصوصاً خروج العیم البنی علی الله علیه و آله و سلم پس آن
وقت ناز و بیاد بکسرت از آنجا که گفته بود فاعمال
بالعقود و لم یات البنی علی الله علیه و آله و سلم پس آن
گفت حال ما در دنیا بکسرت خوار حال ای که گفته
ان البنی علی الله علیه و آله و سلم عیب و قد حضرت العقود
پس آن حال نه ای که مدعی رتبی الله شده و گفت حق
سفره و مانند آنها سبب اصطلاح آنکه مردم و عاشره

فصل که ان نوم ان سس فقال لغم ان شیت اناست
مرا تصدق ای که است کنی مردم را گفت ابو بکر ای میگویم
اگر خواهی تو فاعمال صلح پس ان است گفت حال آن
فقد تم ابو بکر پس پیش رفت ابو بکر با قامت ثم جاء
البنی علی الله علیه و آله و سلم البنی فی الصفوف حتی قام
فی الصف اول منیراً ثم خیره و ادعاه لک میرفت در صف
تا آنکه بستاند و در صف اول ریشی در صفوف که گنگش تا
نیاشد در است کسی که نام داشته باشد فاعمال
فی الصف حتی اکثره سپس که فقه مردم در دستک نون
چونکه بسیار زدند و سنگها تصفیع معاصره و فاعمال
صعد منی تصفیق است یعنی دست زدن میان کتله آرد
و کان ابو بکر لا یکلمه فی الصفوف و ابو بکر یعنی صف
نزدیک نبود که حب و ریت کرد و زمانه کمال صف
کرد و در آنها رسید فاعمال فاعمال ابو بکر یعنی صف
و آله و سلم و راه آنکه که با کاه سینه فقه است
فانما رایه بید و فاعمال ان صلح کا هو سبب اشادت
کرد بکسرت مسوی ابو بکر است خود فرمود با نیت
آنکه که از نماز غایب است یعنی امام با است عبدا
فزع ابو بکر و محمد سس بر پشت ابو بکر و

به عارضت پیش کرد یعنی شکر و خدا را بر او انحضرت از
بایامت مسلمان و امامت انحضرت که مایه و الا از آن جهت
امامت و این عیاشی که قریب الصمیمی و داده است
پس با عیبت خود نماید از قبل بر کرد و اگر کسی او بگوید
عظمت امر انحضرت که کوچم بر او داشته باشد که کفر
و جوب می شود و کجای با عیبت و شریعت او بود و گفتند
ادب همان بود که کجای آورد و حق و فعل فی الصف تا آنکه
او بگوید منی اندر صفعت مستجاب از انقدم البقی علی وجه
عید و آنکه و سلم فضل با اناس پس پیش رفت سینه
و نه از کرد و بر مردم فلان اقبل علی ان سس پس بر کجا
فایز شد از نماز روی کرد بر مردم فقال یا ایها الناس
یا کفر اذنا تا کجاست فی صلواتکم اخذتم با التفتیح پس
ای مردم چه حالت شما و کجاست که رسید شمار
در نماز که شد به سسکه و ان التفتیح لغیا و کجاست
زین مشروح که بر ای زمان از آنکه او در ایشان تیر کجاست
و در من تا کجاست فی صلواته بقیض سبحان الله سبحان
کسی که رسید او زنده و نماز که نام او کاد با کرد پس
کو کجاست سبحان الله سبحان الله فانه و سید احمد التفتیح
الیه بقیض منبشور و انبوال اصدی که کجاست سینه پیشتر

کجاست روی نماز مردم فقال یا کان جنبش له بنی الی قوله
ان البقی علی من مدی البقی علی الله علیه و آله و سلم بر کجاست
خود سزاوار هر سزاوار او ای که نماز کند در پیش منبشور
و اخذت و با ب من تمل لوم ان سس شقیل ازین
که کجاست سینه سس قال من سس قال من سس قال
ان انسا قال قبل البقی علی الله علیه و آله و سلم کجاست
پس سبحان ششیم بر خود را که سبحان است کجاست
ان من کجاست که کجاست سینه بر سینه خود او ایست عبد الله
ان اگر کسی عبد الله بنی سس خود را که از پیش او کجاست
و عمر ای کجاست سینه باشد او ایست که ب است یا بقی
ایه البقی علی الله علیه و آله و سلم و کجاست جارا پس
بجاست آن سس حق سینه خود او سوار شد جارا فاطم
المسلون لیثون سس را ای شده از مسلمانان کجاست
که با ده سینه سس با انحضرت و این سس سینه و ان سس
که در آن راه سینه سس سس بر وسیع فلیح و کجاست
موصد و عای سس سس ذات سس و سس سس سس
فله ان البقی علی الله علیه و آله و سلم قال انیک منی
پس بر کجاست سینه او را سینه خود کجاست آن سس کجاست
از من انیک اسم قبل است حج و الله و ان فی من کجاست

بجای آن که در آن کندگی بوی حارقه فعال بمل من انصار
منعم پس گفت مروی از انصار از قوم انما و اسد علی
صلی الله علیه و آله و سلم اطلب ربکما مک بنجد گویند
جز صمد خا غنیمت ثریب از تو غنیمت اسد الله بمل
من تو پس غنیمت که از طاعت اسد الله شافی هر دو
از قوم او فتنه پس بیست نام یک یک کرده از غنیمت کل
سنتها اسد الله پس غنیمت که از طاعت هر دو اسد الله
باران او کلکان جهنم ضرب با حجره و اسد الله
پس بود میان هر دو طایفه زنی مشایخ هر دو دستها
غدا قلیبا آنها زنت و ان طالعان من المؤمنین
فاصلها بینما انفس که بر رسید ه است که تحقیق غنیمت
که از مال شده این است و اگر دو طایفه از مسلمانان یکدیگر
حکایت کنند پس صلح کنند میان هر دو طایفه ظاهر این
حدیث است که این آیت همدردی وقت نازل شد آنکه
از طاعت آن صافی ملک پیش آمد بر مسلمانان بود
قوم بر آنجا جمعیت درین طایفه هر دو این مشایخ است
که در حدیث نقلی که زنت و از غنیمت این عباس نقل کرده
اعانه که در این این مردم از قوم او دعای آنکه مسلمان
بوده اند این دعای اشکال کرده نزول این آیت اودون

غنه سبکی که این غنه در او ایل بسلام بود که قوم او مسلمان
نشد بودند و سوره هجرات که این آیه در آنست لبیا
ورای خرفند و آن که در جواب او آید که قولی است من مشیت
که درین غنه نزول کرده است من گویم که نزول سوره هجرات
اگر در آنجا باشد لازم مشیت که همه آنها کرده و سوره هجرات
باشد چنانکه مشیت است لبیا انکاد اب الکتب
یصلع من انفس کسی که اصلاح کنه میان مردم و پیش
سخنان مشایخ طریفان کاذب مشیت عبد العزیز
عبد اسد قال عدنا از قسم بی سده من صلح من این غنیمت
ان حمید بن عبد الرحمن اجزه ان اسد ام کلثوم مشیت غنیمت
اجزه غنیمت از این کتاب که تحقیق حمید بن عبد الرحمن
بن عوف جزو او ادرا که با غنیمت ام کلثوم جزو او است
اود است سوال اسد علی اسد علی و آنکه مسلم طول لبس
الکتاب الذی یصلع من انفس خمس ام کلثوم مشیت
رسول خدا که سینه خود مشیت در وقت که او اصلاح مسلمانان
مردم فتنه جزا پس تا هر مسکنه یکی از طرفین ای گوید
یکی از لشکر او است یعنی بیخ مشایخ و سکنی فون که سوره
سیم است که گویند می گویند که مشیت که در سوره آن است
اصلاح و وقت کوی کشنده که مراد نقلی اصل کذب مشیت

مراد یعنی گناه مذکوب است و مسمای این سخن را آفت که
دروغ گفتن در بعضی اوقات که دفع ضلالت کند و آگاه
از مبتلا اختیار سر قلیل را می بیند کبریت در روایت مسلم
آمده که حضرت مکره اند که کذب را مکرر بکنند چنانچه
که در حدیث بعضی مردم در مسائل آن که دروغ مصلحتی بگوید
چنانکه شخصی مال خود را می سپرده با خود آمده در حاشیه
بینان شود و ظاهراً برای عارت مال با قتل او آمد و زینت
کوچه مال او پیش من نیست تا او را نشان کرده ام
قول امام لایحه از پیوسته با صلح گفتن
امام صاحب خود را سر ما را اصلاح کنیم میان مردم
محمد بن عبد الله قال حدثنا عبد العزيز بن عبد الله
داستان من محمد انفرادی قال حدثنا محمد بن جعفر عن ابي
عن سهل بن سعد ان اهل قمار اختلفوا حتى قتلوا اهل قمار
مرویت از سهل بن سعد که مسکنان قمار جنگ کردند و یکدیگر
تا آنکه از هفت مستکمار یکدیگر قاتل کردند رسول الله صلی
علیه و آله وسلم بیک اتفاق از پیوسته با صلح صلح صلح
که در مشرف رسول خدا آن ملک مردم قمار فرمود هر یک
که صلح و بیعت میان آنها
قول از حدیث
ان صلحاً ما بیننا صلحاً و صلح صلح صلح و صلحی قوی بگوید

اصلاح

اصلاح کند میان خود با و صلح صلح است اصلاً در اصل صلح
تا را بعد از آن که او طام کرده اند در بعضی قرائت های
اصلاً واقع است آیه در سوره شاد و راه زن و مرد واقع
شده است حاصل آنست که حضرت صلح کند صلح صلح صلح
کرد که مرد حضرت کند زن جنبری از مرد خود کم کند با خود
و نفعه و همچنین اگر زن حضرت کند مرد چیزی بر نفعه او
بپردازد یا بخششی دیگر کند و یکدیگر را یعنی شاد و صلح
تجربه بر بعضی قال حدثنا عثمان بن عفان بن عمر
عن ابی بکر عایشه و ان امرأه قالت من علمنا انشأ
و در حدیث آمده که فی ترسید از خود هر چه صلح را دروغ
و دیگر که در صحبت می با کم نشستن و کمر کردن با
قالت بود اهل بری من و دیگر که در من امرأه ما بوجیه
او جنیره بفرید فرقی است حالت این شوهر زنی است
که می بیند از زن خود چیزی که خوشش می آید او را آنکه
بگوید یا غیر که کعب طبع و عرف پس بخوابد صلحی آن
قتول است و در تم لیاقت پس می گوید زن که کعب
مرا با خود و منت و در روز نفعه و اجران هر چه فراموشی
قالت فلما پس از آنرا صلح گفت عایشه پس با کعب
ذمعی که از منی شد و یکدیگر گفت

اصلاح

علی صلح عمر فرمود مردود و خشی که صلح کرده نشاند
بر صلح ستم و ما حق پس آن صلح مردود باطل است یعنی
لایم نشود و اگر یکی بر کرده و از آن صلح رو به صلح عمر
بما قننت و در وقت که توصیف خوانند سنا اول مال
صدقا ابن ابی دلب قال صدقا ازهری عن صدقا بن
صدقا صدقا بن ابی هریر و در بی خالد الجعفی قال ما را اسما
نقال با رسول خدا قننت چنانکه کتاب گفت ابو هریره
و درین بیان خالد اعرابی و گفت ای رسول خدا کن
ما قنران ما حکیم خدا و منشی ثانی بهتر است از آنکه هرگز
درین ماده فرموده اند منشی و اخرج در جمع در قرآن تفسیر
واقع شده است لیکن از آنکه خدا در قرآن فرموده و ما
انکم لارسل فرموده و چنانچه مراطع الرسول لفظ اطلاق
از کلماتی مستعمله است که آیه در جمع در کتاب آمده بود و
مستخرج شده است لفظ و حکم آن با قننت تمام شد
صدقا بن ابی هریره چنانکه کتاب آمده است و منشی اعرابی و گفت است
گفتند حکم میان ما فرموده افعال اعرابی ان
انجی کان عسفا علی بنا فزنی با امرات پس گفت تحقیق
پس بر سر فرود بود بر بنبر پس زنا کردند و علی بن
انیک از جمع پس گفتند مردودیم بر سر قهر است سکن

باید کرد و او را عدلت مایه است تا مدعیان العزم و عدلت
پس از آنکه مردم بر سر خود ازین مردان برسد و در کماه ثم است
اهل و علم تقوا انما علی انیک عدلت و تقرب عام
بیشتر پس مردم اهل علم ازین مسئله گفتند مثبت واجب
بر سر قهر که خدا تا زنا و در آردون کسب الی غیره فقال
النبی صلی الله علیه و آله وسلم قننتین سکن کتاب احدی کتبه
مخبر خدا هر آینه حکم سکن میان شما حکم خدا اما اولی و دوم
فرمود یک و ما را و در قننت پس واجب روایت بر قننت
عدلت بر جمعین جز است و علی انیک عدلت و تقرب
عام اما است ما پیش بر علی ما قوی انیس فرمود و در این
تفسیر است است و این تفسیر است و ما کلام تمام است
کلیا است بر هر بی انی مرتبت حاضر شده است فتح
کوه و حشین را فاعلی امره بنا فاعلی امره ان حضرت یک
فرود بر زن این مرد پس از آنکه او را که از طرف کند
فندا این فرما پس فرود است این و در جمع از آن
عدلت از عرفت او و این چنین حکم بود از جانب گفتند
بجز و از طرف او حکم بر جمع کرده است پس در تیره اقره است
کجا بان زنا که و بر طرف بنده است استقول
صدقا از جمع بر صدق بن ابی هریره انما من محمد بن

قانت قال ابن جنی صلی علیه و آله و سلم من احدث فی امرنا
 بما لم یس منه فهو رکنک فایضا فرموده سوزنده که کسی که
 گمراه در شیخ ما که نیست چیزی که نیست از شیخ پس آنچه
 مردود است و باطل و او عبد بن صبر الخوی و عدله
 بن ابی حنیفان علی بن احمد بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید
 که مستور بن محمد است نفع هم و سکن عدلی و شیخ
 را در سیم مطابقت حدیث نیز هر طایفه است از آنکه صلی
 مستور بن شیخ روایت است که کیفیت گنجه
 با صلی علی بن فلان بن فلان و فلان بن فلان و ان لم یسند
 الی قبله و منبذ مکتوبه نوشته است و این امر است که صلی
 فلان بن فلان و فلان بن فلان بنی عیان قد کما نیست
 نیست کرده نشود هر یک از صلی کنند با اعتقاد او و اشتباه
 با صلی او گفته اند اگر مستور بن ابی سعید است فلان قدر که
 نسبت بنی سوزنده او با کرد محمد بن ابی سعید
 حدیث قال حدیثا حدیثا ابی سعید قال سمعت العراء بن فارس
 قال کنت باسعین سنینم براه فاذب را که گفت ما صلی
 رسول الله صلی علیه و آله و سلم اهل الحدیث و حق کتب
 که رسول الله مردم حدیث را که کما فرشتی و در حدیث
 بنی حنیفان و صلی شیخ قال و حقیق با دشنا و است گنجه

ای فایضا بنی حنیفان با نوشتن امر المؤمنین علی ابن ابی طالب
 رضی الله عنده کتاب صلی را که کتاب محمد رسول الله صلی
 و آنکه و صلی فقیه المشرکون لا کتاب محمد رسول الله بنی حنیفان
 علی بن ابی طالب رضی الله عنه نام آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ای بنی حنیفان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 این بنی حنیفان است که صلی الله علیه و آله که صلی الله علیه و آله
 قال فی کرمی ترا نقیصه علی محمد بنی حنیفان که کما
 قال علی ما انما لذلک اعطاء کنت علی شیخ من کما کما
 علی رضی الله عنه ادب و زنده و کما کما که نام آن حضرت
 او که رسول الله است مکتوبه است که کما کما
 کما بنی حنیفان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیده
 پس دور که آن نوشته را رسول خدا حدیث خود و ما هم
 علی ان علی بود اصحاب ثقاته ایام و صلی که در حدیث
 حدیث که در حدیث آن حضرت و بنی حنیفان او سال آینه و سرور
 و لایق علی با کما ان السراج و شد ادب کما کما
 فذلک ما جلایا السراج قال القرباب ما بنی حنیفان
 آن حضرت همان صلی حدیث فرموده و قرباب بنی حنیفان
 از اصحاب آن حضرت و نام هر دو تشدید است و در حدیث
 شیخ کما کما و نام خطی که در حدیث است که کما کما

نام و تحفیت موصوفه یا ستم و همچنین در است که در اندک
کبریا که در اعراب که از بر ممانده و در هر چه شکر و کمال
و عجب و عز و انبساطه بر خطی و نیزه ختم حیدر صمدی که
قال حدیثا اسرائیل علی انی استحق عز البراء قال اعترفت
صلی الله علیه و سلم فی ذی القعدة فی الابل مکة ان هر چه
ببخش که گفت بر او خند هر که در آن حضرت و باه و بی اعتد
بس ابا که در کافران که آنکه گذارده آن حضرت را که در آنکه
حق فاما هم علی تقییم بها ختمه ایام تا آنکه دست کرد امر را
و امضای آن نمودن است از آنکه آنست که در هر چه
مجلس کتبه الکتاب کتبه ایا فاما صلح محمد رسول الله
و حق که نوشته و بنده صلح و نوشته که این امر است که صلح
کرده و ختم نموده محمد رسول خدا قال لا تقر بها کثیر مشرکان
لا قرار یکنیم بر حالت و در هر چه رسول الله صمدی که
بر این که حق رسول خدا صی مشی که نمیشد از او آید که
و کین است محمد بن صمدی و لیکن محمد بن عبدالمستطی نزد ما
تیس روز سوسه قال اما رسول الله و اما محمد بن صمدی که
رسول خدا بود من محمد بن عبدالمستطی من قال علی ارجع الیک
قال لا والله لا تمسکوا ابی سبته و نمود هر چه را که در آنکه
رسول اکرم علی ان تمسکوا کما تمسکتم من این است حضرت

هر که خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الکتاب
همین که گفت رسول خدا نوشته ترا کتبه ایا فاما من عبد
محمد بن صمدی سبب نوشت آن حضرت جز نیست که صلح کرده
بر روی محمد بن عبدالمستطی کتبه با حضرت طهری که از
تبار امر که است است صحنی که بنده آن حضرت خود نوشت
با هماد و خرقی عادت و نیز که بنده ای آنست که صلح کرده
کند نه آنکه اصلا بنویسد در دو ایات دیگر آنکه در آن حضرت
تقسیم کرده که در هر چه و طلال الالعت آن حضرت علم کتابت
و لیکن استمال نگردد بود لا مثل که سلا حالی فی قراب
خدا کرده در هر چه سلاح ما که در قراب و ان که بخرج من اهلها
با صدان از او ان صمدی و یک بر آمدن اهل که صلح کس که
خواهد کسی که همراهی کند آن حضرت را و ان فی شیخ صمدی
اصحاب از او ان بقدره و یک شیخ که صلح کس که از او آید
خود که خواهد اما است که آن حضرت چون صلح آنست مملوک کرده
بود که این مشرکان برین صلح نخواهند آمدند و آخر محمد بن
و کتوب مینوخر از برین شرطه باکی نیستت طلا و خط و صحنی
الاعلی سبب و حق که در آنکه سبب آید که در او از یک سبب
مدت آنست او صلح آنرا اهل لعا صلح ارض من خند
مضی اهل آید نه علی انی طالب از معنی الله صمدی که

اصغر فرمودی بود از رویان که آن عمر را نسبت کس
نیکند و در حق سبیل بر ضعیف و اسما و السور و در سب
صلح بشکران و در آیه تبت از سبیل بر صفت و اسما و سب
که در سوره بر عمر بن الخطاب صلی الله علیه و آله و سلم از سب
خدا رحمت کند و در ای و این حدیث بعد از اینست با
و کتاب اشترک که در آن است و قال موسی ابن سنان
حدیثی است میان بر سید عزیالی استی حضرت البراء بن عازب
قال صالح ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم المشرکین يوم الحدیث
على ثیبة انما کنت براء بن عازب صلح که در سب حضرت اشترک
مذاهب بر سر هر صلی ان من انما من المشرکین و الله اعلم
بما یخفی و کتب که در آن است از مشرکان در دعای که مشرکان
باز در آن است بر مشرکان و من انما من المسلمین لم یرد
و کسی که مایه اثبات از اسلام و باز نه اندر او و او
ان بر خلفا من قابل و عظیم بها کثیر ایام و بریکه در آن حدیث
نکند و در آن آیه و واقعت کند سه روز و در آن حدیث
السلطان السیف و الفوس و کوزه و در آن حدیث که در آن حدیث
سلطان که شمشیر و کمان مانند است چنانچه در حدیث
مترجم پس آنرا در حدیث کرده ای چنانچه برین حدیث
او حدیث بیست و چهارم که در آن حدیث است و انما عاصم بن

سلمان مشن بود در کوه و حدیث بود بر آن کوه که در حدیث
در حدیث جزا با این حال رسانند کمال روز بر حضرت
معیز رقتش بر سرین فرود ایهم پس باز او را حضرت
با ما فقال ابو عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم انما حدیث
و قال لا تکلم السلطان کلمت بولف و کبر که در حدیث
در روایت خود از سلمان ابی حدیث و قال و کلمت با این
عبارت الا تکلم السلطان کما یلاک ان السلطان السیف الخ
محمد بن ارفع قال حدیثی شرح بن النعمان فاحدنا طبع عن
ناضغ عزیالی بن عمران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث
مستقر روایت از این حدیث رسول خدا پر و انما حدیث
در حدیث که کتب عمده کرده بود حدیث که در حدیث
اللبت پس حاصل شد که قرآن قریش میان حضرت
و میان جنت آمده که در حدیث که حدیث که در حدیث
نسخه بود و طبع در حدیث پس حدیث که در حدیث
پس آورده بود در حدیث سید فرود و فاحدنا طبع عن
بیترا السلام المقل و صلح که در حدیث از بریکه هر که در حدیث
آینده در حدیث فاحدنا طبع عن السیف و در حدیث
بر حدیث که در حدیث از حدیث فاحدنا طبع عن السیف و در حدیث
که در حدیث که در حدیث فاحدنا طبع عن السیف و در حدیث

و اشارت در این که صلح است بین عده اصدان محمد
 قال مدثرنا سیمان غیری موسی قال سمعت الحسن کلمه یوم
 شریفه حسن عمری بقول استقبلوا طلح بن علی
 کعبت انما لعل ای که پیش آنکه عده سوخته حسن
 سوادیه را لشکر با ی مانند که بها فقال عمرو بن العاص علیه
 السلام ای که ب و تو لی حق فعل انما سبب گفت عمرو بن
 حصین ای که پیش لشکر با ی که پشت و این شوشه تا آنکه کشته شود
 خود افعال سوادیه و کمان و مدینه از حسن بس گفت مرد
 سوادیه و در سوادیه کجا میری این دو مرد که عمرو بن
 سوادیه با آنده این قول حسن بن عمر است طری محمد مرشد
 در میان آن دو مشغوره است که سوادیه از عمرو بن
 باعث بود سوادیه را در جنگ سوادیه نیز است صلح با
 عمرو بن قتل هر دو و هر دو ای هر که کشته آنجا
 نشکود و لشکر من آنجا هر دو من لی با هم را کس که کشته
 شکل بود که با ی مردم من لی بنا نم من لی یضه تم است
 که سوادیه در حال اینها و سوال این یعنی هر که سوادیه
 که و صلح با ی نوزده نیست ای در جفتی من ترش من من
 شمس پس فرستاده سوادیه سوی حسن یعنی اصدان
 را از قریش از اولاد و عیش که از قریش او بود و کلمه

بر عمرو و عده اصدان عامری که پشت فقال از بهالی
 بنی از جن بس گفت سوادیه بر و در این مرد و حسن
 علی است نه فرستاده و فرموده و اطفا ای بس مرض کند
 حسن صلح داد که بنده مرد و طلب کند و وی که کما که
 معنی است سوادیه مطلوب خود را وی بس طلب شما
 دوست یعنی هر چه که به از سوادیه خود جز آنکه دست
 فقال سلم حسن بن علی اما بنده طلب بس گفت و این
 و کسی که با آنها آمد و خود تحقیق ما و در عده اطلبیم که گفت
 و راست بر کمان و سکه که در این جدا صبا من چاه اما این
 رسید و در عده اطلبیم این ما را سبب فو است هر که
 ما را عادت در انفاق و عیش بر اهل مجال و سلفه از بیجا
 اگر کسی خود را فو است قطع عادت و ترک کند و سوادیه
 کرده و پیشم و آن جدا از سوادیه عادت فی و ما بنا و حسن
 این مردم که ما سوادیه فراخ دست اند در قتل انما
 در قریشی خود و بازه است فینو نه که با ما عادت من
 مصلحت و تار سوادیه و سوادیه فو قید معنی اشاع و نقل بیجا
 قال ما نه عرض عیب که آنکه او طلب انک و یک گفت
 گفتند هر دو سوادیه عرض میکند بر تو چنین کسب از سوادیه
 و سوال از ثواب وی سوادیه را خود را بسوی تو سوال کنی

عری ابریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 کل سالی من اناس علی صدقة کتف ابو هریره فرمود
 رسول خدا هر بی از استخوان مردم بروی صدقه و مگر
 لایتم است اگر استخوانی معضلی بر پشتی آدمی نماند برکات
 و فیض و سعادت بی بس بر سواکن شکر و اوستی
 نفیس ترین و کیفیت نام سنی حاصل استخوان که سینه
 و غیره نفس سستی است که متعین و فانی صفت است
 چنانکه عقل ارباب تجربت و اجنام در آن سرگردان و فر
 سیران گفت که انوار است در آن نفس که هر گاه بر سینه
 که قلبی در آن جاری آید است سگری واجب است و آن
 از جو بس که کالبی شکرت از آن غریبیت دیدار
 واجب و لازم خواهد بود کلام طبعی و استخوانی
 اناس صدق و هر روزی که طبع سینه در وی آفتاب
 سینه شکست در میان مردم صدقه است که او را
 تالی را متعین است و حدیث همین هر که شکر است
 حدیث سواقی از جهت
 انوار استخوان
 باصلح خالی مگر عیال حکم الهی و کسی که است که باصلح
 میان اهل حضرت بس انوار از صلح و زانی است

کذب روی حکمی ظاهر است چنانکه او را می گفت و گویند
 انوار استخوان قال ابن ابریه انما یقال لک
 هر چه بی از استخوان نیز برکان حکمت از ناصر عباس
 و شهید و ابرویست از هر که که در حدیث سینه که
 حضرت که مروری از انوار که حاضر شده است فرمود
 الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی شرح من
 یسبحان بکلامها حضرت که در نزد رسول خدا و باقی
 از هر که در نزد قاتب سیدان جوی هر دو سینه
 خود را و کلماتی در پیشند و قدیم و نامیز سرای
 هدا و جیم است علامت کاف و لازم و جزو سینی است
 فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یراستک با
 ثم ارسل الی عاکر که پس فرمود رسول خدا امر
 ای زهر زهر است خود را پست بگردان از انوار استخوان
 معصبت الانوار فی فقال با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 پس چشم کرد انوار و گفت ای رسول خدا قدیم کرد
 زهر را از آنکه است که پست است و بی سینه است
 المطلب است لازم از استخوان حدیث کرده اند و
 مستقر شده است و در بعضی روایات امکان است
 هر که استفهام شکون و در رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

پس لیکن شد از چشم روی بول خدا ازنا طبعی که
اوب که از انصاری درین قول است حق است
پس در وقت آنکه در باغ خود را بستر نگاهار تا آنکه بر سر
صید بیفتد صید و سگون دال داد یعنی جدا است یعنی گوشت
ایضا ج ما طاعت است ایچ در همان است فاستوری رسول است
صیالی است علیه که در بوسم صید صفت از پر پس است تا که در قاف
داد رسول حق اب باقی در بستر پر بر افکار رسول است صلی
علیه و آدر بوسم قبل از تک اشار علی از پر برای سینه از کاف
دو روز رسول خدا پیش ازین حکم اشارت کرده بود در پر
خود از روی صاحب هر دو و در انصاری را یعنی فرمود که
کما صحیح که صاید خود قفلا حفظه انصاری رسول است
علیه و آدر بوسم استوری غریب صواب پس هرگاه در غضب آورد
انصاری رسول خدا است و سخن زیاد و برین نوع او است
مرا پر از حق ادنی صریح حکم در هر حکم از روی که خود
بسط و سنی مطابق نیست اعجاب است قال هر دو قال از
داد ما حسب چه الایه تراست لی فی تک گفت زینجا
که کارن شایع این آیت ساک شغل بافتن در برین حال
ایستون حتی جلوه که ما شتر بنام ازین حال است
که مسلمان بشوند ذکر و قستی که را منی شد تا حکم رسول است

الصلح بین العماد و اصحاب المراثی و الحارث
فی آنک در بیان صلح میان قرظ و ابان و اهل مراثی
و اذنان در آن در وقت موقوفه قال بن عباس و ابان
ان نتائج الشراکون فانه ذی اویا و ایدیا گفتند
عباس باک نیست اینکه بر آید و در شریک هر یک از آنکه
پس میگردد این یکی و دیگری را که در کسی است و این یکی
را که موجود است خارج مفاصل است از مزاج فان قوی
لم یرجع علی صاحب پس اگر بکشد شود هر یکی از این دو را
گفته ای که در صاحب شریک خود می شل سب و در
هر دو خرافه اند و بهانه گفته صبی احمد است که در
در شد با شریک اگر نمی شود و باکی که گفت بافتن
در دست یعنی در شد با شریک باشد باک نیست که آن
از زمین یکی بفرود شد و دیگری یعنی را که حسد است و در
بگوید محمد بن ثار قال مدنا صید ابان قال مدنا
صیدا مد عن و حسب بن کیمان عن جابر بن عبد الله
قوی الی و علیه دی غرضت علی غریبان یا غنما انصاری
علیه مرید از جابر بن عباس انصاری گفت و قال
پس من و بر روی و بنی بود پس عرض او اینکه گداز
قال قرظی که بر ذه او است جا و لم بر او ان فی و

بسپس ای که در تدارک گفتن حرفها و نثره نکرده ان و فاعلی خبر
آنهاست فاعلیت یعنی فعلی الله علیه و آله و سلم فاعلیت له
فعلک بسپس آنم نثره سینه زده او ذکر کردم بر آنحضرت را
آن با جبر فقال اذ اذ جد و تفرقت من المرید اذنت
رسول الله بسپس و فاعلی که سببی آرزو از دست وی سخنی
و دعای ای بار خیر سبکی رسول خدا را و وضع سبکیهای خیر
شکستیم گفته درین شبیر بر رسول خدا نثره و ای خبر
رکاست فاعله صد ایو بگره عمر خلیس علیه و آله با بکره
بسپس آنم آنحضرت و با وی ایو بگره عمر و نثره بسپس نشسته بسپس
و دعا که برکت نمقال اذ مع عمر ارمک فاعله مضمون بسپس خود
قرشوا بان خود را بسپس ادا می فرمایند ایشان کن فاعلیت
اصدا علی این درین الا فاعلیت بسپس که نیستیم و همگی که از
بهرین و بی بود بگره ای که ادا کردم و فضل خیر و نثره و نثره
از چشم لون مجربه شیخ سمل و سکون بیج بهترین حرفه
حدیث است و لون بسپس نثره از نخل است و نخل بسپس و کت
که از بون برین حرف است اوستت مجربه و بسپس لون شک
را و بسپس فاعلیت مع رسول الله علیه و آله و سلم
المغرب بسپس ادا کردم با رسول خدا نثره از مغرب را در کت
و نثره شکست فاعلیت ایو بگره عمر فاعله بسپس که ادا

ایحال را با حضرت بسپس نثره کرده و نثره کرده و نثره کرده
و نثره و نثره و دعای خود و فرموده میار با بگره عمر را و خبر
این با جبر فقال قد طلع از صبح رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم ما صنع ان اسکین نثره بسپس گفته او بگره عمر
تجسس دانسته بودیم و فاعلی که رسول خدا خبر را که
نثره ای که ایسته خواستند برکت و قال بشام عز و بسپس
عز ما بر صغیر العم و کت بشام از و بسپس از جبر نثره
عمرهای مغرب و لم نثره با بگره و نثره ای که نثره است
بشام ایو بگره ای که اشعا کرده است بر عمر و نثره نثره
را آورده و قال و نثره ای علی نثره و نثره و نثره
بشام با بی عبارت که نثره کرده درین بر خود بسپس و نثره
را وین و قال این سخن نثره و بسپس جبر صله و نثره
این سخن از و بسپس از جبر نثره
الصعلی بالدرین و الصعلی و اول بی بی که نثره می کشند
عبدالله بن محمد قال حدیثا ثمان بی عمر قال خبر
یو بسپس ح و قال لیس حدیثی یو بسپس عزین شما قال
اخری عبدالله بن کعب ان کعب بن مالک اجزه کت
شباب جبر و ادره عبدالله بن کعب که جدا او کب بن مالک
عبدالله بن عمر فاعله ان فاعلی این حد و نثره و نثره و نثره

فی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی التمسک فی کتب
بن مالک نقلها کذا بن عبد رواه بنی که بود مرکب بر این
حدیث در زمان سمرقند را در سجده حضرت فارغیت صفت
تشی سمسار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چون پیش
شما آید هر دو تا آنکه شنیدند از سمرقند احوال آنکه در غایب
بودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایجاب میکند
آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حقیقت نبوت
و در کبر و در مجرب خود را یعنی نزدیک در غایب خود را که گفتند
کتاب بن مالک فقال یا کتب فقال لیکت یا رسول الله بن
غایب کتب بن مالک را و فرمود ای کتب ای کتب ای کتب
الینا و امام فرمودست برای رسول خدا در شکلام انصاف
از آنکه راوی حدیث چنین کتب است فاشار بعد از انصاف
الشرس انشأت که حضرت برست خود ای کتب که انصاف
و بن خود فقال رسول الله علیه و آله و سلم قم
فاقتضه سپس فرمود رسول خدا بن خود بر ضرب و اگر
انصاف را در بن حدیث ذکر من نیست که با قاس که است
موتعت عین را بر روی و در ترجمه خود آورده که
بسم الله الرحمن الرحیم
کتاب الترمذی در بیان شرطها که در مساجد و عین و کتب

واقع میشود سبب با مجری از شرط فی التمسک
عالم نظام و المسامحة در بیان جزئی که راست از شرطها
در حدیث مسلمانی چنانکه در حدیث کتب در آنکه در کتب و کتب
نماند که در کتب فائده آن که در احکام و بن چنانکه کتب
و امثال آنست صفت خاص بر عام است در سبب و بشر
و مقدر ای دیگر از اجان و جز آن نیست یعنی بن کتب
صفت انصاف علی عقل هر بن ثواب قال جنری عروقه
بن الزهرانی صحیح مروان و السور بن محمد بن حبان علیهما
رسول الله گفت این ثواب جزا در امر عروقه بن زهرانی
تحقیق وی شنیده است مروان بن حکم و مسور بن عروه
را جزا دادند این هر دو از اصحاب رسول خدا که می گران
روایت از جمیع است پس بگویند جمیع باشد از آنکه کتب
محمد صلی الله علیه و آله و سلم نام آنست جمیع و صحت
حدیث قال لما کانتم سبیل بن عمرو فوجدت کتب هر یک
از مروان و مسور هر گاه کتب که در سبیل بن عمرو در آن
وقت حاجت کفار فرستید بود در بن روز یعنی در روز
صلح حدیث کان نبیا ان شرط سبیل بن عمرو علی انصاف
علیه و آله و سلم ان کتب سنا حدیث در بن زهرانی که
بود سبیل در حدیث سمرقند ای کتب سنا از آنکه کتب ان کا

علی ذلک الاراده تا البی و صحبت نبی و سید اگر چه بر
وین قرابت که گمانگد از فرستی اورا سوی او و کدورت
سیان و میان وی سخن ترضی نمانی هر چه خواهیم او را
بگینم مگر که المومنون ذلک و استغضوا منه پس با خوش
و پشتمند مسلمانان آنرا و دشواری کشیده اند از وی و سخن گفته
استغضوا عنین مله و ما و صحیح فقال ایستغضوا من ای شی
و غضبوا و ای سبیل اذ ذلک شکایت از نبی صلی الله علیه و آله
و سلم علی تک و او با که سبیل از خوشتر گوی این شرط را
پس فرست آن با حکم که در نخستین آن سبزه در ایران شرط
از صحبت علی که آنحضرت داشت که این مصاحبه و از جانب
کفار لغض خواهد یافت و فرج که که سوچوست نزدیک است
که حاصل شود و زود بود خداوند الی ای سبیل می فرمود پس
را که در وضع حدید اما جنبل را که بعد از رو در مسلمانان
شده بود و زود بر او که سبیل می فرمود مگر است و علم است
احد من الرجال الاراده فی تکلم المذمه وان کان مسلما
و بنا حد بگنجد از مردان که گمانگد از او دور او را در حدیث
اگر چه مسلمان بود و است و جا و المومنانست معاشرت
و آمدند زمان مسلمانان که ترک کرده بودند دار الکفر
و کانت ایم کلشوم منت مضربین الی صبیح من صبح کل

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مومنه و بود ایم کلشوم
و غیر فرست بر ای صبیح از ما که مبرون آنه از رسول الله
درین روز با وی عاقبت و دخل وی زنی بود طبع سینه
بود عاقبت ضعیف مصلو و تا رشتند و فرقی اند و قاف منی
عاریت شب تعقی که عید بمنی آنکه هنوز از مادر و چند
مدان شده و در وج رسید و باشد و چون بیعتت
مخصوص برین است مثل طایف با و با نیست در وی
خی در آید نماید با ما طایفون البی صلی الله علیه و آله وسلم
بر صبا السیم پس آمد از اصل آنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
را آنیکه باز فرستاد او را سوی ایشان ظم بر صبا السیم
پس آمد از اصل آن زمان که کمال میکند آنحضرت را
آنیکه باز فرستاد او را سوی ایشان ظم بر صبا السیم که
از آل صدیقین پس باز نهاد تا سوی آن حضرت
آنکه فرستاد خدا را و ما در زمان مسلمانان معاشرت
که دیدار اما حکم المومنانست معاشرت استغضوا
اعلم امامانین و قسمی که آید نشاد از آن مسلمانان که
که محبت کنند از ما که پس ما را شد انداز که کند
نمودند اذات استقام تا غایب آنکه بر کمان شده تا آنجا
آنها صدای عزوجل دانان است با جان آنها الی و الله اعلم

لن تعد آیه ابنت فان علمتوه بموسسات فلا ترجمون
الی الکفاح رسین اگر بنا نه اندام اسلام پس بترسند
سوی کا فرمان داده که فرمان موال از مابین زبان
در باز دارند زبان مسلمان بجا فرمان محظوظ تمام بود آیه
که بر پیش روزان نازل شده از آن شروط استنش
یاقت قال هر دو حاضر تیا عالمیت ان رسولی مد صلی الله
علیه و آله وسلم کان یستخین صیده آیه یا بعد اذین
آسنه اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات الی غیر ذلک
گفت هر دو خبر داده است مرا ان بشه رضی الله عنهما که
رسول خدا استخوان مسک بر شرفای که درین آیه واقع است
پرسیده نه ذکر آیه در وی شرطای است واقع شده
و آخر وی غور بر رسم آیتی و کبریت تالی این آیه است
که بر کمال نازل شده است روز فتح مکه و پس که در فتح
انگیزت از است مردان و شروع کرده و جهت زبان این
آیه نازل شده یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات مها
جرات علی ان یشترکن با مد شنای سبزه یا فستی که
آیند زبان مسلمان یعنی با ما و مسلمانان نبوت میکنند
برین شرط که انبار رسیده که در حد و حدت صبری اول
بسیرفن و لا رهن و لا یقبلن اوله و این و در کفایت

درنا کشیده و کشیده اوله و خوردان بچه میکردند در حالت کفر
و با یاقین حیات نقرت برین آیه میم و از یقین و سار مسکا
را که آفرای گند آفرای میان و ستمای عوز و با عوی خود ستمی
از پیش خدا قرا گفته بعضی مضمنان که مینمادند در دست
از راه بر در دست آرد که گویند بشو هر که زاده است و این
افزای است که بر شکم خود میان دو دست و بر پیش خود که
میان دو پای است می کشند و سبک فی سر و ف و ف و ف
کینه ترا در دست که سیرهای میان و استخف من احدک
غفور رحیم سب سبعت کن آثار را این شرطها و امرش فرما
بجای ایمنه خدا را بحقیقت بخشیده هر با است فاضل قال
عروه قال علی بن ابراهیم الشریطه استخف من احدک
رضی الله عنهما کسی که از او کرد و با این شرطان این زبان هم
قال اما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قد با سبک کل
کلیها یک گفت هر از رسول خدا استخف سببت کردم ترا و این
سببت کردن کلای بود که کلیم سببت کردن زبان کلیم و آ
باست مدد امر انطفانی الما نه که اگر سانه دست
دست خدا و حضرت دست زنی را هر که در دست کردن این
الا بقوله سببت که نه است زمانه که منزل خود که کسی سببت
کدم ترا سنا ابو بصیر قال حدیث عثمان بن عفان یابون حد

تا آنست هر بر احوال با بیت امجدی صلی الله علیه و آله وسلم
 فاشترای و اذی و اذی کل مسلم گفت ز بارین عاقبتش بدیم
 بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت که من سینه خدا را پس نشود که
 برین ایام را برافه است تا بعد از آن نکات چاکه در آنجا
 دیگر هر صریح یا نیت و غیر از اینست هر بر سلمان است
 سیدة الی حدیثا بجز علی سمیل قال حدیثا قیس بن ابی عامر
 علیه مر بر بن عبد الله قال با بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 علی نام الصلوة و ایتا و الزکوة گفت مر بر بن عبد الله
 کدام رسول خدا بر شرط بر پیشین نماز و او آن نکات
 و اذی کل مسلم و غیر از اینست که هر بر سلمان است
 اذی کل مسلم تا قدرت ذمی که در وقت کی در وقت نماز که
 کسی داده شده است و لا یشرط التمر و شرط کرده است یوم
 که از آن مشتری باشد در حضورت حکم آنست که سوره اذی کل
 بسیار باشد تا عبد الله بن یوسف قال ابی بصره یا کعب بن
 علی بن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 تا لمر و بیت از این هر که گفت رسول الله فرمود من باع
 تخلا صابرت فخرت ما لسان کسی که فرودست در وقت نماز که
 تا هر که در وقت است پس سوره آن در وقت نماز است
 آن شرط التسلع که هر که شرط کند مشتری تا هر که

در وقت کل کون درخت غنم از درختی که آن برین
 بر کل و دیگر که او است همانند از وی داده میگردد و کل
 ماده است الشروط فی السجود و بیان شرطهای
 در سجده میگردد از روی ای و روی آن است عبد الله بن
 مسلم قال حدیثا عبد الله بن عباس عن عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 عایشه رضی الله عنها جزاوه او را آن بریده عاقبت
 است غنمها کی که با و کمین عقب من که تنها مشی من
 بریده آن جزاوه عایشه رضی الله عنها کمالی که طلب بود که کند
 ان عایشه و او حکایت خود داده او کرده بود و او حکایت
 خود جزای با قانت عایشه از منی الی ای حکمت که او را
 عایشه رضی الله عنها باز در نزد اهل خود که تراکیب است
 فان احبوا ان افضی حکمت تا نیک پس اگر دوست دارد
 ای که او را که از جانب خود حکایت منی حکم ترا بگذرد
 کتابت و بگویند او را که لی فعلت و باست و ای تو هر که
 این را که می گویم حکمت نیک بریده الی ایما پس گفت
 آن بریده فرود نماز و او را که آن شد آن است
 عیب گفتن و بگویند او را که پس اگر در آن قول کل
 عاقبت و گفت که هر چه این بود که او کند غنم بر آن

آنحضرت پس نگیند و باشد و لای قراری باشد که در کتب
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس ذکر کرد تا شکر این بزرگوار
نیز رسول خدا تعالی لها انما بی فاشقی فاما انزل من
پس فرمود آنحضرت عایشه را بفرموده او را تا از کعبه بیرون
مگر کسی از او نگردد بهت اذ ان شتر طالع
نظر اذ ابان لی مکان جاز و وقتش که شتر را که فرستند
و ابرو ساری را با مکانی معلوم روایت علی بن سید
که در وی فتح کی از مستان زمین باشد و موجب بطلان است
گفته اند و بر خصوص اعمینی عاریت ایراد کرده اند و نقل
که موافق روح درین باب آورده در وی روایتها مختلف است
که آنحضرت عیاض حرمین شتر جا برد وی احسان افغان
او را سوار کرد و با جا بر شتر که در پیج و برین روایت نقل
شتر را که در کعبه جا برد تا آنکه از راه ضارح با شتر و در
آن نفس از او تقبیل بوی هرمت فرمود و تقبیر از شتر
صحت می شود و بر جاز این شرط حدیث او معتبر است
ذکر یا در آن است عامر انقول حدیثی جا که گفت اگر کسی
عاشق را سبقت حدیث کرد و در جا بر آنکه آن سبقت
حلیل اند و همی جابرسر مکی بود و فرموده بود که اگر
و ات الزقاع بر ستر می که مراد بود و در پیج و تقبیر است

بود از بسببش و گفته روی قرآنی صلی الله علیه و آله و سلم
نقص بود علی را پس گذشت آنحضرت بر وی پس از کعبه
نشر او علیه او را که سوار شود و در وقت مسلم نام
واقع شده که جا بر عرض کرد که این شتر را که فرمود
آنحضرت فرمود بشان او را و چون علیه و بان چون
و فرمود سوار شد و فاش را بپس سپردند پس روایت
خضی که غیرت ما شد آن در روایتی آمده که جا بر گفت
که حال تنه بر وقت که شمار او را بزود سبقتیم تا سخن
آنحضرت نشنوم ثم قال بعد ما و غیرت ما که بپس
فرمود بفرکش من آنرا بکب او و غیرت منفر و غم و بی
سید هم در بعضی روایات کتاب و غیرت منفر و غم است
یک صحنی که میزد و روایت یک او غیرت منفر بود و در
زمان دور هم هیچ صبح روز هم است که ال عیاض با
غیبت بپس فرمود و غیرت منفر یک او غیرت منفر و غم است
فا سمعت محمد بن ابی اسحق استنابا که در منی شتر را
سوار می آنرا مردم خود و خانه محمد بن عثمان بن مسمی
منی است پس گفت فلان در منی انید با حمل و خفته فی غم است
که در منی است آدم من حمل او نمره او را سبای آن شتر
و آنحضرت فارسل علی را می بپس بر گشتم نزد آنحضرت پس

کسی را بر لی من فقال ما كنت الا نذر محب فذم محب ذك
مفونك بين فرود شستم انك كبريم مستتر تا پس كبريت عذر
و آن زند به مال و هلك است و قال شينه طر سيزه من عذر
عن جابر انفضي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جرك
كفت شينه از سيزه از طهر از جابره سوارى داد و كرسول خدا
تا حينه انفضي بفتح ميم بار قاف و اربعين علفى است
ي كذا فخر و ابي فوما اى امرت انما يا كبر كبا ينى
بر بديك و دم استخوان شيت او را تا سوار شو و از بر رويت
اشترطه جابره معلوم شده و قال اسحق عن جبر عن سيزه
على ان لي نقار طير حتى ابلغ المدينة كفت اسحق ابن ابي
برو هيت شكور بس فرود شتم آزار بر كه سوارى ان شينه
بر سيم حينه او بر رو هيت شرطه باع معلوم شده و قال
عطاء بن سفيان عن طريقه الى المدينة و كفت عطاء بن راج و غير
كه كحضرت از خود فرمود و در تر هيت سوارى آن تا سيزه
و قال محمد بن المنكدر من جابره شرطه الى المدينة و كفت
محمد بن المنكدر ان جابره شرطه جابره سوارى را تا حينه و قال
زيد بن اسلم عن جابره و كفت له حتى تخرج و كفت زيد بن
اسلم ان جابره فرمود ان حضرت مرا هيت سوارى آن تا بركه
بهرينه و قال ابو جبر عن جابره ان فطرك طهره الى المدينة

و كفت ابو ابيز بن جابر فرمود سوارى او ميم باز و كفت
و قال حينه و كفت ابو ابيز بن جابره فرمود و قال انك
عن سالم عن جابره بن عبد الله بن ابيك و كفت عرض اسلم
ان جابره برسان خود را بر ان شتر با اهل خود بر سيزه
نحوه از عات كحضرت تبليغ تا و فقيه و بار موصوفه
بر و كحضرت شينه يلام و كسون نحو هيت بعضيه امر ارب
فضل و قال حينه اسلم بن اسحق عن و سب جابره
البن صلى الله عليه وآله وسلم با و قيزه ان كحضرت شينه
با و قيزه تا حينه بن اسلم عن جابره و ما هيت كه هيت شينه
بن اسلم و سب را از جابره و قال بن جريح عن جابره و غير
جابره اخذت با حينه و ما كبر كفته هيت ان موع ر هيت كبر
فرود ان كحضرت كه ختم آن بجابره و بنا و فا و كبر ان او كفته
حساب الدنيا كحضرت و ما هم و ان جابره و بناى هيت
كه او قيزه حسابى كه و بنا رده و بهم با شينه و ما هم بن
سيزه عن النبي عن جابره بن المنكدر و ابو ابيز بن جابره
و بان كبره هيت شينه را سيزه را و المنكدر و ابو ابيز بن جابره
و قال انك عرض من سالم عن جابره و قيزه و هيت كفت عرض
بر و هيت خود كه او قيزه طهره و در نه فرود و قال ابو اسحق عن سالم
عن جابره ما سى و هم و كفت ابو اسحق بر هيت سالم از جابره

بر دست در هم و قال قال داؤد بن حسن بن عبد الله
مقسم من جابر استخراہ مطرب بن کرم استجد قال باہی
اودق کفہ داؤد بن حسن مزید استخراہ از ابراه عوف
بن کرم کان امام جابر که گفت جبار او قید و قال اذ غفر
عن جابر استخراہ مشرب و نبار او گفت ابو نصر عوف از آن
بر دست و نبار و قال الشیبی باو قید اکثر و قال الشیبی که گفت
یک باو قید اکثر است از روی روایت این قول هم از موثق
چنانکه قول او قال ابو عبد الله استخراہ اکثر و اجمع حدیث
گفت ابو عبد الله شریک در جابری بن سج اکثر و صحیح است
نزد من از روی استنباطی دیگر که نسبت بخبر استخراہ
عبد الله و اسکندر و انذا که کنی این قضیه صحیح جابر کبار است
و استخراہ ابان عدل و صافی القول پس باینه استخراہ
در روی یک باو قید و در روی دیگر چهار بار و در روی
پست و نبار و یکجا جعل در هم و جای دیگر و دست در هم
واقع کنی کنی ازین حکم خواہ شد پس در جمع صحت
گویم اول باو قید و اگر باو قید میانگه از طبع سیاحت از نفع
سیاحت باو قید طبع برابر و دست در هم است و همین را
دینار در دست است اما او قید نفع آن جعل در هم و آن
جبار و نبار است و نوازیک جبار او قید نفع در بعضی عرفیه است

کیا او قید باشد و در دست مسلم بجای جبار او قید
و جبار قید است و تا با باو که واقع است که هر یکی از این
از جابر یک باو قید شنیده و بعضی فهمیده که مراد او قید
پس هر یکی از اینها مطرب نقل باقی است که دست در هم است
دینار و در دست در هم و جبار باو قید نفع است
یک باو قید نفع است که یک باو قید طاعت و بعضی او قید نفع
فصد و پس هر یکی از اینها انداز نقل باقی است در هم جبار
دینار که دست در هم است که مساوی یک باو قید نفع است پس صحت
اعتقاد رایج در هم گفتند او قید شده و پس استخراہ
در هم معنی و مراد از کلام مستند نام صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه نیز واقع شده است چنانکه بر متفقان است اما در بعضی
و جبار و جبار و جبار است که این اختلاف سنائی
و عدالت نیست و اما علم بالصواب است
فی المعاد در بیان حراز شریک در در بیان در سایر معانی
ابو الهیثم قال اخبرنا مشیب قال صدقنا ابو الهیثم
الصحیح عن ابی ہریرہ قال قال انصار لئن صلی علی عبد
الله کوسلم قسم بیانا و من انوارنا التعلیل قال او گفت ابو ہریرہ
در روی که صحابہ ان اهل الاموال خود را که گفتند آمدند
انصار با حضرت گفت کن میان ما و میان برادران ما یا میان

رضوئی انحضرت را منی نشد که مرد اعران که افضل است بویژه
و اعمال او در راه طهارت هر دو عمل ترک دادند منمونی حکما
انصاف باشند اتفاقا که منمونی المودت و نشر کلمه فی القلوب
بس کنند آنها معا اعران کما هی کند بر عمل او نشر میکنند
شماره در سوره نفا و اسما و طهارت پس گفته معا اعران
و مشهور که در بایده شرط غشای موسی بن اسمعیل قال انما
جزیره بی اسما و طهارت من نافع بعد الله قال اعلی بول الله
علی الله علیه و آله وسلم غیر المودان معلوم با و برزوا گفت
عبد الله بن محمد رسول خدا منی غیر برای چه که سکه ایجا
بود در شرط اینکه عمل کنند با غنا باب داون و نکست ان
و اصل منون کما بی آن و جز آن در دعوت کنند در زمینها
و لهم شرط و اینجاست مساوی ایشان است لغت خبری که در
و حاصل شد از ان با شرط المودت فی المودت
الضاح و بیان شرطها و بعد در وقت بسین کل عده و هم
عین بسکون یافت است و قال عمران صفا علی المودت من
الشرط و گفت با شرطت و گفت هر چه قطع کردن صفا
ترد و غای شرط است و مرز است خبری که شرط کرده منی
حق لازم است بروقی شرطی که سکه بر کرده باشند و قال
المودت سمعت ابی صلی الله علیه و آله یقول انکم کما کنت

معدن هر که شستیم سینه خود را که پاک کرده و نادی که
مردان بخشند سنت بود و ان ابو اعاص است که زینب
بوی شاد و چ کرده فاتی خلیفه معا برت دستش
که بروی کوی را که در صفا نادی کرده بود فاحسن
و قال حدیثی صدقنی و صدقنی فی لی سبب انک است
که او را آنحضرت و فرمود که گفت مرا بس است که شتر
و دعه که و بس و غای و عده که برای من است
با کما ابو اعاص در غزوه مدینه کسب شد انحضرت ابراهیم
بشرط انکه زینب را بیدیه فرستد و بی موجب و عده کار
که در جنب ایشان انحضرت فرستاد در بی و حدیثی که
شرط در وقت کلمه صحیح معلوم شد که با مردم قال هر که
بر شرط خود نیز قال انحضرت حدیثی صدقنی هم شایسته
بشرطی که در وقت کلمه کرده باشد و این حدیثی و با کلمه
بشرطی که آمد حدیثی بود قال حدیثی
قال حدیثی زینب بی ابی صلیب عزالی انجز عین من عا
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من انشر
ان تو فای با ما یحکم به الفیض و مورد رسول خدا مراد در
شرطی که در فایکانه مان سر است کمال کینه با آن فرمای
یعنی شرطهای کلمه کجا آید از مهر و جز آن مراد شرط است

که بنا فی ضلکاح با سبب الشرطی از آن
در بیان شرطی که در وقت نه سنا و کتب است
صداقت این صفت را در حدیثی بر سید قال سمت مطلق
الزانی قال سمت مانع من بی شیخ یعقوب که اگر انقضای
صداقت مکتب مطلق در بی اختیار مردم انقضای زود می باشد
مطلق شیخ سید و سکون یافت یعنی در وقت است مکتب که اگر
در با اعزبت چه در علم صحیح و در وید با که عا به سید او عم
مقتضای از من او سبب بود که هر دو آن گفته می این قطع بود
می آورد این دیگر یعنی عا به سید او عم بود یعنی و سکنتم
که این قطع از نیست هر چه را که از وی مر باشد و قطع
دیگر حاصل از نیست و که یک قطع از نیست می پس بشرح
شیخ کی و تمام حاصل سید و دیگری جنبه از نک و لم
تذخره اوتی پس شیخ کرده شدیم از بیفورت عا به که
عمل ماطره بود و شیخ کرده شدیم از که ای نه خود و هم
با سبب با لا یخیز من الشرطی فی النکاح در بیان
جزئی که در وقت از شرطی در ضلکاح سید قال
صداقت از بی نه شیخ قال صدقنا سوره از بهی هر سید شیخ
ای هر چه از بی صلی سید و آد سید م قال لا یصح فی
لها فرموده فرزند شری مای و عا فی مراد است که

با دیگر سید می او را که که از شیخ او از من که سید
سبب ای که آن تر صیغه و هم که که از او را با شیخ او در بی
و او سنا جسته و زیاد می کشید در وقت شیخ ای وقت در
و لا یزید ن علی بیع ایینه و با و می کشید که بر بیع بر او
که سبب ای که مر می شده باشد زیاد و کرده و دیگر و لا یصح
عمل مطلقه و خود سبب ای که گفته بود سبب ای که بر او فرود
سنا لمراده طلاق ای عیبه است سکنی اما بر او فرود زن
طلاق خواهر خود را تا بر کوانه و بر بیفورت او را سنی
اکتست که زنی بر وی که بر بشری مر کاح کن که خواهر بیخته
مارضای است یا سید می او را که در جاید کاح است که
دی ای تا حق بن سوره عا به من شود با سبب الشرطی
و کحل است العده و در بیان شرطی که در وقت و است
صده و شرطی سید سید سید قال صدقنا شیخ ای ان
سنا بیع عا به من عا به من عا به من سوره ای سوره
و زید بن عا به من سنا که ان رضای من العا به ای ان
صلی سید عا به آد سید م عا به من او هر چه و زید بن عا به
که مر وی از صیغه نشیانه آمدند زود سنا عا به ای دیوال
اشد که اصد او عقیقت فی کتاب سبب است ای بیوال شیخ
سید هم ترا بگو که بخند یا اگر با و سید هم ترا عا به ای که

که اگر حکم کنی برای من بفرموده خدا یا با بجز آن تا حکمت
و این است که آنچه از شیخ و شیخ از زبان ما فرموده است
این کلام در نزد آن بود بعد از آن مستوفی شده و حکم آن است
و این کلام در نزد آن هر چند عالی است اوست منتهی و شایسته
عرفت مشاء بوده اعراب را صد بار به پشت نقل کنم
الاخره و هو الله من پس کتب منم و کبر که در پیش من
بانت و حال آنکه وی عالم در بودی غیر فاضل پیش من
آری قبل از من حکم کن میان ما یا من موجب کتاب خدا
و ادون لی نقل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل آنرا
گفت که آن در و در که در آنکه کجور فرمود رسول خدا کج
قال ان ابی کان حسیفا علی ذل فرقی با ما که گفت چنین
پرسید بود و بر یکس پس از آن در زبان او شاعران منتهی
گفته اند در نقل آن حکم که با من فرموده که قال اعراب
چنانکه صد در حدیث در کتاب صلی علی علیه و آله و سلم
ان ابی صیاد که گفته اعرابی کلام ما نقل این هم
ما طرد آنست که در آن ضم و کبریت و در حدیث سانی
اعرابی ان ابی شاعر است مخلصه در سایر طرفین
گردد اینجا آورده و در کلام من نیز است که قال ضم
اعرابی است سکون به قول او فاذن لی از جمله تو است که

قال که ارب و حدیث ما شاعر اعرابی بود که کرده و بگفت
سوزنده شده و حدیث طلب از آن در عرض صحبت حال آنکه
و ابی اجرت ان علی ابی ارحم ما حدیث من ما نشاء
و در حدیث و تحقیق جز او در مشهم می کرد بر من لازم نگردد
پس بی دل دادم بعد از یک و او در صلی آورد و در هر چه
مسأله حل پس بر سبیم اهل علم اگر آگاه بودند
از حکم این واقعه تا ضروری ان علی ابی ما تملکة و غیر
عام دان علی امراته چنانکه ارحم پس جز او در که تحقیق
بر بر سر تو لازم صدوره است و جدی و من تا کمال دانکه
تزوج کرده است بر من نیست و بزرگ ابی زرم است
از آنکه گفته است نقل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
واللهی نفسی بیده پس فرمود سخن خدا سوزنده که در
من دست قدرت است لا تعینون پیشگاه کتاب است
هر آینه حکم سبک میان شما بفرموده خدا الولیده و الضم
در حدیث داده و در که بی دل داده روان بر تو لازم است
و علی ایگ علیه با تو در تقرب عام دانم بر هر قدر از حد
توان است و بر آوردن کمال انضا ایمن ال امراته چنان
مان افروخت تا زمانه او ای پس کبر ان کمال است
در کفرت او را بید خود که نزد آن این مرد اعرابی گشته

